غزل سرا شد و پا بر قصیده زد عرفی   کدام منفعت از و یحک و نہی بر داشت

دیوانِ

غزلیاتِ سیدی محمد جمال الدین

عرفیِ شیرازی

(مطابقِ نسخہ ہای محمد قاسم سراجای اصفہانی و ناظم تبریزی)

بکوششِ

پروفسور دکتر محمد ولی الحق انصاری الایوبی

خدا بخش اورینٹل پبلک لائبریری، پٹنہ

غزل سرا شد و پا بر قصیدہ زد عرفی　　کدام منفعت از ویحک و زہی برداشت

دیوانِ
غزلیاتِ سیدی محمد جمال الدین
عرفیِ شیرازی

(مطابقِ نسخہ ہای محمد قاسم سراجای اصفہانی و ناظمِ تبریزی)

بکوششِ

پروفسور دکتر محمد ولی الحق انصاری الایوبی

خدابخش اورینٹل پبلک لائبریری، پٹنہ

اشاعت : ۲۰۰۰ء

قیمت : ۴۰۰ روپے

غیر ممالک کے لیے : ۱۹ ڈالر

طابع وناشر:- خدا بخش اورینٹل پبلک لائبریری، پٹنہ

بس معنی ست عرفی را نہانی — کہ جایش در دل دیوان نباشد

تاریخ آغاز ترتیب کلیاتِ نظم و نثر عرفی شیرازی

بکوشش دکتر محمد ولی الحق

کلیاتِ عرفی شیرازی

۵۲۸ + ۳۶۰ + ۴۶۱

۱۳۴۹ ہجری شمسی (مطابق ۱۹۷۱ میلادی)

تاریخ بپایان رسیدنِ اثرِ پروفیسور محمد ولی الحق انصاری

کلیاتِ عرفی شیرازی

۵۲۸ + ۳۶۰ + ۴۶۱

از

۸

محمد ولی الحق انصاری

۲۵۲ + ۱۳۹ + ۳۶ + ۹۲

۱۹۸۶ میلادی

تاریخ آغاز چاپ شدنِ دیوانِ غزلیاتِ عرفی شیرازی

توسط کتابخانۂ خدا بخش، پٹنہ، ہندوستان

دیوانِ عرفی شیرازی

۵۲۸ + ۳۶۰ + ۷۱

بمطابق

۱۵۴

اثرِ ولی الحق

۱۳۹ + ۳۶ + ۷۰۱

۱۹۹۹ میلادی

عرفی آنانکہ بہ تحقیقِ مسایل مستند چہار خونِ دل خوردہ وزان چہرہ برافروختہ اند

بعد ادب و احترام

این نسخۂ دیوانِ عرفی شیرازی را

تقدیم می رسانم

بہ استاد گرامی شاد روان آقای یوسف حسین موسوی

(کہ بہ تشویق او کلیاتِ نظم و نثرِ عرفی شیرازی ترتیب یافت)

و

محقق بزرگِ ہندوستان شاد روان آقای قاضی عبدالودود

و

شاد روانِ استاد دکتر حسین بحر العلومی

و

دوست محترم استاد دکتر غلام رضا ستودہ

(استادانِ دانشگاہ تہران، ایران)

کہ این ہر سہ دانشور بزرگ اثرِ بندہ (کلیات عرفی) را برای فوقِ دکترہ (دی لِت)

قبول کردند۔

محمد ولی الحق انصاری

عکس مُرتّبِ "دیوان غزلیات عرفی" دکتر محمد ولی الحق انصاری
استادِ بازنشستۂ دانشگاہِ لکھنؤ

معنیِ روشن بروں می جوشدم عرفی ز دل　　　　دریای می نہ گنجد چشمۂ حیوانِ ما

مشتملات

حصّهٔ انگلیسی

⁂

قصیدہ نظم ہوس پیشگان بود عرفی　　　　تو از قبیلۂ عشقی، وظیفات غزل است

فہرستِ غزلہا شاملِ دیوانِ عرفی شیرازی

شمارهٔ غزل	مصرعهٔ اول مطلع	شمارهٔ صفحه
۱۲۱	عشق تا غم می دہد من شکر نعمت می کنم	۵۰۴
۱۲۲	منم کہ در چمن سینہ داغ لالہ شمارم	۵۰۴
۱۲۳	خندہ ای دیدیم و دل در اضطراب انداختیم	۵۰۵
۱۲۴	از کفش چون ساغر دولت کشیدن یافتم	۵۰۵
۱۲۵	گفتیم ترک راحت و درمان فروختیم	۵۰۶
۱۲۶	زین نالہ شکستہ کہ پنہان فروختیم	۵۰۶
۱۲۷	تا کی ہمہ اندیشۂ باطل باشم	۵۰۷
۱۲۸	تا کی دہم بدست تماشا زمام چشم	۵۰۷
۱۲۹	عمر در شعر بسر کردہ و در باختہ ام	۵۰۸
۱۳۰	از دل غم او دریغ داریم	۵۰۸
۱۳۱	تنہا نہ دلق خود بہ می ناب شستہ ایم	۵۰۹
۱۳۲	نشستہ بر سر گنج و بہ فقر مشہورم	۵۰۹
۱۳۳	بسکہ درد عالمی در عشق تنہا می کشم	۵۱۰
۱۳۴	گر نہ خود را بجود از جام جنون می ساختم	۵۱۰
۱۳۵	شہید عشقم و سیراب تر ز یاقوتم	۵۱۰
۱۳۶	ہر متاع فتنہ کز عشق ستمگری خرم	۵۱۱
۱۳۷	می فروشم راحت و عشق ستمگری خرم	۵۱۱
۱۳۸	خوش آن مستی کہ باشد دست بند کوزہ دوشم ہم	۵۱۲
۱۳۹	ساغر ز دست مردم آزادہ چون کشیم	۵۱۲
۱۴۰	چہ دور است این کہ نفع از گردش گردون نمی بینم	۵۱۳
۱۴۱	از گریہ ہای بیہدہ سر تا بپا ترم	۵۱۳

شمارهٔ غزل	مصرعهٔ اول مطلع	شمارهٔ صفحه
۱۴۲	چون زخم تازہ دوختہ از خون لبالبم	۵۱۴
۱۴۳	ما جام درد بادہ وفی کم کشیدہ ایم	۵۱۵
۱۴۴	دی کز نظر شد آن صنم آفتاب تام	۵۱۵
	ردیف نون	
۱	دی شب کہ بود چشمۂ کوثر درون من	۵۱۶
۲	بیش بردم در قمار عشق جانان باختن	۵۱۶
۳	خوش آن ساعت کہ می رفتی و قاتل می رسید از من	۵۱۷
۴	ای دیدہ خون دل بہ کنار ہوس مکن	۵۱۷
۵	خوشش در خواست حسرت تو با گریستن	[illegible]
۶	میرم ز ہجر و گویم یارب بحسرت من	[illegible]
۷	بوستان پژمردہ گردد از دل ناشاد من	[illegible]
۸	ستان دعا بر دل شب مزن	[illegible]
۹	کوبی شوقی کہ دل مست جنون آید برون	[illegible]
۱۰	نام حسنت چون برم بر آسمان آید گران	[illegible]
۱۱	دانی کہ چیست مصلحت نا گریستن؟	[illegible]
۱۲	نالہ کرد از مردن من عشرت اندوزی چنین	[illegible]
۱۳	گرد را آید غمزہ زن در مشہدم بیباک من	[illegible]
۱۴	ای نگہ کز چشم شرم آلود یار آیی برون	[illegible]
۱۵	بس کہ فارغ نہ شد از گریہ دو چشم تر من	[illegible]
۱۶	از نگاہش بسکہ نومیدم چو بیند سوی من	[illegible]
۱۷	ہنگام دم گرم و خروش نفس است این	[illegible]

ای ہمنفسان رفتن ازین غمکدہ غم نیست　　پژمردہ مباشید کہ بشگفتم و رفتم

خلاصۂ احوالِ عرفیؔ شیرازی

۱۔ اسمِ اصلی ــــــــــ سیّدی محمد

۲۔ لقب ــــــــــ جمال الدین

۳۔ تخلص ــــــــــ عرفیؔ

۴۔ اسمِ پدر ــــــــــ خواجہ زین الدین علی بلوی

۵۔ زادگاہ و سالِ پیدایش ــــــ شیراز (کوچۂ سختویہ نزدِ محلۂ قصاب خانہ) در ۹۶۳ ہجری قمری۔

۶۔ ورودِ ہندوستان ــــــ در شہور ۹۹۲ ہجری قمری از راہِ دریا

۷۔ رسیدن بہ فتح پور سیکری ــــــ ۱۹ ربیع الاول ۹۹۳ ھ۔ق۔
(دار الحکومت شہنشاہ اکبر) از دکن

۸۔ رسائی بہ دربارِ اکبری ــــــ پیش از جمادی الاوّل ۹۹۷ ھ۔ق۔

۹۔ ممدوحین عرفیؔ در ایران ــــــ شاہزادہ پری خانم خان ۔ شاہ اسماعیل ثانی

۱۰۔ ممدوحین عرفیؔ در ہندوستان ــــ حکیم ابو الفتح گیلانی ، عبد الرحیم خان خانان ، شہنشاہ اکبر ، شاہزادہ سلیم

۱۱- درگذشتِ عرفی ــــــــ در لاهور بتاریخ ۱۸ ماهِ شوال ۹۹۹ ه‍-ق (مطابق بهمن امرداد) به مرضِ اسهال به عمرِ ۳۶ سالگی[1]

۱۲- تدفینِ (موقتی) ــــــــ در مقبرۀ حبیب الله لاهور

۱۳- انتقالِ استخوانهای عرفی به مشهد و بعد به نجفِ اشرف توسطِ میرصابر اصفهانی در ۱۰۲۷ ه‍-ق

۱۴- تدفین در نجفِ اشرف مابین دیوارِ حصارِ نجف و مقامِ حضرتِ صاحب الزمان در زمینیکه بحیره گویند ــــــــ در سال ۱۰۲۸ ه‍-ق[2][3]

برای تفصیل رجوع کنید به اثرِ نویسنده بنام "عرفی شیرازی" که در ۱۹۶۶ میلادی انتشار یافت. احوالِ عرفی مختصراً در جلدِ اول کلیاتِ عرفی که این نویسنده درست کرده است ولی تا حال چاپ نشده می توان دید. نسخه های خطی این کلیات به کتابخانۀ مولانا آزاد، دانشگاه علی گره، کتابخانۀ آسیاتک سوسائتی، کلکته، کتابخانۀ خدا بخش پتنه تقدیم کرده شده اند.

==========

---

[1] عرفی خودش گفته

من که بیدار نخواهم شدن از موی سپید | جای آنست که در عهدِ شبابم بکشند

[2] عرفی خودش گفته بود:

اگر به هند بخاکم کنند و گر به تتار | بکاوش مژه از گور تا نجف بردم

[3] رونقی همدانی مصرعۀ عرفی را قدری تغیر داده تاریخِ انتقالِ استخوانش به نجفِ اشرف به این طور برآورد:

بکاوش مژه از هند تا نجف آمد

۳۲۱ + ۵۱ + ۸۰۰ + ۵۱ + ۴۱ + ۶۰ + ۳۳ + ۶۶

۱۰۲۸ هجری قمری

(در تذکره یافتم "مژه" هم اسم آن درویش بود که کالبد عرفی را به نجفِ اشرف برد.)

عرفیِ نغمہ چکانم، نفسم آبِ حیات　　　عندلیبِ چمن قدس ازان نغمہ براست

پیش گفتار

بادست یافتنِ دولتِ ترکیہ بر ہند، زبان فارسی نیز درین کشور موردِ قبولِ مردم قرار گرفت حتی در عہدِ دولتِ غزنویہ در دورۂ سلطان ابراہیم (متوفی ۱۰۹۹ میلادی) خاکِ پاکِ ہند لا اقل دو تن از گویندگانِ بزرگ را بوجود آورد کہ عبارتند از مسعودِ سعدِ سلمان (متوفی ۵۱۵ ہجری قمری مطابق سال ۱۱۲۱ میلادی) و معاصرِ وی ابو الفرج رونی کہ تا حال از جملہ قصیدہ سرایانِ چیرہ دستِ زبانِ فارسی بشمار می روند۔ ازان ہنگام محبوبیتِ آن ہرچہ بیشتر ادامہ یافت و در دورۂ شاہانِ ملوکِ ہند گویندگانِ بزرگ مثلِ حسن دہلوی و امیر خسرو کہ تا حال باعثِ افتخارِ ہمہ دانشوران و شعر فہمانِ زبانِ فارسی ہستند، قدم بعرصۂ حیات گذاشتند و دربار دہلی را ہرچہ بیشتر زیب و زینت بخشیدند۔

این گویندگانِ دورۂ اوّلیہ زبان فارسی نہ تنہا از شیوۂ اسلافِ خود، کہ در خراسان و آذر بائیجان و یا در نقاطِ دیگر از مراکزِ شعر فارسی در ایران زندگی می کردند، پیروی کردند، بلکہ رفتہ رفتہ شیوۂ خود شان را توسعہ و گسترش دادند کہ بعداً بنامِ سبکِ ہندی معروف[1] شد

---

[1] راجع بہ این اصطلاح اختلافی روی دادہ است۔ نویسندگان معاصرِ ایران برآنند کہ این شیوہ علی الخصوص توسط گویندگان ہندی توسعہ و گسترش یافتہ ولی برخی از دانشوران دیگر علی الخصوص دانشمندان ہندی مثل قاضی عبدالودود عقیدہ دارند کہ ہیچ کدام از شاعران ہندی شیوۂ نو را پیش نگرفت کہ از شیوۂ گویندگان معاصر ایرانیِ شان جدا و مختلف باشد، ہرچند ممکن است ایشان ویژہ ہای شخصی خود را داشتہ باشند۔ امّا بخیال

واختصاصاتِ این شیوه عبارتند از: بلند پروازی اندیشه و بوجود آوردنِ مضامین نو بنو؛ ابهام و پیچیدگیِ بیان بخصوص برای آفریدنِ معنی بلند؛ کاربردِ هنرمندانهٔ کنایات واستعارات وتشبیهات؛ حسنِ انتخابِ لغاتِ و ایجازِ بیان؛ ساختنِ تراکیبِ لطیف وکاربردِ آنها در شعر؛ کاربردِ صنایع و بدایع و مرصع سازی در شعر؛ ارسال المثل و دعوی و دلیل؛ اظهارات مبالغه آمیز خصوصاً در قصیده ها. در قرنِ شانزدهم میلادی که مرکزِ فارسی از ایران به هند منتقل شد، این شیوهٔ نوین نه تنها در هند قبولِ عامِ خود را هرچه بیشتر گسترش داد، حتی در ایران و ترکیه نیز بحدِ اعتلای خود بالا رفت. درین هنگام ابوالفیض فیضی (متوفی ۱۰۰۴ هجری قمری) و عرفی (متوفی سال ۹۹۹ هجری قمری) افکار و اندیشه های فیلسوفانهٔ خود را در شعرِ فارسی ارائه می کردند و نه تنها در مناطقِ فارسی زبانانِ جهان بلکه میانِ شاعرانیکه بزبان ترکی شعری گفتند نفوذ خود را گسترش دادند چنانکه ای.جی.دبلو.گب (E.J.W.Gibb) راجع به عرفی بقرارِ زیر اظهارِ فکر می کند:

«شک نیست قصیده گویی باندازهٔ زیادی تحتِ نفوذِ عرفی شیرازی، که از برجسته ترینِ گویندگانِ زبانِ فارسی آن عصر بشمار می رفت، رو بتوسعه رفت. این نابغهٔ عصر (که درسال ۹۹۹ هجری قمری مطابق ۱۵۹۱ میلادی) در عمرِ سی سالگی پدرود حیات گفت، یکی از برجسته ترین و هوشمند ترین قصید سرایانِ کشورِ خود بود و گویندگان معاصر اورا بعنوانِ استاد برجسته و ممتاز تلقی می کردند و آثار او در ترکیه مورد توجه و استقبال قرار گرفت. هنگامیکه بزرگی و برتریِ علی شیر، جامی و استادانِ متقدم تقریباً از بین رفته بود، نفوذِ او همراه با نفوذِ فیضیِ هندی، که نسبت به شیوه اش ازلحنِ حکیمانهٔ

(بقیه) این نویسنده سبک هندی وجود دارد و مخترعش ابوالفیض فیضی اکبرآبادی بود امّا عرفی شیرازی آن را بطو
قبول کرد و گسترش داد که نویسندگان مثل عبدالباقی نهاوندی و تقی اوحدی اورا موجدِ این طرزِ تاز
قرار دادند.

نوشته های خودش متأثر می کرد، در ریختن قالبِ شعری عثمانی این دورهٔ مهم ترین و مؤثر ترین عنصر خارجی را تشکیل می داد[۱]۔"

عرفی که او را مخترع[۲] این طرزِ تازه که موردِ تقلیدِ شاعرانِ مابعد قرار گرفت می دانند، هر چند با مرگِ ناهنگام رو برو شد[۳]، ولی در مدتِ بسیار کوتاه از زندگانی خود آن قدر جوهر های ادبی را به نمایش گذاشت که تقریباً چشم همه نویسندگان و نقادانِ معاصر را خیره کرد و میانِ بزرگ ترین قصیده گویان و اعلیٰ ترین غزل سرایان، که تاکنون در زبان فارسی شعر سروده اند، جای خود برگزید. امّا مرگِ ناگهانی در عینِ جوانی او را فرصت نداد که آن جوهر های ادبی را در سلکِ کلیات در آورد و این کار را برای دیگران گذاشت. این بود که تکمیل و تدوینِ کلیاتِ او، که توسطِ دیگران بعمل آمده، باعث شد که در بارهٔ درستی و صحتِ اشعارِ او اختلافی روی دهد۔

از رباعی که عرفی خودش گفته[۴] و بسیاری از نویسندگان آن را در تذکره های خود نقل کرده اند و هم در دیوانش یافته می شود، بر می آید که در سال ۹۹۲ هجری قمری شاعرِ مزبور

---

[۱] ترجمهٔ اقتباس از: History of Ottoman Poetry, vol.III, Book IV, Chapter IX,pp. 347-348.

[۲] تقی اوحدی در عرفات العاشقین می نویسد: "شاعریست عالی مقام، ساحری معجز کلام، گوهری خجسته نظام، که مخترعِ طرزیست تازه با ملاحت و فصاحت بی اندازه. و وی در ولایتِ سخن حاکیست صاحب تصرّف و در اقالیمِ بیان خسروی خالی از تکلّف، صیتِ بیانش عالمگیر است، پرتو ضمیرش خورشید تاثیر است۔"
(عرفات العاشقین، ص ۵۰۲، مخطوطۂ پٹنہ)

عبد الباقی نیز درین الفاظ تاییدِ تقی اوحدی می کند: "شاعری بلند سخن و کاملی صاحبِ فطن مخترعِ طرزِ تازه ایست که الحال میانِ مردم معتبر است و مستعدان و سخن سنجان و نکته شناسان پسندیده و معقول دانسته تتبع او می نمایند۔"
(مآثرِ رحیمی، نسخهٔ چاپی، جلد سوم، صفحه ۲۹۳)

[۳] در بارهٔ احوالِ مشروح عرفی به گفتارِ این نویسنده تحت عنوانِ "حیاتِ عرفی شیرازی کا ایک تنقیدی مطالعہ" که در مجلهٔ ماهنامه برهان، دهلی در شماره های ماه مارس تا ماه سپتامبر سال ۱۹۴۷ میلادی انتشار یافت. رجوع می توان کرد. در تالیف نویسنده بعنوان "عرفی شیرازی" که بزبانِ اردو چاپ شده، هم مقاله ای بر حیاتِ عرفی شیرازی و دیگری متعلق به تدوین کلیات عرفی وجود دارد۔

[۴] این رباعی بقرار زیر است: این طرفه نکاتِ سحری و اعجازی ❊ چون گشت مکمل به رقم پردازی

(بقیه بر صفحهٔ آینده)

دیوانی مشتمل بر ۲۶ قصیده و ۲۷۰ غزل و ۷۲۰ شعر قطعه و رباعی گرد آوری کرده بود و آن را "دیوان اوّل" نام گذاشته. امّا تعدادِ درست اشعاریکه درین دیوان اوّلش جا داشت معلوم نیست[۱]. پیش از تدوینِ این دیوان، عرفی مجموعه‌یی از کلام خود که مشتمل بر حدود شش هزار بیت بود، از دست داده بود و در بارهٔ مجموعهٔ مزبور که گم شده بود غزلِ مسلسل با مطلع زیر سروده که شامل است درین اثر موجود۔

عمر در شعر بسر برده و در باخته ام　　عمر در باخته را بارِ دگر باخته ام

از نامه ای که نقل های آن در نسخهٔ کلّیات عرفی، که در موزهٔ بریطانیه نگهداری میشود، و هم در بیاض ها که در کتابخانهٔ خدابخش، پتنه و دانشگاه عثمانیه، حیدر آباد محفوظ اند، ——
—— معلوم می شود که این مجموعهٔ اشعار به یکی از دوستان عرفی مستعار داده شده بود و او آن را گم کرد[۲]. علاوه بر اشعاریکه در "دیوانِ اوّلِ" او و در سفینه که از دستِ دوستش گم گشته بود شامل بود، عرفی در خلال عهد ۹۹۲ هجری (سالیکه "دیوان اوّل" تدوین یافت) تا به سال ۹۹۹ هجری (سالِ در گذشتِ عرفی) حتماً بسیاری از اشعار را گفته باشد[۳]. برای کسانیکه کلّیاتِ عرفی را در سال بعدی گرد آوری کرده اند، مجموعهٔ گمشده را پیدا کردن واشکال

(حاشیه از صفحهٔ پیشین)　مجموعه طرازِ قدس تازه بخش یافت　　اوّل دیوانِ عرفی شیرازی

۳۷ + ۷۱ + ۳۲۰ + ۵۲۸ = ۹۹۲ هجری

طبقِ نظامِ ابجد آخرین مصرعهٔ این رباعی نشان می دهد که آن بسال ۹۹۲ هجری به تکمیل رسید. ازین گذشته اعدادِ این مصرعه نشان می دهد که تعداد قصیده شامل این دیوان ۲۶ بود و از عشرات مصرع پیدا می شود که ۲۷۰ غزل شامل نسخه بود و مآت نمایشگر این امر است که تعداد اشعارِ قطعه و رباعی ۷۲۰ بود.

[۱] بفرض اینکه هریکی از قصیده ها بطور اوسط مشتمل بر هفتاد شعر و هریکی از غزل ها مشتمل بر هفت شعر باشد، مجموع تعداد شعر در این "دیوان اوّل" در حدود ۴۵۰۰ می تواند شد.

[۲] این رقعه شامل این اثر نیست ولی آن را در جلد اوّل کلّیات عرفی که این نویسنده ترتیب داده است، می توان دید. این کلّیات در کتابخانهٔ مولانا آزاد علی گره و نیز در کتابخانهٔ خدابخش پتنه و هم در کتابخانهٔ دانشگاه لکهنؤ نگهداری می شود.

[۳] درین سه سال عرفی در حدودِ سه هزار و پانصد شعر گفته باشد و مجموع تعداد اشعار او چهارده هزار می تواند شود یعنی ۶۰۰۰ شعر گمشده، ۴۵۰۰ شعر شامل دیوان اول و ۳۵۰۰ بحالت پراگنده که بعد از ترتیب "دیوان اوّل" گفته شده بود.

مغشوش و پراکنده را که در دیوانِ اوّل شامل نشده بودند و بگفتهٔ عبدالباقی نہاوندی در وضع بسیار بدی قرار داشت[۱]، ترتیب دادن کاری بود بس بزرگ و دشوار۔ ازین گذشته عرفی برخی از آثارِ مثنوی نیز بیادگار گذاشت۔ ازین مثنویہا فقط دو یعنی خسرو شیرین و مجمع الابکار به اتمام رسید و از دیگران فقط پاره ها در نسخه های دیوان عرفی شامل‌اند ولی بوقت تدوینِ کلیاتِ عرفی توسطِ سراجا آنها شاید معدوم بودند و شامل نسخهٔ سراجا نشدند۔

تدوینِ کلیاتِ عرفی شیرازی

مثل برخی از جنبه های زندگانیِ عرفی ترتیب و تدوینِ دیوانش نیز یکی از موضوعاتِ موردِ نزاع بوده است و عبدالنبی فخرالزمانی، ناظم تبریزی و عبدالباقی نہاوندی (تنها تذکره نویسانِ معاصرِ عرفی که این نکته را موردِ بحث قرار داده اند) نظرات گوناگون درمورد آن اظهار کرده اند۔ فخرالزمانی می گوید که عرفی هیچ یک از دیوانها را در زندگانیِ خود گرد آوری نکرده۔ پس از درگذشتِ وی یکی از دوستانش دیوانی مشتمل بر دوازده هزار و پانصد شعر گرد آورده و شش هزار شعرِ عرفی قبلاً ازبین رفته بود۔ او می نویسد[۲]۔

> "بہ تحقیق پیوست که آن مطلعِ دیوانِ نکته پردازی در ایامِ حیاتِ خود دیوانی ترتیب نداده، فامّا بعد از فوتِ او یکی از دوستانِ یکجہتیِ او این دیوانی که الحال میانِ مردم است، مرتّب ساخته است و عددِ ابیاتِ آن همگی از قصیده و غزل و مثنوی وغیره قریب به دوازده هزار و پانصد بیت است و شش هزار بیتِ دیگر از ابیاتِ مرغوبِ عرفی در آب افتاد"۔

ناظم تبریزی با عقیدهٔ عبدالنبی موافقت نمی کند۔ وی در تذکرهٔ خود "نظم گزیده" می نویسد

---

[۱] عبدالباقی نہاوندی در دیباچهٔ کلّیاتِ عرفی می نویسد: "آن مسوّدات در هنگام مقابله و ترتیب گاہی سامعه افروزِ راقم گشته۔ بنهایت مغشوش و ابتر بود"۔

[۲] میخانه ص ۱۷۵۔۱۷۶ (طبع لاہور)

که هنگامِ درگذشتِ خود عرفی نسخه یی از آثارِ خود را به یکی از خدمتگاران تحویل داد تا او آن را به خانخانان عبدالرحیم واگذار کند و اینکه آن نسخه تا مدّتِ دراز در سرد خانۀ کتابخانۀ خانِ خانان پا برجا ماند. تا اینکه در سال ۱۰۲۴ هجری قمری وی مردی را برای گرد آوریِ دیوان گماشت، امّا چون آن کس از خانِ خانان گله ها می داشت، همراهِ آن نسخه از آنجا فرار کرد. ناظم اضافه می کند که پس از مدّتی او آن کس را در بندر ممّا پیدا کرد و بعد از گرفتنِ مسوّدات از وی دیوانِ عرفی را ترتیب داد که مشتمل بر پانزده هزار بیت بود. ناظمِ تبریزی این داستان را بقرارِ زیر بیان می کند[1]۔

"مخفی نماند که در حینِ نزعِ مسوّداتِ اشعارِ خود بیکی از خادمانِ خود سپرده. از آن تاریخ آن پردگیانِ حجلۀ فکر در کنجِ کتابخانه مستور بودند ..... تا در سنه هزار و بیست و سه خانخانان شخصی را براین امر برگزید که آن جواهرِ منظوم را در سلکِ ترتیب منتظم سازد. اتفاقاً آن شخص مسوّدات را برداشته به سببِ آزردگی که از خانخانان داشت فرار نمود. فقیر در بندرِ ممّا اورا دیده مسوّداتِ عرفی را خواه نخواه ازو گرفته ترتیب داده جمع نمود. تمامی اشعار او پانزده هزار بیت شد."

عبدالباقی نهاوندی، نویسندۀ سوم که در بارۀ این موضوع از اهمیتِ درجۀ اول برخوردار است، نظرات مختلف را اظهار نموده که با بیاناتِ هر دو نویسندۀ مذکور در بالا (عبدالنبی فخرالزمانی و ناظمِ تبریزی) ہم آہنگی ندارد. او در تذکرۀ خود "مآثرِ رحیمی" می نویسد که پس از دست دادنِ مجموعۀ مشتمل بر شش هزار بیت، که عرفی در یکی از غزلها بدان اشاره کرده است، وی دیوانی گرد آوری کرد مشتمل بر ۲۶ قصیده ۲۷۰ غزل و ۷۲۰ بیت قطعه و رباعی. هنگامِ درگذشتِ خود وی نسخۀ اشعارِ خود را بخانخانان فرستاد و او بر طبقِ خواستِ خاطرِ عرفی

---

[1] نظم گزیده، ورق ۷۵ ب (نسخۀ خطی محفوظ در کتابخانۀ مولانا آزاد علی گره، هند)

کلیاتی مشتمل بر چہاردہ ہزار بیتِ قصیدہ و غزل و قطعہ و رباعی و مثنوی توسطِ سراجای اصفہانی مدوّن ساخت۔ درین بارہ عبدالباقی می نویسد[1] :

" در اوایلِ شاعری دیوانی مشتمل بر بیست وشش قصیدہ و دویست و ہفتاد غزل و ہفصد[2] بیتِ قطعہ و رباعی ترتیب دادہ بود و این رباعی را در تاریخ آن فرمود :

این طرفہ نکاتِ سحری و اعجازی   چون گشت مکمّل برقم پردازی
مجموعہ طرازِ قدس تاریخش یافت   "اوّل دیوانِ عرفیِ شیرازی

و عدد احاد مصرعِ تاریخ را با عدد قصیدہ کہ بیست وشش است، موافق یافتہ و عشرات را با غزل کہ دویست و ہفتاد غزل باشد، مساوی پیدا کردہ و الحق درین تفکر یدِ بیضا نمودہ۔ وقبل از ترتیبِ این دیوان شش[3] ہزار بیت از ابکارِ افکارِ ایشان تلف شدہ چنانچہ خود درین باب فرمودند :

عمر در شعر بسر کردہ و در باختہ ام   عمرِ در باختہ را بارِ دگر باختہ ام
العطش می زند از تشنہ لبی ہر مویم   کہ قدح ہای پُر از خونِ جگر باختہ ام
شاید ار تلخ کشم نالہ ز حرمانِ سخن   طوطیِ گرسنہ ام تنگِ شکر باختہ ام
رسدِ شرحِ ہنر چون نشود محو کہ من   شش ہزار آیتِ احکامِ ہنر باختہ ام
ساقیِ مصطبۂ نطقم و می ریختہ ام   طایرِ باغچۂ قدسم و پر باختہ ام
کشوری کش طرفِ کوچۂ ہفت اقلیم است   ہر ویرانہ دہی زیر و زبر باختہ ام
گفتہ گر شد ز کفم، شکر کہ ناگفتہ بجاست   از دو صد گنج یکی مشت گہر باختہ ام
صد مصیبت کدہ در ہر سخنم مدغم بود ۔   گریہ و نالہ بسی شام و سحر باختہ ام

... و مسوّداتِ اشعارِ خود را ہنگامِ نزع بکتابخانۂ آن حضرت، کہ کتب خانہ

---

[1] مآثر رحیمی، جلد ۲ ص ۲۹۳ تا ۲۹۹ (مطبوعۂ کلکتہ، ہند)

[2] در نسخۂ چاپی مآثر رحیمی این ہفت صد است اما این ہفصد درست باید۔

[3] ناظم تبریزی در دیباچۂ خودش نوشتہ کہ این دیوان ... ۷ بیت داشت۔

اہلِ عرفان است، فرستاد کہ مرتب و مدون سازند۔ این حقیقت شناس نیز بوصیتِ آن فارسِ مضمارِ سخنوری و فصاحت عمل نمودہ بہ جمع و ترتیبِ آن امر فرمود و در اندک زمانی از عالمِ پریشانی بہ شیرازۂ جمعیت رسیدہ مشتمل بر چہاردہ ہزار ــــ بیت از قصاید و غزلیات و رباعیات و مقطعات و مثنوی بہ حُسنِ سعیِ سراجای اصفہانی ترتیب یافت ...۔"

علاوہ بر منابعِ ذکر شدہ، حالا برخی از اطلاعاتِ دیگر در بارۂ تدوینِ دیوانِ عرفی بدست آمدہ۔ پیش گفتارِ مہمِ عبدالباقی نہاوندی بر کلیاتِ عرفی، کہ در مآثرِ رحیمی بدان اشارہ کردہ است، و بنا بر نایابیِ آن شادروان علامہ شبلی نعمانی تا اندازۂ زیادہ متأسف بودہ، اکنون در دسترسِ ما قرار دارد[۱]۔ ہمچنین با کشفِ نسخۂ کلیاتِ عرفی کہ توسطِ ناظمِ تبریزی ترتیب یافتہ و حالا در کتابخانۂ دانش گاہِ عثمانیہ حیدر آباد محفوظ است، این نکتہ روشن شدہ کہ ناظم مقدمۂ مہمی بران نوشتہ است کہ بانسخۂ دیوانِ گرد آوردۂ او بطورِ پیش لفظ حالا ہم موجود است۔ این ہر دو مقدمہ ہا (کہ نقلہای آنہا قسمتی از کلیاتِ عرفی، ترتیب دادۂ این نویسندہ تشکیل می دہند) شاملِ اطلاعاتِ بس سودمند ہستند کہ این تذکرہ نویسان در اثرہای خود تہیہ کردہ اند۔ برطبقِ اطلاعاتِ اضافی کہ عبدالباقی در مقدمۂ خود فراہم نمودہ است، نسخۂ اشعارِ عرفی در کتابخانۂ خانخانان تا سال ۱۰۲۴ ہجری (ہنگامیکہ سراجا برای گرد آوریِ دیوان مامور شد) پابرجا ماند۔ سراجا در حدودِ مدتِ یک و نیم سال تلاشہای خود را بدان مبذول داشت و بالآخر دیوانی مشتمل بر حدودِ چہاردہ ہزار شعر در برہانپور بہ خانخانان عبدالرحیم تقدیم کرد۔ مسلم است

---

[۱] اولاً آنرا در دو نسخہ ہای کلیاتِ عرفی پیدا کردم (یکی نزد این نویسندہ و دیگری در ذخیرۂ حبیب گنج در کتابخانۂ دانش گاہ علی گرہ) و بنا بر این آنرا در مجلۂ "معارف" اعظم گرہ شمارہ اکتبر ۱۹۲۷ میلادی انتشار دادم۔ ازان ہنگام آن را در شش دیگر نسخہ ہای کلیاتِ عرفی یافتم کہ علی الترتیب نہ در کتابخانۂ مجلس شورای ملی تہران، یکی در کتابخانۂ دانش گاہ لکہنو، یکی در موزۂ سالار جنگ حیدر آباد، یکی در کتابخانۂ دانش گاہ تہران و یکی در کتابخانۂ شخصی راجہ محمود آباد نگہداری می شود۔ یک نقلِ تنہا این دیباچہ (بدون نقل کلیات) ہم در کتابخانۂ شخصی این نویسندہ محفوظ است۔

کہ پس از گم شدنِ مجموعہ حاوی بر شش ہزار شعر، عرفی در زندگیِ خود دیوانی گرد آوری کردہ و پس از در گذشتِ وی، علاوہ بر اشعاری کہ درین نسخۂ دیوان عرفی یافتہ شد، سراجا برخی از اشعارِ دیگر نیز از مسوداتِ عرفی و کتابہا و منتخباتِ مستند و گوناگون نقل کردہ بہ کلیاتِ ترتیب دادۂ خود افزود۔ و بدین ترتیب کلیاتی مشتمل بر ہشت ہزار بیت بوجود آمد۔ ولی ہنگام تقدیم بہ خانخانان تعداد اشعار درین کلیات بہ چہاردہ ہزار رسید۔ ازین امر روشن است کہ ہنگامِ ترتیب سراجا دیوانِ گمشدۂ عرفی را نیز بہم رسانید و شش ہزار شعر در آن دیوان را بر ہشت ہزار شعر نسخۂ ترتیب دادۂ خودش افزود و باین شکل تعدادِ اشعار در اثرِ سراجا از ہشت ہزار تا بہ چہاردہ ہزار رسید۔ قسمت ہای مناسب و جالب این مقدمہ ذیلاً نقل می شود:

"و این مسوّدات کہ تمامی بخطِ یدِ آن دانش پژوہ بود، در کتابخانۂ عالیِ ایشان کہ مکتب خانۂ اہلِ عرفان است، مدتی بود و بعضی موانع وصیت و التماسِ اورا در تعویق انداختہ بود۔ تا آنکہ بتاریخ ہزار و بست و چہار ہجری حقوقِ خدمت و مداحیِ او این مقدمہ را در خاطرِ خطیرِ این سپہ سالار آوردہ بہ وصیت آن معیار دانش وری عمل نمودہ، بہ آن مسودات کہ ہر مصراع ازان ماہِ آسمانِ فلکِ معانی و خورشیدِ جہانتابِ جہانِ سخندانی بود، جیب و کنارِ حلقۂ اہلیت و استعداد محمد قاسم خلفِ خواجہ محمد علی اصفہانی مشہور بہ سراجا، کہ از جملہ آدمی زادگانِ اصفہان است، را گلزارِ معانی و گلشنِ جاودانی ساختند و جمع و تدوینِ این زاد ہای طبعِ آن آزاد مرد، کہ ہر یکی از غایتِ معانیِ بلند و مضامینِ دلپسند در عالمی نگنجد، فرمان داد...

بعدِ اختیار نمودنِ سفرِ آخرتِ این مسافرِ عالمِ قدس بعضی اشعارِ متفرقہ ایشان را، کہ در سفائن و مجموعہ ہا ثبت بود، بعضی از مستعدان بران افزودند

لہ صمصام الدولہ شاہنواز خان در بہارستانِ سخن و شبلی نعمانی در شعر العجم با عقیدۂ این نویسندہ اتفاق دارند کہ دیوانِ گمشدۂ عرفی بازیافتہ شدہ بود و شش ہزار بیت شاملِ آن دیوان بر نسخۂ ترتیب دادۂ سراجا افزودہ شدہ بودند۔

چنانکہ قریب بہ ہشت ہزار بیت بہ نظر در آمد چنانکہ سراجا بہ این سعادت موفق گشتہ امتثالِ امر فرمود و در عرضِ یک سال و نیم بعد از مشقّتِ بسیار کلیاتی مشتمل بر چہاردہ ہزار بیت از قصیدہ و غزل و رباعی و مثنوی و قطعہ و ترکیب و ترجیع ترتیب دادہ۔ والحق درین کار یدِ بیضا نمود چراکہ این مسوّدات (کہ) در ہنگامِ مقابلہ و ترتیب گاہی سامعہ افروزِ راقم گشت بغایت مغشوش و ابتر بود و این قطعہ در بابِ ترتیب و تاریخِ این کلیات از نتائجِ طبعِ وقّادِ سراجا، جامعِ این کلیات، است کہ نوشتہ است ....۔

در زمانی کہ این شرف خدمت را بتقدیم رسانید و این حق بر مولانا عرفی انداخت در شہر برہانپور در صوبۂ خاندیش این قطعہ و کتاب را بہ نظرِ اصلاحِ ایشان می رسانید، و راقم از خوشہ نشینانِ آن بزمِ فیّاض بود مقبول و مستحسن افتاد و بانواع صلات و انعامات سرفراز گردید و الحال این کلیات در کتابخانۂ عالی است۔ الحق ہیچ یک از فصحای زمان باین دیوان ستند۔

مقدمۂ کلیاتِ عرفی، کہ توسطِ ناظم تبریزی گرد آوری شدہ، مشتمل بر ہمان اطلاعاتِ بنی ست۔ علاوہ بر تایید این واقعیت کہ ہنگام درگذشتِ خود عرفی نسخۂ اشعارِ خود بہ خانِ خانان فرستادہ بود، وی می نویسد کہ در سال ۱۰۲۱ ہجری قمری بخاطرِ خانخانان آمد کہ کلیاتِ عرفی را مدوّن باید کرد۔ آن گاہ او محمد قاسم خان سراجا پسرِ محمد علی اصفہانی را بہ تدوین و ترتیب آن منصوب کرد۔ وی اضافہ می کند کہ دورانیکہ خانخانان در جنگِ داخلی میانِ شاہزادہ خرّم و پدرش جہانگیر شاہ مشغول بود، سراجا کہ از خانخانان گلہ ہا داشت، فرصتی بدست آوردہ تاہم

ؔ در نظم گزیدہ (نسخۂ دانش گاہ علی گڑہ) ناظم نوشتہ کہ برای تدوین کلیات عرفی سراجای اصفہانی در ۱۰۳۲ھ گماشتہ شدہ بود ولی این درست نمی نماید زیرا کہ تاریخ ترتیبِ دیوان کہ سراجا برآوردہ بود یعنی "ترتیب دادہ" سال ۱۰۲۶ ہجری بر می آید و از تاریخ ترتیب بر آوردۂ خودِ ناظم یعنی "طی ترتیب" ہم ۱۰۲۱ بر می آید پس چہ طور ممکن باشد کہ سراجا در ۱۰۳۲ھ برای تدوین کلیات عرفی گماشتہ شدہ بود۔

آن مسودات از آنجا بگریزد و هنگامیکه بارادۂ حج براہ مکہ افتاد، او در بندر سورت با ناظم برخورد کرد و ہر دو سفر خود را بہمان کشتی آغاز نمودند و دوران این سفر ناظم در بدست آوردن مسودات از سراجا موفق شد و دیوانی تدوین کرد مشتمل بر پانزده ہزار بیت۔ و سالِ تکمیلِ آن را در مادۂ "طی ترتیب" بر آورد۔ او اضافہ می کند کہ پس ازان آن مسودات ہمره بار و بنۂ سراجا بوسیلۂ برخی از صحرانشینان بسرقت رفت۔ او درین ضمن می نویسد:

"تا آنکہ در سنہ احد و ثلثین بعد الف بخاطرِ عرفان مآثرِ نوابِ عالیشان اعنی مرزا عبد الرحیم المشہور بہ خانخانان خطور کرد کہ مولانا حقِ مداحی و مصاحبت در گردنِ ما بسیار دارد و ما اینکہ بموجبِ وصیت کلیاتِ اورا تا امروز ابتر گذاشتہ مدون نکرده ایم، آئینِ مروت نیست۔ ہر آیینہ در تدوین و ترتیبِ آن اقدام باید نمود۔ امر فرمود تا مسوداتِ اشعارِ مولانا را کہ بخطِ یدِ او بود و در حینِ حیاتِ خود بہ کتابخانۂ نوابِ ذی شان فرستاده بود کہ یتیمانِ خلفِ اورا چون درِ یتیم آویزۂ گوشِ اشتہار سازد، حاضر ساختند و از جمیعِ ملازمانِ صاحبِ شعور خود چراغِ شبستانِ اہلیت سراجا محمد قاسم پسرِ محمد علی اصفہانی را مامور بہ تدوینِ آن فرمود۔ از قضا نواب ہمان سال در خدمتِ شاہزادۂ جم قدر فریدون شکوه شاہجہان سلطان خرم بقصدِ اخذ تختِ جہانگیری متوجہ دار السلطنت آگره شدند و سراجا مذکور بہ سببِ پایانِ این خدمت در برہانپور توقف نمود۔ موی الیہ از رہگذرِ رنجشی کہ سابقاً از نواب داشتہ بقدرِ حالتِ خود رعایتی نمی دید، فرصت غنیمت شمرده و بہ قدمِ فرار اختیارِ سفرِ خجستہ اثرِ مکۂ معظمہ زادہا اللہ شرفاً نمود و نوعی شد کہ مخلص ایشان را در بندرِ سورت ملاقات کرد۔ دریک کشتی متوجۂ مقصد شدیم و در اثنای راه از خصوصیاتِ مذکور مخبر شده مسوداتِ اشعارِ مولانا را در کسوتِ چاپلوسی و نرم جوئی ازو گرفتہ بہ نظر در آورد مشاہده شد کہ بغیر از دیوان ہشت ہزار بیتِ مشہور او اشعارِ گران مایہ و گفتارِ بلند پایہ بسیاری ازو در پردۂ

خفا مستور ماند، هوسِ ترتیب و ترمیم آن جواهرِ زواهرِ معرفت در سرِ شوریده تازه شد، تا زمانِ فراغ در تحریکِ حصولِ مطلب نفسی از پا نه نشست تا آنکه گلدستهٔ ظرافت و مجموعهٔ لطافت در مدّتِ یک ماه در قیدِ رشتهٔ ترتیب و شیرازهٔ تدوین مقیّد گردید. چون طریقِ ترتیبش بقدمِ سعی زود تر از زود طی شد، تاریخش از حروف "طیِ ترتیب" ظهور نمود و عددِ ابیات به عقدِ پانزده هزار بیت منتهی گشت. اتفاقاً در همان سفر مسوّداتِ مولانا را با بعضی اسبابِ سراجای مذکور عربانِ بادیه دزدیدند، و این نسخه را چون فقیر جمع نموده بود، نوعی نشد که اشعارِ مولانا یکبارگی معدوم گردد ... مخفی نماند که بغیر ازین پانزده هزار بیت بدون[1] شش هزار بیت دیگر از اشعارِ آبدارِ او بطریقی که سببش براقم ظاهر نیست، ضایع و ابتر شده چنانکه خود درین غزل بآن اشاره کرد:

عمر در شعر بسر کرده و در باخته ام • عمر در باخته را بارِ دگر باخته ام
رسدِ شرحِ هنر چون نشود محو که من • شش هزار آیتِ احکامِ هنر باخته ام"

چون همه نویسندگانِ مذکور در بالا دارای اثرهای معیاری هستند و تقریباً از جمله معاصرینِ معروفِ عرفی هستند، لذا انتظاری رفت که ایشان در بارهٔ زندگی و آثارِ عرفی اطلاعاتِ مستند فراهم خواهند کرد امّا بیاناتِ مختلف و متضادِ شان نیاز به آزمایش و رسیدگیِ دقیق و مشروح دارد۔

بیانِ عبدالنّبی فخرالزمانی در موردِ تدوینِ کلیاتِ عرفی تنها این قدر درست است که عرفی مجموعه‌ای حاوی شش هزار بیت از دست داده بود امّا قسمتِ دیگری از بیانِ او یعنی اینکه عرفی در زندگانیِ خود هیچ یک از دیوان را تدوین نکرده، درست نیست زیرا عرفی خودش به تکمیلِ این چنین دیوان در سالِ ۹۹۶ هجری اشاره کرده است؛ همچنین بیانِ او در تعدادِ اشعاری که

---

[1] "دیوان" باشد ولی در نسخهٔ دانشگاه عثمانیه "بدون" هست که درست نمی نماید۔

در کلیاتِ عرفی یافته می شود، نیز درست نیست چه علاوه بر بیاناتِ ناظم تبریزی و عبدالباقی نهاوندی کم از کم چهار نسخهٔ کلیاتِ عرفی الآن هم وجود دارند که مشتمل اند بر سه صد اشعار بیش از تعداد یکه عبدالنبی ذکر کرده است[۱]۔ در حالیکه آنها نیز چند صد بیت اصلی عرفی که در دیگر نسخه های معتبر وجود دارند، در بر ندارند۔ عبدالنبی نیز دُچار سؤ تفاهمی شده طوریکه می گوید که علاوه بر مجموعهٔ مشتمل بر دوازده هزار و پانصد (۱۲۵۰۰) شعر، که بتوسطِ برخی از دوستانِ عرفی گرد آوری شده بود، شش هزار بیت دیگر عرفی گم شده بود۔

بیانِ ناظم تبریزی ازین حیث جالب و مهم به نظر می رسد که این تنها منبعی است که از آن معلوم می شود که سراجا خود آن شخصی بود که همراهِ مسوّداتِ اشعارِ عرفی یا نقلِ کلیات که او ترتیب داده بود در غیبتِ خانخانان از برهانپور گریخت واین مسوّدات بالآخر توسطِ برخی از عرب های صحرانشین بسرقت رفت۔ برطبقِ بیانِ وی در سنه احد و ثلثین و الف (۱۰۳۱) خانخانان عبدالرحیم سراجای اصفهانی را برای تدوینِ کلیاتِ عرفی ماموکرد و همان سال سراجا با مسوّداتِ کلامِ عرفی گریخت و ناظم باو در بندر سورت ملاقات کرد و تا به رسیدن بندر مخا مسودات را ازو حاصل کرده کلیاتِ عرفی را ترتیب داد۔ اما بطوریکه عبدالباقی نوشت، کلیاتِ عرفی در سنه ۱۰۲۶ هجری توسطِ سراجا ترتیب داده شده بود و سراجا از عبارت "ترتیب داده" مادّهٔ تاریخ استخراج کرده بود۔ ممکن است که پس از ترتیب نقلِ همان نسخهٔ کلیاتِ عرفی که در کتابخانهٔ خانخانان گذاشته شده بود توسط سراجا بدست ناظم افتاد و او آن را در یک ماه نقل کرده برای ترتیب دادنِ کلیاتِ عرفی دعویٰ کرد۔ از عبارتِ دیباچهٔ ناظم تبریزی این روشن است که آن بعد از دیدنِ دیباچهٔ عبدالباقی نوشته شده بود زیراکه جمله ها درین هر دو دیباچه چندان اختلاف ندارد۔ و ازینجا روشن می شود که حقیقتاً ناظم دانست که کلیاتِ عرفی توسط سراجا ترتیب داده شده بود و او فقط آن کلیات را در یک ماه نقل کرده مدعیِ ترتیبِ کلیاتِ عرفی شد۔ علاوهٔ ناظم

---

[۱] یکی از آنها در کتابخانهٔ دانشگاه لکهنؤ، دیگری در کتابخانهٔ شخصی این نویسنده و سومی در کتابخانهٔ مجلس، تهران و چهارم در کتابخانهٔ دانشگاه عثمانیه در حیدرآباد نگهداری می شود۔ (نسخه های سوم و چهارم برگ افتاده اند اگر این طور نبودی مثل نسخه های اول و پنجم دارای تقریباً چهارده هزار بیت بودندی۔

خود، شاهنواز خان تنها تذکره نویس هست که ادعای ناظم را در بهارستان سخن ذکر کرده است باین الفاظ[1]:

"عزیب تر آنکه ناظم تبریزی در تذکرهٔ خود آورده که در ۱۰۳۳ھ خانخانان شخصی را به تدوین اشعار ملا عرفی که حسب وصیت وی ترتیب نیافته بود، مامور فرمود۔ اتفاقاً آن شخص بنابر رنجشی که از خانخانان داشت با مسودات فرار نمود۔ من در بندر مخا او را دیدم و مسودات را به مبالغه ازو گرفته ترتیب داده۔ پانزده هزار بیت شد۔ و این خلاف واقعه ظاهر می شود چه هرجا بر کلیات عرفی دیباچهٔ دیده شد، جمع سراجا نوشته اند نه ترتیب ناظم..."

ازین عبارت بهارستان سخن روشن است که اگرچه شاهنواز خان ادعای ناظم را ذکر کرده ولی به آن اعتبار نمی کرد۔ حقیقت فقط این طور می نماید که ناظم دانسته یا نادانسته کلیات ترتیب دادهٔ سراجا را نقل کرده دعوی تدوین کرد و این نسخهٔ اصلی که دارای مهر ناظم تبریزی و برخی از مردمان بزرگ و برجسته مثل تیپو سلطان هست، حالا هم در کتابخانهٔ دانشگاهِ عثمانیه، حیدرآباد نگهداری می شود و نقل آن در یکی از کتابخانه های پاکستان هم موجود است۔ امّا این نسخهٔ حیدرآباد (هندستان) که دست نویس ناظم می نماید فقط یازده هزار و هفت صد و شانزده (۱۱۷۱۶) بیت دارد نه پانزده هزار شعر، چنانکه ناظم بیان کرده است۔ ممکن است که بمرور ایام اوراق این نسخه از بین رفته باشند۔ نسخهٔ پاکستان ازین نسخه ناقص تر می نماید۔ مثل عبدالنبی فخرالزمانی، ناظم نیز دچار شو تغافلی بچشم می خورد طوریکه می گوید که شش هزار بیت عرفی که از دست رفته بود علاوه بر ابیاتی بودند که او آن را بشکل کلیات عرفی (شامل بر پانزده هزار شعر) تدوین کرده بود۔

بیان عبدالباقی نهاوندی در بارهٔ تدوین کلیات عرفی حقایق و واقعات درست را نشان داده است۔ دران هنگام وی خودش در خدمت خانخانان ماموریت داشت و بگفتهٔ خودش با

---

[1] بهارستان سخن (چاپ مدراس)، ص ۴۱۹

سراجا که هنگامِ تدوینِ مسوّدات کلامِ عرفی را به او می نمود و اشعارش برای او می خواند[1]، همکاری می کرد. بیانِ وی که عرفی هنگامِ درگذشتِ خود مسوّده های خود را به خانخانان فرستاد، به هیچ وجه درخورِ اشتباه نیست. پس از درگذشتِ حکیم ابوالفتح، خانخانان تنها کسی بود که عرفی بر او تکیه می کرد و یقین داشت که وی آخرین آرزوی او را برآورده خواهد کرد و توسطِ کسی صاحب استعداد کلامش را به شکلِ کلیات مدوّن خواهد کرد. همین طور بیانِ او که برخی از اشعارِ دیگر از مجموعه های معتبر و منتخبات و سفینه های موثّق گرفته به نسخهٔ دیوانِ عرفی (که واقعاً مشتمل بود بر دیوانِ اوّل و اشعاری که عرفی پس از تکمیلِ دیوانِ اوّل تا به هنگامِ درگذشتِ خود گفته بود) افزوده شده بود و بدین ترتیب سراجا کلّیاتش را به هشت هزار بیت رسانیده بود، زمینه ای برای عدمِ توثیق ندارد. اشعارِ عرفی، چنانکه ملّا عبدالقادر بدایونی در منتخب التواریخ خاطرنشان کرده است، آنقدر از قبولِ عام برخوردار بود که مردم نقل های دیوانش را خریده کرده به عنوان "تبرک" با خود نگهداری می کردند[2]. ممکن است که بعضی از مردم بسیاری ازین نوع اشعار را پیشِ خود داشتند که در نسخه های عمومی وجود نداشت[3] و ایشان آن اشعار را به سراجا تحویل داده باشند تا آنرا در نسخه که او ترتیب می داد شامل کند[4]. عبدالباقی این نکته را توضیح نداده که تعدادِ اشعار که در آغازِ کار فقط هشت هزار بود بروقتِ اختتام به چه طور به چهارده هزار رسید و این امر موجبِ تولیدِ این اشتباه در بسیاری از اذهان شده که سراجا اشعارِ غیرمستند را نیز شاملِ دیوان کرده. این دانشمندان با دلایل ثابت می کنند که در نسخه های موجود نه تنها تعدادِ اشعار باندازهٔ قابلِ ملاحظه ای فرق دارد بلکه چگونگی اشعار نیز آن قدر باهم

---

[1] عبدالباقی نهاوندی در دیباچهٔ خود می نویسد: "و آن مسوّدات در هنگامِ مقابله و ترتیب گاهی سامعه افروزِ راقم گردید."

[2] "او و حسین ثنایی از شعر عجب طالعی دارند که هیچ کوچه و بازار نیست که کتاب فروشان دیوانِ هر دو کس را در سرِ راه گرفته نه ایستند و عراقیان و هندستانیان نیز به تبرک می خرند" (منتخب التواریخ، چاپ کلکته، ج ۲، ص ۲۸۵)

[3] حتی هم کنون برخی ازین نوع اشعار در بعضی منتخبات یافته می شوند و دو غزل این نوع درین اثر شامل کرده شده اند.

[4] عبدالباقی در دیباچهٔ کلیاتِ عرفی می نویسد: "بعد اختیار نمودن سفرِ آخرتِ این مسافر عالم قدس بعضی اشعارِ متفرق ایشان را که در سفائن و مجموعه ثبت بود، بعضی از مستعدان بران افزودند چنانکه هشت هزار بیت به نظر در آمد."

اختلاف دارد که قبولِ این عقیده را که همه اشعاری که دران وجود دارد توسطِ همان شاعر گفته شده، مشکل ودشوار می سازد[1]۔ درحمایت وطرفداری از فریضۂ خود، ایشان بہ عنوانِ دلیل مبنی بر

---

[1] آقای محمد علی دائی الاسلام، پرفسورِ بازنشستۂ دانش گاہِ عثمانیہ، حیدر آباد (ہند) در گفتارِ خودش تحت عنوان "عرفی شیرازی" کہ در مجلۂ "اسلامک کلچر، شمارہ ۲ ژانوئیہ سال ۱۹۲۹ میلادی و در مجلۂ "ارمغان" سال نہم شمارہ ۵/۶/۷ ماہ شہریور، آذر و آبان سنہ ۱۳۰۷ ہجری شمسی بچاپ رسیدہ و نیز در کتابچۂ خود بعنوانِ "شعروشاعری عرفی" کہ در سال ۱۳۴۵ ہجری قمری در حیدرآباد انتشار یافت، این نظر را اظہار دادہ اند۔ و ہمچنین شادروان پروفسور یوسف حسین موسوی، استادِ ادبیاتِ فارسی در دانش گاہ لکھنؤ (ہند)، در اثر خود "ارمغان شیراز" نظریۂ آقای دائی الاسلام را تایید کردہ اند۔

آقای دائی الاسلام در ضمنِ اشعارِ الحاقی چہار غزل عرفی را کہ با مصرعہای زیر آغاز می شود، ذکر کردہ است و می نویسد:" آیا می شود کسی کہ غزلِ اوّل و دوم را گفتہ است غزلِ سوم و چہارم را بگوید یا می شود کسی کہ غزلِ سوم و چہارم را گفتہ است می تواند غزل اوّل و دوم را بگوید ۔اگر غزلِ سوم و چہارم کلام عرفیست، ہر جنگی ہم عرفیست": مصرعہای اوّلِ این چہار غزل بطور زیر ہست:

غزل اوّل: ہدیہ آز حرم صوفی کرمی برقع کشود ایجا

غزل دوم: در باغِ طبیعت نفشردیم قدم را

غزل سوم: دل چو بہ غم شاد زیست مہروفا زو طلب

غزل چہارم: صد قول بیک زمزمہ طی می کنم امشب

بخیال این نویسندہ غزلیاتِ سوم و چہارم ہم دارای آہنگ و سبکِ عرفی ہستند۔ نیز علاوہ بر نسخہای دیگر غزل سوم در نسخۂ کتابخانۂ ملکِ تہران، نوشتۂ ۱۰۱۰ ہجری یافتہ می شود و غزل چہارم در نسخۂ کتابخانۂ مجلس سنا، تہران موجود است و بقول دکتر مہدی بیانی این نسخہ گویا بخط خود عرفیست۔ این ہر دو نسخہ باپیش گرد آوری کلیات عرفی توسط سراجا استنساخ شدہ بودند۔

درضمنِ کلامِ الحاقی درکلیات گرد آوردۂ سراجا استاد یوسف حسین موسوی می نویسد:

" سراجا کا مذاق سخن جیسا بھی ہو، اس کو تو اپنی کارگزاری دکھا کر خانخاناں کو خوش کرنا تھا اور خانخاناں کو امور مملکت کی مشغولیت سے اتنی فرصت کہاں تھی کہ عرفی کے گلستانِ سخن کو سراجا کے لگائے ہوئے خس وخاشاک سے پاک کریں۔ انجام کار یہ ہوا کہ جوانا مرگ عرفی کے کمال سخن کا آفتاب ابھی افق شہرت پر تھا کہ سراجا کی ستم ظریفانہ بدعت اس کو گہن کی طرح لگی "۔

قراین می گویند که کلیاتِ عرفی چون پس از ربع قرن از در گذشتِ عرفی تدوین یافته بود، احتمال بزرگی برای تحریف در مسوّدات وجود دارد - و اینکه در خلالِ این مدت بسیاری ازین نوع اشعارِ گویندگانِ معمولی و غیرمعروف، که شیوهٔ شان در برخی موارد با سبک عرفی مشابهت داشته باشد، بنامِ عرفی شهرت و رواج بدست آورد - و در دسته‌بندی کردنِ اشعارِ حقیقی و خالص عرفی ممکن است که سراجا مرتکب خطا شده باشد - به عقیدهٔ این نویسنده این حدس کاملاً بی اساس بچشم می رسد و دلایلِ محکم برای این عقیده وجود دارد که کلیاتی که سراجا گرد آوری کرد مشتمل است بر اشعارِ اصلی و درست عرفی - طوری که صمصام الدوله شاهنواز خان در اثرِ خود، بهارستان سخن، ذکر کرده[1] تعدادِ شش هزار (۶۰۰۰) بیت که بنامِ غیرمستند و غیرموثق شهرت یافته، نشان می دهد که مجموعهٔ گمشده از اشعارِ عرفی توسطِ سراجا، که بنا بر حمایت و سرپرستیِ خانخانان امکاناتِ زیادی در اختیار داشت، بارِ دیگر یافته شد و سراجا اشعارِ شاملِ این مجموعه را در کلیاتِ گرد آوردهٔ خود جا داد - گرد آوری شش هزار شعرِ غیرواقعی برای شامل کردنِ آنها در برخی از دیوان کارِ آسان نیست - از یکی از نامه‌های عرفی (که در کلیات ترتیب دادهٔ این نویسنده که نقلش در کتابخانهٔ مولانا آزاد نگهداری می شود بر صفحه ۱۴۵ دیده می شود) برمی آید که مجموعه ای مشتمل بر شش هزار شعر توسطِ خودِ عرفی به یکی از آشنایانِ او تحویل داده شده بود و او آن را گم کرد - شخصی که نزدِ عرفی آن قدر موثق و معتبر باشد که او بیاضِ اشعارِ خود تحویل دهد، نمی تواند آن اندازه غیرمسئول باشد که برای تعقیب کردن و باز یافتنِ کتاب مهمی که مشتمل بر زحماتِ همه عمرِ تحویل دهنده باشد، تلاشهای خود را یک طرف گذارد و ازان دست کشد - شخصی که مسئول از دست دادن و گمشدگیِ آن بیاض بود حتماً آن را پیدا کرد و به خانخانان تقدیم کرد یا مستقیم به سراجا داد تا اشعارِ شاملِ

---

[1] در بهارستانِ سخن (چاپِ مدراس) بر صفحات ۱۹-۴۱۸ او می نویسد: "چون همگی اشعارش از مسوده و غیر آن که از سفاین و مجموعه‌های مستعدان و صاحب طبعان فراهم آمده بود، هشت هزار بیت می باشد، در عرض یک و نیم سال سعی موفور به کار برده کلیات مشتمل بر چهارده هزار بیت [ترتیب] داد و الحق درین کار ید بیضا نمود ... گویند شش هزار بیت مولانا در حین حیاتش به نسبی ابتر شده بود ... غالباً همین ابیات بدستِ سراجا افتاد و فقرهٔ "ترتیب داده" تاریخِ انجام یافته."

آن مجموعه شاملِ اثرِ سراجا باشند. پیدا شدنِ دیوانِ گمشده ازین نیز موردِ تایید قرار گرفته که دیوانِ تدوین کرده شدهٔ سراجا (که هشت نسخهٔ آن به تصرفِ این نویسنده در آمده اند و یکی از آنها مالِ خود نویسنده هست) مشتمل بر تعدادِ بزرگی از قصاید و قطعات است که نشان دهندهٔ برخی از اشاره ها مربوط به پیش آمدهاست که در ایران رُخ داد و هم نمایشگر برخی از جنبه های زندگیِ عرفی دران کشور است. این گونه اشعار پس از تکمیلِ دیوانِ اوّل در سال ۹۹۶ هجری نمی تواند گفته شود. زیرا پس از آنکه عرفی از ایران به هند مهاجرت کرد بارِ دیگر آنجا نرفت. درستیِ این نوعِ اشعار بیرون از اشتباه است چه در اکثر آنها شیوهٔ عرفی منعکس می شود. این بهرحال یک واقعیت است که برخی از اشعارِ قسمتِ موردِ اشتباهِ کلیات عرفی از پایهٔ عمومی اشعارِ وی پست تر بچشم می رسد امّا این به سببی ست که اینگونه اشعار از جمله اشعاری بود که عرفی در اوایلِ زندگی گفته بود و توقع داشتن که آنها هم دارای همان خصایصِ خوبی باشند که اشعارِ بعدی او دارند، غلط است. اشعاری که باعثِ شهرتِ عرفی شدند وقتی گفته شده بودند که زیرِ تربیتِ حکیم ابوالفتح و در صحبتِ عبدالرحیم خانخانان هوش و فهم او بحدِ بلوغ در رشد رسیده بود. این اشعارِ مشکوک چون از دست رفته بود، عرفی فرصتی بدست نیاورد تا بران تجدیدِ نظر کند و آنها را صورتِ قطعی دهد. بنا براین، اختلافِ چگونگیِ اشعارِ دیوان عرفی نباید مبنی براین دیدگاه دانست که دیوانِ ترتیب دادهٔ سراجا مشتمل بر اشعارِ غیر واقعی یا مردود بود که آنرا عرفی خود نگفته بود. ازین گذاشته، کسیکه خانخانان او را برای تدوینِ کلیاتِ عرفی برگزید یک مرد عادی و عامی[1]

---

[1] عبدالباقی نهاوندی در مآثر رحیمی ج ۳، ص ۱۲۵۴ در بارهٔ سراجا می نویسد:

"محمد قاسم مشهور به سراجا... از جملهٔ آدمی زادگان دارالسلطنت اصفهان است و همواره در آن شهر معزز و مکرم و صاحب جمعیت و اسباب بوده (اندو سراجا در وادی) اهلیت از امثال و اقران خود بغایت در پیش است و در اسالیب علم موسیقی و ادوار وقوفی به کمال دارد و آن فن شریف را نیکو ورزیده و مهارتی تمام دارد. چنانکه استادان آن در امور مشکله و مشکلات دقیقهٔ آن فن با و صحبت می داشتند و در وادیِ اهلیت نیز از همگنان وا می ماند. مدتی این وادی را به پای سعی و اجتهاد پیموده... و در اصفهان که وطن اصلی اوست همیشه با موزونان و مستعدان بسر برده و از موزونیت ذاتی و از صحبت مستعدان طبع نظمی نیز بهم رسانیده. اگرچه بگفتن اشعار نه پرداخته شعر بسیار با موزونان سنجیده و از دارالسلطنت مذکور... بتاریخ هزار و پانزده هجری... در سلکِ ملازمانِ این سپه سالار منسلک گشت تا آنکه در هزار و بیست و چهار هجری به جمع و ترتیب ابکار افکار حسان الزمان مولانا عرفی شیرازی... مامور گردید... الحق بعد از مشقتِ بسیار (بقیه بر صفحهٔ آینده)

نبود ۔ علاوه بر اینکه در هنرمندی خوب و موسیقی دانی بزرگ بود، وی از ذوقِ ادبی نیز برخوردار
بود و پیش از ورود به هند ۔ در صحبتِ گویندگان و دانشمندان زادگاهِ خود اصفهان زندگی
بسر برده و هم شعری گفته ۔ وی از نُه سال پیش بدربارِ خانخانان بستگی داشته و خانخانان به
هوش و استعداد وی بکلّی آشنا بود و اگر او بجای کارِ مزبور شخصی مناسب نمی بود خانخانان البته
آن را باو واگذار نمی کرد ۔ علتی وجود ندارد که درستیِ تقررِ وی برای تدوینِ کلیاتِ عرفی موردِ
اشتباه محسوب شود و برای متمایز کردنِ اشعارِ واقعی عرفی از اشعارِ غیر واقعی یا مشکوکِ او فاقد
صلاحیت تصور نموده شود ۔ از بیانِ عبدالباقی نهاوندی این نکته روشن می شود که عبدالباقی خودش
کارِ سراجا را دیده و بمان اطمینان بدست آورده بود ۔ از گفتهٔ عبدالباقی نیز آشکار می شود که
پس از تکمیلِ کلیات سراجا از خانخانان جائزهٔ خوبی بدست آورده بود و این امر دلالت می کند
که خانخانان کلیاتِ گرد آوردهٔ سراجا را بدقت مطالعه کرده و زحمت های او را موردِ ستائش و تمجید
قرار داده ۔ اگر این کار بطورِ رضایت بخش انجام داده نمی شد و اگر آن مشتمل بر شش هزار شعرِ غیر
واقعی بود (یعنی قسمت ۲۳ فی صد این کلیات) زحماتِ وی هیچ گاه موردِ ستایش قرار نمی گرفت
و نه جایزهٔ گرد آوری باو داده می شد ۔ این کار در ظرفِ یک و نیم سال انجام یافت
و این امر بجای خود دلیلی ست بر اینکه کارِ مزبور در شتابزدگی انجام نیافته بود اختلافِ تعدادِ
اشعار در نسخه های مختلفِ کلیاتِ عرفی را بعنوانِ دلیل بر وجودِ اشعارِ غیر واقعی در کلیاتِ عرفی
نمی توان ارائه کرد ۔ از بیاناتِ عبدالقادر بدایونی بر می آید که کلامِ عرفی آن قدر از قبولِ عام
برخوردار بود که مجموعه های اشعارِ وی هر جا بفروشش می رسید، این مجموعه ها ظاهراً شامل به همه

(حاشیه از صفحهٔ پیشین) در مدت یک سال هلالی... به اختتام و شیرازه رسانید و در آنجا بیضا نمود و کلیات مشتمل بر چهارده هزار بیت ... ترتیب داد۔

لے طاهر نصرآبادی در تذکرهٔ نصرآبادی (ص ۱۲۸) می نویسد:

"محمد قاسم سراجا نام دارد و در فن نقاشی زر نگار... به مرتبه ایست که برخسارِ زر افشانِ سیم وشان را در عرق شرم دارد و از اثر تردستیش از ابر تصویر گوهر بارد... در صفاهان پیوسته با موزونان محشور و از نمک صحبتش بزم عزیزان پر شعور است ۔ تتبع بسیار از متقدمین و متاخرین نموده ، در امتیاز سخن طبیعتش خالی از دقت نیست۔"

کلامِ عرفی نبوده[1]. چون نسخهٔ موثقِ کلیاتِ عرفی پس از بیست و هفت سال از درگذشتِ او تهیه شده و آن هم بعلتِ نگهداری شد نش در کتابخانهٔ خانخانان' نمی توان بسهولت ازان نقل کرد، نقلهای مجموعه های غیرموثق و ناتمام که مشتمل بر همه اشعار عرفی نبودند، نیز بوجود آمدند این امر طبیعی است که این چنین نقل ها حاوی همه آثارِ گوینده نیستند. بعلاوه' چنانکه قبلاً اشاره شد، همان نسخه ها و مسودات پس از آنکه از کتابخانهٔ خانخانان بسرقت رفت، بدستِ ناظم تبریزی افتاد که برای خوب واری کردن آن فرصتی بدست داشت امّا او اشعار را پاک نکرد چنانکه ازین امر آشکارا است که کلیاتِ گرد آوردهٔ او دارای اشعار بیش از کلیاتِ گرد آوردهٔ سراجا ست حتی اگر، چنانکه پروفسور موسوی گفت سراجا فقط برای حمایتِ خانخانان مطابقِ دستورش کلیاتِ عرفی را تدوین کرد، در موردِ ناظم تبریزی هیچ گونه انگیزه یا تشویقی وجود نداشت زیرا او فقط بدین اراده آن را گرد آوری کرد تا آثارِ یک شاعرِ بزرگ را از بباد رفتن نگهداری کند. مطالعهٔ ضمیمهٔ یکم تا پنجم در نسخهٔ کلیات عرفی گرد آوردهٔ این نویسنده[2] روشن می سازد که برخی از غزلها، قصیده ها، قطعه ها، رباعی ها، اشعار مثنوی و اشعار متفرق که در هیچ یک نسخهٔ دیوان عرفی، چاپی یا خطی، موجود نیست و تنها در نسخهٔ ترتیب دادهٔ سراجا یافته می شود، در نسخه

---

[1] این امر همواره بلکه هم اکنون معمول بوده است که گویندگان در غزل و قصیده بسیاری از اشعار را می سرایند. آن گاه برخی از اشعار خود را، قبل ازین که توده مردم آن را از بر کنند، شامل دیوان می کنند. در مورد عرفی، غزلهای که در زندگانی او از قبول عام برخوردار شدند براستی آنهایی بودند که عرفی خودش آنها را در دیوان اوّل شامل کرده باشد یا بدیگران تحویل داد. درین غزلها و قصاید او همه اشعار سرودهٔ خود را شامل نکرده باشد. سراجا بر اساس همه مسوداتِ پراکنده کلیاتِ عرفی را تدوین کرد و این نسخه دارای آن همه ——— اشعار خوب و ناخوب شد که عرفی گفته بود. ممکن است که عرفی اگر خود دیوان خودش را ترتیب دادی برخی از اشعار را محو و تلف کرده باشد ولیکن سراجا این کار نکرده (و برای او این درست بود)... کلیات ترتیب دادهٔ او "دو غزلها" دارد و ازین روشن است که یک غزل منتخب شده و دیگر مشتمل بر اشعار پس مانده است که آنها را عرفی در دیوان اول شامل نکرد ولی سراجا آنها را یافته در دیوان ترتیب دادهٔ خود شامل کرد. پس دیوان ترتیب دادهٔ سراجا مشتمل بر همه اشعار خوب و ناخوب هست و درین شک نباید کرد که این همه مال عرفی است.

[2] این هنوز چاپ نشده و در کتابخانهٔ مولانا آزاد، علی گره و کتابخانهٔ تاگور، دانشگاه لکهنو نگهداری می شود...

گرد آوردهٔ ناظم تبریزی نیز وجود دارد. این امر یکی از دلایل کافیست بر اینکه ناظم در موردِ اصلیت آن مواد که بر بنای آن سراجا پنج سال قبل کلیاتِ عرفی را گرد آوری کرده بود، شکی نداشت. ـــــ بعلاوه، چنانکه قبلاً ذکر شد، بقول بدایونی عرفی آن قدر قبول عام بدست آورده بود که حتی در زندگیش آثارِ او بعنوان "تبرک" میانِ مردم بفروش می رسید. لذا احتمالاً خیلی از مردم اشعارِ عرفی را پیش از تدوینِ کلیاتش توسطِ سراجا دیده باشند. کلیاتِ گرد آوردهٔ سراجا برای استفادهٔ عموم مردم در دست بود و اگر دران غزلهای مشکوک و مشتبه نیز می بود، بسیاری از مردم که برخی از آنان با عرفی آشنایی داشتند. اشتباه های سراجا را باو البته نشان می دادند. یا به خانخانان خبر می دادند. بسیاری از مجموعه های اشعار عرفی که قبل از اثرِ سراجا گرد آوری شده تاکنون نیز وجود دارند ولا اقل پنج تا ازینگونه آثار موردِ استفادهٔ نویسندهٔ این پیش گفتار قرار گرفته. این نسخه ها بالخصوص نسخه های چهارم، دهم، وسی وچهارم درستی تعداد بزرگی از غزلها را که در کلیات گرد آوردهٔ سراجا یافته می شوند، موردِ تائید قرار می دهند. بسیاری از اشعارِ قسمت "غیر موثق" کلیاتِ عرفی که توسطِ سراجا گرد آوری شده، در منتخباتِ تذکره های مختلف یافته میشود. برخی از آنها مشتمل بر اشعاری هست که در هیچ یک از نسخه های کلیاتِ عرفی، بشمول کلیاتی که توسطِ سراجا و یا ناظم تبریزی تدوین شده، یافته نمی شود[1]. شمولِ این اشعار در تذکره های معاصر

---

[1] بطور مثال در عرفات العاشقین اشعار زیر در منتخباتِ عرفی شامل هست:

۱. سوزد بداغِ رشک جگر گوشهٔ خلیل — چون تیغِ دوست ذبح کند گوسفند را

۲. شبِ فراق از ان ناله بر لبم نرسید — که پای ناله ز سوز دلم پُر آبله بود

۳. هر قدم صد کاروانِ مشک در دنبالِ ما — ما ببوی نافه در دنبالِ آهو مانده ایم

یارتن سنگھ زخمی در تذکرهٔ خود انیس العاشقین و بندرابن خوشگو در سفینهٔ خوشگو شعر زیر را در منتخبات عرفی ذکر کرده است.

چنان رقصید عرفی بر در میخانه کز حیرت — مسلمان گفت کاین کافر چه استادانه می رقصد

یا تقی کاشی در خلاصة الاشعار شعر زیر را در منتخباتِ عرفی ذکر کرده است و این شعر در منتخب التواریخ نیز یافته شده.

(لطفاً ورق زنید)

درستی آنها را تصدیق می کند و آن غزلها را که این اشعار به آنها مربوط اند' درست ثابت می کند۔

از بیاناتِ بالا روشن می شود که دیوانی که سراجا ترتیب داده دیوانِ مستند و دارای اشعارِ واقعی عرفی است. پس دیوانِ زیرِ ترتیب مبنی ست بر نقل های نسخهٔ سراجا، نسخهٔ ناظم تبریزی' نسخه های که قبل از تکمیلِ نسخهٔ سراجا گرد آوری شده که برخی از آنها حتی در زندگانیِ عرفی نوشته شده بودند و بعض از نقلهای دیوان و کلیات و منتخباتِ اشعار در ماخذهای دیگر مثل فرهنگها که مؤثق و قابلِ اعتماد هستند. بعلاوه 'برخی از تذکره ها نیز مورد استفاده قرار گرفته اند. بخصوص تذکره های خلاصة الاشعار' عرفات العاشقین، نفایس المآثر، میخانه، هفت اقلیم، منتخب التواریخ، طبقات اکبری، ریاض الشعرا، مخزن الغرایب، آتشکده، سفینهٔ خوشگو، انیس العاشقین و منتخباتِ عرفی که درین تذکره ها یافته شد' در تصحیح اشعار عرفی باندازهٔ زیادی سود مند واقع شد۔ در برخی ازین تذکره ها اشعاری یافته شد که در هیچ یک از کلکسیونِ اشعارِ عرفی یافته نمی شود و برخی از آنها در ورق های صفحاتِ پیشین ذکر شده۔ بعضی از سفینه ها و بیاض ها که در کتابخانه ها

(حاشیه از صفحهٔ پیشین)

زمانه مرگِ مرا بر کدام درد نوشت — که من بدیدهٔ جانش روم باستقبال

یا علاء الدوله کامی در نفایس المآثر تحت منتخبات کلام عرفی شعر زیر را ذکر کرده است:

شرمسارم ز آستین خود که گاهی در غمت — پاک می سازد ز گریه چشم خونبار مرا

و یا ملا عبدالقادر بدایونی در اثر خود "منتخب التواریخ" اشعار زیر را به عرفی نسبت داده۔

گرد سرت گشتی و کردی طواف — کعبه اگر بال و پری داشتی

زمانه مرگ مرا بر کدام درد نوشت — که من به دیدهٔ جانش نکردم استقبال

و یا نظام الدین احمد در طبقات اکبری شعر زیر را در منتخبات اشعار عرفی ذکر کرده است و عبدالقادر بدایونی و غلام علی آزاد هم آن را بعرفی نسبت داده اند:

کسی که تشنه لب نازتست می داند — که موج آب حیات است چین پیشانی

و یا آذر در آتشکده شعر زیر را به عرفی نسبت داده است۔

ببین در مقتلِ دست آزمایی ها چه بیدردم — که زخم نا تمام افتاد و خجلت گشته قاتل را

معروفِ ہند و ایران نگہداری می شود، ہم مورد استفادہ قرار گرفتہ شدہ اند۔ بعضی ازین نسخہ ہای مہم کلیات عرفی ــــــــ را در صفحات آیندہ معرفی کردہ ام[1]۔

محمد ولی الحق انصاری

---

[1] در کلیات عرفی کہ این نویسندہ درست کردہ است، کہ ہنوز چاپ نشدہ. شرح ہای گوناگون قصاید عرفی کہ توسط دانشورانِ برجستہ مثل ملا منیر لاہوری، قطب الدین فارغ، ملا محمد شفیع سنبلی، مرزا جان، سراج الدین علی خان آرزو، عوض رای مسرت، ملا عبدالرحیم بزبان فارسی نوشتہ شدہ و ترجمۂ شرح ملا قطب الدین فارغ کہ توسط ابوالحسن فریدآبادی بزبان اردو برگردانده شد و شرح عجیب و غریب عبدالمجید خان بزبان اردو نوشت، ہم مورد استفادہ قرار گرفتہ۔

●●

مکن بصورتِ دیوار نسبتم عرفی　　　　که من کتابهٔ محرابِ بیتِ معمورم

معرّفیِ نسخه های مهمِ کلیّاتِ عرفی

نسخه های کلیاتِ عرفی را که در جاهای مختلف نگهداری می شود در سه طبقه تقسیم می توان کرد. برخی از ان نقل های نسخهٔ گرد آوردهٔ سراجا هست. نُه نسخه ازین گونه (که همه ناتمام و ناقص هستند و هیچ یک از آنها دارای چهارده هزار بیت نیست) در دست این نویسنده افتاد و دو تا نسخه های دیگر این نوع که در کتابخانهٔ کاخ گلستان، تهران (سابقاً کتابخانهٔ سلطنتی) نگهداری می شود، با وجود سعیِ تمام به دسترس این نویسنده نرسید به علاوه آن نسخه ها هستند. امّا نسخهٔ اصلی درست کردهٔ سراجا تاکنون پیدا نشده است. از نسخه های این نوع آنها که بطور ماخذ اول و پنجم بکار برده شده اند تفصیلِ آنها بر صفحاتِ آینده می آید، دارای بزرگ ترین تعداد اشعارِ عرفی هستند که در یک نسخهٔ واحد یافته می شود.

نوعِ دیگر از کلیاتِ عرفی نسخهٔ اصلیِ ترتیب دادهٔ ناظمِ تبریزیست یا نقلش که در یکی از کتابخانه های پاکستان محفوظ است و آقای احمد منزوی در فهرستِ نسخه های خطّیِ فارسی در پاکستان آن را نشان داده است. تا چندی قبل این نسخهٔ اصلیِ ناظم مجهول و بی شهرت بود تا در اکتبر ۱۹۶۷ میلادی توسط ماهنامهٔ معارفِ اعظم گره (هندستان) این نویسنده آن را معرّفی کرد و دیباچهٔ ناظم را بار دیگر در دسامبر ۱۹۷۲ میلادی با اثرِ خود "عرفی شیرازی" انتشار داد. این نسخه که یکی از مهم ترین نسخه های کلیاتِ عرفیست، در کتابخانهٔ دانشگاهِ عثمانیه، حیدر آباد (هندستان) نگهداری می شود[۱] و بظنِ قوی

---

[۱] توسطِ این نویسنده یک فتوکاپیِ این نسخهٔ الان در دانشگاهِ لکهنؤ هم رسیده و آنجا محفوظ است.

این همان نسخه ایست که ناظم تبریزی در مدت یک ماه در بندر سورت ترتیب داده خود رونویسی نموده بود و بنیاد این خیال مهر ناظم تبریزی ست که بر صفحهٔ آخرین دیباچه ثبت است۔

نوع سوم از نسخه های کلیات عرفی مشتمل است بر نسخه ها که حتی قبل از گرد آوری کلیات عرفی بدست سراجا یا ناظم توسط برخی از دانشمندان یا خوش نویسان تهیه شده، یا نقل های نسخه های همین نوع است که تعداد آن بسیار هست و تقریباً در هر کتابخانهٔ عمومی جهان و نیز در ذخیره های شخصی صاحبان استعداد نگهداری می شود۔ تعداد اشعار این نسخه ها چنانکه روشن است کمتر است از تعداد اشعار که در نسخه های نوع اول و دوم یافته می شود اما بعضی از آنها در زندگانی عرفی و یا فقط چند سال پس از درگذشت وی نقل شده بودند و ازین حیث خیلی مهم هستند۔

بعضی از نسخه ها ازین هر سه نوع که در اثر موجود مورد استفاده قرار گرفته آلان معرفی کرده می شود۔

نسخه های طبقهٔ اول (نقل های نسخهٔ سراجا)۔

نسخهٔ اول:۔۔۔۔ این نقل کلیات عرفی گرد آوردهٔ سراجاست که تا چند سال قبل زینت کتابخانهٔ جلسهٔ تهذیب لکهنؤ بود و حالا در کتابخانهٔ تاگور در دانشگاه لکهنؤ نگهداری می شود۔

این نسخه با نسخهٔ دیگر همین نوع، که مال این نویسنده است و بعد مورد بحث خواهد شد، یکی از مهم ترین نسخه های کلیات عرفی ست که تا حال دریافت شده است۔ آن مشتمل بر ۲۲۳ ورق است و از دیباچهٔ عبد الباقی نهاوندی آغاز می شود۔ بعد از آن رسالهٔ نفسیه ست و این هر دو پارهٔ نثر در نسخه بطور درست نقل شده است۔ بخش نظم با مثنوی مجمع الابکار آغاز می شود و این منظومه بطور مجموع دارای ۱۲۰۸ بیت است۔ بخش آینده با قصیده اختصاص دارد که تعداد آن ۸۲ است همراه با ۳۲۹۷ شعر۔ جزء ابتدائی این بخش دارای سی و ترجیع منظومهٔ این نوع است که در هیچ یک از نسخه های چاپی وجود ندارد و در نسخه های خطی هم کمیاب است۔ هر چند که اکثریت آنها ناقص و ناتمام است

ل چون نسخه های مختلف در یک زمان بدست نیامد نمره های آن ترتیب خاص ندارد۔

ولی ازین حیث کہ آن کلام ابتدائیِ عرفی ست کہ در ایران سرودہ شدہ بود و دارای اطلاعات مربوط بہ عرفی در ایران است و ہم نشان دہندۂ سرپرستان اوست در ایران، اہمیت تمام دارد۔ وجودِ آنہا درین نسخہ بر این امر دلالت می کند کہ مجموعۂ کلام عرفی کہ گمشدہ بود بوقتِ تدوینِ دیوانش توسطِ سراجا باز یافتہ شد۔ پس از قصیدہ ہا بخشِ غزل، با ۸۶۰ منظومۂ این نوع و دارای ۵۶۲۸ شعر بر ۱۹۳ ورق گستردہ است و این بزرگ ترین تعدادِ اشعارِ غزلِ عرفی ست کہ در یک نسخۂ واحد یافتہ می شود۔ قسمتِ دیگر کہ دارایِ غزل ہای ناتمام و ابیاتِ متفرق و قطعہ است بعد از بخشِ غزل آغاز می شود و جزء اوّلینش کہ بر ۲۰ صفحہ گستردہ است دارای ۷۵۰ بیتِ متفرق و غزل ہای ناتمام است۔ تعدادِ اشعارِ قطعات درین بخش ۶۹ است ہمراہ با ۲۱۵ بیت۔ ۱۹ شعرِ پراکندۂ قطعات و دو دو بیتی نیز بہ این قطعات مخلوط شدہ اند۔ بعد ترکیب بندیست بہ این مصرعۂ آغاز: "نوای مدح کہ سنجی دلا مبارک باد"۔ و پس از آن ترکیب بند دیگر کہ ناتمام است و تنہا یک بند و چہار شعرِ بندِ دیگر دارد، یافتہ می شود و این منظومہ خیلی نادر است و فقط در چند نسخہ ہای دیگر وجود دارد۔ از ورق ۳۹۲ (ب) مثنوی خسرو شیرین با ۳۳۵ شعر آغاز می شود و دنبالِ آن ساقی نامہ است مشتمل بر ۱۹۳ شعر۔ پسِ آن بخشِ رباعیست ہمراہ ۲۶۱ منظومات این نوع۔

مختصراً این نسخۂ مہم دارای دو مثنوی ہمراہ ۱۸۲۲ شعر، یک ساقی نامہ ہمراہ ۱۹۳ شعر، ۸۶ قصیدہ، ہمراہ ۳۲۹۷ شعر، ۸۶۰ غزل ہمراہ ۵۶۲۸ شعر، ۸۶۹ بیتِ متفرقۂ غزل و قطعہ، ۶۸ قطعہ ہمراہ ۲۱۵ شعر، ۲ ترکیب بند ہمراہ ۱۲۸ شعر، ۲۶۱ رباعی ہمراہ ۷۲۲ شعر و دو دو بیتی مشتمل بر ۴ شعر ست و بدین ترتیب مجموعِ تعدادِ اشعار درین نسخہ ۱۳۰۲۰ ہست نسخہ برخی از منظومات مثلاً دو تا ترجیع بند و یک مثنویِ ترجیع بند نمونہ وغیرہ کہ در دیگر نسخہ ہای مہم یافتہ می شود، عاریست ولی با این ہمہ آن دارای بزرگ ترین تعدادِ اشعارِ عرفیست و بنا برین در تدوینِ نسخۂ موجود و نیز در کلیاتِ عرفی کہ این نویسندہ ترتیب دادہ است، آن بعنوان نسخۂ اساسی بکار بردہ شدہ است۔

این نسخہ بخطِ نستعلیقِ معمولی استنساخ شدہ و دران سالِ کتابت و نام کاتب ہیچ جا وجود ندارد ولی کہنگی کاغذ نشان می دہد کہ آن در حدودِ ۱۰۷۰ ہجری قمری استنساخ شدہ بود۔ نسخہ کرم خوردہ است امّا نہ باندازہ کہ خواندنِ آن دشوار باشد۔

نسخۂ دوم :——— این نقلِ دیگرِ اثرِ سراجاست که در ۱۰۷۰ ہجری قمری توسطِ محب علی بن حاجی یوسف شیرازی استنساخ شده و حالا در کتابخانۂ مولانا آزاد در دانش گاه اسلامی، علی گره نگهداری می شود. آن اوّلین نسخۂ این نوع است که توسط آقای حبیب الرحمٰن خان شیروانی در سال ۱۹۲۲ میلادی معرّفی شده بود.[۱]

نسخه در خطِ نستعلیق زیبا نوشته شده است و نمونۂ نفیسِ گلکاری و آرایشِ عصریست۔ بہ شکلِ حاضر آن بر ۲۲۴ صفحه مشتمل است ولی در بخشِ قصیده برخی از اوراق از بین رفته. مثل نسخه ہای دیگرِ این نوع، آن از دیباچۂ نهاوندی آغاز می شود ولی اسم عبدالباقی نهاوندی دران ہیچ جا ذکر نشده. پس آن رسالۂ نفسیست و بعد بخشِ نظم از مثنوی مجمع الابکار، که دارای ۱۳۵۴ شعر است، آغاز می شود و دنبالِ آن مثنویِ دیگر خسرو شیرین (ہمراه با ۴۳۰ شعر) یافته می شود۔ پس ازان بخشِ قصیده است مشتمل بر ۷۶ منظومۂ آن نوع ہمراه با ۲۷۵۰ شعر۔ بعد ترکیب بندی با مصرعۂ آغاز : " نوای مدح که سنجی دلا مبارک باد" و پس ترجیع بندی با مصرعۂ آغاز : " ای حسن تو برتر از چه و چون" یافته می شود و مجموعِ تعدادِ اشعار درین دو منظومه ۲۴۲ ہست بعد ازان ۳۲ قطعه ہمراه با ۲۲۸ شعر شاملِ نسخه است۔ پس بخشِ غزل است دارای ۵۲۱ منظومۂ این نوع ہمراه با ۳۶۳۳ شعر و در پایان بخشِ رباعیست دارای ۲۳۲ منظومۂ این نوع۔

این نسخه اگرچه نقلِ نسخۂ سراجاست ولی فقط ۸۹۴۲ بیت دارد۔ یعنی در حدود ۵۰۵۸ شعر کم از نسخۂ اصلِ ترتیب دادۂ سراجا۔ و این امر محقق می کند که ہر چند که آن فقط پس از چهل و چهار سالِ ترتیبِ نسخۂ سراجا نقل شده، باز ہم از نسخۂ اصل که در کتابخانۂ خانخانان نگهداری می شد، مستقیماً نقل نشده. نسخه اگرچه خیلی خوش خط است ولی عاری از اغلاط نیست و در کارِ تصحیح متن و تنظیم جدید کلیاتِ عرفی یا دیوانِ غزلِ او نمی توان کاملاً بران اعتماد کرد۔

نسخۂ پنجم :——— نسخۂ سوم این ردیف است که مشتمل بر تقریباً ہمان تعدادِ اشعار است که در نسخۂ اوّل (نسخۂ دانش گاه لکھنؤ) وجود دارد و از حیثِ برخی از جنبه ہا مهم تر ازان نسخه است۔

---

[۱] مجلۂ ماہنامۂ معارف، اعظم گره (ہندستان) چاپ ماه نوامبر ۱۹۲۲ میلادی۔

آن یکی از زیباترین نمونهٔ پاک نویسی ست و دارای ترقیمه هم است که از آن سالِ استنساخ ۱۰۷۹ هجری قمری بر می آید امّا اسم خوش نویس جای ذکر نشده از دو تا مهرهای شهنشاه جهاندار شاه نوهٔ شهنشاه بزرگ اورنگ زیب عالمگیر، یکی بر صفحهٔ آخرِ مثنوی مجمع الابکار و دیگر در صفحهٔ آخرین نسخه، که بران ثبت است این امر روشن می شود که وقتی آن زینتِ کتابخانهٔ سلطنتی هندوستان بود۔

این نسخه از نسخهٔ اوّل، که ذکر شده، شباهت شگفت آور دارد و اگر تفاوتِ معمولی در برخی از واژه ها و تعدادِ اشعار در برخی از نظم ها یافته نمی شد می توان آنها را نقل یک دیگر قرار داد۔ این امر بهرطور حتمی ست که هر دو از نسخهٔ خاص نقل شده اند و یا از دو نسخه های چنان نقل کرده شده اند که نقلِ یک نسخهٔ مخصوص بودند امّا آن نسخهٔ مخصوص هم نسخهٔ اصلیِ کلیاتِ عرفی که سراجا آن را ترتیب داد، نیست زیرا که اگر همین طور بودی این هر دو نسخه عاری از آن منظومات نبودندی که در ضمنِ نسخهٔ اوّل نشان داده شده اند۔ نسخه اگرچه آراسته و مزیّن است و برخی از بخش های آن از لوحهای زیبا آغاز می شود ولی دارای غلط ها هم است و از آن عیان است که آن نوشتهٔ خوش نویسِ پیشه ور است بر علیه نسخهٔ اوّل که برخی از دانشمندان آن را برای خود نقل کرد۔

نسخه در پنج بخش طبقه بندی کرده شده است و هر یکی از آنها با صفحهٔ آراسته و مزیّن آغاز می شود۔ بخشِ اوّل شاملِ دیباچهٔ عبدالباقی نهاوندیست و پسِ آن رسالهٔ نفسیه است و این هر دو پارهٔ نثر نسبت به آنچه که در نسخه های دیگر است به اندازهٔ زیادی درست تر استنساخ شده۔ بخشِ دوم مشتمل بر مثنوی مجمع الابکار است که ۱۲۰۳ شعر در بر دارد۔ بخشِ سوم نسخه در بر دارندهٔ قصیده ها، برخی از قطعات و رباعی ها و اشعارِ متفرق ازین دو نوع منظومه ست۔ درین بخش تعدادِ قصیده ها مثل نسخهٔ اوّل هشتاد و نُه است ولی سه پاره از آنها حقیقتاً جزءِ ترکیب بند هست و بدین ترتیب حقیقتاً تعدادِ قصیده ها فقط ۸۶ است همراه با ۳۳۲۳ شعر (نسبت به ۳۲۹۷ شعر در نسخهٔ اوّل)۔ تعدادِ قطعات و رباعی ها که در آخرین صفحاتِ این بخش یافته می شود، دَه و یک بست و تعدادِ اشعار مربوط به آن سی و دو (۳۲) و دَه است۔ تعدادِ اشعارِ متفرق شاملِ این بخش سی و یک (۳۱) است۔ بخش

چهارم نسخه کاملاً به غزلها اختصاص دارد - و تعداد آن ۸۵۵ ست شامل ۵۶۵۵ شعر (نسبت به ۸۶۰ غزل با ۵۶۶۸ شعر در نسخهٔ اوّل) - قسمتِ پنجم این نسخه که از صفحه ۶۲۷ با یک لوحِ زیبا آغاز می‌شود و به صفحه ۷۵۲ که صفحهٔ آخرین نسخه است، بپایان می رسد، دارای منظوماتِ نوعِ مختلف است - بخشِ اوّلینِ این قسمت حاویِ غزلهای نا تمام و اشعارِ پراکندهٔ غزل است و بر ۲۱ صفحهٔ اوّلینِ این قسمت مشتمل است و مجموعِ تعدادِ این نوع ۵۷۷ است - بدنبالِ این جزر بخشِ پنجم قسمت قطعه آغاز می‌شود - علاوه بر قطعاتِ واقعی، که تعدادِ شان ۶۶ است همراه با ۴۲۱ بیت، این جزر دارای پنج رباعی و ۱۷ بیتِ مفرد است که در نسخه‌های هشتم و هفدهم تحت "معمات" یافته می‌شود - جزر آینده مشتمل بر دو ترکیب بند است - یکی از آنها که بدین شعر آغاز می‌شود: "نوای مدح که سخی دلا مبارک باد ❊ تهوّرِ نفسِ نغمه زا مبارک باد" کامل است و ۱۰۸ بیت در بر دارد و دیگر که از شعر: آنکه بوسش به آستین ندهد ❊ شرفش بوسه بر جبین ندهد آغاز می‌شود تنها یک بند و چهار بیتِ بندِ دیگر دارد - از صفحه ۶۸۹ مثنوی خسرو شیرین مشتمل بر ۲۳۵ بیت، شروع می‌شود - بعد از ان ساقی نامه ست شاملِ ۱۹۲ بیت - آخرین جزر قسمتِ پنجم از ۲۰۸ رباعی اختصاص دارد و بر اختتام شان بر صفحهٔ ۷۵۲ نسخه بپایان میرسد - خلاصه این که در این نسخهٔ مهم تعدادِ اشعار از نوعِ مختلف بشرح زیر است:

مثنوی	(مجمع الابکار، خسرو شیرین، ساقی نامه)	۲۰۳۰ شعر
قصیده	(هشتاد و شش)	۲۳۴۳ شعر
ترکیب و ترجیع بند		۱۲۸ شعر
غزل	(هشت صد و پنجاه و پنج)	۵۶۵۵ شعر
قطعه	(شصت و شش با چهار صد و بیست و یک شعر در قسمتِ مخصوصِ قطعه و ده با سی و دو شعر در بخشِ غزل)	۲۵۴ شعر
رباعی	اسی صد و چهارده (سی صد و هشت در بخشِ مخصوصِ رباعی و پنج همراه با قطعات و یک در قسمتِ قصیده)	۶۲۸ شعر
ابیاتِ متفرق از غزل و قطعه -		۴۲۵ شعر
مجموع تعدادِ اشعار در نسخه ...		۱۲۸۶۲ شعر

پس درین نسخه فقط یک صد و هفتاد و هشت شعر از نسخهٔ اوّل کم است۔

نسخهٔ هفتم: ـــــ این نقلِ دیگریست از کلیاتِ عرفی گرد آوردهٔ سراجا و در ذخیرهٔ شخصیِ راجه محمود آباد در لکهنؤ نگهداری می شود۔ آن با خطِ شکستهٔ زیبا نوشته شده ولی دران سالِ کتابت یا اسمِ خوش نویس جایی ذکر نه شده امّا از کاغذِ آن اندازه می شود که آن جدید ترین نسخه ہاست ازین نوع۔ کاتب پس از آنکه کتابتِ این نسخه را بپایان رسانید، با نسخهٔ دیگر تطبیق کرده اشعارِ مزید روی حاشیه اش افزوده است۔ نسخه دارای نوشته ای از مجمر اصفهانی (شاعرِ معروفِ دورِ قاجاریه) نیز ہست۔

مثلِ نسخه ہای دیگرِ این قبیل این نسخه نیز با دیباچهٔ عبدالباقی آغاز می شود و بدنبالِ آن رسالهٔ نفسیه وجود دارد۔ قسمتِ نظم بخلافِ نسخه ہا که قبلاً معرفی شده، از قصیده شروع می شود و تعدادِ مجموعِ آن ۶۶ است ہمراه با ۲۷۷۷ بیت۔ پس این بخش قسمتِ غزل که دارای ۳۸۶۹ بیت در ۵۲۰ منظومهٔ این نوع است، یافته می شود۔ سپس مثنوی مجمع الابکار وجود دارد ہمراه با ۱۳۵۴ بیت۔ پس آن مثنویِ دیگر "خسرو شیرین" است ہمراه با ۲۲۵ شعر۔ بعد ازان ترکیب بندیست با این مطلع:

نوای مدح که سنجی دلا مبارک باد   تهوّرِ نفس نغمه زا مبارک باد

و این منظومه مشتمل بر نُه بند است که ۱۰۶ بیت در بر دارند۔ پسِ آن ترجیع بندیست با سیزده بند دارای ۱۲۶ بیت۔ این ترجیع بند با مطلعِ زیر آغاز می شود۔

ای حسنِ تو برتر از چه و چون   سبحان الله ز حسن بیچون

بخشِ آخرینِ نسخه مشتمل بر ۱۹۲ رباعی ست۔ مجموعِ تعدادِ اشعار درین مجموعه ۸۵۸۵ ست و ہرچند که آن عاری از اغلاط نیست باز ہم بسیار مهم است و بنابران موردِ استفاده قرار گرفته است۔

نسخهٔ هشتم: ـــــ نسخهٔ دیگری از ہمان نوع یعنی نقلِ کلیاتِ ترتیب دادهٔ سراجا آن است که در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، تهران نگهداری می شود (مخطوطه شماره ۱۰۲۶) که دربارهٔ آن آقای ابنِ یوسف شیرازی در فهرستِ نسخه ہای خطّیِ کتابخانهٔ مزبور اشاره کرده است که در نیمهٔ اوّلِ قرن یازدہم (یعنی در خلالِ بیست و پنج[۲۵] سال از تدوینِ آن توسطِ سراجا) نقل شده۔ مطابقِ بیانِ او این نسخه کاملِ کلیاتِ عرفیست و اگرچه برخی برگهای آن افتاده آن دارای

۱۲۲۵۴ بیت است۔

با توجه آقای ہاشم کاردوش، رایزنِ فرہنگی سفارتِ ایران در ہند در زمانۂ شاہ این نویسنده فتوکاپی این نسخه را بدست آورد۔ نسخه در خط نستعلیق زیبا نوشته شده و مشتمل بر شش بخش است و دو صفحۂ اوّلیه از ہر سه بخشِ اوّل کاملاً آراسته و منقش است و سه بخش اخیر فقط از لوحهای قشنگ آراستگی دارند۔ نامِ خوش نویس و سالِ استنساخ ہیچ جا ذکر نشده۔

این نسخه ہم مثلِ دیگر نسخه ہای این نوع از دیباچۂ نہاوندی آغاز می شود۔ بدنبالِ آن بخشِ قصیده است که دارای ۲۲ منظومۂ نادرِ این نوع ہم است۔ مجموعِ تعدادِ قصیده ہا درین بخش ۷۶ است ہمراه با ۳۱۴۲ شعر۔ بدنبالِ قصیده ہا بخشِ غزل است دارای ۸۱۹ منظومۂ این نوع ہمراه با ۵۲۰۸ شعر۔ این بخش چنانکه ابن یوسف اظہار داده، برگ افتاده است زیراکه در خاتمۂ آن در ردیف "ی" فقط نُه غزل وجود دارد بمقایسۂ سی ویک در نسخه ہای اوّل و پنجم۔ بخشِ غزل به صفحه ۵۷۵ بپایان می رسد و بر صفحۂ آینده پنج قطعه با سی ویک شعر وجود دارد و پس آن پانزده پاره با عناوینِ گوناگون می آیند که روبہم رفته بیست ویک شعر دارند۔ این اشعار در نسخۂ اوّل و پنجم با قطعه ہا آمیخته اند و در نسخۂ مقدم تحت عنوان "معمیات" یافته می شوند۔ دو ترجیع بند که با شعارِ زیر بعدِ این معمیات آغاز می شوند۔

ای حسنِ تو برتر از چه و چون	سبحان الله ز حسنِ بیچون
گفتی که دلت ز غصّه خون نیست	خون است دلم ز غصّه چون نیست

بالترتیب دارای ۱۲ بند ہمراه ۱۲۵ شعر و ۱۲ بند ہمراه یک صد شعر در نسخه وجود دارد۔ بخشِ بعدی (یعنی بخشِ چہارم) دارای ۶۰۵ شعر گوناگون است از صنفِ غزل۔ برخی ازین اشعارِ متفرق در نسخه ہای اوّل و پنجم شاملِ غزلیات در ہمین زمین ہاست۔ جزءِ دیگرِ این بخش با مثنویِ مثالی تشکیل شده است که در نیمۂ اوّلین عرفی گویندگانِ حریصِ معاصر را موردِ ہجو و تمسخر قرار داده است و این جزء در شکل رسمی مثنوی ست امّا بخش دوم این منظومه که دران گوینده ستایشِ حکیم ابوالفتح می کند مشتمل بر بند ہاست که در شکلِ مثنوی ہستند امّا در آخرِ ہر بند شعرِ زیر تکرار می شود:

نامِ ممدوح قافیه مدح است	فاش گویم حکیم ابوالفتح است

بخشِ پنجم نسخه به ساقی نامه و مثنوی ها بستگی دارد و اوّل الذکر دارای ۱۹۰ بیت است. پس آن مثنوی مجمع الابکار همراه با ۱۲۰۹ بیت و بعد مثنوی خسرو شیرین که دارای ۱۷۰ بیت است، یافته می شود. بخشِ ششم دارای ۱۹۰ رباعی است (نسبت به ۳۶۱ در نسخهٔ اول و ۳۱۹ در نسخهٔ پنجم).

هر چند که این نسخه رسالهٔ نفسیه و برخی از منظوماتِ مهم مثل ترجیع بند و چند قصیده و غزل واکثریتی از قطعه ها و برخی از رباعی ها ندارد امّا از حیثِ داشتنِ تعدادِ اشعار ارزشِ آن فقط کم از نسخه های اوّل و پنجم است. شمولِ برخی از منظوماتِ نادر مثل 'هجو شاعران معاصر' دو ترکیب بند وبعضی از اشعارِ گوناگون درین نسخه تا حدی تلافی کمبودی مذکور کرده است.

نسخهٔ دوازدهم: ——— این نسخهٔ ششم است از نقل های کلیاتِ عرفی گرد آورده سراجا و در موزهٔ سالار جنگ، حیدر آباد (هندستان) نگهداری می شود و یکی از عجایباتِ آن موزه است. هر چند مثل نسخه های دوم و هفتم درین نسخه هم بسیاری از اشعار که در نسخه های اول و پنجم یافته می شود شامل نیست امّا از حیثِ تزیین و آرایش نسبت به نسخه های دیگر ارزشِ زیاد دارد.

درست مثل نسخه های دیگرِ این نوع، این نسخه نیز با دیباچهٔ عبدالباقی نهاوندی، که دارای عنوانِ بسیار زیباست بواژه های "دیباچهٔ کلیاتِ عرفی شیرازی" آغاز می شود. دو صفحهٔ ابتدایی این دیباچه در تزیین و آرایش منفرد است و آن را نمونهٔ بسیار قشنگ هنرهای زیبا می توان شمرد. پس ازین دیباچه رسالهٔ نفسیه است گسترده بر هشت صفحه. بدنبالِ آن بخشِ نظم از مثنوی مجمع الابکار تحتِ لوحِ زیبا آغاز می شود واین منظومه دارای ۱۲۹۵ شعر است نسبت به ۱۴۰۸ در نسخهٔ اوّل. بعد از آن مثنویِ دیگر، 'خسرو شیرین' با ۴۱۷ بیت روی بیست صفحه گسترده است. پس از آن ساقی نامه است ولی تعدادِ اشعارِ این نظم فقط بیست و دو است.

بخشِ دیگر مربوط به قصیده است و با لوحِ بسیار زیبا شروع می شود. مجموع تعدادِ قصیده ها ۵۶ است همراه با ۲۵۹۲ بیتِ قصیده. از آن جمله سیزده قصیدهٔ مکمل یا ناتمام همان اند که در کم نسخه ها یافته می شوند. بدنبالِ قصیده ها، بخشِ قطعه است دارای ۳۲ منظومهٔ این نوع و شامل بر ۳۲۵ شعر پس از قطعات از ورق ۱۰۷ بخشِ مربوط به غزل زیرِ لوحِ زیبا آغاز می شود و دارای ۵۲۱ منظومه این نوع است همراه با ۳۶۳۲ بیت. بخشِ آخرینِ نسخه شامل ۱۲۳ رباعی است.

روبهم رفته این نسخهٔ قشنگ دارای ۸۳۷۱ شعراست و آخرین صفحه اش دارای ترقیمهٔ زیر است: "تمت کتاب بعون الملک الوہاب تمام شد دیوان افصح المتاخرین مولانا عرفی شیرازی بتاریخ ۲ شہر صفر ۱۰۶۳ ہجری کتبہ العبد المذنب مقصود علی شیرازی" نسخه دارای سه مهراست بواژه های زیر:

بشر الملک ۲۰۶ سید اطہر علی خان محمد باقر فدوی شاه عالم بادشاه غازی۔

نسخهٔ بیست ونهم: ـــــ این نقلِ دیگریست از کلیاتِ عرفی گرد آوردهٔ سراجا که آن را این نویسنده در کتابخانهٔ مجلسِ شورای ملی یافت۔ دران نامِ نویسنده وسالِ استنساخ ہیچ جا ذکر نه شده امّا برطبقِ بیانِ فہرست نگار آقای عبدالحسین حایری آن در اوایلِ قرنِ یازدہم نقل شده بود۔

نسخهٔ زیرِ معرفی اصلاً از دیباچهٔ عبدالباقی نہاوندی آغاز می شود امّا صفحهٔ اوّلین دیباچه بر جانیست وبجایش صفحه ای است دارای پنج رباعی۔ دیباچه بدونِ صفحهٔ اولینش از صفحه دوم شروع می شود و دراین معنی درشکلِ موجوده نسخه ناتمام است۔ ہمین طور صفحهٔ آخرینِ نسخه که دارای ترقیمه است بجای بودن در آخر، بعد از دیباچهٔ نہاوندیست بطور صفحهٔ دوازدہم۔ بعدازین صفحاتِ ابتدایی غیرمربوط از صفحهٔ سیزدہم بخشِ مثنوی با دو صفحهٔ مزیّن وآراسته وزیرِ لوحِ زیبا شروع میشود با مثنوی مجمع الابکار که دارای ۱۲۶۳ بیت است۔ بعد ازان مثنویِ دیگر خسرو شیرین شاملِ ۴۲۴ شعر یافته می شود۔ بخشِ آینده مربوط به قصیده است وباصفحهٔ مزیّن وآراسته که دارای لوحِ زیبا ہم است آغاز می شود۔ مجموعِ تعدادِ منظوماتِ این نوع ۶۵ است ہمراه با ۲۸۰۰ شعر۔ بدنبالِ این قصیده ہا در ہمان بخش ترکیب بندیست مشتمل بر ہفت بند ہمراه با ۱۸۱ شعر (واقعاً این ترکیب بند مشتمل است بر ہشت بند ہمراه با ۹۳ شعر امّا بندی با ۱۲ شعر بطور جداگانه درمیانِ قصاید وجود دارد)۔ جزءِ آخرینِ این بخش دارای ۳۳ قطعه ہمراه با ۲۶۵ بیت است۔ بخشِ چہارم که مربوط به غزلہاست نیز با دو صفحهٔ مزیّن و زیرِ لوحِ زیبا آغاز می شود امّا اوّلین اشعارِ این بخش، که در زیر نقل شده اند، اشعار قطعه می نمایند:

عنایتِ تو چنان زد صدای معموری | که در دیارِ محبّت دلی خراب نماند

تہِ پیالہ حسنِ ترا مہِ کنعان | چنان کشید کہ رشحی بآفتاب نماند
بدہ بہ دستِ عنایت عنانِ عرفی را | مبین کہ نیم قدم در رہِ صواب نماند

آخرین ورقِ این بخش کہ آنجا غزلہا بپایان می رسد و بخشِ رباعی آغاز می شود از بین رفتہ۔ تعدادِ غزل در شکلِ موجود نسخہ ۵۰۲ است ہمراہ با ۳۳۵۷ شعر۔ بعدِ غزلہا بخشِ رباعیست دارای ۵۶ منظومِ این نوع امّا طوریکہ ذکر شد، پنج رباعیِ دیگر بر صفحۂ اوّلین نسخہ، کہ مثل صفحات کہ از آن بخشہای نسخہ آغاز می شوند خیلی مزیّن و باآرایش است، وجود دارد و بدین ترتیب مجموع تعداد رباعی در نسخہ ۱۶۱ است۔

این جا باید متذکر شود کہ فتو کاپی این نسخہ کہ این نویسندہ با خود از ایران آورد دارای دو صفحہ از بخش قصیدہ کہ دران ۳۶ شعر ابتدای قصیدہ یی کہ از مصرعِ زیر آغاز می شود :

سپیدہ دم کہ زدم آستین بشمع شعور

موجود نیست۔ بنابرین دو ورق این نسخہ۔ یکی از بخش قصیدہ و دیگری از بخش غزل۔ کم می نماید۔

نسخۂ زیرِ معرّفی نمونۂ زیبای خطِ نستعلیق است کہ روی کاغذ سمرقندی نوشتہ شدہ۔ صفحات ۱-۲، ۱۳-۱۴، ۹۱-۹۲، ۱۱۵-۱۱۶، ۳۰۱-۳۰۲ مطلّا و مذہّب و دارای لوحہای زیبا ہستند وجدولِ آن عموماً زرد و ہم لاجوردی ہست۔ مجموع تعدادِ اشعار درین نسخہ ۸۳۵۷ است بہ این تفصیل :

۱۔ مثنوی مجمع الابکار ۱۳۶۳ شعر | ۲۔ خسرو شیرین ۳۲۴ شعر
۳۔ قصیدہ ۲۸۰۰ شعر | ۴۔ ترجیع بند ۹۳ شعر
۵۔ غزل ۳۳۵۴ شعر | ۶۔ رباعی ۳۲۲ شعر

درین نسخہ باستثنای چند قصیدہ ہیچ یک از منظوماتِ نادر مثل ساقی نامہ، مثنوی در ہجوِ شعرای معاصر ترکیب بند و رسالۂ نفسیہ شامل نیست۔

نسخۂ سی و پنجم :۔ این نسخۂ دیگرِ ہمین نوع، یعنی نقلِ نسخہ گرد آوردۂ سراجا، است کہ در کتابخانۂ دانشگاہِ تہران نگہداری می شود۔[۱] در فہرستِ کتابخانۂ مزبور تعدادِ اشعار کہ درین

---

[۱] فہرست کتابخانۂ دانشگاہ تہران، جلد دہم، نمرہ ۳۰۳۲۔

نسخه باشد ...۱۴ ذکر شده است که درست نیست - فهرست نگار پس از مطالعهٔ دیباچهٔ نهاوندی خیال کرد که این نقلِ نسخهٔ مکمّل گرد آوردهٔ سراجاست که واقعاً ...۱۴ شعر داشت ولی تعدادِ واقعیِ اشعار که درین نسخه وجود دارد نشمرد - حقیقتاً این نسخه کامل نیست و تنها دارای دیباچهٔ نهاوندی بخش قصیده و قسمتِ غزل است -

هر سه بخشِ نسخه از دو صفحهٔ اوّلینِ خیلی مزیّن و آراسته و با لوحهای زیبا آغاز می شود - اوّلینِ قسمتِ نسخه مشتمل بر دیباچهٔ نهاوندیست که بطورِ درست نقل شده - بدنبالِ آن بخشِ قصیده است دارای ۷۵ منظومهٔ عمومی و نا درِ این نوع همراه با ۳۱۸۲ بیت - بخشِ سوم بستگی با غزل دارد که در تعداد ۸۴۸ هست دارای ۵۶۷۰ شعر وگسترده بر ۲۴۵ صفحهٔ کلیات -

این نسخه با آنکه در همه معانی خوب است ولی ناقص است[ا] و دران منظومهای تحتِ رباعیُ قطعه و مثنوی و ترجیع بند و ترکیب بند یا اشعار گوناگون وجود ندارد و در صورتِ فقدانِ این اصناف بجای ...۱۴ شعر که در فهرست ذکر شده دران فقط ۸۸۵۲ شعر مربوط به قصیده و غزل یافته می شوند - با این همه این نسخه یکی از مهترین نسخه های کلیاتِ عرفیست درین معنی که آن مشتمل است بر همه غزلها که در نسخه اوّل و پنجم وجود دارند و تعداد اشعار قصیده هم تقریباً همان است که درین دو نسخه یافته می شود و این امر تصدیق و توثیق می کند که این همه غزلها و قصیده ها اصلی هستند -

بطوریکه گفته شد این نسخه ناکمل است و اگر مکمل بودی در اهمیت کمتر از نسخهٔ اول و پنجم نبودی ـــــ نسخه زیراکه ناکمل است ترقیمه ندارد ولی از کاغذش پیداست که آن در قرن

[ا] این نویسنده در ۱۹۷۵ میلادی این نسخه را در کتابخانهٔ مرکزی دانش گاه تهران دید و فتوکاپی آن را گرفت ولی بوقت بررسی چون دران فقط دیباچهٔ نهاوندی و قصیده ها و غزلها یافتم، خیال کردم که آن فقط جلدِ اولینِ نسخه است و منظومات باقیمانده در جلد دوم باشند - در سال ۱۹۹۲ میلادی در تهران این نسخه را بار دیگر دیدم - تصدیق شد که آن فقط دارای دیباچه و قصیده ها و غزلهاست و دیگر منظومه ای ندارد - از کتابدار دریافت کردم که آیا جلدِ دوم این نسخه در کتابخانه هست ولی تصدیق شد که این نسخه مشتمل فقط بر این یک جلداست و جلد دیگر نیست از دیدن کیفیت این نسخه با در نگم که فقط این سه بخش آن استنساخ شده بودند - نسخه حتماً جلد دوم داشت ولی آن به دانش گاه تهران نرسید ممکن است بر جای غیر معروف باشد و یا ضائع شده -

یازدہم نوشتہ شدہ بود۔

در آخر بطورِ مختصر تعدادِ مہترین اصنافِ سخن یعنی قصیدہ و غزل و تعداد اشعار شامل آن کہ درین ہشت نسخہ، کہ بالا معرّفی شدہ، یافتہ می شود اینجا ذکر کردہ می شود۔

شمارۂ نسخہ	تعدادِ قصیدہ	تعدادِ اشعارِ قصیدہ	تعدادِ غزل	تعدادِ اشعارِ غزل
۱	۸۶	۳۲۹۷	۸۲۰	۵۲۶۸
۲	۶۶	۲۷۵۰	۵۱۱	۳۴۳۴
۵	۸۲	۳۲۴۲	۸۵۵	۵۲۵۵
۷	۶۲	۲۷۷۷	۵۲۰	۳۴۰۹
۸	۷۶	۳۱۴۴	۸۱۹	۵۴۰۸
۱۲	۵۶	۲۵۹۲	۵۲۱	۳۴۲۴
۲۹	۶۵	۲۸۰۰	۵۰۳	۳۲۵۷
۳۵	۷۵	۳۱۸۶	۸۴۸	۵۲۷۰

آقای احمد منزوی در فہرست خود دو تا نسخۂ دیگرِ این نوع یعنی دارای دیباچۂ (نہاوندی؟) رانشان دادہ است۔ یکی از آنہا در کتابخانۂ سلطنتی درکاخ گلستان در تہران نگہداری می شود و دکتر مہدی بیانی نیز در فہرست خودش برشمارہ ۳۹۰ ذکرِ آن کردہ۔ گردآورندۂ اثر موجود ہر بار کہ بہ تہران رفت برای دیدنِ این نسخہ و استفادہ کردن از وسعیٔ تمام کرد ولی کامیاب نشد۔

از فہرست کتابخانہ سلطنتی کہ امسال در ماہ مارس ۱۹۹۹ء بار دیگر دیدم، معلوم می شود کہ این نسخہ از رسالہ نفسیہ آغاز می شود نہ از دیباچۂ نہاوندی یا دیباچۂ ناظم تبریزی۔ پس پیدا می شود کہ آقای احمد منزوی در تعیین این نسخہ اشتباہ کرد۔

آقای احمد منزوی در فہرست خودش نسخۂ دیگرِ این نوع را کہ آن را "نسخہ کامل با دیباچہ" نوشتہ است در ذخیرۂ فرہاد معتمد نشان دادہ است۔ متاسفانہ این نسخۂ مہم را ہم نتوانستم پیدا کرد۔

یک مجموعۂ دیگرِ اشعارِ عرفی با دیباچۂ نہاوندی در کتابخانۂ ملی، کلکتہ (National Library)

نگهداری می شود۔ اهمیت این نسخه به سببی ست که علاوه دیباچهٔ نهاوندی آن دارای قصیده های
نادرِ عرفیست که فقط در چند نسخه های مهم وجود دارد۔ این نسخه دارای اشعارِ غزلیات هم است اما آن
فقط اشعارِ منتخبه هستند۔ در تدوینِ کلیاتِ عرفی و نیز در درستیِ دیوانِ او این نسخه هم بکار برده شد۔

دکتر نعیم الدین، استاد بازنشستهٔ دانش گاهِ دکتر امبیدکر، اورنگ آباد هنگام سفرِ ترکیه
چند تا نسخه های کلیاتِ عرفی در قونیه و استامبول یافت که دارای قصیده های نادر هستند و بر
بنای آن کتابچه بعنوان "Some unknown Qasidas of Urfi Shirazi." درست کرده بچاپ
رسانید ــــ تا حدی که این نویسنده داند این قصیده های نادر و کمیاب عرفی تنها در نقل های اثرِ
سراجا یا ناظم یافته می شود ممکن است که آن نسخه ها که دکتر نعیم الدین یافت هم ازین نوع باشند
و دکتر موصوف خیال نکرد که آنها دیباچه هم دارند (دکتر موصوف نسخهٔ ناظم تبریزی را در دانشگاه
عثمانیه نیز قبلِ این نویسنده دیده بود ولی دیباچهٔ ناظم را نخوانده آن را فقط یک نسخهٔ قدیم قرار داد
و از اهمیتِ آن آشنا نشد۔)

نسخه های طبقهٔ دوم (ترتیب دادهٔ ناظم تبریزی)

نسخهٔ هفدهم: ــــ علاوه بر هشت نسخهٔ مذکور که هر یک از آنها نقلی ست از اثر سراجا،
نسخهٔ مهم دیگر کلیاتِ عرفی آن است که در کتابخانهٔ دانش گاهِ عثمانیه، حیدرآباد (هندستان)
نگهداری می شود[1]۔ چنانکه قبلاً ذکر شدهٔ مسوداتِ کلامِ عرفی که بر بنای آن سراجا کلیاتِ عرفی را
درست کرد در سال ۱۰۳۱ هجری قمری بدستِ ناظم تبریزی افتاد و او در چند روز نقل دیگری از
کلیاتِ عرفی را، که دربارهٔ آن در تذکرهٔ خود نظم گزیده اشاره کرد و غیر از شاه نواز خان هیچ یک
از تذکره نویسانِ بعدی ذکر نکرد، درست کرد اما ندانست (یا مصلحتاً اظهار آن نکرد) که سراجا
قبلاً این کلیات را ترتیب داده است۔ خوش بختانه طیِ جستجوی مسوداتِ کلامِ عرفی برای تدوینِ جدید
کلیاتش، این نویسنده در کتابخانهٔ دانش گاهِ عثمانیه، حیدرآباد به کلیاتِ مزبور بالا برخورد[2]۔

---

[1] فهرست کتابخانهٔ دانش گاهِ عثمانیه، شماره ۵۷۶ (صفحه ۲۷۲)۔

[2] بر بنای این نسخه دکتر نعیم الدین قسمتی از مثنوی عرفی در هجو معاصرین در مجلهٔ اسلامک کلچر (شماره اکتبر ۱۹۵۹ میلادی) بچاپ رسانید اما وی از ارزش این نسخه آشنا نشده آن را فقط نسخهٔ قدیم نوشت۔

این نسخه که دارای دیباچهٔ ناظم تبریزیست و در پایانِ آن مهرش وجود دارد، نسخهٔ تحقیق گرد آوردهٔ ناظم است که او بخطِ خود نوشت و چنان بنظر می رسد که آن در تصرف بعضی از کسانِ برجسته و ممتاز بوده است و روی برگ اوّل نسخه عبارتِ زیر وجود دارد:

"عبدالوهاب[۱] خان فدوی بادشاه غازی احمدشاه بهادر".

و در همان صفحه عبارتی وجود دارد که دران وضعِ نسخه ذکر شده است و نمایشگرِ نامِ دیگر یعنی "مرزا محمد علی" ست. عبارتِ سوم بدین قرار است:

"داخلِ روزنامچهٔ کتابخانهٔ سرکار تحویل جیورام بتاریخ ۸ شهر ربیع الاول ۱۲۴۳".

تصدیق دیگر که بدنبالِ مهرِ محمد سعید[۲] قرار دارد بطور زیر است:

"بتاریخ نهم شهر ذیقعدة الحرام سنه مطابق ۱۲۱۰ هـ این کتاب را از نزد سیادت پناه محمد طاهر جیوار دستانی خویشِ حکیم الملک که ساکن مچهلی بندر اند در مقام گردیز در اثنای مرور از آنجا از مشارٌ الیه خرید نموده شد. من متکلمات اقل الخلیفة لاشی فی الحقیقة العبد ابن العبد محمد سعید".

نسخه نیز دارای امضاء مهریست امّا این مهر آنقدر بد وضع شده است که تنها واژه "عالمگیر" خواندنی ست. امضاهم خراب شده امّا کلماتِ زیر خوانده می شود:

"کلیات عرفی ... سنه ۱۱۹۰ ... داخل عاریت شده".

بر همان صفحه مهرهای تیپو سلطان[۳] و فرزندش شاهزاده محمد معزالدین باکلمهٔ زیر یافته می شود:

"سلطان محمد معزالدین سنه ۱۲۲۴"

مهری با واژه "یا مجیر" روی ورق شماره ۱ (الف)، شمارهٔ ۶ (الف) و در اوراق دیگر هم یافته می شود.

---

[۱] او شاید برادر محمد علی خان والاجاه، نواب ارکات در جنوب هند بود.

[۲] ممکن است که آن محمد سعید خان باشد که در قشون سلطان تیپو منصب دار نظامی بود.

[۳] تیپو سلطان حکمران مملکت خداداد میسور بود و در دفاع آزادی وطن خود علیه انگلیسها در ۱۷۹۹ میلادی در سری رنگاپتنم شهید شد. ۴ـ ۱۶۷۹ میلادی. ۵ـ ۱۸۰۸ میلادی

برگ ۵ (الف) که آنجا دیباچهٔ ناظم تبریزی بپایان می رسد دارای مهر ناظم است بقرار زیر :

" محمد صادق ناظم تبریزی "

برگ ۱۱۹ (ب) وبعضی از اوراق بعدی نیز دارای مهری باکلمات زیر هستند :

" محمد موسیٰ رضا مجیر ۱۲۸۲ "

این نسخه بر کاغذ دست ساختهٔ قهوه رنگِ باریک و مهره کشیده نوشته شده است و کمی کرم خورده ست۔ سالِ کتابت و نامِ کاتب هیچ جا ذکر نشده امّا از مهرِ ناظم تبریزی این امر روشن است که این نسخهٔ اصلیِ ناظم است و از عبارت زیر دیباچهٔ ناظم عیان است که آن دوران سفر حج بعد از حرکت از بندر سورت در ۱۰۲۱ هجری نوشته شده بود۔

" موی الیه از رهگذر رنجشی که سابقاً از نواب داشتی ... فرصت غنیمت شمرده و به قدمِ فرار اختیار سفر خجسته اثرِ مکّهٔ معظمه زروی نمود ونوعی شد که مخلص ایشان را در بندر سورت ملاقات کرده دریک کشتی متوجه متعدد شدیم و در اثنای راه مسوّداتِ اشعارِ مولانا را در کسوتِ چاپلوسی و نرم جوئی از و گرفته به نظر در آورد ... هوسِ ترتیب و ترقیم آن جواهر زواهر معرفت در سرِ شوریده تازه شد... تا آنکه این گلدستهٔ ظرافت و مجموعهٔ لطافت در مدّتِ یک ماه در قیدِ رشتهٔ ترتیب و شیرازهٔ تدوین مقید گردید ... تاریخش از حروف " طی ترتیب[1] " ظهور نمود "۔

بهرحال این نسخه در شکلِ موجود مشتمل است بر ۱۱۹۵ شعر نه به پانزده هزار بیت چنانکه ناظم در نظم گزیده" ونیز در دیباچهٔ کلیاتِ عرفی ادّعا کرده[2] است۔ بهرصورت این نسخه هم مثل نسخه های اوّل و پنجم و هشتم و سی و پنجم (تا حدّ غزل و قصیده) یکی از مهم ترین نسخهٔ کلیاتِ عرفیست و مثلِ آنها

---

[1] "طی" = ۱۹ و "ترتیب" = ۱۰۱۲ = ۱۰۱۲ - پس سال ترتیب ۱۰۲۱ هجریست نه ۱۰۳۳ هجری چنانکه در نظم گزیده ذکر شده۔

[2] درین نسخه ترتیب اشعار در قصیده ها و غزلها تقریباً همانست که در نسخهٔ اوّل و پنجم وجود دارد امّا در نسخهٔ زیر معرفی بسیاری از غزلها در ردیف "ی" از بین رفته اند و ممکن است که این بعلت تلف شدن بعضی از برگها باشد۔

درکارِ گرد آوریِ کلیاتِ عرفی و نیز در تدوین دیوانِ غزلیاتش کاملاً موردِ استفاده قرار گرفته است۔
در شکلِ کنونی این نسخه با دیباچهٔ ناظم آغاز می شود۔ پس آن بخشِ قصیده است دارای هشتاد و پنج منظومه این نوع که دران قصیده ہا که نادر ہستند نیز شامل اند۔ مجموع تعدادِ اشعار درین بخش ۳۲۸۳ بیت (نسبت به ۲۲۹۷ شعر در نسخهٔ اوّل و ۳۲۴۳ شعر در نسخهٔ پنجم)۔ بدنبالِ قصیده ہا چہار ترکیب بند و ترجیع بند شامل نسخه است که یکی از آن ناتمام است و دارای یک بند و چہار شعر است۔ این منظومهٔ نادر است۔ بعد ازان بخشِ قطعه است دارای ۷۷ منظومهٔ این نوع ہمراه با ۴۵۷ بیت۔ بدنبالِ این قطعه ہا ۳۰ شعر تحت عنوان "معمیات" یافته می شود۔ پس از معمیات ۲۸ شعر گوناگون است (بشمولِ دو دوبیتی) و آن تقریباً ہمان ہستند که در نسخهٔ اوّل و پنجم بعد از قصیده ہا یافته می شوند۔ منظومهٔ آینده مثنوی مجمع الابکار است شاملِ ۱۲۲۶ بیت به مقایسهٔ ۱۲۰۸ در نسخهٔ اوّل و ۱۲۰۳ اشعر در نسخهٔ پنجم۔ بعد مثنویِ "فرہاد و شیرین" وجود دارد و مشتمل است بر ۲۳۲ شعر نسبت به ۲۳۶ بیت در نسخهٔ اوّل و ۲۳۵ شعر در نسخهٔ پنجم۔ مثنویِ سوم درین نسخه "ساقی نامه" است و چہارم آن مثنویِ مثالیست که از ہجوِ گویندگانِ معاصر آغاز می شود و به ستایشِ حکیم ابوالفتح بپایان می رسد۔ بخشیکه مربوط به غزلہاست بر ۱۶۰ ورق آینده گسترده است و مجموع تعدادِ منظوماتِ این نوع ۲۲۳ است ہمراه با ۲۲۵۲ شعر نسبت به ۸۲۰ غزل ہمراه با ۵۶۶۸ شعر در نسخهٔ اوّل، ۸۵۵ غزل ہمراه با ۵۷۵۵ شعر در نسخهٔ پنجم، ۸۱۹ غزل ہمراه با ۵۲۰۸ شعر در نسخهٔ ہشتم و ۸۴۸ غزل ہمراه با ۵۶۷۰ شعر در نسخهٔ سی و پنجم۔ بدنبالِ بخشِ غزل قسمتی مربوط به غزلیاتِ ناتمام و اشعارِ گوناگون است[1] که تعدادِ آنہا ۵۲۵ است بمقایسهٔ ۷۵۰ شعر در بخشِ مشابه در نسخهٔ اوّل و ۵۷۷ شعر در نسخهٔ پنجم و ۶۵ شعر در نسخهٔ ہشتم۔ بخشِ رباعی آخرین جزء نسخه است و مجموع تعدادِ منظوماتِ این نوع ۲۸۷ است (نسبت به ۳۶۳ در نسخهٔ اوّل، ۲۳۲ در نسخهٔ دوم ۳۱۴ در نسخهٔ پنجم، ۱۹۰ در نسخهٔ ہشتم، ۱۲۱ در نسخهٔ بیست و نہم و ۱۹۴ در نسخهٔ ہفتم۔
نسخهٔ دیگرِ این نوع در یکی از کتابخانه ہای پاکستان نگہداری می شود و آقای احمد منزوی

---

[1] نسخه ہای اوّل و پنجم و ہشتم تنہا مجموعه ہا است که در آن این اشعارِ گوناگون وجود دارند۔

در فهرست نسخه های خطی فارسی در پاکستان ذکر آن کرده است. متاسفانه یادداشتی مربوط به این نسخه که باخود داشتم گم کرده ام ولی این قدر حتمی ست که آن خیلی قدیم نیست.

نسخه های طبقۀ سوم

(علاوه بر نقل های نسخۀ سراجا یا اثرِ ناظم تبریزی)

نوعِ سوم از نسخه های موجودِ کلیاتِ عرفی مشتمل بر آن مجموعه هاست که با کلیاتِ عرفی ترتیب دادۀ سراجا یا ناظم هیچ گونه ربطی ندارند. تعدادِ آنها قابل ملاحظه است و علاوه بر کتابخانه های معیاری جهان، در بسیاری از ذخیره های شخصی یافته می شوند.[1] و برخی از آنها حتی پیش از تدوینِ کلیاتِ عرفی توسطِ سراجا یا ناظم کتابت شده. از آنجمله لااقل پنج نسخه ، (یعنی چهارم و ششم و دهم و یک نسخۀ دیگر هم که در کتابخانۀ مجلس سنا، تهران نگهداری می شود، و دیگری که در کتابخانۀ رضا رامپور (هندستان) محفوظ است) چنان هستند که درباره آن احتمالِ غالب است که در دورۀ زندگانیِ عرفی نوشته شده بودند. متاسفانه درین نوع نسخه ها فقط یکی ست که ترقیمه دارد که مطابقِ آن سه سال قبل از درگذشتِ عرفی استنساخ شده بود. برخی ازین نسخه های مهم که ازان در درستیِ اثرِ موجود استفاده کرده شده حالا معرفی می شوند.

نسخه های دورۀ زندگانیِ عرفی

نسخۀ چهارم: —— این مستندترین و قدیم ترینِ نسخه های کلامِ عرفیست که در ذخیرۀ شخصی این نویسنده محفوظ است و درین اثر مثلِ نسخۀ چهارم بکار برده شده است. این تنها نسخۀ نوشتۀ زندگانیِ عرفیست که سالِ استنساخ در خاتمۀ آن ذکر شده که آن محتملاً ذی قعده سال ۹۹۷ هجری است.[2]

این نسخه روی برگ ۱ (الف) دارای مهر قطب شاه است و واژه های مهر بقرار زیر هستند:

"سلطان محمد قطب شاه بندۀ شاه نجف"

---

[1] فهرست چنین نسخه ها در اثرِ آقای منزوی کامل نیست و درسان زیاده از نسخه ها که ذکر کرده اند و در ساثر موجود بکار برده شده — بشمول چند بهترین نسخه ها مثل چهارم و پنجم که شاملِ ذخیرۀ شخصی این نویسنده اند، و یازدهم و هفتم که در کتابخانهای دیگر در لکهنؤ نگهداری می شوند نیز نسخه ها که در دانشگاه اسلامیه علی گره نگهداری می شوند ذکر نشده. [2] این نسخه همین است که احمد منزوی در فهرست خود بر نمره ۲۲۶۵۷ ذکر کرده اما طبق بیان منزوی آن حاوی ۳۷۰۰ بیت است ولی این نویسنده دران فقط ۲۲۸۸ بیت شمار کرد. ابن یوسف شیرازی در فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی آنرا بر شماره ۱۰۲۷۵ ذکر کرده است [3] حکمرانِ ریاستِ گولکنده (جنوب هند) از ۳ ژانویه ۱۶۱۲ تا ۱۱ فوریه ۱۶۲۶ میلادی.

نامِ کاتب ہیچ جا ذکر نشدہ اما در پایانِ کلّیات شعر زیر یافتہ می شود :

بیادگار نوشتم من این کتابت را
دگر نہ خط من لایق کتابت نیست (کذا)

کہ نشان می دہد کہ آن توسط خوش نویسِ معروف یا پیشہ ور کتابت نشدہ و نویسندہ آن کسی صاحبِ استعداد بود کہ برای خود آن را در نستعلیقِ معمولی تحریر کرد۔

نسخہ زیرِ لوحِ رنگین از بخشِ قصیدہ آغاز می شود و تعدادِ این نوع منظومہ ۴۵ است ہمراہ با ۲۱۳۳ شعر و میانِ آنہا ترکیب بندیست کہ با مصرعۂ آغاز "نوای مدح کہ سنجی دلا مبارکباد"۔ این نظم مشتمل بر نُہ بند و دارای ۱۰۶ بیت است۔ پس از آخرین قصیدہ بخشِ قطعہ آغاز می شود۔ آن دارای سی و دو منظومہ است ہمراہ با ۲۲۸ شعر۔ بعد این بخش، از صفحۂ ۱۵۲ بخشِ غزل، کہ دارای ۲۷۰ منظومۂ این نوع ہمراہ با ۳۱۲۲ شعر است، آغاز می شود و بر ۲۱۸ صفحۂ آیندہ گستردہ است۔ پس آن بخشِ رباعی گستردہ بر ۳۶ صفحہ است و مجموع تعدادِ منظومۂ این نوع ۲۰۰ است۔ بخشِ آیندہ مربوط بہ مثنوی ست و لی این نوع منظومہ ہا کامل نیستند و مثنویِ اوّل، "مجمع الابکار" مشتمل است بر ۳۳۶ شعرِ منتخب و مثنویِ دیگر "خسرو شیرین" دارای ۳۲۷ شعر است۔

بدین ترتیب رو بہم رفتہ این نسخہ مہم دارای ۲۱۳۳ شعر قصیدہ، ۱۰۶ شعر ترکیب بند، ۲۲۸ بیتِ قطعہ ۳۱۲۲ شعرِ غزل، ۴۰۰ شعرِ رباعی و ۶۶۳ شعرِ مثنوی است و مجموع تعدادِ اشعارِ نسخہ ۶۶۵۲ است۔

نسخۂ ششم :۔۔۔۔۔ نسخۂ دیگری کہ دربارۂ آن ادعا شدہ کہ در پایانِ قرن دہم کتابت شدہ ہمان نسخہ است کہ راجع بآن ابن یوسف شیرازی در فہرستِ کتابخانۂ مجلسِ شورای ملّی تہران درین الفاظ ذکر کردہ :

"دیوان عرفی شیرازی : این نسخہ نیز بخطِ نستعلیقِ خوب نگارش یافتہ و نخستین دیوانِ عرفیست۔ ظاہرا در اواخرِ قرنِ دہم نوشتہ شد و برگہا باطلاو

لاجورد جدول کشی شد".

توسطِ التفاتِ رایزنِ فرهنگیِ سفارتِ ایران در هند در دورهٔ شاه در بدست آوردن فتوکاپیِ این نسخه توفیق یافتم. این نسخه مشتمل است بر تعدادِ اشعار کمتر از اشعاریکه در دیگر نسخه‌ها یافته می شود امّا معلوم نشد که آقای ابنِ یوسف آن را چه طور " دیوانِ نخستین عرفی " قرار داد. این نمی تواند " دیوانِ اوّل " باشد که عرفی خودش آنرا در سالِ ۹۹۶ هجری قمری گرد آوری کرده زیرا مطابقِ رباعیِ زیر آن دارای بیست و شش قصیده، دویست و هفتاد غزل و هفتصد بیت قطعه و رباعی بود :

این طرفه حکاتِ سحری و اعجازی	چون گشت مکمل برقمِ پردازی
مجموعه طرازِ قدس تاریخش یافت	اوّل دیوان عرفی شیرازی

۹۹۶ هجری = ۵۲۸ + ۳۶۰ + ۷۱ + ۳۷

احّادِ مصرعهٔ تاریخ = ۱ + ۶ + ۴ + ۶ + ۱ + ۱ + ۷ = ۲۶ تعداد قصیده ها

عشراتِ مصرعهٔ تاریخ = ۳۰ + ۱۰ + ۵۰ + ۷۰ + ۸۰ + ۱۰ + ۱۰ + ۱۰ = ۲۷۰ تعداد غزلها

مآتِ مصرعهٔ تاریخ = ۲۰۰ + ۳۰۰ + ۲۰۰ = ۷۰۰ تعداد اشعار قطعه ها و رباعی ها

امّا در نسخهٔ زیرِ معرّفی تعدادِ قصیده و غزل بالترتیب ۲۴ و ۳۴۳ و تعدادِ مجموع اشعارِ قطعه و رباعی فقط ۲۵۷ است. بعلاوه، چنانکه قبلاً ذکر شد، طبقِ بیانِ ناظم تبریزی هنگامیکه سراجا با همه مسوّداتِ اشعارِ عرفی به ارادهٔ حج سفری کرد، ناظم آنها را از و حاصل کرد و بعد از تدوینِ دیوان توسطِ ناظم آن مسوّدات بسرقت رفت. در صورتِ غیبتِ آنها نمی توان دریافت که کدام یک قصیده و غزل در آن دیوانِ اوّل وجود داشت. اگر از " دیوان نخستین " مرادِ ابن یوسف دیوانِ گمشدهٔ عرفیست، آن هم درست نیست زیرا دیوانِ زیرِ معرّفی مشتمل است بر بعضی از منظومات که در آثارِ چاپ شده، هم یافته می شود. بعقیدهٔ این نویسنده آن یکی از مجموعه ها بنظر می رسد که بگفتهٔ ملّا عبدالقادر بدایونی (صاحبِ منتخب التواریخ) در دورانِ حیاتِ عرفی تهیّه شده بودند و توسطِ کسی بعنوانِ تبرک خرید کرده نگهداری می شد[1]. بدون تردید این نسخه بخطِ نستعلیقِ زیبا

---

[1] ملا بدایونی نوشته : " او و حسین ثنائی در شعر عجب طالعی دارند که هیچ کوچه و بازار (بقیه بر صفحهٔ آینده)

استنساخ شده امّا تعداد غلطہا دران زیاد است۔ این امر نشان می دہد کہ دران ہنگام تقاضای زیادی برای دیوانِ عرفی وجود داشتہ و دیوانِ زیرِ معرفی نیز توسطِ خوش نویسی برای کسب پول نوشتہ شدہ بود و آن جزر این ارزشی ندارد کہ، چنانکہ ابن یوسف ذکر کردہ، از جملہ نسخہ ہاییست کہ در دورانِ حیاتِ عرفی نقل شدند۔[1]

نسخہ با بخش مربوط بہ قصیدہ آغاز می شود و مجموع تعدادِ منظومۂ این نوع ۲۴ است ہمراہ با ۱۰۲۵ بیت۔ برحاشیۂ این بخش برجائی جائی اشعارِ شیخ سعدی نقل شدہ۔ پس این بخش قسمت قطعہ است و مجموع تعدادِ قطعہ ہا پانزدہ است ہمراہ با ۱۸۱ بیت۔ بدنبالِ قطعہ ہا بخشِ غزل است دارای ۳۴۳ منظومۂ این نوع ــــ ہمراہ با ۲۲۰۶ شعر۔ بعد ازان قسمت رباعیست دارای ۳۸ منظومۂ این نوع۔ نسخہ بہ صفحہ ۲۶۷ (برگ ۱۳۴ الف) بپایان می رسد و بطورِ مجموع مشتمل است بر ۳۳۸۸ شعر قصیدہ و قطعہ و غزل و رباعی۔

نسخۂ دہم: ــــ نسخۂ دیگر بسیار زیبا از دیوان عرفی در کتابخانۂ تاگور در دانشگاہ لکھنؤ وجود دارد۔ آن گاہی تحت تصرفِ یک دانشمندِ برہمنِ کشمیری پند تابیج ناتھ کول کہ یکی از سکنۂ منصور نگر، لکھنؤ بود، قرار داشت۔ کاغذ و تذہیبِ این نسخہ نمایشگر این امر است کہ آن در خلال عہد اکبر بادشاہ نقل شدہ بود و امکان دارد کہ حتی در زمانِ عرفی کتابت شدہ و ممکن است کہ مثل نسخۂ ششم این ہم یکی از نسخہ ہای باشد کہ بگفتۂ بدایونی در دورانِ حیاتِ عرفی نوشتہ شدہ بودند۔

این نسخہ بخطِ شکستۂ نستعلیقِ زیبا استنساخ شدہ و تا اندازہ ای توسطِ کرمہا بہ آن زیان رسیدہ است۔ آن روی ۱۴۱ برگ گستردہ است امّا برخی از برگہای آخرین مشتمل بر غزلہای ردیف 'ہ' 'ی' وہم بسیاری از رباعی ہا از بین رفتہ اند۔

این نسخہ، کہ ناتمام و ناقص است، مشتمل است بر تعداد بزرگی از غزلہا و بسیاری از

(حاشیہ از صفحہ پیشین) نیست کہ کتاب فروشان دیوان ہر دو کس را سر راہ گرفتہ نہ ایستند و عراقیان و ہندیان نیز بہ تبرک می خرند۔

[1] اساسی کہ ابن یوسف این نسخہ را نوشتۂ اواخر قرن دہم خیال می کند برین نویسندہ روشن نیست زیرا کہ نہ سال کتابت آن و نہ نام کاتب دران درج است۔ فقط از کاغذ اندازہ توان کرد کہ آن کی نوشتہ شد۔

آنها چنان هستند که تاکنون چاپ نشده و تنها در نسخه های نادر و مکمل مثل ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ یافته می شوند و این امر را توثیق می کنند که غزلهای غیرمعروف و غیرچاپ شده شاملِ این همه نسخه ها حقیقتاً کلام عرفیست و آنها را الحاقی نباید شمرد و ازین رو این نسخه دارای ارزش و اهمیت است. نسخه بدرستی کتابت شده و در شکلِ ناقصِ موجوده بطورِ کلّی ۲۱۲ غزل همراه با ۳۱۲۷ شعر در بر دارد. و این تعدادیست تقریباً برابر تعدادِ اشعارِ غزل که در نسخهٔ ۱۷ وجود دارد (بخشِ غزل در این هر دو نسخه اگر کامل بودی امکان غالب است که تعدادِ غزلها و اشعار که در ان شاملند برابرِ اشعار این نوع، که در نسخه های اوّل و پنجم و سی و پنجم وجود دارد می باشند یعنی زیاد از پنج هزار و شش صد.

نسخهٔ شانزدهم: ـــــ نسخهٔ قدیمی دیگر از کلیاتِ عرفی که در بارهٔ آن فکر کنم که در عهد اکبر اعظم، شهنشاه هندستان، کتابت شده، در کتابخانهٔ رضا، رامپور (هندستان) نگهداری میشود و همین است که به طرفِ آن اشاره کرده احمد منزوی نوشته :

"نسخه که یکی از آنها بروزگار سراینده پیش از ۹۹۹ نوشته شده

(یادداشتهای مهدی غزدی، مجلهٔ وحید ۷ ۴۵ ۳۸)".

این یکی از نسخه های زیبا و منقشِ آثارِ عرفیست که هم دارای برخی از نقّاشی های میناتور است و فقط بر بنای آنها تعینِ زمانِ استنساخِ آن می توان کرد. سالِ تهیّهٔ نسخه هیچ جا ذکر نشده امّا نام خوش نویس جمال الدین در خاتمهٔ کلیات یافته می شود. نسخه دارای همه آثارِ عرفی نیست و این امر طبیعی است زیرا که آن پیش از تدوین کلیاتِ عرفی توسطِ سراجا کتابت شد. ارزشِ آن باندازهٔ دیوان عرفی ازین زیاد نیست که آن یکی از قدیم ترینِ نسخه های آثارِ عرفیست و هم یکی از نمونه های زیبای خوش نویسی و نقاشی ست.

نسخه بشکلِ حاضر با کتابچهٔ تحت عنوان "گناه صغیره و کبیره" از قلم محمد علی (که ظاهرا بعداً افزوده شده) آغاز می شود و آخرین پنج صفحهٔ این بخش نثر مشتمل اند بر آخرین جزء رسالهٔ نفسیه. بعد مثنوی مجمع الابکار آغاز می شود که ۸۳ صفحه گسترده و دارای ۱۱۳۴ بیت است. ۳۲ صفحه بعدی به مثنوی خسرو شیرین اختصاص دارد که دارای ۴۲۰ شعر است. بعدِ بخشِ مثنوی بخشِ قصیده آغاز می شود و بطورِ

مجموع تعدادِ شان (بشمول یک ترجیع بند) سی و نه است شاملِ ۱۸۴۵ بیت بعد قصیده های قطعه همراه با ۲۷۱ شعر یافته می شود۔ پس قطعه ها بخشِ رباعیست دارای ۱۲۲ منظومهٔ این نوع غزلها که تعدادِ شان ۲۲۱ است و ۲۷۱۵ شعر در بر دارند بر ۲۲۸ صفحهٔ آخرین نسخه گسترده اند۔ بطور مجموع این نسخه مشتمل است بر ۶۷۰۹ شعر۔

نسخهٔ سی و ششم :— این یکی از نسخه های بسیار قدیم است و کاغذ و خطِ آن نشان می دهد که آن یکی از نسخه های کلیاتِ عرفیست که پیش از تدوینِ کلیاتش توسطِ سراجا کتابت شده بود۔ متاسفانه این نسخه هم ناتمام است و هیچ جا سالِ استنساخ درج نشده و غیر از برگ ۱۳۶ ورق دیگر دارای مهری هم نیست که سالِ کتابتِ نسخه را نشان دهد و این مهر هم تقریباً ناخواناست۔ نسخه دارای ۱۴۹ برگ است که از آنجمله سیزدهٔ آخر مشتمل بر ۱۵۳ رباعیست و آخرین برگهای این بخش از بین رفته ـــــ ۱۳۶ برگِ بخشِ اوّلین به غزلها ارتباط دارند که تعدادِ آن ۶۲۲ است و از جمله آنها ۳۶ غزل بر حاشیه ها یافته می شوند و چنان بنظر می رسد که بعداً کتابت شده۔ نسخه حقیقتاً دیوان غزلیات است و دارای ۶۰۰۲ بیتِ آن نوع و ۲۰۸ شعر از رباعیست و بدین ترتیب بطورِ کلّی آن دارای ۶۲۰۰ بیت است۔ این نسخهٔ دیوان مهم است نه تنها از دیدگاه قدمت و کهنگی بلکه هم بدین جهت که بسیاری از غزلها که معمولاً مشکوک و مردود تصوّر می شدند از روی این نسخه که پیش از تدوینِ کلیاتِ عرفی توسط سراجا نقل شده، درست و حقیقی می نماید۔

این نسخه توسط یکی از دوستان به این نویسنده تقدیم شده بود و زینت کتابخانهٔ شخصی اوست۔

نسخهٔ سی و هفتم :— آقای احمد منزوی بر صفحه ۲۲۴۷ در فهرستِ خود نسخه ای (شماره ۲۲۶۵۵) را نشان داده است که در کتابخانهٔ مجلسِ سنا، تهران نگهداری می شود و در بارهٔ آن نوشته که گویا از خودِ سراینده است۔ در دورانِ سفر ایران در سال ۱۹۷۵ میلادی این نویسنده آن نسخه را ملاحظه فرمود و فتوکاپیش را بدست آورد و بر صفحهٔ اولینش عبارتِ زیر از دکتر مهدی بیانی[1] یافت:

"مسودهٔ دیوان عرفی که ظاهراً بخطِ عرفیست"۔

---

[1] سابق رئیس کتابخانهٔ سلطنتی، تهران۔

... ...

امرداد ماه ۱۳۳۷

مهدی بیانی "

در زیرِ این عبارت مهرِ کتابخانهٔ مهدی بیانی است که از آن روشن می شود که حقیقتاً این نسخه مالِ دکتر مهدی بیانی بود و از کتابخانهٔ او به کتابخانهٔ مجلس سنا منتقل شد.

چنانکه دکتر مهدی بیانی نوشت، این نسخه بظاهر مسوده می نماید و اکثر از اشعارِ آن قلم زده و ترمیم شده اند و بظاهر بر بنای این ترمیمات آقای دکتر مهدی بیانی به این نتیجه رسید که این مسوده بخط عرفیست و او خودش بر اشعار نظر ثانی کرد[1] و الاّ نشان دیگری نیست که ثابت کند که آن بخطِ عرفیست. این نسخه بخطّ عرفی باشد یا نباشد، این قدر حتمی است که آن بسیار قدیم است وظنِ غالب است که آن از آن نسخه ها باشد که در دورانِ حیاتِ عرفی استنساخ شده بودند و اگر این طور باشد در آن صورت هم آن نوشتهٔ بعد از ۹۹۷ هجریست زیرا که آن دارای قصیده یی هست که در تعزیتِ حکیم[2] ابوالفتح و تهنیتِ عبدالرحیم خانخانان سروده شده بود و باین مطلع آغاز می شود:

زآسمان وزمین مژده ناگهان آمد   که آفتابِ زمین، تاج آسمان آمد

---

[1] مثلاً در قصیده یی که از مصرعِ زیر آغاز می شود: "زآسمان وزمین مژده ناگهان آمد" در این شعر:

بیا بیا که ز اقبالِ ای بهشت نهم   زمانه برتر از امیدِ کامران آمد

"ای بهشت نهم" از "ای بهشتِ نظم" ترمیم شده. همین طور در قصیده ای که ازین مصرع: "تبارک الله ازآن آسمان شتاب کرنگ" آغاز می شود در چند جا ترمیم دیده می شود. همین طور در قصیده ها و غزلها شعر اصلاح داده شده اند مثلاً در غزل مسلسل در مدح اکبرشاه درین مصرع: "که باشد بر سرِ من سایهٔ ایوانِ شاه اینجا" "سایهٔ ایوان شاه" از "سایهٔ عالم پناه" ترمیم شده. در بعض اشعار اصلاً مصرعها غلط نوشته شده بودند و بعد درست کرده شدند. مثلاً در اصل نسخه شعری بود: "آبروی شمع را بیهوده نتوان ریختن + روبه از بی جگری رم کند از بیشهٔ ما" مصرع اولیٰ که غلط است بروی حاشیه درست کرده شده باین طور: "اندران بیشه که ما شیر ویم آفت نیست" در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاهِ تهران نسخه ای هست از دیوان حافظ که ترقیمهٔ زیر دارد:

(بقیه بر صفحهٔ آینده)

این نسخه از اول و آخر برگ افتاده است و فعلاً از بخشِ قصیده آغاز می شود که دارای سی و دو قصیده و یک ترکیب بنداست و تا صفحۀ ۶۸ گسترده است اما در صفحۀ چهارم اشعار غزل هم یافته می شود۔ بعد از آن بخشِ قطعه ست و پس بخشِ مثنوی است که با ساقی نامه شروع می شود و پس از آن مثنوی مجمع الابکار است بعد ترجیع بندیست در مدح حکیم ابوالفتح۔ بخشِ غزل از صفحه ۱۴۰ آغاز می شود و به صفحۀ ۲۲۴ به اتمام می رسد و در همین صفحه نسخه در شکل موجود بطور ناتمام بپایان می رسد۔ در حاشیہ، بخشِ غزل اشعارِ گویندگانِ دیگر مثل شفائی، اختری، عزتی، نقی، شاپور، وحشی وغیره نیز یافته می شوند۔ طوری که گفته شد این نسخه هر چند که قدیم است ولی نوشتۀ عرفی نیست چنانکه دکتر مهدی بیانی فهمید۔

چند نسخه های با ارزشِ دیگر

نسخۀ سوم: —— این نسخۀ مهم در کتابخانۀ "آزاد" دانشگاه اسلامیۀ علی گره (هندوستان) وجود دارد۔ ولو که تعدادِ اشعار در آن کمتر از آن است که در نسخه های مهم دیگر یافته می شود باز هم ارزشِ آن بنابر درستی وشمول در آن برخی از منظومه ها ست که در هیچ یک از نسخه های دیگر وجود ندارد۔ از ترقیمه که در پایانِ نسخه یافته می شود روشن است که آن در سال ۱۰۵۷ هجری قمری در جهان آباد توسط سید کرم الله ابن سید احمد استنساخ شده و از خطّ نسخه که نستعلیقِ متوسط است و از درستی تحریر آنچنان بنظر می رسد که کاتب از جملۀ دانشوران بود و نه از خوش نویسانِ حرفه ای۔ این نسخه از غزلها آغاز می شود و دارای ۴۸۰ منظومۀ آن نوع است شاملِ ۲۵۲۲ شعر۔

(حاشیه بر صفحۀ پیشین) " علی طریق المکاتب بید المذنب الراجی

بخالق الاحد ابن مغفور زین الدین محمد عرفی"

ازین ترقیمه بر می آید که آن نسخه بخطّ عرفی نوشته شده زیرا که اسم پدرش خواجه زین الدین و خود اسمش سیدی محمد و تخلص عرفی بود۔ خط این نسخه از خط مسودۀ مذکور مختلف است اما درین مسوده خط بعضی ترمیمات از خط این نسخۀ دیوان حافظ مماثلت دارد۔ پس این ممکن است که کسی دیگر این نسخه را نوشته و عرفی خودش آن را دیده و بعضی از اشعار آن را قلمزد کرده و در بعضی دیگر ترمیمات کرده۔ نمونۀ دیگر از خط عرفی بنظر این نویسنده نیامد اما از دیباچۀ نهاوندی روشن است که عرفی خوش نویس بود۔

ـلـه حکیم ابوالفتح گیلانی در سنۀ ۹۹۷ هجری رخت از جهان بربست۔

بعد قسمتِ رباعی همراه با ۲۶۵ منظومه وجود دارد۔ سپس قسمتی مربوط به قصیده است۔ بعد برگ اولین چند تا از ورقها افتاده می نمایند و قصیده ها با مصرع های زیر که بر آن برگها می باشند روی حاشیهٔ ورقها از دیگر نسخهٔ نقل کرده شده تا نسخه به پایهٔ تکمیل برسد۔

۱۔ ای برزده دامن بلا را	۲۔ تبارک الله ازان آسمان شتاب کرنگ
۳۔ دگر صفیرِ طبیعت بساز آگاهی	۴۔ رفتم ای غم زدرِ عمر دشتابان رفتم
۵۔ اقبالِ کرم می گزد اربابِ هِمم را	۶۔ ای مرا بزشتیِ اعمال نومیدی گواه

امّا این قصیده ها که روی حاشیه نوشته شده اکنون ناخوانا است زیرا که بعضی از اشعار هنگام صحافی کردن بریده شده اند و مرکب هم خراب شده۔ تعداد قصیده ها درین نسخه فقط پنجاه است۔ بعد ساقی نامه یافته می شود و پس از آن بخشِ قطعه وجود دارد همراه با ۳۹ منظومهٔ این نوع و آنها دارای ۲۰۸ شعر است۔ قسمتِ بعدی مربوط به مثنوی ست و ازین جهت بسیار مهم است که دارای برخی از اشعاریست که در نسخه های دیگر یافته نمی شود۔ اولین منظومهٔ این قسمت مثنوی خسرو شیرین است که دارای ۲۲۳ بیت است۔ سپس مثنوی مجمع الابکار است همراه با ۳۰۷ بیت۔ بعد پاره های پراگنده از مثنویهای ناقص و ناتمام و گوناگون آغاز می شود و بطور مجموع این پاره ها ۲۲۰ بیت در بر دارند۔ این مثنویهای ناتمام از اشعارِ زیر آغاز می شوند:

۱۔	ای نادره طبع وحی پرداز	جبریل جناح عرش پرواز
۲۔	روزی از کوچهٔ ادرویشی	جگر از داغِ قناعت ریشی
۳۔	عندلیبی در قفس دارد خروش	عشقِ گلزارش زند در سینه جوش
۴۔	شتاب آورید ای عزیزان شتاب	که آمد جگر گوشهٔ آفتاب

آخرین بخشِ این نسخه مشتمل است بر آثارِ منثور، رسالهٔ نفسیه که باندازه زیادی بدرستی استنساخ شده سبب اهمیت نسخه شمول پاره های مثنوی های مذکورهٔ بالاست که خیلی نادر اند و تنها در یک نسخهٔ دیگر وجود دارند۔

نسخهٔ سیزدهم ←—— این نیز نسخهٔ خوبیست که در موزهٔ سالارجنگ، حیدرآباد نگهداری می شود و مثلِ نسخهٔ دوازدهم (نوشتهٔ مقصود علی شیرازی) که در جهان کتابخانه محفوظ است، باندازهٔ زیادی

آراسته و دارای عنوان های نفیسی ست در آغاز هر یک از بخش ها۔

نسخه با رسالهٔ نفسیه آغاز می شود و سپس مثنوی های مجمع الابکار همراه با ۱۲۸۱ شعر و خسرو شیرین دارای ۳۲۲ شعر وجود دارد۔ بدنبالِ آن بخشِ قصیده است شاملِ سی و هشت منظومۂ این نوع همراه با ۸۲۸ اشعر۔ ترکیب بندِ کہ با شعر: "نوای مدح کہ سنجی دلا مبارک باد ÷ تہوّرِ نفسِ نغمہ زا مبارک باد" آغاز می شود هم شاملِ این بخش است امّا در ان فقط هفت بند همراه با هشتاد و دو شعر یافته می شود۔ تعدادِ قطعه در نسخه بیست و هشت است شاملِ ۲۵۷ شعر و تعدادِ رباعی ۱۵۱ است۔ بزرگ ترین بخشِ نسخه مشتمل است بر غزلها کہ تعدادِ آن ۲۰۷ است همراه با ۲۵۹۰ شعر۔ تعداد مجموع اشعار درین نسخه ۶۷۷۲ است۔ نسخه روی ۲۲۷ صفحه گسترده است و باندازۂ قابلِ ملاحظه بدرستی و خوبی استنساخ شده۔ سالِ کتابت و اسمِ خوشنویس هیچ جا ذکر نشد۔

نسخۂ پانزدهم :۔۔۔۔ این نسخه بهتر از هفت نسخۂ دیگر عرفی نیست کہ در کتابخانۂ آصفیہ، حیدرآباد وجود دارد و بر نمرۂ ۱۳۶۴ دواوین در فهرستِ مخطوطاتِ آن کتابخانه ذکر شده و علاوه بر اینکہ نمونۂ خوبی از خوشنویسی ست در آرایش گلی و تزئیناتِ رنگی هم ممتاز است۔

نسخه با رسالۂ نفسیہ آغاز می شود با دو صفحۂ اوّلین مزیّن و مذهّب و دارای آرایش گلی۔ بدنبالش مثنوی مجمع الابکار است کہ ۱۳۶۵ شعر در بر دارد۔ سپس مثنوی دیگر شیرین فرهاد است مشتمل بر ۲۰۲ بیت۔ بعد بخشِ قصیده است دارای سی و پنج منظومه همراه با ۱۷۹۳ شعر ولی از ان کسی نادر نیست۔ تعداد قطعات فقط بیست و دو است و هیچ یک از ان نادر و کمیاب نیست۔ بزرگ ترین بخشِ نسخه مشتمل بر غزلهاست کہ تعدادِ آن ۴۲۷ است همراه با ۲۵۹۰ بیت۔ تعداد رباعی قابل ملاحظه است ولی منظومه ئی مثل ترکیب بند یا ترجیع بند وجود ندارد۔ مجموع تعدادِ اشعار درین نسخه ۶۶۳۵ است۔

نام خوشنویس محمد امین ذکر شده ولی سال و جای استنساخ هیچ جا یافته نمی شود۔

نسخۂ بیست و دوم :۔۔۔۔ گذشته از نسخۂ دوم کہ قبلاً ذکر شده، در ذخیرۂ حبیب گنج در کتابخانۂ مولانا آزاد، علی گره نسخۂ مهمّی دیگر وجود دارد۔ سال کتابت نسخه اگرچه ذکر شده بازهم روشن نیست و می توان آن را ۱۰۲۲ یا ۱۰۳۲ هر دو خواند امّا بگمانِ غالب این سال ۱۰۳۶ هجری ست و

اسم کاتب عبدالصمد بن عبدالقادر صدیقی ست۔ نسخه بخطِ بدی نوشته شده و با قصیده ها آغاز میشود وتعدادِ شان ۲۸ است همراه با ۲۳۱۲ شعر۔ پس از بخشِ قصیده جزوِ قطعه است دارای سی ویک منظومه همراه با ۱۸۲ شعر۔ سپس بخش مثنوی ست و اوّل منظومهٔ این نوع مجمع الابکار است همراه با ۱۲۶۳ شعر و بعد آن مثنویِ دیگر، خسرو شیرین همراه با ۳۵۶ شعر وجود دارد بدنبالِ آن بخشِ غزل است دارای ۴۰۶ منظومهٔ این نوع همراه با ۲۷۰۶ بیت۔ رباعی ها آخرین بخشِ این نسخه را تشکیل می دهند و تعدادِ شان ۲۵۵ است۔ تعدادِ مجموع اشعارِ این نسخه ۷۳۳۲ است و چیزی در خورِ ذکر دران وجود ندارد بجز اینکه آن نسخهٔ کهن است۔

نسخهٔ بیست و سوم :— نسخهٔ قدیمی وهم که در سال ۱۰۳۲ هجری استنساخ شده ولی قسمتی ازان در حدود ۱۰۲۹ هجری نوشته شده، در کتابخانهٔ مولانا آزاد' علی گره نگهداری می شود۔ این نسخه چنین بنظر می رسد که بسیاری از برگهای اصلی را از دست داده که در تاریخ بعدی نقل کرده بدان افزوده شد تا نسخه بپایهٔ تکمیل برسد۔

نسخه با بخشِ قصیده آغاز می شود و باشمولِ ترکیب بندی و ترجیع بندی تعدادِ آن پنجاه و دو می شود۔ هشتاد و دو صفحهٔ اولیه بخطِ نورالله ست سپس دو برگ بخط خوش نویسی عهد بعد ست و بعد ازان آن بخطِ خوش نویسِ اصلی ادامه یابد تا بصفحه ۱۲۸ جائیکه صفحات اصلی عوض کرده شده و دوازده قصیده باقی مانده بخط غلام علیست تمامِ اشعار درین پنجاه و دو قصیده ۲۲۸۴ است۔ بعد از قصیده ها بخشِ قطعه است که ۲۲ صفحه را در بردارد امّا به استثنای دو صفحه، صفحاتِ باقی مانده عوض شده اند و تعدادِ مجموعِ اشعارِ قطعه ۳۴۲ است۔ بدنبالِ قطعه ها بخشِ غزل است دارای ۵۶۰ منظومهٔ این نوع همراه با ۳۵۷۵ شعر۔ همه این بخش در خط خوش نویسِ اصلی است۔ پس غزل ها بخشِ رباعی است امّا این جزو شامل شصت غزل هم است همراه با ۳۶۷ شعر۔ بدین طریق درین نسخه تعدادِ مجموعِ غزل ۶۲۰ است مشتمل بر ۳۹۵۲ شعر۔ بخشِ مربوط به رباعی دارای ۲۴۷ منظومه این نوع است که ازان ۲۲۶ توسطِ نورالله در سال ۱۰۲۹ هجری نوشته شد و باقی مانده بیست و یک توسطِ غلام علی استنساخ شده۔ پس از این رباعی هاسه رباعی و یک قطعه هست که بجز نسخهٔ بیست و هشتم در نسخهٔ دیگر وجود ندارند۔ و ظاهراً نمی توانند اثرِ طبع زادِ عرفی باشند۔ این منظومات در زیر نقل شده۔

آمد بوجود چون شهنشاه جهان — نیکو خلقی، رُخ چو ماهِ تابان

تاریخ ز نام و لقبش گفت به من | شاهزاده سلیم شاه سلطان جهان

۳۲۳ + ۱۳۰+۲۰۲+۱۵۰+۵۹ = ۹۷۸ ہجری

ای ز آمدنت خاطرِ عالم خوشنود | در مقدم تو گشت زبانہا ہمہ سود

(کذا) در باغ ولایت تو در باغ جہان | زیب گلِ گلزارِ جہان خواہد بود

۱۹ + ۵۰ + ۲۵۸ + ۵۹ + ۲۱۲ + ۱۲ = ۱۰۱۳ ہجری

المنة لِلّٰه که زلطف سبحان | آمد خلفی بخانۂ شاہِ جہان

چون کرد زمانہ فخر از آمدنش | تاریخِ ولادت طلب از فخر جہان

۸۸۰+۵۹ = ۹۳۹ ہجری

مولدِ شاہزادہ شد اجمیر | کان دل یافتہ ازان سرکو (کذا)

بین کہ از بہر سال تاریخش | ظفر و فتح می نماید رو

۹۸۰

قسمتِ آخرین مربوط بہ مثنویست۔ ازان بخش مجمع الابکار کہ توسطِ نوراللّٰہ نقل شدہ دارای ۱۰۸۷ بیت است و جزوی کہ بخط کاتبِ دیگر نقل شدہ ۲۴۴ بیت در بر دارد۔ پس مجموع تعدادِ اشعارِ این مثنوی ۱۳۳۱ است۔ مثنوی دیگر خسرو شیرین مشتمل است بر ۲۱۱ بیت کہ ہمہ بخط نوراللّٰہ نوشتہ شدہ۔

از یادداشتی کہ در پایان این مثنوی وجود دارد چنین برمی آید کہ نسخۂ اصلی در سال ۱۰۳۲ ہجری نوشتہ شدہ بود بشکل موجودہ آن مشتمل است بر ۹۲۳۷ شعر۔

نسخۂ بیست و پنجم :—— این نسخہ ولو کہ ناقص است امّا تنہا نقل معتبر و مؤثق کلیات عرفیست کہ در کتابخانۂ خدابخش، بانکیپور، پتنہ نگہداری می شود۔[1] مثلِ نسخہ ہای دیگر از آثار عرفی، این نسخہ نیز با رسالۂ نفسیہ آغاز می شود و بر صفحۂ آخرین این بخش فقرہ ہای جداگانہ استنساخ شدہ تحتِ عنوان "رقعہ کہ ہنگام نزع فرمودہ"۔ از برگ ۱۵ (ب) مثنوی مجمع الابکار آغاز می شود امّا برخی از صفحات آخرینش و ہم آنہا کہ دارای مثنوی دیگر خسرو شیرین بودند از بین رفتہ۔ پس از بخشِ مثنوی قسمتِ قصیدہ آغاز می شود و تعدادِ مجموعِ آن سی و ہشت است ہمراہ با ۱۸۹۴ شعر

---

[1] شمارہ ۲۰۳/۵۰۵ در فہرست آن کتابخانہ۔

بدنبالِ آنها بخشِ قطعه است دارای سی و پنج منظومه همراه با دوصد و هفتاد و پنج بیت۔ بخشِ آینده مربوط به غزل است و دران برگهای دارای بعضی غزلها در ردیف "ب" و "ت" ازبین رفته است۔ همین طور بعد از غزلی در ردیف "ش" ورقها دارای منظومه های درین ردیف تا آخر ردیف "م" وجود ندارد۔ مجموع تعدادِ غزلها در کلیات بشکلِ موجود فقط سه صد و پنجاه است همراه با ۲۲۲۰ شعر و برای تدوینِ دیوان غزلیات عرفی استفاده ازان نتوان گرفت۔ بخشِ آخرینِ کلیات دارای ۱۵۸ رباعی ست۔

چنانکه ظاهر است بر بنای ناقص شدنش این نسخه اهمیتی ندارد۔ در شکل موجود آن حاملِ ۵۹۲۷ بیت است گسترده بر ۲۵۹ ورق۔ نسخه بخطِ نستعلیقِ خوبی بر ورقهای با حاشیه های رنگین و مذهب و دارای عنوانهای آراسته نقل شده است۔ اسمِ کاتب و سالِ کتابت در جای ذکر نشده۔

نسخۂ بیست و ششم: ——— این نسخۂ ناتمام در کلکسیون سبحان الله در کتابخانۂ مولانا آزاد، علی گره (هندستان) وجود دارد۔ چندی از برگهای اولینش ازبین رفته و در شکلِ موجودِ آن از قصیده ها آغاز می شود که تعدادِ آنها پنجاه است و بینِ آنها ترکیب بند در مدح حکیم ابوالفتح وجود دارد و مجموع تعدادِ اشعار در اینهمه منظومات ۱۹۵۰ هست۔ بخش مربوط به غزل از برگ ۷۱ آغاز می شود و مجموع تعدادِ اشعار دران ۳۲۲۵ هست۔ پس ازان مثنوی در هجوِ دوستانِ منافق است همراه با ۱۰۸ بیت۔ بعد ازان بخش مربوط به قطعه است گسترده بر بیست و دو صفحه و رباعی روی حاشیه های ورق ها استنساخ شده۔ سالِ کتابت در پایان نسخه وجود دارد اما بطوری خراب شده که خواندنش ممکن نیست۔ ارزش آن تنها بدین جهت است که آن دارای هجو معاصرین است که نادر است و فقط در چند نسخه یافته می شود۔

نسخۂ بیست و هفتم: ——— در کتابخانۂ مولانا آزاد، علی گره نسخۂ خوبی دیگر از کلیات عرفی وجود دارد۔ آن در سالِ ۱۰۶۵ هجری قمری توسطِ عبدالجبار شاگرد خوش نویسِ معروف میرعماد استنساخ شده۔

این مجموعه نیز از بخش قصیده آغاز می شود و تعداد این منظومه ها پنجاه است همراه با ۱۳۷۰ بیت۔ پس از قصیده ها بخشِ قطعه آغاز می شود و دارای ۴۲ منظومۂ این نوع است۔ علاوه قطعات

ترکیب بندی و ترجیع بندی با مصرع های آغاز: "نوای مدح که سبحی دلا مبارکباد" و "ای حسنِ تو برتر از چه و چون" هم شاملِ این بخش است و بشمولیتِ آنها تعدادِ مجموع اشعار درین بخش در حدودِ ۵۱۶ می رسد۔ بدنبالِ این بخش، بخش مربوط به غزل است گسترده بر ۲۳۳ صفحهٔ آینده و مجموع تعدادِ اشعارِ غزل درین بخش ۳۲۶۱ است۔ پس از غزلها ۱۹۵ رباعی یافته می شود۔ آخرین بخشِ نسخه مشتمل است بر مثنویها و در واقع این بخش مهم ترین قسمت های این نسخه است که علاوه بر مثنوی مجمع الابکار (همراه با ۱۴۲۱ بیت) و خسرو شیرین (همراه با ۴۳۹ شعر) دارای پاره های سه مثنوی دیگر است که مجموع تعدادِ اشعار دران ۹۷ است[له]۔ هیچ یک ازین پاره ها غیر از نسخهٔ سوم در نسخهٔ دیگر یافته نمی شود۔ بعدِ این پاره ها مثنوی در مذمتِ دوستانِ منافق و در مدحِ حکیم ابوالفتح گیلانی یافته می شود۔ پس ازان ساقی نامه است همراه با ۶۳ شعر۔ تعدادِ اشعار درین بخشِ مثنوی در حدود ۲۰۷۸ است و مجموع تعدادِ اشعار در نسخه ۸۶۰۰ است۔

نسخه در خطِّ نستعلیقِ خوبی نوشته شده و بخش های قصیده و غزل با لوحهای زیبا آغاز می شود۔

نسخهٔ بیست و هشتم:—— این نسخه ایست که دکتر ریو در فهرستِ خود بدان اشاره کرد و راجع به اثرِ موجود مراجعه و مشوره بدان لازم دانسته شد چه آخرین قسمت ازین نسخه مشتمل بر آثارِ منثورِ گوینده است که در بارهٔ آن دکتر ریو نویسد:

> "هشتم۔ مجموعه ای از نثر پاره ها۔ نخستین نثر پاره نامه ایست که عرفی طی بیماری خود نوشته که دران وضع ذهن خود در حضورِ مرگ را موردِ شرح قرار دهد۔ بعد بعضی از سخن را نهائیست مربوط به موضوعاتِ اخلاقی و مذهبی، مقدمه ای بر فالنامه ای که برای اکبرشاه گرد آوری شده و نامه ای به پزشکی بمناسبت بحال آمدن خود و همین طور"۔

له بگفتهٔ علاء الدوله کامی عرفی در استقبال خمسهٔ نظامی پنج مثنوی سرودن آغاز کرد اما تنها سه منظومهٔ این نوع به تکمیل رسانید۔ ممکن است که این پاره ها ازان مثنویها باشد۔

این نویسنده فتوکاپی این نسخه بدست آورد ـ آن مشتمل است بر ۲۷۶ برگها و مطابق ترقیمه که در صفحهٔ آخرین یافته می شود سالِ استنساخ آن ۱۰۲۲ هجریست. نسخه در هشت بخش توزیع شده و هر یک ازان با عنوانی زیبا آغاز می شود. نخستین صفحه اش با لوحیکه در عکس کاملاً آشکارا و روشن نیست دارای مهریست که طبقِ گفتهٔ دکتر ریو از آنِ مهاراجه تیکیت رای، وزیرِ نوابِ اوده (هندستان) است ـ

بخشِ اولینِ نسخه به غزلها بستگی دارد و تعدادِ آنان ۴۳۶ است همراه با ۲۷۷۷ شعر. بخشِ دیگر که مربوط به قصیده است نیز با صفحه دارای لوحِ زیبا آغاز می شود و دران ۵۲ قصیده همراه با ۲۳۷۴ بیت وجود دارد. بعدِ آن بخشِ سوم که به مثنوی بستگی دارد با عنوای که دارای لوحِ قشنگ است شروع می شود ـ اوّلین منظومه درین بخش مثنوی مجمع الابکار است که شامل ۱۰۱۴ شعر است ـ بعد مثنویِ دیگر خسرو شیرین که ۳۵۳ بیت در بر دارد یافته می شود و پسِ آن مثنوی در هجوِ معاصرین و مدح حکیم ابوالفتح است مشتمل بر ۱۰۷ بیت و بدنبالِ آن بخشِ قطعه است و بلافاصلهٔ آن رباعی در تاریخِ تولّدِ شاهزاده سلیم و سه تا دیگر منظومه همین نوع که در نسخه های سوم و بیست و سوم هم یافته می شوند درین نسخه هم وجود دارند امّا چنانکه گفته شد آن مالِ عرفی نمی نماید ـ از ورق ۲۳۲ (ب) بخشِ رباعی که دارای ۲۲۰ منظومهٔ این نوع است آغاز می شود و تا برگ ۲۵۱ (ب) ادامه یابد ـ بخش منثور که از برگ ۲۵۳ (الف) آغاز می شود مشتمل است بر رسالهٔ نفسیه، بعضی نامه ها و برخی از فقره های مربوط به فالنامه که برای اکبرشاه تهیّه کرده شده بود امّا شیوهٔ بی ترتیبی که در نقل پیش گرفته شده به منفعتِ این بخش لطمه زده است ـ درین بخش فقراتِ رسالهٔ نفسیه و نامه ها که عرفی بدیگران نوشت بطوری بهم آمیخته اند که آنها را درست کردن کاریست بس دشوار ـ

نسخه در خطِ معمولی نستعلیق نوشته شده و برای درستی کلیات یا دیوانِ غزلیاتِ عرفی خیلی مهم است و قرارت اشعار که دران یافته شد عموماً درست است ـ

چند دیگر نسخه های خطّی کلیات عرفی

علاوه بر نسخه های که در بالا ذکر شده بسیاری از نسخه های خطّیِ دیگر در کتابخانه های عمومی

ایران و افغانستان و تاجیکستان و ترکیه و هندستان و مختلف کشور های اروپا نیز در ذخیره های شخصی صاحبانِ ذوق و استعداد یافته می شود و از آنها فقط چندتا (یعنی یک صد و بیست) را آقای احمد منزوی ذکر کرده است[۱]. برخی از آنها مستند و معتبر هستند و دران اشعاری و منظوماتی وجود دارند که نادر و کمیاب اند. یکی از آن جمله در تصرفِ آقای کمال ادیب بیگ در دانشگاه انقره هست که دکتر نعیم الدین بدان مراجعه کرد و ۱۸ قصیدهٔ نادر یافت و از کمک برخی از نسخه های مهمی که در کتابخانهٔ موزهٔ قونیه و کتابخانهٔ ملت، استانبول نگهداری می شوند آنها را تصحیح کرد. زیرا که این قصیده ها معمولاً در نسخه های که نقلِ آثارِ سراجا یا ناظم هستند، وجود دارند ممکن است که این نسخه ها از آن قبیل باشند.

گذشته از نسخهٔ بیست و هشتم که قبلاً ذکر شده، برخی از نسخه های آثارِ عرفی در موزهٔ برطانیه هست یکی از آنها (که بشماره ۲۹۷۹ در ضمیمهٔ فهرست نسخه های خطی فارسی در موزهٔ برطانیه ذکر شده) در سال ۱۰۳۳ نقل شد. بنابر اینکه نسخهٔ قدیم است دارای برخی از ارزشهاست امّا مشتمل بر هیچ منظومهٔ نادر نیست. در کتابخانه اندیا آفس نیز دو نسخهٔ کلیاتِ عرفی است که در خورِ ذکر است. یکی از آنها (بشمارهٔ ۱۴۵۱ در فهرستِ نسخه های خطیِ فارسی دران کتابخانه) نوشتهٔ ۱۰۲۱ هجری محتوی قصیده ها و قطعه ها و رباعی ها و غزلها و مثنوی های مجمع الابکار و خسرو شیرین است امّا دران هیچ یک از آثارِ نادر نیست. تنها ارزشی که آن دارد قدمت است و یکی از ان نسخه هاست که قبل از اثرِ سراجا بوجود آمده بود. نسخهٔ دیگر که در سال ۱۰۶۱ نوشته شده بود به شماره ۱۴۵۲ همان فهرست ذکر شده. این نسخه بر رسالهٔ نفسیه آغاز می شود و بدنبالِ آن مثنویهای مجمع الابکار و خسرو شیرین یافته می شود. آنگاه بترتیب قصیده ها، قطعات، غزلها و رباعی ها می آیند. برخی از نسخه ها کلیاتِ عرفی در کتابخانهٔ بودلین نگهداری می شود و بشمارهٔ ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳ در فهرستِ کتابخانهٔ مزبور ذکر شده و همه آنها باستثنای شماره ۱۰۵۲[۲] مشتمل بر تنها اشعاری است که عموماً در نسخه ها یافته

---

[۱] صدها نسخه ها که کتابخانه های عمومی و شخصی در هند نگهداری می شود درین فهرست ذکر نشده.

[۲] از فهرست چنان می نماید که بر ورق ۲۵ (الف) این نسخه مثنوی کوچک است که ازین شعر آغاز می شود:

سایهٔ او بود که در باغ ناز ‌ ‌ ‌ بود تماشائی گلهای راز

بعد تطبیق یافته شد که این پاره ای از مثنوی مجمع الابکار است.

می شوند۔ دو نسخۂ کلیات عرفی در کتابخانۂ دانشگاہِ کیمبرج نیز نگهداری می شود۔ در کتابخانۂ خدا بخش، پتنہ (هندستان) علاوه بر نسخۂ بیست و چهارم که قبلاً ذکر شده برخی از نقلهای دیوانِ عرفی یا مجموعۂ قصایدِ او نیز هست اما هیچ یک از آنها (بجز نسخه ای که به شماره ۲۵۷ در فهرست چاپی آن کتابخانۂ ذکر شده که دارای مثنوی نادر در هجو معاصرین وجود دارد) دارای اهمیتی نیست۔ علاوه بر دو نسخۂ موزۂ سالار جنگ که ذکر شده، برخی از مجموعه های آثارِ عرفی در سان کتابخانه هست که از ان جمله نسخه ها بر شمارۂ ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۸۱ در فهرست آن کتابخانه در خورِ ذکر است۔ همین طور در کتابخانۂ آصفیه علاوه بر نسخۂ پانزدهم که ذکر شده، هفت نسخۂ دیگر وجود دارد که یکی از آن جمله (شماره ۲۲ دیوان) که توسط میر علی خراسانی نقل شدہ دارای برخی از ارزشهاست و محتوی است بر بخش ها مثنوی، قصیده، غزل و رباعی۔ علاوه نسخۂ ۱۶ که قبلاً ذکر شده، کتابخانۂ رضا، رامپور دارای نسخه های پر ارزش هم است۔ در کتابخانۂ دانشگاہِ الہ آباد هم نسخۂ مهمی ست از کلیاتِ عرفی۔ نسخۂ دیگر از آثارِ عرفی در تصرف آقای مرزا جعفر حسین در لکھنؤ بود و از بدست شادروان استاد یوسف حسین موسوی رسید و آلان در تصرف دختر خواهرش پروفسور شیرین موسوی است[۱]۔ نسخه خیلی پر ارزش است ولی بنا بر مرگ ناگهانیِ استاد موسوی نتوانستم که آنرا بدست آورده استفاده کنم۔ کتابفروشی هراسوویتز، المان (Harassowitz Book Sellers) هم نسخۂ خیلی قشنگِ کلیاتِ عرفی داشتند که آنرا در نمایش کتابها در تهران در سال ۱۹۷۶ میلادی دیدم و از ان قدری استفاده کردم۔ این نسخه محتوی پنجاه قصیده ها همراه با ۲۴۵۵ بیت، ترکیب بندی همراه با ۱۰۶ بیت، ترجیع بندی دارای ۱۳۸ بیت، سی و هفت قطعه همراه با ۲۹۷ بیت، ۲۲۰۱ غزلها شامل ۲۸۲۹ بیت، مجمع الابکار با ۱۱۹۳ شعر، خسرو شیرین با ۳۸۷ شعر، ۱۴۴ رباعی، ۶۵ شعر ساقی نامه ای است و بطورِ مجموع ۷۷۹۸ شعر در بر دارد۔ نسخه درین معنی مهم است که دارای قطعه ای است که در دیگر نسخه ها یافته نمی شود۔ همین طور غزلی که تنها در چند نسخه ها مثل دهم و هفدهم و هژدهم و بیست و ششم یافته شد و با مطلع زیر آغاز می شود درین نسخه هم وجود دارد ۔

---

[۱] معلوم نیست که آن کتاب فروشی این نسخه را بکدام فروخت در سال ۱۹۷۶ میلادی آنها در نمایش خطاطی دیده بودم لیکن آن را نمی دانم. آن وقت گشته ام که واقعاً آن نسخه با او هست یا نیست۔

زخوانِ نطق چو دادی غذای جانِ مرا　　　حلاوتی بده از حمدِ خود بیانِ مرا

علاوه بر نسخهٔ شماره ۲۵۹۴ که در اثر موجود مانند نسخهٔ بیست و نهم بکار برده شده است، مجلسِ شورای ملی تهران دارای چند نسخه های دیگر کلیات و دیوان عرفی است ولی از آن فقط چندین نسخه ها دارای اهمیت هست. از ان نسخه بر شماره ۲۵۹۵ (که بطور نسخهٔ چهل و یک در اثرِ موجوده بکار برده شده) اگرچه آغاز و پایان ندارد، دارای قسمتی از رسالهٔ نفسیه و بعضی رقعهٔ عرفیست که یکی از آنها در شرح بیماری خود بخانخانان نوشته بود. ولیکن آن بخش های قصیده، قطعه، غزل، رباعی و مثنوی (ساقی نامه، خسرو شیرین و مجمع الابکار) در نسخه وجود دارند. اهمیتِ این نسخه فقط ازین حیث است که دارای چند تا رقعات مولانا عرفیست و هم ــــ قصیده ای دارد که نادر است. نسخهٔ دیگر بر شمارهٔ ۲۵۹۶ دارای قصیده های نادر است و ازین رو ارزشِ تمام دارد و در تدوینِ اثرِ موجوده بعنوانِ نسخهٔ شماره ۴۲ بکار برده شده است. دران تعدادِ اشعار در قصیده های مختلف هم بطوریست که در نسخهٔ اوّل و پنجم یافته می شود. مثلا درین نسخه هم تعداد اشعار در قصیده ترجمة الشوق دویست و بیست[۲۲۰] هست و تعدادِ اشعار درین نسخه تا به هشت هزار و یک صدمی رسد. نسخه بشماره ۲۵۹۷ ناقص است و در شکلِ موجود فقط شش هزار بیت دارد. نسخه ۲۵۹۸ معمولیست و در خطِ نستعلیقِ هندی ست و تنها ازین حیث دلچسپ است که دران یادداشتهای ملک الشعرا بهار وجود دارد. نسخه بر شماره ۲۳۸۸/ف که دارای بیش از ۸۷۰۰ بیت است تنها ازین حیث مهم است که دران قصیده با مطلع زیر بطورِ درست نقل شده[۱]:

منم که شسته ام از لوحِ مدعا نیرنگ　　　نه تشنگی چشِ آبم نه آرزو چشِ رنگ

نسخه بر شماره ۸/۲۳۳۴ ازین حیث قدری مهم است که دارای رسالهٔ نفسیه است. نسخه ۸/۲۷۸ف دو قصیدهٔ کمیاب که با مطلع های زیر آغاز می شوند در بر دارد:

آن طوبیم که برگ و برش داغ و اخگر است　　　زاغ و تذروِ باغچهٔ او سمندر است

زهی نظام ز شرعِ تو دین و دنیی را　　　ترا نیابت و شاهی ملک تعالی را

در اثرِ موجود این نسخه بعنوانِ ماخذِ چهل و چار بکار برده شده.

در کتابخانهٔ سپه سالار، تهران نسخه های کلیات عرفی بر شماره ۲۹۶، ۷۱۵۷، ۷۱۵۳، ۲۹۸،

---

[۱] لطفاً رجوع کنید به مقالهٔ این نویسنده بعنوان "عرفی شیرازی کا ایک مطبوعہ قصیدہ" که در ماثر او "عرفی شیرازی" شامل هست.

۲۶۲ و ۲۹۷ یافته می شوند ولی نسخه ای ازان دارای اهمیت نیست. دربارهٔ نسخهٔ نمره ۲۹۶، که شامل ۲۲۰۰ بیت است منزوی نوشته که پس از گرد آوری دیوانِ اوّلِ عرفی گرد آورده شد ولی از شکلِ موجودهٔ نسخه این درست نمی نماید. نسخه بر شماره ۲۶۲ نوشتهٔ ۱۰۱۲ هجریست امّا دارای فقط دو تا مثنویست و چهار مجلس تصویریه کتابخانهٔ دانش گاهِ مشهد هم نسخه ای از کلیاتِ عرفیست که دارای منظوماتِ زیر است با ۹۵۲۸ شعر:

قصیده ۲۵۲۰ شعر، ساقی نامه ۹۰ بیت، غزل ۴۳۰۰ بیت، قطعه ۳۰۰ بیت، رباعی ۵۱۰ بیت، مثنوی مجمع الابکار ۱۲۳۵ بیت، مثنوی خسرو شیرین ۲۸۳ بیت۔

این نسخه در خطِ نستعلیق توسطِ سید محمد بن محمود حسینی توقانی در قسطنطنیه استنساخ شده بود. آن دارای آرایش و لوح زیباست ولی منظومهٔ نادر ندارد۔

نسخهٔ دیگه که این جا باید معرفی شود نسخه ای است که در کتابخانهٔ موزهٔ ملّی، دهلی نگهداری می شود و درین اثر مانند ماخذ چهل و نه بکار برده شده۔ نسخه خیلی قدیم است و در سال ۱۰۱۸ نقل شده بود۔ آن از رسالهٔ نفسیه آغاز می شود و اوّل دو صفحهٔ این بخش دارای طلا اندازی و آرایش هست. بخشِ دیگر محتوی قصاید بشمول ترکیب بندیست و اوّل دو صفحهٔ آن هم مزیّن و با آرایش هست۔ سپس بخشِ قطعه است و آن هم از دو صفحهٔ مزیّن و دارای آرایشِ طلاکاری آغاز شود بعد، بخشِ غزل است و مثلِ بخش های ماقبل با دو صفحهٔ دارای آرایشِ طلاکاری آغاز می شود در آخرین صفحهٔ این بخش ترقیمه زیر است:

"تمت الغزلیات لمولانا عرفی سلخ ربیع الاوّل ۱۰۱۸۔"

بدنبالِ غزلها بخشِ رباعیست و آن هم با اولین دو صفحهٔ مزیّن و با آرایش شروع می شود۔ این بخشِ ناتمام است و بخشِ آینده که با مثنوی مربوط بوده باشد هم وجود ندارد و درین معنی این نسخه تشنگ ناتمام است۔

در دانش گاهِ تهران (کتابخانهٔ مرکزی) علاوه نسخه شماره ۳۰۳۲ که قبلاً بطور ماخذ سی و پنج ذکر شده، چند دیگر نسخه ها مثل شماره ۲/۴۴۸۸ نوشتهٔ ۱۰۳۰ هجری، ۲۴۶۳/۱۵ وغیره هم نگهداری

می شود ولی ہیچ کدام از آنہا دارای ارزش زیاد نیست ولو کہ یکی از آنہا شامل رسالۂ نفسیہ است کہ بدرستی نقل شدہ ۔

در کتابخانۂ ملک تہران چند تا نسخہ ہای قدیمی کلیات عرفی نگہداری می شود ۔ از آنہا نسخۂ شمارہ ۵۵۸۱ قدری باارزش است ۔ آن با رسالۂ نفسیہ آغاز می شود ۔ بعد بخشِ قصیدہ است کہ دارای سی و دو منظومۂ این نوع و یک ترکیب بند است ہمراہ با یک ہزار و شصت صد بیت ۔ پس بخشِ قطعہ محتوی سہ صد و شش بیتِ این قبیل است ۔ بعد از ان بخشِ غزل زیرِ لوحِ قشنگ و صفحاتِ مطلّا و مذہّب آغاز می شود امّا تعدادِ اشعار درین بخش فقط ۲۲۵۴ است ۔ بعد قسمتِ رباعیست با ۱۹۶ منظومۂ این نوع و پس مثنوی مجمع الابکار است و نسخہ بر ہفدہ شعرِ باقی ماندۂ ساقی نامہ بپایان می رسد ۔ مجموع تعداد اشعار درین نسخۂ قدیم فقط ۶۵۱۷ است بہ این طور :

۱۔ اشعار قصیدہ ۱۸۲۵   ۲۔ اشعار قطعہ ۳۰۶

۳۔ اشعار غزل ۲۲۵۴   ۴۔ اشعار رباعی ۳۹۲

۵۔ اشعار مثنوی ۱۶۱۶   ۶۔ اشعار ساقی نامہ ۲۴

نسخہ خیلی قشنگ است و بہ خط پاکیزہ نستعلیق نوشتہ شدہ و برگہا کہ از ان بخش ہای نثر و قصیدہ و غزل آغاز می شوند خیلی مزیّن و آراستہ اند ۔ رباعی زیر کہ درین نسخہ شامل است جای دیگر یافتہ نمی شود ۔

مژگان نبود گردِ چشمِ منِ زار   غیرت بہ رہِ نظارہ ام ریختہ خار

در دیدہ سیاہم نہ از مردمک است   جذبِ نگہم ربودہ خال از رخِ یار

نسخۂ شمارہ ۵۲۹۰ نسخۂ دیگریست قدیم کہ در کتابخانۂ ملک نگہداری می شود و در ۱۰۲۲ ہجری توسط آقا بیگ نقل شدہ بود و دارای ۳۹۸۹ بیت است بدین طور :

اشعار قصیدہ ۱۲۰۵ ، اشعار قطعہ ۱۸۲ ، اشعار غزل ۲۳۷۴ ،

اشعار رباعی ۲۲۸ ۔

نسخہ بہ خطِ پاکیزہ نستعلیق نوشتہ شدہ و کاتبش ہندستانی می نماید ۔ آن بعنوانِ ماخذ چہل و ششم بکار بردہ شدہ است ۔ قدیم ترین نسخۂ کلیاتِ عرفی کہ در کتابخانۂ مزبور محفوظ است بہ شمارہ ۳۹۴۰

در فهرستِ آن کتابخانه ذکر شده - آن توسط محمد الکاتب در سال ۱۰۱۰ هجری قمری نقل شده بود. نسخه بیست و سه قصیده (همراه با ۱۰۴۹ شعر)، ۱۹۷ بیتِ قطعه، ۲۳۸۸ شعرِ غزل، ۱۱۲ رباعی و ۲۵۸ شعر مجمع الابکار ـــــ در بر دارد. آن بدونِ آرایش است ولی خوشخط و نسبتاً درست نوشته شده. چند نسخهٔ دیگرِ کلیاتِ عرفی هم در کتابخانهٔ ملک نگهداری می شود. از آنها نسخهٔ شماره ۴۹۳۵ توسط سید محمد ابنِ جعفر کاتب در ۱۱۸۳ کتابت شده بود و دران تعدادِ اشعار تنها ۲۸۰۰ است. همین طور نسخهٔ دیگری که برگ افتاده است و بر شماره ۴۸۶۸ در فهرست ذکر شده دارای ارزشی نیست.

در جلدِ سوم فهرستِ نسخه های خطی آقای منزوی پنج مجموعهٔ کلامِ عرفی را، که در کتابخانهٔ آستانهٔ قدس مشهد نگهداری می شود بر شماره ۱۷۸۶۲، ۱۷۸۶۳، ۲۳۶۶۹، ۲۳۶۷۱، ۲۶۶۹۳، نشان داده است ولی هنگامِ بررسی نسخه یِ باارزش دران کتابخانه یافته نشد. نمره ۱۷۸۶۲ (شماره ۴۹۲۴ در فهرستِ کتابخانهٔ آستانهٔ قدس) مجموعهٔ ایست از ورق های پراگنده که از مثنوی مجمع الابکار با صفحهٔ مطلاّ و مذهب آغاز می شود و مخلوط با اشعارِ قصیده است. سپس مثنوی خسرو شیرین ست همراه با ۳۱۸ بیت. بعد ازان بخشِ قصیده است دارای سی و هفت منظومهٔ این نوع شامل ۱۸۵۸ شعر و درمیانِ آنها ترکیب بندیست با ۱۲۱ بیت. بعدِ این بخش قسمتِ قطعه است همراه با ۲۸۲ شعر و سپس بخشِ غزلیات دارای ۲۵۰۰ شعر یافته می شود. بدنبالِ آن در نسخه ۲۱۳ رباعی وجود دارد. چنانکه گفته شد، این نسخه ناقص و غیر مربوط است. نسخهٔ دیگری دران کتابخانه بر شماره ۹۵۲۸ در فهرست کتابخانه ذکر شده است. این هم نسخهٔ برگ افتاده است. برگِ اولینِ رسالهٔ نفسیه، که ازان نسخه آغاز می شود، وجود ندارد. بعد مثنوی مجمع الابکار است همراه با ۱۳۲۱ بیت. سپس با لوح رنگین و زیبا مثنوی خسرو شیرین همراه با ۴۰۲ بیت یافته می شود. بخشِ قصیده ۱۹۸۵ شعر در بر دارد. پس آن بخشِ قطعه است دارای ۲۷۸ شعر. بخشِ آخرین نسخه شاملِ غزلهاست که تعدادِ اشعارِ شان به ۲۵۵۰ می رسد. نسخه قدیمست ولی سال استنساخ، هیچ جا ذکر نشد.

مجموعه های آثار عرفی که در بالا ذکر شده اند آنقدر باارزش و اهمیت نیستند که همه آنها برای مقایسه کاملاً بکار برده شوند. فقط منتخباتِ نادر که دران وجود دارند شاملِ این اثر

کرده شدهٔ اندیا برای مقایسه بکار برده شده اند۔

باید اینجا مجموعه های قصیده های عرفی را که در هندستان بیشمارند و تنها در لکهنؤ در کتابخانهای عمومی و ذخیره های صاحبانِ علم تعداد آنها به صدها می رسد، هم ذکر بکنم۔ پنج مجموعهٔ این نوع در دانش گاه لکهنؤ وجود دارد و همانقدر در ذخیرهٔ شخصی راجه محمود آباد نگهداری می شود و برخی در کتابخانهٔ ندوة العلما و دیگر مدارسِ دینی محفوظ اند۔ تقریباً همهٔ آنها مشتمل بر همان قصیده ها اند که در نسخه های چاپی یافته می شوند یکی ازین نوع نسخه که توسطِ ٹھاکر داس نقل شد و مال این نویسنده است حقیقتاً جزو کلیات عرفیست و در شکل موجود هم دارای چند غزل است۔ در دیگر کتابخانهای سراسر هندستان مثل کتابخانهٔ خدابخش، پٹنه، کتابخانهٔ رضا، رامپور، موزهٔ سالارجنگ حیدرآباد، دانش گاهِ عثمانیه، حیدرآباد، کتابخانهٔ دانش گاهِ مدراس، کتابخانهٔ دانش گاهِ هندو، بنارس، کتابخانهٔ دانش گاهِ اسلامی، علی گره، کتابخانهٔ مدرسهٔ محمدی، مدراس، کتابخانهٔ علوم شرقی، مدراس، کتابخانهٔ مرشد آباد، بنگاله، کتابخانهٔ ایشیاٹک سوسایتی، کلکته، کتابخانهٔ ملی، کلکته، کتابخانهٔ ملی، دهلیِ نو، کتابخانهٔ دانش گاهِ بمبئ نسخه های بیشمار آنها وجود دارند و در هر خانوادهٔ صاحب علم هم وجود آنها تقریباً لازم بوده است و این امر بر محبوبیت و قبول عامهٔ کلامِ عرفی دلالت می کند۔

آثارِ چاپی

کلیاتِ عرفی برای اولین بار در سالِ ۱۳۰۸ هجری قمری (مطابق ۱۸۹۰ میلادی) در مطبعِ سپهر ناصری، ممبئ چاپ و نشر شده و چنانکه ناشر ذکر کرده است، این نسخهٔ چاپی مبنی بر نسخهٔ خطی بود که از کشمیر گرفته شده بود و ازان وقت تقریباً نود سال پیش نقل شده بود۔

نسخه بر ۳۲۱ صفحه گسترده است۔ ۱۵۳ صفحهٔ اوّل به قصیده اختصاص دارند و تعدادِ جمیع اشعار درین بخش متجاوز از ۲۴۰۰ است و ۱۳۲ صفحهٔ آینده مشتمل بر غزلها هستند که تعداد اشعار شان تقریباً ۱۸۶۲ است پسِ آن بخشِ قطعه است و بدنبالِ این بخشِ ۱۰۸ رباعی یافته می شود۔ این نسخه که بخیالِ این نویسنده اولین نسخهٔ چاپیِ آثارِ عرفیست در همه اقطاعِ عالم که آنجا فارسی رائج است، دارای

اشعاریست کمتر از آنچه که در نسخه های معیاری کلیاتِ عرفی یافته می شود و آلان فعلی کمیاب است و تنها در چند کتابخانه های بزرگ یافته می شود و این نویسنده آن را در کتابخانهٔ آصفیه، حیدرآباد یافت۔ در خارج تا آن درجه که می دانم کلیاتِ عرفی پیش از نسخهٔ چاپی که آقای غلام حسین جواہری در سال ۱۹۵۸ میلادی انتشار داد، هیچ گاه بچاپ نرسیده۔ این چاپِ تهران که در اثرِ موجود بعنوان ماخذ شماره ۹ موردِ استفاده قرار گرفته، مشتمل بر ۸۶۹۶ بیت از انواع کلامِ عرفیست به این طور: ۵۱ قصیده بهمراهی ۲۲۸۲ شعر، ۵۶۲ غزل با همراهی ۳۶۷۰ بیت، ۲۰ قطعه بهمراهی ۳۲۰ بیت، ۱۹۲ رباعی بهمراهی ۳۸۲ بیت، سه مثنوی بهمراهی ۱۲۰۷ شعر (۲۸۱ شعر در شیرین فرہاد، ۱۰۷۸ شعر در مجمع الابکار و ۲۸ شعر در ساقی نامه)، ترکیب بند و ترجیع بند بهمراهی ۲۲۸ شعر۔ پس تعدادِ اشعار درین نسخه بیشتر از آنست که در چاپِ بمبئی یافته می شود۔ باز هم درین نسخه قریب ۵۵۰۰ شعر وجود ندارد[1]۔ و در حدود سه غزل (برخی از آنها در نسخهٔ نولکشور نیز یافته می شود) بیست و پنج قصیده تمام و ناتمام، بیش از دو صد رباعی، بیست و شش قطعه، یک مثنوی و چند منظومهٔ دیگر که در نسخه های خطی معیاری وجود دارند، ناقص است و در منظومات که در ان شاملند هم تعدادِ اشعار کمتر از آنست که در نسخه های مهمی یافته می شود۔ بطورِ مثال درین نسخهٔ چاپی در ساقی نامه تنها ۲۸ شعر است در صورتی که واقعاً این نظم دارای ۱۹۲ شعر است۔ همین طور مثنوی خسرو شیرین دارای فقط ۲۸۱ شعر است در صورتی که تعداد اشعار درین مثنوی بیش از ۴۳۰ است۔ وضع مثنوی مجمع الابکار نیز همین طور است که در ان تعدادِ اشعار فقط ۱۰۹۹ است نسبت به ۱۲۰۰ در نسخه های مستند و معتبر۔ وضع قصاید و غزلیات نیز همین طور است که در بسیاری ازین بخش ها تعدادِ اشعار کمتر از انست که در نسخه های مهمی یافته شود۔ بخشِ منثور درین نسخهٔ چاپی مشتمل بر تنها رسالهٔ نفسیه است امّا این هم ناقص است و بسیاری از فقره های آن که در نسخه های مهم وجود دارد شاملِ این نسخه نیست۔ این نسخهٔ چاپیِ جواہری مثلِ نسخهٔ دیوانِ عرفی چاپِ منشی نولکشور عاری از غلط ها

---

[1] آقای جواہری ادعا کرده است که اثر او حتی برده نسخهٔ کلیات عرفیست ولی نسخه های مهم که در کتابخانهای تهران (مثل ماخذ ہشتم، بیست و نهم، سی و پنجم وغیره) نگهداری می شوند موردِ استفاده قرار نه گرفتند۔

نیست وبسیاری از آنہا بعلتِ بی اعتنائی و بی توجہی درین نسخہ راہ یافتہ است[۱]۔ ہمیں طور راجع به احوال عرفی آقای جواہری از برخی از تذکرہ ہا اقتباسہا نقل کردہ است امّا بجز یکی از آنہا ہمہ تذکرہ ہای دیگر در تاریخ بسیار بعدی نوشتہ شدہ و در بارۂ احوال و اوضاعِ عرفی دارای اطلاعات مستند و معتبر نیستند۔

---

[۱] بطورِ مثال تحت عنوان "ذکر اقوال تذکرہ نویسان" در زیر عنوان "عرفی و مذہبِ تشیع" آقای جواہری داستانی از تذکرۂ مراۃ الخیال نقل کردہ است کہ بر طبق آن روزی کہ عرفی بہ دربار اکبری معرفی شدہ برای خوارکردنش ابوالفضل از و پرسید: "در مذہب شما نارغ حلال است یا حرام؟" امّا عرفی ساکت ماند۔ آنگاہ برادرِ ابوالفضل و شاعرِ معروف فیضی پرسید: در مذہبِ شما خوک حلال است یا حرام" باز ہم عرفی جواب نداد۔ آنگاہ شاہ خودش پرسید کہ چرا پاسخ نمی دہد۔ بدان عرفی گفت جواب این مسئلہ بدیہی است کہ ہر دو گرُ می خورند۔ مطابق داستان واقعی در مراۃ الخیال سوالات توسط ابوالفضل و فیضی پرسیدہ شدہ بودند و آقای جواہری خودش در نخستین نقرہ ابوالفضل و فیضی ذکر کردہ است ولی بعد در ہمان عبارت او فیضی را از حنفی عوض کردہ می نویسد: "عرفی جواب نداد۔ بعد از طرای حنفی پرسید کہ در مذہب شما خوک حلال است یا حرام۔" آقای جواہری غالباً ازین بلد نیست کہ شہنشاہ اکبر و ابوالفضل و فیضی ہر سہ وسیع المشرب بودند و کسی جسارت نتوان کرد کہ پیش اکبر سوالی چنان رکیک از کس دیگر در بارۂ مذہب بکند ہمین طور عرفی ہم وسیع النظر و وسیع المشرب بود۔ بعلاوہ کسانی ہستند کہ خود ابوالفضل و فیضی را بہ تشیع متہم می کنند۔ ہمین طور گروہی از دانشمندان مثل محقق عظیم ہندستان قاضی عبدالودود و بقول پروفسور شریف حسین قاسمی استادش آقای منظور حسین موسوی (کہ خودش شیعہ بود) و نیز پروفیسر براؤن در بارۂ تشیع عرفی مشکوک بودند۔ بقول دکتر براؤن و قاضی عبدالودود اگر عرفی شیعہ بودی آقای نور اللہ شوشتری حتماً ذکر آن کردی۔ آقای موسوی بہ بنای شعر زیر عرفی را شیعہ ندانست وی گفت کہ شیعہ "یا امتی" نخواہد گفت:

کہ جہان در یثرب آرم روی و در گوش آیدش　　مرحبا یا امتی از مرقدِ مولای من

حقیقت این است کہ عرفی شخص مرنجان و مرنج بودہ و مذہبش ازین شعرہای او ظاہر است:

چنان با نیک و بد عرفی بسر کن کز پس مردن　　مسلمانت بہ زمزم شوید و ہندو بسوزاند

الہیت عرفی ز بہین یا ب کہ ہرگز　　در مذہب و ملت بہ کسی جنگ نبوداست

از رنگ و بود و رم دلی در روضہ ہر باغبان　　با آیین ورزم ادب تعلیم شمشادش کنم

ہمین طور است وضع اشعار غزل و قصیدہ و رباعی وغیرہ و ہیچ نسخہ نیست کہ غلطہا در ان راہ نیافتہ۔

قطع نظر از نسخه‌های چاپی کلیاتِ عرفی، دیوانِ غزلیات، مجموعه‌های قصیدهٔ او بطورِ جداگانه بارها بچاپ رسیده و مثنوی شیرین و فرهاد بطور جداگانه انتشار داده شده - دیوانِ غزلهای عرفی اوّلین بار در سال ۱۲۹۷ ہجری قمری (مطابق سال ۱۸۸۰ میلادی) توسطِ چاپخانهٔ نولکشور کانپور (ہند) طبع و انتشار یافت - این نسخهٔ چاپی علاوه بر غزلها، قطعات و رباعی‌ها و مثنوی مجمع الابکار را نیز در بر دارد - بخشیکه مربوط به غزلهاست روی ۱۱۴ صفحهٔ اوّلیه گسترده است و تعدادِ مجموعِ منظوماتِ این نوع ۵۷۴ است با ۳۶۱۳ شعر[۱] - بدنبالِ غزلیات، بخشِ قطعه است ولی آن مکمل نیست و تعداد از قطعه‌ها در مجموعه‌های قصیده‌ها نیز یافته می‌شود - سپس بخشِ رباعی است و آخرین بخشِ نسخه به مثنوی مجمع الابکار اختصاص دارد - در اثرِ حاضر این نسخهٔ نولکشور بعنوانِ ماخذِ یازدہم موردِ استفاده قرار گرفته - چاپِ دیگر دیوانِ عرفی با ہمان تعداد اشعار که در چاپِ اوّل یافته شد، بار دیگر در سالِ ۱۹۱۵ میلادی انتشار یافت[۲] - امّا ہم این نسخه عاری از غلط‌ها نیست که در چاپِ اول وجود داشت.

قصایدِ عرفی نیز بارها بچاپ رسیدند و تنها در ہندستان در حدود پانزده ناشر آنها را گاہی بچاپ رسانیدند - تا آن درجه که این نویسنده آن را تعقیب کرده است آنها برای اولین بار در کلکته به سال ۱۲۵۴ ہجری قمری (مطابق ۱۸۳۹ میلادی) بچاپ رسیدند - بعد در سال ۱۲۶۰ ہجری قمری (۱۸۴۴ میلادی) آنها در مطبعِ حسنی توسطِ امیرحسن رضوی چاپ شدند - این نسخه شامل پنجاه و یک قصیده، بیست و پنج قطعه، یک ترکیب بند و یک ترجیع بند است و بر حاشیهٔ صفحاتش تفسیریست از مولوی قدرت احمد گوپاموی و مقبول احمد گوپاموی و آن مبنی ست بر شرح شفیع سنبهلی و شرحِ عبدالرحیم صفی پوری و ماخذ این ہر دو اثرہای ملّا منیر لاہوری و قطب الدین دہلوی بودند - نیز از آثارِ مرزا جان و سراج الدین علی خان آرزو ہم استفاده کرده شده بود - سالِ طبعِ این نسخه در خاتم قصیدهٔ چہل و پنجم ذکر شده که به مصرع: "چیست آن جوہر ہدایت فن" آغاز می‌شود - بعد قصیده‌ها

---

[۱] دو غزل در ردیفِ "میم" و چہار در ردیفِ "د" مکرر چاپ شده اند، ہمین طور در نسخهٔ جواہری ہم چند غزلها که در متن اصلی وجود دارند در بخش اضافات ہم یافته می‌شوند -

[۲] بر صفحهٔ آخرین این نسخهٔ چاپی بسال ۱۹۱۵ میلادی یادداشتی است که از ان معلوم می‌شود که آن طبع چہارمین دیوانِ عرفیست که در مطبع نولکشور انتشار یافت -

قطعه ها و ترکیب بند و ترجیع بند در نسخه وجود دارند. دو چاپ (Edition) دیگر از همان قصیده ها توسط همان مطبع حسنی بچاپ رسیدند اما سالِ طباعتِ آن معلوم نیست. بار دیگر مجموعهٔ قصاید عرفی در سال ۱۲۶۱ هجری (مطابق ۱۸۴۵ میلادی) در مطبعِ مرتضائی محمود نگر لکهنؤ چاپ شدند و این نسخه از هر حیث نقلِ نسخهٔ مطبع حسنی ست. در ۱۲۶۶ هجری (مطابق سال ۱۸۵۰ میلادی) همین قصیده ها در مطبع مولوی غلام قادر از مدراس بچاپ رسیدند. همین قصیده ها را منشی نولکشور برای اولین بار در ۱۲۸۰ هجری (مطابق سال ۱۸۶۳ میلادی) انتشار داد. مثلِ نسخهٔ مرتضائی این نسخه نیز حقیقتاً چاپِ جدیدِ نسخهٔ مطبع حسنی است. در ماه سپتامبر سال ۱۸۷۲ میلادی مطبع نولکشور، لکهنؤ بارِ دیگر این مجموعه را بچاپ رسانید و همان چاپخانه در سال ۱۸۷۶ میلادی چاپ دیگری را انتشار داد. در سالهای بعدی یعنی در سال ۱۲۹۵ هجری (مطابق سال ۱۸۷۸ میلادی) و سال ۱۸۸۰ میلادی چاپ چهارم و پنجم مطبع نولکشور انتشار یافتند و در سالِ ۱۸۸۸ همان مجموعه بارِ دیگر یعنی بارِ ششم از همان چاپخانه سعادت انتشار یافت. یک سال پیشِ آن یعنی در سالِ ۱۸۸۷ ترجمهٔ انگلیسی از قصیده های منتخب عرفی در کلکته بچاپ رسید. چاپهای تازه ازین قصیده ها در سال ۱۳۰۸ هجری (مطابق سال ۱۸۹۲ میلادی) از مطبعِ احمدی کانپور و در سال ۱۳۲۲ هجری (مطابق سال ۱۹۰۴ میلادی) از مطبعِ تیغی، کانپور و هم از مطبع رزاقی و هم از مطبع نولکشور، کانپور انتشار یافت. در سالِ ۱۹۲۴ میلادی مطبعِ نولکشور هشتم بار این قصیده ها را انتشار داد و پیش از آن در ۱۳۳۲ هجری (مطابق سال ۱۹۱۴ میلادی) چاپِ تازه از مطبع مجیدی کانپور هم از زیور طبع آراسته شد. این همه چاپها نظمی نو ندارند و حقیقتاً چاپهای تازهٔ نسخهٔ مطبع حسنی هستند. ولی چنان می نماید که در ترتیب نسخهٔ مجیدی بعض نسخه های دیگر هم مراجعه شده و بعضی جاها برخی از اختلاف واژه ها با آنچه که در نسخه های امیرحسن و مرتضائی آمده یافته می شود. در سالِ ۱۹۲۳ میلادی شیخ مبارک علی از لاهور چاپِ تازه ای از قصاید عرفی انتشار داد و این بار بعد هم بود که آنها از چاپخانه های مختلف و جاهای گوناگون در هند انتشار یافتند. پس از چهار سال از انتشار این دو نسخه ها توسط مطبع نولکشور و شیخ مبارک علی در سال ۱۳۴۷ هجری (سال ۱۹۲۸ میلادی) مطبعِ حمیدی کانپور چاپِ تازهٔ انتشار داد و در همان سال چاپِ نو (چاپ نهم) از مطبعِ نولکشور هم انتشار یافت. چندی پیش در سالِ ۱۹۲۶ میلادی مطبعِ نولکشور چاپِ دهم خویش

را بانجام رسانیده منتشر کرد و در ۱۳۶۳ ہجری (۱۹۴۴ میلادی) ہمان ناشر برای یازدہم بار قصیدہ ہای عرفی را انتشار داد و از آن ہنگام ہیچ یک از چاپہای تازہ ای از چاپخانۂ مزبور انتشار نیافت۔[1]

نسخۂ چاپی قصاید عرفی توسط انوار المطابع لکھنؤ و مطبع مسیحی نیز انتشار یافتہ اما نسخۂ انوار المطابع بطور خصوص برای دانشجویان بود۔ آخرین مجموعۂ قصاید عرفی در سال ۱۹۲۰ میلادی توسط دکتر نعیم الدین در ہند انتشار یافت و حقیقتاً این مجموعہ ایست از بیست قصیدہ ہای نادر کہ دکتر موصوف در خلال گردش در ترکیہ در چند نسخہ ہای خطی نادر یافت و تحت عنوان " برخی از قصاید غیر معروف عرفی شیرازی" آنہا را انتشار داد و بطور نتیجۂ تحقیق مزید اشعار اضافی برخی از قصاید معروف عرفی را ہم در مجلۂ علوم اسلامی، علی گرہ (شمارۂ ژون ۱۹۶۰ میلادی) بچاپ رسانید و پس از دو سال در دسامبر ۱۹۶۲ میلادی برخی از قطعات نادر عرفی را در ہمان مجلہ منتشر کرد۔ و این ہمہ قصیدہ ہای نادر بہ استثنای یکی در نسخہ ہای اول و پنجم و ہفدہم نیز یافتہ شدند و درین نسخہ ہا آنہا درست تر از نقل ہا ہستند کہ دکتر نعیم الدین در کتابخانہ ہای ملت، استامبول و در کتابخانۂ دانشکدۂ زبان، تاریخ و جغرافیٔ انقرہ یافتند (قصیدۂ اضافی کہ بمصرع : بیا کہ دیدۂ نرگس ز خواب شد بیدار" آغاز می شود در نسخۂ اول و پنجم و ہفدہم نیست و آن واقعاً الحاقی و مردود است۔)

علاوہ بر آثار چاپی مذکورۂ بالا، یکی از مثنویہای عرفی 'شیرین فرہاد'، از مطبع بوستان عاشقین در سال ۱۲۹۵ ہجری قمری (مطابق سال ۱۸۷۸ میلادی) مستقلانہ انتشار یافتہ است۔ ہمین طور قسمتی از مثنوی کہ در ہجو گویندگان معاصر در مدح حکیم ابوالفتح است توسط دکتر نعیم الدین در مجلۂ اسلامک کلچر (جلد ۲۳، شمارہ ۲، اکتبر ۱۹۵۹ میلادی) چاپ شد۔ منتخبی از اشعار فارسی کہ توسط پروفیسور ضیا احمد بدایونی گرد آوری شد و بعنوان سمن زار انتشار یافت نیز دارای دو تا از قصیدہ ہای عرفیست۔ تقریباً شصت سال قبل آقای یوسف حسین موسوی، استاد دانشگاہ لکھنؤ با مقدمۂ پرارزش انتخابی از غزلہای عرفی بچاپ رسانیدہ بود ولی الآن آن نسخہ کمیاب است۔

برای درست کردن اثر موجود بعلاوہ نسخہ ہای خطی و چاپی کلیات و دیوان عرفی انتخاب

---

[1] حالا بنا بر اختلافات ہای بین وارثان منشی نولکشور، این چاپخانۂ بزرگ ختم شدہ است۔

کلامش که در تذکره های معروف جا دارد هم مورد استفاده قرار داده شده است و آویزه یی که در آخر این اثر شامل است نمایشگر آن اشعار هست که در تذکره ها و فرهنگها وجود دارد.
فهرستِ این مختصرات هم به آویزه پیوسته است۔

چاپ حاضر

بنابر نسخه های خطی و چاپی کلیات و دیوانِ عرفی که در صفحاتِ پیشین معرفی شده اند و تعداد آنها بیش از پنجاه است و نیز از مراجع دیگر، این نویسنده کلیات کاملِ نظم و نثر عرفی را ترتیب داده است که حاوی ست بر مشتملات زیر:

۱۔ پیش گفتار ۲۔ اقوالِ تذکره نویسان معروف و معاصر در بارهٔ حیات و آثارِ عرفی ۳۔ دیباچهٔ عبدالباقی نهاوندی ۴۔ دیباچهٔ محمد صادق ناظم تبریزی ۵۔ رسالهٔ نفسیه ۶۔ نشئات و مکاتیب ۷۔ غزلها ۸۔ غزلهای ناتمام و اشعار متفرقِ غزل ۹۔ قصیده ها ۱۰۔ قطعه ها ۱۱۔ ترکیب بند و ترجیع بند ۱۲۔ مثنویها ۱۳۔ رباعی ها

و ادعا می کند که او به کمک نسخه های مختلف که در ایران و هندستان و ترکیه و انگلستان نگهداری می شوند همه منظومات که در نسخهٔ اصلی گرد آوردهٔ سراجا و ناظم شامل بودند، پیدا کرده است و آن همه در کلیاتِ ترتیب داده اوشامل‌اند و بدین طور او بارِ دیگر در درست کردنِ کلیاتِ عرفی موفق شده است و هم نامه های عرفی را بران اضافه کرده است و نسخهٔ درست کرده او مشتمل است بر ۱۳۱۹۳ بیت یعنی تقریباً همان تعداد که در نسخه های سراجا یا ناظم (بالترتیب ۱۴۰۰۰ و ۱۵۰۰۰) وجود داشت۔ و اشعار مختلف النوع که درین اثرِ نویسنده جا یافته اند بطور زیر هستند۔

تعدادِ اشعارِ غزل	۶۰۰۸
تعدادِ اشعارِ غزلهای ناتمام و متفرق	۲۲۸
تعدادِ اشعارِ قصیده	۳۵۳۳
تعدادِ اشعارِ قطعه و معمیات	۴۱۴

تعدادِ اشعارِ ترکیب بند و ترجیع بند ۳۹۹

تعدادِ اشعارِ مثنوی ۲۳۷۸

تعدادِ اشعارِ رباعی ۸۰۳

تعدادِ اشعارِ منظومه های دیگر ۳۱

این نسخه بر بنای تعداد زیادِ اشعار و بخش نثر و پا ورقیها خیلی ضخیم شده است و متاسفانه در هندستان اداره ای نیست که این نسخهٔ ضخیم را بچاپ برساند اگرچه آن مهم ترین نسخه کلیاتِ عرفیست که تا حال ترتیب داده شده - چند ماه پیش کتابخانهٔ خدا بخش خواهش کردند که فقط دیوانِ عرفی را برای ایشان ترتیب دهم که دارای آنقدر پاورقیها نباشد که در کلیاتِ عرفی ترتیب دادهٔ خودم شامل کرده ام. پیش نهاد ایشان را قبول کرده اثرِ موجوده را که آن هم بر نسخه های معرفی شده اساس دارد، درست کرده ام: "درین اثر اگرچه تعدادِ غزلها و ابیاتِ متفرقهٔ غزلها همین طور است که در کلیاتِ عرفی درست کردهٔ این نویسندهٔ وجود دارد ولی بر بنای پیش نهادِ کارشناسانِ آن کتابخانه پاورقیها کم کرده شده اند هرچند که اعتراف کنم که بدونِ آن فهمیدنِ قرائتِ درست اشعار و اندازه کردن که آیا داره های درست اختیار کرده شده اند و نیز که آن از کدام نسخه گرفته شده اند برای خوانندگان محترم دشوار خواهد شد.

بخش غزلهای مکمل

در اثرِ موجود تعدادِ غزلهای مکمل بیش از هشت صد و هشتاد است که شش هزار و هشت شعر در بر دارند. این مبنی است بر ماخذِ اول یعنی نسخهٔ دانش گاهِ لکهنؤ که تقریباً یکسان و مشابه است با نسخهٔ ماخذ پنجم که مالِ این نویسنده است. غزلها که در نسخهٔ موجود وجود دارند موردِ تائیدِ نسخهٔ پنجم و دیگر نسخه های خطی علی الخصوص نسخهٔ دوم و سوم و چهارم و ششم و هفتم و هشتم و دوازدهم و شانزدهم و هفدهم و بیست و دوم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و هفتم و بیست و نهم و سی و پنجم و سی و ششم (که همه از آنها قبلاً معرفی شده اند) قرار گرفته است. نسخه های دیگر مثل نسخه خطیِ مجلس سنا، تهران اشاره ۳۷) که دکتر مهدی بیانی آن را از خط سرا بسته - می داند.

و نسخه های چاپی غلام حسین جواهری و نولکشور (ماخذ نهم و یازدهم) و چند دیگر نسخه ها که در کتابخانهای رضا و خدا بخش و دانش گاهِ اسلامی، علی گره نگهداری می شوند، هم برای مقابله و درستیِ اشعار بکار برده شده اند. برخی از غزلهاست که در دو نسخهٔ بالا (اوّل و پنجم) که شکل نسخه های اساسی بکار برده شده اند و نیز در نسخهٔ ناظم (ماخذ ۱۷) هم یافته نشد، از دیگر نسخه های مهم و معتبر مثل ماخذ سوم، چهارم، دهم و بیست و هشتم گرفته شامل نسخه شده[۱]. از جمله این غزلها تنها ۵۷۶ غزل انتشار یافته و باقی مانده بیش از سه صد نادر و کمیاب[۲] هستند، که تنها در بعض نسخه های مهم و مستند وجود دارند. صحت و درستی همه این غزلها بچاپ نارسیده موردِ توثیقِ این واقعیت است که بسیاری از آنها لا اقل در بیش از پنج نسخهٔ خطّی یافته شدند که اعتبارِ آن بخوبی مسلّم است. در بارهٔ مقابله و اختیار نمودنِ درست ترین شکلِ اشعار نسخه های چهارم و پنجم و سیوم و دهم و هفدهم و سی و پنجم و سی و ششم اهمیت و ارزش زیاد داده شده که نسبت به نسخه های دیگر درست تر هستند.

ل۱ بطور مثال غزلی که بمصرع: "اینکه آسایش صورت نبود پیشهٔ ما" آغاز می شود، تنها در نسخه های دهم و بیست و هشتم یافته شد و براساس آنها شامل نسخه کرده شد. همین طور غزلی که از مصرع: "زخوان نطق چو دادی غذای جان مرا" تنها در نسخه های دهم و هفدهم یافته شد و غزلها که به مصرع های زیر آغاز می شوند: (۱) "نه چنان پرده زده ذوقِ نگاه تو مرا" (۲) "ای دل منشین خیز که بیباک تو تنها" (۳) "شب آمد ای مرا سامان بیار آیید منقلها" فقط در نسخهٔ هفدهم یافته شد. همچنین غزلی که به مصرع: "من براهی می روم کانجا قدم نا محرم است" فقط در نسخهٔ دهم یافته شد. غزلی که به مصرع: "فتنه را از جلوهٔ سردت پی شرمنده است" در نسخه های هشتم و هفدهم یافته شد. غزلها که از مصرعهای زیر آغاز می شود: (۱) "شاهین نازنا از پس عمری هوا گرفت" (۲) "وای آن شکسته بال که در آشیان بماند" (۳) "تو حسن خود چه شناسی چنانکه باید بود" (۴) "خوش زبانی شب به کنج خانقه در کار بود" تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد. غزل با مصرعهٔ آغاز: "دل کز نظر شد آن صنم آفتاب نام" فقط در نسخهٔ دهم یافته شد، غزل به مصرعهٔ آغاز: "چند چو اهل آبرو در پی آبرو روم" فقط در نسخه های چاپی نولکشور و جواهری یافته شد.

ل۲ فهرست مصرعهای که با آنها این غزلها آغاز می شوند می توان دید در آویزه اول کلیاتِ گرد آورده این نسخه که نقلهای آن در کتاب خانهٔ مولانا آزاد، علی گره و کتابخانهٔ رضا، رامپور و کتابخانهٔ خدابخش، پتنه نگهداری می شوند. این آویزه نشان دهندهٔ غزلهای مختلف و تعدادِ اشعارشان است که در مختلف نسخه های خطّی و چاپی یافته می شوند.

بخش غزلهای ناتمام و اشعار گوناگون از غزلها

در نسخه های اول و پنجم و هشتم و هفدهم بخشِ جداگانه ای وجود دارد که دران اشعارِ غزلهای ناتمام و افراد گرد آوری شده، در همه این چهار نسخه برخی از اشعار مجرّد قصیده و قطعه در پایان بخش قصیده نیز وجود دارد۔ و در نسخه های هشتم و هفدهم برخی از اشعارِ معمیات نیز یافته می شود۔ همه اینگونه ابیاتِ متفرق و گوناگون و غزلهای ناتمام درین بخشِ مخصوصِ جداگانه گرد آوری شده و برخی ازین نوع اشعارِ متفرق که بجز تذکره ها، مخصوصاً آنکه از توسّطِ دانشمندانِ معاصر عرفی نگاشته شده بودند، جای دیگر یافته نشد، نیز درین بخش جا داده شده است۔ در نسخه های اوّل و پنجم اشعار بر طبقِ الفبائی عربی ترتیب ندارند اگرچه در نسخۂ هشتم ترتیب بر طبقِ الفبای عربی دست ـ نه اثر موجود ترتیب اشعار مطابق نسخه های ۱، ۵، ۱۱ هست۔ اشعاری که تحتِ "معمیات" در نسخه های هشتم و هفدهم وجود دارند و در نسخه های اوّل و پنجم از جملہ اشعارِ متفرقہ اند، در آخر این نسخه ذکر شده اند۔

در آخر لازم بذکر است که با آنکه عرفی از جمله گویندگانِ توانا و نام آوری بود باز هم، برخی از شعرهای وی ـ مخصوصاً اشعارِ غزل ـ اسقام شعری دارند و بر او این قول که "پستش بغایت پست و بلندش بغایت بلند" (که اصلاً برای شاعرِ بزرگِ زبان اردو یعنی میر تقی میر گفته شده بود) کاملاً راست می آید۔ کلامِ پستش اصلاً کلام دورۂ ابتدای زندگانی اوست که او بسببِ گم شدنِ دیوان نتوانست که بر آن نظرِ ثانی بکند و سراجا بطوری که آنها را یافت شاملِ کلیات کرد۔ بخلاف این، کلام بلندش، که دارای همه خوبی های شعریست، نتیجۂ تربیتِ حکیم ابوالفتح گیلانی و صحبتِ ابوالفیض فیضی و عبدالرحیم خانخانان است که همۂ آنها آدم فکوری بودند و تحتِ نفوذِ آنها او جادۂ رسمیِ شعر را گذاشته راهِ بلند آهنگی و فکرِ درست اختیار کرد۔ بهرحال در بارۂ شعرِ خود او خود گفته است ؎

نظمِ عرفی تر و تازه ست چه عالی چه وسط   خار و گل هرچه دهد حسن و شبابی دارد

دیباچۂ کلیات عرفی شیرازی

از

عبدالباقی نہاوندی

"عبدالباقی دیباچہ ای ہم بر آن نوشتہ است کہ از احوال و زندگانی عرفی در آن درج می باشد، چنانچہ در مآثر رحیمی از آن ذکر شدہ است۔ افسوس کہ این نسخہ امروز نایاب است[1] وگرنہ مطالب دلچسپ و زیادی از آن بدست می آید۔ صمصام الدولہ شہنواز خان در تذکرۂ بہارستانِ سخن نوشتہ است کہ کلام مفقود شدۂ عرفی ہم بدست آمد و داخل دیوان گردید، لیکن نسخہ ای کہ بیش از آن شایع شدہ بود آن نسخۂ ناقص ماندہ است و این قرین قیاس بنظر می آید۔ ... میرزا صائب در بیاض خود اکثر اشعار عرفی را انتخاب کردہ است کہ در دیوان ہای موجودہ یافتہ نمی شود"

علامہ شبلی نعمانی

(شعر العجم، جلد سوم، صفحہ ۷۹-۸۰)

(مترجمۂ سید محمد تقی فخر داعی گیلانی)

---

[1] آلان آن نایاب نیست وگرد آورندۂ این دیوان پانزدہ نقلہای این کلیات دریافت کردہ است۔

حمدی که نخستین پایه[1] اش معراج دانشمندان سزد و توحیدی که اولین حرفش سرلوحهٔ مجموعهٔ دانایان را شایان[2] باشد مجموعه طراز دیوان حقیقت و دفتر پیرای کتاب طریقت و معرفت[3] و ستائشگری خالقی را سزاست که رسوم شرعی و عرفی درمیانهٔ اولاد و امجاد بنی آدم گذاشت و به دو[4] حرف کن عالم آدم را به قلم قدرت نگاشت و به صُوَرِ مختلفه و زبان متغایره[5] نوع انسان را دریک[6] حقیقت موجود گردانید و یکی را هادی و راهنمای صاحب ایمان[7] و اربابِ ایقان و دیگری را باعث ضلالت[11] و عصیان طایفهٔ از اهلِ طغیان نمود و حکمتی[8] درضمن هریک ازین دو حکمت بالغهٔ متضاد نهاد[9]. و وجه فعلی[10] که عبث باشد درین کارخانه روا نیست و شفیعی و راهنمائی[13] به جهت عاصیان[14] امت و گمراهان خلقت[12] مثل سیدالمرسلین و خاتم النبیین بخلق[15] فرستاد و اولاد و اصحاب و خلفای او را آلفت[16] شریعت غرّا و ملت بیضای او کرامت کرد[17] و قرآن مجید و فرقان عظیم را به میانهٔ ما عاصیان[18] فرستاد و[19] از ماضی و مستقبل خبرداد تا متابعان[20] قرآن[21] مجید و پیروان رسولِ صاحب دید بطریق مستقیم شریعت غرّا گردآیند[22] و ازین رهگذر مستوجب بهشتِ عنبر سرشت آیند و گمراهان و اهلِ شرکت دوزخ آرایند. نیک بخت کسانیکه از گلزار[23] معرفت بوی از دفتر دانش حرفی و از نهال توفیق بری داشته باشند و درین دو روزهٔ حیات مستعار حمد پیرا و نعت آرا و طاعت گرا باشند و از روز ازل نیک بخت به عالم غدّار و جهان ناپایدار آمده و هواجس نفسانی

---

[1] ن ۵، ۱۲، ۳۵ = ایه؛ ن ۱، ۸، ۱۳۸ = پایه [2] جمله درست نمی نماید ولی در همه نسخ همین طور است [3] ن ۵، ۱۳۸ = معرفت ستائشگری؛ ن ۱، ۳۵ = معرفت. وستائشگری [4] ن ۱، ۵، ۳۵ = به دیدهٔ حرف کن؛ ن ۲، ۸، ۱۲ = به دو حرف کن [5] ن ۵، ۳۵ = متغایره؛ ن ۱، ۱۳۸ = متغائر [6] ن ۳۵ = درحقیقت، ن ۱، ۵ وغیره = دریک حقیقت

[7] ن ۱، ۸ = ایمان و ارباب؛ ن ۵، ۳۵، ۱۳۸ = ایمان ارباب [8] ن ۲، ۱۲ = حکمتی؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = حکمی [9] ن ۱۲، ۱۳۸ = نهاده؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیره = نهاد [10] ن ۱۲ = وجه فعلی؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = وجه فعل [11] ن ۷ = شفیعی بجهت؛ ن ۳۵ = شفیعی و رهنمای که بجهت؛ ن ۱، ۵، ۱۲، ۱۳۸ = شفیعی و راهنمای بجهت

[11] ن ۷ = ضلالت؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵، ۱۳۸ = خلقت [12] ن ۷ = بخلق عالم؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵ بخلق [13] ن ۲ = الفت؛ ن ۱، ۵، ۱۲، ۳۵، ۱۳۸ = طریقت [14] ن ۲ = گردد؛ ن ۱۳۸ = کرد؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵ = کرامت کرد [15] ن ۱، ۵ = بمیانهٔ عاصیان؛ ن ۲، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = بمیانهٔ ما عاصیان [16] ن ۱۲ = فرستاده از؛ ن ۱، ۵، ۲، ۷، ۱۲، ۳۵ = فرستاد و [17] ن ۵، ۱ = خبرداد، متابعان قرآن؛ ن ۲، ۷، ۸، ۱۲، ۳۵، ۱۳۸ = خبرداد تا متابعانِ قرآن [18] ن ۱، ۵، ۲۹ = گرایند؛ ن ۷، ۸، ۱۲، ۳۵، ۱۳۸ = گردآیند (بقیه حاشیه برصفحهٔ آئنده)

و مطالب شیطانی را ملازم نباشند بمنه وجوده[1] .

بر ضمایر قدسی مآثر منتظمان عالم دانش و بینش و موزونان عرصهٔ آفرینش و نکته سنجان طور نکته دانی و صاحب عیاران دار العیار معانی پوشیده[2] و مخفی نیست که از زمان هبوط آدم پاک برین تودهٔ خاک[3] به هر وقتی نوعی از علوم بین الناس جلالت و قدری می یافته است و حکمای آن اقوام[4] و علمای آن ایام دران عمل می کوشیده اند و منهاج نبوت بآن استدراج می پوشیده اند چنانکه بعهد[5] نوح علیه السلام علم دعوت و عزیمت[6] به روزگار ابراهیم علیه السلام آتش پرستی[7]، بدور[8] موسیٰ سحر و سیمیا، و بزمان عیسیٰ علی نبینا[9] علیه السلام حکمت و طبابت و مهتران آن قوم بسان علم دعوی نبوت می کرده اند و این علوم را معجزه می دانسته اند. پس قدرت بی علت الٰهی چنان اقتضا نمود که انبیای اولو العزم صلوات الله علیهم اجمعین را به جهت ابطال آن ادیان[10] و گوشمال ایشان مبعوث گردانید - چنانچه معجزهٔ نوح علیه السلام[11] دعای او بود و معجزهٔ ابراهیم علیه السلام[12] دخول او در آتش و معجزهٔ موسیٰ علی نبینا و علیه السلام[13] عصای مبارک او بود که آن[14] آلات و ادوات سحر را فرو برده و معجزهٔ عیسیٰ علیه السلام[15] دم او بود[16] که مرده[17] ها را زنده کردی. بوقت ظهور[18] خاتم النبیین فصاحت و بلاغت بنوعی اشتهار یافته بود که فصحای

(حاشیه از صفحهٔ پیشین) ۱۰ ن ۷ = گلشن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = گلزار ۱۱ ن ۱، ۵ = هواجس نفسانی و مطلب شیطانی ؛ ن ۱۳۸ = هوجس نفسانی و مطلب شیطانی ؛ ن ۳۵ = هواجس نفسانی و مطالب شیطانی.

[1] ن ۷ = وجوده و بعد بر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۱۳۸ و غیره = بمنه وجوده [2] ن ۷ = پوشیده نیست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۵، ۲۹، ۱۳۸ = پوشیده و مخفی نیست [3] ن ۲، ۱۳۸ = به وقتی ؛ ن ۱، ۷، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = به هر وقتی [4] ن ۲، ۱۲، ۱۳۸ = اقوام ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = قوم [5] در همه نسخ "بعد" هست ولی "به عهد" درست می نماید [6] ن ۱۲۸ = آتش پرستی و عزیمت ؛ ن ۱، ۷، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = آتش پرستی [7] ن ۱۳۸ = بروزگار ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = بدور [8] ن ۷ = عیسیٰ علی نبینا علیه السلام ؛ ن ۱۳۸ = علیٰ علی نبینا و علیه السلام ؛ ن ۱، ۵، ۸ = عیسیٰ ؛ ن ۳۵، ۲۹ = عیسیٰ علی نبینا [9] ن ۷، ۲۹ = ابطال ادیان، دیگر همه نسخ = ابطال آن ادیان [10] ن ۷ = نوح علیه السلام ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = نوح [11] ن ۲۹ = دخول در ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۳۵ = دخول او در [12] ن ۸، ۳۵ = موسیٰ علی نبینا و علیه السلام ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸، ۱۲ = موسیٰ [13] ن ۱، ۵، ۷ = که آلات ؛ ن ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = که آن آلات [14] ن ۷ = ساحران، دیگر همه نسخ = سحر را [15] ن ۷ = عیسیٰ علیه السلام ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = عیسیٰ [16] ن ۷ = دم آن حضرت ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = دم او

[17] ن ۱۳۸ = مرده ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۳۵ = مرده ها ؛ ن ۲۹ = مرده ها را [18] ن ۷ = ظهور پر از نور ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = ظهور.

عرب بدین علم دعوی نبوت می کردند وامیهٔ بن ابی صلت که پیشوای مشرکین بود (روایت) کریمه[1] الشعراء یتبعهم الغاوون درحق آن گمراه نزول گردید[2] ورسم دعوی باطل کردن (کذا) وقرآن عظیم سبحانی[3] مبطل مزخرفات شیطانی فصحای عرب بشد. الحق[4] سخن را مرتبهٔ عالیست. علمی که قرآن شکننده آن باشد کم علمی نیست ؎

گر نبودی سخن چه گفتی کس   دُرّ معنی چگونه سُفتی کس
گر نبدی گوهری ورای سخن   او فرود آمدی بجای سخن

وپایهٔ فصاحت وبلاغت رفیع ومنیع[5] است وحضرت ختمی پناه شعراء وفصحا را معزز ومکرم می داشتند[6] ودر اخبار وحدیث هست که مدح آن سرور کائنات می گفته اند ودر مجلس آن[7] سرور می خوانده اند وصله می یافته اند. وقبل از بعثت حضرت رسالت پناه[8] شعرا را حکما می گفته اند ومی نوشته اند وهرکس[9] که درعلم شعر ماهر بودی او را امار السمار لقب بوده وحکایت خواهر جاریهٔ قبطیه که حسانؓ بن ثابت به صله شعر از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم یافته اظهر من الشمس است[10] وبذکر آن مصدع نمی شود. امام المتقین ویعسوب الدین[11] علی بن ابی طالب علیه السلام واکثری از کبار تابعین ومشائخ طریقت بگفتن اشعار رغبت نموده اند ودر هر قرن وزمان از فحول[12] استادان این فن می بوده اند چنانکه در زمان پادشاهان[13] عرب

---

[1] این آیت فقط در نسخ دوازدهم وسی وپنجم یافته شد [2] ن ۱، ۵ = نزول گردید؛ ن ۲، ۷، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = نزول کرده [3] ن ۱۳۸ = قرآن عظیم؛ دیگر همه نسخ = قرآن عظیم سبحانی [4] ن ۳۵ = والحق؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = الحق [5] ن ۱، ۵ = وسیع؛ ن ۲، ۷، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = منیع [6] ن ۲، ۷، ۱۳۸ = دانسته اند؛ ن ۱، ۵، ۱۲، ۳۵ = می داشتند [7] ن ۲۹ = او؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۳۵، ۱۳۸ = آن [8] ن ۲، ۸ = رسالت پناه؛ ن ۱، ۵، ۷، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = رسالت [9] ن ۲، ۷، ۸، ۱۲، ۱۳۸ = کس که در؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = هرکس در [10] ن ۳۵ = وبذکر او مصدع نمی شود وامام، ن ۱۳۸، ۵، ۱ = بذکر آن مصدع نمی شود امام؛ ن ۲۹ = بذکر آن مصدعا نمی شود وامام [11] ن ۷ = یعسوب الدین مظهر العجائب ومظهر الغرایب ومفرق الکتائب اسدالله غالب کل غالب ومطلوب کل طالب ابی الحسنین علی بن ابی طالب؛ در دیگر همه نسخ بطوریکه نوشته شد [12] ن ۳۵ = فحول قول استادان؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = فحول استادان [13] ن ۷ = زمان پادشاهان عرب؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = زمان عرب ـ

جریر و اعشی و متنبی و امرار القیس و حسان و فرزدق و دیگر استادان[1] این فن امتیاز تمام داشته اند
و در زمان بادشاهان اسلام خصوصاً جمعی که بعد از هجرت[2] سید انام بوده اند مثل عنصری و رودکی و فردوسی
طوسی و انوری و خاقانی و ادیب صابر و ابو الفرج رونی و کمال الدین[3] اسماعیل صفاهانی و مولانای روم
و شیخ نظامی و امیر خسرو دهلوی و دیگر اکابر، که ایراد اسامی ایشان طول تمام دارد، بوده اند و کوس
استادی و لمن الملکی زده اند. و بعد ازین[4] امیران کلام نیز جمعی[5] دیگر اند که اسپ فصاحت و بلاغت در
میدان دانشوری[6] رانده اند. و تا[7] زمان بادشاه دانا دل سخن شناس سلطان حسین مرزای بایقرا که
آن جماعت را الحال[8] موزونان متقدمین می گویند، ایشان را طرز سخن[9] خاص و روش پسندیده بوده[10]
و دران فن ید بیضا نموده اند. و در زمان میرزای موی الیه مولانا عبدالرحمن جامی و میر علی شیر نوائی
و بابا فغانی و اهلی شیرازی و مکتبی[11] شوشتری و خواجه آصفی و میر شاهی و دیگر دانشمندان و سخنوران بوده اند
و طرز و روشی[12] خاص، که از قدما تجاوز نموده بطرزی که الحال درمیان مستعدان است، نزدیک است،
اختیار نموده سخن آفرینی ها کرده اند و آن طرز را مستعدان و سخن سنجان پسندیده بآن رغبت نموده[13] اند و
دواوین[14] قدما ازان سر رهگذر مجلد نشین سراپرده صندوق و زاویه گزین طاقهای منازل گشت. و چون

---

[1] ن ۸، ۳۵ = استادان این فن امتیاز داشته اند؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = استادان امتیاز تمام داشته اند

[2] ن ۱، ۵ = بعد از هجرت حضرت نبوی بوده اند؛ ن ۲ = بعد از هجرت سید انام می بوده اند؛ ن ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = بعد از هجرت سید انام بوده اند. [3] ن ۲۹ = کمال الدین اسمعیل صفاهانی؛ ن ۲، ۵، ۷، ۱۳۸ = کمال الدین اصفهانی؛ ن ۱، ۸ = کمال اصفهانی؛ ن ۳۵ = کمال اسماعیل [4] ن ۳۵ = ازان؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = ازین [5] ن ۷ = جمعی دیگر اند که؛ ن ۵، ۳۵ = جمعی دیگر است؛ ن ۲ = جمعی دیگر است که؛ ن ۲۹ = جمعی دیگر اسپ [6] ن ۲۹ = زده اند؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = رانده اند [7] ن ۲، ۲۹ = اند د تا زمان؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = اند تا زمان [8] ن ۲۹ = را تا الحال؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = را الحال [9] ن ۱، ۵، ۱۳۸ = طرز خاص و روش پسندیده بود؛ ن ۲۹ = طرز خاص و روشی پسندیده بود؛ ن ۸، ۳۵ = طرز سخن خاص و روش پسندیده بود؛ ن ۷ = ایشان را طرز خاص و روش پسندیده [10] ن ۱۲ = داشتند؛ ن ۲۹ = بوده؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = بود [11] ن ۲۹، ۳۵ = مکتبی؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ = مکسی شوشتری [12] ن ۳۵، ۱۳۸ = روشی خاص که؛ ن ۲۹ = طرز و روشی که [13] ن ۲۹، ۳۵ = نموده؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۱۳۸ = نموده اند [14] ن ۲۹ = دواوین قدما ازان رهگذر مجلد نشین سراپرده صندوق و زاویه گزین؛ ن ۱، ۵ = داین قدما ازان سره گذر مجلد نشین سراپرده صندوق؛ ن ۳۵ = ازان (بقیه بر صفحهٔ آینده)

آن سخن سنجان سر در نقاب خاک کشیدند[1]، جمعی دیگر صاحب عیار دار المعیار نکته دانی شدند مثل شرف جهان و مولانا لسانی و شریف تبریزی و یحیی لاهجانی و مولانا محتشم کاشی و ضمیری اصفهانی و وحشی بافقی اینه. این طبقه نیز[2] آن طرز را اختیار نموده اندکی[3] بروش متاخرین آشناتر شده اند تا آنکه نوبت جانداری ولایت سخن به میرزا قلی میلی و خواجه حسین ثنائی و ولی دشت بیاضی و محمد میرک صالحی و قاسمی نورالدین اصفهانی و حزنی اصفهانی و فهمی و حاتم کاشی و مولانا ملک و میر والهی قمی و صبری ساوجی و حضوری قمی و عرفی شیرازی و طوفی تبریزی و میر صبری روزبهان[4] و هلاکی همدانی و مرزا حسابی نطنزی و شیخ علی نقی کمره ای و دیگر سخن سرایان بلاد[5] عراق و خراسان رسید. این طبقه یکباره منکر طرز متقدمین شده و خواجه حسین ثنائی بیشتر از همه قدم در وادی تازه گوئی نهاد[6] با آنکه ضمیری صفاهانی و محتشم کاشی و دیگرانی[7] که این[8] طرز را پسندیده می داشته اند[9] در قید حیات بودند و استاد آن زمان بودند. این جماعت[10] یک باره خود را از آن طرز و روش بیگانه ساختند و مستعدان ایران را طرز این جماعت که آغاز تازه گوئی و زبان فهمی درهم بود بغایت خوش آمده، اشعار آبدار ایشان را در سفائن خاطر[11] خود ثبت می نمودند[12] و هر چه بر زبان حقیقت بیان ایشان می گذشت بدستور باد صبا در سراسر ایران و توران سیاری شده[13] تا آنکه روزگا

(حاشیه از صفحهٔ پیشین) ره گذر محمل نشین سراپرده صندوق دوادین قدما و زاویه گزین

[1] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = کشیدند و جمعی دیگر؛ ن ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = کشیدند، جمعی دیگر.

[2] ن ۱، ۲، ۵، ۱۲، ۱۳۸ غیر از ن ۸، ۲۹، ۳۵ = نیز [3] ن ۷، ۱۲ = اند؛ از ن ۱، ۵، ۸ = اندکی از ن ۲۹ = اندک، از ن ۵ حذف کرد [4] ن ۸، ۳۵، ۱۳۸ = روزبهانی از ن ۱، ۵، ۱۲، ۲۹ = روزبهان [5] ن ۲، ۱۳۸ = بلاد خراسان از ن ۱، ۵، ۸، ۷، ۲۹، ۳۵ = بلاد عراق و خراسان [6] ن ۷، ۱۳۸ = وادی تازه نهاد از ن ۱، ۲، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = وادی تازه گوئی نهاد [7] ن ۲۹، ۲، ۱۳۸ = دیگران از ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۳۵ = دیگرانی [8] ن ۱۳۸ = این از ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = آن [9] ن ۲، ۱۳۸ = پسندیده اند و خوش می داشته اند از ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = پسندیده می داشته اند

[10] ن ۳۵ = داشته اند، در قید حیات بودند و استاد آن زمان بوده اند، این جماعت از ن ۲ = می داشته اند در قید حیات بودند و استادان زمان بودند این جماعت از ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۱۳۸ = داشته اند و این جماعت [11] ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۲۹ = اشعار آبدار ایشان را در سفائن خاطر از ن ۳۵ = اشعارات ایشان را در سفائن خاطر از ن ۱۳۸ = اشعارات در سفائن خاطر [12] ن ۵، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = می نمودند از ن ۱، ۸، ۱۲ = می نموده اند [13] ن ۲ = می شد از ن ۱، ۵، ۳۵ = می شد ن ۱۲ = بود از ن ۲۹، ۸، ۱۳۸ = می بود.

میدانِ سخنوری و عرصۂ فصاحت و دانشوری را بوجودِ فایض الجودِ حسان الزمان مولانا عرفی شیرازی بیاراست و عنانِ یکرانِ سخن را برکتِ کافیش نهاد[1] و بکر معانی در حبالۂ طبعش در آورد[2] و چشم روزگار را بزادن نونهالان[3] گلعذار[4] معانی روشن و گوش عالمیان را باستماع آن لآلی شہوار مخزن دُرِّ عدن گردانید و طرز متقدمین و متاخرین که قبل از زمان سخن سنجی و نکته گذاری او[5] در میدان فصاحت اسپ بلاغت تاختند بودند منسوخ ساخته طرز تازه[6] که الحال درمیان[7] مستعدانِ ربع مسکون پسندیده است[8] بمیانۂ مردم عالم آورده فاضلان[9] این فن و استادانِ این علم باین طرز معتقد شده پایۂ سخنوری و مدار نکته پردازی را بدان نهادند و شیخ ابوالفیض فیضی در ہندستان و جمعی دیگر از فحول شعرای ایران مثل حکیم رکنای مسیحی و حکیم شفائی اصفہانی و مولانا شانی تکلو و سایر[10] مستعدان و موزونانِ این روزگار طرز خود را بطرز او آشنا ساختند[11] و نفوذ و[12] تاثیر سخن را در سکۂ خانۂ معنی بنام نامی خود مسکوک ساخت[13] و خطبۂ پادشاہیِ ملک سخن و دانشوری بر منبر معانی بنام نامی خود خواند[14] و این کارنامه را درمیانِ اہل عالم بیادگار گذاشت[15] و پیش ازو[16] دیگری باین طرز و روش مشغول[17] نشده و حرف نزده و در اوایل که طبعش باین طریق سخن گفتن میل نمودی ازو پسندیده

۱؎ ن ۲، ۱۳۸ = نہاد دیگر معانی؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = نہاد و بکر معانی ۲؎ ن ۳۵ = در آورده؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۲۹، ۱۳۸ = درآورد ۳؎ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = نونہالان؛ ن ۱۳۸ = نونہال ۴؎ ن ۱، ۲۹ = گلزار؛ ن ۵، ۱۳۸، گلعذار؛ ن ۱۲ = گلعذاران ۵؎ ن ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۱۳۸ = او؛ ن ۱۲، ۳۵، ۱ = آن ۶؎ ن ۱ = تازه گوئی؛ ن ۵، ۷، ۸، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = تازه ۷؎ ن ۳۵، ۱۳۸ = درمیان؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۲۹ = درمیان ۸؎ ن ۲ = میانه؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = بمیانه

۹؎ ن ۱۳۸ = آورده و فاضلان این فن و استادان این علم آورده باین طرز؛ ن ۸ = آورده استادان این علم و فاضلان این سخن به آن طرز معتقد شده؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۲، ۲۹ = آورده فاضلان این فن و استادان این علم به این طرز معتقد شده۔

۱۰؎ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = سایر؛ ن ۲، ۷، ۱۲ = دیگر ۱۱؎ ن ۳۵ = ساخته اند؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۲۹، ۱۳۸ = ساختند ۱۲؎ ن ۱۲ = نفوذ و تاثیر سخن؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = نفوذ و تاثیر سخن (نفوذ تاثیر سخن بہتری نماید) ۱۳؎ ن ۱۲، ۳۵ = ساختند؛ ن ۲، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = ساخت ۱۴؎ ن ۱۲، ۳۵ = خواندند؛ ن ۲، ۵، ۷، ۸، ۱، ۲۹، ۱۳۸ = خواند ۱۵؎ ن ۸، ۳۵ = گذاشتند؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = گذاشت ۱۶؎ ن ۸ = ازان؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = ازو ۱۷؎ ن ۲، ۷، ۱۳۸ = مستقل نشده و حرف نزد و در اوایل؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۲، ۲۹ = مستقل نشد و حرف نزد و در اوایل؛ ن ۳۵ = مشغول نشده و حرف نزد و در اوایل؛ ن ۸ = مشغول نشده و حرف نزده در اوایل۔

نمی داشتند و حل بر بعض مقامات می نمودند. و این مرتبه و حالت از شرف تربیت و اصلاح صاحب اقبال[1] و سخن شناس قدر دانی یافت که مربی و تربیت کنندهٔ تمامی مستعدان ربع مسکون است. و او را[2] به این طرز[3] سخن سنجی و نکته گذاری[4] دانش به دانایان[5] آموز و چراغ دودمان[6] سخن افروز، قدر فزایندهٔ متاع منیر[7] هنر، گلدسته بند گل گلشن معانی، صاحب تمیز سخنان اهل دینی، قدرشناس بیدار بخت، برازندهٔ تاج و تخت خان خانان که صاحب و قبله گاه او بود، راهنمائی کرده[8]. و این[9] چراغ از انوار فکرت طبع عالی او افروخت و این نام نامی بدولت تربیت و اصلاح ایشان بهم رسانید.

الحال[10] شروع در مطلب رود و حقیقت حال مولانا عرفی رقم کرده آید. فرزند[11] خلف خواجه زین الدین علی بلوی[12] شیرازی است و پدر بزرگوار ایشان گاهی به پیشوائی حومهٔ[13] شهر شیراز و گاهی وزیر داروغهٔ آن[14] شهر بودی که مولانا عرفی بعضی مقدمات علمی را طی نموده[15] بود و کسب حیثیات[16] عالیه نموده[17] و خط نسخ را بغایت[18] نیکو می نوشت و در موسیقی و ادوار بقدر وسع[19] وقوفی داشت و به صحبت شعرا میل پیدا می کرد و رو به وادی شعر و شاعری نهاد. و چون پدرش وزیر داروغه بود مناسبت شعری و عرفی

---

[1] ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = اقبال سخن شناس؛ ن ۲۹ = اقبال و سخن شناس [2] عبارت درست نمی نماید. ممکن است به این طور باشد - "و او این طرز سخن سنجی ..." [3] ن ۸، ۳۵ = طریق؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = طرز [4] ن ۱۲، ۲۹، ۳۵ = نکته گذاری دانش؛ ن ۱، ۵، ۷ = نکته گزاری؛ ن ۲، ۱۳۸ = نکته گزاری و دانش [5] ن ۲۹، ۳۵ = بدانایان آموز؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۳۸ = بدانایان آموزد [6] ن ۱، ۵ = چراغ دودمان قدر فزاینده متاع منیر؛ ن ۱۱ = چراغ دودمان سخن افروز قدر فزایندهٔ متاع منیر؛ ن ۲۹، ۳۵ = چراغ دودمان سخن افروز قدر فزایندهٔ متاع منیر [7] ن ۱، ۲، ۵ = منیر؛ ن ۲۹، ۳۵ = منیر هنر [8] ن ۷، ۸، ۳۵ = کرده؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = کردد [9] ن ۱، ۵، ۱۲، ۱۳۸ = این چراغ از فکرت طبع عالی او افروخت؛ ن ۸، ۲۹، ۳۵ = این چراغ از انوار فکرت طبع عالی او افروخت [10] ن ۸، ۲۹، ۳۵ = الحال شروع در مطلب رود؛ ن ۵ = الحال در مطلب رود؛ ن ۷ = الحال مطلب در مطلب رود؛ ن ۱، ۲، ۱۲، ۱۳۸ = مطلب در طلب رود [11] ن ۲، ۱۳۸ = خلف؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۲۹، ۳۵ = فرزند خلف [12] ن ۱ = علوی بلویست؛ ن ۲، ۵، ۷، ۸، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = علی بلوی [13] ن ۱، ۵ = حومهٔ شیراز؛ ن ۸ = شهر شیراز؛ ن ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = حومهٔ شهر شیراز [14] ن ۲ = داروغهٔ شهر؛ دیگر همه نسخ = داروغهٔ آن شهر [15] ن ۲۹ = نموده بود؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = نموده [16] ن ۸، ۳۵ = حسنات؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹ = حیثیات [17] ن ۷ = کرده؛ دیگر نسخ = نموده [18] ن ۲ = نسخ را نیکو؛ دیگر نسخ = نسخ را بغایت نیکو [19] ن ۱، ۵، ۷ = بقدر وسع؛ ن ۲، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = بقدر.

را منظور داشته عرفی تخلص کرد. و اسم اصلی ایشان سیدی محمد است و سلسلهٔ ایشان را در ولایت[1] فارس قدری و منزلتی بوده و چون یک چند در دارالافاضل شیراز باموزونان بسر برد و اشعار آبدار از بحر طبع بساحل ظهور رسانید، قدم در وادی تازه گویی نهاد و استادی و مرشدی دران وادی می طلبید درین اثنا صیت آوازهٔ[2] سخن سنجی و زمزمهٔ نکته دانی و حقیقت موزونان ایران و هندستان مثل مولانا شکیبی اصفهانی و نظری نیشاپوری و یولقلی بیگ انیسی شاملو و شریف[3] کاشی و کامی سبزواری و بقائی خراسانی و میرمغیث محوی و عنی همدانی و دیگر مستعدان در دربارش، سامعه افروز او گشت و حقیقت[4] تربیت این نکته دانان در خدمت این سپه سالار باو رسید، قصد بندگی و ملازمت نمود[5] و مس وجود[6] خود را به اکسیر اصلاح این خلاصهٔ دودمان علی شکری زر خالص ساختن[7] پای همت در رکاب سعی و اجتهاد در آورده[8] به هندستان در آمد. و[9] چند روز قبل ازان که خود را بدان دارالعیار رساند[10] بخدمت علامهٔ زمان و افضل فضلای دوران نواب غفران پناه، رضوان جایگاه[11]، جنت آرامگاه حکیم ابوالفتح گیلانی، که از مقربان پادشاه ظل الله جلال الدین محمد اکبر بادشاه هندستان بود، رسید[12]. و دران زمان خواجه حسین ثنائی و سید محمد نجفی و حیاتی گیلانی و بسیاری از شعرای نامی که در خدمت[13] مشار الیه می بودند[14]، دریافت[15] و فضل و قدرت خود را به ایشان ظاهر ساخت و بسیار مستحسن و مقبول طبع حکیم موصی الیه

۱؎ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۲۹، ۱۳۸ = ولایت فارس؛ ن ۳۵ = فارس ۲؎ ن ۸، ۲۵ = آوازهٔ صیت سخن سنجی؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = صیت آوازهٔ سخن سنجی ۳؎ ن ۲۹، ۳۵ = شریف کاشی؛ ن ۱، ۵، ۷، ۱۲، ۱۳۸ = شریت کاشی ۴؎ ن ۵، ۲۹، ۳۵ = حقیقت و تربیت؛ ن ۱، ۱۳۸ = حقیقت تربیت ۵؎ ن ۲، ۱۳۸ = ملازمت این نکته؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۸ = ملازمت ۶؎ ن ۲۹ = مس دانش؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = مس وجود ۷؎ ن ۸، ۳۵ = ساخت و؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = ساختن ۸؎ ن ۱، ۲، ۸، ۳۵ = آورد به هندستان؛ ن ۵، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = آورده به هندستان ۹؎ ن ۳۵ = و چند روز؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۱۳۸ چندروز ۱۰؎ ن ۱، ۵، ۳۵ = رساند؛ ن ۲۹، ۱۳۸ = رسانید ۱۱؎ ن ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = رضوان جایگاه؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۲ = رضوان جایگاه جنت آرامگاه ۱۲؎ ن ۳۵ = رسیده دران؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = رسید و دران ۱۳؎ ن ۲۹ = ملازمت؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = خدمت ۱۴؎ ن ۳۵ = می بوده اند؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = می بودند ۱۵؎ ن ۲۹، ۱۳۸ = دریافت و فضل؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = دریافت فضل.

و آن سخن سرایان سخن شناس افتاد. و شیخ ابوالفیض فیضی که از[1] باریافتگان پادشاه و ملک[2] الشعرای
آن زمان بود[3] و به شرف استادی پادشاه زادگان کامگار بختیار[4] نامدار مشرف بود[5] و از فحول شعرای
روزگار است و بعد از امیر خسرو دهلوی بهتر[6] از وی در هندستان کسی برنخاست، به صحبت او میل پیدا کرد.
و طرز و روش تازه که اختراعی او بود استماع نموده پسندیده داشت و سنجیده دانست. و بقدر رعایتی
از حکیم موی الیه یافته و بعد از آن خود را به دربار فیض آثار صاحب دولتی که در هوای[7] بندگی او بسیار
بودند[8]، رسانید و بشرف صحبت مستعدان آن بزم فیاض و شاگردی آن ذی شان[9] مشرف شد و شرح
اعزاز و احترامی که از[10] این سپه سالار نسبت باین زبدهٔ فصحا واقع شده، از مآثر رحیمی[11]، که راقم این
کلمات عبدالباقی نهاوندی بنام نامی این سپه سالار رقم زدهٔ کلک سوانح پیما نموده در خاتمه[12] در احوال این
بلاغت شعار فصاحت[13] دثار ظاهر می شود[14] و این مجمل[15] را مجال ایراد آن نیست. و در ایام بندگی ایشان
و دیگر ایام همیشه بگفتن ابیات عاشقانه و عارفانه میل[16] می نمودند و قدر افزای فضل و رتبهٔ خود[17] بودند.
و قریب به شش[18] هزار بیت از ابیات آبدار ایشان به سببی که بر راقم[19] ظاهر نیست مهجور و ابتر شد چنانکه

---

[1] ن ۲۹ = که بار؛ ن ۱، ۵، ۲۵، ۱۳۸ = که از بار.
[2] ن ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = و ملک الشعرا؛ ن ۱، ۵، ۱۲ = ملک الشعرا [3] ن ۷، ۸ = بود و بشرف؛ ن ۱، ۲،
۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = بود بشرف [4] ن ۲۹ = کامگار بختیار؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۳۵، ۱۳۸ = کامگار، بختیار نامدار
[5] ن ۱، ۲، ۵، ۱۳۸ = بود از؛ ن ۱۲، ۲۱، ۳۵، ۸ = بود و از [6] ن ۲۹ = در هندستان بهتر از وی برنخاست؛ ن ۸،
۳۵ = بهتر از وی در هندستان کسی برنخاسته؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۱۳۸ = بهتر از وی در هندستان برنخاسته [7]
ن ۲، ۱۳۸ = در هوای او بسیار بودند؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = در هوای بندگی او بسیار بودند [8] ن ۱۳۸ = بودند؛
ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = بود [9] ن ۱، ۵ = شاگردی آن ذی شان؛ ن ۲، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = شاگردی ایشان؛ ن ۸، ۲۵
= شاگردان ایشان [10] ن ۸، ۳۵ = از آن؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = از این [11] این جملہ در نسخ دوم و
دوازدهم موجود نیست [12] ن ۱، ۵ = در خاتمهٔ احوال؛ ن ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = در خاتمهٔ در احوال [13] ن
۲۹ = آثار؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۲، ۳۵، ۱۳۸ = دثار [14] ن ۲ = شود؛ ن ۸ = کرد؛ ن ۳۵ = می گردد؛ ن ۱، ۵، ۲۹،
۱۳۸ = می شود [15] ن ۳۵ = محل؛ ن ۲۶، ۵، ۷، ۸، ۲۹، ۱۳۸ = مجمل [16] ن ۸، ۳۵ = می نمودند؛ ن ۲۹ = می نمود؛
ن ۱، ۲، ۵، ۱۲، ۱۳۸ = نمودند [17] ن ۳۵ = می نمودند؛ ن ۷ = می بوده اند؛ ن ۱، ۵ = می بودند؛ ن ۲، ۲۹، ۱۳۸ =
بودند [18] ن ۲۹ = قریب شش هزار؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = قریب به شش هزار [19] از یک نامهٔ عرفی که شامل کلیات عرفی در دست کردهٔ این نویسنده
پیداست که آن مجموعهٔ کلام یکی از دوستان عرفی داده شده بود و او آن را [illegible] کرد.

درین بیت فرموده ؎

رسد شرح هنر چون نشود محو که من — شش هزار آیت احکام هنر باخته ام

و در ایام مصاحبت و ملازمت ایشان بدستوری معزز و مکرم بوده که کورنش و تسلیمی که در هندستان[۱] مقرر و معمول است که بپادشاهان[۲] و اکابر و اعیان می کنند به هیچ کس نمی کرد و در مجالس و محافل بر همه کس[۳] تقدیم می نموده[۴] و اهل زمانه[۵] به جهت طبیعت عالی و ابیات متعالی تقدیم او را قبول داشتند و بغایت[۶] بلند همت و عالی فطرت بوده[۷] تا آنکه بتاریخ[۸] نه صد و نود و نه هجری در دار السلطنت لاهور در سن سی و شش سالگی متقاضی اجل بساط عمرش در نوشت و مرغ روحش از شاخسار عالم فانی به گلستان جهان[۹] جاودانی شتافت و یکی از مستعدان "استاد البشر" تاریخ آن قضیهٔ ناگزیر یافته و او در همان شهر مدفون شد. آخر از نتیجهٔ این بیت که در مداحی[۱۰] سرور اولیا فرموده ؎

بکاوش مژه از گور تا بنجف بروم — اگر به هند بخاکم کنند[۱۱] دگر به تتار

میر صابر اصفهانی نعش او را بتاریخ سنهٔ ثمان و عشرین و الف از لاهور به نجف اشرف نقل نموده دران ارض مقدس مدفون ساخت و آرزوی بخاک بردهٔ مولانا را آن نیک بخت بر آورد. و هنگام[۱۲] وداعِ این دار فنا مسودات اشعار[۱۳] افکار ابکار خود را به کتابخانهٔ این عالی شان فرستاده التماس نمود

---

[۱] ن ۳۵ = هند؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = هندستان [۲] ن ۸، ۳۵ = پادشاه؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = پادشاهان [۳] ن ۱، ۵ = و در مجالس بر همه کس؛ ن ۲، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = و در مجالس و محافل بر همه کس [۴] ن ۲، ۱۳۸ = می نمودند؛ ن ۲۹ = می نموده اند؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = می نموده [۵] ن ۷ = اهل آن زمانه؛ ن ۱، ۲، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = اهل زمانه [۶] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بغایت بلند همت؛ ن ۲۹، ۱۳۸ = و بغایت بلند همت [۷] ن ۲۹، ۱۳۸ = بود؛ ن ۱، ۳۵ = بوده؛ ن ۵ = بودو ——— [۸] ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = بتاریخ نه صد و نود و نه؛ ن ۲۹ = نه صد و نود و نه [۹] ن ۱۲، ۱۳۸ = گلستان جاودانی؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = گلستان جهان جاودانی [۱۰] ن ۲، ۸ = مدح سرائی؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = مداحی [۱۱] ن ۱۲، ۲۹ = کنی دگر به تتار؛ ن ۱، ۵ = کنند دگر به؛ ن ۲، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = کنند اگر به تتار [۱۲] ن ۱، ۵، ۸ = و در هنگام؛ ن ۳۵، ۲۹، ۱۳۸ = و هنگام وداع [۱۳] ن ۲۹ = اشعار و افکار و ابکار؛ ن ۱۳۸ = اشعار افکار؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = اشعار افکار ابکار.

که به یمن همت[1] و توجه این شاه[2] سوار مضمار دانش و مرکز سخندانی از پریشانی به جمعیت گرایند و آن نازک نهالان گلزار معانی و نوباوگان بوستان طبیعت این[3] خسرو ثانی بدستیاری توجه و تربیت بشیرازهٔ جمعیت در آیند و ازین رهگذر که تربیت کرده و پروردهٔ این سپه سالار باشد[4] صدرنشین محافل عالمیان گردند مرتب و مدون[5] سازند. این بزرگ دانا را گونا گون سوگواری روی داد که چنان سخندان نکته گذار و چنین قسطاس دانش دری و سعدی ملک سخنوری نماند[6] و این طور دانای رخت از کنار برابست. و آنچه لازمهٔ بزرگی بود در ماتم نیز بعمل آمد و آن مسودات که تمامی بخط ید آن دانش پژوه[7] بود در کتابخانهٔ عالی ایشان که کتب خانهٔ اهل عرفان است مدتی بود و بعضی[8] موانع وصیت و التماس او را در تعویق انداخته بود تا آنکه بتاریخ هزار و بیست و چهار هجری[9] حقوق خدمت و مداحی او این مقدمه[10] را در خاطر خطیر این سپه سالار آورده[11]. بوصیت آن معیار دانش دری عمل نموده بآن مسودات که هر مصراع ازان ماه آسمان فلک معانی و خورشید جهانتاب جهان سخندانی بود جیب و کنار سر حلقهٔ[12] اهلیت و استعداد محمد قاسم خلف خواجه محمد علی اصفهانی مشهور به سراجا که از جملهٔ آدمی زادگان اصفهان است [را] گلزار معانی و گلشن جاودانی ساختند. و به جمع و تدوین این زادهای طبع[13] آن آزاد مرد که هر یکی از غایت معنی بلند و مضامین دل پسند[14] در عالی نکجند، فرمان داد. اگرچه مولانا

---

[1] ن ۸، ۱۲، ۲۹ = به یمن توجه این؛ ن ۵، ۳۵، ۱۳۸ = به یمن همت توجه این؛ ن ۷ = به یمن توجهٔ آن [2] ن ۷، ۳۵ = شاه سوار؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸، ۲۹ = شاهوار [3] ن ۱، ۵ = خسرو ثانی؛ ن ۸، ۲۹، ۳۵ خسرو ثانی؛ ن ۱۲، ۱۳۸ = خسروانی؛ ن ۷ = خرده دانی [4] ن ۲۹ = باشند؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = باشد [5] ن ۱، ۵، ۸، ۷، ۲۹، ۲۵، ۱۳۸ = مدفون؛ ن ۲ = مدون [6] ن ۲۹ = نماید؛ ن ۱۳۸ = باند؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۳۵ = نماند [7] ن ۷ = دانش نژاد؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = دانش پژوه [8] ن ۸، ۲۵ = مواضع؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = موانع [9] ن ۷ = از هجرة؛ در دیگر همه نسخ = هجری [10] ن ۲۹، ۱۳۸ = تقدمه؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = مقدمه [11] ن ۳۵، ۱۳۸ = آورده بوصیت آن؛ ن ۲، ۵، ۱۲، ۲۹ = آورده و بوصیت آن؛ ن ۸ = آورده بود و به وصیت [12] ن ۲، ۸، ۲۹، ۳۵ = سر حلقه؛ ن ۱، ۵، ۱۲، ۱۳۸ = حلقه [13] ن ۲۹ = زادهای طبیعت آن؛ ن ۲۵ = نسادهای آن؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ وغیره = نتادهای طبع آن [14] ن ۲، ۷ = پسندیر؛ ن ۲۹ = دلبند؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵، ۱۳۸ = دل پسند.

مومی الیه در ایام حیاتِ خود دیوانی از[1] قصیده و غزل و قطعه و رباعی ترتیب داده بود و این رباعی که احاد مصرعِ تاریخ با عددِ قصیده و عشرات با عدد غزل و مآت با بیات قطعه و رباعی موافق است، در تاریخِ آن دیوان گفته :

این طرفه نکات[2] سحری و اعجازی — چون گشت مکمل برقم پردازی
مجموعه طراز قدس تاریخش یافت — اوّل دیوانِ عرفیِ شیرازی

بعد از اختیار نمودنِ سفرِ آخرتِ این مسافرِ عالمِ قدس بعضی اشعارِ متفرقهٔ ایشان را که در سفائن و مجموعه‌ها ثبت بود بعضی از مستعدان بران افزودند چنانکه قریب به هشت هزار بیت به نظر در می آمد[3] تا آنکه[4] سراپا به این سعادت موفق گشته امتثال امر فرمود و در عرض یک سال و نیم بعد از مشقت بسیار کلیاتی[5] مشتمل بر چهارده هزار بیت از قصیده و غزل و رباعی و مثنوی و قطعه و ترکیب و ترجیع ترتیب داد والحق درین کار ید بیضا نمود چرا که آن مسوّدات در هنگام مقابله و ترتیب گاهی سامعه افروز راقم می گشت، بغایت مغشوش و ابتر بود. و این قطعه در باب ترتیب و تاریخ این کلیات از نتایج طبعِ وقّاد سراپا، جامع این کلیات است. که نوشته است[6] .

عرفی آن واضع[7] سخن که برو[8] — رشک دارد روان شروانی
نه که شروانی است در رشکش — بلکه روکی و هم صفاهانی
بعد چندی چو[9] جای بودن نیست — رفت ازین دیر ششدر فانی
ماند ازو دُرِّ شاهواری چند — کش قرین نیست بحری و کانی
صورتی چند جمله با معنی — غلغلی چند، جمله روحانی
لیکن آن جملگی پراکنده — همه از بی سری و سامانی

---

[1] ن ۷ = غزل و قطعه و رباعی ؛ ن ۲، ۳۵ = قصیده و غزل و قطعه و رباعی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = قصیده غزل و رباعی ؛ ن ۱۲ = قصیده و غزل و رباعی و قطعه و مثنوی [2] ن ۷ = کتاب دیگر همه نسخ = نکات [3] ن ۲۹ = در می آید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵، ۱۳۸ = در می آمد [4] ن ۲۹ = تا آنکه ؛ ن ۱، ۵ = چنانکه ؛ ن ۱۳۸ = چنانچه [5] ن ۲، ۷، ۱۲، ۱۳۸ = کتابی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = کلیاتی [6] "که نوشته است" فقط در نسخهٔ ۱، ۵ یافته شد [7] ن ۲۹ = صانع ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = واضع [8] ن ۷ = ازو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = برو [9] ن ۲، ۳۵ = که ؛ ن ۵، ۸، ۱۲، ۱۳۰ = چه

آنقدر مهلتش[1] نداد اجل — که به ترتیب شان شود بانی

گفت با دوستان بگاه[2] وداع — کای عزیزان جسمی و جانی

برسانید زادهای مرا — بجناب معلم ثانی

بیرکان برید کاشی را — سوی عمان برید عمانی

هیچ دانی که چیست آن مرکز — که تو عمان و کانش می دانی

دست رادی که می کند[3] بجهان — گاه کانی و گاه عمانی

صاحب علم و حلم و سیف و قلم — خان خانان سکندر ثانی

آنکه در روز بار می رسدش — که سکندر کندش دربانی

چون کمالات را بود معدن — سزد ار عقل اولش خوانی

دید چون زادهای عرفی را — جمله محسودِ لعل پیکانی

همه مانندِ در ولیک یتیم — جمله چون رازهای پنهانی

بعد یک چند بنده را فرمود — که دهم شان نظام دیوانی

مدتی چند خون دل خوردم — تا که جمع آمد از پریشانی

هم به اقبال صاحبِ کامل — هم بتوفیقِ لطفِ یزدانی

جامع انتظام این اوراق — شد سراجای خان خانانی

از خرد خواستم چون تاریخش — گفت "ترتیب داده" نادانی

۱۴ + ۱۰۱۲

۱۰۲۶ ہجری قمری

در زمانی که این ژرف خدمت را بتقدیم رسانید[4] و این حق[5] بر مولانا عرفی انداخت

---

[1] ن ۲۹ = مہلتی از ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = مہلتش [2] ن ۲۹ = بوقت از ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = بگاه [3] ن ۱۲، ۱۳۸ = می نہد از ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = می کند [4] ن ۳۵ = رساند از ن ۵، ۲۹، ۱۳۸ = رسانید [5] ن ۲، ۱۳۸ = این حق را از ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = این حق -

درشهر برہانپور صوبۂ خاندیش این قطعه وکتاب را بہ نظر اصلاحِ ایشان برسانید[۱] و راقم از حواشی نشینان آن بزم فیاض بود مقبول و مستحسن افتاده[۲] و بانواع صلات وانعامات سرفراز گردید والحال این کلیات در کتابخانۂ عالیست والحق ہیچ یک از فصحای زمان باین خوش دیوانی نیستند- واگر روزگار امانش می داد ترقیات کلی می نمودند[۳] و ده برابر این بالقوہ اش بفعل می آمد[۴]- و مستعدان بنوشتن این کلیات میل پیدا کردند و اکثری نویسانیدند- والحال کلیاتی کہ درمیانۂ[۵] مستعدان[۶] معتبر است ازین جا نقل شده و این سپہ سالار قدردان چنانچہ در ایام حیات بہ این طبقہ لطف و عنایت داشتند درممات نیز بافکار ابکار[۷] ایشان دارند[۸] و تربیت کرده و مداحان خود را از خاک مذلت بری دارند و گلدستۂ مجالس و محافل می سازند و امثالِ این طایفہ را بہ الطاف واشفاق سرفرازی می نمایند[۹]- امیدوار بدرگاہ الٰہی چنان است کہ سایۂ مرحمت و الطاف[۱۰] این گلدستہ بندگلِ گلشن معانی برسرِ اہل زمان، بہ تخصیص موزونان و مستعدان، تا قیام قیامت مستدام و پاینده باد بحقِ محمدؐ و آلہ الامجاد-

تمت دیباچۂ کلیاتِ[۱۱] مولانا عرفی شیرازی علیہ الرحمۃ-

••

۱؎ ن ۵، ۳۵ = می رساند؛ ن ۲۹، ۱۳۸ = می رسانید؛ ن ۷ = برسانید ۲؎ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = افتاده بانواع؛ ن ۱۳۸ = افتاده وبانواع ۳؎ ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵ = می نمودند؛ ن ۲، ۷، ۲۹، ۱۳۸ = می نمود ۴؎ ن ۲۵ = می آید؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = می آمد ۵؎ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = درمیانۂ؛ ن ۲، ۷ = درمیان ۶؎ ن ۷، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = مستعدان ہندستان؛ ن ۱، ۵، ۲۹، مستعدان ۷؎ ن ۸، ۳۵ = بہ افکار ابکار ایشان؛ ن ۱، ۵، ۱۲ = ابکار وافکار ایشان؛ ن ۲ = بہ ابکار افکار ایشان ۸؎ ن ۳۵ = نیز دارند؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ = دارند ۹؎ ن ۷ = می فزایند؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = می نمایند ۱۰؎ ن ۷ = مرحمت وشفقت والطاف آن؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = مرحمت والطافِ این ۱۱؎ تحریر نیست کہ دران این دیباچہ بطورِ درست نقل شده- پس باوجودِ سعی تمام نتوانستم کہ آن را از ہمہ اغلاط پاک بکنم-

دیباچۂ کلیاتِ عرفی

از ـــــــ محمد صادق ناظمِ تبریزی

(اصل کلیات معہ دیباچہ تنہا در کتابخانۂ دانش گاہِ عثمانیہ، حیدرآباد)

"غریب تر آنکہ ناظم تبریزی در تذکرۂ خود آوردہ کہ در ۱۰۳۳ھ خانخانان شخصی را بہ تدوین اشعار ملا عرفی کہ حسب وصیت وی ترتیب نیافتہ بود، مامور فرمود۔ اتفاقاً آن شخص بنا بر رنجشی کہ از خانخانان داشت با مسودات فرار نمود۔ من در بندر مخا او را دیدم و مسودات را بہ مبالغہ ازد گرفتہ ترتیب دادہ۔ پانزدہ ہزار بیت شد۔ و این خلاف واقعہ ظاہر می شود چہ ہر جا بر کلیاتِ عرفی دیباچہ دیدہ شد، جمع سراجا نوشتہ اند نہ ترتیب ناظم۔۔۔"

بہارستانِ سخن (از صمصام الدولہ شاہنواز خان)

چاپ مدراس

ا؎ این ہمہ دیباچۂ ہمان کلیات است کہ کسی دیگر ذکرش نکردہ و شاہنواز خان ہم آن را خلاف واقعہ قرار دادہ۔

دیباچهٔ کلیاتِ عرفی

از ـــــــ محمد صادق ناظمِ تبریزی

بسم الله الرحمن الرحیم[1]

حسن آرای صورت احکام شرعی و قدر افزای معنی کلام عرفی تعریف مقال متکلمی و توصیف کمالِ متکلمی[2] تواند بود۔ که تغرای[3] فرمانِ شرعی و انشای دیوان عرفی را بزیور امر و نهی حکمت بالغه آراسته ونهال بارور ایجاد را در سرابستان خلقت کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء بید قدرت کامله پیراسته واز اصل وفرع آن شجره ثمرهٔ مختلفهٔ نفوس انسیه و وجود قدسیهٔ انس و ملک را بحلاوت رسیدن رسانید وبقلم قدرت دیباچهٔ دفتر فضایل انسان را بشرف کریمه ولقد کرمنا بنی آدم مشرف گردانید۔ ونامهٔ اعمال هر فردی را بتوقیع قسمت اولی گذرایند۔ یکی (را) هادی و مقتدای اصحابِ ایمان ضلالت عریان از لباس سعادت دوجهان فرمود و رسولی را مثل حضرت سیدالمرسلین وخاتم النبیین صاحب تاج واللوا المشرف به تشریف دنی فتدلی لجامعه۔

---

[1] این دیباچه فقط در نسخهٔ منضم یافته شد۔ زیرا که نسخهٔ دیگر در هندستان وجود ندارد، کلیاً درست نخورده شد۔

[2] در نسخهٔ "بمتکلمی" است ولی بگمان غالب این متعلی است۔

[3] طغری ؟

محمد آن که زد بر بام افلاک | شکوه شاهیش رایات لولاک
شرف بخشیدهٔ جاهِ رسالت | فروغ چهرهٔ ماه رسالت

شفیع عاصیان امت و هادی گمراهان خلقت ساخته، تا همه گمراهان و گنهگاران از مایدهٔ خوانِ رحمت و گوشهٔ دامان مغفرت بی نصیب و محروم نه مانند. و اولاد کرام او را که بروج آسمانِ امامت و ولایت اند، سرور اخیار روزگار و معجز آثار لیل و نهار گردانیده، تا منازل شرف مدارج کمالِ آفتاب شریعت و ماه طریقت از خط دائرهٔ دامان[^1] آن دین پروران مطهر خارج نباشند. سعادتمند ترین که از هوای افتادگی سستان (کذا). و از طوق آزادگی فرمان آن شهنشاهان تخت آفرینش جدا نبوده، گوهر اخلاص آن خاصان حریم اختصاص را در صدف سینه پرورش دهد، و طوطی ناطقه را از شکر نعت و منقبت شان چاشنی شیرین بیانی و شربت رطب اللسانی چشاند:

نظم:
نعت و مدح نبی و اولادش | هر که را نیت بیان آمد
ایمن از آتش عقوبت شد | بلبل گلشن جنان آمد

بر ضمیر حقایق پذیر ناظمان عقدالجواهر دانش و بینش و جوهر شناسانِ عرصهٔ آفرینش مخفی نماند که هر علمی را نتیجهٔ معین و هر فنی را ثمرهٔ مبین است. نتیجهٔ فصاحت و ثمرهٔ بلاغت فیض کلام سعادت انجامیست که مزین به سپاس حقایق اساس حضرت رب رحیم و نعوت نبی کریم و مدایح ائمهٔ واجب تعظیم و تسلیم بود، متضمن سعادت نجات دینی و دنیوی باشد. چون این فقیر حقیر کثیر التقصیر اعنی محمد صادق الشهیر بنام ناظم التبریزی با دل کبیر و زبان تقصیر لوح سبق منقبت و تختهٔ ابجد مدحت حضرات ائمهٔ طاهرین را از ابتدای طلوع صبح صادقِ شعور آیینه دار در نظر دارد و آنچه از اخلاصِ خود دران مشاهده نماید بقدر حوصله ازان خبری دهد به نسبت هم سبقی در دوستی صاحب فطرتان این دبستان به جان و دل می کوشد، چنانچه اشعار هر یک ازین طرز طرازان نغمه پرداز علی قدر الامکان بدست آورده مرتب و مدون ساخت و مدتی در دام اشتیاق کلیات اشعار سرآمد فصحای روزگار، رصد بند افلاک خیالات بلند، عقده گشای سررشتهٔ افکار دل پسند، مفتاح طلسم دقیقه پرداز (ی) اعنی مولانا عرفی

[^1]: در اصل نسخه "دمان" است۔

شیرازی گرفتاری تخلص می کرد[1] - تا آنکه در سنه احد و ثلثین بعد الف بخاطر عرفان مآثر نواب عالیشان
امنی مرزا عبدالرحیم المشهور به خانخانان خطور کرد که مولانا حق مداحی و مصاحبت در گردن ما بسیار
دارد و ما اینکه بموجب وصیت کلیات او را تا امروز ابتر گذاشته (مدون) نکرده ایم، آئین مروت
نیست - هر آینه در تدوین و ترتیب آن اقدام باید نمود - امر فرمود تا مسودات اشعار مولانا را که بخط
ید او بود و در حین رحلت خود بکتابخانهٔ نواب فرستاده بود که یتیمان خلف او را چون درّ یتیم آویزهٔ
گوش اشتهار سازد، حاضر ساختند و از جمیع ملازمانِ صاحب شعور خود چراغ شبستان اهلیت سراجا
محمد قاسم ابن محمد علی اصفهانی را مامور به تدوین و ترتیب آن فرمود - از قضا نواب همان سال در خدمت
شاهزادهٔ جم جاه فریدون شکوه شاهجهان سلطان خرّم به قصد اخذِ تخت جهانگیری متوجه دارالسلطنت آگره
شدند و سراجا مذکور به سبب پایان این خدمت در برهانپور توقف نمود و موحی الیه از ره گذر رنجشی
که سابقاً از نواب داشته و بعد [ر] حالت خود رعایت نمی دید، فرصت غنیمت شمرده و به قدم فرار اختیار
سفر خجستهٔ اثر مکهٔ معظمه زادها الله شرفاً نمود - و نوعی شد که مخلص ایشان را در بندر سورت ملاقات کرده
در یک کشتی متوجه مقصد شدیم و در اثنای راه از خصوصیات مذکور مخبر شده مسودات اشعار مولانا را در
کسوت چاپلوسی و نرم جوی از و گرفته به نظر در آورد - مشاهده شد که بغیر از دیوان هشت هزار بیتی مشهور
او اشعار گران مایه و گفتار بلند پایه بسیاری از و در پردهٔ خفا مستور مانده - هوس ترقیم و ترتیبِ آن
جواهرِ زواهر معرفت در سر شوریده تازه شد تا زمان فراغ در تحریک حصول مطلب نفسی از پا نه
نشست تا آنکه این گلدستهٔ ظرافت و مجموعهٔ لطافت در مدت یک ماه در قید رشتهٔ ترتیب و
شیرازهٔ تدوین مقید گردید - چون طریق ترتیبش بقدم سعی زود تر از زود طی شد، تاریخش از حروف
"طیِ ترتیب[2]" ظهور نمود و عدد ابیات بعدد پانزده هزار بیت منتهی گشت. اتفاقاً در همان سفر مسودات
مولانا را با بعضی اسباب سراجای مذکور عربان بادیه دزدیدند - و این نسخه را چون فقیر جمع نموده بود، نوعی
نشد که اشعار مولانا یکبارگی معدوم گردد - و احوال فرخنده مآل آن شاهباز اوج پرواز فضای
قبول آنچه بگوش هوش این مدهوش بزم جرعه نوشی رسید برین نهج است که اسم شریف پدر

---

[1] جملهٔ تمام می نماید - [2] طی ۱۹ + ترتیب ۱۰۱۲ = ۱۰۳۱ هجری قمری

مولانا[1] خواجه زین الدین علی بلوی شیرازی است۔ والدِ مرحومش گاهی به منصب پیشوایی ناحیهٔ حومه و گاهی بار وزارت داروغگان عرف اشتغال داشته۔ وجه تخلص عرفی ازین مناسبت مفهوم است۔ حاصل [این] که در اوایل شعور بعضی مقدمات علمی را طی نموده۔ خط نسخ را بغایت نیکو می نوشته و در موسیقی و ادوار وقوفی بقدر داشته۔ چون قدم بپای موزونیت نهاد، زبان معجز بیان [را] به ادای نغمه سپاری و نوای سحر پردازی آشنا نمود۔ یک چند در دار الافاضل شیراز با موزونان زمان مشق سخن گستری می فرمود و به انشای ابیات عاشقانه صبر و قرار از دلهای بیتابان گوی شوق می ربود تا زمانی که از بهار ریاض تازه گویی نکهتی بر مشام شعورش رسیده مانند نسیم نوروزی بیگانه از آرامش ساخت و دل عندلیب طینتش را هوای سیر و سفر تازه شد۔ به امید اینکه شاید براه نمایی و مقتدای رسیده به مقصد توان رسید مستعد پروازی بود۔ درین اثنا صیتِ بلند آوازگی و زمزمهٔ تازگیِ طرز سخن سنجی شیخ ابوالفیض فیضی بسمع او آشنا گردید و تحریک اشتیاق پای همت او بار کاب سعی آشنا ساخت به سواد کشور هندستانش رسانید۔ ابتدای آشنای و مدح سرایی او باخدام علامة العلما حکیم ابوالفتح گیلانی، که یکی از مقربان بارگاه جلال الدین اکبر بود، دست داد۔ و دران زمان خواجه حسین ثنائی و سیدی محمد نجفی و ملا حیاتی گیلانی [و] نثاری از شعرای نامی در ملازمتِ حکیم مذکور هنگامهٔ سخن سرایی و معرکهٔ معنی آرایی را گرم داشته۔ و مولانا عرفی چون نقد گفتار خود را به آن صرافان کیمیای سخن درمیان آورده جلوهٔ استحسان نمود، شیخ فیضی با وجودِ تقرب بزم اکبر شاهی و تفضل استعداد غیر متناهی و خطاب ملک الشعرائی میل به مجالست و مصاحبت او پیدا کرده، تلاش دیدن او کرد۔ و چون طرز سخن گستری و معنی پروری و روش تازه را که مخترع او بود، در طبع مولانا به چندین پایه برتر مشاهده کرد، انصاف داده نوادر افکار او را پسندیده و سنجیده داشت و چون مولانا از حکیم ابوالفتح رعایتی بقدر می دید، در آشنایی امرا و سلاطین را بر ناصیهٔ امل مسدود ساخته گوهر عزت خود را به خواریِ مدح خسیسان زمان نمی فروخت و این که در اواخر به مدح خان خانان زبان (گشاد) و گرفتار دایرهٔ مصاحبت او گردید، از اثر رابطهٔ حکیم ابوالفتح و خان مشارٌ الیه بود۔

---

[1] چنان می نماید که اینجا لفظ "پدر" گذاشته شده است زیرا که زین الدین علی بلوی اسم پدر عرفی بود نه اسم خودش۔

و در ایام ملازمتِ او صدرنشین مجمع شعراء و ظرفا می بوده و اشعار شوق انگیز از طبع گهر خیزش زیاد از آن چهرهٔ ظهور نموده که در حوصلهٔ تقدیر گنجد۔

مخفی نماند که بغیر ازین پانزده هزار بیت بدلهٔ[1] شش هزار بیتِ دیگر از اشعار آبدار او به طریقی که سببش براقم ظاهر نیست ضایع و ابتر شده چنانچه خود درین غزل اشاری بآن کرده۔ نظم:

عمر در شعر بسر برده و درباخته ام | عمر درباخته را بار دگر باخته ام
رسدِ شرحِ هنر چون نشود محو که من | شش هزار آیت احکام هنر باخته ام

و او بغایتی درمیان امراء و سلاطین معزز بود که کرنش و تسلیم که درمیان اهل هند رسم است که زیر دستان در مقام تواضع به بزرگان بجای می آورند وی بایچ کس از آن فعل[2] نمی آورند و در مجالس و محافل بر همه کس تقدیم می نمودند و اهل زمان به جهت حسن طبیعت بلندش تقدیم او را منع نکرده ممنون بوده اند۔ و بسیار عالی همت بود و در سال نهصد و نود و نه هجری که سی و شش سال از سن شریفش طی شده بود، در ملک لاهور از عرصهٔ فنا بعالم بقا رحلت فرمود و یکی از اهل استعداد تاریخ آن واقعهٔ ناگزیر را از لفظِ "استاد البشر" بیرون آورده۔ چون مرغ روح مولانا در شاخسار روضهٔ انوار نشیمن ساخت جسدش مدت بیست و هشت سال در خاک لاهور مدفون بود تا آنکه از نتیجهٔ مداحی خاندان نبوی و اخلاص دودمان مرتضوی و تاثیر تمنای که در بیت ـ

بکاوش مژه از گور تا بنجف بروم | اگر به هند بخاکم کنی و گر به تتار

از فرط اشتیاق کرده بود، در سال بیست و هشتم بعد الف سیادت پناه میر صابر صفاهانی نعش او را از زمین لاهور به ریاض ارضِ اشرف نجف اقدس نقل فرمود و آرزوی خاک بردهٔ او را آن نکبت ازان خاک مراد حاصل نمود و تاریخ این حالتِ سعادت انجام را بلاغت دثاری اعزی[3] (کذا) رونق هنگامهٔ خوش بیانی رونقی همدانی درین قطعه منظم ساخت:

یگانه گوهر دریای معرفت عرفی | که آسمان پی پرورِدنش صدف آمد
چو عمر او بسر آمد زگردشِ دوران | شکست بر صفِ دلهای پرشغف آمد

---

[1] دیوان؟ [2] به عمل؟ [3] اعنی؟

بگوشِ چرخ رسانید حرف جانسوزی — که عمرم از تو چو در معرض تلف آمد
بکاوشِ مژه از گور تا نجف بروم — فکند تیر دعایی دبر هدف آمد
نوشت از پی تاریخ رو فتق کلکم — "بکاوشِ مژه از گور تا نجف آمد"

ومولانا در ایام حیات خود دیوانی مشتمل بر هفت ہزار بیت ترتیب داده بعرصۂ اشتہار انداخته بود چنانچه ازین رباعی آثار تعداد اصناف اشعار و تاریخِ ترتیب معلوم می شود۔

این طرفه نکات سحری و اعجازی — چون گشت مکمّل برقم پردازی
مجموعه طراز قدس تاریخش یافت — "اول دیوان عرفی شیرازی

۳۷ + ۷۱ + ۳۶۰ + ۵۲۸ = ۹۹۶ ہجری

مخفی نماند که قصاید آن دیوان موافق عدد احاد مصرعۂ تاریخ است وغزل موافقِ عدد عشرات آن مصرع و (اشعار) قطعه و رباعی موافق عدد مآت۔ بیست وشش قصیده و دوبیست وہفتاد غزل و ہفصد [ابیات] قطعه و رباعی بوده۔ الحال که به یمن توفیقات الٰہی این کلیاتِ بہجت آیات صورت ترتیب ومعنی تدوین پذیرفته امیدوار است که ناسخ جمیع نسخ گردیده ہمواره منظورِ نظر طرز شناسان ادای تازه، و مقبولِ دلِ قدردانِ نغمہ ہای بلند آوازه بود۔ از شرِ ناخنِ تصرّف جہّال وحساد ایمن باد۔

بالنون والصّاد

عکس صفحۂ کلیات عرفی کہ بر و مہر شہنشاہ ہندوستان جہاندار شاہ ثبت است (از خانۂ نجم)

گرہان کلیات دارای مہر جہاندار شاہ شہنشاہ ہندوستان (ماخذ نجم)

کلیات عرفی کے اس نادر نسخے کے دیباچہ کا آخری صفحہ جس پر اس کے مرتب محمد صادق ناظم تبریزی کی مہر موجود ہے۔

عکس صفحۂ آخرین کلیات عرفی ترتیب دادۂ محمد صادق ناظم تبریزی مصنف تذکرۂ نظر گزیده۔ این نسخه نسخۂ اصلی ناظم ہست در خطِ او و مہر ناظم برین صفحه ثبت است۔

کلیات عرفی کے قدیم ترین نسخہ کے اوّل اور آخر صفحات کا عکس، جس پر تصنیف ۹۹۷ھ تحریر ہے۔
یہ نسخہ سلطان محمد قطب شاہ، شاہ گولکنڈہ کے ذاتی کتب خانہ کی زینت رہا۔
پہلے صفحہ پر اس کی مہر ہوا رہے۔

عکس صفحۂ آخرین کلیات عرفی کہ بران مہر سلطان محمد قطب شاہ، فرمانروای گولکندہ، ثبت است۔ این نسخہ تنہا نسخہ است کہ در ۹۹۷ھ در حین حیات عرفی درست شدہ بود۔ این نسخہ بطور ماخذ چہارم بکار بردہ شدہ است۔

گمان مبر کہ بپایان رسید کارِ مغان   ہزار بادۂ ناخوردہ در رگِ تاک است

متن

دیوانِ غزلیاتِ عرفی

بسا کس بتگری در دہر دانست   چنان کاندیشہ داند، کی توانست
بُتِ آزر عوامِ دون فریبد   بُتِ اندیشہ افلاطون فریبد
(عرفی شیرازی)

(۱)

زخوانِ[۱] نطق چو دادی غذای جانِ مرا | حلاوتی بده از حمدِ خود زبانِ مرا
مرا بخوان طلبیدی که تا مگس رانم | نه گفتی آرزوی هست میهمانِ مرا
همان زیانِ گمان مایگیِ خویشتنم[۲] | مگر بسود مبدّل کنی زیانِ مرا
عنانم از رهِ باطل بسوی خویش بتاب | بمن دراز مهل[۳] بیش ازین زیانِ[۴] مرا
ربوده[۵] چنگلِ عشقم ز آشیانهٔ قدس | به مرغِ رحمتِ خود بخش آشیانِ مرا
هنوز طفلِ رهم گر[۶] نگاهِ عشوه گری | سرِ[۷] بهشت شود راهزنِ عنانِ مرا
مرا به[۸] عقل سپردی هزار شکر، کنون | دیانتی بده از لطف پاسبانِ مرا
خوش[۹] آنکه عشق بپرسد نشانِ هستیِ من | زخود بجوی و گویی به او نشانِ مرا
بکش بجور و لیکن بقدرت شویم | مبین که تاب نگاه تو نیست جانِ مرا
من از عدم بتو پیغام می فرستادم | که مردِ عشق نیم، دوختی دهانِ[۱۰] مرا
ببخش کجرویم را بشرطِ آنکه به حشر | نگوییت[۱۱] که تو خود داشتی عنانِ مرا

---

۱ این غزل تنها در نسخهٔ دهم و سی و ششم و بیست و هشتم و هفدهم یافته شد ۲ ن ۱۷ = خودگشتم؛ ن ۱۰، ۲۸، ۳۶ = خویشتنم ۳ ن ۱۰ = بهل؛ ن ۱۷، ۲۸، ۳۶ = مهل ۴ ن ۱۰، ۳۶ = زیان؛ ن ۱۷، ۲۸ = زبان ۵ ن ۱۰، ۲۸ = چه بوده؛ ن ۱۷ = ربود؛ ن ۳۶ = ربوده ۶ ن ۱۰، ۲۸ = کز؛ ن ۱۷، ۳۶ = گر ۷ ن ۱۰ = سوی؛ ن ۲۸ = سری؛ ۱۷، ۳۶ = سیر ۸ ن ۱۰، ۲۸ = به عقل؛ ن ۱۷، ۳۶ = به فعل ۹ این دو شعر تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد ۱۰ ن ۱۰، ۲۸ = زبان؛ ن ۱۷، ۳۶ = دهان ۱۱ ن ۱۰ = نگوییت که خورد آتش عنانِ مرا؛ ن ۱۷، ۳۶ = نگوییت که تو خود داشتی عنان مرا؛ ن ۲۸ = نگوییت بخود داشتن عنانِ مرا؟

چه پوشی از نظرِ خلق، ای که نتوانی[1] | نهفته داشت[2] ز خود رشتیِ[3] نهانِ مرا

به بخت خویش بنازم که حمدِ حق عرفی
بحسنِ یوسفی آراست کاروانِ مرا

(۲)

ز[4] جهان برده زره ذوقِ نگاهِ تو مرا | که بَرَد بیم ستم از سرِ راهِ تو مرا
آنکه جلوه کنان با دو جهان عشوه و ناز | وه که پامالِ بلا کرد سپاهِ تو مرا
چه بلا دلکشی ای جلوه گهِ یار، که هست | ذوقِ طوبیٰ ز تماشای گیاهِ تو مرا
من ضمان گنهت می شوم، ای غیر مترس | تو دعا کن که بسوزد به گناهِ تو مرا
خونبهای تو جهان است نگاهت فریاد | که[5] بشرم ابدا فکند نگاهِ تو مرا

سوزم از دردِ ریش ای مرگ خوش آن لحظه که بخت
از غم[5] ، بجز فرستد به پناهِ تو مرا

(۳)

ای[6] دل منشین، خیز که بیباکِ تو تنها | با شیشه می رفته به گلگشتِ چمن ها
نومید ز بالینِ که برخاسته یارب | کز نرگسِ تر ژاله فشاند به سمن ها
این قوتِ حسن است که دلهای اسیران | زلفِ تو برون می کشد از چاهِ ذقن ها
مانند غریبان به قریبِ[7] تو درین شهر | چندان که گرفتند عزا شان به وطن ها
گر عشق زلیخا نشود یار، کی او را | تشریفِ جوانی برد از چهره شکن ها

---

[1] ن ۱۷ = بتوانی ؛ ن ۱۰، ۲۸، ۳۲ = نتوانی [2] ن ۱۰ = دار ؛ ن ۱۷، ۲۸، ۳۲ = داشت [3] ن ۱۰ رشته ؛ ن ۱۷، ۲۸، ۳۲ = زشتی ــــــ [4] این غزل تنها در ن ۱۷ یافته شد [5] در نسخهٔ هفدهم این مصرع بجای مصرعهٔ ثانی شعر ششم این غزل است و آن مصرع به مصرعهٔ اوّلیه شعر ... مربوط شده [6] این غزل تنها در نسخهٔ هفدهم وجود دارد ولی مطلعش و شعر چهارم در مجمع النفایس (ارمغان آرزو) هم در تحتِ انتخابِ کلامِ عرفی یافته شد۔ [7] مجمع النفایس (نسخه ۱۱۷۹) = به قریب تو ؛ مجمع النفایس (نسخه ۱۱۹۲) و ن ۱۷ = به قریب تو۔

عرفی گنہت چیست که آن گل نه کند گوش
هر چند که از حالِ تو گوییم سخن ها

(۴)

شب[1] آمد، ای مرا سامان بیارایید محفلها | بشویید از می بیغش غبارِ کینه از دلها
برید آهسته تابوتِ شهیدان یک نفس[2] با شب | درین ره محمل من هم شود همراهِ محملها
بکویت هر طرف خاکی به آبِ دیده گل کردم | که تعمیری کنم قصرِ محبت را باین گِلها
مهل کاین قبله گه خاکی بماند تیغ بیرون کش[3] | که از کوی تو سیلِ آبِ چشمم برد بسملها
به هر گامی ازان رو دور تر گردیدی از مقصد | که رو بر تافتی از راه و کردی قطعِ منزلها

ز آبِ چشم خویش افتاده عرفی باز در بحری
که امواجش گه طوفان نیاید سوی ساحلها

(۵)

تحفهٔ مرهم نگیرد سینهٔ[2] افگارِ ما | سایهٔ گل بر نتابد گوشهٔ دستارِ ما
با عشق دارد رواج سبحه کو تزویر کو[3] | تا ببندند صد گره بر رشتهٔ زنارِ ما
ما لبِ آلوده هر توبه بگشاییم[5] لیک | بانگِ عصیان می زند ناقوسِ استغفارِ ما
آتش افروزِ تبِ عجزیم[6] و کس هرگز ندید | جوشِ تبخالِ[7] شفاعت بر لبِ زنهارِ ما
مرحبا ای چاره آسان می گشایی[8] کارِ خلق | ناخنی بس تیز داری رخنه ای در کارِ ما

---

[1] این غزل که در زمینهٔ حافظ شیرازی ست تنها در نسخهٔ ۳۶ وجود دارد۔ [2] ن ۹، ۱۷ = خاطر؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ سفینه = سینه [3] ۲۹ = گر تاثیر او؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = کو تزویر کو [4] ن ۳۶ = نبندد؛ دیگر همه نسخه ها = ببندد [5] ن ۱، ۵، ۹، ۱۹، ۲۵ = نگشاییم؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۱۷ = بگشاییم [6] ن ۱۰، ۱۱ بهار عجسم = بجریم؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عجزیم [7] بهار عجسم = خوش حال؛ همه نسخه های دیگر بشمول ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تبخال [8] ن ۱۰ = می نمایی کار خلق؛ دیگر همه نسخه ها بشمول ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۳۶، اخلاصه = می گشایی کار خلق۔ (مطلع این غزل در سفینهٔ خوشگو هم یافته شد)۔

ساکن میخانۂ ما باش عرفی زانکہ ہست[1]
چشمۂ نور و صفا[2] در سایۂ دیوارِ ما

(۶)

گفتگوی غمِ یعقوب بود پیشۂ ما — بوی پیراہنِ یوسف دہد اندیشۂ ما
اندران بیشہ کہ ما شیر ویم[3] آفت نیست — روبہ از بی جگری رم کند از بیشۂ ما
کوہکن صنعتِ ما داشت ولی فرق بسیست[4] — قوّتِ بازوی دل می طلبد تیشۂ ما
در[5] دلِ ما غمِ دنیا غمِ معشوق شود[6] — بادہ گر خام بود، پختہ کند شیشۂ ما

عرفی افسانہ تراشی[7] بہ خموشی بفروخت
للہ الحمد کہ آزاد شد از پیشۂ[8] ما

(۷)

بجز نیشِ بلا مرہم مبادا سینہ ریشان را — عداوت با دلِ[9] من باد زہر آلودہ نیشان را
بہ من بیگانگان[10] را کی دل ہمصحبتی ماند — کہ با من صحبتِ غم می کند بیگانہ خویشان را
دو صد چشمہ بیتابی ز دل می نیاید[11] و شادم[12] — کہ محکم[13] نیست ایمانِ محبت صبر کیشان را
زبان با یکی از اہلِ دل[14] خود دوستی می کن — دلی در کار ہست آخر سر زلف پریشان[15] را

۱؎ ن ۱۱، ۱۲، ۱۳ = نیست از ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۱۷ و خلاصہ = ہست ۲؎ ن ۲۶، خلاصہ = نور صفا، دیگر ہمہ نسخہ‌ہا بشمول ۲۹، ۳۵ وغیرہ = نور و صفا ۳؎ ن ۱۱ = دیم از ن ۷، ارمغان، ۳۶ (اصلاح) = ولیم از ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۱۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصہ = ویم ۴؎ ن ۱۰ = بود از ہمہ نسخہ‌ہای دیگر بشمول ۲۹، ۳۵، ۳۶ و خلاصہ = بسی است ۵؎ ن ۸ = باز دیگر ہمہ نسخہ‌ہا بشمول ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، خلاصہ، عرفات، ریاض = در ۶؎ ن ۱۰ = بود از ہمہ نسخہ‌ہای دیگر بشمول خلاصہ = شود ۷؎ ن ۱۳ = طرازی از دیگر ہمہ نسخہ‌ہا بشمول ۱، ۵، ۸، ۱۷ = تماشی ۸؎ ن ۹ = بیشۂ از ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیرہ = پیشہ ۹؎ ن ۱۰ = خود از دیگر ہمہ نسخہ‌ہا بشمول ن ۱، ۵، ۸، و عرفات = من ۱۰؎ ن ۱۰ = بیگانہ را از ۱، ۵ و دیگر ہمہ نسخہ‌ہا بیگانگان را ۱۱؎ ن ۵ = جوشد از ن ۱، ۸، ۱۷ وغیرہ = نیاید ۱۲؎ ن ۶ = شایکو دیگر ہمہ نسخہ‌ہا بشمول ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیرہ = شادم ۱۳؎ ن ۱، ۵ = ممکن از ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۲، ۱۹ وغیرہ = محکم ۱۴؎ ن ۲ = چون خود از ہمہ نسخہ‌ہای دیگر = از اہل دل ۱۵؎ این بیت و بیت آیندہ در سفینۂ خوشگو انتخاب شدہ۔

عذابِ دوزخ آشامان به آتش چون[1] کند ایزد   مگر در سینهٔ آسودگان اندازد ایشان را

برو[2] عرفی بجوی[3] بی غمان بر مژدهٔ[4] مرهم[5]

که این[6] جا بانمک هم نیست لطفی سینه ریشان را

(۸)

به دیر آی[7] از حرم صوفی[8] که بی برقع گشود[9] اینجا   از آنجا آنچه می جویی به میخواران نمود این جا

همان زنگی که آنجا در دلِ اسلامیان بینی   مغان را نیز بود اما صفایی می زدود این جا

بیا در زمرهٔ رندان[10] در آبِ پاک[11] و می درکش   که بدمستی نمی داند[12] بجز فریاد و عود این جا

محبت شمعِ بزمِ قدس و ما[13] پروانه[14] از بیرون   چه جا ایست این نمی دانم چراغ آنجا و دود اینجا

به هر سوی ره روم بوی چراغ کشته می آید   مگر وقتی مزار کشتگانِ عشق بود این جا

نوای نغمهٔ منصور عرفی تنگ[15] می دانی

ولی تن زن که خاموش انداز بابِ شهود اینجا

(۹)

به زهر تشنه لبم با شکر چه کار مرا   درازباد شبم با سحر چه کار مرا

مرا نشاطِ تماشا بس[16] از بهشتِ وصال   به قسمت[17] کم و بیشِ ثمر[18] چه کار مرا

ز بهر کاوشِ دلِ اہلِ درد نیش طلب   من و نگاهِ تو ، با نیشتر چه کار مرا

---

[1] ن ۱۰ = کی ؛ عرفات و دیگر همه نسخه های کلیات = چون [2] ن ۲ = برد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ وغیره = برو [3] ن ۱ = بکام ؛ ن ۵ و دیگر نسخه ها = بجوی [4] ن ۲ = پژمرده ؛ همه نسخه های دیگر بشمول ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷ = بر مژده [5] ن ۶ = درہم ؛ همه نسخه های دیگر = مرہم [6] ن ۱۰ = که در آن جا نمک ؛ ن ۴ = که این جا بانمک [7] ن ۲، ۸، ۱۰، ۲۵ = آی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷ وغیره آ از [8] ن ۶ = ساقی ؛ ن ۹ = زاهد ؛ همه نسخه های دیگر مثل ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = صوفی [9] ن ۱۰ = برقع برگشود ؛ ن ۲ = که برقع می کشود ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = می برقع گشود [10] ن ۱، ۲، ۹ = مردان ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = رندان [11] ن ۶، ۸ = وز آبِ پاک درمی کش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۷ وغیره = در آبِ پاک و می درکش [12] ن ۱۰ = نمی داند جز ؛ ن ۱، ۵ وغیره = نمی داند بجز [13] ن ۶ = من ؛ دیگر نسخه ها بشمول ۱، ۵، ۸، ۱۷ = ما [14] ن ۱۷ = پروانه بیرون ؛ همه نسخ دیگر = پروانه از بیرون [15] ن ۱۷ = تنگ ؛ ن ۶ = خوب ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۲۵ وغیره نغز [16] ن ۱۷ = به ؛ دیگر نسخه ها بشمول دیگر ن ۱، ۵، ۲۵ وغیره = بس [17] ن ۵، ۸، ۱۱، ۲۵ = قیمت ؛ ن ۱، ۱۷، ۲۹ وغیره = قسمت [18] ن ۳۵ = گهر ؛ ن ۱، ۵، ۲۹ = ثمر

مرا فریب دہد نالہ و بہ نغمؔ گوید ‌ ‌ ‌ ‌ زمن ترانہ شنو، با اثر چہ کار مرا
زناز شربتِ کوثر نمی چشیدم آہ ‌ ‌ ‌ ‌ بہ آتشِ دل و داغِ جگر چہ کار مرا
من و شکستنِ افغان بہ سینہ در شبِ غم ‌ ‌ ‌ ‌ بہ نغمہ سنجیِ مرغِ سحر چہ کار مرا

چرا ز عرفیِ جانبازؔ سر نمی طلبی
فدایِ تیغِ تو جانم، بہ سر چہ کار مرا

(۱۰)

منم کہ یافتہ ام ذوقِ صحبتِ غم را ‌ ‌ ‌ ‌ بہ صبحِ عید دہم وعدہ شامِ ماتم را
اگر بہ حورِ بہشتت نظر فتد، دانی ‌ ‌ ‌ ‌ کہ حسنِ دوست چہ آراستست عالم را
زلافِ صبر بسی نادمیمؔ، طعنہ مزن ‌ ‌ ‌ ‌ مروّتی، کہ ملامت بلاست ملزم را
بہ لذّتِ ابدؔ از زخمِ او دلا مژدہ ‌ ‌ ‌ ‌ کہ داد بی اثری انفعال مرہم را
ہوای باغِ محبّت بغایتی گرم است ‌ ‌ ‌ ‌ کہ ہیچ سبزہ نہ دیداست روی شبنم را
زہر دو منفعلم تا بہم بسنجیدم ‌ ‌ ‌ ‌ حلاوتِ لبِ دلدار و تلخیِ غمؔ را

قبولِ عشق عنانم گرفت عرفی و برد
بہ خلوتی کہ تصوّر نہ بود محرم را

(۱۱)

چرا خجل نہ کند چشمِ اشکبار مرا ‌ ‌ ‌ ‌ کہ آرزوی دل آوردہ در کنار مرا
بہ راہِ عشق بجُرمؔ زشوقِ بال و پری ‌ ‌ ‌ ‌ کہ نی پیادہ شمارند و نی سوار مرا
نغانؔ زنشأۂ دونِ ہمتی کزین شادم ‌ ‌ ‌ ‌ کہ ہیچ کام نیارد بہ انتظار مرا

لہ ن ۸ = بہ دل، ن ۱، ۲، ۵، ۱۲، ۱۵ غم لہ ن ۶ = بیچارہ، ن ۵، ۱ وغیرہ = جا[...]
لہ این بیت در نسخ ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱ یافتہ نمی شود، تنہا در نسخہ ہای ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷ وجود دارد۔ لہ ن ۱۰ = نادم[...]
ن ۹ = در ہمیم، ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۳۵ وغیرہ بینادیم لہ ن ۹ = اثر، ن ۱، ۴، ۵ و دیگر نسخہ ہا = ابد لہ ا[...]
بیت تنہا در نسخہ ششم و ہشتم یافتہ شد لہ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۲، ۱۷ وغیرہ = بجرم، ن ۱۱ = بجرم لہ در نسخۂ دہم این[...]
بہ این طور است: نغان زنشأۂ دونِ ہمتی کزین شادم ٭ کہ نی پیادہ شمارند و نی سوار مرا

نہ رامِ مردمِ اہلم[1] نہ صیدِ مرشدِ[2] شہر   نشستہ ام کہ نسیمی کند شکار مرا

زبیمِ فتنۂ شادی چو کودکان ہمہ عمر   غمت گرفتہ[3] در آغوش و در کنار مرا

میا[4] ز ملکِ عدم یا چنان مکن[5] عرفی   کہ بی غمی بشتابد[6] دران دیار مرا

(۱۲)

روشن شد آفتابِ محبت[7] ز داغِ ما   از داغِ ما بگیر حسابِ چراغِ ما

ما خار و گل ز چشمۂ زہر آب می دہیم   کوثر طراوتی[8] نہ رساند بہ باغِ ما

محمل بہ سومنات روان کن کہ یافتی   ای[9] کعبہ رو کہ گم شدہ ای در سراغِ ما

در خوابِ غفلتیم ولی[10] زان چراغِ حسن   دودِ کرشمہ چرخ[11] زند در دماغِ ما

بی فیضِ نور اگر نہ[12] شوند اہلِ انجمن   پروانہ را بہ سینہ درآید چراغِ ما

ہر چند کز فراغتِ ما غم خورد حسود   احباب را نصیب مبادا فراغِ ما

عرفی خجل مباش کہ نشناخت روزگار

گلبانگِ عندلیب زرستانِ زاغِ ما

(۱۳)

دلم در کعبہ[13] رو کرد است و ہمت جوید[14] از دلہا   کہ خواہد ماندنش[15] از پی کعبہ‌ہا در طیِ منزلہا[16]

تو افلاطون ولی اندیشہ را چین بر جبین مفگن[17]   در آن[18] وادی کہ جز حیرت ندانی[19] حلِ مشکلہا

---

[1] ن ۸ = اہل؛ در دیگر ہمہ نسخ = اہلم [2] ن ۲، ۸، ۹ = مردم؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۰ = مرشد [3] ن ۹ = چو آغوش در کنار؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷ وغیرہ = در آغوش و در کنار [4] ن ۱۰ = بیانہ؛ ن ۸ = میاز؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۳۵ = میا [5] ن ۱۰ = بکن؛ در دیگر ہمہ نسخہ‌ہا = مکن [6] ن ۲، ۵، ۹، ۱۷ = بشناسد؛ ن ۱، ۱۰، ۱۱ = نشناسد؛ ن ۸ = بشتابد [7] ن ۱۰ = محبت؛ در دیگر نسخ = چراغش [8] ن ۱۰، ۳۵ = طراوتی؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸ = طلاوتی [9] ن ۱۰ = ہان؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸ وغیرہ = ای [10] ن ۱ = واز آن؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۰ وغیرہ = ولی زان [11] ن ۱۰ = موج؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸ وغیرہ = چرخ [12] ن ۱ = نور، اگر شوند؛ ن ۲ = نور اگر نہ شوید؛ ن ۵، ۸، ۱۰ = اگر نہ شوند [13] ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱ = کعبہ‌ای رد کرد؛ ن ۱۰، ۱۷ = کعبہ رو کرد است [14] ن ۱۱ = بی؛ ن ۱، ۵، ۸، ۴، ۱۷ وغیرہ = پی [15] ن ۱۰ = کہ خواہد ماندنش از کعبہ‌ہا در طیِ منزلہا؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷ = کہ خواہد ماندنش از پی کعبہ‌ہا در طیِ منزلہا [16] ن ۱۰ = تو افلاطون ولی اندیشہ چین بر جبین؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = ـــــ تو افلاطون ولی اندیشہ را چین بر جبین [17] ن ۱۰ = درین؛ دیگر ہمہ نسخہ‌ہا = دران [18] ن ۹، ۱۱ = ندانی؛ در دیگر نسخہ‌ہا مثل ۱، ۵، ۲، ۸ وغیرہ = نداند۔

بادِ شرطه و سعیِ[1] معتم دل مبند اکنون | که از طغیانِ دریا در تهِ آب است ساحلها

بدل تخمِ غمی می کاری و می چین دانهٔ[2] اشکی | که دهقانِ وفا[3] گرد[4] آورد زین کشت حاصلها

مثالی گو بمت هایِ صفت بردار از آن نقشی | جمالِ کعبه نتوان دید طی ناکرده منزلها

اگر با میرِ محفل رمزی از دیرِ مغان گویم | جرس بگشاید و ناقوس بر بندد به محملها

خراباتِ مغان است[5] این که معمارانِ ایوانش | خوی پیشانیِ روح القدس ریزند بر گلها

خدارا خانقاهِ کهنهٔ صوفی به رندان ده | که ایوان ها بسازند و بیارایند محفلها

چون خون آلوده فردا[6] خیزم و بر گرد[7] او گردم | شهیدانِ محبت را ز حسرت خون شود دلها

تماشا[8] دوستی عرفی و لیکن وای بر جانت
اگر بر دارد از پیشِ نظر توفیق حائلها

(۱۴)

ای فوجِ عشق تاخته ای بر سپاهِ ما | دی موجِ حسن ریخته ای بر نگاهِ ما

سر[9] گرمیِ آفتاب گداز است زینهار | ای سایهٔ هما بگریز از کلاهِ ما

این برق وه چه قیمتِ خود ناشناس بود | کز دستِ کهربا برهانید کاهِ ما

افتاده ایم در تنِ چاهی که تا ابد | تحت الثری ز بیم[10] نه بندد به جاهِ ما

تن در لباسِ عصمت و دل در پلاسِ[11] کفر | از غازه لاله گون شده رویِ سیاهِ ما

این توتیا به چشمِ ملایک رساندن است | بس نیست تا حوالیِ لب دودِ آهِ ما

هان ای سحابِ گریه[12] فرو ریز گرم و تلخ | باشد ز بامِ[13] کعبه بروید[14] گیاهِ ما

---

[1] ن ۵ = درسعیِ معتم؛ ن ۱، ۲، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = وسعیِ معتم [2] ن ۱۵، ۱۷ = دانهٔ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۰ = خوشهٔ [3] ن ۵ = ال؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = وفا؛ ن ۱۰ = ابد [4] ن ۱، ۵، ۸ وغیره = جمع؛ ن ۱۰ = گردش [5] ن = آنکه؛ دیگر نسخه‌ها = اینکه [6] ن ۱، ۲ = عرفی؛ ن ۵، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۵ وغیره = فردا [7] ن ۱۷ = دل؛ ن ۱۱، ۵، ۹، ۱۰ وغیره = او [8] این قطع تنها در ن ۵ (حاشیه) و ۹ وجود دارد [9] ن ۱۰ = بر؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = سر [10] ن ۸ = ز سهم؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۲۹، ۳۵ = ز بیم [11] ن ۱۰ = پلاس؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = تلاش [12] ن ۱۰ = دیده؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ وغیره = گریه [13] ن ۲۵ = روی؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹ وغیره = بام [14] ن ۸ = برآید؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۷ = بروید -

راهِ حساب گاهِ قیامت که می[۱] برد — گردِ غمت اگر نه[۲] نشیند به راهِ ما

عرفی همان بس[۳] است که هنگامِ بازیافت

مهری بلب نهد نفسِ عذر خواهِ ما

(۱۵)

زنان لب همه دشنام بود ملتمسِ ما — آری همه بر[۴] زهر نشیند مگسِ ما

آن[۵] کعبه روانیم که صد قافلهٔ درد — مستند ز آوازِ[۶] صدای جرسِ ما

می نوش و میندیش درین کوچه که شبها — ساغر زده با محتسب آید عسسِ ما

گل روید[۷] و خندد به گلستان و به گلشن[۸] — در باغِ ارم نیست هوای قفسِ ما

در عرش نهیبِ ادبش باز ندارد — گاهی که شود[۹] نرم عنانِ فرسِ ما

بنشسته بذوقی که صد آشوبِ قیامت — از شهدِ غمِ او نه رماند[۱۰] مگسِ ما[۱۱]

خاکستر[۱۲] پروانه طلبگار سموم است — ای بادِ مسیحا مفشان گل به خسِ ما

عرفی طلبِ کام روا نیست وگرنه

دریای اثر موج زند از نفسِ ما

(۱۶)

بنگاهِ جلوه انسان[۱۳] تافت روی زیبا را — که جان ز شرم بماند[۱۴] در آستین ما را

نظر به جان[۱۵] و دل آن پرغرور نگشاید — که سیر دیده نه بیند متاعِ یغما را

---

[۱] ن ۱۰، ۲۵ = پی؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹ وغیره = می [۲] ن ۸، ۲۹ = بر نشیند؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیره = نه نشیند [۳] ن ۱۰ = به؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹ وغیره = بس [۴] ن ۱۰ = صد شکر که؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۷، ۸، ۱۷ وغیره = آری همه [۵] ن ۱۲ = آن کعبه روانیم که در بادیهٔ رنج خاموشیِ جاوید صدای جرسِ ما؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ و دیگر همان نسخه‌ها بطوری که نوشته شد۔ [۶] ن ۸، ۱۰، ۲۸ = آشوب؛ ن ۲، ۵، ۱۷، ۱۵ = آواز [۷] ن ۸ = آید؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = روید [۸] ن ۸، ۱۷ = گلبن؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۲۸، ۳۵ = گلشن [۹] ن ۸ = شوم؛ ن ۱، ۵ و دیگر همه نسخه‌ها = شود [۱۰] ن ۸ = نه رهاند؛ ن ۱۰ = برباید؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۲۵ = نه رماند [۱۱] ن ۱۷ = از شهدِ غم آخر نه زند کش مگسِ ما [۱۲] این بیت شاملِ ن ۱۷ است و در دیگر نسخه‌ها جا ندارد [۱۳] ن ۱۳ = از و یافت؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه‌ها = از ان تافت [۱۴] ن ۸، ۹ = نماند؛ ن ۱۱ = نماید؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷ وغیره = بماند [۱۵] ن ۹، ۱۱ = حال دل؛ در دیگر نسخه‌ها = جان و دل ۔

امیدِ مغفرت[1] این بس مرا که هم امروز
زمن[2] کشید غمت انتقامِ فردا را

به این جمال چو آئی برون ز مجمرِ عشق
زکامِ خلق بری[3] لذتِ تماشا را

لبت به خنده[4] مرا می‌کشد، چه بدبختم
که داده خوی اجل بختِ من مسیحا را

چو یوسفم گذرد در بهشت برصفتِ[5] خود
نشان دهم به تو هر گام صد زلیخا را

اگر اجازتِ عرفی اشاره فرماید
تهی کنم ز گهر گنجِ رمز و ایما را

(۱۷)

باز ماتم نو شد این جانِ بلا فرسوده را
وه که از دل برکشید[6] این آهِ دود آلوده[7] را

آفتابِ حسنِ او جائی که گردد پرده سوز[8]
از تماشا مست سازد دیدهٔ نگشوده را

داستانِ عافیت سوزی[9] ندارد، هرزه چند
رو به خاموشی فروش[10] این قصهٔ بیهوده را

چون به روی مدعا ساید[11] کسی حیف است حیف
چهره بر آستانِ نامرادی سوده را

ما نمی‌دانیم شید، از بام[12] دیر آویختیم
خرقه‌ای از دودِ آتش خانها اندوده را

عشقم از شغلِ صنم با اہلِ دوزخ یار کرد[13]
تا به داغِ من بسوزد مردمِ آسوده را

عرفی از آلودگی غم نیست، منشین ناامید
ابرِ رحمت دوست دارد دامنِ آلوده را

---

۱ ن ۹، ۱۱ = منفرت بس مرا از ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ وغیرہ = امید منفرت این بس ۲ ن ۹، ۱۱ = کہ می کشند غمت از ن [...]
۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۷، ۳۵ = زمن کشید غمت ۳ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۷، ۱۰، ۳۵ = بزم از ن ۱۰، ۲۸ = بری از ن ۱۲۵ [...]
۴ ن ۲ = بغمزہ از ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = بخندہ ۵ ن ۱۰ = حیف خورد از ن ۱، ۵ و دیگر ہمہ نسخہا = برصف[...]
حور ۶ ن ۱، ۱۲ = برکشد از ن ۵، ۸، ۱۰ = برکشید ۷ ن ۲، ۸، ۱۰، ۱۷ = درد آلودہ از ن ۱، ۵ = دود آلو[...]
۸ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۵، ۲۹ = سوز از ن ۸ = سود ۹ ن ۷ = سوزی از ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = سودی ۱۰ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = فرو[...]
ن ۲، ۳، ۸، ۱۷ وغیرہ = فروشش ۱۱ ن ۱۰، ۳۵ = اند از ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹ = ساید ۱۲ ن ۱۰ = اینک[...]
بدوزخ سوختیم از ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ وغیرہ = از بام دیر آویختیم ۱۳ ن ۱، ۱۰ = یاد کرد از ن ۵[...]
۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = یار کرد۔

(۱۸)

همه جویند بهشت و منِ بیباک[1] آن جا — که فزاید المی بر دلِ صد چاک آن جا
ای بهشت از چمن و بوی[2] گلت شرمی باد — که نیاسود کسی[3] بی دلِ غمناک آن جا
کی دران بادیه مانند[4] قدم سوختگان — که نه با شعله ستیزد خس و خاشاک آن جا
جانبِ صیدگهی می کشدم شوق که نیست — سرِ آهوی حرم لایقِ فتراک آن جا
طلبِ خونِ شهیدان که کند از تو بحشر؟ — تیغِ کین گر کشد این غمزهٔ بیباک آن جا
طرفه رسمی متعارف شده در شهرِ وصال — که شمارند هنر شیوهٔ امساک آن جا
در مزاری که منم خفته چو ماتم زدگان — غم و اندوه فشانند به سر خاک آن جا
ساقیا دفن کن از بعدِ هلاکم جایی — که بود بر سرِ[5] من سایه فکن تاک آن جا

عرفی و میکده و می من و بزمی که مدام
زهر چشم است به خاصیتِ تریاک آن جا

(۱۹)

تا خیالت کرده مشغولِ هم آغوشی مرا — باز می دارد[6] ز افغان ذوقِ[7] خاموشی مرا
صیدِ آن صیادِ بی مهرم که نازش[8] تا ابد — نیم بسمل دارد از تیغِ فراموشی مرا
اضطرابِ ذوقِ[9] بیهوشی[10] گداز و در نه هست — هر نگاهت مایهٔ صد ساله بیهوشی مرا
حوضِ کوثر یا رب از آتش لبالب کن نما[11] — گر نصیبی هست فردا زان قدح نوشی مرا

---

[1] ن ۵، ۱۲ = غمناک؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = بیباک [2] ن ۲۹، ۵ = از چمن کوی گلی شرمت باد؛ ن ۱۰ = از چمن و بوی گلت شرمی باد [3] ن ۱۰ = نیاسود دمی، بیدل و غمناک آنجا؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر نسخه‌ها = نیاسود کسی بی دل غمناک آنجا [4] ن = ماند؛ ن ۸، ۲۳، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = مانند؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۹ = باشد [5] ن ۸، ۲۳، ۲۸، ۳۶، ریاض = سایه فکن. بر سر من؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۱۷ = بر سر من سایه فکن [6] ن ۳۵ = می دارد فغان از؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۶ = می دارد ز افغان [7] ن ۱۰ = رسم؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = ذوق [8] انیس = صیدش؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ وغیره = نازش [9] ن ۱، ۵، ۲۳، ۳۵ = ذوق؛ ن ۲، ۱۰، ۲۸، ۲۹ = شوق [10] ن ۱۰ = را بیهوش دارد؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ وغیره دیگر همه نسخه‌ها = بیهوشی گداز است از نه؛ ن ۳۶ = بیهوشی گداز و در نه [11] ن ۳۰ = به آب؛ ن ۸، ۱۰ = نه آب؛ ن ۲۲۵ = کن مرا؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = کن مرا؛ ن ۲۹ = نه ز آب۔

عنان دہم نفسِ غم شمار را بر دوست — که نیست حوصلهٔ کوهِ غم صبایی را

به گریه مستِ تبسّم کنم لبش دان گه — برون دہم[1] جگر آلوده ماجرایی را

چه آرزوست که عرفی بیان کند امروز[2]

روان کنید به تحصیلِ این دعایی را

(۲۲)

زاہد برو از دیر و بجو[3] راهِ حرم را — آلوده به تذویر مکن بیتِ صنم را

منعم مکن اندیشه کزین شیوه چه زاید — از نعمت وزر حامله کن جیب و شکم را

بستیم لب و پای طلب نیز[4] شکستیم

از بی طلبان مژده دہید اہلِ کرم را

(۲۳)

گر بوَد با دل سر پیوند گیسوی ترا[5] — از چه می پوشد ز چشمم ہر نفس روی ترا

می دہد طورِ تو ای بدخو گواہی گو مباش — جامهٔ خونین به محشر کشتهٔ خوی ترا

خاطرم از پرسشِ روزِ جزا ہم جمع نیست — بسکه می بینند مردم درمیان روی ترا

از تظلّم بسکه کردم دادخواہان را دلیر — رشکِ صحرای قیامت ساختم کوی ترا

وقتِ مردن چون سرِ عرفی گرفتی درکنار

کاش می غلطید و می بوسید زانوی ترا

(۲۴)

---

[1] ن ۱، ۲، ۵، ۲۲، ۲۹، ۳۵ = برم؛ ن ۸، ۲۸، ۳۶ = دہم [2] ن ۱، ۵، ۸، ۲۳، ۳۵ = امروز؛ ن ۱۰، ۲، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = یاران [3] ن ۱، ۵، ۳۵ ، مجو؛ ن ۱۰، ۱۲، ۲۹، ۳۶ = بجو [4] در نسخهٔ ہشتم اشعار زیر، که یکی از آن در قصیده یی ہم یافته می شود، اضافه بر این غزل ہست و شعر دیگر شامل غزل دیگر است که بر یکی از صفحات آینده رقم شده است: نوبت به من افتاد، بگرید که دوران — آسایشی از نو بکند مسند جم را

در بحثِ دل و عشق تصرف نتوان کرد — در خون کشد این سکه برہانِ حکم را

[5] ن ۲۳ = پیوند بادل مشکِ گیسوی ترا؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و ریاض = بادل سر پیوند گیسوی ترا.

در لحد عرفی کفن سازم سیاه از دودِ دل
تا به اهلِ حشر بنماید سیه پوشی مرا

(۲۰)

بادا بشارت[1] ای دلِ محنت شناسِ[2] ما — کامد[3] غمی به کندنِ[4] شهرِ حواسِ[5] ما
ای خوشدلی بسوز که دشتِ ملامت است — آرایشِ[6] عنانِ دلِ بی هراسِ ما
ای عیش تلخ شو که ز جامِ قبولِ عشق — مستِ تبسم است لبِ التماسِ ما
از بهرِ عقل نوحه گر ایمان و دین، که کو — آن شحنه یی که داشت ازین پیش پاسِ ما
از شهرِ دل بلند[7] شد افغان که حیف حیف — زین قصرهای عیش[8] سلامت اساسِ ما
ای دل بریز بادهٔ عشرت که می دهند — لبریز کرده از میِ اندوه کاسِ ما
ای جان[9] بسوز جامهٔ راحت که می کنند[10] — از شعله تار و پودِ حریرِ لباسِ ما

عرفی ستم پذیریِ ما بین که در ازل
می رفت بر زبانِ ملامت سپاسِ ما

(۲۱)

بر آورم به دل و جان درِ سرایی را — که آورم به درونِ وی[11] آشنایی را
چو جان و دل همگی سدِ راهِ غیر[12] کنم — به حیرتم که چه سازم نثارِ پایی را
برون[13] کنم غم و بزم از طرب کنم لبریز — که میل نیست به بیگانه آشنایی را

---

[1] ن ۱۰ = بشارت دل محنت شناس؛ ن ۸ = بشارت این دل محنت شناس؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ای دل محنت شناس [2] ن ۱۳ = سپاس؛ دیگر ہمہ نسخہا = شناس [3] ن ۱۰ = کاید؛ ہمہ نسخہای دیگر = کامد [4] ن ۱۰ = بدیدن؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بکندن؛ ن ۸ = بکنده [5] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = ہراس؛ ن ۱۰، ۲۳، ۲۹، ۳۶ = حواس [6] ن ۱۰ = در آتشهٔ ن ۱، ۵، ۸، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آرایشِ [7] ن ۵، ۱۰، ۲۳، ۳۵، ۳۶ = بلند؛ ن ۱، ۵، ۲۹ = خراب [8] ن ۱، ۵ = نیش، ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عیش [9] ن ۱۰، ۳۵ = دل، ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = جان [10] ن ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = می کند؛ ن ۱، ۲، ۸ = کنند [11] ن ۱۰ = دل؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = وی [12] ن ۱ = عشق؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = غیر [13] ن ۱۰ = برون غم است و درون (از) طرب کنم لبریز؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیرہ = برون کنم غم و بزم از طرب کنم لبریز۔

عنان دهم نفسِ غم شار را بر دوست ‌ ‌ ‌ ‌ که نیست حوصلهٔ کوهِ غم صبایی را

به گریه مستِ تبسم کنم لبش وان گه ‌ ‌ ‌ ‌ برون دهم[1] جگر آلوده ماجرایی را

چه آرزوست که عرفی بیان کند امروز[2]

روان کنید به تحصیلِ این دعایی را

(۲۲)

زاهد برو از دیر و بجو[4] راهِ حرم را ‌ ‌ ‌ ‌ آلوده به تذویر مکن بیتِ صنم را

منعم مکن اندیشه کزین شیوه چه زاید ‌ ‌ ‌ ‌ از نعمت و زر حامله کن جیب و شکم را

بستیم لب و پای طلب نیز شکستیم

از بی طلبان مژده دهید اهلِ کرم را

(۲۳)

گر بود[5] بادل سر پیوند گیسوی ترا ‌ ‌ ‌ ‌ از چه می پوشد ز چشم هر نفس روی ترا

می دهد طورِ تو ای بدخو گواهی گو مباش ‌ ‌ ‌ ‌ جامهٔ خونین به محشر کشتهٔ خوی ترا

خاطرم از پرسشِ روزِ جزا هم جمع نیست ‌ ‌ ‌ ‌ بسکه می بینند مردم درمیان روی ترا

از تظلم بسکه کردم دادخواهان را دلیر ‌ ‌ ‌ ‌ رشکِ صحرای قیامت ساختم کوی ترا

وقتِ مردن چون سرِ عرفی گرفتی درکنار

کاش می غلطید و می بوسید زانوی ترا

(۲۴)

---

۱ ن ۱، ۲، ۵، ۲۲، ۲۹، ۳۵ = برم ؛ ن ۸، ۲۸، ۳۶ = دهم ۲ ن ۱، ۵، ۸، ۲۳، ۳۵ = امروز ؛ ن ۱۰، ۲، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = یاران ۳ ن ۱، ۵، ۳۵ ، مجو ؛ ن ۱۰، ۱۲، ۲۹، ۳۶ = بجو ۴ در نسخهٔ هشتم اشعارِ زیر، که یکی از آن در قصیده یی هم یافته می شود، اضافه بر این غزل هست و شعر دیگر شامل غزل دیگر است که بر یکی از صفحات آئنده رقم شده است : ‌ ‌ نوبت به من افتاد، بگو بید که دوران ‌ ‌ ‌ ‌ آسایشی از نو بکند مسند جم را

در بحثِ دل و عشق تصرف نتوان کرد ‌ ‌ ‌ ‌ در خون کشد این مسئله برهانِ حکم را

۵ ن ۲۳ = پیوند با دل مشکِ گیسوی ترا ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و ریاض = بادل سرِ پیوند گیسوی ترا۔

از حیات این یک نفس[1] دارم، برافگن پرده را | شربت دیدار بخش اینجان بلب آورده را

چون به جورت خو گرفتم مهر کمتر کن که نیست | لذت از شهد وفا زهر ستم پرورده را

باز چشم خون فشان شد زان نگاه گرم آه[2] | چون تسلی سازم این شیون[3] بیاد آورده را

گر بگریم لذت زخمی که بر جانم زدی | خون به جوش آید ز غیرت صید بسمل کرده را

ده چه رحم است این بهل عرفی که بریزم[4] خون خود

زندگانی تلخ باشد، زهر حسرت خورده را

(۲۵)

بایکی مغبچه می نوش و بباز[5] ایمان را | تا یکی پیش بری بدعت[6] شیادان را

این مزاریست که صد چون تو دران[7] مدفون است | که تو امروز بران[8] طرح کنی ایوان را

جمله در کشتی نوح اند[9] حریفان در خواب | ورنه هرگز ننشانید[10] قضا طوفان را

بحث در[11] رد و قبول بت ترسا بچه است | ورنه از کفر زبونی نبود[12] ایمان را

چون اثر در تو کند عشق که اعجاز[13] مسیح | مرده را جان دهد آدم نکند حیوان را

همنشین[14] پرحذر و من غم دل گویم باز | زهر در کاسه و تکلیف کنم مهمان را

جنس دین را چه کساد آمده عرفی در پیش

که بجز مرده ز حافظ نخرد قرآن را

---

۱ ن ۱۰ = امید دارم؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = این یک نفس دارم ۲ ن ۱، ۲، ۵ = زان نگاه گرم، آه؛ ن ۱۰ = کرد آن نگاه گرم، آه ۳ ن ۱، ۲، ۵ = شیون؛ ن ۱۰ = شیوه ۴ ن ۱، ۵ = بریزم؛ ن ۲، ۸، ۱۰، ریاض الخزن = که ریزم۔
۵ ن ۱۱ = بیار؛ ن ۱، ۵، ۱۰ و دیگر همه نسخه ها = بباز ۶ ن ۹، ۱۱ = پیش بری لمعهٔ شادروان را؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ وغیره = پیش بری بدعت شیادان را ۷ ن ۵، ۸، ۱۰ = دران؛ ن ۱، ۹، ۱۱ = درو ۸ ن ۹، ۱۱ = براو؛ ن ۱۰ = تا که امروز دران طرح کنی ایوان را؛ ن ۱، ۵ = که تو امروز بران طرح کنی ۹ ن ۵، ۱۰ = و حریفان؛ دیگر نسخه ها = حریفان ۱۰ ننشانید طوفان را؛ ن ۱ = ننشاسد قضا؛ ن ۵ و دیگر همه نسخه ها = ننشانید قضا ۱۱ ن ۸، ۳۶ = در؛ ن ۱، ۵، ۲۳، ۲۹، ۱۰؛ ۲۵، ۹، ۱۱، ۱۶، ۲۸، ریاض = با ۱۲ ن ۱۰ = شود؛ ن ۱، ۵ و دیگر همه نسخه ها = نبود ۱۳ ن ۱۳ = انفاس؛ ن ۱، ۲، ۸، ۹، ۱۰، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ریاض = اعجاز ۱۴ این شعر تنها در نسخهٔ سوم یافته شد۔

(۲۶)

ندادی اذنِ منزل ساختن گر لطفِ شاه اینجا
مرا کی حدِ آن بودی که سازم جایگاه اینجا

از آن دم زیرِ ایوانِ شه این منزل بنا کردم
که باشد بر سرِ من سایهٔ لطفِ[1] اله اینجا

زمین و آسمان گر دشمنم باشد چه غم دارم
که دارد قربِ شاهم[2] از حوادث در پناه اینجا

چو گردِ مقدمِ شه زیبِ دامانم شود دانی
که دامن را رسد صد ناز بر طرفِ کلاه اینجا

اگر نه گاهی اینجا سایهٔ شاهِ جهان[3] افتد
عجب دارم که افتد پرتوِ خورشید و ماه اینجا

خدایا[4] این عمارت را پسند شاه تا خواهم
به تقریبِ صله آزادیِ اهلِ گناه اینجا

بیا ای حاسدِ ظلمت سرشت این جا مصفا شو
که یابد جوهرِ آئینه دلهای سیاه[5] اینجا

کجا باغِ ارم را لطفِ این منزل[6] بود حاصل
که می روید ز فیضِ قربِ شه گلهای جاه اینجا

چه باشد جان به پایش گوهرِ اخلاص می ریزم[7]
کسی خواهم[8] بیارد مژده کامد[12] پادشاه اینجا

خدارا ای مصور صورتِ شه را رقم فرما
که هر گه در حرم باشد بسازم سجده گاه اینجا

تماشا گر[9] بقدرِ حسنِ منظر می کنی عرفی
نگاهی جانبِ فردوس دارد صد نگاه اینجا

(۲۷)

به بزمِ[10] وصلِ آن گل خوش بود ساغر کشیدنها
به رویش دیدن و مستانه پیراهن دریدنها

نگویم بی گنه خونم مریز امّا بیاد آور
پس از خون ریزیِ من از تأسف لب گزیدنها

نه سازد از خدنگِ دیگرم بسمل چو[11] می داند
که ناوک خوارِ او را بود ذوقی از تپیدنها

---

۱ ن ۱، ۳، ۸ = لطفِ اله؛ ن ۵، ۳۵ = لطفِ تو شاه؛ ن ۱، ۱۰، ۳۶ = ایوانِ شاه ۲ ن ۱۰ = آنم؛ دیگر همه نسخه ها = شاهم ۳ ن ۱۰ = سایهٔ شه فیض بخش افتد؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۳، ۲۹، ۳۵ = سایهٔ شاه جهان افتد ۴ ن ۸ = خدارا؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۲۹ = خدایا ۵ ن ۱۰ = که یابد صیقلی آینه دلهای سیه اینجا؛ ن ۲، ۸، ۲۹ = که نبود جوهر آینه دلهای سیاه اینجا؛ ن ۲۳، ۲۵، ۳۶ = که یابد جوهر آیینه دلهای سیه اینجا ۶ ن ۸، ۱۰ = منظر شود حاصل؛ ن ۱، ۵، ۱۲، ۱۷ = منزل بود حاصل ۷ ن ۱۰ = افشاندن؛ ن ۲۱، ۵، ۸ و دیگر نسخه ها = می ریزم ۸ ن ۱۰ = کسی خواهم؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیره کسی باشد ۹ ن ۱۰ = تماشا را بقدر؛ ن ۲، ۸، ۲۳، ۳۵، ۳۶ وغیره = تماشا گر بقدر ۱۰ این غزل تنها در نسخه های اول و پنجم و هشتم و سی و پنجم یافته شد ۱۱ ن ۱، ۵ = نمی؛ ن ۸ = چوی؛ آرزو = که می.

۱۲ در نسخه ها "کامد" است ولی "کاید" درست تر است۔

چو جان دادی به دردش زنده باش ای دل که در محشر　　نباشد مانعِ نظّاره شرمِ آرمیدن‌ها

حدیثِ دوستان یادا[1] است در گوشم وگر عرفی

چه آرد بر سرم با این نصیحت ناشنیدن‌ها

(۲۸)

کرشمه[2] بی شرمانه از من گوید این پیغام راحت را　　که یک چندی برنج از ما و بشکن عهدِ الفت را

چه داند کام شهد آلودِ غفلت پیشگان تلخی[3]　　بلی باید چشانیدن به ما زهرِ ندامت را

بریز ای دل متاعِ راحت و فریاد کن[4] کاینک　　بگیرد هر که می خواهد بهل کردیم قیمت را

حرامم باد ذوقِ عشق اگر تا جان و دل باشد[5]　　بلب دندان فشارم یا گزم انگشتِ حسرت را[6]

زنند از ذوق ارواحِ شهیدان غوطه‌ها در خون　　چه خوش مرغابیان هستند دریای محبت را

چو عرفی با خیالِ آن صنم خوش عشرتی دارم

برو جای دگر ای غم فرو چین طرحِ صحبت را

(۲۹)

اگر حجاب[1] نه بندد لبِ تمنّا را؟　　دگر عنان نه دهم شوقِ بی محابا را

اگر ز طورِ دلم شعله‌ئی بلند شود　　ز راهِ طور بتابد عنانِ موسا را

به عهدِ او ز که جویم علاجِ تلخیِ کام؟　　که زهر می چکد از شهدِ لبِ مسیحا را

مده به صبر فریبم که در محلّهٔ ما　　به عافیت نه خرد کس دلِ شکیبا را

بدفعِ طعنهٔ کس[2] دوست را نموده به غیر[3]

حرام باد می دوستی زلیخا را

(۳۰)

بعدِ[4] هزار سال اگر جلوه کند به خاکِ ما　　تازه شود به کامِ او چاشنیِ هلاکِ ما

---

[1] ن ۸۰۱ = یاد است؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = یاد است [2] این غزل تنها در نسخه‌ها ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [3] ن ۵، ۸، ۱۷ = لن؛ ن ۱ = نش؛ ن ۳۵ = زن [4] ن ۸۱ = حیرت؛ ن ۵، ۱۷، ۳۵ بهار جم = حسرت [5] در تمام نسخه‌ها کسی بست [6] ن ۸ = تغیر؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه‌ها = به غیر۔

جان غم او گرفت و گشت از بر ما کناره جو — تا نه کشد به عشقِ او منّتِ اشتراکِ ما

داشت دلِ تو گه گهی میلِ مروّت[1] ای فلک — این همه بی اثر مهل نالهٔ دردناکِ ما

کشتهٔ حسرتیم ما بهرِ نشان[2]، ای هم نشین — بر سرِ نعشِ ما فگن جامهٔ چاک چاکِ ما

عرفی اگر نظر کنی از رهِ معرفت بود
حبلِ متینِ اہلِ دل[3] دامنِ دلقِ چاکِ ما

(۳۱)

تا چند بی تو زهر شود می به کامِ ما — بوسی نگیرد از لبِ لعلِ تو جامِ ما

هرگز نیافتیم[4] رسولی که بی حسد — در گوشِ چون توی برساند پیامِ ما

بنشین و خونِ دخترِ رز را خلال کن[5] — ترکِ لبِ فرشته ز آبِ حرامِ ما

زانرو[6] که بی گنه دلِ ما می گزی[7]، ملک[8] — صد جا به نامهٔ تو نوشته است نامِ ما

در خلوتی که دخترِ رز نیست عیش نیست — داغ است شیخِ شهر ز عیشِ مدامِ ما

بی طالعیم ورنه درین طرفه صیدگاه — در راهِ مرغِ رام فتاده است دامِ ما[9]

صبحِ گدا و شاه ز خورشید روشن است — گر تا دری به بخت چراغی به شامِ ما

ما را بکامِ خویش بدید و دلش بسوخت — دشمن که هیچ گاه مبادا به کامِ ما

مردیم[10]، وجاودانه غمِ ناگزیرِ دوست — گوید به روزگار دلیلِ دوامِ ما

تا[11] ملکِ سلطنت به گدایی گرفته ایم — با[12] سایهٔ همای بود چترِ بامِ ما

---

[1] ن ۱، ۵، ۸ = مرادت؛ ن ۱۷، ۲۵، بهار عجم = مروت [2] ن ۱۲، ۳۵ = نشانه؛ ن ۵، ۸ = نشان [3] ن ۸، ۱۷ = اہلِ دین؛ ن ۱، ۵ = اہل دل [4] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = هرگز نیافتیم؛ ن ۳، ۹، ۱۱، ۱۲، ۲۹، ۳۶، ریاض، مخزن = در روزگار نیست [5] ن ۸ = خلاص کن؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ وغیره = حلال کن [6] ن ۱، ۳۵ = زانکه؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸ = زان دم؛ ن ۲۳ = زانرو [7] ن ۳، ۳۶ = می گزی؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷ = بنگری [8] ن ۵ = فلک؛ ن ۱، ۲، ۳، ۸، ۱۷، ۲۳، ۳۶ = ملک؛ ن ۲۹ = زنگ [9] ن ۲، ۸، ۱۲ = در ره گشاده مرغ فتاده است دامِ ما؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۷، ۲۳، ۳۵، ۳۶ = در راهِ مرغِ رام فتاده است دامِ ما [10] این بیت تنها در نسخه ۳ و ۳۶ وجود دارد. در نسخه های ۲، ۸، ۱۲، ۲۳ این بیت بطور زیر یافته شد: بردیم جاودانه غمِ ناگزیرِ دوست ÷ تا سایهٔ همای بود چترِ بامِ ما و در نسخه ۸ بیت آینده باین طور یافته شد: تا ملکِ سلطنت به گدای گرفته اند ÷ گوید به روزگار دلیلِ دوامِ ما [11] ن ۸ = تا؛ ن ۱۷، ۲۹، ۳۶ وغیره = ما [12] ن ۱، ۳، ۸، ۳۵ = تا؛ ن ۵، ۱۷، ۲۳، ۳۶ = با

عرفی بجو ز پیرِ مغان همتی اگر
گویی جوابِ حافظِ شیرین کلام را

(۳۴)

قسمت چو خواهش آموخت درویش و پادشا را
این مایهٔ قنا جست، وان سایهٔ هما را

اینک دعا روا شد ای آه دردپیوند
در جلوه گاه تاثیر بیشی بود دعا را

ای سرمهٔ سعادت وی توتیای رحمت
بیهوده چندگیرم جامِ جهان نما را

معشوق در بهشت است، عاشق به دوزخ اما
بیگانگی محال است دلهای آشنا را

من جاهلم نیارم از خوب و زشت دم زد
هر کس دلیل دارد، ملزم کند شما را

گر در قیامت هست این نازِ عالم آشوب
خوش آفتیست در پیش هنگامهٔ جزا را

شکرِ جفای معشوق در ذمتم بماناد
گر با وفا نه سنجم کیفیتِ جفا را

بد دشمن است عرفی با وی مورز خصمی
بسیار خصم کشت است از خجلتِ مدارا

(۳۳)

دردی از غمزهٔ بی مهرِ تو در دل جان را
که برو رشک بود خاصیتِ درمان را

ای که گفتی چه کنم کز دلِ تو خون بچکد
با فلان گوی که برهم نه زند مژگان را

غم مخور گر به تو سلطان نه نشست ای درویش
آید آن روز که همخوابه شوی سلطان را

جان بباد از غمِ بی فایده دادن سهل است
گر توانی تو نگه داشتنی کن جان را

لـه ن ۸ = نامه؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۲۵، ۳۲ = مایه (در نسخهٔ ۱۰ مصرع بطورِ زیر است: "آن آفتابِ حسنت این سایهٔ هما را" سه ن ۳، ۱۷ = روان؛ ن ۱، ۵، ۸ = روا سه ن ۳، ۱۰ = مه؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ و دیگر نسخه‌ها = برد که ن ۲، ۱۰ = نتوان ز هم جدا گفت کز ۱۵، ۵، ۱۷ وغیره = بیگانگی محال است شه ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷ = گر تو دلیل داری الزام ده قضا را؛ ن ۱۰ = هر کس دلیل دارد ملزم کند شما را که ن ۳ = جانان؛ دیگر همه نسخ = معشوق که ن ۱۰ = قربتم؛ دیگر همه نسخه‌ها = ذمتم شه ن ۱۰ = جفا؛ دیگر همه نسخه‌ها = وفا که ن ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۲ = بسنجیم؛ ن ۱، ۸ = نه سنجم که این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ یافته شد لله ن ۵، ۸، ۱۷ بجع = بچکد؛ ن ۲، ۲۵ = بچکد

عرفی امشب شبِ وصل است، مدارا تا کی
کہ شبستان تو شرمنده کند طوفان را (کذا)

(۳۴)

بدتی[1] شد کز لباسِ دردِ عریانم چرا | دستِ بی دردی[2] نمی گیرد گریبانم چرا
بر قدم[3] صد جا به راهِ کعبهٔ کوشش، دگر | از گران باری امیدِ نیستی مانم چرا
شوق تا دامن گریبانم بدرّد چاک چاک | محرم رازی نمی دوزد گریبانم چرا
دردِ عشقت[4] در تمنای ہلاکِ خویشتن | تا سحر ہر شب نمی سازد[5] خدا خوانم چرا

یعد ازین عرفی مرا ہست آدمی خواندن غلط
من کہ عاشق نیستم خوانند انسانم چرا

(۳۵)

بسکہ[1] بود بہ دردِ غمِ عشقِ تو رہنمون مرا | زمزمۂ طرب کند سوزِ غمت فزون مرا
گر نبود گل و سمن در تہِ خوابگاہِ من | بس بود این کہ افکند غمزۂ او بخون مرا

بسکہ بود بہ سوی غم میلِ دلِ بلاطلب
نشأه فزای غم بود بادۂ لاله گون مرا

(۳۶)

اگر[1] آسایشِ دل خواہم از دردِ تو خون بادا | وگر خاری ز دل بیرون کنم، در جان درون بادا
نخواہم[2] جرعۂ کامی کہ صد چشمش بود در پی | بکامِ دشمنان جامِ مُرادم سرنگون بادا
ترحّم[3] می کند بر ناصحِ من طفلِ خود رای | کہ چون من در کمندی چون تو بی رحمی زبون بادا
دریغ از یک[4] دم آسایش ز دردت[5] دیدہ غلط گفتم | معاذ اللہ چہ آسایش، دلم از درد خون بادا

---

[1] این غزلہا تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ یافتہ شد [2] ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = بیدادی؛ ن ۱۰ = بیدردی [3] ن ۵ = صدقدم؛ ن ۱، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = برقدم [4] ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = عشقش؛ ن ۸ = عشقت؛ ن ۱۰ = عشق [5] ن ۱۷ = نمی سازد؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = نمی سازد [6] ن ۱۷ = ترحّم می کنم بر ناصح و بر خویش می گویم؛ ن ۱، ۵ = ترحّم می کند بر ناصحِ خود طفلِ خود رایی [7] ن ۱ = دردم؛ ن ۵، ۸، ۱۷ = دردت؛ ن ۳۵ = دردو؟

چو از کامِ دلم[1] آگاه عرفی ماه و من دایم
عنانِ کامِ دل در دستِ بختِ واژگون بادا

(۳۷)

[2] ای باغ تو رنگین چمن از خونِ دلِ ما — آشفتگی زلفِ تو مجنونِ دلِ ما
[3] از تربیتِ شمعِ رخت آینه زار نیست — در انجمنِ وصلِ تو بیرونِ دلِ ما

فارغ شود از تشنگی خونِ دو عالم
گر غمزهٔ شوخت به چشد خونِ دلِ ما

(۳۸)

فارغیم ای عاملانِ[4] شهر ز احسانِ شما — کشت و کارِ ما نمی گنجد[5] به میزانِ شما
رندیم ای میرِ[6] دیوانِ قضا ثابت مکن — من صبوحی کرده می آیم به دیوانِ شما
نیست غم ز آلودگی ای سالکانِ راهِ عشق — دست کوثر می فشاند گردِ دامانِ[7] شما
آفتابِ ما طلوع از جانبِ یثرب[8] نمود — فارغیم ای مصریان از ماهِ کنعانِ شما
رفته رفته کارِ خود می ساختم ناپایدار — گر نگشتی دستگیرم فیضِ احسانِ شما
شب گذشت و جامِ می لب تر نکردای زاهدان[9] — مجلسِ رندان ندارد طاقتِ شانِ شما
دستِ عدل ای سینه ریشان گر نبخشد مرهمی — طاقِ کسری بشکند[10] چاکِ[11] گریبانِ شما
عرضِ مال ای منعمان بر میکشان بیصرفگیست[12] — خرجِ یک بزمِ شرابِ ماست سامانِ شما
از تبسم بر لب[13] ای خوبان چرا منت نهید[14] — این ملاحت با نمک بست از نمکدانِ شما

---

[1] ن ۱، ۵ = کامِ دلم آگاه؛ ن ۱۷ = کامِ تو بر گردیده۔
[2] این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد —— [3] ن ۱۷ = در؛ ن ۱، ۵، ۸ = از [4] ن ۹، ۱۰، ۱۱ = ارزد، ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = گنجد [5] ن ۱۰ = عاملان شهر؛ ن ۱، ۵ = عاملان شهر، ن ۸ = عاملان حشر؛ ن ۱۷ = عاملان حشر [6] ن ۱۷ = میر؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = میر [7] ن ۹، ۱۱ = ایوان؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = دامان [8] ن ۹، ۱۰، ۱۱ = مشرق یثرب؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = جانب یثرب [9] ن ۵، ۹، ۱۱ = نکردی زاهدان؛ ن ۱، ۵ = نکردی زاهدان؛ ن ۸، ۱۰، ۱۷ = نکردای زاهدان [10] ن ۹، ۱۱ = می کند؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = بشکند [11] ن ۱۷ = خاکِ؛ ن ۱، ۵ و دیگر همه نسخه ها = چاک [12] ن ۹، ۱۱ = بی حرمت است؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بیصرفگیست؛ ن ۸ = بی صرفه گشت [13] ن ۹، ۱۱ = بر سرِ خوبان؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = برلب ای خوبان [14] ن ۹، ۱۱، ۳۵ = نهند؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = نهید؛ ن ۲۸ = نهد۔

سوخت عرفی از حجاب ای ناکسانِ کوی عشق
شرمِ حرمت برنتابد روی مهمانِ شما

(۳۹)

هرگز[۱] آرایشِ صورت نبود پیشهٔ ما | صله از غمزهٔ شیرین طلبد تیشهٔ ما[۲]
عشق می آمد و شیرانِ جهان می گفتند | کاین سمومیست که آتش زده در بیشهٔ ما
قوّتِ بازوی عشق است که صدره[۳] سوزیم | از رگ و ریشهٔ فردوس کشد ریشهٔ ما
گو هرِ ذره و خورشید[۴] مگر[۵] نتوان یافت | به که در پردهٔ حیرت شود اندیشهٔ ما

نفعِ غم پیشگی از ما طلبیدی عرفی
فرصتی باد که بنیاد کنی پیشهٔ ما

(۴۰)

بخونِ[۶] ما زده غم پنجه در شکنجهٔ ما | عجب تر آنکه چکد خونِ غم ز پنجهٔ ما
اگر به چینِ[۷] جبین افکند حمایتِ عشق | نه[۸] آن چنان بگذارد زمین شکنجهٔ ما
ز مومیاییِ تسلیم نا امید مباد | شکسته خاطری از روزگارِ رنجهٔ ما

چو نقدهای تو از گنجِ معنوی عرفی
برون نیامده نارفته[۹] هیچ گنجهٔ ما

(۴۱)

امیدِ عیش[۱۰] کجا و دلِ خراب کجا | هوای[۱۱] باغ کجا، طایرِ کباب کجا
به می نشاطِ جوانی بدست نتوان کرد | سرورِ باده کجا، نشاءهٔ شباب کجا
به ذوقِ کلبهٔ رندان کجاست خلوتِ شیخ | حریمِ کعبه کجا، مجلسِ شراب کجا
بلای دیده و دل رازِ بی شتابانم | کسی نگویدم ای خانمان خراب کجا

---

[۱] ن ۲۸، ۳۶ = هرگز؛ ن ۱۰ = ای کز [۲] این غزل تنها در نسخه‌های دهم و بیست و هشتم و سی و ششم وجود دارد [۳] ن ۱۰، ۲۸ = صدره سوزیم؛ ن ۳۶ = صدره سوزیم [۴] ن ۲۸، ۳۶ = گو هر ذرهٔ خورشید؛ ن ۱۰ = گو هر و ذره و خورشید [۵] ن ۱۰ = بگو؛ ن ۳۶ = نکو؛ ن ۲۸ = مگر [۶] این غزل تنها در نسخهٔ دهم و سی و ششم یافته شد [۷] ن ۱۰ = جبین چین؛ ن ۳۶ = نه چین جبین [۸] ن ۳۶ = به آسمان بگذارد؛ ن ۱۰ = نه آن چنان بگذارد [۹] ن ۱۰ = نارفته؛ ن ۳۶ = نارفته [۱۰] ن ۹۵، ۱۱ = عیش؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = عشق [۱۱] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = هوای باغ کجا طایر کباب کجا؛ ن ۱۰ = نوای زاغ کجا و پر کباب کجا.

بلند همتیِ ذره[۱] داغ می کندم — وگرنه ذره کجا مهرِ آفتاب کجا

نوای عشقِ ابد می سرود عرفی دوش
کجاست مطرب و آهنگِ این رباب کجا[۲]

(۴۲)

کارگاهِ عقل و دین ویران شد از تعمیرِ ما — خار و گل در آتش است از خامیِ تدبیرِ ما[۳]

شوخ طبعان را نه باشد کنجِ خلوت فیض‌بخش — سبحه[۴] را بازی گه طفلان شمار د پیرِ ما

صد هزاران صورت است امّا همه تمثالِ دوست — غیرِ یک صورت نه سازد خامهٔ تصویرِ ما

شاهدِ تقصیرِ ما گر دل رباید دور نیست — کلکِ رحمت می گشاید چهرهٔ تقصیرِ ما

ای که دایم چهرهٔ مقصود می بینی به خواب
سر به بالین کی نهی گر بشنوی[۵] تعبیرِ ما[۶]

(۴۳)

ای لاله زارِ حسن، تو فردوسِ باغها — اندیشهٔ وصالِ تو عطرِ دماغها

زنهار چون پیاله دهی روشگفته دار — تا سلسبیل خون نشود در ایاغها

آوارگی نتیجهٔ شوق است در نه من — از رهبرانِ گم شده دارم سراغها

دیوانگان به بادیه میرند بیشتر — سودائیانِ بوی[۷] تو در کنجِ باغها

زنهار یک نگه بغلط[۸] سوی ما فکن[۹] — کز گوشه‌های چشمِ تو داریم داغها

گر گم شود فروغِ نظربازی از جهان
روشن کنم ز دیدهٔ عرفی چراغها

(۴۴)

۱؎ ن ۱۰ = بلند همتی از ره صداع می کندم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵، ۳۲ وغیره = بلند همتی ذره داغ می کندم ۲؎ ن ۳۰، ۳، ۸، ۱۷، ۳۵ = بشنوی ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۲۵، ۳۲ = در ۳؎ ن ۱ ؛ ۳ = سا، ن ۵، ۸، ۱۷، ۲۵، ۳۲ = تدبیر ؛ ن ۱ = تحیر ۴؎ ن ۱ = نگاهِ غلط ؛ ن ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۵ ... ۵؎ ن ۱۰ = کوی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = بوی ۶؎ ن ۱، ۵ = نشنوی ۷؎ ن ۱۰ = بکن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = فکن ۸؎ این هر دو غزل در جواب غزلهای حافظ سروده شد. ۹؎ نگه بغلط

از نونوشت[1] و داد دلِ آرمیده را — غم نامه های شسته[2] و صد ره دریده را
شادم که در تپیدنِ خامی نگنده ام — هر ذرّه از وجودِ دلِ آرمیده را
الماس ریزه کس نه خرد در دیارِ عشق — کانجا به توتیا نبود صلح دیده را
آورده ام به کف سرِ زلفی که بردلم — شب کرده صبحِ عافیتِ نادمیده را
تاثیرِ[3] حسنِ دوست ندارد خیالِ دوست — آبِ دگر بود ثمرِ نا مکیده را

عرفی بزیرِ تیغ مشو مضطرب که هست
اجری دگر شهیدِ بخون ناتپیده را

(۴۵)

از نالۀ شبانه اثر برده ایم ما — ناموسِ گریه های سحر برده ایم ما
بادِ مراد اگر نه وزد دم بدم چه باک — کشتی ز موجِ فتنه[4] بدر برده ایم ما
راهی که خضر داشت ز سرچشمه دور بود — لب تشنگی ز راهِ دگر برده ایم ما
سودِ متاعِ ما چه بود کز دیارِ عمر[5] — مژگانِ خشک و دامنِ تر برده ایم ما
سرمای عافیت نشناسیم کنه ازل — در گرم و سردِ[6] عشق بسر برده ایم ما
محمود[7] گر هما بدرِ عشق برده بود — پروانه های سوخته پر برده ایم ما

خامی نرفت عرفی و گشتیم بحر و بر
بنشین که آبروی سفر برده ایم ما

(۴۶)

تاثیر[8] کرده ای به سیاست نگاه را — صد منت است بر دلِ عاشق گناه را

---

[1] ن ۵ = از نونوشته داد؛ ن ۴، ۹، ۱۰ = نونوشت داد؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = نونوشت و داد [2] ن ۱، ۵، ۱۰، ۲۵ = سینه؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۲۳، ۲۹، ۳۶ = پشسته؛ ن ۱۷ = کهنه [3] این بیت تنها در نسخه های ۱، ۵، ۲۵ وجود دارد [4] ن ۸ = فتنه؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خیز [5] ن ۶ = غم؛ ن ۱، ۵، ۲۵ = عشق؛ ن ۱، ۲، ۴، ۸، ۹ = عمر [6] ن ۱۰ = گرم و سردِ عشق؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۵ = گرم سیر [7] این بیت تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ وجود دارد [8] ن ۱، ۲، ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۵ = تاثیر؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = تاتیز.

از گفتگوی سرد دمِ گرم بهتر است — هر چند دلگشای نیابیم[1] آه را
از ناز کرد حفظِ نگاهی که ذوقِ آن — دارد حرام چاشنیِ صد نگاه را
ای روی غم سیاه که از شرمِ گریه‌ام[2] — بر پشتِ پای دوخته چشمِ سیاه را
تلخی به عیشِ او نرساند ملالِ من — از ماتمِ گدا چه زیان عیدِ شاه را
فردا به خلق تا بنمایم عطای دوست — ثابت کنم به خویش دو عالم گناه را
هر گه رهم فتاد به صحرای معرفت[3] — با برق در معامله دیدم گیاه را

عرفی طمع مدار مدارا ز خوی دوست[4]
در دل نگاه دار سراسیمه آه را

(۴۷)

هر دم زند هوس به[5] چراغِ دگر مرا — رسوا کند ز شکوه[6] داغِ دگر مرا
گو بوی گل بسوز دماغم که داده اند[7] — از بهرِ بوی دوست دماغِ دگر مرا
مشتاقِ شمعِ طورم و هر دم هجومِ شوق — آلوده می کند به چراغِ دگر مرا
هر محرمی که می کنم از وی سراغِ دوست — محتاج می کند به سراغِ دگر مرا

عرفی نوا مجو که حریفان نه بلبل اند
هر دم مکش به نغمهٔ زاغِ دگر مرا

(۴۸)

دادم به چشمِ او دلِ اندوه پیشه را — غافل که مست می شکند زود شیشه را
ای مدعی مکوش[8] که محکم گرفته است — عشقِ همیشه دامنِ حسنِ همیشه را

---

[1] ن ۵، ۱۷ = بیابیم؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ وغیره = نیابیم [2] ن ۱۰ = دیده ام؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۵ وغیره = گریه ام [3] ن ۱۰ = عافیت؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ و دیگر نسخه ها = معرفت [4] ن ۳، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۲ = مدارا ز خوی دوست؛ مخزن = مدار مدار آرزوی دوست؛ ن ۲، ۲۳، ۲۹ = طمع مده مدارا ز خلق؛ ن ۶ = طمع مدار مروت ز؛ ن ۱، ۵، ۲۵ = عرفی مکن فغان که عزیز است کوی دوست [5] ن ۶، ۸، ۹ = ز؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷ = به [6] ن ۱۰ = شکوه/شعله؛ در نسخه های دیگر = شکوه [7] ن ۵ = دیده اند؛ در نسخه های دیگر = داده اند [8] ن ۳، ۶، ۹ = مکوش؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۱ = بکوش.

در بیستون به صورتِ شیرین نگاه کن — تا حسن[1] چون به سنگ فرو برده ریشه[2] را

فرهاد را چه ذوق که او با وجودِ دل — در کارِ نقشِ[3] سنگ کند زخمِ تیشه را

عرفی ببین فسردگیِ کشتِ ماهتاب

امشب که در بغل نه نهادیم شیشه را

(۴۹)

گرفتم اینکه[4] شب در خواب کردم[5] پاسبانش را — ادب کی می گذارد تا ببوسم آستانش را

صبا از کوی لیلیٰ گر وزد بر تربتِ مجنون — کند آتش‌فشان چون شمع مغزِ استخوانش را

بسا آمد جان زتن وان زلف[6] جوید آنچنان مرغی — که از دامی شود آزاد و جوید آشیانش را

زغیرت پیچ و تاب افتاد در رگهای جانش[7] — رها دستِ امیدِ کسی دارد عنانش را

ز رشکِ[8] آن قدم هرگز به روی آستان ننهد — که ناگه شب نهان بوسیده باشم آستانش را

دلم گم گشت و غمهای جهان عرفی طلبکارش

به دنبالِ غم افتم تا مگر یابم نشانش را

(۵۰)

خیز و به جلوه آب[8] ده سروِ چمن طراز را — آب دِ هوا زیاده کن باغچهٔ نیاز را

صورتِ حال چون شود بر تو عیان که میرد — نازِ تو جنبش از قلم چهره گشای راز را

آه که طبلِ جنگ زد آنکه بگاهِ آشتی — چاشنیِ ستم دهد لطفِ الم گداز را

تاز رمیده آهوان صید گهِ تو پُر شود — نیم نفس عنان بده[9] شیوهٔ ترکِ تاز را

تا حرمِ فرشتگان از دل و دین تهی شود — رخصتِ جلوه‌ئی[10] بده حجله‌نشینِ ناز را

---

[1] ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۲۹، ۲۵، ۳۶، مخزن، ریاض، عرفات = حسن؛ ن ۹، ۱۰ = عشق [2] ن ۹ = تیشه؛ دیگر نسخه‌ها = ریشه [3] ن ۱ = زخم؛ همه نسخه‌های دیگر = نقش [4] ن ۹، ۱۷، مخزن = اینکه؛ ن ۱، ۵، ۸ و دیگر نسخه‌ها = آنکه [5] ن ۸، ۱۰، ۱۲ = سازم؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۹ = کردم [6] ن ۹ = زلف جوید آن چنان مرغی؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۲۵، ۳۶، ریاض وغیره = زلف می جوید جوان مرغی؛ ن ۱۷ = زلف می جوید جوان مردی [7] ن ۸ = رشک؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ و دیگر نسخه‌ها = تنگ [8] ن ۱۰ = ساز؛ همه نسخه‌های دیگر = آب [9] ن ۸ = بده؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۵ وغیره = بده [10] ن ۱۰ = جلوه ... ده؛ ن ۳ = جلوه می دهد؛ ن ۶ = جلوه گر دهد؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = جلوه‌ای بده۔
ح و وجد کن؛ ن ۱
در ن ۳۶

ای که گشوده چشمِ جان در طلب حقیقتی
طرفِ نقاب برفکن پردگیِ مجاز را

شربتِ ناز را کند تلخ به کامِ دلبران
عرفی اگر بیان کند چاشنیِ نیاز را

(۵۱)

عشق کوتا در بیابانِ جنون آرد مرا
تشنه سازد بر لبِ دریای خون آرد مرا

آن که می خواهد که غم آتش زند در خانه‌اش
گو به عشرت خانه از بهر سکون[1] آرد مرا

از می طامات خوش لایعقلم مطرب کجاست
تا به هوش از نغمه‌های ارغنون آرد مرا

در بهشتم کن خدایا تا نه مانم شرمسار
تاکی[2] از شرم گنه دوزخ برون آرد مرا

عیسی آسائش گزیند سامری تلخی کشد
گر[3] محبت بر سرِ سحر و فسون آرد مرا

می برد اندیشه ام در کعبه[4] از دیر مغان
ی برد باری نمی دانم که چون آرد مرا

تیشهٔ[5] فرهاد مژگانست فرمان ده که عشق
دستها بر بندد و بر بیستون آرد مرا

گر بنالم[6] عرفی از هوش و خرد معذور دار
من به[7] این داغی نه خود آیم جنون آرد مرا

(۵۲)

در باغِ طبیعت نه فشردیم قدم را
چیدیم و گذشتیم گلِ شادی و غم را

نوبت[8] به من افتاد بگوئید که دوران
آرایشی از نو بکند مسندِ جم را

در بحثِ دل و عشق تصرف نتوان کرد
در خون کشد این مسئله برهانِ حکم را

الماس بود طعنه مشنو از جگرِ ما
بیهوده به زهرآب مده تیغ ستم را

---

[1] ن ۲، ۷، ۸، ۹ = شگون و ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۵ و غیره سکون [2] ن ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱ = تاگه و ن ۱، ۲، ۹، ۱۷ = تاکه و ن ۷ = تاکی [3] ن ۱۷ = گر و ن ۱، ۵، ۸ = کز [4] ن ۲، ۳، ۹، ۱۷ = از کعبه در و ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۲۵ = در کعبه از [5] این بیت تنها در نسخه ۱۷ وجود دارد [6] ن ۲، ۲۹، ۲۵ = بنالد ز ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ و نیز در دیگر نسخه‌ها = بنالم [7] ن ۹ = بدین و در دیگر نسخه‌ها = باین [8] این بیت شامل یکی از قصیده‌هاست.

ما سجده بر سایهٔ[1] دیوار کنشتیم — از بی ادبان پرس حرمگاه صنم را

در روضه چو با این دهن تلخ بخندم — بس غوطه که در زهر دهم باغ ارم را

عرفی غم دل گر طلب جان کند از تو

زنهار برافشان و مرنجان دل غم را

(۵۳)

ز وصلش یافتم ذوقی که نبود انتقام آنرا — کسی هرگز چنین داغی بدل ننهاد هجران[2] را

به سوی آفتاب از ناز نگشاید نظر لیکن — کند صد شیوه ضایع تا برد یک ذره ایمان را

چنین دل مرده منشین ای که نقد عصمتی داری — در میخانه زن کانجا فروشند آب حیوان را

اگر ساقی[3] تو باشی با دل جمع از لحد فردا — به دیوان جزا آرم شراب آلوده دامان را

ببخشا[3] خلق را یارب بجرم انقطاع من گردان — مسخ اعمال زشت من که طاقت نیست میزان را

تو با این غمزه چون آیی به صید انداختن شاید — که در دل ناخن شاهین خند کبک خرامان را

همان عشق که از وی بر خلیل آتش گلستان شد — کنون دریای آتش می کند بر من گلستان را

سفال[11] از بهر می جستم و در دیر مغان ناگه — خضر بر سنگ دلها زد سبوی آب حیوان را

گذر[11] کن بار دیگر بر شهید جلوهٔ حسنت — که با این حسن صد ره می توان کشتن شهیدان را

خوشم با ناکسی[4] های خود ای عرفی که قبل از من — پریشان از پشیمانی نگردان ناپشیمان[5] را

(۵۴)

می کش و مست شیوه[6] کن نرگس می پرست را — میکدهٔ کرشمه کن گوشهٔ چشم مست را

کی دل هرزه گرد با گوشه نشین شود مگر — تیر تو یادش آورد قاعدهٔ نشست را

آمده فوج تازه پی حمله شهادت آرزو — خیز و شراب دشنه[7] ده غمزهٔ تیزدست[8] را

خیز و سماع شوق کن[9] چند به حکم عافیت — در شکنی بگوش دل[10] زمزمهٔ الست را

---

۱ ن ۱۰ = ما سجده بر کعبه و دیوار کنشتیم؛ در دیگر نسخ بطوریکه نوشته شد ۲ ن ۲۲ خلاصه = نهاده دوران؛ ن ۲، ۸۲، ۱۰، ۲۹، ۳۶، ریاض = نهاد هجران ۳ این دو شعر در نسخهٔ دیم وجود ندارد ۴ ن ۸۰۲ = ناخوشی؛ ن ۱۰ = ناکسی ۵ ن ۱ = نامسلمان؛ ن ۲، ۸، ۲۳، ۲۹، ۳۶ = ناپشیمان ۶ ن ۱۱، ۱۷ = عشوه؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیره = شیوه ۷ ن ۲ = عشوه؛ همه نسخه‌های دیگر = دشنه ۸ ن = نیم مست؛ ن ۱۱ = نیز مست؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = تیزدست ۹ ن ۱۰ = سماع و وجد کن؛ ن ۱، ۵، ۸ و دیگر نسخه‌ها = سماع شوق کن ۱۰ ن ۱ = به بزم دل؛ ن ۵، ۸، ۱۷ و دیگر نسخه‌ها = بگوش دل ۱۱ تنها در ن ۳۶ یافته شد.

زلفِ شکن فروش را بر دلِ من متاع بخش[1] — یا ز زمانه ده ز نو قاعدهٔ شکست را

گرمِ زیارتِ[2] حرم گشته[3] ز بی‌خودی دلی[4]

یا صنم است بر زبانِ عرفیِ بت[5] پرست را

(۵۵)

کوی عشق است و همه دانه و دام است اینجا — جلوهٔ مردمِ آزاده[6] حرام است اینجا

هر که بگذشت درین[7] کوی به بند[8] افتاده است — طایرِ بی‌قفس و دام کدام است اینجا

آنکه هر گام[9] نه لغزید درین کو بدرفت[10] — صنعتِ[11] راه روان لغزشِ گام است اینجا

عشرتِ بزمِ تو زانست که محنت بر ماست — صبحِ آن[12] ناحیه وقتی است که شام است اینجا

برو[13] از عشق مچین معرکه ای شیخ حرم — عقل را شیوهٔ بازیچه حرام است اینجا

در حرم ذکرِ بت ای دیرنشین خاصِ تو[14] نیست — لله الحمد که این زمزمه عام است اینجا

شوقِ موسیٰ چه که آن مه چو بر آید بر بام[15] — شعلهٔ طور کمند افکنِ بام است اینجا

سرِّ تقدیر در آن حلقه[16] رسد پخته[17] بگوش — سرِّ این مسئله[18] مگشای که خام است اینجا

عشق بنشست ز پا در رهِ جویایِ قرب — زاغِ اندیشه همان کبکِ خرام است اینجا

---

[1] ن ۱۰ = بخش؛ ن ۴، ۵، ۱۱، ۱۷ = کش؛ ن ۱، ۲، ۳ = کن [2] ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۵ = دلم؛ ن ۲، ۳، ۴، ۷، ۸، ۹، ۱۰ = حرم [3] ن ۶، ۹ = ولی ز بیخودی؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۱۷، ۲۵ و دیگر نسخه‌ها = ز بیخودی ولی [4] ن ۳ = ولیک؛ دیگر همه نسخه‌ها = ولی [5] ن ۱، ۵ = می پرست؛ همه نسخه‌های دیگر = بت پرست [6] ن ۱۰ = آشاد؛ ن ۹ = آسوده؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = آزاده [7] ن ۲ = ازین؛ همه نسخه‌های دیگر = درین [8] ن ۱۰ = زپا؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۷، ۲۵ وغیره = به بند، ن ۹ = بلند [9] ن ۹، ۱۱، ۲۵ = آن که هرگام بلغزید؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۱۷ وغیره = آن که هرگام نلغزید [10] ن ۹، ۱۱ = درین کوی برفت؛ دیگر همه نسخه‌ها = درین کو بدرفت [11] ن ۱۰ = صفت؛ همه نسخه‌های دیگر = صنعت [12] ن ۱۰ = این؛ دیگر نسخه‌ها = آن [13] ن ۹، ۱۱ = برو از عشق؛ ن ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = برو ای [14] ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۵ = خاصِ من است؛ ن ۸، ۹ = خاصِ تو نیست [15] ن ۳ = چو رسد بر لبِ بام؛ ن ۱، ۴، ۸، ۱۷ وغیره = چو آید بر بام [16] ن ۶، ۹ = حلقه؛ دیگر نسخه‌ها = نشانه [17] ن ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = پخته؛ ن ۱، ۵ = نکته؛ ن ۲، ۱۱ = شسته [18] ن ۶ = سلسله؛ دیگر نسخه‌ها = مسئله.

عرفی از هر دو جهان می رمد الّا در دوست
همه جا وحشی از آن است که رام است اینجا

(۵۶)

نی مهرِ دوست خواهم[1] نی کینِ دشمنان را — یک طور دوست دارم بی مهر و مهربان را
غم می کشد عنانم من هم شتاب دارم — از من دعا[2] بگویید یارانِ شادمان[3] را
پیشانه گر بتازم بیم مکن که شوقش — پر[4] می دهد به مرکب شرمی[5] دهد عنان را
بشنو ترانۀ عشق ای بلبلِ بلاغت — بیدار دار[7] گوش و[8] در خواب کن زبان را
گفتم بگوشِ[9] توفیق کای دشمنِ مروت — تا کی فراقِ خرمن این مورِ ناتوان را
گفتا مروت این است کز پا در[10] افکنیمش — تا آنکه جوید[11] از غیر در خود بیابد[12] آن را
آوارگی ست رهبر در وادیِ محبت — طوفان بود معلم دریای بیکران را

عرفی به گیتی از خلد آمد که باز گردد
غافل که تازه پرواز کم سازد آشیان را

(۵۷)

نداد نورِ شراری چراغِ هستیِ ما — گلی نه چید ز شاخی درازدستیِ ما
عنایتِ[13] صمدی ردِّ کفرِ ما نکند — اگر کمال پذیرد صنم پرستیِ ما
سرِ فتادگیِ ما به عرش می ساید — کلاهِ فخرِ بلندی ربود پستیِ ما
ز نیم مستیِ ما زان کرشمه می سازد[14] — که چشمِ شاهدِ عشق است نیم مستیِ ما

---

[1] ن ۱، ۳، ۵، ۱۰، ۱۷ = بینم ؛ ن ۶، ۹ = خواهم [2] ن ۹ = سلام گویید ؛ ن ۱، ۵ وغیره = دعا بگویید [3] ن ۲ = مهربان ؛ ن ۶، ۱۰ = دوستان ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخ = شادمان [4] ن ۱۱ = گری ؛ ن ۱۷ = بری ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۰ = پری [5] ن ۱۱ = نرمی دهد ؛ ن ۱۰ = دامن درد عنان را (کذا) ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = سرمی دهد [6] این بیت فقط در نسخه‌های ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ شامل این غزل است [7] ن ۸ = ساز ؛ دیگر نسخه‌ها = دار [8] ن ۱، ۸ = گوشت ؛ دیگر نسخ = گوش و [9] ن ۹ = به نزد خود در ؛ دیگر نسخه‌ها = کز پا در [10] ن ۲ = خواهد ؛ دیگر همه نسخ = جوید [11] ن ۱، ۵، ۱۷ = بیند ؛ ن ۲، ۳، ۵ (حاشیه)، ۶، ۸، ۹، ۱۰ = بیابد [12] مرزا غالب گوید : وفاداری بقدرِ استواری عین ایمان ہے — مرے گر بتکدے میں کعبے میں گاڑو برہمن کو [13] ن ۲۵ = سازد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = بارد [14] "بگوشِ توفیق" باعثِ شدیدگیِ مفهوم است۔

دی که عشق بتازد به قلب ما عرفی
به تاج عرش نشیند غبار هستی ما

(۵۸)

التفاتی نیست با امید مطلوب مرا
مرحمت با یأس[1] باشد خوی محبوب مرا

تا به حال من کند اندیشه‌های باطلش
پیش او در آتش اندازد[2] مکتوب مرا

در حجاب افتاده زین غمخانه می ناید[3] برون
دشمنی با خویش تا کی جان محبوب مرا

گفتگوهای دل شوریده[4] ام باطل مدان
بهره‌ای از هوشمندی هست مجذوب مرا

گریه را ذوقیست کانرا همی[5] باعث بس است
ورنه یوسف در گریبان است یعقوب مرا

حسن و ناز و غمزه[6] خواهد مردمی شرم[7] و ادب
حسن اهلیت دهد آزار محبوب مرا

ناصبوری گر کند عرفی دلم عیبش مکن
ناصبوری شرط اسلام است ایوب مرا

(۵۹)

در نوبهار باده نه نوشد کسی چرا
می در پیاله زهد فروشد کسی چرا

مرغان چنین به شوق[8] بهاران چنین به ذوق[9]
همراه بلبلان نخروشد کسی چرا

سررشتهٔ معامله در دست قسمت است
با دشمنان به مهر نجوشد کسی چرا

صد دشمنم[10] به خون دل و تشنه دوست هم
این بی خمار باده نه نوشد کسی چرا

چون دم بدم عنایت توفیق ممکن است
در تنگنای نزع نکوشد کسی چرا

---

[1] ن ۱۰ = پایان و دیگر نسخه‌ها = یاس [2] ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰ = اندازید و ن ۴، ۶، ۱۶، ۱۷ = اندازند [3] ن ۱۷ = ماند برون و ن ۲، ۸، ۹ = آید برون و ن ۴، ۲۵ = ناید برون [4] ن ۱۰ = دیوانه و همه نسخه‌های دیگر = شوریده [5] ن ۹ = را و ن ۱، ۵، ۸ وغیره = ام [6] ن ۹ = جلوه و ن ۶ = غمزه و ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = عشوه [7] ن ۸ = خلق ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = شرم [8] ن ۱، ۵، ۱۰ = بذوق و ن ۶، ۸، ۱۷ = بشوق [9] ن ۱، ۵، ۱۰ = بشوق و ن ۲، ۶، ۸، ۱۷ = بذوق [10] ن ۱ = دشمنان و ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ وغیره = دشمنم۔

هم دوستی ست عرفی و هم رفع دشمنی ست
عیبِ غنیم و دوست نپوشد کسی چرا

(۶۰)

شب تا سحر کنم عجز تا بوسم آستان را | آخر سفارشی[1] کن بیدرد پاسبان را
کین را بمهر مفروش ای عشقِ[2] دوست دشمن | زین بهتر ک فراگیر یاران خرده[3] دان را
تا کی فروشم آخر بیسود گوهر مهر[4] | هر چند گفته باشم من دوستم زبان را
من بلبلِ بهشتم[5] اما درین گلستان | در روزِ بد نهادم بنیادِ آشیان را
پروای گشتنم[6] نیست اما به موسمِ گل | آب و هوای گلشن آتش کند عنان را
عشقم[7] بهشت[8] وا فکند در پیش درد و محنت | سلطان شکارِ لاغر بخشد ملازمان را
بشنو[9] ترانهٔ عشق ای بلبلِ بلاغت | بیدار ساز گوشت در خواب کن زبان را

عرفی نکرده صیدی در دشتِ معرفت لیک
بنشاند پر به ناوک برسته[10] زه کمان را

(۶۱)

نوشد ار ونشاهٔ علت تهد درجانِ[11] ما | در خمارِ معجز افتد عیسیٰ از درمانِ ما
آبروی شمع را بیهوده نتوان ریختن | صد شبِ یلداست در هر گوشهٔ زندانِ ما
ما خجل اما سخن در صنعتِ مشاطات | گر نمودِ کفر دارد شاهدِ ایمانِ ما
زخمها برداشتیم و فتح ها کردیم لیک | هرگز از خونِ کسی رنگین نشد میدانِ[12] ما

---

[1] ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷ = سفارشی ؛ ن ۴، ۱۰، ۱۱ = سپارشی [2] ن ۱، ۵، ۳۵ = عشوه ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۱۷ وغیره = عشق [3] ن ۱۰ = نکته دان ؛ دیگر همه نسخه ها = خرده دان [4] ن ۱، ۵ = عشق ؛ همه نسخه های دیگر = مهر [5] ن ۹ = مرغِ بهشت بودم ؛ ن ۱، ۵، ۸ و دیگر نسخه ها = من بلبلِ بهشتم [6] ن ۸ = گلشنم ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = گشتنم ؛ ن ۹ = گشتنم [7] ن ۲ = عشقت ؛ همه نسخه های دیگر = عشقم [8] ن ۹ = بهشت ؛ دیگر همه نسخه ها = بیست [9] درین غزل این بیت تنها در نسخه ها ۲، ۴، ۶، ۹، ۱۱ یافته شد [10] ن ۱، ۲ = برسیته زد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ و دیگر نسخه ها = برسته زه [11] ن ۸، ۱۰ = برجانِ ما ؛ دیگر نسخه ها = درجانِ ما [12] ن ۱، ۴، ۵، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = میدان ؛ ن ۲، ۹ = دامان ۔

چشم اگر باز است اگر پوشیده از هم نگسلد　　آمد و رفتِ نظر در[1] دیدهٔ حیرانِ ما

نی ز عصمت پاکدامانیم کز ناموس و ننگ　　می کند آلودگی پرهیز از دامانِ ما

معنیِ روشن برون می جوشدم عرفی ز دل

در سیاهی می نگنجد چشمهٔ حیوانِ ما

(۶۲)

از بسکه در معارضه دیدیم مثالها　　عاجز شدیم ز کشمکشِ احتمالها

با آنکه هیچ مطلبِ ممکن روا نشد　　دل خوش نمی کنیم[2] مگر از محالها

آنجاست[3] برگ عیش[4] که هر سو فشانده اند　　پروانه های سوخته پرها و بالها

مشغولِ دردِ خویش[5] چو مستانِ عشق باش　　همدرد و[6] همنشین و عیان نیست حالها

در ملکِ عشق هر که شفا یابد[7] از مرض　　رسوای خلق[8] گردد و گویند سالها

صد ره گشوده[9] پرده و نشناخت چشمِ عقل　　با آنکه آشنا شده بود از مثالها

گه گه[10] فتد ز طاقِ دلِ دوستان دلی　　خورشید را زیان نرسد زین زوالها

عرفی اگر به انجمنِ بی غمان نشست　　کز جامِ جم شراب کند در سفالها

(۶۳)

گریه بر جوشانم و شویم دلِ دیوانه را　　تا کنم آرایش از بهرِ صنم بتخانه را

کی به این شوق از وصالِ شمع گردد کامران　　بال اگر از شعلهٔ آتش بود پروانه را

از بساطِ عشق بازارِ ازل برچیده ام　　این نگاهِ حسرت و این گریهٔ مستانه را

باز در بزمی قدح گیرم بلب کانجا مدام　　ساقی از آتش[11] لبالب می کند پیمانه را

۱؎ ن ۱۰ = از ؛ ن ۲، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷ = در ۲؎ ن ۱، ۳۵ = نمی کنم مگر از احتمالها ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = نمی کنیم مگر از محالها ۳؎ ن ۱۰ = اینجا ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵ = آنجا ۴؎ ن ۹ = بزم عیش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، و دیگر نسخه‌ها = برگ عیش ۵؎ ن ۲، ۶، ۱۰ = عشق ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره = خویش ۶؎ ن ۲، ۸ = همدرد همنشین عیان ؛ [illegible] همنشین که عیان ؛ ن ۱، ۴، ۳۵، ۵ = همدرد و همنشین و عیان ؛ ن ۹ = همدرد و هم عنان عیان ۷؎ ن ۱ = یافت ؛ [illegible] نسخه‌های دیگر بشمول ۱، ۵، ۸ = یابد ۸؎ ن ۱ = عشق ؛ همه نسخه‌های دیگر بشمول ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = خلق ۹؎ ن ۲، ۴، ۲۹، ۳۲ = گشـ[illegible] ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = گشاد ؛ ن ۳، ۴، ۸ = گشوده ۱۰؎ ن ۱۰ = هرگز ؛ همه نسخه‌های دیگر شمول ۱، ۵ وغیره = گه گه ۱۱؎ ن ۲، ۸، ۲۸، ۹، [illegible] = آتش ؛ ن ۱۰ = حیرت ؛ ن ۸، ۲۸ = حسرت.

عشق را بدنام[1] کردی سینه بر آتش مسای[2] / شعله نوشی کن[3] بهل بازیچهٔ پروانه را

نالهٔ بی کردم ز جورش گفت جای[4] کاشنا / رنجه گردد چون بیازارد کسی بیگانه را

پارهٔ بی دل می خورم عرفی ز قربانگاه عشق

مرغ آتش خواره جز[5] اخگر نه خواهد دانه را

(۶۲)

چراغ عشق به گلخن[6] شود دلیل مرا / به گشت گلشن[7] خود می برد خلیل مرا

ز باغ وصل ثمر خواهم آن قدر که دهند / کجا نظر به کثیر است یا قلیل مرا

روای مگس به مگس ران مساز محتاجم / که منفعل نه کند بال جبرئیل مرا

علاج تشنگیم خون دل کند ورنه / ز روی لب[8] گذرد نهر سلسبیل مرا

دلم ز جور خسیسان[9] الم کشد ورنه / نمی گزد[10] ستم مردم اصیل مرا

تمام[11] خون شده‌ام بخت[12] کو که غمزهٔ دوست / به شاهراه شهادت کند سبیل مرا

فغان[11] ز جلوهٔ حسنت که با سخاوت عشق / به پر فشاندن جان می کند بخیل مرا

چگونه باورم آید ز اهل حسن وفا / که کرده حسن تو ملزم به صد دلیل مرا

کجاست عرفی مجنون که تازیانهٔ[13] او

ز کوی عشق[14] بر آرد هزار میل مرا

---

[1] ن ۱۰، ۱۷ = شرمنده؛ ن ۱، ۵، ۲، ۸، ۱۷ = بدنام [2] ن ۸ = منه؛ ن ۱۰ = مساز؛ ن ۲، ۲۸ = مسای؛ ن ۱۸ = متاز [3] ن ۱۰، ۲۸ = نوش ای دل؛ ن ۲، ۸، ۱۷ = نوشی کن [4] ن ۲۸ = جان وآشنا؛ ن ۲، ۸، ۱۰، ۲۳، ۲۹، ۳۶ = جای کاشنا [5] ن ۸ = کی لذت شناسد؛ ن ۲۹، ۳۶ وغیره = جز اخگر نخواهد [6] ن ۱، ۵ = گلشن؛ ن ۱۳ = گلبن؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۹، ۷، ۲۸ = گلخن [7] ن ۵، ۱۱ = گلخن؛ ن ۱، ۸، ۱۰، ۱۷ وغیره = گلشن [8] ن ۱، ۵، ۸ = دل؛ ن ۲، ۳، ۴، ۱۰، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۵ = لب [9] ن ۱۰ = نخیلان؛ ن ۱، ۵، ۸ و دیگر نسخه‌ها = خسیسان [10] ن ۲، ۸، مخزن = کشد؛ دیگر همه نسخه‌ها = گزد [11] این ابیات تنها در نسخه‌های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد [12] ن ۱۷ = بخت؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بخت [13] ن ۱۷ = تازیانهٔ او؛ دیگر همه نسخه‌ها = تازیانهٔ او [14] ن ۲، ۳، ۶، ۹، ۱۰، ۸، ۲۳، ۲۹، ۳۶ = ریاض عقل؛ دیگر نسخه‌ها مثل ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = عشق

ردیف بای عربی

(۱)

دل چو[۱] به غم شاد زیست مهر و وفا[۲] ازو طلب
غم چو گوارا فتاد برگ و نوا ازو طلب

یا به دعا غیر درد از در[۴] یزدان[۳] مخواه
یا به طلب گر خوشی ترک دعا ازو طلب

چون روش عهد ما کرده فلک واژگون
تشنه رسی چون به خضر زهر فنا ازو طلب

آنکه کشد یک شراب زو مطلب درد و صفا
وانکه[۵] که خورد نوش و زهر[۶] درد و دوا ازو طلب

از چه روی نزد شیخ جانب عرفی شتاب
مطلب اگر های و هوست خیز و بیا ازو طلب

(۲)

صد قول به یک زمزمه طی می کنم امشب
مستی نه به اندازهٔ می می کنم امشب

مجنون ترا قبله اجابت ز دعا برد[۷]
هنگام دعا روی به حی می کنم امشب

آن خنده که دی ساغر جم[۸] داشت[۹] به خورشید
بر جام جم و مجلس کی می کنم امشب

نگشود[۱۰] در گفت و شنودم به مشایخ[۱۱]
این داد و ستد با دف و نی می کنم امشب

همت نه متاعیست که ارزد به تفاخر
این عربده[۱۲] با حاتم طی می کنم امشب

تا کی طلب از وادی راحت[۱۳] کنم دور
این ناقه درین مرحله پی می کنم امشب

---

۱ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = کز؛ ن ۲، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۲۸ = چو ۲ ن ۵، ۶ = برگ و نوا؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷ = مهر و وفا ۳ ن ۶ = زدن؛ دیگر نسخه‌ها = زد ۴ ن ۶ = پیچ زد؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه‌ها = از در ۵ ن ۱، ۲ = آنکه؛ ن ۳، ۴، ۵، ۶ و دیگر همه نسخه‌ها = وانکه ۶ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱ = نوش زهر؛ ن ۲، ۱۷ = نوش و زهر؛ ن ۲۸ = نیش و زهر ۷ ن ۱، ۵، ۱۱ = بود؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۵ = برد ۸ ن ۱۰ = من؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ و دیگر نسخه‌ها = جم ۹ ن ۱۰ = داد؛ دیگر نسخه‌ها بشمول ۱، ۵، ۸ = داشت ۱۰ ن ۶ = بگشود؛ ن ۴، ۱۷ = نگشوده؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷ = نگشود ۱۱ ن ۲، ۶ = بمناجات؛ ن ۱، ۵ و دیگر همه نسخه‌ها = به مشایخ ۱۲ ن ۶ = عربده؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۲۵ = نعره ۱۳ ن ۴، ۱۰، ۱۲ = همت؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸ و دیگر نسخه‌ها = راحت.

عرفی لب من در دو به افغان نگشود است
این ناله به فرمودهٔ[1] نی[1] می کنم امشب

(۳)

همانا[2] مدعی حالِ مرا بیند خراب امشب
که در پرسیدنِ حالم ندارد اضطراب امشب

به رنج در خمار آمد برم کز سر گرانیها
سزای کشت اگر پیدائی کردم شراب امشب

ز شوخیها دلم را خون نمی سازد خیالِ او
مگر در سینه از افسانهٔ[3] دل شد بخواب امشب

مکش پا از سر بالینِ عرفی امشب ای بدخو
که حالِ خستهٔ عشقِ تو می بینم خراب امشب

ردیف تای فوقانی

(۱)

بر[4] میانِ فتنهٔ شوخی طرفِ دامانی شکست
ترکتاز غمزه هر سو[5] فوجِ ایمانی شکست

ملکِ حسن از شیوه خالی کرد تا گشتم[6] خراب
کافرستانی بهم زد تا[7] مسلمانی شکست

شکرِ طالع می کنم با آن که از پایم فکند
زانکه هر خاری به پایم در گلستانی شکست

هر که با آن نامسلمان یک نفس همراه شد
با خدای خویش در هر گام[8] پیمانی شکست

قابلِ رنج[9] محبت کس نیامد[10] در وجود
رنگِ روی خویش را هر کس به دستانی شکست

گر سلیمان است وگر[11] موری درین معنی[12] گداست
هر که دست از آبروشست او لبِ نانی شکست

---

[1] ن ۲، ۳، ۸ = نی؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۳۵ وغیره = می [2] این غزل تنها در نسخه‌های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد [3] ن ۸، ۱۷ = از افسانهٔ دل باشد بخواب؛ ن ۱، ۵، ۱۷ وغیره = از افسانهٔ دل جوید بخواب★ [4] ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۲ = در؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = بر [5] ن ۲، ۸ = غمزه‌اش بر گوشهٔ خاقانی؛ دیگر همه نسخه‌ها بشمول ۱، ۵ = غمزه بر سو فوج ایمانی [6] ن ۱۰ = خالی گشت گشتم من خراب؛ ن ۸، ۹، ۱۱ = خالی گشت تا گشتم خراب؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = خالی کرد تا گشتم خراب [7] ن ۱، ۵، ۸، ۹ = تا مسلمانی؛ ن ۲، ۱۰، ۱۷، ۲۸ = نامسلمانی [8] ن ۱۰ = کار؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = گام [9] ن ۶، ۹، ۱۰ = درد؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = رنج [10] ن ۶، ۸، ۱۰، ۲۸ = نیاید؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۲، ۱۷، مخزن = نیامد [11] ن ۳، ۴، ۵ = در موری؛ ن ۱۷ = اگر؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = وگر [12] ن ۱، ۵ = درین معنی؛ ن ۳، ۱۰، ۱۱، ۴، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۲ = که در معنی؛ ن ۹ = که در معنی یکیست۔ ★ ن ۳۵ = از افسانهٔ دل شد بخواب۔

شیدِ صوفی طالبانِ کعبہ را گمراہ کرد — نامسلمانی در آمد، فوجِ ایمانی شکست

تا دلِ عرفی شکست آشوب در عالم فتاد
این نہ موری بود پنداری سلیمانی شکست

(۲)

یک[۱] سخن نیست کہ خاموشی ازان بہتر نیست — نیست علمی کہ فراموشی ازان بہتر نیست

اینک اصحابِ حرم حاضر و انواع[۲] صلاح — کو صلاحی کہ قدح نوشی ازان بہتر نیست

گرچہ از ہمنفسان جملہ وفا می بینم — آن وفا کو کہ جفاکوشی[۳] ازان بہتر نیست

خرمنِ انس بیک جرعۂ مستی مفروش[۴] — کان متاعیست کہ بیہوشی ازان بہتر نیست

نیست ہشیاریِ آسودہ دلان قابلِ راز — این قدر ہست کہ بیہوشی ازان بہتر نیست

گفتیم عیبِ تو عرفی بہ چہ پوشیم، بگو
ہر لباسی کہ تو می پوشی ازان بہتر نیست

(۳)

ما تشنہ لب و چشمۂ حیوان نفسِ ماست[۵] — درویشِ جہانیم و ہما در قفسِ ماست

آن کعبہ روانیم کہ در بادیۂ راز — خاموشیِ جاوید فغانِ جرسِ ماست

آن زہر پرستی کہ بود در شکرستان — بیگانہ زخاییدنِ شکرّ مگسِ ماست

ما دست و دہن سوختۂ لقمۂ عشقیم — دوزخ جگرش آبلہ ریز از نفسِ ماست

از لذتِ امیدِ تماشای تو مردن — در باغِ تمنّا[۶] ثمرِ پیش رسِ ماست

داغی کہ امان جویَد[۷] از سینۂ دوزخ — در باغِ محبت[۸] ثمرِ نیم رسِ ماست

---

[۱] ن ۹، ۱۷ = سخنی؛ ن ۱، ۵ و دیگر ہر نسخہ ہای عرفات و خلاصہ و منتخب و ریاض = یک سخن [۲] ن ۹ = اسباب؛ ن ۵، ۱ و دیگر ہر نسخہ ہا = انواع [۳] ن = فراموشی؛ ن ۱، ۵، ۱۰ = جفاکیشی؛ ن ۲۶، ۴ وغیرہ = جفاکوشی [۴] این بیت تنہا در نسخۂ ۱۷ یافتہ شد [۵] ن ۲ = در باغ تماشا ثمر پیش رس؛ ن ۴، ۸ = در باغ تمنا ثمر نیم رس؛ ن ۳، ۶، ۸، ۱۷، ۳۶، ریاض = باغ تمنا ثمر پیش رس [۶] ن ۱، ۵ = یابد؛ ن ۱، ۱۷ = جوید [۷] ن ۱، ۵، ۱۷ = تمنا؛ ن ۱۰ = محبت؛ ن ۲ = تماشا۔

مرغانِ اجابت ہمہ بریان و کباب اند   در باغِ دعای کہ نسیمش نفسِ ماست

عرفی کسِ ماہر کہ شود حیلہ فروش است

دربی کسی آویزہ کہ بی[1] گفت کسِ ماست

(۴)

مست و بدخویم و ہم صحبتِ جانانہ مست   فتنہ انگیز بود اُنسِ دو ہمخانہ مست

ہمہ محتاجِ شرابیم ولی ساقیِ عدل   ندہد ساغرِ ہشیار چو[2] پیمانہ مست

قولِ اربابِ خرد دستکشِ صد عرض است   ہیچ افسانہ چنان نیست کہ افسانہ مست

ابلہ[3] و مست و خرد پیشہ و ہشیاری ہاست   مصلحت دان طلبی رو سوی فرزانہ مست

شورِ عالم ہمہ جمع است دران نرگسِ شوخ   مجمعِ فتنہ و آشوب بود خانہ مست

دوش با عرفیِ دیوانہ زدم جامی چند

چہ بلا فیض دہد صحبتِ دیوانہ مست

(۵)

ایما[4] و اشارت نہ بہ اندازۂ راز است   این رشتہ بہ[5] انگشت نہ پیچی کہ دراز است

عشق آفتِ سلطان بود آرایشِ بندہ   این مسئلہ در نسخۂ محمود و ایاز است

یارب تو نگہ دار دلِ خلوتیان را   کان مغبچہ مست است و در صومعہ باز است

خون نابہ حسرت چکدم[7] از مژہ[8] ہرگاہ   بینم کہ[6] غذاوندِ کسی بندہ نواز است

این[9] قہقہہ عیش کہ با کبکِ دل ماست   باور نہ توان کرد کہ در چنگلِ باز است

ماہیتِ ہر چیز کہ اندیشہ کند فہم   بر حق نہ کنی حمل کہ در تحتِ مجاز است

مابی بصر و لیک درین جادۂ ہموار   نالیم کہ در جملہ نشیب است و فراز است

---

[1] ن ۱۰ = پی؛ ن ۱۷ = می؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۳۵ وغیرہ = بی [2] ن ۹ = بہ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۲۵، ۳۶ = چو [3] ن ۲، ۴، ۸، ۱۰ = ابلہ مست و خرد پیشہ ہشیار نما؛ ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = ابلہ و مست و خرد پیشہ و ہشیار [4] ن ۱۹ = اختلاط، ۱۱ = بیداد گر روی تو؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷ وغیرہ = ایما و اشارت نہ بہ [5] ن ۹ = باریک؛ ن ۱ و دیگر نسخہ ہا = بانگشت [6] ن ۹، ۱۱ = چکد از ہر مژہ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = چکدم از مژہ [7] ن ۸ = چو؛ دیگر نسخہ ہا = کہ [8] ن ۵ = آن؛ ن ۱، ۸ = این

با شیفتهٔ بت چه کند وعظ تو ای شیخ / سجاده بانداز که هنگام نیاز است[1]

گر دوست به صلح آیدم ای محرم[2] وحدت / گو حجله بیارای[3] که اینجا همه ناز است[1]

تا دل شنود آیت راز از حرم دوست / اینها که بخوانند[4] و نوشتند نه راز است[1]

هر چند که عرفی پی تحقیق شتابد

مشتاب ز[5] دنبال که او بیهده تاز است

(۶)

شب عشاق ز روز دگران در پیش است / مرگ این طایفه بسیار ز جان در پیش است

من از آن عاقبت[6] اندیشی خود می دیدم / که بلاهای چنینم ز جهان در پیش است

من همان روز که جولان تو دیدم گفتم / که فراموشیم از دست و عنان در پیش است

چه غم از پرده دریهای نمیم[7] است مرا / که برانداختن نام و نشان در پیش است

بروای عقل منه منطق[8] و حکمت پیشم / که مرا نسخهٔ غمهای فلان در پیش است

پنبه[9] در گوش منه گر نه ز نم حرف که من / در سخن هر سر مویم ز زبان در پیش است

یک[10] عبارت ز فراق تو نیارم به زبان / کش نه هیهات ز دنبال فغان در پیش است

رفت عرفی ز پی عقل و به جایی نرسید

گر چه صد مرحله از کون و مکان در پیش است

(۷)

گرمی نه خورده ای ز منت انفعال چیست / این خوی[11] ز شرم ریخته این رنگ آل چیست

کی لازم است باده کشیدن ز جام زر / مقصود اگر می است قصور سفال چیست

---

[1] ابیات غزل از ۶ تا ۱۰ تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [2] ن ۸ = همدم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = محرم [3] ن ۸ = میارای ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = بیارای [4] ن ۱۷ = نوشتند و بخوانند ؛ ن ۱، ۵ = بخوانند و نوشتند ؛ ن ۳۵ = بخوانند و نوشتند ؛ ن ۸ = بخواند و نوشتند [5] ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱ = به ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ز [6] ن ۱، ۴، ۸، ۱۷ = عافیت ؛ ن ۵، ۳۵ = عاقبت ——— [7] ن ۹ = نسیم ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = نمیم [8] ن ۸ = حکمت منطق ؛ ن ۱، ۴، ۵ = منطق حکمت ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷ = منطق و حکمت [10] این دو شعر فقط در نسخه های ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ یافته می شود [11] ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خون شرم ؛ ن ۹، ۱۰ = خوی ز شرم۔

گفتی ز جورِ کیست دلت خون؟ مگر[1] نه ای — آگه ز بی زبانیِ من، این سوال چیست

فردا که تلخ کام دلا خیزی از عطش — دانی که چاشنیِ غم بی زوال چیست

حیرت[2] نگر که مستِ نگاهت[3] چشمِ[4] من — آگه نیم که شرم چه و انفعال چیست

مردیم عرفی از غم آن طفلِ خورد سال

معلوم مانشد که بر این نو نهال چیست

(۸)

هم صومعه را فیض بدستور نماند است — هم گوشهٔ آتشکده را نور نماند است

با آنکه نه من چشم و نه او پرده گشاید — تاب نظرم بر رخِ منظور نماند است

ذوقِ دلِ ریشم که شناسد که درین عهد — یک زخم نمک خوردهٔ ناسور نماند است[7]

از دارِ شفا فیض گسستن نه صلاح است — این نقصِ طبیب است که رنجور نماند است[7]

دی شب نفسم تیز نه شد، گفت[5] صبا نا — کان ناله فروشِ شبِ دیجور نماند است[7]

آن کز اثرِ کشف و کرامات توان یافت[6] — با خلقِ جهان گوئی که مستور نماند است[7]

مستی و خرابی مبرا ز حد که به عالم — غیر از دلِ بی رحم تو معمور نماند است[7]

چون لب نگشاید[7] به انا الحق که ز بس عشق — جائی گرهی در دلِ منصور نماند است[7]

بی نشاهٔ ذوقی نبود خفته و بیدار — در صومعه و میکده مخمور نماند است

بیمارِ تو کش زندگی از شدتِ درد است — امید هلاکش به دم صور نماند است

باور نه کنم، گرچه انا الحق زده، کز عشق — صد رازِ دگر در دلِ منصور نماند است

نام تو چه پست و چه بلند این چه مراد است — بس شهرهٔ آفاق که مشهور نماند است

عرفی ارنی گو بشنو[8] آیتِ یاسی

دیر است که این قاعده در طور نماند است

---

[1] ن ۱، ۲، ۳۵ = اگر؛ ن ۸ = بگر [2] ن ۱ = جراُت؛ ن ۱۱ = حسرت؛ ن ۲، ۵، ۴، ۶، ۸، ۱۷، ۲۹، ۲۵، ۳۶، ۳۲، ۱۲ = حیرت [3] ن ۹ بجود دیگر نسخہا = نگاه [4] ن ۲ = چشم و من؛ ن ۱، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = چشم من [5] ن ۸ = گفت؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = یافت [6] ن ۱، ۲، ۵ = بگشاید؛ ن ۸، ۱۷ = نگشاید [7] این ابیات تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [8] ن ۵ = بشنو؛ ن ۳۵ = بشنو۔

(۹)

کسی که بر اثرِ مدعای خویشتن است کشیده تیغِ ستم در قفای خویشتن است

کسی که مایۂ توفیق و شانِ مطلب یافت اگر ملول نشیند، بجای خویشتن است

چنان ز فیضِ قناعت به عیش مشغولم که نفسِ کام طلب در غذای خویشتن است

هزار معجزه بنمود عشق و عقلِ جهول[۱] هنوز بر سرِ اندیشه های خویشتن است

به شمع[۲] نازم و خرسندیش که خود همه جا ملال بخشِ خود و دلگشای خویشتن است

امید[۲] هست که روزی خجل شوی ز جفا که این معامله ام با وفای خویشتن است

عدیلِ فطرتِ[۳] عرفیست همتِ ساقی
که حاتمِ دگران و گدای خویشتن است

(۱۰)

گر به دیرم طلبد مغبچۂ حور سرشت بیم دوزخ برم از یاد چو امید بهشت[۴]

نسبتِ سبحه و زنّار دو صد رنگ آمیخت ورنه این رشته[۵] همانست که برنگ سرشت[۶]

عشرتِ رفته مجو باز که دهقانِ فلک تخم هر کشته که بدرود دگر بار نه کشت

عشقِ[۷] آن برهمنِ سوخته صادق شمار که نه خاکسترش آرند پیِ طرحِ کنشت

نازِ[۷] بیهوده مکن، در بکشای رضوان به وداع آمده ام نی به تمنای بهشت

کعبه[۸] در ماتمِ اسلام سیه می پوشد مگر آن آفتِ دین مست برآمد ز کنشت

ساغری چو دهی، بوسه ز پی نیز بده تا ندامت[۹] نه کشم گر نه کنندم[۱۰] به بهشت

---

۱ ن ۹، ۴، ۱۱، ۳۶ = جهول از ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = فضول ۲ این دو شعر تنها در نسخۀ ۱۷ وجود دارد ۳ ن ۱، ۸، ۱۰، ۱۷ = همت از ن ۲، ۵، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = فطرت ۴ ن ۱۰ = چو آیم به بهشت از ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = چو امید بهشت ۵ ن ۱۰ = این شیوه از ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۱ = این رشته ۶ ن ۱، ۲، ۵، ۳۵ = که مریم می رشت ؛ ن ۹ = که برنگ سرشت ن ۲، ۳۶ وغیره = که آدم می رشت ۷ این دو بیت تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد ۸ این بیت فقط در نسخه های ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ وجود دارد ۹ ن ۹ = به ندامت بکشم گر بکنندم به بهشت از دیگر نسخه ها بطوری که نوشته شد ۱۰ ن ۱۰، ۱۷ = نکنم از ن ۹، ۵ = بکنندم از ن ۱، ۳۵ = نکنندم۔

ترکِ دین در رهِ معشوق گناهیست دلی ‌‌‌‌‌‌‌‌ نه گناهیست که در نامه تواند نوشت

این قدر کعبه پرستی که تو داری عرفی

از تو آید که کنی منع من از طوفِ کنشت

(۱۱)

شکستنِ دلِ ما کارِ زورِ بازو نیست ‌‌‌‌‌‌‌‌ ہلاکِ اہلِ وفا جز بہ نوش دارو نیست

بہ عیب جوئیِ مجنون بدم، ولی گویم ‌‌‌‌‌‌‌‌ خوشا دلی کہ تسلّی بہ چشم آہو نیست

سمن ز تربیت از لاله پایدار تر است ‌‌‌‌‌‌‌‌ وگرنه نیست گلی در جهان که خودرو نیست

چگونه در خمِ بازوی چاره خواب کند ‌‌‌‌‌‌‌‌ سری که ہمدمِ درد است یارِ زانو نیست

زفیضِ طبع کسی سحر ساز شد عرفی

وگرنه چون دگران شاعر است جادو نیست

(۱۲)

راحت آلوده بہ آن سینه کہ افگارِ تو نیست ‌‌‌‌‌‌‌‌ نوش در شربتِ او باد کہ بیمارِ تو نیست

مگر آن طایفه را دل نه بود، ورنه مرا ‌‌‌‌‌‌‌‌ نیست باور کہ دلی دارد و بیمارِ تو نیست

مژدهٔ وصلِ تو با آن کہ نگنجد بہ دو کون ‌‌‌‌‌‌‌‌ نا امیدی بہ دو عالم چو طلبگارِ تو نیست

زاہد از مستی و آلودگیم منع چرا ‌‌‌‌‌‌‌‌ این گلی نیست کہ بر گوشهٔ دستارِ تو نیست

آہ ازین حوصلهٔ تنگ و ازان حسنِ بلند ‌‌‌‌‌‌‌‌ کہ دلم را طلبِ شربتِ دیدارِ تو نیست

ای برہمن تو چه زنی طعنه کہ در معبدِ ما ‌‌‌‌‌‌‌‌ سبحه یی نیست کہ آن غیرتِ زنارِ تو نیست

---

[1] ن ۱۰ = حرام است؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = گناه است [2] ن ۱۷ = مردم؛ ن ۱، ۵ وغیره = مجنون [3] ن ۱۰ = زیر ولی گریم؛ در دیگر ہمه نسخه‌ها = بدم ولی گویم [4] ن ۳۵، ۵ = سخن؛ ن ۴، ۸، ۱۰ = سمن؛ ن ۹، ۱۱ = چنین گلی نه ازین لاله زار در به بیت [5] ن ۹، ۱۱ = سخن؛ ن ۴ = سمن؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = گلی [6] ن ۹، ۱۱ = علاج زخم = بازوی چاره خواست کند؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چگونه در خم بازوی چاره خواب کند [7] ن ۱۰ = صبر؛ دیگر نسخه‌ها = چاره [8] ن ۹، ۱۱ = سرم که؛ ن ۱۰ = کسی که؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷ = سری که [9] ن ۱، ۲، ۱۰، ۳۵ = یار؛ ن ۵، ۹، ۱۷ = بار [10] ن ۱۰ = که گرفتار تو؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۲، ۳۵، ریاض = چو طلبگار [11] ن ۹ = فزون؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بلند [12] ن ۲، ۸، ۹ = طلب شربت؛ ن ۴، ۱۰ = گدا از حسرت؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = خبر از شربت [13] ن ۱۰ = برہمن تو چه زنی طعنه؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷ = ای برہمن چه زنی طعنه

عرفی از درد کہ میری؟ کہ بہ چندین تلخی
لذتی نیست کہ در مردنِ دشوارِ تونیست

(۱۳)

ای نوشدارُوی دلِ عاشق نگارمت[1] — ای بادۂ نشاطِ ابد در خمارمت[2]
ہرگز نہ دیدہ ام گلِ مقصود در کنار — ای تخمِ اشک چند بہ دامن بکارمت
ای مطلبِ بلندِ دلم، در ہوای تو — در باخت بال و پر بہ خدای سپارمت
بخت ار مدد کند کہ بہ من مہربان شوی — دستِ امید و یاس بہ گردن درآرمت
من دشمنِ رقیب نہ گردم بہ قربِ دوست — گر نیک خواہِ یارِ منی، دوست دارمت
دشنامِ ناکسان مدہ ای[3] مدعی بہ شرم — تا متہم بہ شیوۂ انصاف دارمت

عرفی ترا معاملہ با دوستان[4] بود
من نیستم کہ ہر چہ کنی واگذارمت

(۱۴)

ای دل طمع مدار کہ بی غم[5] گذارمت — دین[6] ہم قبول کن کہ بہ جان دوست دارمت
تاراجِ عافیت نہ بود کارِ دوستان — این ہم[7] ز دوستی ست کہ دشمن شمارمت
دستِ امید کی کشم از دامنت کہ من — خواہم کہ دستِ عیش بہ گردن درآرمت
صد رہ شکستہ ای دلم از جور و ہیچ گاہ — نگشودہ[8] ای نقاب کہ معذور دارمت

عرفی ز آہ و نالہ خموشی، دگر بیا
تا زخمہای سینہ بہ ناخن بخارمت

(۱۵)

---

[1] ن ۱۰ = بکامت؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷ = نگارمت [2] ن ۱۰ = بدرد خمارمت؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = ابد در خمارمت [3] ن ۱۰ = ادری دہی؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیرہ = ای مدعی [4] ن ۱۰ = دوستان؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۲ = راستان [5] ن ۱۰ = باغم؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷ = بی غم [6] ن ۱۰ = زین؛ دیگر نسخہ ہا = دین [7] ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = کاین ہم دوستی ست؛ ن ۹ = وین ہم ز دوستی ست؛ ن ۳۶ = این ہم نہ دوستی ست؛ ن ۱۰ = این ہم ز دوستی ست [8] ن ۱، ۵ = نگشادہ ای؛ ن ۶، ۱۰ = نگشودہ ای۔

مرا ز حسنِ عبادت نه زشتیِ عمل است — متاعِ من دلِ مجذوب و مستیِ ازل است

یکی ست نقدِ حکیمان و جنسِ نادانان — هر آنچه در کتبِ حکمت است در مثل است

کسی که گشته به تقلید آدمی سیرت — نه آدمی ست همانا ز آدمی بدل است

به جنگِ زاهد و صوفی خوشی، به گلشن رَو[1] — میانِ بلبل و زاغِ چمن[2] همان جدل است

من از حدوث و قدم خامشم ولی گویم — نظر به مدّت آینده عهدِ ما ازل است

قصیده نظمِ هوس پیشگان بود عرفی
تو از قبیلهٔ عشقی وظیفه‌ات غزل است

(۱۶)

غزلی گفته ام آن باعثِ گفتار کجاست — نوگلی چیده ام آن گوشهٔ دستار کجاست

یک سبوی[3] در صومعه آرم، که دگر — می فروشان بشناسند[4] که بازار کجاست

خرمنِ اندهِ دنیا به جوی گو بفروش — وانکه[5] داند که سرِ کوچهٔ خمار کجاست

آب و رنگِ چمنم آمده از طبع بهار — ما کجاییم و تماشاگهِ گلزار کجاست

عشق کاری ست که لایق به رواج افتاد است — ورنه در کون و مکان لایقِ این کار کجاست

گامِ اوّل به سرِ بُت[6] نهم اندر طلبش — گر بدانم[7] که گشایندهٔ زنّار[8] کجاست

عشقِ خورشیدِ قیامت بود ای راحتِ دوست — در بیابانِ جزا سایهٔ دیوار کجاست

عرفی از پرده برون آ که جهان گلزار است
این تماشا به سراپردهٔ پندار کجاست

(۱۷)

رسید مژده و قاصد مقیمِ خرگه ماست — که برگزیدهٔ توفیقِ جانِ آگه ماست

---

[1] ن ۹، ۱۰ = او؛ ن ۱، ۵، ۸، ۴ وغیره همهٔ نسخه های دیگر = رو [2] ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۲۵ = چمان، لبی؛ ن ۳، ۵ (حاشیه)، ۱۰، ۱۲ = چمن همان [3] ن ۴، ۱۰، ۱۱ = بشناسند؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = تشناسند [4] ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = آنکه؛ ن ۱، ۵ = وانکه [5] ن ۱۰ = ببویش؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۷ = به سرِ بُت [6] ن ۱۰ = گر برانم؛ دیگر همهٔ نسخه ها = گر بدانم [7] ن ۱۱ = اسمار؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه ها = زنّار .

کسی که چاهِ ملامت به راهِ[1] ما می کند | به ریسمانِ خود اکنون فتاده در چهِ ماست
ز شیخِ شهر شنو درس و علمِ ما آموز | که هر چه ردِّ مشایخ بود موجّهِ ماست
خروشِ ولولهٔ عالمانِ شهر آشوب | گناهِ حوصلهٔ تنگ و ظرفِ[2] بی تهِ ماست
مقیمِ شهرِ قناعت محلِ عشاق | ازین چه باک که صد کوهِ[3] فتنه در رهِ ماست
ز طوفِ درگهِ دارا نتیجه ی مطلب | که آستانهٔ دولت[4] دل مرفهِ ماست

مباش غمزده عرفی که زلف و قامتِ دوست
جزای همتِ عالی و دستِ کوتهِ ماست

(۱۸)

چشت[5] آمدم به معرکهٔ آیینِ کار چیست | دشمن کدام[6] و مطلب ازین کارزار[7] چیست
چون خار و گل ز شاخچهٔ عدل می دمند | این[8] ین تازه روی و آن[9] شرمسار چیست
هم زهرِ چشم و هم نگه از بابِ خوبی است | پس دم زدن که این خوش و آن ناگوار چیست
غم نعمت است خوردنی اما ز خوانِ عشق | ای اهلِ روزگار غمِ روزگار چیست
اندیشه در حریمِ وصال است منتظر | معشوق اگر[10] شناخته است انتظار چیست
تو رازِ خود نهفته نه هشتی[11] ز راز دار | امیدِ پرده پوشیت از راز دار چیست
نظمِ جهانِ[12] بوقلمون است ریو و رنگ | پس عیبِ زاهدانِ مشعبد شعار چیست
افتاده در میانهٔ گرداب کشتیم | من رسته ام بگو غمِ اهلِ کنار چیست
معشوق در میانهٔ جان مدعی[13] کجاست | گل از دماغ می دمد آسیبِ خار چیست

---

[1] ن ۲، ۱۰ = براهِ ما ای کند؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷ = به راه ما می کندی [2] ن ۱۰ = بخت کوتهِ ماست؛ دیگر همه نسخه ها = ظرفِ بی تهِ ماست [3] ن ۲، ۸، ۱۰ = کوه و دشت؛ ن ۱۷ = سنگ فتنه؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = کوهِ فتنه [4] ۱، ۵، ۸ = جانان؛ ن ۲، ۹، ۱۰ = دولت [5] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چشت؛ ن ۲، ۳، ۹ = ست؛ ن ۱۰ = پست [6] ن ۱۰ = بکام؛ ن ۱۷ = گدام؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = کدام [7] ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵ = کارزار؛ ن ۱۷ = کار زار [8] ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۱ = این؛ ن ۳، ۸، ۹ = آن [9] ن ۱، ۵، ۸، ۱۱ = چون؛ ن ۵، ۹، ۱۰، ۳۵ = گر [10] ن ۲، ۵، ۸ = نهشتی؛ ن ۱، ۹، ۱۷ = بهشتی [11] ن ۲، ۳ = نظم جهان بوقلمون؛ ن ۱۰ = رنگ جهانِ بوقلمون؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نظم جهان چو بوقلمون است. [12] ن ۱۷ = شد کجاست او؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر همه نسخه ها = مدعی کجاست.

گر کار را شناخته ای دست از دو مدار[1] — در فکرِ این مباش که انجام کار چیست

این باده خونِ حوصلهٔ ما به خاک ریخت — اکنون شناختیم که قدرِ خمار چیست

در حیرتم که با نسقِ حکمتِ ازل — مشتی فضول را طمعِ اختیار چیست

ای دل فریبِ خرمنِ گل[2] را ببین که چشم[3] — محرومِ[4] اشکبار ترا در کنار چیست[5]

عرفی همیشه تشنهٔ شمشیرِ[6] ناز بود[7]

تا مطلبش ز زمزمهٔ زینهار چیست

(۱۹)

ترکِ جان در رهِ آن سروِ روان این همه نیست — عشق اگر نرخ نهد قیمتِ جان، این همه نیست

مردِ همت نیم امّا به قناعت شادم — کانچه محصولِ زمین است و زمان این همه نیست

آخر از شعبده دلگیر شود شعبده باز — دل قوی دار که دستانِ[7] جهان این همه نیست

صنعتی[8] به ز ریا نیست مگر زاهد را — ورنه چون باد بروتِ دگران این همه نیست

منزلِ صلح میانِ[9] تو دراز است و مغان — ورنه از دینِ تو تا کیشِ[10] بتان این همه نیست

شوقِ[11] ما راهِ تماشا که خود نشناسد — ورنه آرایشِ گلزارِ[12] جنان این همه نیست

صرفهٔ جلوه نگهداشتنِ حسنِ بلند[13] — با نظربازیِ ما بی بصران این همه نیست

باغبان را مگر از عشوهٔ[14] گل دل بگرفت — ورنه پژمردگیِ بیمِ خزان این همه نیست

کس درِ گوش به رازِ دلِ ما نگشاید — ورنه در مجلسِ ما بندِ زبان این همه نیست

---

[1] ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = بلند؛ ن ۲، ۹، ۱۷، ۲۵، ۳۶ = مدار [2] ن ۳، ۹، ۱۰ = خود؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵، ۳۶ = گل [3] ن ۱۰ = چشم؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه‌ها = باز [4] ن ۲، ۸، ۹، ۱۷، ۲۵، ۳۶ = محروم اشکبار؛ ن ۱، ۵ وغیره = محروم و اشکبار؛ ن ۱۰ = محرم و اشکبار و [5] ن ۹ = باده؛ ن ۱، ۵، ۲۵ و دیگر نسخه‌ها = ناز [6] ن ۲، ۸، ۱۰ = یاد؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بود [7] ن ۱۰ = بستانِ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره = دستان [8] ن ۲، ۹، ۱۱ = صنعتی؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = صنعتی [9] ن ۱۷ = دراز است میان من و تو؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۵ = میانِ تو دراز است و مغان؛ ن ۹ = میانِ تو دراز است و مغان [10] ن ۲، ۸ = تا کیش مغان؛ ن ۱، ۵ = تا کیش بتان؛ ن ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۵ = با کیش مغان [11] ن ۱، ۲ = عشق؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره = شوق [12] ن ۱، ۵، ۱۱ = بازار جهان؛ ن ۸، ۱۷ = بازار جنان؛ ن ۲، ۹، ۱۷، ۳۶ = گلزارِ جنان؛ ن ۳۵ = مالِ ز جنان [13] ن ۸ = بیند؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۵، ۳۶ = بلند [14] ن ۱۰ = عشقِ گل؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵، ۳۶ وغیره = عشوهٔ گل ـ [15] مفهوم روشن نیست۔

خضرِ توفیق مگر راہبرت شد عرفی[1]
ورنہ خود رہبریِ نام و نشان این ہمہ نیست

(۲۰)

آن فتنہ یی کہ از تو مرا التماس نیست
یا نیست[2]، یا بہ ملکِ دلم روشناس نیست

گر خلق پاسبانِ متاعِ سلامت اند
محنت متاعِ ماست کہ محتاجِ پاس نیست

با گفتہ[3] درمساز کہ گفتار پردہ است
ہر نکتہ یی کہ گفتہ شود بی لباس نیست

شیر[4] آیدم براہ[5] و بردو[6] بہ غلط کنم
ورنہ براہِ عشق کسی[7] بی ہراس نیست

منزل شناسِ عشق گرامی بود، ولی
منزل چو نیست قیمتِ منزل شناس نیست

عرفی بہ شکرِ نعمتِ غم کوتہی مکن
کز دوست دشمنان براز ناسپاس نیست

(۲۱)

مرا دو خضر عنان گیر باید از چپ و راست
کہ کج روی نکنم، ورنہ عزم راہِ خطاست

عجب کہ باورم آید ز راحت اندیشی
کہ آفتابِ قیامت بہ سایۂ[8] طوبیٰ ست

بہ ملکِ صدق گنہ را بہ عفو دشمنی است
جزا و[9] جرم درین خطہ گاہ و گاہ[10] رباست

تو می بہ جام کن و پیشِ لب رسان مترس
کہ گر موافقِ تقدیر نیست توبہ بجاست

بہ میوہ یی کہ رسد دست امیدوارم کن
کہ دستِ کوتہ و شاخِ بلند[11] دامِ بلاست

زبسکہ نورِ جمالش ز پردہ می جوشد[12]
نیافتم کہ نقابش حریر یا دیباست

۱؎ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = راہبرِ نام و نشان؛ ن ۸، ۹، ۱۰، ۳۲ = رہبریِ نام و نشان؛ ن ۱ = راہروِ نام و نشان ۲؎ ن ۱۱ = تا ہست ادبا ـــــ دیگر ہمہ نسخہ ہا = یا نیست، یا ۳؎ ن ۱۰ = ناگفتہ درمساز گفتار؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵ = باگفتہ درمساز کہ گفتار ۴؎ ن ۲، ۵، ۹، ۱۰، ۱۷ = شیر آیدم؛ ن ۱، ۲، ۳، ۸، ۳۵ وغیرہ = شرم آیدم ۵؎ ن ۱۰ = زراہ؛ ن ۲، ۵، ۹، ۱۱، ۳۴، ۳۵ = براہ ۶؎ ن ۹، ۱۰، ۱۷ = بردبر؛ ن ۳۵ = بروبہ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۲ = بردبہ ۷؎ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۱، ۳۴، ۳۵ = کس؛ ن ۱ = کسی ۸؎ ن ۱۰، ۱۱ = ز؛ ن ۲ = نہ؛ ن ۲، ۱۲، ۵، ۳۵ = بہ ۹؎ ن ۱۰ = جزای جرم؛ ن ۱، ۵ = جزا و جرم ۱۰؎ ن ۱، ۵، ۳۵ = گاہ و گاہ رباست؛ ن ۱۰ = گاہ خود بر پاست؛ ن ۱۱ = جزو گاہ رباست ۱۱؎ ممکن است کہ "بلند و دام" باشد ولی در نسخہ ای نیست ۱۲؎ ن ۱، ۵ = می پوشد؛ در دیگر ہمہ نسخہ ہا = می جوشد.

ازان به من گرویدند طایرانِ حرم | که هر نوا که شنیدم شناختم ز کجاست[1]
چو در وجودِ خود از مردمی نیابم هیچ | عرق ز ناصیه بیرون جهد که شرم بجاست[2]
دلی به شرم فرو مایه دل نه باید بست | که این متاعِ زبون باز ماندهٔ یغماست

چه رشد که گفته ای عرفی ست فیضِ[3] نکته مگر
هر آن نفس که گلی زان شگفت بادِ صباست

(۲۲)

از[4] دلِ یوسف غمی در کنجِ زندان برنخاست | کز پریشانی فغان از پیرِ کنعان برنخاست
ده که تا لبهای ما آلوده از افغان[5] نکرد[6] | تشنگی از طرفِ جوی آبِ حیوان برنخاست
باغبانِ عشق با رضوان بدعوی گفت خیز | تا درِ هر باغ بگشایم رضوان برنخاست
کوششِ پروانه بر کاملِ تنان روشن نشد | شمع را تا شعلهٔ حسن از گریبان برنخاست
عشق را نازم که شاهِ حسن در بزمِ ازل | بهرِ دل تعظیم کرد از بهرِ ایمان برنخاست
بی نیازی کن که گردِ کوچهٔ افتادگی | دامنِ[7] دریوزه تا نگرفت آسان برنخاست
تا دلِ تحت الثری از کشتگانِ عشق سوخت | لیک دردی از شهادتگاهِ ایشان برنخاست

تندبادِ غم بسی رو بر دلِ عرفی نهاد
چون[8] محیط از موج سالم بود طوفان برنخاست

(۲۳)

صد شکر کز اقبالِ غم و لشکرِ آفت | در مملکتِ عشق نشستم به خلافت
هرچند که در خوردِ جمالت نظری نیست | حیف است که پنهان بود این[9] حسن و لطافت

---

[1] ن ۳۵ = که بلاست ؛ ن ۱، ۱۰ = ز کجاست ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷ وغیره = که کجاست [2] ن ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵ = کجاست ؛ ن ۱ = اینجاست ؛ ن ۴، ۵، ۱۷ = بجاست [3] ن ۱ = محض ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = فیض [4] ن ۱، ۵، ۳۵ = از ؛ ن ۱۷ = در ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۳۶ = بر [5] ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = جای ؛ ن ۴، ۱۰، ۱۱ = افغان [6] ن ۱۰ = کرکرد ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷ وغیره = نکرد [7] ن ۴، ۱۰، ۱۱ = دام را ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دامن [8] ن ۹ = چون ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵ وغیره = کین [9] ن ۸، ۱۰ = این ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷ = آن۔

با دخترِ رز دست در آغوش بر قصد | گو محتسبِ[1] شهر مکن ترکِ خلافت
سرمایهٔ[2] کامی که خرد منتظرِ اوست | دادیم ندیمانه به سیلابِ ظرافت

وادیِ حقیقت به خرد طی نتوان کرد
این جا قدم درد کند طیِ مسافت

(۲۴)

گر عشق نهد قسمتِ من خواری و آفت | خواری به حمیّت[3] بکشم نی به لطافت
زالِ فلک انعام شبانروزی بیداد | هرگز نکند نوت ز هی نقصِ خرافت
روزی که نوشتند نسب نامهٔ کونین | ما را به غمِ عشقِ تو کردند اضافت
شادیست[4] گوارنده، ولی حیف که هرگز | بر خوانِ غمِ خود ننشینی به ضیافت
هر چند که شمشیرِ تو بیگانه برانند[5] | بر حوصلهٔ عشق کمش تیغِ ظرافت
آلودگی از دامنِ من دور نگردد | گر چشمهٔ کوثر کنمش صرفِ نظافت[6]

این راه چه یک گام چه صد مرحله عرفی
تا شوق[7] نه باشد نه شود طیِ مسافت

(۲۵)

دردِ نایافت ز بیدردیِ اقبالِ من است | ورنه مقصودِ من افتاده به دنبالِ من است
با قضا سینهٔ من صاف نه گردد هرگز | شکوهٔ من همه از جانبِ اهمالِ من است
هرگز از محنتِ ایّام نه بودم آزاد | فتنه همزادِ[8] من و حادثه همسالِ[9] من است
آستینی که دو عالم بت و زنّارِ در دست | گر به معنی نگری نامهٔ اعمالِ من است

---

[1] ن ۱۰ = شرع؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه‌ها = شهر [2] ن ۱، ۵، ۲۵ = سرنامهٔ؛ ن ۹، ۱۰ = سرمایهٔ؛ ن ۱۷ = هرنامهٔ [3] ن ۱۰ = بیجا؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = حیت [4] ن ۶، ۱۰ = شادیت؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = شادیست [5] ن ۲، ۱۰ = برانند؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = براند [6] ن ۲ = نظافت؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = لطافت [7] ن ۵۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = شوق؛ ن ۴ = زوق [8] ن ۱، ۱۷، ۲۵ = همراه؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۱ = همزاد [9] ن ۲، ۸، ۱۰، ۱۱ = هم سال؛ ن ۱، ۵ = هم بال؛ ن ۱۷ = دنبال.

عرفیؔ ادبارِ پریشانیم از یاد ببر
کانچه ادبار بود پیشِ تو اقبالِ من است

(۲۶)

تا کوکبۂ رحمتِ جاوید بلند است | بختِ طلب و طالعِ امّید بلند است
آوازۂ رندی به جهان پست نگردد | تا زمزمۂ جامِ زجمشید بلند است
با گلخنیان[1] باش که بدنامیِ راحت | از سایہ نشینانِ گل و بید بلند است
چون شیونیان همدمِ ما بگرفتند | از محفلِ ما نغمۂ ناهید بلند است
عرفیؔ خبر[2] از جلوۂ معشوق[3] نه[4] دارد
با ذرّه بگویید که خورشید بلند است

(۲۷)

بختِ جم و کاؤس عنانش به کفِ تُست | پیش آمدن از بخت و کشش از طرفِ تُست
وصفی نه بود کان شرفِ ذاتِ تو گردد | جز بندگیِ شاهِ جهان کان شرفِ تُست
با ساز و نوا[5] باش و ببین تا چه سرودم | ای آنکه سنان نایِ تو و نعره دفِ تُست
نشکسته[6] عدو نامۂ فتحِ تو نوشتم | دولت خبرم داده[7] که فتح از طرفِ تُست
چون نشکنی[8] آخر صفِ اعدا که به عالم | هر جا که دعایی به اثر، مردِ صفِ تُست
عالم چو بگیری، چه گرفتی؟ وطنِ خویش | تو گوهرِ اقبالی و عالم صدفِ تُست
در خواب شب آلوده به خون دید خدنگت | تعبیر جز این نیست که دشمن[9] هدفِ تُست[10]

---

[1] ن ۱۰ = مارا گل احساس به بدنامیِ راحت؛ ن ۲، ۹ = تا گلخنیانش گه بدنامیِ راحت؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵، ۲۶ = با گلخنیان باش که بدنامیِ راحت [2] ن ۱۰ = بجز؛ دیگر نسخها = خبر [3] ن ۲، ۹، ۱۰، ۱۱ = مشرق؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = مقصود [4] ن ۱۰ = نداند؛ ن ۱، ۵، وغیره = ندارد [5] ن ۱۰ = برگ و نوا؛ ن ۱، ۵ وغیره = ساز و نوا [6] ن ۱۱ = بشکسته؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = نشکسته [7] ن ۱، ۵، ۱۱، ۱۲ = داد؛ ن ۲، ۱۰ = داده [8] ن ۱، ۵، ۹، ۱۱ = بشکنی؛ ن ۲، ۸، ۱۰، ۱۷ = نشکنی [9] ن ۹، ۱۱ = عالم؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۵ وغیره = دشمن [10] این غزل بسلسل در مدحِ خانخانان می نماید۔

این خواب[1] نه کذب است و کجا کذب[2] شناسد — این[3] بنده که پروردهٔ آب و علف تست

عرفی چه شگفت[4] است که آن مقبل خیره[5]

دانست که راهش به دل پر شغف تست

(۲۸)

منزل گه دلها همه کاشانهٔ عشق است — هر جا که دل گم شده، در خانهٔ عشق است

ویرانهٔ جاوید بماند دل بی عشق — آن دل شود آباد که ویرانهٔ عشق است

فرزانه در آید به پری خانهٔ مقصود — هر کس که درین بادیه دیوانهٔ عشق است

پیمانهٔ[6] زهر فلکم تلخ نه سازد — این حوصله تلخی کش پیمانهٔ عشق است

هر کس به لبش[7] گرم شود چشم تبسم — با او منشینید که بیگانهٔ عشق است

دل خانهٔ عشق است به نزد همه کس لیک — معشوق شناسد که کجا خانهٔ عشق است

عرفی دل و دین باخته ای تن زن و خوش باش

اینها ثمر کاشتن[8] دانهٔ عشق است

(۲۹)

از نور آتشین[9] نفسم خانه روشن است — بیرون برید شمع که کاشانه روشن است

نازم به فیض عشق که در خانقاه و دیر — چشم چراغ[10] و شمع به پروانه روشن است

از حسن دوست دمبدم اسرار گفتنی ست — هر چند قدر گوهر یکدانه روشن است

صد شمع سوختم که خرد پیش پا[11] ندید — پنداشتم که دیدهٔ فرزانه روشن است

ای شیخ شهر تیره دلان را چراغ باش — دلهای ما ز گریهٔ مستانه روشن است

---

[1] ن ۹، ۱۱ = قول؛ و دیگر هر نسخه‌ها = خواب [2] ن ۳۲ = کذب؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۰ = دیده [3] ن ۱، ۵، ۱۰ = این؛ ن ۲، ۱۷ = آن [4] ن ۸، ۱۱ = چه بی گفت؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = چه شگفت است [5] «این» درست تر نماید [6] ن ۵ = پیمانه زهر؛ ن ۱، ۱۱، ۳۵ = پیمانهٔ زهر [7] ن ۱۰ = کز بشی گرم شود چشم تبسم؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = به لبش گرم. بود؛ ن ۲، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۲ = به لبش گرم شود [8] ن ۸ = کاشتهٔ؛ ن ۲، ۵، ۹، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = کاشتن؛ ن ۲ = تربیت [9] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = یا فرین نفسم؛ ن ۹، ۱۱ = از نور یار چون نفسم؛ ن ۱۷ = از نور آتشین نفسم [10] ن ۱ = چشم چراغ و شمع؛ ن ۵، ۸، ۹، ۳۵ = چشم و چراغ شمع؛ ن ۳۲ = چشم و چراغ و شمع [11] ن ۹ = بیش بردمید؛ ن ۲ = پیش. بر دمد؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۲ = پیش پا ندید.

محرم چه آگه[1] از الم بی نصیبی است | داغیست این که بر دل بیگانه روشن است
گفتی ز عشق یافت[2] دلت روشنی، بلی[3] | آتش به خانمان زده را خانه روشن است

عرفی خطای او تو محتاج عذر نیست
عذر خطای مردم دیوانه روشن است

(۳۰)

بازم[4] ز داغ سوخته بی خانه روشن است | امشب چراغم از دل پروانه روشن است
یا بد ز کفر و دین گهر راز دیده در | از نور فیض کعبه و بتخانه روشن است
نازم به حسن دختر رز کز صفای او | چشم صراحی و دل پیمانه روشن است
در جان بکار دانهٔ رندی که نخل آن[5] | ذوق بهار و میوه اش از دانه[6] روشن است
از دوست درد[7] خویش نهان کردن ابلهی است | اکنون که پیش محرم و بیگانه روشن است

با عرفی از نشاط خرابات دم مزن
هر چند ذوق گوشهٔ ویرانه روشن است

(۳۱)

عهد حسنش روزگار دستبرد آتش است | صاف آتش حسن او خورشید درد آتش است
خان و مان عالمی از آتش حسنش بسوخت | در قمار خانه سوزی روز[8] برد آتش است
تشنگان عشق را کی دل برد[9] آب حیات | این متاع آماده بهر دستبرد آتش است

عرفی اندر عشق اگر ناقص بود افسرده نیست
صید عشق ار خام باشد نیم خورد آتش است

(۳۲)

---

[1] ن ۱۰ = آگهی ز ازل؛ دیگر نسخه ها = آگه از الم [2] ن ۵ = تافت؛ دیگر نسخه ها یافت [3] ن ۹ = گفتی که روشن است مرا خانهٔ امید؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گفتی ز عشق یافت دلت روشنی: بلی. [4] این ابیات تنها در نسخه های ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد [5] ن ۸، ۲۵ = آن؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = او [6] ن ۸ = خانه؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = دانه [7] ن ۱۷ = راز؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = درد [8] ن ۱۰ = دستبرد؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵ = روز برد [9] ن ۱۷ = کی دل دهد؛ ن ۴ = پی دل برد؛ ن ۹ = بی دل برد؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = کی دل برد.

اگرچه[1] بوی محبت ز قاف تا قاف است — هنوز نافهٔ آهوی عشق در ناف است
امامِ شهر ز سر جوشِ خم نه پرهیزد[2] — نزاع بر سرِ تهٔ شیشه‌های ناصاف است
به[3] هر دکان به تو بستم وظیفه‌ای واعظ — شنیده‌ام که مناسب دکانِ علّاف است
گرفت هستیِ موهوم و آبِ حیوان داد — اگرچه باده فروشم بصیر و صرّاف است
میِ مغانه بگیر ای فقیه و غمزه مکن — به غمزهٔ تو که اولی زبالِ اوقاف است
به تیره شب دلِ صوفی نمود آینه‌صاف — محلِ صبح شود رو دَشَنش که ناصاف است

اگر به[4] صحبتِ عرفی بسهو بنشینی[5]
بگوش پنبه فرو نه که سر بسر لاف است

(۳۳)

میِ مغانه که از دُردِ شور در شرصاف است — به محتسب ندهی قطره‌یی که اسراف است
مذمتِ می و مطرب ز کمرهی چه عجب[6] — که شیوه دانی شیدش همین اوصاف است
لباسِ صورت اگر واژگون کنم بپسند[7] — که خرقهٔ تَنَم جامهٔ طلا باف است
گرفتم آنکه بهشتم دهند بی طاعت — قبول کردن و رفتن نه شرطِ انصاف است

خیالِ مغبچه‌یی می‌پزم[8] که غمزهٔ او
بلای صومعه‌داران ز قاف تا قاف است

(۳۴)

خوناب آتشین ز سرِ من گذشته است — وین آتشِ[9] تن از جگرِ من گذشته است
مرغ هوای خلدم و تا پر گشوده‌ام — صد تیرِ غم ز بال و پرِ من گذشته است

---

[1] این بیت تنها در نسخه‌های ۳، ۸ یافته شد [2] ن ۹۵ (پاورق) میندیشد؛ همه نسخه‌های دیگر = در پرهیزد [3] این بیت تنها در نسخه‌های ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافته شد [4] ن ۹ = نصیحت؛ دیگر همه نسخه‌ها = به صحبت [5] ن ۹ = بشنوی؛ دیگر همه نسخه‌ها = بنشینی [6] ن ۲، ۱۱ = عجب است؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = چه عجب [7] ن ۹ = شاید؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = ببیند؛ ن ۱۱ = بپسند [8] ن ۹ = می زنم؛ ن ۱، ۱۰، ۱۱ = می برم؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۷ = می پزم [9] ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = سیل آتش از؛ ن ۱۰ = آتش تن از۔

تا داده ام به عشقِ تو دل[1] بر زبانِ خلق — دایم حکایت از خطرِ من گذشته است

دل صیدِ عشق[1] گشته کنون کار با قضاست — کار از فغان و الحذرِ من گذشته است

بر عیشِ تلخِ من مبرای مدعی حسد — سیلابِ زهر بر شکرِ من گذشته است

هرگه که دیده ام گلِ روی خیالِ دوست — در رنگِ دشمن از نظرِ من گذشته است

از من کجا نصیحتِ عرفی سزد که او[5]
عیبش ز پایهٔ هنرِ من گذشته است

(۳۵)

صد فوجِ عشوه[2] از نظرِ من گذشته است — تا شهسوارِ عشوه گرِ من گذشته است

چون بگذرد[3] ز جور که از راهِ تجربه — بر ناله های بی اثرِ من گذشته است

بیچاره عافیت که ز روی تا بریده ام — عمرش به جستنِ خبرِ من گذشته است

هرجا که بگذرم به طلب نقشِ پای غم — کان فتنه خوی بر اثرِ من گذشته است

شادی به دستگیریم آمد مرا نیافت — صد نیزه آبِ غم به سرِ من گذشته است

عرفی به بزمِ قدس بر این نظمِ گوهرین
کانجا حکایت از گهرِ من گذشته است

(۳۶)

پیرِ کنعان چنینش گوشهٔ بیت الحزن[4] است — هر کجا بوی گلی باد رساند چمن است

هر که از بندگیِ نفس[5] مرا باز خرد — بندهٔ اویم اگر زاهد اگر برهمن است

حدِ حسنِ تو به ادراک نه شاید دانست — این سخن نیز به اندازهٔ ادراکِ من است

هرکسی را قدمِ ما نه بود در رهِ عشق — هر که در جامهٔ ما بود کنون در کفن است

---

[1] ن ۱۰ = مرغ صیدگشته؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ وغیره = صید سیرگشته؛ ن ۹ = صید پرشکسته؛ ن ۳۶ - صیدِ شیرگشته؛ ن ۱۷ = صیدِ عشق گشته [2] ن ۱۰ = عشق؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۷ وغیره = عشوه [3] ن ۱۰ = بنگرد بخود که نه از راهِ تجربه؛ ن ۹ = بگذرد زجور؛ ن ۱۱ = چون نگذرد ز جور؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نگردد ز جور [4] ن ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، محزن = خویش؛ ن ۲۶ = ارمغان شیراز = نفس [5] اینا درست نمی نماید ممکن است که "بصحبت" باشد.

عشق از آدم و حوا متولد شده است   تازه برخاسته این شعلهٔ[1] و آتش کهن است

ملاشعر به عرفی شکر آرد طوطی
خبرش نیست که او طوطیِ شکرشکن است

(۳۷)

گو[2] دل از من جمع دار آنکس که با من دشمن است   هر که خود را دوست میدارد به دشمن دشمن است

در حصارِ عافیت بی ذوق[3] را آرام نیست   آنکه ذوقِ فتنه دریابد به امن دشمن است

گوش معزول است در خلوت گهِ اربابِ راز   دودِ شمعِ خلوتِ ایشان به روزن دشمن است

بسکه دیدم جورِ دشمن دشمنم با جورِ دوست   آنکه در آتش بود با نارِ ایمن دشمن است

بسکه در کامم اثر کرد دستِ ذوقِ اتفاق   باورم ناید که زاهد با برهمن دشمن است

دوستی با دشمنم نی بهر مهرانگیزی است   دوستی را دوست دارم ور ز دشمن دشمن است

بسکه لذت می برم از دشمنیهای[4] غمت   همچو جانش دوست دارم هر که[5] با من دشمن است

در پذیرم صد غم و نگشایم از ناموس لب   دل به ماتم دوست اما آب شیون دشمن است

دردِ عشق است ای[6] طبیبا درد وا[7] زحمت مکش   هر که این خارش خلد در[8] پا به سوزن دشمن است

ور نه گیرد صحبتِ عرفی به شیخ صومعه
کو به زیرک دشمن و عرفی بکودن دشمن است

(۳۸)

یک شمه[9] از صلاحِ می ناب گفتنی ست   بازاهدان سرودی ازین باب گفتنی ست

---

[1] ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۵، ۳۶ = شعله و آتش؛ ن ۲، ۱۰، ۱۱، ارمغان شیراز = شعلهٔ آتش۔ [2] ن ۲، ۸، ۹، ۱۰ گو دل از من؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۵ = دل ز من گو؛ ن ۱۱ = گو ز من دل۔ [3] ن ۳، ۴، ۱۰، ۱۷ = بیدرد؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۲۵ = بی ذوق۔ [4] ن ۹ = چاشنی های؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیره بر نسخه های دیگر۔ دشمن های۔ [5] ن ۶، ۹ = گرچه؛ ن ۲۵، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ وغیره = هر که۔ [6] ن ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = این؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۱ = ای۔ [7] ن ۲ = طبیب از درد او زحمت مکش؛ ن ۳، ۹، ۱۰، ۱۱ = طبیبا در دوا زحمت مکش؛ ن ۱، ۵، ۲۵ = طبیبا زحمت مداوا مکش۔ [8] ن ۸ = در؛ ن ۱، ۵، ۲۵ و دیگر نسخه‌ها = از۔

هرگز شکیبِ تو به ملولم نه داشت[1] است ‏ ‏ این نکته در میانهٔ اصحاب گفتنی ست
ای محرمِ وصالِ غمِ دور ماندگان ‏ ‏ بشنو که حالِ تشنه به سیراب گفتنی ست
نتوان[2] ز گفتگو به حقیقت رسید لیک ‏ ‏ افسانه ای ز گوهرِ نایاب گفتنی ست
دیدم به خواب کان لبِ لعلم به کام بود ‏ ‏ گر واقع است و گر غلط این خواب گفتنی ست
ابله کسی که عیبِ خود از دوست نشنود ‏ ‏ با دوستان حکایت[3] ازین باب گفتنی ست
در آتشم درون و برون جوش می زند ‏ ‏ این حرف در میانِ تب و تاب گفتنی ست

عرفی مگو به تیره شبِ هجر حرفِ می
حرفیست این که در شبِ مهتاب گفتنی ست

(۳۹)

هرگز مگو که کعبه ز بتخانه خوشتر است ‏ ‏ هر جا که هست جلوهٔ جانانه خوشتر است
با برهمن حدیثِ محبت رواست لیک ‏ ‏ در دامِ طایرِ حرم این دانه خوشتر است
تسبیح و زهد خوش بود امّا درین دو روز ‏ ‏ جوشِ گل است، شیشه و پیمانه خوشتر است
با نوش و نیشِ مردمِ عاقل[4] کرشمه هاست ‏ ‏ هم صحبتی به مردمِ دیوانه خوشتر است
[5] بی تلخیِ غرض نبود شهدِ عاقلان ‏ ‏ همسایگی به مردمِ دیوانه خوشتر است
گر در بهشت باده کشی، فتنه گل کند ‏ ‏ ساغر کشی به گوشهٔ میخانه خوشتر است
در صحبتی که شرم[6] و ادب نیست فیض نیست ‏ ‏ زاهد مرا به صحبتِ بیگانه خوشتر است
کفرانِ نعمتِ گله مندانِ بی ادب ‏ ‏ در کیشِ[7] من ز شکرِ گدایانه خوشتر است
گر شرطِ دوستی به[8] شناسی بحسنِ شمع ‏ ‏ اوّل محبّتِ تو به پروانه خوشتر است

---

[1] ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = نداشته؛ ن ۳، ۴، ۹، ۱۰ = نداشت است [2] ن ۱، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = به؛ ن ۳، ۴، ۵ = ز [3] ن ۱، ۵، ۹ = حکایتِ این باب؛ ن ۲، ۳، ۶، ۱۷ = حکایت ازین باب [4] ن ۲، ۹ = عالم؛ ن ۱، ۵، ۳، ۸، ۱۲، ۱۷ وغیره = عاقل [5] این بیت تنها در نسخه های ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافته شد [6] ن ۱، ۲، ۵، ۱۷ = شرط؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ارمغان شیراز = شرم و ادب [7] ن ۲، ۵ = پیش من؛ ن ۱، ۲، ۶، ۴، ۸، ۱۰، ۱۱ = کیشِ من [8] ن ۲، ۱۱، ارمغان = بشناسی؛ دیگر همه نسخه ها بشمول ۳، ۶، ۹ = نشناسی۔

عرفی منال بیهده[1]، احوالِ دل بگو
کز ناله‌های بی اثر[1] افسانه خوشتر است

(۴۰)

شوقم ربود، دیده گشودم بروی دوست ... اینک دو اسبه تاخت نگاهم بسوی دوست
بر سنگ زد پیالهٔ خضر، آنکه نوش کرد ... خون‌آبه شراب[2] نمای سبوی دوست
ای جان کباب شو، چو جگر خویش[3] را بسوز ... ترسم تو نیز تلخ شوی در گلوی دوست
رنجِ مسیح و سعیِ اجل سودمند[4] نیست ... مایم و صدشام و امیدی[5] بوی دوست
سازد ببرگِ لاله بدل برگِ یاسمن[6] ... تشویش این نگاه مبینا در روی دوست

عرفی شکایت از ستمش[7] بی سبب مکن
چندی[8] خوش است ساخته‌ای تم بخوی[9] دوست

(۴۱)

مگر[10] ترا خبر از بی زبانی ما نیست ... که وعده‌های ترا حاجت تقاضا نیست
دلِ تو هست مگر آتشِ طلب افروز ... که خشم و ناز تو هرگز کدورت افزا نیست
حجاب مانعِ نظارهٔ تو است و رقیب ... گمان برد که مرا طاقت[11] تماشا نیست
خوشم ز روشنیِ باطنش که هرچه ازو ... بخاطرم گذرد، احتیاجِ ایما نیست

---

۱ ن ۱، ۲، ۵ = بیهده؛ دیگر نسخه‌ها = بی اثر ۲ ن ۳۵ = سراب؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = شراب ۳ ن ۱، ۵ = دلشاد؛ ن ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = خویش ۴ ن ۱، ۵ = بی نصیب؛ ن ۱۷، ۲۹، ۳۶ وغیره = سودمند ۵ ن ۳۶ = مایم صدشام وامیدی؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = مایم و صدشام باامید؛ ن ۳، ۹، ۱۷، ۲۹ = مایم و صدشام و امیدی؛ ن ۴، ۸ = مایم و صدشام امیدی ۶ این بیت در انتخاب اشعار عرفی در خلاصة الاشعار و ریاض الشعرا وجود دارد ۷ ن ۲، ۸، ۲۹ = ستمش؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۱۲، ۳۵، ۳۶، ریاض الشعرا وغیره = ستم ۸ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۷، ۲۵، ۳۶، ریاض = چندی؛ ن ۲ = چندین ۹ ن ۹ = بوی؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ریاض = خوی
۱۰ این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ یافته شد ۱۱ ن ۱۰ = طاقت؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = رخصت.

حدیثِ عشق نه امروز هست و فردا نیست　　حدیثِ ما و تو تا روزِ حشر خواهد بود

تو باز میل بخون گشتهٔ عرفیِ خود کن[1]
که احتیاج بخون بخشیِ مسیحا نیست

(۴۲)

وای که مستانه یار جعد[2] پریشان شکست　　ساغرِ لبریزِ کفر بر سرِ ایمان شکست

چون گلِ رخسارِ دوست[3] ز آتش می برفروخت　　شمعِ شبستان گداخت، رنگِ گلستان شکست

شکرِ غم صف به بست، عیش[4] گریبان بدرید[5]　　خندهٔ یار این شکافت گریهٔ ما آن شکست

از دلِ ثابت قدم دوش[6] سخن می گذشت　　نشترِ طعنِ[7] گریز در جگرِ جان شکست

جام و قدح را مکن بیهده در کارِ من　　رو، که سبوی مرا چشمهٔ حیوان شکست

چون به ازل حسنِ دوست خوانِ ملاحت[8] کشید　　در دهنِ[9] زخمِ ما عشق نمکدان شکست

بسکه به عالم نماند عافیت از عشقِ تو　　قیمتِ آزادگان[10] قدرِ شهیدان شکست

چاشنیِ داغِ[11] دل روزیِ هر کام نیست　　ورنه لبِ نانِ عشق گبر و مسلمان شکست

همتِ عرفی به بزم خوانِ محبت کشید
ذوقِ نعیمِ بهشت در بنِ دندان شکست

(۴۳)

صد شکر که بت خانهٔ اندیشه خراب است　　ناقوس و بتش در گروِ بادهٔ ناب است

با قسمتِ[12] خود هر که تو بینی جم و دار است　　محتاجیِ مردم همه زان سوی حساب است

---

[1] ن ۱۰ = خونریز گشتهٔ خود کن؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = به خون گشته عرفیِ خود کن [2] ن ۱، ۵ = زلف؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیره همه نسخه‌ها = جعد [3] ن ۱۷ = رخساره را؛ ن ۱۰، ۱۱ = رخسار او؛ ن ۱، ۵ = رخسارِ خویش؛ ن ۲، ۸، ۱۲، ۳۵ = رخسار دوست [4] ن ۱۰ = عشق؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸ وغیره = عیش [5] ن ۱۰ = دی؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = دوش [6] ن ۱۰ = دشنهٔ طعن کرم؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره = نشترِ طعنِ گریز [7] ن ۹ = ملامت؛ دیگر همه نسخه‌ها = ملاحت [8] ن ۱، ۵، ۱۷ = جگرِ زخم؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱ = دهنِ زخم [9] ن ۱۱، ارمغان شیراز = آزادگان؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۲، ۱۷، ۳۵ وغیره آسودگان [10] ن ۲ = درد؛ همه نسخه‌های دیگر = داغ [11] ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = قیمت؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۱ = قسمت۔

در دایرهٔ عالم تسلیم جهت نیست — نی رو به سوی لطف و نه پشتم به عتاب است
سیرابی و لب تشنگی از هم نشناسیم — این است که آسایش ما عین عذاب است
حرمان مرا شوق دهد نشاءهٔ مقصود — آن شیب[1] که با سینهٔ گرم است شباب است
گر کبک دل ما نه زند قهقههٔ شوق[2] — معذور همی دار که در چنگ عقاب است
توفیق بهانه ست، اگر عازم راهی — بشتاب که سرمایهٔ توفیق شتاب است
بیگانه نمایند[3] که در چشمهٔ مقصود — بس تشنه فرو مرد و ندانست که آب است

دی پیر مغان گفت دلم سوخت که عرفی
جویای رموز است ولی بیهده یاب است

(۴۴)

جز در پناه وصل دل استوار دوست — کس عافیت گمان نه برد در دیار دوست
قاتل چنین خوش است که بی رحم تر شود — از التماس دشمن و از زینهار دوست
از[4] مهر و کین دور روی مشو کاشنا کسیت — تعلیم گوی دشمن و آموزگار دوست
یک[5] آب و رنگ داشت متاع قبول ما — فصل خزان دشمن و وقت بهار دوست
صد تن شهید شهرت و یک تن شهید عشق — آن هم به سعی غمزهٔ مردم شکار دوست
هرگز بهار لطف و خزان ستم نه بود — در بوستان حسن همیشه بهار دوست
بر سر کلاه عزت[6] عشقم حرام باد — گر وقت صحبتش نه نهم در کنار دوست

عرفی به حال نزع رسیدی و به شدی
شرمت نیامد[7] از دل امیدوار دوست

(۴۵)

گر تکیه گاه گلخن و گر مسند جم است — رویم به روی محنت و لب بر لب غم است

---

[1] ن ۱، ۵، ۸، ۱۵ = آن خیب که با سینهٔ گرم است شباب است؛ ن ۳، ۹، ۱۱، ۱۷ = بس تشنه فرو مرد و ندانست که آب است [2] ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۱، ۳۶ = ذوق؛ ن ۹، ۱۲، ۳۵ = شوق [3] ن ۱۷ = مانید؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸ = نماید [4] این دو شعر نهادد نسخه‌ای ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافته شد [5] ن ۱۰ = عشرت؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = عزت [6] ن ۱، ۲، ۵، ۸، مخزن، آتشکده، ریاض = نیاید؛ ن ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶، انیس = نیامد -

ما بآزار[1] نیک نامی و عصمت[2] نه می‌کشیم | رندی[3] حریف ماست که بدنام[4] عالم است
صد سیل فتنه آمد و گردی ز جا نه رفت | قصر مراد ماست که موقوف یک نم است
اسلام کی[5] ز درد مسلمانیم بجاست[6] | بازیچهٔ پی به عادت طفلانه محکم است
جز در کنار و دوش ملامت نه آرمید[7] | این بی قرار دل که جگر گوشهٔ غم است
ای داغ دل بهوش که ردّ و قبول عشق | هنگامه چین دعوی الماس و مرهم است

عرفی تمام لاف مسلمانیست لیک
تالب کشوده ایم به صد رنگ ملزم است

(۴۶)

ای دل پیاله گیر که وقت صبوح تست | کردند[8] جمله فتح، محل فتوح تست
آیینه پی که صورت معنی نمایدت | دستت اگر نه سوخته در جیب روح تست
اسباب عفو[9] را چه به[10] تا جلوه می‌دهی | ما توبه دشمنیم و ستم بر نصوح[11] تست
اہل قبول را به فلک بر مسیح وار | این گریهٔ[12] من است نه طوفان نوح تست

پامال زشیر[13] دختر رز در صبوحی اند
عرفی تو جام زهر بکش کین صبوح تست

(۴۷)

---

[1] ن ۱، ۵، ۱۰ = بار؛ ن ۱۷ = باز؛ ن ۴، ۸ = ناز ـــــــــــ [2] ن ۱۰ = نیک نامی صحبت؛ ن ۹ = نیک نامی و عصمت؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۲۵ = نیک نامی عصمت [3] ن ۱۰ = زاہد؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۵ = رندی [4] ن ۲ = رسوائی؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۲، ۱۷، ۲۵ وغیرہ = بدنام [5] ن ۲، ۵، ۸ = کی؛ ن ۱، ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۵ = نی [6] ن ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰ = بجاست؛ ن ۱۷ = کجاست؛ ن ۱ = بماست؛ ن ۲۵ = بخاست؛ [7] ن ۱۰ = نیافتند؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۲۵ وغیرہ = نیارمید [8] ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷ = کردند جملہ فتح، محل؛ ن ۱۱ = کز فیض جملہ فتح محل؛ ن ۱۰ = کردند جملہ فتح و محل [9] ن ۱۰ = عیش را؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = وغیرہ عفو [10] ن ۱۰ = چہ بلا؛ دیگر ہر نسخوں = چہ بہ تا [11] ن ۸، ۱۰ = صبوح؛ ن ۱، ۴، ۵، ۲۵، ۹، ۱۱، ۱۷ = نصوح [12] ن ۱۰ = این گریہ کہ ہست؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۲۵ وغیرہ = این گریہ من است [13] ن ۱۷ = شہد دختر رز؛ ن ۴، ۹، ۲۵ = شیر دختر رز؛ ن ۱۰ = شر و خیر رزی؛ ن ۱، ۵ = زشر دختر رز۔

اندوهِ هجر پیش روی شادیِ من است — جویای آفتابم و شب هادیِ من است

آزادگی نه[1] کام شناسای بندگیست — نشو و نمای بندگی آزادیِ من است

زود آ که توتیا شود این بیستونِ هجر — زین سان که زیر تیشهٔ فرهادیِ من است

تا خوانده ام که هیچ گره بی گشاد نیست — تلخی فروشِ هجرِ تو قنّادیِ من است

خضرم به چشمه خواند و ترسم خجل شود — زین خاکِ چشمه خیز که در وادیِ من است

طغیانِ شوق بین که گمارد به کشتنم — اندوه را که فخر به همنادیِ من است

بلبل سرشت را غزلِ شوق[2] نا نواست
عرفی تو گوش باش که این[3] وادیِ من است

(۴۸)

تنها نه دلم، بادهٔ نابش همه خون است — مغزِ قلم و مرغِ کبابش[4] همه خون است

دلها شکند وز دلِ ما یاد نیارد — چون بشکند این خم که شرابش همه خون است

ما جام سوالیم دران دوره[5] که ساقی — در شیشهٔ مضمون[6] جوابش همه خون است[7]

ای غم ز دلم دست بکش[8] دین گلِ سیراب — بر تابه محوشان که گلابش همه خون است[7]

از شور[9] دلِ ما شکن توبه که این نیست[10] — آن می که چنین کرده خرابش[11] همه خون است

خون می کشم از کاسه دران بزم که مطرب — در کاسهٔ طنبور و ربابش همه خون است

---

[1] ن ۱۰ = به کام شناسی نه؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷ = نه کام شناسای [2] ن ۱۰ = تا؛ ن ۱، ۴، ۵ = با؛ ن ۸، ۹، ۲۵ = ما [3] ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = زبان هادیِ نیست؛ ن ۴، ۹، ۱۰ = که این هادیِ من ست [4] ن ۹، ۱۱ = مغز کتابش؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = مرغ کبابش [5] ن ۸ = دور که ساقی؛ ن ۱، ۵ وغیره = دوره که ساقی [6] ن ۸ = مضمون و جوابش؛ ن ۱، ۵، ۱۲، ۲۵ = مضمون جوابش [7] این ابیات تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۱۲ = یافته شد [8] ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = بکش؛ ن ۱۷ = بجش [9] ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷ = سوز؛ ن ۱۰، ۲۵ = شوق؛ ن ۴ = شور [10] ن ۹، ۱۱ = این نیست؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸ وغیره دیگر نسخه ها = این است [11] ن ۱۰ = کبابش؛ دیگر همه نسخه ها بشمول ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۵ وغیره = خرابش۔

عرفی نکنی ترک دلِ ریش مکیدن[1]
این[2] میوهٔ طوبی ست که آبش همه خون است

(۴۹)

دوش بختم دامنی در چنگ داشت — ورز گلِ روی نگاهم رنگ داشت
بسکه می شد التماسِ دل قبول — از تمنای شهادت[3] ننگ داشت
آن[4] که شد سیراب از آن لبهای منم — چشمهٔ کوثر گلوی سنگ داشت
در خیالم شکر بود[5] و شکوه بود — نغمه ام یارب که ام آهنگ داشت
عشق کی با جانِ ما[6] دشمن بود — شعله با خاشاک دایم جنگ داشت

نقش بندِ حسن عرفی را ز تو[7] بود
کز[8] دلِ فرهاد نقشِ سنگ داشت

(۵۰)

باز آتش[9] غم دست در آغوشِ خسِ ماست — دشنام طرب قفل گشای نفسِ ماست
جنازهٔ ما تا برهِ کعبه روان است — رقصان حرم از ذوقِ نوای جرسِ ماست
آن چشمهٔ شهدیم که از عینِ حلاوت — مرغ حرم و طایرِ قدسی مگسِ ماست
داغی[10] که امان جوید ازو سینهٔ دوزخ — در باغِ محبت ثمرِ نیمرسِ ماست
مرغانِ اجابت همه بریان و کباب اند — در باغِ دعایی که نسیمش نفسِ ماست
عمریست که در زیرِ لگد مرده سگِ نفس — در خاطرِ تا جمع[11] همه در مرسِ ماست

---

۱ ن ۹، ۱۱ = چکیدن؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = مکیدن ۲ ن ۸ = کاین؛ همه نسخه‌های دیگر = این ۳ ن ۱۰۵ = نگاهش؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = شهادت ۴ این بیت تنها در نسخه ۸، ۱۷، ۲۵ وجود دارد ۵ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵ = شکر بود و شکوه بود؛ ن ۱۰ = دوش شکر شکوه بود ۶ مخزن = من؛ نسخه‌های کلیات = ما ۷ ن ۹، ۱۰، ۲۵، ۳۲ = رار بود؛ ن ۱۷ = زار ۸ ن ۱۰ = کو؛ دیگر همه نسخه‌ها = کز ۹ ن ۱۰ = تا آتش غم؛ دیگر همه نسخه‌ها بشمول ۵۱ = باز آتش غم ۱۰ این بیت شامل غزل دیگر در همین زمین است ۱۱ ن ۱۰ = من؛ ن ۱۷ = ما؛ ن ۵۱ = تا۔

عرفی کسِ ما هر که شود حیله فروش است[1]
در بیکسی آویزه که بی گفت کسی ماست

(۵۱)

خوش می تپم بخون که[2] به تیرم چنین زده است — باز این چه ناوک است که عشق از کمین زده است
غیرت بزهر کرده بدل خونِ قدسیان — تا تیغِ غمزه بر دلِ روح الامین زده است
مشکل که مرگ[3] روی بمیدانِ ما نهد — از بسکه فتنه صف به یسار و یمین زده است
شوری[4] نماند در سرِ[5] پروانگانِ[6] عشق — تا نیستی به شمعِ دلم آستین زده است
نیشی ست زهر داده دشغولِ کاوکاو — مُهری که عشق بر لبِ جانِ حزین زده است
ناقوسِ عشق می زنم و رقص می کنم — بوی کدام مغبچه بَر[7] مغزِ دین زده است

عرفی نماند هیچ به درویشیش سری
از بسکه می[8] به مردمِ خلوت نشین زده است

(۵۲)

مگر زمانه اسیرِ کمندِ آهِ منست — که نازِ بالشِ امید تکیه گاهِ منست
ز دیدنِ تو هوس پاک بین شود چون عشق — دمی که حسنِ[9] تو آلودهٔ نگاهِ منست
صحیفه یی که نگردد ز آبِ رحمت پاک — گمان برم که سیه نامهٔ گناهِ منست
دو عالم از اثرِ شعلهٔ[10] جمالت سوخت — بجز دیارِ محبت که در پناهِ منست

---

[1] این بیت در نسخهٔ دهم شامل این غزل است۔ در دیگر نسخه ها این مقطعِ غزل دیگر است [2] ن ۲ = بخون که تیرم و ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ وغیره = بخون که به تیرم [3] ن ۱۰ = هجر و ن ۱، ۵ و همه نسخه های دیگر = مرگ [4] ن سوزی و ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۷ = شوری [5] ن ۴ = صف و ن ۱، ۵، ۱۷ = سر [6] ن ۴ = شوریدگان و ن ۱، ۵، ۱۷ = پروانگان و ن ۲ = دیوانگان [7] ن ۵، ۱۰ = در از همه نسخه های دیگر = بر [8] ن ۱۰ = می به مردم خلوت نشین و ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = باده با ان خلوت نشین [9] ن ۱۰ = عشق و دیگر نسخه ها بشمول ۱، ۵، ۲۵ = حسن [10] مخزن = گرمیِ نگاهِ تو و ن ۱، ۲، ۵، ۸ و دیگر همه نسخه ها = اثرِ شعلهٔ جمالت۔

باغِ عشق بنازم[۱] که با ملک گویم[۲] | که آبروی تو از شبنمِ گناهِ منست
نوشته است به صحرای دل به هر ذرّه | که وصلِ دلبرِ کنعان به جیبِ چاهِ منست

گذشت یوسف و ایامِ حسنِ او عرفی
بنازدار[۷] که این عهدِ بادشاهِ منست

(۵۳)

مارا به طرب نسبت و پیوند حرام است | بر اهلِ محبت دلِ خرسند حرام است
در مذهبِ ما تشنه لبان شربتِ کوثر | بی چاشنیِ آن لبِ چون قند حرام است
ناصح مگشا لب که گنهگار نه گردی | در شرعِ ملامت زدگان پند حرام است
از وصل مجو کام که در باغِ محبت | چندین ثمرِ نخلِ برومند حرام است
زندانیِ[۳] غم باش که در شرعِ محبت | صیدی که نه شد کشته درین بند حرام است
یارب چه بلائیست که در مذهبِ خوبان | دشنام حلال است و شکرخند حرام است
دارم هوسِ دیدنِ ماهی که برویش | غیر از نظرِ لطفِ خدا وند حرام است
محرومیِ یعقوب از آن است که بگزید | شرعی که دران دیدنِ فرزند حرام است

عرفی بود از میکدهٔ درد[۴] قدح نوش
آن[۵] باده ننوشد که بگویند حرام است

(۵۴)

از آن زشربتِ وصلم هوای پرهیز است | که آتشِ تبِ شوقم[۶] نه آنچنان تیز است
حیا نهشت که این دانه‌ای اشکِ نیاز | بخاکِ عجز فشانم که آتشی خیز است

---

[۱] ن ۱۷ = بنازم؛ دیگر نسخه‌ها = نیازم [۲] ن ۱، ۵، ۱۷ = گوید؛ ن ۸، ۳۵ = گویم [۳] ن ۹ = زندانیِ غم شو که بصحرای محبت؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = زندانیِ غم باش که در شرعِ محبت [۴] ن ۱۰ = از میکده آن رند قدح نوش؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷ وغیره = از میکدهٔ درد قدح نوش [۵] ن ۱۰ = کان باده ننوشد؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = آن باده ننوشد [۶] ن ۱۰ = عشقم؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره = شوقم [۷] ن ۵۵، ۱۷، ۳۵ = بنازدار؛ ن ۱، ۱۸ = نیازدار۔

چو زلف بازکنی، ناله خیزد از ملکوت[1] — که دامِ ما همه[2] این طرّهٔ دلاویز است

ز طرّهٔ مشک بدامانِ کوهکن باشد — اگرچه تکیهٔ شیرین بدوشِ پرویز است

سمندِ سعی چه بیهوده رانی ای فرهاد — که همعنانیِ گلگون نصیبِ شبدیز است

چگونه مانعِ نظّاره ام شوی که مرا — ز شوقِ[3] روی تو سرتا قدم نگه خیز است

رسید نخلِ مرادم بغایتی ثمرش — که نا وزیده نسیمِ طلب ثمر ریز است

ستیزه تاخت بمیدانِ امتحان عرفی

عنان کشیده چه داری که وقتِ[4] مهمیز است

(۵۵)

ز وجه می خواهی دلا گر ناز و استغناست[5] هست — بیوفایی‌هاست[6]، دارد[7]، رنجش بیجاست هست

ای که گویی[8] با اسیران شیوه های او چهاست[9] — ناز هست و عشوه هست و مهر چه درد افزاست[10] هست

آن که[11] آیینِ وفاداری نداند نیست[12]، لیک — هر قدر گویند مستغنی و بی پرواست، هست

چون نسوزی[13] عالمی را، ده چه کم داری ز حسن — چهرهٔ زیباست، داری، قامتِ رعناست هست

دردِ او در سینه می ماند، چه غم گو[14] جان برد — آنچه ما را باعثِ ناآرمیدنهاست، هست

---

[1] ن ۱۰ = دلها؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه‌ها = ملکوت [2] ن ۸ = در؛ ن ۱۰ = آن؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷ وغیره = این
[3] ن ۱۰ = که شوق طرز سرم تا قدم؛ ن ۱۷ = ز روی شوق تو سرتا قدم؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = زشوقِ روی تو سرتا قدم۔
[4] ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱ = محل؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = که وقتِ [5] ن ۸، ۱۰، ۱۲ = استغنات؛ ن ۱، ۴، ۵، ۲، ۳،
۹، ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = استغناست [6] ن ۵ = بی وفایی دارد و هم؛ ن ۱، ۲، ۸، ۱۷، ۲۵ = بی وفایی است، دارد
[7] ن ۸، ۱۰ = رنجش بجات هست؛ ن ۱، ۵، ۱۷ وغیره = رنجش بیجاست هست [8] ن ۱۰ = ای که می گویی بگو با شیوه
های او چهاست [9] ن ۱ = ای که می گویی اسیران شیوه های او کجاست؛ ن ۲، ۵، ۱۷ = ای که گویی با اسیران شیوه های
او کجاست؛ ن ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ای که گویی با اسیران شیوه های او چهاست [10] ن ۱، ۲، ۵ = اینکه؛ ن ۲،
۸، ۹ وغیره = آنکه [11] ن ۱۰ = هست؛ ن ۵، ۱۷، ۲۵ = نیست [12] ن ۹ = حال ما آن نازنین گرچه بداند نیست لیک؛ در دیگر
نسخه‌ها بطوری که نوشته شد - اختلافات که ذکر شده [13] ن ۹، ۱۱ = فروزی؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷ = نسوزی۔
[14] ن ۹، ۱۱ = گر؛ در دیگر نسخه‌ها = گو۔

عرفی از بزمت اگر بیرون کند بی وجه نیست
نالهٔ بی اختیار و گریهٔ بیخواست[1] هست

(۵۶)

آنی که پای تا به سرت عجبِ طاعت است | شب زنده داریت بتر از خواب غفلت است
خواهی به کعبه رو کن و خواهی به سومنات | دل بد مکن که شش جهت از بهر طاعت است
بیرون بود حلاوت[2] و تلخی ز مدح و ذم | ردّ و قبول ما همه از روی عادت است
مپسند در ثبوتِ شجاعت هلاکِ خصم | گردن به تیغ نه که شهادت شجاعت است
احباب را سلام و دعایی[3] ضرور[4] هست | این شیوه ها وسیلهٔ مهر و محبت است
غافل مرو که تا در بیت الحرام عشق | صد منزل است و منزلِ اوّل قیامت است

عرفی مخوان به شاعری فضل شعرِ خویش[5]
نزدِ حکیم، بر[6] که نه شعر است، حکمت است

(۵۷)

صد زخمِ تازه بر دلم از طعنِ مردم است | مشتی نمک بپاش چه ضبطِ[7] تبسم است
ناصح برو که نیست حدیث تو دلفریب | این شیوه خاصِ آن لبِ شیرین تکلم است
از یار التماسِ جفای دگر کنم | دستم به دامنش نه ز روی تظلم است
زین فتنه ها که حسنِ تو انگیخت در جهان | صد داغِ رشک در[8] دلِ افلاک[9] و انجم است
بر نعمتِ وصال بود چشمِ بی غمان | عشاق را چه ذوق ز عیش و تنعم است
افغان که لاله گون نشود چهرهٔ امید | زین تلخ باده ای که درین نیلگون خم است
بر زخمِ کاریم چه نهی مرهمِ امید | زخمی دگر که کار برون از ترحم است

---

[1] ن ۱۰ = بی خواست؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = بیجاست [2] ن ۱۷، ۲۹، ۲۵، ۳۶ = حلاوت و تلخی؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰ = حلاوتِ تلخی [3] ن ۵، ۹، ۳۶ = سلام و دعای؛ ن ۲۹ = سلامِ دعای؛ ن ۵ (حاشیه) = سلام و دعایی
[4] ن ۵، ۱۷ = ضرورت است؛ ن ۱۰ = ضرور است؛ ن ۹، ۲۵، ۳۶ = ضرور نیست [5] ن ۱۰ = عرفی تو شاعری غزل شعر خویش را؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = عرفی مخوان به شاعری فضل شعر خود [6] ن ۳، ۹ = جای؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = ضبط [7] ن ۹، ۳۵ = بر؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = در [8] ن ۱، ۵ = آفاق؛ ن ۲، ۴، ۸، ۱۷، ۳۵ = افلاک

عرفی به کام دل که نماید رهم به عشق؟
این وادیی بود که در و خضر هم گم است

(۵۸)

زلفت نهد ار سلسله در[1] پای قیامت
آسوده شود دهر ز غوغای[2] قیامت

از جلوهٔ بالای تو در دهر فتد شور
یعنی بود آشوب تقاضای قیامت

گر جلوه ندادی قد طوبی صفتان را
این سعی نبردی چمن آرای قیامت

فردا که روند[3] جانب محشر چو ببینند[4]
هنگامهٔ آشوب تو بالای قیامت

این فتنه و آشوب نه اسباب جمال است
در حسن تو جمع آمده اجزای قیامت

فردا که نشانم ز جگر نیشش بیابند
صد خرمن[5] الماس به صحرای قیامت

جوش غم و درد است دگر[6] در دل عرفی
ای فتنه برون آ به تماشای قیامت

(۵۹)

گر شوم صد سال محروم از وصال روی دوست[7]
دیده نگشایم مگر وقتی که آیم سوی دوست

تا قیامت هر سر مویم جدا در خون تپد
گر به آرامم نیابد[8] رخصت از هر موی دوست

در دل هر ذره[9] ام صد کوه درد انشر دیای
هیچ بادی بر ندارد گرد من از کوی دوست

مژده باد ای دل که بهر نادکی کان خاص تست
شهپر هاروت جوید غمزه[10] جادوی دوست

---

[1] ن ۳، ۱۷ = برپای؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰ = درپای [2] ن ۱۰ = ز سودای؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸ وغیره = زغوغای [3] ن ۱، ۵ = روی؛ ن ۹ = شود، ن ۲، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷ وغیره = روند [4] ن ۲، ۱۰ = به بخشند گر ن ۵، ۹، ۱۷ = ببخشند؛ ن ۸ = چو دیدند؛ ن ۱، ۴، ۲۵، ۳۶ = ببینند [5] ن ۴ = است؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹ = اند [6] ن ۲، ۹، ۱۰ = تیشه؛ ن ۸ = دشنه؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۳۵ = خرمن [7] ن ۱، ۵، ۸ = مگر؛ ن ۲، ۴، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دگر [8] ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۵ = نیاید؛ ن ۱۱ = نباشد؛ ن ۹، ۱۷ = نیابد [9] ن ۱۷، ۳۵ = هر ذره ام؛ ن ۵۶ = پر شرده ام [10] ن ۱۵ = عشوه؛ ن ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۷ = غمزه۔

لذتِ تنہانشینی[1] با تو می گنجد بہ کام | ای ادب[2] برخیز از راہم کہ رفتم سوی دوست
ای مسیحا نو از نطقم[3] بزیر سر منہ | عہد این شوریدہ[4] سرشکن بہ خشتِ کوی دوست
بوالہوس در جامہ و عاشق نگنجد در کفن | گر نسیمی آید و گوید کہ دارم بوی دوست

کس نمی رنجد[5] ز عرضِ مہر عرفی منع بس[6]
من ز دل پرسیدہ ام آدمی شناسد خوی[7] دوست

(۶۰)

دوش دل ناگشتہ سیر از وصلِ او بیہوش[8] گشت | لیک شادم کز فغان در محفلش[9] خاموش گشت
مُردم از این غم کہ ناگہ نیش با در[10] وی خلد | دوش چون دل با خیالِ یار[11] ہم آغوش[12] گشت
آن کہ دوش و دستِ او سجادہ و تسبیح داشت | جامِ می برکف برون آمد سبو بر دوش گشت
جان و دل دیدند ہرگہ بی نقابش در سخن | این تمامی[13] چشم گردید آن سراسر[14] گوش گشت

من خدنگِ نالہ شب می زدم از لذت بدل
غافلان گویند عرفی از فغان خاموش گشت

(۶۱)

ای دل حدیثِ صبر شنیدن ز بہر چیست | زہر است در پیالہ کشیدن[15] ز بہر چیست
ای نیشِ غم کہ مرہمِ آسایش منی | در زخمِ سینہ نرم خلیدن ز بہر چیست

---

[1] ن ۹ = شبہا نشینانم؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = تنہا نشینی با [2] ن ۸ = ای ادب برخیز از راہم؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۳۵ = ای ادب کوہ از رہم بستان؛ ن ۹ = ای اجل کوہ از رہم بستان [3] ن ۱۰ = نطقم؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷ = لطفم [4] ن ۱۰ = را؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = سر [5] ن ۲ = ترسد؛ ن ۱۱ = پیچد؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = رنجد [6] ن ۹ = کن؛ دیگر نسخہ ہا = بس [7] ن ۹ = بوی؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = خوی [8] ن ۹ = مدہوش؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = بیہوش [9] ن ۱۰ = مجلس؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر بشمول ۱، ۵ = محفلش [10] ن ۸ = دل؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر = وی [11] ن ۴، ۸، ۱۰ = دوست؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۷ = یار [12] ن ۴، ۱۰ = دست آغوش؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۷ = ہم آغوش [13] ن ۹، ۱۰ = تمامی؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = سراسر [14] ن ۱۰ = کشیدن؛ ن ۱، ۵، ۲، ۴، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = چشیدن۔

ای زہرِ فتنہ کز[1] تو مرا تشنگی فزود — زان نیشِ غمزه دیر چکیدن ز بہرِ چیست
کشتِ وفای[2] خیز نرست ای نسیمِ وصل — چندین به شعله زار وزیدن ز بہرِ چیست
در حیرتم که بوالہوسان چون ز زہرِ عشق[3] — جای نمی‌کشند، چشیدن[4] ز بہرِ چیست
برخسته‌ای[5] که تشنهٔ نومیدِ مردن است — افسونِ التفات دمیدن ز بہرِ چیست
تو حسنِ لایزالی و من عشقِ بی‌زوال — ما ہر دو آتشیم، رمیدن ز بہرِ چیست
این دشت[6] را سموم نسیم است و شعله آب — ای سبزهٔ[7] امید، دمیدن ز بہرِ چیست

عرفی خمارِ عشق عذابیست بس الیم
جامی بکش، عذاب کشیدن ز بہرِ چیست

(۶۲)

از بسکه جور کرده به دل غم که آشناست — داغم[8] بہشتِ صحبتِ مرہم که آشناست
تا طی کنند بی‌ادبان وادیِ غرور — بیگانگی نمود به محرم که آشناست
گر آشنا کسی‌ست که اہلیتش ہست — بنمای یکی ز مردمِ عالم که آشناست
از بسکه دل رمیده ز بیگانگان بود[9] — بیگانه وار می‌زید[10] آن ہم که آشناست
زحمت مکش طبیب که بیمارِ عشق را — دارو نه داد عیسیِ مریم که آشناست
از بسکه رخنه‌ہاست[11] درین سینه ای اجل — ره[12] تا ابد به جان نبرد غم[13] که آشناست

---

[1] ن ۱۰ = آن زہر فتنه ای که مرا تشنگی فزود؛ ن ۱، ۳، ۵، ۲۵ = وی زہر فتنه کز تو مرا تشنگی فزود؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = ای زہر فتنه کز تو مرا تشنگی فزود [2] ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۰ = کشت وفا عزیز تر است؛ ن ۲، ۴، ۸، ۱۷، ۲۵ = کشت وفای خیز نرست [3] ن ۱۰ = درد عشق؛ ن ۲ = بزم عشق؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ وغیره = زہر عشق [4] ن ۱ = وچشیدن؛ دیگر نسخہا = چشیدن [5] این بیت تنہا در نسخہا ۱، ۵، ۱۷، ۲۵ یافته شد [6] ن ۲ = باغ؛ ن ۱، ۵ دیگر = دشت [7] ن ۲، ۹ = این سبزه را امید دمیدن؛ ن ۱، ۴، ۸، ۹، ۵، ۱۷، ۲۵ = ای سبزهٔ امید دمیدن [8] ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱ = داغم بہشت صحبت مرہم که آشناست؛ ن ۸ = داغم به دل به است ز مرہم که آشناست [9] ن ۲۵ = رمد؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = نزید [10] ن ۶ = زخمہاست؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۹، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۲۵ = رخنه ہاست [11] ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۹ = ره؛ ن ۳، ۸، ۱۷ = رو [12] ن ۶ = دم؛ دیگر ہمه نسخہا = غم.

عرفی تو آشنانہ شناسی طرب بحوی
محکم بگیر دامنِ ماتم کہ آشناست

(۶۳)

نعره زد عشق و دینِ ما بگریخت — کفر نیز از کمینِ ما بگریخت
بسکه شد ابرِ گریه آتشبار — تخمِ عیش از زمینِ ما بگریخت
در دمِ نزع یادِ غم کردیم — نفسِ واپسینِ ما بگریخت
عشق برخاست با دو عالم عجز — آبرو از جبینِ ما بگریخت
باز کردیم دیده بر رخِ دوست — نگہِ شرمگینِ[1] ما بگریخت
زآتشِ دل چراغ برکردیم — سایه[2] از ہمنشینِ ما بگریخت
شوقِ دید ار حمد لی آورد — ادب از آستینِ ما بگریخت
دستی[3] از آستین برون کردیم — نام[4] راز از نگینِ ما بگریخت

دستِ عرفی نقاب راز گشود
خردِ تیز بینِ ما بگریخت

(۶۴)

سنبلی کو لاله را در برکشد گیسوی تست — لاله‌ئی[5] کو در کنارِ سنبل آید روی تست
آهوی مستی که در بستانِ حسنِ[6] جلوه خیز — دمبدم بر عشوه غلطد نرگسِ دلجوی تست
ساحری[7] کز آستین افشاندنِ افسونِ او — آتشِ اعجاز میرد[8] غمزهٔ جادوی تست

---

[1] ن ۱۰ = آتشین؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا بشمول ۱، ۵، ۱۵ = شرمگین [2] ن ۲، ۹، ۱۷ = سایهٔ ہمنشین؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰ = سایه از ہمنشین [3] ن ۱۰ = دست؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا بشمول ۱، ۵ = دستی [4] ن ۸، ۳۶ = نام ما از نگینِ ما؛ ن ۹ = ادب از آستینِ ما؛ ن ۱۰ = نام یار از نگینِ ما؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۷، ۱۵ = نام راز از نگینِ ما [5] ن ۱، ۴، ۵، ۱۱، ۳۵ = لاله ای کو در کنارِ سنبل آید روی تست؛ ن ۲، ۸ = لاله ای کو ناز بر سنبل کشد ابروی تست؛ ن ۹ = لاله ای کو ناز بر سنبل فروشد روی تست [6] ن ۲، ۹ = عشق عشوه خیز؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = حسن جلوه خیز [7] ن ۱۷ = جادوی؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہ ہا = ساحری [8] ن ۱، ۲، ریاض = می زد؛ ن ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = میرد۔

مشهدی کانجا مسیح آید به امید هلاک | وز کمال[1] ناکسی شرمنده[2] گردد کوی تست
شعلهٔ سوزنده یی، کز غایت تاثیر او | آتش دوزخ گریبان پاره سازد خوی تست
با[3] تشی کز آرزوی او سر روح الامین | هست لبریز از هوای خستگی، زانوی تست
آن[5] نسیمی، کز هوای او دمادم در بهشت | عطسه[4] می ریزد دماغ ماه کنعان، بوی تست
از تماشای رخت مشکل کسی لذت برد | بسکه[7] مردم را حواس آشفته از گیسوی تست
عرفی از وصفت[6] زبانش سود وکس گوشی نکرد | بسکه هر ساعت پریشان تر ز جعد موی تست

(۶۵)

ای سینه جنبش[8] این نفس نیلگون بس است | شد مشت[9] دود خرمن آتش کنون بس است
گو صلح کن زمانه و گو یار شو فلک | با اهل دل عداوت بخت زبون بس است
ریزم دعای راحت[10] و چینم نثار[11] درد | فیض دعای من اثر واژگون بس است
نبض دلم گرفتی و رنگ رخت شکست | دانستی[12] ای مسیح که چونم، فسون بس است
بسیار خون مخور که در انصاف اهل ذوق | کونین را حلاوت یک مشت خون بس است

عرفی بریز می به لب العطش زنان
ما را گلوی تشنه و جام نگون بس است

---

[1] ن ۱۰ = در کمالی؛ ن ۲، ۹ = وز کمال؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۶ = وز کمان؛ ن ۱۷ = از کمال [2] ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۰ = شرمنده میرد؛ ن ۱، ۵، ۱۱ = شرمنده گردد کوی تست؛ ن ۱۷ = شرمنده گردد [3] این دو بیت تنها در نسخه های ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ وجود دارد [4] ن ۱۷ = عطسه؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = عطرش [5] این بیت تنها در ن ۱۷ یافته شد [6] ن ۵، ۸، ۱۷ = وصف زبانش؛ ن ۱۰ = وصفش زبانت؛ ن ۹، ۹۶، ۳۵، ۳۶، ۱۷ رباعی = وصفت زبانش [7] ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = بسکه مردم را حواس آشفته از گیسوی تست؛ ن ۱، ۵، ۲۵ = بسکه مردم چون صبا آشفتهٔ گیسوی تست
[8] ن ۱۰ = بس کن؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ وغیره = جنبش [9] ن ۱۰ = مشت خاک؛ ن ۴ = مشت درد؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۷ = مشت دود [10] ن ۱۰ = رحمت؛ دیگر هر نسخه باشمول ۱، ۵ = راحت [11] ن ۱ = ثمار؛ ن ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۱۵ وغیره = نثار
[12] ن ۴، ۱۷ = دانستم؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹ وغیره = دانستی.

(۶۶)

دورم از کوی تو جا در زیرِ خاکم بهتر است | زندگی تلخ است با حرمان، هلاکم بهتر است
خستهٔ عشقم، سرودِ من ندارد لذتی | از سرودِ عیش آهِ دردناکم بهتر است
من که مجروحِ خمارم مرهمِ راحت چه سود | جای مرهم بر جراحت برگِ تاکم بهتر است
گر نه کُشتی، از[۱] فراقم سوختی، منت منه | من که در دوزخ به زندانم، هلاکم بهتر است

ره به امیدم مده عرفی که بیباکم بسی
من صلاحِ خویش دانم، ترسناکم[۲] بهتر است

(۶۷)

بختی[۳]، که مرا لب به لبِ جام رسد نیست | آغازِ خماری که به انجام رسد نیست
فریاد که با شمع و چراغِ حرم و دیر | آن شعله که داغش به منِ خام رسد نیست
دلها همه دانسته به دام تو در آیند | مرغی که سراسیمه به این دام رسد نیست
ما نشأهٔ مقصود چه دانیم که این می | آن مایه که از خم به لبِ جام رسد نیست
... ... و در دیدهٔ من نور[۷] | چندان که نگاهم به لبِ بام رسد نیست[۴]

عمریست که از دیر برون آمده عرفی
توفیق که در کعبهٔ اسلام رسد نیست

(۶۸)

هوش اگر ناخن زند بر دل، شرابِ ناب هست | ور سبو از می تهی گردد، خمار و خواب هست
ای که گویی باعثِ غم جوی و[۵] غمگین رو مباش | غم ز بیتابی[۶] ندارم ور نه خود اسباب هست
از خیالت هر شبم بام و درِ دل روشن است | ماه گو طالع مشو، در کوی ماهتاب هست

---

[۱] ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = از؛ ن ۱۰ = در [۲] ن ۳، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = ترس و باکم؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹ = ترسناکم
[۳] این غزل تنها در نسخه‌ها ۸، ۱۷ وجود دارد [۴] این تنها در ن ۱۷ یافته شد [۵] ن ۱۰ = باعث غم باش و غمگین رو مباش؛ ن ۸، ۳۶ = باعث غم جوی و غمگین رو مباش؛ ن ۱، ۴، ۹، ۵، ۲۵ = باعث غم جوی و غمگین روی باش؛ ن ۱۷، ۵ = باعث غم جوی، غمگین روی باش [۶] ن ۹ = بیتابی؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه‌ها = بیباکی۔
[۷] مصرعهٔ اول که در ن ۱۷ ناتمام است با این طور می‌توان شد: ماهم سر بام است و در دیدهٔ من نور۔

گر نه می ارزم به وصلت زآرزو منعم مکن | در دلِ عاشق هزاران مطلب[1] نایاب هست
ابله آن بیدرد کاندیشد که اهلِ عشق را | عافیت از[2] مردن و آسودگی در[3] خواب هست
منّتِ ده قطره آب ای دیده بر من تا به کَی | در سفالِ هر سگِ کوجرعه‌ئی زین آب هست
دل تهی کن عرفی این غم را به دل نتوان گذاشت[4]
دوستان[5] را گر نباشد دشمنان را تاب هست

(۶۹)

منم که طاعتِ بت لازمِ سرشتِ من است | اگر به کعبه عبادت کنم، کنشتِ من است
اگرچه حسنِ عمل نیست، اجرِ آنم هست | که چشمِ اهلِ مروت به فعلِ زشتِ من است
روم به دوزخ و شکرِ بهشت می گویم | که این به نزدِ مکافاتِ من بهشتِ من است
کنارِ کشت و لبِ جو به غم زیان دارد | میانِ دایرهٔ غم کنارِ کشتِ من است
بگیر آینه عرفی به بین سرانجام
که هر چه صورتِ حالِ تو سرنوشتِ من است

(۷۰)

خاموشیِ من قفلِ نهان خانهٔ عشق است | افسانهٔ من گریهٔ مستانهٔ عشق است
دیوانه دلِ من که درو فتنه زند جوش | گنجیست که آرایشِ ویرانهٔ عشق است
شوریده شد از ناخنِ غم[6] این دلِ صد[7] شاخ | این زلف پریشان شدهٔ شانهٔ عشق است
صد دشنه خورد[8] عقل که خاری کشد[9] از پا | اینها گلِ آنست که بیگانهٔ عشق است
از منطق و حکمت نگشاید درِ مقصود | اینها همه آلایشِ افسانهٔ عشق است
هر شمع که در انجمنِ دهر برافروخت | گر آتشِ طور است گر پروانهٔ عشق است

---

۱ ن ۱۷ = مصلحت | ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۲۵، ۳۶ = مطلب ۲ ن ۸، ۹ = در | ن ۲۶، ۳، ۵، ۶، ۷، ۹، ۲۶، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = با ۳ ن ۴، ۶، ۹، ۳۶ = با | ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، خلاصه وغیره = در ۴ ن ۹ = نهفت | ن ۵، ۸، ۲۵ = گذاشت | ن ۲ = گداخت ۵ ن ۵، ۹، مخزن = دوستان را گر نباشد | ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷ = گر نباشد دوستان را ۶ ن ۱۰ = خم او دیگر هر نسخه‌ها = عشق ۷ ن ۹، ۱۰، ۲۵ = صد چاک | ن ۱، ۵ وغیره = صد شاخ ۸ ن ۹ = عشق | ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۵ وغیره = عقل ۹ ن ۱، ۵ = کشد | ن ۲۵ = کند.

عرفی دل افتاده ام از کعبه چه جویی
دیرست که او فرش صنم خانهٔ عشق است

(۷۱)

در محبت درد اگر بیحد دوا بسیار هست
ریش اگر ناسور شد الماس در بازار[1] هست

گر ز لطفم ناامید امیدوارم از عتاب
گر نه دارم سبحه بر کف بر[2] میان زنار هست

شستن لوح گنه دستور ابر رحمت است
ورنه سیل اشک عذر و آب استغفار هست

ای طبیب همت احسانی که در شهر امید
نیست درمانی و در هر گام صد بیمار هست

درس معنی سا کهن اوراق کس در کار نیست
دیده بگشا کین رقم بر هر در و دیوار هست

معنی زنار بستن گر مقید بودن است
در درون خرقه روح الامین[3] زنار هست

نیست غم گر یاسمین و سنبلم در باغ نیست
تا به لذت[4] بشکفم در دیده[5] و دل خار هست

عرض جنت کم ده ای رضوان که در بستان[6] عشق
میوهٔ تلخ و گل پژمرده ای در کار[7] هست

گر دلم تنگ است و خونم[8] تلخ عرفی باک نیست
دیدهٔ زهرآشنا و گریهٔ بسیار هست

(۷۲)

برو مسیح که فکر فراغ من غلط است
غلط مکن[9] که علاج دماغ من غلط است

نشان پای من آوارگی بجست و نیافت
بدشتِ گم شد گیها سراغ من غلط است

نه استخوان هما باغ و دشت معمور است
ترانه گله آلود زاغ من غلط است

---

[1] ن ۱، ۸ = ہم درکار ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۷، ۳۵ = در بازار [2] ن ۱، ۲، ۵، ۱۷ = در ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۳۵ = بر [3] ن ۲، ۴، ۸، ۹ = روح القدس ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۱۷، ۳۵ = روح الامین [4] ن ۳، ۱۰، ۱۱ = رغبت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = بہ لذت [5] ن ۹، ۱۱، ۱۷ = دیدهٔ دل ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = دیده و دل [6] ن ۱، ۵، ۱۷ = کہ در گلنار عشق ؛ ن ۱۰ = کہ در باغ بہشت ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹ = در بستان عشق [7] ن ۸ = در کار ؛ ن ۳، ۴ = پربار ؛ ن ۱، ۶، ۱۷ = دربار ؛ ن ۵ = پژمرده در بازار [8] ن ۱، ۳، ۵، ۱۷ = کامم ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۹ = خونم [9] ن ۲، ۸، ۹ = مکن ، ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۷ = مبین ۔

نه عندلیب چمن زادم، از بهشت مگو — ز گلخن آمده ام کشتِ باغِ من غلط است

علاوتی که توان یافتن بخونِ جگر — شکستنِ هوسش در دماغِ من غلط است

کنون که لذّتِ الماس[1] از نمک رویافت[2] — کرشمه سنجیِ مرهم به داغِ من غلط است

اگر[3] به کعبه دهندم نشان، به بتکده رو — که واژگون شده تعلیمِ سراغِ من غلط است

متاز[4] بر اثرِ نورِ وعظِ من عرفی

که شب[5] روی به فروغِ چراغِ من غلط است

(۷۳)

تا چشمِ عشوه سازِ تو مهمانِ فتنه است — شیرین تبسمت نمکِ خوانِ فتنه است

یارب چه فتنه ای که به عهدِ تو روزگار — در گوشه ای نشسته و حیرانِ[6] فتنه است

ناز آفت و کرشمه بلا، عشوه دلفریب — یاران حذر کنید که طوفانِ[7] فتنه است

از فتنهٔ غمش به که نالیم، چون مدام — دیوانِ شاهِ حسن در ایوانِ فتنه است

گل گل فتاده پرتوِ رویت در انجمن — این بزمِ عیش نیست گلستانِ فتنه است

اسبابِ دلبری همه چشمش به فتنه داد — در عهدِ حسنِ او که به سامانِ فتنه است

چون رازِ فتنه فاش نگردد که چشمِ او — در خواب هم سرش به سرِ[8] رانِ فتنه است

عرفی چگونه حفظِ دلِ خود کند که باز

چشمِ کرشمه سازِ تو در آنِ فتنه است

(۷۴)

از شوقِ که این نامه گرانمایه متاع است — کاین شعلهٔ دل نام دگر مستِ سماع است

---

[1] ن ۴، ۸، ۹ = الماسم؛ ن ۱، ۵ وغیره و دیگر نسخه ها = الماس [2] ن ۲، ۱۱ = روتافت؛ ن ۱۷ = دریافت؛ ن ۱، ۴، ۱۰ = رویافت؛ ن ۹ = رهیافت [3] این بیت تنها در نسخهٔ دهم وجود دارد [4] ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = مناز؛ ن ۲، ۴، ۸، ۹ = متاز [5] ن ۱، ۵، ۶، ۹ = شب روی؛ ن ۱۰، ۱۱، ۱۷ = پی روی؛ ن ۲ = سیر تو [6] ن ۴ = مهمان؛ ن ۱، ۵، ۱۷ وغیره = حیران [7] ن ۱۷، ۲۵ = دوران؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸ وغیره دیگر نسخه ها = طوفانِ [8] ن ۱، ۵ = به سر ران فتنه؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷ = بگریبان فتنه.

در معرکهٔ عشق زبون شو که درین رزم — هر کس که به صد رنگ شهید است شجاع است

زین باغ مجو بهره که هر میوه که چینی[1] — بی آبیِ ایام مکید است و فقاع است

سیماب بود قفلِ درِ گوشِ تو ورنه — صد نغمهٔ مستانه طلبگارِ سماع است

گوشِ شنوا جوی که در بزمِ تأمل[2] — بر بستنِ لب موجبِ صد گونه صداع است

تا عشق به بازارِ دلم شعله فروشد — برچیده دکان دوزخ و دلّال متاع است

عرفی یکی از جیب بر آور سرِ مستی
این محملِ عمر است که بر دوشِ وداع است

عشق[3] را سینهٔ گرم است و دل تنگ ضرور — حسن نقشست که هر لوحی ازان بهره ور است

عرفیِ نغمه چکانم، نفسم آبِ حیات — عندلیبِ چمنِ قدس ازان نغمه براع است

(۷۵)

کوی عشق است این که در هر گام صد عاقل گم است — تا قیامت جان فراموش است اینجا دل گم است

ده چه راه است این که در صد سال یک منزل نیافت — آنکه[4] در هر نیم گامش طیِ صد منزل گم است

تلخیِ جان دادنم بنگر که تا روزِ جزا — تنگ[5] تکلم در هجومِ لذتِ قاتل گم است

یار در دل هست اگر دل[6] نیست با من گو مباش — کعبه در محمل بود، غم نیست گر محمل گم است

بحرِ[7] عشق است این دلا اندیشهٔ ساحل مکن — موجِ این بحرِ نهایت سوز را ساحل گم است

این که می گویند درهای کشاید دستِ بخت — تا در دل می شنو[8] اما کلیدِ دل گم است

در هجومِ چاره اندیشی نه عرفی گشته گم
عقلِ رهبر هم درین اندیشهٔ باطل گم است

---

[1] ن ۲۶ = چینی؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چینند [2] ن ۹ = تکلم؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱ وغیره = تامل [3] این دوبیت تنها در نسخهٔ پنجم یافته شد. حقیقتاً این دو بیت شامل غزل بر شمارهٔ ۷۹ بست ولی در نسخهٔ پنجم دیگر اشعار این غزل وجود ندارد [4] ن ۲، ۱۷ = ای که؛ ن ۱، ۳، ۶، ۹ = آنکه [5] ن ۱، ۱۱ = تنگ؛ ن ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۵ = تنک [6] ن ۶، ۸ = آن؛ ن ۱، ۵، ۲۵ = دل [7] این شعر تنها در ن ۱، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [8] ن ۲ می شنوم؛ ن ت ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۲۵، مجمع = می شنو.

(۷۶)

گلزارِ حسن تازه ز روی چو ماهِ اوست — گلدستهٔ فریب به دستِ نگاهِ اوست

ماییم وکشتِ باغِ محبت که سربسر — زهرآب داده نیشِ ملاحت گیاهِ اوست

مرغانِ قدس گردِ سرش جوش می زنند — این شاخِ طوبیٰ است نه طرفِ کلاهِ اوست

آن رهروی که شاد به ترکِ تعلق است — بت سنگِ راه و بت‌شکنی سدِّ[۱] راهِ اوست

یوسف که هست پیرهنِ عصمتش درست — آن جا که جلوه[۲] گاهِ زلیخاست چاهِ اوست

عیشی زیاده هست[۳] زعیشِ بهشت لیک — آن عافیت نصیبِ شهیدِ نگاهِ اوست

در سینه بی اجازتِ او بیش ازین مباش — ای جانِ ادب خوش است نه این[۴] جلوه‌گاهِ اوست؟

گفتم کرشمه‌ات دلِ عرفی به خون کشید
گفت از کرشمه پرس که گوید گناهِ اوست

(۷۷)

صد چشمهٔ زهر از لبِ داغِ دلِ ما ریخت — غم روغنِ تلخی به چراغِ دلِ ما ریخت

ساقی چو میِ عشقِ تو می کرد به ساغر — هر صاف که آمد به ایاغِ دلِ ما ریخت

هر گردِ ملالی[۵] که برُفتند ز دلها — عشقت همه بر روی فراغِ دلِ ما ریخت

فریاد که هر دل که به دیوارِ غمِ او — بر کوفت سری خون ز دماغِ دلِ ما ریخت

آبی که بنوشید خضر، وه که ز مژگان — در بادیهٔ غم به سراغِ دلِ ما ریخت

این گریه که برگشت به دل از رهِ[۶] دیده — صد دانهٔ[۷] الماس به داغِ دلِ ما ریخت

عرفی جگر افشان نه بود نالهٔ هر دل[۸]
این برگ ز گلدستهٔ باغِ دلِ ما ریخت

---

۱ ن ۱ = سدِّ راه؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۷، ۲۹، ۲۵ = سنگِ راه ۲ ن ۱، ۱۰، ۱۱، ۲۵ = جلوه‌گاه؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۲، ۲۹ = جلدگاه ۳ ن ۶، ۱۷ = نیست؛ ن ۱، ۲، ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۲۵ = هست ۴ ن ۱۰، ۱۱ = کاین؛ ن ۱، ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۷، ۲۵ = نه این ۵ ن ۱، ۲، ۹، ۱۷ = ملالی؛ ن ۶ = لباسی، ن ۱ = بلای؛ ن ۸ = ملامت ۶ ن ۳، ۹ = در؛ دیگر همه نسخه‌ها = ره ۷ ن ۲، ۸ = پارهٔ؛ دیگر همه نسخه‌ها ش ن ۱، ۸، ۹، ۱۷، ۲۵ = دانه ۸ ن ۱۷ = هرکس؛ دیگر نسخه‌ها = هر دل۔

(۷۸)

اصلاح[1] پریشانیم اندازهٔ کس نیست ‌ ‌ ‌ اجزای مرا منّت[2] شیرازهٔ کس نیست
سلّی[3] طلبی چشم و قدم شو که درین دشت ‌ ‌ ‌ غمّاز جرس همرهٔ[4] جمّازهٔ کس نیست
ما شیوه نیان نغمه نه دانیم، که ما را ‌ ‌ ‌ گوشیست که بر شعبه[5] و آوازهٔ کس نیست
مایم و کهن برگ و بر باغچهٔ عشق ‌ ‌ ‌ چشم و[6] دلِ ما بر ثمر تازهٔ کس نیست
هر جامه که بیماریِ دل رنگ[7] رزاوست ‌ ‌ ‌ بر دوشِ من افکن که باندازهٔ کس نیست

عرفی مرو[8] از میکده در صومعه کانجا
کش را غم مخموری و خمیازهٔ کس نیست

(۷۹)

ناله‌ام پرورش آموز نهالِ اثراست ‌ ‌ ‌ در بهارت بنمایم که سراپا ثمراست
ناله در سینهٔ من یک نفس آرامش نیست ‌ ‌ ‌ در[9] دلش نیز اثر کردهٔ چه کال اثراست
ره روی بادیهٔ عشقِ تما در هر گام ‌ ‌ ‌ نیستی پیشرو و عمر ابد بر اثراست
شرم سوداری نمک این زخم فریبی بگذار ‌ ‌ ‌ کر دل[10] و چشم من انباشتهٔ نیشتراست
گردِ بازارچهٔ عشق بگرددم که درو ‌ ‌ ‌ عافیت شیشه[11] فروش است و بلاد[12] شتر گراست

---

[1] ن ۱، ۱۲، ۲۵ = تدبیر / ن ۹، ۱۳، ۱۶ = درمان / ن ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷ = اصلاح [2] ن ۱، ۶ = حاجت / دیگر نسخه‌ها مثل ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = منّت [3] ن ۵، ۶ = میل / ۲، ۶، ۸، ۹، ۲۵ وغیره دیگر نسخه‌ها = سلّی [4] ن ۹ (اضافات) = برنغمه / ن ۱۱ = پربسته / ن ۴، ۸، ۱۲، ۲۵ = برشعبه و [5] ن ۹، ۱۱ = چشم دلِ ما / دیگر نسخه‌ها مثل ۳، ۱۲ = چشم و دل [6] ن ۶ = برگ و برِ اوست / ن ۱، ۵، ۱۷ و دیگر نسخه‌ها = رنگ رزاوست [7] ن ۶ = عرفی مرو از صومعه در مدرسه کانجا / ن ۱۰ = عرفی مرو از صومعه در میکده کانجا / ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = ۶ ؟ مروانه میکده در صومعه سا کانجا [8] ن ۱، ۲۵ = زانسوی طلب راندم و آوازهٔ کس نیست / ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹ = کس را غم مخموری و خمیازهٔ کس نیست [9] ن ۶ = در دلش نیز / به نسخه‌های دیگر = در دلِ خویش [10] ن ۸ = دل زخم / ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = دل و چشم [11] ن ۶ = دشنه فروش / ن ۹ = شیشه فروش / ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۲۵، ۱۷ = سینه فروش [12] ن ۹ = نیشه گر / ن ۱۵ = عشوه گر / ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = دشنه گر [13] ن ۱ = بر سر / ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۲۹، ۳۶ = همره

عشق را سینهٔ تنگ[1] و دلِ گرم[2] است ضرور — حسن نقش است که هر لوحی ازان بهره‌ور است

دلقِ[3] گلدوز خرد صوفیِ کج مانده کلاه — هر هر باغچهٔ صومعه طاووس پر است

دامنِ[3] برہمن آلوده بر آمد، هشتم — دست در دامنِ صوفی زدم (آن) نیز تر است

ای[3] مغنّی زمن و مغبچه دستان می‌زن — که جز این قولِ گلوسوز همه دردِ سر است

زائرِ[3] دیر کجا، زاهد و اصحابِ حرم — عیب بازیچهٔ ما سعی شما راهبر است

عرفیِ نغمه چکانم، نفسم آبِ حیات

عندلیبِ چمنِ قدس ازان نغمه‌ور است

(۸۰)

منم که از غمِ محرومیم جدایی نیست — میانهٔ من و امّید آشنایی نیست

هزار جانِ گرامی فدای دل بادا — که با وجودِ فنا از غمش رهایی نیست

چنان ز دودِ[4] دلم کاینات لبریز است — که هیچ گوشه‌یی از بهرِ دلگشایی نیست

من و بهشتِ محبّت که آب کوثرِ او — بغیرِ خونِ دل و زهرِ بینوایی نیست

ازان بدردِ دگر هر زمان گرفتارم — که شیوه‌های ترا با هم آشنایی نیست

بیا که حسن به طورِ دل است[5] شعله فروز — مرو به وادیِ ایمن که روشنایی نیست

سوالِ نیک و بد از ما نمی‌کنند به حشر — گناهِ اهلِ محبّت بجز رهایی نیست

ز عشق حالتِ عرفی سوال کردم گفت

هنر بسی ست کسی را که بیوفایی نیست

(۸۱)

هیچ گه نالهٔ من گوش زدِ آن مه نیست — وین کمندیست که از بامِ فلک کوته نیست

---

[1] ن ۱، ۲ = سینهٔ گرم؛ دیگر همه نسخه‌ها = سینهٔ تنگ [2] ن ۱۰ = دمِ گرم؛ ن ۲ = دلِ تنگ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۱۷ = دل گرم [3] این ابیات تنها در نسخهٔ پنجم شامل است [4] ن ۱، ۵ = دردِ دلم؛ ن ۹، ریاض = دودِ دلم [5] ن ۲، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۶ = غبارِ تنگدلی بر جهان نشسته چنان؛ ن ۲، ۲۹ = غبارِ تنگدلی بر دلم نشسته چنان؛ ن ۹۵ مریاض = چنان ز دودِ دلم کاینات لبریز است؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = چنان ز دردِ دلم کاینات لبریز است [6] ن ۱ = جلوه؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = شعله

آن چنان مستِ جمال[1] است که شب تا به سحر — می کشد جام و ز کیفیتِ می آگه نیست
پُر حذر باش که در چه نه فتد یوسفِ دل — کین زمان اهلِ مدد راگذری بر چه نیست
هر دم از انجمنی می شنود. بوی تو دل — هر نفس گر به دری روی نهد گمره نیست
سعیِ ما[2] بی اثر از طبعِ وفادشمنِ تست — گر تو دامن نکشی دستِ کسی کوته نیست
پیشِ عرفی مده از دست عنان کین شیاد
خویش را ابله نمود است ولی ابله نیست

(۸۲)

دل به صد ره می رود امّا مرادِ دل یکیست — راه اگر بسیار باشد باش گو منزل یکیست
شوقِ دیدار است کز[3] هر دل به کامی گشاد — عالمی در گفتگو و خواهشِ[4] سایل یکیست
گر تعلق نیست، اسبابِ جهان مردود نیست[5] — صد هزاران پرده پیشِ دیده و حایل یکیست
عالمی در جلوه و عاشق نه بیند غیر دوست — گر ز مجنون پرسی اندر کاروان محمل یکیست
دوست دشمن را[6] به خون غلطان کنم عرفی ولی
دوست دارم دشمنی کو را زبان[7] و دل یکیست[8]

(۸۳)

حیرت ملازمِ گلِ رخسارهٔ کیست — دیوانگی نتیجهٔ نظارهٔ کیست
از جام[9] کینه ام چو رود مست خوی چکان[10] — می بارد از رخش که ستمکارهٔ کیست

---

[1] ن ۲، ۸ = حجاب؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۲۹، ۳۲ زیاض = جمال [2] ن ۲، ۹ = من؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = ما [3] ن ۱۷ = کو هر دل بندد تی؛ ن ۱، ۵، ۱۷ و دیگر همه نسخه ها = کز هر دل به کامی [4] ن ۲، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷ = گفتگو و خواهش سایل؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۱ = گفتگوی خواهش و سایل [5] ن ۶، ۹ = ناست؛ دیگر نسخه ها = نیست [6] ن ۱۰ = را کنم غلطان. بخون؛ دیگر همه نسخه ها بشمول ۱، ۵، ۱۷ = را. بخون غلطان کنم [7] ن ۴، ۱۷ = زبان با دل؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷ = زبان و دل [8] ن ۶ = یکی ست؛ دیگر همه نسخه ها = یکسان است. [9] ن ۱، ۵ = از کام کینه؛ ن ۶ = از خوی کینه؛ ن ۱، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = جام کینه [10] ن ۳، ۴، ۵، ۱۷ = خوی چکان؛ ن ۱، ۲، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱ = خون چکان؛ ن ۳۵ = خوی فشان.

غمخواره نیست هر که بود غمگسار جوی[1] — بیچاره آن که منتظر چارهٔ کیست

فارغ ز خیرگی نگه در روی آفتاب — این دیده آزمودهٔ نظارهٔ کیست

از خاک کشتگان[2] تو هر گل که می دمد — معلوم می‌شود که دل پارهٔ کیست

عرفی در آب و آتش اگر می رود رواست
بازش میاورید که آوارهٔ کیست

(۸۴)

دریا فراخ و کشتی ما بی معلّم است — وین درد از آن زیاد که پایان موسم است

آنانکه لاف مرتبهٔ قرب می زنند — پهلو تهی کنند ز امکان که مکرم[3] است

گر صد دلیل نقل ز فیض خرد کنند — ما دشمنیم با خرد اندیشه حاکم است

هر نکته یی که هست به وجهی توان شناخت — تا دامن جهل بی خردان بر معلّم است

ما خود ز کبر تکیه به همّت زدیم لیک — درویش را معامله با جود منعم است

هر چند شرم دوست خلافش قبول کرد
معلوم شد ز کوشش عرفی که مجرم است

(۸۵)

آتشین لاله دل صد ورق است — هر ورق مایدهٔ صد طبق است

عشق می خوانم[4] و می گریم زار — طفل نادانم و اوّل سبق است

حرف مقصود نه می ریزد زود[5] — خامهٔ طالع ما تنگ شق است

عشق[6] می بازم و مشکل که مرا — مو به مو با صدق من عسق است (کذا)

گل غم[7] ز آتش من[8] می جوشد — شیشهٔ دل ز نمش پر عرق است

---

[1] ن ۹ = غمگسار خویش؛ ن ۲، ۱۰ = غمگسار دوست؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۲۵ = غمگسار جوی [2] ن ۱۷ = تشنگان؛ دیگر همه نسخه‌ها = کشتگان [3] ن ۸، ۱۰، ۲۵ = مکرم؛ ن ۵ و دیگر همه نسخه‌ها = ملزم [4] ن ۱، ۱۲، ۱۷، ۲۵ = گویم؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۲، ۹ وغیره = خوانم [5] ن ۸، ۹ = ازو؛ دیگر همه نسخه‌ها = زود [6] این بیت تنها در ن ۷ یافته شد [7] ن ۲۸، ۳۲ = من؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = غم [8] ن ۱۰ = تن؛ ن ۸ = ما؛ ن ۶، ۱۱، ۱۷، ۲۵ = من؛ ن ۱، ۵ = دل.

ازکتابی کہ منش خاتمہ ام[1] لوحِ محفوظ نخستین ورق است

عرفی ار عیبِ تو گفتند[2]، مرنج

ہرچہ در حقِ تو گویند[3] حق است

(۸۶)

گر نخلِ وفا بر ندہد چشمِ تری ہست | تا ریشہ در آب است امیدِ ثمری ہست

ہرچند رسد آیتِ یاس از درو دیوار | بر بام و درِ دوست پریشان نظری ہست

ہرگز نزدم دست بہ کیشی ز سرِ صدق | از بستنِ زنارِ مغانم خطری ہست

منکر نشوی گر بہ غلط دم زنم از عشق | این نشاۂ مرا[4] گر نبود بادگری ہست

آن دل کہ پریشان شود از نالۂ بلبل | در دامنش آویز کہ با[5]وی خبری ہست

ہرگز قدم غم ز دلم دور نبود[6] است | شادیست کہ اورا سر و برگ سفری ہست

چندین[7] بہ پریشانیِ آن طرّہ چہ نازی | در زلفِ تو از زلفِ تو آشفتہ سری ہست

تا گفت خموشی. تو رازِ دلِ عرفی

دانست کہ از ناصیہ غمّاز تری ہست

(۸۷)

نہ[8] گفتن و نہ شنودن زبان و گوش من است | ہزار نغمہ[9] گرہ در[10] لب خموش من است

می کہ می رود امروز در گلوی دو کون | کمینہ جرعہ زتہ شیشہ ہای دوش من است

بہ محفلی کہ اسیران کشند خونِ جگر | سرودِ انجمن افغانِ نوش نوش من است

لہ ن ۱۱ = آن؛ ن ۱، ۵ و دیگر ہمہ نسخہ ہا = از لہ ن ۶، ۹ = گفتند؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۳، ۱۷ = گفتیم؛ ن ۱۲، مخزن = گوییم؛ ن ۱۰ = گویند سہ ن ۲۰ = این نشاۂ اگر نیست مرا؛ دیگر نسخہ ہا بشمول ۱، ۵، ۱۷ = این نشۂ مرا گر نبود سہ ن ۱۰ = اورا؛ ن ۶ = بااو؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۵ = بادی شہ ن ۶ = نرفتست؛ دیگر نسخہ ہا بشمول ۱، ۵، ۷ = نبود است ئہ این بیت تنہا در نسخۂ نہم دیدہ شد ئہ ن ۱، ۵ = بیار بادہ کہ وقت سماع و جوش من است؛ ن ۲، ۴، ۶، ۸، ۱۲ وغیرہ = نہ گفتن و نشنودن زبان و گوش من اند شہ ن ۲، ۸ = نکتہ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۵ ونیز دیگر نسخہ ہا = نغمہ لہ ن ۳، ۹، ۱۰، ۱۷ = بر؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۱، ۳۵ = در

نوای صور که گویند مرده زنده کند — حکایتیست، وگرهست هم خروشِ من است
زشورِ[1] آتشِ دوزخ حکایتی می رفت — دلم بناله درآمد که نیم جوشِ من است
دگر خمار[1] شکستن نشانِ دل سردیست — بیار باده که وقتِ سماع وجوشِ من است
نهم جنازهٔ عرفی بدوش و می[2] نازم
که ساقِ عرشِ محبت بروی دوشِ من است

(۸۸)

نوشیم شربتی که شکرها دروگم است — داریم عزلتی[3] که سفرها دروگم است
صد روشنی ست در تتقِ[4] تیره روزنم[5] — فیروزشامِ من که سحرها دروگم است
وارستهٔ[6] کردِ عشقم[7] از آسیب بر فراغ — نازم بزخمِ دل که سپرها دروگم است
بامیوه[6]یی برآمده کوتاه دستیم — کز دیدهٔ بهشت نظرها دروگم است
طالع ببین[8] که بر اثرِ یاس می رود — این نالهٔ حزین که اثرها دروگم است
خیز ای شهالِ بخت که زورق برون بریم — زین موجِ فتنه خیز که سرها دروگم است
ای[9] برهمن مناز برین رشتهٔ ضعیف — زنارِ عشق بین که کمرها دروگم است
کی مردم[10] است هرکه نهد داغ برجگر — داغیست داغِ ما که جگرها دروگم است
صد[11] گونه شعله در دلِ آهم نهفته است — این نخلِ خشک بین که ثمرها دروگم است

---

۱ این دو بیت تنها در نسخهٔ ۱۷، ۲۵ شامل است ۲ ن ۶ = فخر کنم؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه‌ها = می نازم ۳ ن ۱ = منزلی؛ ن ۲، ۵، ۴، ۱۷ وغیره = عزلتی ۴ ن ۸ = انق؛ ن ۱، ۵ وغیره = تتق ۵ ن ۱، ۸، ۹، ۱۷ = روزن؛ ن ۳، ۴، ۵، ۲۵ = روزنم ۶ این دو بیت تنها در نسخه‌های اول و نهم و هشتم و هفدهم و سی و پنجم یافته شد ۷ ن ۱۷ = از عشق؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = عشقم از آسیب ۸ ن ۱۰ = نگر؛ ن ۱، ۵، ۱۷ وغیره = ببین ۹ این بیت در نسخهٔ ۲، ۸، ۱۷، ۲۵ وجود دارد ۱۰ ن ۶ = کی مرده است؛ دیگر نسخه‌ها = کی مردم است ۱۱ بطوریکه نوشته شد این بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد. در دیگر نسخه‌ها مصرعِ اول باین طور است:
"در طبع صد کرشمه و تحریکِ جلوه نیست"

عرفی بعیبِ دوستی از شهره‌ای[1] چه غم
عیب است دوستی که هنرها در او گم است

(۸۹)

مژدگانی که جنون را به سرم[2] کاری هست | درد را با دلِ سودا زده بازاری هست
قفلِ الماس بیارید که زخمِ دلِ ما | سر بسر گشته دهن[3] بر سرِ گفتاری هست
این قدر سنگدلی نیست گمانم بکسی | مگر از راهِ تو در پای اجل[9] خاری هست
ای مسیحا اثری با نفست نیست ملاف | امتحانی بکن، اینک دلِ بیماری هست
ای دلِ ریش بخر لذتِ صد زخم که باز | غمزه الماس فروش آمد و بازاری هست
محرمِ خلوتِ عاشق نه چراغ است و نه شمع | آفتاب از نرسد[5] سایهٔ دیواری هست
لن‌ترانی نشود گر ادب آموزِ کلیم | ما چه دانیم که حرمانی و دیداری هست
حدِ من نیست که گر دم ازنی گوی ولی | دوست داند که مرا قوتِ گفتاری هست
دلم آن کافر عابست که در کوچهٔ دیر | پیر گردید و ندانست که زناری هست

غمزه چون تیغ کشد[6] لب مگشا ای عرفی
که به تحسینِ تو کیفیتِ زنهاری هست

(۹۰)

مرا[7] که شیشهٔ دل در زیارتِ سنگ است | کجا دماغِ می ناب و نغمهٔ چنگ است
فغان ز غمزهٔ شوخی که وقتِ تنهائی | بهانه‌ئی بخود آغاز کرده در جنگ است
به عودِ شیونِ ما زخمه چون زدی بشنو | که این نوای خراشیده[8] بس خوش آهنگ است
مرا که شغلِ هم‌آغوشی است با زنار | اگر به سبحه دهم دست، دوستی ننگ است

---

[1] ن ۱۰ = از شهره شد؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه‌ها = از شهره‌ای [2] ن ۳ = به دلم؛ ن ۱، ۵، ۱۷ وغیره = به سرم [3] ن ۱۰ = در پی؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ وغیره = بر سرِ [4] ن ۱۰ = در؛ دیگر نسخه‌ها = با [5] ن ۱۷، ۲۹ = بود؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیره = رسد [6] ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۱ = زند؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۰، ۱۷ = کشد [7] ن ۲۲ = کجا دماغ می ناب و نغمهٔ چنگ است مرا که شیشهٔ دل در زیارتِ سنگ است؛ در دیگر نسخه‌ها بطوری که نوشته شد [8] ن ۳ = خراشنده؛ ن ۱، ۵، ۴، ۱۰، ۱۷ وغیره = خراشیده [9] ن ۵ = اجل؛ ن ۳۵ = وجل۔

باین که کعبه نمایان شود ز پا منشین | که نیم گام جدایی هزار فرسنگ است
هزار دیر به دل دارم از صنم معمور[1] | لباس کعبه بدوشم نمد[2] که بس تنگ[3] است
بگوش نالهٔ ما گفته ای که بی اثری | بلی، اثر نکند در دلی که از سنگ است

بهانه جویی تو عرفی به ناز عادت کرد
به آشتی مرو اکنون که صلح هم جنگ است

(۹۱)

مرو به بادیه گردی که زرق[4] وشیداییست | برهنگی مطلب کان لباس رعناییست
زبان ببند و نظر باز کن که منع کلیم | کنایت از ادب آموزی تقاضاییست
دماغ یوسف اگر تر کنند کف ببرد | از[5] آن شراب که در ساغر تماشاییست
نقاب می کشد، ای دل تمام حوصله شو | که باز وقت شراب کرشمه پیماییست
چنین که بردم شمشیر[6] و دشنه می غلطم | حسود در ارسد ار گویدم که هرجاییست
شهید عاطفت آن کرشمه ام که ز مهر[7] | تمام نقش طرازی و شهد آساییست
بشوق دوست چه سازم که در شریعت[8] عشق | خیال[9] بی ادبی و نگاه[10] رسواییست

مگو که نیست گنهگار تر ز من عرفی
که این حدیث گرانمایه لاف یکتاییست

(۹۲)

موج زن در دل خیال آن لب می گون گذشت | آب حیوان بین که از دریای آتش چون گذشت
تا دلی آوردم این فتنه را برداشتم | از گرانباری چها بر خاطر گردون[11] گذشت

---

۱ ن ۱۰ = بربز از ن ۱، ۵ و دیگر نسخه‌ها = معمور ۲ ن ۹ = منه از ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = مده ۳ ن ۱، ۵ = ننگ ۴ ن ۲، ۱۰، ۱۷ وغیره = زرق ۵ ن ۸، ۱۰، ۱۷ = ازان از ن ۱، ۴، ۵، ۱۱ = ازین ۶ ن ۶ = شمشیر خنجر از ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۲ وغیره = شمشیر و دشنه ۷ ن ۸ = کز زمهر = ن ۱۰ = کز زلف از ن ۱، ۵، ۱۵ = کز مهر ۸ ن ۲، ۴، ۸، ۱۱، ۱۲ = شریعت از ن ۱، ۳، ۷، ۹، ۱۰، ۱۷، ۱۵ = طریقت از ن ۵ = طریقه ۹ مخزن = نگاه از دیگر نسخه‌ها = خیال ۱۰ مخزن = خیال از دیگر ماخذ نگاه ۱۱ ن ۷ = مجنون از ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ وغیره = گردون -

با منِ گریان چه داری رو که تا نزدیکِ من — هر قدم می باید از صد دجله و جیحون گذشت
در درونِ باغِ عشرت عمرها بگذشت لیک — عمرِ دیگر در پشیمانی[1] هم از بیرون گذشت
کاروانِ عمرِ ما کش نوشدارو بار بود — دایم از سیلابِ زهر و جویبارِ خون گذشت
نقشِ پا بنمایدت گر زانکه[2] پی گم می کنی
کز گدای کوچه عرفی آمد و مجنون گذشت

(۹۳)

کوی عشق است اینکه[3] مرغِ سدره اینجا[4] پر گذاشت — خوشدلی آمد که تاجِ غم رباید سر گذاشت
عقل دل را در طریقِ عشق رهبر شد ولی — تیز بینی[5] کرد و در اوّل قدم رهبر گذاشت
آمد از شهرِ ازل با عالمِ هوش و خرد — بیوفا دل در عنان برتافتن اکثر گذاشت
دلگشایی خویش را سنجیده با دلبستگی[6] — زان کلید اینجا شکست و قفل[7] را بر در گذاشت
راحت آمد تا گشاید قفلِ اندوه[8] از دلم — از کلید[9] و دستِ خود یک مشت خاکستر گذاشت
آتشین مرغِ دلم[10] را می دهد صد بال و پر — در گلستانی که جبرئیلِ امین شهپر گذاشت
ریشِ مجنون کی شناسد ذوقِ زخمِ من که عشق — نیشتر چید از رهِ او سایهٔ نشتر گذاشت
هر کجا عرفی هوای کاوشِ زخمش ربود
ناخنی در زد به ریش و خرمنِ اخگر گذاشت

(۹۴)

هر خنده یی دریچهٔ گشایندهٔ غم است — هر انتعاش تاب دهِ قفلِ ماتم است

---

[1] ن ۵، ۶، ۹، ۱۰ = پشیمان؛ ن ۱، ۱۷ وغیره دیگر نسخ = پریشانی [2] ن ۲۵ = آنکه؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۵، ۳۶ وغیره = اینکه [3] ن ۶ = آنجا؛ دیگر نسخه ها = اینجا [4] ن ۹ = تیز دستی؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۲۵ = تیز بینی [5] ن ۹ = دل تنگیش؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷ وغیره = دلبستگی [6] ن ۱۰ = قفل را؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه ها = قفلها [7] ن ۲ = دوزخ؛ همه نسخه های دیگر = راحت [8] ن ۱، ۲، ۵، ۱۷ = قفل اندوه از دلم؛ ن ۲ = قفل آتش گاه عشق؛ ن ۹ = قفل آتشگاه غم؛ ن ۳ = قفل امید از دلم [9] ن ۱، ۵، ۹ = کلید است؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۷ = کلید و دست [10] ن ۲، ۸ = آتشین مرغِ دل عرفی دهد صد بال و پر؛ ن ۱، ۵، ۱۷ وغیره = آتشین مرغ دلم را می دهد صد بال و پر.

دل زنده ساز و قدرِ مسیح دم را بسنج[1] — غافل مباش[2]، آن نفسی بود این دم است
حیف است حیف بس مکن از کاوشِ دلم — هر ناله را خراشی[3] و هر گریه را نم است
الماس را بخونِ دلم پرورش دهند — زخمِ کدام بوالهوس میلِ مرهم است
باغیست گریه در جگرِ تشنه ام کنان[4] — صد لاله زارِ سوخته در زیرِ شبنم است
منتِ[5] جهان جهان و ستم هیچ هامیه کی — آن قسمتِ زیاده و این منتِ کم است
کی[6] ناخنِ تو عهدِ می از دل گشایدم — ای توبه دست باز کش این غم محکم است

هر کس که دید عرفی و این شورهای و هو
غافل ز زیرِ پرده گمانش که آدم است

(۹۵)

ده که از دوختن این چاکِ گریبان رفته است — این شکافیست که تا دامنِ ایمان رفته است
به حوالیِ تن از شرم نیاید فردا — جانِ آن کس که ز هجرانِ تو آسان رفته است
لذتی یافته کامِ دلم از ناوکِ او — کز گلوی هوسم چاشنیِ جان رفته است
رفت آن آفتِ دین از برم ای هوش بیا — تا ببینم که چها بر سرِ ایمان رفته است
هر[7] که از یار به تن[8] دور به[9] جان نزدیک است — ظلم آن[10] است که بر سدره[11] نشینان رفته است

همت[12] آن[13] بود که لب تشنه بمیرد عرفی
ورنه صد بار به سرچشمه حیوان رفته است

(۹۶)

---

[1] ن ۲، ۴ = قدرِ مسیح دم را مسنج؛ ن ۱، ۳، ۵ = قدرِ مسیح دم را سنج؛ ن ۸، ۹، ۱۰ = قدرِ مسیح دم را بسنج [2] ن ۱، ۵ = غافل ازین مباش که این نیز عالم است؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰ = غافل مباش آن نفسی بعد این دم است؛ ن ۲۵ = غافل مشو که آن نفسی بود و این دم است [3] ن ۲۶ = خراشی؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = خراشی [4] ن ۸ = گزد؛ ن ۱، ۵ وغیره = گزان [5] این دو بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد [6] این بیت تنها در نسخهٔ هشتم و دهم و هفدهم وجود دارد [7] ن ۸، ۱۷ = به دل؛ ن ۱۰ = به تن [8] ن ۸، ۱۷ = به تن؛ ن ۱۰ = به جان [9] ن ۸، ۱۷ = این؛ ن ۱۰ = آن [10] ن ۸، ۱۷ = صدره؛ ن ۱۰ = سدره [11] ن ۲، ۹، ۲۵ = قسمت؛ ن ۱، ۵ وغیره = همت [12] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، مخزن، ۲۵ = این؛ ن ۲، ۱۰ وغیره = آن -

کسی که دیده به حسنِ تو آشنا کرداست | هزار گنج گهر صرفِ توتیا کرداست
اگرچه تشنهٔ[1] لطفم، مساز معذورم[2] | که هرچه بارسِ من کرده کیمیا کرداست
ببین چه آفتِ جانی که هرکه دید ترا | نه از برای تو از بهرِ خود دعا کرداست
کسی که روی وی از قبله گشت در دمِ مرگ[3][4] | بدان که در رهِ دل روی بر قفا[5] کرداست
بیار باده و آماده ساز مجلسِ عیش | که شیخِ صومعه با نفسِ خود صفا[6] کرداست
چو دل شناخت، سررشته گشت معلومش | که دمبدم[7] به کف آورده در رها کرداست
گرت نحوستِ جغد افگند به درویشی | غمین مشو که ستم سایهٔ هما کرداست
ز نور زاده مرا چشم و طلعتِ خورشید | به کوی سرمه فروشان مرا گدا کرداست
کسی که بهرِ جفای تو کرده خو به ستم | برو بسوز که بر خویشتن جفا کرداست

دلیلِ جوهرِ عرفی همین دقیقه بس است
که اختراعِ سخنهای آشنا کرداست

(۹۷)

هرگاه که از مهر به کین میلِ تو بیش است | اوّل نمکِ سینهٔ ما باش که ریش است
زندان بود آمیزشِ آن[8] کز رهِ عادت | در کشمکشِ صحبتِ بیگانه و خویش است
دانم که شفیق‌اند طبیبان همگی[9] لیک | مرهم که نه معشوق نهد دشمنِ ریش است
معشوق در آغوش و مرا آینه در کف | از بس که دلم شیفتهٔ زشتیِ خویش است

با کعبه روان اُنس نه گیرد دلِ عرفی
دایم قدمی چند ازین قافله پیش است

---

[1] ن ۲ = بستهٔ لطفم؛ ن ۱۱ = کشتهٔ لطفم؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه‌ها = تشنهٔ لطفم [2] ن ۱، ۵، ۶، ۱۰، ۲۵: معذورم؛ ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۷ = معزدرم [3] ن ۸ = نزع؛ ن ۱، ۵، ۱۷ و دیگر نسخه‌ها = مرگ [4] ن ۸، ۹، ۱۱ = روی در قفا؛ ن ۱۷ = روی بردعا؛ ن ۶ = روی تو قفا؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۲۵ = روی برقفا [5] ن ۱۰ = جفا؛ ن ۵ = جها؛ ن ۱، ۲، ۱، ۴، ۸، ۹، ۱۷ = صفا [6] ن ۱، ۳، ۵، ۱۷ = بارها؛ ن ۲، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰ = دمبدم [7] ن ۱، ۵ = ما؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷ = آن؛ ن ۲۵ = آن [8] مفهوم روشن نیست [9] ن ۶ = همه لیکن؛ دیگر همه نسخه‌ها بشمول ۱، ۵، ۱۷ = همگی لیک.

(۹۸)

زبان ز نکته فرو ماند و رازِ من باقیست　　بضاعتِ سخن آخر شد و سخن باقیست

گمان مبر که تو چو بگذری جهان بگذشت　　ہزار شمع بکشتند و انجمن باقیست

نماند قاعدهٔ مہر کوہکن به جہان　　ولی عداوتِ پرویز و کوہکن باقیست

کسی که محرمِ بادِ صباست می داند　　که باوجودِ خزان بوی یاسمن باقیست

شکوه ہای جفایت[1] دو کون پر شد لیک　　ہنوز رنگِ ادب بر رخِ سخن باقیست

مگو که ہیچ تعلق نه ماند عرفی را
تعلقی که نه بودش ز خویشتن باقیست

(۹۹)

گر نوشِ وفا قحط شود نیش کفاف است　　آن[2] روز که مرہم نبود ریش کفاف است

آن را که درِ گنج سعادت نگشایند[8]　　تشویشِ تمنای کم و بیش کفاف است

بی سلسله جنبانِ ستم چرخ نه جنبد　　بیگانه ستم گر نه کند خویش کفاف است

در محفلِ عشق فرو[3] بر سرِ انگشت　　گر شہد میسر نشود نیش[5] کفاف است

گر سلطنتِ دنیا و دین جمع نگردد[4]　　پیشانیِ شاه و دلِ درویش کفاف است

عرفی به رہِ تجربه زین پس نه نشیند
محنت زده را واقعهٔ بیش[7] کفاف است

(۱۰۰)

دلم به زخمِ تو جان داد و بی تپیدن نیست　　که کشتهٔ[6] تو نصیبش ز آرمیدن نیست

---

۱ ن ۹ = جفای تو دہر پر شد؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۲۵ وغیرہ = جفایت دو کون پر شد ۲ ن ۱۱ = امروز؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = آن روز ۳ ن ۱، ۵ = فرو بر سر انگشت؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = سر انگشت فرو بر ۴ ن ۱، ۱۰ = نه گردد؛ ن ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۵ = نه کردم ۵ ن ۹ = نیش، ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷ = بیش ۶ ن ۶ = که کشتهٔ نفست جای آرمیدن نیست، در دیگر نسخہ (بشمول ۱، ۵، ۷) بالکل نوشته شد ۷ ن ۱، ۵، ۳۵ = بیش؛ ن ۹، ۲۶ = نیش ۸ ن ۱، ۵ = بگشایند؛ ن ۹، ۱۵، ۲۵، ۲۶ وغیرہ = نگشایند۔

گذشت و سوختم از انتظار و باز نه دید ‏ ‏ ‏ درین دیار مگر رسمِ باز دیدن نیست
ز جور تا نه برم نازمش[1] گمان هرگز ‏ ‏ ‏ ستیزه کاریِ مرا ذوقِ لب گزیدن نیست
ز باغِ وصل چه حاصل[2] مرا[3] همان گیرم ‏ ‏ ‏ که میوه بر سرِ شاخ است و دستِ چیدن نیست
بتربتم بگذر ای مسیح دم زنهار ‏ ‏ ‏ کزین زیاده مرا تابِ آرمیدن نیست

دلم کباب شد از قصهٔ[4] غمت عرفی
مگو مگو که مرا طاقتِ شنیدن نیست

(۱۰۱)

ای پند گو دلم مخراش این فسانه چیست ‏ ‏ ‏ مُردم ز غیرت این سخنِ محرمانه چیست
نازم بتوسنِ ستمِ او که هیچ گاه ‏ ‏ ‏ آگه نشد که چاشنیِ تازیانه چیست
گر غمزه ات مرادِ اسیران نمی دهد ‏ ‏ ‏ حور و ملک شهید درین آستانه[9] چیست
طوفِ حریمِ کعبهٔ دل فیض می دهد ‏ ‏ ‏ ای زایر[5]ِ حرم غرض از طوفِ خانه چیست
نالم چنان به درد کزو خون چکد ولی ‏ ‏ ‏ دل گویدم[6] چه بی غمی است این ترانه چیست
من مستِ غوطه در تهِ دریای آتشم ‏ ‏ ‏ آگه نیم که شعله کدام و زبانه چیست
صد[7] ناوکِ بلا ز نگاهش گشاد یافت ‏ ‏ ‏ دل تاب این نیاورد اما نشانه چیست
ای مرغِ دل به صید گهی بال بر گشا ‏ ‏ ‏ آزاد ماندن این همه در آشیانه چیست
نقشِ وجودِ آصفِ دوران چو رو نمود ‏ ‏ ‏ معلوم شد که حاصلِ طرحِ زمانه چیست

عرفی شکایت از ستمِ یار[8] بی غمیست
شرمی ز اهلِ درد بدار این فسانه چیست

---

۱ ن ۱۰ = ناوش از گمان؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = نازشش گمان؛ ن ۶ = نازشس گمان؛ ن ۱۷ = نازمش گمان؛ ن ۲، ۳، ۴، ۳۶ = نادمش گمان (مفهوم این بیت واضح نیست)۔ ۲ ن ۱، ۵ = حاجت؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲ = حاصل ۳ ن ۴، ۱۱ = دلا تصور کن؛ ن ۹ = شود همان گیرم؛ ن ۲، ۴۲ = کنون همان گیرم؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶، عرفا = مرا همان گیرم ۴ ن ۲، ۸ = غصه؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷ وغیره = قصه ۵ ن ۹ = طایر؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ وغیره = زایر ۶ ن ۹ = دل گویدم چه نغمه بود؛ ن ۶ = دل گوید این چه بی غمی است؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ و دیگر نسخه‌ها = دل گویدم چه بی غمی است ۷ این سه بیت تنها در نسخه مقدم وجود دارد ۸ ن ۱۵ = چرخ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = یار ۹ ن ۱۷ = آشیانه؛ همه نسخه‌های دیگر = آستانه۔

(۱۰۲)

نشاهٔ مخموریم با مستیِ مجنون یکیست | صد شرابم هست در ساغر کز آنها خون یکیست

از فسونِ عافیت بری فروزتم روی درد[1] | در مزاجِ من بخارِ دوزخ[2] وافسون یکیست

بر سرِ فرهاد کز جامِ محبت بیخوداست | سایهٔ شیرین وزخمِ تیشه وگلگون یکیست

هر جفای کز تو آید[3] می کند گردون همان | سوزم از غیرت که آیین تو وگردون یکیست

داغ بر دل[4] بسکه پیوستم نشان از دل نماند | پیش ازین صد داغ بر دل داشتم اکنون یکیست

گر مزاجِ آب وآتش را یکی داند چه عیب
آنکه گوید اشکِ عرفی بادرِ مکنون یکیست

(۱۰۳)

من بلبلِ آن گل که گلابش همه خون است | مرغابیِ آن بحر که آبش همه خون است

خونم بگلو ریزه که بیمارِ محبت | آشوب نشانِ تب وتابش همه خون است

از صیدِ بخون گشته مپرهیز[5] که صیاد | آرایشِ فتراک ورکابش همه خون است

دیوانهٔ عشقیم که آن[6] شاهد سرمست | خشنش همه زخم است ونقابش همه خون است

کوثر لبِ خشک وجگر تشنه فروشد[7] | در بادیهٔ عشق که آبش همه خون است

آبش چه و سرچشمه کدام است مپرسید | صحرای محبت که سرابش همه خون است

من[8] کشتهٔ شوخی که دمِ قتلِ اسیران | از نعلِ فرس تا به رکابش همه خون است

---

[1] ن ۲، ۸، ۹، ۱۲، ۳۶ = روی درد ؛ ــــــــــــ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = صد روی زرد [2] ن ۲ = بخار و دوزخ وافسون ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بخار دوزخ وافیون ؛ ن ۸، ۹ = بخار دوزخ وافسون ؛ ن ۷ = بخارِ آتش وافسون [3] ن ۱، ۵، ۱۲، ۳۵ = می آید کند گردون ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۷، ۸، ۱۰ = آید می کند گردون [4] ن ۱۲، مخزن = من ؛ ن ۱، ۵ ودیگر نسخه ها = دل [5] ن ۲ = مپرسید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷ وغیره = مپرهیز ؛ ن ۱۵ = مپرهیز [6] ن ۱، ۲، ۱۲ = آن ؛ دیگر نسخه ها بشمول ۲، ۵ = این [7] ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۶، ۱۷، ۳۵ = فروشد ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۶، خلاصه، خزینه [8] این بیت تنها در نسخهٔ دهم شامل این غزل است [9] ن ۳۵، عرفات = بر دل ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۶، بیاض، مخزن، میکده

عرفی غمِ دل باز نپرسی که دلِ ما
مست است زجامی[1] که شرابش همه خون است

(۱۰۴)

حسنش نیاز مندِ تماشا و[2] ناز نیست — اما ز ذوقِ جلوهٔ خود بی نیاز نیست
آرایشِ وجود قبولِ[4] حوادث است — زان سوگند زمکن که در فتنه باز نیست
پیمانِ سعی مگسل اگر کار مشکل[3] است — رهرو ملول اگر نشود ره دراز نیست
دایم دلم ز نعمتِ نایافت[5] فربه[7] است — این موم را ز آتشِ دوزخ گداز نیست
لفظی ست خوش دلی که زمعنی ست[6] بی نصیب — اندوه معنی ی که ز لفظش نیاز نیست
مغرور بد گهر شکند نانِ امتیاز — والا گهر وظیفه خورِ امتیاز نیست
حُسن[7] آبروی خویش نهد در بهای عشق — محمود را معامله ی با ایاز نیست
پروازِ[8] عقل را چه اثر در هوای حسن — این کبک را معامله با شاهباز نیست

عرفی تمیزِ نیک و بد از خود فروشی است
هر جا رعونتی نبود، احتراز نیست

(۱۰۵)

ای[9] تازه جهان از تو به آرایشِ آفت — ای آفتِ آسایش و آسایشِ آفت
تا دیده فلک شیوهٔ آفت گریِ تو — یک لحظه نیاسود ز فرسایشِ آفت

---

۱ ن ۱۶ ا عرفتا = زجامی که شرابش ؛ نسخهٔ ۱، ۵، ۲۵ وغیره = که در جام جوابش ۲ ن ۱، ۲، ۵، ۸ = تماشا و ناز ؛ ن ۱۲ = تماشاد راز ؛ ن ۱۰ = تماشای ناز ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۷، ۳۵ = تماشا ناز ۳ ن ۱۰ = محلّ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۵ وغیره = قبول ۴ ن ۲۶، ۵، ۸، ۲۹ = نایاب ؛ ن ۱ = دیدار ؛ ن ۱۱ = دریافت ؛ ن ۴، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = نایافت ۵ ن ۱۱ = خوشتر ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره = فربه ۶ ن ۶، ۹ = بی نصیب ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = نا امید ۷ این بیت تنها در نسخهٔ ۴ (که قدیمترین است) و ۵ (حاشیه) و ۱۰ یافته شد ۸ این شعر شامل نسخه های چهارم و دهم هست و این هر دو نسخه ها قدیم ترین هستند و پیش از تدوینِ کلیاتِ عرفی توسطِ سراجا استنساخ شده ۹ ن ۱۰ = ای تازه جهان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = نازنده -

باید همه آفت شد اگر امتِ عشقی　　راضی نشود عشق به آلایشِ آفت

چندانکه دلم آفتِ عشقت طلبد نیست　　در حوصلهٔ عشقِ تو گنجایشِ آفت

آراستی از آفتِ نازت دلِ عرفی

ای نازِ دل آرای تو آرایشِ آفت

(۱۰۶)

شبم به خفتن و روزم به ژاژخایی رفت　　غرض که مدتِ عمرم به بی‌نوایی رفت

ز ناز راندی و دانم ولی[1] نیایم باز　　کراین معامله با طبعِ روستایی رفت

هزار رخنه بدام و مرا ز ساده دلی　　تمام عمر به اندیشهٔ رهایی رفت

بیافت[2] عشق دُرِ شب چراغ در ظلمات[3]　　اگرچه عقل بتیه[4] دنبال روشنایی رفت

مقربان همه بیگانه اند بر درِ دوست　　غرور بود که نا[5]ش به آشنایی رفت

ز شیخِ صومعه جستم نشانِ عرفی گفت

باستانِ برهمن به چهره سایی رفت

(۱۰۷)

ما[6]نگوییم[7] که درشهر[8] ستمکاری هست　　همه دانند که مارا بتو بازاری هست

حدِ من نیست که گردم[9] ارنی گوی ولی　　دوست داند که مرا قوتِ گفتاری هست[10]

گو ادب چشم[11] مرا باز بپوش از رخِ دوست　　این نگاهیست که شایستهٔ دیداری هست

---

۱ ن ۲ = همی ؛ دیگر نسخه‌ها = ولی ۲ ن ۳، ۲۹، ۳۶ = بیابان ؛ ن ۱، ۵، ۲۵ وغیره = بیافت ۳ ن ۵، ۱۱ = ز دنبال ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۱۲ وغیره = بدنبال ۴ ن ۵، ۱ = ما ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۲۵ = من ۵ ن ۶، ۹ = نمانم ، ن ۱، ۵ = نگوییم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۲۵ = نگویم ۶ ن ۱، ۵ = که در شهر ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۲۵ = که درین شهر ۷ ن ۱۱ = در پیش تو گویم سخنی ؛ ن ۳، ۱۰ = که گردم ز پی کوی ولی ؛ ن ۸ = که گردم ارنی سنج ولی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۷، ۲۵، ۳۶ = که گردم ارنی گوی ولی ۸ این بیت شامل غزل بر شماره ۸۹ هم است ۹ ن ۳، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = چشم من و ناز بپوشان ؛ ن ۸، ۹ = چشم مرا باز بپوش ؛ ن ۱، ۲، ۶ = چشم من و ناز مپوشان ۔

بارِ[1] تکلیف کشیدن نه ز آزادگی است — ورنه در هر بُنِ مویم بت و زنّاری هست
تو که زین سان به تطاول علم افراشته ای — زلف بگشا و ببین پیچ گرفتاری هست
نه باندازهٔ بازوست کمندم، هیهات — ورنه با[2] گوشهٔ بامیم سر و کاری هست
ساکنِ کعبه کجا دولتِ دیدار کجا — این قدر هست که در سایهٔ دیواری هست
مردمِ کارگهِ عشق هنرمندان[3] اند — بیستون گر نشکافند[4]، دگر کاری هست

دلِ عرفی نه یکی قطرهٔ خون فولاد است
از ستم سیر مشو، گر دگر آزاری هست

(۱۰۸)

ممنونِ[5] ترکتازیِ گردون دلِ منست — آمادهٔ هزار شبیخون دلِ منست
هرگز نیامدش[6] بغلط محملی بسر — بیهوده گردِ وادیِ مجنون دلِ منست
صد لاله زارِ داغ شگفت است بر دلم — برگِ گلی زصد چمن افزون دلِ منست
بر دل ترانه کرده به آهنگی آشنا[7] — در ماندهٔ فسانه و افسون دلِ منست
تنها نه آشیانهٔ[8] خود می کند خراب — ویرانه سازِ ملکِ فریدون دلِ منست
دلها و سینه با همگی شاد و بی خراش — مجروح سینهٔ من و محزون دلِ منست

در دورِ صبر سینهٔ عرفیست جامِ زهر[9]
در بزمِ شوق سینهٔ پرخون دلِ منست

(۱۰۹)

---

[1] این بیت در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ وجود دارد [2] ن ۱، ۵، ۶ = در؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = با [3] ن ۱ = هنری دانشند؛ دیگر همه نسخه ها = هنرمندانشند [4] ن ۱، ۹، ۱۱، ۱۲، ۲۵ = بشکافند؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۰ وغیره دیگر نسخه ها = نشکافند [5] ن ۹، ۱۰ = مجنون؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۵ = ممنون [6] ن ۱، ۵، ۱۷ = نیایدش؛ ن ۲، ۴، ۸، ۱۰، ۲۵ = نیامدش [7] ن ۶ = آشتی؛ دیگر نسخه ها بشمول ۱، ۵، ۲۵ = آشنا [8] ن ۱۷ = آستانه؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸ = آشیانه [9] ن ۱، ۱۷، ۲۵ = زر؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷ = زهر۔

دلم به قبلهٔ اسلام مایل افتاد است — صنم تراشِ من از کفر غافل افتاد است

مرا معامله در کوچه ایست با مرهم — که صد مسیح به یک زخم بسمل افتاد است

به دیر می رود ای کعبه جور بهت[1] فریاد — که مست خوابی و آتش به محمل افتاد است

ز طوفِ کعبه مبادا که ناامید شویم — مدد کنید که جنازه در گل افتاد است

من از فریبِ عمارت گداشدم ورنه — هزار گنج به ویرانهٔ دل افتاد است

فغان زگرمیِ خونِ حلالِ کشتهٔ ما — که تیغ عربده از دستِ قاتل افتاد است

چگونه گریه نه جوشد که چشم حیرانم[2] — به آفتابِ قیامت مقابل افتاد است

ز بهرِ جود کریمی که تشنهٔ طلب است — هزار پایه[3] گدا تر ز سایل افتاد است

ز بارِ درد سبک مایه دان شهیدی را — که در محیطِ محبّت به ساحل افتاد است

زمانه[4] دشمن و من بی زبان و بخت زبون — تو رحم اگر نه کنی کار مشکل افتاد است

برآستانِ محبّت شهید شد عرفی

برهمنی به درِ کعبه بسمل افتاد است

(۱۱۰)

لطفت گہی عتاب بشکست — دل را تبِ اضطراب بشکست

بدمستِ شَمَن آستین برافشاند — پیمانهٔ آفتاب بشکست

زلفت به جهان فکند آشوب — در دیدهٔ فتنه خواب بشکست

پیغامِ وصال در دماغم — صد شیشهٔ پُر گلاب بشکست

تا لاله و سنبلت دمیده — گل خون شد و مشکِ ناب بشکست

این ناله که در جگر شکستیم — سینه‌ایست که در کباب بشکست

صد گوهرِ راز وقتِ اظهار — از غایتِ اضطراب بشکست

---

[1] ن ۳، ۸ = بیهات ز ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = فریاد [2] ن ۱، ۵، ۱۰ = گریانم ز ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۲، ۲۵ = حیرانم

[3] ن ۸ = بار ز ن ۱، ۵، ۱۲، ۱۵ = پایه [4] این بیت تنها در نسخهٔ دہم یافته شد [5] ن ۹ = می ز ن ۱، ۵، ۱۰

[6] ن ۱۲ = دمید ند ز ن ۱، ۵، ۱۰، ۲۵ = دمیده.

گفتی کہ دلت شکستۂ کیست   در زیرِ لبم جواب بشکست

عرفی دلِ ما چو طرّۂ یار

در پنجۂ پیچ و تاب بشکست

(۱۱۱)

چشم[۱] بہ[۲] نہالیست[۳] کہ خورشید بر اوست   طوبیٰ خسِ زیبا[۴] چمنی کین شجر اوست

مرغی کہ حرم را شرف از نسبتِ او بود   جاروبِ حرم گاہِ صنم بال و پر اوست

گہ زہر فشاند نمکش[۵] گہ زند آتش[۶]   زین گونہ بسی تعبیہ ہا در شکر اوست

نقصانِ ادب نیست کہ آمیختہ با شمع   پروانہ کہ امیدِ فنا راہبر اوست

غم ہمرہِ جان رفت و نہ رفتیم بہ منعش   با وی نہ ازل آمدہ و ہم سفر اوست

آمیزش ازان عیب بود کافتِ تندست[۷]!   مرغی کہ بود شعلہ پرست[۸] این ہنر[۹] اوست[۱۰]

عشق از طلبِ صحبتِ رضوان بود آزاد[۱۱]   زہراست کہ دستِ ہوسش در کمر اوست

ہر گرد کہ از خاکِ شہیدانِ تو خیزد   صد قافلہ دردِ ابدی بر[۱۲] اثر اوست

از طعنِ کس آزردہ نہ گردد دلِ عرفی

داغی کہ نہ سوزد ز نمک بر جگر اوست

(۱۱۲)

عشق کو، تا نو کنم با درد پیمانی دُرست   از فغان در شہر نگذارم گریبانی دُرست

---

[۱] ن ۲، ۱۲، ۱۳ = داغم؛ ن ۱۱ = ماہم؛ ن ۱، ۳، ۸، ۹، ۵، ۱۰، ۲۵ = چشمم [۲] ن ۳، ۱۲، ۱۳، ۲۵، ۲۹ = ز؛ ن ۱، ۸، ۱۱ = نہ؛ ن ۲، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = بہ [۳] ن ۴ = بہ جالیست؛ ن ۱، ۵، ۱۰ و دیگر ہمہ نسخہ ہا = نہالیست [۴] ن ۱۰ = زیبا و چمن؛ در دیگر نسخہ ہا بشمول ۱، ۵ = زیبا چمنی [۵] ن ۹ = بہ لبم؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۲۵ = بہ مگس؛ ن ۲، ۱۰، ۱۲ = نمکش [۶] ن ۹ = آبش؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ وغیرہ = آتش [۷] ن ۱۷ = تند؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = قید [۸] ن ۸، ۱۲ = طلب؛ ن ۱، ۵، ۱۰ و دیگر نسخہ ہا = پرست [۹] ن (اضافات) = اثر؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = ہنر [۱۰] در نسخۂ دوازدہم این بیت بطور زیر ہست:

گہ زہر فشاند نمکش گہ زند آتش   مرغی کہ بود شعلہ طلب این ہنر اوست

ممکن است کہ این دو بیت باین طور باشند — گہ زہر فشاند نمکش گہ زند آتش ٭ مرغی کہ بود شعلہ پرست این ہنر اوست

آمیزش ازان عیب بود کافتِ تند است ٭ زین گونہ بسی تعبیہ ہا در شکر اوست

[۱۱] ن ۲، ۱۲ = تو دارد؛ ن ۱، ۵، ۱۰ وغیرہ = بود آزاد [۱۲] ن ۹ = در؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۲ = بر۔

نیست عیبی[1] گر بود سامانِ عیشم ناتمام | عیب باشد سفرهٔ درویش را نانی درست

باوجودِ آنکه عشق آورد صد داروی تلخ | بهرِ دردِ ما نه شد اسبابِ درمانی درست

صیدِ عشق[2] از خام[3] باشد نیم خوردِ آتش[4] است | نیست در خوانِ محبت مرغِ بریانی درست

کاش داغِ هجر جانم را ز غم نگذاشتی | تا فدای عشوهٔ او کردمی جانی درست

مردم[5] و با صد شکاف از کف گریبانم نشست | وای گر بودی بدستِ غم گریبانی درست

گشت کفرآلود ایمانش ز طعنِ قدسیان | هرکه در ایامِ حسنت داشت ایمانی درست

با همه کج نغمگی خندند زاغانِ چمن | عندلیبی گر زند ناگاه دستانی درست

چند عرفی بندهٔ فرمانِ خود باشد کسی
بندگی سامی کنم نسبت به سلطانی درست

(۱۱۳)

امیدِ صلحم ازان ناشکیب ایوبست | که دشمن آشتی انگیز و دوست محجوبست

همین عطیه بهرحال خوشش دلم دارد | که هرچه رفت به عنوانِ خیر محسوبست

تهی بساطیِ این عهد بین کز بی من و تو | زمانه نازکش و آفتاب مجوبست

نسیمِ پیرهنش هوش می برد ورنه | به رودِ نیل زکنعان دو گام یعقوبست

خبر نیافته عرفی ز طبعِ نازکِ دوست
زبان بگز قلم این جا چه جای مکتوبست

(۱۱۴)

به دل ز رفتنِ جانم چه عیشهاست که نیست | نکرده[1] جا به غمش تنگ صد صفاست که نیست

---

[1] ن ۲، ۸ = نیست عیبی ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۲ = غم ندارم [2] ن ۲ = غم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۵ وغیره = عشق
[3] ن ۱، ۵ = از خورد باشد ؛ ن ۲ = گر خام باشد ؛ ن ۲۵ = از خام باشد [4] ن ۱، ۵ = نیم خورد و بس است ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۱،
۱۶، ۲۵ = نیم خوردِ آتش است [5] ن ۲ = تا نه مردم صد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۲۵ = مردم و با صد [6] ن
۲ = نکرده جا به غم او چه صد جفاست که نیست ؛ ن ۹ = نکرده جای غمش تنگ صد صفاست که نیست ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، [illegible]،
۲۵ = نکرده جا به غمش تنگ صد صفاست که نیست ؛ ن ۲، ۲۳، ۲۹ = نکرده جا به غمش تنگ صد صفاست که نیست۔

مرا ز چشم تو هر شیوه‌یی که باید هست — همین نهفته نگه‌های آشناست که نیست
ز فتنه‌های جمال تو هر که بود رمید — کنون رمیده ز حسنت همین حیاست که نیست
دلی که چشم تو بیمارش از کرشمه نکرد — بناز بالش غم تکیه‌اش سزاست که نیست
نهاده مرهم لطفی به دل که در دو جهان — بغیرت[1] از دل جا کم همین وفاست[2] که نیست
پس از هلاک در آمد به سینه یار[3] و بگفت
که نیم جان تو عرفی چه شد کجاست که نیست

(۱۱۵)

برق حسنی کز فروغش دیدهٔ ادراک سوخت — شعله در عالم زد و آسودگی را پاک سوخت
مرد عشق است آنکه هر جا آتشی افروخت حسن — خویش را پروانه‌وش بر وی زد و بیباک سوخت
بر مزارم جلوه کرد آن آفتاب از هر طرف — پرتوی رویش دل آسودگان خاک سوخت
ای که زخم صیدت آتش می‌فشاند جای خون — احترازی کن که اینک رشتهٔ فتراک سوخت
گر چنین سوزم به گوشت می‌رسد صبحی که دوش
آه آتشناک عرفی منظر افلاک سوخت

(۱۱۶)

به عقل مشوره تا کی کشم ایاغ کجاست — پیاله پیا که مشوش کند دماغ کجاست
نوای مرغ چمن گریه آورد ورنه — مرا به این همه ماتم هوای باغ کجاست
به روی غیر چه خندی همین تبسم کن — نمک مپاش به هر دل به بین که داغ کجاست
مشو ز نور تجلی به پرتوی خرسند[4] — نکو به بین که درین انجمن چراغ کجاست
ترنم تو کجا عرفی و ترانهٔ خصم
نوای نغمهٔ بلبل کجا و زاغ کجاست

---

[1] ن ۲۶ = به عزت ؛ دیگر هر نسخه‌ها = بغیرت [2] ن ۲۰،۲۵ = صدا ؛ ن ۱، ۲، ۱۷ = جدا ؛ ن ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰ = وفا.
[3] ن ۲،۲۶ = باز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۵، ۲۶ = یار [4] ن ۱۰ = خورشید ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = خرسند.

(۱۱۷)

پیش ازین چهرهٔ بیتابیم[۱] این رنگ نداشت — دلِ غم دوست به آسودگی[۲] این جنگ نداشت
خونم اکنون چه بد از زخم کزین پیش مرا — شوقِ روی تو در آغوش چنین تنگ نداشت
این زمان گوش کن افغانِ مرا کزاین پیش — نغمهٔ شوقِ من[۳] این لذتِ آهنگ نداشت
راه پیماتر ازین باش[۴] کزین پیش دلا — وادیِ شوقِ تو[۵] این منزل و فرسنگ نداشت

پیش ازین عرفی اگر در دلت این نور[۶] نبود
آتشین روی تو هم این دلِ چون[۷] سنگ نداشت

(۱۱۸)

معشوق گلِ تازه و عاشق گلِ[۸] خام است — این است که تا دلِ اناالحق نه تمام است
در شرعِ بتان باده حلال است ولیکن — با محتسبِ شهر نه نوشی که حرام است
از بس که دران کوچه[۹] فغان آمده دلها — آوازِ دلِ خود نه شناسم که کدام است
در صومعه شد پیرِ مغان صبحدم[۱۰] گفت — شمعی بفروزید درین خانه که شام است
اسرار[۱۱] پس پرده ز بیرون نتوان خواند — این نکته گران است بران طبع که خام است
کامل[۱۱] نه شود آدمی از خلوتِ طاعت — این نکته پیِ راحتِ بیگانه تمام است
یک سجدهٔ مستانه و صد ساله عبادت — فهمیدنِ این[۱۲] مسئله موقوفِ دو جام است
فرمت[۱۳] شده نگشود ز طاعت درِ فیضم — شمعی بدرِ خلوتم آرید که شام است
هرکس نه شناسندهٔ راز است و گرنه — این ها همه راز است که معلومِ عوام است

(۱۱۹)

---

[۱] ن ۱ = پیشانیم؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بیتابیم [۲] ن ۱ = آلودگی؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = آسودگی [۳] ن ۸ = تو؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۵ = من [۴] ن ۱۷ = باش دلا کزاین پیش؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = باش کزین پیش دلا [۵] ن ۷ = من؛ ن ۱، ۵، ۸ = تو [۶] ن ۱۷، ۳۵ = سوز؛ ن ۱، ۸ = نور [۷] ن ۱۷ = دل؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = گل [۸] ن ۸، ۱۷ = کوبه فغان؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = کوچه فغان [۹] ن ۵، ۱۷، ۳۵ = اسرار پس پرده ز بیرون نتوان خواند * این نکته پیِ راحتِ بیگانه تمام است — کامل نشود آدمی از خلوت طاعت * این نکته گران ست بران طبع که خام است؛ و در ن ۸ بطوری که نوشته شد [۱۰] این بیت تنها در نسخه ۸، ۱۷ یافته شد

در راهِ عشق عافیتِ ما شهادت است — امروز جان فشانی[1] و فردا شهادت است

بر[2] خوانِ عشق در خورِ ما نیست نعمتی — این ماحضر که هست مهیا شهادت است

عمری که تلخ کردهٔ زهرِ فراقِ اوست — نامش نهند زندگی امّا شهادت است

ما جمله دست و تیغ به خون ریز بسته ایم — زان کشته[3] می شویم[4] که اولیٰ شهادت است

هنگامهٔ شکنجهٔ غم[4] می کنیم گرم — پامالِ کشتگانِ[5] تماشا شهادت است

عرفی شهید گشته به ذوقی که تا ابد
حسرت فزای خضر و مسیحا شهادت است[6]

(۱۲۰)

گریه[7] همخوابهٔ آن چشم که دیدن دانست — لذّت آرامشِ آن دل که تپیدن دانست

سوزن و رشتهٔ روح الله و مریم نشناخت — دستِ ما تارو پودِ جامه دریدن دانست

در میانِ خس و خاشاکِ من افتاده بماند — طایرِ عشق که در عرش پریدن دانست

لذّتِ زخم چو زخمِ دگرش باد حرام — صیدِ زخمی که به هر گوشه دویدن دانست

در لبِ کوثر و در سایهٔ طوبیٰ بچکد — خونِ صیدِ تو که از زخم چکیدن دانست

نوش خندی که به دلها نمکش باید ریخت — آن که در سینهٔ احباب خلیدن دانست

آبِ کوثر ز رگ و ریشهٔ آتش نه کشم — لبم اکنون که بخندید و مکیدن دانست

عرفی از مجلسِ ما خیز که در شیون ماند
هر که این جا نفسِ گرم کشیدن دانست

(۱۲۱)

دلم ز شوقِ جمالِ ندیده لبریز است — صراحیم ز میِ ناچکیده لبریز است

عذابِ رشته و سوزن مده که خانهٔ[8] ما — ز جامه های گریبان دریده لبریز است

---

[1] ن ۱۰ = جان فروشی؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۵ = جان فشانی [2] ن ۱، ۵ = در؛ ن ۱۰، ۱۷، ۲۵ = بر [3] ن ۱۰ = کشته گشته ایم؛ ن ۱، ۵ = کشته می شویم [4] ن ۱۰ = چون؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = می [5] ن ۱۰ = تشنگان؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = کشتگان [6] این مقطع تنها در نسخهٔ دهم وجود دارد [7] این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ وجود دارد [8] ن ۱، ۵ = جامه ها؛ ن ۸، ۱۰، ۱۷ = خانهٔ ما.

کدام صید زد از شوقِ ناوکش فریاد — کہ صیدگاہ ز صیدِ رمیدہ لبریز است

قرارِ[1] اہلِ سلامت ز رشک[2] می سوزد — کہ خلوتش ز لبِ آرمیدہ لبریز است

ہجومِ شوقِ تماشا و منعِ شرم بہ بین — کہ دامنم ز نگاہِ چکیدہ لبریز است

بر و بہ بادیہ عرفی کہ شہر و کوچۂ عشق

ز کشتگانِ در آتش تپیدہ لبریز است

(۱۲۲)

شمعِ نفسم دوش ز داغِ جگر خون ریخت — از شعلۂ دل و سینۂ پروانہ برون ریخت

ہر عطر کہ در پیرہنِ عشقِ[3] ازل بود — حسن[4] از شکنِ سلسلۂ غالیہ گون ریخت

عقل آیتِ فرزانگی از اہلِ خرد خواند — عشق آمد و بشکافت دلِ خویش و جنون ریخت

عشرتِ میِ صافی بہ قدح ریخت و لیکن — بی بہرہ بماندیم کہ در جام نگون ریخت

عرفی دلِ بیمارِ ترا چارہ ہلاک است

این فوجِ بلا بین کہ برین صید زبون ریخت

(۱۲۳)

نہ ہمین آرزوی شادیِ عالم ہوس است — گر بہ اندوہ کسی میل کند ہم ہوس است

عیب زہّار بکنم غایتِ بی انصافیست — این قدر ہست کہ این شیوۂ مرا کم ہوس است

جنس کمیاب و خریدار بہ ہر کوچۂ[5] ہزار — عافیت را چہ تفاوت کہ مرا کم ہوس است

ہیچ کس نیست کہ از وی طمعِ جانم نیست — بسکہ جان دادنم از دردِ دمادم ہوس است

(۱۲۴)

کسی کہ از خرد اسبابِ آگہی برداشت — بدان کہ زادِ بیابانِ گمرہی برداشت

گدای عقل بہ مہمان سرای معنی رفت — ز دستِ[6] دہشت[7] از و کاسۂ تہی برداشت

---

[1] ن ۱ = قرار؛ ن ۵ = فرار؛ ن ۸ = بزار؛ ن ۱۷، ۳۵ = ہزار [2] ن ۵، ۱۷، ۳۵ = ننگ؛ ن ۱، ۸ = رشک
[3] ن ۳۵ = حسن؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = عشق [4] ن ۳۵ = عشق؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = حسن [5] ن ۸ = گوشہ؛ ن ۱، ۵،
۱۷ = کوچہ [6] ن ۱، ۵، ۱۷ = بہ دست؛ ن ۸ = ز دست [7] ن ۱۲ = سرشت؛ ن ۱، ۵، ۸ = دہشت

خوش آمد این صفت از صوفیم که در رهِ عشق — دو گام نازده گلبانگِ گمرهی برداشت

حسد رواست بر آن کس که در دکانچهٔ عشق — بداد علمِ فلاطون و ابلهی برداشت

غزل سرا شدہ و پا بر قصیده زد عرفی

کدام منفعت از وی یک دزهی برداشت

(۱۲۵)

دیوانگی که[1] بادیه گردِ دماغِ ماست — رقصان زتازیانهٔ تشویشِ داغِ ماست

ناموس کی به باغِ بهشتش رضا دهند[2] — پژمردگی که پرورش آموزِ باغِ ماست

کوثر به خویش نازد و گیرد مزاجِ زهر[3] — گر گوییمش که شبنمِ خلدِ فراغِ ماست

آن شعله‌یی که در جگرِ طور در گرفت — روشن بصر ز سرمهٔ دودِ چراغِ ماست

آن شربتی که زهر فروشد[4] به کامِ مرگ — در چشمهٔ حیات غلط در ایاغِ ماست

اسلام جامهٔ حرم از کفرِ ما خرد — طاوس در معاملهٔ رنگِ زاغِ ماست

عرفی نسیمِ عشق دلِ سنگ می گزد

این عطسه تاب خوردهٔ مغزِ دماغِ[5] ماست

(۱۲۶)

آن که از ترکیبِ آب و گِل تنِ هر فرد ساخت — آن پری وش را ز رعنایی مرا از درد ساخت

تو نیای در دو غم می خواست بهر عالمی — آسمان در جلوه گاهِ او تنم را گرد ساخت

از محبت کی پشیمان گردم ای ناصح خموش — کز دمِ افسرده آتش را نه شاید سرد ساخت

خواستم تا جان فدای او کنم خندید و گفت — پیش ازین نتوان همی با جانِ غم پرورد ساخت

عرفی اکنون تلخ تر شد خواب در چشمت که باز

طوفِ کوی مهوشی ماهِ ترا شب گرد ساخت

---

[1] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = دیوانگی کر بادیه گرد؛ ن ۱۰ = دیوانگی بادیه گردی [2] ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = دهد؛ ن ۱۰ = کنند [3] ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = دهر؛ ن ۱، ۵ = زهر [4] ن ۱۰ = فرستد؛ ن ۱۷ = فروش، ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = فروشد [5] ن ۵ = مغز و دماغ؛ ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = مغزِ دماغ.

(۱۲۷)

لطیفهٔ بی بزبان از دماغم افتاده است ... لذیذ میوه یی از نخل باغم افتاده است

کسی نمی خرد از من وگر نه تا در دل ... متاع بی خردی از دماغم افتاده است

دمی که بی تو بلب مانده ام پیالهٔ می ... هزار قطرهٔ خون در[۱] ایاغم افتاده است

ز بسکه بی ادبی کرده ام به کعبهٔ شوق ... شب وصال ز چشم چراغم افتاده است

نسیم ذوق ندارد گل خرد عرفی

هوای بی خردی در دماغم افتاده است

(۱۲۸)

کیست در پرده که دلهای بنی آدم ازوست ... چشم[۲] دیدار نصیب دل نامحرم ازوست

ای که[۳] گفتی تهمت از دوست شود[۴] شکوه خطاست ... صبر ما هست که تحریک شکایت هم ازوست

تهمت آلودگی ما ز بد اندیشان نیست ... از حکیمست که تهمت کش مریم ازوست

می شود آنچه ازو داشت یکایک دل ریش ... گفتم این ریش ز کی گفت که این مرهم ازوست

نه دماغ تو که زلف تو هم آشفته مباد ... از نسیم تو که آشفتگی عالم ازوست

صبر ایوب گر[۵] آنست که شهرت دارد

باورم نیست که عرفی به صبوری کم ازوست

(۱۲۹)

تا دلم[۶] زان زلف مشکین در کمند افتاده است ... ای بسا دلها که از ذوقش به بند افتاده است

پیش ازین از راز عشق اندیشه هم محرم نبود ... این زمان در گفتگوی چون و چند افتاده است

کوتهی از کوتهی ما بر عنایت بسته ایم ... زان شکایتهای گستاخان بلند افتاده است

ما عنایت دوستیم اما عبادت دشمنیم ... هم نه سهو است این اگر کس بهره مند افتاده است

---

۱ ن ۱۷ = از ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = در ۲ ن ۱۷ = چشم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = دل ۳ ن ۵ = اینکه ؛ ن ۱، ۸، ۱۷، ۲۵ = ای که ۴ ن ۸، ۱۷ = بود ؛ ن ۱، ۵ = شود ۵ ن ۱۰ = اگر آن نیست ؛ ن ۵، ۹، ۱۲، ۲۵ = گر آن است

۶ این مطلع تنها در نسخهٔ مقدم یافته شد.

گفتگوی تو به فریادیان و قول واعظان
در نمی گیرد به عرفی خوش بلند افتاده است

(۱۳۰)

فغان[1] که از چمنِ حسنِ تو گلی برخاست | به خونِ بی گنهان بی تأملی برخاست
نظر به آینه افکن وزین[2] مرو در تاب | که تا دلی ز دلِ بی تحملی[3] برخاست
چنان به ناز برآورده غیر را کامشب | ز محفلش به گمانِ تغافلی برخاست

مگر جنازهٔ عرفی کنون روان گردید
که از مصیبتیان شور و غلغلی برخاست

(۱۳۱)

ای[4] دل بسرِ تو به چو باز آمدنت نیست | می نوش و طرب جو که بساز آمدنت نیست
صد گونه سبب ملی شد و یک دل نه شکستی | امشب که دلی بر سرِ ناز[5] آمدنت نیست
بادام که در صومعه هنگامه[6] طرازی | ره سوی نهان خانهٔ راز آمدنت نیست
یک رنگ شو و کعبه در آور به حریت | حاجت به رهِ دور و دراز آمدنت نیست
تا سیم و زری، در تو تصرف کند آتش | یا قوت چو گشتی به گداز آمدنت نیست
اندیشه درین راه تبه کردنِ عمر است | در تاختن افزای که باز آمدنت نیست

مخمور و پریشان رسی از صومعه عرفی
پیداست که پروای بساز آمدنت نیست

(۱۳۲)

سینهٔ ریش از عدم آوردم و آسوده رفت | عصمتم آمد ز[7] بیت المقدس و آلوده رفت
تا صباح امشب اجابت گردِ لب می گشت لیک | همتم بین کز لبم حرفِ دعا نشنوده رفت

---

[1] این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [2] ن ۸ = ازین مرو در تاب؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = وزین مرو در تاب — [3] ن ۸، ۱۷ = بی تحملی؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = بی تأملی — [4] این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۱۷ وجود دارد امّا مطلعش تنها در نسخهٔ هفدهم است [5] ن ۱۷ = ناز؛ ن ۱، ۵ = باز [6] ن ۱، ۱۷ = هنگامه طرازی؛ ن ۵ = هنگام طرازی [7] ن ۱۷ = به؛ ن ۱، ۵، ۸ = ز -

حیف کز هنگامهٔ تلخابهٔ نوشانِ وفا — کام زهراندیشِ ما بی ذوقِ نوش اندوده رفت

بختِ خواب آلودِ ما تا سر به بالین[1] اندرد — وه که یک ساعت به کامِ خویشتن نغنوده رفت

در[2] حصولِ عافیت مردیم بیدردانه حیف — گنجِ فرصت در سرِ اندیشهٔ بیهوده رفت

آمد[3] و رفتن بیک جو هر نویسد آن که او — نوحهٔ دل زندگان بر مردگان نشنوده رفت

مژده[4] باد ای زخم مرهم دشمن و الماس دوست — کامشب از بالینِ مسیحا دست برهم سوده رفت

مستِ ذوقِ عرفیم کز ملکِ هستی تا عدم
در میانِ شعله رقصان رفت و بس آسوده رفت

(۱۳۳)

هزار[5] شور به دل زان لب و تبسم هست — ولی کیم ز حیا فرصتِ تکلم هست

وضو چگونه به زمزم روا بود که مرا — ز خاکِ دیرِ مغان رخصتِ تیمم هست

غبار گشتم و او را ز ذوقِ کشتنِ من — هنوز چاشنیِ بی در لبِ تبسم هست

چنان مکن که به ملکِ وفا شوی بدنام — که در طبیعتِ ما عادتِ تظلم هست

نوای حرمتِ می چون برآید از منبر؟ — که حصهٔ من و واعظ هنوز در خم هست

(۱۳۴)

شهره بود این که شبِ فرقتِ یاران سالیست — چون بدیدیم غلط سالی ازان شب حالیست

مژده بی می دهم ای سوخته قوت[6] بشتاب — عالمی هست[7] که این عالم انسان تمثالیست

طلبِ رویتِ خورشید کند از خفاش — هر که این راز ندانست[8] چه فارغ بالیست

شیخ تذویر کند در عمل و من تقصیر — گنهِ او خلاقی[9] گنهِ من حالیست[10]

دمبدم فال چه گیرم که چه می آید پیش — هر چه پیش آیدم از حادثه فرخ فالیست

---

۱ ن ۱۷ = زانو؛ ن ۱، ۵، ۸ = بالین ۲ این بیت تنها در نسخه‌های هشتم و هفدهم و بیست و پنجم وجود دارد ۳ این شعر تنها در نسخهٔ ۱۷ یافته شد ۴ این بیت تنها در ن ۱۰، ۱۷، ۲۵ یافته شد ۵ این غزل تنها در نسخه‌های شماره ۱، ۵، ۱۰، ۱۷ یافته شد اما مطلع تنها در نسخهٔ ۱۷ وجود دارد ۶ ن ۱۰ = سوختهٔ عشق شتاب؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۵ = سوخته قوت بشتاب ۷ ن ۱۰ = نیست؛ ن ۱، ۵، ۱۷ و غیره = هست ۸ ن ۱۰ = بدانست؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۵ = ندانست ۹ ن ۲۶، ۳۶ = خلاقی؛ ن ۴، ۵، ۹ = خلاقی ۱۰ ن ۱۰ = جالیست؛ ن ۵، ۹ = حالیست؛ ن ۱، ۴، ۲۶، ۳۶ = خالیست.

آب و رنگی که بصد شعبده برخود[1] بست است	طی کن از شاهد گیتی و ببین[2] چون زالیست

تا به کیفیتِ طاعت نگرستم عرفی

روشنم گشت که هر کوشش[3] من اهمالیست

(۱۳۵)

الماسِ جفای تو به جام دلِ ریش است	من قاصدم، این حرف پیام دلِ ریش است
از نامۀ عشق ای دلِ آسوده چه جویی	سر تا سرِ این نامه سلام دلِ ریش است
در باغ دگر دست به سنبل ننهادم	تا زلفِ تو دیدم که مقام دلِ ریش است
هر چند بظاهر نه دلی هست و نه جانی	از زلفِ تو پیداست که دام دلِ ریش است
هرجا[4] دلِ ریش است کند طوفِ حریم	غمخانۀ من بیتِ حرام دلِ ریش است
امّیدِ وصال تو که سرمایۀ هستی ست	مرغیست که در گوشۀ بام دلِ ریش است
با ریشِ محبت چه کند مرهم و دارو	اینها همه اندیشۀ خام دلِ ریش است

عرفی سخنِ تلخ به جانان نتوان گفت

امّا چه توان کرد، پیام دلِ ریش است

(۱۳۶)

درماندۀ دیارِ رضا مرد چاره نیست	فرزندِ این دیار بجز هیچ کاره نیست
مستی گزین که طالعِ دُردی کشانِ عشق	محکوم آسمان و زبونِ ستاره نیست
هر کس که با معلّمِ بحرِ رضا نشست[5]	در آرزوی بادِ مراد و کناره نیست
جانِ شهیدِ عشق عزیز است پیش[6] دوست	امّا به قدر و قیمت دلهای پاره نیست
کس طعمِ کامرانی نه چشد در جهانِ فیض	آن جا که نیست بیم فساد استخاره نیست
ارباب[7] جذبه شرح دهندش بصد زبان	رازی که بر حقیقتِ خود آشکاره نیست

---

[1] ن ۱۰ = پیدا کردی ؛ ن ۲، ۹ = برخود بست است [2] ن ۱۰ = که ببین ؛ ن ۴، ۵ وغیره = و ببین (این بیت تنها در ن ۴، ۹، ۱۰ یافته شد) [3] ن ۲ = طاقت ؛ ن ۱۰ = طاعت، ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۵ = کوشش [4] این بیت فقط در نسخۀ هشتم یافته شد [5] ن ۳ = نزد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = پیش [6] ن ۱۷ = درباب ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸ = ارباب -

پژمرده تا بکی نه شود در کفِ ستم ‌ ‌ ‌ برگِ گلیست جوهرِ دل سنگِ خاره نیست

عرفی چه سود کثرتِ غم ذوقِ غم خوش است

تحصیلِ این متاع به وزن و شماره نیست

(۱۳۷)

پیغام گذارِ من و معشوق صبا نیست ‌ ‌ ‌ آن کو به نفس زنده بود محرمِ ما نیست

دردیکه دوایش نباشد نبود لیک ‌ ‌ ‌ مارا۱ است مزاجی که سزاوارِ دوا نیست

بدنامیِ ما شهرهٔ عالم شده، شادیم ‌ ‌ ‌ کین ملک۲ غریب است کس از مردمِ ما نیست۳

عرفی درِ مقصود به یارب۴ نه گشاید۵

توفیق کلیدیست که در دستِ دعا نیست .

(۱۳۸)

گر نه فهمد کفر و دینِ عاشق مگو معذور نیست ‌ ‌ ‌ کین لغتها در دیارِ دوستی مشهور نیست

برهمن گو یا زبی ناموسیم همخانه شد ‌ ‌ ‌ کز شبستانِ من امشب ذره‌ئی بی نور نیست

عشق را نازم که در جایِ شهیدم می کُند ‌ ‌ ‌ کز۶ مسیح آرایشِ تابوتِ کس معذور نیست

هشت۷ در بزمِ محبت دایمش بزم جهان ‌ ‌ ‌ بر لبِ هر کس که جامی از میِ منصور نیست

(۱۳۹)

دل شهیدِ اوست کز دی کس نشان هرگز نیافت ‌ ‌ ‌ ناوکِ او آشنایی با کمان هرگز نیافت

آن شکارِ افگن سوار آیا که۸ باشد کز ستم ‌ ‌ ‌ عالمی را کشت و دستی بر کمان هرگز نیافت

مستِ آن ذوقم که عمری با خیالِ او دلم ‌ ‌ ‌ در حکایت بود و جنبش۹ در زبان هرگز نیافت

بیخودی‌های دلم را این که با آن دلفریب ‌ ‌ ‌ داشت صد خلوت۱۰ که خود را در میان هرگز نیافت

ن ۱۷ = باز ازن ۱، ۳، ۵، ۸، ۲۵ = ما ۲ ن ۲ = شهرا ازن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = ملک ۳ ن ۲ = بیارب ازن ۱، ۵، ۸، ۲...

۳۵ = بیازی ۴ ن ۸ = نکشاید ازن ۱، ۳، ۵، ۱۷ = نگشاید ۵ لفظ "کش" مناسب نیست. برخلاف لفظ "کز" بسیا...

بجای نماید اما در هیچ نسخه‌ئی نیامده است ۶ این بیت تنها شامل در نسخهٔ ۱۰ است مفهومش روشن نیست ۷ ن ۱۰

۵، ۱۷ = آیا که ازن ۱۰ = آنجا که ازن ۸ = آباد ۸ ن ۱۰ = در ازن ۱۷ = اندر ازن ۱، ۵، ۸ = بر ۹ ن ۱۰ = جلوه ی...

۱، ۵، ۸، ۱۷ = خلوت ۔ ۱۰ مرزا غالب در اردو گوید: مارا دیارِ غیر میں مجھ کو وطن سے دور ۔ رکھ لی مرے خدا نے مری بیکسی کی شر[م]

بوی گل بروی حرام است آنکه خاری[۱] بجگر | از ترنمهای مرغِ بوستان هرگز نیافت
بندهٔ مرغِ دلم کو در هوای حسنِ دوست | آن چنان گم شد که راهِ آشیان[۲] هرگز نیافت

حیرتی دارم که عرفی چون[۳] زید کو در جگر
ناوکی زان غمزهٔ نامهربان هرگز نیافت

(۱۴۰)

ضمیر روشنِ من پرتوی ز داغِ دل است | چراغِ داغِ غم[۴] عشق شب چراغِ دل است
ز داغِ عشق چراغی بنه به خانهٔ دل | صفای باطنِ[۵] روشن دلان ز داغِ دل است
دلم به شعلهٔ حسنِ کسان نمی گردد[۶] | که دودِ شعلهٔ[۷] حسنِ تو در دماغِ دل است
نظر به داغِ درون کرد زان شگفته شوم | که داغهای درون لاله های باغِ دل است

دگر[۸] بدام خود آورده ای دلِ عرفی
که باز از سرِ زلفِ تو در سُراغِ دل است

(۱۴۱)

مرا به کوی تو شادم که اعتباری نیست | که در دلِ کسی آنجا ز من غباری نیست
مکن که نالهٔ[۹] آزردگان اثر دارد | شکستِ خاطرم[۱۰] ای قوم سهل کاری نیست
مرا به جور نکشتی[۱۱] و می کُشد ایمنم[۱۲] | که همچو عهد تو بر عمر اعتباری نیست
چه لذت است ز صد زخم تیر[۱۳] صیدی را | که بهر بسملش از پی روان سواری نیست
ز بی مداریِ صلحِ تو می توان دانست | که همچو صلحِ تو جنگِ ترا مداری نیست

۱؎ ن ۱ = بر؛ ن ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ وغیرہ = در ۲؎ ن ۱۰ = نہ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = کہ ۳؎ ن ۱۰ = چون نہ پیکان در جگر؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷ وغیرہ = چون زید کو در جگر ۴؎ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = چراکہ داغ غم عاشقی چراغ دل است؛ ن ۱۰ = چراغ داغ غم عشق شب چراغ دل است ۵؎ ن ۱۰ = خاطر؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = باطن ۶؎ ن ۱، ۱۰ = نمی گیرد؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = نمی گردد ۷؎ ن ۱، ۵، ۸ = مشعل؛ ن ۱۰ = شعلہ ۸؎ ن ۸ = مگر؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = دگر ۹؎ ن ۱، ۵ = کہ در دلِ آشنا دگان و ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = کہ نالۂ آزردگان ۱۰؎ ن ۱۰ = خاطر این قوم؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = خاطرم ای قوم ۱۱؎ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = نکشتی، ن ۱۰ = بکشتی ۱۲؎ ن ۱۰، ۱۷ = ایمم؛ ن ۱، ۵، ۸ = آنم ۱۳؎ ن ۱۰ = بر دلِ صیدی؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = تیر صیدی را.

زپیش دستیِ تیغِ اجل به حشر چو من — زنا امیدیِ خوی تو شرمساری نیست

وفای وعده به محشر[۱] مکن چو عرفی را
غرض ز وعده بجز ذوقِ انتظاری نیست

(۱۴۲)

آبِ حیوان آتش و بادِ مسیحا آتش است — هر که داغش کرده ای داند که اینها آتش است

هر بُنِ موزه آتشِ دل دود گاهِ گلخن است — بر نیاید[۲] این چنین دود از کسی تا آتش است

شمع گرید در غمِ[۳] پروانه وی سوزدش — در نهادش مهربانی هست[۴] اما آتش است

فاش خواهم گفت دعویهای عرفی پیشِ خلق
راست گویم در مزاجِ من مدارا آتش است

(۱۴۳)

دلم که سحرِ تماشش باطل افتاد است — ز تیغِ غمزهٔ او نیم بسمل افتاد است

کرشمهٔ تو[۵] ز محمل نوید زخم دهد — که صد شهید به دنبالِ محمل افتاد است

به کوی عشق ز دریوزه دست باز مکش — که حاتم آمده اینجا و سایل افتاد است

به ملکِ وصل روی بر نشین به توسنِ[۶] درد — که عافیت برو دوست در گل[۷] افتاد است

به کوی عشق ز هستی چگونه لاف زنم — که زندگانیِ جاوید بسمل افتاد است

دران محیط مرا تکیه گاه طوفان است — که صد شهید ز موجش[۸] به ساحل افتاد است

کرشمه‌ئی ز عنایت به کارِ[۹] عرفی کن
به این گناه مگیرش که قابل[۱۰] افتاد است

۱؎ ن ۱۰ = به مردن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = به محشر ۲؎ ن ۵، ۲۵ = نیامد ؛ ن ۸، ۱۰ = نیاورد ؛ ن ۱، ۱۷ = نیاید ۳؎ ن ۱، ۵، ۸ = ازغم و پروانه می سوزد تنش ؛ ن ۱۷ = درغم پروانه وی سوزدش ۴؎ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = نیست الّا ؛ ن ۱۰ = هست ۵؎ ن ۱، ۵ = کزبه ؛ ن ۱۰ = توز ؛ ن ۸، ۱۷، ۲۵ = کز ۶؎ ن ۱ = بهوش درآ ؛ ن ۵، ۸، ۱۰ = بهوش درد ؛ ن ۱۷، ۲۵ = توسن درد ۷؎ ن ۸ = درگل ؛ ن ۱۰، ۲۵ = کابل ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = کاهل ۸؎ ن ۱، ۱۷، ۲۵ = موجی ؛ ن ۱۰ = موجش ؛ ن ۵ = موتی ۹؎ ن ۸، ۲۵ = بحال ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بکار ۱۰؎ ن ۸ = قابل ؛ ن ۵ = قال ؛ ن ۱، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = قابل ۔

(۱۴۴)

آلوده ای وصحبتِ جانانت آرزوست | در می نشسته، پاکیِ دامانت آرزوست
ما دیده بسته ایم و تو دزدیده در نگاه | ما چاکِ دل تو چاکِ گریبانت آرزوست
شوقِ وصالِ یار و نظر بر جمالِ غیر | دست از طلب بدار که حرمانت آرزوست
شرمندگانه طاعتِ بت می بری دلا | کفرت حرام باد که ایمانت آرزوست
برگِ[1] حیات اوّل و آن گاه زیبِ تخت | ای بوالهوس که ملکِ سلیمانت آرزوست
بنشین[2] دمی که بر تو فشانم دُردِ[3] دل | گر غوطه ای بخونِ شهیدانت آرزوست
دستِ نگاهبانِ شکر بسته ای دل | تحریکِ آستینِ مگس رانت آرزوست

عرفی بجای گریه نشاندی نگاه را
یعنی نظارهٔ رخِ جانانت آرزوست

(۱۴۵)

دوش بی روی تو چشمم تا سحر چون[4] می گریست | بود محروم از تماشای تو و خون می گریست
گر نبود آثارِ مرگ از[5] من عیان امشب، چرا | هر که از بالینِ من می رفت بیرون می گریست
آنکه چشمم خون فشان می دید خندان می گذشت | گر ز عالم آگهی می داشت، اکنون می گریست
قطرهٔ خونابه تا تاثیرِ نمک در دیده داشت | شب که چشم از شوقِ آن لبها میگون می گریست
گر نه دشمن[6] ذوق از وصلت فزون بود از چه بود | دوش چشمِ بی رُخت از هر شب افزون می گریست
کاش دیدی حالِ من تا خنده بر مجنون زدی | از ترحّم آنکه بر احوالِ مجنون می گریست

تا چه بی لطفی به عرفی کرده بود آن که دوش
پا هنوز از محفلش بنهاده بیرون می گریست

(۱۴۶)

---

[1] ن ۸، ۱۵ = ترکِ حیات؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = برگِ حیات [2] این بیت تنها در نسخه ۸، ۱۷، ۲۵ وجود دارد [3] ن ۱۷ = دود؛ ن ۸، ۲۵ = درد [4] ن ۱ = چون؛ ن ۵، ۸، ۲۵ = خون [5] ن ۸، ۱۷، ۲۵ = امشب عیان از من چرا؛ ن ۱، ۵ = از من عیان امشب چرا [6] ن ۱۷ = ذوق دشمن؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = دشمن ذوق۔

نی همین از خوی گرمش جانِ من در آتش است
او هم از گرمیِ خوی خویشتن در آتش است

گر چنین خواهد نمودن روی گرم آن آفتاب
جانِ من سهل است اگر سوز دهن در آتش است

بسکه از داغِ دلش هر دم تراود خونِ گرم
تا قیامت عرفیِ خونین کفن در آتش است

(۱۴۷)

داغِ عشقت بر سراپای منِ منت[1] کش است
شعلهٔ عشقم، سراپای وجودم آتش است

آن سری کز ناز بر[2] پایش نمی[3] آمد فرود
دود تنها دارد که اکنون پایمال ابرش[4] است؟

آنکه دایم نیم خوردِ جام او را می‌کشید
یک دو روزی می‌رود کز جام حسرت میکش است

شمعِ من امشب که با صد[5] گرمیِ دوش است باز
دوش اندک گرمیی می‌کرد امشب آتش است

(۱۴۸)

رفتن بسجده بهر نکویان ز من خوش است
یعنی که طاعتِ صنم از برهمن خوش است

کام بر تیغِ غمزه رها کن که غیر را
با خلعتِ مراد و مرا با کفن خوش است

چون نغمهٔ نشاط[6] ز پرویز بشنود
گوید که با سرود غمِ کوهکن خوش است

آن چاشنیِ دردِ تو داند[7] که می‌نهد
الماس بر[8] جراحت و بازیستن خوش است

خود را بکش دلا که چو مجنون براهِ مرگ
بهر من و تو دلبرِ پیمان شکن خوش است

عرفی وفای یار بود موجبِ فراغ
بنشین که عاشقی، روشِ کوهکن خوش است

(۱۴۹)

به گرمهای[9] دوست سوگنداست
که دلم بی گناه در بند است

---

۱ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۵ = منت کش؛ ن ۸ = خجلت کش. ۲ ن ۸، ۱۷ = بر پایش؛ ن ۱، ۵ = در پایش؛ ن ۲۵ = بر پاش. ۳ ن ۱۷ = بی؛ ن ۱، ۵، ۱۵ = نمی. ۴ ن ۸، ۱۷، ۲۵ = ابرش؛ ن ۱، ۵ = آتش است! ۵ ن ۱، ۸، ۲۵ = که با صد گرمی دوش است باز؛ ن ۱۷ = بعد دل گرمی دوش است باز؛ ن ۵ = با صد گرمی دوش است باز. ۶ ن ۸، ۱۵ = مرا؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = نشاط. ۷ ن ۱۵، ۱۷ = داند؛ ن ۱، ۵، ۸ = دارد. ۸ ن ۱، ۵، ۱۵ = بر؛ ن ۸، ۱۷ = با. ۹ این غزلها تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ یافته شد.

درد من درد پیر کنعان نیست — مهر دشمن نه مهر فرزند است
عهد بشکست و از چنان بدعهد — این شکستن بجای پیوند است

(۱۵۰)

از تو بیداد و زمن خواهش زنهار خوش است[۷] — کم مباد این روش شیوه که بسیار خوش است
شرط کن کز نگهِ خود نه کنی محرومم — تا بگویم که نگاهِ تو چه مقدار خوش است
جستجوی تو کند مدعی از روزن دبام — ورنه او کی به نگاهِ در و دیوار خوش است
ده که امروز نشان داد و تو بد خو بودی — آنکه می گفت دلم دوش که بسیار خوش است
ای که گویی ز پیش[۱] آه کشان چند روی — چه کنم آه که آن قامت و رفتار خوش است
ای که بر دار کشی از جهت کفر مرا — رسن و دار من از رشتهٔ زنار خوش است

همچو منصور ز وحدت همگی یار شدم
عرفی این زمزمه مارا بسرِ دار خوش است

(۱۵۱)

تا شیشه گری قاعدهٔ سنگ نبوداست[۷] — کس را سرِ رحمت به دلِ تنگ نبوداست[۲]
در کام نبوداست گوارا می تلخم — تا گوش بفریادِ نی و چنگ نبوداست
انصاف دہم تا قدم[۳] راه گزین است — بیچش بره مردی آہنگ نبوداست
کونین زپی ماند و نگشتم. تو نزدیک — طی کردنِ این[۴] راه بفرسنگ نبوداست
تا گوشهٔ اورنگ جفا جای بتان است — شاہی چو تو بر گوشهٔ اورنگ نبوداست
یک ذرّه نه گنجد غم ما در دلِ کس لیک — یک شو[۵] دلِ ما بر[۶] غم کس تنگ نبوداست
فردا که شود مشهدِ ما قبلهٔ عشاق — معلوم تو گردد که وفا ننگ نبوداست

---

[۷] این غزلها تنها در ن ا، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ یافته شد۔

[۱] ن ا = که زپیش؛ ن ۵، ۸، ۲۵ = زپیش [۲] ن ۱۷ = کس را سرِ رحمت به دل تنگ نبوداست؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = معشوق به دل جویش زخویش آہنگ نبوداست [۳] ن ا = قدش؛ ن ۵، ۸، ۱۷ = قدم [۴] ن ۱۷ = طی کردن ازین راه؛ ن ا، ۵، ۸، = طی کردنِ این راه [۵] ن ا، ۵ = یک سو؛ ن ۸، ۱۷، ۲۵ = یک مو [۶] ن ا = در؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = بر

اہلبیت عرفی ز تحسین یاب که هرگز
در مذهب وملت به کسی جنگ نبود است

(۱۵۲)

گر[1] تماشای گلِ روی ترا این لذت است — تاب این حالت ندارم مرغ جانم در حسرت است

پیش ازین زان مانعت بودم که دل بید ل بود — این زمان گرمی روی از سینه ای جان بخصوصت است

محملم بر ناقه بست اینک اجل ای غم بیا — تا بگیرم خوش در آغوشت که وقتِ رحلت است

ای اجل شرمنده از روی توام زانرو که من — نیم جانی داشتم اکنون تمامی حسرت است

گر دلم[3] از غم شکایت می کند خونم بریز — کشتنش واجب بود هر کس که کافر نعمت است

گر ز بزمت کمتری می آید از عرفی مرنج
جانِ من غیر آشنائی مانعِ او غیرت است

(۱۵۳)

بگریه[4] از برم آن سروِ نازنین برخاست — نشست هر که به پهلوی من چنین برخاست

بعزم عربده پیشم نشست و من از درد — چنان بگریه نشستم که شرمگین برخاست

رمیده[5] مرگ ز بالینِ من رود گویا — که غمزه ستم انگیزش از کمین برخاست

نموده روی تو روح الامین بخوابم و گفت — که طرح چهرهٔ یوسف ز روی این برخاست

بصحن صومعه ناقوسِ عشق ناله فکند — چو آن بت از پی ناموس اہل دین برخاست

کشید یار[5] خدنگی و صد هزار شهید — ز شوقِ ناوکِ او بی سر از زمین برخاست

چنان به تیغ زد آن غمزه دوش عرفی را
که از نهادِ اجل بانگِ آفرین برخاست

(۱۵۴)

---

[1] ن ۸، ۱۷، ۲۵ = ز؛ ن ۱، ۵ = در [2] ن ۸، ۲۵ = یاب؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = باب [3] ن ۸، ۱۷، ۲۵ = دل ز غم خوردن شکایت می کند خونش بریز؛ ن ۱، ۵ = گر دلم از غم شکایت می کند خونم بریز [4] ن ۸ = هر که؛ ن ۱، ۵، ۸ = مرگ [5] ن ۱۷ = ناز؛ ن ۱، ۸، ۲۵ = یار؛ ن ۵ = یار [6] این غزل‌ها تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۲۵ یافته شد

بوالهوس کو را گریبان تا بدامن چاک نیست — گر لباسِ کعبه پوشد دامنِ او پاک نیست
خارِ راهِ من مشو ای بوالهوس من عاشقم — آتشِ سوزنده را اندیشه از خاشاک نیست
جانِ من فتراکِ شوخی چون توی سرناخوش است — ورنه بی سامان سرِ من لایقِ فتراک نیست
تا اجل دلهای پرحسرت برد در زیرِ خاک — چون دلِ من هیچ گنجِ حسرتی در خاک نیست

تا گناهم چیست عرفی کان چنان نازک دلی
کشت زارم وز هلاکِ چون منی غمناک نیست

(۱۵۵)

مدارِ صحبتِ ما بر حدیثِ زیرِ لبی ست — که اهلِ هوش عوام اند و گفتگو عربی ست
قبولِ خاطرِ معشوق شرطِ دیدار است — به حکمِ شوق تماشا مکن که بی ادبی ست
قدم برون منه از جهل یا فلاطون شو — که گر میانه گزینی سرابِ تشنه لبی ست
که لافِ حسنِ ادب زد، بگو به بزمِ[1] مغان — بیا که آینهٔ دوست[2] شیشهٔ حلبی ست
اگر به دخترِ رز دین و دل بسافتانم — ملامتم نه کند کس جوانی و غربی ست
نگویمت بگذر[7] و عامیانه می گویم — به هوش باش که انکارِ کیش[3] بولهبی ست
به آسمان و زمین خشم[4] و ناز کودکی ست — صلاحِ کار همین ترکِ مدعا طلبی ست
به تنگ حوصلگی شهره زان شدم که مرا — می صبوح زتهٔ شیشه های نیم شبی ست
شراب و مغبچه زاهد بهل به ترسایان — بورز زهد که اینها خلافِ شرعِ نبی ست

نکاحِ دخترِ رز بود[5] دوش با عرفی
هنوز قاضیِ شهرش نشسته در طلبی ست[6]

(۱۵۶)

ل ن ۱۰ = به دیرمغان؛ ن ۲، ۵، ۹، ۱۷، ۲۵ = بزم مغان ۲ ن ۱، ۵، ۲۵ = دوست؛ ن ۸، ۹، ۱۰ = در دست ۳ ن ۱۰ =
کار؛ ن ۲، ۸، ۹، ۱۷، ۲۵ = کیش ۴ ن ۹ = چشم ناز؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۵ = خشم و ناز؛ ن ۱۷ = چشم و باز ۵
ن ۲، ۵، ۱۷، ۲۹ خلاصه = دوش بود با عرفی؛ ن ۸، ۹، ۱۰، ۲۵ = بود دوش با عرفی؛ ن ۱۵ = دوش. بود عرفی را ۶ ن ۲، ۱۰ = طلبیست؛ ن
۱، ۵، ۲۵ = طبیست ۷ ن ۲۵ = بگذر؛ ن ۹، ۲۹ = بگرو ۸ این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد۔

خشم[1] و ناز تو بلای دل و دین می بایست — فتنهٔ بی، همچو تو در روی زمین می بایست

پیش اغیار نشستی و بدِ من گفتی — همه لطفی به منت بود و همین می بایست

کشتی از ناز و گذشتی و ندیدی از پی — روشِ دوستی این بود و چنین می بایست

گر جنونم نکهت داشته در خانه امرخ — چون تو آشوب دلی خانه نشین می بایست

گردِ هستی چون فشاندیم ز دامن عرفی
از رهِ دوست غباری به زمین می بایست

(۱۵۷)

اگر نه خشم[2] تو را ننگ از هلاکِ من است — چه آتشیست که در جانِ دردناکِ من است

دلی نه ماند که از راهِ من نه سوخته آه — چه آتشست که در طبعِ آب و خاکِ من است

ز غصه مردم و افغان که یار را خبری[3] — که نیست ذوقی ازان مژدهٔ هلاکِ من است

مبین به جامهٔ چاکم به بین که آن گل را — چه خنده ها بگریبانِ چاکِ چاکِ من است

تو آن نه ای که به عرفی وفا کنی بی وجه
محبتِ تو ز تاثیرِ عشقِ پاکِ من است

(۱۵۸)

آنم که نسبتم به شهیدانِ نازِ تست — صیتِ شهادتم سبب امتیازِ تست

عام است نیم راحتِ باغِ بهشت لیک — تسکینِ[4] ناز و غمزهٔ راحت گدازِ تست

عالم گرفت لشکر ناکامی، ای مراد — توسن برون جهان که دم ترکتازِ[5] تست

ای غم ز انفعالِ تو مُردم که صبح و شام — این روی ناپسند به خاکِ نیازِ تست

امید را شهید کند در دلِ ملک — تیری کزان هلاکم و در کیشِ نازِ تست

ای شیخ بهرِ روشنیِ دل بدیده کش — خاکِ کلیسا که بفرقِ نمازِ تست

---

[1] این غزل تنها در ن ا، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ یافته شد. [2] ن ۵ = چشم؛ ن ۲۵ = خشم [3] این لفظ درست نمی نماید، بعین طور مصرعِ ثانی که مفهوم را روشن نمی کند [4] "تسکین زناز" بهتری نماید [5] ن ۸ = امتیاز؛ ن ا، ۵، ۱۷ = ترکتاز.

عرفی مباد سرمه کشِ دیدهٔ کلیم
گردی که معتکف بدرِ گنجِ رازِ تست

(۱۵۹)

نشاطِ[1] وصل و غمِ انتظار هر دو یکیست | فراغِ مستی و دردِ خمار هر دو یکیست
ببین[2] که شیوهٔ اربابِ درد ناکامیست | چه ناامید و چه امیدوار هر دو یکیست
کسی[3] که شعله برافروزد از شرر داند | که آنِ دوستیِ خار و خار هر دو یکیست
عنان به دستِ کشش داده می رود این قوم[4] | پیاده در رهِ عشق و سوار هر دو یکیست
چه زهرِ درد بنوشی چه شربتِ کوثر | ترا که سینه نباشد فگار هر دو یکیست
مرا که آتشِ غم داغ داغ می سوزد | چراغِ محفل و شمعِ مزار هر دو یکیست
نهان شو از نظرِ مدعی که بدبین را | نگاهِ حسرت و بوس و کنار هر دو یکیست
به جم بگوی که دوری مکن ز مسکینان | که نزدِ اهلِ فنا تخت و دار هر دو یکیست

نیاز موده مده دل، گمان مبر عرفی
که دردِ عشق و غمِ روزگار هر دو یکیست

(۱۶۰)

ساقی[1] قدحی کانچه حلالست حرام است | دُردی، که بما هر چه زلال است حرام است
بر سنگِ خرد زن قدحِ لعل که در دیر | آن باده که ظرفش نه سفال است حرام است
ای خضر میالا لب ازین چشمه و می نوش | آن جرعه که بی مستی و حال است حرام است
بریان نکند عشق دلِ بوالهوسان را | مرغی که پریشان پر و بال است حرام است
در دیدنِ حرف و نگه از جیبِ لب و چشم | در شرعِ محبت[5] نه حلال است حرام است
جامی که دماغِ دل ازان تازه نگردد | گر خونِ غم و زهرِ ملال است حرام است

---

[1] این غزل‌ها تنها در ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد۔
[2] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = چنین؛ ن ۱۷ = ببین [3] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = کسی که؛ ن ۱۷ = چنین که [4] ن ۱۷ = می رود این قوم؛ ن ۱ = می روند ای قوم؛ ن ۵، ۳۵ = می روند این قوم [5] ن ۵، ۱۷، ۳۵ = مروت؛ ن ۱ = محبت۔

عرفی ز طبیعت نتوان یافت ہدایت
ہر حکم کہ در شرحِ خیال است حرام است

(۱۶۱)

بعدِ عمری دیدمش بر خشم[1] ناز افزوده است — چشم بد دور از جمالش[2] امتیاز افزوده است
شیوهٔ عاجزکشی افزوده تُرکِ غمزه را — کم نگاہی نیز بر اسبابِ ناز افزوده است
حیرتی دارم کہ ذوقِ جلوه را چون کرده گم — آن کہ ہر یک شیوه را صد برگ و ساز افزوده است
راهِ اربابِ حقیقت می زند عشقِ مجاز — بسکہ حُسنت رتبهٔ عشقِ مجاز افزوده است
زُہتی بر شرع دارد عابدِ ما زانکہ او — شیوه ہای نو بہ آدابِ[3] نماز افزوده است
گفتی ار دوشینہ عرفی دیده ای حالش بگو
دیده ام بسیار بر عجز و نیاز افزوده است

(۱۶۲)

غمِ[5] اربابِ دل از شادیِ عالم کم[4] نیست — بر وای عیش کہ ما را گلہ ای از غم نیست
شیون آغاز کن ای مطرب اگر پیشِ منی — کہ مصیبت زده را جز ہوسِ ماتم نیست
بی سبب چند توان غمزده ای را آزرد — جانِ من از ستم و جور مروّت کم نیست
گوییا سودهٔ الماس بہ بین بر جگرم — آن کہ می گفت کہن ریشِ ترا مرہم نیست
ای کہ گویی ز چہ آن مہ بتو گرمی نہ کند — ده چہ گرمی کشد ایم کہ تغافل ہم نیست
طرفہ سیریست کہ ہر چند تفحّص کردیم — کس درین واقعہ بیگانہ تر از محرم نیست
عرفی از بادهٔ محنت ہمہ چون ما مستند
جامِ عیش است کہ در انجمنِ عالم نیست

(۱۶۳)

۱؎ ن ۱۷ = خشم ناز؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = خشم و ناز ۲؎ ن ۱ = جالش؛ ن ۸ = طبانش؛ ن ۵، ۱۷، ۲۵ = ارتباتش ۳؎ ۱۵ ارباب نیاز؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = آدابِ نماز ۴؎ ن ۱، ۵ = کم؛ ن ۸، ۱۷، ۲۵ = ہم ۵؎ این غزلہا تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ یافتہ شد

عتاب[1] اگرچه همان در مقامِ خونریزاست　　ولیک تیغِ تغافل نه آنچنان تیزاست
دلیری که دلم کرد و می زند در صلح　　به اعتمادِ نگهٔ های رغبت انگیزاست
مریضِ طفل مزاج اند عاشقان ورنه　　علاجِ رنجِ تغافل دو روزه پرهیزاست
جگر ز دآبله وز دیده می چکد خونِ ناب　　که بختِ شور به ریشِ جگر نمک ریزاست
رقیب عزّتِ خود گو مبر که بر درِ عشق　　حریفِ کوهکنی نیست آنکه پرویزاست
به ذوقِ جَستنِ فرهاد می رود گلگون
تو این مبین که عنان بر عنانِ شبدیزاست

(۱۶۴)

فتنه[1] را از جلوهٔ سروت پی شرمندگیست　　عشق باز از گردشِ چشمِ تو در بازندگیست
داشتم جانی و در اوّل قدم کردم نثار　　بعد از[2] آن نظارهٔ او موجبِ شرمندگیست
کی به زهرِ چشم ازان لبها توان قطع امید　　نخلِ امیدِ ترا پایان در آبِ زندگیست

(۱۶۵)

با[3] مهر و با محبّت و با آرزوی دوست　　با ناکسی چگونه توان جستجوی دوست
شوقم ربود، دیده گشودم بروی دوست　　اینک دو اسبه تاخت نگاهم بسوی[4] دوست
بر سنگ زد پیالهٔ خضر آن که نوش کرد　　خون نابهٔ شراب نمای سبوی دوست
ای جان کباب شو جگرِ ریش[5] را بسوز　　ترسم تو نیز تلخ شوی در گلوی دوست
ای کفر و دین حلال کنیدم که می برم　　اینک ز دیر و کعبه سلامی[6] بکوی دوست
رنجِ مسیح و سعیِ اجل سود مند[7] نیست　　مایم و صد مشام[8] و امیدی ببوی دوست
سازد به برگِ لاله بدل برگِ یاسمن　　تشویشِ این نگاه مبنیاد روی دوست

---

[1] این سه شعر تنها در ن ۸، ۱۷ یافته شد [2] ن ۸ = ازان ؛ ن ۱۷ = ازین [3] ن ۹، ۱۰، ۲۵، ۳۲، خلاصه، ۱۷ = با مهر و با محبّت و با آرزوی دوست ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۲، ۳، ۸، ۱۲، ۴، ۲۹ = با مهر و با محبت و با آرزوی دوست ——————
[4] ن ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = جگر خویش ؛ ن ۱، ۵ = جگر ریش [5] ن ۹ = بپای ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = سلامی
[6] ن ۱، ۵ = بی نصیب ؛ ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۵ وغیره = سود مند [7] ن ۹، ۵، ۲۵ = مشام به امید ؛ ن ۳، ۹ = مشام و امیدی،
۵، ۲، ۸ = مشام امید۔ [8] این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ یافته شد۔

گاهی که ما توییم و تو ما اندکی بچش
زان شربتی که زهر کنی در گلوی دوست

طالع شود ز هر سر مویم صد آفتاب
هر گه به سینه جوش زند شوقِ روی دوست

زهری‌ست آشنا کش و کیفیتش حلال
این باده کم مباد ز جام و سبوی دوست

عرفی شکایت از ستمِ بی سبب مکن
چندی خوش است ساختن هم به خوی دوست

(۱۶۶)

بر عیش دل مبند که او را ثبات نیست
در دامِ غم در آ که امیدِ نجات نیست

گر غم بسوخت ز آتشِ من باد عمرِ من
ای خوشدلی مناز که غم در حیات نیست

آن مایهٔ غمی که به یک گوشهٔ دل است
گنجایشش به حوصلهٔ کائنات نیست

جمعیتِ ملامت و درد دم بغایت است
کین مایهٔ عذابِ قیامت زکات نیست

آن شعله را به سینه فرو می خورم که من
تا لب گشوده ام اثر کائنات نیست

از بی زری شناس که در عالمِ فنا
چندین که عیب ماست بغیر از حیات نیست

(۱۶۷)

اینکه هر لحظه کنی شیوهٔ آهنگ خوش است
شیوه این است گهی صلح و گهی جنگ خوش است

ای که تکلیف به عیشم کنی از لطف ترا
عیش خوش باد که ما را به دلِ تنگ خوش است

من نگویم که مکش، این سر و این تیغ، اگر
دلِ بیباکِ ترا با نسبتِ این ننگ خوش است

در رهِ عشقِ تو از پا نه کشم خار و روم
بسکه طی کردنِ این منزلِ فرسنگ خوش است

من که با ناله و آهم، چه به بزم طلبی
خوردنِ باده به آوازهٔ نی و چنگ خوش است

چند گویی که خوش است آن قدر ای عرفی
گر توانی که در آغوش کشی تنگ خوش است

(۱۶۸)

عشق را نازم که هر کس یافت ایمانش بسوخت
هر کرا دردی کرامت کرد در مانش بسوخت

---

[1] ن ۲، ۸، ۲۹ = ستمش ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶، ریاض = ستم [2] ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۷ = چندی ؛ ن ۲ = چند
[3] ن ۹ = بخوی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷ = بخوی [4] در ن ۱۷ و ۲۵ این ابیات بطور دو غزل یافته شد [5] ن ۸ = غم از
[6] ن ۱، ۵، ۱۷ وغیره = غم در [7] ن ۸، ۱۷، ۲۵ = ملامت و درد دم ؛ ن ۱، ۵ = ملامت درد دم [8] ن ۸، ۱۷، ۲۵ = کش ؛ ن ۱، ۵ = کین
[9] ن ۱، ۵ = از زکات ؛ ن ۸، ۱۷، ۲۵ = کائنات [10] ن ۵، ۸، ۱۷ = نی ؛ ن ۱۰ = دف [11] ن ۱۰ = یافت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = دید
[12] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = کرامت کرد ؛ ن ۱۰ = بدامن ریخت [13] ن ۴، ۱۰ = درمانش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = درمانش [14] این غزل
ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد۔ [15] این بیت تنها در ن ۱۷ است۔

قطره یی در دامن ناصح[1] ز مژگانم چکید | شعله یی از دامنش جست و گریبانش بسوخت
برق عشقم خنده[2] زد بر نایر دیر و حرم | این گریبان دل و آن دامن جانش بسوخت
از لبم می ریخت دوش افسانهٔ باغ خلیل | از عدم برخاست فریادی که بستانش بسوخت
در محبت تشنه یی کش نام[3] زهر آمد به لب | آب یاقوت وفا در چشمهٔ جانش بسوخت
وه کدامی نوحه[4] گر در وی فشاند از دل که دوست[5] | شمع رحمت گشت و بر خاک شهیدانش بسوخت

روح[6] قدس آمد به منع عرفی از عشق صنم
مشت خونی ریخت در کاشش[7] که ایمانش بسوخت

(۱۶۹)

به[12] دل چه[13] نوری ازان شب چراغم افتاده است | هزار گنج به دست دماغم افتاده است
نیوفتاده ز کشتم رها کن ای رضوان | وگر نفتاده نه از کشت باغم افتاده است[14] (کذا)
اگر به خلد گریزم مرا به دست آرند | چنین که لشکر غم در سراغم افتاده است
شبی گذشت که در خون گرم می غلطم | نگه کنید که مرهم ز[8] داغم افتاده است
زبسکه شیوهٔ پروانگی ز حد بردم | شب وصال ز چشم چراغم افتاده است

(۱۷۰)

گر[9] چه شب[10] وصل به من منت آسایش داشت | از غمت دامن آسودگی آلایش داشت
از پی آمدنت دوش ز اسباب امید | محفل شوق چه گویم که چه آرایش داشت
زان همین مست می حسن توای کاین[11] باده | همه در حوصلهٔ جام تو گنجایش داشت

---

[1] ن ۱۰ = عیسی از مژگانم؛ ن ۱، ۵، ۱۵ = ناصح ز مژگان تا [2] ن ۱ = طعنه؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۱۵ = خنده [3] ن ۱۰ = جام زهر از لب چکید؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵ وغیره = نام زهر آمد به لب [4] ن ۱، ۵ = ناله گر؛ ن ۱۰ = بی ادب؛ ن ۸، ۱۷، ۲۵ = نوحه گر [5] ن ۱۰، ۲۵ = دوش؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه‌ها = دوست [6] ن ۱۰ = جبرئیل؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = روح قدس [7] ن ۱۰ = بر جانش؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = در کاشش [8] ن ۸ = ز؛ ن ۸، ۵، ۱۷ = به [9] این غزل تنها در نسخه‌های شماره ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ وجود دارد [10] ن ۳۵ = گر شب وصل؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = گرچه شب وصل [11] ن ۱ = کهن باده تو ای؛ ن ۵ = تو ای کهن باده؛ ن ۱۷، ۳۵ = توای کاین باده [12] این غزل تنها در ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ موجود است [13] ن ۱۷ = چه؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = چو [14] فاعل پیدا نیست.

(۱۷۱)

از حرم جستم خبر گفتند کس در خانه نیست — رو به دیر آورد دل گفتند دام و دانه نیست

حالت میخانه[۱] جستم اشک ریزان می فروش — گفت بعد از لای خم جز گریهٔ مستانه نیست

مشنو ار گویند نازش کرد عرفی را شهید

شهر عشق است و هزار آشوب بی افسانه نیست

(۱۷۲)

ز چشم عشق مگر[۲] بانگ توتیا برخاست — که گرد سوخته‌ئی از مزار ما برخاست

چگونه دامن پرهیز را نیالایم — که از میان من و آرزو حیا برخاست

ز نا امیدی عرفی که یاد کرد که باز

هزار شعله ز آتش گه دعا برخاست

(۱۷۳)

جنگ آتش آشتی آتش مدارا آتش است — خوش سر و کاری ازان بدخو مرا با آتش است

آب حیوان می کشم[۳] در جام و آتش می خورم — باده با شاهد یکی ناب است تنها آتش است

باده خواهی باش تا از خم برون آرم که من — آنچه در جام و سبو دارم مهیا آتش است

گو مکافات جنت سلسبیل و شهد باش — دوزخ آشامان عشقت را تمنا آتش است

جنت آمد اجر[۴] مظلومان ولی مظلوم عشق — جنتش امروز شمشیر است و فردا آتش است

باک گویم سترِ این معنی که نور حسن[۵] دوست — باد ماغ من گل و با چشم موسیٰ آتش است

دوست را محکوم[۶] کس دیدن بود جانسوز تر[۷] — ورنه در جان زلیخا شرم سودا آتش است

هم سمندر باش و هم ماهی که در جیحون عشق — روی دریا سلسبیل و قعر دریا آتش است[۸]

---

۱ ن ۱ = میخانه ؛ ن ۵، ۸، ۱۲، ۳۵ = شیخانه ۲ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = مگر ؛ ن ۱، ۵ = دگر ۳ ن ۱۲، ۱۷ = مزن = می کشم ؛ دیگر نسخه‌ها = می کنم ۴ ن ۱، ۵ = بهر ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = اجر ۵ ن ۷ = حسن روی دوست ؛ ن ۹ = نور روی دوست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیره = نور حسن دوست ۶ ن ۶ = مجمع ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیره = محکوم ۷ ن ۹ = جانکاه تر ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ وغیره = جانسوز ۸ مرزا غالب دهلوی گوید : بی تکلف در بلا بودن به از بیم بلا ٭ قعر دریا سلسبیل و روی دریا آتش است

حسن جنسی نیست کانرا سیم و زر باشد بها | خان و مان کاروانی را زلیخا آتش است

عرفی از اندیشهٔ بیهوده باز آ چاره نیست[1]

سرنوشت[2] یا بهشتِ جاودان یا آتش است

(۱۷۴)

بیدلی کوتا ازو پرسم دلِ آواره چیست | از مزاجِ دل تفاوت تا به سنگِ خاره چیست

عهدِ پیش از خاطرم شد عشق کو تا بنگرم | بی وفاییهای[3] بخت و شوخیِ[4] سیاره چیست

چاره بی آخر ضرور است از پیِ تحصیلِ[5] درد | من ندانم هر که می داند بگوید چاره چیست

بسکه خو کردم به بی ذوقی ندانم در جهان | جلوهٔ رویِ نکو بهرچه و نظاره چیست

آن که می دزدد[6] نزاکت نام مرهم از لبش | کی شناسد ذوقِ[7] زخمِ غمزهٔ خونخواره چیست

آن که چینِ آستینها را برابر می کند | چون بداند ذوقِ چاکِ جامهٔ[8] صد پاره چیست

عرفی اینها با که گویی عشق می بازد[9] زتو

زود خواهی گفت کین بیهوده را کفاره چیست

(۱۷۵)

دو عالم سوختن نیرنگِ عشق است | شهادت ابتدای جنگِ عشق است

هر آن گردِ بلا کز دهر خیزد | دلیلِ شوخیِ شبرنگِ عشق است

کجا پژمرده گردد غنچهٔ شوق[10] | که یکسر آبِ عشق و رنگِ عشق است

دماغ آشفته یی داریم دل نام | که سرتاپای صلح و جنگ عشق است

---

۱ ن ۱، ۵، ۱۷ = چیست ؛ ن ۳، ۹، ۱۰، ۳۵ = نست ۲ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵ = سرنوشتِ ما ؛ ن ۴، ۶، ۱۰، ۳۲، خلاصه = سر نوشت ۳ ن ۱۷ = بی معانیهای ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷ وغیره = بی وفاییهای ۴ ن ۶ = گردش ؛ ن ۱۰ = شومی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = شوخی ۵ در همه نسخه ها "تحصیل" است ولی "تسکین" بهتر می نماید ۶ ن ۹ = می شوید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = دزدد ۷ ن ۱۰ = ننگ ؛ ن ۱ (حاشیه) = ذوق ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = شکر ۸ ن ۱۰ = سینهٔ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره = جامهٔ ۹ ن ۱ = می سازد ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخ = بازد ۱۰ ن ۸ = عشق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = شوق.

مگس را رغبتِ[1] پروانگی سوخت
وگرنہ قتلِ[2] عرفی ننگ عشق است

(۱۷۶)

گردِ محنت بطوفِ[3] منزلِ ماست — زہرِ لبِ[4] تشنۂ غمِ[5] دلِ ماست
برقِ دانشِ[6] فروزِ جوہرِ کل — دودِ اندیشہ ہای باطلِ ماست
در مبندید بر رخِ رضوان — کوشۂ[7] ز عہدِ الست سایلِ ماست
ہرچہ روید زکشت زارِ ملال — ریشۂ آن دو دیدہ درگلِ ماست
تا قیامت غبارِ ناکامی — پردہ بافِ دریچۂ دلِ ماست
دل[8] اگر بسملِ غم است چہ باک — زندگانی ہلاکِ بسملِ ماست
کعبۂ[9] ما ازین توان دانست — کہ دلِ تنگ دردِ محملِ ماست
نقشِ دیباچۂ سیہ رویی — شکلِ آئینۂ مقابلِ ماست

عرفی از موجِ غم ترا[10] چہ غم است
موج خیزِ ملال ساحلِ ماست

(۱۷۷)

تا روی دل فروزِ تو بستانِ آتش است — دل مرغِ نغمہ سنجِ گلستانِ آتش است
یارب چہ آتشی[11] تو کہ چندین ہزار داغ — از شعلۂ[12] جمالِ تو در جانِ آتش است
گرمستِ حریمی زروی تو دور نیست — آتش پرست والہ و حیرانِ آتش است

۲۵، ۱۷، ۱۲، ۱۰، ۹، ۸، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱
لہ ن ۹ = حسرت ز ن ۱، ۵، ۲۵ وغیرہ رغبت کہ ن ۱۱ = مثل ز ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۲۵ =
قتل سہ ن ۹ = زطوف ز دیگر نسخہا = بطوف کہ ن ۳، ۲، ۱۰ = آتش ز ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = دانش ہ ن ۱،
۲، ۵، ۱۱، ۲۵ = کہ ز ن ۱۰ = کو کہ این دو بیت تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ وجود دارد کہ ن ۹ = چہ اندیشم ز ن ۱،
۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۷ = تسا چہ غم است شہ ن ۱، ۵ = آفتی ز ن ۲، ۳، ۴، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۲۵ = آتش
۹ ن ۲، ۳، ۴، ۷، ۸، ۱۰ = از شعلۂ جمالِ تو ز ن ۵، ۶، ۱۷ = از تندیِ مزاج تو ز ن ۹ = از تاب شمع روی تو نلہ ن ۱، ۵،
۱۰، ۱۷ = بر ز ن ۲، ۳، ۴، ۷، ۸، ۹ = در للہ ن ۱، ۵ = لب ز ن ۲، ۳، ۴، ۷، ۸، ۱۷، ۲۹، ۲۵، ۳۶ = غم للہ ن ۱، ۵،
تشنۂ غمِ دل ز ن ۳، ۹، ۱۷، ۲۵، ۳۶ = تشنۂ لبِ دل ز ن ۲۹ = تشنہ لب ہم از دل۔

افسردہ را نصیب نباشد دلِ کباب
آن یا[1]بد این نوالہ کہ مہمانِ آتش است

ای طایرِ بہشت ز با[2]غِ دلم حذر
کین لالہ زارِ داغ گلستانِ آتش است

خونِ شہیدِ عشق جہان را فرو گرفت
کشتی مساز نوح کہ طوفانِ آتش است

[3]مستم بہ محفلی کہ دران آتشِ جحیم
تہ جرعۂ ز ساغرِ مستانِ آتش است

افتادہ دامنِ دلِ عرفی بدستِ عشق
یعنی کہ دستِ شعلہ بدامانِ آتش است

(۱۷۸)

زخم از دہانِ تیغ ربودن نزاعِ ماست
تسلیم گشتن و نہ تپیدن سماعِ ماست

[4]ای انتقا[5]ل سوز جدایی در آستین
کز دودمانِ تفرقہ زاد اجتماعِ ماست

[4]ای بی ترانہ وجد کنِ[6] ہای ہوی سوز
از آستین کرشمہ نریز[7]د سماعِ ماست

[4]آن داستانِ ماتمیان سنجِ نوحہ دوست
کز نغمہ در گریز بود استماعِ ماست

در شیع[8] گاہِ دیر و حرم ہر کجا کہ ہست
دین[9] شکستہ و دلِ پرخون متاعِ ماست

صد فوجِ ناز و عشوہ بمیدان طلب کہ باز
جنگ[10] و ستیزۂ تو ز عجزِ شجاعِ ماست

چون راحت آیدت بسلام[11] ای رفیقِ درد[12]
آغوش برگشای کہ وقتِ وداعِ ماست

[13]آن آستین بشمع زن و دودِ دل فشان
کز بودِ خویش سایہ ندید اطلاعِ ماست

---

[1] ن ۲، ۸ = باید؛ ن ۱، ۵ = دیگر نسخہ ہا = یابد [2] ن ۴، ۱۰ = داغ؛ ن ۵، ۱۷ وغیرہ = باغ [3] ن ۱، ۵ = ہستم؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = مستم [4] این سہ بیت تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافتہ شد [5] ن ۱۷ = اتصال؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = انتقال [6] ن ۸ = وجد کنِ ہای و ہوی؛ ن ۱، ۵ = وجد کنِ ہای ہوی [7] ن ۸ = بریزد؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = نریزد [8] ن ۲ = پیش گاہ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷ = شیع گاہ [9] ن ۸ = بال؛ ن ۵ = رنگ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = دین [10] ن ۸، ۳۶ = جنگ ستیزۂ تو و عجز؛ ن ۹ = جنگ و ستیزۂ تو حریف؛ ن ۳، ۱۰، ۱۱، ۲۹ = جنگ و ستیزۂ تو و عجز؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = جنگ و ستیزۂ تو ز [11] ن ۳ = بوداع؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہ ہا = بسلام [12] ن ۶، ۹ = دوست؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = درد [13] این بیت تنہا در نسخۂ ہفدہم یافتہ شد۔

عرفی نوای مرغ تو در هیچ باغ نیست
این نغمه خامهٔ چمنِ اختراعِ ماست

(۱۷۹)

خبری خواهم از آن کوی که اعزازی هست — از برون عرضِ[1] نیاز و ز درون نازی هست
گاه گاهی به دغا یک دو بساطی می باز — عشق این شیوه ضرور است، دغابازی هست
های های زمن ای بلبلِ عشرت بشنو — در مصیبت کده هم مرغ خوش آوازی هست
آتشین بال و پرم دود برآرد ز قفس — گر بدانم که مرا رخصتِ پروازی هست
چمنی دید و هوای خوش و پرواز گرفت — کبکِ مسکین[2] چه خبر داشت که شهبازی هست

عرفی آن زلفِ سبک دست کمندش[3] گیراست
مانده چین بر سرِ چین در خمِ اندازی هست

(۱۸۰)

تا خط بگردِ آن لبِ شیرین شمایل است — شب[4] در میانِ عیسی و خورشید حایل است
آن را که جذبِ شوقِ[5] من است و شتابِ من — فرسنگهاش[6] کعبه ز دنبالِ محمل است
از گل چگونه پای باندیشه برکشم — کاندیشه نیز در رهِ او پای در گل است
از کفرِ عشق باک[7] ندارم که روزِ حشر — آموزگارِ[8] کفرِ من است آنکه سایل است

آن کو براهِ عشق[9] چو عرفی شتاب کرد
فرسنگ هاست کعبه ز دنبال محمل است

(۱۸۱)

---

۱ ن ۶، ۱۷ = عرض و نیازی؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ وغیره = عرض نیازی ۲ ن ۱ = بیچاره ندانست که؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۷ و دیگر نسخه‌ها = کبکِ مسکین چه خبر داشت ۳ ن ۱۱ = کمندی که مراست؛ دیگر نسخه‌ها بطوری که نوشته شد ۴ ن ۱ = ابری میانِ؛ ن ۵، ۳۵ وغیره = شب در میانِ ۵ ن ۵، ۳۵ = ذوق؛ ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹ = شوق؛ ن ۱۰ = عشق ۶ ن ۱، ۵ = فرسنگهای؛ ن ۲، ۴، ۱۷، ۳۵ = فرسنگهاش ۷ ن ۴، ۶، ۱۱ = باز ندارم؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = باک ندارم ۸ ن ۱ = آماجگاه؛ ن ۶ = آمرزگار؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = آموزگار ۹ ن ۱۱ = کفر؛ ن ۸ = عشق؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = کعبه۔

[۱] آن متاعم من که اینجا لایقِ بازار نیست — تا چه فهمد زین سخن آن کش به معنی کار نیست

هیچ صاحب دل درین میدانِ[۲] صنعت[۳]کار نیست — کو به دل محتاج تر از صورتِ دیوار نیست

عشق ناوک ریز و یک مویم تهی از تیر نیست — با درم تا ید که هر مویی ز تیر افگار نیست

برهمن چون بست زنّارم مغان گفتند حیف — کین زبان در کافرستان عزتِ[۴] زنّار نیست

می تراود می به جام و جام می آید به لب — نیست باکی گر به بزمِ عشق کس هشیار نیست

شرمسار[۵] از همتِ عشقم که در هنگام نزع[۶] — اضطرابِ جان سپردن مانعِ دیدار نیست

با سرِ هر موی تو هر عضو[۷] را صد دعوی[۸] است — گرچه یک مو از کسی طبع تو منت دار نیست

انتظارِ[۹] نوبهار از تنگ چشمی های ماست[۱۰] — صد تماشا هست در گلخن که در گلزار نیست

سوزنِ عیسیٰ بیفگن رشتهٔ مریم بسوز — خلوتِ وصل است یان[۱۱] آلودگان را بار نیست

هان رهِ عشق است[۱۲] و کج رفتن ندارد بازگشت — جرم را اینجا عقوبت هست، استغفار نیست

هر سرِ مویم کلیم لن ترانی نشنو[۱۳] است — نازگو مگشای لب[۱۴] کاینجا ادب در کار نیست

[۱۵] آن نگه کز چشمِ او کردم تخیل گر مرا — پایهٔ صد ساله حیرانی شود بسیار نیست

معنیِ زنار بستن گر اطاعت کردن است — خرقهٔ روح الامین هم خالی از زنار نیست

داغِ شرمِ رستگاران آتشم در جان زند — ورنه چندان[۱۶] از عذابِ دوزخم آزار نیست

---

۱ این دو بیت تنها در نسخهٔ هفتم و هشتم یافته شد ۲ ن ۷ = ایوان ؛ ن ۸ = میدان ۳ ن ۷ = صوت ؛ ن ۸ = صنعت ۴ ن ۷ = حرمت ؛ دیگر نسخه‌ها بشمول ۵، ۱۷، ۳۵ = عزت ۵ ن ۵، ۱۰ = شرمسار همت عشقم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = شرمسار از همت عشقم ۶ ن ۳۰ = که هنگام وداع ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = که در هنگام نزع ۷ ن ۲، ۹، ۱۰، ۱۱ = هر صفت ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = هر عضو ۸ ن ۸، ۱۷ = دعوتست ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۹، ۳۵ = دعویست ؛ ن ۲ = دعوی است ۹ ن ۲ = انتشار ؛ دیگر همه نسخه‌ها = انتظار ۱۰ ن ۶ = تست ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره = ماست ۱۱ ن ۱۱ = یان آلودگان را بار ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۵ = پان آلودگان را بار ؛ ن ۳۵ = پان آلودگان ! بازار ۱۲ ن ۱، ۱۰ = عشق است کز رفتن ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = عشق است و کج رفتن ۱۳ ن ۲، ۱۰ = بشنو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = نشنو ۱۴ ن ۵ = نازکو، بگشای لب ؛ ن ۳۵ = نازگو مگشای لب ۱۵ این سه شعر فقط در نسخه‌های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد ۱۶ ن ۵ = در آن ؛ ن ۳۵ = چندان

می روی با غیر و می گویی بیا عرفی تو هم
لطف فرمودی برو کین پای رفتار نیست

(۱۸۲)

گذشت و بر منِ عاجز[1] ببین چه حال گذشت
که شاهباز به کبکِ[2] شکسته بال گذشت

ز غمگساریم ای دوستان بیاسایید
که درد ما ز فسون کار ما ز فال گذشت

ملالِ عالمیان دمبدم دگر گون است
منم که مدتِ عمرم بیک ملال گذشت

همین بس است دلیلِ بقای عالمِ عشق
که یک شب غم او در هزار سال گذشت

بباغِ طبع تو عرفی که خلدِ تازگی است
هر آن نسیم که بگذشت بر نهال گذشت

(۱۸۳)

غمگساری در لباسِ دشمنی محبوبی است
خشم و ناز آرایشِ[3] بیرونِ بزم خوبی است

گر بسنجی دردِ من ظاهر شود کین اضطراب
هم ترازوی متاعِ طاقتِ ایوبی است

از هوس آزادم اما آنچه دل ربای گزد
اشتیاقِ یوسفی و گریهٔ یعقوبی است

سدره در آب و گلم پژمرده می گردد ولی
در نهادم شعله را نشو و نما[4] آشوبی است

شرحِ دردِ ما نباشد گفتنی عرفی خموش
زحمتِ نامه مده کین داستان مکتوبی است

(۱۸۴)

تاجِ زر گر بودش فتنه‌یی[5] از بهر خود است
فتنه این است که در زیرِ کلاه نمد است

معنیِ تجربه شناس و رهِ تجربه گیر
تا بدانی که ترا ظلم و عدالت مدد است

---

[1] ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = مسکین ؛ ن ۱۰ = بیدل ؛ ن ۴، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۲۹، ۳۶، خلاصه = عاجز [2] و = مرغ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره = کبک [3] ن ۶ = آرایش بزم نمود ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۲، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیره = آراستن بیرون بزم [4] ن ۱۰ = نشو و نما آشوبی است ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر نسخه ها = نشو و نمای طوبی است [5] ن ۱۰ فتنه نه از بهر خود است ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = فتنه‌یی از بهر خود است ـ

درمیانِ خزف[1] و گوهرم اندیشه بجاست — من که دی هرچه نکو یافتم امروز بداست
گر شود جامه بدل شخص مبدّل نه شود — هرکجا باصنم آید بزبان یاصمداست
حسدِ تهمتِ آزادیِ سروم بگداخت — این مرادیست که بر تهمتِ او هم[2] حسداست
رقمِ هندسهٔ عرفی منه اشعارِ مرا
هرچه زین باغ بروید گلِ روی سبداست

(۱۸۵)

آن شیوه که غارتگرِ صد قافله جان نیست — در سلسلهٔ حسنِ تو اش نام و نشان نیست
بی لطفیت از ترکِ ستم گشته یقینم — این تلخیِ جان[3] دادنم از[4] بهرِ گمان نیست
دل صاحبِ دردیست که در حالتِ شیون — با آهِ خراشیده دلِ ما تمیان نیست
زنهار مخر گر همه شبلی بفروشد — آن گوهرِ نایاب که در هیچ دکان نیست
در روزِ جزا دستِ شهیدانِ محبت — دستیست که گیرندهٔ دامانِ وغا[ن] نیست
نومید مشو عرفی و افکنده عنان باش
هرچند که از کعبهٔ مقصود نشان نیست

(۱۸۶)

از[5] تو بی مهر کسی نامِ وفا نشنیداست — از تو این شوخ دلم غیرِ جفا نشنیداست
از تو کس زمزمهٔ مهر و وفا نشنیداست — بلکه گوشِ تو هم[6] این زمزمه با نشنیداست
باورم نیست که همسایهٔ حسن است و هنوز — صیتِ دل بردنِ آن غمزه حیا نشنیداست
غیرتم بین که برآرندهٔ حاجات هنوز — از لبم نامِ تو هنگامِ دعا نشنیداست
جذبهٔ شوق نسیمِ تو رساند به مشام — ورنه کس بوی تو از بادِ صبا نشنیداست

---

[1] ن ۱، ۵ = صدف؛ ن ۲، ۴، ۸، ۱۷ وغیره = خزف [2] ن ۱، ۵ = صد حسد؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۲، ۲۵ = هم حسد
[3] ن ۹ = جان کندنم؛ ن ۱، ۵ و دیگر همه نسخه‌ها = جان دادنم [4] ن ۱۰ = بهر گمان؛ ن ۹ = تیر و کمان؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۲، ۱۷، ۲۵ = زهر گمان [5] این مطلع تنها در نسخهٔ هشتم وجود دارد [6] ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۵ = ازین؛ ن ۲، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۳۶، سفینه، اقلیم، ریاض = هم این۔

منتی[1] و محنت کدهٔ غم که درو صد بیمار — مرده از درد و یکی بوی[2] شفا نشنیده است

درد[5] و ازان مونس دلهای شهیدان وفاست — که ازان بسته[3] لبان حرف دوا[4] نشنیده است

بدگمان گر شده باشیم مشو رنجه که کس — مهربان شوخ ستمکاره نما نشنیده است

غم[6] حسن آتش دل سوختگان است فغان — که طرب آمد و آوازهٔ ما نشنیده است

بعد از صومعه در دیر مغان چون عرفی
که دران روضه کسی بوی ریا نشنیده است

(۱۸۷)

صومعه دیدم بجز هستی بروت و باد نیست — جز عصای آبنوس و شانهٔ شمشاد نیست

بی نفس ارباب معنی زندگانی می کنند — لیک یک مو بر تن این جمع بی فریاد نیست

وصف جنت کم کن ای رضوان که در بستان عشق[6] — سنبل[7] و سوسن[8] بی شمار است و یکی آزاد نیست

تهنیت جز در مصیبت پیش ما عیب است — عید را در شهر ما رسم مبارکباد نیست

طوف کوی عشق کن زاهد بلی بیت الحرام — تازه و معمور هست اما به این بنیاد نیست

دانه ای طاوس کمتر چین که در گلزار عشق — غیر بلبل صید دام و دانهٔ صیاد نیست

بیستون ما ز فیض نور و حسن[9] آیینه است — تیشهٔ بازیچه اینجا در کف فرهاد نیست

در[10] جهان دوستی و در زمان[11] دوستان — آن لغت کز وی بیابی معنی بیداد نیست

عافیت سوز آتشی عرفی بدوزخ نیست[12] حیف
کز وجود اهل دل خاکستری بر باد نیست

---

[1] یعنی ابیات تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [2] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = بوی؛ ن ۳۵ = نام [3] ن ۱، ۵، ۳۵ = بسته لبان؛ ن ۸، ۱۷ = بسته لبان [4] ن ۵ = وفا؛ ن ۳۵ = دوا [5] این شعر در نسخه‌های ۲، ۶، ۸، ۱۷، ۳۶ وجود دارد [6] ن ۲، ۸، ۹ = بستما؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۷ = بستان عشق [7] ن ۳ = غیر اهل صید دام دانهٔ صیاد نیست؛ در دیگر نسخه‌ها بطوریکه نوشته شد [8] ن ۳ = نسرین؛ دیگر نسخه‌ها = سوسن [9] ن ۱، ۳، ۱۱، ۳۵ = نور حسن؛ ن ۸، ۹، ۱۰ = نور و حسن [10] ن ۸ = از؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = در [11] ن ۳، ۶، ۸، ۱۷ = زبان؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = زمان [12] ن ۹ = نیست؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸ وغیره = هست۔

(۱۸۸)

گشود برقع و طوفانِ[1] حسن عالم سوخت — متاعِ شادی و غم جمع[2] بود، درہم سوخت
کہ زد بداغِ دلم دامنِ کرشمہ ؟ کہ باز — بہ نیم شعلہ ہمہ خانمانِ مرہم سوخت
فروغِ حسن کہ در گلشن بہشت افتاد؟ — کہ برگِ لالہ و گل درمیانِ شبنم سوخت
بہ العطش مگشا لب کہ خضرِ وادیِ عشق — گلوی تشنہ بہ آبِ حیات و زمزم سوخت
خرابِ ساقیِ عشقم کہ جام و جرعۂ او — کلیم راکفِ دست و مسیح را دم سوخت
دگر[3] ز دل مکنیدم سوال کاین آتش — بیک شرر کہ برافشاند، عالمی غم سوخت
دلم بہ گوشہ نشینانِ قدس می لرزد — کہ حسن او گلِ شوخی نہ چید و عالم سوخت
بلوحِ مرقدِ[4] پروانہ این رقم دیدم — کہ آتشی کہ مرا سوخت خویش را ہم سوخت
علم بہ تختہ و تابوت زن کہ آتشِ مرگ — ہزار تختِ سلیمان و افسرِ جم سوخت[5]

خوشم کہ سوخت دو کون از غمت و این خوشتر
کہ کس بداغِ دلِ عرفی از غمت کم سوخت

(۱۸۹)

گر دل عنانِ فرصت از آغاز می گرفت — کام ابد ز طالعِ ناساز می گرفت
گر سایۂ ہمای سعادت نمی گذاشت — کبکِ دری ز چنگلِ شہباز می گرفت
گر در کمینِ وسوسہ ہشیار می نشست — جاسوسِ طبع خانہ براندازی گرفت
گر در فریب گاہِ سلامت نمی غنود — صد دزدِ خانگی بدرِ راز می گرفت
پیمانۂ غرور لبالب نمی کشید — گر ساغری ز مردمِ طنازِ[6] می گرفت

---

[1] ن ۸ = خوبان؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ وغیرہ = طوفان [2] ن ۱۰ = آنچہ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = جمع [3] این بیت تنہا در ن ۱۷ یافتہ شد [4] ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، آرزو/صایب، مشہدی؛ خلاصہ، ریاض = مرقدِ [5] این بیت تنہا در ن ۸ (تحتِ متفرقات)، ۱۷، ۳۵ یافتہ شد [6] ن ۹ = غماز؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = طنازہ

گرمی گذاشت غمزهٔ ساقی بدستِ صبر ازدستِ او پیاله بصد نازی گرفت

یک جام بی تبسم[1] اکنون نمی دهد مستی که زهرِ چشم زمن بازی گرفت

عرفی زپا فتاده، ببین بود در جهان

مرغی که کامِ خویش زپروازی گرفت

(۱۹۰)

زخم کاوِیدن، بروِ الماس بستن کارِ کیست رسمِ غمخواری نکو می داند این غمخوارِ کیست

مشتری بودن نه حدِ ماست در بازارِ دوست[2] چشم بستیم از متاعِ آخر ببین بازارِ کیست

هرکه[3] عجزی کرد نبود قابلِ کشتن، ببین تا اثر باالامان وخواهشِ زنهارِ کیست

شرمی[3] ای رضوان، بسی بر سایهٔ طوبی مناز تا چه می سنجی ببین این[4] سایهٔ دیوارِ کیست

ای[3] اناالحق ازلبِ منصور گم شو تا نهد داغ بر دلها وگوید سربلند از دارِ کیست

این وصالِ جاودان وین لطفِ[5] روز افزون دلا[6] منتم بر دیده، لیک از گریهٔ بسیارِ کیست

طعنه[7] بر آرایشِ دست ومیانِ ما مزن چون نه ای آگه که ناقوس که وزنارِ کیست

لب[8] بدندان دست در زیرِ زنخ دار وبپیچ گفته ای ای همنشین گویا کاین بیمارِ کیست

از شهیدان کوچه های قدسیان عرفی پراست

زهره ای داری، بگو کز غمزهٔ خونخوارِ کیست

(۱۹۱)

لب فرو بستنِ ناصح گرهی برباد است صدره این بست وگشادم زلبِ او یاد است

---

۱ ن ۱۱ = بی تبسمی؛ ن ۴، ۸ = بی تبسم؛ ن ۴۰ = از تبسم؛ ن علی = بی تبسم؛ ن ۳۵ = می تبسم؛ ن ۱ = می تبسم ۲ ن ۹ = عشق؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دوست ۳ این سه بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد ۴ ن ۸، ۳۵ = کین؛ ن ۱، ۵ = این ۵ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹ = حسن؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۳۵، ۳۶ = لطف ۶ ن ۹۰ = او[illegible] ن ۲، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۶ وغیره = دلا ۷ ن ۲، ۸، ۹، ۲۹ = خنده؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۳۵، ۳۶ = طعنه ۸ ن ۱، [illegible] ۳۵ = مهر برلب؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۲۹، ۳۶ = لب بدندان۔

گلِ حُسنِ تو بود در ہمہ[1] فصلی پُر بار[2] | بلبلی باغِ تو[3] از شوقِ[4] بہار آبادَاست
آدمی را ز ہمہ[5] چیز نفس منتخب است | در نفس منتخب آنست کہ با فریاد[6] است
عرفی ار توبہ زمی کردہ نماند محجوب
توبہ رندِ خرابات شکست آباد است

(۱۹۲)

سخن[7] براہی می سپرم کانجا قدم نامحرم است | از مقامی حرف می گویم کہ دم نامحرم است[8]
ما اگر مکتوب ننوشتیم، عیب ما مکن | در میانِ رازِ مشتاقان قلم نامحرم است
عرفی از بزمِ نشاطِ ما حریفان غافلند
ہر کجا ما جام می گیریم، جم نامحرم است

(۱۹۳)

یا[9] سترِ قدر سایہٴ اندیشہ و بیم است | یا نسخہٴ این مسئلہ بسیار سقیم[10] است
نی نی، غلط [این] نغمہ [بدوران] نسرودم | بیرون دہم آن راز کہ در پردہ مقیم است
در باغ سمندر چو تذروست در آتش | چون فہم شد آن نکتہ، نہ امید نہ بیم است
این نکتہ اگر نیست گوارا بہ مذاقت | شاید کہ دلت شیفتہٴ ناز و نعیم است
واعظ چو بہ عرفی بشنید این سخنان گفت | دیوانہ بی نشناختہ کوثر ز حمیم است
چو محتسب این زمزمہ بشنید، برآشفت | پنداشت کہ خمخانہ تہی کردہ ندیم است

---

[1] ن ۱۰ = در ہمہٴ فصل بہار ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = در ہمہ فصلی پُر بار [2] ن ۹ = برباد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۱۰ وغیرہ = پُر بار [3] ن ۲ = من ؛ ن ۹، ۱۰ = تو [4] ن ۱۰ = از فصلِ بہار ؛ ن ۹ = از ہمہ غم ؛ ن ۱، ۵ = از شوقِ بہار [5] ن ۱۰ = جنس ؛ ن ۱، ۳، ۵ = چیز [6] ن ۱۰ = بی فریاد ؛ ن ۲، ۹ = با فریاد [7] این ابیات تنہا در ن ۱۰ یافتہ شد [8] این نویسندہ این بیت را بطورِ زیر در زبانِ اردو ترجمہ کردہ :

ہے مری منزل وہ جس سے ہیں قدم نا آشنا | سلخ جس سے بات کرتا ہوں ہے دم نا آشنا

[9] این غزل تنہا در ن ۳۶ یافتہ شد و طوری کہ دیدہ شد نقل کردہ می آید [10] "سقیم" و "قدیم" ہر دو می توان خواند۔

علامهٔ شهر این سخنش گوش زد افتاد — انگاشت که غارت زدهٔ طبع سلیم است

من گفته بخود کاین به از انست که بعمی — گویند جهان حادثه گویی که قدیم است

برهان حکیمانه مکن ضایع و تن زن

زین عرفی جاهل نه فلاطون حکیم است

(۱۹۴)

دل[1] آتشی افروخت کز و هر دو جهان سوخت — زین پیش که دل سوخت همانا بتوان سوخت

هر چند که پروانه شود بی ادب، او را — تا مصلحت عشق نباشد نتوان سوخت

حیرت قدمی داد که از درد و غم دوست — در دل سخنی گم شد و از شوق زبان سوخت

****

---

[1] این سه شعر تنها در ن ۱۷ وجود دارد۔

ردیف ثای مثلثه

(۱)

گلچینِ عشق شو بہ خرد وا گذار بحث — تا باغِ ذوق را نکند خارزار بحث[1]

انصاف ذوق را طرفِ بحثِ خویش ساز[2] — از خلوتِ ضمیر بہ مجلس میار بحث

زان قال را ز انجمنِ حال رانده اند — کز روی خامشی نشود شرمسار بحث

در بحرِ علم اگرچہ سزاوارِ رہبر نیست[3] — کشتیِ شبہ را نبرد بر کنار بحث

سیلابِ فتنہ خانۂ دین را خراب کرد — از بسکہ بر عقیده بود فتنہ بار بحث

بیم است کز مباحثہ عامی[4] شود حکیم — از بسکہ شبہ می نہدش در کنار بحث

سعیِ غرور بین کہ بنزدِ مباحثان — مطلب تمام گشت و ہمین برقرار بحث

بگذر ز کسبِ علم کہ آلوده کرده[5] اند — ہر مطلبِ تمام بہ چندین ہزار بحث

عرفی غریب تیز زبان نیست اِن فقیہ

بستان پیالہ بی وسکن در خمار بحث

---

[1] ن ۱، ۳، ۵، ۶ = خار خار؛ ن ۳، ۱۰، ۱۱ = خارزار [2] ن ۲، ۱۱ = خار؛ ن ۱، ۵، ۸ = ساز [3] ن ۲، ۶، ۱۰ = رہبر است؛ ن ۱، ۵، ۲۵ = رہبر یست [4] ن ۱، ۵ = خامی؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۲۲، ۲۵ = عامی [5] ن ۹ = آلوده گشتہ اند؛ ن ۱، ۵ = آلوده کرده اند۔

ردیف "چیم فارسی"

(۱)

منصور و انا الحق زدن[۱] و دار و دگر هیچ — مایم و لباب شدن از یار و دگر هیچ

گر راه به مرہم کدۂ عشق بیابی[۲] — الماس بنہ بر دلِ افگار و دگر هیچ

بر لوحِ مزارم بنویسید پس از مرگ — کای وای زمحرومیِ دیدار و دگر هیچ

از کعبہ گر این بار بروتم[۳] بگذارند — ناقوس بدست آرم و زنار و دگر هیچ

عرفی بہ غلط شہرہ بہ زرقست، ببینید
صد گل زدہ بر گوشۂ دستار و دگر هیچ

(۲)

مایم و دلی سر بسر افگار و دگر هیچ — گر چیز دگر نیست غم یار و دگر هیچ[۴]

عمرِ ابد و راحتِ[۵] جاویدِ من این است — در دِ تو و جان دادنِ دشوار و دگر هیچ

صد شیونِ جانسوز بود برہمنی را — مایم و ہمین بستنِ زنار و دگر هیچ

نازیم بہ محنت کدۂ عشق کہ در وی — یاس است و پریشانیِ بسیار[۶] و دگر هیچ

مردیم و ندیدیم ز صد کام یکی لیک — بردیم ہمین حسرتِ دیدار[۷] و دگر هیچ

این جوی عسل جوید و آن شربتِ کوثر
ما را[۸] چہ گوارا است، غم یار و دگر هیچ

۱؎ ن ۲ = منصور انا الحق زدہ بردار ؛ ن ۵، ۸، ۲۵ = منصور و انا الحق زدن دار ؛ ن ۳، ۱۱ = منصور و انا الحق زدن و دار و
۱، ۲، ۹ = منصور و انا الحق زدن از دار ۲؎ ن ۲ = نیابی ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۵ = بیابی ۳؎ ن ۱، ۱۰ = بدیرم ؛ ن
۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷ = بروتم ۴؎ ن ۱۰ = دردی نبود غیر غم یار و دگر هیچ ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۵ وغیرہ = گر چیز دگر نیست
یار و دگر هیچ ۵؎ ن ۱۷ = رحمت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۵ = راحت ۶؎ ن ۱۰ = بیار ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بسیار ۷؎ ن ۱۰ = حسرت بسیا
دیگر نسخہ ہا بشمول ۱، ۵، ۱۷ = حسرت دیدار ۸؎ ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = ما را چہ گوار است ؛ ن ۱، ۵، ۱۰ = عرفی چہ کہ او راست۔

ردیف "حای مهمله"

(۱)

نزدیکِ لب رسانده شکستیم جامِ صلح | دشمن غیور بود، نبردیم نامِ صلح
ناکرده صلح خشم نمودی[۱] و این سزاست[۲] | آنرا که اعتماد کند[۳] بر دوامِ صلح
دیریست کز زیارتِ ما بهره مند نیست | بتخانهٔ عداوت و بیت الحرامِ صلح
آنانکه حسن و عشق[۴] موافق شناختند | برجنگِ لایزال نهادند نامِ صلح
از شوق می تپید و ز بیمِ تو عمرها | مرغِ دلِ رمیده نمی گشت رامِ صلح
ای دور باشِ غمزه رهم ده که بهرِ شوق | گیرم ز التفاتِ نهانش[۵] پیامِ صلح

عرفی تمام عمر ستم دید و صبر کرد
هرگز نیافت[۶] مرغِ تلافی به دامِ صلح

ردیف خای معجمه

(۱)

چنان غمِ تو به آزارِ جانِ ما گستاخ | که بارخِ تو نگه‌های آشنا گستاخ
قبای ناز چو[۷] پوشی جدا ز من یاد آر[۸] | که می گشاد کسی بندِ این قبا گستاخ
نهالِ قدِ ترا رشکِ شاخِ گل گفتم | به شاخِ گل نه وزد بعد ازین صبا گستاخ

۱؎ ن ۹ = نمودیم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ وغیره = نمودی ۲؎ ن ۳ = رواست ؛ دیگر نسخه‌ها بشمول ۱، ۵، ۳۵ = سزاست ۳؎ ن ۲، ۶ = بود ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۳۵ وغیره = کند ۴؎ ن ۶ = ذوق ؛ ن ۵، ۱۲، ۳۵ = عشق ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹ = شوق ۵؎ ن ۱۰ = عیانش ؛ ۲۶ = نهانم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۷ = نهانش ۶؎ ن ۱۰ = نداشت ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ و دیگر نسخه‌ها = نیافت ۷؎ ن ۲، ۵، ۸، ۳۵ = چه ؛ ن ۱، ۴، ۱۷ = چو ۸؎ ن ۹ = ز من بیاد آور ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ وغیره = جدا ز من یاد آر۔

به عشقِ ساده رسد محرمی[۱] نه عقلِ فضول | کجاست قربِ ادب پیشه و کجا گستاخ

ادب ز من طلبد شوخِ آشنا روی | که از تبسمِ او می‌شود حیا گستاخ

از آن سبب درِ بیگانه کوفت حسنِ غیور | که با کرشمهٔ او هست آشنا گستاخ

عطای دوست شرابی دهد گزان آید | گناه پیشه به هنگامهٔ جزا گستاخ

در آن مقام که از ناز جستنِ دل گیراست | از آن مترس که بیگانه‌ای، در آ گستاخ

نیافت ره به حریمِ یگانگی عرفی
که همتش به ادب بود و مدعا گستاخ

ردیف "دال"

(۱)

عشرتِ گیتی اگر صحبتِ یوسف باشد | نه[۱] پذیری، مگرت میلِ تاسّف باشد

حسدت بر هنر افزود و بآن[۲] می ماند[۳] | که یکی[۴] از اهلِ نظر دشمنِ یوسف باشد

در رهِ عشق توقف نه[۵] پسندی، هرچند[۶] | تا ابد هر قدمش[۷] جای توقف باشد

عالمِ شهر به علم آفتِ دین شد، چه بلاست | غلط اندیش که طبعش به تصرف[۸] باشد

این همه عالم و آدم[۹] که شنفتی[۱۰] عشق است | گر به عاشق فتد این نام تکلف باشد

نکته‌ای چند بگویم ز حقیقت عرفی
لیک وقتی که ترا ذوقِ تصوف باشد

---

۱ ن ۱، ۱۱ = به؛ ن ۶، ۱۷ = ز؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸ = نه ۲ ن ۲۵، ۳۲ = بآن؛ ن ۱، ۵، ۱۲ وغیره = به آن ۳ ن ۲۵، ...
ن ۱، ۵ و دیگر همه نسخه‌ها = یکی ۴ ن ۲، ۲۰ = بپذیری؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۵ = نپسندی ۵ ن ۱۰ = هرگز؛ ن ۹ = ورنه؛
۱، ۵، ۱۷ وغیره = هرچند ۶ ن ۲۵ = قدمت؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = قدمش ۷ ن ۹ = تاسف؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۵
وغیره = توقف ۸ ن ۱، ۵ = متعرف؛ ن ۲۵، ۳، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = به تعرف ۹ ن ۱، ۵، ۱۱، ۳۵ = عالم و آدم؛ ن ۱،
۲، ۳، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ وغیره = آدم و آدم ۱۰ ن ۲۵، ۸، ۳۵ = شنیدی؛ ن ۱۱ = زمعنی؛ ن ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۲، ۱۷ وغیره = شنفتی

(۲)

خوبان چو بهم گرمیِ بازار فروشند | باهم[1] به نشینند و خریدار فروشند
ما نامه و قاصد نشناسیم و نه بینیم[2] | ارباب نظر دیده بدیدار فروشند
حیران شدگانِ تو به خورشیدِ قیامت | آسودگیِ سایهٔ دیوار فروشند
ما معتکفِ گوشهٔ تنهاییِ خویشیم | آن کعبه روانند که رفتار فروشند
مشکن قفسِ ما که تذروانِ چمن گرد | پرواز به مرغانِ گرفتار فروشند
روشن مکن ای شبِ دیجور که عشاق | اندوهِ دلِ خود به شبِ تار فروشند
باآنکه یقین است که در گلشنِ فردوس | صد گل به تهی دستیِ هر خار فروشند
زین دست تهی در غلط افتم که مبادا | قفلِ در و خارِ سرِ دیوار فروشند

عرفی تو گهر جمع کن امروز که این جنس
بسیار خرند آخر و بسیار فروشند

(۳)

دلی چو[3] شعلهٔ[4] حسنِ تو فرد می خیزد | که چون فغانِ من از مغزِ درد می خیزد
نه مردِ بادهٔ عشقی وگرنه در طلبت | فغان ز جوشِ خمِ لاجورد می خیزد
ببین به عجزِ[5] زلیخا، مصافِ عشق[6] است این | که گردِ فتنه زبنیادِ مرد می خیزد
به آتشِ دلِ من خویش را مگر سنجید | که دوزخ از جگرش آهِ سرد می خیزد
به بزمِ کعبه روان کم نشین کزان مجمع | همیشه مردمِ بیهوده گرد می خیزد
هزار بادیهٔ خون دلم کشیده ولی | همان ز بزمِ تو با روی زرد می خیزد[8]
اگر فسانه شمارم وگر ترانه زنم | تو گوش دار که از روی[7] درد می خیزد

---

[1] ن ۵، ۸، ۳۵ = کنجی ؛ ن ۱، ۲، ۱۰، ۱۷، ۳۶ وغیره = باهم [2] ن ۱ = ندانیم ؛ ن ۲، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ وغیره = نه بینیم [3] ن ۸، ۹ = چه ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۳۵ وغیره = چو [4] ن ۱۱ = مشعلِ ؛ دیگر همه نسخه‌ها بشمول ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیره = شعلهٔ [5] ن ۱، ۵ = عشق ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ وغیره = عجز [6] ن ۳۵ = این است ؛ دیگر همه نسخه‌ها = عشق است این [7] ن ۲ = راه ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = روی [8] این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد۔

شهیدِ مضطربی خاک شد مگر بر هست | که بی‌نسیم ز راهِ تو گرد می‌خیزد

ترانه‌یی بشنو کز هزار نغمه طراز

یکی چو عرفیِ دستان نورد می‌خیزد

(۴)

هنوز خسته دلم تکیه بر عدم می‌زد | که با گلوی خراشیده بانگِ غم می‌زد

هنوز سینه دتشویشِ غم وجود نداشت | که دستِ لطفِ توسیلی بروی غمی زد[1]

قضا هنوز نیفکنده بود طرحِ کنشت | که بوسه بی ادبی بر درِ صنم می‌زد

هنوز حسن به کاری[2] ندیده بود صلاح | که ترکِ غمزه به دل ناوکِ ستم می‌زد

نبود سایه نشینِ آفتابِ حسن از زلف | که فتنه دست بران زلفِ خم به خم می‌زد

به جانِ دوست که نصّادِ غمزه[3] نیش نداشت | که آتش از رگِ بیمارِ دل علم می‌زد

به کعبه آمده[4] عرفی ز کفر تو به نمود

به این نشانه که ناقوس در حرم می‌زد

(۵)

[8]ز ذوقِ درد بیرونم[5] را درونم مشتعل دارد | سراپای وجودم در محبّت حالِ دل دارد

من آن مستم که تاثیرِ لعلِ دل آشوبی | دلم را درمیانِ آبِ حیوان مرتحل دارد[6]

ازان دارد سیه رو این دلم سایی غیرت | که از غم سینه کوبان عالمی در زیرِ گل دارد

فغان از جلوهٔ[7] حسنی که دلهای شهیدان را | ز ننگِ آرمیدنهای حیرانی خجل دارد

گلِ امیدِ ما را آفتِ پژمردگی نبود | که باغِ آرزوی ما هوای معتدل دارد

به عهدِ حسنِ او کاری تبسم بینی از لبها | که گویی مردهٔ صد ساله‌یی در سینه دل دارد

---

[1] ن ۱۱، ۳۶ = نگاری ؛ ن ۱، ۵ و در دیگر نسخه‌ها = به کاری [2] ن ۶ = فتنه ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۱، ۱۷، ۸، ۲۹، ۳۵ = غمزه [3] ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۱۰، ۳۵ = آمد و ، ن ۴، ۹، ۱۱ = آمده [4] ن ۹، ۸ = درین نسخه‌ها مصرعهٔ ثانی این بیت بطور مصرعِ اولی ست و مصرعهٔ اولی بطور مصرعهٔ ثانی ست [5] ن ۱۲ = بیرون را درونم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵ و همه نسخه‌های دیگر = بیرونم درون را [6] ن ۸، ۱۲ = مشتعل ، ن ۱، ۵، ۸ = مرتحل [7] ن ۱، ۵ = طلعت ، ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۰ وغیره = جلوه -
[8] این ابیات تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد -

یکی صد شد عذابِ اہلِ عصیان کز[1] لحد عرفی
زخونِ گرمِ دل سیلی بدوزخ متصل دارد

(۶)

گر باد شوم بر تو وزیدن نه گذارند
در[2] حسن شوم، روی تو دیدن نه گذارند

ما را لبِ امید گزیدن شده مشکل
زو شیرهٔ مقصود مکیدن نه گذارند

تا سر زده شادی ز دلم سوختهٔ عشقت
این سبزه ازین خاک دمیدن نه گذارند

این رسم قدیم است که در گلشنِ مقصود
بر خاک بریزد گل و چیدن نه گذارند

ما معتکفِ کعبهٔ انسیم که در وی
بیهوده به هر کوچه دویدن نه گذارند

گر شربت و گر زهر، بلب چون رسد این جام
باید همه نوشید[3]، چشیدن نه گذارند

از تربیتِ آب و هوا در چمنِ عشق
نخلی که شود خشک، بریدن نه گذارند

در سینه غمی هر دم واز گرمیِ صحبت
غمهای تو دل را به تپیدن نه گذارند

پیداست ازان حسن و نظر بازی عرفی
کین بلبل ازین باغ پریدن نه گذارند

(۷)

آه[4] ازین دل کز گریبانِ غمی سر بر زند
صد مصیبت[5] رفت و دستِ شیونی بر سر نزد

آه ازین بیغم که با صد گونه[6] فرصت هیچ گاه
نشتری[7] نشکست در جان سینه بر خنجر نزد

با وجودِ آن که زهرِ بیغمی نوشد[8] مدام
زهرخندی بر مزاجِ عافیت پرور نزد

درچنین بزمی که یک پروانه دارد صد چراغ
با همه پروانگی گردِ چراغی پر نزد

---

[1] ن۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷ = کنه ; ن۳، ۳۵ = از ; ن۶ = در [2] ن۱، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۳۵ = گر ; ن۳، ۹ = ور
[3] ن۱، ارمغان شیراز = نوشند ; ن۲، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = نوشید [4] ن۱۱ = گر ازین دل ; ن۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = آه ازین دل [5] ن۹ = قیامت ; دیگر نسخه‌ها بشمول ۱، ۵، ۳۵ = مصیبت [6] ن۱۰ = وقت ; ن۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = گونه [7] ن۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = بر نگاهی دل نه بست و سینه بر خنجر نزد ; ن۳ = نشتری نشکست در جان سینه بر خنجر نزد
[8] ن۱، ۵، ۸ = نوشیده ام ; ن۲، ۳، ۶، ۱۷، ۳۵ = نوشد مدام۔

باوجود[1] آنکه ره در کعبهٔ مقصود داشت — گردِ گمراهی . بر آمد . بر درِ دیگر نزد

باچنین غوغا که در این بزمِ شور انگیز بود — شیشهٔ بی نشکست و سنگی بر سرِ ساغر نزد

وقتِ عرفی خوش که نگشودند چون در بر رخش

بر درِ نگشوده ساکن شد، درِ دیگر نزد

(۸)

گر درِ کامِ دل از بختِ زبون بگشاید — گره از رشتهٔ ما سحر و فسون بگشاید

آنکه می گفت منم کارِ فرو بسته گشای — اینک آورده ام این عقده کنون بگشاید

بسکه ماندیم درین دارِ[8] فنا گو که ز لطف — درِ این خیمهٔ بی بند و ستون بگشاید

سینه بر تیغ مزن، یک نگه از دوست طلب — که ز هر موی تو صد چشمهٔ خون بگشاید

جای این[2] است که گر[3] صبر کنم با این[4] درد — که به[10] طعنم لبِ اربابِ سکون بگشاید

نوحه در سینه نمی گنجد و لب ها بسته — لبِ این طایفه را[5] زمزمه چون بگشاید

چشم بر ناوکِ آنم که به آهوی حرم — بکمان آید و بر صیدِ زبون بگشاید

آشکارا اگرم تیغ زند غیرتِ[6] عشق — از برون زخم ببندد ز درون بگشاید

بنمایم ز[9] تو دلهای ملایک در بند — هر که این سلسلهٔ غالیه گون بگشاید

زایرِ[7] کعبه فرو ماند، بگو تا زِ حرم — غرفه بربست منم بهر شگون بگشاید

عرفی آمد دگر ای همنفسان کز غم و درد

بر دلِ ما درِ آشوب و جنون بگشاید

(۹)

آن دل که به هجرِ تو ز آرام بر آید — زودش به مصیبت زدگی نام بر آید

---

[1] این بیت تنها در ن ۱۷ یافته شد [2] ن ۸، ۹، ۱۷ = آن است ؛ ن ۱، ۵ = این است [3] ن ۲، ۸، ۹، ۱۷ = اگر صبر کنم ؛ ن ۱، ۵ = که گر صبر کنم [4] ن ۱۷ = با دردش ؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیره = با این درد [5] ن ۶، ۸، ۹، ۲۵ ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = را [6] ن ۲، ۶، ۹ = حقت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۵ وغیره = غیرت [7] این بیت تنها در شال هفدهم است۔ [8] ن ۱۷ = دام فنا ؛ ن ۱۰ = دار فنا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = دیر فنا [9] ن ۵ = ز تو ؛ ن ۹، ۱۱، ۲۵ = به تو [10] "که به" درست نمی نماید۔ "بهر" بهتر است همین طور چند اشعار بعدی هم استقام دارند۔ بظاهر غلط نقل شدند۔

پُر زهر دهد ساغر و شیرین نکند لب[1] — آن جو صله ام کو که با این[2] جام برآید

انسی[3] به غم جان[4] نگرفت[5] است که از من[6] — تا حشر اجل گر کند ابرام برآید

گر زلفِ تو بر صومعه زنّار فشاند — آوازهٔ کفر از درِ اسلام برآید

مشکل که شود نغمه سرا[7] در چمنِ خلد — مرغی که به پژمردگی از دام برآید

ما را که بَرَد نام به بزمِ تو؟ که از[8] ما — از مجمعِ ماتم زدگان نام برآید

آن سوختگانیم که گر آتشِ دوزخ — سنجد به داغِ دلِ ما، خام برآید

زان با تو نگویم بدِ عرفی که مبادا
نامش به زبانِ تو به دشنام برآید

(۱۰)

تا کی از لب گهر آن مستِ تکلم ریزد — این نمک چند به ریشِ دلِ مردم ریزد

طرفه حالیست که دارد اثرِ زهرِ ستم — جرعهٔ لطف[9] که در جامِ ترحّم ریزد

مُردم از دردِ سر و صاف نشد کو ساقی — کز من این جرعه[10] بگیرد، به تهِ خم ریزد

همه ماتم زدگانیم و بدین هست گواه — مشتِ خاکی که صبا بر سرِ مردم ریزد

وای بر من که غیوری[11] زکفم دل بربود — که گرش دست دهد خون[12] به تبسّم ریزد

طایرِ گلشنِ عشقیم که در فصلِ خزان — از لبِ بلبلِ این باغ ترنّم ریزد

---

[1] ن ۸، ۲۵ = کام ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = لب [2] ن ۱، ۵ = بهرین ؛ ن ۶ = بدین ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۳۵ = بدین [3] ن ۱۱ = آتش ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیره همه نسخه‌های دیگر = انسی [4] ن ۱۰ = غمش ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۱ = غم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = غم [5] ن ۳، ۴، ۱۱ = بگرفتست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = نگرفتست [6] ن ۱۰ = از من ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه‌ها = از تن [7] ن ۳، ۱۱ = نغمه گشا ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره = نغمه سرا [8] ن ۱۰ = مارا ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۱۷، ۲۵ وغیره = از ما [9] ن ۸، ۳۵ = جام ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۱۷ وغیره = جرعه [10] ن ۱، ۵ = صبوری ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۱۷، (۳۵) وغیره = غیوری [11] ن ۶، ۸، ۹ = خون تبسم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷ = خون به تبسم۔

عرفی آن غمزه بلاییست که در روز جزا
نیشتر[1] بر دلِ اربابِ تظلّم ریزد

(۱۱)

زبوی باده دلم آب و رنگ می‌گیرد — زنامِ توبه ام آیینه زنگ[7] می‌گیرد
زمحتسب مکن اندیشه زود باده بیار — که او گناه بر اهلِ درنگ می‌گیرد
دلم زکوی خرابات دور کرد و هنوز — خبر زکوچهٔ ناموس و ننگ می‌گیرد
به ملکِ هستیِ ما رو نهاده سلطانی — که ما به صلح دهیم او به جنگ می‌گیرد
هلاکِ جوهرِ شمشیرِ نازِ خوبانم — که تا ز زخم جدا گشته زنگ می‌گیرد

هجومِ عشوه و ناز است بر دلِ عرفی
سپاهِ کیست که شهرِ فرنگ می‌گیرد

(۱۲)

آن مستِ ناز کز نگهش می فرو چکد — خونِ ترحّم از دمِ شمشیرِ او چکد
دارم گمان که نامهٔ عصیان شود سپید[2] — ده[3] قطره اشک اگر ز پی شست و شو چکد
احباب گل فشان بلبِ جویبار و من — خونم ز دیده جوشد و بر طرفِ جو چکد
من تلخی از ملامتِ دشمن نمی کشم — این شربت از دماغِ مرا در گلو چکد
گر سر دهیم گریه به بینی که اشکِ ما — تنها نه از مژه که ز هر تارِ مو چکد
عشق ار چنین شکنجه کند خونِ[4] کاینات — آن مایه نیست کز دلِ موری فرو چکد

عرفی به کاوشی آمده یارب تحمّل[5] کن
آنها که از دلم[6] چکد از گفتگو چکد

---

[1] ن ۸ = بیشتر / ن ۱، ۵ = پیشتر / ن ۲، ۳، ۴، ۲۵، ۱۱ وغیره = نیشتر [2] ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = سفید / ن ۲ = سپید [3] ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۵ = ده قطره / ن ۹ = یک قطره [4] ن ۱، ۵ = کاینات ما / ن ۲، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۲۵ = خون کاینات [5] ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۲۵ = سهل کن / ن ۹ = سهل کرباز [6] ن ۱، ۵ = بر دلم / ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = از دلم [7] ن ۵، ۲۵ = رنگ / دیگر نسخه‌ها = زنگ۔

(۱۳)

دل‌خستگان که بستهٔ تدبیر[2] می شوند | نارسته از کمند به زنجیر[1] می شوند

خوابی نه دیده اند که میمون اثر بود | آنانکه پای بستهٔ تعبیر می شوند

برگی ز بوستانِ خرابی نه چیده اند | جمعی که مایه گسترِ تعمیر می شوند

این ناوک از کمانِ که آمد که هر طرف | صید افکنان نشانهٔ این تیر می شوند

این فتنه از کجاست که مستانِ شیرگیر | گردن نهاده بستهٔ زنجیر می شوند

این شاهباز کیست که در صیدگاهِ او | مرغانِ بال بسته هوا[7] گیر می شوند

عرفی چه حالت است که در شهرِ بختِ ما
نازاده کودکان به رحم پیر می شوند

(۱۴)

دگر خلوت به عشرت خانهٔ خمّار می ماند | زد جدِ صوفیان صد حلقه[8] باز از کار می ماند

چنان بر عشرتِ ده[3] روزهٔ بلبل حسد[4] داری | که پنداری درین گلشن گلی پر[5] بار می ماند

خزان و چون و چندِ او دراز افسانی دارد | همین گویم[6] کزین گلشن به بلبل خار می ماند

نه ماند یک نفس در دِسنانِ دشمنم در دل | ولی از دوست گر خاری خلد بسیاری ماند

کسی کز بهرِ طاعت ماند اندر کعبه یک ساعت | اگر داند حسابِ مطلب از صد کار می ماند

تمامی عمر با اسلام در داد و ستد بودم | کنون می میرم و از من بت و زنار می ماند

---

[1] ن ۹ = این ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۶، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ وغیره بدل [2] ن ۵ = زنجیر ؛ ن ۱ = نخجیر ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۲، ۱۳، ۳۵ = تدبیر [3] ن ۱۰ = عشرت آمادهٔ ؛ ن ۲، ۱، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = عشرت ده روزه [4] ن ۲ = بسته ای دل را ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = حسد داری [5] ن ۱۰ = که گل بی بار ؛ ن ۶ = گل بی خار ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۲۹، ۳۵ = گلی پر بار ؛ ن ۱، ۵ = گلی در بار [6] ن ۲ = دانم ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = گویم [7] ن ۵۵، ۳۵، ۸ = هما ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۶ = هوا [8] ن ۵، ۳۵ = حلقه ؛ دیگر نسخه‌ها = حقه -

ندامت رنگِ حرفی بر زبان می آورد عرفی
بدستانِ نفاقِ آلوده استغفار می ماند

(۱۵)

اہلِ معنی سر بہ صحرای درونم دادہ اند — جلوۂ شیرین نشان در بیستونم دادہ اند

نیست غم گر بردہ اند از جیب عقلم نقدِ ہوش — در تلافی گوہرِ گنجِ جنونم دادہ اند

دیگران در انتعاش از نغمہ و من در ملال — دہ چہ ذوقی از نوای ارغنونم دادہ اند

از تماشای درونِ بزم سازم بی نصیب — رخصتِ نظّارہ گاہی از برونم دادہ اند

بستہ ام صد رخنہ از دین تا بہ تعمیرِ حرم — خشتی از بیت الصنم بہر شگونم دادہ اند

تابِ زخمِ ناوکِ صید افگنانم نیست حیف — کز شکارستانِ دل صیدِ زبونم دادہ اند

مژدۂ افسونِ ہاروتم پریشان تر کند — من کہ باطل نامۂ سحر و فسونم دادہ اند

گر بنوشم آبِ حیوان عیب گیرند و رواست — من کہ در طفلی بجای شیر خونم دادہ اند

قوّتِ آہی نہ در سینہ چندین گونہ درد — تیشہ را بگرفتہ و صد بیستونم دادہ اند

جاودان ماند بگردابِ ملامت زورقم
این بشارت عرفی از بختِ زبونم دادہ اند

(۱۶)

دوش دل آرایشِ بزمِ تمنّا کردہ بود — دیدۂ امّید راستِ تماشا کردہ بود

جان ز شرم ناکسی داخل نمی شد در بدن — در حریمِ سینہ کز اوّل غمت جا کردہ بود

وصلِ لیلیٰ مطلبِ مجنون نبود و ورا مدام — لذّتِ آوارگیہا دشت پیما کردہ بود

ای طبیب از آہِ من کون و مکان در آتش است — گر دوامی داشت دردِ من مسیحا کردہ بود

---

۱ ن ۹ = فغان آمیز ز ن ۱، ۵ = نفاق آلودہ ز ن ۲، ۴، ۶، ۸، ۳۵ = نفاق آلود ۲ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = جنونم ز ن ۲، ۳، ۶، ۹، ۱۱ = درونم ۳ ن ۱، ۲، ۴، ۵ = سکونم ز ن ۳، ۲، ۸، ۹ = شگونم ۴ ن ۲، ۳، ۱۰، ۱۱ = افگنانش ز ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۷ = افگنانم ۵ ن ۱ = عیب کردند ز ن ۲، ۵، ۱۷، ۳۵ وغیرہ ہمہ نسخہ ہای دیگر = عیب گیرند ۶ ن ۱، ۵، ۱۰ = گونہ ز ن ۸، ۱۷، ۳۵ = کوہ ۷ ن ۲، ۳ = بخت ز ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر ہمہ نسخہ ہا = وقت
۸ این بیت تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافتہ شد -

حسن را[1] از شیوه‌ها گاهی بود میلِ نیاز — ورنه موسیٰ بی طلب رہ تماشا کرده بود

در ملاحت صبر کن عرفی که آخر فیضِ عشق
زین چمن گلها بدامان زلیخا کرده بود

(۱۷)

گر نیم قطره می ز دهانِ سبو چکد — بالِ فرشته فرش کنم، تا برو چکد
امید را بکش به جفایی که تا ابد — اشکِ مصیبت از مژهٔ آرزو چکد
بعد از هلاک اگر بفشانند خاکِ من — هم خونِ دل تراود و هم آبرو چکد
آن تشنگی به عشق فروشم که تا ابد — آبِ حیات از دم شمشیرِ او چکد

عرفی در آ بنوحه که بسیار بی غمیم
باشد ز دیده قطرهٔ اشکی فرو چکد

(۱۸)

چه فتنه در دلِ آن عشوه ساز می گذرد — که گرم[2] روی بر اهلِ نیاز می گذرد
درین غم که مبادا بگردشم[3] به ضمیر — چو حرفِ اهلِ دل از امتیاز می گذرد
به دل گذشتی، و با آنکه عمرها بگذشت — هنوز[4] دل ز برِ جان بناز می گذرد
بشهرِ عشق بنازم که ساکنانش را — تمام عمر به عجز و نیاز می گذرد
بروی جان درِ[5] دل بست غیرتم گویا — که در حریمِ دل آن دلنواز می گذرد
سزد ز غیرت اگر ماتم شوی زبان راز[6] — که در میانِ من[7] او بی نیاز می گذرد
خراب[8] حالی دلها ببین که آن مغرور — بعهدِ حسن و جوانی و ناز می گذرد

---

[1] ن ۲، ۱۰ = میلی بود گاهی نیاز ؛ ن ۸، ۹، ۳۶ = گاهی بود میل بناز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۷ = گاهی بود میل نیاز [2] ن ۳۰، ۳، ۲۹، ریاض = که ناشگفته ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = که گرم روی [3] ن ۱۱ = بگیرمش ؛ ن ۵، ۱۷، ۳۵ = بگردمش ؛ ن ۱، ۲، ۶، ۱۰ = نگردمش [4] ن ۲ = هنوز در دل و بر جان نیازی گذرد ؛ ن ۱، ۵، ۱۵ و دیگر ہمہ نسخہ ہا = هنوز دل ز بر جان بنازی گذرد [5] ن ۱۰ = بروی جان ز درون بسته ؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا بشمول ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = بروی جان در دل بست [6] ن ۱۷ = آنرا ؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = زبان راز [7] ن ۱۰ = من بی نیاز ؛ ن ۱، ۲، ۵ = من او بی نیاز ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = من و بی نیاز [8] این بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد۔

بہ غیرتم[1] که ز تغییر رنگ می یابند ‌ ‌ گہی که در دلم آن دلنواز می گذرد

عنانِ دین و دل آنجا ز کف رود عرفی
که[2] آن کرشمه باین ترک و تازی گذرد

(۱۹)

چنانکه در چمنِ روضه خس نمی گنجد ‌ ‌ بباغِ حسن گیاهِ هوس نمی گنجد
ز زخمِ ناوکِ دردِ تو لذتی گیرم[3] ‌ ‌ که آن به حوصلهٔ ذوقِ کس نمی گنجد
از آن دلم همه ترکانِ تندخو[4] طلبند ‌ ‌ که در حوالیِ آتش مگس نمی گنجد
در آبه سینه و صد کوهِ غم بنه در دل ‌ ‌ ببین[5] که در دلِ تنگم نفس نمی گنجد
بگو بباغِ بهشت آی و دلگشایی بین ‌ ‌ که بلبلِ دلِ من[6] در قفس نمی گنجد

صباح و شام دران کوچه می رود[7] عرفی
که ترسِ شحنه و بیمِ عسس نمی گنجد

(۲۰)

ای گریه ریزشی، که بلا کم نمی شود ‌ ‌ سیلی، که گردِ جور و جفا کم نمی شود
آوارگی[8] زپی بعدم رفتم و هنوز ‌ ‌ شادم که ترکتازِ بلا کم نمی شود
در عالم[9] وجود نمی گنجم و هنوز ‌ ‌ یک موی اتحادِ فنا کم نمی شود
آبی[10] نماند در ثمرِ طوبی و هنوز ‌ ‌ لذتِ چکانیِ غمِ ما کم نمی شود
فصلِ خزان رسید به آخر کشید لیک ‌ ‌ بوی گل از نسیمِ صبا کم نمی شود

---

[1] این بیت تنها در نسخهٔ مقدم یافته شد [2] ن ۲ = این؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ وغیره = آن [3] ن ۱۰ = دارم؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = گیرم [4] ن ۲، ۳، ۹ = تندخو؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷ = گرم خو [5] ن ... کن؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷ = بین [6] ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰ = که بلبل دل من؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = مرغ تنگ دلان [7] ن ۶ = می رود؛ ن ۱، ۵ = می کند؛ ن ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = می کشد [8] ن ۹ = آ... رہی به عدم هستم و هنوز؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه‌ها = آوارگی زپی بعدم رفتم و هنوز [9] ن ۱۰ = جامه؛ ن ۱، ۵، ۱۵ دیگر نسخه‌ها = عالم [10] این شعر تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵ یافته شد.

نازم بدان کرشمه که نعمت فشانیش | بر فتنه های روزِ جزا کم نمی شود
صحبتِ[1] در آرزوی دلم مرد و همچنان[2] | از لطفِ او امیدِ دوا کم نمی شود
نازم به حسن و عشق که از جامِ اتحاد | مستند و درمیانه حیا کم نمی شود
خاصیتِ نیاز نگه کن که جودِ دوست | عالم گرفت و فقرِ گدا[3] کم نمی شود
خواهی به گلشنم برو خواهی به چشمه سار | دردم به نقلِ[4] آب و هوا کم نمی شود

خون می چکد ز طاعتِ عرفی هزار حیف
کز دامنش[5] غبارِ ریا کم نمی شود

(۲۱)

کدام لحظه دلم گردِ غم نمی گردد | هلاکِ درد و فدای الم نمی گردد
کدام زهرِ بلا در سفال[6] می ریزم | که آب در دهنِ جامِ جم نمی گردد
فغان که از خرد و عشق کرده ایم قبول | دو کارخانه که همراه هم نمی گردد
هوای صومعه راهست نشأه یی که وی | کسی به رندی و مستی علم نمی گردد
ز طوفِ[7] کعبه چه لذت؟ دمی که سلطانی | ز سیلِ حسن بگردِ حرم نمی گردد
به زخم[8] عشق نیرزد که زهرِ خندهٔ او | ملامتِ گلِ باغِ ارم نمی گردد
مدار جلوه دریغ از دلم که خرمنِ حسن | بخوشه چینیِ آیینه کم نمی گردد
خرابِ[5] مسئله حیرتم که گاهِ نزاع | به هیچ حکم زبان حکم کم نمی گردد

چرا رفیقِ شهیدان نمی شود عرفی
مگر روانه به شهرِ عدم نمی گردد

---

[1] ن ۱، ۱۱ = صحبت ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۸، ۲۵ وغیره دیگر نسخه ها = صحت [2] ن ۱، ۵ = آنچنان ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = همچنان [3] ن ۱، ۵، ۸ = فقر و گدا ؛ ن ۱۰ = حرصِ گدا ؛ ن ۱۰، ۱۲، ۲۵ = فقرِ گدا [4] ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = شغل ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = نقل [5] ن ۲، ۱۰، ۲۹ = کز باغ او نسیم ریا ؛ ن ۶ = کز طاعتش غبار هوا ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۲، ۲۵ = کز دامنش غبار ریا [6] ن ۲ = مقال ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه ها = سفال [7] این دو بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد [8] این بیت تنها در نسخه های هشتم و هفدهم وجود دارد۔

(۲۲)

دودی ز دل برآمد و خون جوش می زند — خون می چکد ز عقل و جنون جوش می زند

ای سامری زیاده کن افسون و دم کرباز — در دم برغم سحر و فسون جوش می زند

پژمرده گشته بود کهن[1] داغهای دل — در لاله زار خنده کنون جوش می زند

تا دو[2] زخم به فال برآمد بهشت را — اندوه در[3] برون و درون جوش می زند

در وادی بی گم که ز دلهای تشنگان[4] — چندین هزار چشمهٔ خون جوش می زند

تا زخم دل گشوده و در خون نشسته‌ام — در آتشم درون و برون جوش می زند

عرفی کجاست غمزهٔ بی قید او که باز
در صیدگاه صید زبون جوش می زند

(۲۳)

بسی در کوفتم تا بوی خیرازی فروش آمد — عجب کز آبروی سرد من یکدل بجوش آمد

بمیدان شهادت می برند اینک بصد ذوقم — بشارتها که از خاک[5] شهیدانم[6] بگوش آمد

ازین عهد شباب تیز رو آسایشی بستان — که امشب یاس می آید اگر امید دوش آمد

دل شوریده ای دارم که هرگه بهر تسکینش — نصیحت را فرستادم پریشان[7] و خموش آمد

خدایا کشتگان عشق را گنج دو عالم ده — که اینک در قیامت زخم ما لذت فروش آمد

ندانم سلسبیلم داد یا کوثر همین دانم — که ساقی ریخت آبی در دلم کاتش بجوش آمد

دگر هنگامهٔ آشوب صد جا چیده می بینم — مگر از بادهٔ حیرت دل عرفی بهوش[8] آمد

(۲۴)

بحمدالله[9] که بازم نشاهٔ رندی بجوش آمد — قدح گر داشتم بر لب سبویی هم بدوش آمد

---

[1] ن ۹ = زخم؛ دیگر همه نسخه‌ها = کهن [2] ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۱، ۲۹ = خفتم؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = دو زخم [3] ن ۱۰ = از درون و برون؛ ن ۶ = از برون و درون؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = در برون و درون [4] ن ۲ = کشتگان؛ ن ۱۱ = بستگان؛ دیگر همه نسخه‌ها بشمول ۱، ۵، ۳۵ = تشنگان [5] ن ۹ = خون؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۷ وغیره = خاک [6] ن ۶ = شهیدانت؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیره = شهیدانم [7] ن ۱، ۵ = پشیمان؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۳۵ وغیره = پریشان. [8] ن ۵، ۶، ۹، ۱۷ = بجوش؛ ن ۲، ۴، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = به هوش [9] این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵ وجود دارد.

کدا من لب ندانم باز جامِ باده می نوشد | که از نوشین لبانِ قدس بانگِ نوش نوش آمد
کشیدم برقع از روی[۱] کہ حسنِ عالم افروزش | بہ پیشِ دیدۂ نامحرمان خورشید پوش آمد
ہما نامی زند کوسِ شہادت عشق کز شادی | بعد زنجیرِ عزم این[۲] قطرۂ خونم بجوش آمد
بہشتم خار خارِ عافیت سیرابِ غم گشتم | گذشت از نیشتر زارِ دلم صد چشمہ نوش آمد

(۲۵)

کسی کہ رو بحریمِ رضا نمی آرد | نویدِ وصل بہ سویش صبا نمی آرد
کسی بزمرۂ اربابِ دل ندارد راہ | کہ تحفہ ای ز نعیمِ بلا نمی آرد
بہ آبِ عشق بنازم کہ گر کسی دلِ من | برد بہ چشمۂ او ، بی صفا نمی آرد
زہی شکیب[۳] کہ دستِ کرشمہ بستنِ دوست[۴] | ہنوز حسن بروی حیا نمی آرد
کسی دگر ز کہ جوید کلیدِ گنجِ مراد | کہ قربِ عجز و قبولِ دعا نمی آرد
بہ عالمی کندم آفتابِ فتنہ کباب | کہ کس پناہ بہ ظلِّ ہما نمی آرد
دلِ اجل شکند ورنہ کو دمی کز دوست | ہزار قافلۂ جان صبا نمی آرد
توان ببام تو پرواز کرد بعد از مرگ | ولی بکوی تو کس نقشِ[۵] ما نمی آرد
ازان بہ میکدہ برگشتم از حرم کانجا | کسی کرشمۂ زرق و ریا نمی آرد

نگفتہ شکرِ تو عرفی نمی شود تسلیم
مگو کہ رسمِ شہیدان بجا نمی آرد

(۲۶)

دگر مراد بگردِ حصول می گردد | دعا بہ کعبۂ حسنِ قبول می گردد
مگر بہ مرحلۂ بی نشانی افتادیم[۶] | کہ رہ ز بادیۂ عرض و طول می گردد

---

[۱] این بیت تنہا در نسخۂ مقدیم یافتہ شد [۲] ن ۵ = شکست ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = شکیب [۳] ن ۲، ۶، ۱۰، ۱۱ = دوست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = دوش [۴] ن ۹ = نقشِ پا ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = نقشِ ما ؛ ن ۲، ۸، ۲۹، ۳۵ = نقشِ ما [۵] ن ۲، ۳، ۶، ۱۱، ۱۷ = افتادم ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۰، ۳۵ = افتادیم [۶] استعارہ برای دل -

ندا به عرشِ محبت به گریان این است | که در مدینهٔ ما صد رسول می گردد
خلافِ عهد نخواهی به غم مصاحب شو | که عافیت به تسیمی ملول می گردد
بود عطیهٔ دیوانِ ناامیدی و بس | حواله ئی که بگردِ وصول می گردد
به التماسِ شهادت به دیر و کعبه مرو | که در مزارِ شهیدان قبول می گردد

خرابِ معرفتِ عرفیم که هر سخنش
بشهرِ قدس ادیبِ عقول می گردد

(۲۷)

لبِ تو گر نمک افشان به هر جگر باشد | عیان شود که درونِ که ریشتر باشد
نه عندلیبِ بهشتیم، مرغِ آن باغیم | که شعله در چمنِ او گیاهِ تر باشد
عنان چگونه ز میدانِ عشق باز کشم | که اوّلین طلب افغانِ الحذر باشد
نه جنت است، جزای شهید او این است | که در غمش به شهیدِ وفا سمر[1] باشد

(۲۸)

گرم دعای ملک خاکِ رهگذر باشد | به هر کجا که نهم پای نیشتر باشد
در[2] آفتابِ طلب گشت بختِ اهمر عمر | نیافت سایهٔ نخلی که باروَر باشد
امیدِ عافیت از مردن[3] است و می ترسم | که مرگ دیگر و آسودگی دگر باشد
ببالِ خویش مناز ای هما به گلشنِ عشق | درین چمن قفسِ مرغ بال و پر باشد
مده[4] بشارتِ طوبیٰ که مرغِ همتِ ما | بر آن درخت نشیند که بی ثمر باشد
به آتشِ جگرِ تشنگان[5] نه گردد خشک | ز آبِ دیدهٔ ما دامنی که تر باشد

---

[1] ن ۲ = از ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ وغیره = در [2] استادِ زبان اردو شیخ ابراهیم ذوق دهلوی در اردو باین طور گفته :

اب تو گھبرا کے یہ کہتے ہیں کہ مر جائیں گے | مر کے بھی چین نہ پایا تو کدھر جائیں گے

[3] ن ۲۹، ۲ = از هر که بود دانستم ؛ در دیگر همه نسخه ها بطور یک نوشته شد [4] ن ۱، ۲، ۵، ۸ = ببالِ عشق بنازم که زهاغ د ماکشش ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = مده بشارت طوبیٰ که مرغ همت ما [5] ن ۲۵ = خستگان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۱۷ وغیره تشنگان [6] ن ۵ = سمر ؛ ن ۳۵ = ثمر۔

تمام[1] آتشم و ناله بی اثر عرفی
فغانِ دوزخیان را کجا اثر باشد

(۲۹)

از مرگِ من آن عشوه نما را که خبر کرد — آن فتنهٔ ماتم زده ها را که خبر کرد
افسانهٔ غمهای تو گویند به نوحه — از دردِ دلم اهلِ عزا را که خبر کرد
بدنام[2] شد از شومیِ نگشودنِ کارم — زین طرفه گره خلقِ هما را که خبر کرد
در[3] داوریِ ما و دل آن غمزه بلا شد — این معرکه آرای جزا را که خبر کرد
داغ[4] اند شهیدانِ غم از لذتِ آن[5] زخم — از کامِ دلم اهلِ فنا را که خبر کرد
آتش بلب افتاد نمی دانم ازین درد — من بیخود و دل مست، کجا را که خبر کرد
گویند که آشفتگی ئی هست دران زلف — زین غم که فزون باد، صبا را که خبر کرد
تیغ[6] از جگرم تافته بر سینهٔ خود زد — از لذتِ این زخم بلا را که خبر کرد
بودیم بهم گرم نگاری من و معشوق — بیگانگی آموز[7] حیا را که خبر کرد
خلد از تو نگیرند[8] شهیدانِ محبت — از جودِ تو این مشت گدا را که خبر کرد
در صومعه زهاد نهان باده گسارانند — از شیوهٔ ما اهلِ ریا را که خبر کرد

عرفی بتو رندان تهِ خم لطف نمودند
از تیرگیت اهلِ صفا را که خبر کرد

(۳۰)

دل نشد[9] فرزانه و عقل از فسون[10] دیگر شد — بر[11] جنون افزودمش تا قابلِ زنجیر شد

---

[1] در نسخهٔ هفدهم این مقطع غزل پیشین است و این غزل مقطع ندارد [2] این بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد [3] ن این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد. [4] ن ۱۷ = این؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ وغیره = آن [5] ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷ = انگیز؛ ن ۳، ۴، ۶، ۱۰ = آموز [6] ن ۳، ۶، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶، ریاض = نگیرند؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹ = بگیرند [7] ن ۱۱ = بشد؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵ وغیره = نشد [8] ن ۳ = ادب؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیره = فسون [9] ن ۱۰ = کلک شوقم را فریبت در پی تعمیر شد؛ در دیگر نسخه ها بطوریکه نوشته شد.

بازدل[1] را دستِ امیدِ تو دامنگیر شد ‏— ملکِ شوقم را فریبت درپی تعمیر شد

یافتم تغییر رنگی چون ببالینم نشست ‏— گرچه استغنای حسنش مانعِ تغییر شد

کیست[2] تا گوید به شیرین کز هوای جلوه‌ات ‏— آبِ چشمِ کوهکن جاری بجوی شیر شد

بسکه تابوتم گران بار از دلِ پرحسرت است ‏— خلقی از همراهیِ تابوتِ من دلگیر شد

گر ترا بیمهر گفتم[3] شکوه مقصودم نبود ‏— شکرِ دردِ خویشتن گفتم که بی تاثیر شد

دست بر دل ماندم و بر دیده بستم آستین ‏— ناله بی لذت برآمد گریه بی تاثیر شد

تا[4] قیامت کاش از هر ناوکی لذت برد ‏— آنکه در جولانگهِ صیدافکنان نخجیر شد

باوجودِ آنکه جرم از جانبِ عرفی نبود
بیزبانی بین که چون قایل بصد تقصیر شد

(۳۱)

اگر ز کاوشِ مژگانِ او دلم خون شد ‏— خوشم که بهرِ من اسبابِ گریه افزون شد

دم هلاک بروی تو بسکه حیران بود ‏— دلم نیافت که کی جان ز سینه بیرون شد

کدام قطرهٔ خوی لیلی از جبین افشاند ‏— که گاهِ گریه نه بیرون ز چشمِ مجنون شد

امیدِ من به محبت زیاده چون نشود ‏— که دوشِ کوهکن آرامگاهِ گلگون شد

زبخت نه گوشهٔ چشمی نه چینِ ابرویی ‏— بحیرتم که دلِ[5] برهمن زلف چون شد

فغان ز طبعِ تو عرفی بگو بگو کز تو
تتبعت[6] سببِ شهرتِ همایون شد

---

[1] ن ۱، ۵، ۳۵ = بازدل را دستِ امیدِ تو دامنگیر شد ٭ ملکِ شوقم را فریبت درپی تعمیر شد
ن ۱۰ = نسبتِ دل باخرد دیدم بسی کم مایه بود ٭ بر جنون افزودمش ناقابل زنجیر شد
ن ۲، ۳، ۲۹ = نسبتِ دل باخرد دیدم بسی کم مایه بود ٭ ملکِ شوقم را فریبت درپی تعمیر شد
ن ۸، ۱۷ = بازدل را دستِ امیدِ تو دامنگیر گشت ٭ ملکِ شوقم را فریبت درپی تعمیر شد

[2] ن ۳۲، ۳، ۲، ۱۷ = در دل شیرین فتاد از شیر آشوبی که باز ؛ آبِ چشمِ کوهکن داخل بجوی شیر شد ؛ ن ۱، ۵، ۱۵ بطوریکه نوشته شد [3] ن ۱، ۵ = گفتم ؛ ن ۹ = کردم [4] این بیت تنها در نسخه مقدم یافته شد [5] ن ۹، ۲۵، ۱۱ = کز تو ؛ ن ۱، ۵، ۸ = کز تو [6] ن ۱ = طبیعت ؛ ن ۱، ۲، ۵ وغیره = تتبعت۔

(۳۲)

ترسم اهل ورع از شوقِ[1] شرابم بکشند | به بهشتم بفریبند و بخوابم بکشند
در دم نزع اگر تو به زمی خواهم کرد | بهتر آنست که زندان بشرابم بکشند
من که بیدار نخواهم شدن از موی سپید | جای آنست که در عهد شبابم بکشند
چون ز آسیب شبیخون نتوانم جان برد | دارم امید که نارفته بخوابم بکشند
سخنی در دلم آید[2] که اگر گفته شود | اهل تحقیق بنا گفته[3] جوابم بکشند
بایزیدم که اناالله[4] به زبان می آرم | گو مریدان که همین دم بشتابم بکشند

عرفی از صومعه بگذار[5] که بیرون آیم
گر پسندی که بشوقِ[6] می نابم بکشند

(۳۳)

خوش آنکه حیرتم از جلوهٔ جمالِ تو باشد | هجوم گریه ام از بادهٔ وصالِ تو باشد
نمی کشی که بمحشر وبال باشد و غافل[7] | که گر هلاک نسازی مرا وبالِ تو باشد
چنین که حسن[8] ترا کرده فتنه دوست ندانم | برای اهلِ قیامت چه در جمالِ تو باشد
بوصل چون نگذارد[9] ز حسرت تو اسیری | که مانع نگهش هم انفعالِ تو باشد
ز ضعف خوش[10] به هلاکم امید داری[11] و ترسم | که زنده مانم و این باعثِ ملالِ تو باشد

---

[1] ن ۱، ۵ = ذوق ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ وغیره = شوق [2] ن ۲، ۶، ۹ = آید ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = آمد [3] ن ۶، ۹، ۱۰ = ناگفته ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷ = ناپخته [4] ن ۲، ۸، ۹ = اناالله ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیره = اناالحق [5] ن ۱، ۵، ۸ = بگذار ؛ دیگر نسخه ها = مگذار [6] ن ۲، ۸، ۱۷، ۳۵ = بشوق ؛ ن ۱، ۵ = بذوق ؛ ن ۲، ۴، ۹ = زشوق [7] ن ۱۷، ۳۵ = غافل ؛ ن ۱، ۵، ۸ = فاعل [8] ن ۲ = چنین که فتنه ترا ذوق دوست کرد ؛ ن ۴، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = حسن ترا فتنه دوست کرده ؛ ن ۲، ۲۹ = حسن ترا کرده فتنه دوست ؛ ن ۱، ۵ = حسن ترا فتنه کرده دوست ؛ ن ۹ = حسن ترا جلوه دوست کرده [9] ن ۶، ۸، ۹ = بگذارد ؛ ن ۱، ۴، ۵ = نگذارم ؛ ن ۲، ۳، ۱۲، ۳۵ = نگذارد (گداز درست می نماید) [10] ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = زضعفِ خویش بلاکم ؛ ن ۱، ۴، ۱۰ = بضعف خوش به هلاکم [11] ن ۳ = دادی ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = داری ۔

دم وداع ندیدم کسی به حالِ تو عرفی
مگر کسی که دل از جان کند به حالِ تو باشد

(۳۴)

بازِ شاهینِ امیدم اوجِ پردازی کند — کبکِ شوقم در هوای وصل شهبازی کند
تا نشانی هست در ره از خمِ گلگونِ فیض — بانگ بر شیدیزِ جان زن تا سبک تازی کند
با هوسناکانِ نفاق آمیز دارم صحبتی — عندلیبِ قدس با زاغان هم آوازی کند
دین اگر این است کاین جمعِ پریشان را دل — برهمن بر اهلِ دین شاید[1] که طنازی کند
رازِ عشق است این ترا دشمن میکند از کرخ — گر بود روح الامین محرم که غمازی کند
صحبتِ بیگانه بند دستِ شوخیهای عشق — عشق را در پرده برتا بادلت[2] بازی کند

فوجِ شادی را بخون افکنده دیگر غم کجاست
کافرین بر دستِ تیغِ عرفیِ غازی کند

(۳۵)[5]

چو مرغِ سدره که در آشیان بیاساید — به چینِ سنبلِ زلفِ تو جان بیاساید
بسانم از در[4] یار ای ادب که یک چندی — ز ننگِ بوسه ام آن آستان بیاساید
بنه[6] لذتی برمت نام در میانِ سخن — که از حلاوتِ آن داستان بیاساید
ز رشکِ حوصله ام آسمان بود دل ریش — کرشمه ای که دلِ آسمان بیاساید
ز بسکه مانده شود آسمان در آزارم — هزار سال پس از من جهان بیاساید
بنه اوجِ عشوه ز آثارِ نوکِ ناوکِ تو — دلِ غنوده روحانیان بیاساید
مکن هلاک ببازیچه ام بزن زخمی — که خون چکان لبم از الامان بیاساید

---

[1] ن ۵ = باید ؛ ن ۱، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ و دیگر نسخه‌ها = شاید [2] ن ۳، ۴، ۹، ۳۵ = بادلت ؛ ن ۱، ۵ و دیگر همه نسخه‌ها = بردلت [3] ن ۲، ۶، ۹، ۱۰ = دل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = غم [4] ن ۲ = درِ ناز ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر نسخه‌ها = درِ یار [5] این شعر تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [6] این بیت تنها در ن ۱۷ یافته شد۔

مبر با[1]غ، بر سوی گلخنم[2] کانجا	زبوی سوختگان مغزِ جان بیاساید
چنان به ماتمِ دل در غمت کنم شیون	که کشتگانِ غمت را روان بیاساید

فغان که تلخ سرستند پیکرم عرفی
نشد که زاغی[3] ازین استخوان بیاساید

(۳۶)

آواره دلی که روشِ خیر[4] نداند	پُر آبله پای که رهِ سیر[5] نداند
عاشق هم از اسلام خراب[6] است وهم از کفر	پروانه چراغِ حرم و دیر نداند
زنهار مکاوید دلم کین مغ سرمست	آیینِ شرو قاعدهٔ خیر نداند

جز با دلِ عرفی نزنم نغمهٔ منصور
کیفیتِ این زمزمه را غیر نداند

(۳۷)

بیا که نغمه سرایان[7] نفس به نی بستند	پیاله را لبِ شیشه‌های می بستند
دلی که مایهٔ آزادگیست، بیدردان	بندقِ سلطنتِ روم و ملکِ ری بستند
فسانه[8]ها که بهازیچهٔ روزگار سپرد[9]	کسان به مسند[10] جمشید و تاجِ کی بستند
بیا به ملکِ قناعت که دردِ سرِ کشی	ز قصه‌ها که به همتِ فروشِ طی بستند
دلم به فصلِ خزان شاد و در بهاران مُرد	ببین که کی دِرِ هستی گشود و کی بستند
چو یاسمینِ خوداِی باغِ وصل خندان باش	که بلبلانِ تو دستِ خزان و دی بستند

---

[1] ن ۸، ۱۷، ۳۵ = خلد؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۰، ۱۲ وغیره = باغ [2] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = دوزخم؛ ن ۲، ۳، ۶، ۱۰، ۱۲، ۳۵ وغیره = گلخنم [3] ن ۱، ۵، ۸ = موری؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیره = زاغی [4] ن ۱۰، ۱۷ = خیر؛ ن ۱، ۵ ودیگر نسخه‌ها = سیر [5] ن ۱۰، ۱۷ = سیر؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۲۸، ۲۹ = رهِ خیر؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = رهِ دیر [6] ن ۶ = جدا از دیگر همه نسخه‌ها = خراب [7] ن ۲، ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۶ = گشایان؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = سرایان [8] ن ۶ = فغانها؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ ودیگر همه نسخ = فسانه‌ها [9] ن ۱، ۵ = سپرد؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیره = سرود [10] ن ۳ = به مجلس؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = به مسند۔

کلیدِ توبه خریدم برای باغِ بهشت ‌‌ ولی چه سود که دستم به جامِ می بستند

بگو ز عرفیِ مجنون به لیلی ای محرم
که بر اسیرِ تو راهِ طوافِ حی بستند

(۳۸)

دوش کز عشقِ تو دل عیبِ سلامت میکرد ‌‌ ناگوارائیِ غم[1] کارِ حلاوت می کرد
جان برفت آی[2] غم و همراه نرفتی[3] گویا[4] ‌‌ این گنه داشت[5] که عمری بتو عادت می کرد
دوش کائینهٔ دل داشتمش پیشِ نظر ‌‌ تابِ دل بین که تماشای قیامت می کرد
ای که توفیقِ مرا برگِ فراغت[6] می داد ‌‌ کاش خونِ[7] دلم از بهر[8] قناعت می کرد
گر نه مقصودِ دلم تلخ تر از حرمان[9] بود ‌‌ کی دعا دست در آغوشِ اجابت می کرد
گر نه دوشینه اجل بهرِ تو می مُرد، چرا ‌‌ کشتنِ خلق بنازِ تو حوالت[10] می کرد
گیسوی حور پریشانیِ ماتم نشناخت ‌‌ ورنه کی سنبلِ گلشنِ جنّت می کرد
[11]دوش ایمان به دلم عرضِ سخاوت می داد ‌‌ هرچه می ریخت به دل نازِ تو غارت می کرد

بعدِ مردن به جهان شد زرِ عرفی رائج
کاش در مینِ حیات این همه شهرت می کرد

(۳۹)

بباغِ عشق بتذروِ طرب[12] حزین میرد ‌‌ چو میوه خیز شود شاخ، میوه چین میرد
بکیشِ برهمنان آن کس از شهیدان است ‌‌ که در عبادتِ بُت روی بر زمین میرد
ز زخمِ کفرِ محبّت نمی برد لذّت ‌‌ همان به است که زاهد به دردِ دین میرد

۱؎ ن ۹ = او ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیره = غم ۲؎ ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۱ = ای ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = از ۳؎ ن ۸ = برفتی ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ و دیگر نسخه‌ها = نرفتی ۴؎ ن ۳، ۴، ۱۰، ۱۱ = آری ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷ = گویا ۵؎ ن ۹ = بود ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ و دیگر نسخه‌ها = داشت ۶؎ ن ۱۷ = ترکِ فراغت ؛ ن ۲ = برگِ قناعت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲، ۱۰ = برگِ فراغت ۷؎ ن ۱، ۵، ۶، ۱۰ = خونِ دلم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = خون در دلم ۸؎ ن ۱، ۵ = بهر ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۳۵، ۳۶ = درد ۹؎ ن ۱۷ = همراه ؛ همه نسخه‌های دیگر = حرمان ۱۰؎ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۳۵ = حوالت ؛ ن ۱۰ = وصایت ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹ = وصیّت ۱۱؎ این بیت تنها در ن ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ یافته شد. (در ن ۱۷ این بطورِ مطلع است) ۱۲؎ ن ۱، ۵ = چمن ؛ ن ۲ = خرد ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = طرب۔

اجل نیامده مردم، که خستهٔ غم عشق — دو روز پیشتر از روزِ واپسین میرد

چراغِ بزمِ یقینم نه شمعِ اہلِ دلیل — که از دمیدنِ افسونِ آن و این میرد

عبیرِ طرّه حورش غبارِ آینه است — کسی که گردِ رهِ دوست بر جبین میرد

مزن ترانهٔ تحسین به شعرِ من عرفی

که شمعِ طبعِ من از بادِ آفرین میرد

(۴۰)

به حکم[1] عشق[2] چو بر اہلِ صدق[3] ره گیرند — گناہگار بخشند و بیگنه گیرند

مجو تجمّلِ شاہی که در ولایتِ عشق — گدا به تخت نشانند و پادشه گیرند

چه ظلمت است که بینند گان نمی دانند — که شب چراغ ستانند یا شبه گیرند

خمیر مایهٔ آسایش[4] است لای شراب — بگو که صاف کشان جرعه ای زته گیرند

کمندِ کوته و بازوی سست و بام بلند — بمن[5] حواله[6] نومیدیم گنه گیرند

رضای دوست اگر در عذاب جاوید است[7] — ازین چه[8] به که همه طاعتم گنه گیرند

درِ معامله مگشا[9] به کشوری عرفی

که خرده بر گہرِ آفتاب و مه گیرند

(۴۱)

عیدی[10] چنین که زاہد اندوه دین ندارد — ناید[11] ز دل که ما را اندوهِ گین ندارد

مردم به عیدِ قربان در عیش و من به حسرت — کان[12] حسرتِ شہادت عیدی چنین ندارد

صورت نبسته فرہاد کارش و گرنه شیرین — کو یک نفس که گلگون در زیرِ زین ندارد

---

[1] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = ملک ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۱۲، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = بحکم [2] ن ۳، ۴، ۶، ۱۷ = بحکم عشق چو بر ؛ ن ۱۲ = بحکم آنکه چو بر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = به ملک عشق چو بر ؛ ن ۱۳ = بحکم شرق چو بر [3] ن ۲ = عقل ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = صدق [4] ن ۶ = آلایش ؛ دیگر همه نسخه ها بشمول ۱، ۵، ۳۵ = آسایش [5] ن ۹ = بمن حواله که ؛ دیگر نسخه ها بشمول ۱، ۵، ۳۵ = بمن حواله [6] ن ۹، ریاض = ازین چه به ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چنان زیم [7] ن ۱۰، ۱۱ = بکشا ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه ها = مگشا [8] ن ۱ = عہدی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ وغیره = عیدی [9] ن ۱۰ = باید ؛ ن ۳ = نامه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = ناید [10] ن ۱، ۵ = کو تہمت شہادت ؛ ن ۱۷، ۳۵ = کان ہمت شہادت ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰ = کان

کافرتر است زاهد از برهمن ولیکن　　او را بُت است در سر و در آستین ندارد

در خلوت ار بجا[1] هست این عرض طولِ طاعت　　باور کنم[2] که زاهد خود را برین ندارد

این دیرِ عشق و در وی حور و ملک غلامت　　جز دوست کیست کانجا رو بر زمین ندارد

گنها که دانی ای دل از زاهدانِ بدین

ظاهر مکن به عرفی کو نیز دین ندارد

(۴۲)

گر اوستادِ قسمت اندازه گم نمی کرد　　مجموعهٔ تمنا شیرازه گم نمی کرد

گر جنسِ وقت را دل قیمت شناس می بود　　هم داشتی کهن را هم تازه گم نمی کرد

از تلخیِ خمارم می گشت ساقی آگاه　　در[3] زهر خند اگر لب خمیازه گم نمی کرد

درمانِ دردِ مجنون ناید ز دستِ لیلی　　ورنه رهِ بیابان جمّازه گم نمی کرد

دل در حصارِ معنی در رفته بود عرفی

در چشمِ خوابناکش دروازه گم نمی کرد

(۴۳)

آنجا که بخت بد به تقاضت[4] غلو کند　　کاری که یأس هم نکند آرزو کند

بس[5] جا نهالِ مهر نشاندیم و خشک شد　　تا ریشه در زمین که محکم فرو کند

طالب به کام می رسد ار سعی کامل است　　بازش مدار اگر به غلط جستجو کند

داروی عیسوی به قدح داشتم، ولی　　مشفق نداشتم که مرا در گلو کند

غسلِ شهیدِ عشق[6] به آتش سزد نه آب　　چون شعله را به آب کسی شست و شو کند؟

---

[1] ن ۱۰ = بخواب است ؛ دیگر همه نسخه‌ها بشمول ۱، ۵، ۳۵ = بجا است. [2] ن ۶، ۹ = کن ؛ دیگر همه نسخه‌ها بشمول ۱، ۵، ۳۵ = کنم. [3] ن ۱، ۸، ۱۰، ۳۵ = در ؛ ن ۲، ۵ = وز ؛ ن ۱۷ = ور. [4] ن ۲، ۴، ۱۰ = تقاضا ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = تقاضت. [5] ن ۱۰ = هر جا ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = بس جا. [6] ن ۵، ۱۰ = عشق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = مهر.

این بی غمی که با دلِ عرفی سرشته اند
پُر صبر بایدش که بدردِ تو خو کند

(۴۴)

آن طرّه چون علم بسرِ دوش می زند ... ناز سبکِ عنان به صفِ هوش می زند
زنهار گوش باش درین بزم دلنشین ... تا نغمهٔ حلقهٔ بلی بدرِ گوش می زند
من در نفس گدازی داین عشقِ بدگمان[1] ... قفلم هنوز بر لبِ خاموش می زند
ای خاک مست شو[2] که ز غیرت امامِ شهر ... سنگی به جامِ رندِ قدح نوش می زند
در صید گاهِ غمزهٔ او تا بروزِ حشر ... امّید در میانهٔ خون جوش می زند

عرفی به اهلِ هوش حرام است جامِ درد
عشق این صلا به مردمِ بیهوش می زند

(۴۵)

در رهِ سودای او فرزانه در خون میرود ... آشنا بر برگ[3] گل بیگانه در خون می رود
ساغرِ آسودگان غلغله چو مستان در شراب ... میکشانِ عشق را پیمانه در خون می رود
بسکه خون آلوده خیزد دُود از شمعِ دلم ... در هوای محفلم پروانه در خون می رود
از برونِ لب ندانم چون شود لیک آگهم ... کز تهِ دل تا لبم[4] افسانه در خون می رود
گریه در خواب و جگر پرنیش[5] و مژگان در شنا ... نالهٔ مستور در نفس مستانه در خون می رود

از نگاهِ گرمِ عرفی دیده مالا مال بود
گریه زد موجی و آتش تا در خون میرود

(۴۶)

---

[1] ن ۱، ۵ = بی گمان ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۲۵ = بدگمان [2] ن ۸، ۲۵ = بین ؛ ن ۱، ۵ وغیره = شو [3] ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = در آتش ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۱۰، ۱۱ = بر برگِ گل [4] ن ۱۰ = تا به لب ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۵ وغیره = تا لبم [5] ن ۶ = پُر ریش ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = پُر نیش۔

به جهان چه کار سازم که به ساختن نیرزد — بکدام ملک تازم که به تاختن نیرزد

ز متاعِ هر دو عالم چه شناسم و چه یابم — که به یافتن نشاید به شناختن نیرزد

نه تو مردِ دلنوازی نه دل آنقدر به عزت[1] — که گر از نوا بیفتد بنواختن نیرزد

همه قلب را چه سوزی بگداز سیم قلبی — که برای سیم خالص به گداختن نیرزد

به کرشمهٔ تو عرفی دل و دین بباخت لیکن
نه چنان دلی و دینی که بباختن نیرزد

(۴۷)

گفتگو عینِ صداع است ارچه سرگوشی بود — بعدِ حیرت مایهٔ آرام خاموشی بود

بادهٔ حکمت کشیدم نشاهٔ غفلت فزود — در مزاجِ من خرد داروی بیهوشی بود

بایدش[2] چون من مسیحا بود در اعجاز دم — هر که او با آفتابش میلِ همدوشی بود

گر غرورت می دهد تقویٰ ز ره میخانه گیر — ای بسا تقویٰ که در ضمنِ قدح نوشی بود

تا نه بندی لب[3] نه گردد صاف عرفی را نشست[4]
باده پالائی شراب ساز[5] خاموشی بود

(۴۸)

در ازل رفتم به سیرِ[6] کعبه دیاری[7] نبود — آمدم در دیر راهب بود و بیکاری[7] نبود

کفر و دین در کعبه و دیر از ازل بودند لیک — صلح و جنگی بر سرِ تسبیح و زناری نبود

در سبک روحی مثل بودند طاعت پیشگان — از مصلّیٰ ریا بر دوشِ کس باری نبود

سیرِ کوی زاهدان کردم چها دیدم مپرس — هیچ سر بی کوبشِ سنگی و دیواری نبود

باز کردم دیده را دزدیده در بازار مجاز — مشتِ[8] زنانی بود و دستانی و جز خاری نبود

---

[1] ن ارمغان شیراز = که سازی ادیگر همه نسخه ها مثل ۱، ۵، ۳۵ = به عزت [2] ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۵، ۳۶ = بایدش چون من مسیحا بود ؛ ن ۱۰ = بایدم چون او مسیحا بود [3] ن ۳ = مشربت ؛ ن ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = ... [4] ن ۲ = عشق ؛ ن ۳ = ناز ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷ = راز [5] ن ۱۰ = طوف ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ وغیره = بسیر [6] ن ۱، ... ۲۹ = دیاری ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره = دیاری [7] ن ۳، ۹، خلاصه، گنج سخن = بیکاری ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۲۹، ۳۶ = بیکاری [8] ن ۹۱ = چند ؛ ن ۱، ۳۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نشت۔

در تماشاگاهِ حسن اہلِ نظر بودند جمع — دیدہ ہا بکشودہ و محرومِ دیداری نبود

بر سرِ خم رفتم[1] و اہلِ خراباتِ مغان — اوّلین جوشِ خمِ می بود و ہشیاری نبود

دشنہ می خایید شریانِ وفاداران ولی — الامانی بر نیامد، بانگِ زنہاری نبود

از لبِ ہر ذرہ ام خونِ اناالحق می چکید — طعنۂ نامحرم و اندیشۂ داری نبود

عشق بود اما دلِ خود می گزید و جانِ خویش — بود بیماری ولی ممنونِ تیماری نبود

عشق اگر غم داد و جان و دل ستد عیشش مکن — بیعِ اوّل بود و آشوبِ خریداری نبود

نیک سنجیدم در میزانِ وفا[2] حسن و عشق — بود فرقی درمیان ولیک بسیاری نبود

ہمچو[3] لذت در شدم در ریشۂ دلہای[4] ریش — ماست گویم چون دلِ من جاشنی زاری نبود

داستانِ مستی[5] عرفی و دعویہای او
این زمان گویا برآمد[6] در ازل باری نبود

(۴۹)

عشق اگر مرد است مردِ تابِ دیدار آورد — ورنہ چون موسیٰ بسی آورد و بسیار آورد

تا فریبد ابلہان را از متاعِ روی دست[7] — آسمان پیش از تو یوسف را ببازار آورد

جان بہ زخمِ نادکی دادم کہ شکرِ لذتش — در قیامت بر سرِ مویم شکر بار آورد

بسکہ زخمِ غمزہ اش خوردم زمینِ مشہدم — خرمنِ خنجر بجای بوتۂ خار آورد

کافری دان عشق را کز شغلِ من گو دارہا — گردنِ روح القدس در قیدِ زنار آورد

مگذر[8] از دارالشفای عشق کز بہرِ علاج — ہر نفس آید مسیح این جا و بیمار آورد

مو بہ مویم دوست شد ترسم کہ استیلای عشق — یک اناالحق گوی دیگر بر سرِ دار آورد

---

[1] ن ۱۷ = از ؛ دیگر نسخہا = و [2] ن ۱۷ = ہرچہ ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر نسخہا = ہمچو [3] ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷ = مستی ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۱۰، ۱۱ = ہستی [4] ن ۱، ۵، ۶، ۳۵ = درآمد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = برآمد [5] ن ۳، ۵، ۱۰ = دوست ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = دست [6] ن ۱، ۵، ۸ = اینجا ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲ = آنجا [7] ارمغان شیراز = بگذر ؛ ن ۵، ۳۵ = مگذر۔

ای کہ عرفی را مسلمان خواندہای وربا بگاہ
تا بہ کفر آباد دل بتہای پندار آوردہ

(۵۰)

دردکیشان ہمہ ناموس کش کیش ہم اند — غمگساران ہمہ ناسُورکن ریش ہم اند
صبح تا شام گدای ہم و شب تا بہ سحر — شکر دریوزہ گدایِ دلِ درویش ہم اند
زان بہ صورت نہ شناسند بہ آمیزش ہم — کہ بہ خلوت گہِ معنی ہمہ درپیش ہم اند
دست ازین جمع پریشان نہ گذاری کایشان — ہمہ بیگانۂ خویش اند ولی خویش ہم اند
کفر و دین را ببر از یاد کہ این فتنہ‌گران — در بدآموزیِ ما مصلحت اندیش ہم اند

عرفی این نکتہ بہ مجموعۂ احباب نویس
کہ محبانِ وفا تازہ کنِ ریش ہم اند

(۵۱)

تشنہ ام، رطل گران خواہم گزید — آتشِ آتش نشان خواہم گزید
آنچہ بگزینم نگیرند از زمن — انتعاشِ ابلہان خواہم گزید
جنت ار عرضِ متاعِ خود دہد — آنچہ نستانند ازان خواہم گزید
گر بہ خون خوردن دہندم اختیار — خونِ گنجِ شایگان خواہم گزید
نفس اگر یوسف شود در نیکوی — گرگِ یوسف را بران خواہم گزید
در وجود آزارِ دل بگزیدہ ام — در عدم آرام جان خواہم گزید
گفتہ بودم چون بہ دنیا در شوم — برتر از ملکِ گیان خواہم گزید

لہ ن ۳۶ = غمگساران ہمہ ناسورکن ؛ خلاصہ = نمکِ مرہم وناسورکنِ ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۲۵ وغیرہ = غمگسارم وناسورکنِ لہ ن ۱۱ = بنالی ؛ ن ۱۷ = بگذاری ؛ ن ۶، ۸ = مگذاری ؛ ن ۱، ۵، ۴، ۱۰، ۲۵ = نگذاری لہ ن ۷ = ہمہ ؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = دل لہ ن ۳، ۹ = آتشم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۵ وغیرہ = آتش لہ ن ۱۰ = آتش آتش فشان ؛ ن ۱، ۸، ۱۷، ۲۵ = آتش آتش نشان لہ ن ۳، ۵، ۹ = نگیرند ؛ ن ۲، ۴، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = بگیرند لہ ن ۲، ۳، ۴، ۱۱، ۲۹ = بستانم ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = نستانند ؛ ن ۱۰ = بستانند ؛ ن ۹، ۳۶، خلاصہ = نستانم لہ ن ۱۰، ۱۱، ۱۷ = بود ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شود لہ ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = رایگان ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۱۰ = بجان ؛ ن ۶، ۹ = بران۔

این ندانستم که از بخت زبون
آنچه عرفی خواهد آن خواهم گزید

(۵۲)

ذوقِ در خاک تپیدن اگر از دل برود | تا ابد کشتهٔ ناز از پیِ قاتل برود
بوداع[1] که مرا می بری ای دل، بگذار[2] | که بمیرم[3] من و جان از پیِ محمل برود
بحر عشق است و به هر گام هزاران گرداب | این نه بحریست که کشتی[4] سوی ساحل برود
گر به میرم منما چهره به من روزِ وصال | حسرتِ روی تو حیف است که از دل برود
آید انگشت گزان روزِ جزا در محشر | آنکه ابله به جهان آید و عاقل برود
چارهٔ[5] کار ز تدبیر نیاید هیهات | کو رسولی که بره جا دوی بابل برود
گر بمانم[6] قدمی آن کند از جذبهٔ شوق | که دل دوست به دنبالهٔ محمل برود

تا به زانو به گل از گریه فرو شد عرفی
در چنین گریه کند تا مژه در گل برود

---

[1] ن ۱۷ = مگذار ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بگذار [2] ن ۹۵ = بمانم ؛ در دیگر همه نسخه ها بشمول ۱، ۵، ۳۵ = بمیرم [3] ن ۲، ۱۱، ۳۵ - کز دو کشته به ساحل ؛ ن ۵ = کزان کشته به ساحل ؛ ن ۱۷ = کز دو تخته بساحل ؛ ن ۶، ۱۰ = که کشتی سوی ساحل ؛ ن ۹۵ = که کشتیش بساحل [4] این شعر در نسخهٔ ۹، ۳، ۳۶ یافته شد [5] این بیت تنها در ۹، ۲۹، ۳۶ یافته شد [6] ن ۹۵ = غفل ؛ ن ۱، ۵، ۲، ۳، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ وغیره = قفل [7] ن ۳۰ = خون ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = لخت . [8] ن ۲، ۹، ۱۷ = بوداع ؛ ن ۱، ۵، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = بوداعی .

(۵۳)

کنون که دیده خریدیم باغها گم شد ‌‌ / شکست توبه، شراب از ایاغها گم شد

برای گم شدگان صد سراغ حاضر بود / مرا چو نام برآمد، سراغها گم شد

به راه باد نشاندیم صد هزار دماغ / چو بوی دوست برآمد دماغها گم شد

ستیزه کو کند با عنایت آمیزش؟ / که در حلاوت الماس داغها گم شد

به شاخ سنبل زلفی دلم نشیمن کرد / که زیر سایهٔ برگیش باغها گم شد

به روزگار من ای شمع آفتاب مخند / که در سیاهی روزم چراغها گم شد

رسید محمل عرفی به آستان بهشت
ز عیش خانهٔ جنت فراغها گم شد

(۵۴)

سرم ز وصل نهالی بلند خواهد شد / زمانه از گل و خس نخلبند خواهد شد

کسی که نوحه نکردی به ماتم دل تنگ / حریف زمزمهٔ زهرخند خواهد شد

مراد بر اثر غیر گو مران بشتاب / که باز طالع ما ارجمند خواهد شد

به حیرتم ز غزال رمیدهٔ مقصود / که صید این دل کوته کمند خواهد شد

گلوی غیر نماید وداع شربت کام / که ناگوارتر از زهر پند خواهد شد

لبم دهد مگسان امید را مژده / که زهرخندهٔ ما نوش خند خواهد شد

---

۱ ن ۳، ۱۰ = طلب؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = طرب ۲ ن ۹۱ = بنام دشاہراہ غم؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ ذخیره = بنام در زمین غم ۳ ن ۸، ۳۵ = دوست؛ ن ۵، ۱۰، ۱۲ = باد؛ ن ۱، ۲، ۳ = بلخ ۴ ن ۱۰، ۵ = برکش ایاغها؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۲۹، ۳۶ = برگیش باغها ۵ ن ۶ = چراغها؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر نسخه‌ها = فراغها ۶ ن ۱۰، ۱۱، ۱۷ = نهانی؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۳۵ = نهالی؛ ن ۲، ۶، ۸ = نهال ۷ ن ۶ = وعده؛ دیگر همه نسخه‌ها = مژده ۸ این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد۔

زعودِ قافیه غم نیست در میانِ غزل — که یار چون به پسند د پسند خواهد شد

بیا کلیم که آن آتشی که می طلبی

زطورِ سینهٔ عرفی بلند خواهد شد[1]

(۵۵)

مجنونِ تو هر دم روشِ تازه نسازد — بدنامیت آرایشِ آوازه نسازد

اجزای مرادم همه جمع آمد و امّید — کش نازِ تو بی بهره زشیرازه نسازد

ما مستِ تنگ حوصله و همتِ ساقی[2] — در باده زند جام و باندازه نسازد

چاکم به دل افکن که نه نیکوست که شاهی — معمور کند شهری و دروازه نسازد

در بزمِ وی ای دل مکن افغان که کس آنجا — با نغمهٔ بی شعبه[3] و آوازه نسازد

جمّازه[4] بنازد که فلک جلوهٔ لیلی — آرایشِ هر محمل و جمّازه نسازد

نازم به صفای مهِ کنعان که زلیخا — گر غیرتِ حوراست که بی غازه نسازد

مرهم به از آن داغ که در حالتِ بهبود — همسایگیِ داغ تو اش تازه نسازد

عرفی بکش این جام و بیاسا که نه عیب است

گر تشنه لبی چون تو به خمیازه نسازد

(۵۶)

حدیثِ عشق جانفرسا مگویید — بدانید[5] این سخن، امّا مگویید

متاعِ من نمی ارزد بتاراج — حکایت با من از یغما مگویید

به طورِ ما نگنجد منعِ دیدار — ولی این راز با موسیٰ مگویید

---

[1] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = ز شیشه دلِ عرفی ؛ ن ۲، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷ = زطورِ سینهٔ عرفی ؛ ن ۱۱ = کنون زسینهٔ عرفی [2] ن ۱۰، ۱۷ = ما مستِ تنگ حوصله ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مست و تنگ حوصله [3] ن ۱۰ = بانغمه و باشعبه و اندازه ؛ دیگر همه نسخه ها = بانغمهٔ بی شعبه و اندازه [4] این بیت شامل نسخه های ۱، ۵، ۸، ۱۷ = هست ولی در دیگر نسخه ها وجود ندارد [5] ن ۱۰، ۱۲ = بدانید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بدنزدید ؛ ن ۱۷ = بورزید ؛ ن ۱۱ = بدر دان۔

چو ناحق کشتگان او شمارند[۱] ... بحق زخم او کز ما مگویید
قیامت را نزپی ہشتیم و رفتیم ... دگر افسانۂ فردا مگویید
چہ باشد جان فشانی این حکایت ... ز دست و آستین ما مگویید
نشانی از دل عرفی نیاورد
دگر غم را جہان پیما مگویید

(۵۷)

خوش آن محفل کہ از گرمی شرابم رو بسوزاند ... بہر جانب کہ غلطم داغ من پہلو بسوزاند
میا در باغ با رضوان کہ نخل آرای این گلشن ... بہر جانب کہ رو آرد نسیمش رو بسوزاند
بم گر با ترنم آشنا گردد درین مستی ... صد آتش خانہ از یک نعرۂ یاہو بسوزاند
زہی ای عافیت زانو نہ رنجانی کہ از گرمی ... سر شوریدۂ من عشق را زانو بسوزاند
اگر یک دم نفس در دل نگہدارم ز نہ رویم ... جہد برقی کہ چندین خانہ از ہر سو بسوزاند
چنان[۲] با نیک و بد عرفی بسر کن کز پس مردن
مسلمانت بہ زمزم شوید و ہندو بسوزاند

(۵۸)

دلبران نی دل بہ ناز و عشوہ[۳] غافل میبرند ... می کشند از عاقلان[۴] صد رنج تا دل میبرند
کشتگان غمزۂ معشوق در روز جزا ... جملہ غیرت بر قبول کار قاتل میبرند
نگسل از کاروان کعبۂ دل کز شتاب ... می گذارندت بہ خاک عجز و محمل میبرند[۵]
ہر کجا شمع است، روشن می کنند از بہر تزم ... شمع جان ہر گاہ روشن شد ز محفل میبرند

---

۱ ن ۹ = شمارید؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = شمارند ۲ ن ۹ = (پاورق) = چنان با نیک و بد سرکن کہ بعد از مردنت عرفی؛ ن ۳، ۹ = چنان با نیک و بد عرفی بسر برکن؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۷ = چنان با نیک و بد عرفی بسر کن؛ ن ۱، ۵ = چنان با نیک و بد عرفی تو سرکن ۳ ن ۱ = عشق؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر = عشوہ ۴ ن ۱۷ = عاشقان؛ ن ۸، ۱۱، ۳۵ = عاقلان؛ ن ۳، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = غافلان ۵ ن ۲ = بحال عجز تا دل می برند؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۲، ۱۵ = بخاک عجز و محمل می برند۔

گرچه اربابِ تعلق[1] وقفِ طوفان اند لیک — رخت اگر کمتر بود کشتی به ساحل می برند

زحمتِ[2] اصحابِ[3] دیر از کعبه جویان برتر است — ره به سر[4] منزلی[5] می شود تا پی بباطل[6] می برند

باسبکروحان کن آمیزش که چو ماندی زراه[7] — بارِ غم بر دوشِ دل منزل به منزل می برند

فتنه شو بر اهلِ دل عرفی که از حسنِ قبول

مرده را جان می دهند و زنده را دل می برند

(۵۹)

نه رنجم گر به بالینم مسیحا دیر می آید — که می داند که آن بیمار از جان سیر می آید

خرد هم دوشِ عشق آید به میدان وه چه ظلم است این — که روباهِ مزوّر همعنانِ شیر می آید

شهنشاهی به ملکِ دلبری در ترکتاز آمد — که[7] چترِ نورِ حسنش مهر و مه در زیر می آید

نمک سایی کن ای عشق از برای زخمِ پیکان[9] — که زخمِ[8] ما نمک سود از دمِ شمشیر می آید

منم آن مستِ عرفی کز لبِ شیون طرازِ من

ترنّم زود می رنجد تبسّم دیر می آید

(۶۰)

بندهٔ دل شوم که او خونِ فراغ می خورد — خدمتِ درد می کند نعمتِ داغ می خورد

طوبیِ خلدِ عافیت می نخورم به مشتِ خس — زانکه تذروِ این چمن طعمهٔ زاغ می خورد

از چمنی نمی برد میوهٔ برگزیده یی — آنکه وظیفهٔ ثمر از همه باغ می خورد

این چمنِ محبت است الحذر ای بهشتیان — بوی گلِ بهشتِ ما مغزِ دماغ می خورد

---

[1] ن ۱۰ = یقین خود ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر نسخه ها = تعلق [2] ن ۸ = نعمت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = زحمت [3] ن ۱۰ = اصحاب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = حجاج ؛ ن ۴ = زحمتِ ایزد ز دیر و کعبه جویان برتر است [4] ن ۱۰ = به سر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = ره بسی [5] ن ۱، ۵ = منزل ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۱۰، ۳۵ = باطل [6] ن ۱ = براه ؛ ن ۵، ۸ و دیگر نسخه ها = زراه [7] ن ۹ = که نور طلعتش را ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = که چتر نور حسنش [8] ن ۳ = ریش ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ وغیره = زخم [9] اشاره به طرفِ یک رسمِ هندوان باشد۔

بی ادب است موسیم ره مدهش بطورِ عشق[1] — کو لبِ شعله می گزد خونِ[2] چراغ می خورد

می[3] نخورد کباب هم آنکه بذوقِ آرزو — کاسهٔ زهری کشد سینهٔ داغ[4] می خورد

عرفیِ تشنه را زمن مژده که گرسنه[5] ایستد

آب حیات در کفِ[6] خضرِ سراغ می خورد

(۶۱)

حرم جویان دری را می پرستند — فقیهان دفتری را می پرستند

گردهِ زشت خویند اهلِ دانش[7] — که ریب و زیوری را می پرستند

مبر غیرت که عشاقِ مجازی — زخود ناخوشتری را می پرستند

عجب دارم ز دینِ اهلِ عصیان — که دامانِ تری را می پرستند

از آن دعویٰ به شیخ و برهمن ماند — که هر یک داوری را می پرستند

برافکن پرده تا معلوم گردد — که یاران دیگری را می پرستند

بساحلِ درد شو عرفی که این جمع

گرامی گوهری را می پرستند

(۶۲)

دلِ ما را بفسونِ جادوی بابل نبرد — هر که از[8] بهرِ وفا جان ندهد دل نبرد

گرکشی[9]، رنگِ وفا می شکند ورنه بحشر — دستِ ما آبِ رخ دامنِ قاتل نبرد

بیخودی راه نماید تو مجنونِ ترا — هرگز[10] از بانگِ جرس راه به محمل نبرد

بحرِ غم جمله کنار است گر از خود گذری — کشتیِ اهلِ فنا منتِ ساحل نبرد

۱؎ ن ۲، ۳، ۱۳، ۲۹، ۳۲ = خود؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۱۵ = عشق؛ ن ۳۵ = حسن ۲؎ ن ۱۰ = خون چراغ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = شمع و چراغ ۳؎ این بیت تنها در نسخه‌های ۲، ۸، ۹، ۱۳، ۲۹، ۳۵ یافته شد ۴؎ ن ۳۵ = زاغ؛ ن ۴، ۵، ۲۹ = داغ ۵؎ ن ۲، ۹، ۳۶ = گرسنه؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = گربه؛ ن ۱۷، ۲۹ = گریه ۶؎ ن ۹۵ = لب؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیره = کف ۷؎ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = دنیا؛ ن ۲، ۳، ۳، ۹، ۱۰ = دانش ۸؎ ن ۱۰ = او؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = از ۹؎ ن ۱، ۱۰ = گر کسی؛ ن ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۷ = گرکشی ۱۰؎ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = هرگز از بانگِ جرس؛ ن ۱۷ = هر که را بانگِ جرس؛ ن ۲، ۹ = هر که از بانگِ جرس۔

هر که اندیشهٔ او چشمهٔ کوثر نشود[1] | پی به شیرینی آن شکل و شمایل نبرد
دم شمشیر بود رهگذر عشق ولی | هر که این ره نه رود پی به در دل نبرد
سینه خالی مکن ای درد که مرد ره عشق | گر سبکبار شود، راه[2] به منزل نبرد
همه عدل است و جزا بر من و فاعل دگری | عقل کل راه به این نکتهٔ مشکل نبرد
عازم هیچ غم آباد نگردد غم عشق[3] | که مراد دست در آغوش حمایل نبرد[4]

عرفی آن شمع بر افروز به محفل کورا
خجلت جلوهٔ خورشید ز محفل نبرد

(۶۲)

چون عشق بت ز کعبه بدیرم حواله کرد | تسبیح شکر گو شد و ناقوس ناله کرد
بر آستان دیر نهادیم روی گرم | هر ذره صد معامله با رنگ لاله کرد
آب حیات چون طلبد کس که بخت ما | این زهر هم بخون جگر در پیاله کرد
آن نعمتی که دوزخ[5] انسان کامران بود | در خوان عشق دست منش یک نواله کرد
مجموعهٔ ساز عشق الم نامهٔ مرا | ناخوانده برد و خاتمهٔ صد رساله کرد

تیغی که تافت رو ز جگر گوشهٔ خلیل
امروز عشق بر سر عرفی حواله کرد

(۶۳)

مرا دردیست کز داروی راحت بیش میگردد | فلک بیهوده بر گرد دکان خویش میگردد
ببین کز نشتر مژگان او زخمم چه پیش آورد[8] | که موی بستر سنجاب بر من نیش میگردد
بنوعی دیده ام از گریهٔ بسیار نازک شد[6] | که گر بر لاله[7] و ریحان گشایم ریش میگردد

---

[1] ن ۸، ۱۷، ۳۵ = نگردد؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = نشود [2] ن ۶، ۱۰ = راه؛ ن ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = بار [3] ن ۱۰ = غم عشق؛ ن ۲، ۴، ۶، ۱۷ = غم دوست [4] این بیت در ن ۱، ۵، ۳۵ نیافته شد [5] ن ۱۰ = برافروز؛ ن ۶، ۲، ۵، ۸، ۱۱، ۱۹، ۲۹ وغیره = درآورد [6] این شعر تنها در نسخه‌های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [7] ن ۶ = سوسن و نسرین؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰ = لاله و ریحان؛ ن ۱۷ = لاله و گل‌ها؛ ن ۳۵ = لاله و ریحان [8] ن ۹، ۳۶ = آرد؛ ن ۱، ۵، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = آورد ـ

دلِ گم گشته ام گویا دگر در سینه باز آمد — که چون صفهای محرم درد و غم در پیش میگردد

فلک چندان تنک مایه ست با این گرم بازاری — که یک جو عافیت گر بخشدم در دیش می گردد

ندانم عرفی این غم دوستی را از کجا آورد[1]

که از دنبالهٔ غمهای بیش از بیش می گردد

(۶۵)

نخورم زخم در ان کوچه که مرهم باشد — نه شوم کشته در ان شهر که ماتم باشد

خجل آن کشته که چون تیغ کشد غمزهٔ دوست — احتیاجش به دمِ عیسیٔ مریم باشد

گفتگو های حکیمانه نیالاید[2] عشق — واگذارید[3] که این نکته مسلّم باشد

عقل را کرده ام از مسئله خاموش بلی — حرفِ بی ادب آن است که ملزم باشد

نیم جو درد[4] به کس ندهم و این هم منزلت — ای خوش آن بخل که آرایشِ حاتم باشد

عرفی از گریه نیاساید و طوفان برخاست

جرم تو کی نیست که او را غمِ عالم باشد

(۶۶)

خم به جوش آمد[5] بگو چون توبه اکنون نشکند — توبهٔ بی کز بی شرابی کرده ام چون نشکند

در چمن هرگز نه گردد[6] آن سر قامت جلوه بی[7] — کز خجالت باغبان صد نخلِ موزون نشکند

بر دهانش زن گر آرد نامِ همّت بر زبان — تشنه بی کو جامِ جم بر فرقِ جیحون نشکند

گر دهم جامی به عشّاق از شرابِ شوقِ دوست[8] — بوی لیلی گر بر آید رنگِ مجنون نشکند

در بیانِ شعر عرفی وقتِ آن خوش کو حسد

لفظ را بر لب پیچد شان مضمون نشکند[9]

---

[1] ن ۹ = آموخت؛ ن ۴ = دارد؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = آورد [2] ن ۲۵ = نیالاید؛ ن ۱، ۵ = نیال... ن ۲، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = نیالاید [3] ن ۱۷ = بگذارید؛ ن ۱، ۵ وغیره بیشتر نسخ = واگذارید [4] ن ۳، ۱۲، ۱۷ = نیم جو در... ن ۹ = نیم خورد تو؛ ن ۶ = نیم جو زر [5] ن ۱۲ = آید؛ ن ۲، ۴، ۵، ۶، ۸ وغیره = آمد [6] ن ۱۰ = گشت... ۱، ۵ = کرد [7] ن ۱۰ = جلوه گرد؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیره = جلوه بی [8] ن ۶ = ذوق دوست؛ ن ۵ = درد خو... ن ۱، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷ = شوقِ دوست [9] ن ۲، ۵، ۱۱ خلاصه = بشکند؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵ = "نشکند" ردیف اس...

(۶۷)

بیا که در چمن انتظار آب نماند — جمال شاهد امید در نقاب نماند
ز بسکه چشمهٔ امید نم نداد برون — فریب تشنه لبان نیز در سراب نماند
کدام مسند عشق تو[۱] در میان افگند — که عقل معرفت آموز[۲] در جواب نماند
عنایت تو چنان زد صلای معموری — که در دیار محبت دل خراب نماند
ته پیالهٔ حسن ترا مه کنعان — چنان کشید که رشحی به آفتاب نماند
هدایتی که زند بر آستان عناد — امید معرفت آموزی از کتاب نماند
ز بس ملال طراوت گداز محرومی — عروس صبر مرا حالت شباب نماند

بده به دست عنایت عنان عرفی را
مبین که نیم قدم در ره صواب نماند

(۶۸)

هجران شب تار ما ندارد — غم عقدهٔ کار ما ندارد
ما جان به هوای گل فشانیم — گل میل کنار ما ندارد
گر عزم سفر کند خوشش باد — جان طاقت بار ما ندارد
فردوس شراب دارد امّا — پیمانه گسار ما ندارد
هر کس که رهین حرف و صوت است — پیغام نگار ما ندارد
ساقی می ناب دارد، امّا — در خورد خمار ما ندارد
از بسکه رمیده ایم و ترسان — غم ذوق[۳] شکار ما ندارد

عرفی نه ز دوست دشمنان است
امّا غم کار ما ندارد

---

۱ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = عشق تو؛ ن ۹ = شرح تو ۲ ن ۹، ۲۵ = افروز؛ ن ۱، ۵ = آموز ۳ ن ۶ = میل؛ در نسخه‌های دیگر = ذوق۔

(۶۹)

ما کسی را نه شناسیم که غم نشناسد — هست بیگانهٔ ما هر که الم نشناسد
من و آن غمزه که چون تیغ برآرد ز نیام — طایرِ بتکده و مرغِ حرم نشناسد
دردم این است که با این همه حسن آن دلخواه — شیوه‌ها را همه یار است و ستم نشناسد
یارب آن کس که نهد تهمتِ شادی بر من — تا ابد کامِ دلش لذتِ غم نشناسد
ما شهیدانِ شهادت گهِ عشقِ ازلیم — زخمِ ما مرهم و الماس ز مرهم نشناسد
شرم باد از صنم آن برهمنی را که اگر — در حرم دیده گشاید به صنم نشناسد

دلِ عرفی بود آسوده ز هر بود و نبود
در جهانی که وجود است عدم نشناسد

(۷۰)

در چمن حور وشان انجمنی ساخته اند — چشم بد دور بهشتی چمنی ساخته اند
نشنیده دلِ این طایفه در قصرِ بهشت — که به معمورهٔ دلها وطنی ساخته اند
چون بسنجد به فرهاد مرا یا مجنون — که به بازیچهٔ هر یک سخنی ساخته اند
ای برهمن بنگر معبدِ صوفی و ریا — کین طرف نیز بت و برهمنی ساخته اند
حله‌ها سوخته اند اهلِ بهشت از غیرت — تا شهیدانِ تو گلگون کفنی ساخته اند
تیرِ آن غمزه حلال است، ولی جمعی را — که ز دل جامه و از جان بدنی ساخته اند
حذر از انجمنِ عشوه نمایان کایشان — عالمی سوخته و انجمنی ساخته اند
دل خرابِ غمِ او بود که در شهرِ وجود — آمد آواز که جانی و تنی ساخته اند

لذتِ شعرِ تو عرفی به همه عالم گفت
که ترا مایلِ شیرین دهنی ساخته اند

---

۱ ن ۱۰ = نیام؛ دیگر نسخه‌ها بشمول ۱، ۵ = میان ۲ ن ۱۰ = وجودش ز عدم؛ ن ۱، ۵، ۲۵ و دیگر نسخه‌ها = وجودش است عدم ۳ ن ۲، ۵، ۷، ۱۷، ۲۵ = شهید؛ ن ۲، ۹، ۱۰ = خراب ۴ ن ۱، ۲ = سخنی؛ ن ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲ وغیره = دهنی ۵ ن ۱۷، ۲۵ = دلجو؛ ن ۱، ۵، ۸ = دلخواه ۶ این دو بیت تنها در ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ یافته شد.

(۷۱)

زفتنه‌ی دل و جانم پیاله در[1] دست اند | که ناز و عشوه ز تاثیر صحبتش مست اند
چگونه می به میان آورم درین مجلس | که باده حوصله سوز است و جمله بدمست اند
کدام بزم نه چیدم که تنگ حوصلگان | ببوی می که شنیدند شیشه نشکستند
مگو[7] به تجربه جامی بده که نشنودم[2] | که شیشه‌یی که شکستند باز پیوستند
هلاک صحبت رندان[3] بی شر و شورم | که بوی می نه شنیدند و تا ابد مستند
زنند[4] طعنه به محشر بهشت جویان را | که این گروه رعایای همت پست اند

بیا به دیر مغان آبرو مبر عرفی
که از برون[5] و درون در بروی ما بستند

(۷۲)

عصمت از لعل لبت گرد هوس میگردد | قند مفروش که سیمرغ مگس می گردد
ناله‌یی می کشم از درد تو گاهی لیکن | تا به لب می رسد از ضعف نفس می گردد
در بهاران همه‌کس همدم مرغ چمن است | دل من هم‌نفس مرغ قفس می گردد
بندهٔ عشقم و آیین دیارش کانجا | در بدر شعله ز دنباله[6] خس می گردد

از قبول است نه از حیله که عرفی همه شب
می کشد باده و همراه عسس می گردد

(۷۳)

---

[1] ن ۲، ۶، ۸ = بر؛ ن ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۱۷ وغیره = در [2] ن ۱، ۵ = نشنیدم؛ ن ۲، ۴، ۶، ۸، ۱۰ وغیره = نشنودم [3] ن ۱، ۵، ۸ = یاران؛ ن ۲، ۳، ۹، ۱۰، ۱۷ = رندان [4] ن ۱، ۴، ۵، ۸ = زنند روز جزا طعنه نا امیدان را؛ ن ۲، ۱۰، ۲۶ = زنند طعنه به محشر بهشت جویان را [5] ن ۱، ۵ = که از درون و برون؛ ن ۲، ۸، ۱۰ وغیره = برون و درون [6] ن ۱، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۹ = به دنباله؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۸، ۱۲ وغیره = ز دنباله [7] ن ۵ = مگو؛ ن ۲۵ = بگو.

این[1] صفا حسن و محبت ز[2]هم اندوخته اند — این[3] دو شمع است که از یکدگر افروخته اند

عشوه و ناز و تغافل که بر[4]یزد ز بتان — شیوه[5] هایی است که از همدگر آموخته[6] اند

ما فرو رفته به بحر غم بی پایانیم — جامهٔ ما نه به اندازهٔ ما دوخته اند

رفع لب تشنگی از شعله نه کردست کسی — مگر آن جمع که در آتش دل سوخته اند

بندگان تو که در عشق خداوندانند — دو جهان را به تمنای تو بفروخته اند

عرفی آنانکه ز تحقیق مسایل مستند
خون دل[7] خورده و زان چهره برافروخته اند

(۷۴)

فتادگان سر[8] خود را به خاک پا بخشند — به جان خرند شهادت که[9] خون بها بخشند

خدا گواست که گر جرم ما همین عشق است — گناه گبر و مسلمان به جرم ما بخشند

مریض عشق به زنجیر بند نتوان کرد — دران دیار که بیمار را شفا بخشند

به راه عفو گناه از پی رعایت عدل[10] — جزای خویش دهندت ز شرم ما بخشند

نظر ز ننگ به دزد و گدای کوچهٔ عشق — از ان متاع که در سایهٔ هما بخشند

چه مایه شکر مروت کنیم اگر زهاد — خطای ما به زبردستی قضا بخشند

ز زردی[11] عذر چه غم چون جزا بود ترسم — که عذر ما نه پذیرند و جرم ما بخشند

به اهل فیض نشین در حریم گلشن عشق — که گر نسیم صبا خوش کنی صبا بخشند

---

[1] ن ۹ = از ازل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ وغیره = این صفا ؛ ن ۱۰ = این وفا [2] ن ۹ = بهم ؛ ن ۱، ۵، ... ۱۰ وغیره = زهم [3] ن ۹ = دو چراغ اند ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ وغیره = این دو شمع است [4] ن ۹ = بریزد ... ن ۱۰ = بریزند بتان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸ = ندارد پایان [5] ن ۹ = شیوه ای ست که از هم دگر ؛ ن ۱، ۵، ... و دیگر نسخه ها = شیوه ها را همه گویی زهم [6] ن ۴ = اندوخته ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = آموخته [7] ن ۱، ۵، ۸، ... = هم ؛ ن ۲، ۲۹ = خود ؛ ن ۳ = دل [8] ن ۴ = چو سر خود ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = سر خود را [9] ن ۱۰ ... ن ۱، ۵، ۳۵ = کز [10] ن ۱، ۵ = بذل ؛ ن ۶، ۱۱ = دل ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عدل [11] ن ۲۵ ... زروز عذر ؛ ن ۱، ۹ = زرد عمر ؛ ن ۲، ۸، ۱۰ = زردی عذر۔

چه خواهی ای فلک از اهلِ دل شکنجه بس است — عطیه‌ها که پذیرفته اند وا بخشند
نخست گوهرِ خویش آیدش به چنگ اگر — کلیدِ گنجِ گدائی به بادشا بخشند
دعای بی اثری دارم و هزاران جرم — مگر مرا به تهی دستیِ دعا بخشند
بضاعتی بکف آور که ترسمت فردا — به جوی فشانیِ پیشانیِ حیا بخشند

امید هست که بیگانگیِ عرفی را
بدوستیِ سخن های آشنا بخشند

(۷۵)

گر درِ عشق زنی، تابِ ملامت باید — دلِ آمادهٔ آشوبِ قیامت باید
در قبولِ نظرِ عشق هزاران شرط است — اوّل از عافیتِ رفته ندامت باید
تا یکی شاهدِ معنی بکشد بندِ نقاب — عمرها بر درِ اندیشه اقامت باید
حسنِ سلمی نه تماشاگهِ هر بوالهوس است — چشمی از دیدنِ جزوی بسلامت باید
طاقتِ سایه نداریم چه اندیشه کنیم — پنجه در پنجهٔ خورشیدِ قیامت باید

عرفی از زمزمه ثابت نشود دعویِ عشق
همه صاحب نظرانیم، علامت[1] باید

(۷۶)

در[2] محبّت لبِ خشک و دلِ تر می خندد — مست و مخمور درین بزمِ شکر می خندد
اهلِ دل خنده زنانند و نمی بیند کس — لبِ این جمع به آیینِ دگر می خندد
ای کلیم آتشِ ایمن گلِ مقصودِ تو نیست — به تمنّای محالِ تو شجر می خندد
همّت[3] با سوزِ تو شوقی که شهیدِ ستمت — بدنش مضطرب افتاده و سری خندد
ذوقِ[4] ناکامیِ ما را ز دعا یاب که هست — گریه آلوده و بر سعیِ اثر می خندد

---

[1] ن ۱، ۵، ۹ = ملامت؛ ن ۳، ۴، ۷، ۸، ۱۷ = علامت [2] ن ۲۲ = محتسب بالبِ خشک و دلِ تری خندد؛ ن ۱۲، ۱۷ = از محبّت لبِ خشک و لبِ تری خندد؛ دیگر همه نسخه‌ها بشمول ۱، ۵، ۸، ۳۵ = در محبّت لبِ خشک و دلِ تری خندد۔
[3] این دو شعر و شعرِ آینده تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [4] ن ۸، ۳۵ = ناز؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = سعی۔

آبِ شمشیرِ غمت آن فرح انگیزی است	که شهیدِ تو ز لب تا به جگر می خندد
دیده از شاهدِ امّید فرو بند و ببین	که لبِ شام به صد ذوقِ سحر می خندد
کم مباد آب در هوای چمنِ ما که درو	گلِ پژمرده به از لالهٔ تر می خندد

دلِ عرفی بود آن مرغِ خزان[1] پرورده
که به حبسِ قفس و بستنِ پر می خندد

(۷۷)

که دست در خمِ می زد که خونِ ما جوشید	که بر فروخت که در[2] چشمِ ما حیا جوشید
هزار آبله از هر نفس فرو[3] ریزد	چنین که از تهِ دل تا لبم دعا جوشید
چنان ملامتِ واعظ[4] مرا پریشان کرد	که عذرِ معصیتم از لبِ قضا جوشید
براهِ عشق کسی گرم رو بود، که اگر	قدم نهاد به الماس جای پا جوشید
ترانه یی که چمن را به خونِ گرم گرفت	که تا گذشت بر و سینهٔ صبا جوشید

کرشمه که بر اصحابِ دردِ عرفی تاخت[5]!
که خونِ گرمِ شهیدان هزار جا جوشید

(۷۸)

کرشمه دست در آغوشِ نوشخندِ تو باد	غبارِ فتنه سراسیمهٔ سمندِ تو باد
دمی که آتشِ حسنِ تو شعله خیز شود[6]	هزار مردمکِ دیده ام سپندِ تو باد
سری که حلقهٔ فتراکِ دوست می افتد	مرد تست که گویند در کمندِ تو باد
به تندگی چه دعا های بد نه کردم لیک	دلم نداد که گویم اسیرِ بندِ تو باد
دلی که کام بجوید دلی که جان بدهد	ز خوشِ معاملگانِ ندا[7] پسندِ تو باد[8]

---

[1] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بخون ؛ ن ۲، ۹، ۱۰ = خزان [2] ن ۱۰، ۱۱، ۳۵ = در ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بر [3] ن ۵، ۱۷ = برون ؛ ن ۱، ۸، ۱۰ = فرو [4] ن ۱۰، ۱۱ = عرفی ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۷ = واعظ [5] ن ۱۰ = می تازد ؛ ن ۹ = بارد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = عرفی تاخت [6] ن ۱ = بود ؛ ن ۲، ۵، ۸ وغیره = شود [7] ن ۸، ۱۷، ۲۵ = وفا ؛ ن ۱، ۵ = جفا [8] این بیت و شعر آینده تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد۔

صباحِ عیدِ وصالم بهشتیان گویند ——— که نوش خندهٔ ماست زهرخندِ تو باد
خموش بی که بود چشمه زای حیرانی
به بختِ خویش دلا نوحهٔ بلند تو باد[1]

(۷۹)

دوش در دیرِ مغان بودیم و کس با ما نبود ——— گفتگو با رفت و تشویشِ نفس با ما نبود
رو نه کردیم از حرم یکبار در آتشکده ——— کز حریمش دامنی خاشاک و خس با ما نبود
صد قدم رفتیم دور از کوی او در بس کجا ——— اضطرابِ یک نگاهِ بازپس با ما نبود
نعمتِ فردوس بر ما ریختند اما چه شد ——— کام لذت یاب چون ذوقِ مگس با ما نبود
طایرِ قدسیم و نشستیم از شاخی به شاخ ——— کز هوای دل[2] دو صد دامِ قفس با ما نبود
عادتِ دل مانمی دانیم کان ناآشنا[3] ——— تا به ما بستند عهدش یک نفس با ما نبود

(۸۰)

روی گرمی کو که داغم باز بوی خون دهد ——— مرهمی بگذارد و خونابه بی بیرون دهد
سودهٔ الماس داغم داده آمیزش بزهر ——— مستِ لذت بی دلی[4] کو را ازین معجون دهد
گر زمام از پنجهٔ ناز آورد لیلیٰ برون ——— ناقه را سر در حریمِ سینهٔ مجنون دهد
مستِ نازی[5] کو که در بزمِ محبت از دلم ——— شربتِ حیوان ستاند ساغرِ پرخون دهد
چون لبِ فرهاد بوسد جلوه گاهِ دوست را ——— نیم بوسی بسکه در جولانگه گلگون[6] دهد
من نخواهم مُرد او بیهوده زحمت میکشد ——— لذتی کین زخم دارد صیدِ او[7] جان چون دهد
ده چه بزمِ دلگشایست این که اهلِ درد را ——— نالهٔ ماتم نشان از نغمهٔ قانون دهد
چون کنم ترکِ جگر خوردن که عشق این نغمه را ——— چاشنی از زهر[8] بخشد پرورش پرخون دهد

---

[1] این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [2] ن ۹۵ = خود ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸ وغیره = دل [3] ن ۸ = دیر آشنا ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ وغیره = ناآشنا [4] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بیدلی را کو ؛ ن ۲، ۹، ۱۷، ۳۶ = بیدلی کو را !
[5] ن ۸، ۱۷، ۳۵ = نازی کو ؛ ن ۱، ۵ = نازاو [6] ن ۱۰، ۱۱ = مجنون ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸ = گلگون [7] ابیات از ششم تا دهم در نسخهٔ مقدم شامل نیست [8] ن ۲، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = زهر ؛ ن ۱ = زخم۔

ای طبیب این جا دگر گون است قانونِ علاج — شربتی فرما که ما را دردِ روز افزون دهد

این[1] تفاوت هست در مشرب در تاثیرِ عشق — ورنه یک می نشأه نتواند که دیگر گون دهد

کی شود عرفی دلم از گریه خالی، ور[2] شود

هر[3] مژه صد چشمه و هر چشمه صد جیحون دهد

(۸۱)

عرض کردیم به زاهد که ریا نفروشد — کفر اندوده به اسلام به ما نفروشد

گو بنه بر سرِ دل منّت و بسیار بنه — آن که بیماریِ دل را بشفا نفروشد

عاشق آن است که گر جان دهد از ناکامی — گرمیِ سینه و[4] تاثیر دعا نفروشد

حُسن آن جلوه فروش است که این مایه ناز — ذوقِ یک شیوه به صد شرم و حیا نفروشد

بوی پیراهن یوسف اگر این است[5] رواست — که بصد جان[6] کرشمه به صبا نفروشد

گر فروشنده بهای مهِ کنعان داند — به متاعِ دو جهانش به خدا نفروشد

مردِ سودای محبت بود آنکس عرفی

که دهد عیشِ ابد منت و بلا نفروشد

(۸۲)

دارم ز زخمِ غمزهٔ او لذتی که بود — اما نه مانده جانِ مرا طاقتی که بود

اکنون که می توان طلب نیم عشوه کرد — دردم به بین که نیست مرا جرأتی که بود

شیرین اگر ز دیدهٔ فرهاد گم شود — باور مکن که کم شود آن رغبتی که بود[8]

بگرفت[7] جان بیاری هجران ز من اجل — یعنی که هست با غمش آن الفتی که بود[8]

---

[1] در نسخهٔ ۳۶ این بیت بطور زیر است:
آن تفاوت ها ز مشرب دان نه از تاثیر عشق — زانکه یک می نشأه نتواند که دیگر گون دهد

[2] ن ۹، ۲۹ = ور ز ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گر [3] ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = هر ز ن ۲۹ = بر [4] ن ۱۷ = به ز ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ = و [5] ن ۱۷ = جانِ گران مایه ز ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = جان و کرشمه ز ن ۳۵ جان کرشمه [6] این دو بیت تنها در نسخه ها ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد [7] ن ۸، ۱۷، ۳۵ = بگرفت ز ن ۱۵ بگرفت.

یک مو زِ عشق گر شده کم اعتراض کن | زانرو که ماندِ حسن به آن حالتی که بود[1]
حرمان زحد گذشت ولی چهرهٔ نیاز | دارد[2] به آستانِ حرم نیتی[3] که بود
از دیدنت نه مردم و نادیدنت نه کشت | دردا[4] که دارم از تو چنان خجلتی که بود
نی بهرِ[5] کشتگانِ تو من بعد ازان که برد | کامِ شهیدِ نازِ تو هر لذتی که بود

عرفی به سجدهٔ صنم افزود رغبتم
یعنی زیاده گشت مرا طاعتی که بود

(۸۳)

آن چنان زآتشِ بیداد مرا می سوزد | که ستم می گزد انگشت و بلا می سوزد
آن چنان زآتشِ رنجوریِ[6] بیمارِ ستم | شعله زن گشت که امیدِ شفا می سوزد
ناامیدی ز تو رو کرد به محرابِ نیاز | که زتاثیر دمِ گرم دعا می سوزد
دلِ گرم است مرا ز آتشِ عشقت که اگر | آهِ سردی بکشم هر دو سرا می سوزد
اثرِ شعلهٔ ناکامیِ دل بین که همای | گر برو سایه کند، بالِ هما می سوزد
کی دماغِ تو معطر کند از بوی صفا | بزمِ زاهد که درو عودِ ریا می سوزد
رو به هر سو که کند جلوه کند شاهدِ حسن | آن کلیم است که از شوقِ لقا می سوزد
آتشِ شوق محیطِ دل من گشته ولی | هر سرِ مو شده داغی و جدا می سوزد

تا بروی تو شود گرم نگاهش عرفی
می گدازد ز خجالت، ز حیا می سوزد

(۸۴)

طریقِ دلبریِ تو مگر پری داند | که آدمی نه بدین شیوه دلبری داند

---

[1] این بیت تنها در نسخه‌ها ۵۶، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد [2] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = دارد ؛ ن ۲ = دارم [3] ۱۷، ۲۹ = نیتی ؛ ن ۱ = نسبتی ؛ ن ۲، ۵، ۸ = نیتی [4] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = افغان ؛ ن ۲، ۴، ۹ = دردا [5] ن ۳۵ میل ؛ ن ۵ = بی ؛ ن ۱ = نی [6] ن ۲، ۸، ۱۰ = آتش بیماری رنجورِ ستم ؛ ن ۴ = زآتش رنجوری بیمارستم ؛ ن ۹ = آتش رنجوری بیمارِ ستم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = آتشِ نومیدیِ بیمارِ ستم ؛ ن ۳۵ = آتش بیماری نومیدِ ستم۔
[7] ن ۵ = بی بهره ؛ ن ۳۵ = بی بهره ؛ ن ۱۷ و دیگر نسخه‌ها = نی بهر۔

کسی که هر بنِ مژگان بصد کرشمه سپرد | سزد که هر سرِ مویش نشتری[۱۰] داند

ز جان طمع بردِ[۱] یا بدل غمش بنهد[۱۱] | کسی که عادتِ آن ترکِ لشکری داند

ادب ز چشمۂ لب تشنگی دهد آبم | کدام خضر بدین چشمه رهبری داند

حذر از آنکه بد و نیک آهوان حرم | ز فربهی نگرد یا ز لاغری داند

کسی که این همه حسنش دهند بی آن نیست | کرشمۂ ز حسابِ ستمگری داند

کسی که هر سر مو را دهد طبیعتِ دل | درو گریز که او کیمیا گری داند

دگر به[۲] هیچ عمل گوهرش جدل نکند | گهر فروش گر انصافِ جوهری داند

ز پا درا[۳] فتد و برخاستن محال بود | کسی که رهروِ عشق سرسری داند

بزر چگونه توان لعلِ آفتاب خرید | گرفتم آنکه کسی کیمیاگری داند

ازان تتبعِ حافظ رواست بر عرفی

که دل بکاود و دردِ سخنوری داند

(۸۵)

برهمن کی رهِ اسلام از بیمِ ستم گیرد | بهل تا سوی دیر آید اجازت از صنم گیرد

طوافِ[۴] کعبه کردم با دلِ پر آتش و ترسم | که ناگه شعلۂ در بالِ مرغانِ حرم گیرد

اگر محروم[۷] گردد دل ز شوقِ[۸] آتشِ دوزخ | ز صد دریای آتش لذتِ[۹] یک شعله کم گیرد

ز آهِ سرد زاهد تیره گشت[۱۰] آیینۂ ایمان | دلا عکسی بیفگن تا فروغِ[۱۱] جامِ جم گیرد

له ن ۱۰ = بردیا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۱۵ = بَرد یا که ن ۱، ۵ = دگر به هیچ عمل گوهرش ؛ ن ۲، ۸، ۲۵ = اگر به هیچ نهد گوهرش ؛

ن ۱۷ = اگر نهد کمر گوهرش ته ن ۱، ۵ = درآید ؛ دیگر نسخه‌ها = درافتد که ن ۱، ۸، ۲۵ = بر ؛ ن ۲، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱،

۱۷، ۳۶ = چون شه ن ۲، ۲۹ = دل پُر آتشم دارد طواف کعبه و سوزم ؛ ن ۹ = طواف کعبه کردم با دل پُر آتش و ترسم

ن ۳، ۱۷ = طواف کعبه‌ای دارد دل پر آتش و سوزم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = طوافِ کعبه دارد دل بر آتش سوزم و سازم که ن

۲، ۸، ۳۵ = آزاد ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ وغیره = محروم که ن ۲، ۸، ۳۵ = سوز ؛ ن ۹، ۱۷ = ذوق ؛ ن ۱، ۵ = شوق شه ن

= آفت ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ وغیره = لذت که ن ۲ = تیره شد ؛ ن ۱، ۵ = تیره گشت ؛ ن ۳۵ = تیره گشت

نله ن ۱، ۵، ۸ = طلق ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۱۷ وغیره = فروغ لله ن ۲، ۲۹ = نشتری ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دلبری

ن ۵، ۳۵ = تنهد ؛ ن ۱۰ = بنهد

دلِ افتاده را چون دست گیرد غم کہ ملید　　به عهدِ شادیِ وصلت دلی تا دستِ غم گیرد
دلم دایم به جولانگاهِ شاهِ حسن ازان ماند　　که چون آید سپاهِ ناز راهی بر ستم گیرد
بکن حفظ بهشت ای باغبان منما به من کوثر　　مباد از یادِ آن لب شعلهٔ آهم علم گیرد
خیالِ چشمِ او چون با خود از عالم برد عرفی
هزاران فتنه و آشوب در شهرِ عدم گیرد

(۸۶)

آنم که تلخیم ز غم افزون نوشته اند　　سازِ دلم به سینهٔ مجنون نوشته اند
چون کم شود جنون که مسیحا دمانِ حسن　　حرزِ کرشمه بر لبِ افسون نوشته اند
ای دیده اشکِ گرم میفشان بر روی خاک　　تفسیرِ گریه را دُرِ مکنون نوشته اند
طرحِ خرابیِ دو جهان می کند ازان　　بازیچه[۱] های نازِ تو بیرون نوشته اند
بر لوحِ سازْ نامِ شهیدانِ[۲] خالِ تو　　لذّت شناسِ زخمِ شبیخون نوشته اند
آنم که ذوقِ درد شناسانِ غم[۳] مرا　　سر جوشِ لذّتِ[۴] غمِ مجنون نوشته اند
عرفی علاجِ[۵] تلخ دهانانِ هوشمند
بر نوشِ خندهٔ لبِ میگون نوشته اند

(۸۷)

نه گرفتم از تو جای سرم این خمار دارد　　برهِ تو دیده مردم دلم این غبار دارد
به بهانهٔ ترحّم نکشی[۶] مرا وگر نه　　سرِ خون گرفتهٔ من به بدن چه کار دارد
دلِ تنگ عیشِ[۷] ما را که شمار داز صبوران　　که هزار زخمِ دندان جگرش فگار دارد

---

[۱] ن ۲ = تاریخهای ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ وغیره = بازیچه های [۲] ن ۱، ۵ = نامِ شهیدانِ خالِ تو ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۱۰، ۹، ...
۲۶، ۳۵، ۳۶ وغیره = نامِ شهیدِ خیالِ تو [۳] ن ۲ = عشق را ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیره = غم مرا [۴] ن ۲ = نعمت ...
دیگر همه نسخه ها = لذّت [۵] ن ۱، ۵، ۱۷ = صلاح ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = علاج [۶] ن ۸ = بکشی ؛ ن ۱، ۳، ۵، ...
۹، ۱۰، ۱۷ = نکشی [۷] ن ۲ = دلِ خونچکان ما را ؛ ن ۹ = دل خون گرفتهٔ من ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۳۵ = دلِ تنگ عیش ما را۔

سخن ازان نباشد برِ اهلِ عشق روشن — که چو بادِ کوچهٔ غم نفسم غبار دارد

زمتاعِ شیوهٔ حسنت بود آن گران[۱] تحمل — که ز عشوه چشم بندد ز کرشمه عار دارد

به عدم چگونه زین سان نردیم مست و غلطان — که ز پا فتادگان را سرِ رشته وار دارند

زشهیدِ غمزهٔ او دهد این نشانه[۲] عرفی

که هزار شمعِ حسرت به سرِ مزار دارد

(۸۸)

مرا چو در شبِ هجر اضطراب بگدازد — قرار در دل و در دیده خواب بگدازد

برای شربتِ بیمارِ عشقِ او رضوان — گلِ بهشت به عزمِ گلاب بگدازد

عطای او به گنه جلوه‌یی کند فردا — که[۳] رستگار زرنگِ ثواب بگدازد

دمی که شمعِ منِ آید ز انجمن بیرون — ز نورِ شعلهٔ حسن آفتاب بگدازد

کجاست[۴] خلوتِ وصلی و صحبتِ گرمی — که در میانه ز غیرت حجاب بگدازد

به شمعِ[۵] روی تو نزدیکی هوس دارم — که از ملامتِ دوری نقاب بگدازد

ز اضطراب هلاکی[۶] نظاره کن عرفی

که حیرتِ رخِ یار اضطراب بگدازد

(۸۹)

مقیمِ کعبه که عیبِ شراب خانه کند — به این بهانه حدیثِ می[۷] مغانه کند

دلم چگونه نه نازد به صیدگاهِ کسی — که شوقِ ناوکِ او کارِ تازیانه کند

شکوهِ عشق نگه کن که موی مجنون را — فلک به شعشعهٔ آفتاب شانه کند

کسی که خاکِ درت را کشد چو سرمه به چشم — ببین چه بی ادبیها بر آستانه کند

---

۱ ن ۳، ۹، ۳۵ = گران ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = کران ۲ ن ۹ = فسانه ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۰، ۳۵ = نشانه ۳ ن ۸، ۱۰ = که بیگناه زرشکِ صواب ؛ ن ۴، ۱۱، ۳۶ = که رستگار زرنگِ ثواب ؛ ن ۹، ۲۹ = که بی گناه زرنگِ ثواب ۱۷، ۳۵ = که بی گناه زرشکِ ثواب ۴ این بیت تنها در نسخهٔ ۸ و ۱۷ وجود دارد ۵ این بیت تنها در نسخهٔ ۲۰ یافته شد ۶ ن ۱۰ = هلاکِ نظارهٔ عرفی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۴، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = هلاکی نظاره کن عرفی ۷ ن ۲، ۱۱، ۱۷ = می مغانه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = می و مغانه ۸ این بیت تنها در ن ۱، ۶، ۸، ۳۵ موجود است۔

سم فروش در آواز زمانه باک مدار — که خوش معاملگی بیشتر زمانه کند

جحیم با همه اسباب[۱] سوختن عرفی
ز برقِ عشقِ تو دریوزهٔ زبانه کند

(۹۰)

نسیم صبح چو برگِ سمن فرو ریزد — جگر ز نالهٔ مرغِ چمن فرو ریزد
فلک نظر به که دارد که پیشِ غمزهٔ او — هزار ناوکِ جادو فکن فرو ریزد
اجل به صید گهِ نازِ او شود پامال — ز بسکه بر سرِ هم جان[۲] و تن فرو ریزد
اگر شکسته دلم آستین بر افشاند — جهان جهان غمش از هر شکن فرو ریزد
شکافت گریه دلم را رها کن ای حسرت[۳] — که خوشه خوشه ز مژگانِ من فرو ریزد
اگر به حد تقاضای حسن جلوه کند — ز آستینِ صنم برهمن فرو ریزد[۴]
نهفته بر لبِ شیرین اگر زنی انگشت — فسانهای غمِ کوهکن فرو ریزد

که لافِ حوصله زد گو بیار می که لبم[۵]
حدیثِ عرفیِ خونین کفن فرو ریزد

(۹۱)

دوش[۶] ذکرِ شیخ و شاب از پردهٔ عشاق بود — دیده شان بر ساقی و دل شان بمی مشتاق بود
من ندانم فقه یا[۷] شرعیت، دانم کین کتاب — گر نه پیشِ می فروشان در گرو بر طاق بود
نعمتِ شاه و گدا از رنگ نشناسم که من — لختِ دل خوردم مدام و طالعم رزّاق بود
عابد از حسنِ توجه چون نباشد بهره مند — کشِ دم طاعت نظر بر حورِ سیمین ساق بود
هجر[۸] بر معشوق بود آفت نه بر ما زانکه ما — بر یکی مشتاق و او بر عالمی مشتاق بود

---

[۱] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = سامان؛ ن ۲، ۳، ۹، ۱۰ = اسباب [۲] ن ۵، ۱۰ = جان زتن؛ ن ۱۷ = هر جان و تن؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = هم جان و تن [۳] ن ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۶ = ای حیرت؛ ن ۱ = ای حسرت؛ ن ۱۱ = از غیرت [۴] این بیت تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [۵] ن ۵ = بهم؛ ن ۲، ۳، ۳، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیره = لبم [۶] این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [۷] ن ۱، ۸ = فقه و شعرلیست؛ ن ۵، ۱۷، ۳۵ = فقه یا شعریست [۸] ن ۳۵ = هجر؛ ن ۱، ۵، ۸ = سحر۔

در جگر خوردن ز طالع نیستم ممنون[1] بلی | انتخاب از طالع اما فیضِ حق رزّاق بود
چون به مستی کشف شد دانستنیها بردلم | در شرابِ ناب شستم هرچه در اوراق بود

(۹۲)

زندگی[2] بخشم فسونِ لعلِ خندانِ تو شد | ورنه آن جانی که با من بود قربانِ تو شد
کشتهٔ سروِ خرامانِ توام منّت منه | نخلِ تابوتم اگر سروِ خرامانِ تو شد
شمعِ بالینِ منِ بیمار بی تقریب مرد | امشب ای مه ظاهرا خوابم[3] به قربانِ تو شد
تا سحرگاهِ جزا برهم نخواهد آمدن | چشمِ گریانی که شامِ مرگ حیرانِ تو شد
پیش ازین عرفی چنین رسوا نبودم در غمش
باعثِ رسوائیِ[4] من چشمِ گریانِ تو شد

(۹۳)

لبش[5] هرگز به دشنامِ منِ ناکام نگشاید | ز دل صد چشمه خون از بهرِ یک دشنام نگشاید
مهِ من بر لبِ بام است و من با غیر در حرفم | که مشغولش کنم باشد نظر بر بام نگشاید
چنان زنّارِ شهرِ[6] نامسلمان زاده بی عشقم | که چشمم تا ابد بر چهرهٔ اسلام نگشاید
بشمشیرِ تغافل بسملم کن چیست این گرمی | کسی از بهرِ صیدِ نیم بسمل دام نگشاید
گهی[7] چشمت به من غافل نیفتد کین دلِ بدخو | بروی خود درِ صد آرزوی خام نگشاید
بکشتن نیستی لایق رها کن دانش عرفی
چه عجز است این برو این عقده را ابرام[8] نگشاید[9]

(۹۴)

دلم[10] گر از جدائی گه ز داغِ رشک خون باشد | دلی کین حال دارد یک نفس آسوده چون باشد

---

[1] ن ۸ = ممنون ؛ ن ۱، ۵، ۲۵ = مجنون [2] ن ۱، ۵، ۸ = خوابم ؛ ن ۱۷ = جانم [3] ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = گریانی ؛ ن ۱۷ = ...
[4] این سه غزلها تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ یافته شد [5] ن ۲۵ = فقر ؛ ن ۵ = مهر [6] ن ۸، ۲۵ = گهی غافل بمن چشمت ...
ن ۱، ۵ = گهی چشمت بمن غافل نیفتد [7] ن ۸، ۱۷، ۲۵ = ابلام ؛ ن ۱، ۵ = آرام [8] که بهتری نماید۔

شراب آلوده از مجلس گی بیرون فرست امشب / که بیرون ماندگان را مرہم داغ درون باشد[1]

به غیر افزون بود لطف وی از من رسم عشق این است[2] / که درمان کم دهند او را که دردِ دل فزون باشد

مرنج از ناز و استغنای او شرمی بدارای دل / کسی را کان چنان حسنی بود خواهی که چون باشد

دو روزی در فریبش داشتی وز سادگی عرفی

همان لطفی که بود اوّل ترا خواهی کنون باشد

(۹۵)

گرنه[3] مجنون رخت از کوی ہوس بیرون کشد / ناقه کی می خواست لیلیٰ را سوی مجنون کشد

تا برغم بر نگردد می شوم پنهان ازو / جذبِ شوقم[4] چون ز بزمم[5] دشمنش بیرون کشد

بوالهوس را نیست چون باکی[6] جدایی روزگار / انتقامِ وصلِ یار از وی ندانم چون کشد

دشمن از حد می برد شادی وی ترسم که دوست / نامهٔ قتلِ مرا خط بر سرِ مضمون کشد

من مهمانِ رنجهای عالمم زانرو فلک / دردِ عالم را رقم تنها برین[7] محزون کشد

می کند از پاکدامانی چو عرفی احتراز

آنکه بیباکانه با هرکس میِ گلگون کشد

(۹۶)

چون[3] شد که دل شگفته به آن کو نمیرود / من می روم به این شغف و او نمی رود

مجنون چه جور دید ز لیلیٰ که هر طرف / از شوقِ چشمِ او پیِ آهو نمی رود

آن را که ذوق بردنِ دل نیست جانِ من / با این فریب و عشوه بهر سو نمی رود

افسرده پای شوق دلم سعیِ کم کنید / تابوتِ من بزودی ازین کو نمی رود

---

۱ ن۸،۳۵ = درون؛ ن۱،۵۱ = جبون ۲ ن۱،۵۱ = عشقت این ترسم؛ ن۸،۱۷،۳۵ = رسمِ عشق است این ۳ این غزلها تنها در ن۱،۵۱،۸،۱۷،۳۵ یافته شد ۴ ن۸،۱۷،۳۵ = شوقم؛ ن۱،۵۱ = شوقش ۵ ن۱۷،۳۵ = بزمم؛ ن۱،۵۱،۸ = دست ۶ ن۸،۱۷،۳۵ = چون پاک؛ ن۱،۵۱ = باکی ۷ ن۸،۱۷ = برین؛ ن۱،۵۱ = همین۔

بیهوده عرفی این همه بی او گریستی
از دل بگریه حسرت آن رو نمی رود

(۹۷)

خوش آن کز توسنی آن گل بخون کردن فرود آید[1] | بهر کس تیغ افرازد به قتل من فرود آید
شهنشاه جهان عشقم و هر جا که بنشینم | سپاه درد و اندوهم به پیرامن فرود آید
خوش آن کاید برم گل در گریبان کرده از گلشن | میانش چون گشایم گل ز پیراهن فرود آید
منم پیغمبر اهل محبت زین سبب دایم | ز معراج بلا جبریل غم بر من فرود آید
به هر دل حسن او پرتو نیندازد[2] دلی باید | که بر دی[3] نور برق وادی ایمن فرود آید

بلای هجر او تا چند آید بر سر عرفی
بلای این چنین یارب که بر دشمن فرود آید

(۹۸)

بجز مهر تو از گلزار جان من نمی روید | بغیر از شعلهٔ آتش ازین گلشن نمی روید
ز غیرت چون گشایم چشم گاه جلوهٔ حسنت | که از خاک سیه جز دیدهٔ روشن نمی روید
نمی تازد به آهنگ شکاری هیچ گه بیرون | که صیدی[4] از ره آن ترک صید افگن نمی روید
ز شوقت رویدار دل شعلهٔ آری از گلستانی | که آتش آب او باشد گل و سوسن نمی روید
بروی شمع من[5] بین ای که جویی آتش موسیٰ | مدام این گل ز نخل وادی ایمن نمی روید
مجو از تربت ما سبزهٔ نورسته گوشی کن | که از خاک شهیدان تو جز شیون نمی روید
فغان کز جور تیغ او نمی گردد تنی[6] بی سر | که باز از شوق این گلشن سری از تن نمی روید
نمی یابم به دل از تاب ناوکهای او دستی | که پیکانی ز هر سو غنچه وار از تن نمی روید

---

[1] این غزل فقط در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد و مشکوک می نماید [2] ن ۵، ۸، ۳۵ = نیندازد | ن ۱ = بیندازد
[3] ن ۸، ۳۵ = دردی | ن ۱، ۵ = بروی [4] ن ۱، ۵ = ترکی | ن ۸، ۳۵ = صیدی [5] ن ۸، ۳۵ = شمع من بین ای که جویی آتش موسیٰ | ن ۱، ۵ = بروی آتش من بین که خوی آتش موسیٰ [6] ن ۱، ۵ = سری تو | ن ۸، ۳۵ = تنی بی سر

عجب آب و هوایی دارد این دیر کهن عرفی
که تخم مهر می کاریم و جز دشمن نمی روید

(۹۹)

مرغی[1] از بام تو آهنگ پریدن دارد — که به هر گوشه کمانی به کشیدن دارد
آن چنان پرده گشایی که کسی پنداری — جلوهٔ حسن ترا طاقت دیدن دارد
شادم از سنگ[2] دلی های بتم کز سرِ ناز — دردِ دلهای مرا تابِ شنیدن دارد
پروای همنفس آسوده شو این ماتم چیست — کی هلاکِ چو منی جامه دریدن دارد
با چنین دردِ گران عمرِ ابدی طلبد — بسکه دل در غمِ او ذوقِ طپیدن دارد
رفتم از ره به فریبِ تو ندانستم حیف — کز پیِ این کلفت و انگشت گزیدن دارد

بندهٔ حوصلهٔ عرفیم و صبرِ دلش
که پیِ دردِ ترا تابِ کشیدن دارد

(۱۰۰)

چون[1] من به غمت زار نشستن که تواند — با دردِ ابد یار نشستن که تواند
اکنون که چمن غیرتِ گلنارِ بهشت است — در سایهٔ دیوار نشستن که تواند
در بزم تو کارامگهِ تشنه لبان است — بی شربتِ دیدار نشستن که تواند
در بزمِ محبت همه از شوقِ تو مستیم — در میکده هشیار نشستن که تواند
زین سان که به دل نیش زند نغمهٔ بلبل — در گوشهٔ گلزار نشستن که تواند
روشن کنم از آتشِ دل روزِ سیاهم — بی شمعِ شبِ تار نشستن که تواند

یک لحظه برد عرفی ازین میکده بیرون
دایم بر بیمار نشستن که تواند

(۱۰۱)

---

[1] این غزلها تنها در ن ۱۵، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد [2] ن ۱۷، ۱ = تنگ دیلهای بتِ شیرینی ؛ ن ۸، ۳۵ = سنگ دلیهای بتم کز سرِ ناز ؛ ن ۱، ۵ = تنگ دیلهای تنم کز سرِ ناز۔

[1] نه همین خسته دلِ ما حذر از غم دارد — غمِ او نیز سرِ صحبتِ دل کم دارد
ما نگوییم منه مرهمِ الماس، بنه — می توان یافت که هر ریش چه مرهم دارد
آتشین داغِ من از هر چه بود در عالم — مشتِ خاکستری از پنبه و مرهم دارد

(۱۰۲)

[2] بتان که محنتِ اهلِ نظر نمی دانند — بغیرِ جور طریقِ دگر نمی دانند
هلاکِ مردمِ کوتاه دستِ دامنِ وصل — که دستِ شوق به طوفِ[5] کمر نمی دانند
خرابِ طورِ اسیرانِ آرزو سوزم — که آه و ناله برای اثر نمی دانند
بدام و دانه چه حاجت بیا که این مرغان — هنوز خاصیتِ بال و پر نمی دانند
زغیرتم دلِ مجنون هزار داغ نهاد — هنوز داغِ مرا ریشتر نمی دانند
ز بی نواییِ ما گو که عشرتی گیرند — کسان که بی هنری را هنر نمی دانند

به خنده ای دلِ عرفی شکارِ خود گردان
که طوطیانِ تو ذوقِ شکر نمی دانند

(۱۰۳)

[3] شرمسارم کز غمِ هجران دلم ناخسته شد — نالهٔ پیوسته ام از ضعف جسته جسته شد
خوش به آسایش بخوابید امشب ای همسایگان — کاینک[4] آمد ضعفِ نزع و ناله ام آهسته شد
از هجومِ صبر چون غم را زِ دل مانع شوم — کی به مشتِ خس رهِ طوفانِ آتش بسته شد
از طپیدن های دل در سینه ام شرمی بدار — ای که می گویی شهیدِ او ز غم وارسته شد

گاه شرم و گاه حسرت سوزدم عرفی که دل
نیم بسمل ماند و یار از تیغ راندن خسته شد

(۱۰۴)

---

[1] این غزل تنها در نسخهٔ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ یافته شد [2] این غزل تنها در نسخهٔ ۱، ۵، ۱۷ وجود دارد. مطلع و مقطع تنها در نسخهٔ مقدم یافته شد [3] این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ یافته شد [4] ن ۱، ۵ = کاملینک؛ ن ۸ = کاینک آمد
[5] ن ۱۷ = طوف؛ ن ۱، ۵ = طرف -

رهرو بادیهٔ[1] عشق هراسان نرود | دامن دین نکشد از پی ایمان نرود
شهر دل خاصهٔ سلطان محبت گردید[2] | بعد ازین عامل تقدیر به دیوان نرود[کذا]
نکته‌گیری نکند غیر بران دل شده‌یی | کز حریم تو به درگاه سلیمان نرود
عشق ثالث چه شود گر طلب من باشد | چون نگویی که فلان نایدو بهمان نرود
خضر ما گر آب حیاتش بدل جام دهند | تشنه میرد بسر چشمهٔ حیوان نرود
در محلی که شوقی[3] زیب ده مجلس خاص | کز دل من هوس شکل و آسان نرود (کذا)
پرده دار تو اگر مژدهٔ دیدار دهد | صد قیامت شود و کس بر رضوان نرود
باورم نیست که آن غمزه سحرگاه چرا | تیغ بر کف بسر خاک شهیدان نرود
پا منه بر سر بالین اسیران کاین جا | هیچ بیدرد نیاید که پریشان نرود
شوق بزم تو به تفصیل نیارم گفتن | مجملی گویم و این نیز به پایان نرود
بر دم بردم خنجر که به آن بیباکی | سایهٔ مرغ هوا بر گل و ریحان نرود
آن که از خاک درت بوسه تواند چیدن | دست و دامان امیدش به گلستان نرود

(۱۰۵)

بهشت خاص شما زاهدان نماز کنید | درون روید به فردوس در فراز کنید
ز ابر جلوهٔ هستی نیاز می بارد | به جلوه گاه عدم در شوید و ناز کنید
دلم ز جنت آرایش وجود گرفت | بیا[4] دفتر غم ازاین ره دراز کنید
فساد صحبت ناجنس در مقام خودیست | پس از مصاحبت[5] خویش احتراز کنید
نه جای خواب و خموشی ست صیدگاه جهان | حدیث واقعهٔ کبک و شاهباز کنید

---

[1] ن ۴، ۱۲ = بتکدهٔ عشق؛ ن ۱، ۵، ۱۰ = بادیهٔ عشق [2] ن ۱، ۲۹ = کردند؛ ن ۴، ۲۶ = گردید [3] درین غزل در نسخهٔ چهارم فقط اشعار ۱، ۷، ۸، ۹، ۱۱ یافت شد؛ در نسخهٔ نهم اشعار ۱، ۲، ۷، ۸، ۹، ۱۱ بنظر در آمد؛ در نسخهٔ اول اشعار ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۲ وجود دارد و در نسخهٔ پنجم شعر دهم. بر اشعار نسخهٔ اول اضافه هست [4] ن ۲، ۴، ۵ = پیاده؛ ن ۱، ۲۵ = بیاد [5] ن ۹ = مصاحب ناجنس؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = پس از مصاحبت دوست؛ ن ۱۰، ۲۵ = پس از مصاحبت خویش [6] در مصرعهٔ اول "شود" و در مصرعهٔ ثانی "از" مفهوم را روشن تر می سازد.

جمالِ دوست کہ خود را بہ عشق نمودہ است　　عیان[1] شود اگر از خویش پردہ باز کنید

مصاحبِ دلِ[2] عرفی شوید اگر خواہید
کہ استماعِ سخن ہای جان گداز کنید

(۱۰۶)

خوبانِ شہر و کو ہمہ در مسکنِ من اند　　گہ شمعِ بزم و گاہ گلِ دامنِ من اند

آنانکہ آہوانِ حرم را کنند صید　　در آرزوی ناوکِ صید افگنِ من اند

منمای زاہدا دِرِ اہلِ ہدایتم[3]　　آنانکہ رہبر اند تبارہ ہزنِ من اند

امشب کہ نورِ[4] خلوتم از شمعِ روی تست　　خورشید و مہ وظیفہ خورِ روزنِ من اند

تا داغِ[5] دم جمالِ تو گلخن[6] فروزِ عشق　　طوبیٰ و سدرہ خار و خسِ گلشنِ[7] من اند

از بس کہ رام گشتہ و رم کردہ ام ز جود　　خوبانِ این دیار ہمہ دشمنِ من اند

عرفی نوای نوحہ بر آرم کہ اہلِ درد
بہا کشادہ منتظرِ شیونِ من اند

(۱۰۷)

گر خدا یارِ دلنواز نہ داد　　بنوازش مرا نیاز نہ داد

آن کہ خوی پلنگ داد مرا　　دل و طبعِ زمانہ ساز نہ داد

دردم افزود روزِ کوتہِ وصل　　کہ سزای شبِ دراز نہ داد

گردشِ دہر باغِ بختِ مرا　　نوبہارِ چمن طراز نہ داد

چون بخود دوستت کنم کہ فلک　　مہرِ تیہو بہ شاہباز نہ داد

---

[1] ن ۲، ۴ = شود نمود گر از خویش پردہ باز کنید؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۵ = عیان شود اگر از خویش پردہ با[ز کنید]
[2] ن ۴، ۹ = فم؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = دل [3] ن ۱۰ = سہ متم؛ ن ۵، ۹ = ندانم؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۵ = ہدایتم
[4] ن ۹ = روی؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = فرد [5] ن ۹ = دارم از؛ ن ۱، ۵ و دیگر ہمہ نسخہ ہا = داردم [6] ن ۹، ۲۵ = گلشن؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = گلخن [7] ن ۱ = گلشن؛ ن ۲، ۵، ۸، ۲۵ = دیگر ہمہ نسخہ ہا

آن که هر شام را سحر دادست — یک نشیبِ مرا فراز نه داد
سیمِ قلبِ حیاتِ[1] از خست — چرخ دایم گرفت و باز نه داد
تا بنازم کشد در آخرِ کار — اوّلم[2] خو به خشم و ناز نه داد
بس که عرفی به زرق شهرت داشت
قلبِ او را کسی گداز نه داد

(۱۰۸)

من نگویم که صنم بشکن و زنّار مبند — گویم ار هست دلی جز[3] به غمِ یار مبند
گر متاعی بود ار زنده به ده جان دیگر — دیده طفلانه به آرایشِ بازار مبند
دوست نزدیک در آمد به چه اندیشه دری[4] — جامهٔ نو مفگن در بر و دستار مبند
هر متاعی که به بازارِ قیامت بخرند
گر همه عشق بود دور کن و بار مبند

(۱۰۹)

من آن مرغم که دستانِ وفایی میتوانم زد — میانِ بلبلان[5] گاهی نوایی میتوانم زد
عنان و دستِ من فرمان برآن همّت اندازم[6] — بمیدانِ طلب تیغِ دعایی میتوانم زد
نزد زخم دگر هر چند غلطیدم بخون لیکن — هنوز امّید وارم دست و پایی میتوانم زد
تهی دستند و سامانم به غارت میبرد و زر — دو عالم بخششِ غم را صلایی میتوانم زد
مرا همنغمه سازید ای تذروانِ حرم باخود — که من هم مرغِ این باغم نوایی میتوانم زد
مکن عیبم که در رندی دستی بی غمِ عرفی
من آن رندم که آهِ بی ریائی[7] میتوانم زد

(۱۱۰)

---

[1] ن ۹ = حیات ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = حیاتم [2] ن ۹ = اوّلم دیدگان باز ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر نسخه ها = اوّلم خو بر خشم و ناز [3] ن ۱، ۵ = خو ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = جز [4] ن ۲، ۲۹، ریاض = بلبلان گاهی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = عندلیبان بر شه [5] ن ۲ = آری ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = ارنه [6] ن ۱۷، ۳۵ = بی ریایی ؛ ن ۱، ۵ = بی نوایی۔

باید[1] آنانکه هوا داری دلها نه کنند — عشوه را سلسله جنبان تمنا نکنند
تشنگانی که شوند از دم تیغت سیراب — شربت آلوده لب از جام مسیحا نکنند
وعدهٔ وصل حرام است مگر جمعی را — که بمیرند ز حرمان و تقاضا نکنند
عرفی آن طایفه را در حرم دوست رهست
که بود رخصت دیدار و تماشا نکنند

(۱۱۱)

نکته[1] یی گفتیم و صوفی مهر بر دستان نهاد — دود دی افشاندیم و ایمان بر سر ایمان نهاد
من غذای دوزخ اما لاف مقبولی زدم — در جنان هم می توان صد دوزخم در جان نهاد
دست کرد از آستین بیرون نسیم باغ دوست — یاسمین زاری بر جیب دلبر کنعان نهاد

(۱۱۲)

زاير[1] کعبه که در دير نه محرم باشد — چون ز نادیدن روی صنمش غم باشد
نیم کشتِ غم او را بدل آه و فغان — شکر بیگانگی از صحبت مرهم باشد
تاب طوفان تو ای گریه ندارد عالم — این بنا را نه اساسیت که محکم باشد
شکل دینداری زاهد شود آن دم معلوم — که دلش بر همن بتکدهٔ غم باشد

(۱۱۳)

گه[2] از ثواب شکایت گه از گنه تا چند — حدیث غیر تو ای روی من سیه تا چند
ز حسن دوست طلب روشنایی جاوید — فروغ یافتن[3] از آفتاب و مه تا چند
کنون که دیدهٔ افتاده بین ندارد کس — کسی ملول نشیند به قعر چه تا چند

(۱۱۴)

بزیر[4] تیغ غمت خون گرفته یی چنداند — که لاله وار بخون می تپند و خرسند اند

---

[1] این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد. [2] ن ۱۷ ـ یا من ان ۱، ۵، ۸ ـ یافتن [4] این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۱۷ یافت شد اما مطلع فقط در نسخهٔ هفدهم وجود دارد ـ

کسی به محرمی ارزد که فارغ از شرطست　　نه آن گروه که محبوسِ عهد و سوگند اند

بحسنِ خویش چو بینی ببین که جورکشان　　به این وفا که تو داری چه مایه خرسنداند

مزاجِ عشق ندارد قرار[1] بیقدر راست　　وگرنه اهلِ وفا برشهان خدا و نداند

گذرکن از منِ[2] عرفی دبعد از ان بشمار

که دوستانِ وفادار درجهان چند اند

(۱۱۵)

[3] باز نه مرغِ دل ندارد احتراز از دامِ درد　　گاه گاهی می نشیند برکنارِ بامِ درد

دردِ عشقت گاه درجان[4] است و گاهی دردل است　　جلوهٔ حسن تو گویا برده است آرامِ درد

دل نه از شوقِ[5] تماشای جالت شد زجا　　دردِ عشق آمد دردنِ سینه کرد اکرامِ درد

(۱۱۶)

[6] از خمِ زلفِ دل آویزِ تو جان بری دهد　　ده چه شاخ است این که مرغش ز آشیان بری دهد

رو بباغِ عشق کن ای طالب گلزارِ خلد　　زان چمن طوبی وزین طوبی سنان بری دهد

چون فدای آب وخاکِ دل نگردم کز گلش　　هرگیاهِ غم که برکندم همان بری دهد

گرندارد اعتمادی بر وفای من چرا　　نشترِ ذوقم[7] ز زخمِ امتحان بری دهد

ای[8] مسافر در هوای آستان بوسِ وصال　　لب بخونِ دل بشو کان آستان بری دهد

(۱۱۷)

[9] شود دردم[10] فزون با مدعی چون گرم کین گردد　　که از اهلِ هوس تا باکه دیگر هم نشین گردد

به لطفش این قدر آورده ام با خود که چون[11] بیندم　　نه از مرگم شود خوش حال ونه اندوهگین گردد

بود هرجا هوسناکی به عشقش متهم سازم　　که آن نامهربان ناگاه با او هم نشین گردد

---

۱ ن ۱۷ = قرار و بی قدر ؛ ن ۱، ۵ = قرار بیقدر ۲ ن ۱، ۵ = منِ عرفی ؛ ن ۱۷ = من و عرفی ۳ این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد ۴ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = ذوق ؛ ن ۱، ۵ = شوق ۵ این بیت تنها در نسخهٔ مقدم وجود دارد ۶ ن ۸ = ذوقم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = دردم ۷ ن ۸، ۳۵ = گر ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = چون -

(۱۱۸)

تو[1] مست از جامِ عیش و من ز اشکِ لاله‌گونِ خود | دهد کیفیتِ غم تشنه لب رانم به خونِ خود
به عالم هر که طوفِ کعبهٔ غم آرزو دارد | منِ غم دیده را جوید که سازد رهنمونِ خود
مده بیهوده افسون ای فسون‌گر بهرِ درد دل | که می دانم دلت جمع است بسیار از فسونِ خود
مرا[2] محروم کردی از تماشای جمالِ او | ببین ای غیر در آیینه روی بدشگونِ خود
ملامتها ز خود می بینم و دم بر نمی آرم | ببین عجزِ[3] محبت را که گردیدم زبونِ خود
تو هم دیوانه‌ای گویا طبیبا از غمِ یاری | که گیری در علاجم بهر افشای جنونِ خود
منم کوهِ بلا در سینه آن فرهاد کز عالم | برد هر مره به صحرای قیامت بیستونِ خود

چو از ناکامیِ عرفی دلت خوش می شود منهم
عنانِ کام دل دادم به بختِ واژگونِ خود

(۱۱۹)

دوستان[1] زخم مرا مرهم بهبود کنند | که جراحت بشناسند[4] و نمک سود کنند
عشق و سلطانی[5] و خدمت طلبی از معشوق | بی غمان شاید اگر خنده به محمود کنند
شیوه این است بتان را که الم‌شان هر جا | که دل ساده بیابند و غم اندود کنند

(۱۲۰)

آن[1] که ما را هوسی داد که بایستی داد | دلِ ما هم به کسی داد که بایستی داد
آن که دردِ تو عطا کرد و دوا با تو گذاشت | خسته را دردرسی داد که بایستی داد
آن که ما را به تمنای لبت شیفته کرد | هر شکر را مگسی داد که بایستی داد
آن که شادی و طرب را بدلم رو نمود | غم و اندوه بسی داد که بایستی داد

---

[1] این غزلها تنها در نسخه‌های اول و پنجم و هشتم و هفدهم و سی و پنجم یافته شد [2] ن ۸، ۳۵ = مرا؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = ما بود [3] ن ۱، ۸ = عجزِ تست؛ ن ۵، ۱۷، ۳۵ = عجز محبت [4] ن ۱ = نشناسد؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = بشناسد [5] ن ۸ = سلطانی خدمت طلبی؛ ن ۱، ۵ = عشق سلطانی و خدمت طلبی؛ ن ۱۷، ۳۵ = عشق و سلطانی و خدمت طلبی [6] ن ۱۷ = ... ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = رو.

آن که از رازِ ازل سینهٔ عرفی انباشت
در بیانش نفسی داد که بایستی داد

(۱۲۱)

منِ[1] تشنه آن درد که درمان نه پذیرد — شرحیست در آن قصه که پایان نه پذیرد
بفروش که بازار چو چشم بتو گرم است — حسن است متاعِ تو و نقصان نه پذیرد
گو همت اگر داری ازین شیوه گذر کن — آن کس که بر آن است که احسان نه پذیرد
گفتی که طرب تحفه فرستم به تو با غم — غم بر اثرِ غم که دلم[2] آن نه پذیرد

(۱۲۲)

عقلِ نخست[3] در تو گم در تو خیال کی رسد — جام بلوز خشک لب می به سفال کی رسد
بلبلِ پر فکنده ام هم ز برونِ باغ خود[4] — مضطرب او فتاده ام تا پر و بال کی رسد
کی به جلالِ تو رسد علم کس این سخن بهل — تو ز جلال برتری در تو جلال کی رسد

(۱۲۳)

بیا[1] ر دست گهی در کمر توانی کرد — که زهر را به خیالِ شکر توانی کرد
گهی بسنگدلیهای[5] خویش راضی باش — که گریه های مرا بی اثر توانی کرد
غریب سنگدلی قیمتِ وفا بشناس — که روزِ مردنِ ما دیده تر توانی کرد
علاجِ کار بنوعِ دگر مکن زنهار — اگر به گریهٔ شام و سحر توانی کرد
چو در مجاهده کوشی ز مردمی بگریز[6] — که در میانهٔ ایشان بسر توانی کرد
قدح[7] ز مغبچهٔ مستان شرابِ تلخ منوش — اگر علاجِ خمار از شکر توانی کرد
به[7] شاهراهِ دلم خارِ فتنه چندان ریز — که بی ملاحظه در وی گذر توانی کرد

---

[1] این غزلها تنها در نسخهٔ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [2] ن ۸ = دلم؛ ن ۱، ۳۵، ۵ = دل [3] ن ۸، ۳۵ = عقل نخست در تو گم؛ ن ۱، ۵ = عقل به جستن تو گم [4] ن ۸، ۳۵ = تو؛ ن ۱، ۵ = خود [5] ن ۳۵ = تنگ دلی؛ ن ۱، ۵، ۸ = سنگ دلی [6] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = زمردمی بگریز. (ولی "زمردمان بگریز" درست تری نماید) [7] این دو بیت تنها در ن ۸، ۳۵ یافته شد۔

(۱۲۴)

آنکه نظارهٔ حسنِ تو تمنّا می کرد[1] — کاش اوّل طلبِ جانِ شکیبا می کرد[2]
آنکه تا حشر شهیدِ تو بخون در می خفت — طاعتِ جلوهٔ حسنِ تو مهیّا می کرد
عاقبت طاعتِ زاهد به جوی نگرفتند — بی خبر فخر به تسبیح و مصلّا می کرد
خضر دوشینه به اصحابِ خرد تا دمِ صبح — سخن از منفعتِ آبلهٔ پا می کرد
توبه می داد مرا شیخ و گمانم این بود — که مگر قصّهٔ اسکندر و دارا می کرد
در ازل حسنِ ترا شاهدِ خلوت گہِ غیب — از پسِ غرفهٔ نگشوده تماشا می کرد
معنیِ شرم و ادب گر طلبِ دیدار است — پس همه بی ادبیهاست که موسیٰ می کرد
تابِ دیدار به مقدارِ تجلّی بخشند — ورنه کی دیده به حسنِ تو تماشا می کرد
دشمنان را به شهیدانِ تو رحم آمد دوش — تا به حدّیکه اجل کارِ مسیحا می کرد

(۱۲۵)

خرّم[3] آن قوم که دستِ غمِ یاری گیرند — عهد بندند و ز کونین کناری گیرند
ترکتازِ فلکم[4] گشت و نکردند احباب — که عنان از کفِ دیوانه سواری گیرند
رخصتِ پیرِ مغان باید اگر نه چه زیان — که دو جامی زپیِ دفعِ خماری گیرند
نتوانند مشائخ به همه دانه و دام — که ز طفلانِ خرابات شکاری گیرند
دوستان منتظر آنند که چون وقت آید — همه آتش شده در خرمنِ یاری[3] گیرند
گر به خضری نرسند اہلِ طلب[5] کشِ خلاف — بهتر آن است که دنبالِ غباری گیرند
ساقیا باده ز اندازه[6] فزون ده که دگر — همه منصور نوایانِ سرداری گیرند

---

[1] این غزلها تنها در نسخه های اول و پنجم و ششم و سی و پنجم یافته شد [2] این بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد [3] ن ۵، ۸، ۳۵ = یاری ؛ ن ۱ = باری [4] ن ۱ = فلک ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = طلب [5] ن ۳۵ = اندوه ؛ ن ۱، ۵، ۸ = [6]

دل بکن عرفی از آن جمع که از بوالهوسی
هر نفس خالی و هر دم پی کاری گیرند

(۱۲۶)

به[1] دشمن جان دهی و ز دینِ او چیزی بجا باشد — اگر دانی که اندر عهدهٔ همت چها باشد
حجابِ آب و رنگ از روی هستی گر براندازی — همانا در میانِ درد و آیینه صفا باشد
ادب باید ادب کین شیوه گر کس طی کند یکدم — شود بیگانه گر با عشق صد سال[2] آشنا باشد
وداعِ هر که فرماید مرا حسنِ غیورِ او — در آغوشش نیارم وقتِ رفتن گر جفا[3] باشد
تنا در خلوتی با دوست عرفی همنشین خواهم
که گر نامحرمی باشد دران خلوت صبا باشد

(۱۲۷)

شبی[4] که از همه شبها مصیبتم کم بود — کسی که بیش دلش سوخت بهرِ من غم بود
ز بهر نشتر[5] دردم وجود بخشیدند — وگرنه در عدم عافیت مسلم بود
همین به موسم شیب آن چنین قدم خم نیست — کاز غم تو به عهدِ شباب هم خم بود
بزخم غمزه فرستاد مرهم از الماس — چو وا شکافتم آن زخم نیز مرهم بود
هزار صاحبِ جامِ جهان نمای بمرد — کسی که نامِ وی از جام زنده شد جم بود
بسی معامله کردند و بار بر بستند — ولی کسی که گران مایه رفت[6] آدم بود
شدم به صحبتِ پیرِ مغان و رشتهٔ کفر — دو تا نکردم ازان رو که سخت[7] محکم بود
ز هر شکسته دهی[8] حاتمی بر آید لیک — کسی[9] که همت از و نام یافت حاتم بود

---

[1] این غزل تنها در نسخهٔ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [2] ن ۱ = بار؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = سال [3] ن ۸، ۳۵ = وفا؛ ن ۱، ۵ = جفا [4] این مطلع تنها در نسخهٔ سوم یافت شد [5] ن ۳ = برای نشترِ دردت؛ ن ۱، ۵ = ز بهر نشترِ دردم [6] ن ۱ = بود؛ ن ۵ = رفت [7] ن ۳ = نیک؛ ن ۱، ۵ = سخت [8] ن ۳ = دی؛ ن ۱، ۵ = دهی [9] ن ۳ = کسی که همت از و نام یافت؛ ن ۱، ۵ = کسی که همت خود را تهفت [10] مصرعهٔ اولی درست نی تا

به قیل و قال مکن تکیه کار یا جان[1] است | بسا حریف که الزام داد و ملزم بود

همه به سعیِ تو عرفی نشد خدا، بی من
توسعی کردی و امداد از فلک هم بود[2]

(۱۲۸)

بتان[3] که دین و دل از مردم حرم بردند | متاعِ ما که نیرزد به هیچ اهم بردند
هزار گنج تهی شد ولی هر آن گوهر | که کم بها تر از اسلام بود کم[4] بردند
عجب تر آنکه فرومایگان برند گمان | که از خزانهٔ ما سیم یا درم بردند
لباسِ کعبه که مجموعهٔ شهادت بود | بخاکِ فتنه کشان تا درِ صنم بردند
یکی لباس که هر تار بود زنارش | بروی دست به آرایشِ حرم بردند
نگین[5] و[6] دل که رقم سنج بی مع الله بود | بسعیِ یا حی از ان نقش این رقم بردند

هوای کعبهٔ شادی ز سر بنه عرفی
که موکشان دلِ ما را به دیرِ غم بردند

(۱۲۹)

کافی[7] که عارضِ او دیداری می فروشد | رضوان پی خریدن گلزاری می فروشد
ای کبکِ کوهساری، ای سروِ بوستانی | حاضر شوید کان شوخ رفتاری می فروشد
ای طوطیانِ قدسی نرخ شکر بپرسید | کان لعلِ نوش پرور گفتاری می فروشد
آیینِ دین فروشی از زاهدان عجب نیست | امروز برهمن نیز زناری می فروشد
اینک[8] باغبان ندانم مست است یا خراب است | این عشق می تراشد آن یاری می فروشد
هر کس که بهرِ فردوس طاعت فروش گردد | بهرِ خریدنِ کفر دیداری می فروشد

---

[1] ن ۳، حال؛ ن ۱، ۵ = جان [2] این غزل تنها در نسخه های ۱، ۳، ۵ وجود دارد [3] این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [4] ن ۵ = هم؛ ن ۳۵ = کم [5] این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [6] ن ۵، ۳۵ = کمین؛ ن ۱، ۸ = نگین [7] هر دو مصراع از اشعارِ جداگانه می نمایند [8] «درم» بهتر می نماید۔

ما جنس دل فروشیم[1] اما به صد کرشمه
عرفی به نیم عشوه بازار می فروشد

(۱۳۰)

[2] بوده ام با او خبر از حالت دوشم کنید — دوش بیخود بودم امشب نیز بیهوشم کنید
من به آن بدخو چه گفتم او جواب من چه داد — باز گویید آن حکایتها و مدهوشم کنید
بر لب آمد جان وداع من کنید ای دردمند — چون وصال او دمی دستی در آغوشم کنید
غمزه اش چون دشنه راند و خنده اش بخشید جان — نیشها در دل فروزان چشمهٔ نوشم کنید

(۱۳۱)

گر[3] مردم عالم همه را یار توان کرد — شاید که بکام دل خود کار توان کرد
یک مست نیابی که انا الحق نزند لیک — منصور از این طایفه بردار توان کرد
در مقنعهٔ رابعه و خرقهٔ معروف — یک رشته نه دیدیم که زنار توان کرد
گر چاشنی لذت بی فایده این است — صد لخت جگر بر سر این کار توان کرد

گر گوش توان کرد به درد دل عرفی
با سنگدلی گریهٔ بسیار توان کرد

(۱۳۲)

کو[4] سحر غمزه یی که بت از جیب دین کشد — با کینه مهر ورزد و از مهر کین کشد
بیرون پرده کافر و دیندار بنگرید — این حور عین نگارد و آن نقش چین کشد
جامی که زهر خنده زند بر لب مسیح — بیمار دوست بر نفس واپسین کشد
فردا که مست عفو شوم تا در بهشت — غم دامنم بگیرد[5] و در آستین کشد

---

[1] ن ۱، ۵، ۸ = فروشیم ؛ ن ۲۵ = فرستیم [2] این غزل تنها در نسخه‌های ۱، ۵، ۸، ۲۵ یافته شد [3] ن ۱ = ار ؛ ن ۵، ۸، ۲۵ = گر [4] این غزل تنها در نسخه‌های ۱، ۵، ۸، ۲۵ یافته شد [5] ن ۱، ۵ = بگیرد ؛ ن ۸، ۲۵ = بگیرد.

شوخی مکن به نرگسِ نازای[۱] گلِ بهشت
کان خونِ لاله از جگرِ یاسمین کشد

(۱۳۳)

می[۲] که در کام سرنگون غلطید — از گلو تا لبم به خون غلطید
گل بریزند کز لبِ شیشه — خنده در جامِ سیم گون غلطید
تا زدم ساغری، ز بوی دلم — مست شد باده در درون غلطید
وی تبسم چکان ز عقل گذشت — بوی می تند شد جنون غلطید
ز هر جُستم لبم تبسم کرد — بانگِ کوثر زدم، بخون غلطید
هر گهم بوی دل گزید دماغ — در نمِ اشک بیستون غلطید

(۱۳۴)

هرگز[۲] مرا چنین نمکی در جگر نبود — تا بود این جراحت ازین بیشتر[۳] نبود
از گفتگوی ناصحم افزود دردِ من — آخر فسانه خواندنِ او بی اثر نبود
دوشینه بود غمزهٔ او مرهمِ دلم — امّا چه مرهمی که کم از نیشتر نبود
بیهوش بودم امشب و شرمنده‌ام کنون
کز چاشنیِ دردِ تو دل با[۶]خبر نبود

(۱۳۵)

این[۱] ناله کز درون جَست آسان برون نیامد[۴] — نشناخت روی لب را تا جان برون نیامد
از بزمِ عیش هرگز عزمِ برون نکردی — کز پیشِ رویت از ما صد جان برون نیامد
نشسته رفتم از دیر تا دل ز ره نگردد — دل ماند و ز[۵]آن گذشتیم ایمان برون نیامد

۱؎ ن ۱، ۸، ۳۵ = نرگس نازای؛ ن ۵ = نرگس باغ ای؛ ن ۱ = نرگس باغ ۲؎ این غزل در نسخهٔ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد ۳؎ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ریش تر؛ ن ۱ = بیشتر ۴؎ ن ۸، ۳۵ = نیامد؛ ن ۱، ۵ = نیاید ۵؎ ن ۸، ۳۵ = زود؛ ن ۱، ۵، ۷ = زمان ۶؎ ن ۱، ۵ = بی خبر؛ ن ۳۵ = باخبر

تا هوش بود می زد بر ناکسی شبیخون | اکنون که مست گشتیم سلطان برون نیاید
از گریه خون[1] فشاندیم دریای آتشی زان | کز عهدهٔ شرارش طوفان برون نیاید

(۱۳۶)

هرگز دلم نه دید شفا سا کتب نه کرد | آهی نزد که دام و کمندی طلب نه کرد[1]
انگشت بر لبم مزن ای عافیت که عشق | در باب نوشخنده سفارش به لب نه کرد
ای خضر زهر خنده به دردی کشان مزن | آب بقا چه کرد که آب عنب نه کرد

(۱۳۷)

ز تاب تب شب غم بسترم چنان گردد | که برگ یاسمن افشانی ارغوان گردد[1]
چنان دهان ترا در خیال بوسه زنم | که حور را ز هوس آب در دهان گردد
نگاه کار تبسم کند دران حالت | که حسن مایل دلجویی نهان گردد

(۱۳۸)

اهل وفا[7] که آتش ما تیز می کنند | چون شعله سرکشد، همه پرهیز می کنند
ای بیغمان[2] حذر که غزالان مست باز[3] | فتراک غمزه عافیت آویز می کنند
بر خون کشتهٔ تو ملایک زنند جوش | این شهد را ببین که مگس ریز می کنند
شمشیر غمزه کند شد آهنگ قتل کن | کین تیغ را به جان و جگر تیز می کنند

معمور باد سینهٔ عرفی که در د غم[4]
تعمیر این زمین[5] بلاخیز می کنند

(۱۳۹)

کی دل ز طعن مردم بی غم خجل شود | او عاشق است ازین سخنان کم خجل شود[1]

---

[1] این غزلها تنها در نسخهٔ اول و پنجم و هشتم و مقدم دی و پنجم وجود دارد [2] ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ای بیغمان ؛ ن ۱ = ای منعمان [3] ن ۵، ۸، ۳۵ = مست باز ؛ ن ۲، ۹، ۲۹ = مشکبار ؛ ن ۱، ۱۷، ۳۶ = مست ناز [4] ن ۹ = داغ ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه ها = غم [5] ن ۸ = نان ؛ دیگر همه نسخه ها = زمین [6] ن ۱۷ = آتشین ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = آتشی [7] ن ۵، ۳۵ = وفا ؛ ن ۱، ۸ = هوس۔

سهل است گر طبیب نداند علاجِ عشق | کز خستهٔ تو عیسیِ مریم خجل شود
چون از پیِ جنازه تبسّم کنان روی | دلسوز کشتهٔ تو ز ماتم خجل شود
زخم دگر حوالهٔ این نیم کشته کن | تا کی برت ز خواهشِ مرهم خجل شود
محرم به یار گفته بدِ من خوش آنکه یار | گوید به گاهِ مستی و محرم خجل شود
چون همدمِ التماسِ گناهم کند انو | گرم عتاب گردد و همدم خجل شود

عرفی بیک گناه چه شرمنده گشته ای
بیم است کز حجابِ تو آدم خجل شود

(۱۴۰)

ز چشمِ خویش به رشکم که میلِ روی تو دارد | به غیرتم ز دلِ خود که آرزوی تو دارد
ز پای بی ادبم رشک می برم که به جرات | ز راهِ شوق به پای گذر بکوی تو دارد
زبان ز حیرتِ حسنِ تو لال باد که سوزد | مرا ز غیرت و با خویش گفتگوی تو دارد
ز گفتگوی تو خواهم ربود هوشِ دلِ خود | که سر بسر همه هوش است و گوش سوی تو دارد
دماغ دل شود آشفته همچو سنبلِ مویت | که رشته از خود و پیوند با به موی تو دارد
چو روزِ وصلِ تو یا رب شود شبِ مرا | که بو فاست برشکم از وکه خوی تو دارد

ز گریه دیدهٔ عرفی سپید خواهم از آن رو
که در خیال نظر بر رُخِ نکوی تو دارد

(۱۴۱)

کسی ز ماتمِ دل کلفتی ز کس نه کشد | که نوحه ها کند و منّتِ نفس نه کشد
کسی مزاجِ خسِ باغ عشق نشناسد | که دستِ شعله نگیرد به جیبِ خس نه کشد
کسی به عاجزی ارزد که روزِ جلوهٔ عدل | متاعِ شکوه به بازارِ دادرس نه کشد

۱- ن ۱۷ = مرگ ۲- ن ۱، ۵، ۳۵ = من ۳- ن ۸، ۳۵ = رشته ۴- ن ۵۶ = دسته ۵- ن ۱۷ = رسته ۶- ن ۸، ۳۵ = ردد ا
ن ۱، ۵ = شود ۷- ن ۱، ۵ = بوی ۸- ن ۸، ۳۵ = خوی ۹- ن ۱، ۱۷ = بگرد ۱۰- ن ۵، ۳۵ = نیگرد ۱۱- ن ۳۵ = ملاند
ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = که او ۱۲- ن ۳۵ = پیوند با بوی تو ۱۳- ن ۱، ۵ = پیوندهای موی تو ۱۴- این غزل تنها در ۱، ۵، ۸، ۱۲
موجود است۔

کسی حلال شمارند صافِ میکده اش | که چشم چشمه تهی سازد و نفس نه کشد

کسی تذروِ بهشتِ وفا بداندش
که ذوقِ بستگیش بر درِ قفس نه کشد

(۱۴۲)

تا بوی نعیم ستم از خوان تو یابند	جانهای شهیدان همه[1] مهمانِ تو یابند
مهمانِ تو جمعی و مراغم که مبادا	شورِ[2] دلِ ریشم ز نمکدانِ تو یابند
سازند به محشر هدفِ تیرِ ملامت	آن دست که گیرندهٔ دامانِ تو یابند
جانِ دو جهان را چو دم حشر بجویند	یک یک ز سرِ نشترِ پیکانِ تو یابند
معراجِ ملایک بجز این نیست که در عشق	پروانگیِ شمعِ شبستانِ تو یابند
ای رفته به مصر از پیِ فرزندِ ز کنعان	هشدار[3] که او را ز گریبانِ تو یابند
آبی که بود تشنگی افزای مسیحا	زهریست که در کامِ شهیدانِ تو یابند
آن گاه توان برهمنت گفت که در کفر	زنارِ کمربستهٔ[4] ایمانِ تو یابند

عرفی چه بود نازِ نعیمِ تو که دایم
ماتم زدگان را همه[5] مهمانِ تو یابند

(۱۴۳)

دلم ز گوشهٔ گلخن بطرفِ[6] باغ آمد	مگر خزان شد و وقتِ خروشِ زاغ آمد
به بلبلانِ چمن بعد ازین که گوشش کند	که عندلیبِ قفس دیده یی به باغ آمد
دلیلِ خانه سیاهیِ روزگار این بس	که آفتاب درین خانه با چراغ آمد
ز بوی زلف که بازم صبا پریشان کرد	که شوق بر سرِ دل با هزار داغ آمد

---

[1] ن۲ = ملس خوان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ وغیره = مهمان [2] ن۲ = سوز ؛ دیگر همه نسخه ها = شور [3] ن ۲، ۳، ۴، ۲ = مستند(؟) ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر همه نسخها = هشدار [4] ن۱۰ = میان ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیره = کمر [5] در ریاض الشعراء شعرِ زیرِ هم یافته شد: آن فتنه که در خون کشد آشوبِ قیامت ÷ در سلسلهٔ زلفِ پریشانِ تو یابند [6] ن ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶، خلاصه = بطوفِ ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۹ = بطرفِ -

مگر وظیفهٔ عرفی نداد باده فروش
که سوی صومعه مخمور[1] و بی دماغ آمد

(۱۴۴)

[2] نه بیند سوی کس چشم دلی حیرانی‌یی دارد — نگاهم در درونِ دیده سرگردانی‌یی دارد
صفای نیست با دیر مغان یارب[3] چه حالست این — مگر آلودگی از طاعتِ ایمانی‌یی دارد
زبان از خونِ دل می شویم واز شرم می جوشم — مگر دردِ دلم آهنگِ زهرافشانی‌یی دارد

(۱۴۵)

[2] چو شور و فتنهٔ حسنت به جلوه گاه برآید — صد آفتابِ قیامت ز خاکِ راه برآید
به بحرِ رحمت اگر غوطه زن کنم دلِ خود را — هنوز دامنش آلودهٔ گناه برآید
چو شوقِ روی تو جوشد بدل ز هر سرِ مویم — گلِ نیاز دمد خوشهٔ نگاه برآید
شهیدِ عشقِ تو گر دعوی آورد[4] بتو شاید — که با تراوشِ صد زخم بیگناه برآید
کجاست بتکدهٔ[5] عشق و سجده‌های پریشان — که نورِ طاعتم از گوشهٔ کلاه برآید
دمی که سوختهٔ او ز تابِ درد به غلطد — هزار شعلهٔ آتش ز تکیه گاه برآید
اگر به رشته نه دوزد بخویش جذبِ زلیخا — چگونه دلبرِ کنعان ز قعرِ چاه برآید

(۱۴۶)

[6] هر یک از راهبران در قدمی حیرانند — قرب و بعدیست وگرنه همه سرگردانند
این حکایت به دهن و چنگ به زندان گفتیم — وز مشایخ بنهفتیم که عالی شانند
بکلاهِ نمد ار فخر کنی تاج زر است — خرقه پوشان غلط اندیش تر از خامانند
طاعتِ عاش مرید آورد و عجب انگیز است — ای خوش آن قوم صنم گوی که یارب[7] خوانند
چمن ای گل ز تو رنگین و بیابان گلبوست — حیرتی دارم از ان جمع که محرومانند

---

[1] ن ۲۹ = مجبور و بیدماغ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = مخمور و بیدماغ [2] این غزلها تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵ یافته شد [3] ن ۱، ۵ = زردی؛ ن ۸ = سوی [4] ن ۲۵ = بتوشاید؛ ن ۱۰ = آورد بتوشاید؛ ن ۲۸ = آورد شاید۔ [5] ن ۵ = میکده؛ ن ۱، ۸، ۳۵ = بتکده [6] این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [7] ن ۵، ۱۰ = قرآن؛ ن ۸ = یارب۔

(۱۴۷)

نورِ پیشانیِ شیخ از اثرِ صهبا بود — لاجرم وی که نزد باده شبِ یلدا بود

ای که عهدم بمن از توبه دهی نو[1] کردی — که صبوحی زده بودی نفست گیرا بود

همه در قلزمِ اندیشه فرو رفت و نماند — این نظرها که برین چنبرهٔ مینا بود

طاقتِ بادهٔ توحید[2] که نیاسود دلم — این گهر[3] بیشتر از حوصلهٔ دریا بود

چون گشایم درِ تحقیق[4] که بر روی دلم — درِ اندیشه ببستند و کلید آنجا بود

تهمتِ دوریِ خورشید به خفاش چند — که بجا دیدم و مشتاق تر از حربا بود

عرفی از بازوی همت نگشادی[9] تا حشر
خطبهٔ مملکتِ نیستی از عنقا بود

(۱۴۸)

آنانکه وصفِ حسنِ تو تقریر می کنند — خوابِ ندیده را همه تعبیر می کنند

از صدقِ اهلِ بتکده نیز[5] اعتماد[6] رفت — از بسکه اهلِ صومعه تذویر می کنند

مردانِ کار راه نشینِ عنایت[7] اند — بازیچهٔ دوستان همه تدبیر[8] می کنند

ای بی عنان حذر که ندیمانِ بزمِ عشق — طفلانِ خام را بنفس پیر می کنند

هر چند آشنای رموز اند زیرکان — نازک مگو حدیث که تکفیر می کنند

چون اهلِ ساز نکته سرایند گوش دار — زیبق بگوش ریز چو تغییر می کنند

منکر مشو چو نقش نه بینی که اهلِ رمز — لوح و قلم گذاشته تحریر می کنند

اندیشه را دریغ مدار از دلِ خراب — کین خانه را ز وسوسه تعمیر می کنند

---

[1] ن ۱، ۱۵ = نو؛ ن ۵ = بو؛ ن ۲ = بوی [2] عرفات العاشقین = توحید؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = تحقیق [3] ن ۲۵، عرفات = گهر؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = گنج [4] ن ۱۵، ۲، ۱۰ = تحقیق؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = توفیق [5] ن ۹ = هم نو؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = نیز [6] ن ۱، ۵ = اعتقاد؛ ن ۲۵، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ = اعتماد [7] ن ۲، ۹ = عبادت؛ ن ۱۰ = عبادت؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = عنایت [8] ن ۹۵ = تذویر؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = تدبیر [9] ن ۲۵ = بگشادی ابتر؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸ = بگشادی تا حشر؛ ن ۲۶ = نگشادی با حشر۔

این آه و نالهٔ عرفی از آتش سرشته‌اند
مگشای لب مباد که تاثیر می کنند

(۱۴۹)

چون سنگ جفا به دست گیرد[1] ‌ ‌ ‌ بس شیشهٔ دل شکست گیرد
بدمست مشو، بگو که واعظ ‌ ‌ ‌ آهنگ ترانه پست گیرد
از محتسب آید این[2] که در خلد ‌ ‌ ‌ مستم زمی الست گیرد
ما را چه زیان که بهر خود شیخ ‌ ‌ ‌ آن مایه[3] که نیست هست گیرد
چون کندنی است خانهٔ ام چرخ[4] ‌ ‌ ‌ آن به که ز پای پست گیرد

بی داغ شود دلی که عرفی
پیمانهٔ خون بدست گیرد

(۱۵۰)

هر دم از دیر مغان درد رسی می آید ‌ ‌ ‌ قفل اسرار و کلید نفسی[5] می آید
بسکه از خلوتیان صاحب فیضی نرسید ‌ ‌ ‌ باورم نیست کزین پرده کسی می آید
جود را چشم فراست نگران باد که با ‌ ‌ ‌ لب فروبسته پی[6] ملتمسی می آید
بر حذر باش که در[7] صید گه همت ما ‌ ‌ ‌ آنچه شهباز کند از مگسی می آید
در ره عشق به رهبر چه رجوعست شتاب[8] ‌ ‌ ‌ که ز هر ذره صدای جرسی می آید
موسم لطف کجا؛ لیک بباغ تو دلم ‌ ‌ ‌ به امید ثمر پیش رسی می آید
بلبل گلشن عشقم که درو هر ساعت ‌ ‌ ‌ عندلیبی به هوای قفسی می آید

---

[1] ن ۸ = گیرند ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱ی، ۱۱، ۱۷ = گیرد [2] ن ۵، ۸ = این ؛ ن ۱، ۳، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = آن [3] ن ۲۵ = پایه ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر نسخه‌ها = مایه [4] ن ۳، ۱۷ = خانه ام چرخ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = خانهٔ چرخ [5] ن ۳، ۱۷ = قفل اسرار و کلید نفسی ؛ ن ۵، ۳۵، ۸ = قفل اسرار، کلید نفسی [6] ن ۵۶ = بر ؛ ن ۸، ۳۵ = پی ؛ ن ۱۷ = و بر [7] ن ۵، ۱ = بر ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = در [8] ن ۱، ۵، ۸ = چو رجوعست شتاب ؛ ن ۳، ۱۲، ۲۵، ۲۶ = چه رجعت بشتاب -

نه برم دل به درِ لطف که این طفل مزاج — گر درین کوچه رشد[1] بوالهوسی می آید

کاربیماریِ عرفی به خدا افتاد است
نفسی می رود او را نفسی می آید

(۱۵۱)

دل خانه درین عالمِ بیگانه نه گیرد — قاصد به دیاری که رود خانه نه گیرد

دل خوش کنِ مردانِ خرابات بود عشق — او معرکه در کعبه و بتخانه نه گیرد

معنی به دلم تا رشد[2] آید .بزبانم — این گنجِ روان جای به ویرانه نه گیرد

بگشالبِ میگون[3] که لبِ شهد فروشم — آفاق به شیرینیِ افسانه نه گیرد

کم نیست که از توبه پشیمان شده[4] عرفی
کو سبحه نیندازد[5] و پیمانه نه گیرد

(۱۵۲)

هرکس که در بهار بصحرا برون رود — عیش آنگهی کند که بذوقِ جنون رود

حیران مجوی وبر اثرِ عشق رو، که عقل[6] — رویش به مطلب است ولی واژگون رود

سرچشمهٔ تراوشِ دشنام[7] همت است — هرماجرا که بر سرِ دنیای دون رود

در عشق جان .بباز[8] که مقبولِ شمع نیست — هردانه یی که سالم از آتش برون رود

عارف به خار وگل چو ببیند[9] بروی دوست — روزی[10] دری گشاید و بیخود درون رود[11]

---

۱ ن ۲،۱۷ = رود ؛ ن ۱،۵،۸،۳۵ = رسد ۲ ن ۹،۱۱ = بازشد۱۱ بزبانم ؛ ن ۱،۲،۵،۸،۱۰،۱۷،۳۵ = تارسد آید بزبانم ۳ ن ۱۰ = بگشالب شیرین ؛ ن ۴ = بگشالب میگون ؛ ن ۱،۵،۸ = بگشالب میگون ؛ ن ۲ = بگشالب شیرین ۴ ن ۹ = شود ؛ ن ۱،۲،۵،۸،۱۷،۳۵ وغیره = شده ۵ ن ۲،۵،۳۵ = نیندازد ؛ ن ۱،۸ وغیره میندازد ۶ ن ۹، ۱۱ = بگل ؛ ن ۱،۲،۵،۸،۱۰،۱۷،۳۵ = عقل ۷ ن ۱۰ = مژگان ؛ ن ۱،۲،۵،۸،۱۷ = دشنام ۸ ن ۱،۵ = مباز ؛ ن ۲،۸،۱۰،۱۷،۳۵ = بباز ۹ ن ۹،۱۱ = بیند بروی دوست ؛ ن ۲،۱۷ = ببیند به اتفاق ؛ ن ۱۰ = نه بیند به اتفاق ۱۰ ن ۴ = اندوی ؛ ن ۱۷ = زودی ؛ ن ۹،۱۰،۱۱ = روزی ۱۱ این بیت تنها در نسخه های ۲،۹،۱۰،۱۱،۱۷ یافته شده

در تابم[1] از زبونیِ عرفی که بهرِ کام
صدره دل بخانهٔ بخت زبون رود

(۱۵۳)

بنازم شیشهٔ می را که خوش مستانه می گرید | سری خم کرده و در دامنِ پیمانه می گرید
کسی کش کام دل شد آشنای لذتِ ماتم | چنان کز گریه[2] سازی گرید از افسانه می گرید
دل خود را به آن خوش می کند حسرت کشِ دنیا | که با خلقِ جهان در یک مصیبت خانه می گرید
کسی کز وادیِ عقل[3] و جنون بیرون کشد خود را | نه در معموره می خندد نه در ویرانه می گرید
مگر آمیزشی باکینه دارد مهر محبوبان | که شمع اندر میانِ[4] خانهٔ پروانه می گرید
کسی کو شیشه خالی می کند تا پر شود چشمش | اگر باما کشد ساغر بیک پیمانه می گرید

چنان[5] بر ماتمِ دل گریه و شور است برعرفی
که گویی در عزای عاشقِ جانانه می گرید

(۱۵۴)

ز صوتِ بلبل اندر بوستان فرزانه می گرید | جنون مست از نوای جغد در ویرانه می گرید
درین ماتم سرا با مصلحت دانی مصاحب شو | که در بازار ها می خندد و در خانه می گرید
خرابِ[6] های و[7] هوی گریه‌ام ساقی قدح بشکن[8] | که عاشق بی قدح می گرید و مستانه می گرید
نه اشکش بسترم تر شد ولی از ناز و استغنا | بدان ماند که بر بیگانه بی بیگانه می گرید

۱؎ ن ۹، ۱۱ = دریافتم زبونی تو عرفی؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ وغیره = در تابم از زبونیِ عرفی ۲؎ ن ۱۵ = [illegible] سازی؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ وغیره = گریه سازی ۳؎ ن ۱۰ = عقل جنون پرور؛ ن ۵، ۸، ۹، ۱۱ = عقل و جنون بیرون ۴؎ ن ۹ = خندهٔ؛ ن ۱، ۵ وغیره دیگر همه نسخه‌ها = خانهٔ ۵؎ ن ۸ = چنان بر ماتمِ دل گریه و شور است عرفی [illegible] ن ۱، ۵ = چنان بر ماتم دل گریه شور آورده برعرفی؛ ن ۲۵ = چنان در ماتمِ دل گریه و شور است برعرفی ۶؎ ن ۸، ۲۵ = خراب؛ ن ۹ = شراب؛ ن ۱، ۵ = فریب ۷؎ ن ۱، ۵ = های های؛ ن ۸، ۲۵ = های و هوی ۸؎ ن ۹ = مکن؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = بشکن

کجا در روزِ محنت غمگسارِ کس شود عرفی
که می گرید بروزِ خویش و بید ردانه می گرید

(۱۵۵)

بیار باده که جانم دمی ز ناله برآید — هزار زمزمه[1] از دل بیک پیاله برآید
بشوی[2] نامهٔ دانش، بخوان[3] رسالهٔ مستی[4] — بود که فالِ مرادی ازین رساله برآید
چه وقتِ[5] ذکرِ صبوح است زاهدا بدری پرد[6] — که گر خسی[7] رود آنجا برنگِ لاله برآید
بنوش جامی و آسوده شو ز وسوسهٔ غم[8] — چه غم خوری که چسان کارت از حواله برآید
بدورِ ساغرِ زر چیده سیم نرگسِ شهلا — چنانکه گردِ مهِ بدر خطِ هاله برآید
مپرس که شعبدهٔ میزبانِ[9] دهر بلنداست — اگر بزهر نیالوده[10] یک نواله برآید
بدین جمال اگر بگذری بسوی گلستان — ز گلبنش گل و برگِ هزار ساله برآید
ز داغِ سینهٔ من همچنان نفس شود آتش[11] — هوا به طبع گر از تنگِ[12] استحاله برآید[13]

بمطلبی نه فکنده است سایه همتِ عرفی
که از قبولِ دعا یا ز دستِ[14] ناله برآید

(۱۵۶)

کسی بدورِ محبت خمارِ غم نکشد — که درکشد قدحِ زهر و رو بهم نکشد

---

[1] ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = هزار زمزمه از دل ؛ ن ۱۰ = هزار مژده دلِ من [2] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بسوز ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱ = بشوی [3] ن ۳، ۱۰ = نخوان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = بجو [4] ن ۱۰ = مستی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره دیگر همه نسخه‌ها = مستی [5] ن ۲، ۱۰ = چه کعبهٔ وقت صبوح است ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چه وقت ذکر صبوح است [6] ن ۲، ۱۰ = بر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = گر [7] ن ۱، ۵، ۸ = عمر ؛ ن ۲، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ (حاشیه) غم ؛ ن ۳۵ = عرفی [8] ن ۱، ۵ = مهربان ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = میزبان [9] ن ۲، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = نیالوده ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بیالوده [10] ن ۲ = نفس شود آتش ؛ ن ۱۰ = بنقش سوادش [11] ن ۲ = تنگ ؛ ن ۱۰ = سنگ [12] این بیت تنها در ن ۲، ۱۰ یافته شد [13] ن ۱، ۵ = که از قبول رهد یا ز دست ناله ؛ ن ۲، ۱۷ = که از قبول دعا باز دستِ ناله ؛ ن ۹، ۱۱ = که از قبول دعا یا ز دستِ هاله ؛ ن ۱۰ = که از قبول دعا یا ز دستِ ناله.

ترا عبادت ما را محبت ای زاهد — بهل که کار به نادانی حکم نکشد

مشوز[1] برهمنا سبحه[2] و مده ناقوس — که ننگ نسبت ما دیر چون حرم نکشد

چو دود سینهٔ ما سایه بان زند فردا — ز آفتاب قیامت کسی الم نکشد

همان به است که عرفی به بزم درویشان[3]

سفال جوید و منت ز جام جم نکشد

(۱۵۷)

هر که اندیشد که از پا خار می باید کشید — از ستورش منت رفتار می باید کشید

هر که بینی بارش افتاد است و می جوید مدد — دوش خود را خود به زیر بار می باید کشید

خوشدلی با غفلت و آزردگی با آگهی است — گر به غفلت شمنی آزار می باید کشید

هر که در مسجد بود مخمور حدش[4] لازم است — درد سر در خانهٔ خمار می باید کشید

تلخی آزادگان تسکین دهد آزار را — تا توان بدخویی از بیمار می باید کشید

تشنه را در آفتاب استادن از ادراک نیست — دامن از دست جهان بی یار می باید کشید

کام خود را آشنا کن با شراب عشق — تلخی این باده چون ناچار می باید کشید

هر که می در پرده زد کیفیت مستی[5] نیافت — ساغری بر[6] سر بازار می باید کشید

رند و مستم زاهدا زهد و صلاح از من مجو — این رقم بر مردم هشیار می باید کشید

هر که بدمستی کند دارش سزا باشد، ولی — قاتل منصور را بر دار می باید کشید

عیب خود را زان نمی گویم که از آمیزشم — دوستان را خجلت بسیار می باید کشید

گر به واقع بنگرم اندوه در خوبم کشد — خویش را در پردهٔ پندار می باید کشید

---

[1] ن ۹، ۱۱ = بسوز؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = مسوز [2] ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = سبحه و مده ناقوس؛ ن ۱۱ = سبحه دیده ناقوس؛ ن ۹ = سبحه را بدیده ناقوس؟ [3] ن ۹ = درویشان؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ ودیگر همه نسخه ها = دولتیان [4] ن ۳، ۵ = صیدش؛ ن ۱، ۱۰، ۳۵ = صبرش؛ ن ۱، ۸ = حدش [5] ن ۳، ۱۰ = رندی؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = مستی [6] ن ۲، ۱۰ = بر؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = در۔

خرقۂ پشمین بدوش انداختی عرفی کنون
تار و پودش بر رخِ زنّار می باید کشید

(۱۵۸)

کو فنا تا زخمہا شمشیر بر مرہم نہند — بیخودی و ہوشمندی سرِ پای ہم نہند
عمرِ فرصت کوتہ است و دستِ یغمائی دراز — تنگ چشمان را بگو تا برگِ عشرت کم نہند
گر فشانم دودِ دردی بر دلِ آسودگان — تہمتِ بی دردی صدسوز بر ماتم نہند
اشک ریزان ترا نازیم کز لختِ جگر — یک چمن گل در کنارِ قطرۂ شبنم نہند
رحمتش گر قفل[۱] دارد خانہ[۲] را خندان کند — زخمہا را تا بہ چاکِ جامہ‌ہا مرہم نہند

اہلِ دل عرفی اگر پابند فرمانِ طرب
قصرِ شادی را بنا ہم در زمینِ غم نہند

(۱۵۹)

بہ گاہ نزع کہ رندان بہ توبہ می کوشند — قدح کشانِ تو صافِ کرشمہ می نوشند
برو پیالۂ خونی بخر ز قصابان — مشو گدای شباناں کہ شیر می نوشند
فتد ز سردیِ دوزخ بہ عاشقان لرزہ — اگرچہ از نفسِ زمہریر می جوشند
بتان کہ نعمتِ شان مغزِ جانِ شیرین[۳] است — بہ شوخیِ دلِ من خون تلخ می نوشند

بحسنِ شرمِ خطا پیشگان قسم عرفی
کہ گر تو شرم کنی فعلِ زشت می پوشند

(۱۶۰)

اگر دانش عنان جنبان نہ باشد — خرد در کارِ خود حیران نہ باشد
نمودم زخمِ ناسورِ فلاطون — کہ دانا در پیِ درمان نہ باشد

---

[۱] ن ۲ = فعل؛ ن ۴ = قفل [۲] ن ۱۰ = خار؛ ن ۴ = خانہ؛ ن ۲ = جامہ [۳] ن ۲ = میسر ہست؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰ = شیرین است۔

من از شادی نه باشم گر خبر جوی — به عالم هیچ لب خندان نه باشد
کسی نادیده نشناسد کسی را — بگو تا عافیت پنهان نه باشد
نیابی ای اجل در خیلِ عشاق — کسی کش دل به جایِ[1] جان نه باشد
به نقدِ[2] جان و دل خجلت میفزای — که جنسِ دوستی ارزان نه باشد
بسی معیشت عرفی بسا نهانی
که جایش در دلِ دیوانه نه باشد

(۱۶۱)

این دل، که جراحتش فزون باد — خونْ[1] باد هزار بار خون باد
بر[2] هیچ دلی گران نیاید — دردِ تو که کوهِ بیستون باد
آن کس که نبرد نامراد است — فریادیِ بختِ واژگون باد
آن سر که ز جامِ عقل مست است — خالی ز کرشمهٔ جنون باد
آن کس که به رمز آشنا نیست[3] — محتاجِ فسانه و فسون باد
عرفی که نه مرغِ دامِ عشق است
در پنجهٔ عافیت زبون باد

(۱۶۲)

نه گل نسیم و نه بلبل نوا نگه دارد — نه وصفِ حسنِ تو بادِ صبا نگه دارد
به نیم جو نه خرند اهلِ درد آن دل را — که دلبرش به فریبِ وفا نگه دارد
وفای خسته دلم بین که مهربان یارش — به دوستیِ عداوت نما نگه دارد
کسی که لعلِ تو شهد و مرا مگس کرده است — ترا ز ناز و مرا از حیا نگه دارد
ز عقل و هوش نباید نگاهبانیِ دل[1] — بچشمِ مستِ تو دادیم تا نگه دارد

ﻟﻪ ن ۳، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = بجای؛ ن ۸ = بجالِ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = بجان ﮐﻪ ن ۱۰ = بنقد؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بر
ﻟﻪ ن ۳، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = بجای ... ن ۱۰ = خون باد هزار
ﮐﻪ ن ۱، ۵، ۳۶ = چون باده هزار باره خون باد؛ ن ۱۷ = خون باد و هزار باره خون باد؛ ن ۱۰ = خون باد هزار
بار خون باد؛ ن ۸، ۳۵ = چون باده هزار قطره خون باد ﮔﻪ ن ۱۰ = کز؛ دیگر نسخه‌ها = بر ﮔﻪ ن ۱۰، ۲ = جنون
ن ۱، ۵، ۸ = فسون ﮐﻪ ن ۲ = دیج؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دل -

تو جملہ جور و دم گرم من تمام اثر — خدای دستِ مرا از دعا نگہ دارد
چو جان[1] دہم بہ ازین نیم شیشہ تا ساقی — پیالہ صبوحیِ روزِ جزا نگہ دارد
زہوش رفتم و پیغام دوست نشنیدم — کسی عنانِ نسیمِ صبا نگہ دارد
زمیلِ مشتری افزون نیرزد این گوہر — بگو کہ مشتریِ من بہا نگہ دارد
کسی بہ دیدۂ عبرت گذشتہ را بیند — کہ روی دل نفسی بر قفا نگہ دارد
دعا کنید کہ ایزد مربیِ او را — بہ زیرِ سایۂ بالِ ہما نگہ دارد[2]

بہ مجمعِ سخن امروز کیست جز عرفی
کسی کہ گرمیِ ہنگامہ را نگہ دارد

(۱۶۳)

زننگِ عافیت با زم دلِ شرمندہ می سوزد — نہ از دل[1] گریہ می جوشد نہ بر لب خندہ می سوزد
چراغی روشن است از عشقِ او در مجمعِ ہستی — کہ آزاد از فروغش می گدازد بندہ می سوزد
نہ تنہا عشق سوزد ساکنانِ ملکِ ہستی را — درین طوفانِ آتش رفتہ و آیندہ می سوزد
چنان[2] از لذتِ آتش پرستی بازی آید — کہن گبری کہ طوبی را ز پا افکندہ می سوزد

مکن[3] بر غیرتِ خود تکیہ عرفی بزمِ عشق است این
کہ اکثر آبروی گوہرِ ارزندہ می سوزد

(۱۶۴)

نہ مہر[4] بر دلِ اندیشہ می توانم زد — نہ جامِ صافی ازین شیشہ می توانم زد

---

[1] ن ۵۱، ۸، ۱۷، ۳۵ = چو جان دہم نہ دہی نیم شیشہ تا ساقی ؛ ن ۴، ۱۰ = چو جان دہم بہ ازین نیم شیشہ تا ساقی [1] ن ۱۰ = نہ چشم گریہ ؛ ن ۳ = نہ از لب گریہ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نہ از دل گریہ [2] این بیت تنہا در نسخۂ مقدم وجود دارد [3] ن ۱۰ = مکن بر عزتِ خود تکیہ عرفی را چہ ظلم است این ؛ ن ۱، ۵، ۸ = مکن بر غیرتِ خود تکیہ عرفی، بزمِ عشق است این ؛ ن ۱۷، ۳۵ = مکن بر عزتِ خود تکیہ عرفی بزمِ عشق است این ؛ ن ۴ = مکن بر عزتِ خود تکیہ عرفی، ظلمِ عشق است این [4] ن ۱، ۵، ۳۵ = مہر ؛ ن ۳۶ = قفل [2] این بیت را بعدِ مطلع باید خواند۔

نه دست زین ثمرِ تلخ می توانم داشت — نه نخلِ وسوسه از ریشه می توانم زد

همین بس است فلک را که زود دلم تنگ است — وگرنه سنگ برین شیشه می توانم زد

ز بادِ حادثه با آن که آتشم مرده است — هنوز شعله به صد بیشه می توانم زد

اثر ز ناله ندارم طمع، گمان دارم — که راهِ بختِ ستم پیشه می توانم زد

به باغ لاله نه چینم ز ضعف عرفی لیک
به بیستون چو رسم تیشه می توانم زد

(۱۶۵)

آن را که خرد و بال باشد[۱] — کی رغبتِ قیل و قال باشد

آن جرعه که دُردِ شکوه دارد — در ساغرِ من ز لال باشد

هر نقش که در بهشت بینم — در کارگهِ خیال باشد

نقشی که نظاره بر نتابد — می جویم و آن وصال باشد

از شغلِ غمی که گفتنی نیست — گویم به تو گر مجال باشد

چون کینه ز طبع دوستانت — مهر از دلِ تو محال باشد

عمر تو که عید زندگانیست — آرایشِ ماه و سال باشد

گفتی "گنه کرده[۲] ای ز جورم" — بهتان چنین حلال[۳] باشد؟

از کبر مدان سکوتِ عرفی
شاید که ز اهلِ حال باشد

(۱۶۶)

دگر جانم ز ناسازیِ اقبال که می سوزد — وفا پرور دلم در آتشِ حالِ که می سوزد

---

۱ ن ۹ (اضافات): آن را که مرادِ حال باشد؛ در همه نسخه های دیگر: آن را که خرد و بال باشد
۲ ن ۱۷ = کرده ام؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵ = کرده ای ۳ ن ۹، ۱۱ = علال؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = حلال.

دو صد ره گفتم ای دل بال مگشا در هوای کس — ببین از شعلهٔ حسرت[1] کنون بال که می سوزد
مرا مجرم[2] مساز ای بخت خواب آلوده کاری کن — متاع فرصتم بنگر ز اهمال که می سوزد
به هر کس می کند گرمی و راز احوال من غافل — دلش می سوزد و غافل که بر حال که می سوزد

مخوان افسانهٔ حسن عمل شرمی بکن عرفی
کرام الکاتبین از شرم اعمال که می سوزد

(۱۶۷)

در راه عشق ای دل گر جان دهی چه باشد — این فتنه خیز ره را پایان دهی چه باشد
ای محتسب دو صد خم[3] بشکسته ای گر امشب — یک شیشه می به رندان تاوان دهی چه باشد
جان خواهد آن ستمگر ای دل ز دست داده — دل دادنت خطا بود گر[4] جان دهی چه باشد
بی گریه رفت عمری یارب ز بدو فطرت[5] — آن را که می دهی چشم گریان دهی چه باشد
من خود نمی زیم لیک بهر فریب اگر تو — این خسته را دو روزی درمان[6] دهی چه باشد
مردم به کفر[7] یارب در آن جهان گر از لطف — این کافر خجل را ایمان دهی چه باشد

با ناز دوست عرفی نتوان جدل نمودن
گر این متاع جان را ارزان[8] دهی چه باشد

(۱۶۸)

به بزم عشرت آن گل با دل من کارها دارد — دل غم دیدهٔ بلبل به گلشن کارها دارد
بردای بادهٔ بی شرم مدهوشم مکن کامشب — خجالت با من آلوده دامن کارها دارد
همین رنج نفاق[9] ایذای یار ناموافق بس — نفاق جان ستان با دوست دشمن کارها دارد

ن ۱، ۲، ۳۶ = محنت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = حسرت [2] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = محروم ساز ؛ ن ۲، ۳۶ = مجرم ساز ؛ ن ۱۷ = محرم ساز [3] ن ۱۰ = جام ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = خم [4] ن ۲، ۱۰ = تا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = گر [5] ن ۱۰ = یا ز دیده قطره ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = یارب ز بدو فطرت [6] ن ۲، ۱۰، ۳۶ = به کفر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = به فکر [7] ن ۱۰ = این ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = تو [8] ن ۱۲ = فرمان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = ارزان [9] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = رنج و نفاق ؛ ن ۱۰، ۱۷، ۳۶ = رنج نفاق۔

برو ای گفتگو مگشا لبم کز ماتم هجران — نفس با آه و افغان لب شیون کارها دارد
به گلزارم مخوان ای مشفق[1] از بهر گل افشانی — که این دیوانه با خاشاک گلخن کارها دارد
نمی دارد به مردن عشق دست از دامن عاشق — من از غم مرده ام صد بار و با من کارها دارد

برهمن را گرفتم، هاتفی گفتا بهل[2] عرفی
که ذوق طاعت بت با برهمن کارها دارد

(۱۶۹)

هر که حرصش راه زد کامش روا هرگز نشد — هر که سلطان قناعت شد گدا هرگز نشد
کام جانم در میان آب و آتش حاضر است — هر که با همت برآمد بی نوا هرگز نشد
بندهٔ تمکین دل گردم که در[3] راه وفا — سیل غم هر چند افزون شد زجا هرگز نشد
نی همین دل یافت از عشقت صفای جاودان — هر چه در این چشمه شستم بی صفا هرگز نشد
هرگزت در دل نیاید کین پریشان روزگار — شرمسار از یک نگاه آشنا هرگز نشد
بسکه این[4] درد آزما دل دشمن آسایش است — صد مرض برگشت و ممنون دوا[5] هرگز نشد

در هوای[6] پارسایی عرفی از[7] هر معصیت
گشت صد ره تایب اما پارسا هرگز نشد

(۱۷۰)

کسی کو در تب عشق تو نبض خویشتن گیرد — به عیب[8] خود پرستی بر زبانش[9] مرد و زن گیرد
بهار آمد، دل درد آشنا در جامهٔ هستی — اگر آرام گیرد چند روزی در کفن گیرد

۱؎ ن ۱۰ = عندلیب ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = مشفق ۲؎ ن ۴، ۱۰، ۳۶ = بهل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بهرو ۳؎
ن ۳، ۱۷، ۳۵ = در ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰ = از ۴؎ ن ۱۰ = بسکه دل از کاوش ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۲۵ = بسکه این درد
آزما ۵؎ ن ۵، ۸، ۷ = شفا ؛ ن ۱، ۱۰ = دوا ؛ ن ۲ = صفا ۶؎ ن ۱۰ = صفای پارسایی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵
هوای پارسایی ۷؎ ن ۱۰ = عرفی خود از ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = عرفی از هر ۸؎ ن ۹، ۱۱ = ز عیب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۲
به عیب ۹؎ ن ۹، ۱۱ = هر زمان بر مرد و زن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۲، ۲۵ = بر زبانش مرد و زن گیرد - («هر زمان هر مرد و زن
گیرد» درست تری نماید-)

دمِ عیسیٰ نخنداند[۱] گلِ امیدِ صیادی — که در فصلِ بهاران دائم[۲] او مرغ چمن گیرد

به کنعان، بخواب است ای صبا بر پیرهن مگذر — که گرگی ناگهان[۳] دنبالِ بوی پیرهن گیرد

ازان با عشق هرگز اتفاقی نیست تقوی[۴] را — که عاشق نکتهٔ بر زاهد به کیشِ برهمن گیرد

خزانِ شکوه طی شد موسمِ گلریزِ شکر آمد — غمِ عالم گرفت، اکنون نشاطم انجمن گیرد

کجا افتد نظر بر خاکساران خود پرستی را — که صد جا هر قدم ره بر خیالِ خویشتن گیرد

کمالِ عشق و لطفِ حسن دمِ مهر آسمان باید — که بلبل[۵] یک نفس گل[۶] را بدستان در سخن گیرد

رودم در گوشهٔ تنها که ریزم خونِ خود عرفی

مبادا وقتِ[۷] مردن ناشناسی دستِ من گیرد

(۱۷۱)

اهلِ معنی دوش بر دوشِ عقولم دیده اند — چون دعای خویش بر عرشِ قبولم دیده اند

آشنایی شان بمن وا پس تر از بیگانگیست — بس که اسبابِ حقیقت بو الفضولم دیده اند

غم هلاکم کرد و کس غمگین نمی داند مرا — بسکه در ایامِ آسایش ملولم دیده اند

... ... — دشمنان در معرضِ ردّ و[۸] قبولم دیده اند[۹]

دشمنانِ عرفی بسی غمگین تر اند از دوستان

تا تمنا های نومید از حصولم دیده اند

(۱۷۲)

شکر[۱۰] کز کشمکشِ شوق نجاتم دادند — خلعتِ محرمیِ خلوتِ ذاتم دادند

نبود همتِ عشقم که گدایانِ درش — گنجِ توفیقِ شهادت به زکاتم دادند

از درِ عشق دلم حاصلِ کونین گرفت — من نه رفتم به درِ زهد (و) براتم دادند

---

۱ ن ۴، ۱۱ = بجنباند؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = نه خنداند؛ ن ۹ = بخنداند؛ ن ۱ = نمی داند ۲ ن ۱۰ = اند؛ ن ۴، ۸، ۹، ۳۵ = او ۳ ن ۱، ۵ = ناکسان؛ ن ۳، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ = ناگهان ۴ ن ۱۰ = زاهد؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ (حاشیه) وغیره = تقوی؛ ن ۳۵ = عرفی ۵ ن ۸ = اوهم؛ ن ۳، ۱۰، ۳۶ = بلبل؛ ن ۱، ۵ = تا او؛ ن ۳۵ = با او ۶ ن ۲ = خود را؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = گل را ۷ ن ۹، ۱۱ = وقتِ مردن؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰ = قدر مردن؛ ن ۳۵ = قدرِ مردم ۸ این مصرع تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد و مصرعِ اولِ آن مفقود است. این مصرع باین طوری توان شد: می ندانند آمده ام بیرون از تشکیک زاهد (ولی) ۹ این شعر تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد.

(۱۷۳)

چند بی بهره بود دیدهٔ گریانی چند | زلف جمع آر که جمعند پریشانی چند

گل رخان نعمتِ[1] نایابِ[2] نیابند،[3] اگر[4] | یک نفس چاک نه بینند[5] گریبانی چند

آنکه آماده کند پردهٔ ناکردهٔ گناه | کی درد پردهٔ بی ازکرده پشیمانی چند

کبریای تو بر آنم[6] که نیارد[7] به نظر | مشتی آلوده[8] و آلایشِ دامانی چند

عرفی افسانهٔ غم گوش کنان حلقه زنند
خوان بیارای که جمع آمده مهمانی چند

(۱۷۴)

جمعی[9] ز سران دامنِ مهمانِ تو بوسند | قومی[10] بدو صد ناز لبِ خوانِ تو بوسند

ترسم که حریفانِ تو در عالتِ مستی | برگِ گلی از چاکِ گریبانِ تو بوسند

با لذتِ لبهای تو باید که ملایک | دایم به تصورِ لبِ[11] خندانِ تو بوسند

آنانکه حیات از لبِ عیسیٰ نه پذیرند | از روی ادب خاکِ شهیدانِ تو بوسند

در صیدگهِ جورِ تو جانهای شهیدان | تا صبحِ قیامت لبِ پیکانِ تو بوسند

عرفی چه کلام است تراکز سرِ تعظیم
صاحب سخنان گوشهٔ دیوانِ تو بوسند

(۱۷۵)

بخت[12] کوتا شاهدِ وصلم در آغوش آورد | ذوق بیهوشم نماید شوق با هوش آورد

---

[1] ن ۲، ۱۰ = نعمت ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = محنت [2] ن ۲، ۹، ۱۰، ۱۱ = نایاب ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نایافت [3] ن ۲، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹ = بیابند ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۳۵، ۳۶ = نیابند ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۲۹ = مگر ؛ ن ۱، ۸، ۱۰، ۳۵ = اگر [4] ن ۸ = نیابند ؛ ن ۱، ۵، ۸ و دیگر نسخه‌ها = نبینند ن ۱، ۵ = نیابم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آنم [7] ن ۱، ۱۰، ۳۵ = نیاید ؛ ن ۲، ۵، ۸ وغیره = نی [8] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بر آلایش ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۲۹ = و آلایش ؛ ن ۳۶ = آلودهٔ آلایش [9] ن ۱۷، ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = جمعی [10] ن ۸، ۳۵ = گل ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = لب [11] این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد

هردو رفتن از حیلهٔ غیر آهنگ جایی می کند | تا به تقریب وداع او را در آغوش آورد
آنکه ننهد پای تا بوتم بدوش از بعد مرگ | ساقی عرش درد و غم را بر سر دوش آورد

(۱۷۶)

آنکو چو من از عشق پریشان ننشیند | بر مسند توفیق شهیدان ننشیند
گر باشم شربت درد تو نباشد | هرگز مگس دل بلب جان ننشیند
ای نوح رنجان نفس چشمه گشاییست | این آتش عشق است به طوفان ننشیند
ای خضر شکستی به سبویت نرسد، خیز | کین تشنگی از چشمهٔ حیوان ننشیند
ایمان اگر این است که همدوش دل ماست | کفر از چه به چشم و سر ایمان ننشیند
با آنکه مغان را همگی بادهٔ شهد است | در دیر مگس بر لب مهمان ننشیند

عرفی برو از غمکدهٔ ما که کس این جا
بی زخم دل و چاک گریبان ننشیند

(۱۷۷)

کسی می طربم در ایاغ می ریزد | که زهر غم بگلوی فراغ می ریزد
کسی عنان دلم می کشد بکوی مراد | که خار فتنه به راه سراغ می ریزد
کسی به نعمت فردوس پرورش دهدم | که استخوان هما پیش زاغ می ریزد
گدای نور بود آفتاب در بزمی | که عشق خون جگر در چراغ می ریزد
دم مسیح بود در مزاج مرده دلان | حدیث عشق، که خون فراغ می ریزد
به جوش عشق بنازم که از شگاف دلم | بجای قطرهٔ خون درد و داغ می ریزد
زکاتِ مایهٔ رزقِ من گشت آنکه فلک | بجیب حلهٔ طاوس باغ می ریزد

---

۱ ن ۱، ۵ = رو ؛ ن ۲، ۸، ۱۷، ۳۵ = روز ۲ ن ۱۷ = ماند ؛ ن ۱۰ = تنهد ؛ ن ۵، ۸ = بنهد ۳ ن ۲، ۴ = نیابد ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = نباشد ۴ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵ = بلب جان ؛ ن ۱۰ = به سرخوان ؛ ن ۱۷ = به لب خوان ۵ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = باش ؛ ن ۲، ۹ = بنیز ۶ ن ۱۰ = مگس ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = مغان ۷ ن ۲، ۱۰ = رهبان ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مهان ۸ ن ۱، ۵ = تو نیست ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵ = من است۔

ضمیرِ روشنِ ما بین که ظلمت عرفی
بدامنش گهرِ شب چراغ می ریزد

(۱۷۸)

غمِ توهست، به عیشِ جهان که پردازد | هوای تیغِ تو در سر، بجان که پردازد
چنین که غمزه بیک زخم می کُشد همه را | بکادکاوِ دلِ خون چکان که پردازد
اگر لبِ تو نه در دل نمک فشان آید[1] | به تازه کردنِ داغِ نهان که پردازد
چو حسنِ یار[2] هم آلوده خواهد[3] درم پاک | به قیمتِ گهرِ این و آن که پردازد
کرشمه گشت جهانی چنانکه دل می خواست | مگو به سوختنِ کشتگان که پردازد
جهان جهان[4] به رهش نیم بسمل افتادند | به چاره سازیِ این نیم جان که پردازد
چنین که ما و دل و دیده مست و حیرانیم | اگر غمِ تو نه باشد به جان که پردازد

اگر نه محرمِ دردی طلب کند عرفی
به جستجوی منِ بی نشان که پردازد

(۱۷۹)

دمِ مردن ز شوقِ آنکه یارِ دلنواز آید | رود صد بار جانم با نفس بیرون و باز آید
نهان هر نامهٔ عجزی که بنویسم برای او[5] | روان ناگشته قاصد صد جواب از پیشِ ناز آید
زند بر کربلا صد طعنه فردا عرصهٔ محشر | اگر نازت[6] بدین[7] هنگامه با این[8] ترکتاز آید
ملایک را به داغِ رشکِ مرغانِ هوا سوزد | بسوی دشت هرگه با صدای طبل باز آید
دلِ[9] معشوق را ذوقیست از همراهیِ عاشق | که گر محمود، گوئی با اوّل ایاز آید

---

[1] ن ۱،۱۰،۱۱ = آمد ؛ ن ۲،۳،۵،۸،۹،۳۵ = آید [2] ن ۹ = حسن و ناز ؛ ن ۹ = عشق یار ؛ ن ۱،۵،۸،۱۷،۲۶ = حسن یار [3] ن ۹ = خواهد ؛ ن ۵ = سازد ؛ ن ۱،۲،۸،۱۷ = سوزد [4] ن ۹ = جهانیان به غمش ؛ ن ۱،۵،۸،۱۰،۱۲ وغیره = جهان جهان به رهش [5] ن ۱،۵،۸،۳۵ = بسوی او ؛ ن ۱۰ = برای ا ؛ ن ۳،۹،۱۱ = به لطف او ؛ ن ۲،۵، ن ۱،۹،۲۹،۳۵،۳۶ = یار [6] ن ۱۰ = اگر یارم ؛ ن ۱،۲،۵،۸،۱۷،۳۵ وغیره = اگر نازت [7] ن ۱ = صد ؛ ن ۵ آن ؛ ن ۲،۸،۳۵ = این [8] ن ۳،۱۰،۱۱،۳۵،۳۶ = دل ؛ ن ۱،۵،۸،۱۱ = نهان ؛ ن ۹،۲۹ = چنان۔

بود[1] پیشانیم دایم بخاکِ سجده گاهِ بت | نیم ناکام که در مسجد همین وقتِ نماز آید

گذشت و عالمی از تیغِ نازش نیم بسمل شد | دلِ سنگین دهش یارب که هم زین راه[2] باز آید

ز عرضِ حاجت ار مانع نگردد همتِ عشقم | نیازم سا نویدِ صد قبول از بی نیاز آید

بناز و نعمتِ جنت منازا اندیشه کن رضوان

که عرفی از بهشتِ درد با این برگ و ساز آید

(۱۸۰)

گر به خوابِ اجلم دیدهٔ جان گرم نشد | حالِ دل چیست که امشب نفغان گرم نشد

ناوکی زد به دلم لیک چنان ز آتشِ دل | تیز بگذشت که پیکانش ازان گرم نشد

هر که بود از اثرِ نالهٔ ما شد دلِ گرم | دلِ او بود که در کون و مکان گرم نشد

عرض کردند به ما روزِ ازل بود و نبود | جز[3] به غم دیدهٔ ما در دو جهان گرم نشد

آه ازین شرم[4] که افسانهٔ[5] نی از آتشِ شوق | آمد از دل به زبانم که زبان گرم نشد

ده چه گرمیست درین انجمن امشب که ز شرم[6] | شمع و پروانه بهم صحبتِ شان گرم نشد

منم آن تشنه لبِ عشق[7] که صد دوزخِ درد | گشت خالی و مرا کام[8] و دهان گرم نشد

گرمِ خونریزیِ عرفی ز فغان[10] گشت دلی

سببی داشت نهانی به جهان[9] گرم نشد

(۱۸۱)

نغمهٔ[11]ی کز رهِ تاثیر به شیون نه کشد | به سماعش دلِ ماتم زدهٔ من نه کشد

---

[1] این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [2] ن ۵، ۹ وغیره = هم زین راه باز آید ؛ ن ۳۵ = که از این کار باز آید [3] ن ۱۰ = جز دل و دیدهٔ ما ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = جز به غم دیدهٔ ما ؛ ن ۲، ۳، ۴ = جز به دل دیدهٔ ما [4] ن ۲، ۹ = شوق ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه‌ها = شرم [5] ن ۱، ۵، ۷، ۳۵ = افسانه‌ای از آتش شوق ؛ ن ۸ = افسانهٔ آرایش شوق ؛ ن ۱۰ = آرایشِ افسانهٔ عشق [6] ن ۲، ۹ = شرم و دیگر همه نسخه‌ها بشمول ۱، ۵ = شوق [7] ن ۱۰ = درد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۱ = عشق [8] ن ۹، ۱۰ = کام و زبان ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۱۱ = کام و دهان [9] ن ۳۵ = بجهان ؛ ن ۲، ۵، ۲۶ = ز فغان ؛ ن ۹ = و بفغان [10] ن ۱ = نغمه گر از رهِ تاثیر ؛ ن ۱۷ = نغمه‌ای کرده که تاثیر ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = نغمه‌ای کز رهِ تاثیر [11] این بیت تنها در ن ۵، ۸، ۳۵ یافته شد۔

دیت قتل من این[1] است که در روز جزا — بزخم دست بلا مانش و دامن نه کشد
جذبهٔ مهر توای ذره ندانم تا کی — از تهِ غمکدهٔ سینه بروزن نه کشد
غایت درد همین است که در فصل بهار — دل مرغان خزان[2] دیده به گلشن نکشد
دل ما در لحد آرام نه گیرد عرفی
که زغم برگ فراغی به نشیمن نه کشد

(۱۸۲)

کو شورشی که صحبت شادی بهم خورد — تا خون دل بریزد و دل خون غم خورد
زهرِ غم تو گر بچکانم بکام خضر — آب حیات ریزد و خاک عدم خورد
نازم به آن کرشمه که جای کباب وی — خون فرشته و دل مرغ حرم خورد
بر آستان کعبه تبسم نمی کند — آن لب که بوسه‌ای ز حریم صنم خورد
زخم زجاج دوست ندارد تراوشی — کو شیشهٔ دلی که به دیوار غم خورد
گر شرح کاوکاو غم او رقم کنم — دود از رقم[3] بر آید و مغز قلم خورد
می جوشدم ز هر سر مو چشمه چشمه خون — هر گه که دل بذوق شهادت قسم خورد
نامش ز لوح همت عرفی برون نویس
آن تشنه کاب خضر ز جام کرم خورد

(۱۸۳)

بیادم هرگز آن نخل قد موزون نمی آید — که از هر دیده ام صد چشمه خون بیرون نمی آید
کدامین دوست می آید[4] به نزدیک من گریان — که تا آید بر من صد قدم در خون نمی آید
نمی دانم که سنگ فتنه در[5] هنگامه ماند — که این بی رحمی از بیدادی گردون نمی آید
به داغ دل کند دست ملامت آن نمک پاشی — که هنگام تبسم زان لب میگون نمی آید

---

[1] ن ۲، ۱۷ = آن / از دیگر همه نسخه‌ها = این [2] ن ۹ = چمن / از دیگر همه نسخه‌ها بشمول ش ل ۲۶، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = خزا
ن ۱۱ = قلم / از ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ و دیگر نسخه‌ها = رقم [3] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = نزدیک من گریان نمی آید / از ن ۲، ۳، ۹، ۱۰،
می آید به نزدیک من گریان [5] ن ۱۷، ۳۲ = بر / از ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ = در

زمامِ ناقه گاهی دستِ لطف از نازی گیرد　　که دیگر جستجوی لیلیٰ از مجنون نمی آید

نزد این گریها بر آتشم آبی و دانستم
که صد طوفانِ نوح از عهدهٔ اش بیرون نمی آید

(۱۸۴)

زشهرِ دل بگوشم هر نفس فریاد می آید　　که اینک لشکرِ غم خوش به استعداد می آید

اگر شیرین عنان را نرم سازد بنگر[1] خسرو　　که گلگون جانبِ او یا بر فرهاد می آید

دلم در دامِ آن صیاد مستغنی ست می ترسم　　که افتد رخنهٔ یی در دام تا صیاد می آید

نصیحت می کنندم دوستان ای غم بیا و زنو　　به خاشاکِ من آتش زن که اینجا باد می آید

نمی آید ز پرویز استماعش ورنه شیرین را　　ز سرتا پا صدای نالهٔ فرهاد می آید

چه شد گر زهرِ چشمت زود جان دادم بحمدالله　　کزان لبهای شیرین شیوهٔ ایجاد می آید

همانا[2] دیده عرفی عرفی زان دلفریب امشب
که می آید ز بزمش باز و خوش دلشاد می آید

(۱۸۵)

مرا ز غمکدهٔ سینه داغ می روید　　ز بزم گاهِ محبت چراغ می روید

بهشت کو که تماشا کند که حسنِ ترا　　ز باغ لاله و از لاله باغ می روید

مسیح گو گهرِ آفتاب[3] را مفروش　　که از خزینهٔ[4] ما شب چراغ می روید

تو پای کعبه رو آماده کن که در هر گام　　هزار خضر به راهِ سراغ می روید

نسیمِ باغ که بر مغزم آستین[5] افشاند!　　که روضه روضه گلم[6] از دماغ می روید

هزار کعبه خرابِ مزارِ کشتهٔ دوست　　کزان سلامت ازین درد و داغ می روید

---

[1] ن ۴ = ننگرد؛ ن ۱، ۵، ۴، ۲، ۸، ۱۷ وغیره = بنگرد　[2] ن ۲۵ = همانا دیدهٔ عرفی از آن شد دلفریب امشب؛ ن ۸۵، ۹ = همانا دیده عرفی لذتی زان دلفریب امشب؛ ن ۳، ۵، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = همانا دیدهٔ عرفی عرفی زبان دلفریب امشب؛ ن ۲۵۵ = لذتی زان　[3] ن ۱۰ = بفروش؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ وغیره = مفروش　[4] ن ۲۰ = خرابه؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیره دیگر نسخه‌ها = خزینه　[5] ن ۹ = استخوان؛ ن ۱، ۵، ۶، ۷، ۲۵ وغیره = آستین　[6] ن ۱۰ = دلم؛ ن ۱، ۵ وغیره همه نسخه‌ها = گلم۔

مگر ترا ذ عرفیؔ کسی به گلشن برد
که بانگِ درد ز دستانِ زاغ می‌زاید

(۱۸۶)

جماعتی که ز ناموس و نام می‌گفتند — به دیر دوش ز مستی و جام می‌گفتند
بیا، ببین که چه فتویٰ دهند در مستی — همان گروه که می را حرام می‌گفتند
فغان که جمله فتادند در شکنجۂ دام — کسان که عیبِ اسیرانِ[1] دام می‌گفتند
به طوفِ کعبه شنیدم ز ساکنانِ حرم — که اهلِ دیر مغان را سلام می‌گفتند
به صحنِ دیر شنیدم ز زایرانِ صنم — همان که بر درِ بیت الحرام می‌گفتند
رموزِ آتشِ موسیٰ که برهمن بشکافت — ز اهلِ دین[2] نشنیدم[3] که خام[4] می‌گفتند
تمام بوده بیک حرفِ گرم[5] و ما غافل — حکایتی که همه نا تمام می‌گفتند
به کعبه صدرهِ نزدیک و دور دیدم لیک — بگو[6] که صومعه داران کدام می‌گفتند

فغان ز طبعِ تو عرفیؔ غلط نمی‌رفتند
سخنوران که ترا خوش کلام می‌گفتند

(۱۸۷)

اهلِ همت لب از دعا بستند — کمرِ خدمتِ رضا بستند
گردِ آیینہ بود جاه و جلال — عجزِ دریوزه برگدا بستند
به تماشا روند جان و دلم — بازِ آیینِ غم کجا بستند
مژده ریزند بر سر و دستار — کز گلِ فتنه دستها بستند
وقتِ پیغامِ یار سوختگان — داغها بر لبِ صبا بستند

---

[1] ن ۴ = اسیران دوام؛ ن ۱، ۵، ۱۵ وغیرہ دیگر نسخہ‌ہا = اسیرانِ دام [2] ن ۱۱، ۱۷ = دل؛ ن ۲، ۳، ۴ = دیر؛ ۵، ۸، ۹، ۱۰ = دین [3] ن ۱، ۱۰، ۱۱ = نشنیدم؛ ن ۱۵ = بشنیدم؛ ن ۲، ۳، ۴ = شنیدم [4] ن ۱۱، ن ۱۷ = جام؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۵، ۳۵ = خام [5] ن ۱۵ = ختم؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہ‌ہا = گرم [6] ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۳۶ = مگو؛ ن ۱۰، ۱۱، گنج سخن = بگو (در نسخہ‌ہای ۱، ۵، ۸، ۱۳۵ این بیت نیست)۔

ما[1] کلیدِ بهشت بشکستیم[2] در دوزخ بروی ما بستند
به عدم کی روان شوی عرفی
رو که دروازهٔ فنا بستند

(۱۸۸)

کاش آن کسان که منعم ازان تندخو کنند صد دل نموده وام[3] نگاهی به او کنند
رویم به کعبه ایست که طاعت بران[4] آن از آبِ دیده های ملایک وضو کنند
این تشنگی به جام و قدح کم نمی شود با ساقیان بگوی که فکرِ سبو کنند
این است التماس[5] که ما را پس از وفات رندانِ باده نوش به می شست و شو کنند
نازم به غمزه یی که به شوقِ خدنگِ او آسودگانِ خاک حیات آرزو کنند
منمای داغِ عشق بر روحانیان دلا اهلِ زکام ساده این گل که بو کنند

عرفی چه بیم داری از آسیبِ دلبران
بگذار تا به جانِ تو ناخن فرو کنند

(۱۸۹)

ز چشم آبِ حسرت می تراود ز هر مویم شکایت می تراود
چنان در دل خلد گاهِ نمازم که کفرم از عبادت می تراود
زهی بی آبرو آن دل که از وی به کاویدن محبت می تراود
بگو تیغ از چه شربت آب دادی که از هر زخم لذت می تراود
ملک همچون مگس جوشد بران زخم کز و شهدِ شهادت می تراود
حذر کن زین دعای آتش آلود کزین چشمه اجابت می تراود

---

[1] ن ۱، ۲، ۵، ۲۵ = تا؛ ن ۲، ۸، ۱۰، ۱۷ = ما [2] ن ۳ = گم کردیم؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ وغیره = بشکستیم
[3] ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹ = دام؛ ن ۱۱ = نیم [4] ن ۱، ۴، ۵، ۲۵ = او؛ ن ۱۰ = آن [5] ن ۲، ۸ = التفات؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۵ وغیره = التماس -

تراود از لب عرفی سخنها
ولی هنگامِ فرصت می تراود

(۱۹۰)

دلم در عالمی با زخمِ زهرآلود می گردد — که از دنبالِ دردش آوازهٔ بهبود می گردد
به مرهم کلفتم نو می شود هرگه که می بینم — که داغِ سینهٔ پروانه آتش سود می گردد
بنوعی آتش افروزاست شوقِ رویِ او در دل — که چون دل در نظر آرم به چشم دود می گردد
به مستی طاعتِ بت می برم در دیر و می بینم — که این مستانه طاعت بر درِ معبود می گردد
ز طالع تا قیامت برگِ غم دارم ولی دائم — که گردون در زمانِ کامرانی زود می گردد
نگاهِ تلخ کامان دور دار از لعلِ او یارب — که آب زندگی ناگاه زهرآلود می گردد

ندانم از کدامین باده مستی می کند عرفی
که ناکامی طلب در کعبهٔ مقصود می گردد

(۱۹۱)

فلک ساقی و غم صهبا کسی هشیار کی ماند — فنا گلچین و ما گل غنچه هم بر بار کی ماند
مگر صوفی به از خلوت نماند باغ و بستان را — درش گر باز باشد روی بر دیوار کی ماند
منم دایم صلاح اندیشِ کارِ افتادگان لیکن — چو غم زور آورد اندیشه را رفتار کی ماند
نه پنداری که گر مشفق شوی آسوده دل گردم — دلی کافتد بدستِ عشق بی آزار کی ماند
بهارِ باغِ ما دستِ خزان در آستین دارد — درین گلشن گلی گر بشگفد پربار کی ماند
ز وصلت یافتم صحت نه تهمت بود بیماری — کسی کاید مسیحا بر سرش بیمار کی ماند

به زنارِ مغان بستند عرفی را میان آری
میانِ این چنین شایستهٔ زنار کی ماند

ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کہ از دنبال درد ‌‌| ن ۹ = کہ از دیوار و در ‌ ‌ ‌ ۲ ن ۱۰ = برگ داغ غم ولی دائم ن ۱، ۵، ۸ وغیرہ = برگ غم دارم ولی دائم ۳ ن ۱۰ = گلچین | ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۱ = گلچین ۴ ن ۲، ۸، ۲۵، ۳۶ بر | ن ۱، ۵ = در | ن ۹ = پر ۵ ن ۲، ۲۶، ۱۱ = مگو | ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = مگر ۶ ن ۱، ۵، ۸ = نہ رحمت | ن ۱، ۲۶، ۱۰ = نہ تہمت | ن ۹، ۱۱ = بہتمت | ن ۱، ۲۸ = برحمت ۔

(۱۹۲)

مرو به مدرسه کانجا خرد موسوس[1] شد | دران مقام شنیدم بسی که زر مس شد
ز گلشن خرد آنها که گوش زد شده بود | عدیل قصهٔ خواب و خمار نرگس شد
چو دیده در خرد ایثار کرد عشق اندوخت | چو داد بی بصر از کف مدار بی حس[2] شد
که ریخت بر من ناچیز این نفایس فیض | که کیمیای سعادت گدای این مس شد

بریز تایهٔ[3] دانش به مفلسان عرفی
که هر که بخل درین مایه کرد مفلس شد

(۱۹۳)

یک دم ای شوخ[4] اگر با تو نشینم چه شود | مصلحتهای فضولانه نه بینم[5] چه شود
من بدین طبع گدا پیشهٔ دریوزه پرست[6] | گر ملوکانه به مجلس[7] به نشینم چه شود
چند بر کنگرهٔ عرش بیندازم فرش | گر فرود آیم و کنجی به نشینم چه شود
من بدین دست که از پای دلم بسته تراست | گر ز بستان ازل میوه بچینم چه شود
من که از ردّ[8] و قبول کسم اندیشه مباد | گر بگویم که چنان یا که چنینم چه شود
من که با یافتم است آمد و رفت نفسم | گر بگویند که بی مذهب و دینم چه شود
تو که ذوق ارنی بیشتر از من[9] داری | گر کشی پردهٔ نسرخ تات[10] ببینم چه شود
تا به کی شهپر اندیشه بخود بر بندم | گر فرو ریزم و شرمی بگزینم چه شود[11]
من که از مرگ خراش نفسم تلخ تراست | نگسلد گر نفس باز پسینم چه شود

---

[1] ن ۱۰ = مدرس ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۲۵ = موسوس [2] ن ۲، ۱۰ = بر حس ؟ ؛ ن ۱، ۵ = بی حس ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۶ = بر حس [3] ن ۱۰ = نامه ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = مایه [4] ن ۱۰، ۲۸ = شوخ ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵ = شرم [5] ن ۱، ۵، ۱۰ = بر بینم ؛ ن ۲، ۱۷ = ننه بینم [6] ن ۱، ۵، ۸ = طلب ؛ ن ۲، ۸، ۳۵ = پرست [7] ن ۵ = نه نشینم ؛ ن ۱، ۲، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = به نشینم [8] ن ۱ = من که از ردّ و قبول کسی اندیشه نبود ؛ ن ۲، ۵، ۱۰، ۳۵ = من که از ردّ و قبول کسم اندیشه مباد [9] ن ۵ = چنان یا که نشینم ؛ ن ۲، ۸، ۳۵ = چنان یا که چنینم ا ن ۱، ۱۷ = چنین یا نه چنینم [10] ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۱۵ ؛ ن ۱۰ = از من [11] ن ۱، ۵ = تا تو بینم ا ن ۱۰ = تات ببینم [12] این بیت تنها در ن ۲، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ یافته شد

عرفی این صورت آراسته خلقی بفریفت[1]
گر من از پرده برآیم که نه اینم چه شود

(۱۹۴)

تا بود سراسیمه دلم، دربدری بود | اندیشهٔ دل خانگی و دل سفری بود
یا[2] فایدهٔ لازم هستی[3] نه نهادند | یا[4] هستی ما فایده اش بی اثری بود
هرگاه که اندیشه عنان درکف من[5] داشت | کارم همه از بهر جگر دشنه گری بود
هر جام که دیدیم گوارندهٔ وی[6] داشت | خونها همه در کاسهٔ صاحب نظری بود
باآن که نمی داد امان سیلی فقرم | دایم سر من در هوس تاجوری بود
هرگاه که مژگان مرا شوق تو بنواخت | گر قطره دگر دجله سرشکم جگری بود
در بستر اندیشه بجز خار نه دیدیم[7] | گلها همه در خوابگه بی خبری بود
نگسست زهم جذبهٔ توفیق وگرنه | شبگیر طلب بر[8] اثر بی اثری بود

جمعیت عرفی همه[9] زانست که عمری
سوداگر بازار چه بی هنری بود

(۱۹۵)

تا کی عمر به افسوس جهالت[10] برود | نشئهٔ باده به تاراج ملامت[11] برود
بخت بد را خجل از کوشش باطل چه کنم | بهتر آنست که عمرم به بطالت برود
زاهد از کعبه عنان تافته می آید لیک | این[12] طمع داشت که خضرش به دلالت برود

---

[1] ن ۱۷ = بفرست ؛ ن ۱۰ = بفروخت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = بفریفت [2] ن ۱۰ = تا ؛ ن ۳، ۵، ۸، ۱۷ = یا [3] ن ۱، ۵ = مستی ؛ ن ۳، ۸، ۱۰، ۱۷ = هستی [4] ن ۱۰ = با ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷ = یا [5] ن ۱۰ = ما ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷ = من [6] ن ۱، ۵، ۸ = گوارنده وی ؛ ن ۳، ۱۰، ۱۷، ۲۵، ۳۲ = گوارنده میی [7] ن ۱، ۳ = ندیدیم ؛ ن ۵، ۸، ۱۰، ۲۵، ۳۲ = دیدم [8] ن ۵ = در ؛ ن ۳، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷ = بر [9] ن ۲ = هم ازانست ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸ = همه زانست [10] ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۵ = افسوس وجهالت ؛ ن ۳ = افسوس جهالت [11] ن ۱۰ = علالت ؛ دیگر نسخ = ملامت [12] ن ۹ = چون ؛ دیگر نسخ = این ـ

رهرو کعبه که دیر است حوالتگاهش | بردد لیک تر[1] دنبال حوالت برود
جای رحم است بدان جوهری لعل طراز | کش همه عمر به آرایش[2] آلت برود

حاتم ار مالک غمهای محبت گردد
من گدا کردم و نامش به رزالت[3] برود

(۱۹۶)

تا قدم بر اثر نام و نشان خواهد بود | گوشهٔ دامن با وقف میان خواهد بود
می نمودند ملایک به[4] ازل عشق بهم | کین گهر دست زد بی بصران خواهد بود
گر شود کون و مکان زیر و زبر در ره عشق | صورت ناحیه[5] بر خاک عیان خواهد بود
جز به بازار قیامت دل پر خون زنهار | مفروش که این جنس گران خواهد بود
دیده بی نور شد از گریه خدایا به ازل | گفته بودی که بجای نگران خواهد بود
دلم آخر به تماشاگه دیدار آورد[6] | تا کی این آینه در آینه دان خواهد بود
بسرانجام جم و کی چه نهم بیهده گوش | کمترین بازی افلاک همان خواهد بود
دست فرسوده شود[7] آخر و گمنام شوی | من گرفتم هنرت نقد روان خواهد بود

عرفی از پیر مغان دست نداری هر چند
بر دلت بستن زنار گران خواهد بود

(۱۹۷)

دمی[11] که جانب من بیند و پیاله بنوشد | بروی گرم تو ساقی که خون توبه بجوشد
اگر جنید و اگر بایزید چون تو دهی می[8] | هزار صومعه تقوی[9] به جرعه‌ای بفروشد
کسی به بندگی ارزد که در شمایل طاعت | در بهشت به بندد بروی خویش و بکوشد[10]

---

1 ن ۲، ۹ = زر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = به 2 ن ۹ = آرایش ؛ ن ۵، ۳۵ وغیره = آلایش 3 ن ۲۸ = ضلالت ؛ ن ۹ = دلالت ؛ ن ۵، ۳۵ وغیره = رزالت 4 ن ۱۰، ۲۸ = ز ازل ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = به ازل 5 ن ۲۸ = ناحیه ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = ناصیه 6 ن ۳ = آورد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = آور ؛ ن ۱۷ = آویز 7 ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = شوی ؛ ن ۳، ۹، ۱۰، ۱۷ = شود 8 ن ۱۰ = دهی آتش می ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷ = تو دهی می 9 ن ۱۰ = خرقه و تقوی ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = صومعه تقوی 10 ن ۳ = نکوشد ؛ دیگر همه نسخه‌ها = بکوشد 11 ن ۹، ۱۱، ۳۶ = بغم تو بهمن چون لبت ؛ ن ۳ = بتی که جانب من بیند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = دمی که جانب من بیند و۔

غبارِ کوچهٔ راحت بدامنش ننشیند — لباسِ دردِ تو بر هر که روزگار بپوشد

بهای[1] گوهرِ یوسف کسی چو[2] او نشناسد — همان بهاست که او را کسی باو نفروشد[3]

نگویمت که مزن تیغِ جور بر دلِ عرفی

رضا بده که پس از مرگ در لحد نخروشد

(۱۹۸)

تو حسنِ[4] خود چه شناسی چنانکه می باید — کجاست آینه‌ئی کت درست بنماید

کجا به آب و هوای بهشت دل کشدم — که هیچ جور چنین فتنه‌ئی نمی زاید

قیاس کن که چه بیرون دهم ز گریه و غم — ز گریه‌های ظالم ببین چه پیش آید

(۱۹۹)

خوش[5] ریائی شب بکنجِ خانقه در کار بود — رشتهٔ تسبیحِ یاران رشکِ صد زنار بود

آنکه از می توبه می فرمود یاران را مدام — هیچ بدمستی نکرد امشب بسی هشیار بود

یادِ آن عهدی که در دیرِ مغانم بود بار — تار و پودِ خرقه‌ام از رشتهٔ زنار بود

... ... — خودپسندی بود و دیگر هر چه بود انکار بود[9]

(۲۰۰)

مگر لبِ تو قرینِ شراب می گردد — که آب در دهنِ آفتاب می گردد

چگونه سازِ[6] دل آرم ازین[7] حیا بر لب — که شعله می رسد اینجا و آب می گردد

چنان ز روی تو چینم گل مراد امشب — که زهرِ گریه به چشمم گلاب می گردد

دلت به من ده و بردی کرشمه ریز ببین[8] — که از تو چون دلِ مردم خراب می گردد

زبس خیالِ تو آرد هجوم بر چشم — که گردِ هر مژه صد آفتاب می گردد

---

۱ این بیت تنها در نسخه های چاپی (ن ۹، ۱۱) و ن ۳۶ وجود دارد ۲ ن ۱۱ = خود او ؛ ن ۹۰، ۳۶ = چو[ن] هر دو نسخه «نفروشد» است ولی «بفروشد» درست تری نماید ۳ این غزلها تنها در نسخهٔ هفدهم وجود د[ارد]
ن ۱، ۵، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = حسبِ غم ؛ ن ۱، ۲۹ = ساز دل ۶ ن ۲، ۹، ۱۱، ۱۷ = با این ؛ ن ۱، ۵، ۱۰ =
ن ۱، ۲، ۵ = آنجا ؛ ن ۲، ۱۰، ۱۷ = اینجا ۸ ن ۲۰ = ببین ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ =
۹ فقط مصرعهٔ ثانی یافته شد، مصرعهٔ اولی باین طوری تواند: «آنچه دیدم دوش در بزمِ خردمندان مپرس» ولی

چنان[۱] ربودهٔ حسنم که کفر بی بصرم — به کعبه از پی حسنِ صواب می گردد

چه آتش است ندانم به سینهٔ عرفی

که دوزخ از نفسِ او کباب می گردد

(۲۰۱)

برهمن کیشم که صد قم طعنه بر اصحاب زد — طاقِ آتش خانه ام صد خنده بر محراب زد

مرحبا ای عشق گلبانگی که بی آشوبِ تو — عافیت خوش تکیه ها بر بالشِ سنجاب زد

عشقِ یک دل شد به زخمِ تیغِ یکرنگی شهید — تکیه[۱] پرداز خرد بر سلب بر ایجاب[۲] زد

کشتهٔ عشق از خجالت سر به پیش افگنده ماند — بوسه بی خونش مگر بر دامنِ قصاب زد

موجِ طوفان سایه هرگز بر سرِ کشتی نکند — منعم از بهرِ تسلی تکیه بر اسباب زد

کو گلابِ کفر تا بر چهرهٔ ایمان زنم — گر بتی بیهوش گشت و تکیه بر محراب زد

خضر آبِ زندگی[۳] نوشید و عرفی خونِ دل[۴]

این سبو از زهر[۵] پر کرد آن قدح بر آب زد

(۲۰۲)

وعظِ من گرد فشانندهٔ عصیان نشود — آستینِ شکر[۶] آلوده[۷] مگس ران نشود

نیست در خوانِ محبت خورشی غیرِ نمک[۸] — لخت دل هر که نه اندوخته مهمان نشود

کشوری هست که در وی رود از کفر سخن — همه جا گفت و شنو بر سرِ ایمان نشود

پا منه بر سرِ بالینِ اسیران کاینجا[۹] — هیچ بیدرد نیاید که پریشان نشود

مرده روزهٔ پیشینهٔ حرامش بادا — کشته بی کز پی رحمت همه تن جان نشود

به تماشای گلستانِ خلیلم مبرید — که گل و لاله دگر آتشِ سوزان نشود

---

[۱] ن ۵ = تکیه پرداز؛ همه نسخه های دیگر = نکته پرداز [۲] ن ۱، ۵ = برنفی و بر اثبات؛ ن ۴، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = برسلب و بر ایجاب [۳] ن ۳، ۹ = آبِ تلخ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵ = [۴] خونِ دل [۴] ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۵ = شعله؛ ن ۲، ۴، ۹ = زهر [۵] ن ۹ = عسل؛ ن ۱، ۵، ۸ و دیگر همه نسخه ها = شکر [۶] ن ۱، ۵، ۳۵ = آلود؛ ن ۴، ۹، ۱۰ = آلوده [۷] ن ۲ = به زنمک؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۳۵ = غیرِ نمک [۸] ن ۱، ۵، ۸ = کانجا؛ ن ۴، ۹، ۱۰ = کاینجا [۹] این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد.

دیدنِ روی تو ممکن نبود بی حیرت — آن نه چشم است که در روی تو حیران نشود

عرفی از خدمتِ بت کم نکند ای خادمِ دیر
مزنش طعنه که ناگاه مسلمان نشود

(۲۰۳)

هیچ گه نقشِ جمالِ تو نمایان نشود — کز هجومِ نظرم باز پریشان نشود

این نه چشم است که از گریه توان بازش داشت — گر توانی سببی ساز که گریان نشود

مایهٔ عافیتِ عالمی، اما کس نیست — که تو در خاطرش آیی و پریشان نشود

تا ابد گر بدهی غم دهمش جان به بها — این متاعیست که در شهرِ من ارزان نشود

هر نفس در کفِ نامحرمی افتد خاتم — دیو اگر باعثِ تنبیهِ سلیمان نشود

هیچ دل نیست کز آن غمزه چو گردد مجروح — دشمنِ مرهم و مشتاقِ نمکدان نشود

دیدنِ روی تو ممکن نبود بی حیرت[۱] — آن نه چشم است که در روی تو حیران نشود

عالمی سوختم از درد و نه مردم بی دوست — خجل آن نوح که خود بر سرِ طوفان نشود

عرفی از تیغِ نگاهِ تو نخواهد جان برد[۲]
آن نه فرزندِ خلیل است که قربان نشود

(۲۰۴)

دوست در پیشِ نظر، چون غمش از دل برود[۳] — به کنم آه که یک دم ز مقابل برود

گر به مانم قدمی شاید از این جذبهٔ شوق — که دلِ دوست ز دنبالهٔ محمل برود

تا ابد ناوکِ کاری[۴] خورم و جان ندهم — دشمنی گر نکند[۵] بخت که قاتل برود

چون رود غمزهٔ او تیغ زنان از دنبال — نیم بسمل عجبی نیست که بسمل برود

ننگِ آن[۶] صیدِ زبونم که چو در صیدگهی — به غلط کشته شود، ظلم[۷] به قاتل برود[۸]

---

۱ ن ۸، ۳۵ = بی حیرت؛ ن ۵ = بی بهجت؛ ن ۱۷ = بی نصرت ۲ ن ۱۷ = برد؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = داد ۳ ن ۱۷ جورش؛ ن ۱، ۵ و دیگر همه نسخه‌ها = کاری ۴ ن ۵۱ = تنگی؛ ن ۱۷ = بکند؛ ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۳۵ = نکند ۵ ن ... آن؛ ن ۳۵ = ازان ۶ ن ۱ = تنگ؛ ن ۲ = نام؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷ = ظلم ۷ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ و غیره ... «برود» است اما در ن ۲۸ آن «نرود» است ۸ این بیت شاملِ غزلِ پیشین هم است۔

بسکه[1] غیرت برد از سوختنم گاهِ وداع — دل حذر[2] می کند از ناله که محمل برود

بو دائی که مرا می بری ای دل بگذار — که بیرم من و جان از پی محمل برود

چارهٔ کار به تدبیر نیاید عرفی

کو رسولی که بر جادوی بابل برود

(۲۰۵)

گر محبت حمله بر ناموس کفار آورد — برہمن را سبحه در گردن ببازار آورد

در میان گریهٔ مستانه غرقم، شحنه کو — تا شراب آلود و ستم بر سر دار آورد

گر خجل باشد ز ایمان لذت کفرش حرام — عابدی کش زلفِ او در قیدِ زنار آورد

قحطِ[3] حسن و[4] چون تو بی نگشوده[5] برقع لاجرم — روزگار بی خبر یوسف ببازار آورد

عابدان گویند با شب زنده داران قصه‌ها[6]ست — گو کسی این مژده از دلهای بیدار آورد

زین[7] که عالم کفر گیرد کی بپردازد[8] به منع — گر دل شیدای موسیٰ تاب دیدار آورد

بگذر از[9] دار الشفای عشق کز بهرِ علاج — ہر نفس آید مسیح اینجا[10] و بیمار آورد

مو[11] بمویم کفر شد ترسم که استیلای عشق — یک انا الحق گوی دیگر بر سر دار آورد

---

[1] این شعر تنها در نسخه‌های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ یافته شد [2] ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = حدر؛ ن ۱۷ = حذر [3] در نسخه‌های ۱، ۵، ۸، ۲۵ این دو بیت بطور زیر یافته شد:

قحط حسن چو تو بی نگشوده برقع لاجرم — گر دل شیدای موسیٰ تاب دیدار آورد

زین که عالم کفر گیرد کس نپردازد به منع — روزگار بی خبر یوسف ببازار آورد

[4] ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = حسن چون؛ ن ۲، ۴، ۱۰، ۱۷ = حسن و چون [5] ن ۲، ۸، ۹، ۱۱ = بگشوده برقع؛ ن ۱۳ = برقع گشوده؛ ن ۲۰، ۵، ۱۷، ۲۵ = نگشوده برقع [6] ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۱۵ = فیض‌هاست؛ ن ۱، ۵، ۱۰ = قصه‌هاست [7] ن ۹، ۱ = کی در آرد سر به تیغ؛ ن ۱، ۵، ۸ = کس نپردازد بمنع؛ ن ۲، ۴، ۱۰ = کی بپردازد بمنع [8] در نسخه‌های دوم و چهارم و سیزدهم این بیت شامل این غزل است ولی در دیگر نسخه‌ها آن شامل غزل دیگریست در همین زمین [9] ن ۱۳ = آنجا؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیره = اینجا [10] در نسخهٔ سیزدهم این بیت شامل این غزل است ولی در دیگر نسخه‌ها آن در غزل دیگر در همین زمین یافته می شود.

عجز ما ذوقیست عرفی زان شدم زنهار جوی
ورنه کو زخمی که از دردم به زنهار آورد

(۲۰۶)

هر زمان قاصد از آن مه خبری می آرد — خبر کشتنم از رهگذری می آرد
مست آن لذت ذوقم که بقصد یک خیال — می برد گه خبر و گه خبری می آرد
سر آن چشم بگردم[1] که سنان مژه اش — هر دم از معرکهٔ عشق سری می آرد
بجز از مرگ خدایا[2] که نیارد دگری[3] — بخت اگر بر سر من چاره گری می آرد
رتبهٔ عشق نگه کن که بوادی طلب — آتش طور برون از شجری می آرد
عشق[4] بینید[5] که اعجاز مسیحایی را — به ظهور لب شیرین[6] پسری می آرد

منت وصل به عرفی منه ای مه که فلک
از قفای همه شامی سحری می آرد

(۲۰۷)

هنوزش چشم فتان بر سر صد نازی[7] دارد — هنوزش اعتقاد خوبی از من بازی دارد
هنوز از بهر صید[8] دل خدنگ غمزه راگاهی — نهان در گوشهٔ آن چشم صید اندازی دارد
هنوز از بهر تحقیق نیاز از هر طرف نازش[9] — نهان جاسوسی اندر جیب اهل رازی دارد
هنوز از یک نگاه گرم چشم فتنه انگیزت[10] — نگاه شکوه ام از صد شکایت[11] بازی دارد

چو عرفی گفتم از قیدت رها کردم چه دانستم
که انجامت همان[12] کیفیت آغازی دارد[13]

---

[1] ن ۱، ۵ = بنازم ؛ ن ۸، ۳۵ = بگردم ؛ ن ۱۱ = نگردم [2] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = خدایا که نیارد ؛ ن ۱۰ = جدایی که بیاید [3] ن ۸۵ = دگری ؛ ن ۱۰ = دیگر ؛ ن ۵۱ = کاری [4] این بیت تنها در نسخهٔ ۱۰، ۱۷، ۲۸ یافته شد [5] ن ۲۵ = عشق ؛ ن ۱۰، ۲۸ = حسن [6] ن ۱۷ = ترسا ؛ ن ۱۰، ۲۸ = شیرین [7] ن ۱۰ = بهر صیدی آن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بهر صید دل [8] ن ۱۰ = نازی ؛ ن ۸ = یارش ؛ ن ۱، ۵ = نازش [9] ن ۱، ۵ = انگیزت ؛ ن ۸ = انگیزد ؛ ن ۱۰ = انگیزش [10] ن ۱ = حکایت ؛ ن ۵، ۸، ۱۰ = شکایت [11] ن ۱۰ = نهان ؛ ن ۱، ۵، ۸ = همان [12] این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ یافته شد۔

(۲۰۸)

دگر ز محبتِ شادی کناره خواهم کرد — جگر بناخنِ غم پاره پاره خواهم کرد

دلی که جز میِ راحت نمی‌کشد، او را — ز جامِ دردِ تو مستِ گذاره خواهم کرد

قرار یافت به سلطانِ درد کشورِ دل — براتِ عافیت امروز پاره خواهم کرد

کرشمه ریزیت از حد گذشت بر دلها — کرشمه زارهٔ ترا من اجاره خواهم کرد

چنین که من به جمالِ تو تیز[1] می‌بینم — به آفتابِ قیامت نظاره خواهم کرد

بروزِ حشر که طاعت ز خلق می‌طلبند — اگر غمِ تو نباشد چه چاره خواهم کرد

رسید موسمِ آه و فغانِ من عرفی
چه رخنه‌ها به دلِ سنگِ خاره خواهم کرد

(۲۰۹)

مکن بیگانگی ناگه[5] درین کارت خطا افتد — که گر صد دل برانگیزند یک دل آشنا افتد

روم در سایهٔ نخلی که در فصلِ خزان از وی — ثمرهای گلوسوز بلا در دست و پا افتد

دلم گاهی رهِ دیر و گهی راهِ حرم گیرد — می سرگشتگی دارد خرابش تا کجا افتد

هوسناکم بسی یارب دلِ بی همتم[2] مگشا — که دامانِ نفس ناگاه در دستِ دعا افتد[7]

(۲۱۰)

غمزهٔ او نشتری در دامنِ مرهم کند — بر شهیدِ عشقِ[3] او شادی نمازِ غم کند

ناخنِ نامحرمان در کاوشِ دل تیز نیست — عشقِ رسوا را بگو کاندیشه از محرم[4] کند

ما سفالِ ساغرِ دل را ز خون پُر کرده‌ایم — صافِ عشرت را بگو تا کی به جامِ جم کند

خاکِ ذلت بر سرم ای وای همت خسته شد — تاکی[6] از دوشِ دلم بارِ تمنا کم کند[7]

(۲۱۱)

---

۱ ن ۱۰ = تیر؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = تیز (در ن ۱۷ شعر موجود نیست) ۲ ن ۱۰، ۱۷ = بی همتم مگشا؛ ن ۱، ۵، ۸ = بی همتم گشا؛ ن ۳۵ = بی همتم بگشا ۳ ن ۱۰ = عشق شادی ها؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = عشقِ او شادی ۴ ن ۱، ۵، ۲۲، ۳۵ = مرهم؛ ن ۱، ۱۰، ۱۷ = محرم ۵ ن ۱۰ = تاکی؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ناگه ۶ ن ۱۰ = تاکی؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = تاکه ۷ این غزلها تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۲، ۳۵ یافته شد۔

سمن فشانم و خاشاک بر سرم ریزند — چو گل دهم که بدل زخم نشترم ریزند

چو[۱] تشنگی کندم، زهر نوش بیدردان — هزار شعلهٔ آتش به ساغرم ریزند

اگر به چشمه فروشان نمی برافشانم — هزار العطش از دل بکوثرم ریزند

به هر بها که فروشند می حرم ثانست — که بسته[۲] بستهٔ غم آرند و بر درم ریزند

ز من چه بی ادبی دیده اند با زنار — مغان که رشتهٔ[۳] تسبیح بر درم ریزند

(۲۱۲)

منم به بزم تو با نالهٔ نیاز آلود — تمام گریه ز شوق نگاه ناز آلود

نقاب ناز برانداز و راه صومعه گیر — که عشقهای حقیقی شود مجاز آلود

حذر ز ما که خطا می کنیم و ز معشوق — نمی شویم تسلی به صلح ناز آلود

به کفر موی سیه را سفید کردم لیک — هنوز طاعت بت می کنم[۴] ناز آلود

به بزم قرب که آورده بود عرفی را
که[۵] سوخت جانش ازین لطف احتراز آلود

(۲۱۳)

در[۶] همان روز که پیغام حیاتم دادند — جرم کردم که به درد تو براتم دادند

بازم ای عشق به زنجیر عدم کش زنهار — که ازان بند گران بار نجاتم دادند

بر در عشق گدا شو که سلیمان می گفت — که[۷] مرا این سلطنت آنجا به زکاتم دادند

من ازین درد گران مایه چه لذت یابم — که به اندازهٔ آن صبر[۸] و ثباتم دادند

از حیاتم[۹] خبری نیست که بوی تو قضا — بر دماغم زد و آنگاه حیاتم دادند

---

[۱] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چو تشنگی کندم ؛ ن ۱۰ = چو تشنگی بکند [۲] ن ۱۰ = پشته پشته ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = که بسته بسته [۳] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = طعنهٔ ؛ ن ۲، ۱۰، ۱۷ = رشتهٔ [۴] ن ۱۰ = می کنم نماز آلود ؛ ن ۱، ۸ = می کنم بناز آلود ؛ ن ۵ = می کنیم ناز آلود [۵] ن ۱۰ = که سوخت جانش ازین لطف احتراز آلود ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = که سوخت از شفقتهای احتراز آلود [۶] ن ۱۰ = من ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = در [۷] ن ۱۰ = مرا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = من [۸] ن ۱۰ = دل صبر و ثباتم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = آن صبر نجاتم ؛ نتایج الکلمات الشعراء = آن صبر و ثباتم [۹] ن ۱۵ = خیالم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = حیاتم

دایه ام خونِ جگر داد و همین شربت بود[1] — آن[2] دمِ آب که وقتِ سکراتم دادند

تنگ شد کون و مکان بر غم و دردم عرفی

خانه زان سوی[3] زارکانِ جهاتم دادند

(۲۱۴)

منادی است که هر شام را چراغ دهند — نمک فروشیِ بازارها[4] به داغ دهند[5]

طبیبِ عشق دوای زکامِ مستان کرد — ببوی سنبل و گل مژدهٔ دماغ دهند

یکی نوای خود از دل بر آورم تاکی[6] — به عندلیبِ چمن نغمه های زاغ دهند

به سیلِ نور غبار از نظر فرو شستم — ز اهلِ دیده بشارت به حسنِ باغ دهند

(۲۱۵)

نسیم گل طلبان رو به هیچ جا نکنند — که صد معامله هر گام با صبا نکنند[1]

اگر به عرش بر آیند صوفیان، مشکل — که آستین نه فشانند و عشوه ها نکنند

به بزمِ زهد[2] فروشان مرو[7] که ممکن نیست — که همت ار برود در دمش گدا نکنند

زبسکه تشنهٔ[8] دردم به کفرِ کوشم — که تا ملایکِ رحمت مرا دعا نکنند

(۲۱۶)

گل عذاران چو سرِ راه گذاری گیرند — دامنِ باد به آویزشِ خاری گیرند[1]

ای صبا بر قفسِ شوق گذر کن که دمی — عندلیبان خبر از باغ و بهاری گیرند

چون[9] رود قافله از پیش دنیاید[10] خبری — بهتر آن است که دنبالِ غباری گیرند

---

[1] ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = بود [2] ن ۱، ۵ = بس [3] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = این [4] ن ۱۰، ۱۷ = آن [5] ن ۱، ۵، ۳۵ = را زان سوی ارکان جهاتم [6] ن ۱۰ = زان سوی زارکان جهاتم [7] ن ۱۰ = بازارها بداغ [8] ن ۱، ۵، ۸ = بازار دل بداغ [9] ن ۸، ۱۷، ۳۵ = بازارِ دل بداغ [10] ن ۱، ۵، ۱۷ = تاکی [11] ن ۱۰ = تاکه [12] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = زهر [13] ن ۱۰ = زهد [14] ن ۱، ۵ = برو [15] ن ۸، ۱۰، ۱۷ = مرو [16] ن ۱۰ = کشته [17] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = تشنهٔ [18] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = رفت چون [19] ن ۱۰ = چون رود [20] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نیاید [21] ن ۱۰ = نیامد [22] این غزلها تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارند.

رعشه در قصرِ جم افتد چو گدایانِ ملول — دامنِ خلوت زجیبِ شبِ تاری گیرند
دوستانی که نهی بارِ وفاشان بر دل — باورم نیست که از دوشِ تو باری گیرند
صحبتِ ما و تو گرم است بگو تا امشب — شمع و پروانه ازین بزم کناری گیرند

حذر از صحبتِ آن قوم که از بوالهوسی
هر نفس حالی[۱] و هر دم پی کاری گیرند

(۲۱۷)

چشمم[۸] نه بهرِ خویش دمِ نزع تر شود — ترسم که من بمیرم و غم دربدر شود
هرگز بروی دوست ندیدم که دل نگفت — تسکینِ شوقِ من به نگاهِ دگر شود
با گریه دوستیم و تو نازک دلی، کنون — سعی بکن که گریهٔ ما بی اثر شود
معشوق را کرشمه بلند است، کس چرا — آزرده از ملامتِ کوته نظر شود
رحمت[۲] بکس نیامد و از دردم آگهی — بازیچه نیست این که بخاطر بدر شود
لطفش فزود در شکر که این داغِ جانگزای — گر بیش زیاده نهی ریشتر شود

عرفی بکاوکاوِ غمش دمبدم نفس
چون ذوقِ تشنگی بلبِ خویش در شود

(۲۱۸)

حسنِ نور افشانَت[۳] ار آرایشِ ایمن شود — لاله سان شمعِ تجلی سربسر دامن شود
چون نه ریزم[۴] خنده بر جنت که در فردوسِ من[۵] — طوبی از پژمردگی سامان[۶] صد گلخن شود
گر به اهلِ روضه گویم لذتِ دردِ ملال — عیشِ جنت مختصر در ماتم و شیون[۷] شود

---

۱ ن ۱۰، ۲۵ = خالی؛ ن ۱، ۵ وغیره = حالی ۲ این بیت تنها در نسخهٔ ہفدہم وجود دارد ۳ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، [illegible] = افشانت ار آرایش ایمن شود؛ ن ۱۰ = افشاندہ آرایش از ایمن شود ۴ ن ۱۰ = بریزم؛ ن ۱، ۵، ۸، [illegible] = نریزم ۵ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = ما؛ ن ۱۰ = من ۶ ن ۱، ۵ = ساماں چهٔ گلخن؛ ن ۱۷ = سامان ده گلخن؛ ن ۸، ۲۵ = سامان صد گلخن ۷ ن ۱۷ = ماتم و شیون؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = ماتمِ شیون ۸ شاعر اسعد مرزا غالب می گوید:

آئے ہے بیکسیِ عشق پہ رونا غالب — کس کے گھر جائے گا سیلابِ بلا میرے بعد

ریزشی ای ابرِ غم بر کشتِ زارِ گریه[1] ام | دانه‌یی صد خوشه و هر خوشه صد خرمن شود
گر برافروزیم شمعی بر مزارِ خویش ازان | بس چراغِ مرده در دیر و حرم روشن شود
گرچه[2] یعقوبم اگر با جامه در آتش روم | صد مه کنعان خراب از بوی پیراهن شود

گفتم از عمرِ ابد عرفی ندارد ذوق گفت
خالی از حالی نباشد گر شهیدِ من شود

(۲۱۹)

کسی ز مجلسِ ما شادمان بدر نرود | نسیمِ باده ازین جا دماغ تر نرود
چراغِ خلوتِ اندیشه داغِ ناکامیست | خدا کناد که این داغم از جگر نرود
چنان بساطِ ادب طرح کن که پروانه | به طوفِ شمع بشوقِ بال و پر نرود
چگونه گوش بدستانِ بوالفضول بود | مرا که بالب[4] خاموشِ خود بسر نرود
رفیقِ بادیهٔ رازِ رهروی باید | که نیم گام به همراهیِ خبر نرود
ز دامنِ ترم ای ابرِ توبه[5] دست بدار | که این معامله از پیشِ ما بدر نرود

چنان به ذوقِ سفر خو پذیر شد عرفی
که چون وداع کند جان به چشمِ تر نرود

(۲۲۰)

یک[6] دردِ توام در دلِ ناشاد نیامد | کز تلخیِ دردِ کهنم[7] یاد نیامد

---

[1] ن ۱۰ = گریه ام ؛ ن ۸ = گریه ها ؛ ن ۵ = گریه تا [2] ن ۱۰ = گرچه یعقوبیم اما جامه را آتش زنیم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۷، ۸ = گرچه یعقوبم اگر با جامه در آتش روم [3] ن ۱۰ = دل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = لب [4] ن ۱۷ = به دست توبه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = ابر توبه دست [5] اشعار شامل این غزل در همه نسخه‌ها بطور یک غزل یافته شد اما در بعض نسخه‌ها مثل ن ۵، ۸ ردیف همه اشعار "نیاید" است ولی در دیگر نسخه‌ها مثل ۱، ۱۰، ۱۷ "نیامد" ردیف همه اشعار هست۔ ظاهرا این طور می نماید که اشعار این غزلها بطور پراکنده بدستِ سراجا افتاد و او آنها را شکل یک غزل داد زیرا که در بعضی از ابیات با ردیف "نیامد" معنی درست تری نماید و در دیگر با ردیف "نیاید" بهتری نماید این یک غزل که در نسخه‌های معروف یافته شد اینجا بطور دو غزل عرض داده می شود [6] ن ۱۰ = دگرم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = کهنم۔

بی غم ننشستیم[1] دلی شکر که ما را | هرگز غم دنیا بغم آباد نیامد
دوش آتشی افروخته بودم بدر شهر | صد شکر که از راهِ کسی یاد نیامد
بس دور رهی داری اگر طالبِ عشقی | هر کس که درین مرحله افتاد نیامد
صد بار نهادیم سر اندر کفِ تسلیم | توفیق به آوردنِ جلّاد نیامد
از ناله زدم دوش به شهر آتش و یک تن | زین قوم گران خواب بفریاد نیامد
رفتی و نماند از نمِ اشکم به همه شهر | یک خانه که سیلش به بنیاد نیامد
گفتم[2] بنگر معنیِ غمهای نهانی | حسرت زده بودم به غم یاد نیامد

آنها که بیامد ز غمت بر سرِ عرفی
از تیشه یکی بر سرِ فرهاد نیامد

(۲۲۱)

گر[3] دست دهد فرصتی ارزان نفروشی | کین صید بدام همه صیاد نیاید
رخساره میفروز بدین[4] دیدهٔ بیتاب | کش جوهر آیینه ز فولاد نیاید
ای وای بر آن[5] مرغ گرفتار که از ضعف | خون ریختنش در دلِ صیاد نیاید
ای دردِ گران، چون کنمت شکر که امشب | از دردِ شب دوش مرا یاد نیاید
خدمت[6] کن و خوش باش که در بندگیِ عشق | آن بنده که مرگش کند آزاد نیاید

(۲۲۲)

عشق کو کز دل و دین نام و نشان گم باشد | اهلِ[7] دل باشم و ا بمان زمیان گم باشد
ای خوش آن حیرت[8] دیدار که گردد ز دلم | صد حکایت به دهان[9] جمع و زبان گم باشد
تا ابد شهد با نکهتِ دل خواهد داد | بوی گل نیست که در فصلِ خزان گم باشد

---

[1] ن ۵ = نشینیم؛ ن ۱، ۸، ۱۷، ۳۵ = نشستیم [2] این بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد [3] (ببین حاشیهٔ غزل گذشته) [4] ن ۱۰ = بدین؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = برین [5] ن ۱۷ = صید؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = مرغ [6] این بیت در نسخه های ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافته شد [7] ن ۱۰ = ز اهلِ دل؛ ن ۱۱، ۳۵ = اهلِ دل؛ ن ۱، ۵، ۸ = اهلِ دین [8] ن ۹، ۱۱ = حسرت؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = حیرت [9] ن ۸، ۳۵ = بزبان؛ ن ۱، ۲، ۵، ۳۶ = بدهان

ای خوش آن بیخودیِ شوقِ[۱] که[۲] در خوانِ وصال | راهِ آمد شدِ دستم ز دهان گم باشد

عرفی از روزِ ازل گشتهٔ کارِ خود است
زر متش کو که به کارِ[۳] دگران گم باشد

(۲۲۳)

خضر اگر بر لبِ کس منّتِ آبی دارد | بگذر از چشمهٔ حیوان که سرابی دارد

التفاتش بلبِ تشنهٔ ما نیست دریغ | هر که در ساغرِ[۴] دل زهرِ عتابی دارد

آسمان گر به جدل پای در آرد به رکاب | رخشِ ما نیز عنانی و رکابی دارد

همه عشقِ[۵] نکند دست بزلفِ تو دراز | هر جنون شوری و هر سلسله تابی دارد

لن ترانی[۶] نه شود مهر زبانِ ارنی | این حدیثِ[۷] است که هر شوقِ[۸] جوابی دارد

برگِ گل را چه[۹] دهد زحمتِ دیبا و حریر | او که چون حیرتِ[۱۰] دیدار نقابی دارد

نظمِ عرفی تر و تازه ست چه عالی چه وسط
خار و گل هر چه دهد حسن و شبابی دارد

(۲۲۴)

هر کرا نشهٔ غیرتِ[۱۱] به سلامت باید | در مصافِ غم دل تابِ اقامت باید

همه اندوه شدن باید اگر مردِ غمی | نه دعای غم و نفرینِ سلامت باید

جگرِ تشنه و فرسودگیِ[۱۲] پای کجاست | گر کنی طیِ رهِ عشق علامت باید

تا نظر باز کنی جلوه کند دوست ولی | تا تو بیدار شوی صورِ قیامت باید

---

[۱] ن ۲، ۹، ۱۱ = ذوق ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = شوق [۲] ن ۱۰ = در ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵ = بر [۳] ن ۹ = کام ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷ = کار [۴] ن ۲، ۹، ۱۱ = در جامِ سخن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = در ساغرِ دل [۵] ن ۲، ۹، ۱۱ = عاشق ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره = عشق [۶] ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = لن ترانی نشود مهر زبان ارنی ؛ ن ۹، ۱۱ = لن ترانی شنود مهر ما بی ارنی [۷] ن ۲، ۹، ۱۰ = حدیث ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = سوال [۸] ن ۱۰ = در ؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیره = هر [۹] ن ۹، ۱۱ = ندهد ؛ ن ۲ = بدهد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چه دهد [۱۰] ن ۱، ۵ = حسرت ؛ دیگر همه نسخه‌ها = حیرت [۱۱] ن ۱۰ = مردی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = غیرت [۱۲] ن ۱۰ = افسردگی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = فرسودگی۔

(۲۲۵)

خرد دار الشفا و جهل محنت خانه می سازد | خراب مستیم کین هر دو را ویرانه می سازد
چنان شایستهٔ عشقم که بعد از[1] سوختن گردون | ز خاکم بلبل از خاکسترم پروانه می سازد
دو روزی پارسا گشتم وجودم[2] بی حلاوت شد | مرا جام شراب و گریهٔ مستانه می سازد
چو تنها گردم از غمهای او صد همنشین دارم | میان بی غمان تنهاییم بیگانه می سازد
مگو صوفی[3] چه دارد بر سر بازار شیادی | ز چوب آبنوس آن جا عصا و شانه می سازد

چو در بیت الحرام آیی مزن[4] تو طعنه بر عرفی
که او در کعبه اسباب ره بتخانه می سازد

(۲۲۶)

حیف است که دستی به نمکدان تو یابند | زاغان هوس را مگس خوان تو یابند
ای گل ز صبا راه[5] بگردان که مبادا | مرغان[6] به نسیمش ره بستان تو یابند
باید که رسد جان بلب خضر و مسیحا | تا جرعهٔ از چشمهٔ حیوان تو یابند
شرمندهٔ آن خشک لبانیم که هر دم[7] | دست و لب[8] آلوده ز مهمان تو یابند
آن فتنه که در خون کشد آشوب قیامت | در سلسلهٔ زلف پریشان تو یابند
ای وای بر آسوده دلانی که بر جنت | در کام دلم لذت پیکان تو یابند

چون شعر تو عرفی نه گزینند که حالیست
هر بیت که در صفحهٔ دیوان تو یابند

(۲۲۷)

---

[1] ن ۱۷ = مردم؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۵ = سوختن [2] ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = وجودم؛ ن ۱۰ = نداتم [3] ن زاهد؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر نسخه‌ها = صوفی [4] ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = مکن بیعت به کس عرفی؛ ن ۹ تو طعنه بر عرفی [5] ن ۱۰ = روی؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر نسخه‌ها = راه [6] ن ۲، ۹، ۱۲، ۱۵ = مرغان نسیمش؛ ن ۲ نسیمش؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰ = مرغان به نسیمش [7] ن ۲، ۲۶ = مردم؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۹، ۲۹ = هر ن ۳۵ = هر شب [8] ن ۲، ۲۹ = دل؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۵، ۲۶ = لب۔

گر لب[1] اهلِ حقیقت درِ راز افشاند | زاهد[2] از دامنِ دل گردِ مجاز افشاند

همت این است که با این همه امیدِ دلم | آستین بر اثرِ عجز و نیاز افشاند

غیرتِ شبنمِ خلد است هر آن قطرهٔ خوی | که سمندِ تو به گاهِ تک و تاز افشاند

چه عجب کز دلِ محمود فرو ریزد خون | گر صبا سلسلهٔ[3] زلفِ ایاز افشاند

گر نه[4] اظهارِ شفقت می‌کند از کشتنِ صید | خونِ مرغان ز چه بر چنگلِ باز افشاند

شاهد[5] حسن از آن خونِ شهیدان طلبد | کان گلابیست که بر جامهٔ ناز افشاند

جای رحم است به عرفی که بسی بی‌اثر است
اشکِ گرمی که به شبهای دراز[6] افشاند

(۲۲۸)

هم نوای بلبل و هم صوتِ زاغم می‌گزد | خارِ چشمم می‌خراشد، گل دماغم می‌گزد

من نگویم نشاهٔ پروانه با من هست[7] لیک | اینقدر دانم که تاثیرِ چراغم می‌گزد

من که دل دانسته در کوی تو گم کردم چرا | محرمی هر دم به تقریبِ سراغم می‌گزد

با وجودِ آنکه می‌دانم که دردم بی‌دواست | دمبدم اندیشهٔ باطل دماغم می‌گزد

دوستی دارم که در زندانِ محنت بر دلم | می‌نهد مرهم دلی در صحنِ باغم می‌گزد

می‌کشد[8] ته شیشه را عرفی و من می‌کشم
گرچه می‌دانم که دردی این ایاغم می‌گزد

(۲۲۹)

از دستِ عشق باز آن رطلِ گران توان زد | گر باده زهر باشد با دوستان توان زد

آن جا که شوقِ کامل بخشد جناحِ همت | گر شمع آفتاب است خود را بر آن توان زد

---

[1] ن ۲، ۹ = دل؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۵ وغیره = لب [2] ن ۱، ۵، ۸ = زهد؛ ن ۲، ۳، ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۲۵ = زاهد [3] ن ۱۰ = سلسله از زلف؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۷، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = سلسلهٔ زلف [4] ن ۱۰ = گرچه؛ دیگر همه نسخه‌ها = گر نه [5] این بیت تنها در نسخه‌های ۱، ۵، ۸، ۱۷ یافت می‌شود [6] ن ۱، ۵ = نیاز؛ ن ۸، ۱۷ = دراز [7] ن ۲، ۹ = نیست؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = هست [8] این مقطع تنها در نسخهٔ دهم یافت شد و بطوری است که نوشته شد. بجای «دردی» «درد» بهتر می‌نماید.

گاهی که غمزهٔ او زنهار دوست باشد — با حسرتِ شهادت صد الامان[1] توان زد

عشق آتشی ندارد کز من زیاده سوزد — با آنکه شعلهٔ او بر صد جهان توان زد

گر دوست دامن افشان در سینه ام درآید — صد شعله از شراری[2] بر آسمان توان زد

گل هفتهٔ دگر نیست گلبن دو فصلِ دیگر — این شعله بلبلان را در آشیان توان زد

زان گونه بادِ غفلت بنشانده آتشم را — کز بهرِ در گرفتن دامن بران توان زد

بیم از خزان ندارم در خار[3] و گل هیاست — آن آتشی که ما را در خان و مان توان زد

ظلم است گردِ محمل گر بی[4] رضا فشانند[5] — اما بوی یوسف صد کاروان توان زد

عرفی زیاده منشین در بزمِ آن شکرلب
گر بوسه ای توانی[6] بر آستان توان زد

(۲۳۰)

گرفتم از غضبِ شه مقربان بجهند — همین نه[7] بس که گرفتارِ قربِ بادشه اند

درِ معامله مگشا به خواجگان کین قوم — هلاکِ عربده و کج نهادنِ[8] کله اند

عذابِ[9] اهلِ شقاوت همین قدر کافیست — که تا به شامِ اجل در شکنجهٔ گنه اند

ز چینِ ابروی نازِ تو می شود معلوم — که دوستانِ تو محتاجِ نامهٔ سیه[10] اند

به دستِ رحمت ازان داد تازیانهٔ خشم — که رهروان بشتابند و گمرهان برهند

بشارتی بده ای روحِ قدس یوسف را — که اهلِ قافلهٔ مصر بر کنارِ چه اند

به آفتاب ازان ذره را در[11] اندازند — که عذرِ مردمِ کاهل به ناکسی نه نهند

زبسکه غمزهٔ هر زشت را پذیرفتم — به ناز تنگ نکویانِ شهر کم نگه اند

---

[1] ن ۱، ۴ = صد الامان؛ ن ۱۵، ۵، ۸، ۲۵ = صد جا امان [2] ن ۱۰ = در؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ وغیره = بر [3] ن ۱، ۵، ۸ = خارِ گل؛ ن ۲، ۱۰، ۲۲ = خار و گل [4] ن ۴ = پی؛ ن ۱، ۵ = کز بهر صبا؛ ن ۸، ۲۵ = گر بی بنا [5] ن ۸ = فشاند؛ ن ۱، ۵ وغیره = نشانند [6] ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = توانی؛ ن ۴ = توان زد [7] ن ۱، ۴، ۵، ۸ وغیره = همین نه بس ان = همین بس است [8] ن ۱۰ = نهادهٔ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸ = نهادن [9] ن ۱، ۴، ۵، ۸ = عذاب؛ ن ۱۰ = هلاک؛ ن ۱۰ = نگه اند [10] ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۲۵ = سپاه اند [11] ن ۱۰ = بر؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸ = در

چه سود گفت و شنو با جماعتی عرفی
که گوش بر سخنی افگنند و دل نه دهند

(۲۳۱)

دوست را محترز از صحبتِ ما نتوان کرد
ترکِ ما گر بتوان ترکِ وفا نتوان کرد

دامنِ عهد وفای که گرفتند[1] به دست
فی المثل گر دِم[2] مار است رها نتوان کرد

بس که هر گام بهشتی صفتی پیش آید
در رهِ دیرِ مغان رو به قفا نتوان کرد

قدمِ صدق بر دل پی به سراپردهٔ قرب
ره به تدبیر درین پرده سرا نتوان کرد

عیبِ آمیزشِ[3] بیگانه همین بس که مدام
دوست را گوش به[4] آوازِ صدا نتوان کرد

منتِ جودِ سلیمان نه کشد همتِ فقر
این[5] حدیث است که با شاه و گدا نتوان کرد

با[6] چنین مهر که معشوق به ما می ورزد
دعویِ دوستی از جانبِ ما نتوان کرد

پرورش بی غرض و تیغ زدن بی سبب است
فهم این نکته جز از لوحِ رضا[7] نتوان کرد

کین ز دشمن بکش[8] امروز که بازار[9] رحمتِ دوست
تکیه بر کشمکشِ روزِ جزا نتوان کرد

ساده لوحانِ عطا دوست گرامی گهراند
خویش را دستِ زدِ خوف و رجا نتوان کرد

دردِ عرفی به دوا محو توان کرد ولی
دلش آلودهٔ[10] امیدِ شفا نتوان کرد

(۲۳۲)

خرد به نشأهٔ عشقِ نگارِ ما نرسد
کمندِ عقل به عالی حصارِ ما نرسد

سبک عنان مشوای ذرهٔ محال اندیش
که آفتاب به گردِ سوارِ ما نرسد

کسی به لطفِ که[11] دیگر امیدوار شود
که می فروش به دردِ خمارِ ما نرسد

---

[1] ن ۴ = گرفتید؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = گرفتند [2] ن ۸ = گزدم مار؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷ = گرژدم [3] ن ۱۰ = آمرزش؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = آمیزش [4] ن ۴، ۱۷ = بر؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷ = به [5] ن ۱۰ = این؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = با [6] ن ۱، ۵ = وفا؛ ن ۱۰ = رضا [7] ن ۳۵ = بکش؛ ن ۵ = بکش [8] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = از؛ ن ۴، ۱۰ = با [9] ن ۱، ۵، ۸ = آلوده به امید؛ ن ۴، ۱۰، ۱۷ = آلودهٔ امید؛ ن ۲۵ = آسوده به امیدِ شفا [10] ن ۱۰ = دگرکش؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = که دیگر۔

به آفتاب جمالت که روزِ رستاخیز	به فتنه‌خیزیِ شبهای تار ما نه رسد
حکایتِ غمِ مجنون و کوهکن مشنو[۱]	که هیچ غم به غمِ روزگارِ ما نه رسد
اگر دهیم برونِ غم[۲]، دگر به هیچ دیار	بروی تازه کسی از دیارِ ما نه رسد
کسی که از مژه خون در کنارِ خنده بریخت[۳]	بذوقِ گریهٔ بی اختیارِ ما نه رسد
گذشت قافله ای مهربان رفیق، برس[۴]	که دستِ طعن به افتاده بارِ ما نه رسد
ردنمی طلبم از کسی، همین بهتر	که هیچ کس به خرابیِ کارِ ما نه رسد

چه جای خامهٔ عرفی که کلکِ حافظ نیز
به نقشِ خامهٔ معنی نگارِ ما نه رسد

(۲۳۳)

ز بهرِ داغ که مستان علاج می طلبند	که شیشه[۵] می شکنند و زجاج می طلبند
فروغِ شعلهٔ دل شمعِ راهِ تیره دلان‌ست[۶]	چراغ در دلِ شبهای داج می طلبند
شکوهِ تاج شکستند و تختِ مرگ زدند	زرهم هنوز شهان تخت و تاج می طلبند
مباد لذتِ بیماریِ دل[۷] آنان را	که اعتدال ز بهرِ مزاج می طلبند
فغان ز جلوهٔ[۸] آن بت که اهلِ دین بدعا	ز بهرِ طاعتِ ایزد رواج می طلبند
دهند[۹] وعدهٔ آسایشم بباغِ بهشت	نه[۱۰] آگه اند که حوران علاج می طلبند

گذر به کوچهٔ همت مباد شان عرفی
که کامِ دل ز درِ[۱۱] احتیاج می طلبند

(۲۳۴)

---

[۱] ن ۱۷، ۲۵ = بشنو؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰ = مشنو [۲] ن ۱۰ = برونی غم دگر به حصار؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷ = برغم دگر به هیچ دیار [۳] ن ۱۰ = گرفت؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = بریخت [۴] ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = مترس؛ ن ۱۷ = بپرس؛ ن برس [۵] ن ۹، ۱۱ = جام؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰ = شیشه [۶] ن ۱۰ = دلان ست؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۵ وغیره [۷] ن ۴، ۹، ۱۰ = بیماری دل؛ ن ۱، ۵، ۸ = رنج محبت [۸] ن ۱۰ = جلوهٔ حسنی؛ ن ۱، ۵، ۱۷ و دیگر نسخ = جلوهٔ آن بت [۹] این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ یافته شد [۱۰] ن ۵ = که؛ ن ۲۵ = نه [۱۱] ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = زرهِ؛ ن ۴، ۹، ۱۰ = ز درِ.

غم شبیخون می زند ای دوستان شکر کنید — جستجویم گر کنید از بالش و بستر کنید
نی غلط گفتم، شما بیگانه اید از طرزِ جنگ — واگذاریدم مبادا کار مشکل تر کنید
میوهٔ نخلِ مراد امروز نادانان میخورند — دست اگر کوتاه باشد فکرِ بال و پر کنید
هیچ کس از دردِ دل گفتن چو من فیروز نیست — حاضرم بسم الله از دل گفتگوی سر کنید
دردِ دل بسیار دارم فرصتِ سوگند نیست — هرچه گویم گرچه ناممکن بود، باور کنید

اینک آمد عرفی از میخانه مست و بت پرست
هان[1] مسلمانان دگر تعظیم این کافر کنید

(۲۲۵)

مدعی باز ملول است، بلای دارد — در کفِ آینهٔ اندیشه نمای دارد
پردهٔ دل مکن[2] آرامگهِ[3] شاهدِ وصل — زانکه هر پرده نشین پرده گشای دارد
شرفِ کعبه گر از سجدهٔ اربابِ ریاست — گوشهٔ بتکده[4] هم ناصیه سای دارد
رهروی[5] عشق بیابان نبرد[6] لیکن — جرسِ قافله و بانگِ درای دارد
پای بر یاس فشردم غمِ امید گذشت — که گمان داشت که این درد دوای دارد
بی تمیزی همه را تشنه نشاند به سراب — ورنه هرسر که بود ظلِّ همای دارد

عرفی از مهر و[7] وفا زود نگردی نومید
این مقامیست[8] که افشردنِ[9] پای دارد

(۲۲۶)

---

[1] ۹۵ = بان ن ۱، ۴، ۵، ۸ = ای [2] ن ۹، ۱۰، ۱۱ = بکن ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۲۵ = مکن [3] ن ۴، ۱۱ = آرامگه ۱۵ = اندیشه گه ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = آیینه گه [4] ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = میکده ن ۴، ۸، ۱۰ = بتکده [5] ن ۱۰ = رهبر ن ۱، ۵، ۸ وغیره = رهرو [6] ن ۱، ۵، ۸ = نبرد ره لیکن ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱ = نبرد پی لیکن [7] ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰ = مهرو وفا ن ۹، ۱۱ = مهد فلک [8] ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰ = مقامیست ن ۹، ۱۱ = قیامیست [9] ن ۱۰ = افسرده همای ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ وغیره = افشردن پای۔

اگرچه راه به عیبت[1] کسی عیان نه برد — گمان مبر که به عیبت توکس گمان نبرد

کتابهٔ درِ دکانِ روزگار این است — که کس متاعِ تسلی ازین دکان نبرد

بر آستانهٔ مقصود ره کسی یابد — که آب بوسه به هر خاکِ آستان نبرد

ز مکرِ[2] نفس حذر کن که هیچ گه[3] حرفی — نیاورد که دو صد گوهر از میان نبرد

ترحّمی که به بستر فتاده خستهٔ جور — چنانکه برگِ گلش گر زنند جان نبرد

ز نوش و نیش نظر بسته دار و لذّت گیر — که عشقِ گرسنه چشمان بطرفِ خوان نبرد

تمامهٔ سرِ بازارِ معرفت این است — که کس بضاعتِ مزجات رایگان نبرد

جهانِ مهر و وفا را فدا شوم که درو — کسی گمانِ عداوت به آسمان نبرد

خدایا پرِ شوقی عطا کن ای توفیق — که زورِ این پرِ بالم به آشیان نبرد

درش بروی کشادن حرام داند عشق — کسی که ذوقِ زدِ دشنامِ پاسبان نبرد

به[4] اهلِ راز نه بهرِ سترِ دل نه بر عرفی

که دوست تحفهٔ دشمن بدوستان[5] نبرد

(۲۲۷)

کسی کز فقر جوید کامِ دل درویش کی ماند — دلی کز نیش یابد مومیائی ریش کی ماند

چو نشتر ی خلد یاسِ[6] تمنا در دلم آری — تمنایی که در دل بشکند[7] از نیش کی ماند

کجا در دل گذارم نالهٔ دهلش در نظر دارم — کسی کین صید بیند ناوکش در کیش کی ماند

تماشای معانی را اگر چشمی بدست آری — فضولیهای[8] عقلِ اصطلاح اندیش کی ماند

---

[1] ن ۹ = به عیب توکس عیان نبرد ، ن ۱۰ = به عیب است کس گمان نبرد ، ن ۴، ۵، ۸، ۲۵ = عیبت کسی عیان نبرد ن ۱۰ = عیبت کسی ، ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹ = عیب توکس [2] ن ۸ = نقش مکر ، ن ۱، ۵ = گر ز نفس ، دیگر ہر نسخہ اشل ۲، ۱۷ وغیرہ = مکر نفس [3] ن ۹ = کس ، ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰ = گہ [4] ن ۱، ۵ = به نزدِ اہل درون دل بر بسر عرفی ، ن ۲ = بزم اہل درون دل برنہ سر عرفی ، ن ۴، ۱۰ = به اہل ساز بر سیر دل نه بر عرفی [5] ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = دوستان ، ن ۲ ، دشمنان [6] ن ۲۵ = پاس ، ن ۸ = اهپای ، ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۱ = یاس [7] ن ۶ = نشکند ، دیگر نسخہ ہا = بشکند [8] ن ۱، ۵، ۸، ۹ = فضولیهای عقل مصلحت اندیش ، ن ۶ = فضولیهای این عقل محال اندیش ، ن ۲، ۴، ۱۰ = فضولیهای اصطلاح اندیش ، ن ۲۵ = فضولیهای عقل مصلحت اندیش۔

رسا احسانِ غم آخر بر سرِ مویم توانگر شد — کسی کش غم دلی نعمت بود درویش کی ماند

زبونِ خود شدی عرفی و از بسماندگان[1] ماندی

کسی کز خویش ماند از دیگری[2] درویش کی ماند

(۲۳۸)

لبِ حرفِ شفا گفت و دلِ سوختہ تب کرد — این حرفِ دل آشوب مرا دشمنِ لب کرد

بلهانه[3] به آفاتِ قدر ساختہ بودم — این عقلِ فضول آمد و تحقیقِ سبب کرد

غمناک نشین و مرو[4] از راه که ایام — تاراجگرِ عمرِ ترا عیش لقب کرد

با دخترِ رز عیب[5] نه و عقد حرام است — ادراکِ مرا حیرتِ این نکته[6] عجب کرد

صوفی به کرامات دگر فتنہ شد امروز — این طرح فسادیست که در پردهٔ شب کرد

هر مسئله کز علم و ادب طرح نمودم — منعم به جوابم سخن از اصل و نسب کرد

کوکو زدنِ فاختهٔ سرو در آغوش — در جامهٔ معشوق مرا گرمِ طلب کرد

در وصلِ تو دایم دلِ عرفی المی داشت

آخر بکنایت گله از شرم و ادب کرد

(۲۳۹)

مستِ عشقِ تو که میدان طلب از شیر شود — شیرِ مست است که در بیشه شمشیر شود

چشمِ شایستهٔ دیدار فرو می بندم — پرِ ستم نیست اگر کارِ اجل دیر شود

مردِ میدانِ ترا نازکُند بی شمشیر — تا بود ناز چرا کشتهٔ شمشیر شود

گر به عرفی نظرت نیست تغافل چه ضرور

می توان کرد نگاهی که ز جان سیر شود

---

[1] ن ۱، ۵ = دیدی؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۱، ۲۵ = ماندی. [2] ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۲۵ = دیگران؛ ن ۴، ۱۰ = دیگری [3] ن ۱، ۵، ۱۰ = تنها نه؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۲۵ = بلهانه [4] ن ۵، ۹ = غمناک نشین و مرو؛ ن ۱۱ = غمناک نشین زین مرو؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۲۵ = غمناک نشین زین مرو [5] ن ۱۰ = عیش؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۲۵ = عیب (مفهوم روشن نیست) [6] ن ۱۰ = رسم؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۵ وغیره = نکته۔

(۲۴۰)

دگر دلم ز نیِ تازه مست می گردد | ز صیتِ مستیم آوازه مست می گردد

کلیدِ میکده ها را به من دهید که من | نه آن کسم که به اندازه مست می گردد

[1] چو مستعدِ خمارم که در پیالهٔ من | میِ مراد ز خمیازه مست می گردد

خراشِ نغمه دهد نی[2] گمان مبر که دلم | ز جامِ شعبده و آوازه مست می گردد

چنان سرشتهٔ کیفیتم که از نغمه | خمارِ بیخود و خمیازه مست می گردد

کدام قافله عزمِ دیارِ حسن نمود | که فتنه بر درِ دروازه مست می گردد

از آن شراب که مجنون فشاند بر لیلی | هنوز محمل و جمازه مست می گردد

خرابِ زمزمهٔ تازهٔ توام عرفی
که عقل ازین نفسِ تازه مست می گردد

(۲۴۱)

یاران بروزِ حادثه[3] یارِ جهان شوند | چون یار شد زمانه همه مهربان شوند

لنگان روند[4] در قدم تا سبک[5] روم | چون پا به سنگ برزنم آتش عنان شوند

در ترک تازِ جاه[6] بپوشند دیدگان | بگریزم ار ز حادثه بی دیده بان شوند

جوشند چون مگس به لبم گاهِ نوشخند | چون تلخی ای رسد همه عنقا نشان شوند

در بندِ چه گذاشته یوسف کنند خواب | چون شد خلاص به حاشیهٔ کاروان شوند

ای آسمان بتازه بر انگیز فتنهٔ ی | تا دوستان به تهنیتِ دشمنان شوند

تابوتم ای جنازه کشان دیر تر برید | تا دشمنان نه همرهش کامران شوند

نی نی[7] لباس کعبه بدوشم نه[8] ای فلک | تا زایرانِ بتکده لبیک خوان شوند

---

[1] این بیت فقط در نسخهٔ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [2] ن ۹ = نی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹
می [3] ن ۱۰ = واقعه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = حادثه [4] ن ۲، ۲۹
همه نسخه های دیگر = روند [5] ن ۱۷ = روان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۲، ۳۵، ۳۶ وغیره = سبک [6]
۴، ۸، ۳۵، ۳۶ = جاه بپوشند ؛ ن ۱، ۵ = جاه بپوسند ؛ ن ۹ = فتنه بپوشند ؛ ن ۲، ۲۹ = حادثه پوشند
ن ۱۷ = عرفی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۳۵، ۳۶ وغیره = نی نی [8] ن ۱، ۴، ۵،
۲۹، ۳۵ = ده ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۱۷ = نه

اینک رسید نعمتِ الوان صلا زنید — تا معده پروران همگی میهمان شوند

ای[1] خدمتی مجالِ عبورِ مگس بده — تا آش مطلبان زنعم کامران شوند

اینک زرند مسندِ جاهی[2] که خاکیان[3] — در سایهٔ دعا به درِ آسمان شوند

مردم کلیم صورت و فرعون سیرت اند

عرفی تو گرگ شو اگر اینان شبان شوند

(۲۴۲)

فغان کز سینه دایم آهِ بی تاثیری زاید — صباحِ عیدم از دل نالهٔ شبگیری زاید

جهانِ عشق را نازم که سلطان و گدای او — بسی دل شادی میرد دلی دلگیری زاید

طلب کن دایهٔ بی کش زهر بیرون آید از پستان — که طفلانِ هوس را تشنگی از شیری زاید

نه ای گر صاحب دل رو بتاب از جلوه گاه او — که نخجیرِ بیابانِ محبت رشیری نساید

مصیبت بین که ناقل[4] مردم و فارغ دراداد — که مجنون بلکه لیلیٰ بستهٔ زنجیری زاید

به دلق برد و تسبیحِ بلور از ره مرو عرفی

که از تقویٰ زاهد شیوهٔ تذویری نساید

(۲۴۳)

چو مهربان به سفر شد چه تند قهر[5] آمد — فرشته بی بشد و فتنه بی به شهر آمد

کرشمه بی که دگر ناخنی رساند باز — گشود گریهٔ تیغ[6] و هزار نهر آمد

قیاس کن که چه آبم دود به جوی حیات — که گاه گریهٔ شادی ز[7] دیده زهر آمد

بشومی دل از عافیتِ رمیدهٔ من — زکوه و بادیه آوارگی به شهر آمد

---

[1] ن ۱۰ = این قدمت محال ؛ ن ۱۵ = ای مطبخی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = ای خدمتی مجالِ [2] ن ۹، ۱۰، ۱۷ = جاهی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۳۶ = جاهی [3] ن ۹۰ = قدسیان ؛ ن ۲۱ = پاکران ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = خاکیان [4] ن ۹، ۱۰ = که مردم غافل و فارغ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۳۵ = که عاقل مردم و فارغ [5] ن ۱، ۲، ۱۲ = مهر ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = قهر [6] ن ۹، ۱۰ = ناخنی رساند که باز ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۲، ۸، ۱۷، ۳۵ = ناخنی رساند باز [7] ن ۱۲، ۲۶ = زهر ؛ دیگر همه نسخه ها = تیغ [8] ن ۲۸ = هزار نهر ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۳۵، ۳۶ = ز دیده زهر ؛ ن ۱۷ = بدیده۔

مگو که بی خبر آمد به دهر عرفی و رفت
هر آنکه از عدم[1] آمد چنین به دهر آمد

(۲۴۴)

مستانِ عشق خانه در آتش گرفته اند — دائم[2] قدح ز خوی تو سرکش گرفته اند
بس[3] تحفه داده اند به نازِ تو اهلِ درد — تا ناوکی وظیفه ز ترکش گرفته اند
این هم عنایتی ست که غمهای روزگار — دنبالِ بیکسانِ مشوّش گرفته اند
چون خم به ته رسد چه بلا دردِ سرکشند — آنانکه خو به بادهٔ بی غش گرفته اند
اینک رهِ گریز، چه سود از گریختن؟ — سرتا سرِ زمانه در آتش گرفته اند

عرفی مریدِ خلوتیان[4] پیاده[5] شو
کین قوم زینِ جلوه ز ابرش گرفته اند

(۲۴۵)

کسی که دل به وفایِ تو عشوه کیش نهاد — هزار داغِ ندامت بجانِ خویش نهاد
کسی[6] به راه تو ارزد که باز دیده کند — که گل به زیرِ قدم دیده[7] و پا به نیش[8] نهاد
شهادتش چو مرادِ دو کون در قدم است[9] — کسی که پای طلب در رهِ تو پیش نهاد
خرابِ دردِ دلی، از وفا لبالب شو[10] — که در دلی که وفا بیش درد بیش[11] نهاد
کرشمه[12] بی دهد امیدِ عمرِ جاویدم — که مرگ بهرِ[13] شگون تیرِ او به کیش نهاد

---

۱ ن ۱۰ = از عدمش این چنین؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ وغیره = از عدم آمد چنین ۲ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ن ۳، ۴، ۶، ۱۰ = دایم ۳ ن ۸ = جان؛ دیگر همه نسخه ها = بس ۴ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = خلوتیان؛ ن ۲، ۳، ۴ = خلوتیا ۵ ن ۱، ۳ = باده؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = پیاده ۶ ن ۶ = کسی که راه تو درزیده؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = کس براه تو ارزد که ۷ ن ۲ = دیده؛ دیگر همه نسخه ها بشمول ۱، ۵، ۱۷ = دیدو ۸ ن ۶، ۱۱ = پای پیش؛ ن ۱، ۲ پا به نیش؛ ن ۳، ۸، ۹، ۱۷ = پا به پیش ۹ این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد ۱۰ ن ۱۷ = شو؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = شد ۱۱ ن ۱، ۵ = کرد بیش نهاد؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = درد بیش نهاد ۱۲ ن ۱۷ = کرشمه چون؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = کرشمه بی ۱۳ ن ۲، ۱۰ = بهر سکون ترا به کیش نهاد؛ ن ۱، ۵ = بهر سکون تیر او به بیش نهاد؛ ن ۸، ۳۵ = بشگون تیر او به پیش نهاد؛ ن ۲، ۶، ۱۷ = بهر شگون تیر او به کیش نهاد۔

نہ کافرم نہ مسلمان، مرا کہ آتش زد؟ | کہ ننگ سوختنِ من بہ دینِ خویش نہاد

زشعر[1] عرفی ازان خونِ خوش نسیم[2] چکد[10]
کہ دستۂ گلِ غم بر دماغِ خویش نہاد

(۲۴۶)

زندانی عشقِ[3] تو بہ گلزار نہ گنجد | جز در قفس این مرغِ گرفتار نہ گنجد
در دشتِ[4] ریا بادہ کشان تا در کعبہ | نابستہ[5] میانی، کہ بہ زنار نہ گنجد
ہر ذرہ نہ شایستۂ طوفِ حرم اوست | خورشید درین سایۂ دیوار نہ گنجد
فریاد کہ غمہای تو در سینۂ تنگم | اندک نہ بود لایق و بسیار نہ گنجد

ای عافیت آموز مشو ہمدمِ عرفی
در صحبتِ او جز دلِ بیمار نہ گنجد

(۲۴۷)

در غمکدۂ عشق کہ[6] غمخوار نہ گنجد | ہر[7] دل کہ بہ صد غم نہ گرفتار نہ گنجد
کو دست کہ از[8] شاخِ تمنای تو چینم | گلہا[9] کہ دران گوشۂ دستار نہ گنجد
با آنکہ تماشای نقابم نہ دہد دست | در کامِ دلم لذتِ دیدار نہ گنجد
دل طاقتِ اندیشۂ روی تو ندارد | سوداز دۂ عشق بگلزار نہ گنجد
رازِ دلِ پُر داغ رود سینہ بہ سینہ | گلدستۂ ما بر سرِ بازار نہ گنجد
صد میکدہ زان بادہ کشیدیم کہ بویش | در بادیہ و شیشۂ خمار نہ گنجد

---

[1] ن ۲، ۸، ۹، ۱۰ = مغز؛ ن ۱، ۵، ۸ = شعر [2] ن ۱۰ = شمیم؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = نسیم [3] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = عشقِ تو؛ ن ۲، ۳، ۴، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = شوقِ تو؛ ن ۶ = ذوقِ تو [4] ن ۲۹ = دشت؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۳۵ = دستِ [5] ن ۳ = تابستہ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہا = نابستہ [6] ن ۱۷ = تو؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہ ہا = کہ [7] ن ۱۰ = ہرگہ کہ ہ صد؛ ن ۲۸ = مردم کہ بصد؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ہر دل کہ بصد [8] ن ۱۰ = کہ گلہای تمنای تو چینم؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = کہ از شاخ تمنای تو چینم [9] ن ۱ = گلہای کہ زبان گوشہ؛ ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = گلہا کہ دران گوشۂ [10] ن ۱۰، ۱۷ = چکید؛ ن ۱، ۳، ۵، ۲۹، ۳۵ = چکد۔

آن غم کہ زہر سو قدحِ زہر بریزد
در[1] سینۂ عرفیِ دلِ افگار نہ گنجد

(۲۴۸)

کجاست فتنہ کہ آن شوخ را سوار کند | زمانہ را گلِ آشوب در کنار کند
گناہگارم و در دا کہ نیست آن عزت | کہ انفعال بہ عفوم امیدوار کند
برای آنکہ دلیرش کند بہ خونریزی | زمانہ شوخِ مرا مایلِ شکار کند
بنالہ نرم نہ سازم دلت ازان ترسم | کہ نالۂ دگری در دلِ تو کار کند
بہ[2] حسرتِ تو خوشم ورنہ جذبِ شوقِ ترا | ہزار بار تواند بہ من دو چار کند
زیک[3] دو روزہ جفا شکوہ می کنم از دوست | کسی بہ دوستیِ ما چہ اعتبار کند

خوش آن کہ پیشِ تو پرسید حالِ عرفی داد
شکایتی بہ کنایت ز[4] روزگار کند

(۲۴۹) ٭

آنانکہ غمت مایۂ افسانہ نہ سازند | با ہمدمیِ محرم و بیگانہ نہ سازند
افسانہ مخوانید[5] کہ مستانِ خرد سوز | با مصلحتِ مردمِ فرزانہ نہ سازند
ای اہلِ بہشت از[6] درِ مستان بگریزید | کین طایفہ بی شیوۂ مستانہ نہ سازند
زنّار نمودم بہ ہمہ صومعہ داران | تا دامِ رہم سبحۂ صد دانہ نہ سازند
آتش بہ دو عالم زدہ از نازِ دو مراغم | کز حسنِ تو بازیچۂ افسانہ نہ سازند
تا حشر سراسیمہ بہ ہر کوچہ در آید | گر خاکِ مرا خشتِ صنم خانہ نہ سازند

این میل کہ بینم بہ می از طبعِ تو عرفی
ظلم است کہ از خاکِ تو پیمانہ نہ سازند

---

[1] ن ۱، ۲۸ = در سینۂ ریش و دل افگار؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = در سینۂ عرفیِ دل افگار [2] این ابیات تنہا نسخہ ہای ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافتہ شدند [3] ن ۱ = بہ روزگار؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = نزد دنگا [4] ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = مخوانید؛ ن ۹ = مرتزید [5] ن ۸، ۱۷، ۳۵ = بر؛ ن ۱، ۵ = در-

(۲۵۰)

به کیشِ اهلِ وفا مدّعا نمی‌گنجد   امید در دل و در سر هوا نمی‌گنجد
میانِ حسن و محبّت یگانگیست چنان   که در میانه بغیر از حیا نمی‌گنجد
ز بس که تنگ شد از مستیِ کرشمه و ناز   به نرگسش نگهِ آشنا نمی‌گنجد
دمِ مسیح گشاید گلِ مرادِ رداست   که در بهشتِ وصالت صبا نمی‌گنجد
چنان به عهدِ تو بیگانگی رواج گرفت   که در حریمِ وصال آشنا نمی‌گنجد
فغان که تنگ دلی در دیارِ ما عام است   به غایتی که اثر در دعا نمی‌گنجد
مگو[1] که در دلِ تنگت بلا ندارد جا   اگر بلای تو باشد، چرا نمی‌گنجد
چنان به بوده سرم[2] سارِ هوای درویشی   که در سعادتِ بالِ هما نمی‌گنجد
خرابِ روضهٔ عشقم که در[3] فضای دو کون   تذروِ عافیتش در هوا نمی‌گنجد
جمالِ دوست فروغم[4] دهد نه نارِ کلیم   چراغِ کس به شبستانِ ما نمی‌گنجد

از آن به کعبهٔ اسلام می‌رود عرفی
که در صنم کده شید و ریا نمی‌گنجد

(۲۵۱)

مگو که نغمه سرایانِ عشق خاموش اند   که نغمه نازک و اصحاب پنبه در گوش اند
شکست شیشه و در پا خلید و بی‌خبران   هنوز میکده آشوب و عافیت کوش اند
اگر ز دیر برندت به طوفِ کعبه مناز   امید و یاس درین کوچه دوش بر دوش اند
نفتد[5] ز سردیِ دوزخ بر عاشقان لرزه   ولیکن از نفسِ زمهریر در جوش اند
مکن به صومعه منزل، بیا[6] که طاعتیان   ترانه چینِ خراباتیانِ مدهوش اند
هزار شیشه تهی گشت و تنگ حوصلگان   هنوز بی‌خبر از تهِ پیالهٔ دوش اند

---

[1] این بیت تنها در نسخهٔ ۱، ۵، ۳۵ یافته شد [2] ن ۲، ۹ = دلم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = سرم [3] ن ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = با ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۳، ۸ = در ؛ ن ۳۵ = از [4] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = فراغم ؛ ن ۳، ۹، ۱۰ = فروغم [5] این بیت تنها در نسخهٔ ۱، ۵ یافته شد [6] ن ۲، ۳، ۸، ۹ = بیا ؛ ن ۱، ۵ = بگو.

چه محنت آورد آن جمع ما بناله، که تو | به ریشهٔ دلِ شان می خلی، وخاموش اند
نغان ز عادتِ عرفی که تا تو دشمنِ جان
رهش زدی به دلش دوستان فراموش اند

(۲۵۲)

تا محبت گهرِ عجز ونیاز افشاند | حسنِ مغرور برو دامنِ ناز افشاند
مفشانید به دامانِ دلم نقدِ مراد | که برو طعنه زند همت و باز افشاند
گردِ غم کور کند دیدهٔ جانم هرگاه | دامنِ عشوهٔ امید گداز افشاند
آنکه در انجمنِ اهلِ صفا جلوه کند | دستِ هر ذره برو گوهر راز افشاند
شاهدِ حسنش[1] از آن خونِ شهیدان طلبد | کان گلابیست که بر جامهٔ[2] ناز افشاند
عشق سوزندهٔ جاهیست[3] که هرگز محمود | نتوانست که دامن به ایاز افشاند
اثرِ نیش دهد در دلِ ریشم عرفی
مطرب آن نغمهٔ تر کز لب ساز افشاند

(۲۵۳)

هر کس بروزِ نیک مرا غمگسار شد | در روزگارِ بد، دوم روزگار شد
ساقی توئی وساده دلی بین که شیخِ شهر | باور نمی کند که ملک می گسار شد
بنمای[4] رخ که چهره نمی داند از نقاب | چشمی که مستِ گریهٔ بی اختیار شد
بی ذوق در طریقِ عمل کاهل[5] اوفتاد | زد تکیه بر عنایت و امیدوار شد
بعد از هزار جام قدح نوشِ ذوق[6] را | عادت به دردِ سر شد و دفعِ خمار شد
حسنِ عمل نشانهٔ[7] شرم است در بازگشت | بی هر که محو نشاند[8] زرخ شرمسار شد

---

[1] ن ۶ = حسن؛ ن ۱، ۵، ۱۰ = حسنش [2] ن ۶ = دامن؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۵ وغیره = جامهٔ [3] ن ۵، ۲۵ = جانیست؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۱۰، ۲۵ وغیره دیگر همه نسخه‌ها = جاهیست [4] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = بنمای؛ ن ۲، ۹، ۲۹، ۳۶ = منمای [5] ن ۶، ۱۰ = کاهل؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = کاهل [6] ن ۱۷ = عشق؛ ن ۲، ۵، ۶، ۸، ۲۵ وغیره = ذوق [7] ن ۶، ۹ = نتیجه؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۲۵ = نشانهٔ [8] ن ۲۰ = فشاند؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۵ = چکاند [9] ن ۲۹ = زدل بستد؛ [10] نزدی بدلش؛ ن ۱، ۳، ۵، ۲۵، ۳۶ = زدی زدلش۔

هرچند دست و پا زدم آشفته‌تر شدم | ساکن شدم، میانهٔ دریا کنار شد
جز با گریستن مزه یی در جهان نبود | آن هم ز حرصِ دیدهٔ من ناگوار شد

عرفی بسی لاف که بر چرخ تاختم
مردی! کنون بتاز که بخت سوار شد

(۲۵۴)

از دیده ام کدام نفس خون نمی رود | سیلی تمام زهر به جیحون نمی رود
غیرت برم به شادیِ عالم که هیچ گاه | از خلوتِ وصالِ تو بیرون نمی رود
از تیغِ غمزهٔ تو کسی نیست کز جهان | با روی زرد و جامهٔ گلگون نمی رود
تمکینِ عشق بین که به آن جذبهٔ طلب | صد گام رفت محمل و مجنون نمی رود
معراجِ عزت است سر کو بکن ولی | باور مکن که ظلم[۱] به گلگون نمی رود
در سینهٔ من است که آغشته در الم | آهی که از غم تو بگردون نمی رود
معمورهٔ[۲] دلی اگرت هست باز گوی | کانجا[۳] سخن ز ملکِ فریدون نمی رود
خیزد بگوی عشق ز دیوار و در فغان | کای وای دیده یی که از خون نمی رود

عرفی ز خود برنج[۴] که بیدادِ دشمنان
زین پیش می شد از دلت اکنون نمی رود[۵]

(۲۵۵)

صد غم دمی بزاید کان را سبب نباشد | زا بنای آفرینش غم را نسب نباشد
خوش عالمی که در وی کس کام دوست نبود[۶] | در کام دوست باشد درد[۷] طلب نباشد

۱؎ ن ۱۰ = غم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵ وغیره = که ۲؎ ن ۱ = معموری ؛ دیگر همه نسخه ها = معموره ۳؎ ن ۲، ۳۰ = کانجا ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه ها = کاینجا ۴؎ ن ۳، ۸، ۹ = مرنج ؛ ن ۱، ۲؛ ۳، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = برنج ۵؎ در نسخه های ۲، ۱۰، ۹ (پاورق) مقطع بطور زیر است :

عرفی چه سود بهر غلط کرده، شکر کن | لیکن ظلم بر طبیعتِ موزون نمی رود

۶؎ ن ۱، ۲، ۵ = که دردی کس دوست کام نبود ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۱۷ = که دردی کس کام دوست نبود ؛ ن ۸، ۱۰، ۳۵ = که دردی کش کام دوست نبود ۷؎ ن ۱، ۳، ۵ = کس در طلب ؛ ن ۲، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = دردِ طلب ؛ ن ۱۱ = پیکِ طلب ۔

از عادتِ ظریفان زنهار پُر حذر باش | کاندر نهادِ ایشان ذوقِ ادب نباشد
در ملکِ عشق کانرا در[1] شب بنا نهادند | آغازِ روز نبود، انجامِ شب نباشد
صوفی نشسته بی ذوق آری کجا بود فیض | در خلوتی که آنجا نار[2] العنب نباشد
گو سلسبیل و رضوان می باش ای دهند | در مجلسِ شرابی کان نوش لب نباشد

روزی ز قتلِ عرفی گر پرسدت فضولی
گو دوست دار من بود تا بی سبب نباشد

(۲۵۶)

در ملکِ عشق هر که شهیدش نمی کنند | گفت و شنیدِ ماتم و عیدش نمی کنند
یوسف وش آنکه راست رود بهرِ فتحِ باب | محتاجِ التفاتِ کلیدش نمی کنند
یارب کجا بریم وفا را که این متاع | در کشورِ وجود خریدش نمی کنند
هر کس که های و هو نکشد[3] اهلِ روزگار | گوشِ رضا به گفت و شنیدش نمی کنند
خونریزِ[4] عشق بین که جگر گوشهٔ خلیل | آید بزیرِ تیغ و شهیدش نمی کنند[5]

از نوحه مرد عرفیِ مجنون و اهلِ هوش
گوشی به نغمه های نشنیدش[6] نمی کنند

(۲۵۷)

هر چه بگزیدم از آن کیشِ برهمن به بود | هر که دیدم به درِ بتکده[7] از من به بود
نالهٔ بلبلم آشفته به گلزار کشید | ورنه از طرفِ[8] چمن گوشهٔ گلخن به بود

---

۱ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = در؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱ = بر ۲ ن ۹ = بنت العنب؛ ن ۳، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷ = مار العنب
۳ ن ۲، ۳، ۸، ۱۷ = نکشید؛ ن ۹ = نکند؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۲۵ = نکشد ۴ ن ۳، ارمغانِ شیراز، چراغِ هدایت،
خزانه = طغیانِ ناز؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۵، ۲۶، عرفات، خلاصه، آتش = خونریزِ عشق؛ ن ۱، ۶، ۹ = خونریز
ناز ۵ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۲۵ = تشیدش؛ ن ۱۰، ۱۷ = شنیدش ۶ در اثر خودش چراغ هدایت سراج
الدین علی خان آرزو این بیت را به مرزا صائب نسبت داده که غلط است ۷ ن ۱۰ = میکده؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶،
۷، ۸، ۹، ۱۲، ۱۷ = بتکده ۸ ن ۱۰ = صحن؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۲، ۹، ۱۷، ۲۵ = طرف ۹ ن ۱،
۲، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۲۵ = نغمه های نشنیدش؛ ن ۱۰، ۱۷ = نغمه های شنیدش؛ ن ۴، ۲۶ = نغمها نشنیدش۔

بزمِ داؤد بہشتم، در یعقوب زدم — کز نوای شکرین تلخیِ شیون بہ بود
دوش در مجلسِ احباب[1] نشستم ہمہ گوش — ہرچہ بشنیدم ازان طعنۂ دشمن بہ بود
عمر در عجب و ریا رفت و ندانستم حیف — کہ مرابت گری از پاکیِ دامن بہ بود
گذرِ عشق[2] روا بود بہ آتش کدہ ہم[3] — این قدر بود کہ در وادیِ ایمن بہ بود

عرفی انصاف بدہ آنچہ تو کردی ہمہ عمر
گر ہمہ طاعتِ حق بود، نکردن بہ بود

(۲۵۸)

گشود زلفِ معنبر شمال تا چہ کند — نہفت چہرہ ز[4] عاشق جمال[5] تا چہ کند
بیک دو روزہ وصالش[6] زمانہ خونم خورد — ہنوز دشمنیِ ماہ و سال تا چہ کند
بہ احتمالِ وفا می کشد جفا[7] ہیہات — بہ بوالہوس دلم این احتمال تا چہ کند
بہ صد کرشمہ مرا سوخت تا خطش بدمید — ہنوز کشمکشِ خط و[8] خال تا چہ کند
نہالِ تازہ یی از باغِ حسن جلوہ نمود — جہان بہ پرورشِ این نہال تا چہ کند
دو صد ترانہ بہ اسرارِ حکمت افزودند — بہ اہلِ مدرسہ این قیل و قال تا چہ کند
مرا فسانۂ[9] اربابِ حال آتش زد — سرایتِ نفسِ[10] اہلِ حال تا چہ کند
شرابِ حاضر و شمشیر و من ز عمرِ ملول — پس از دو جام دگر این ملال تا چہ کند

مجالِ حرفِ نیازش[11] نبود و بلبل بود
کنونکہ یافتہ عرفی مجال تا چہ کند

---

۱ ن ۲۰ = اصحاب؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر = احباب ۲ ن ۲۵ = گذر از عشق؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر = گذرِ عشق ۳ ن ... = لیک؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر = ہم ۴ ن ۱، ۵، ۱۰ = چہرۂ عاشق؛ ن ۱۷ = چہرۂ روشن؛ ن ۲، ۴، ۶، ۸، ۹، ۲۵ = چہرہ ز عاشق ۵ ن ۹ = جمال؛ ن ۱، ۵، ۱۵ و دیگر نسخہ ہا = خیال ۶ ن ۱۰ = وصالت؛ ن ۱۷ = تقاضایش؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۵ وغیرہ = وصالش ۷ ن ۱۰ = جفاہایت؛ ن ۱، ۵ وغیرہ جفا ہیہات ۸ ن ۱، ۵ = ماہ و سال؛ ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۰ = خط و خال ۹ ن ۹ = ترانۂ؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = فسانۂ ۱۰ ن ۱، ۵ = سخن؛ ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۷ = نفسِ ۱۱ ن ۲، ۴ = بیارشِ؛ ... ۱۱، ۱۷، ۲۵ = نیازشں؛ ن ۵، ۶، ۸ = نیازش؛ ن ۹ = بیادش؛ ن ۱۰، ۲۶ = بنازش

(۲۵۹)

زردی[1] آتشِ سوزان اگر خاشاک می‌روید — شهیدانِ محبت را گیاه از خاک می‌روید
کجا گردد[2] نهان خونریزیِ چابک سوارِ من — که گرد دستی نگهدارد سر از فتراک می‌روید
ز چاکِ سینه‌ام صد شعله می‌خیزد همین باشد — گیاهی کز زمینِ سینه‌های چاک می‌روید
چه سود از باغِ جنت جلوه‌گاه دوست را نازم — که آنجا جان فشانند[3] و دلِ غمناک می‌روید
ازان آهوی معنی می‌چرد در وادیِ هستی[4] — که کشتِ زهرناک از وادیِ ادراک می‌روید
ببین بر زرقِ زاهد خندهٔ گلهای بدنامی — ببین کز گوشهٔ دستارِ او مسواک می‌روید

به هر جا غمزهٔ او تیغ برکف می‌رود عرفی
شهیدی چون گیاهِ تشنه لب از خاک می‌روید

(۲۶۰)

جان ز شوقِ[5] لبت شکر خاید — دل به دندانِ غمِ جگر خاید
طفلِ سیری مبر که لقمهٔ کام[6] — بخت پیر[9] است و دیر تر خاید
دلِ[7] آشفته بختِ من تا چند — جای انگشت نیشتر خاید
آنکه گیرد مزاجِ پروانه — شعله چون میوه‌های تر خاید
بس که یابد حلاوت از پرواز — طایرِ شوق بال و پر خاید
وصل زانگونه بر مرادم نیست — که دعایم لبِ اثر خاید

لبِ شادی مکید[8] یک چندی
عرفی اکنون لبِ دگر خاید

(۲۶۱)

۱؎ ن ۹ = ز سوزِ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = زردی ۲؎ ن ۹ = ماند ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه‌ها = گر
۳؎ ن ۲، ۲۹ = که یک جان می‌فشانی صد ؛ ن ۹ = که گر یک جان فشانی صد ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵
که آنجا جان فشانند ۴؎ ن ۱، ۵، ۱۱، ۳۵ = هستی ؛ ن ۲، ۶، ۸، ۲۹، ۳۶ = مستی ۵؎ ن ۹، ۱ = یاد ؛ دیگر همه نسخه‌ها = شوق
۶؎ ن ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = خام ؛ ن ۱، ۵ = کام ۷؎ این بیت تنها در نسخه‌های ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ یافته شد
ن ۹ (اضافات) = بست ؛ ن ۲ = کنند ؛ ن ۱، ۹، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ و غیره = مکید ۹؎ ن ۱۵ = بخت پر ؛ ن ۹ = دیر بخت
ن ۱، ۲، ۵، ۲۹ = بخت پیر.

رهرو بادیهٔ عشق هراسان نرود — دامن دل نکشد از پی ایمان نرود
شهر دل خانهٔ سلطان محبت گردید — بعد ازین عاقل تدبیر به دیوان نرود
پرده دار تو اگر مژدهٔ دیدار دهد — صد قیامت شود و کس بر رضوان نرود
باورم نیست که آن غمزه سحرگاه چرا — تیغ برکف به سر خاک شهیدان نرود
پا منه بر سر بالین شهیدان کانجا — هیچ بیدرد نیاید که پریشان نرود
بروم بردم خنجر که به آن بیباکی — سایهٔ مرغ هوا برگل و ریحان نرود
دود دردی نفشاند جگر صبح مراد — که شبیخون غم و درد بمیدان نرود
راه آتشکدهٔ عشق به کس ننمایم — که قدم سوخته ای برزده دامان نرود
بوی یوسف بدماغ دل یعقوب رساست — مژده دادیم صبا را که به کنعان نرود

عرفی اندیشهٔ آزادی ازین ورد خطاست
کشتی نوح درین موجهٔ طوفان نرود

(۲۶۲)

بلمد چگونه زین غم دلم آرمیده باشد — که لبی چنان به مرگم چو توئی گزیده باشد
اثر از نمک چو یابد دلم از شراب دانم — که بجام قطرهٔ می ز لبش چکیده باشد
چو رود ملول و گیرد ز برم کنارهٔ سوزم — که بگوش من آیا چه سخن شنیده باشد
برخم چو گریه غافل برود ز غصه میرم — که بعارضش ز شرم چه عرق دویده باشد
چو برد پیام قاصد کنم این خیال و گریم — که برش حکایت من به کجا رسیده باشد

---

۱ ن ۲، ۴، ۱۰ = از ؛ ن ۱، ۶ = در ؛ ن ۳، ۵، ۸، ۹، ۱، ۳۵ = وز ۲ ن ۲، ۸ = کردند ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = گردید ۳ ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۳۵ = عاقل ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۱۰ = عامل ۴ ن ۲ = شهیدان ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵ = اسیران ۵ این ابیات تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد ۶ ن ۱، ۵ = موجهٔ طوفان ؛ ن ۸ = موجه و طوفان ؛ ن ۳۵ = موجه به طوفان ۷ ن ۲، ۳، ۴، ۱۷ = اثر نمک چو یابد دلم از شراب دانم ؛ ن ۹ = اثر نمک چو یابم ز سر شراب دانم ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۳۵ = اثر نمک چو یابد دلم از شراب دانم ؛ ن ۱۰ = اثر از ۸ ن ۳، ۶ = بکام ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه ها = بجام ۹ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = شود ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱، ۱۷ = رود ۱۰ ن ۹ = سوزم ؛ ن ۲ = گویم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = گریم ۱۱ ن ۱، ۵، ۳۵ = رهبر بتکده ؛ ن ۹ رهرو بادیه ؛ ن ۲ = رهرو بتکده ۱۲ این بیت تنها در ن ۲، ۴ موجود است۔

چو کمندِ[۱] جذبِ یارم نه کشد ز پی گذارم | که به راهِ لطف بهتر که عنان کشیده باشد
نه برد دلِ غیورم ز خدنگِ یارِ لذت | بکدام دل ندانم هوسش خلیده باشد
چو رسد رفیق[۲] و بر[۳] من نگرد بگریه، دانم | که به تازگی زبانی[۴] به رخِ تو دیده باشد

وه مُد[۵] آن کسی چو عرفی ز کمندِ آرمیدن
که ز غمزهٔ تو در خون نفسی طپیده باشد

(۲۶۳)

بازم به طوفِ میکده احرام تازه شد | ذوقم به بوسه‌های لبِ جام تازه شد
گشتیم باز میکش و اربابِ شید را | آیینِ طعن[۶] و شیوهٔ دشنام تازه شد
زخمِ الست رو به تراوش نهاد باز | دردی که بود صبح مرا شام تازه شد
ذوقم[۷] نمانده بود ز خونابه‌های تلخ | اینک حلاوتِ همه در کام تازه شد
زنّار را نیابتِ تسبیح می‌دهم | ای اهلِ شرع مژده که اسلام تازه شد
می جوشد از تنورِ دلم چشمه چشمه خون | طوفانِ نوح را دگر ایّام تازه شد
صد زخمِ سال خورده که ذوق از نمک نداشت[۸] | زانش[۹] لب به نیم شیوهٔ دشنام تازه شد
دیدم تذرو روضه که بر سدره می‌نشست | پروازِ دل بگوشهٔ آن بام تازه شد

عرفی بسی به تشنه لبی عمر باختیم
کز[۱۰] دُرد و صافِ ساقیم انعام تازه شد

(۲۶۴)

---

۱ این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۲۵ یافته شد ۲ ن ۱۰ = رقیب از ن ۱، ۵ و دیگر نسخه‌ها = رفیق ۳ ن ۲، ۲۹ = سوم از ... ۲، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۲۵، ۲۶ = بیگانه ۴ ن ۲۵ = نهانی از ن ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۲۶، ۲۵ = زمانی ۵ ن ۱۰ = رود از ن ۱، ۵ و ... نسخه‌ها = رند ۶ ن ۶، ۹ = شید از ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸ وغیره = طعن ۷ ن ۲ = ذوقی از نمانده بود از ... ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ وغیره = ذوقم نمانده بود ۸ ن ۱، ۵، ۹ = از مرهم تبسّم یک جام ۹ ن ۲ = اینک ببین که چند ... تام از ن ۱۰ = زان لب به نیم شیوهٔ دشنام ۱۰ در همه نسخه‌ها "کز" "ولی" "تا" بهتر نماید۔

[۱] هرجا کرست وغمزه زن آن عشوه آیین میرود
دل[۲] می تپد، جان می چکد، سری برد، دین میرود

از وعده گاهِ وصلِ او هر شام[۳] ناکامانه ام
آرام در خون می طپد امید غمگین می رود

گویا[۴] زعیش آباد وصل آمد نسیم مژده یی
کز خونِ دل گل می دمد وز روی غم چین می رود

گر یارِ شادی نیست دل هرگه که نامش می برم
بهرِ چه غم را بر زبان صدگونه نفرین می رود

[۵] چون شهسوارِ خویش را در خانۂ کس بنگرم؟
کز رشک می میرم اگر در خانۂ زین می رود

خیزد دعایی از لبم کز معبدِ ناقوسیان
تا خلوتِ حسنِ قبول آشوبِ آیین می رود

عرفی دهد جان را بها[۶] تلقین کنش نام صنم
کین سست پیمان ناگهان از حلقۂ بیدین می رود

(۲۶۵)

تشنه لب رفتم به جنت چشمۂ کوثر نبود
شعله جو رفتم به دوزخ مشتِ خاکستر نبود

از بهشت افسانه ها می رفت گاهی دوش حال
رفت و دیدم آنها که واعظ می سرود اکثر نبود

هرگز از بیم[۷] پریدن مرغِ جان[۸] کوشش نکرد
بود پایش[۹] بسته، آخر بی نصیب از پر نبود

عشقِ بت ورزیدنم عیب است می دانم ولیک[۱۰]
گردِ دل بسیار گشتم، مطلبی[۱۱] دیگر نبود

سینه بر الماس در رو بر شعله عرفی تا به کی
هیچ گه بیمار دل را بالش و بستر[۱۲] نبود

(۲۶۶)

زکوی عشق کلک دل شکسته می آید
مسیح می رود آنجا و خسته می آید

---

۱ ن ۲، ۶، ۸ = هرجا کرست وغمزه زن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = هرگه که هرسو ۲ ن ۴ = دل می دهد جان می چکد ؛ ن ۲، ۹ = دل می دهد جان می چکد ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۰؛ ۳۵ = دل می چکد جان می دهد ؛ ن ۹ (اضافات) = دل می تپد جان می چکد ۳ ن ۱۰ = هر روز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵ و دیگر نسخه ها = هرشام ۴ ن ۶، ۹، ۱۱ = گویا زعیش آباد وصل ؛ ن ۲، ۴، ۱۰ = گو یار عیش آباد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۵ = آمد زعیش آباد وصل اینک نسیم مژده یی ۵ این بیت تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد ۶ ن ۲ = راتبا ؛ ن ۱، ۸ = راهبا ؛ ن ۴، ۵ = راهیا ؛ ن ۱۰ = راهبین ۷ ن ۳ = بیم ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه ها = بهر ۸ ن ۲، ۳۵ = دل ؛ ن ۱، ۵ وغیره = جان ۹ ن ۱، ۹، ۱۱ = پایش ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵ = بالش ۱۰ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = ولیک ؛ ن ۲، ۳، ۴؛ ۶، ۹ = ولی ۱۱ ن ۹ = مطلب ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = مطلبی ۱۲ ن ۱۷ = تکیه بربستر ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۳، ۵، ۲۹؛ ۳۵، ۲۶ وغیره = بالش و بستر

شهیدِ ناوکِ آنم که چون رود بشکار | غزالِ قدس به فتراک بسته می آید
زمانه گلشنِ عیشِ کرا به یغما داد | که گل بدامنِ ما دسته دسته می آید[۱]
بدیرِ عشق بریدِ این شکسته راز نهار | که از شکنجهٔ اسلام رسته می آید
هجومِ درد بدانگونه بسته راهِ نفس | که بر لبم ز درون جسته جسته می آید

هوس به همتِ عرفی مگر شبیخون زد
که زخم خورده[۲] به محمل نشسته می آید

(۲۶۷)

کو عشق کز شمایلِ عقلم جنون چکد | از گریه[۳] نوش ریزد واز خنده[۴] خون چکد
خوش[۵] دل بدانم از بچکد خونِ دل ز چشم | دل خونِ خویش می خورد، از دیده چون چکد
شیرین ز موم سازم و بخشم به کوهکن | گر اشکِ گرمم از مژه بر بیستون چکد
لب[۶] تشنگی ز ریشهٔ چشم کشد[۷] برون | آن قطره های خون که ز ریشِ درون چکد
دل نیست این که درد فشان آتو خونچکان | دردی ز درد جوشد و خونی ز خون چکد

عرفی نگویمت[۸] بچکان[۹] خونِ دل ز چشم
گر ننگِ صبر نیست؛ بهل تا برون چکد

(۲۶۸)

کسی میوهٔ غم ز باغم نخورد | که حسرت[۱۰] به عیش و فراغم نخورد
نیاسودم از خوردنِ غم دمی | که اندیشهٔ غم دماغم نخورد

له شاعرِ زبانِ اردو خواجه آتش می گوید:
زیرِ زمیں سے آتا ہے جو گل سو زر بکف ❊ قاروں نے راستے میں لٹایا خزانہ کیا

له ن ۱۰ = خورده ; ن ۱، ۵، ۹، ۲۵ = دار له ن ۹ = خنده ; ن ۱، ۵، ۲۵ = گریه له ن ۹ = گریه ; ن ۱، ۵، ۲۵ = خنده له ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = خوش دل نگردم از بچکد ; ن ۲ = خوشدل ندانم ار بچکد ; ن ۹ (الف) = خوشدل ندانم اگر بچکد ; ن ۲، ۹، ۱۰، ۱۱ = خوشدل بدانم ار بچکد له ن ۱، ۸ = بس ; ن ۲، ۴، ۵، ۲۵ = لب له ن ۲۵ = برون کشد ; ن ۱، ۵، ۹ = کشد برون له ن ۲ = نگویمت ; ن ۱، ۵ = بگویمت له ن ۱، ۵، ۸ ، ۱ = بچکان ; ن ۳، ۴، ۹ = مچکان له ن ۲، ۱۰ = حیرت ; ن ۱، ۵، ۲۵ = حسرت۔

دو صد شیشهٔ خون ز داغم چکید — که مرهم شرابی ز داغم نخورد

به عهدم چنان عافیت مُرد زود — که نو بادهٔ نخلِ باغم نخورد

شبِ غم چنان تلخ بر من گذشت — که پروانه دودِ چراغم نخورد

شدم شاخِ گل، هیچ شوخم نچید — شدم استخوان، هیچ زاغم نخورد

مگر خورده عرفی شراب از سفال
که کوثر ز سیمین ایاغم نخورد

(۲۶۹)

نزاعِ کفر و دین در کوچه و بازاری باید — بخلوت سبحه بر کف بر میان زناری باید

حکایتهای هشیاران نه سنجد فهم هر مستی — ولیکن نکتهٔ مستانه را هشیاری باید

بساطی کاندرو طرحِ دو عالم می توان کردن — بدست آورده ام اندازه و پرکاری باید

اگر با دوست در گلشن زدی ساغر گواهت کو — نسیم باده و آرایشِ دستاری باید

محل تنگست زاهد[1] نکتهٔ مستانه می گویم — شما را سبحه و ما را بت و زناری باید

اگر در عشق صد طوفان شود مستغنی از نوحم — دگر در عافیت بادی وزد غمخواری باید

محبت آفتابِ محشر و مشکل که عرفی را
بصحرای قیامت سایهٔ دیواری باید

(۲۷۰)

رفتم[2] از عشقِ تو با اهلِ هوس گامی[3] چند — دوزخی ریختم اندر جگرِ خامی چند[4]

گرچه دانیم که زُهّاد[5] سخن ناشنوند — می فروشیم به آن سلسله پیغامی چند

مصلحت دید مغان ردّ[6] نکنند اهلِ صفا — راهِ خاصان نه زند کن مکنِ عامی چند

---

[1] ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۵، ۳۶ = زاهد کوته و مستانه می گویم؛ ن ۲، ۱۹ = دکوته ناهدا مستانه میگویم؛ ن ۱۱ = زاهد گوشهٔ ویرانه می گویم؛ ن ۶ = وز زاهد کور و من مستانه می گویم؛ ن ۱۰ = زاهد نکتهٔ مستانه می گویم [2] ن ۱۶ = رفتم؛ ن ۲، ۱۰ = گفتم [3] ن ۱۷ = گامی؛ ن ۲، ۱۰ = کامی [4] این غزل تنها در نسخهٔ ۲، ۱۰، ۱۷، ۳۶ یافته شده [5] ن ۲ = زهاد سخن ناشنوند؛ ن ۱۰ = فردا سخن ناشنوند [6] ن ۱۰ = رد نکشد؛ ن ۲۵ = رد نکند۔

دانی این بوقلمون جمع هنرپیشه که‌اند؟
مشتِ خاکی و به هر ذره انسان‌نامی چند

توبه را از چه کنم خوار بنزدیکِ عوام
من که می نوشم اگر دست دهد جامی چند

نعمتِ راست روی را نه برد لذتِ شکر[۱]
ره نوردی که پریشان نه رود گامی چند

مرغِ دل زود[۲] شکار است هراسانش دار[۳]
دانهٔ چند گهی می نگرد دامی چند

لن‌ترانی شنوانیم ولی تن نه زنیم
شاید این در نه گشایند به ابرامی چند

حاصلِ عمر تهی مایه شمردیم چه بود؟
تهمتِ چند سحر بود و غمِ شامی چند

من که دانم که مدارا ز فلک ممکن نیست
از چه[۴] خالی نه کنم سینه به دشنامی چند

دلم از جامِ جفایت گله دارد، بگذار
کین کبوتر نه نشیند به لبِ بامی چند

... ...
باش[۵] تا دور فلک طی کند ایامی چند[۹]

عرفی از بادهٔ دوشینه دماغت گرم است
سرِ حکمت نکنی گوش زدِ خامی[۶] چند

(۲۷۱)

چو با من در سخن آن لعلِ آتشناک خواهد شد
به کامم هرچه زهر است از لبش تریاک خواهد شد

هجومِ عاشقان در کوی او افزود خوشحالم
کزین پس در هلاکِ دوستان بیباک خواهد شد

چه غم گر دامنِ پاکت بخونم گردد آلوده
که فردا هم به آبِ دیدهٔ من پاک خواهد شد

نیم نومید گر دستم[۷]. بود کوته ز دامانش
چو می دانم که در جولان گهِ او خاک خواهد شد

زمستی افتادم در مسجد ای زاهد مشو رنجه
که صحنِ مسجدت فردا زمینِ تاک خواهد شد

تو چاکِ پیرهن می دوزی ای محرم وزین غافل
که تا دامن[۸] گریبانِ کفن هم چاک خواهد شد

شود سودای پابوسِ تو افزون در سرِ عرفی
درین زودی همانا بستهٔ فتراک خواهد شد

---

۱ ن ۱۰ = لذتِ مشک؛ ن ۲ = لذتِ شکر ۲ ن ۱۰ = زود؛ ن ۴ = زودر ۳ ن ۱۰ = باش؛ ن ۲ = ن ۱۰ = آری؛ ن ۲ = ازچه ۵ این مصرع تنها در ن ۲۶ یافته شد ۶ ن ۴ = خامی؛ ن ۲۷ = حامی ۷ اگر دستم ز دامانش. بود کوته؛ ن ۱، ۵ و دیگر همه نسخه‌ها = اگر دستم. بود کوته ز دامانش ۸ ن ۱، ۵ = تا گریبانِ کفن؛ ن ۱۰ = که دامانِ گریبانِ کفن؛ ن ۳، ۴، ۸، ۲۹، ۳۵ = که تا دامن گریبان کفن ۹ مصرعهٔ اول می تواند شد: "ای که از گردشِ افلاک بجان آمده‌ای" عرفی۔

(۲۷۲)

تا چند بزنجیرِ خرد بسته توان بود | بی مستی و آشوبِ جنون چند توان بود
جامی به کشم، تا به کی از اهلِ خرابات | شرمندهٔ نشکستنِ سوگند توان بود
بیرنگی و دیوانگی[۱] پیشه بگیریم | تا چند خود آرای و خردمند توان بود
در ننگ فرو رفتم ازین راحت و آرام | دردی نه بلائی[۲] نه، چنین چند توان بود
یعقوب بده[۳] دل به جگرگوشهٔ مردم | تا چند اسیرِ غمِ فرزند توان بود
گر مژدهٔ الماس دمادم برسانند | صد سال بیک زخم تو خرسند توان بود
گر[۴] منبجه این است، ز تقصیرِ عبادت | بیم است که مردودِ خداوند توان بود

عرفی، بچش این زهر، تهی گر نه کنی جام
تا کی چو مگس بر اثرِ قند توان بود

(۲۷۳)

از پی صید دگر تا بجهاندی سمند | نفعِ رهائی نیافت آهوی سر در کمند
در رهِ عشق ای[۵] بلا رخصتِ[۶] یک گام بس | جانِ ملامت[۷] روی باد فدای سمند
ده که ستم می کنند برمنِ آرام[۸] دوست | دل که فراغش مباد، سینه که بادا نژند
مانده طبیبِ اجل عاجز و حیرت زده | همنفسِ ساده لوح گو که بسوزه سپند
تا دلم از جامِ قرب یافته کیفیتی | ننگِ خمارِ من است نشأهٔ عشقِ بلند
دوش که طاعت[۹] کده مجمعِ بیگانه بود | رخصتِ جای نداد محتسبِ ناپسند

---

۱ ن ۱، ۵، ۸ = بگیرم ؛ ن ۱۷، ۲۹ = نگیرم ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۳۵، ۳۶ = بگیریم ۲ ن ۲ = بلائی ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = بلائی ۳ ن ۲، ۴، ۵، ۲۰ = بده ؛ ن ۱۰ = بنه ؛ ن ۱، ۸، ۹، ۱۷ = بده ۴ این بیت تنها در نسخه ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد ۵ ن ۲ = عشق ویلا ؛ ن ۱۷ = عشقم و این ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ = ای بلا ۶ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۲۹، ۳۶، ۳۵، ۸، ۱۷ = مهلت گامی بس است ؛ ن ۱۰ = رخصتِ یک گام بس ۷ ن ۲، ۱۱ = جان بسته ؛ همه نسخه های دیگر = جانِ سلامت ۸ ن ۱۰ = او بر آرام دوست ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۹ = کند برمنِ آرام دوست ؛ ن ۳، ۵، ۷، ۳۵، ۳۶ = کند برمن آرام دوست ۹ ن ۳۵ = آتشکده ؛ ن ۱، ۵، ۹ وغیره = طاعت کده.

تا به حریم وصال هم نفسِ عرفی است
خونش ز لبش می چکد عافیت هرزه خند[1]

(۲۷۴)

گشتم اندر دلِ خوبان، همه خوبانِ خوداند — همه دل در شکنِ زلفِ پریشانِ خوداند
بسکه پیمان شکنی در دلِ شان جا کرده است — بستهٔ پیمان بخود و آفتِ پیمانِ خوداند
گه در اندیشهٔ خودگاه در آیینهٔ ما — دیده بر صورتِ خود دوخته حیرانِ خوداند
شیوهٔ ناز و نیازِ خود و ما برده زیاد — بلبلِ باغِ خود و نوگلِ بستانِ خوداند
نه بسکه دستیِ مهمان نه مگس رانِ ادب — همه حلوای مراد و مگسِ خوانِ خوداند
لبِ نوشین بمکند و دلِ مردم بگزند — نیشترزارِ کسان و شکرستانِ خوداند
عالمی گشته ز بیمهری دربا خویشش به مهر — همه سرمایهٔ بیدردی و درمانِ خوداند
جانِ اربابِ وفا خاک شد اندر کفِ دست[2] — بسکه سرگرمِ نوازش گریِ خوانِ خوداند[3]

کی به ایمانِ کسی شان نظر افتد عرفی
همه آیینه بکفِ دشمنِ ایمانِ خوداند

(۲۷۵)

خوشا کسی که دمی آب بی شراب نخورد — دمی که جامِ شرابی نداشت، آب نخورد
ز نقصِ تشنه لبی دان به عقلِ خویش مناز — دلت فریب گر از جلوهٔ سراب نخورد
کسی ارادهٔ جولانِ عافیت ننمود — که زخمِ تیرِ بلا پای در رکاب نخورد
رود به چشمهٔ حیوان و تشنه باز آید — کسی که از دمِ شمشیرِ عشق آب نخورد

---

[1] ن ۱۰ = خونش رود ویش می چکد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵، ۳۶ وغیره = خون ز لبش می چکد [2] ن ۱، ۲، ۵ = ن ۲، ۴، ۹، ۲۵ = هرزه خند [3] ن ۶ = بسکه سرگرم وفا از شکرِ خوانِ خوداند ؛ ن ۲، ۱۱ = بسکه سرگرم نوازش خوان خوداند ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بسکه سرگرم نواز شکرین جان خوداند ؛ ن ۱۷ = بسکه سرگرم نوازی شکری خوان خوداند ؛ ن ۴ = بسکه سرگرم نواز شگری خان خوداند ؛ ن ۲۵، ۳۶ = بسکه سرگرم نواز شکریِ جانِ خوداند۔

چه روستایی بی مشرب است این عرفی
که توبه کرد دمی از جامم[1] آفتاب نخورد

(۲۷۶)

چه پرسیم که به جانت هوای ما چه کند | دران چمن که گل آتش بود صبا چه کند
من از جفای تو دشوار مردنی دارم | بگو که وعده به محرومیِ وفا چه کند
مسیح داده دوایم، کنون اشارت کن | که جانگدازیِ دردِ تو با دوا چه کند

درآی در دلِ عرفی و ذوقِ درد ببین
که دردِ دوست به دلهای آشنا چه کند

(۲۷۷)

بجانِ[2] خسته ندانیم[3] کان بلا چه کند | عنان بدشمنِ جان داده ایم تا چه کند
بدوستان نظرش نیست، مهرِ دشمن و بس[4] | کسی که دشمنِ مهر است دوست را چه کند
شکست بر سرم آن شوخ ساغرای نهاد | به رندِ میکده این کرد، با شما چه کند
تبسم تو که ناسور را بود[7] مرهم | به سینه نیش زند نیشِ غمزه تا چه کند
هزار گونه مرادِ محال می طلبی | تو خود بگو که اجابت با این دعا چه کند
بجو سعادت طالع دمی که فرصت رفت | چو سر بریده شود، سایهٔ هما چه کند

مگو وفا[8] نکند دوست با منش عرفی
نمی شود به وفا آشنا، وفا چه کند

(۲۷۸)

---

۱ ن ۱۰، ۱۷ = جام ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۳۵، ۳۶ = دست ۲ در نسخهٔ چهارم و نهم (تحتِ اضافات) اشعارِ این غزل را با اشعارِ غزلِ پیشین مخلوط کرده اند ۳ ن ۱ = ندانم که آن بلا ؛ ن ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۱، ۳۵ وغیره = ندانیم کان بلا ۴ ن ۶ = مهرِ دشمن و بس ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = مهرِ دشمنِ ما ؛ ن ۳ = مهرِ دشمن بین ۵ ن ۹ = ای ناهِ ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۷ = زاهد ۶ در نسخهٔ چهارم و نهم این اشعار با مطلعِ غزلِ پیشین آمیخته غزل ساخته آمده ۷ ن ۹ = دهد ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸ وغیره = بود ۸ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بگو وفا ؛ ن ۴، ۹ = مگو وفا۔

کسی بدیدهٔ ناموس خوار می آید | که تلخیِ سخنش ناگوار می آید
زمانه اہل دلی نیستش، نمی دانم | که بوی دل زکدامین دیار می آید
دلم[1] بروشنیِ آفتاب خنده زند | که از زیارتِ شبهای تار می آید
ہزار جانِ گرامی به نیم[2] جو نخرند | بعالمی که درو[3] دل بکار می آید
گر از لیاقتِ خود شیخ آگهی یابد | ز صدرِ صومعه تا پای دار می آید

گذشت مدتی[4] ہم خانگیِ جان[5] عرفی
ز غیر خانه تہی کن که یار می آید

(۲۷۹)

به[6] عیش کوش که ہنگام کار می گذرد | پیاله نوش که فصلِ بہار می گذرد
ز نشانِ[7] مطلب و شوقِ[8] زبونِ من پیداست | که فرصتم به ہمین خار خار می گذرد
دلم به کوی تو با صد دلیلِ نومیدی | به این خوش است که امیدوار می گذرد
شکاریان طلب نقشِ پای صید کنند | تو مستِ خوابی و ہر دم شکار می گذرد

دران مقام که عرفی ز دل گذشت ہنوز
کسی که می گذرد اشکبار می گذرد

(۲۸۰)

شبی[9] که در قدمِ وصلِ یار می گذرد | به ذوقِ گریهٔ بی اختیار می گذرد
کسی که محرمِ دردِ من است می داند | که دیده بی نم و اشک آشکار می گذرد
مخواب در دلِ شبها که فیضِ قافله ایست | که از کمین گہ شبهای تار می گذرد

---

[1] ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = دلی ؛ ن ۶، ۱۰ = دلم [2] ن ۹ = به نرخ جو ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸ وغیره ہمه نسخه های دیگر = به نیم جو [3] ن ۱، ۲، ۵، ۶ = دران ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = درو [4] ن ۱۰ = لوبت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ [5] ن ۶ = دل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = جان [6] در نسخه های مختلف اشعار این ہر دو غزل خلط ملط شده اند [7] زبان مطلب ؛ ن ۱، ۵، ۲۵ = نشان مطلب [8] ن ۲ = ذوقِ زبون ؛ ن ۱، ۵ = شوق زبان ؛ ن ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۱۷ = شوقِ زبون ؛ ن ۹ = شوق درون.

به هرکه عرضهٔ[1] کنم دردِ خویش، می بینم — که غرقه ام من و او از[2] کناری می گذرد
صلای فرصت و برهانِ نیستی بر لب — پیاله در کف و حرفِ خمار می گذرد

دم جدائیِ دشمن ز رقّتِ عرفی
چنان نمود که یاری ز یار می گذرد

(۲۸۱)

آن کس که مرا با دلِ غمناک برآورد — نتواندم از بوتهٔ غم پاک برآورد
آن نشوهٔ[3] شوخی[4] که برآورد گل از خاک[5] — چون لاله مرا با جگرِ چاک برآورد
دودِ دلم از چشمِ بداندیشِ نهان است — با آنکه سر از روزنِ افلاک برآورد
دانش[6] همه خود[7] راست ازان غیرتِ[8] معشوق — در برزخِ نظارهٔ ادراک[9] برآورد

آن گنج که گم شد ز ملایک دلِ عرفی ست
از عرش فرود آمد و از خاک برآورد

(۲۸۲)

هوشم به نگاهی برد، جانانه چنین باید — یک جرعه خرابم کرد پیمانه چنین باید
تا کرد بنا عشقت افسانهٔ هجران را — در خوابِ فنا[10] رفتم افسانه چنین باید
از بسکه غبارِ غم از سینه نشد[11] رفته — تا زانوی دل گرد است، ای خانه چنین باید؟
بیگانه زید و ز من رخساره کند پنهان — رنجش نتوان کردن بیگانه چنین باید
نادیده جمال او مهرش ز دلم سرزد — ناکاسته می روید این دانه چنین باید
می بینم و می جویم، می چینم و می ریزم — می خندم و می گریم دیوانه چنین باید

---

[1] ن ۲، ۱۰ = عرض ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیره = عرضه [2] ن ۲، ۴ = بر ؛ ن ۱، ۵ = از [3] ن ۹ = نشوه ؛ دیگر نسخہا = نشه [4] ن ۵، ۱۷، ۳۵ = شوق ؛ دیگر ہمہ نسخہا = شوخی [5] ن ۱، ۵ = خاک ؛ ن ۴، ۸، ۱۰، ۱۱، ۳۵ = شخ ؛ ن ۸، ۹ = خار [6] ن ۱۷، ۲۹ = ذاتش ؛ ن ۲ = ز آتش ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۹، ۳۵ = دانش [7] ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵ = خورداشت ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸ = خودراست ؛ ن ۱۷ = خود دید [8] ن ۱، ۵ = عزت ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۳۵ وغیره = غیرت [9] ن ۱، ۵ = افلاک ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۷، ۳۵ = ادراک [10] ن ۹ = عدم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره = فنا [11] ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۱ = بشد ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۷، ۳۵ = نشد۔

از[1] خال و خط و زلفش هندو بچه‌ها دیدم — پاها زده بر مصحف بتخانه چنین باید

در خونِ جگر عرفی می غلطد و می سوزد

در آتشِ خود در قصد پروانه چنین باید

(۲۸۳)

عاشقان گر به دل از دوست غباری دارند — گریهٔ گردنشان[2] و شب تاری دارند

آبِ حیوان ببرای خضر که اربابِ نیاز — چشمِ امید به فتراکِ سواری دارند

راهِ اربابِ محبت به فنا نزدیک است — سوزنی در کف و در پا دو سه خاری دارند

بود[3] منصور تنک حوصله ورنه نهان — دیگران دعویِ منصوری و داری دارند

تیغ برکش که همین شیوه خوش است از ترکان[4] — که گهی میل به خونریز و شکاری دارند

جان و دل ماتمِ فرصتِ آتش زده اند — باده در شیشه نه ماندست دخماری دارند

جان حقیراست، میرزا مِ نثار ای محرم — تو همین گوی که احباب نثاری دارند

چه به طاعت طلبی برهمنان را زاهد — تو ریا ورز که این طایفه کاری دارند

بندهٔ خلوتیانِ دلِ خاکم کایشان — به شهیدانِ غمت قرب و جواری دارند

هر کرا می نگرم سوخته یا می سوزد — شمع و پروانه ازین بزم کناری دارند

عرفی از صید گهِ اهلِ نظر دور مشو

که گهی گوشهٔ چشمی به شکاری دارند

(۲۸۴)

کسی که از المِ عشق بی دماغ شود — عجب که همرهِ جانان به گشتِ باغ شود

چراغِ انجمنِ طور اگر دهد پرتو — ز خاکِ بادیه هر ذره شبچراغ شود

چراغِ تیره شبم بی رخت دگر کور است — نقاب را بگشا تا شبم چراغ شود

---

[1] این بیت تنها در نسخهٔ نهم (چاپ ایران) دیده شد و الحاقی می نماید [2] ن ۲، ۴، ۵، ۸، ۳۵ = گردنشان، ن ۹ = گریه و ناله و آه و ؛ ن ۹ = گریهٔ روز نماد [3] این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [4] این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافته شد [5] ن ۱، ۵ = دگر کور است ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بشبی دگر است۔

به داغِ تشنگی آسوده ام دران وادی | که شعله[1] از نم آبِ حیات داغ شود
تذرو و فاخته از بس نفاق درزیدند | بدان رسید که بلبل انیسِ زاغ شود

زبسکه داده به عرفی غمت متاعِ فراغ
قرار داد که سوداگرِ فراغ شود

(۲۸۵)

چه گرمی است که در[1] سر[2] شراب می سوزد | چه آتش است که در دیده خواب[3] می سوزد
کسی که برقِ محبت درو زند آتش | ز تابِ سایهٔ او آفتاب می سوزد
به نسبتی که ندارد به ماهِ من در حسن | جنونِ بی‌غرتم از آفتاب می سوزد
کنونکه آتشِ می جمع شد به آتشِ حسن | بپوش چهره که ناگه نقاب می سوزد
مرا چه جرم که آتش فتد به زهد و صلاح | که این متاع ز برقِ شباب می سوزد
یکی ست آتش و آبِ حیات در دشتی[4] | که گرمیِ جگرِ تشنه آب می سوزد
ز روی گرمِ وفا بازمی جهد برقی | که در[5] عنانِ صبوری شتاب[6] می سوزد

خدا را بنشانید[7] آتشِ عرفی
که توبه کرد و ز شوقِ شراب می سوزد

(۲۸۶)

کی دلم شاد از میِ ناب بی‌نوای می شود | آنکه از غم شاد گردد شاد از نیها کی شود
از نگاهِ گرم و دشنامِ لبِ میگونِ او | نوش بر لب زهر گردد زهر در دل می شود
هر کرا سیماب غفلت ریخت آسایش بگوش | کی دلش را چشم باز از نعرهٔ یا حی شود

---

[1] ن ۴، ۹ = آتش ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر نسخه‌ها = شعله [1] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = در دل ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۱ = در سر [3] ن ۲، ۶ = آب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = خواب [4] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = در دشتی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰ = در وقتی [5] ن ۲ = از ؛ دیگر نسخه‌ها = در [6] ن ۱۱ = شهاب ؛ ن ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰ = شتاب ؛ ن ۱، ۲، ۳ = شباب [7] ن ۴ = بشناسید ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۵، ۲۹، ۳۶، ریاض = بنشانید۔

گردد زرہبر[1] و متفق گردند در راہِ خطیر[2]   کاروانی جمع گردد چون دو منزل[11] می شود

جاہلِ بیہودہ گو را[3] تا منع از ہذیان[4] مشو   گوش کن تا بر سرِ دستانِ دوم وری شود

آنکہ جوید سر بلندی از مصیبتہای عشق   مشتِ خاکی بر سرش ریزم کہ تاجِ کی شود

زین کہ خواہد محو شد عرفی ز دستان لب ببند[5]

می شود محوِ ترنمہا ولی تا کی شود

(۲۸۷)

دلی[10] کز حسنِ آن گل در نظر گلزارہا دارد   اگر برگِ گلی باشد در دلش خارہا دارد

دلیلِ عصمتِ زاہد ندانی زہد و تقوی را   کہ او در پردۂ اسلام و دین زنارہا دارد

نداند عشق ہر منصور دم را لایقِ کشتن   وگرنہ او رسنہا تافت است[6] و دارہا دارد

من و دیری کہ شوقِ ناوکِ صید افگنی آنجا   تذروانِ حرم را بر سرِ دیوارہا دارد

اگر بادی وزد چون شعلہ بر من عشق می لرزد   ازین معلوم می گردد کہ با من کارہا دارد

ز منعِ اندہ و تکلیفِ خوشحالی در آثار است[7]

زیاران[8] شکوۂ عرفی ازین آثارہا دارد

(۲۸۸)

معلوم گز ترشحِ اشکی چہ کم شود   آن آتشی کہ از دلِ جیحون علم شود

گر غم شود ہلاکِ شہیدانِ عشق را   در روضہ بحث بر سرِ میراثِ غم شود

داند عیارِ دردم و آسودہ خواندم   یارب کہ چند گہ بہ وفا متہم شود

---

۱ ن ۲، ۳، ۹، ۱۰ = رہبر؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = رہرو ۲ ن ۳، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خیطر؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۱۱، ۱۷ = خطر ۳ ن ۶ = بیہودگان را؛ ۳۵ = بیہودہ رو را؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = بیہودہ گو را ۴ ن ۳، ۹، ۱۰ = مانع ہذیان؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = منع از ہذیان ۵ ن ۹، ۱۰ = بہ بند؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷ = ببند ۶ ن ۲، ۶، ۹ = یافت؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷ = تافت است ۷ ن ۱، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = آثار است؛ ن ۳، ۱۰ = آثارم ۸ ن ۲، ۳، ۹، ۱۷، ۲۹ = زیاران؛ ن ۱، ۴، ۵، ۳۵ = زبان را؛ ن ۶، ۱۰ = زبانِ ۹ ن ۶ = کند؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ وغیرہ = سود ۱۰ ن ۵ = دی؛ ن ۳۵ = ذلی ۱۱ شاعرِ معروفِ زبانِ اردو، مجروح سلطانپوری می گوید:

میں اکیلا ہی چلا تھا جانبِ منزل مگر   لوگ ساتھ آتے گئے اور کارواں بنتا گیا

فردا که تیغِ ناز کشد، زیورِ بهشت — آرایشِ مزار[1] شهیدِ ستم شود
باشد سفالِ میکده آیینهٔ مراد — بی بهره آنکه در طلبِ جامِ جم شود
صد کام[2] در دلم گذرد، چون رسم بدوست؛ — مانندِ آرزو که دُچارِ کرم شود

این نشوه[3] کس به طینتِ عرفی گمان نداشت
کز سومنات خیزد و مرغِ حرم شود

(۲۸۹)

آنکه در راهِ طلب ماند پایی نه کشد — گو سرِ رشته رها کن که به جایی نه کشد
من خود از تربیتِ دل نه کشم دست ولی — ترسم این آینه کارش به صفایی نه کشد
آخر انصاف بده تابکی این دستِ تهی[4] — نگشاید کمری، بندِ قبایی نه کشد
نکتهٔ عشق کجا، حوصلهٔ عقل کجا — تحفهٔ شاه کسی پیشِ گدایی نه کشد
هر که گردی نفشاند[5] ز رخِ همسفران — سعیِ او در رهِ مقصود بجایی نه کشد
سرکشی عادتِ ما نیست بگویید که عشق — لشکرِ برق[6] به تسخیرِ گیایی نه کشد

عرفی از نغمهٔ ناهید لب از ناله ببند
ناله تا هست، مرا دل به نوایی نه کشد

(۲۹۰)

هر زمان در فتنه خوش نامهربانی می‌شود — وین همه غوغا برای نیم جانی می‌شود
عشق باغِ دلنشین دارد که مرغِ دل درو[7] — گر نشیند بر گیاهی آشیانی می‌شود
هر که بنشیند بطرفِ[8] خوانِ گردشهای دهر — گر ستاند یک نواله میزبانی می‌شود

---

[1] ن ۹، ۱۷ = بزار ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰ وغیره = مزار [2] ن ۹ = درد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ وغیره = کام [3] در همه نسخه‌ها = نشاه [4] ن ۵، ۶ = آخر این دست تهی تابکی انصاف بده ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = آخر انصاف بده تابکی این دست تهی [5] ن ۵، ۹، ۱۱، ۳۵ = نفشاند ؛ ن ۱، ۲، ۶، ۸ وغیره = بفشاند [6] ن ۲، ۳، ۴، ۱۰، ۱۷ = برق ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۳۵ = عشق [7] ن ۶ = دران ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = درو [8] ن ۶، ۱۱ = بگردِ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره = بطرف۔

گر بهشتی[1] پرزه قانون فرو چیند کسی | در میانِ مردم عالم[2] زبانی می شود
کیمیا گر انشاه[3] ی دارم[4] که داروی مسیح | گر بدستم[5] او فتد دردِ گرانی می شود
ذرهٔ غم گر بدست[6] آید به تسلیمش سپار | گر بدستِ چاره بسیاری جهانی می شود

جان فدای همتِ عرفی که چون جولان کند
گر زمین گیرد عنانش آسمانی می شود

(۲۹۱)

عاقلان آدابت[7] آموزند و رسوایت کنند | دامنِ جیبی بدست آور که شیدایت کنند
ناگهان عشقت گدازند[8] از حجابِ ناکسی | پرده مگشا[9] تا ز نادانی تمنایت کنند
باغِ گل[10] پژمرده کردی روز رکس در هم[11] کش | من هم از غیرت گذشتم گو تماشایت کنند
پس نکویی جلوه[12] کن بر مستحقانِ[13] نیاز | تا دعای بهرِ حسنِ عالم آرایت کنند

عرفی ار[14] تانی قدم در وادیِ اهلِ خرد[15]
صد بیابان خارِ خذلان تحفهٔ پایت کنند

(۲۹۲)

ز[16] لوحِ سینهٔ عشاق نقشِ غم نه رود | درم گدازد و این سکه از درم نه رود
خلاص از غمِ هستی زهی خیالِ محال | بس است اگر بتو این بحث در عدم نرود

---

[1] ن ۱۰ = بدستی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۳۵ وغیره = بهشتی ؛ ۱۹ (اضافات) = مستی [2] ن ۱۰ = زبانی ؛ ن ۱، ۵، ۸ ... = زبونی ؛ ن ۲۹، ۳۶ = نیانی ؛ ن ۲، ۳، ۹، ۱۷ = زبانی [3] ن ۹ = نسخه‌ای ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیره = نشاه‌ای [4] ن ۶، ۹ = ندارد ؛ همه نسخه‌های دیگر = دارم [5] ن ۲۰ = گر بدستم اوفتد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = گر فتد در دست او [6] ن ۱، ۲، ۳، ۶، ۸، ۹ = پدید ؛ ن ۱۹ (اضافات)، ۱۰ = بدست آید ؛ ن ۵، ۳۵ = بدید [7] ن ۶، ۹ = آداب ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶، خلاصه = آدابت [8] ن ۹، ۳۵ = گدازند ؛ ن ۵، ۹ (اضافات) = گذارند [9] ن ۱، ۵، ۸، ۹ (اضافات)، ۲۹، ۳۵ = بگشا ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۹، ۱۲، ۱۷، ۳۶ = مگشا [10] ن ۳ = باغ دل ؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیره = باغِ گل [11] ن ۲، ۳، ۱۷ = باغِ گل پژمرده کردی روز رکس در هم کش ؛ ن ۵ = بر هم کش ؛ ن ۱۰ = روز کین در من نگر ؛ ن ۱۲ = باغِ گل پژمرده کردی روز من در هم کش [12] ن ۱۰ = جلوه ای بر مستحقان نیاز ؛ ن ۱، ۵ = جلوه کن بر مستحقان زنهار [13] ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = زنهار ؛ ن ۱۰ = مستحقانِ نیاز [14] ن ۱۲ = ایابی ؛ ن ۵، ۶ = دیگر نفسانی [15] ن ۶ = طلب ؛ ن ۹ = وجود ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = خرد [16] این غزل تنها در نسخهٔ سوم یافته شد.

دمی که مرگ نیاید ز بهر استقبال — وجود اگر برود جایز است، غم نرود
زمانه رهزن نامحرمان معشوق است — شکار پیشه‌ای بی آهوی حرم نرود
وظیفهٔ دل آگه بود کرشمهٔ حسن — کدام جرعه کزین خم بجام جم نرود
هزار طاعت رسمی و یک سجود نیاز — درین معامله بحث از زیاد و کم نرود
بهشت بهر هوس پیشگان مکافات است — به دوستان وفادار این ستم نرود
در سرای عنایت نه کوته است نه تنگ — بگو که بی بصر این جا به پشت خم نرود
به رزمگاه محبت چنان بشر پایست — که گر گریز ضرورت شود، قدم نرود
زنامه ام بقیامت ثواب نتوان یافت — عمل نویس گرش سهو بر قلم نرود

برفت عرفی و نامش بماند این عجب است
که شه روان شد و دارندهٔ علم نرود

(۲۹۳)

شاهین[۱] نازش از پس عمری هوا گرفت — وای آن شکسته بال که در آشیان بماند
بر آستان او همه سودند روی گرم — رویی که ریش بود بسان آستان بماند
چندین هزار صید مراد است غرق خون — از تیر ناله‌ای که مرا در کمان بماند
آهی زدم که غمزهٔ نامهربان او — صد ناوک تمام کشش[۲] درمیان بماند (کذا)
اسلام را بکعبه کشیدم ز دیر لیک — دل مست بود، در صف ناقوسیان بماند
عزلت گزین که حادثه پرواز می کند — سیمرغ زین ملاحظه در آشیان بماند
در هیچ سینه نیست که یک دشنه ما را — تیری که غمزه را ز چادر کمان بماند[۳] (کذا)

عرفی شهید یار شد از خود دیت گرفت
خوش آنکس این معامله در دودمان بماند

---

۱ این غزل تنها در نسخهٔ هفدهم وجود دارد ۲ در اصل نسخه این لفظ "کسش" است اما بشکل درست آن "کشش" می نماید
۳ مفهوم اشعار چهارم و هفتم واضح نیست ۴ در اصل نسخه "زکعبه" است۔

ردیف "ذال معجمہ"

(۱)

مجنون که عیشش از غم لیلی شود لذیذ　　حرمان بکام او چو تمنّی شود لذیذ

خشمت به لذّت است دلم کی[1] رسد به صلح　　کی اضطراب همچو تسلّی شود لذیذ

این تلخ گریه را شکر آمیز[6] خنده کن　　تا گریه‌ام چو خندهٔ لیلی شود لذیذ

چون سر کنم حدیث تو با ذوق اهل حال　　کاری کنم که لفظ چو معنی شود لذیذ

بی تربیت شمایل حسنت کمال یافت　　بی آفتاب میوهٔ طوبی شود لذیذ

عرفی چه خوش بود که چو بوسی طلب کنم

مانند بوسه بر لبش آری شود لذیذ

ردیف "رای مهمله"

(۱)

بلب آرام گیر ای جان غمگین یک دمی دیگر　　که شاید در حریم سینه بفرستد[2] غمی دیگر

چو گردم تنگدل شرح محبت هم با غمت گویم　　که در شرع محبت کفر باشد محرمی دیگر

هم از غم تنگدل گشتم هم از شادی کجا جویم[3]　　که بنماید دلم را ره بسوی عالمی دیگر

گهی گردد عرقناک از حیا گاهی ز می هر دم　　گلستان جمالش تازه دارد شبنمی دیگر

مکش زحمت بفرما غمزه را تا تیغ بردارد　　که زخم دل فگاران تو دارد مرهمی دیگر

شهید التفاتش[4] نیستم حسرت بر تیغم زد　　بهل ای همدم این شیون بنا کن[5] ماتمی دیگر

قدم چون رنجه فرمودی به بالینم مرو در دم　　بغایت مشرفم بر مرگ بنشین یکدمی دیگر

---

۱ ن ۱۷ = چون؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۱۶ وغیره = کی۔ ۲ ن ۱ = بفرستید؛ ن ۱۵، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ وغیره = بفرستد۔ ۳ ن ۲، ۱۰ = گویم؛ ن ۹، ۱۱ = خوانم؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = ج[illegible] ۴ ن ۱، ۵، ۱۰ = التفاتش؛ ن ۲، ۳، ۸، ۱۱، ۱۳ = غمزهٔ او۔ ۵ ن ۹ = بپا؛ ن ۵، ۱۶، ۲۵ و دیگر نسخه‌ها = بنا۔ ۶ ن [illegible] ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۶، ۲۵، ۲۶ = شکرآمیز کن، بخند؛ ن ۱ = شکرآمیز خنده کن۔

مشو ایمن گرت بر مسندِ جم دهر بنشاند — که هر دهٔ[1] روز گردد مسند آرای جمی دیگر

کفن شویم بخونِ دیده، ئی در چشمهٔ زمزم
پرستارِ صنم راهست عرفیؔ زمزمی دیگر

(۲)

گر مردِ وفایی ره بازارِ الم گیر — رو، پنجه[2] به الماس کن و دامنِ غم گیر

اسبابِ پریشانیت ای دل همه جمعست[3] — دامن بمیان بر زده ای، راهِ عدم گیر

گر نامه سیه آمده ام طعنه میفشان[4] — این نکتهٔ سنجیده تو بر لوح و قلم گیر

ای عشق مبر سنبلِ فردوس بدوزخ — از گلخنِ[5] ما مشتی خسِ[6] سوخته کم گیر

عیشی بغم دوست برابر نتوان یافت — رو، کام دو عالم همه را بر سرِ هم گیر

ساقی هوس آموزیِ جام از دلِ ما نیست — تا دامنِ صراحی که شکستیم ز جم گیر

خاکسترِ پروانه طلبگار سموم است — ای بادِ[10] مسیحا رهِ گلزارِ ارم گیر

هان تیغ برین صید مکش کین دلِ عرفیست
آخر که ترا گفت که آهوی حرم گیر

(۳)

بپای خواهشِ ما مدّعا شود زنجیر — بگردنِ نفسِ ما دعا شود زنجیر

چو طوقِ گردنِ قمری دگر جدا نشود — به بندیانِ تو گر آشنا شود زنجیر

نهد شکست به خلخالِ ساقِ[7] لیلی روی — اگر بگردنِ مجنون جدا شود زنجیر

رهایی از خمِ زنجیرِ عشق ممکن نیست — بسعی بوسه اگر توتیا شود زنجیر

ز زورِ شوقِ تماشا هزار پاره شود — اگر بپای نگاهم[8] حیا[9] شود زنجیر

---

[1] ن ۱۱ = دو؛ دیگر همه نسخه‌ها بشمول ن ۱، ۵ = ده [2] ن ۹ = سرپنجه؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ و دیگر نسخه‌ها = رو، پنجه [3] ن ۱۳ = اند؛ دیگر همه نسخه‌ها = است [4] این بیت تنها در نسخه‌های ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۵ یافته شد [5] ن ۲، ۷، ۹، ۲۰ = گلشن؛ ن ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = گلخن [6] ن ۵، ۹، ۱۵ = مشت خس؛ چند نسخه‌های دیگر = مشتی خس [7] ن ۸ = پای؛ ن ۱، ۵، ۷، ۱۷ وغیره = ساق [8] ن ۱۰ = نگاهت؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۱۷ = نگاهم [9] ن ۸، ۱۰، ۱۷ = حیا؛ ن ۱، ۵، ۷ = حنا [10] ن ۲۸ = باد صبا ره سوی؛ همه نسخه‌های دیگر شمول ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۲۵، ۲۶ = باد مسیحا رهِ۔

(۴)

برو ای غم خبری از دلِ آوارہ[1] بیار — آنچہ[2] درین سفر اندوختہ یک بارہ بیار

من ز داروی اجل چارۂ دل[3] یافتہ ام — ای مسیح ار بود بہتر ازین چارہ بیار

ای[4] اجل جان ندہند[5] اہلِ وفا سعی مکن — یا برو رخصتِ آن غمزۂ خونخوارہ بیار

ای فلک نیم نفس[6] رفت کہ بی مرحمتی — تحفۂ تازہ ز کجِ بازیِ سیارہ بیار

آتشِ طور بہ ہر مشتِ خسی نیست حلال — عشق اگر می طلبی رو دلِ صد پارہ بیار

عرفی این دوست بود، گہ دل و گہ جان[7] فشان

جمع کن ہر چہ بہ ہیچ ارزد و یکبارہ بیار

(۵)

اگر بہ کام رسی از زمانہ، یاد آور — خمارِ روزہ و شرابِ شبانہ یاد آور

شکستہ بالی، ازین باغ گوشہ ای بگزین — چو بال[8] و پر برسد ز آشیانہ یاد آور

مکن گناہ و گر قسمتت خراب شود — بہ عفوِ دوست گریز، از بہانہ یاد آور

اگر حوالہ بدوزخ شوی، پی تسکین

ز آتشِ دلِ من یک زبانہ یاد آور

(۶)

چگونہ سوزِ غم او دہم بسوزِ دگر — کہ دل[9] فروغ نیابد ز دلفروزِ دگر

شرابِ شوقم[10] اگر بو کنند محشریان — سوالِ روزِ قیامت فتد بہ روزِ دگر

---

[1] ن ۳، ۹، ۱۳ = زانچہ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = آنچہ [2] ن ۱۰ = جان؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر بشمول ۱، ۵، ۲۵ = دل [3] ن ۲۵ = ای اجل جان نہ دہند اہلِ وفا، (۳) مکن؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰ وغیرہ = ای اجل جان ندہند اہل وفا چارہ مکن [4] ن ۱۳، ۱۲ = بدہند؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱ وغیرہ = ندہند [5] ن ۱۰ = ہمنفسی؛ ن ۱، ۵، ۲۵ = نیم نفس [6] ن ۱۱ = عرفی این گونہ دل و جان مفشانی ہرگز؛ ن ۱۳ = بفشانی؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = عرفی این دوست بود، گہ دل و گہ جان فشان [7] ن ۵، ۸، ۲۵ = چو بال و پر برسد ز آشیانہ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۱۰ = چو بال و پر رسد از آشیانہ [8] ن ۲، ۱۰، ۱۲، ۱۲، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = کہ دل ز مغ نیابد؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۲۵، ریاض = کہ دیدہ نور نیابد؛ ن ۱۷ = کہ دیدہ نور بیابد [9] ن ۱۱ = عشقم؛ ن ۱، ۵، ۸، ۸، ۲۵ = دردم؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۱۰، ۱۳ = شوقم [10] ن ۵، ۲۵ = آوارہ؛ چند نسخۂ دیگر = صد پارہ۔

زاهد و نهیِ محبت رسومِ شرعِ مجوی — که این بجوز دگر گفت، لا بجوز دگر[8]

بیا ز تربتِ مجنون به مشهدِ عرفی

که عشق نوحه طرازی کند به سوزِ جگر

(۷)

شراب یاس[1] به جام و سبوی ما بگذار — شکسته رنگیِ ما را بروی ما بگذار

اگر شراب و اگر خونِ دل و گر الماس — تو گوشه گیر و بکام و گلوی ما بگذار

به کشت زارِ غم ای اشک صد نظر داریم — بذوقِ گریه، که آبی بجوی ما بگذار

ز نوحه وا نتوان داشت گریهٔ مستان[2] را — تغافلی کن و ما را بخوی ما بگذار

مکن سراغِ سراسیمگانِ شوق ای خضر — نه آهنین قدمی، جستجوی ما بگذار

نهفته نذرِ تو ای محتسب دو جامی هست — صراحی همه بشکن، سبوی ما بگذار

به تیغ گاهِ محبت[3] چنین مرد عرفی

تو این معامله با آبروی ما بگذار

(۸)

بادِ دی گو، ورق لاله و شمشاد ببر — هر چه در معرضِ باد آمده، گو باد ببر

عدلِ کسریٰ چه کند با فلک و قدرتِ آن[4] — شکوه بی، کز[5] تو کسی نشنود، از یاد ببر

خسرو آوردی و دستیش درِ قصر بروی — باز گرد ای فلک، این مژده بفرهاد ببر

ساقیا دخترِ رز منتظرِ مقدم تست[6] — بنشانش به سرِ حجله و داماد ببر

گر دلت مرده، بگویم که چه کن، ماتم گیر — نامِ دل بر اثرِ ناله[7] و فریاد ببر

---

[1] ن ۱۲، ۱۳، ۲۹ = شرم؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۲، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ وغیره = یاس [2] ن ۴ = گریهٔ مستان را؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = گریه مستان را [3] ن ۱، ۵ = به تیغ خاکِ مذلت میر جبین؛ ن ۴ = به تیغ خاکِ مذلت مبین جبین؛ ن ۸ = به تیغ خاک مذلت چنین بمیر؛ ن ۱۱ = به تیغ گاه مذلت سر چنین؛ ن ۷ = به تیغ خاکِ مذلت جبین عرفی سود؛ ن ۱۰ = به تیغ گاهِ محبت چنین مرد؛ ن ۱۷، ۳۵ = به تیغ خاک مذلت جبین میر [4] ن ۹ = آن؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۳۵، ۳۶ وغیره = جم [5] ن ۸، ۱۰ = گر؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۹ = کز [6] ن ۳۵ = تست؛ ن ۱، ۵، ۹ و دیگر نسخه‌ها = است [7] ن ۵ = ناله فرهاد؛ ن ۹ = ناله و فریاد؛ ن ۳۵ = و ناله به فرهاد [8] ممکن است که مصرع باین طور باشد: "که این بجوز دگر گفت، آن بجوز دگر".

تا کی ای دل زمن افسانهٔ غم گوش کنی — شکوهٔ بی پیشِ کسی از منِ ناشاد ببر
برتر[1] از شرمِ گناه است به بخشیدنِ[9] جرم — تو مرا عفو کن و سهو[2] من از یاد ببر

عرفی اندیشه مرنجان چو تو نتوانی ماند
گو جهان شعرِ تر و نام[3] من از یاد ببر[4]

(۹)

هر قطره در چشمِ ترم نوح است و طوفانی دگر — هر تیرِ آهم در سحر بادِ سلیمانی دگر
بر فرقِ تیغ آرای من هر تیغ صبحِ صادقی — بر پای مژگان سای تو[5] هر خارِ مژگانی دگر
بر چشمِ ناآرامشم هر موی خونین رشته یی — بر زخمِ زهرآسایشم هر درد درمانی دگر
هر نکته در عینِ بیان عیسیِ جان بخشنده یی — هر خامه در چنگ[6] بیان موسیٰ و ثعبانی دگر
در نیم شب ناامیدیم این چرخِ طینت کینه را[7] — از آه پیچاپیچ من، هر پیچ زندانی دگر

دستِ اجل بر لب مرا چون مهرِ خاموشی نهد
هر موی از پا تا به سر باشد خدا خوانی دگر

(۱۰)

هر دم به دردِ دل کنم اندیشه ی دگر — تا هر نفس کند به دلم ریشه ی دگر
بیمارِ دل جداست، طبیبا! بحالِ ما — فکرِ دوا مکن، بکن اندیشه ی دگر
لذت نیابم از ستمت، گر تمام عمر — دانسته ام بجز تو ستم پیشه ی دگر
فرهاد تیشه نازده[8] بر سر به عجز گفت — ای جان برون میا که زنم تیشه ی دگر

---

[1] ن ۲ = بهتر از ن ۱، ۵، ۲۵ = برتر ؛ ن ۹، ۲۶ = بتر ؛ ن ۲۰، ۹، ۲۵ = جرم از ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = سهو [2] ن ۱، ۴ = تا مِن از یاد ؛ ن ۹ = نامِ ترا یاد ؛ ن ۵، ۸، ۲۵ = نامِ ترا باد [3] در نسخهٔ نهم (نسخهٔ جواهری، چاپ ایران) در پاورقی عبارت زیر یافته می شود: "این غزل در اکثر نسخ نبود و چون لطفِ سخن و قبول خاطر عرفی ندارد، به احتمال قوی از غزلهای مجمل و ساختگی است." گرد آورندهٔ اثر حاضر آن را در پنج نسخه های دیگر یافت و یکی از آنها (ن ۴) در حینِ حیاتِ عرفی استنساخ شده بود و در خیال او این غزلِ اصیلِ عرفیست [4] ن ۸، ۲۵ = من ؛ ن ۱، ۵ = تو [5] ن ۸، ۵ = چنگ و بیان ؛ ن ۱ = چنگ بیان ؛ ن ۲۵ = چنگ بیان [6] مفهومِ شعر میل شدید است ——— [7] در این مصرع "نازده بر سر" درست نمی نماید و ممکن است که حقیقتاً این "نازده دیگر" باشد [8] ن ۱۵، ۱۶، ۲۱ = نبخشیدن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۶ = به بخشدن.

افغان که هر نفس به کهن باغ سینه ام — بر می دمد نهال غم از ریشهٔ دگر
ای جان مکن شتاب که فرهاد تیشه سا — از فرق بر کشیده زند تیشهٔ دگر

عرفی بنوش بادهٔ اندوه و دم مزن
حرفی بگو که پیش[3] کنم شیشهٔ دگر

(۱۱)

بجز[2] جامی و دم درکش و بهانه مگیر — که من ضمان بهشت ار همین بود تقصیر
خدا را برس ای مرگ بر سر زاهد — که انتظار شراب طهور دارد و شیر
نگویمت به گنه پیشه رحم کن، گویم — که شرم کن ز گنه آفرین و خرده مگیر

(۱۲)

ای هر نگاهت از دگری جان شکارتر — در هر نگاه گرم تو جانم نگارتر
هر چند بی قرارم افزاید از غمت — غم نیست گر توان شد از آن بیقرارتر
تا مردنم ز شوق تو دشوارتر شود — هر دم بوصل[4] تو می شوم امیدوارتر
گفتی حلال کن که دلت[5] کرده ام فکار — ده، چون بحل کنم که نکردی فکارتر
آه این چه تشنگی ست که در کام جان من — آتش بآب خضر بود خوشگوارتر

(۱۳)[7]

جان غمگین مفروش و دل خشنود مخر — نقد همت مده و عشوهٔ مقصود مخر
درد گفتار[6] نگر، گوش بر افسانه منه — شعله را بیع کن، از آتش ما دود مخر
سینهٔ گرم نداری، مطلب صحبت عشق — آتشی نیست چو در مجمره ات، عود مخر
ذکر معشوق کن و درس فلاطون مشنو — بلبل مست شو و نغمهٔ داود مخر

---

[1] این شعر تنها در نسخهٔ مقدم یافته شد. ممکن است که عرفی اصلاً مفهوم خود را در شعر چهارم اظهار داد ولی چون مصرع اول بمصرع ثانی هماهنگی نداشت او آن شعر را بشکل این بیت درست کرد که مفهوم ما بطور درست روشن می کند [2] ن ۱، ۵ = بجز؛ ن ۸، ۱۷، ۲۵ بجز [3] ن ۵، ۸، ۲۵ = پیش بکشم؛ ن ۱ = پیش کنم [4] ن ۱ = ز وصل؛ ن ۵، ۸، ۲۵ = بوصل [5] ن ۱، ۵ = دلم کردهٔ فکار؛ ن ۸، ۱۷، ۲۵ = دلت کرده ام فکار [6] ن ۶، ۹ = گفتار؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۳، ۱۷، ۲۲، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = افسانه [7] این اشعار تنها در ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد.

عرفیا[1] مصلحتِ کار فراموش مکن
مده از کف بزیان گوهر[2] دبی سود مخر

(۱۴)

همین معامله ما را بس است با زنّار
که با طبیعتِ ما گشته آشنا زنّار

تمام عمر به تسبیح کرده ام بازی
کجا طبیعتِ طفلانه و کجا زنّار

به آن سیاه دلی از چه یافت این توفیق
که پیرِ صومعه می خواهد از خدا زنّار

من و تو بیهده کوشیم باش تا قسمت
خبر دهد که کرا سبحه و کرا زنّار

بگو بدیرِ مغان آی در ایگان برِبند[3]
امامِ ما که بجان خواهد از ریا زنّار

گذشت عمر و ز مستی نیافتم عرفی
که سبحه بود مرا دامِ راه یا زنّار

ردیف "زای معجمه"

(۱)

مردم و دارد جمالِ او دلم روشن هنوز
نور می بارد ز نخلِ وادیِ ایمن هنوز

بوی پیراهن دماغِ پیرِ کنعان می گزد
ورنه بادِ مصر دارد[4] بوی پیراهن هنوز

بسکه دوش از دودِ دل کاشانه را پُر کرده ام[5]
چاشت گشت و روشنایی نیست در روزن هنوز

در بهاران می وزد بادِ نشاطِ[6] دهر را
یک گل[7] از این باد نشگفته است در گلشن هنوز

له ن ۲، ۳، ۴، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = عرفی از مصلحت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = عرفیا مصلحتِ کار له ن ۶، ۷ گو
سود مخر ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخها = گوهر و بیسود که ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۳، ۱۷، ۲۵ = برِبند ؛ ن ۹، ۱۰ = در بند ؛ ن
برسد (درین شعر مفهوم لفظ "رایگان" روشن نیست. "بریان" مناسب تر است و مفهوم را روشن کند ولی این در
ای نیافته شد) که ن ۸، ۳۵ = آرد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۷، ۲۳، ۳۶ = دارد شه ن ۱۰ = کاشانه ام پُر دود
ن ۱، ۵، ۸، ۱۲ وغیره = کاشانه را پُر کرده ام که ن ۳، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷ = نشاط و دهر را ؛ ن ۱، ۵ = نشاطِ دهر را
۹ = یک گلی زین باغ ؛ دیگر همه نسخها بشمول ۱، ۵، ۸، ۱۷ = یک گل از این باد.

بعدِ منزل بین کہ از صبحِ ازل مشوق و عشق[1] — رو[2] ہم تا زند[3] و نی دشت است[4] و نی دامن ہنوز

حرفِ مسند گاہِ جم عرفی میاور[5] درمیان[6]

با چنان[7] مستی کہ می داند رہِ گلخن[8] ہنوز

(۲)

مُدہ[9] تسلیم از صلحِ بیمدار ہنوز — کہ می شوم بہ فریبت امیدوار ہنوز

مباد روزِ قیامت بوعدہ گاہ آیی — کہ دل نشستہ در آنجا بہ انتظار ہنوز

بہ دست بوسِ تو[9] از شوق[10] جان برون آمد — نبردہ لذّت ازین[11] زخم جان شکار ہنوز

شوم فدای توای دل کہ جملہ خوبی لیک — زیادِ غمزۂ او می شوی نگار ہنوز

فرو گرفت در و بام دیدہ راحیرت — نگشتہ گرم نگاہم بروی یار ہنوز

بہ وعدہ گاہِ تو گر دل[12] غبار شد تو بیا — کہ شوق شعلہ فروزد درین غبار ہنوز

خزان رسید گلستانِ عیش[13] را عرفی

ندیدہ خرّمیِ فصلِ نوبہار ہنوز

(۳)

قدِ تو آفریدہ خدا از برای ناز — بیرون مباد از سرِ سروت ہوای ناز

تا دردِ من نگفتہ بماند[14] شبِ وصال — یارب کہ بگذرد ہمہ در ماجرای ناز

---

[1] ۱، ۲، ۵؛ ۷ = مشوق عشق ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷ = معشوق و عشق [2] ن ۲، ۲۳ = دارند ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۲، ۱۴، ۳۵ = تازند ؛ ن ۱۷، ۲۸، ۲۹ = نازند [3] ن ۲، ۴، ۵، ۲۹، ۳۵ = دستست و نی / نہ ؛ ن ۳؛ ۲۸، ۳۶ = دستست نی [4] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = جم عرفی میاور ؛ ن ۲ = عرفی را میاور [5] ن ۹، ۱۱ = برزبان ؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = درمیان [6] ن ۲ = چنین ؛ ن ۳، ۴، ۸ = جنون ؛ ن ۲، ۵، ۷، ۹، ۱۰ = چنان [7] ن ۷، ۸ = گلشن ؛ ن ۱، ۵ و دیگر ہمہ نسخہا = گلخن [8] ن ۲، ۳ = بدہ ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰؛ ۱۷ وغیرہ = مدہ [9] ن ۲، ۱۰ = شوق ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۳۵ = ذوق [10] ن ۱۱ = برآمد لیک ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہا = برون آمد [11] ن ۱۰ = تن ؛ ہمہ نسخہای دیگر = دل [12] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = گلستانِ عیش عرفی را ؛ ن ۲، ۳؛ ۴، ۱۰، ۱۲ = گلستانِ عیش را عرفی [13] ن ۱، ۸ = نماند ؛ ہمہ نسخہای دیگر = بماند [14] ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = لذّت ازین ؛ ن ۴، ۲۹ = لذّت این ۔

کارِ تو ناز و عشوه و عرفیست درمیان

گاهی شهیدِ عشوه و گاهی فدای ناز

(۴)

العطش ای عشق تلخ آبی بخاکِ ما بریز — از شرابت جرعه‌ای بر جانِ پاکِ ما بریز

باغِ ناموسیم[۱] و آبِ میوهٔ ما زهر باد — شبنمِ آسودگی از برگِ تاکِ ما بریز

ارغوان زارِ[۲] حیا شد پایمالِ زعفران — مشتِ خونی بر دهانِ خنده ناکِ ما بریز

ارزشِ ما را چه می سنجی[۳] مروت را بسنج — آبروی دشنهٔ نازی بخاکِ ما بریز

برلبِ سیرابِ عرفی ز تلخی صد چشمهٔ زهر

جرعه‌ای هم بر[۴] درونِ چاک چاکِ ما بریز

(۵)

همت بلند دار و متاعِ هوس بسوز — بالِ هما بگیر و جناحِ مگس بسوز

اسلام و کفر هر دو عمل گاهِ پختگی ست — هر آتشی که هست[۵] در دیگِ نفس بسوز

گر پای کعبه رو نبود بی خبر مباش — گوشی بماه دار و ز بانگِ جرس بسوز

(۶)

جان رفت و سوز و از تو دلِ ناتوان هنوز — شد خاک دیده و مژه‌ام خون فشان هنوز

ای عالمی هلاکِ تو، فارغ مرو که هست — جانهای زخم خورده‌ات از پی دوان هنوز

چون مهربان شوی که کستم کشتهٔ ترا — در زیرِ خاک مانده اثر ز استخوان هنوز

خاکم بباد رفت و سراسیمه هر طرف — می جوید از دلم غمِ عشقت نشان هنوز

گرمی[۶] نگه که صبحِ قیامت دمید و هست — زخمِ شهیدِ عشقِ تو آتش فشان هنوز

از تیرِ کاریِ تو بخون می تپید دل — نفکنده غمزهٔ تو ز بازو کمان هنوز

۱؎ ن ۹، ۱۳ = باغ ناموسیم آب؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه‌ها = باغ ناموسیم و آب ۲؎ ن ۹، ۱۳ = ارغوان را از؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = ارغوان زار ۳؎ ن ۱۰ = چه می پیسی؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = چه می سنجی ۴؎ ن ۲۳، ۲۶ = در؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵ وغیره = بر ۵؎ ن ۵ = دران؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = درد ۶؎ این بیت تنها در نسخه‌های ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد۔

تابوتِ من روان شد و بهرِ وداعِ او | جان گریه ناک مانده در آن[1] آستان هنوز

عرفی اگرچه خفت به خلوت سرای خاک
بندد ز بیم خوی تو راهِ فغان هنوز

(۷)

نگو بمست نشین، در قدح شراب انداز | کرشمه‌ای کن و یک شهر را خراب انداز
زبانِ نازِ فصیح و لبِ نیاز بمهر | بیا و طرحِ سوالاتِ بی جواب انداز
گرت هواست که با عشق هم پیاله شوی | هزار میکده از خونِ دل شراب[2] انداز
مده عنانِ تعلق بدستِ[3] هر ذره | برآر دستی و بر دوشِ آفتاب انداز
بنازِ[4] لب مکش و زبانِ[5] عشوه گری | مرا بدامِ سوالاتِ بی جواب[6] انداز
چه[4] احتیاج که افیون در افگنی بشراب | نگاهِ تلخ ز احباب در شراب انداز
همه نتیجهٔ سیرابی است خامیِ[7] ما | خدایرا گذری بخت بر سراب انداز
ز خود جدا شو و همرایِ[8] برهمن کن | ز خود تهی شو و سجاده بر شراب انداز
دمید صبحِ طرب دل منه بیکدمه عیش[9] | رسید بخت سفر کرده، فرش[10] خواب انداز

نه مردِ ورطهٔ بحرِ حقیقتی عرفی
برو سفینهٔ تقلید بر سراب انداز

(۸)

---

۱ ن ۱، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = درین ؛ ن ۲، ۵، ۹ = دران ۲ ن ۱۰ = خراب ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۵ وغیره = شراب ۳ ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = بحسنِ هرزه درای ؛ ن ۱۷ = بحسن هرزا دره ؛ ن ۲، ۹، ۱۰ = بدستِ هر ذره ۴ این دو شعر تنها در نسخه‌های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ یافته شد ۵ ن ۸، ۱۷، ۲۵ = وز زبان ؛ ن ۱، ۵ = در زبان عشوه گری ۶ تکرار قافیه درین بیت و شعر دوم این غزل نشان می دهد که عرفی اصلاً این بیت گفته بود و بعد بران اصلاح داده بشکل شعر دوم شامل غزل کرد ولی ناظم و سراجا این بیت را هم در مسوده یافتند و شامل غزل کردند. همین طور شعر یا بعد هم عرفی گفته ولی شامل غزل نکرد. اما سراجا و ناظم آن را هم در مسودات یافتند و در غزل شامل کردند ۷ ن ۲ = ظاهر ؛ دیگر همه نسخه‌ها = خامی ۸ ن ۱۰ = همراه برهمن خو کن ؛ ن ۱، ۵، ۲۵ = همرای برهمن کن ۹ ن ۸ = عشق ؛ همه نسخه‌های دیگر = عیش ۱۰ ن ۱، ۵ = رخت ؛ همه نسخه‌های دیگر = فرش ۱۱ ن ۲۵ = بگشا ؛ ن ۵ = مگشا.

ای دل ز شوقِ آن مهِ نامهربان بسوز / تنها بگوشه‌ای رو و تا می توان بسوز
کردی قبول منصبِ پروانگی دلا / خود را بزن[1] در آتش و خود این زمان بسوز
این شعله بر جگر[2] نتوان بیش ازین نهفت / تا چند حفظِ آه کنم، گو جهان بسوز
نعشم ز کوی او مبر ای همنشین بیار / این مشتِ استخوان و درین آستان بسوز
آتش[3] زبانیِ برِ آن شمع می کنم / تا چند پوشم[4] آتشِ دل گو زبان بسوز
مستانه آمدی و نشاندی در آتشم / بنشین، شگفتگی کن و تا مغزِ جان بسوز
آسودگی مباد که عادت کنی دلا / نزدیک نگاه واکش[5] و در[6] عهدِ گمان بسوز

عرفی بسوز داغ گلی بر جگر و لیک[7]
تا کس برحمت نه فریبد نهان بسوز

(۹)

داغ دائم کرد یاس و طالبِ کامم هنوز / دوزخی در هر بنِ مو دارم و خامم هنوز
شرم خونم می خورد، همت زبانم می برد[11] / در زبانِ خامشی در عینِ ابرامم هنوز
اجرِ دردم در لحد[8] بگشود[9] درهای بهشت / در نعیمِ دردِ عشقت دوزخ آشامم هنوز
مو بمویم رشتهٔ زنار شد ور ناکسی / در خراباتِ مغان بدنامِ اسلامم هنوز
آبم آتش گشت و خاکم شد بخاکستر بدل / وندرین ره کس نمی داند سرانجامم هنوز
بسکه صیادِ مرا هر گوشه دام و دانه ایست / دانه شد در صیدگاهم سبز در دامم هنوز
هر سرِ مو از خوی خجلت چو چشم[10] دجله است / وز ملامت دوستی مشتاقِ دشنامم هنوز

---

[1] ن ۱۰ = خود را بزن در آتش و خود این زمان بسوز؛ ن ۱، ۲، ۴، ۸، ۱۲، ۲۸، ۳۵ = خود را زدی بر آتش او این زمان بس(وز)
[2] ن ۹، ۱۰ = بیش ازین نتوان در جگر نهفت؛ ن ۱، ۲، ۵ = بر جگر نتوان بیش ازین نهفت [3] این شعر تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد ولی در این همه نسخه ها این مصرع بطوری هست که نوشته شد [4] ن ۱، ۵ = تا (چند) آتشِ دل با گو زبان بسوز؛ دیگر همه نسخه ها ۸، ۱۲، ۳۵ = تا چند ——— پوشم آتشِ دل گو زبان بسوز [5] ن ۲، ۸، ۱۰، ۱۳، ۱۷ = داکش؛ ن ۱، ۵، ۲ = درکش [6] ن ۱، ۵، ۸ = در؛ ن ۴، ۹، ۱۰ = از [7] ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۳ = و(لی)؛ ن ۱۰ = و یا؛ ن ۱، ۵، ۸ = و لیک [8] ن ۴، ۹ = بر لحد؛ ن ۱، ۵، ۸ = در لحد [9] ن ۱۰ = بگشاد؛ ن ۱، ۵ وغیره = بگشو(د)
[10] ن ۲ = چو چشمِ دجله‌ای؛ ن ۲۹ = چو چشم دجله است؛ در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ این شعر وجود ندارد [11] ن ۱۰، ۲۸ = می گزد؛ ن ۴، ۵، ۸ و همه نسخه های دیگر = می برد.

تربتم[1] ویران تر از کاشانه شد و زبختِ بد — می نشیند جغدِ غم بر گوشهٔ بامم هنوز

آفتابِ هستیم عرفی به زردی روی کرد

در شبِ یلدای غم در اولِ شامم هنوز

(۱۰)

دل[2] خون شد و ببوی گلی غش کند هنوز — جان شد کباب و[3] تکیه بر آتش کند هنوز

آنگه که پر بر آورم از تیرِ[4] غمزه اش — دارم طمع که دست[5] به ترکش کند هنوز

جنسی نماند و بر سرِ بازارِ[12] درد و غم — هر موی من تلاشِ کشایش کند هنوز

شد صبح و شعله کرد و داغِ چراغ لیک — پروانه رقصِ شوق در آتش کند هنوز

با آنکه روشن است به عرفی وفای دوست

خواهد که دل به غمزهٔ او خوش کند هنوز

(۱۱)

خاشاک برقِ حسن[6] بود عشقِ[7] خانه سوز — برقیست حسن[8] شعله گداز و زبانه سوز

تا کی بهانه[9] گیریِ آسودگی، کجاست — ناموسِ درد پرور و شرمِ بهانه سوز

در مزرعِ جهان مفشان دانهٔ امید — زین دشت در گذر که زمین دانه سوز

گفتی چه مدعاست دلِ سینه دشمنت — آتش بخویش در زده و آشیانه سوز

برخرمنِ زمانه زنم آتش از فغان — شوقِ تو جان گدازِ من و من زمانه[10] سوز

چون سیلِ آتش آمده ام مستِ اشتیاق — کز بوسه های گرم شوم آستانه سوز

عرفی محو نهایتِ ایام دوستی

دریای آتش است محبت کرانه[11] سوز

(۱۲)

---

[1] این ابیات در ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = نیست ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۱۷ = هست [3] ن ۱۷ = تیه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = تیر [4] ن ۱۷، ۳۵ = دست ؛ ن ۱، ۵، ۸ = تیر [5] ن ۹، ۱۸ = عشق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = حسن [6] ن ۹، ۱۸ = حسن ؛ ن ۱، ۵ در دیگر نسخه‌ها = عشق [7] ن ۹ = حسن ؛ دیگر همه نسخه‌ها = عشق [8] ن ۱، ۴ = بهانه گیری و آسودگی ؛ ن ۲، ۵، ۳۵ وغیره = بهانه گیری آسودگی [9] ن ۹ = زمانه ؛ ن ۵، ۳۵ = زبانه [10] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = زبانه ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = کرانه

[11] این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [12] ن ۱۷ = بازار ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = تاراج ۔

دیده ام پژمرده و حیران گل رویم هنوز — آب فرصت رفت و مشتاق لب جویم هنوز

شد خزان و بلبل از قول پریشان باز ماند — من همان دیوانه مرغ بی محل گویم هنوز

هر قدم صد کاروان خشک از دنباله ماند — من ببوی نافه در دنبال آهویم هنوز

صد ره افکندم کمند ناله بر ایوان عرش[1] — وز اثر دور است رنج دست و بازویم هنوز

دوش دستم راه[2] تب گم داشت[3] از مستی دلی — آشنای شیشهٔ می بود زانویم هنوز

روشناس عالم وز غایت شوریدگی — می ندانند آشنایان عادت و خویم هنوز

عمرها شد کز جحیم در بهشت آورده اند — وز غبار ظلمت عصیان سیه رویم هنوز

گرد[4] دارد در جهان نگذاشتم عرفی ولی

پیچ و تاب درد دارد هر سر مویم هنوز

ردیف "سین مهمله"

(۱۰)

کونین مست و بادهٔ نابی ندیده کس — سیراب هر دو عالم و آبی ندیده کس

مردند تلخ کام جهانی و هیچ گاه — در جام عشوه زهر عتابی ندیده کس

مخمور[5] نیم مست و فراوان بود فغان — کز جام لطف مست و خرابی ندیده کس

آه[6] این چه آتش است که عالم بسوخت لیک — آهی نشد بلند و عذابی ندیده کس

دردا که طفل طالع ما یافت تربیت — در عالمی که فصل شبابی ندیده کس

در عهد جور و لطف تو دست امید را — گیرندهٔ عنان و رکابی ندیده کس

فریاد ازین غرور که در[7] صید گاه ناز — زان ترک نیم مست شتابی ندیده کس

---

[1] ن ۳، ۴، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = ایوان عرش؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹ = عرش قبول؛ ن ۶ = ایوان عیش [2] ن ۶ = دل؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیره = لب [3] ن ۱، ۵، ۹ = مستی ساده لی؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۱۷ = از مستی دلی [4] ن ۹ = گرد دارد وی جهان عرفی نگه دیدم بلی؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیره = گرد دارد جهان نگذاشتم عرفی ولی [5] ن ۴، ۱۷، ۲۹ = مخمور و نیم مست؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = مخمور نیم مست [6] این شعر تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [7] ن ۱۰ = در دیدگاه ناز؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و همه نسخه های دیگر = صید زیرکان۔

موسی ندید ورنه به ابرام یک نگاه — صد جلوه کرد حسن و حجابی ندیده کس

عرفی درآ[1] به زمرهٔ مستان[2] که این گروه
آلودهٔ گناه و ثوابی ندیده کس

(۲)

بزم وصلت دیدم[12] آنجا زهر در جام است و بس — می شنیدم شربت لطفی همین نام است و بس

دانه می ریز و تغافل می کن و می بین نهان — شیوهٔ صیادی افکندن دام است و بس

جلوهٔ ناز از هزاران شیوهٔ خوبی[3] به است[4] — خوبی قامت نه رعنایی اندام است و بس

تا نیابی رهبری گام طلب در ره منه — کز در دیر مغان تا کعبه یک گام است و بس

نی[5] کند در شهر جولان نی رود سوی چمن — جلوه گاه آفتاب من لب بام است و بس

بیدلان[6] را ای ملامت گر زبیتابی[13] چه عار — ننگ این جمع ملامت دوست آرام است و بس

شرم دار[7] ای مدعی بشناس گوهر از سفال — لب فرو بندیم اگر مقصود الزام است و بس

عالم مهر و محبت را طلوع مهر نیست — کس نشان ندهد ز صبح اینجا همین شام است و بس

از غمت هر ذره ام صد غوطه در لذت زند[8] — زین ثمر[9] نی صاحب لذت همین کام است و بس

نی همین زاهد به صد ناموس ننگ آغشته است[10] — آنچه ناموس برهمن نیست اسلام است و بس

عرفی انجام غمت از رهروان دل مجوی
آنچه در این ره نخواهی دید[11] انجام است و بس

...

---

[1] ن ۱۰ = بیا ژن ۴، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷ = درآ ژن ۱، ۵ = برآ [2] ن ۱۰ = مردان ژن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = مستان
[3] ن ۹ = خوبی ژن ۱، ۵ و دیگر نسخه‌ها = طوبی [4] ن ۱۰ = به است ژن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷ = یکیست [5] این بیت
تنها در ۱، ۵، ۸، ۳۵ وجود دارد [6] این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافته شد [7] ن ۱۷ = کن ژن ۱، ۵ = دار
[8] ن ۶ = خورد ژن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = زند [9] ن ۱۰ = با ژن ۱۷ = پی ژن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶ = نی [10] ن ۱۰ =
شد ژن ۱، ۵، ۳۵ = است [11] ن ۱، ۵ = یافت ژن ۴، ۸، ۱۰، ۳۵ = دید [12] ن ۴ = نا بدیدم ژن ۱، ۲، ۳،
۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه، ریاض = دیدم آنجا [13] ن ۱۷، ۳۵ = چه ژن ۱، ۵ = نه

ردیف "شین معجمہ"

(۱)

دوش در صومعه آمد[1] صنم باده فروش — جام می در کف و زنّار حمایل بر دوش

همه سرمایهٔ سودای[2] دلِ خام طمع — همه نقصانِ متاعِ منِ اسلام فروش

غمزه اش گرم عنان گشته که مگریز[3] و بایست[4] — عشوه اش طنز[5] کنان گفته میندیش و بکوش

غمزهٔ شوخ در[6] انداخته با نرگس مست — موجهٔ طعن[7] برانگیخته از چشمهٔ نوش

گفت کای عهدشکن صومعه به بود از دیر؟ — نغمهٔ عود کی[8] داشت ازین ذکر و خروش[9]؟

توبه از باده و بربستنِ چشم از رخِ من! — ترکِ زنّار و برافگندنِ سجّاده به دوش!

ننگ بادت که نه ایمانت حلال است نه کفر — شرم بادت که نه مستیت به ذوق آمد نه هوش

صد دلِ سوخته از شوخیِ[10] افسرده دلت — در خمِ طرّهٔ ما بازنشاندی از جوش[11]

نیست[12] گر باورت اینک دلِ مردت بستان — بر سرِ داغِ کهن بین کهنش پنبه بگوش

باری[13] از[14] توشکنی عهد زما خود نه رواست — هان بگیر این قدحِ توبه شکن زود بنوش

توبهٔ اول اگر زود شکستی، رستی — ورنه خود ریشه دواند به دلِ بیهده کوش

بگرفتم[15] زوی آن جام که نوشم[16] بادا — بگشادم[17] لبِ خاموش و دلِ پندنیوش

منِ صنم گوی و مریدان همه در های و هوی — من قدح نوش و مغان نغمه زنِ نوشانوش

---

[1] ن ۱، ۱۶ = دیدم؛ ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۲۶، ۳۵ وغیرہ = آمد [2] ن ۱۰ = سودای دماغ خام طمع؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیرہ = سودای دل خام طمع [3] ن ۲۵، ۱۳ = بگریز؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹ وغیرہ = مگریز [4] ن ۱۳ = مایست؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = بایست [5] ن ۱۰ = طعنہ زنان؛ ن ۱، ۵، ۱۷ وغیرہ طنزکنان [6] ن ۱۰ = برار؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہ ہا = در [7] ن ۲۶ = لطف؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = طعن [8] ن ۱۰ = کجا؛ ن ۱۳ = یکی؛ ن ۲۶، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱ وغیرہ = کی [9] ن د = ذکر خموش؛ ن ۱، ۸، ۹، ۱۷ = ذکر و خروش [10] ن ۲۶ = شوخیت افسردہ دل است؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = شوخیِ افسردہ دلت [11] ن ۱۳ = دوش؛ ن ۱، ۵، ۲۵ = جوش [12] این بیت تنہا در ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ یافتہ شد [13] ن ۴ = یاری [14] ن ۹ = ازخود؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = ازتو [15] ن ۲ = نگرفتم؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = بگرفتم [16] ن ۳۵ = نوشی بہ ادا؛ ن ۲۹، ۹ = نوشم بانا زبادہ درست تر می نماید [17] ن ۲، ۳، ۹، ۱۱، ۲۳، ۲۹، خلاصہ = بگشودم؛ ن ۱۰ = بگشادم [18] ن ۲، ۴، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نغمہ زن نوشانوش؛ ن ۱۰ = نغمہ زنان نوشانوش۔

بعد از آن بر سرِ صلح آمد و رفتیم به دیر — خنده بر زمرهٔ اسلام زنان دوشادوش

عرفی این قصه ز خلوت نبری در بازار
هان مبادا شنود محتسبِ شهر خموش

(۲)

تا کی از گریه توان منع دو چشمِ ترِ خویش — بعد ازین ما و خجالت ز نصیحت گرِ خویش

شود از گرمیِ داغِ جگرم خاکستر — گر شبِ هجر ز الماس کنم بسترِ خویش

گر برت دم زنم از سوختگی شرمم باد — تا نه ریزم به رهِ مهرِ تو خاکسترِ خویش

بس که پروانه بود شعله طلب نزدیک است — که شود آتش و خود شعله زند[۱] در پرِ خویش

بر زلیخا بره عشق همین طعنه بس است — که فروبست لبِ طعنِ ملامت گرِ خویش

بعدِ مردن ببرای باد به جای خاکم — که فشانند مصیبت زدگان بر سرِ خویش

عشق در پیرهنِ یوسفِ کنعانم سوخت — زان به یعقوب دهم سرمه ز خاکسترِ خویش

عرفی از ناصح[۲] اگر منفعلم، بارِی[۳] شکر
که خجل نیستم از روی غم دلبرِ خویش

(۳)

در مانده ام به صحبتِ امید و بیمِ خویش — گه نوحه سنجِ خویشم و گاهی ندیمِ خویش

کامی که از شرف محکِ جودِ حاتم است — می بایدم گرفت ز بختِ لئیمِ خویش

هوشم فدای نکهتِ آن گل که تا ابد — نامِ بهشت کرده بلند از نسیمِ خویش

رستم[۴] ز مدعی به قبولِ غلط ولی — در تابم از شکنجهٔ طبعِ سلیمِ خویش

آنکس که بی چراغ[۵] در آید به خلوتم — بنمایش تجلیِ طور از حریمِ خویش

شکرِ صفای سینه کنان[۶] آشتی کنم — در رستخیز اگر نشناسم[۷] غنیمِ خویش

---

[۱] این شعر فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [۲] ن ۱، ۵، ۲۳ = بریر؛ ن ۱۷، ۳۵ = در پیه؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۱ = در بر [۳] ن ۱، ۵ = ناله؛ ن ۲، ۳، ۸، ۳۵ وغیره = ناصح [۴] ن ۵، ۱ = باکی نیست؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۳۵ وغیره = باری شکر [۵] ن ۲، ۴، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = رستم؛ ن ۱، ۵، ۹ = ترسم [۶] ن ۲ = فروغ؛ ن ۱، ۵ وغیره = چراغ [۷] ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۱۰، ۱۱ = کنان؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = کنون [۸] ن ۵ = بشناسم؛ ن ۳۵ = نشناسم۔

اکنون می مغانه به عرفی حلال شد
کز بی خودی گذاشت رهِ مستقیمِ خویش

(۴)

چو آمد جان بلب نی انگو نه شد محوِ تماشایش — که تا صبحِ قیامت بر لب از حیرت بود جایش
سَری[۱] کز خواب مرگ افسانۂ عشقش گران سازد — ز بالین برنگیرد دستِ اعجازِ مسیحایش
بتوعی[۲] از نگاهِ گرمش آتش می چکد امشب — که در دل می گداز و غصۂ بیگانگیهایش
چه[۳] سازد پیرِ کنعان با هوای دیدنِ یوسف — اگر نه گریه شوید روشنی از چشمِ بینایش
پس[۴] از مردن بهم نتوان گرفتن چشمِ حیرانی — که بیند یک نظر در خواب چشمِ حیرت افزایش[۵]
ملک[۶] تا بیغمان را رم دهد از جلوه گاهِ او — رود پرهیز گویان پیش پیشِ قدِ رعنایش
به چشمِ مردمان از ضعفِ تن ننمایم و شادم — که بیتابانه هر جائی توان زد بوسه بر پایش
بپوشیدای ملایک چشم تا دلها بجا ماند — که باد از چهره یک سوی کند جعدِ سمن سایش
چه[۱] حسن دلفریب است این که غیرت نهد از ایزد[۲] — اگر مانع شود روح الامین را از تماشایش

چو یار از بهرِ جان عرفی قدم ماند[۷] ببالینم
به دشواری دهم جان تا کنم گرمِ تقاضایش

(۵)

بحمدالله که جان دادم بر آن تلخی ز بیدادش — که از من تا قیامت لذتِ آن می دهد یادش
به راحت مشتِ خاکی از وجودم مانده و شادم — که نتواند ز کشش گرمی به نزدیک آمدن بادش
به خون آغشته اند از گریستان دیرم غیرت — که بیهوشانِ محفل می دهند از کشتگان یادش
از آن[۸] سوزم که چون تیغم زنند اهلِ جنون ناگه — دلم زان جمع باشد و زغم او بینم آنادش
دمِ مُردن زنیم آن دهد کامم که بعد از من — کند ناگه غمِ ناکامیم ره در دلِ شادش

---

۱ این پنج شعر تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد ۲ این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافته شد ۳ ن ۵ = چشم ۴ ن ۳۵ = روح ۵ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷ = ملک ۶ ن ۲، ۹ = بلا ۷ ن ۱۰ = کی کشد ۸ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۲ = می کند ۹ ن ۱۷، ۳۵ = از ایزد ۱۰ ن ۱، ۵، ۸ = از آنرو (مفهوم روشن نیست) ۷ ن ۹ = ساید ۱۱ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = ماند ۱۲ ن ۱۰ = مستی ۱۳ ن ۱، ۲، ۳، ۶، ۸، ۱۲، ۱۷، ۳۵ وغیره = گرمی۔

مگو کز سلطنت پرویز شهرت یافت در عالم　　که دارد در جهان مشهور هم‌چشمیِ فرهادش

نبود این تیزدستی با اجل راپیش ازین عرفی
مگر تعلیمِ ترکِ غمزهٔ او کرد استادش

(۶)

از یاد بردهٔ[۱] ام روشِ مهر و کینِ خویش　　نسیان نشانده‌ام به یسار و یمینِ خویش

رفتم به بت‌شکستن و هنگامِ بازگشت　　با برهمن گذاشتم از ننگ دینِ خویش

دردا که رفت فرصت و دهقانِ طینتم　　مردم گیا[۲] نکشت[۳] در آب و زمینِ خویش

نه بزمِ آسمان و یکی ذرّه در سماع　　وان هم به کامِ دل نفشاند آستینِ خویش

خواهی که عیب‌های تو روشن شود ترا[۴]　　یکدم منافقانه نشین در کمینِ خویش

من بندهٔ شهادتم اینک نگاشتم
هم بر مزارِ عرفی و هم بر نگینِ خویش

(۷)

بود[۶] خاموشیم فردوسِ راز و عشق رضوانش　　بخوابِ ناز هرگامی دو عالم حور و غلمانش

بود در طورِ دل نوری که گر دستی به دامانم　　فشانم تا قیامت آفتاب از جیب[۷] کنعانش

لبِ داوود دستی می‌نهد بر سینهٔ نغمه　　دلِ تنگم همانا گر دلِ لب می‌کرد افغانش

خلیل از باغِ ما چون باز دارد دستِ دریوزه　　که داغِ لاله می‌چیند زروی دستِ گلستانش

ثمر زین نخل اگر چینی بیاور دستی از بینش　　که نقشِ لوحِ محفوظ است بر اوراقِ افشانش

به کامِ سیلِ دردی جاری است از چشمهٔ حسنی　　که بحرِ فتنهٔ طوفان می‌خورد از موجِ دامانش

محیطِ وصل موجِ تشنه‌خیز انگیخت کو موسیٰ　　که بیند کوهِ طور افتاده بر ساحل ز طوفانش

---

[۱] ن ۱، ۵، ۱۰ = هم‌چشمی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۷ = هم‌چشمی [۲] ن ۹، ۱۷ = داده ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه‌ها = برده.
[۲] ن ۲ = مردو گیا نیافت ؛ ن ۱، ۵، ۸ = هرگز گیا نه کشت ؛ ن ۲، ۴، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = مردم گیا نیافت [۳] ن ۵، ۸، ۹، ۱۷ = نکشت ؛ ن ۲ = نیافت ؛ ن ۱۰ = نکاشت ؛ ن ۶، ۹ = رفت [۴] ن ۱۷ = روشن شود بتو ؛ عرفات = ظاهر شود ترا ؛ سفینه = بر تو عیان شود ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، آقلیم، بیضا، ریاض = روشن شود ترا
[۶] این غزل تنها در نسخه‌های ۱، ۵، ۳۵ یافته شد و شعر ۳، ۵ در قصیده در همین زمین وجود دارد [۷] ن ۱، ۵ = کیت ؛ ن ۳۵ = جیب [۸] ن ۱ = طوفانش ؛ ن ۵، ۳۵ = دامانش.

به سنبل می زند چوگانِ زلفی سیلیِ خجلت — که نافِ آهوی چین می تراشد گوی میدانش[1]

(۸)

زِ[2] خوابِ ناز همانا گشوده چشمِ سیاهش — که می چکد زِ در و بام چاشنیِ نگاهش

نبوده جز دلِ من هیچ کَه نشانه و لیکن — به هر دلی که در آیم نشسته تیرِ نگاهش

پیامِ عشوه ازان کم رسد زِ نرگسِ مستش — که تیزیِ مژه افگار کرده پای نگاهش

بکُش[3]، بهانه چه حاجت برای کشتنِ عرفی
اگر گناه ندارد، همین بس است گناهش

(۹)

گهی بخشم دلم بر نتافتم ز درش — که صد نگه به تلافی نه تاخت[4] بر اثرش

به هر دلی که چو آبِ حیات رو کرده — نهالِ فتنه دوانید ریشه در جگرش

گلوی راحتم آن روز گشت زهر آلود — که شهدِ فتنه در آمیختند با شکرش

به صیدگاهِ جفای تو مرگ را دیدم — که در میانِ شهیدان فتاده بود سرش

(۱۰)

مزاری[5] آتشین دارد شهیدِ شوقِ دیدارش — که می گیرد سمندر آشیان در بوتهٔ خارش

که یارب کعبه را زین سان بنورِ طاعت اندوده — که می یابم صفای سومنات از چار دیوارش

به جانم در شود معموریِ شهرِ محبت بین — تو دانی گر کنی[6] دشنام یا تحسینِ معمارش

چنان[7] نازک بود اندامِ زیبایش که در بستان — اگر[8] بر سنبل و ریحان رود در پا خلد خارش

(۱۱)

---

۱ چنان می نماید که وقتی که عرفی قصیدهٔ معروف خودش که ازین مصرع آغاز می شود "دلِ من باغبانِ عشق و حیرانی گلستانش" می سرود این چند اشعار هم گفت سرا جا بوقتِ تدوین کلیات عرفی آنها را بطور یک غزل شاملِ کلیات کرد ۲ این غزل
تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ یافته شد ۳ ن ۱ = مکن، ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = بکش ۴ ن ۱۷ = نیافت
ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = نتافتش ۵ این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ وجود دارد ۶ ن ۱ = دهی، ن ۵، ۸، ۱۷ = کنی ۷ ن ۱۷
= با این سنگین دلی ها آن چنان نازک بدن باشد، ن ۱، ۵ = چنان نازک اندام زیبایش که در بستان ۸ ن ۱۷ = کرگران، ن ۱، ۵ = مگر

بغلط عمری که برش یافته ام فرصتِ خویش — رشک دارم که به او عرض کنم محنتِ خویش
در دم[2] مرگ نه از رحم به من چهره نمود — حیفش آمد که گذارد به دلم حسرتِ خویش
منم آن صید که از تابِ خدنگت بینم — در طپیدن همه آسودگی و راحتِ[3] خویش
گر نه شوقِ تو به بالینِ من آید فردا — که بر انگیزدم از خوابگهِ راحتِ خویش[4]

(۱۲)

این[1] قدر طعنه شنیدم ز ملامتگرِ خویش — که شده منفعل از شیوهٔ چشمِ ترِ خویش
خوش بسوز ای دلِ مجروح که از شوقِ لبش — نو غمی باز فشاندی به سرِ بسترِ خویش
منم آن کشته که از غایتِ تعظیم ملک — خونم از چهره کند پاک به طرف پرِ خویش
پیشِ تابوتِ شهیدانِ غمت خیلِ ملک — خاک ریزند چو[2] ماتم زدگان بر سرِ خویش
باید[3] از چاشنیِ شربتِ در دم رضوان — طعنه بر چشمهٔ حیوان زند و کوثرِ خویش
گاهی از گریه شوم مانعِ چشمِ ترِ خود — که شود سیر دل از طبعِ ملامتگرِ خویش
آن چنان غیرتم افزوده که نتوانم دید — گرمیِ آتشِ مهرِ تو به خاکسترِ خویش
این بود در چمنِ عشق گل افشانیِ من — که کنم خاکِ شهیدانِ غمت بر سرِ خویش

عرفی از دل چه شکایت کنی؟ او را چه گناه
خود به کویِ غمِ آن ماه شدی رهبرِ خویش

(۱۳)

کجاست نشترِ مژگانِ دوست تا دلِ ریش — هزار چرخ زند بی خودانه بر سرِ خویش
به عشق نسبتِ درویش و شاه یکسان است — دلی چو ترکِ تعلق بلاست هم درویش (کذا)
تو هم به بتکده آیی و طوفِ کعبه کنی — اگر نقاب گشایم ز حسنِ نیتِ خویش
همه ز عافیت اندیشی اندسر گردان — من این فریب نه خوردم ز عقلِ دور اندیش

---

[1] این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ وجود دارد [2] ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۵ = در دمِ مرگ نه از رحم به من چهره نمود؛ ن ۲۵، ۹، ۱۱ = نه ز مهر آمدی ام بر سرِ بالین دمِ مرگ؛ ن ۲، ۱۶، عرفات = نه ز مهر آمده ای بر سرِ بالین دمِ مرگ (در ن ۲۵، ۶، ۹ وغیره این بیت شاملِ غزلِ دیگر هست [3] ن ۸ = رحمت؛ ن ۱، ۵، ۸ = راحت [4] ن ۸، ۱۷، ۲۵ = آن

[1] ن ۵، ۱ = این [2] ن ۵، ۸، ۲۵ = چو ماتم زدگان؛ ن ۱، ۱۷ = چو ماتم زدگان [3] ن ۵، ۲۵ = یابد؛ ن ۱۷ = باید-

رموزِ غمزۀ ساقی و فیضِ جام کجاست | بجوز دردکشان قیل و قالِ مذهب و کیش[6]
مرا به سوی عدم التفات بیشتر است | زمین مرنج[1] و برای وجود زحمتِ خویش
دروغ و راست عیان است مرهم آرد بین | که شکرِ نشترِ الماس گوید این دلِ ریش
تو نوش ازان طلبیدی که عافیت کیشی | مباد کز دلِ عشاق رو بتابد نیش
مکش بدرد[2] سرِ بی خمارِ مستان را | بزمِ بوالهوسان بر ترانۀ کم و بیش

(۱۴)

بکشتن[7] آن ملکی کاید از کرشمه ببندش | سزد ز غیرت اگر قدسیان شهید کنندش
اگر نه حیرتِ یوسف شود حجابِ نظرها | بها چگونه کنند و به زر چگونه خرندش
طلب کنند اسیران پیالۀ می عشرت | ولی همین که به نزدیکِ لب رسد شکنندش
شهیدِ او چو نماید به حشر جامۀ خونین | چو جامۀ حرم اهلِ جنان به تحفه برندش[3]
به آبِ کوثر اگر لب نهند تشنه لبانت | بهشتیان همه میرند تشنه چون بچشندش

زدام زلفِ تو هر دم ازان جهد دلِ عرفی
که آهوانِ تو از نو به عشوه صید کنندش

(۱۵)

صبر فرمایم دلِ خود را ز جورِ یارِ خویش | جورِ او بس نیست خود هم می‌کنم آزارِ خویش
من پرستارِ بتانم چون بدل تهمت نهم | از چه بندم بر میانِ دیگری زنارِ خویش
سبحه گر نبود، دلم جمع است از زنارِ خود | هر متاعی را رواجی هست در بازارِ خویش

(۱۶)

هر که از خون ریزِ من آلوده گردد دامنش | عذرِ ننگِ این عمل در عهدۀ شکرانش[4]
خست از اندازه بیرون می‌برد دهرِ خسیس | آتشی بینم که می‌گردد بگردِ خرمنش[5]

---

[1] ن ۱، ۵ = مرغ، ن ۲۶ = برنج [2] این بیت تنها در نسخۀ ۲۶ وجود دارد [3] ن ۸، ۳۵ = خرندش، ن ۱، ۵، ۱۷ = برندش [4] ن ۹، ۱۱ = عهدۀ شکرانش، ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۱۵ وغیره = عهدۀ شکرِ منش [5] ن ۹، ۱۱ = گردِ دامنش، ن ۱، ۵، ۸ وغیره = گردِ خرمنش [6] ن ۱، ۵، ۳۵ = مذهبِ خویش، ن ۱۷، ۲۶ = مذهب و کیش [7] این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [8] ترکیبِ مصرع درست نمی‌نماید۔

گر محبت باغبانِ گلشنِ جنت شود | پا نه گیرد گلبنِ آسودگی در گلشنش

در محبت زندگی را با شهادت جنگ نیست | دیده‌ای باید که بیند خونِ من در گردنش

ده چه صیادی که هر صیدی که زخمی از تو یافت[1] | سر به دنبالِ تو دارد تا بود جان در تنش

خلوتی کز نورِ شمعِ ما به حسن اندوده شد[2] | کوتهی دارد کمندِ آفتاب از روزنش

عرفی آن تر دامنی دارد که هنگامِ عذاب
آتشِ دوزخ بمیرد گر فشاری دامنش

(۱۷)

آن کس که تو باشی دمِ مردن نگرانش | با صد هوس از دل نه رود حسرتِ[3] جانش

آسوده[4] شهیدِ تو که در پرسشِ محشر | از حیرتِ[10] حسنِ تو بود لال زبانش

دل بهرِ هلاک از تو طلب کرد نگاهی | غافل که دهد عمرِ ابد لذتِ آنش

خونی که طلب می رود از جامهٔ یوسف | عشق آورد از دیدهٔ یعقوب نشانش

زان غمزه هلاکم که اجل بهرِ شکاری | چون تیر ستاند نگذارد به کمانش

دیر است که جان رفته و من گرمِ طپیدن | تا باز کشد لذتِ نظّاره عنانش

فردا نه کند جان به شهیدِ ستمت صلح | از شومیِ دل بس که ستم رفت بجانش

من خادمِ[5] دیری که به بازیچه ملایک | جویند رهی در دلِ ترسا بچگانش

عاشق[6] دلش از بسکه ملول است ز هجران | در غمکده‌ها هم نتوان یافت نشانش

چندین[7] مکن ای لب سخن از حالتِ عرفی
کز چهره پدیدار[8] شود[9] حالِ نهانش

---

[1] ن ۱۰ = از تو زخم یافت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۱، ۳۵ = تخمی از تو یافت [2] ن ۱، ۵ = ابد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = شد [3] ن ۲، ۱۱ = لذت ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه‌ها = حسرت [4] ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۲۹ = بی بهره ؛ ن ۳، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = آسوده [5] ن ۴، ۱۱ = زاید ؛ ن ۲، ۹ = راهب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۱۰ = خادم [6] این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد [7] ن ۱، ۵، ۹ = چندین ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۱۰ وغیره = چندان [8] ن ۳، ۹، ۱۰ = پدید ار ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = بدیدار [9] ن ۹، ۱۷ = بود ؛ ن ۱، ۵ وغیره = شود [10] ن ۲، ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۶ = حیرت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، عرفات = حسرت ۔

(۱۸)

ملک بسهو نویسد چو نامهٔ ستمش — سزد که خون شهیدان تراود از قلمش

کدام نامهٔ بیداد ازو نوشته ملک — که من به قطرهٔ اشکی نه شسته ام رقمش

چگونه جور به عنوان لطف بنویسد — اگر نبرده ملک پی به لذت ستمش

مرا زیارت دیری به کفر شهرت داد — که می روند ملایک به طاعت صنمش

ز[1] دردمندی من غیر شاد و من خوشدل — که در نیافته بیدرد لذت المش[2]

به صید مرغ دلم تآید[3] آن صنم کز ننگ — ز دامگه برمآنند[6] طایر حرمش

نه هشت زنده کسی را ز غم کنون وقت است — که باز روح شهیدان شود شهید غمش

مباد باعث بیگانگی شود عرفی
مگو که نیست مرا تاب لطف دمبدمش

(۱۹)

در دلشکنی آفت چرخ است نگاهش — طفلی که پدر می شکند طرف کلاهش

طاعت بر دنیا چه تمتع برد از بخت — کز فر هما دور بود تارک شاهش

ما لشکر عشقیم که تسخیر دو عالم — چون آب فرو می چکد از تیغ سپاهش

ره بر مه کنعان فکند خجلت بهتان[4] — تا رو به ره شکر کند منت چاهش

شاید که به آلایش دامانش نگیرند[5] — مستی که بدامن نگرد طرف کلاهش

از جور فلک داغ نه گردد دل عشاق — این باغچه پروردهٔ برق است گیاهش

سهل است که از ناصیه اش نور بتابد
عرفی که در عشق بود ناصیه گاهش

(۲۰)

---

۱ این بیت تنها در نسخهٔ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد ۲ ن ۱، ۵ = ستمش ؛ ن ۸، ۳۵ = المش ۳ ن ۱، ۵، ۳۵ = تا بمران ... ۲، ۳، ۷ = نازند ۴ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = پنهان ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = بهتان ۵ ن ۱، ۳، ۴، ۸ = نگیرند ؛ ن ۱۵، ۱۷ = بگیرند ۶ ن ۲ = برماند ؛ ن ۳ = بربایند ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = برمانند۔

گر چشانی[1] به ملک چاشنی صحبت خویش ‏ ‏ ‏ جام می گیرد و بر باد دهد عصمت خویش

چون به خون ریز خودم ساخته‌ای تشنه کنون[2] ‏ ‏ ‏ هم تو این لطف بکن تا نه کشم منت خویش

کشتهٔ ناز کجا کشتهٔ شمشیر کجا ‏ ‏ ‏ چون نه نازند شهیدان تو بر حالت خویش

تا دگر جای به دلها نکند از غیرت ‏ ‏ ‏ یارب[3] آگاه شود درد تو از لذت خویش

من و درد تو سراسیمه بهم پردازیم ‏ ‏ ‏ در دم حشر که سر برزنم از تربت خویش

نه ز مهر آمده‌ای بر سر بالین دم نزع ‏ ‏ ‏ حیف آید که گذاری به دلم حسرت خویش

دهن خویش ببوسند و لب خود بمکند ‏ ‏ ‏ چون در آیینه[4] ببینند بتان صورت خویش

عرفی از یاد می وصل برم هوش از خود
بس که بی یار دلم تنگ شد از صحبت خویش

(۲۱)

پا به دامن درکش ای دل وز جهان ذلت مکش ‏ ‏ ‏ سهو کردم بشکن[5] واز دامنت منت مکش

لاف مردی می زنی در انجمن با دوست باش ‏ ‏ ‏ خویشتن را چون زنان در گوشهٔ خلوت مکش

غمزه را بازو مرنجان زخم را ضایع مکن ‏ ‏ ‏ اینک آمد جان به لب در کشتنم زحمت مکش

آسمان است این که خاک کشته بر زن دامنت ‏ ‏ ‏ آفتاب است اینکه نازت میکشد[6] منت مکش

شهره‌ای در عافیت عرفی تو ولی نیستت[9]
آستین غم بگیر[7] و دامن[8] راحت مکش

(۲۲)

رفتم که بشکنم به ملامت سبوی خویش ‏ ‏ ‏ در راه دل سبیل کنم آبروی خویش

---

[1] ن ۱۶، ۲۵ = نشانی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = چشانی [2] ن ۲، ۲۹ = بخون ؛ ن ۱، ۵ وغیره = کنون [3] ن ۹ = کاشا ن ۱، ۵ و دیگر نسخه‌ها = یارب [4] ن ۶، ۱۱ = اندیشه ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰ = آیینه [5] ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = بشکن واز دامنت ؛ ن ۳ = قطع کن از دامنت ؛ ن ۱۹ (اضافات) = می کش واز دامنت [6] ن ۱۱ = می کند ؛ ن ۱، ۵ وغیره = می کشد [7] ن ۱۷ = گیر ؛ ن ۲۵ = بگیر ؛ ن ۱، ۵ وغیره = بگیر [8] ن ۱۰ = راحت ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۸، ۹ = جنت ؛ ن ۵۵ = منت ؛ ن ۲ = عشرت [9] ن ۵ = نیستیت ؛ ن ۹، ۲۵ = نیستت۔

بر عافیت چه ناز کنم گر سفر آورم — با خود ترا به عادتِ غم و ظلم زا بجوی خویش
شد عمرها که بُرده ای از خویشتن مرا — باز آ آورم که خو گرفتم از آرزوی خویش
خود را چنان ز هجرِ تو گم کرده ام که هست — مشکل تر از سراغِ تو ام جستجوی خویش
تا مستِ گفتگوی تو گشتم تو همدمان — بیگانه وار می شنوم گفتگوی خویش

این جنسِ گریه عرفی از اعجاز برتر است
دریا گره نه کرده کسی در گلوی خویش

(۲۳)

ازبس که بود جان دمِ رفتن نگرانش — هر گام اجل می کشد از زخم[1] عنانش
گر جلوه فشانی به مزارِ همه عالم — یک مرده نه ماند که بود حسرتِ جانش
این[2] بخت که[3] افسانهٔ عشقِ تو شنید است — در شورِ قیامت بود این خواب گرانش
دل مسندِ شاهیست که صد دلبرِ کنعان — در مملکتِ حسن بود دست نشانش
زحمت مکش ای خضر که از بیمِ ملامت — الماس فشانند[4] به لب تشنه لبانش
در سینهٔ مخمورِ وصالت نتوان یافت — زخمی که توان بست ز خمیازه دهانش
فریاد که هر غم که رسد بر درِ هستی — جانهای[5] شهیدانِ تو گیرند عنانش

عرفی لبِ غمازِ چه بندی که بود عشق
سازی که بگفتن نتوان کرد عیانش

(۲۴)

جان می رود ای ناله زدنباله روان باش — وی اشک تو هم چند قدم همرهِ جان باش
من خود نه زیم، درد چه بسیار و چه کم لیک — در[6] بندِ سبکباریِ تابوت کشان باش
بنشین و بفرما مژه را کاوشِ دلها — یک دم به مرادِ دلِ خونین جگران باش

له ن ۱، ۴، ۲۹، ۳۶ = زحم؛ ن ۲، ۵، ۹، ۱۲، ۲۸، ۳۵ = زخم که ن ۲، ۳ = ای؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = این است
ن ۹۵ = گر؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸ وغیره = که گه ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = فشانند؛ ن ۳ = نه بمانند؛ ن ۹، ۱۰ = بسایند
ن ۲۰ = نشانند ه ن ۱، ۵ = درجان؛ ن ۹ = دلهای؛ ن ۲، ۳، ۶، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = جانهای له ن
= وز؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۹ وغیره = در۔

آرام و تسلی بصفت پیری عشق است — رو آتش سوزان شو و جاوید جوان باش

ای شوق در افشای غم این چه شتاب است — گو راز من غمزه یک چند نهان باش

ای فتنه معارض مشو این حد کسی نیست — رو، تابع آن غمزه شو و دست نشان باش

ای آن که نرفت است عنان دلت از دست — یک لحظه تماشایی آن دست و عنان باش

خاموشی من حالت پنهان به تو گوید — گو شرم نگاه تو مرا بند زبان باش

می آید و می بارد از و ناز و تغافل — ای دیدهٔ امید بحسرت نگران باش

مستانه پی سوختن جان و دل آمد — ای دل همه طاقت شو و ای تن همه جان باش

عرفی مشو آزرده هنوز اول صلح است
گو عشوه همان ناز همان غمزه همان باش

(۲۵)

کی دل به جهان بنگرد و ناز و نعیمش — چون آتش غم بر نفروزد ز نسیمش

آن غمزه که از یاد شهیدان ستم افزاست — بالله که به یک ناله توان کرد رحیمش

در محفل آن صدر نشینم که ز حشمت — از شاهی کونین کند عار ندیمش

ممنونم ازان غمزه که از کام دل من — شیرینی امید برد تلخی بیمش

دل زایر دیر است که هنگام زیارت — جبریل وضو کرده در آید به حریمش

آن دل که در آن شعله زند مهر جلالت — در سایهٔ طوبی بود آسیب جحیمش

ما لالهٔ آن باغ و بهاریم که هر صبح — برباد رود شبنم شادی ز نسیمش

...ن ۲ = گو شرم تو لحظه مرا ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۸، ۱۷، ۳۵ = گو شرم نگاه تو ے ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = ازان ؛ ن ۲، ۳، ۱۰، ۱۲، ...
... = از و ے ن ۱۰ = ای دل ؛ ن ۱، ۵ وغیره = ای تن ے ن ۱۰، ۱۱ = عشق ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹ = عشوه ے ن ۱۱ = یار ؛ ...
...۹ = غمزه ؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیره = ناز ے ن ۱۰ = عشوه ؛ ن ۹ = ناز ؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیره = غمزه ے ن ۹، ۱۰ = جهان ؛ ن ...
...۵، ۸، ۳۵ وغیره = جنان ے ن ۸، ۹ = بنگرد و ؛ ن ۴، ۵، ۱۰، ۳۵ = بگردد و ے ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = ستم ؛ ...
...۲، ۸، ۹ = طرب ے ن ۵، ۱۰، ۱۱، ۳۵ = درو ؛ ن ۱، ۷، ۸ = دران

عرفی کند اندیشهٔ درمان غم دل
عاشق نه چنین است بخوانید حکیمش

(۲۶)

بکوش صبر دلا، نالهٔ شبانه مکش — سمند شوخ مزاج است، تازیانه مکش
نه گویمت که به دلهای ریش رحمی کن — شکست قیمت عنبر، بزلف شانه مکش
ببین به آتش گل عندلیب در گلشن — به هرزه منت خس از بهر آشیانه مکش
چه کرده اند تذروان بی گناه ای غیر — بیا و در چمن قدس دام و دانه مکش
هوای تیر تو هر ذره را بود در دل — چو بر نشانه زنی تیر از نشانه مکش
بیا بنالهٔ جانسوز خود بسازای دل — بزم عیش برو، منت ترانه مکش

گرت ز آتش دل نیست لذتی ای عرفی
بگو که نیم نفس از دلم زبانه مکش

(۲۷)

میل دارم کز می غم در بهشت آیم بهوش — یعنی اندر بزم آن حوری سرشت آیم بهوش
میل آن دارم که باز از بادهٔ شوق صنم — در حرم بیهوش گردم در کنشت آیم بهوش
میل آن دارم که بیباکانه باشوخی ز بزم — مست بیرون رفته در اطراف کشت آیم بهوش
میل آن دارم که مست افتم بر گلزار ارم — وز ترنمهای مرغان بهشت آیم بهوش

مستی از اندازه گر بیرون رود عرفی بنه
بر دماغم خشت خم کز بوی خشت آیم بهوش

---

۱ ن ۱، ۵، ۸ = گرم عنان است از ن ۲، ۹، ۱۰، ۱۱ = شوخ مزاج است ۲ ن ۹۳ = گلبن از ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ وغیره ۳ ن ۱۰، ۲۵ = به از ن ۱، ۵ = در ۴ ن ۲، ۱۱ = نشان بنلی از ن ۹ = نشان نبلی از ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = نشانه نف[illegible] ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۹، ۲۵ = لذتی عرفی از ن ۸، ۱۰ = لذت ای عرفی ۶ ن ۱۰ = مگو از ن ۱، ۵، ۹ وغیره = بگو ۷ ن ۵ = ترانه از ن ۲، ۱۷ = زمانه از ن ۲، ۸، ۹، ۱۰ = زبانه ۸ ن ۱، ۵ = عشق از ن ۲۵ و دیگر نسخه‌ها = شوق ۹ ن ۱، ۵ = مست و خوش بیرون روم از ن ۱، ۵، ۲۵ = مست بیرون رفته در۔

(۲۸)

تا برده ام به مدرسهٔ عشق رخت خویش — دارم وظیفه از جگرِ لخت لختِ خویش
مخمور و خامشیم و فراموش کرده ایم — هم عهدِ[1] شستِ ساقی و هم روی بختِ خویش
مهلت مجو که بیشتر از عهدِ غنچگی — گل بار بسته بود ز شاخِ درختِ خویش
شاهی که ظلم را به میانجی عنان دهد — تیغِ عدوی ملک رساند به تختِ خویش
گر دولت این بود که به درویش داده اند — باید گریستن جم و کی را به بختِ خویش

عرفی نظر به خستِ دون همتان مکن[2]
طوفان چو تند شد تو بینداز رختِ خویش

(۲۹)

شهیدِ او که بود آب و رنگِ یاقوتش — نهند خضر و مسیحا به دوش تابوتش
خوشا سعادتِ مرغی که می کشد در دام — کرشمهٔ تو ز اوجِ هوای لاهوتش
ضعیف تر شود ار نعمتش زیاده دهند — وظیفه خوارِ محبت که غم بود قوتش
شهیدِ زلف و رخ او چو طرفِ جوی بهشت — برون دمد گل و سنبل ز دورِ تابوتش

فغان ز خامهٔ عرفی که کمترین طغراش
شکست خامهٔ مانی و کلکِ یاقوتش

(۳۰)

اشتبم کشت غمت عشرتِ فردای تو خوش — کارِ خود کرد به من غم، دلِ غمهای تو خوش
گر چنین[3] جلوه کند کاوشِ دل ممکن نیست — که شود خاطرم از شغلِ تماشای تو خوش
فرصتم نیست که در پای تو جان[4] افشانم — بس که می آیدم از دیدنِ بالای تو خوش

---

[1] ن ۹، ۱۱ = عهدهای ساقی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = عهد شستِ ساقی [2] ن ۹، ۱۱ = عرفی هنوز مدحتِ دون همتان کنی ؛ ن ۲۰۱، ... = عرفی نظر به خستِ دون همتان کنی ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = عرفی نظر به خستِ دو نان عیان مکن ؛ ن ۲۳ = عرفی نظر به خستِ دون همتان مکن [3] ن ۴، ۹، ۱۱، ۲۳، ۲۹، ۳۲، ۳۶، ریاض = غمزه ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = جلوه [4] ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ ... جان افشانم ؛ ن ۱۰ = افشانم جان۔

بیغ تیغم تو کنی جان و اجل منت برد — بی نصیب آنکه دلش نیست به سودای تو خوش
خوش[1] به شور آمده ای از عدم ای دل زنهار — بار مگشا[2] که نداریم به غوغای تو خوش
جان[3] بکف مانم و در پات بیفشانم زود — تا بدانی تو که دارم به تقاضای تو خوش
دیدم آن زلفِ شکن در شکن و چین در چین — همه جا خاصِ تو ای دل بنشین جای تو خوش
مصرِ گلشن ز تو ای یوسفِ کنعان خوشبوست — شبِ یعقوبِ تو خوش روزِ زلیخای تو خوش
سحر و معجز صفتی چند عطا کردهٔ تست — هم لبِ سامری و هم دلِ موسای تو خوش

دلِ عرفی خبر از ناخوشیش نیست که هست[3]
هم[4] به دیدارِ تو خوش هم[4] به تمنای تو خوش

(۳۱)

منم که می کنم از دردِ بیگانهٔ خویش — بگونه گو[5] نه غم آرایشِ زمانهٔ خویش
فلک به چربِ زبانی گدای فرصتِ تست — به بندگی نه دهی گوهرِ یگانهٔ خویش
ز نفخ صور و ز طوفانِ نوح بی خطر است — چرا نناز د عنقا به آشیانهٔ خویش
به وعده گاهِ تو امیدم آن قدر بنشاند — که در دیارِ خودم سوخت شوقِ خانهٔ خویش

خرابِ آتشِ رمزِ[6] محبتم عرفی
که در شرار نهان می کند زبانهٔ خویش

(۳۲)

گفتی[7] نه کنم ز کین فراموش — در حشر مکن همین فراموش
کو زخم کرشمه یی که از ذوق — برلب شود آفرین فراموش
خون جوشش نمی زند زخاکم — از کشته مکن چنین فراموش
صیدی گذرد که از خرامش — صیاد کند کمین فراموش

---

۱ این سه بیت تنها در نسخهٔ ۱، ۵، ۲۵ یافته شد ۲ ن ۱، ۲۵ = گشا ؛ ن ۵ = بگشا ۳ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸ = هست
۹، ۷ = نیست ۴ ن ۲۵ = هم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰ وغیره = یا ۵ ن ۹، ۱۱ = گوگو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۵ = بگونه گو
ن ۱۰ = سوزِ محبتم ؛ ن ۲، ۹، ۱۱، ۲۳ = رمزِ محبتم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = خود بفروختم ۷ ن ۵، ۸، ۹، ۷، ۲۵ = گفتم
۱، ۴، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۶ = گفتی۔

از نکهتِ او نسیم کرد است — بوی گل و یاسمین فراموش
صد شکر که صاحبانِ خرمن — کردند ز خوشه چین فراموش
گر دل سپرم به کفرِ زلفش[1] — دنیا شودم چو دین فراموش
از بیم تو شکوه بر زبانم — چون گریه در آستین فراموش
از کلکِ من او غذا گرفتی — کردی مگس انگبین فراموش
جم گر نه مطیعِ امر باشد — دانسته کند نگین فراموش
می می کند از کرشمهٔ تو — افروختنِ جبین فراموش

یاران نه کنند یادِ عرفی
می خواستمش چنین فراموش

(۳۳)

ای ملک را قبله با این کهنه مسکن خوش مباش[2] — مرغِ باغِ جنتی با این نشیمن خوش مباش
ای که ایوان را بخونِ چون خودی آلوده‌ای[3] — دل منه بر عمر و با قصرِ مزین خوش مباش
ای که می خواهد[4] هلاکت خصم اگر مرهم نهی[5] — جان فشانی کن به ناکامیِ دشمن خوش مباش
تا بیابی ذوقِ ماتم گریه کن بر حالِ خویش — ای که گویی عیش سازی کن به شیون خوش مباش
چشمِ وحدت بین بروی کفر و دین نگشوده‌ای — ای که می گویی به آیینِ برهمن خوش مباش

این نصیحت‌ها نکو کردی بیان عرفی دلی
غور[6] می کن، بر فسانه گفتنِ خود خوش مباش

(۳۴)

بجز هلاک خلاصی بود محال ز بندش — شود اگر همه صیدِ حرم اسیرِ کمندش

---

[1] ن ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۳۵ = دین کاش گرمم به یاد ناید ؛ ن ۱۰، ۱۷ = وی کاش کرم بیاد ناید ؛ ن ۹ = گر دل سپر به کفر زلفش [2] این غزل تنها در نسخه‌های ۱، ۵، ۱۰، ۳۵ یافته شد [3] ن ۱۰، ۳۵ = اندوده ای ؛ ن ۱، ۵ = آلوده ای [4] ن ۱ = می جوید ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = می خواهد [5] ن ۱، ۵، ۳۵ = نهی ؛ ن ۱۰ = نهد [6] ن ۱، ۵، ۳۵ = غور کن خود بر این افسانه گفتن خوش مباش ؛ ن ۱۰ = غوری کن، برفسانه گفتنِ خود خوش مباد۔

فغانش زجذبِ بہشتی وشان کہ پای تحمل — چو طوطی ار بنشاردکسی زجای کنندش
مکن جفا و حذر کن زنالہ ئی کہ ہمیشہ — گرفتہ راہِ ستم برزبانہ بیم گزندش
ملک بہ سجدۂ محرابِ ابروش نگذارند — یتیم ار نکند از غبارِ ستم سمندش
چہ نازکیست کہ برسایہ اش تطرِ چو فکندم — گرانی از نظرم بازداشت سروِ بلندش

(۳۵)

از سخن شہدِ ناب می چکدش — وزتبسم شرابِ می چکدش
می توان گفت از طراوتِ حسن — کز جبین آفتاب می چکدش
کہ زد این نیش بر دلِ گرم — کاتش از پیچ و تاب می چکدش
ہر حدیثی کہ پرسم از ہمت — آبرو از جواب می چکدش
آتشِ عشق نشاۂی دارد — کہ شراب از کباب می چکدش

چہ کند عرفی ار نہ ریزد اشک
کز جگر خونِ ناب می چکدش

(۳۶)

چون زچشم نہ رود خون کہ زند بر دل ریش — جنبشِ دمبدم آن مژہ نیش از پی نیش
مکنیدش متاثر ذی مشوید ای احباب — ہمرہِ نعشِ من انگشت گزان از پس و پیش
چون زتقصیرِ عمل روزِ جزا پرسندم — گویم اول نگزند آن صنمِ کافرکیش
گرم جور آن ستم اندیش ومن از غم سوزان — کہ نگیرد دلش از این ستم بیش از بیش
باش کو وصلِ تو از غیر کہ سنجید دلم — لذتِ وصل تو با چاشنیِ حسرتِ خویش
گزم انگشت کہ کو نیشتر و کو الماس — چون بہ فردوس درآیم ہمہ داغ و ہمہ ریش

ن ۱۷ = توان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = فغان ؛ ن ۱، ۲ = گلاب ؛ ن ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = شراب
ن ۳۵، ۹ = مکنیدش ؛ ن ۲، ۳، ۱۷، ۳۵ = می کنندش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸ = می کنیدش ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۸، ۲۸
۲۶ = شاثر ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = متارذی ؛ ن ۱۷ = بگیرد ؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = نگیرد ؛ ن ۵، ۹، ۲۸ = کو ؛ ن ۳۵، ۱
= گر ؛ ن ۲، ۱۰ = غیرت ؛ ن ۴ = حیرت ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۷ = حسرت ؛ ن ۱۰ = نیش ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہ ہا = ریش

چند گویی که بیندیش[1] و مبین روی نکو
عرفی این ها به کسی گو که بود پیش اندیش

(۳۷)

به عمرها نه نهم پا برون زخانهٔ خویش   نگاهبان خودم من بر آستانهٔ خویش
بهر طریق که بگذشت بی تاسف نیست   بسوز و داغ شو از عشرت[2] شبانهٔ خویش
دران دیار دلم کرده خو به بدمستی   که محتسب کند از شعله تازیانهٔ خویش
نهفته سردهم از دیده سیل خون که مباد   غم زمانه برد جد ولی به خانهٔ خویش
زمشکلات محبت بیفکنم[3] دامی   که مرغ عقل نه سازد[4] به آب دانهٔ خویش

درین مکوش[5] که آید دلت بجا[6] عرفی
که مرغ شوق نیاید[7] در آشیانهٔ خویش

(۳۸)

دلی دارم که می جوشد زهر مو چشمهٔ خونش   نه آن خونی که بتوان از گرستن داد بیرونش
به[8] حسرت میرم و سوزم که گاه نوحه[9] و نوحه افسونش   چو از ناکامیم گوید کند ناگاه محزونش
من[10] آن مستم که فردا در کنار چشمهٔ کوثر   رود از شیشهٔ دلها به ساغر جرعهٔ خونش
به افسون می کند آلوده[11] درد عافیت بخشم   بیا ای مرگ و آزادی بخش[12] از ننگ افسونش
زگلگون کی نهد منت بدوش کوهکن شیرین   که ساق عرش غیرت می برد[13] بر پای گلگونش
اگر در جلوه گاه حسن آید عشق بی پرده   شود معلوم بر لیلی که لیلی بود مجنونش

---

[1] ن ۲'۹ = بیندیش ؛ ن ۱'۵ وغیره = ببندیش [2] ن ۱'۵ = غیرت زمانهٔ ؛ ن ۲'۳'۴'۶'۱۰'۱۷ = عشرت شبانهٔ [3] ن ۲'۲۳ = بیفکنم ؛ ن ۲'۵'۱۷'۲۵ = بیفکنم [4] ن ۵ = بسازد بآب ؛ ن ۹ = نسازد ز آب ؛ ن ۲۵ = بسازد [5] ... دام [5] ن ۲'۹ = بکوش ؛ ن ۱'۵'۸ وغیره = مکوش [6] ن ۲'۹ = بجان ؛ ن ۱'۵ وغیره = بجا [7] ن ۱'۵'۲۵ = نیاید ... ۲ = نه رسید ؛ ن ۲'۴'۱۱'۱۷ = نخواید ؛ ن ۱'۳ = نخواید [8] این بیت تنها در نسخه های ۱'۵'۸'۲۵ یافته شد [9] این بیت تنها در نسخه ۱'۵'۲۵ یافته شد [10] ن ۱'۵ = آسوده ؛ ن ۲'۴'۶'۸'۱۰ = آلوده [11] ن ۷ = بده ؛ ن ۱'۵ و دیگر نسخه ها = بخش [12] ن ۲'۸'۱۰ = از ؛ ن ۱'۳'۵'۶ = بسر.

نمی دانم چه امیدم[1] به آن لبهاست می دانم — که دارد خنده بر امید من لبهای میگونش

به تیر غمزه‌ئی[2] نازم که صد جا بشکند در دل — بدست معجز عیسی اگر آرند بیرونش

چنان حسن قبولی در ملامت هست[3] عرفی را

که هر ساعت در آغوش آورد بیداد گردونش

(۳۹)

چو تیر از دل کشد کو شربتی از لعل خندانش — که با هوش آیم و در سینه وزدم نیش پیکانش

به دامن چشم از خوناب حسرت پاک می سازد — ولی[4] گوید که خون بگری تبسمهای پنهانش

ندارد داد خواهی چون من و شادم که در محشر — شود خاموش بیم بند زبان دادخواهانش

حریم دل بود منزلگه ایمان[5] ولی عارف — دلش در کعبه و همسایهٔ دیر است ایمانش

به ذوقی[6] کشتهٔ آن غمزه گردیدم که از خجلت — شهادت نامها شستند در کوثر شهیدانش

به گاه خواب سر بر زانوی خسرو نهد شیرین — ولیکن آستین کوهکن باشد مگس رانش

چه منتها که بر خوبان نهد در پرسش محشر! — چو ناحق کشتگان خویش را بینند حیرانش

چه دردی کاشت عرفی از گریبان چاک ناکردن

دی کز طعنه سالم داشتم امشب گریبانش

(۴۰)

خیال[7] دوست نه بردم شبی به خانهٔ خویش — که تا صباح نبوسیدم آستانهٔ خویش

ز فتنه چون بگریزم که من به هفت اقلیم — به رهروان بلا داده ام نشانهٔ خویش

از آن زمان که ترا صید دام خود کردم — چه رشکها که نه دارم به دام و دانهٔ خویش

---

[1] ن ۱، ۵ = چه امید است بالبهاش ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۳۵ = چه امیدم بآن لبهاست [2] ن ۲۹ = غمزه‌اش ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = غمزه‌ئی [3] ن ۶، ۹ = ولی خون گریه کن گوید تبسمهای پنهانش ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۲۹ = ولی گوید که خون گریی تبسمهای پنهانش ؛ ن ۵، ۵۵، ۳۵ = ولی گوید که خون بگری تبسمهای پنهانش ؛ ن ۱۰ = ولی گوید که خونی کو ستمهای فراوانش [4] ن ۲ = ایمان ؛ ن ۹ = جانان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۳۵ = دلها [5] ن ۱، ۵، ۳۵ = ذوقی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۱۰، ۱۱ = به زجری [6] این غزل فقط در نسخه ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [7] ن ۵، ۵۵، ۳۵ = هست ؛ ن ۹ = نیست۔

(۴۱)

ای[1] مسندِ جلالِ تو بالانشینِ عرش | زرین طنابِ چترِ تو حبل المتینِ عرش
گر من گریز کرده ز شرمِ شکوهِ تو | چندین ملک نشسته ازان در کمینِ عرش
چون نامِ مبارزِ جاهِ تو بر زدند | بر توسنِ سپهر نهادند زینِ عرش
گردی کز آستانِ تو دزدی کند قضا | بنشاندش ز روی شرف بر جبینِ عرش
گر شاهدِ شکوهِ تو پنهان کند جمال | سوزد بهشت از نفسِ واپسینِ عرش
تقدیر اگر نیافتی انگشتِ جاهِ تو | در خاتمِ فلک نه نشاندی نگینِ عرش
عمریست کز برای نثارِ تو کرده اند | ارواحِ قدسیان همه در آستینِ عرش
اما نریزد از سببِ کم بضاعتی | جز شبنمِ ریاضِ حیا از جبینِ عرش
چون مدحِ مسندِ تو کند مرغِ فکرتم | در اوجِ لامکان شنود آفرینِ عرش

نامِ مبارکِ تو پس از نامِ ذوالجلال
نقاشِ صنع بست بر انگشترینِ عرش

ردیف صاد مهمله

(۱)

صنم[2] می گوی و در بتخانه می رقص | نوای می زن و مستانه می رقص
عجب ذوقی بود با رقص و مستی | تو نیز ای باده و پیمانه می رقص
برافشان دست بر ناموس و ننگ | میانِ محرم و بیگانه می رقص
بجان با غیرِ جانان در میامیز | به تن با عاقل و دیوانه می رقص
دل از تمکین شود بی ذوق[3] زنهار | گهی کودک شو و طفلانه می رقص

---

[1] ... در نسخه های اول و پنجم این اشعار تحت بخش غزلیات یافته شد پس ممکن است که آن بطورِ غزلِ مسلسل سروده شده بوند ... ل احتمال غالب است که این یکی از قصیده های ناتمام عرفیست [2] در نسخهٔ مقدم مصرع اول مصرع ثانی و مصرع ثانی بطورِ ... مصرع اولاست [3] ۱۰۵ = پی شوق؛ ن ۱۷ = بی رقص؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵ = بی ذوق۔

چو خون از زخمِ صیدِ کشته می جوشی | چو دل در سینهٔ پروانه می رقصی

مشو عرفی رهینِ باغ و بلبل
ببانگِ جغد در ویرانه می رقصی

ردیف "ضاد معجمه"

(۱)

فصلِ گل است و شکرِ نسیم بهار فرض | می در پیاله واجب و گل در کنار فرض
چندان اسیر شد دلِ وارستگان که گشت | شکر کرشمهای تو بر روزگار فرض
صیّادِ غمزهٔ تو چو زه بست بر کمان | گردید[1] عشقِ ناوکِ او بر شکار فرض
ترسم که ترکِ غمزهٔ زنهار دوست | بر شکر گوی زخم[2] کند زینهار فرض
از بسکه قابلیتِ عشقِ تو داشتم | کردم عطای حسنِ تو بر کردگار فرض
سنّت بود زمیکده جذبِ نسیمِ می | دز درگهش به ناصیه جذبِ غبار فرض
زان مانده ام ز طاعتِ حق کز هوای نفس | بر گردنم نهاده طبیعت هزار فرض
انکارِ فیضِ شاهدی می فرض بر فقیه | بر ما اطاعتِ صنمِ می گسار فرض
تا کی سوالِ سنّت و فرض ای فقیه خیز | ناز و نیاز سنت و بوس و کنار فرض

عرفی به اهلِ صومعه ساغر مده که هست
بر صوفیانِ باده نهان کش خمار فرض

ردیف "طای مهمله"

(۱)

گر[3] بگویم ز نظر دوست نهان است غلط | ور بگویم که به هر دیده عیان است غلط

---

[1] ن ۱۷ = کردند ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ : بر فات و دیگر نسخه‌ها - گردید [2] ن ۱۷ = ور ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۲۵ وغیره بر [3] ن ۱۷ = رحم ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰ وغیره = زخم [3] این غزل در کلیات خاقانی، چاپ نولکشور نیز یافته شده آن اصلاً مالِ عرفی است و در همه نسخه‌های معتبر و قدیم عرفی موجود است۔

شش جهت فیض[۱] پذیر از نظر رحمت اوست[۲] / ور بگویم که بسوی نگران است، غلط
می کشد زارم و اصلاً گنهی نیست مرا / ور بگویم که مرا دشمن جان است، غلط
تیر دلدوز شهیدان همه از ترکش اوست / ور بگویم که ازان شست و کمان است، غلط
جز گمان هیچ ندارم بجف از صدق خبر / ور بگویم که همین محض گمان است، غلط
صدق اسرار درون عقل به برهان سنجد / همه را زان غلط انگار[۳]د و آن ست، غلط

عرفی از بی خبرت خواند، غلط نشماری
گوهرش گر نه شناسی[۴] ز چه کان است، غلط

ردیف "ظای معجمہ"

(۱)

اگر تو خنده کنی، از گل و شراب چه حظ / وگر تو زهر دهی تشنه را ز آب چه حظ
اگر نه سایهٔ حسن تو جویم از خورشید / ز روشنی[۵] شب و مهر[۶] آفتاب چه حظ
کمال حسن و نشاط جمال در جلوه است / هزار سال نهفتنش در نقاب، چه حظ
عنان این دل صد جا شکسته را بگذار[۷] / ستم نواز شبا، از ده خراب چه حظ
ز آسمان طلبیدم نشاط راحت گفت / اگر سوال غلط باشد، از جواب چه حظ
تلافی شب غم می کنم به خواب صبوح / اگر نه تلخی غم بشکند ز خواب چه حظ

---

[۱] ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ وغیره = پذیر ؛ ن ۲۹ = پدید [۲] ن ۱۷، ۲۹ = دوست ؛ ن ۴، ۱، ۵، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = اوست [۳] ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = انگارد وآن است ؛ ن ۶، ۸، ۹، ۲۹ = انکار درانست [۴] ن ۲۸ = نشماری ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۲۹ = نشناسی ؛ ن ۱۲، ۳۵، ۳۶ = بشناسی ؛ ن ۹ = بشماری [۵] ن ۹ = خاشی ؛ ن ۱۰ = روشنی ؛ ن ۱، ۵ و دیگر چهارده نسخ = زروشنی [۶] ن ۶، ۱۰ = نور ؛ ن ۱، ۵ وغیره = مهر [۷] ن ۹ = دریاب ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ وغیره = بگذار۔

سبوی دُرد کشان محتسب شکست، بلی[1] ‌‌ ‌ ‌ اگر دلی نه خراشد، ز احتساب چه حظ

نشاطِ فارغ[3] و اندوهِ عاشق[2] است شراب ‌ ‌ ‌ ‌ اگر ملال نیفزاید[4] از شراب چه حظ

مگو که گوش به واعظ نمی کند عرفی

ندیمِ میکده راز آیتِ عذاب چه حظ

(۲)

بروی[5] دوست نظر کن، ز آفتاب چه حظ؟ ‌ ‌ ‌ ‌ به چشمه در نگر، از لمعهٔ سراب چه حظ؟

هزار مطلب و برهان گذشت و پیدا نیست ‌ ‌ ‌ ‌ که در سوال چه ذوق است و از جواب چه حظ؟

به مطرب و می و شاهد گذار عهدِ شباب ‌ ‌ ‌ ‌ اگر به زهد و ریا طی شود شباب چه حظ؟

اثر نمی کند ای دل به ناله در مغزای ‌ ‌ ‌ ‌ بکعبه چون نرسد حاجی از شتاب چه حظ؟

بنازِ دل شکن آید به قصدِ[6] دل بردن ‌ ‌ ‌ ‌ کسی نه پرسد از و کز دلِ خراب چه حظ؟

دلِ گداخته ام در مذاقِ غم تلخ است ‌ ‌ ‌ ‌ تمام سوخت در آتش، ازین کباب چه حظ؟

مرنج عرفی اگر بی سبب عتاب نمود

سبب چو سر بمیان آرد، از عتاب چه حظ؟

ردیف "عین مهمله"

(۱)

باز این منم به صد دلِ بشنود در سماع ‌ ‌ ‌ ‌ دیوانه وش ز نغمهٔ داوود در سماع

رویم به روی دلبر و قوّال در سرود ‌ ‌ ‌ ‌ دستم به دستِ شاهد و مقصود[7] در سماع

پرهیز ای فرشته که اینک به عرش و فرش ‌ ‌ ‌ ‌ افشاندم آستینِ می آلود در سماع

---

۱ ن ۲، ۱۰، ۲۸ = دلی ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیره = بلی ۔ ۲ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = عاشق ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۳۶ = فارغ ۔ ۳ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱ = عاشق ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۵ = فاسخ ۔ ۴ ن ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نیفزاید ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵ = بیفزاید ۔ ۵ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = بروی ؛ ن ۱۰ = بکش ۔ ۶ ن ۸، ن ۱، ۵، ۱۷ = صید ۔ ۷ ن ۲، ۴، ۱۱، ۲۲، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = شاهد مقصود ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۹ وغیره = شاهد و مقصود ۔

باز این چه شورش است که خونابه ریزشد — چندین هزار زخم نمک سود در سماع
زاهد که بود زمزمهٔ دشمن به دیرِ عشق — آمد به نیم زمزمهٔ عود در سماع
هنگامِ[1] مردن است طپیدن به خون بس است — دایم چو بی‌غمان نه توان بود در سماع

عرفی سرودِ بزمِ که یاد آمدش که باز
بر روی آتش آمده چون دود در سماع

(۲)

چه[5] غم دو کون به درویش اگر کنند نزاع — زبونِ کس نه شود هر که شد به فقر شجاع
به مجلس آمدم و بس که زود برگشتم — نداشت فاصله‌ای در میان سلام و وداع
اگر ز راهِ اطاعت به مردمی نه رسی — روا مدار که بر مردمت کنند مطاع

ردیف "غین معجمه"

(۱)

چنین که آمده منظورِ لطفِ شاه چراغ — بناز گو بشکن گوشهٔ کلاه چراغ
ز نورِ معرفتِ حق به شاه در سخن است — صباح طلعتِ خورشید و شامگاه چراغ
به روشنی شب و روز زمانه یکسان است — ازان زمان که جهان مجلس است و شاه چراغ
فروغِ ناصیهٔ روزگار اکبر شاه — که بر فروخت به دلها ز هر نگاه چراغ
چراغِ هستیش از نورِ مطلق است که هست — به چشمِ فقر چراغ و به چشمِ[2] جاه چراغ
چراغ تا شده منظورِ شه به دستِ[3] ادب — فلک گذاشته بر گوشهٔ کلاه چراغ
به راهِ معرفتِ حق خود است هادیِ خویش[4] — چراغ را نه[۴] برد کس به پیشِ راه چراغ[5]

---

[1] ن ۲، ۲۹ = امید؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ وغیره = هنگام [2] ن ۹ = به دست؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره = چشم [3] ن ۹ = خود؛ دیگر همه نسخه‌ها بشمول ن ۱، ۵ = خویش [4] ن ۶ = اگر نه برد؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ و دیگر همه نسخه‌ها = را نبرد [5] این اشعار تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۶، ۱۷، ۳۵ یافته شد۔

طوافِ انجمنِ شه چراغِ راهِ دل است
درآی عرفی ازین انجمن بخواه چراغ

ردیف "فا"

(۱)

باز به میدانِ ما فوجِ بلا بسته صف — پای فلک در میان رسم امان برطرف
خرقه شگافانِ شوق[1] بی دف و نی در سماع — جبه فشانانِ شیدا تابعِ قانون و دف
جانِ قدیم[2] اشتها مانده همه ناشناس — وین تنِ حادث غذا ماندهٔ[3] آب و علف
چیدم و دیدم تمام آبی و تابی[4] نداشت — میوهٔ این چار باغ گوهر این نه صدف
گفتیم ای خود فروش خود چه متاعی بگوی — گر بخری شبچراغ ور بفروشی خزف
بشنو و بوکن اگر گوشی و مغزیت هست — زمزمهٔ لوکشف نکهتِ من عرف

عرفی اگر ره بری دوریِ منزل مبین
رو که مدد می کند همتِ شاهِ نجف

ردیف "قاف" (کاف عربی)

(۱)

غم[5] می گزد لب من، من می نکم[6] لب عشق — میرم به تلخیِ غم نازم به مشربِ عشق
دانای شهر و ده کیست کز طنزِ[7] یار نجهد — خندند بر فلاطون طفلانِ مکتبِ عشق

---

[1] ن ۱۰ = ذوق؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شوق [2] ن ۱۷ = عدم؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۱۲ = قدیم [3] ن ۹ = غذا فتنه؛ ن ۸ = غذا ماندهٔ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۵ = معدن [4] ن ۶، ۹ = رنگی؛ ن ۱، ۵، ۱۸، ۳۵، ۳۶ = خلاصه = تابی [5] در کلیات خاقانی (چاپ نولکشور) هم موجود است [6] ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = می حکم؛ ن ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸ = می گرم [7] ن ۱۰، ۲۸ = طرز؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = طعن؛ ن ۳، ۴، ۱۱، ارمغان شیراز = طنز۔

داروی صحت[1] عشق[2] در حکمت ازل نیست — اما ز سردی عقل زایل شود تب عشق
ناکامی من[3] و عشق پروردهٔ مراد است — در آفتاب غرق است شام من و شب عشق
در دیر و کعبه سایل، با کفر و دین مقابل[4] — با نوش و نیش یک دل این است مذهب[5] عشق

تا ریخت خون عرفی از چشم، خلق گم شد
زان جلوه با تو گویی این بود مطلب عشق

(۲)

داغ درون تشنه لبان است آب عشق — آتش دماغ تر نه کند از شراب عشق
عین خرابی است چو آباد عافیت — معموری بهشت به دست خراب عشق
آن کس که بی شعور نه گردد ز بوی درد — مشکل که بر دماغ زنندش گلاب عشق
تا کی جمال عشق کند جلوه در نقاب — بشکن طلسم هستی و بگشا نقاب عشق
نبود شهید عشق سرش بی هوای دوست — بی مغز و بی حیات نه خیزد[6] حباب عشق
این فتنه ها نتیجهٔ صبح محبت است — آه از دمی که تیغ زند آفتاب عشق
خون دو عالم از حسناتش کنم شمار — فردا به من حواله شود گر حساب عشق
اعمال عشق بس که زند غوطه در قبول — نتوان ز هم شناخت گناه و ثواب عشق
عهد[7] ابد بکود کی عشق طی شود — نومید ما ز جلوهٔ عهد شباب عشق
در زیر تازیانهٔ غم مرد عافیت[8] — هر گه که بود منصب من احتساب عشق

عرفی کبوتر حرم قدس شد دلش[9]
خصمی باین کتان نکند ماهتاب عشق

---

[1] ن ۹ = محنت ؛ ن ۱، ۸، ۱۶، ۱۷، ۳۵ = صحبت ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۱۱، ۳۶ = صحت [2] ن ۱۶ = دل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۲۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = عشق [3] ن ۱۶ = می عشق ؛ همه نسخهٔ دیگر = من و عشق [4] ن ۶، ۳۶، ۹، ۲۳، ۲۹ = معامل ؛ ن ۱، ۵، ۲، ۳، ۴، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۵ = مقابل [5] ن ۱، ۳، ۱۱، ۲۸، ارمغان = مشرب ؛ ن ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مذهب [6] ن ۱۰ = نیفتد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نه خیزد [7] این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ یافت شد [8] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = عافیت ؛ ن ۱۰ = عاقبت [9] ن ۱۰، ۲۸ = دلیل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دلش ـ

(۳)

شراب[۱] بی غش و ساقی بکام و بخت شفیق — اگر اجل نبود در کمین، زهی توفیق

کسی که می کند[۲] انگور کیمیاگر اوست — نه آنکه زر کند از مس به[۳] طلق بازنبق

حسد[۱] به صاحب مقصود کم برای طالب — که حال تشنه لبان به بود ز حال غریق

چه باک طالب مقصود را ز دوری راه — چه دغدغه دل غواص را ز بحر عمیق

(۴)

چه لازم است که جویند بایزید و شفیق — هدایت از همه سلطان[۴] کند زهی توفیق

خبر ز سود و زیان نیست، اینقدر دانم — که در معامله بودند بایزید و شفیق

مگو که با دل آسوده سر عشق مگو[۵] — که سنگ نرم کند نشو این شراب رحیق

ذکاوت و کاوش خرد عقده چونکه نگشاید[۶] — به می حواله کنم حل نکته های دقیق

به[۷] هرزه صرف مکن فرصتی که فرصت تست — مگر زیاده کنندت وظیفهٔ توفیق

عنان مکش[۸] که برابر بود به حج قبول — هر آن قدم که ببازی بپای مست رفیق

کسی[۹] که از همه بگذشت کیمیاگر اوست — نه آنکه حاجتش افتد بطلق یا آتلیق

زمیر[۱۰] قافله گاهی تجاهلی[۱۱] خوب است — که تنگ فرصت[۱۲] نمانند قاطعان طریق

---

[۱] در نسخهٔ هشتم این اشعار با اشعار غزل آینده آمیخته شده اند [۲] ن ۸ = طلق بازنبق؛ ن ۱، ۵ = تلق با آلیق؛ ن ۳۵ = طلق با آلیق؟ [۳،۴] ن ۱۳، ۱۶ = سلطان؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = شیطان [۵] ن ۱۰ = بگو؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = مگو [۶] ن ۱۳ = عقده چونکه بگشاید؛ ن ۱، ۳۵ = عقده بگشا؛ ن ۸، ۱۰، ۱۶، ۲۸ = عقده چونکه نگشاید [۷] این بیت تنها در نسخه های ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵ یافته شد [۸] ن ۱۰ = بکش؛ ن ۱، ۵ وغیره = مکش [۹] این شعر تنها در نسخهٔ ۱، ۵ شامل این غزل یافته شد. شعر دوم غزل پیشین ازین بیت خیلی مماثلت دارد و چنان می نماید که در مسوده که بر بنای آنها سراج کلیات عرفی را ترتیب داده این اشعار بطوریکه درین غزلها هست نوشته شده بودند. ممکن است که عرفی آنها را بطور یک شعر درست کرده اجل فرصت نداد [۱۰] این بیت تنها در نسخه های ۸، ۱۰، ۱۶، ۲۸، ۳۵ و در تذکرهٔ مخزن الغرایب یافته شد [۱۱] مخزن الغرایب = تغافل؛ ن ۸، ۱۰، ۱۶ = تجاهلی؛ ن ۳۵ = تکاهلی [۱۲] مخزن الغرایب = بی نصیب؛ ن ۸، ۱۰، ۱۶، ۳۵ = تنگ دست [۱۳] ممکن است که این "گشته" باشد.

زخود گذشتن و مقصود یافتن عرفی
همین شفقتی و دیگر نمی کنی تحقیق

(۵)

به[1] صدرِ مجلسِ وصلِ تو ام چنان مشتاق — که بوسه های ملایک به آستان مشتاق
اسیرِ دامِ تو گردم که هیچ گه دردی — نبوده طایرِ جنت ببوستان مشتاق
ز حالِ سینهٔ مجروحِ ما خبر دارد — کسی که بود به معشوقِ مهربان مشتاق

بگو بوصل که مشتاق این چنین عرفی
که هست بر سرِ موی تو یک جهان مشتاق

ردیف "کاف فارسی"

(۱)

زخم[2] مجنون گر شود جویای درمان از نمک — می دمد این دشت را خارِ مغیلان از نمک
زخم لذت جوی مجنون گر شود مرهم[3] طلب — حسنِ لیلیٰ را شود خالی نمکدان از نمک
سعی کن تا ریش گردد پایت اندر راهِ عشق — هیچ کمتر نیست خاکِ این بیابان از نمک
چون[4] به عزمِ سیرِ داغِ دل درآید در دلم — می فشاند نوشخندی طرفِ دامان از نمک

(۲)

نیستش اندیشهٔ زخمِ شهیدان از نمک — بسکه زخمش زادِ ره داد است سامان از نمک
بسکه اسبابِ ملاحت دارد از لبهای او — می شود انباشته زخمِ شهیدان از نمک
گر به تحصیلِ نمک برخنده بنوسید برات — شورش آبادی شود ملکِ سلیمان از نمک

---

[1] این غزل تنها در نسخهٔ سوم یافته شد۔ عرفی آن را در یکی از نامه های خود شامل کرده است [2] این غزلها تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شدند۔ در نسخهٔ هشتم این همه اشعار بطور یک غزل است [3] ن ۱ = لذتِ طلب؛ ن ۲۵، ۴، ۵، ۸، ۱۷ = مرهم طلب [4] این بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد۔

عرفی از خونابه ریزی دیدهٔ ما بس نکرد
بارها انباشتیم این چشم گریان از نمک

(۳)

این زخمهای کاری بر مغز جان مبارک | عید شهادت ما بر دوستان مبارک
دیدیم بر عشوه یی رفت، باز آمدن مبادش | ناموس هم عنان تافت بر دودمان[1] مبارک
اینک فنا به بالین افسانه گو در آمد | ای چشم ناغنوده خواب گران مبارک
آمد سحاب[2] در روی طوفان گریه برخاست | بر تارک اسیران این سایبان مبارک
گویند کفر زلفی بر دین زند شبیخون | بر گوش[3] دین فروشان این[4] داستان[5] مبارک
بر ما خجسته بادا دوزخ فروزی[6] عشق | طوبیٰ و حور و کوثر بر این و آن مبارک
ای خلوت محبت عذرت[7] چگونه خواهم[8] | تشویش بوسه تو بر آستان مبارک
آمد نسیم شوقی[9] گلهای درد[10] بشگفت | این نو بهار لذت بر باغ جان مبارک

عرفی در آتش دل می جوش و خموشی
داغ نهان مخلد قفل زبان مبارک

(۴)

ای[11] نعمت آرزوی جان ملک | گلشن کوی تو جنان ملک
می جهد آتش از زبان ملک | ناوک آهی از کمان ملک
نه خراشد دلی که از غیرت | نه خلد نشتری به جان ملک
زود از این تیغ غمزه در ملکوت | نتوان یافتن نشان ملک

---

[1] ن ۲ = دوستان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = دودمان [2] این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [3] ن ۱، ۲، ۸ = دوش ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گوش [4] ن ۱، ۲، ۵، ۸ = طیلسان ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = داستان [5] ن ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵ = فروزی ؛ ن ۱۰ = فروشی [6] ن ۱۰ = قدرت ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۶ = عذرت [7] ن ۸، ۹ = گویم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیره = خواهم [8] ن ۸، ۹ تیغی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۳۶ وغیره = شوقی [9] ن ۸ = زخم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر نسخه ها = درد [10] این بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد

مگر از غزوات نشانی ببرد[1] که اجل گشته میهمانِ ملک
در میان فرشتگان گردید از غنت شهره داستانِ ملک
بگر[2] وصفِ تندیِ خویت می جهد آتش از دهانِ ملک

ردیف "لام"

(۱)

چند[3] مُهر می نهم بلبِ گفتگوی دل تا گردِ غم بشکوه[4] نه جنبد[5] ز روی دل
جمعیتی[6] نیافت پریشانیِ دلم تا روی غم فشرده[7] ندیدم بروی دل
ای[8] کفر و دین حلال کنیدم که می برم اینک ز دیر و کعبه سلامی بکوی دل
دامن[9] به سلسبیل نیالاید آنکه او[10] در چشمه سار درد کند شست و شوی دل
بگداختیم مرهم[11] و الماس ریختیم آن برمزار[12] راحت و این[13] در گلوی دل
با صد غم آشناست دلم دست از و بدار ترسم[14] غمی عنان تو گیرد به بوی دل
تا چند عمر در غم و اندیشه بگذرد برداشتیم دست غم از زیر روی دل
گم[15] شد بکوی عقل[16] دلم، کو چراغ حسن تا آفتاب عشق[17] کند جستجوی دل
صوفی[18] بیک دو جرعهٔ می[19] بیخودی[20] نمود هرگز نخورده بود شراب از سبوی دل
درخلوتی[21] که دوست بخود جلوه گر بود سوزد دماغِ حسن ز تاثیر بوی دل

---

[1] ن ۱۷ = بدو ؛ ن ۱، ۵، ۸ = برد [2] این بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد [3] ن ۱، ۵، ۳۵ = بوسه ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۱، ۳۶ = شکوه [4] ن ۱، ۲، ۶، ۹، ۳۶ = نه چیند ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۱۰ = نه جنبد [6] این بیت تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۷، ۱۰، ۳۵ یافته شد [7] ن ۷، ۱۰، ۲۸ = فشرده ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = فسرده [8] این بیت تنها در ن ۹ یافته شد [9] این شعر تنها در ن ۲، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ یافته شد [9] ن ۷، ۸ = آنرا حلال غسلِ حلاوت که تا ابد ؛ ن ۱، ۵ وغیره = دامن به سلسبیل نیالاید آنکه او [10] ن ۳، ۶، ۹، ۱۱، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مرهم و الماس ؛ ن ۱، ۵، ۸ = و مرهم الماس ؛ ن ۱۰ = مرهم الماس د اله ن ۱، ۵، ۳۵ = آن را به کامِ راحت ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۱۷ = آن برمزار راحت [12] ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = داین دد ن ۲، ۲۹ = وان بر ——— [13] ن ۸ = ترسم که غم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۱ = ترسم غمی [14] این شعر تنها در نسخهٔ ۸، ۹ یافته شد [15] ن ۹ = عشق ؛ ن ۸ = عقل [16] ن ۹ = عقل ؛ ن ۸ = عشق [17] ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱ = عرفی ؛ ن ۸ = صوفی [18] ن ۱، ۲، ۵، ۱۱ = خون ؛ ن ۱۰ = غم ؛ ن ۸ = می [19] ن ۶ = بیدلی ؛ ن ۱، ۵ وغیره = بیخودی [20] این شعر تنها در ن ۳۵ یافته شد.

عرفی[1] تماشا چه غم که بر آورده ای بعشق
دل را به عادتِ غم و غم را به خوی دل

(۲)

دردی که بافسانه و افسون رود از دل — صد شعبده انگیز که بیرون رود از دل
ممنونم ازین شیوه که هر جور که کردی — اندیشه نکردی که مرا چون[2] رود از دل
آن به که به دل ره ندهم روزِ سلامت — وانها که در آشوب شبیخون رود از دل
از بسکه دلِ سوخته ام تشنهٔ ملح است — هر جور که فردا کنی اکنون رود از دل
دیگر نکنم دست زدِ بوالهوسان میل — گر آرزوی مُلکِ فریدون رود از دل
عرفی رهِ مجنون مرو این درد نه دردیست
کز بیهده گردیدنِ هامون رود از دل

ردیف "میم"

(۱)

گلی ناچیده بویی ناشنیده[1] زین چمن رفتم — به تلخی رفتم اینک در میانِ این سخن رفتم
به دنیا نیست بازاری مرا این سود از وی بس — که عریان آمدم اکنون به رقص با کفن رفتم
نه کوششهای فرهادی نه سودای زلیخایی — ازین هنگامه آخر شرمسارِ مرد و زن رفتم
نه یارب را جوابی آمد و نی یا صنم عرفی
ز دیر و کعبه حیران تا در بیت الحزن رفتم

(۲)

تنها نشینِ گوشهٔ غمخانهٔ[3] خودیم — گنجِ غمیم و در دلِ ویرانهٔ خودیم

---

[1] این شعر تنها در نسخهٔ ۸، ۹ یافته شد و در نسخهٔ نهم مصرع اولی باین طور است: "بر عافیت چه ناز کنم گر بر آو...
[2] ن ۲، ۸، ۲۹ = ناشنیده؛ ن ۱۲ = چشیده؛ ن ۵، ۱۰، ۲۵ = کشیده [3] ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۸، ۲۵ وغیره = خانهٔ خو...
ن ۲، ۶، ۹ = میخانهٔ خودیم؛ ن ۱۰ = ویرانهٔ خودیم [4] ن ۲۸ = خون؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۵، ۲۶ = چون

لب تر نه کرده ایم ز جام و سبوی کس   جاوید مستِ جرعه[1] و پیمانهٔ خودیم

هرگوشه برگِ انجمنِ طور چیده ایم   با آنکه شمعِ گوشهٔ کاشانهٔ خودیم

باغم نشسته ایم به تدبیرِ قتلِ خویش   ما آشنای دشمن و بیگانهٔ خودیم

بس در گشوده ایم چه دشمن چه دوست را   ما قفلِ بی کشادِ درِ خانهٔ خودیم

شیرین نه کرده ایم لب از گفتگوی کس   لبها به زهر شستهٔ افسانهٔ خودیم

گاهی فریبِ توبه و گاهی فسادِ زرق   بازیچهٔ[2] طبیعتِ طفلانهٔ خودیم

غیرت روا نداشت که برقع برافکنیم   تا جمله بنگرند که جانانهٔ خودیم

عرفی برو تهیهٔ افسون مکن که ما
صیدِ فریبِ دامِ خود و دانهٔ خودیم

(۳)

همتی[3] یاران که در دفعِ هوس رو میکنم   بر لبِ کوثر به داغِ تشنگی خو می کنم

آبِ حیوانم ز دنبال آید[4] از ظلمت برون   من برو خندان به سوی تشنگی رو می کنم

درستم کوش و ببین نازک دلی های مرا   تا قیامت بر نتابم عاقبت[10] خو می کنم

دل به وصل و من به بوی وصلِ نامحرم خوشم   از گلِ دامن دشتِ گلچین[5] از ادب بو می کنم

بازِ دل سازی فشارم در کفِ[6] عشقِ صنم   خونِ اسلامش چکان از هر سرِ مو[7] می کنم

می فروشم داغ و نقدِ گریه می گیرم ز خلق   می ستانم آب و آتش در ترازو می کنم

دادم[8] انصافی و دین چون زاهدانِ خشک لب   دین اگر باشد به کفرش هم ترازو می کنم

می کشم می زاهدا اما چو نکشستم دست و لب   خودپرستی را ندانم طاعتِ او می کنم

---

[1] ن ۱۰ = ساغر و پیمانهٔ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = جرعه و پیمانهٔ ؛ ن ۸ = جرعهٔ پیمانهٔ [2] ن ۱۰، ۱۱ = بازی ده ؛ ن ۱، ۵ و دیگر همه نسخه ها = بازیچهٔ [3] ن ۱۰، ۱۱ = همت ای ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۲، ۳۵، ۳۶، ۲۹ = همتی [4] ن ۱، ۵، ۲، ۱۰، ۳۵ = آمد ؛ ن ۳، ۴، ۸، ۱۲ = آید [5] ن ۱۱ = خاکِ گلخن ؛ ن ۱، ۵ و دیگر همه نسخه ها = دستِ گلچین [6] ن ۱، ۵ = درغم ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ = درکف ؛ ن ۱۱ = برکف [7] ن ۱ = بنِ مو ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = سرمو [8] این دو اشعار تنها در نسخهٔ دهم وجود دارد [9] این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [10] ن ۲۹ = عافیت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = عاقبت۔

صیدِ[1] آهو می کند هر کس که صیاد است و من	صیدِ ناز و عشوهٔ چشمانِ آهو می کنم
گل[1] همین از بهرِ من رضوان تو گل می بو کُن	شعله را از داغِ دل می چینم و بو می کنم

آرزوی زخمِ تیغش[2] نیست عرفی خد من
لیک دایم شوقِ بوسِ دست و بازوی کنم

(۴)

خوشا جهان چو من از داغِ دل کباب شوم	زمانه را کنم آباد اگر خراب شوم
بران[3] سرم که چنان آتشی برافروزم	که در میانهٔ آن تا ابد کباب شوم
دهانِ شیشه کشاد است عشق[4] و نزدیک	که بی نیاز زکیفیتِ شراب شوم
چنان ز عشق مهیای تربیت شده ام	که گر ز ذرّه نظر یابم آفتاب شوم
رسم[5] به مقصد و عمدا نه ایستم از ننگ	به هر طرف که چو همّت گران رکاب شوم

چنین که فرصتِ عرفی عنان سبک داشت
به گردِ او نه رسم گر همه شتاب شوم

(۵)

تو[6] چشم بر دل و من چشم بر وفا دارم	عجب معامله ای با تو دلربا[7] دارم
ازین که شکوهٔ جفای کنم خجل نه شوی	که حیله می کنم و چشم بر وفا دارم
صد آه کردم و هیچم امید نیست دلی	به ناله ای که نه کردم امیدها دارم
تو تیغ در کف و من جان به دست حیرانم	که من به جانِ خود این دشمنی چرا دارم
ترا کلیدِ بهشت اندر آستینِ عطاست	ولی چه سود که من طالعِ گدا دارم

(۶)

چون خیالت گذر آرد به درِ مسکنِ چشم	جوششِ نور بهم در شکند روزنِ چشم

---

۱ این دو اشعار تنها در نسخهٔ دوم وجود دارد ۲ ن ۹۰ = مد جدرش؛ ن ۱،۵،۳۵ = زخم تیغش؛ ن ۲،۱۱،۳، ۱۷،۸ = زخم جورش ۳ ن ۱۱ = بران شدم؛ ن ۵۹،۳۵ و دیگر نسخه‌ها = بران سرم ۴ ن ۲،۸ = عشق است؛ ن ۱،۲،۴ = وعشق نزدیک است ۵ ن ۵۹ = زرسم مقصد؛ ن ۲،۳،۴،۸،۹،۱۰،۳۵ = رسم ۶ این غزل تنها در ن ۱،۵،۳۵ یافته شد ۷ ن ۱۰ = دلبرا؛ ن ۵،۳۵ = دلربا.

مشتی سوزن[1] به دلم زنان مژه تاریخته اند　　گریه از پارهٔ دل دوخته پیراهن چشم

در تماشاگه حسن تو به هنگام نثار　　سر به پیشانی خورشید زند خرمن چشم

از دلم تا به در دیده صد آتشکده ساخت　　گریهٔ شوق که گلخن شد ازان گلشن چشم

عرفی آن روز نه بینم[7] که بود بهر وداع
گریه را دست در آغوش دل و گردن چشم

(۷)

ما نقد راز جمله به غماز داده ایم　　در دام هرچه آمده پرواز داده ایم

بعد از هزار شکوه به غم دل نهند خلق　　ما خویش را تسلی از آغاز داده ایم

از بانگ طبل باز دل ما نه می رمد　　ما کبک خود به چنگل شهباز داده ایم

مردم نهند در کف کوشش عنان خویش　　ما دست خویش را به عنان باز داده ایم

ای وهم آبرو مده از کف که بارها　　الزام[2] عقل وسوسه پرداز داده ایم

عرفی به دوست کام دشمن صبور نیست
این مژده اش به طالع ناساز داده ایم

(۸)

ز روی جهل[3] به دفع گزند خویشتن ام　　خراب داروی[4] ناسودمند خویشتن ام

ببین که کار چه خام است و عیب چون رسوا[5]ست　　که در معامله محتاج پند خویشتن ام

همین دلیل شقاوت بسم[6] که در عالم　　تو صید پیشه[8] و من در کمند خویشتن ام

به جام داروی بیهوشی افکنید که باز　　خراب وسوسهٔ چون و چند خویشتن ام

مده رضای ثمر چیدنم به چندین شرم　　که نا امید ز دست بلند خویشتن ام

به نوشخندکسان آب شرم می ریزند　　منم که منفعل از زهرخند خویشتن ام

۱؎ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ = سوزن ؛ ن ۱، ۵ = آبی ۲؎ ن ۱۰ = آرام ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۰، ۳۵ = الزام
۳؎ ن ۲ = جهل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = جهد ؛ ن ۱۰، ۲۸ = اصل ۴؎ ن ۳، ۱۰، ۲۸ = داروی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = دوری ۵؎
ن ۱۰ = سود ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۳۵ = رسوا ۶؎ ن ۵، ۱۰ = شقاوت بسیم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = سعادت بسم ؛ ن ۲ = شفاعت بسی
۷؎ ن ۱، ۴، ۵، ۳۵، ۳۶ = به بینم ؛ ن ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = نه بینم ۸؎ ن ۱، ۵ = صید پرور ؛ ن ۸، ۲۸، ۳۵ = صید پیشه۔

به راهِ عشق عزیزم به چشمِ خویش چنان — که سر به جوی ز گردِ سمندِ خویشتن ام

گذشت عمر به مستی و کاهلی عرفی

خراب گشتهٔ طبعِ لوندِ خویشتن ام

(۹)

صد شکر کز حلاوتِ هستی گذشته ایم — وز ذوقِ هوشیاری و مستی گذشته ایم

ای خوشدلی مناز که ما از نشاطِ عمر — در روزگارِ باده پرستی گذشته ایم

رازِ درونِ پرده ز بیرون ندیده[1] لیک — دایم برین صحیفه به مستی گذشته ایم

در راهِ راستی[2] گام به اندیشه[3] می‌نهیم — از بسکه بر بلندی و پستی گذشته ایم

عرفی به رهروانِ عدم[4] جای ناز نیست

تا تو کلاه گوشه شکستی، گذشته ایم

(۱۰)

چو لاله گون شوی از باده در چمن مستم — چو مشک بیز کنی طرّه در ختن مستم

دلِ برهمنم از سایهٔ صنم داغم — دماغِ بلبلم از نکهتِ چمن مستم

نه شکلِ سبحه شناسم نه صورتِ محراب — ز نکهتِ دار و ز اندیشهٔ رسن مستم

مگو که خرقهٔ زنّار پوش پاره مکن — که تیز دستم و از جامِ برهمن مستم

در معامله دربند و می فروش که من — حریفِ خویشم[5] و از خونِ[6] خویشتن مستم

حیات و مرگِ[7] من ای خضر عشق پروردست — نه در لباسِ تو مستم نه در کفن مستم

به نالهٔ تیشهٔ فرهاد گوید این دستان — که از حلاوتِ بازوی کوه کن مستم

---

[1] ن ۲، ۸، ۹، ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۲۹، ۳۲، ۳۶ = نوشته / ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۵ = ندیده [2] ن ۱۷ = دوست / بر نسخه‌های دیگر = راست [3] ن ۲، ۸، ۹ = اندازه / ن ۳۶، ۴، ۵، ۲۹، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = اندیشه [4] ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰ = عدم جای ناز نیست / ن ۱۷ = قدم جای یار نیست [5] ن ۱۰ = خویشم. ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۲۵ = هستم [6] ن ۹ = جام / ن ۵، ۸ وغیره = خون [7] ن ۹ = مرگ / ن ۱، ۵ و دیگر نسخه‌ها = موت۔

زبزمِ دوست چه گویم[1] که از قدح نوشان | تهی پیاله تر از من نه بود و من مستم

بهشتیان چه شناسند مستیم عرفی
نه از شرابِ طهور، از میِ سخن مستم

(۱۱)

ما تشنگی به دجله و جیحون نمی دهیم | یک العطش به صد قدحِ خون نمی دهیم

آبِ حیات از لبِ ما می چکد ولی | صد چشمه زهر هست که بیرون نمی دهیم

این باده خونِ حوصلهٔ ما به خاک ریخت | جای ترحم است به مجنون نمی دهیم

شد رامِ تازیانهٔ ما توسنِ جنون | دیگر عنانِ فتنه بگردون نمی دهیم

اهلِ زمانه را هوسِ آبِ خضر بس | کس را خبر ز چاشنیِ خون نمی دهیم

بیدادی از طبیعتِ موزون به ما رسید | کز بیم دل به قامتِ موزون نمی دهیم

دیوانگی[2] ست عرفی و معموره دشمنی
ویرانگی[3] به ملکِ فریدون نمی دهیم

(۱۲)

منم که بهرِ دل اسبابِ داغ می دزدم | نسیمِ گلشنِ[4] غم در دماغ می دزدم

دراز دستیِ یارانِ گل ندارد و من | در آستینِ شکم دست و باغ می دزدم

دمی که بر نفسِ گرمِ[5] اهلِ دل جوشم | هزار شعله ز دودِ چراغ می دزدم

ز بهرِ آنکه چکانم به کامِ تشنه لبان | به آستینِ نمک[6] و خون ز داغ می دزدم

اگر[7] به وادیِ ایمن رسم وگرنه که من | ز گردِ بادیه گلِ[8] سراغ می دزدم

---

[1] ن ۱۰ = چه گویم؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۲۵ = که گوید [2] ن ۲۵، ۱۱، ۲۹ = دیوانه ایست؛ ن ۳، ۶، ۸، ۹، ۲۵ = دیوانگی است؛ ن ۱۵، ۵ = دیوانگی است [3] ن ۹، ۱۱ = ویرانه را؛ ن ۱، ۵، ۸ = ویرانه ای [4] ن ۳ = گلشنِ جان. ن ۱، ۵، ۲۵ = گلشن وگل؛ ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۰ = گلشنِ غم [5] ن ۶، ۹ = نفسِ اہلِ دردی جوشم؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = نفس گرم اہل دل جوسم [6] ن ۲۹ = نمک خون داغ؛ ن ۶، ۹ (اضافات) = نمک وخون داغ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۵ = نمک وخون زداغ [7] ن ۹ = مگر؛ ن ۹ (اضافات) = دگر؛ ن ۱، ۵، ۱۰ وغیرہ = اگر [8] ن ۱، ۵ = گرد؛ ن ۲، ۸، ۱۰، ۲۵ وغیرہ گل

نیم به فصلِ خزان عرفی از چمن نومید[۱]
ترانه یی ز نوای زاغ می دزدم

(۱۳)

بیا تا آبِ آتش طبع را در ساغر اندازیم — ز برقِ بادهٔ روشن ملایک را پر اندازیم
بنوشیم و تهِ ساغر[۲] بر افشانیم بر گردون — وزآن[۳] پس خرّم و خندان نظر بر دلبر اندازیم
تذروِ گلشنِ عشقیم کز آتش مزاجیها — بد روزخ بال بگشاییم و پر در کوثر اندازیم
هم آغوشِ سلامت تا بکی باشیم در جولان — به دردی آشنا گردیم و تن در بستر اندازیم
نه از ما رهبری آید نه انصافی ز رهبر آخر — که بارِ زحمتِ خود را ز دوش رهبر اندازیم
تعلق نگسلد آسان، خوش[۴] آن طوفان که بگذارد — که رخت افگندن از موجی به موجِ دیگر اندازیم
ز شانِ محتسب بینم که در جنّت طمع دارد — که جام و شیشه را از بیم او در کوثر اندازیم
دو بالا بر کشیم از دل سرودِ صوفی آشوبی — وگر نارس فتد، عمامه را بر اختر اندازیم

(۱۴)

گیرم[۵] از بزمِ وصالش غیر را بیرون کنم — این[۶] که آن مه راه دارد در دلِ او چون کنم
رخ مپوش ای بی مروّت کی بود ممکن که من — حسرتِ عمری به یک دیدن ز دل بیرون کنم
بایدم از حالتِ خود بی نهایت بازگشت — در محبت تا گذر بر وادیِ مجنون کنم
تا شوم بی هوش و یکدم وارهم از دردِ دل — آرزوی گفتگوی آن لبِ میگون کنم
تا بدانم چیست راحت کاشکی دردِ تسا — می توانستم که یک ساعت ز دل بیرون کنم

مردم از جورِ فلک عرفی نمی دانم چه سان
کینهٔ خود را برون از سینهٔ گردون کنم

---

۱. ن ۲، ۹ = فارغ | ن ۸، ۲۹ = بی فیض | ن ۱، ۵، ۳۵ وغیره = نومید ۲. ن ۲، ۲۹، ۳۵ = ساغران ۱، ۵، [illegible] جرعه ۳. ن ۱، ۵، ۳۵ = روان آییم واین آیینه در خاکستر | ن ۲، ۷، ۲۹ = وزان پس خرم و خندان نظر [illegible] ن ۲، ۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = سلامت | ن ۱، ۵ = ملامت ۴. ن ۱، ۵، ۳۵ = خوش | ن ۲، ۷، ۲۹ = خود ۵. این غزل [illegible] نسخهای ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد ۶. ن ۸ = رشکِ آن | ن ۱، ۳۵ = اینکه آن | ن ۵ = اینکه او ۷. ن ۸ [illegible] ن ۱، ۵، ۳۵ = عمری -

(۱۵)

عرفی[۱] کو که برش چون گله آغاز کنم ❊ او کند آشتی انگیزی و من ناز کنم

وقت شیون شده است ای که به عیش طلبی ❊ یک نفس باش که آهنگ طرب ساز کنم

گر نه در آشتیت مصلحتی نیست، چرا ❊ دل بر این نیست که پیشت گله آغاز کنم

مهربانی به تو آموختم ای گل، اکنون ❊ جای آن است اگر دعوی اعجاز کنم

تا نگاهی که برو بوده نیفتد به کسی ❊ چشم ازو بندم و بر مجلسیان باز کنم

عرفی این[۲] شیوه نکو نیست، فرو بندم[۳] لب

چند هر جا گله از طالع ناساز کنم

(۱۶)

گر[۷] نهان دارم غمش در سینه جان می سوزدم ❊ ور بگویم کز کی می سوزم، زبان می سوزدم

چند گویی پیش ازین این آتش در جان نبود ❊ پیش ازین می ساختم[۴] گر این زمان می سوزدم

ای که منعم می کنی از گریه در عشق بتان ❊ این نه دامان و گریبان است، جان می سوزدم

آه ازین حالی[۵] که باید شعله یی ظاهر شود ❊ تا کند باور که جان ناتوان می سوزدم

هر گه آید بر زبانم پیش عرفی نام دل

می کشد آهی که مغز استخوان می سوزدم

(۱۷)

دوش[۷] جامی از کف رعنا غزالی داشتم ❊ گریه ناک و مست بودم طرفه حالی داشتم

طعنهٔ بالانشینان رشک دشمن، جور دوست ❊ چشم بد دور، این چنین بزم و[۶] حالی داشتم

من نه دانم بود مجنون یا نمی دانم که من ❊ پیش ازین بر صفحهٔ هستی مثالی داشتم

این چنین معلوم شد کز کشتنم برگشته یار ❊ این اثر داد آنکه بی موجب ملالی داشتم

---

۱ تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = هست ۲ ن ۸ = آن ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = این ۳ ن ۸ = فروبستم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = فروبندم ۴ ن ۸ = می ساخت با من ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = می ساختم گر ۵ ن ۵ = حالی ؛ ن ۱، ۸، ۳۵ = خالی ۶ ن ۱ = بزمی و حالی ؛ ن ۵، ۸، ۱۲، ۳۵ = بزم و حالی ۷ این غزلها تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شدند.

راست میگویی که بیدردیست عرفی زیستن
لیک بهرِ کشتنِ خود کی مجالی داشتم

(۱۸)

مکن[1] بیهوده گرمی کز غمت پرخون دلی دارم ... منه دامِ فریب اکنون که مرغِ بسملی دارم

به اندک شیوه یی این مرغِ دل در دام می‌افتد ... فریب آماده کمتر کن که صیدِ غافلی دارم

ببین آرایشِ تابوتم از دنبالهٔ محمل ... تماشا کن که من هم خوش مزیّن محملی دارم

فشانم تخمِ راحت در دل و خارِ بلا روید ... مبادا آفتی یارب چه خوش آب و گِلی دارم

میا فردا به یادم ای حجابِ ناکسی تا من ... شهیدان را دهم حسرت که چون او قاتلی دارم

زنارآمیز دیدنهٔ دلِ یک شهر خون کردی ... نگاهی کن چه استغناست این من هم دلی دارم

تو با عرفی به بزمِ عیش و با صد درد و حسرت من
به کنجی رفته و خوش گریهٔ بی حاصلی دارم

(۱۹)

دلِ[1] مرهم[2] طلب را نیشها بر ریش می خواهم ... هوسناکم تغافلهای بیش از بیش می خواهم

بر افتد ریشهٔ آسودگی یکباره ما از دل ... به تشغل[3] از کاد و کاد و غمزه یی صد نیش می خواهم

چه تشویشم دهی ای دل غمِ یار از کجا آمد ... دگر هم بوده باشد بهرِ[4] جانِ خویش می خواهم

محبت از غمت سیرم نسازد آه چون سازم ... حریفِ محنت انگیزی ازو در پیش می خواهم

به ناکامی فتادم وین بود یک شمّه زان غمها ... که در عشقِ تو بر جانِ بلا اندیش می خواهم

به تکلیفِ وفا هر لحظه تشویشش دهم عرفی
نمی دانم چه از نامهربانِ خویش می خواهم

(۲۰)

دردِ[5] تو به این صبر نهفتن نه توانم ... وز رشک بخود رازِ تو گفتن نه توانم

---

[1] این غزل تنها در ن ۱'۵'۸'۳۵ یافته شد [2] ن ۱'۵'۳۵ = مرهم طلب ژ، ن ۸ = محنت طلب [3] ن ۵ = بشغل از کاد و کاد و غمزه ژ، ن ۳۵ = بشغل کاد و کاد و از غمزه [4] ن ۵ = بهر از ن ۳۵ = بهر [5] این غزل تنها در ن ۱'۵'۸'۱۷'۳۵ یافته شد۔

آه این چه سوال است که دل را به که دادی | این گوهر رازیست که سفتن نه توانم
صد شکوه ازو دارم و چون باز کنم لب | پیش نظرم آید و گفتن نه توانم
فریاد که پژمرده شد از صحبتم آن گل | وز غصه بسیار شکفتن نه توانم
عرفی نتوان رُفت غبار غمش از دل
گردیست درین خانه که رُفتن نتوانم

(۲۱)

چند[1] مست گریه بی آن سرو ناز از خود روم | گریه ناک آیم به هوش و نوحه ساز از خود روم
سوزم از غیرت که غیرم سر بگیرد در کنار | چون ز شوق ردی آن دشمن نواز از خود روم
بزم عیش یاری آید به یادم زان سبب | هر گهم آید بگوش آواز ساز از خود روم
مدعا هرگز نشد معلوم یار از بس که من | از هجوم گریه در عرض نیاز از خود روم
من که روز حشر از این بیخودی آیم به هوش | کی به هوش آیم چو از شوق تو باز از خود روم
مست گردد هر که بر زانوی خود ماند سرم | چون به یاد آن دو چشم عشوه ساز از خود روم

(۲۲)

ز بسکه تشنه لب نیستی خویشتنم | اگر به چشمهٔ حیوان درم که در کفنم
ربودهٔ گل و خار زمانه ام لیکن | گمان به خویش ندارم که مرغ این چمنم
اگر به طاعت ظاهر مقصرم بیتی | به بتگری نه دهی شهرتم که بت شکنم
کسی که چاک دل از چاک جامه نشناسد | حرام باد نگاهش به چاک پیرهنم
قضا به خنده زبانم ز شکوه بست ولی | چو سر به جیب کشم با دو کون در سخنم
برای تربیت روح بگسلم از طبع | دلی گهی که بدانم کدام از دو منم
مگو که ناله بگوش که می زنی عرفی
که عندلیب گلستان ذوق خویشتنم

---

۱ این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ وجود دارد ۲ ن ۱، ۵ = بیاد ؛ ن ۵، ۸ = گوش ۳ ن ۸ = رودم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = درم ۴ ن ۲، ۸، ۲۹، ۳۶ = به بتگری ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = به نیکویی ۵ ن ۱، ۳، ۵، ۳۵ = بدانم ؛ ن ۸ = بدام ۶ ن ۲ = تو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = دو.

(۲۳)

رفتیم و باغمت دلِ محزون گذاشتیم | جان را به صیدگاهِ تو در خون گذاشتیم
رفتیم دل رمیده و شبدیزِ غیر[1] را | با شوقِ[2] همعنانی[3] گلگون گذاشتیم
رفتیم توبه کرده زمیخانهٔ مراد | میلِ قدح به آن لبِ میگون گذاشتیم
رفتیم هر چه بود ز محنت سرای دل | غیر از متاعِ شوقِ تو بیرون گذاشتیم
رفتیم و در زمانه زغمنامه‌های تو | منسوخ نامهٔ غمِ مجنون گذاشتیم
رفتیم و انتقامِ ستمهای غیر را | با عادتِ طبیعتِ گردون گذاشتیم

رفتیم عرفی از چمنِ وصل ناامید
در دل هوای آن قدِ موزون گذاشتیم

(۲۴)

نمودی[4] روی گرم از انفعال افروختی بازم | فکندی درمیانِ آتشی و سوختی بازم
گرفتی پیشِ رو آیینه و حیرانِ خودگشتی | تماشای جمالِ خویشتن آموختی بازم
چو صورت تکیه بر دیوارِ حیرت عمرها دارم | که محکم بر روی از تیرِ نگاهی دوختی بازم
چو از شرمِ نگاهم پیشِ غیر افروخت پنهانی | نگاهی کردی و پیش از حیا افروختی بازم

مکن حفظِ نظر عرفی ز زهر آلوده مژگانش
تماشا کن که نشتر را به دل اندوختی بازم

(۲۵)

تا چند[5] به جان و دلِ شرمنده بگریم | بر مرده کنم شیون و بر زنده بگریم
عمرم به عبث می رود ای اشک مددکن | تا در غمِ این گوهرِ ارزنده بگریم
تا چند کسی بیهده خندد به دلِ جمع | یک ره به خیالاتِ پراکنده بگریم
رحم به کسی نیست از آن بستهٔ دردم | آزاد شوم گر به غمِ بنده بگریم

---

[1] ن ۲، ۸، ۲۹ = عمر؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = غیر [2] ن ۲، ۹، ۲۹، ۳۶ = شوق؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = ذوق [3] ن ۹ = بی عنانی؛ ن ۵، ۶، ۳۵، ۳۶ وغیره = همعنانی [4] این غزل تنها در ۱، ۵، ۸، ۲۵ یافته شد.

ای کعبه رهم ده به درِ خویش که از دیر — باز آیم و در پیش سر افگنده بگریم
تا شادی و غم را گذران یافتم از دهر — بر گریه زنم خنده و بر خنده بگریم

فردا که زهم باز کنم نامهٔ عرفی
دانی چه کنم؟ نادم و شرمنده بگریم

(۲۶)

از شش جهتم شکوه زند موج و خموشم — در زهر زنم غوطه[1]، ولی چشمهٔ نوشم
سر تا بقدم عیبم و از دوستیِ خویش — عیبی نه شناسم که بر آن[2] پرده به[3] پوشم
بر خلق بخوانم رقم[4] نامهٔ خویش — تا جمله بدانند که من بیهده کوشم
تذ دیر خرم بهرِ دو عالم به وکالت — هرگاه که در کوی ریا زهد فروشم
چون گفت و نمود ست همه جلوه و حرفم[5] — چون دید و شنود است نه چشم است نه گوشم
تا فتنهٔ فردای قیامت بشناسی — ای منبچه امروز نشین بر سرِ دوشم

از دردکشان شو که من غمزده عرفی
تا بودم از آن جمع نه غم بود نه هوشم

(۲۷)

چه[6] کنی سعی که از کوی تو دلشاد روم — نه ازین کوی روم چون ز غم آزاد روم
ای که پر بسته به کشتن بری آزادم کن — تا به بینی که به رغبت سوی جلاد روم
گر ز عالم روم آهنگ وداعت نه کنم — آن زمان جای وداع ناست کت از یاد روم
گر تو مانع شوی از گریه[7] مرا در دلِ تنگ — آنقدر ناله کنم جمع که بر باد روم

(۲۸)

تو مهل کز درت آشفته و گریان[8] بروم — ورنه من خود همه عیشم چو پریشان بروم

---

[1] ن ۱، ۹ = از آن؛ ن ۲، ۵، ۸، ۳۵ = بران [2] ن ۱ = بپوشم؛ ن ۵، ۹، ۲۹ = بپوشم [3] ن ۱، ۲، ۵، ۸ = عمل/ن ۳۵، ۳۶ = رقم [4] ن ۸ = جلوهٔ حرفم؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = جلوه و حرفم [5] این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [6] ن ۳۵ = ناله؛ ن ۱، ۵، ۸ = گریه [7] ن ۸، ۳۵ = حیران؛ ن ۱، ۵ = گریان۔

آورد شرمِ تهی مایگیم بر درِ کفر — هرگه از شوق به دریوزهٔ ایمان بروم

سرنوشتم به دمِ نزع صنم گو دارد — ورنه من بر سر آنم که مسلمان بروم

بی تماشا نه کنم صبر، زخم بنماید — یا دلم باز دهد تا به گلستان بروم

نیستم قوتِ پا عرفی و از بوالهوسی

در سرم هست که تا ملکِ سلیمان بروم

(۲۹)

عشق اگر حکم کند کز سرِ جان برخیزم — همچو عرفی نه بهمچو مردانِ جهان برخیزم

در قیامت همه خیزند سراسیمه ولی — من که افگندهٔ عشقم نه چنان برخیزم

در میانِ من و معشوق دگر حایل نیست — نگران افتم[1] و میرم، نگران برخیزم

ای که افگندیم از پای بگو در قدمت — همه تن خاک شوم با همه جان برخیزم

شرم از نسبتِ اکسیرِ وفا باد اگر — انچه افتاده ام از پای همان برخیزم

من که بیداریم از خوابِ تهی مایه تر است — مصلحت نیست که از خوابِ گران برخیزم

کی به افسانهٔ واعظ روم از جا عرفی

مطرب ار چنگ[2] زند رقص کنان برخیزم

(۳۰)

می آیم در عالم سیه از فوجِ گناهم — ای آتشِ دوزخ بگریز از سرِ راهم

آن باغِ مرادم که گه جلوه فروشی — طوبی به تماشا طلبد شاخِ گیاهم

هر جا که یکی سجده برم آید و گردد — صدقِ ابدی گردِ سرِ ناصیه گاهم

ساقی قدری کمتر ازین حوصله تنگ است — بیم است که فریاد کند شوکت و جاهم

نازم رهِ آن دیرِ فریبنده که هر گام — آید ملکی مغبچه بر دوش به راهم

---

[1] ن ۲، ۳، ۸، ۲۹، ۳۵ = نگران افتم و میرم ؛ ن ۳، ۱۷ = نگمام رفتم و میرم ؛ ن ۱، ۵ = نگران میرم و افتم [2] ن ۲، ۳، ۲، ۸، ۲۹، ۳۶ = چنگ زند ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ناله کشد۔

(۳۱)

ما دل به جان خریده و بر باد داده ایم | مرغ حرم گرفته به صیاد داده ایم
بی طالع ست صید[1] شهادت وگرنه ما | صد تیغ زهر داده به جلاد داده ایم
سهل است بی نفس[2] دل اگر رفت سوی دوست | ما مرغ کشته را طیران یاد داده ایم
سرمایهٔ متاع محبت به دست ماست | زین تیشه یک تراش به فرهاد داده ایم

عرفی، برد جواهر معنی مجو، که ما
گنج نفس تمام به فریاد داده ایم

(۳۲)

ما گریبان دل از گلهای غم پر کرده ایم | از شراب تلخ کامی جام جم پر کرده ایم
گومی[3] تلخی پرستی؟ کز شراب زهر خند | شیشهٔ بزم مسیح و جام جم پر کرده ایم
مژده باد ای دل نثار کام را آماده باش | کز گل پژمردگی دامان غم پر کرده ایم
نالهٔ ناقوس را در خون کشی زاهد، که ما | گوش از لبیک لبیک حرم پر کرده ایم
هیچ از این خجلت[4] نمی میرم که از بازار فیض | اهل دل جیب مراد و ما شکم پر کرده ایم
تیغ و سر بر کف بسوی عشق رفتم، گفت رو | کز شهیدان عافیت زار عدم پر کرده ایم

خوش[5] بر آ عرفی زبانی با الم خاموش باش
کز هجوم ناله بازار الم پر کرده ایم

(۳۳)

تپش[6] در گفتگو و من تمنایی دگر دارم | زمین را بوسم اما چشم برجایی دگر دارم
گرم[7] گاه تأمل باز نشناسی عجب نبود | که من در حالت اندیشه سیمایی دگر دارم

---

[1] ن ۸۵ = صید؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ستر؟ [2] ن ۲، ۸ = بانفس؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = بی نفس؛ ن ۹، ۲۹ = باتفس [3] این شعر تنها در ن ۱، ۵، ۳۵ یافت شد [4] ن ۹ = حسرت نمی سوازیم کز ا؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = خجلت نمی میرم که از؛ ن ۲ = حسرت نمیانم که از [5] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = خوش بر آ عرفی زبانی با الم خاموش باش؛ ن ۲ = خویش را عرفی زبان خوشدلی خاموش دار [6] این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد [7] ن ۸، ۱۷، ۳۵ = گرم گاه تأمل باز نشناسی عجب نبود؛ ن ۱، ۵ وغیره = گران بارم تأمل کن که نشناسی عجب نبود۔

شهادت را نیالایم[1] به افسونِ حیاتِ کس | که در هر گوشهٔ بازار سودایی دگر دارم
به یوسف می خرم[2] در مصر همت جنسِ خوبی‌ها | زلیخا‌های دیگر داشت من رایی دگر دارم

چو در دریای عشق اندازدت ساحل مجو عرفی
که من در سینهٔ هر قطره دریایی دگر دارم

(۳۴)

ما[3] سنگ سپهر یم و کلاهی نشکستیم | سر لشکرِ فتنیم و سپاهی نشکستیم
صد نخل نشاندیم و پیِ گوشهٔ دستار | از طرفِ چمن شاخِ گیاهی نشکستیم
صد ره بشکستیم سر از سنگِ جنون لیک | یک ره بغلط طرفِ کلاهی نشکستیم
از میکده بردیم دو صد شیشه به مسجد[4] | یک شیشهٔ دل[5] بر سر راهی نشکستیم
هرگز هوسِ روی تو نگذشت بخاطر | کز بیمِ تو دزدیده نگاهی نشکستیم

یک ره بجمالِ تو نه دیدیم که در دل
عرفی صفت از بیمِ تو آهی نشکستیم

(۳۵)

صد دل براهِ شوق بمحمل نشانده ایم | صد آرزو به پهلوی هر دل نشانده ایم
دستِ[6] امید بر لبِ جان باد بسته ایم | ما تشنگی بنهرِ ہلاہل نشانده ایم
گامی نهاده ایم برون گر ز کوی عشق | غمهای خانه زاد به محمل نشانده ایم
خواهم[7] فشاند هم نفسِ واپسین ما | گردی که ما به دامنِ قاتل نشانده ایم

---

[1] نه پالایم ا ن ۵، ۸، ۱۷ = نیالایم [2] ن ۸، ۱۷، ۳۵ = در معر همت جنسِ خوبی را ۱، ۵ = در معرِ خوبی جنس همت[illegible]

[3] ن ۹ = هرگز دلِ کس را به گناهی نشکستیم } وز بهر جزا طرفِ کلاهی نشکستیم
ن ۱۱ = هرگز دلِ کس را به گیاهی نشکستیم }
ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = ما سنگِ سپهریم و کلاهی نشکستیم سر لشکر فتنیم و سپاهی نشکستیم

[4] ن ۲، ۸ = مسجد ا ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۳۵ = کعبه [5] ن ۲، ۸، ۱۷، ۳۵ = شیشه دلی ا ن ۱، ۵ = شیشهٔ دل [6] این شعر فقط در نسخهٔ سیزدهم یافته شد [7] ن ۱۳ = خواهم نشاندیم ا ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = خواهد فشاندهم۔

شیرین[1] نکرده ایم لب از چاشنی عیش — ما تشنگی بزهر هلاهل نشانده ایم

عرفی ندیم[2] عافیتی، بزم ما مجوی
کاینجا تمام زخمی و بسمل نشانده ایم

(۳۶)

بدین[3] دلیل که از بخت خویش پر حذرم — درست شد که من از بخت خود ضعیف ترم

معاشران هنرم را به عیب جلوه دهند — بدین وسیله در آفاق نیشتر اثرم

گرم خمار شکستی زمی، منه منت — که از خمار دگر تازه گشت درد سرم

هنوز در تهِ پایم[4] شکوهِ عرش[5] کم است — اگر چه صاعقهٔ عشق سوخت بال و پرم

نوای که همدم ایام عشرتی، مگریز — که در زمان مصیبت از آن شگفته ترم

خراب آن لب لعلم که از تبسم او — هزار غنچهٔ آتش شگفته از جگرم

ز بسکه حسن وی افزون شود بهر دیدن — گمان برم که به دیگر جمال می نگرم

بر آن سرم[6] که بوجهی سفر کنم من بعد — که زاد و راحله طرفی نه بندد از سفرم

چنان ز پای فتادم براه دل عرفی
که توتیای فلک شد غبار ره گذرم[7]

(۳۷)

در چمن عشوه کنان گفت گلی خوشبویم — عندلیبی[8]؛ به خموشی منگر بر رویم

گفتم[9] از باد خزانی چه خبر، گفت که من — گوش بر نغمهٔ مرغان خوش آمد گویم

گفتم از واقعهٔ خویش نوایی بزنم — گفت اگر طنز نه باشد که نه بس خوشخویم

گفتم این شیوهٔ حسنست ولی شیوهٔ[10] حسن — می تواند که کشد نیل خطا بر رویم

۱؎ این بیت تنها در ن ۱۳، ۱۷ بنظر در آمد ۲؎ ن ۱، ۵، ۱۳، ۲۵ = ندیم عافیتی ؛ ن ۸ = عافیت از ۳؎ ن ۱ = بدان ؛ ن ۴، ۵، ۱۲ = بدین ۴؎ ن ۲ = بالم ؛ ن ۱، ۵، ۲۵ = پایم ۵؎ ن ۲ = عقل ؛ ن ۱، ۵ = عرش ؛ ن ۲۵، ۳۶ = عشق ۶؎ ن ۲ = سترم ؛ ن ۵، ۲۹، ۲۵، ۳۶ = سرم ۷؎ این غزل ها تنها در ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹، ۲۵، ۳۶ یافته شدند ۸؎ ن ۲، ۱۲، ۲۹، ۳۶ = عندلیبی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = ای غزلخوان ۹؎ ن ۲ = گفت ؛ ن ۱، ۵، ۸ = گفتم ۱۰؎ ن ۲۵ = شوخی ؛ ن ۱، ۵ = شیوهٔ۔

بارِ این واقعه بشنو که زنا گفتنِ آن — روز و شب حاملهٔ درد بود هر مویم

سخت معذورم در این قصّه دراز است ولی — به یکی زمزمه طومار فرو می شویم

اوّلم آیینه صیقل زده می باید[1] و من — حسنِ خود ز آیینه اوّل به عبث می جویم

گل پریشان شد ازین طرز ولی خندان گفت — طی کن ای بی ادب این راه که من[2] می پویم

گفتم اکنون که[3] تویی پیش رو از پی خندان — پویم این راه که فرسوده شود زانویم

عرفی این زمزمه باطل نه شماری دریاب

که ز همدردیِ احباب سخن می گویم

(۳۸)

از[4] روزگار سخت جگر خسته می روم — اما خوشم که عهدِ تو نشکسته می روم

بس شاکر و شکفته روان می شوم ولی — معلوم می شود که جگر[5] خسته می روم

مردم به تیغ و خود و زره شد بجنگِ خصم — من سر برهنه دست به بر بسته می روم

بازم طلب به صلح مشو کو کسی شفیع — این هم شفاعتیست که آهسته می روم

آمد خزان و برگ و برِ باغِ عیش[6] ریخت — من خود کنون به بستنِ گلدسته می روم

رنجیده می روم من و کس نیست باخبر — با آنکه بی تو با غم و ننشسته می روم

زنجیرِ[7] حرص و آز به پا می کشم ولی — خود را دهم فریب که وارسته می روم

عرفی اگر ز کعبه و بتخانه رست چه شد

من هم ز دامِ شید دریا جسته[8] می روم

(۳۹)

چنان[9] دل تنگم از عشق و بیجایی نیست آن هم — که می گیرد دلم از صحبتِ خود بسکه دل تنگم

---

[1] ن ۲،۱ = می آید؛ ن ۵،۲۵ = می باید [2] ن ۲۵ = این راه که من؛ ن ۱،۵،۲۵ = این ره که منش [3] ن ۵،۵،۲۵ = ار زانکه؛ ن ۲ = اکنون که [4] این غزل فقط در نسخ ۱،۳،۵،۱۷،۲۵ یافته شد [5] ن ۱۷،۲۵ = جگر؛ ن ۱،۳،۱۵،۵ = دل [6] ن ۳،۱۷،۲۵ = باغ عیش؛ ن ۱،۵ = عیش باغ [7] این اشعار فقط در نسخهٔ سوم یافته شد [8] این سه فقط در نسخ ۱،۵،۸،۲۵ یافته شد [9] در ن ۳ "خسته" است.

زروی زردِ من شرمت نیامد ای گل رعنا — مرا گفتی دو رویی[1] و بیوفا پیداست از رنگم
زمانی با منِ بیچاره در بزمی نمی گنجی — ندانم جانِ من چون کرده ای جا در دلِ تنگم

(۴۰)

سایه[2] کن بر سرِ ما تات دعایی بکنیم — امتحانِ اثرِ ظلِّ همایی بکنیم
عهد بستیم که از جور نه نالیم ای صبر — همتی کن که بدین عهد وفایی بکنیم
تو بیک جو نخری صد ارنی گوی ولی — پرده بگشا که تماشای لقایی بکنیم
گرچه دانیم کزین پرده جوابی نرسد — بگشاییم لبِ شوق و ندایی بکنیم
عمرها شد که سرِ عفوِ خطایی دارد — ما هم از بهرِ دلِ دوست خطایی بکنیم
کاروان دور و قدم ریش و بیابان در پیش — نفسی گوش بر آوازِ درایی بکنیم
جامِ لبریز بنوشیم که تا زیم دلیر — بر صفِ صومعه داران و غزایی بکنیم
طلبِ قرب چه اندیشهٔ خام است که ما — نتوانیم که تحصیلِ رضایی بکنیم
بگشا برقع و بنمای گلستانِ بهشت[3] — تا دران تازه چمن کسبِ هوایی بکنیم

(۴۱)

فزاید[6] وصل ذوقِ گریه و غیرت خورد جانم — که غیر این شیوه آموزد مبادا چشمِ گریانم
مبادا ای ملک پای تو هم لغزد همان بهتر — که گاهِ جلوهٔ حسنش نگیری[4] دستِ ایمانم
گل افشانی و من حاشا مزارِ بخستگان[5] باید — که خاکِ حسرت آلودِ شهیدان بر سر افشانم
ز بوی جامهٔ یوسف دماغم کی شود راضی — که مستغنی ز بوی یاسمین و باغِ کنعانم
همانا شبنم افشان ست گل بر گَرِش که هر ساعت — گلابی می فشاند آرزو بر جامهٔ جانم
نه از تابِ خدنگِ او بخون زین گونه می غلطم — ازان غلطم که هر ساعت خلد در سینه پیکانم

(۴۲)

---

۱ ن ۸، ۳۵ = رنگ؛ ن ۱، ۵ = روی ۲ این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد ۳ ن ۸ = عرفی؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = بهشت ۴ ن ۵، ۳۵ = نگیری؛ ن ۱، ۸ = بگیری ۵ ن ۸ = کشتگان؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = بخستگان ۶ این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد.

گهی[1] لطفِ تو دارد منفعل گه طالعِ خویشم   که می شوید به آتش گریت خونابه از ریشم
خیالِ آن صنم را تا سحر شبها کنم سجده   منم آن نامسلمان را برهمن این بود کیشم
مدام اندیشه‌های واژگون کارم کند مشکل   دگر محتاجِ تدبیر است کارم تا چه اندیشم
ندانم چیست این حالت مرا با آن صنم چون من   به اسبابِ ملامت صد جهان از عشق درپیشم
منم آن پای تا سر داغ[2] و زخم از آتشین روی   که الماسِ ملامت نام دارد و مرهمِ ریشم

(۴۳)

می[3] زنی تیغ و دادم که شوم کشته دلی   می دهد لذّتِ هر زخم تو جانی دگرم
همه را چشم به وصل ست و مرا بر غمِ او   تیغ بر دار که من دل نگرانی دگرم
باغمت نیست مرا در دو جهان گنجانی   که من از محنت و اندوه جهانی[4] دگرم
ناوکِ آهِ من و نالهٔ عرفی نه یک است
پُر حذر باش که من سخت کمانی دگرم

(۴۴)

شمعِ[5] دل را باز سرگرمِ محبّت ساختم   یک نگه را مایهٔ صد درد و حسرت ساختم
بسکه سوزِ عشقِ من در هر دلی تاثیر کرد   عالمی را گرمِ سودای محبّت ساختم
گر نمی سوزد دلت بر من که در خون می طپم[6]   دور نبود زانکه با این درد و محنت ساختم

(۴۵)

به[7] این حسرت عجب دارم که یک بار دگر میرم   اگر صد بار گردم زنده و دیگر ز سر میرم
مران از کوی خویشم جانِ من در ماتم دن   پس از عمری روا نبود که در جای دگر میرم
دم آخر سرم بر زانوی خود ماند و می ترسم   که بگشایم به رویش چشم و در اوّل نظر میرم
به این حسرت که من مردم که مرد ای دوستان گر   که یار آید به خونریزِ من و من پیشتر میرم

---

[1] این غزل تنها در نسخه‌های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [2] ن ۱ = داغِ زخم آتشین ؛ ن ۵ = داغ و زخم ... ن ۳۵ = داغ و زخم از آتشین [3] این چهار شعر تنها در ن ۱، ۵، ۸ یافته شد [4] ن ۱، ۵ = جهانی ؛ ن ۸ ...
[5] این غزلها تنها در نسخه‌های ۱، ۵، ۸، ۸، ۳۵ یافته شد [6] ن ۵ = می طپد ؛ ن ۱ = می طپید ؛ ن ۸، ۳۵ = می طپم

ندارم[1] پای رفتن سوی شان پروانه را مانم — که اندر اشتیاقِ شمعِ خود بی بال و پر میرم

قدم در راهِ امّید و صالش می نهم عرفی

چو میرم به که در اثنای راهِ این سفر میرم

(۴۶)

نه[2] از مشغولیِ نظّارهٔ روی تو خاموشم — که از حیرت شد آیینِ سخن گفتن فراموشم

هجومِ غیرتم سازد به خونِ خویشتن تشنه — تصوّر چون کنم بر خود که دست افکند[3] بر دوشم

بجای حرف چون آتش ببارد از زبانِ من — که سوزِ رشکِ غیری هر نفس آورده در جوشم

مباد از ذوقِ دردِ چاشنی بخشت شوم غافل — مساز ای مستِ حسن از شیوهٔ مستانه بیهوشم

اگر دستِ تو بر دوشم بود ذوق آن چنان بر نز — که باشد پای تابوتِ رقیبی بر سرِ دوشم

پی سرگوشی آمد پیش و عرفی مردم از غیرت

که باز آن بی وفا حرفی که خواهد گفت در[4] گوشم

(۴۷)

به[5] شرحِ غم نفس را نیش[6] کردیم — درونِ عافیت را ریش کردیم

طمع بردیم چندان بر درِ عشق — که از درد و غمش درویش کردیم

به[7] جنّت رفتنِ ما عیب مشمار — که[8] اوّل درد و غم را پیش کردیم

جنون با ما نکرد این تیغ بازی — که ما با عقلِ دور اندیش کردیم

اگر خواریم عرفی جرم او[9] نیست

تحمّلهای بیش از بیش کردیم

---

[1] این بیت تنها در نسخهٔ ۱، ۵ یافته شد [2] این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۲۵ یافته شد [3] ن ۵ = بر و ن ۱، ۸، ۲۵ = در [4] ن ۲، ۱۲ = شمع غم و ن ۱، ۵، ۸ = شرحِ غم [5] ن ۹ = ریش و ن ۱، ۵، ۸ = نیش [6] ن ۲، ۸، ۹ = اگر رفتیم در جنّت مکن عیب و ن ۱، ۵، ۱۷ = بجنّت رفتنِ ما عیب مشمار [7] ن ۸ = کز و ن ۲ = از و ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۲۵ = که [8] ن ۸ = کس نیست و ن ۹ = این است و ن ۱، ۵، ۱۷ = او نیست.

(۴۸)

بدرد عشق[1] پیمان تازه کردیم | کهن ریش از نمکدان تازه کردیم
ز تسبیح[2] ریا در کفر بودیم | همه گفتیم و ایمان تازه کردیم
ازین شبنم که دریا خیز اشک است | جهان را رسم طوفان تازه کردیم
شهید یاس کردیم آرزو را | به مرگش عید قربان تازه کردیم
مگس را نوش لب کردیم یعنی | به زهر غم لب جان تازه کردیم

(۴۹)

خوش[3] آن که عشق فروزد به نور فتنه چراغم | بسازد از کفن کشتگان فتیلهٔ داغم
ندارد آتشم آن شعله‌یی که داشت ولیکن | اگر کسی گهرش گم شود هنوز چراغم
یگانه بلبل باغ محبتم که ز جنت | نسیم گل به ادب می‌[4]رود ز کشت دماغم

(۵۰)

منم[5] که بر جگر خسته داغ می چینم | گل بهشت محبت از دماغ می چینم
دمی که بر نفس گرم اهل دل جوشم | هزار شعله ز دود چراغ می چینم
ز بهر آنکه فشارم به کام تشنه لبان | به آستین نمک خون داغ می چینم
ز من فراغت فردوس دور باد که من | بساط ماتمیان بر فراغ می چینم

(۵۱)

هر چه با او گویم از مردم دگر گون بشنوم | باز حرفی گفته ام امروز تا چون بشنوم
واعظا در ماندهٔ وسواس عشقم دم مزن | گر توانم نکته‌یی زان لعل میگون بشنوم
تشنهٔ[6] غم بودم اما[7] شاد گردم هر کجا | از لب غم دیدگان[8] دشنام گردون بشنوم

---

[1] این غزلها تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [2] ن ۱، ۵، ۲۵ = تسبیح دریا؛ ن ۸۵ = تسبیح ریا [3] ن ۵۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = می برد؛ ن ۱ = می رود [4] این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ وجود دارد [5] ن ۲ = بسته؛ ن ۱، ۵، ۹، ۸، ۱۷، ۳۵ = تشنه [6] ن ۸۵، ۹ = اکنون؛ ن ۱، ۵ = اما [7] ن ۲ = غم دیده‌یی؛ ن ۵۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = غم دیدگان.

گر نشنفتن گیرم و گفتن گذارم، زیرِ کم　　　ور بگویم خود بران باشم کہ افزون بشنوم

غافلم دارد جنون از حالِ خود بگشا[1] نقاب　　　کز زبانِ حسنِ لیلیٰ حالِ مجنون بشنوم

سوزم از غم کان چرا از جانِ عرفی بر نخاست

آہِ پُر دردی کہ از دلہای محزون[2] بشنوم

(۵۲)

ما لذّتِ فقریم، سخا را نشناسیم　　　ناسودیِ زخمیم، شفا را نشناسیم

ما طایرِ قدسیم سراسیمہ درین دہر　　　کیفیّتِ این آب و ہوا را نشناسیم

مہرِ لبِ ما نشکند[3] آشوبِ بہاران[4]　　　ما مرغِ ملولیم[5]، نوا را نشناسیم

مستیم و نداریم دلِ عافیت اندیش　　　ما کشمکشِ روزِ جزا را نشناسیم

در معرکۂ شیر دلان عمر بسر شد　　　زان چہرہ شناسیم، قضا را نشناسیم

در راہِ وفا کوششِ نازان[6] سوی ہمّت　　　تا سر نرود جنبشِ پا را نشناسیم

جوییم ز جیبِ دلِ خود نامۂ معشوق　　　جیب و بغلِ بادِ صبا را نشناسیم

یک نالۂ آشفتہ فروشیم بہ صد کام　　　آرایشِ بازارِ دعا را نشناسیم

(۵۳)

ہرگز گلۂ[7] دوست بہ عالم[8] نفروشم　　　گر مشتریم دوست شود، ہم نفروشم

از شورشِ[9] غم با در و دیوار بحرفم　　　رفت آنکہ بہ آسودہ دلان غم نفروشم

ہرگز نگشایم درِ دکّانِ غمِ دل　　　وانگہ کہ دکان باز کنم، کم نفروشم

در دستِ متاعم ز طرب نرخ چہ پرسی　　　دانم کہ تو نستانی و من ہم نفروشم

---

[1] ن ۱۷ = نگشا ؛ ن ۱، ۵، ۲۵ = بگشا [2] ن ۲، ۸ = پرخون ؛ ن ۱، ۵، ۲۵ = محزون ؛ ن ۱۷ = مجنون [3] ن ۹، ۱۱، ۱۷ = بشکند ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۵ = نشکند [4] ن ۲، ۸ = ہزاران ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷ = بہاران [5] ن ۱۷ = ہمایم ؛ ن ۱، ۵ و دیگر ہمہ نسخہ ہا = ملولیم [6] ن ۹، ۱۱ = تازان ؛ ن ۱۷ = یاران ؛ ن ۱، ۵، ۲۵ = نازان [7] ن ۹، ۱۱ = گلہ از دوست ؛ ن ۱، ۵ = گلۂ دوست [8] ن ۲، ۸، ۱۲ = عالم ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۵ = محرم [9] ن ۵، ۲۵ = سوزش ؛ ن ۱، ۸ وغیرہ = شورش ۔ ۔

دردی که نه نومید ز درمان نه کنم فاش[1] — زخمی که نه ناسور، به مرهم نفروشم

زان اهلِ نفاقم نه پسندند که هرگز — قولِ غلط و نعلِ مسلّم نفروشم

بی نالهٔ دردی که زند بر لبم انگشت — گر همدم جبریل شوم[2]، دم[3] نفروشم

از من مطلب دردِ محبت که بخیلم — وین بخل به جان بخششی حاتم نفروشم

دردِ من اگر دم زند از مرگ نباشد[4] — کین دم به دمِ عیسیِ مریم نفروشم

آن به که به هذیان شنوی طی شود م عمر — تا بیهده گوش و دلِ محرم نفروشم

عرفی دلِ آباد به یک جو نه خرد عشق
من هم دلِ ویران به دو عالم نفروشم

(۵۴)

پای تا سر به حنای عمل آراسته ام — شعلهٔ درد زخم از خرمنِ خود خاسته ام

خوش بخندای گلِ امید و بزن تکیه به شاخ — که گلستانِ طلب را به نوا آراسته ام

گفته ام قصهٔ ابروی ترا با مهِ عید — به زبانیکه مهِ یک شبه را کاسته ام

رو به محرابِ دعا کرده ام امشب عرفی
وانچه دشمن نه پسندد ز خدا خواسته ام

(۵۵)

من آن گلم که خزان از[5] بهار می جویم — که چون به خاک بریزم ز عرش می رویم

تمام جلوهٔ معشوقیست و بی بصران — گمان برند که من راهِ عشق می پویم

مرا به دفترِ اربابِ فضل دستی نیست — سفینه یی که مرا داده اند می شویم

هزار گونه گلِ چیدنی شگفته و من — یکی پخیده گلِ نا دمیده می بویم

هر آن نظر که کنم بر جمالِ مغبچگان — حکایتیست که با روحِ قدس می گویم

---

[1] ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = کاش؛ ن ۲ = گوش [2] ن ۲، ۸، ۲۵ = شوم ن ۱، ۵ = شود [3] ن ۱، ۸ = هم؛ ن ۵، ۲۵ = دم [4] ن ۲، ۸، ۲۹ = نباشد؛ ن ۱ = نیوشید؛ ن ۲۶ = نیوشد؛ ن ۵ = نیوشند؛ ن ۲۵ = بنوشند [5] ن ۲، ۸ = از؛ ن ۱، ۵ = و؛ ن ۲۵ = در۔

مفرّحی که ببازیچه ام در آرد نیست — وگرنه نشأهٔ طفلی ز خاک می جویم

رموزِ قدس رقم بر ورق کنم عرفی

ولی زبانِ قلم را بباده می شویم

(۵۶)

قیصرِ وقتم اگر ناز رود از پیشم — ور کسی بادِ بروتم نخرد[1] درویشم

از قضا مصلحت این است که بربندم چشم — ورنه هیچم نکند درد که سهو[2] اندیشم

دارم امید که در رزمی اگر کشته شوم — دشمنان تیرِ[10] خطائی[3] نکشند از کیشم

بی سبب نازِ طبیبان چه کشم[4]، کز حیرت[5] — مرهم انگشت گزد گر بشناسد ریشم

حیرتی کو که شود فاسد اگر خونِ خیال — آشنای رگِ اندیشه نگردد نیشم

دل[6] و دین هرچه کند میل فدا باد کز من — همگی خواهشِ آن غمزهٔ کافر کیشم

عرفی از کفر بپرهیز که در طیِ سلوک

دامن از هیچ بپیچیدم که نیامد پیشم

(۵۷)

گاهی مصیبتِ خویش[7] گاهی ملالِ مردم — در عشوه خانهٔ دهر این است حالِ مردم

تا خونِ دل توان خورد ای تشنه کلامت — نزدیکِ لب میاور آبِ زلالِ مردم

همت ز خویشتن جوی نز[8] بایزید و شبلی — نتوان گرفت[9] پرواز هرگز[10] به بالِ مردم

در جلوه گاهِ معشوق عمرم گذشت لیکن — گه در نظارهٔ خویش گه در خیالِ مردم

بانگ انا الحق ما بی های دهو بلند است — نتوان هلاک خود را کردن وبالِ مردم

---

[1] ن ۲، ۸ = دور؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۵ = سهو [2] ن ۱۷ = خطایی بکشند؛ ن ۲۰ = خطای نکشند؛ ن ۱، ۵، ۸ = خطای نکشند [3] ن ۸ = نکشم؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۵ = چه کشم [4] ن ۲، ۸ = حسرت؛ ن ۱، ۵، ۲۵ = حیرت [5] ن ۱۰ = دین ودل؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = دل ودین [6] ن ۱۰، ۱۱ = خود؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = خویش [7] ن ۱۱ = چون؛ ن ۱، ۸ = نی؛ ن ۲، ۵، ۹ = نز [8] ن ۲ = نمود؛ ن ۱، ۵ و دیگر همه نسخه ها = گرفت [9] ن ۲۰ = هردم؛ ن ۱، ۵ وغیره = هرگز [10] ن ۲۵ = نیز؛ ن ۱، ۵، ۸ = تیر

هنگامِ عذرخواهیِ نادانِ[1] زهرنوش است — گر جامِ جم ندادی[2] مشکن سفالِ مردم

والِه شده است عرفی بر نقشِ خامهٔ خویش
تا چند فتنه گردد بر خط و خالِ مردم

(۵۸)

ای ساقیا[3] بلا[4]، ز شرابِ تو سوختیم — با آن که آتشیم ز آبِ تو سوختیم

طالع ببین که گرمِ عتاب آمدی و ما — نابرده لذتی ز عتابِ تو سوختیم

پایِ رکاب پرور و دستِ عنان نواز — از غیرتِ عنان و رکابِ تو سوختیم

در شب گذشت عمر و ندیدیم روی صبح — ای بخت از گرانیِ خوابِ تو سوختیم

در شعلهٔ[5] محبتِ ما سوخت شرمِ یار — ای حسن جلوه[6] کن که نقابِ تو سوختیم

چو داغ او برم به جحیم اهلِ معصیت — گویند دور شو که ز تابِ تو سوختیم

تا چند زهرِ عشوه[7] به دلخستگان دهی — از شوقِ نیم قطره گلابِ تو سوختیم

شرمِ[8] تو مانعِ نظر و شوق جان گداز — فریاد ازین حیا، ز حجابِ تو سوختیم

ما هم روانه ایم به معمورهٔ عدم
عرفی تحملی، ز شتابِ تو سوختیم

(۵۹)

مستی کو که خرد را ز جنون دل شکنیم — شیشه ها بر سرِ مستوریِ عاقل[9] شکنیم

سرِ غم را ز میِ صحبتِ خود گرم کنیم — در دلِ عافیت اندیشهٔ باطل شکنیم

موجِ دریای بلا می دهد این مژده که ما — کشتیِ صبر به نزدیکیِ ساحل شکنیم

---

[1] ن ۱۰ = نادان ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۸ = تاوان [2] ن ۱ = ندادی ؛ ن ۵، ۲۵ = نداری [3] ن ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = ساقی؛ ن ۱، ۵، ۸ = ساقیا ؛ ن ۶ = ساغر [4] ن ۱، ۵، ۸ = بلا ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷ = بلا [5] ن ۱۱ = از گرمی ؛ ن ۵، ۹، ۱۷، ۳۵ = از شعله؛ ن ۱، ۶ = در شعله [6] ن ۱۰ = جلوه ای ؛ ن ۵، ۱۰ وغیره همه نسخه های دیگر = جلوه کن [7] ن ۱، ۵ = خنده ؛ ن ۲، ۸، ۱۷ = عشوه [8] این بیت تنها در نسخهٔ هند هم یافته شد [9] ن ۱۷، ۱ = غافل ؛ ن ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۲ = عاقل.

ای ادب بال[1] و پر طعنه فرو ریز، که ما — بهر لذت به جگر ناوک قاتل شکنیم
زخم ناسور به صد عجز خرد نیش زجاج — شیشهٔ زهر چو در انجمن دل شکنیم
کعبه از ننگ ملول است، بیایید که ما — قدم قافله نا رفته به منزل شکنیم

عرفی از ساحری عشق دهد رخصت ما
به فسون بال و پر جادوی بابل شکنیم

(۶۰)

چند بر بستر از آن چشم فسون ساز افتم — تکیه بر بالش نشتر[2] کنم و باز افتم
پاسم[3] ای شمع چه داری نیم[4] آن پروانه — که گرم بال بسوزند ز پرواز افتم
پای شهباز سلامت مگشایید که من — نیم آن مرغ که در چنگل شهباز افتم
حیرت از بسکه عنان تاب[5] دلم شد هیهات — که ز انجام ره عشق به آغاز افتم
گفتگواست به یارم ز لب خاموشی — که اگر لب بگشایم ز سخن باز افتم

عرفی آرام مجو از دلم آن رفت که من
باز بر تکیه گه عیش به صد ناز افتم

(۶۱)

با[6] دل چو گویم حرف او طوفان فریادش[7] کنم — تاب[8] نفاقم نیست هم کز دل نهان یادش کنم
شیرین به خسرو بست دل عشق از ره ناموس گفت — آن به که زخم تیشه‌ای درکار فرهادش کنم
از رنگ و بو دورم ولی در روضه بهر باغبان — با یاسمن در رزم ادب تعظیم شمشادش کنم
هرکس به دل دستی نهد تا یابد آسایش ز غم — من دست غم بر دل نهم کز راحت[9] آزادش کنم

---

[1] ن ۲ = طعنه میفشان زلب صبر؛ ن ۸ = طعنه میفشان زلب منع؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیره = بال و پر طعنه فرو ریز [2] ن ۲، ۸ = بالش محنت؛ ن ۳، ۶، ۱۰ = بالش دیستر؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = بالش نشتر [3] ن ۱، ۲، ۵، ۳۵ = پاسم؛ ن ۱۰ = پاس نه [4] ن ۱، ۲، ۵ = منم آن پروانه؛ ن ۹ = که نیم پروانه؛ ن ۳، ۴، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = نیم آن پروانه [5] ن ۱۰ = عنان گیر؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۳۵ = عنان تاب [6] ن ۹ = چه؛ دیگر همه نسخه‌ها = چو [7] ن ۲ = بیدادش؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیره = فریادش [8] ن ۱۰ = تاب فغان درکار نیست؛ در نسخه‌های دیگر بطوریکه نوشته شد [9] ن ۱، ۵ = عفت؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = راحت.

از بهرِ افسونِ دلم عیسیٰ نمی آید که من | این مشتِ خاکِ سوخته در دامنِ بادش کنم
بیم است کز یارانِ شید ازهم بریزد صومعه | از خشتِ خم وز دُردِ می تعمیرِ بنیادش کنم
زآمیزشِ غم با دلت خوش می گذار دی غمی
عرفی بمیر از ذوقِ[1] غم تازین خبر شادش کنم

(۶۲)

دل در شکنِ طرّهٔ دلبند شکستیم | صد نیشِ بلا در دلِ خرسند شکستیم
سودازدگی بین که دلِ هم نفسان را | صد بار ز نشنیدنِ یک[2] پند شکستیم
مارا مکن[3] از عشق[4] ز هر مژه نومید[5] | کین توبه به امیدِ شکرخند شکستیم
از بس که شکفتیم ز تلخابه کشیدن | در کامِ مگس چاشنیِ قند شکستیم
می گفت به یعقوب محبت که بسی ما | دلهای پدر در غمِ فرزند شکستیم
این حوصله اندازه[6] و دستور ندارد[7] | بیهوده درین میکده سوگند شکستیم
دردا که ازین عهد که دل با صنمی بست | صد عهدِ نهانی به خداوند شکستیم
تا کامِ تو عرفی ثمر آلوده نگردد
در باغِ طلب[8] نخلِ برومند شکستیم

(۶۳)

زخمیِ شوقِ تو ام سینهٔ جوشان دارم | خانه در کوچهٔ الماس فروشان دارم
کی مسلمان[9] کنم صحبتِ اصحابِ حرم | که دران زمره بسی حلقه بگوشان دارم
آتشِ پنبهٔ گوشِ دگرانم کامروز | گوش را مزرعهٔ پنبه فروشان دارم

---

۱ ن ۱، ۵ = شوق ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ وغیره = ذوق ۲ ن ۱۰، ۱۷ = این ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیره = یک ۳ ن
۱۱ = بکن ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و دیگر نسخه‌ها = مکن ۴ ن ۸ = عیش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = عشق ۵ ن
یادم ؛ ن ۵، ۹، ۱۱ = زهر مژه ؛ یاد ؛ ن ۶، ۸ = نومید ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = نادم ۶ ن ۱۷، ۳۵ = اندازه و ک
ن ۱، ۵ و دیگر نسخه‌ها = اندازه ۷ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نماند ؛ ن ۱، ۲ = ندارد ۸ ن ۹، ۱۰، ۱۱ = طرب ؛
۸، ۱۷، ۳۵ = طلب ۹ ن ۱، ۵، ۳۵ = پشیمان ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = مسلمان۔

صحبتِ عمرِ فرو مایه ملولم دارد — میلِ ہمدوشیِ تابوت بدوشان دارم
واعظا درگذر از قافلۂ من کہ متاع — ہمہ گوش است ولی نذرِ خموشان دارم

عرفی امروز بہ کاشانۂ من باش کہ باز
گذری از دلِ بی شرم خروشان دارم

(۶۴)

تا نامِ جمالِ یار بردیم — رنگ از رُخِ لالہ زار بردیم
ز آیینۂ دل بہ سیلِ گریہ — عالم عالم غبار بردیم
تا کشتۂ غمزۂ[1] تو گردیم — صد شمع بہ ہر مزار بردیم
بردیم غمت بہ خلوتِ خاک — آرایشِ روزگار بردیم
مرہم مرہم زدیم چندان — کز داغِ دل اعتبار بردیم
تا شاہدِ عافیت گزیدیم — ناموسِ برو[2] کنار بردیم
رفتیم[3] بہ محنت از خیالش — آرایشِ صد بہار بردیم

آزادہ روی گذشت عرفی
صد دوش بزیرِ بار بردیم

(۶۵)

کسی کو دلگشا باید دلش چون سنگ می بینم — از ان در خوش دلی ہم خویش را دلتنگ می بینم
براہِ شوق ہرکس کوششی دارد بغیر از من — کہ دایم چند و چونِ منزل و فرسنگ می بینم
ندانم[4] کین پریشان دل چہ می خواہد[5] ز جانِ خود — مدام این شیشہ را در گفتگو با سنگ می بینم
ہمین غمہا بہ عہدِ جہل بود اما نہ[6] می دانم — ہمانا[7] شد کین جفا از دانش و فرہنگ می بینم

---

[1] ن ۱۰ = خنجرِ تو کشتیم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ و دیگر نسخہا = غمزہ تو گردیم [2] ن ۶ = بہان ؛ ن ۹ = زہر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۲۵ = برو [3] این شعر تنہا در ن ۱۷، ۲۶ یافتہ شد [4] ن ۱۰ = من ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۲۵، ۱۱، ۹ = خود [5] ن ۱، ۵ = نمی دانم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۲۵ = نمی دیدم ؛ ن ۱۰ = ندانستم [6] ن ۲۵ = یقین شد ؛ ن ۹ = ہمانا این ستمہا را من از فرہنگ ؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = ہمین شد۔

تو حق بینی و من هم ای حکیم این جنگ طاسوداست — تو خامیت ز گوهر بینی و من رنگ می‌بینم

نقاب از چهره تا افکنده ای خورشید تابان را — ز شرم بی نقابی با قضا در جنگ می‌بینم

نه می‌دانم که عرفی را چه معنی می‌خلد در دل

که بازش های های گریه تیز آهنگ می‌بینم

(۶۶)

اذان ز[۱] بادهٔ شوق تو هوش جان دزدم — که لذت غمت از کام او نهان دزدم

تو گرم رانی و ترسم[۲] که چون رسی برمن — چگونه شیوه گرمی اذان عنان دزدم

به جور تا کنم او را دلیر می‌خواهم — که فاش گریم و پنهان اثر اذان دزدم

به جرم عشق چو فردا به دوزخم فکنند — تمام آتش دوزخ در استخوان دزدم

خوش آن وصال که هر دم حلاوت نگهش[۳] — دل از نگاه و ز دل جان و من نهان دزدم

خوش آن که یار به من بدگمان شود عرفی

که لذت ستم از زخم امتحان دزدم

(۶۷)

در درا که فاش در غم جانانه سوختیم — در داغ و درد محرم و بیگانه سوختیم

گو شمع برفروز به بزم طرب که ما — بیرون در ز غیرت پروانه سوختیم

با خون صد شهید مقابل نهاده اند — عمری که ما به آتش افسانه سوختیم

کس راه گم نه کرد که خضر رهی نیافت — ما در میان کعبه و بت خانه سوختیم

زان تشنه مانده ایم که از گرمی نفس — در دست خضر جرعه و پیمانه سوختیم

یاران همیشه در طرب و ما تمام عمر — کنج غمی گرفته غریبانه سوختیم

یک بار دل ز ما صنم آشنا نه برد — دایم به داغ مردم بیگانه سوختیم

---

۱ ن ۱، ۵ = ز؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۱۰ = به ۲ ن ۱، ۵ = ترسم؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۵ = س...
ن ۲، ۲۸ ۳ نگهش؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۱، ۲۵ = نکهت.

بگشاید ار ز بستنِ زنّار عقده است　　دانی که از چه سبحهٔ صد دانه سوختیم

عرفی بغیرِ شعلهٔ داغِ جگر نه بود
شمعی که ما به گوشهٔ کاشانه سوختیم

(۶۸)

هر کرا دشمن شوم بر عیبِ خود محرم کنم　　تا ز بیمِ طعنه با او کینه جویی کم کنم
الوداع ای دوستان و دشمنان رفتم کز باز　　دشمنی با شادمانی دوستی با غم کنم
ترکِ عادت گر بیک نوبت نشاید چندگاه　　تشنگی را چاره از نظّارهٔ زمزم کنم
گر فلاطون را دهم الزام نادانم ولی　　کوسِ دانایی زنم گر خویش را ملزم کنم
از تماشا باز[1] مانم[2] گر من[3] از اطوارِ خویش　　هر کرا بیگانه یابم آشنایی کم کنم

عرفی از گوشِ تأمل پنبهٔ غفلت[4] بر آر
تا به هیچ بی نیاز از همّتِ حاتم کنم

(۶۹)

بردیم زکویش دمِ سردی و گذشتیم　　سودیم بر آن در رخِ زردی و گذشتیم
یاران بشاندند[5] که این جلوه گه کیست　　ما سرمه گرفتیم ز گردی و گذشتیم
هر گه که رهِ ما به یکی راه رو افتاد　　دیدیم چو خود بیهده گردی و گذشتیم
چون بادِ صبا روی بهر سو که نهادیم　　چیدیم غبارِ رهِ مردی و گذشتیم
آن راز که پای دلِ ما داشت به زنجیر　　گفتیم به دیوانهٔ فردی و گذشتیم

هر گه که گذارِ من و عرفی بهم افتاد
دادیم بهم تحفهٔ دردی و گذشتیم

(۷۰)

---

[1] ن ۱، ۵ = من ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵ = باز [2] ن ۲۹، ۳۵ = بازنایم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۶ و دیگر نسخه‌ها = بازمانم [3] ن ۱، ۵، ۳۵ = من اگر ز اطوار ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۲۸، ۳۶ وغیره = گر من از [4] ن ۱، ۵ = خست ؛ ن ۲، ۹ = حیرت ؛ ن ۶، ۸، ۲۵، ۳۶ = غفلت [5] ن ۲۸ = بشناسید ؛ ن ۲۹ = نشاندند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره = بشاندند -

به کوی[1] صید بندان دوش چون فریاد میکردم — بیک صوتِ حزین صد عندلیب آزاد میکردم

چنان دوش از غمت مشتاق بودم بر هلاکِ خود — که تا صبح آرزوی تیشهٔ فرهاد میکردم

ز تاثیرِ نفس نی عمرِ جاویدان، نمی دانم — به امّیدِ چه پیشت دردِ دل بنیاد میکردم

گشایم[2] دام بر کنجشک و شادم[3] یادِ آن همت — که گر[4] سیمرغ می آید به دام آزاد می کردم

چنان آمادهٔ عشقم که عشق ار ممتنع بودی — بدونِ[5] جلوهٔ حسنی[6] نقش ایجادِ[7] می کردم

مگو عرفی، دل یاسان پریشان داشتن تاکی[8]
اگر می آمد از دستم دلِ خود شاد می کردم

(۷۱)

من کینه را به مهر خریدار نیستم — دل پیشِ تست لیک به دل یار نیستم

آغازِ دوستی ست عنان[9] از ستم مگیر[10] — درماندهٔ محبتِ بسیار نیستم

تا کرده ام وداع به راحت رسیده ام — یک منزل است راه و گران بار نیستم

گویم گهی خوش آمدِ آسودگی هنوز[11] — دردِ ترا هنوز سزاوار نیستم

دردم توی ست لیک چنانم که گویمت — دارو مکن خراب که بیمار نیستم

ترکِ وفا و مهر[12] نه آیینِ دوستی ست — زین شیوه ظن مبر که خبردار نیستم

---

[1] در ن ۱۳، ۱۶ مطلع این غزل بطور زیر است:
خوش آن مستی که دل می گفتم و فریادی کردم * بشیون می گشودم لب جفایش یادی کردم.

[2] ن ۱۳، ۱۶ = کشیدم؛ ن ۱۰ = گشادم؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره = گشایم [3] ن ۳، ۴، ۹ = یا در آن همت؛ ن = یادِ آن همت؛ ن ۱۶ = شادم من بآن همت [4] ن ۱۰۵ = اگر؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = که گر [5] ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۳ = بدون؛ ن ۹، ۱۱ = بذوق؛ ن ۴ = بردن [6] ن ۱، ۵، ۱۲ = حسنی؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱ = حسن [7] ن ۴، ۹، ۱۱ = آزاد؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۱۰ = ایجاد؛ ن ۱۳، ۱۶ = بیداد [8] ن ۱، ۵ = پریشان تا بکی داری؛ ن ۲، ۳، ۴، ۳۵ وغیره = پریشان داشتن تاکی [9] ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = عنان ستم؛ ن ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عنان از [10] ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷ = بگیر؛ ن ۲، ۴، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۲۹، ۳۶ = مگیر [11] ن ۶، ۸ = دلی؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = هنوز [12] ن ۸ = مهر و وفا؛ ن ۲۹ = جور و جفا؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۵ خلاصه = وفا بجور [13] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = خریدار؛ ن ۹، ۱۰، ۳۵ = خبردار [14] ن ۸ = وفا و مهر؛ ن ۲۹ و جز؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = وفا بجور.

اما چنین که از تو وفا[1] خواه گشته ام — بیم کری کند که وفادار نیستم
در[2] عشق روستایی و در عقل[3] شهریم — ناموس را به جهل خریدار نیستم
عرفی ز من شکایت معشوی[4] نشنوی
مست شراب عشقم و هشیار نیستم

(۷۲)

عفوت آوردم، دل شرمنده را آتش زدم — خط آزادی نمودم، بنده را آتش زدم
کاو کاو خانه کردم جنس بی قیمت نبود — شکر گفتم[5] گوهر ارزنده را آتش زدم
خنده را با گریه دیدم بر در رد و قبول — گریه را مقبول[7] خواندم[6]، خنده را آتش زدم
دیده از مقصود بستم، چشمهٔ لذت گشود — خانمان طالع فرخنده را آتش زدم
بانگ بیهاتی ز دل برداشتم کز گرمیش — مرده را بیدار کردم زنده را آتش زدم
دوستان را تا شدم آیینه دار خوب و زشت
مو به موی عرفی شرمنده را آتش زدم

(۷۳)

مستم، دگر این بی خودی از بوی که دارم — دیوانگی از غمزهٔ جادوی که دارم
ای دل ز جنونم گله داری، عجب از تو — همسایگی فتنه ز پهلوی که دارم
مست آمده ام از عدم ای جمع بگویید — دامن ز که در چینم و دل سوی که دارم
جانم به لب از درد و مسیحا نه زندم — دانسته که بهبود ز داروی که دارم
مرهم به علاج آمده، زنهار بگویید — کین زخم به اندازهٔ بازوی که دارم
فردا که دل از حور[8] بهشتم نه گشاید — دانند دو عالم که غم روی که دارم

---

[1] ن ۲۴٬۸، وفا خواه گشته ام؛ ن ۱، ۵ وغیره = وفا خوار گشته است [2] ن ۲۰ = عقل؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخہا = عشق [3] ن ۲۰ = عشق؛ ن ۱، ۵، ۱۷ وغیره = عقل [4] ن ۱، ۱۷ = بشنوی؛ دیگر همه نسخہا = نشنوی [5] ن ۱، ۵، ۸، ۹ = کردم؛ ن ۲۰، ۲، ۳، ۱۰، ۱۱ = گفتم [6] ن ۹ = شاداب؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ وغیره = مقبول [7] ن ۸ = دیدم؛ همه نسخہای دیگر خواندم [8] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = حور و بهشتم؛ ن ۲، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۶، عرفات = حور بهشتم۔

در دیدهٔ من حسن فرو ریزد و عشوه[1] — باز این سرِ شوریده به زانوی که دا...

عرفی طلبی جرعهٔ مقصود و نه گویی
کین گرم روی بر اثرِ خوی[2] که دارم

(۷۴)

از باغِ جهان دیده به بستیم وگذشتیم — شاخی ز درختی نه شکستیم وگذشـ...
دامن کشِ ما بود فریبِ غمِ ناموس — زین کشمکشِ بیهده رستیم وگذشـ...
هرگه که به ما راحتیان راه گرفتند — لختی دلِ آن[3] طایفه خستیم وگذشـ...
بایست[4] در آتش زدن[5] و رفتن ازین دشت — خود را به دلِ سوخته بستیم وگذشـ...
گفتند که از کعبه گذشتن نه ز هوش[6] است — گفتیم که ما مردمِ مستیم وگذشـ...
صد جا به کمند آمده بودیم درین راه — چون برق ز بندِ همه جستیم وگذشـ...

هرگاه که چشمِ من و عرفی بهم افتاد
در هم نگرستیم وگرستیم وگذشتیم

(۷۵)

کو عشق که در عمر دگی نام برآرم — دستی[7] به سزای دلِ خود کام برآ...
بدخوی شوم روزی دراین جانِ غم اندیش — از غمکدهٔ سینه به دشنام بر...
سر[8] رشتهٔ زنار جهانی[9] بکف آید[10] — یک رشته گر از پردهٔ اسلام بـ...
گر روشنیِ رازِ برون[11] افگنم از دل — گلبانگِ اناالحق ز در و بام بـ...
معشوق وفا دشمن و بیم[12] است که در عشق — نا باختهٔ هستی به وفا نام برآ...

---

[1] ن ۲، ۶، ۱۰، ۱۱ = حیرت؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹ = عشوه [2] ن ۹ = کوی؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیره = خو...
ن ۱، ۵، ۳۵ وغیره = آن [3] ن ۱۰ = ماست در آتشکده رفتیم؛ ن ۹ = پابست؛ ن ۱، ۲، ۳، ۷...
وغیره بایست در آتش زدن ———— [5] ن ۲ = شدن؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = ...
= سهو؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = هوش [7] ن ۹ = نامی به مرادِ دلِ ناکام؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیره = دستی...
[8] در همه نسخه‌ها "سر" ولی "سهو" درست تر می‌نماید [9] ن ۸ = جهانم؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۹، ۱۷ وغیره
[11] = آمد؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = آید؛ ن ۲ = آرم [11] ن ۱۰ = سازِ فلک افکنم؛ ن ۶ = ان...
ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ وغیره = ساز برون افکنم [12] ن ۹، ۱ = عیب؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۱۰، ۳۵ وغیره

از دام غم آزاد مشو کینِ[1] دلِ عرفی
آهوی حرم نیست که از دام برآرم

(۷۶)

دلی از نقش[2] بندیهای عقل[3] آزاد میخواهم
دلی چون نامهٔ مجنون، مادرزاد می خواهم

بجانم[4] کرده زندانی شغایم داده بیماری
نخواهم پاره کرد اوراق یک بادی می خواهم

نه ای سیم ملالِ خویش و بهرِ خوشدلی هر دم
نوای عندلیب و سایهٔ شمشاد می خواهم

تو محتاجی و من محتاجم ای خلوت نشین لیکن
تو استعداد می خواهی[5] و من ارشاد می خواهم

جگر خوردن مرا از هایهای و هو خاموش[6] می دارد
دگر نه عندلیبم، فرصتِ فریاد می خواهم

نه دارم دستگیر، امید دار از بختِ پیشینم
نه بینم دادگر[7] از خاک[8] کسری داد می خواهم

به دلق آتش زدم، زنار بستم، یا صنم گفتم
ز زاهد طعن و از راهب مبارکباد می خواهم

ندارم حجتی[9] بهرِ مکافاتِ فلک عرفی
به عالم بر خلافِ خود کسی را شاد می خواهم

(۷۷)

منم که آب گل و رنگِ لاله می طلبم
درین لباس شرابِ دو ساله می طلبم

شکست جامِ شرابم ز سنگِ توبه دلی
درین خزان دیتِ خونِ لاله می طلبم

شراب[10] دارِ محبت به محفلم چینند
هزار شیشه اگر بی حواله می طلبم

ز داغِ دل که به خون گشته لاله می جویم
ز خشتِ خم که عرق کرده ژاله می طلبم

ز باده توبه حرام است در شریعتِ عشق
اگر قبول نداری، رساله می طلبم

---

[1] ن ۹۰ = کین؛ ن ۱، ۵ = کو [2] ن ۱ = نخل بندیهای؛ ن ۵ = نقد بندیهای؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیره = نقش بندیهای [3] ن ۱۱ = عشق؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۷ = عقل؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵ = غم [4] ن ۱۱ = بجانم زنده گنانی؛ ن ۱، ۵، ۱۵ وغیره = بجانم کرده زندانی [5] ن ۶ = می جویی؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷ وغیره = می خواهی [6] ن ۲ = شرمنده؛ ن ۱، ۵ و دیگر همه نسخه‌ها = خاموش [7] ن ۳ = اگر؛ ن ۱، ۵ = گر [8] ن ۱، ۵، ۳۵ = طاق؛ ن ۴، ۸، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = خاک [9] ن ۲۹ = ندانم حجتی؛ ن ۳۵ = ندارد حجتی؛ ن ۱۷ = ندارم تجلی؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۳۶ وغیره = ندارم حجتی [10] این ابیات تنها در نسخه‌های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد.

متاعِ ملکِ شہادت کہ کیمیای دل است — اگر دعا نہ فروشد ز نالہ می طلبم

تمام طالبِ ماہ اند اہلِ دیدہ و من — ز زادۂ ادہم شکلِ ہالہ می طلبم

چنان بہ وادیِ مستی[۱] ز خویش گم گشتم — کہ لب ز بادہ و دست از پیالہ می طلبم

علاجِ دردِ تو عرفی حکیم نشناسد
کہ من برون ز شفا این مقالہ[۲] می طلبم

(۷۸)

دل[۳]، کز لبت فسانہ بگوشش نمی زنیم — مست است، این ترانہ بہ گوشش نمی زنیم

این بس جزای طعنۂ زاہد[۴] کہ ہیچ گاہ — قولِ شراب خانہ بہ گوشش نمی زنیم

مہرش[۵] نماند[۶] و کین دو جہان گشت[۷] وایہ[۸] ریز — بی مہریِ زمانہ بگوشش نمی زنیم

گل گوشِ جان گشودہ و ما[۹] بلبلانِ باغ — یک بانگِ بلبلانہ بہ گوشش نمی زنیم

زاہد[۱۰] بہ نغمہ گوش نیالود و ما ہنوز — از نالہ تازیانہ بہ گوشش نمی زنیم

عرفی چہ عاشقی ست کہ در گریہ غرق نیست
تا آہِ عاشقانہ بہ گوشش نمی زنیم

(۷۹)

منم کہ پارۂ دل در دہانِ غم دارم — بہ زیرِ ناصیہ صد آستانِ غم دارم

دلی کہ زخم پذیری کند نمی بینم — دگرنہ تیرِ نفس در کمانِ غم دارم

ازان بہ بیع[۱۱] غم آیم کہ در دکانچۂ[۱۲] عشق — ہزار قافلہ عشرت[۱۳] زیانِ غم دارم

---

۱ ن ۱، ۲، ۱۰، ۳۵ = مستی ؛ ن ۴، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۵ ، ۲۶ = ہستی ۲ ن ۲، ۸ = رسالہ ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷ = مقالہ ۳ ن ۹۵ = آہنگِ شادمانہ ؛ ن ۱۲ = دل کز خست ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۳۵ وغیرہ = دل کز لب ن ۱، ۵، ۲ = واعظ ؛ ن ۸، ۹، ۱۲، ۳۵ = زاہد ۵ ن ۹ = عہدش ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = مہرش ۶ ن ۱، ۸، ۱ = ماند و کین ۷ ن ۹ = گشت نامراد ؛ ن ۱، ۵، ۲، ۸ = وایہ ریز ۸ ن ۱، ۵ = با ؛ ن ۲، ۳ = ما ۹ ن ۲، ۳، ۴، عرفی ؛ ن ۱، ۵، ۱۲، ۳۵ = زاہد ۱۰ این بیت تنہا در نسخہ ہای ۱، ۵، ۱۲، ۳۵ یافتہ شد ۱۱ ن ۱ = تیر ؛ بیع ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۹ وغیرہ = تیغ ۱۲ ن ۱، ۵ = کمانچہ ؛ ن ۹، ۲۵، ۲۶ وغیرہ = دکانچہ ۱۳ ن ۲، ۸، ۹، ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۲۸، ۳۵ وغیرہ = عشرت۔

هزار[1] جان به غمت داده‌ام به گفتهٔ[2] عشق — اگر غمت بگریزد ضمانِ غم دارم
بگو به شادیِ وصلت که تیغ بردارد — که میلِ زمزمهٔ الامانِ غم دارم
چرا غمش نه کند بر من اعتماد که من — ستم‌کشیدهٔ دلِ مهربانِ غم دارم
چگونه فهم حدیثم کنند بی دردان — که شهرزادِ ملالم زبانِ غم دارم
از آن[3] به چشمهٔ درد تو می کشد دلِ من — که تشنهٔ غم آن جا[4] گمانِ غم دارم
گر از بهشت شود معصیت عنان تابم — هزار شکر که صد بوستانِ غم دارم

از آن دیارِ عدم شد مسخّرم عرفی
که صد سپاهِ بلا در عنانِ غم دارم

(۸۰)

به لبِ داغ چو ما خنده به مرهم زده ایم — طعنِ شادی به دلِ سوختهٔ از غم زده ایم
دل[5] به رسوائیِ ما خوش مکن ای عشق که ما — طبلِ ناموسِ تو بر بامِ دو عالم زده ایم
نقدِ امّیدِ حریفان همه در کیسهٔ ماست — وین عجب‌تر که غلط باخته[6] و کم زده ایم
بزمِ مقصود مچینید کز[7] آشوبِ جنون — صدره این بزم فروچیده و برهم زده ایم
بروای غیر که خاموش لبان می دانند — که برین رشته گره بهرچه محکم زده ایم
صحبتِ خاص شبِ دوش به[9] بینید که ما — طعنِ بیگانگی امروز به محرم[8] زده ایم
مژده ای زخم که ناموس کلیدش گم کرد — قفلِ الماس که ما بر درِ مرهم زده ایم

عرفی از بادهٔ غم نشاّهٔ شادی مطلب
این نه جاییست که در انجمنِ جم زده ایم

---

[1] ن ۲۹٬۸٬۲۵ = هزار جان ؛ ن ۳٬۲۵٬۱۰٬۹٬۵ = چه شد که جان ؛ ن ۶ = چه غم که جان [2] ن ۲٬۱ = به کعبهٔ ؛ ن ۵٬۱ = به گفتهٔ [3] این شعر تنها در نسخه‌های ۵۶، ۱۰، ۳۵ یافته شد و در نسخهٔ دهم مصرع اولیٰ بدین طور است: "به جویبار قناعت نشسته‌ام دایم" [4] ن ۱۰ = این جا ؛ ن ۵٬۱، ۳۵ = آنجا [5] ن ۲۵٬۲، ۲۹ = ده که آوازهٔ بدنامیِ ما کرد بلند ؛ ن ۱، ۵٬۲۶ = دل به رسوائیِ ما خوش مکن ای عشق که ما [6] ن ۳، ۳۵ = یافته ؛ ن ۸، ۹، ۱۰، ۲۶ = باخته [7] ن ۶ = که بربامِ جنون ؛ ن ۸ = کز آسیبِ جنون ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۳۵، ۲۶ = کز آشوبِ جنون [8] ن ۲، ۸ = مرهم ؛ ن ۱، ۵، ۱۰ = محرم [9] ن ۳۵ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸ = به بینید۔

(۸۱)

تا کی به حرم تشنه لب و مضمحل افتم | کو دیرِ محبت که به دریای دل...
کو معرکهٔ عشق که از بوی شهادت | بیخود شده در لجّهٔ خونِ بحل...
مستی ز من آموز که چون شعلهٔ مرهم | از داغِ[1] جگر خیزم و در چاکِ دل...
آخر که مرا گفت که از باغچهٔ قدس[2] | بی فایده در دامگهِ آب و گل...
کو انجمنِ قرب[3] که تا بال گشایم | پر سوخته پیرامنِ شمعِ چگل...

عرفی که گمان داشت که از وادیِ اسلام
باز آیم و در سجدهٔ بت منفعل افتم

(۸۲)

دلی داریم و ما جمعی[4] پریشان از غم اویم | که می میرد برای درد و ما در ماتم...
به این آمیزش و این محرمی گر تو به دلداری[5] | مکن بیگانگی ای غم[6] که ما هم محرمِ...
دی آسودگی با ما نه سازد در درانا... | که از روزِ ازل مجنونِ عهدِ محکم...
اگر ما مردِ غم باشیم تاب[7] آریم این غم را | که ناشایسته تا چند[8] آرزومندِ غ...

بگو فرزانه ای عرفی که گوید حالت[9] عشقت
که ما[10] دیوانگانِ هرزه گردِ عالمِ اویم

(۸۳)

بازمی خواهم که شوخی[11] دلربایی خوش کنم | در برای چهره سودن خاکپایی خو...
بازمی خواهم که چون بلبل ز شوقِ نوگلی | از ترنّمهای درد افزا نوایی خو...

---

۱ ن ۳۰ = چاک جگر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ وغیره = داغِ جگر ۲ ن ۱، ۵، ۳۵ = قدس ؛ ن ۱،
= قرب ۳ ن ۱۰ = خوش جمع ؛ ن ۵۶ = ما جمعی ؛ ن ۲، ۳۵ = با جمعی ۴ ن ۶، ۹ = گر تو به دیدا...
۳۵ = گر تو به دلداری ؛ ن ۳۷ = کز تو به دلداری. ۵ ن ۱۰ = از غم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = ای غ...
دیگر هر نسخه‌ها = تاب ۷ ن ۱۰ = چنان ؛ ن ۱، ۵ = تا چند ؛ ن ۶ = چندین ؛ ن ۳۵ = چند ۸ ن
۲، ۱، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹ = گوید حالت ۹ ن ۱۰ = با ؛ دیگر هر نسخه‌ها = ما ۱۰ ن ۵، ۳۵ = شوخ ؛

بازمی خواهم که دل در دست و جان در آستین　　در میانِ دلبران افتم بلائی خوش کنم

بازمی خواهم که بنشینم به راهِ وعده یی　　خاطرِ خود را به هر آوازِ پائی خوش کنم

بازمی خواهم که در راهِ وفا یکدل شوم　　تا بکی هردم دلِ خود را ز جائی خوش کنم

بازمی خواهم که برخیزم زبزمِ عافیت
همچو عرفی گوشهٔ محنت سرائی خوش کنم

(۸۴)

بالیده[1] ام ز درد مگر بانگِ بلبلم　　جوشیده ام به حسن مگر شبنم[2] گلم

گر نی قیامتم ز چه بر ریزِ فتنه ام　　ور نی ندامتم ز چه عینِ تاءملم[3]

دل موج خیز درد و جبین صاف از گره　　دریای اضطرابم و کوهِ تحملم

ای مدعی بمیر که از تکیهٔ رضا　　منت فروشِ دوش و کنارِ توکلم

روئیم[4] به سوی کعبه و بتخانه در نظر　　غرقِ[5] نگاهِ گوشهٔ چشمِ تجاهلم

عرفی خموشی یی بگزینم که در بهار
گل بیندم به باغ و نداند که بلبلم

(۸۵)

زین بزم نه این بار برآشفتم و رفتم　　کی بوده که تلخی ز تو نشنفتم و رفتم

دارد اثرِ سودهٔ[6] الماس به چشمم　　گردی که به مژگان ز درت رُفتم و رفتم

ای هم نفسان رفتن ازین غمکده غم[7] نیست　　پژمرده مباشید که بشگفتم و رفتم

امید که در نامهٔ من ثبت نه باشد　　این راز که از غیرِ تو بنهفتم[8] و رفتم

---

[1] ن ۲۶ = نوای؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = بلای [2] ن ۳، ۲۶، ۱۲ = بالیده ام؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۲۵ = نالیده [3] ن ۲۶ = نکهت؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۵ وغیره = شبنم [4] این بیت تنها در نسخهٔ ۸، ۱۰ یافته شد [5] ن ۱۰، ۱۱ = عرفی؛ ن ۵، ۱۱ = غرق [6] ن ۶ = ریزهٔ؛ ن ۱، ۵ = سودهٔ [7] ن ۱، ۴، ۵، ۱۱ = کم؛ ن ۶، ۸، ۹، ۱۰ = غم [8] ن ۱، ۴، ۵، ۱۱ = نهفتم؛ ن ۱۰، ۳۵، ۲۶ = بنهفتم۔

ناصح مفشان بر جگرم نیش[1] و جهان گیر   کین هرزه به جان[2] از تو پذیرفتم و رفتم

این تلخی جان دادن ازان غمزه ببینید   ای اهل سلامت[3] سخنی گفتم و رفتم

عرفی درِ ناسفته درین بحر بسی هست
انکار که صد درج گهر سفتم و رفتم

(۸۶)

خانه زادِ محنتیم آسودگی کم دیده ایم   آنچه غیر از زخم بیند ما ز مرهم دیده ایم

هرکس از آیینه می بیند جمالِ کارِ خویش   ما فروغِ کار در پیشانی غم دیده ایم

زان قوی دستیم[4] در هنگامهٔ اهلِ فنا[5]   کین جماعت را به هر ملکی مسلّم دیده ایم

طعن[6] بی توفیقی ای زهّاد رندان را بس است   چرب دستی های توفیقِ شما هم دیده ایم

تا رضا در دیدهٔ ما کحلِ همت کرده است   طیلسانِ بخل را بر دوشِ[7] حاتم دیده ایم

خوب و زشتِ مردمِ بیگانه نشناسیم لیک   زشتی می در بی نیازی های محرم دیده ایم

ما نه آن قومیم کز ما بندگی آید به طوع   استمالت نامه ها با مهرِ خاتم دیده ایم

مطلب[8] از عشق است برهانِ حکیمان کو ببست   ای بسا بونصر و افلاطون که ملزم دیده ایم

دیده ایم از نظمِ عرفی فیضِ اعجازِ مسیح
طبعِ معنی[9] زاش هم بر قلبِ مریم دیده ایم

(۸۷)

در[10] آتش آمدیم و فغانی نداشتیم   بودیم شمعِ شوق[11] و زبانی نداشتیم

---

[1] ن ۲، ۳۵ = جگرم ریش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = جگرم نیش [2] ن ۱۰ = بجان تو ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵ = بجان از تو [3] ن ۸، ۹ = معیبت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۰، ۳۵ = سلامت [4] ن ۱، ۵، ۱۰، ۳۵ = خریدستیم ؛ ن ۸ = قوی دستیم ؛ ن ۹، ۱۰ = خریداریم [5] ن ۱، ۵، ۳۵ = وفا ؛ ن ۸، ۹، ۱۰ = فنا [6] ن ۲، ۳، ۴ = طعن بی توفیقی ای زهّاد بر رندان بس است ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = چند گویی کار را توفیق سازد رو کہ ما ؛ ن ۶، ۸، ۹، ۱۰ = طعن بی توفیقی ای زهّاد رندان را بس است [7] ن ۱، ۵، ۸ = دوش ؛ ن ۲، ۹، ۱۰، ۱۱ = فرق [8] ن ۱۰ = طبع معنی ساز هم اش بر قلب ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = طبع معنی زاش هم برقلبِ [9] ن ۱، ۵ = درویش ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۲، ۱۶، ۳۵، ۳۶ = در آتش [10] ن ۲۵، ۱۶ = شمع قتل ؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیرہ = شمع شوق [11] ن ۳، ۴، ۹ = ار ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = از ۔

صد ره[1] ز غم نوید رهایی رسید لیک | دل در میان نبود ضمانی نه داشتیم
آمد[2] خیالِ یار و ز بس بی تعلقی | بهرِ نثار سوخته جانی نه داشتیم
صد ره به دیر و کعبه قدم رفت و هیچ‌گاه[3] | دستی نه یافتیم و عنانی نه داشتیم
خونابه[4] چشمه چشمه کشیدیم و هیچ گاه[5] | بی دودِ سینه کام و دهانی نه داشتیم
صد شیوه یافتیم ز معشوق روزِ وصل | وز بهرِ نیم شیوه بیانی نه داشتیم
دوشینه ساد کاوشِ[6] غصه کرد لیک | در سینه ناشکسته فغانی نه داشتیم
دایم زدیم غوطه در آتش برای خلق | وز هیچ کس به مهر گمانی نه داشتیم
یعنی نه داشتیم به سودای کس دلی | در هیچ شهر نرخِ گرانی نه داشتیم

عرفی بتافت پنجهٔ ما جورِ بختِ پیر
شکرِ خدا که بخت جوانی نه داشتیم

(۸۸)

نیشی گرفته سینهٔ خود ریش می کنم | تا هست فرصتی[7] ادبِ خویش می کنم
نایاب گوهری ست مرادم دگر نه من | دریوزه از توانگر و درویش می کنم
بیهوده رفتنم ز فرو مایگی به است | تا خضر نیست رهبریِ خویش می کنم
دانم که نیست چاره و هردم ز اضطراب | آزارِ عقلِ مصلحت اندیش می کنم
منصوبه چیده عشق و مرا پیش خوانده است | من هم پیاده بی به عبث پیش می کنم

عرفی اگر ز کاوشِ دل مانده ام چه باک
ناخن ز کار شد طلبِ نیش می کنم

(۸۹)

زمن نبود فغانی که دوش می کردم | نصیحتِ غم روی تو گوش می کردم

---

[1] این بیت تنها در ن ۳۵ یافته شد [2] این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸ یافته شد [3] این شعر تنها در ن ۲، ۸، ۱۲ یافته شد [4] ن ۱۲ = گاه گاه ؛ ن ۲، ۸ = هیچ گاه [5] ن ۹، ۱۱ = بسی عرض کرد لیک ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بسی کرد غصه ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۱۲ = بسی غصه کرد لیک [6] ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۵ = فرصتم ؛ ن ۶، ۸ = فرصتی [7] این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸ یافته شد ۔

۸۹

فغان ز شیوهٔ اهل دل است ای بلبل — وگرنه من ز تو افزون خروش می کردم
خوش آن که گفت خوشم با شکایت ورنه — ز شکوه‌ات به نگاهی خموش می کردم
چها[1] نمی کند امشب به دستیاری عشق — ز شرم حفظ نگاهی که دوش می کردم
ز دست محتسب آید[2] به سنگ بدنامی — سبوی می که[3] منش زیب دوش می کردم
گرم به مجمع افسردگان قدم می رفت — به ناله پی همه را شعله‌پوش[4] می کردم
ز صد وصال نیاید شب[5] آنچه من به خیال — ز شیوه های تو با عقل و هوش می کردم
چنان حلاوت لعل تو می ستودم دوش — که نیش را متأثر ز نوش می کردم
اگر به راز فشانی لبم اجازت داشت — چها به عابد طاعت فروش می کردم

منم به این همه تردامنی همان عرفی
که عیب زاهد پشمینه پوش می کردم

(۹۰)

دل[6] را چه می دهی که به دار الشفا[7] بریم — این نیم بسمل از دم تیغت کجا بریم
یاران مدد کنید که از وادی جنون — دیوانه دل گرفته به دار الشفا بریم
ای[8] درد بی دوا اثری بر دلش بکن[9] — بوی سخن[10] که منت باد صبا بریم
توفیق کو که پیش عطای وسیله دوست — ایمان شکسته پی ز کمند ریا بریم
این مایه معصیت نه سزاوار بخشش است — در حشر انتظار شفاعت چها بریم
این آبرو که صاف شراب خجالت است — صدره[11] به خاک ریخته دیگر کجا بریم

---

۱ ن ۳، ۶ = جهان ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = چها ۲ ن ۱، ۵ = آید ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۱۰، ۳۵ = آمد ۳ ن ۱،
۵ = من ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۰ = می ۴ ن ۸، ۹، ۱۱، ۳۵ = نوش ؛ ن ۲، ۳، ۲۹، ۵، ۱۰ = پوش ۵ ن ۱، ۵ = هر ؛ ن
۲، ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = شب ۶ ن ۱، ۵ = ای دل چه می دهی ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۲، ۱۴، ۳۵ = دل را چه می دهی
۷ ن ۶ = دار القضا ؛ ن ۱۲ = دار الفنا ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = دار الشفا ۸ این شعر تنها در نسخه‌های ۵، ۸، ۳۵
یافته شد ۹ ن ۵ = بکن ؛ ن ۱، ۸، ۳۵ = مکن ۱۰ ن ۱۰ = بکن ؛ ن ۵، ۵، ۸، ۳۵ = مکن ۱۱ ن ۹۵ = جهت ؛ ن ۱، ۵،
۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = صدره — ۱۲ کنم؟

ما تابِ انفعال نه داریم، جور بس   لازم[1] شود، مباد که نامِ وفا بریم

همت به بشکن که وقتِ شبیخونِ احتیاج   امیدهای[2] کشته به پیشِ دعا بریم

بازارِ دوست گنجِ دو عالم چه می کند   جهدی کنیم و چشم و دلِ آشنا بریم

عرفی عنین مشو که فلک[3] دادش آمدست

آید[4] که هرچه بُرد به یکبار[5] وا بریم

(۹۱)

چند ازین ششدرِ غم فالِ گشادی بزنیم   به کمان آمده عنقای مرادی بزنیم

چند خود شیشه بگیریم و بریزیم به جام   یک دو جامی زکفِ حورنژادی بزنیم

من ازین سوی و تو[6] زان سوی به تو میگویم دل   دست در[7] دامنِ کسری زده دادی بزنیم

در نیارد[8] که دمی غاشیهٔ غم[9] نه کشد   سر دهیم این دل و بانگ از[10] دلِ شادی بزنیم

بر دلِ صد ورق از یاس چه[11] بندیم گره   بگشاییم دل و فالِ مرادی بزنیم

عرفی از مردمِ آلوده پریشان شده‌ایم

دست در دامنِ پاکیزه نهادی بزنیم

(۹۲)

تا چند بسوزم ز غم و تاب بیارم   غم تیز کند آتش و من آب بیارم

رشک آیدم از معتکفِ گوشهٔ محراب   آن مغبچه کو؟ تا کَش به محراب بیارم

بیداریت ای بخت نه دارد اثری باش   تا موی کشانت به درِ خواب بیارم

---

[1] ن ۹ = مارا دگر مباد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ وغیره = لازم شود مباد [2] ن ۱، ۵ = نگر ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۱۰، ۳۵ = ببین [3] ن ۶ = امیدها گسسته ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۳۵ = امیدهای کشته ؛ ن ۱، ۵ = امیدهای بسته [4] ن ۱، ۵ = آمد ؛ ن ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱ = آید [5] ن ۱، ۵ = بیکبار ؛ ن ۳، ۹، ۱۰، ۳۵ = بیک نقش ؛ ن ۸، ۱۱ = بیک نفس [6] ن ۹، ۱۱ = تو از آن سوی و می گویم دل ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = و تو زان سو بتو می گویم دل [7] ن ۱، ۵ = به ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۰ = در [8] ن ۶ = نیابد ؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیره = نیارد [9] ن ۱، ۵ = دل ؛ دیگر همه نسخه‌ها = غم [10] ن ۱، ۵، ۸ = بانگ دل شادی ؛ ن ۲ = بانگ از دلِ شادی ؛ ن ۱۰ = این دل تا یک دم شادی [11] ن ۳، ۹، ۱۱ = نه بندیم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = به بندیم ؛ ن ۸، ۱۰، ۹ = چه بندیم -

دل صیدِ حرم[1] لیک به مردن چو فتد[2] کار — آن چارهٔ کار است که قصّاب بیارم
ای بخت سراسیمگیت گشت ' بیارام — تا داروی بیهوشیت از خواب بیارم
بنگر که به افسانه تسلّی شوی ای دل — تا مژده یی از گوهرِ نایاب بیارم
برقع بگشا' معجزِ عشق است چه دانی — شاید که نگاهی کنی و تاب بیارم
بیمم چه دهی' دلقِ شکیبم زکتان نیست — اینک شبِ دردیست به مهتاب بیارم
گر در رهِ اندیشه ادب گم شود از من[3] — صد قافله زان لب شکرِ ناب بیارم

عرفی[4] ز تو مژگان تری دیده ام امروز
یک میوه خود از باغِ تو شاداب بیارم

(۹۳)

کعبه بی ذوق است یاران را وداعی می کنیم[5] — مژده اہلِ دیر را کانجا سمائی می کنیم
گر حدیثِ عشق کم گوییم[6] با آسودگان[7] — جای منت نیست[8] تخفیفِ[9] صدائی می کنیم
آرزو در رغبت انگیزی و دستِ ما تهی — هر نفس بیهوده آهنگِ متاعی می کنیم
در سماع ای شیخ موجِ آستین بر ما مریز — در شهادت گاهِ دل ما هم سماعی می کنیم
شیوه ہای زاہدان گر در شمارِ دین بود — غم مخور عرفی که ما هم[10] اختراعی می کنیم

زهر کو خونِ جگر کو شهد[11] تاکی شیر چند
صبر دشوار است با رضوان[12] ثنائی می کنیم

(۹۴)

---

[1] ن ۱۰ = صیدوی ولیک ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۱ = صیدِ حرم لیک [2] ن ۸، ۱۷ = رسد ؛ ن ۱ = کشد ؛ ن ۵ = نند [3] ن ۸ = عرفی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۰ = ازمن [4] این مقطع تنها در نسخهای ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ یافته شد [5] ن ۹ = می کنم ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱ = می کنیم [6] ن ۹ = کم گویی تو ؛ ن ۱، ۵، ۸ و دیگر نسخها = کم گوییم [7] ن ۱، ۵ = آسادگان ؛ ن ۸، ۲، ۱۰، ۱۱ = آسودگان [8] ن ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = هست ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۳۵ = نیست [9] ن ۹، ۱۱ = تحقیق ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۰ = تخفیف [10] ن ۹ = من ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱ = ما [11] ن ۹، ۱۱ = شهد ناب و شیر چند ؛ ن ۲ = شهد تاکی صبر چند ؛ ن ۱، ۱۰، ۳۵ = شهد تاکی شیر چند [12] ن ۱۰ = احوان ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۰ وغیره = رضوان

آن[1] شکارم کز جگر تیر و سنان می رویدم | التماسِ زخمِ نو از الامان می رویدم
بشکنم ناقوس و تسبیحی بدست آرم ولی | چون کنم با این که زنّار از میان می رویدم
من کیم؟ رضوانِ آن جنت که در هر شوره[2] زار | طوبیٰ از فیضِ نسیمِ بوستان می رویدم
من کیم؟ در شهرِ عشق آن میهمان[3] دار بلا | کز در و دیوار خیلِ میهمان می رویدم
بستم[4] از رازی که دل داند، زبان و لب ولی | حیف کز[5] بربستنِ لب صد زبان می رویدم
مستِ این ذوقم که گر مدهوشم[6] و گر هوشمند | شکرِ درد از زیرِ لب تا مغزِ جان می رویدم
حسن[7] می گوید که من تخمی برافشانم ولی | تا قیامت روی گرم از آستان می رویدم
عشق[8] می گوید که من بازو نرنجانم ولی | صیدِ بسمل زاید و تیر از کمان می رویدم
سایۂ طوبیٰ کجا و چشمۂ تسنیم کو | کز جگر صد دوزخِ آتش فشان می رویدم

بیشۂ[9] الماس شد عرفی دلِ مجروحِ من
بسکه هر دم نیشی از داغِ نهان[10] می رویدم

(۹۵)

بیا ای درد، کز راحت رمیدن[11] آرزو دارم | به غم پیوستن، از شادی بریدن[12] آرزو دارم
بیا ای عشق و رسوای جهانم کن که یک چندی | نصیحتهای بیدردان شنیدن آرزو دارم
بیا ای شوق دستِ رغبتم سوی گریبان بر | که بیتابانه پیراهن دریدن آرزو دارم
بیا ای بخت و تقریبی برانگیز از پیِ قتلم | که جان را بسملِ آن غمزه دیدن آرزو دارم

---

[1] در نسخهٔ ۱، ۵ این بطور دو غزل است و اشعار ۲، ۷، ۸، ۹ با مطلعِ زیر بطور غزل دیگر وجود دارد :
آن شهیدم کز بدن بر لحظه جان می رویدم | التماسِ زخمِ نو از الامان می رویدم
[2] ن ۹، ۱۱ = هر سوی راه ؛ ن ۵، ۱۰، ۱۷ = شوره زار [3] ن ۱۷، ۲۵ = آن میهمان دار بلا ؛ ن ۱، ۵ = آن می نماید از بلا [4] ن ۹ = بستم این راز یکه می دانم زبان و دل ولی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = بستم از رازی که دل داند زبان و لب ولی [5] ن ۱، ۵ = کز ؛ ن ۵، ۱۰ = گر [6] ن ۱۰ = بیهوشم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۵ = مدهوشم [7] این بیت تنها در ن ۲، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹ یافته شد. در نسخهٔ ۲، مصرع «ولی» با مصرعِ ثانی شعر ۵ مربوط است [8] این دو شعر تنها در نسخهٔ هشتم وجود دارد [9] ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۲۵ = بیشۂ ؛ ن ۲، ۸، ۱۰ = بیشه [10] ن ۱۲ = سنان ؛ ن ۱، ۵ وغیره = نهان [11] ن ۲ = رمیدن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۵ وغیره = بریدن -

بیا ای عمر، ترکِ بی وفایی کن که تا[1] محشر | ز زخمِ غمزه‌یی[2] در خون طپیدن آرزو دارم
بیا ای مرگ یاری کن که بی او تا توانستم | بخون غلطیدم، اکنون آرمیدن آرزو دارم

زمن پوشید عرفی عزمِ[3] خود را، آه اگر داند
که من هم زهرِ بدنامی چشیدن آرزو دارم

(۹۶)

ما دستِ[4] دل ز چشمهٔ بهبود شسته‌ایم | دایم به زهرِ داغِ نمک سود شسته‌ایم
دل در دعای کامِ نفس بر نیاورد | زین شعله ننگِ نسبتِ این دود شسته‌ایم
حاشا[1] که بشکند لبِ نانی به عافیت | دستی که ما ز نعمتِ مقصود شسته‌ایم
آسوده شو[5] حسود که ما از ضمیرِ دل | اندیشهٔ زیان و غمِ سود شسته‌ایم
مستیم[6] و روی سجده زمحراب تافته | گردِ ریای از درِ معبود شسته‌ایم

عرفی چه[7] مایه عجز به هر چشمه برده‌ایم
تا لوحِ دل ز بود[8] و ز نابود شسته‌ایم

(۹۷)

از بسکه روی گرم به هر سو گذاشتیم | صد داغِ شعله خیز دران کو گذاشتیم
از شرمِ ناکسی نه گشودیم دیده را | هرگه به آستانهٔ[9] او رو گذاشتیم
در تکیه گاهِ عشق دلِ زخم خورده را | الماسِ فتنه در تهِ پهلو گذاشتیم
هر گوهری که دل ز تعلق خریده[10] بود | در دامنِ کرشمهٔ دلجو[11] گذاشتیم

---

[1] ن ۵۵، ۱۰، ۳۵ = تا محشر؛ ن ۱، ۸، ۹ = در محشر [2] ن ۹ = غمزه‌اش؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیره = غمزه‌یی [3] ن ۵۱ = عرفی ما تا راه گرداند؛ ن ۲، ۸، ۲۹، ۳۵ = عرفی عزمِ خود را آه اگر داند [4] ن ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = دستِ دل؛ ن ۲، ۸، ۱۷، ۳۵، ۵ = دست و دل [5] ن ۲، ۸، ۱۷، ۳۵ = تمر؛ ن ۱۰ = شو؛ ن ۱، ۵ = ای [6] ن ۹، ۱۱ = بستیم رعنا زمحراب آرزو؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = مستیم و روی سجده زمحراب تافته [7] ن ۱۱ = چه پایه؛ ن ۹ = چو مایه؛ ن ۲، ۸، ۱۰، ۳۵ وغیره = چه مایه [8] ن ۳۵ = بود و ز؛ ن ۵۵ = بوده و [9] ن ۱۰۵ = به آستانهٔ او؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = آستان غش [10] ن ۹ = گرفته؛ ن ۱، ۵، ۸ = خریده [11] ن ۱، ۵ = جادو؛ ن ۲، ۸، ۱۰، ۳۵ = دلجو [12] این بیت در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد۔

مابر فریبِ چشمِ غزلانه[1] تاختیم
مجنونِ باز مانده به آهو گذاشتیم

امروز در زیارتِ دار[2] ندامت است
آن سر که دوش بر سرِ زانو گذاشتیم

یک بار کرد بخو[3] به خرابی مزاجِ دل
دست از عمارتِ دلِ بدخو گذاشتیم

(۹۸)

از مردنِ[4] دشوارِ من است آن مژه پُرنم
ای جانِ به لب آمده گویک[5] دونگه کم

لطفِ تو گرم چاره نه داند عجبی نیست
بسمل شده را به نه شود زخم ز[6] مرهم

تا فاش نه سازم بر بیگانه غمِ او
تکلیفِ[7] خصوصیتِ من کرده به محرم

ای اہلِ بہشت این ہمه حسرت به غمم چیست
از[8] من که رسانم به شما لذّتِ این غم

ہرگاه که میرد کسی از عشقِ تو ناکام
یارانِ مرا تازه شود شیوهٔ ماتم

داغی به نهم بر دلِ آن زخم[9] که باشد
لب[10] تشنهٔ الماس نه دل خستهٔ مرہم

یارب به جہانی که رود تنگ[11] نه باشد
عرفی چو برد مایهٔ دردِ تو ز عالم

(۹۹)

در[12] دل این شعله ز شوقِ[13] صنم افروخته ایم
آتشِ بت کده را در حرم افروخته ایم

شبِ غم تا ابدم[14] راه برد دل، ہرگام
آتشِ آه[15] به راهِ عدم افروخته ایم

---

[1] ن ۱۰ = غزالی نه تاختیم ؛ ن ۱، ۵، ۳۶ = غزالانه تاختیم ؛ ن ۹، ۱۱ = غزالان باختیم ؛ ن ۲، ۲۹، ۳۵ = غزلانه باختیم ؛ ن ۲۸ = غزلان تاختیم [2] ن ۹ = دل سیری کند ؛ ن ۱۱ = داراست ایمنت ؛ ن ۲۸ = دیر است مست باز ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دارِ ندامت است ——————— [3] ن ۲ = خانه خرابی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = خو به خرابی ؛ ن ۱۰ = رو به خرابی [4] ن ۲۵، ۱۲ = از دیدنِ بسیار ؛ ن ۱، ۵ و دیگر ہمہ نسخہ ہا = از مردنِ دشوار [5] ن ۹ = گو یک نگہی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = گو یک دو نگه کم [6] ن ۱۷ = نز ؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = به [7] ن ۹، ۱۱ = تحقیق ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = تکلیف [8] ن ۲، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱ = بر ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = از [9] ن ۵، ۸ = داغی بنهم بر دل آن داغ ؛ ن ۱ = داغی بنهم بر دلِ آن زخم ؛ ن ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵ = داغی بنهم بر دل و آن داغ [10] ن ۹، ۱۱ = لب تشنهٔ الماسِ تر و تشنهٔ مرہم ؛ دیگر نسخہ ہا = بطوریکہ نوشتہ شد [11] ن ۵، ۸ = تنگ ؛ ن ۱، ۲، ۱۰ = ننگ [12] ن ۹، ۱۱ = از ؛ ن ۱، ۵ = در [13] ن ۹، ۱۱ = چو داغِ صنم ؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = ز شوقِ صنم [14] ن ۸ = تا ابدم ؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = تا بعدم [15] ن ۹، ۱۰، ۱۱ = راه ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = آه [16] ن ۲۸ = برساند ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رسانم۔

موسی آرید درین دیر که از تاب نظر — آتش طور ز روی صنم افروخته ایم

چو نه نازیم[1] به این حوصله کز جام عنت — کرده بسیاری می نوش و کم افروخته ایم

سجده ای برهمن این جانه حرام است[2] بیا — که صد آتش کده در کنج غم افروخته ایم

ما ملامت زدگانیم که در گوشه[3] غم — آتش دل همه از داغ هم افروخته ایم

کی بر اهل کرم روی طلب زرد کنیم — ما که از جرعهٔ جام کرم افروخته ایم

گشته ایم از سخن پیر مغان روشن دل — بفروغ نفس جام جم افروخته ایم

ما به هر غمکده[4] عرفی که گذر داشته ایم
شمع مقصود به یمن قدم افروخته ایم

(۱۰۰)

منم کز بادهٔ عشرت خروشیدن نمی دانم — به دست من مده این می که نوشیدن نمی دانم

طبیبا از دوا[4] بر قامت دیوانه ای[5] چون من — مبر پیراهن راحت که پوشیدن نمی دانم

من آن مست بی شرم[6] کز صد سال شوق او — نماید آتش من تیز جوشیدن نمی دانم

به ریش نازکی[7] کز[8] مرهم آسیب نمک یابد[9] — نهی الماس واز خیرت[10] خروشیدن نمی دانم

به صد امید ناکوشیدنم[11] در مدعا عرفی
ز استغنا بدان ماند که کوشیدن نمی دانم

(۱۰۱)

چند[12] چو اهل آبرو در پی آبرو روم — زهر ز امتحان خورم در پی آرزو روم

---

۱ ن ۲ = ننازیم؛ ن ۸ = نتازیم؛ ن ۵، ۳۵ = بنازیم ۲ ن ۵، ۶ = خانه؛ ن ۲، ۸، ۹ = گوشه ۳ ن ۱، ۵ = میکده؛ ن ۲، ۸، ۹، ۱۰، ۱۵ = غمکده ۴ ن ۹ = طبیبا سرکش است این قامت؛ ن ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = طبیبا از دعا بر قامت ۵ ن ۱، ۵، ۹ = دیوانه خوی من؛ ن ۲، ۸، ۱۷ = دیوانه ای چو من ۶ ن ۹، ۱۰، ۱۱ = من آن مست بی شوقم؛ ن ۲۸ = منم آن مست بی شرم؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = من آن مست بی شرم ـ ۷ ن ۹، ۱۱ = تازگی؛ ن ۲۶، ۵، ۸، ۱۰، ۱۵ = نازکی ۸ ن ۹ = از؛ ن ۱۰ = گر؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸ = کز ۹ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = یابد؛ ن ۲ = ریند؛ ن ۹، ۱۱ = ساید ۱۰ ن ۲، ۶ جراحت؛ ن ۱، ۵ = حیرت ۱۱ ن ۹، ۱۱ = باکوشیدنم؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = ناکوشیدنم؛ ن ۲ = وزبا مدعا کوشیدنم ۱۲ این شعر تنها در نسخه ۹، ۱۱ یافته شد

شوق سرِ بریده را بر سرِ دار می برد — این سر و صد سرِ دگر بازم و رو برو روم
دست بدست می روم همرهِ لشکرِ جنون — تا به کدام دشتِ خون پا نهم و فرو روم

(۱۰۲)

حالِ ما بنگر که آهوی حرم گم کرده ایم — رهبرِ امّید ما در هر قدم گم کرده ایم
چون نشان یابیم دراین تیره شب[۷] ان شاهِ حسن — ما که دور افتاده از خیل و علم[۷] گم کرده ایم
می شود اسبابِ غم هر لحظه[۱] افزون گرچه ما — مایهٔ افزایشِ اسبابِ غم گم کرده ایم
چون ترنمهای مرغانِ بهشتی بشنویم؟ — ما که دور افتاده و باغِ ارم گم کرده ایم
طعنه کمتر زن حرم جویان ره گم کرده را — این ملامت بس که ما راهِ حرم گم کرده ایم
شرمِ[۲] ما ازبستنِ زنّار ولافِ کفر باد[۳] — کز عبادت مانده و دیرِ صنم گم کرده ایم

این تأسف ها بجای خود بود عرفی که ما
گوهرِ یکدانهٔ بی زینگونه کم گم کرده ایم

(۱۰۳)

زمعموری به تنگم جز دلِ ویران نمی خواهم — چو سلطانِ محبت ملکِ آبادان نمی خواهم
کسی تا کی پریشان کوشش[۴] و سر در هوا باشد — دگر یارِ جنونم عقلِ سرگردان نمی خواهم
نه داغِ تازه می خارد نه زخمِ کهنه می کاود — بده یارب دلی کین صورتِ بیجان نمی خواهم
بتسکینِ دلِ غم دوستم ناصح چه می گوئی[۴] — اگر شیون نه دانی تن زن این دستان نمی خواهم
زعالی دودمانِ عشقم از راحت بود ننگم — برهمن زاده ام کیشِ مسلمانان نمی خواهم
دم گرم و خراشِ[۵] سینه را من دوست می دارم — بهوشان رخ که من جان کندنِ آسان نمی خواهم
گر آبِ خضر نوشم بایدم از عشق فرمانی[۶] — دگر خونم دهی می نوشم و فرمان نمی خواهم

---

۱ ن ۱، ۵ = لحظه؛ ن ۲، ۸، ۱۰ = ساعت ۲ ن ۱، ۲، ۸، ۱۰ = شرم؛ ن ۹، ۱۱ = پیر ۳ ن ۹، ۱۱ = زر؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۵ = باد ۴ ن ۵، ۸ = کوششی؛ ن ۱، ۲، ۹، ۱۰، ۱۱ = گویی ۵ ن ۱، ۵ = خروش؛ ن ۸، ۱۰ = خراش ۶ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰ = فرمانی؛ ن ۹ = فرجانی؛ ن ۲۸ = دانائی ۷ ن ۲، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = علم؛ ن ۱، ۸ = حشم۔

میفشان نشترِ الماس بر داغِ دلم عرفی
تهی[1] دستی بسم جمعیتِ سامان نمی خواهم

(۱۰۴)

اگر صد خم شراب از دیده بارم | مکن باور که مستم، در خمارم
طبیبا نبضِ من آهسته تر گیر[2] | که من در پوست سر تا پا فگارم
مرا ای کاو و دد[3] اندیشه می باش | که ابجد خوانم و آموزگارم
عنان داری ندانم این قدر هست | که من بر آرزوی خود سوارم
قوی بازوی و کوته کمندی | عجب دردیست من این درد دارم
غرورم می دهد طاعت، گنه کو | چنان مستم که مشتاقِ خمارم

گنهِ معشوقهٔ عفو است عرفی
من از بی بشریِ خود شرمسارم

(۱۰۵)

ده که یار از گفتگو هرگز نیاید مطلبم | بس که موجِ خونِ دل در ریشه[4] انداز[5] دبم
چشمهٔ نورم ولی در دودِ عصیان موجزن | آفتابم، آفتاب سایه پرورد شبم
طفلم اما آگهم کز خونِ دل پرورده اند | آن شجر کز وی تراشیدند لوحِ مکتبم
مژده باد ای لا ایمانِ بت که عشق آباد کرد | سومناتی در دل و خمخانه یی در مشربم
گاه زناری حمایل گاه تسبیحی بدست | تا شود روشن که من دیوانهٔ بی مذهبم
برهمن خاشا[6] که افشاند به دیر از بامِ صنم | آنچه دل در کعبه می ریزد زیاربِ یا ربم

عرفی از کج بازیِ سیاره آسودم که دوش
آتشِ دل شعله زد در خان و مانِ کوکبم

---

[1] ن ۲۵ ، ۸ = پریشانی ؛ ن ۹ ، ۱۱ ۔ تہی دستم ؛ ن ۱ ، ۵ ، ۱۰ = تہی کستی [2] ن ۲ = بین ؛ ن ۱ ، ۵ ، ۸ ، ۱۰ ، ۱۷ ، ۲۵ گیر
[3] ن ۱ ، ۵ ، ۱۷ ، ۲۵ ۔ در کر ؛ ن ۸ ، ۱۰ ۔ با [4] ن ۲ = غصہ ؛ ن ۱ ، ۵ ، ۸ ، ۱۰ = ریشہ [5] ن ۵ ، ۸ ۔ می گیرد ؛ ن ۱۰ ۔ می
[6] ن ۱۰ = خاشاک ؛ ن ۱ ، ۲ ، ۵ ، ۸ ، ۲۵ ۔ حاشا۔

(۱۰۶)

مارہ نشین مردم بیمار دوستیم — سختی کشیم حیف کہ غمخوار دوستیم

ہردم خیال نازی و فکر کرشمہ یی — دشمن تماشِ خاطر و آزار دوستیم

ای نوحہ سنج نالہ نہ دزدی زلب کہ ما — نازک دلانِ گریۂ بسیار دوستیم

ما منکریم شیدوریا را نہ زہد را — تسبیح دشمنیم نہ زنار دوستیم

با عجز لذتیست تو در کارِ خویش باش — ماتشنۂ شہادت و زنہار دوستیم

ای عندلیب گلبن و دستان ترا کہ ما — منصور نغمہ و رسن و دار دوستیم

خلوت نشینی از من و عرفی مجو کہ ما

رسوائیانِ کوچہ و بازار دوستیم

(۱۰۷)

باز آی تا بہ ذوقِ ستم آشنا شویم — ماشیشہ و تو سنگ بہم آشنا شویم

سازِ محبتیم و زما گوش و لب تہیست — حاشا کہ ما بہ لوح و قلم آشنا شویم

صد لوحِ دل بیک درم داغ می خرند — زین ننگ با معاملہ کم آشنا شویم

باید کشید خونِ شہیدان سبو سبو — تا اندکی بہ ذوقِ ستم آشنا شویم

گفتی بہ راہِ کعبہ کنید آشنا قدم

اول رہی کہ ما بہ قدم آشنا شویم

(۱۰۸)

له ن ۹، ۱۱ = دیدار؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰ = بیمار ٢ه ن ۱۰ = تیمار؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = غمخوار ٣ه ن ۱، ۸، ۹ = خاطر و آزار؛ ن ۵، ۱۰، ۱۱ = خاطر آزار ۴ه ن ۱۰ = ای سبحہ دشمنیم؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹ = تسبیح دشمنیم ۵ه ن ۹، ۱۱ = درد؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰ = با ۶ه ن ۱۰ = گلشن؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰ = گلبن ۷ه ن ۱۰، ۱۷ = ترا؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹ وغیرہ = سرا ۸ه ن ۲، ۹، ۱۱ = نغمۂ رسن و دار؛ ن ۱، ۵، ۸ = نغمہ و رسن و دار ۹ه ن ۱۷ = محبتیم و زما؛ ن ۱، ۵ = محبتیم زما ۱۰ه ن ۲، ۸، ۱۲، ۱۵ = لختِ دل؛ ن ۱۰ = زخمِ غم؛ ن ۹، ۱۱ = بحثِ غم؛ ن ۱، ۵ = لوحِ دل ۱۱ه ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = ستم؛ ن ۸، ۹، ۱۰، ۱۱ = عدم ۱۲ه ن ۱، ۵ = قدم آشنا کنید؛ ن ۲، ۸، ۱۰ = کنید آشنا قدم؛ ن ۹، ۱۱ = کنند آشنا قدم۔

قدح دهید لبالب خراب گو شده باشم — اگر هلاک شوم در شراب گو شده باشم

به بزمِ عیش[۱] روم تا بکی مصیبت و شیون — خراب نغمهٔ چنگ و رباب گو شده باشم

نه خنده بی نه نگاهی بلی تراحهٔ تفاوت — شکنجه خوارِ دو صد پیچ و تاب گو شده باشم

غبارِ کوچهٔ عشقم ز دامنم چه فشانی — عبیر پیرهن آفتاب گو شده باشم

چه شد که عین[۲] ثوابم[۳] رهم[۴] دهند به دوزخ — شریکِ لذّت اهل عذاب گو[۵] شده باشم

ز جرمِ عشق کنند ار سوال روزِ قیامت — به صد کتاب سخن در جواب گو شده باشم

نظر بدوز و مکن منعم از مشاهده عرفی
خراب گو شده باشی کباب گو شده باشم

(۱۰۹)

به سهوار توبه از می کردم در دیرِ مغان هشتم — کسی گر باز م آرد بر سرِ خم سربسر خشتم[۶]

به فتراکم به بند عشق و گوید دست و پاکم زن — که من بسیار ازین صید زبون در خاک و خون هشتم

ردای[۷] عافیت بس خام باف است آتش در زن[۸] — که من[۹] زین پنبه عمری رشتهٔ زناری رشتم

سراسر کامم و در چشمهٔ لذّت فرو رفتم — سراپا ریشم و در پنبهٔ الماس آغشتم

نه طوبی داشت سرسبزی نه کوثر داشت نمناکی — که من در[۱۰] شعله زارِ سینه تخم ناله می کشتم

تماشای جمالِ حور و غلمانم کجا شاید[۱۱] — مرا آیینه می باید که بینم تا چه حد زشتم

بگوشم کاتبِ اعمال گوید عرفی انصافی
که ننوشتم ثوابی ور گنه صد لوح بنوشتم

له ن ۲، ۹ = عشق ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیره = عیش که ن ۹، ۱۱ = اهل ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیره = عین ته ن ۱، ۵، ...
ن ۲، ۸، ۱۰، ۳۵ وغیره = ثوابم که ن ۸ = مرا ؛ ن ۱، ۵ = رهم ه ن ۱، ۲، ۹، ۱۱ = کو ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۳۵ = گر که
۱، ۵، ۳۵ = من همان خشتم ؛ ن ۸، ۱۰ = سربسر خشتم ؛ ن ۹، ۱۱ = از جهان رستم که ن ۱۰ = ردای عافیت را
کف گیر و آتش زن ؛ ن ۱، ۵، ۸ = ردای عافیت بس خام بافت' آتشش در زن ه ن ۱۱ = که من زین ...
عمری رشتهٔ زناری رشتم ؛ ن ۱، ۵ وغیره بطوریکه نوشته شد له ن ۱۰ = از شعله ای در سینه ؛ ن ۸ = از ...
سینه ./ ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = در شعله زار سینه له ن ۱، ۵، ۹، ۱۱ = باشد ؛ ن ۸، ۱۰، ۳۵ = شاید لله ن ...
گو ؛ ن ۱، ۵ = کو.

(۱۱۰)

دل بدست و پای کوبان از حرم بگریختم　　وین سیه قندیل را در طاقِ دیر آویختم
توتیای دیدهٔ توفیق یعنی خاکِ دیر　　بر سرِ دل تهنیت گویان به مژگان ریختم
راهبِ دیر و صنم مستِ سماعِ ماتم اند　　تا به شیون نغمهٔ ناقوس را آمیختم
گوهری کز وی بیابد دیدهٔ معنی صفا　　در جهان پیدا نه شد هر چند خاکش بیختم

مانه[1] در دیریم عرفی عشوه گر، در کعبه نیز
مدتی بازیچه‌ها از پرده می انگیختم

(۱۱۱)

دل و جان پردگی بود[2]ند وین افسانه‌شان کردم　　چراغِ خانقاه و شمعِ آتش خانه‌شان کردم
زبیمِ هجر و امیدِ وصال آشفته دل بودم　　زحیرت آشنا گشتم از خود بیگانه‌شان کردم
ز[3]شوقِ مه وشان در[4]خاک چندان سوختم خود را　　که بر شمعِ مزارِ خویشتن پروانه‌شان کردم
سبوها دوش در مستی شکستم لیک یک یک را　　دگر برچیدم و بوسیدم و پیمانه‌شان کردم
نوشت این نکته خاکم در ازل بر لوحِ بختِ خود　　که دیر و کعبه را آوردم و ویرانه‌شان کردم

به بزمِ بی غمان دوشینه بودم میهمان عرفی
ز بس کز بهرِ دل بگریستم دیوانه‌شان کردم

(۱۱۲)

ز بیدردی به امیدِ اجل در عشق مرهونم　　نه شرم از قتلِ فرهاد و نه عار[5] از مرگِ مجنونم
وبال از هوش و آسیب از خرد گر هم چنین خیزد　　همان بهتر که ساقی در شراب اندازد افیونم
فغانِ العطش تا گر بگوشِ خضر ره یابد　　بیا[6] ای عشق و بنماره به سوی چشمِ پرخونم
که در بیرونِ گلخن[7] بلبلی را در قفس دارد　　که فریادی ازو آغوشِ آتش برد بیرونم

---

[1] ن ۹ = مایه؛ همه نسخه‌های دیگر = مانه (ممکن است که قافیهٔ این غزل بطورِ کلی به شکل جمع بوده باشد) [2] ن ۲، ۹، ۱۱ = بوند؛ ن ۱، ۵ = کردند [3] ن ۹ = سوز؛ ن ۱، ۲، ۵ = شوق [4] ن ۲، ۲۹ = در عشق؛ ن ۹ = از درد؛ ن ۱، ۳۵، ۵ = درخاک [5] ن ۹، ۱۱ = ننگ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰ = عار [6] ن ۲، ۲۸ = بنازای؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱ = بیای [7] ن ۹ = گلشن؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۳۵ = گلخن

اگر در سایهٔ طوبی برد خوابم محال است این　　که غمهای تو بر بالین نیارد صد شبیخونم

متم کز حرص تاراج متاع درد و غم عرفی
گهی در آستین بخت و گه در جیب گردونم

(۱۱۳)

چه غم ز رفتن دین است می‌کشد اینم　　که غمزهٔ تو به بازیچه می‌برد دینم

فروغ آینه[۱] می چراغ مجلس نیست　　کجاست سرکش دیدهٔ خدا بینم

چه گفت دختر رز؟ گفت[۲] او ز من برخورد　　که از شکستن ناموس داد کابینم

امام شهر که مستم ندید[۳] و حیران بود　　بگو بیا به تماشا، کنون که رنگینم

وصال[۴] هر سر مویم به عشرتی بپرد　　دلی چو نیک بکاوی هنوز غمگینم

چکد ز هر سر مویم هزار چشمهٔ زهر　　از آن به چشم و[۵] دل اهل درد شیرینم

ز نور ناصیهٔ من صباح[۶] می‌تابد[۷]　　شبی که دختر رز بود شمع بالینم

ز من فراغت فردوس دور باد که من　　بساط ماتمیان بر فراغ می‌چینم

هزار غم پی[۸] سر کرده ام دلی[۹] در دل　　غم تو ریشه فرو برده می‌کشد اینم

روم به میکده عرفی که بشکنم توبه
مباد محتسب از دل برون کند کینم

(۱۱۴)

صد پردهٔ تصور باطل شکافتیم　　تا اندکی معاملهٔ دل شکافتیم

نوری نداشت غمکدهٔ حسن از دریچه تافت[۱۰]　　روزن به آن دریچه مقابل شکافتیم

آن کشته ایم کز اثر نوحه های خویش　　صد بار جامه بر تن قاتل شکافتیم

---

۱ ن ۹۵، ۱۱ = آینه ام؛ ن ۵، ۵۵، ۳۴ = آینهٔ ی ۲ ن ۱، ۵، ۳۵ = آن؛ ن ۸، ۱۰ = او ۳ ن ۵، ۵۵، ۳۵ = مستم بدید حیران بود؛ ن ۹۵، ۱۱ = مستم ندیده حیران بود؛ ن ۸، ۱۰ = مستم ندید و حیران بود ۴ این شعر تنها نسخه های ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد ۵ ن ۱، ۵، ۹۵، ۱۱ = چشم دل؛ ن ۱، ۲، ۸، ۱۰ = چشم و دل ۶ ن ۸ = چراغ؛ ن ۹، ۱۰، ۳۵ = صباح ۷ در همه نسخه‌ها "تابد" "ولی" "تابید" بهتری نماید ۸ ن ۹۵، ۱۱ = هزار غم سر غم کرده ام؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = هزار غم پی سر کرده ام ۹ ن ۹۵، ۱۱ = باف؛ ن ۲۸، ۳۵ = تافت؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = یافت

در جستجوی لذّتِ زخمِ نهانِ تو — هر مویِ[۱] کشتگانِ ترا دل شکافتیم
بهر فسونِ دردِ تو از گوشهٔ لحد — صد ره به چاهِ جادوی بابل شکافتیم

عرفی خجل نشین که معمای آرزو
آخر بنامِ مطلبِ باطل شکافتیم

(۱۱۵)

از نصیحت دلِ عشّاق مشوّش دارم — گرچه من دست نه از دور بر آتش دارم
گر نه دارد دلم از ذوقِ سمندر اثری — از چه با گوشهٔ آتشکده‌ها خوش دارم
گر نه گویم ز دلِ سوخته با او چه زیان — مشتری حاضر و من عود به آتش دارم
صیدم از دیده نهان گشت و من از ناحق — شست نابسته به زه دست به ترکش دارم
گر سرم دهر نیفراخت[۲] ستم بر خود کرد — من برای چه دلِ خویش مشوّش دارم
ساقیا می ده[۳]، اگر هیچ ندارم غم نیست — که همه دارم اگر بادهٔ بی غش دارم

نه همین امشبم[۴] از نالهٔ عرفی بی خواب
همه شب گوش به این نغمهٔ دلکش[۵] دارم

(۱۱۶)

شکایت[۶] از تو به اندازهٔ جفا دارم — همین قدر گله دارم دگر دعا دارم
ترا کلیدِ بهشت اندر آستینِ عطاست — ولی چه سود که من طالعِ گدا دارم
کرشمه‌یی ز تو صد جان ز من زهی انصاف — که این معامله با چون تویی روا دارم
صد آه کردم و هیچم امید نیست ولی — به ناله‌یی که نه کردم امیدها دارم
تو تیغ بر کف و من جان بکف نمی دانم — که من بجانِ خود این دشمنی چرا دارم

۱؎ ن ۱۰ = سوی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = موی ۲؎ ن ۱، ۵ = بیفراخت ؛ ن ۸، ۱۷ = نیفراخت ۳؎ این ۲ شعر تنها در نسخه‌های ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵ یافته شد ۴؎ ن ۱، ۵ = اشب ازین ؛ ن ۵، ۸، ۱۲، ۳۵ = امشبم از ۵؎ ن ۱، ۵ = نغمهٔ دلکش ؛ ن ۸ = زمزمهٔ خوش ؛ ن ۱۰ = نالهٔ دلکش ۶؎ این غزل تنها در نسخهٔ سوم یافته شد. اشعارِ دوم و چهارم و پنجم و ششم در غزلِ شماره ۵ با مطلعِ مختلف هم یافته شدند.

ازین که شکرِ جفای کنم، خجل نه شوی — که حیله می کنم و چشم بر وفا دارم

به جورِ دوست خدایا که بی اثر مگذار — خراش سینه که در آهِ بی ریا دارم

(۱۱۷)

هر چند بی غمانه به مسکن فتاده ام[1] — زنجیرِ صد کرشمه به گردن فتاده ام

در نعمتِ او فتاده و شکری نمی کنم[2] — بس ناشگفته در گل و گلشن فتاده ام

خوشدل به نورِ[3] شمعِ شبستانت از برون — شبها به خاک[4] دیده به روزن فتاده ام

گردِ حریمِ دیرم و در دیده ام کشند — تا از کدام گوشهٔ دامن فتاده ام

از قسمتِ ازل نه کنی[5] شکوه، ای خموش — من شاخِ طوبیم که به گلخن[6] فتاده ام

مفگن به خاکم ار ثمرِ نارسم، بچش — کز شاخِ نخلِ وادیِ ایمن فتاده ام

در بزمِ عیش عرفی اگر روز ساکتم[7]
شب تا سحر به حلقهٔ شیون فتاده ام

(۱۱۸)

وقت آن است که افیون به شراب اندازم — دو جهان را به یکی جرعه خراب اندازم

دلم از صوتِ تذروانِ بهشتی نه گشود — گوش بر نالهٔ مرغانِ کباب اندازم

خون همین[8] ریختم[9] از[10] گریه به چشمِ بینش[11] — آب نادیده سفالی به شراب[12] اندازم

ای که بر زشتیِ من خنده زنی، باش که من — بخرم دستی و از چهره نقاب اندازم[13]

... ... — زخمیِ یک دو سه روزی بشراب اندازم[14]

---

[1] ن ۳، ۱۱ = فتاده ایم؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۵ = فتاده ام [2] ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰ = نمی کنم؛ ن ۳، ۱۱ = نمی ک...
ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۱، ۲۵ = بنور؛ ن ۱۰ = بنود [3] ن ۱، ۵ = زچاک؛ ن ۲، ۳، ۸، ۱۰ = به خاک [5] ن ۲ = چه ک...
۳ = نه کنم؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۱ = نه کنی [6] ن ۳ = گلشن؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰ = گلخن [7] ن ۱، ۲، ۳ = ساکتم؛ ن ۵، ...
ساکنم؛ ن ۳ = شاکیم [8] ن ۲، ۸ = به می؛ ن ۱۱ = همین [9] ن ۱۰ = ریختم؛ ن ۸ = بنختم؛ ن ۲ = بچینم [10] ن ۲...
ن ۱۰ = از [11] ن ۲، ۸ = بلبش؛ ن ۱۰ = بینش [12] ن ۲، ۸ = گلاب؛ ن ۱۰ = شراب [13] این بیت تنها در نسخ...
۸، ۱۰ یافته شد [14] در ن ۲۸، ۳۵ ردیفِ غزل "اندازیم" هست ولی این درست نیست [15] این مصرع تنها...
۳۶ یافته شد ـ مصرعهٔ اولی باین طور می تواند: "تاشوم بیخود و سرمست ز ساز و آواز" ولی

گل فشانند به بستر همان چون عرفی ومن مشت خس چینم ودر جامهٔ خواب اندازم

(۱۱۹)

خوش آن که در غم دل رازدارِ خود باشم ز فرطِ گریه خجل از کنارِ خود باشم
خوش آن کشش که مرا آنچنان زخود برد که بیخود افتم و در انتظارِ خود باشم
خوش آن قبولِ نیازی که در هجوم بلا به گریه های سحرگه حصارِ خود باشم
کجاست طبع سلیمی و حسنِ تعلیمی که در معامله آموزگارِ خود باشم
کجاست برقِ جمالی که از تجلّیِ آن ستاره سوختهٔ روزگارِ خود باشم
کجاست مستیِ عشقی که پندگو همه عمر ملامتم کند و من به کارِ خود باشم
کجاست مغبچه یی کز فریبِ او هر دم خجل ز توبهٔ نااستوارِ خود باشم
چه در زمِ این همه طامات و زرق بهرِ بهشت چرا نه بلبلِ باغِ بهارِ خود باشم
کجا روم منِ دیوانه وش، همان بهتر که شرمسار ز اهلِ دیارِ خود باشم

خوش آن معامله عرفی که از زبانِ دو کون
تو دشمنِ من و من شرمسارِ خود باشم

(۱۲۰)

ما چه در انجمنِ اهلِ طرب نی زده ایم هر نفس دستِ فغان بر دهنِ نی زده ایم
نوح بی حوصلگی کرد که طوفان انگیخت ورنه او قطره و ما بحر از این می زده ایم
تاکه ناچیده فشانیم مزن طعنه اگر خنده بر قاعدهٔ کام دهِ طی زده ایم
شاید ار می زدنِ ما نه شمارند گناه که صبوحی همه با نغمهٔ یا حی زده ایم

۱؎ ن ۲ = جنون ؛ دیگر نسخه ها = قبول ۲؎ ن ۹ = حجابی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = جمالی ۳؎ ن ۹ = که زاهد از ره طعن ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = که پندگو همه عمر ۴؎ ن ۱، ۱۰ = ناله تا چند فشانیم ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = تاکه ناچیده فشانیم ۵؎ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = نغمه ؛ ن ۱۷ = نعره ؛ ن ۱۰ = ناله ۔

طعنهٔ می کشی امروز به ما زند عرفی
ما هم این زخم بسی بر جگرِ وی زده ایم

(۱۲۱)

عشق[1] تا غم می دهد من شکرِ نعمت می کنم / تا[2] شبیخون می زند[3] من[4] خوابِ غفلت می کنم
تا کی از پژمرده جان گویی نثارم کن به دوست / فکرِ دیگر کن که این خود وقتِ فرصت می کنم
تا گوارا[5] بود مرهم زخم با بی ذوق شد / ناخنی در کارِ جوشش گاه لذت می کنم
هر گه[6] از عصیان دلم بگرفت در دیرِ مغان / می کشم اسلامیان را بیش و وحشت می کنم
عیبم از رسوایی و رندی مکن زاهد خموش / هر دو زر را قیم و من بیش از تو شهرت می کنم
گوهرِ اسلام من عرفی چه ارزد پیشِ عشق
تا بدانی ارزشش امروز قیمت می کنم[7]

(۱۲۲)

منم که در چمنِ سینه داغِ لاله شمارم / نگه به چشمهٔ زهر و نفس به ناله شمارم
منم که در چمنِ خلد پارهٔ جگرِ خود[8] / به جیبِ غنچه فشانم به دستِ لاله شمارم
حوالی ز پی برگ و سازِ عشق ندارم[9] / بیا که بر تو المهای بی حواله شمارم
پس از پیاله کشیدن ز قطره‌های[10] پریشان / هزار چشمهٔ خون در دلِ پیاله شمارم
هزار قافله رشیم به شهرِ سینه روان کن / که در بهاش امیدِ هزار ساله شمارم
نواله از جگرِ درد می دهند به عرفی
چه جای طعنه که من حسرتِ نواله شمارم

(۱۲۳)

---

۱ ن ۱۰ = گر عنت شوری برانگیزد قیامت می کنم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = عشق تا غم می دهد من شکرِ نعمت می کنم ۲ ن ۱۰ = با ؛ ن ۱، ۵، ۸ = تا ۳ ن ۱، ۵، ۸ = زند ؛ ن ۱۰ = زنم ۴ ن ۱، ۵، ۸ = من ؛ ن ۱۰ = ما ۵ ن ۸ = تا گوارا بود ؛ ن ۵، ۱۰ = تا گوارا بود ۶ این دو شعر تنها در نسخه‌های ۱، ۵، ۸، ۲۵ یافته شد ۷ این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۵ یافته شد ۸ ن ۱۰ = جگرم را ؛ ن ۱، ۵، ۲۵، ۸ = جگرِ خود ۹ ن ۱۰ = ندارم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = ندارد ۱۰ ن ۲۸، ۲۵ = چشمهٔ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = قطرهٔ ـ

خنده یی دیدیم و دل در اضطراب انداختیم | از تمنای بی صد خم شراب انداختیم
رازِ عشقت دوش بر خورشید کردم آشکار | آتشِ مستی به جامِ آفتاب انداختیم
با صبا گفتیم حرفی از شمیم سنبلت | مشتِ دودی در دماغِ مشکِ ناب انداختیم
شاهدانِ قدس می گویند با آسوده گان | دیده بگشایید هان اینک نقاب انداختیم
با[1] هوسناکان همی گفتند[2] در میخانه دوش | هان قناعت هان که افیون در شراب انداختیم
گر نسیم شیدِ ما مغزِ فلک سوزد رواست | خرقه را ده روز تا شب در گلاب[3] انداختیم
موسم شیبی[4] به خون آغشته خواهم داشتن | ما که بر خاکِ سیه فصلِ شباب انداختیم
سینهٔ شایسته[5] می باید که جوید کاوشی | بی سبب غمهای او را در عذاب انداختیم
بعدِ کشتن سر به پیش انداختیم از انفعال | چون زفتراکِ تو بوسی بر رکاب انداختیم

شکرِ تیغِ غمزه ات بر جانِ عرفی ریختیم
بسملی را تا ابد در اضطراب انداختیم

(۱۲۴)

از کفش چون ساغرِ دولت کشیدن یافتم | بهرِ دستش بوسه از لب در مکیدن[7] یافتم
گفتم[6] آسایش به بندد[9] زخمِ دل چون دیدمش | هر سرِ مو بر تنش در خون چکیدن[8] یافتم
از کدامین لب دعای عافیت سر زد[10] که من | در[11] بهشتِ غم سمومی در وزیدن یافتم
از ندامت لب گزیدم زهر جوشید از لبم | مژده ای دندان که ذوقِ لب گزیدن یافتم

جامهٔ جان پاره کردم دلقِ ایمان می درم
بسکه عرفی ذوقِ پیراهن دریدن یافتم

---

[1] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = ما ؛ ن ۱۰، ۲۸ = با [2] ن ۱۰ = گفتند ؛ ن ۱، ۵، ۸ = گفتیم [3] ن ۱، ۵، ۲۸ = گلاب ؛ ن ۸، ۱۰ = شراب [4] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = شیبی ؛ ن ۱۰ = شیبت [5] ن ۲۸ = سینهٔ شایسته باید تا پذیرد دردِ عشق ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۳۵ = خود سر شایسته یی باید که جوید کاوشی ؛ ن ۱۰ = سینهٔ شایسته یی باید که جوید کاوشی [6] ن ۸، ۳۵ = نمک ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۲۸ = جان [7] ن ۱، ۸ = مکیدن ؛ ن ۵، ۱۰ = چکیدن [8] ن ۱۰، ۱۷ = گفتم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = گفت [9] ن ۸، ۱۷ = نه بندد ؛ ن ۱، ۵، ۱۰ = به بندد [10] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = سرزد ؛ ن ۱۰ = برزد [11] ن ۱۰ = از ؛ ن ۱۷ = بر ؛ ن ۱، ۵، ۸ = در

(۱۲۵)

گفتیم[1] ترکِ راحت و درمان فروختیم — بستیم لب ز شهد و مگس ران فروختیم

مردم به نیم غمزه[2] ندانم چه می دهند — ما خود درین معامله ایمان فروختیم

تا کی دکانِ گریه فروشی نهد کسی[3] — ای دیده در به بند که دکان فروختیم

سودی نیافتیم بغیر از شکستِ دل — چندان که ما درستیِ پیمان فروختیم

آماده داشتیم دل از بهرِ غمزه ات — شد[4] مشتِ خون به دیدهٔ گریان فروختیم

مردم به دامنِ تو فروشند دستِ خویش — ما دستِ خود به چاکِ گریبان فروختیم

صد جان به نیم ناز دلا داده ای هنوز — این ناز هم بجای که ارزان فروختیم

ایمانِ ما کسی[5] به قیامت نمی خرد — ما هم به کفرِ زلفِ پریشان فروختیم

نابود شد متاعِ دل و دین[6] بروزگار — از بس که وام کرده به جانان فروختیم

یک ره ز مشفقی نه خریدیم عیبِ خویش

دایم هنر به مردمِ نادان فروختیم

(۱۲۶)

زین نالهٔ شکسته که پنهان فروختیم — جمعیتِ هزار پریشان فروختیم

کردیم ملکِ خویش به طاعت بهشت را — حیف از متاعِ عمر[7] که ارزان فروختیم

عالم گرفت گریهٔ ما بسکه این متاع — از آستین گرفته به دامان فروختیم

قانع به بوی دوست نگر دید شوقِ ما — این جنس را به مفلسِ کنعان فروختیم

دادیم صد غمِ کهن از غمزه اش بباد — صد زخمِ تازه هم به شهیدان فروختیم

هرکس به صبر و هوش و دل و دین بسی زبود[8] — اسباب این دکانچه بر ایشان[9] فروختیم

---

[1] ن ۱۰ = کردیم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = گفتیم [2] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = غمزه ؛ ن ۱۰ = ناز [3] ن ۱، ۵، ۳۵ = شد مستِ خون[4]، ن ۸ = شد مشتِ خون ؛ ن ۱۰ = صد مشتِ خون [5] ن ۱۰ = بروز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = کسی [6] ن ۱، ۵، ۱۰ = دل و دین روزگار ؛ ن ۸، ۳۵ = دل و دین بروزگار [7] ن ۱۰ = خویش ؛ ن ۵، ۸، ۱۰ = عمر [8] ن ۲ = سزد ؛ ن ۱، ۲، ۵ = ربود [9] در هر سه نسخه (۱، ۵، ۳۵) "دکانچه" هست ولی "دکان چو" بهتر است. [10] ن ۸، ۳۵ = پریشان ؛ ن ۱، ۵ = بر ایشان۔

گردی نه هشت غیرتِ عشق از متاعِ صبر / از بسکه ما تجمّل و سامان فروختیم

مشکل که ناخنی به علاجی کنیم بند[11]

اکنون که پشتِ دست به دندان فروختیم

(۱۲۷)

تا به کی همرهٔ اندیشهٔ باطل باشم / وز[1] دیارِ طرب آواره‌تر از دل باشم

گر گذشتم ز درِ کعبه نه از بی‌خبریست / مصلحت نیست که من صاحبِ[2] منزل باشم

گر به قانونِ معیّن نه زیم عیب مکن / حکمِ عشق است که آشفته شمایل باشم

من که دارا و سکندر علفِ تیغِ من اند / رسد[3] آن هم[4] که درین معرکه بسمل باشم[12]

من که از کشته شدن هم دلم آرام نیافت / جای آن[5] نیست که منّت[6] کشِ قاتل باشم

من که تا می نه کشیدم چمنِ گل نه شدم / گر به مسجد روم از میکده، جاهل[7] باشم

عنکبوتش به زوایا همه زنّار تنند / خانقاهی که منش مرشدِ کامل باشم

دل و دین آفتِ آزادگی آمد عرفی

به ازین نیست که بی مذهب و بی دل باشم

(۱۲۸)

تا کی دهم به دستِ تماشا زمامِ چشم / فالی زنم که گریه برآید به نامِ چشم

ای گریه بی مضایقه از در درآ که من / هر دم به خونِ دل بنویسم سلامِ چشم

زآن[8] طفلِ اشکِ من همه خون شد که اوفتاد / دوش از دریچهٔ دلِ ما شب ز بامِ چشم

صد نوحه[9] هست بر لب و نسپرده راهِ گوش[10] / صد گریه هست در دل و نشنیده نامِ چشم

از بسکه[13] حیرت آمد و بیگانگی فزود / امشب خیالِ دوست نه گردید رامِ چشم

---

[1] ن ۱۰ = در؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیره = وز [2] ن ۱، ۳، ۵ = صاحب؛ ن ۱، ۲، ۳، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵ = طالب [3] ن ۶ = منزد؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیره = رسد [4] ن ۲، ۱۰ = آنم؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = آن هم [5] ن ۱، ۵، ۱۰ = آن است؛ ن ۲، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵ = نیست [6] ن ۱۷، ۳۵ = شرمندهٔ؛ ن ۱، ۵ = منّت‌کش [7] ن ۹، ۲۸ = غافل؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ وغیره = جاهل [8] این شعر تنها در نسخه‌های ۱، ۵، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۵ یافته شد [9] ن ۲ = ناله؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۲۵، ۳۶ وغیره = نوحه [10] ن ۳۵ = کس؛ همه نسخه‌های دیگر = گوش [11] ن ۱۷، ۳۵ = تند؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸ = بند۔ [12] این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [13] این بیت شاملِ رقعه‌ای از عرفی هست به فیضی۔

عرفی فسرده چون نه شود مجلسم که باز
خالیست شیشهٔ دل و خشک است جامِ چشم

(۱۲۹)

عمر در شعر بسر کرده[1] و در باخته ام — عمرِ در باخته را بارِ دگر باخته ام
العطش می زند از تشنه لبی هر مویم — که قدحهای پر از خونِ جگر باخته ام
شاید ار تلخ کشم نالهٔ زخرمانِ سخن — طوطیِ گرسنه ام تنگِ شکر باخته ام
رسدِ شرحِ هنر چون نه شود محو که من — شش هزار آیتِ احکامِ هنر باخته ام[2]
ساقیِ مصطبهٔ نطقم و می دخته ام — طایرِ باغچهٔ قدسم و پر باخته ام
کشوری کش طرفِ کوچه بهفت اقلیم است — بهر ویرانه دهی زیر و زبر باخته ام
گفته گرشد ز کفم شکر که ناگفته بجاست — از دو صد گنج یکی مشت گهر باخته ام
صد مصیبت کده در هر سخنم مدغم بود — گریه و نالهٔ بی[3] شام و سحر باخته ام

(۱۳۰)

از دل غم او[4] دریغ داریم[5] — این می ز سبو دریغ داریم
تا در[6] سرِ کوی او[7] به[8] لغزید — پا از لبِ جو دریغ داریم
وز دیم ز چاکِ سینه مرهم — زین رخنه رفو دریغ داریم
خود چیست متاعِ دین که آن را[9] — از روی نکو دریغ داریم
عالم همه ریش و آبله[10]، ما — یک خنده ازو دریغ داریم

---

[1] ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷ = برده؛ ن ۳، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۶؛ ۳۵ = کرده [2] از یک نامهٔ عرفی پیداست که بیان دارای این ابیات یکی از دوستان صاحب استعداد داده شده بود او آن را گم کرد ولی چنانکه در پیش نقل این اثر نوشته شد، آن مجموعه بوقت ترتیب کلیاتِ عرفی یافته شده بود [3] ن ۲ = که در شام و سحر؛ ن ۸ = عرفی این (ناله) که در شام و سحر؛ ن ۱، ۵، ۲۵ = گریه و نالهٔ بی شام و سحر [4] ن ۶ = از؛ ن ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹ = در؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = بر [5] ن ۶، ۱۰ = او؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = تو [6] ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۳۵ = بلغزید؛ ن ۹، ۱۰، ۲۵ = بلغزد؛ ن ۱۷ = بلغزند [7] ن ۳، ۴، ۹، ۱۱ = آن را؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۳۵ = او را [8] ن ۳، ۳۵ = ریش و آبله؛ ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = ریشِ آبله ما؛ ن ۱، ۵ = ریش آبله، ما۔

سیراب و معززیم زان رو — آب از سگِ کو دریغ داریم
توگل به جهان فشانی و ما — سنگش ز سبو دریغ داریم
عرفی بدِ ما مگو که اسرار
از بیهده گو دریغ داریم

(۱۳۱)

تنهانه دلقِ خود بمیِ ناب شسته ایم — ناموسِ یک قبیله به این آب شسته ایم
قسمت بلاست ورنه زمی دلقِ خویش را — صد ره زشوقِ گوشهٔ محراب شسته ایم
ما توبه دشمنیم و قدح دوست، دور نیست — کز دل هوای صحبتِ احباب[2] شسته ایم
از بس شگفته در دهنِ تیغ رفته ایم — ترسِ قیامت از دلِ قصّاب شسته ایم
طاعت به کیش عالم و جاهل توجه است — ما دست و روی خویش به آداب شسته ایم
هم کفرِ ما به لذّت و هم دینِ ما به ذوق — زنّار و سبحه در شکرِ ناب شسته ایم
تاوانِ دل عطا مکن ای دل شکن که ما — از دفترِ معامله این باب شسته ایم
عرفی ببین که گریه چه طوفان نموده[3] است
کز چشمِ بخت دوستیِ خواب شسته ایم

(۱۳۲)

نشسته برِ سرِ[5] گنج و به فقر مشهورم — نهفته در تهِ دامن چراغ وبی نورم
مسیح تا دمِ آخر فسون دمید و هنوز — به صد جراحتِ روزِ نخست رنجورم
چنان به خواهشِ دیدار رفته ام شبِ وصل — که شوق هم به تقاضا ندیده در طورم
گمان مبر که دلم را توان تسلّی داد — که نا امید تر از زخمهای ناسورم
مکن به صورتِ دیوار نسبتم عرفی
که من کتابهٔ محرابِ[4] بیتِ معمورم

---

[1] ن ۱، ۵، ۶، ۱۰، ۱۱ = می آلوده دلق خویش ؛ ن ۲، ۸ = زمی دلق خویش را [2] ن ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = اصحاب ؛ ن ۱، ۵، ۱۰ = احباب [3] ن ۱، ۵، ۳۵ = آتش است ؛ ن ۲، ۸، ۱۰ و همه نسخه‌های دیگر = نموده است [4] ن ۱، ۵، ۹ = دیوار ؛ ن ۲، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ وغیره = محراب [5] خلاصه = بر سر فقر و به گنج ؛ همه نسخه‌های کلیات = به سر گنج و به فقر۔

(۱۳۳)

بس که دردِ عالمی در عشق تنهائی کشم — نالهٔ امروز را از ضعف فردا می کشم

خار خارِ راحتم ره می زند ای ساربان — گرم ران محمل که ناگه خاری از پا می کشم

چون بمرگِ خود بمیرم رحم کن خونم بریز — کز شهیدانِ تو فردا سرزنشها می کشم

عشق را در کف متاعی بود گفتم چیست؟ گفت — نیلِ بدنامیست بر روی زلیخا می کشم

تا مرا پا هست و خواهد بود عرفی سایه وش
خویشتن را از پیِ خوبانِ رعنا می کشم

(۱۳۴)

گر نه خود را بیخود از جامِ جنون می ساختم — دوش با این دردِ دل تا روز چون می ساختم

یادِ آن دوری[۱] که چون ذوقم[۲] فزاید روزِ وصل[۳] — حسرتِ دل هر دم از یادت فزون می ساختم

آه از آن حرمان که خود را با[۴] خیالاتِ محال — گاه می دادم تسلی گاه خون می ساختم

کی غمِ فرهاد و من یکسان بود گر من ز دل — غم برون می ریختم صد بیستون می ساختم

گر خبر می[۵] داشتم عرفی ز ناسازیِ او
کی چنین خود را بدستِ او زبون می ساختم

(۱۳۵)

شهیدِ عشقم[۶] و سیراب تر ز یاقوتم — ز نخلِ طور تراشیده اند تابوتم

مراست معجزهٔ مشکل گشاد هر ساعت — فریب می دهد امیدِ سحرِ هاروتم

به دستِ ساده دلی ده عنانِ کار که من — خراب کردهٔ تدبیرِ عقلِ فرتوتم

نه یوسفم ز چه محتاجِ یاریِ دلوم؟ — نه یونسم ز چه در قیدِ سینهٔ حوتم؟

چو گریه را دلِ پر خون شناخت دانستم — که می شود ز گرستن حباب یاقوتم

---

[۱] ن ۱۰ = روزی ؛ ن ۹، ۱۱ = دارد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۳۶ = دوری ؛ ن ۳۵ = دردی [۲] ن ۱، ۵ = چون ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱ = تا [۳] ن ۱۰ = بهر ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه‌ها = روز [۴] ن ۱، ۵، ۸ = با ؛ ن ۹، ۱۰، ۱۱ = از ؛ ۳۵ = در [۵] ن ۲، ۸، ۱۰، ۱۲ = عشقم ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۵ = وصلم -

چه احتیاج به تحصیل نعمتم عرفی
که[1] خون دیده دهد آب و لخت دل توتم

(۱۳۶)

هر متاع فتنه کز عشق ستمگر می خرم — می دهم بازش به منت بار دیگر می خرم
دهر مرد آنکه بمیدانم[14] کند تکلیف و من — این متاع افتاده بر[2] بالای بستر می خرم
مهر بنما[3] و مجو از من که من این جنس را — غایبانه می فروشم در برابر می خرم
یک نگاه و یک تبسم گر کنی سرمایه ام — نوش و نیش هر دو عالم را سراسر می خرم
در محبت دل زیان را دوست دارد ورنه من — نیم ناز از وی به صد جان بلکه بهتر[4] می خرم
ما به دار همتم[5] گر خار ره گردد فلک — می فروشم پا به خار راه[6] و نشتر[7] می خرم
دل به خشم[8] از دلبر من گرم صلح انگیزیم — دم مزن ناصح که طوطی بهر شکر می خرم

روی بازار[9] مراد امروز عرفی با من است
دامن تر می فروشم دیده تر می خرم

(۱۳۷)

می فروشم راحت و عشق ستمگر می خرم — می دهم روز خوش و آسیب اختر می خرم
ای که بار افگنده ای در پیش گاه[10] رغبتم[11] — گر متاع غم بود بگشا[12] که اکثر[13] می خرم
در سرشت من قبول شیوهٔ انکار نیست — ساده لوحم هر چه بفروشند یکسر می خرم

---

[1] ن ۹ = که خون دیده ام آب است و خون دل توتم ؛ ن ۱، ۵ وغیره = که خون دیده دهد آب و لخت دل توتم [2] ن ۱۷ = در ؛ دیگر همه نسخه ها = بر [3] ن ۲۶ = منا ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = بنما [4] ن ۱، ۵، ۳۵ = بهتر ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲ = اکثر [5] ن ۱۰ = مختتم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیره = همتم [6] ن ۲، ۸، ۹، ۱۲، ۲۹ = خاک راه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = خار راه [7] ن ۱، ۵، ۶، ۳۵ = نشتر ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹ = شبپر [8] ن ۱، ۲، ۶، ۸، ۹ = به چشم ؛ ن ۳، ۵، ۹، ۱۰ = به خشم [9] ن ۲، ۱۰، ۲۹ = روز بازار ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵ = روی بازار [10] ن ۶، ۸، ۱۰ = پیش گاه ؛ ن ۹ = تیغ گاه ؛ ن ۱، ۵ وغیره = سیح گاه [11] ن ۱۰ = مختتم ؛ همه نسخه های دیگر = رغبتم [12] ن ۲ = بنما ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه ها = بگشا [13] ن ۶ = یکسر ؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیره = اکثر [14] ن ۲، ۴، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۶ = به میدانم ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۲۹، ۳۵ وغیره = نمیدانم۔

ترکِ جان تلخی[11] کام است و شکرخواب عدم ... جامم[12] زهری می فروشم[1] تنگِ شکری می خرم

او[2] به خونم گرم و من زین شادمان کز شکر قتل ... صدره ازوی خونِ خود تا روزِ محشر می خرم

نیست غم کز دردِ ہجران شہپرم بر خاک ریخت ... اینک از جبریلِ شوقت بازِ شہپر[3] می خرم

ہر متاعی کز نگاہش می خرم در بزمِ[4] وصل ... می نشینم گوشهٔ و زخود مکرّر می خرم

عرفی آوردم ترا زو، گو متاعِ غم کجاست

کان متاعِ کس مخر با جان برابر می خرم

(۱۳۸)

خوش آن مستی که باشد دوست پند آموز[5] و دشمن هم ... ملامت ذرّه وار از در درون آید ز روزن هم

ہجومِ گریهٔ تلخی[6] داد بیرون از دلِ گرمم ... که جوی دیده آتش خیز شد دریای دامن هم

شود گل خارِ رہ گر ہمرۂ صدقی[7] و گربی او ... قدم بر گل نهی مرہم ببر ہمراہ و سوزن هم

وفا از سنگدل یاران نہان بایست آمّن ... نپوشیدم که عیبم دوست می دانست و دشمن هم

مکن اہمال در مکتوبِ عرفی بردن ای قاصد

دمی[8] بنشین که حسرت نامه ی انشا کنم من هم

(۱۳۹)

ساغر ز دستِ مردمِ آزاده چون کشیم ... لبریز گشته ایم به خون بادہ چون کشیم

ما روی گرم را دل و جان تحفه کرده ایم ... این تحفه پیشِ[9] ابروی نگشاده[10] چون کشیم

ما را بوده معامله با عالمِ قدیم ... منّت ازین جهانِ عدم زاده چون کشیم

ما مردِ دستگیری کس نیستیم، لیک ... دامن ز دستِ مردمِ افتاده چون کشیم

---

[1] ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ = نشانم؛ ن ۲، ۲۹ = فروشم [2] ن ۲، ۲۹، ۳۶ = بیگناهم کشت و من؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱ = او بخونم گرم و من [3] ن ۶ = بال دیگر؛ ن ۱۰ = بال شہپر؛ ن ۱، ۵ وغیرہ = بازِ شہپر [4] ن ۲، ۶ = روز؛ ن ۱، ۸، ۱۰ = بزم [5] ن ۱۰ = بد آموز؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸ وغیرہ = پند آموز [6] ن ۱، ۵، ۳۵ = تلخی؛ ن ۲، ۶، ۸، ۱۱ = ... [7] ن ۱، ۵ = گر ہمرہی یا او دگر بی او؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰ = گر ہمرۂ صدقی و گر بی او [8] ن ۱، ۲، ۶، ۳، ۵، ۱۵ = دمی؛ ن ۱۰، ۹ = دلی [9] ن ۱۰ = لابه؛ ن ۱، ۵، ۸ وغیرہ = پیشِ [10] ن ۶ = آزادہ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = نگشادہ [11] در ن (۵، ۳۵ وغیرہ) "تلخکام" است ولی "تلخی کام" درست می نماید۔ [12] ن ۵ = جان؛ ن ۳۵ = جام۔

منزل دراز و طبع جوانمرد و وقت کم | دست از میانِ دشمنِ[1] استاده[2] چون کشیم
کردی[3] از قبولِ وعدهٔ یارم هزار داغ | این انتقام را ز دلِ ساده چون کشیم
دل را عنان گرفته صنم می کشد به دیر | او را به وعظ بر سرِ سجّاده چون کشیم
دل[4] را که داده ایم عنانش بدستِ دوست | ما از کفش عنانِ دلِ داده چون کشیم
بر[5] بت پرست سجدهٔ بت لازم است لیک | این نقش بر جبینِ دلِ ساده چون کشیم

عرفی بهشت نسیه و بزمِ وصال نقد
دست از عنانِ دولتِ آماده چون کشیم

(۱۴۰)

چه دور است اینکه نفع[6] از گردشِ گردون نمی بینم | غمِ لیلی نمی یابم، دلِ مجنون نمی بینم
رواجِ بی غمی ها بین کو با آن مردم آزاری | ملامتها که می دیدم ز دهر اکنون نمی بینم
بهر گامی شهیدِ غمزه یی زین پیش می دیدم | درین عهد استخوانِ زاغ در هامون نمی بینم
مگو دامانِ درد از دستِ غم بگذار و راحت بین | کدامین راحت از این دردِ روزافزون نمی بینم
نمی رنجم اگر حقِ وفای من نمی دانی | که با این حسنت از حسن آفرین ممنون نمی بینم
مگر راهِ خیالِ غمزه ات بر سینه ها بستی | که بر خاکِ شهیدان چشمه های خون نمی بینم

مکن آغازِ صلح انگیختن عرفی تحمّل کن
که رنگِ آشتی با آن رخِ گلگون نمی بینم

(۱۴۱)

از گریه های بیهده سر تا به پا ترم | هر چند بیش گریه کنم بی صفاترم
با آن که عمرهاست که بیگانهٔ من است | هر روز[7] با کرشمهٔ او آشناترم

---

[1] ن ۶، ۱۰ = مردم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = دشمن [2] ن ۶ = آزاده ؛ دیگر نسخه ها = استاده [3] این بیت تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [4] ن ۱۰ = دل را که داده ایم عنانش بدستِ دوست ؛ ن ۲، ۳، ۴ = دل را نه داده اند عنانش بدستِ اوست [5] ن ۱۰ = بُت پرست ؛ ن ۲، ۴، ۲۸، ۲۹، ۵، ۳۵، ۳۶ = دین پرست ؛ ن ۹ = بر دستِ پیر منت سجّاده لازم است [6] ن ۲، ۳، ۴، ۶ = نفع گردشِ گردون ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = نفع از گردشِ گردون [7] ن ۳ = لحظ ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸ = روز۔

رضوان چگونه گوش به دستانِ من کند — کز بلبلانِ گلشنِ او خوش نوا ترم

خود را چسان فروشم و کس چون خرد مرا — کز گوهرِ طبیعتِ خود بی بها ترم

نتوان دم از قبول بدین مایه زد که من — از صوفیانِ گوشه نشین بی ریا ترم

ای کام بخش غمزه اگر بی نوا کشی — اوّل مرا که از دلِ خود بی نوا ترم

بی مهری تو دمیدم افزون تر است و من — از مهربانیِ تو محبّت فزا ترم

باشیوه های عشق که سرتش[1] کسی نیافت — از نیشِ غمزهٔ تو به دل آشنا ترم

یک روز غم به شب نرساندم که غم نگفت — صد شکر کامشب از همه شب فتنه زا ترم

گر در زمانه یارِ وفا کیش دیدی — معلوم او شدی که از و با[2] وفا ترم

عرفی بناز بر اثرِ نورِ دانشم

کز ماه و آفتاب ترا رهنما ترم

(۱۴۲)

چون زخمِ تازه دوخته از خونِ لابلم — ای وای اگر به شکوه شود آشنا لبم

بیدردی آورد همهٔ قولِ طرب سخن[8] — گاهی بحال گویِ دل[3] می گشا لبم

بستی لبم ز شکوه و ذوقِ[4] ادب شناخت — هر موی من ادا کند این شکوه با لبم

بگذشت[5] عمر و گفت دشنو با تو رو نداد — ای بی نصیب گوشم و وای بی نوا لبم

صد بار لب گشودم و بر کس نه زحمتم — آنها[6] که موج می زند از سینه تا لبم

لب وعده کرده بود که گوید غم بدوست — وقت است اگر به وعده نماید وفا لبم

در دل گذشت یار و فرو رفتم به دل — پیغامها که داشت نهان از حیا[7] لبم

۱؎ ن ۴، ۱۰ = سرش ؛ ن ۲ = هرگز ؛ ن ۱، ۳، ۵ = برکش ۲؎ ن ۸ = با وفا ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۵، [illegible]
۳؎ ن ۳ = گاهی به حال گوی دلم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ وغیره همه نسخه‌های دیگر = گاهی به حال گوییِ دل ۴؎ ن ۱۰ = [illegible]
ن ۱، ۵ = شوق ؛ ن ۲، ۸، ۱۷ وغیره دیگر همه نسخه‌ها = ذوق ۵؎ ن ۱۰ = عمرم گذشت ؛ ن ۱، ۵ و دیگر نسخه‌ها = بگذشت
عمر ۶؎ ن ۸ = خونها ؛ ن ۱ = اینها ؛ ن ۲، ۵ وغیره همه نسخه‌های دیگر = آنها ۷؎ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۱ = صبا ؛ ن
۲، ۱۰ = حیا ۸؎ ن ۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = سخن ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹ = سخن ۔

اقرار کن کہ سنگ دلم بعد ازان دگر لب وا کنم بہ شکوہ، بدندان بخایم

عرفی بترہات زن آتش کہ جاودان

ماند گرسنہ گوشم و باشد گدایم

(۱۴۳)

ما جام درد بادف و نی کم کشیدہ ایم دایم قدح نہفتہ ز محرم کشیدہ ایم

ایں[1] کہنہ درد بہ شدنی نیست ورنہ ما صد بار نازِ عیسیِ مریم کشیدہ ایم

یارئی[2] نمی کنند بہ ما شاہدانِ ناز از بس کہ نازِ مردمِ عالم کشیدہ ایم

یک[2] جام دادہ عشق و چہ بر ما گذشتہ است تا پود و تارِ حوصلہ در ہم کشیدہ ایم

دامن ز جام می کش ای محتسب کہ ما جام کہ سبو ز[3] چشمۂ زمزم کشیدہ ایم

دانستہ ایم تلخیِ عیشِ گذشتہ[4] را تا خویش را بہ حلقۂ ماتم کشیدہ ایم

ناسور گشتہ زخم، نمک را چہ می کنم؟ ما انتقامِ خویش ز مرہم کشیدہ ایم

ای آسمان مناز بہ بیدادِ خود کہ دوش آہی برای مردمِ عالم کشیدہ ایم

تا دادہ ایم شیوۂ غم پیشگی قرار

عرفی چہ ناز مردم بی غم کشیدہ ایم

(۱۴۴)

دی[5] کز نظر شد آن صنمِ آفتاب نام مشاطۂ زمانہ نہاد است زلفِ شام

صد عشوہ می نمود درانِ زلفِ گفتمی کز دیدہ ہای حور سیاہی نمودہ وام

نی نی کدام زلف بہ ہر سو فگندہ بود دامی کہ طایرانِ حواس آورد بدام

با آنکہ در شریعتِ اہلِ شعور نیست

مانند طایرانِ حرم صیدِ شان حرام

---

[1] ایں بیت تنہا در نسخہ ہای ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافتہ شد [2] این دو بیت تنہا در نسخہ ہای ۱، ۵، ۸، ۳۵، یافتہ شد [3] ن ۱، ۲، ۵ = بہ ؛ ن ۹، ۱۰، ۱۷ = ز [4] ن ۱۰ = کشیدہ ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵ = گذشتہ [5] ایں چہار شعرِ غزل تنہا در نسخۂ دہم یافت شد۔

ردیف "نون"

(۱)

دی شب که بود[۱] چشمهٔ کوثر درونِ من — هم جوشِ زهر بود ملامت به خونِ من

ای کوهکن ببین که لب تیشه[۲] می‌مکد — از ذوقِ کاوکاوِ دلِ بیستونِ من

یکسان شود کباب در آتشگهِ غمت — رعنا تذروِ سدره و جغدِ زبونِ من

نفرین کنم به داغ و به مرهم دعا، ولی — دانند اهلِ دل سخنِ واژگونِ من

چون زخمِ تازه دوخته از خونِ لبالبم — نگشاییم[۳] که عرش به غلطد به خونِ من

گوید دمِ مسیح که عرفی به عهدِ تو
تعویذِ درد کرده حمایل فسونِ من

(۲)

پیش بردم در قمارِ عشقِ جانان باختن — صد شگافم بر دل است دیگ گریبان باختن

گوی میدانِ وفا[۴] را زخم چوگان نشکند — گر درین میدان سپهر آید به چوگان باختن

بردنِ جان دیده عشق و چیدهٔ بازی هوشدار — با حریفِ پیش‌بین مستانه نتوان باختن

بی دل و دینم وگرنه من کجا شهوار کجا — از تهی دستی دلیرم در پریشان باختن

با ستمگر دوستان رسمِ دلِ بی ظرفِ ماست — دشمنی ورزیدن و در دوستی جان باختن

نشهٔ صد ساله[۵] علم از یک درشتی کم شود — کی به یک تلخی توان صد شکرستان باختن

دستِ عرفی از[۶] گریبان کس جدا[۷] هرگز ندید
خواهد آخر دست در چاکِ گریبان باختن

---

[۱] ن ۱۷ = بود | ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵ = داشت [۲] ن ۱۰، ۳۵ = لب تشنه | ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸ = تیشه [۳] ن ۱، ۵، ۸، ۱۵، ۳۵ = نیک نختم | ن ۵، ۷، ۹، ۱۱، ۲۸ = پیش برده بردم [۴] ن ۲ = از | ن ۱، ۲، ۵، ۸ وغیره، همه نسخه‌های دیگر = با [۵] ن ۱۰، ۳۵ = سودا | ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۱ = سیراز [۶] ن ۱۵ = بادوستان | ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷ = دردکش [۷] ن ۱۵ = در | ن ۱، ۵ و دیگر نسخه‌ها = از [۸] ن ۱۵ = چرا | دیگر همه نسخه‌ها = جدا [۹] ن ۱، ۵، ۳۵ = نگشایم | ن ۸، ۱۰، ۱۷ = لبالبم (در دیگر نسخه‌ها این غزل نیافته شد) [۱۰] ن ۲۸، ۳۵ = حکم | خلاصه = علم | ن ۴، ۸، ۱۰، ۲۵، ۲۶ = علم

(۳)

خوش آن ساعت که میرفتی و قهّاً می رمید از من | تغافل از تو می بارید و حسرت می چکید از من
خوش آن مدّت که هرگز بر مرادِ من نبودی امّا | نصیحتهای بی تابانه گاهی می شنید از من
نه[1] از ذوقِ وصال امشب هم غمگین که در عشقت | زبس ناشادی و پژمردگی غم هم رمید از من
خوش آن عزّت[2] که می افزود بیدادش اگر گاهی | حدیث شکوه آمیزی به گوشش می رسید از من
ز ذوقِ کشتنِ من گرم خونِ گشتی و می دانم | که ممنون اند فردای قیامت صد شهید از من

دلا امشب کجا بودی که محرم بودم[3] عرفی
چه زهر آلوده نشترها به جانش می خلید از من

(۴)

ای دیده[4] خونِ دل به کنارِ هوس مکن | گلبرگِ باغِ قدس به دامانِ خس مکن
یک ره به کعبه داری و صد ره به سومنات | باریک شارع است نگه باز پس مکن
او در خم[5] ملایک و در نالهٔ قدسیان؟ | کای شاهبازِ قدس شکارِ مگس مکن
این دشت لاله[6] زارِ فریب است، زینهار | خضری بجوی و گوش به بانگِ جرس مکن
صد شاهبازِ گرسنه پرواز می کنند | ای کبکِ پرشکسته کنار از قفس مکن
فریادِ نا سرشته بخون کی اثر دهد | آزارِ لب مجوی و عذابِ نفس مکن

عرفی نه گو میت که فرو میر و دم مزن
گر می کنند گوش به این نغمه[7] بس مکن

(۵)

خوش در خور است حسرتِ[8] تو با گریستن | بی یادِ تو حلال مبادا گریستن

---

[1] این شعر تنها در نسخه‌های ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [2] ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = عزّت ؛ ن ۲، ۱۰، ۱۱ = غیرت [3] ن ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۱، ۳۵ = محرم بودم دعرفی ؛ ن ۱۰ = محرم بود هم عرفی ؛ ن ۱ = محرم بودی عرفی را [4] ن ۱، ۲، ۵، ۸ = دیده ؛ ن ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۱۷ = گریه [5] ن ۵، ۸، ۳۵ = خم ؛ ن ۱ = غم [6] ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = نالهٔ زار ؛ ن ۹، ۱۶ = لاله زار [7] ن ۸ = ناله ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۶ = نغمه [8] ن ۱۵ = ما ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ وغیره = تو [9] "منم" درست تر می نماید ولی در نسخه‌ای نیست ۔

بی گریه دوستدارِ تو آرام گیر نیست | یا کاو کاوِ دیده و دل یا گریستن
گویی که یاد می کنمت گه گهی، بلی[۱] | بیهوده نیست در دلِ شبها گریستن
نازم به غمزهٔ تو که یک کام کرده است | صد ساله ره ز دیدهٔ[۲] من تا گریستن
من خود کیم[۳] که گریه بحالم کنی، ولی | می زیبدت به نرگسِ شهلا گریستن
گر[۴] کام دل ز گریه میسّر شود ز دوست[۵] | صد سال می توان به تمنّا گریستن
[۶] ای گریه شرم دار که مقبولِ دوست نیست | رسوا نگاه کردن و رسوا گریستن
[۷] مردم به دیده گریه کنند از برای دوست | رسم من است از همه اعضا گریستن

عرفی حریفِ دیدهٔ تر[۸] نیستی، ولی
بسیار گریه آورد این[۹] نا گریستن

(۶)

میرم ز هجر و گویم یارب بحسرتِ[۱۰] من | کز داغِ دل[۱۱] مسوزان کس را بمحنتِ[۱۲] من
هنگامِ نزع این است مقصودِ[۱۳] من که گویا | چیزی[۱۴] اگر نه گردد فهم از اشارتِ من[۱۵]

---

[۱] ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = بلی؛ ن ۲، ۹، ۱۱، ۱۵، ۱۶ = دلی [۲] ن ۱۲ = دیدن؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = دیده [۳] ن ۱، ۵، ۳۵ = کیستم؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۶، ۳۵، ۳۶ = خود کیم [۴] انیس العاشقین = عرفی اگر ز گریه میسر شدی وصال؛ و در همه نسخه های کلیات عرفی و خلاصة الاشعار و خزانهٔ عامره = گر کامِ دل ز گریه میسر شدی ز دوست [۵] ن ۱۰، ۹ شود مرا؛ و در همه نسخه ها بشمول ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶، عرفات، خلاصة الاشعار، خزانهٔ عامره وغیره = شود ز دوست [۶، ۷] این ابیات تنها در نسخهٔ دهم یافته شد [۸] ن ۳ = من؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = تر [۹] ن ۳۵ = از؛ ن ۳، ۸، ۱۷، ۳۶ = این [۱۰] ن ۱۵ = حیرت؛ ن ۱، ۲، ۳، ۸، ۱۰، ۱۶، ۳۵، ۳۶ وغیره = حسرت [۱۱] خلاصة الاشعار = او؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۶، ۳۵، ۳۶ وغیره = دل [۱۲] ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۶ = ریاض العارفین = لذّت؛ ن ۳۵، ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۶ خلاصة الاشعار وغیره = محنت [۱۳] ن ۱۵، ۱۶ = مقصود گو که من باز؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ وغیره = مقصود من که گویا [۱۴] ن ۳۶، نسخهٔ رامپور = خبری؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸ وغیره = چیزی [۱۵] نسخهٔ هشتم دارای شعر زیر هم است که ظاهراً شکلِ تغیر یافتهٔ شعر چهارم این غزل است (بر صفحهٔ آینده)۔

بستی رهِ شکایت از زهرِ چشم و غافل | کز مهربانیِ تو باشد شکایتِ من
از غمزه ناوکی زد بر دل که از دو عالم | سوزد بسوز امروز از رشکِ لذّتِ من
خوش ساعتی که می کرد منعم ز گریه محرم | گردش چینِ ابرو منع از نصیحتِ من
از ناوکِ تو عمدا دشوار می دهم جان | تا در دلت بماند ذوقِ شہادتِ من

رفتم که بہرِ طلحش عجزی کنم به عرفی
کو دل بکش به طعنم این است طاقتِ من؟

(۷)

بوستان پژمرده گردد از دلِ ناشادِ من | یاسمین را خنده بر لب می‌زند از فریادِ من
باغبانِ عشق می گوید که خاکستر شود | شانهٔ بادِ صبا در طرّهٔ شمشادِ من
گفتم آیینِ مغان پر ذوق تر یا زاہدان | عشق گفت" آیینِ مجنونِ من و فرہادِ من"
کفر نی، اسلام نی، اسلامِ کفر آمیز نی | حکمتِ ایزد ندانم چیست در ایجادِ من

لہ این شعر تنہا در نسخہ ہای شمارہ ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵ یافتہ شد لہ ن ۸ = از دو ; ن ۱، ۵، ۳۵ = در دو
لہ ن ۸ = امروز ; ن ۱، ۵، ۱۲، ۳۵ = ایزد لہ ن ۹ = آن زمان کہ ; ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵، ۳۶،
ریاض الشعرا = ساعتی کہ لہ ن ۲ = منعم کردی ; ن ۱۰ کردی منعم ; ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۲، ۳۵، ۳۶ = می کردمنعم لہ ن
۱، ۲، ۳، ۵، ۳۵، ۳۶ = بماند ; ن ۲، ۱۰ = نماند ; ن ۱۶ = نماید لہ ن ۳، ۱۲ = رستم ; ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۰،
۳۵، ۳۶ وغیرہ نیز ریاض الشعرا = رفتم لہ ن ۳ = چو ; ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶، ریاض الشعرا، وغیرہ = بہ
لہ ن ۱۶ = طبعش ; ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶، ریاض الشعرا = طعنم لہ انتخابات از این غزل در تذکرہ ہای مختلف یافتہ شد
باین طور: شعر اول (مطلع) عرفات العاشقین، خلاصة الاشعار، ریاض الشعرا، نتائج الافکار۔ شعر دوم، خلاصة الاشعار۔
شعر سوم، ریاض الشعرا۔ شعر چہارم، عرفات، خلاصہ، ریاض۔ شعر ششم، خلاصہ لہ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸ = گل ; ن ۱، ۳، ۱۱،
۱۲، ۱۷، ۳۵، ۳۶، ریاض، نتائج = دل لہ ن ۱۶ = کفر ; دیگر ہمہ نسخہ ہا بشمول ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = گفتم لہ ن ۹ =
آیین مغان پر شوق تر ; ن ۲ = آیین مغان بر داد جز ; ن ۳، ۸ = آیین مغان پر ذوق تر ; ن ۱، ۵، ۱۲، ۳۵، ۳۶، ریاض = آیینِ
مغان پر ذوق تر ; ن ۱۷ = آیین لبان پر ذوق تر لہ ن ۱۰، ۱۲، ۱۷ = با ; ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = یا لہ
ن ۱۶ = شاہان ; ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = زاہدان لہ ن ۱، ۵، ۱۰، ۳۵ = آموز ; ن ۲، ۳، ۴، ۷،
۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۶، عرفات، خلاصہ، ریاض وغیرہ = آمیز لہ "ہر دو" درست تر می نماید۔

گر نه هرسو آرزو صف صف تماشایی بود[1] — کی غمت هنگامه چیند در دلِ ناشادِ من

صدبت از هر ذره برتاشی و ماند[2] مایه‌یی — گر کنی ای برهمن گلگشتِ کفرآبادِ من

عشق[3] می تازد به هرسو کای شهادت[4] دوستان — هرکه زنهاریست دل بردارد از بیدادِ من

عرفی از من گر طولی سعی در خونم[5] مکن

سیلِ غم را اتفاقی هست با بنیادِ من

(۸)

سنانِ دعا بر دلِ شب مزن — زلب نالهٔ برهمن و یارب مزن

مزن لافِ اسلام دگر می زنی[6] — چو ملزم برآیی به مشرب مزن

پریشان طلب شو که یابی مراد — بر اندیشه‌های مرتب مزن

بجولانِ خود هم بزن خنده‌یی[7] — همین[8] گوی[9] زبالای اشهب مزن

پی خشتِ ایوانت این مشتِ گل — که در خون سرشتی تعالب مزن

به شمشیرِ ترکِ طلب کشته شو — شبیخون فرصت به مطلب مزن

شبیخون زند غم به عرفی، بگو[10]

که بانگِ هزیمت به مرکب مزن

(۹)

کوی[11] شوقی که دل مستِ جنون آید برون[12] — هرنگه از دیده با صد موجِ خون آید برون

---

[1] این بیت تنها در نسخه‌های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [2] ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ماندتا ابد ، ن ۲، ۳، ۴، ۱۰، ۳۶ خلاصه مایه‌ای [3] این بیت تنها در نسخهٔ ۲، ۸ یافته شد [4] ن ۱، ۵ = کارم ، ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۳۵ خونم [5] ن ۹، ۲۸ = مزن ، ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۱۷، ۳۵، ۳۶ وغیره = بزن [6] ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۲۸ = طع... ن ۳، ۸، ۹، ۱۵، ۱۶، ۲۹، ۳۶ = خنده‌ای [7] ن ۵ = همی ، ن ۱، ۲، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = همین [8] ن ۱۰ گر ، ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیره = کو [9] ن ۲۹ = نه ، دیگر همه نسخه‌ها = ز [10] ن ۱، ۵، ۱۱ = بگوی ، ن ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بگو [11] ن ۱۰ = عشقی ، ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = شوقی [12] ن ۱۶، ۲۹ = سیل ، ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ وغیره = صح -

آن که شیر بیشهٔ صبر است از دستِ غمت ... تا چشیده سیلی اوّل زبون آید برون

ناله تا نزدیک لب صد جا شود پامالِ درد ... جانِ بیمار[1] از درونِ سینه چون آید برون

چون رود فرهاد با آن جذبه شاید کز پیش[2] ... صورتِ شیرین ز قیدِ بی ستون آید برون

دم[3] مزن از عشق عرفی گوشهٔ صبری گزین
کاندرین وادی ز هر موجی خون آید برون

(۱۰)

نام خسنت چون برم بر آسمان آید گران ... گر به گل بادی وزد بر باغبان آید گران

شهسوارِ حسن را سرمست باید بود لیک ... نی چنان مستی که در دستش عنان آید گران

دست بر دل ماند از دردِ خردمندی بسی[4] ... آن که بر دستِ دلش رطلِ گران آید گران

بی گناهی بین که آن بدخو به قصدِ کشتنم ... چون به زه بندد خدنگی بر کمان آید گران

گر متاع[5] وصلِ شیرین را بدان نتوان خرید ... بر دلِ پرویز گنجِ شایگان آید گران

ترکِ دلجویی کند چون منفعل گردم[6] ز لطف ... بر گریبان شرمِ روی میهمان آید گران

در غمی زد غوطه[7] عرفی کان غم لذت سرشت
بر دلِ یاران سبک بر دشمنان آید گران

(۱۱)

دانی که چیست مصلحتِ ما[8] گریستن ... پنهان ملول بودن و تنها[9] گریستن

عارف مشو ز گریهٔ بسیار اشک ریز ... صد ساله گریه باخت بیک[10] نا گریستن

---

[1] خلاصة الاشعار = نالان ؛ بر نسخه‌های کلیات = بیمار [2] ن ۵ = باید کز و پیش ؛ ن ۹، ۱۱ = شاید گز شیی ؛ ن ۲، ۱۰، ۱۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شاید کزو پیش [3] این مقطع تنها در نسخه ۳، ۸ یافته شد [4] ن ۹، ۱۱ = کسی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = خویش ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۲۹، ۳۶ = بسی [5] ن ۴، ۵ = متاع ؛ ن ۳۶ = متاعی [6] ن ۲، ۲۹ = گردد ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۶، ۳۵، ۲۸، ۳۶ = گردم [7] ن ۲۹ = دست ؛ در همه نسخه‌های دیگر مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = غوطه [8] ن ۲، ۴، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹ = ما ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۵، ۳۶ = تا [9] ن ۳، ۹، ۱۰، ۳۶ = تنها ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = پیدا [10] ن ۳۵ = زیک ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۶ = بیک۔

بی دردرا[1] به صحبتِ اربابِ دل چه کار | خندیدن آشنانه بود با گریستن
دایم به گریه عزمم و چون نیک بنگرم | زین گریه ره[2] دراز بود تا[3] گریستن
عمرم[4] به گریه های هوس صرف شد، کنون | عمری بتازه یابدم[5] و[6] وا گریستن
درمانِ دردِ من ز مسیحا مجو[7] که هست | دردم جفای یار و مدا[8] وا گریستن
گاهی به یادِ سروقدی گریه هم خوش است | تا کی ز شوقِ سدره و طوبی گریستن
هرکس که هست گریه به جانش رواست لیک | نتوان به عالمی تنِ تنها گریستن

عرفی ز گریه دست نداری که در فراق
دردت ز دل نمی برد[9] الا گریستن

(۱۲)

ناله[10] کرد از مردنِ من عشرت اندوزی چنین | چون نسوزد عالمی را آهِ دلسوزی چنین
گفتی از این بخت صد ناکامیت خواهد فزود | هرچه گویی هست[11] دور از بختِ فیروزی چنین
دوخت پیکانش دلم بر سینه و ما راضییم | زان که در جان به بود پیکانِ دلدوزی چنین
ده که شکرِ او سپاسِ ایزدم از یاد برد | تا مرا از یک نگاه افکند در سوزی چنین
دایم از[12] آیینه چشمِ عشوه گر بیند، بلی | چون نهد آیینه از کف عشوه آموزی چنین

قبرِ[13] من عرفی بود پرنور و این پرتو دهد
هرکه میرد بهر او عالم افروزی چنین

---

[1] ن ۲۵، ۳۶ = نصیحت و در نسخه های دیگر = به صحبت [2] ن ۲ = گریهٔ دراز و ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گریه ره دراز [3] ن ۱۰، ۲۹ = تا و ن ۵ = با و ن ۲، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵ = تا [4] ن ۱۷، ۳۵ = عمری و ن ۱، ۳، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = عمرم [5] ن ۳، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = ما و ن ۲۹ = از تا و ن ۹ = حالا و ن ۱، ۵ = دوباره ن ۲۸ = گذشت و ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مجو [7] ن ۲، ۲۹ = مسیحا و ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ وغیره = مدارا [8] ن ۹، ۳۶ = نمی برد و ن ۱، ۵ و دیگر همه نسخ = نمی رود [9] این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [10] ن ۱، ۵ = هست و ن ۸، ۳۵ = نیست [11] ن ۵، ۸ = قبر عرفی بود پر از نور و ن ۱، ۵ = قبرِ من عرفی بود پرنور [12] "از" درست نمی نماید. ممکن است که مصرع باین طور باشد: دایم آیینه زچشم عشوه گر بیند، بلی

(۱۳)

گر در آید[1] غمزه زن در مشهدم[2] بیباک من — چشمه خونی شود هر ذره ای[3] از خاک من

عشق[4] می تازد به هر سو کای[5] شهادت دوستان — هر که زنهاریست دل بردارد از فتراک من

شعلهٔ آرام سوز و ناوک دلدوز هست — رشته و سوزن نمی خواهد دل صدچاک من

می تراود خون در آغوش دل[6] هر موی عشق — شعله[7] را اندام پوشش است از خس و خاشاک من

دود دل زد بی نهایت سایه بان[8] بر سایه ها — عالم در دم شماری نیستش[9] افلاک من

(۱۴)[10]

ای نگه کز چشم شرم آلود یار آیی برون — آنچنان جایی[11] که خوشداری چه کار آیی برون

می کنی دعوی که سیرت سازم از بیداد من — زین گمان سوزم که تا گه شرمسار آیی برون

آمدی عرفی به شهر راحت و بس نادمی
ای خوش آن ساعت که باز از آن دیار آیی برون

(۱۵)[12]

بس که فارغ نشد از گریه دو چشم تر من — طعنه را کرد فراموش ملامت گر من

خوب کردی که شدی عهدشکن، چند شود — ذوق پیمان تو تسکین ده چشم تر من

غم دل هست، مرا بخش دو عالم یارب — پس بفردوس مشو روز جزا رهبر من

گاهی از سوز نهانم شوی آگه که شود — با خبر پای تو از گرمی خاکستر من

---

[1] ن ۸ = در آیی؛ به نسخه های دیگر مثل ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = در آید [2] ن ۱، ۵، ۲۹ = مشهد آن؛ ن ۳۵، ریاض الشعرا وغیره = مشهدم [3] این بیت که تنها در نسخه های شمارهٔ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافته شد، در ریاض الشعرا هم وجود دارد.
[4] ن ۳۵ = هر سو کای؛ ن ۱، ۵ = بسوی کین؛ ریاض ۱۲ = به هر سو کای [5] ن ۱، ۲ = دل هر موی؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۱۲، ۲۹ = دل از هر موی؛ ن ۳۵ = از هر سوی [6] ن ۲۷، ۲۹ = شعلهٔ اندام؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۱۷، ۱۲، ۳۵ = شعله را اندام [7] ن ۱، ۵، ۳۵ = سایبان بر سایبان؛ ن ۸، ۱۷ = سایهٔ بر سایبان [8] ن ۲ = نیستش؛ ن ۱، ۵، ۳۵ وغیره = نیستش [9] این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [10] ن ۸، ۳۵ = جایی خوشی داری؛ ن ۱، ۵ = جایی که خوش داری
[11] این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد.

بسکه محوم به تماشای خیالت، بیم است — که در آیی به دل و دل به طپد در برِ من
چشم از گریه نیاساید و اینم سوزد — که نه سوزد دلش از طعنِ ملامت گرِ من

(۱۶)

از نگاهش[۱] بسکه نومیدم چو بیند سوی من — سوزم از غیرت که می بیند به هم زانوی من
تا وفای من بر او ظاهر شد آن نامهربان — می کند از من جدایی تا نگیرد خوی من
ده چه بدبختم کزان بدروزیش ظاهر شود — گر نشیند بی دلی ناگاه در پهلوی من

جرم عرفی چیست کان مه دوش می گفت از غضب
بعد ازین گرمی تواند بگذرد[۲] از کوی من

(۱۷)

هنگام دم گرم[۲] و خروش[۳] نفس است این — این حالتِ نزع است، دلم راهوس[۴] است این
افغان مکن ای مرغِ گرفتار فرو میر — گلزار[۵] ارم نیست درونِ قفس است این
بیهوشیِ مجنون نه ز محرومیِ وصل است — از مژده رسانیدنِ بانگِ جرس است این
می آیی و در خرمنِ جان می زنی آتش — از طعنه میندیش که خاشاک و خس است این
فریاد ز تردستیِ آن غمزه که ما را — نگذاشت که دانیم چه گردد چه کس است این
طوطی چو رود سوی شکر، تلخ دهانان — گویند[۶] برانید که تنگِ مگس است این

گفتم نگهی کن که[۷] نثارِ تو کنم جان
رو تافت که عرفی نه چنان[۸] کار بس است این

---

۱ این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد ۲ ن ۲، ۸، ۹، ۱۲، ۲۹، ۳۶ = نزع ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = گرم ۳ ن ۱، ۲ = خروش ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۲۹، ۳۶ = خراش ؛ ن ۹، ۱۱ = خراب ؛ ن ۱۲ = هراس ۴ ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = این باغِ ارم ؛ ن ۲، ۸، ۲۹، ۳۶ = گلزارِ ارم ۵ ن ۹، ۱۱ = ما ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = جان ۶ ن ۹ = که بیداد بزنگ مگس ؛ ن ۵ = گویند دبانید که تنگ مگس ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۳۵ = گویند برانید که تنگِ مگس ۷ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = نثارِ تو کنم جان ؛ ن ۲، ۹، ۲۹، ۳۶ = شکرانه دهم جان ۸ ن ۱، ۵ = نه چنین ؛ ن ۱۷ = بجنین ؛ ن ۸ = زچنین ؛ ن ۲، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نه چنان ۹ ن ۵، ۳۵ = نگذرد ؛ ن ۱، ۸ = بگذرد

(۱۸)

امامِ شہر و طعنِ بادہ نوشان — من و تحسینِ[1] زرقِ زہد[2] کوشان
وصالِ حور زاہد را خوش افتاد — مرا ہجوریِ طاعت فروشان
نیاشامیدہ[3] لبریز از شرابم — زہی اندیشۂ خمہای جوشان
بہ رندی شہرہ ام عیبم ہمین است — کہ بودم مدتی از[4] دلق پوشان
چراغی می تواند کرد روشن — درونِ تیرۂ حکمت نیوشان
خرد را دست بر سر پای در گل — ز شوخیہای طبعِ خود فروشان

سیہ مست و غزل خوان باش عرفی
نہ زیبد چون تو مستی از خموشان

(۱۹)

بہ جانبِ ہمہ بینی و بیمنت[5] دیدن — گناہِ ما چہ بود؟ عیب نیست پرسیدن
بپای خویش دو صد تیشہ می توانم زد — اگرچہ سر نتوانم ز ضعف خاریدن
ادب نورزم[6] و شرمم ز عندلیبان نیست — نسیمِ گل نگذارد مرا بہ گل چیدن
زکس مرنج کہ تا[7] کین ز آسمان[8] نہ کشی[9] — زبونِ[10] خوی بدی در محلِ رنجیدن
بہ خار و گل متوجہ شدن چو سنگِ رہ است — یکیست معنیِ رد کردن و پسندیدن
گناہ پیشہ اگر قدر دانِ مرحمت است — عقوبتی نہ بود صعب[11] تر ز بخشیدن
نشاطِ میکدہ دمی شکست[12] توبۂ شیخ — چہ باک بر لبِ جوی بہشت لغزیدن

---

[1] ن ۲، ۸، ۱۷، ۲۹ = تحسین و زرق؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = تحسینِ زرق [2] ن ۱۷، ۲۵، ۲۹ = زہد کوشان؛ ن ۱، ۵ = دُرد نوشان؛ ن ۲، ۸ = زہد کیشان [3] ن ۲، ۲۹ = بیاشامیدہ؛ ن ۱، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نیاشامیدہ [4] ن ۲، ۸، ۲۹ = با؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = از [5] ن ۲، ۸ = بیمنت؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = می سزد [6] ن ۲۹ = نورزم؛ ن ۱، ۲، ۵، ۳۵، ۳۶ = ادب نورزم [7] ن ۸ = تا؛ ن ۲۹، ۵، ۳۵، ۳۶ = گر [8] ن ۲۹ = کین آسمان؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = کین ز آسمان [9] ن ۱، ۵ = بکشی؛ ن ۲، ۸، ۳۵، ۳۶ = نکشی [10] ن ۲ = زبوی؛ ن ۱ = زبان؛ ن ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = زبون [11] ن ۲۹ = سخت؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = صعب [12] ن ۲، ۲۹ = گسیست؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = شکست۔

به هیچ صورتی آیینه ام برابر نیست — در حسنِ گریه شناسم نه تیغ خندیدن
جوابِ نامهٔ عرفی ز لطف ننوشت[۱] است
توان[۲] شناختن از طورِ نامه پیچیدن

(۲۰)

تا دل نه گردید از بی نصیبان — شیرینی نه دانست تلخ[۳] ادیبان
دشمن شود دوست گر بابه تدبیر — بر خود ببندیم[۴] مهرِ رقیبان
ما دل نهادیم بر طاقِ راحت — امّا دراز است دستِ حبیبان
در موسمِ دی[۵] رفتم به گلشن — گل راز می گفت با عندلیبان
بس کز غریبان[۶] حسنِ تو دل برد — کوی تو گردید شهرِ غریبان
گر[۷] ز اوّل این درد خود را نمودی — کی می کشیدم نازِ طبیبان
تا عرفی آمد خود را نه[۸] دیدم
با یک جهان[۹] درد از بی نصیبان

(۲۱)

نه رو از ناز می تابد که نظّاره ماو من — نه دارد از لطافت عارضش تابِ نگاهِ من
به[۱۰] فتوای کسی خون مرا ریزی که در محشر — کنم گر دعویِ خون باز خواهد شد گناهِ من
مرا کشتی و خوش[۱۱] حالی بدان غایت که پنداری[۱۲] — تو خواهی بود فردای قیامت داد خواهِ من

---

[۱] ن ۲۹ = بنوشت است ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = ننوشت است [۲] ن ۲۵، ۲۹ = توان شناخت ز طومار ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = توان شناختن از طور [۳] ن ۱۵ = پند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = تلخ [۴] ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ببندیم ؛ ن ۲، ۸، ۳۶ = نه بندیم [۵] ن ۱۵ = گل ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دی [۶] ن ۱۵، ۱۷، ۳۶ = غریبان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۵ = رقیبان [۷] ن ۲۵، ۲۹ = گر اوّل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = گر ز اوّل [۸] ن ۱۵، ۳۶ = ببدیدم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ندیدم [۹] ن ۱۷ = بگفت غیر خونم ریزی و غافل که در محشر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = به فتوای کسی خون مرا ریزی که در محشر [۱۰] ن ۱۰ = بدحالی ؛ دیگر همه نسخه‌ها = خوش حالی [۱۱] ن ۲۵ = پندارم ؛ همه نسخه‌های کلیات = پنداری [۱۲] ن ۸ = حسرت ؛ همه نسخه‌های دیگر = حیرت.

به نزدیک شما ای کشتگانِ عشق می آیم | به درد و حسرت آرایش کنید آرامگاهِ من
ز حسرت میرم و سوی تو از غیرت نمی بینم | که از رویت مبادا لذتی یابد نگاهِ من
به عشقِ کوهکن شیرین نخودی نازد و خسرو | به این خورش دل که دارد این غرور از عزّ و جاهِ من

برافکن پرده و زحیرت[۱] چو عرفی بی زبانم کن
چرا بسیاری کوشی در اثباتِ گناهِ من

(۲۲)

ساقی بیا و دامنِ گل برسبو فشان | جامی[۲] شراب هم به ریاحین فرو فشان
ای باغبان تو بزم فرو چین که بیخود دم | دامانِ گل بیاور و برطرفِ جو فشان
برگِ خزان وظیفهٔ مستانِ[۳] بی نواست | ریحان و لاله بر طرفِ[۴] رنگ و بو فشان
خاموش واعظا که دمِ گرم نیستت | جای بگیر و بر جگرِ گفتگو فشان
پژمرده گشتم از نفسِ سردِ بلغِ دهر | ای گریه شبنمی به چمنهای او فشان
طوفانِ ناز و عشوه اساسِ امید[۵] کند | ای دل جهان[۶] جهان طلب[۷] و آرزو فشان
مشت[۸] خسم در آتشِ دل پایدار نیست | ای خضر هر نفس دمِ آبی برو فشان

عرفی گل و گلاب چه ریزی به خاکِ ما
مشتی خسی و شیشهٔ زهری برو فشان

(۲۳)

بیار شیشه دمی برگل و گیاه افشان | فروغِ می به گریبانِ مهر و ماه افشان

---

[۱] ن ۸ = حسرت؛ و همه نسخه های دیگر = حیرت [۲] ن ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۲۹ = پشتی شراب؛ و ن ۳۶ = مشت شراب؛ و ن ۱، ۵، ۲۸ = جام شراب؛ و ن ۹ = مستِ شراب؛ و ن ۳۵ = جای شراب [۳] ن ۱۲، ۲۹ = رندان؛ و ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = مستان [۴] ن ۱۲، ۳۶ = طلب؛ و ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = طرف [۵] ن ۳۵ = به امید اساس کند؛ و ن ۱، ۵، ۳۶ = اساس امید کند؛ و ن ۱۲ = اساس زبان کند؛ و ن ۲، ۸، ۹ = اساس زمانه کند؛ و ن ۳۶ = اساس امید کن [۶] ن ۹ = ای دل بردم دو جهان؛ و همه نسخه های دیگر = ای دل جهان جهان طلب و [۷] ن ۱، ۸، ۱۲، ۳۵، ۳۶ = طلب و آرزو؛ و ن ۲، ۱۶، ۲۹ = طلبِ آرزو [۸] ن ۹ = پشت زخم؛ و دیگر همه نسخ = مشت خسم۔

زباغِ همتِ ما زهر خس دمی روید　　به دستِ طنز به چین و بروی جاه افشان

مجاورانِ حرم را ز[1] آستانهٔ عشق　　غبارِ ناصیه آشوب بر جباه افشان

اگر سماع هوس می بری به محفلِ شید[2]　　بروب گرد بساط آن گهی کلاه[3] افشان

وگر به مشهدِ عشق آستین فشان آیی　　برقص[4] تو سر به فشان و به خاک راه افشان

بسوزِ گریهٔ من ای بهشت[5] پرورِ وصل[6]　　که مشتِ شبنم با برگ[7] گل و گیاه افشان

کرشمه یی که نه گیرد به جیبِ حسن آرام　　بسوز پرده و در دامنِ نگاه افشان

گدای شیوه ای؟ از آفتاب یثرب جوی　　کرشمهٔ مه کنعان به جیبِ چاه افشان

دمید صبحِ فنا، دیده باز کن عرفی
بسوز دامن و دودی[8] به صبح گاه افشان

(۲۴)

ای دیده خون ببار و به سویش نظر مکن　　زنهار شرمسارم ازین بیشتر مکن

ای ناله هم به تو خوشم و هم به جور یار　　از من عنان متاب و در وهم اثر مکن

یا[9] نعمتِ وصال مده[10] یا ز رشکِ[11] غیر　　آلوده این نواله به خونِ جگر مکن

نازک دلی، مباد که رحم آیدت به من　　زود م ببخش نگاه به این چشم تر مکن

هنگام لطفِ او مکن ای مدّعی مدد　　بر داغِ سینه مرهم او نیشتر مکن

از نیشِ غم پُر است، مباد اشوی فگار　　ای خوش دلی برو به دلِ من گذر مکن

---

[1] ن ۹ = در ازن ۱، ۵، ۸ وغیره = ز [2] ن ۸، ۱۵ = خویش از ن ۱، ۲، ۵، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شید [3] ن ۸، ۱، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ وغیره = کلاه [4] ن ۱، ۲، ۶، ۳۵ = برقص سر بفشان از ن ۸، ۹ = برقص باد سر بفشان از ن ۱۱، ۹ = قصب بفشان [5] ن ۱۲ = شهید از دیگر همه نسخه‌ها = بهشت [6] ن ۹، ۱۱، ۱۲ = بر در وصل از ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، پر در وصل [7] ن ۱، ۵، ۳۵ = او برگ گل و گیاه از ن ۲، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹ = با برگ گل و گیاه [8] ن ۱۷، ۳۶ = دامن و دود ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۵ = دامن ودودی از ن ۹ = دامن ودود و به [9] ن ۱، ۸ = یا از ن ۵، ۱۰، ۲۵ = یا [10] ن ۵، ۱۰ = بده یا نشد غیر از ن ۳۵ = مده یا ز رشکِ غیر [11] ن ۱۷ = همنفس از دیگر همه نسخه‌ها، همنشین۔

ناگه به میرم امشب و یارم شود ملول　　ای همنشین بساز و فغان بیشتر مکن

ای[1] چشم گریه دوست که شرمندهٔ توام　　تا هست گریه میل به کارِ دگر مکن

ای[1] دستِ ناامید که دوری ز دامنش　　شرمنده گشتم این همه خاکم بسر مکن

عرفی پیام[2] شوقِ تو بیهوشی آورد
این گفتگو[3] دگر به نسیم سحر مکن

(۲۵)

ز خونم روی میدان تازه گردان　　تمنای شهیدان تازه گردان

ز دل یک[4] لخت دارم نیم خورده　　جگر بریان کن و خوان[5] تازه گردان

اگر طوفانِ نوحی خواهی از خون　　کهن ریشم به مژگان تازه گردان

به عالم وقتی آسان مردنی بود　　ببالینم بیا و جان تازه گردان

برقص ای نیم بسمل صید[6] در دل　　شکستهای[7] پیکان تازه گردان

ز چاکِ جامه گر دل می گشاید　　شکر خندهٔ گریبان تازه گردان

دلا در خون سرشتی خاکم، اکنون　　کهن دیوارِ ایمان تازه گردان

ز[8] میدان رو متاب ار شیر مردی　　برو نام شهیدان تازه گردان

گهر[9] ریزی کن ای عرفی ز الفاظ
درین رسم گریبان تازه گردان

(۲۶)

---

[1] ن ۱، ۵ = دین [ن ۲، ۸، ۲۹ = ای　[2] ن ۱۲ = بیان [ن ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۳۶ = پیام　[3] ن ۱ = گفتگوی گریان ۹ = گفتگو دگر [ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۲ = گفتگو بیا　[4] ن ۹ = صد [ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = یک　[5] ن ۱، ۵، ۱۵، ۱۷ = جان [ن ۲، ۱۲، ۲۸ = خون [ن ۸، ۹، ۱۰ = خوان　[6] ن ۱، ۹ (اضافات)، ۱۲ = صید در دل [ن ۵، ۹ (متن)، ۳۵ = صید و در دل　[7] ن ۱۰ = شکایتهای [ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۳۵، ۲۹، ۳۶ = شکستهای　[8] ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = ز میدان رو متاب [ن ۲، ۸، ۹، ۱۶، ۲۵، ۲۹ = مشو آیین بزم ار　[9] این مقطع فقط در نسخ دوم و هشتم یافته شد.

بت پرستان همه جمع اند به گرد دل من — حجر الاسود دیر است دل مقبل من

ناقهٔ مرگ به شهر عدمم زان نه برد — کز متاع غم و درد است گران محمل من

ای که معمور کنی قصر تنم را، فردا

گرد آن کوی بر آمیز به آب و گل من

(۲۷)

دلا رنجی[1] به هرگز دردمندان می توان بودن — مکش گردن که خاک سر بلندان می توان بودن

دمی کان غمزه صیدی را به خون غلطان[2] کند دانی[3] — که مشتاق کمند صید بندان می توان بودن

بگوییدم[4] که تا تسبیح[5] بر زنار بگزینم — اگر در زمرهٔ طاعت پسندان می توان بودن

پی بالانشینی واعظا می را مکن ضایع — بیا در دیر هم صدر رندان می توان بودن

اگر دندان فشردن بر جگر این چاشنی دارد — فدای لذت هر زخم دندان می توان بودن

اگر گاهی لب امید عرفی تلخ[6] می خندد

لبی می چش ز نخل زهرخندان می توان بودن

(۲۸)

نه چه رو[7] به جلوه[8] آید طلب نیازمندان — نه دل نیاز خرم نه لب امید خندان

گله[9] از تهی کمندی نه روا بود همین بس — که غزال ما نیفتد به کمند صید[10] بندان

چه کند زبون شکاری به چنین شکارگاهی — که خم کمند بوسد لب عنبرین کمندان

---

۱ این اشعار تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵ یافته شدند ۲ ن ۱۳، ۱۲ = میران ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۲، ۲۸، ۲۹
۳ ن ۱ = آری از ن ۳ = بینی از ن ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۲۹ = دانی ۴ ن ۲ = بگوشیم از ن ۱، ۲،
۸، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۲، ۲۹ وغیره = بگوییدم ۵ ن ۲، ۸، ۱۲، ۲۹ = زنار بر تسبیح از ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۵،
تسبیح بر زنار ۶ ن ۶، ۸ = گردد از ن ۱، ۳، ۵، ۱۲، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خندد ۷ ن ۱، ۵ = ره از ن ۲،
۹، ۱۲، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رو ۸ ن ۱۳، ۱۲ = بخلوت از ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵
وغیره = بجلوه ۹ ن ۱۲ = گه از تهی کنمان نه همین روا بود و دیگر به نسخه‌ها = گه از تهی کنندی نه روا بود
ن ۲، ۳، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۶ = ارجمندان از ن ۱، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۳۵ = صید بندان.

چه گمان باطل است این که بود عزیز صیدی — که به عجز بسته گردد به کمند ارجمندان[1]

به کرشمه‌یی[2] بنازم که زباد دامن او — زده موج زهر آفت[3] به گلوی نوشخندان[4]

چه دل است آه از آن[13] دل که ز حسن و عشق دودی — نه علاقی ز ناخن نه جراحتی ز دندان

نه چنان بتاز عرفی که رود عنان ز دستت

تو هم این حدیث می‌گو به سبک عنان سمندان

(۲۹)

تا تیغ به کف داری[5] بر نفس دو دستی زن — تا سنگ به دست آید بر شیشهٔ هستی زن

چون مرغ چمن تا کی بر آب و هوا جوشی[6] — پروانه صفت خود را بر شعله پرستی زن

اندوه مسلط کن بر شادی دون فطرت[7] — شمشیر بلندی را بر تارک پستی زن

نادیده عدم خامی در زن بوجود آتش — چون سیر عدم کردی باز آ[8] در هستی زن

در[9] راه طلب[10] عرفی با هوش سبک می‌رو

چون هوش ز پی ماند بر کوه مستی[11] زن[12]

---

[1] ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = صیدبندان؛ ن ۳۵، ۱۰، ۱۱، ۲۸ = ارجمندان [2] ن ۱، ۵، ۳۶ = نیازم؛ ن ۱۲، ۲۵ = بتازم؛ ن ۹، ۱۲، ۳۵ = بنازم [3] ن ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = آفت؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵ = آتش [4] ن ۲۵، ۲۹ = هوشمندان؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۲، ۲۸، ۳۵، ۳۶ وغیره = نوشخندان [5] ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۸، ۱۲، ۳۵، ۳۶ = یابی؛ ن ۲، ۸، ۲۹، عرفات = داری [6] ن ۹، ۱۱ = کوشی؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۲، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیره = جوشی [7] ن ۲۵، ۲۹ = همت؛ دیگر نسخه‌ها = فطرت [8] ن ۱۵ = زود آ؛ همه نسخه‌های دیگر = باز آ [9] خلاصه = از؛ همه نسخهٔ کلیات = در [10] ن ۳۶ = عدم؛ ن ۱، ۴، ۵ وغیره = طلب [11] ن ۱، ۵، ۶، ۲۸ = هستی، همه نسخه‌های دیگر = مستی [12] مطلع این غزل در عرفات و بیاض باسلی و اشعار ۲، ۴، ۵ در خلاصة الاشعار یافته شدند [13] «آه آن دل» بهتر می‌نماید.

ردیف "واو"

(۱)

مشرب[۱] عیش تلخ شد بادهٔ خوشگوار کو — زهر شهید گشته را شمع سر مزار کو

من که پیاده می روم بر دم تیغ پا بهم — کوچهٔ تنگ عشق را جلوه گه سوار کو

گر به جفا کشد مرا فارغم از تلافیش — در گل او وفا کجا، در دل من غبار کو

توبه ستیزه می کند با دل سهم ناک من — رنگ دلم شکسته شد، ساقی گلعذار کو

مهر و وفای خود بس ام تشنه نیم به مهر کس — می چکد از دماغ من درد سر خمار کو

شش جهت وجود را جلوهٔ بت فرو گرفت — کعبه دو گز زمین بود بتکده را کنار کو

ممکن و اختیار را نیست بهم مناسبت — حوصله های تنگ را طاقت اختیار کو

عرفی بو الفضول را کس به صلاح[۲] نگردد
رای صواب نیستش، در بود اعتبار[۳] کو

(۲)

هر[۴] گلی کز تربتم روید ز شوق روی او — ز آتش دل سوزمش تا نشنود کس بوی او

کاش چشمم بعد مرگ آن شوخ بر هم میگرفت — تا به این تقریب می آید به چشمم روی او

باره‌[۷] پی شاید که نادانسته همراهی کند — بگذران ای هم نشین نعش مرا از کوی او

در میان ما و او تا کی نشیند مدعی — می نشینم بعد ازین گستاخ در پهلوی او

(۳)

آن[۱] که دوزخ بود آرام گه راحت او — شعلهٔ شوق تو آتش زده در تربت او

ذوق روی[۵] تو طلبگار حیاتش[۶] دارد — آن که از عمر ابد عار کند همت او

---

۱ این غزل‌ها تنها در نسخه‌های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ یافته شد. ۲ ن ۱، ۵ = صلاح؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ...
۳ ن ۸ = اختیار؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = اعتبار. ۴ این غزل تنها در نسخه‌های ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد. ۵ ...
۱۷، ۳۵ = درد؛ ن ۱، ۵، ۸ = روی. ۶ ن ۱۷ = خیالش؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = حیاتش. ۷ ن ۳۵، ۵ = پار...
۱ = باره.

به قیامت دهدم وعده و سوزم که مباد | همچنان سیر نگردد دلم از حسرت[1] او
کشتهٔ عشق کسی دان که شود روز جزا | حشر آزرده دل آید به سر تربت او

وه چه پرسی غم عرفی[2] که بنیاد کسی
آنچه از هجر تو بیند دل بی طاقت او

(۴)

می‌رسدش به کام جان چاشنی نگاه تو[3] | وای به هر[4] که می‌نهد پای به جلوه‌گاه تو
ای چمن دل این هوا از چه نسیم یافتی | کین همه شبنم بلا می‌چکد از نگاه تو
تیغ نه می‌نهی ز کف یافته‌ای مگر که کس | روز جزا گمی کند گوش به دادخواه تو

(۵)

بخواب[5] چشم تو سر برده[6] از شراب فرو | عجب که چشم تو آورده سر به خواب فرو
چو شعله بر سرم[7] آن شمع دوش می‌لرزید | که می‌طپیدم و رفتم به اضطراب فرو

ازین خرابه بکش[9] رخت خود برون عرفی
چه[8] رفته‌ایم درین عالم خراب فرو

(۶)

آنکه میرد در هوای لعل آتشناک او | تا ابد آب حیات آید برون از خاک او
سینه‌ای کز خنجر او چاک شد کی به شود | گر بهم دوزد مسیح از رشتهٔ جان چاک او
آتش اندازد به دل آسودگان خاک را | قطرهٔ خونم چو بر خاک افتد از فتراک او

عرفی آن شوخ از چه حیران است اگر در جلوه نیست
صورت خاکی تو در آیینهٔ ادراک او

---

[1] ن ۱۷، ۲۵ = حسرت؛ ن ۱، ۵، ۸ = راحت [2] در نسخه‌های ۸، ۱۷، ۲۵ مصرع اول مصرع ثانی و مصرع ثانی مصرع اول است [3] ن ۱، ۵، ۸، ۲۵ = تو؛ ن ۱۷ = او [4] ن ۸، ۱۷، ۲۵ = که؛ ن ۱، ۵ = به [5] این غزل تنها در نسخه‌های ۱، ۸، ۱۷، ۵، ۲۵ یافته شد [6] ن ۱ = سر برزد از شراب؛ ن ۸ = سر برده ام ز شراب؛ ن ۵، ۱۷، ۲۵ = سر برده از شراب (درین مصرع از لفظ "از" دربهتری نماید) [7] ن ۸ = بر سر آن شوخ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بر سرم آن شمع [8] ن ۱ = چو؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = چه [9] ن ۵ = بکش؛ ن ۲۵ = بکش.

(۷)

جانم[۱] انیسِ بادِ صبا شد ز بوی او | چشمم غبار شد که کند طوفِ کوی او
تابِ دلم نه ماند و فزاید ز هر نگاه | شوقم جهان جهان به تماشای روی او
با من حکایتش به نگاه است و مدعی | دارد گمان که بسته رهِ گفتگوی او
فردا به سوی روضه شتابند خلق و من | جویم به صد طریق[۲] سراسیمه کوی او

عرفی ز دیده می چکدش قطره های خون
از بس کندِ شوق فشارد گلوی او

(۸)

چشمت[۳] که هست عشوه گری را ظهور ازو | ناز و کرشمه وام کند چشمِ حور ازو
آن مرقدِ شهیدِ تو باشد که تا ابد | افراشته به عرش علمهای نور ازو
آیینهٔ دلی که شده جلوه گاهِ دوست | پرتو نموده وام تجلی ظهور[۷] ازو

(۹)

نوشد[۳] آبِ حیوان تشنهٔ جامِ وصالِ او | بجز آتش نیاشامد طلبگارِ خیالِ او
نه دارد مرغِ جانم قوتِ افشاندنِ بالی | نشست از بس غبارِ دردِ ناکامی ببالِ او
نه میرم زود و می بینم طولش لیک می ترسم | که گر میرم مباد[۴] از شرم باشد انفعالِ او
بود دست و گریبان تا قیامت با اجل جانم | نهو شد[۵] بی خودی گر چشم[۶] از روی خیالِ او

(۱۰)

از آن[۳] پنهانه بیند سوی من چشمِ سیاهِ او | که می خواهد جهانی را بسوزد یک نگاهِ او
نگردد تا حسود از آشناییهای ما آگه | برون آیم ز بزمِ وصل و بنشینم به راهِ او

---

۱ این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۲۵ وجود دارد. و مطلع تنها در نسخهٔ هفدهم است ۲ ن ۸، ۲۵، ن ۱، ۵ = بعد طریق؛ ن ۱۷ = بسر امید ۳ این سه غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۲۵ یافته شد ۴ ن ۸، ۲۵ = مباد از شرم؛ ن ۱، ۵ = مباد اشرم ۵ ن ۸ = نهو شد؛ ن ۱، ۵، ۲۵ = چو شد ۶ ن ن ۵، ۲۵ = چشم ۷ با آنکه در تمام نسخه ها "تجلی ظهور" ثبت است اما ازین شکل معنای مطلوبی بر نمی آید. ممکن است "تجلی طور" باشد.

دلم زخم خدنگی دارد، آیا از کجا باشد　　مگر افتاده گاهِ بیخودی بر من نگاهِ او

نمی گردد تسلّی جانبِ هر کس که می بیند　　مرا می جوید از خاصان مگر چشمِ سیاهِ او

بود دمسازیِ من دوزخِ او، وه چه خوش باشد　　که روزِ حشر این باشد مکافاتِ گناهِ او

کلاه از ناز بر سر کج نهد[1] آن شوخ می خواهد　　که پوشد[2] عارضش از چشمِ من طرفِ کلاهِ او

بود تاثیرِ آه و نالهٔ عرفی غم و حسرت
سیه کرده است روی بخت او را دودِ آهِ او

(۱۱)

نخواهم[10] روزِ محشر سینه چاک آیم براهِ او　　مبادا در گمان افتد که هستم دادخواهِ او

به راهش بسکه بیتابانه رفتم آشنایم شد　　که نایم از حجابِ آشنایها[3] به راهِ او

دلم باغ است کز آبِ هوایِ عشق پرورده　　که باشد شعلهٔ سیرابِ نام ترگیاهِ او

شهیدِ عشقِ او خونش[4] دبالِ خویشتن گردد[5]　　چو روزِ حشر هم عاشق بخود[6] گیرد گناهِ او

دلم سوزد چو پیشِ غیر عرفی برکشد آهی
ازین غیرت که هست از حسرتِ روی تو آهِ او

(۱۲)

اینک رسید وعدهٔ گشادِ نقاب کو　　رفتیم تا دریچهٔ صبح، آفتاب کو

جای کشید محتسب و فتنه می کند　　کو تازیانهٔ ادب و احتساب کو

خونم حلال برتو[7]، ولی داورِ جزا　　گر گویدم شهید که گشتی؟ جواب کو

کیفیتِ شباب[8] هم از جنسِ کیمیاست　　اینک شباب[9] نشاهٔ عهدِ شباب کو

---

[1] ن ۵، ۳۵ = نگرد؛ ن ۱، ۸ = نهد　[2] ن ۵، ۳۵ = پوشد؛ ن ۱، ۸ = بوسد　[3] ن ۵، ۸، ۳۵ = حجاب آشنایها؛ ن ۱ = خجالت آشنایها　[4] ن ۸ = خویش؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = خونش　[5] ن ۱، ۵، ۸ = گردد؛ ن ۳۵ = کرده　[6] ن ۱ = نخود؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = بخود　[7] ن ۲، ۲۹ = بتو حلال؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۲۵، ۳۶ وغیره = حلال برتو　[8] ن ۲، ۲۸ = شراب؛ همه نسخه های دیگر بشمول ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شباب　[9] ن ۲ = شتاب؛ دیگر همه نسخه ها = شباب　[10] این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ موجود است.

غالب به عطش نه گشاییم و تن زنیم — آخر وجودِ آب ضرور است، آب کو
صد دردِ دل گذشت و شکرخنده‌ای نکرد[1] — هان ای زبان[2] و دل گره[3] اضطراب کو
شرمش نظارهٔ دشمن و شوقم نگاه دوست — دل پاره پاره شد ز کشاکش، نقاب کو
نورِ جمالِ دوست نه گنجد درین نظر — کو دیده‌ای به حوصلهٔ آفتاب کو

عرفی مگو[4] که مستی و راهِ عدم دراز
اینک شدم سوار، عنان[5] کو رکاب کو

(۱۳)

تا به خونریزم اشارت ها نمود ابروی او — میلِ خونریزیِ خود فهمیدم از هر موی او
چون خرامد در دلم جان همچو آبِ زندگی — سر نهد در پای سروِ قامتِ دلجوی او
تا خیالِ قامتش بیرون نیاید[6] از دلم — کرده ام زنجیرِ پایش حسرتِ گیسوی او
گر نه می گردد مه من گرمِ کین، از مهر نیست — از نزاکت طاقتِ گرمی نه دارد خوی او
تا بود آمد شدش بر خاکِ من، ای همنشین — چون بمیرم شب نهانم دفن کن در کوی او

منکه حسرت می کشم عرفی برای[7] دیگران
شیشهٔ می چون توانم دید بر زانوی او

(۱۴)

تو ای زاهد برو، افسانهٔ باغِ ارم بشنو — دلی از وسعتِ کوی او بیا یک شمه هم بشنو
به ناکامی بمیرد هر که راهِ عشق بپیماید[8] — عنان را نرم کن، وین مژدگانی هر قدم بشنو

۱؎ ن ۱، ۵، ۲۹ = نزد؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۳۵، ۳۶ = نکرد ۲؎ ن ۲۹ = دهان؛ هر نسخه های دیگر
ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۲۹ = گره و اضطراب؛ ن ۱، ۵، خلاصة الاشعار، ۳۵، ۲۸ = گرهٔ اضطراب ۳؎ ن ۱۲ = بگو
ن ۹ = نگو که مستی؛ دیگر همه نسخه ها بشمول ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مگو که مستی ۴؎ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵
رکاب کو؛ ن ۴، ۱۲ = عنان و رکاب کو ۵؎ ن ۱، ۳۶ = نباید؛ ن ۵، ۱۵ = نیاید ۶؎ ن ۳۵ = به آهو؛ ن ۱۷
۳۶ = برای؛ ن ۱، ۵، ۸ = بماه؛ ن ۹ = به آن ۸؎ ن ۱، ۱۷ = بنماید؛ ن ۲۹ = ننماید؛ ن ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶

به جام است در افسانه‌ای[1] آنکه می‌نوشی — گمان دارم که گوید شمه‌ای از جام جم بشنو
بسوز ای برهمن زنار را ور نشنوی[2] از من — زگوشت پنبهٔ غفلت برون کن ور صنم بشنو
مپر[3] ای مرغ دل در صیدگاهِ نازِ محبوبان — زهر جانب صدای بال شاهینِ[4] ستم بشنو
بیای آنکه بر طوفِ[5] حریم کعبه می‌نازی[6] — بگردِ کوی او لبیک لبیکِ حرم بشنو

درآ[7] در سینهٔ عرفی که مالا مالِ غم گردی
زجانِ[8] او صدای آهِ درد آلود هم بشنو

(۱۵)

زچشم من مجوش ای گریه هنگام وصالِ او — که محجوب است دمی سازد ملالم انفعالِ او
زشرحِ[9] سوزم آتش در پرِ روح الامین افتد[10] — اگر غمنامهٔ هجرِ تو بر بندم به بالِ او
نه میرم زود و غمگین است پیش از مردنم یاران — کنید آغازِ شیون تا شود رفعِ ملالِ او
دم مردن گره شد در گلویم گریه چون دیدم — که جان رو[11] در قفای رفت از شوقِ جمالِ او
بر آرم در لحد آهی که آتش در فلک گیرد — اگر باشد بجز حرفِ[12] محبت از من سوالِ او

چو مست آمد برون عرفی چه گویم اهلِ تقوی را
چسان زد شعله[13] بر خاشاکِ عصمت رنگِ آلِ او

---

۱ ن ۱۱ = افسانهٔ آنکه در ن ۲، ۸، ۲۹ = افسانه بازای آنکه در ن ۱، ۵، ۱۰ = افسانه‌ای آنکه در ن ۳۵، ۳۶ = در افسانه‌ای آنکه ۲ ن ۱، ۵، ۱۷ = بشنوی در ن ۸، ۳۵ و دیگر نسخه‌ها = نشنوی ۳ ن ۱۵ = بپر در ن ۳۶ = مپر که ن ۲۵ و دیگر همه نسخه‌ها = مپر ۴ ن ۹، ۱۱ = شاهین را زهم در ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = شاهین ستم ۵ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۱، ۲۸ = طرف در ن ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = طوف ۶ ن ۱، ۵، ۹ = تازی در ن ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیره = نازی ۷ ن ۹، ۱۱، ۱۵ = بیا در ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = درآ ۸ ن ۲ = بجان او در ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = بحالِ او در ن ۸، ۱۵ = زجانِ آن در ن ۲۹ = زجان او ۹ ن ۸ = زشرم در ن ۱، ۲، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیره = زشرح ۱۰ ن ۹ = افتد در همه نسخه‌های دیگر = گیرد ۱۱ ن ۱، ۳۵ = رو برو در ن ۵ = نان بر در ن ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = رو در ۱۲ ن ۲، ۸، ۲۹، ۲۸ = بجز آداب عشق در ن ۹، ۱۱ = بجز اسرار عشق در ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = بجز حرفِ محبت ۱۳ ن ۱، ۵، ۹، ۱۱ = شعله‌ای بر خاک در ن ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = شعله بر خاشاک.

(۱۶)

مسازم نا امید از خود چو گشتم مبتلای تو | که نومید از تمام خوبرویانم برای تو

دران صحرا که گیرد هر شهیدی دامن قاتل | بود دست کسی[1] در دامن شرم و حیای تو

شدی بهر فریبم سرگران با غیر و خوشحالم | که آگه نیست آن غافل نهاد از شیوه‌های تو

دم نزع است ای یاران بگوییدش بیا ای شب | وداع خستهٔ خود کن که می‌گوید دعای تو

تبسّم گونه[2] فرمای و عمر جاودانم ده | که باشد لذتی گیرم ز درد بی‌دوای تو

به‌من[3] خوش آشنا بر می‌خوری دانسته‌ای گویا | که می‌سوزم ازین غیرت[4] که هستم آشنای تو

چو فردا جانم آید سوی تن از سینهٔ تنگم | دهند آواز غمهایش که اینجا هست[5] جای تو

نه با جذب تو کم روز[6] یست نی در شوق من نقصان | گرانیهای دردم باز دارد از[7] قفای تو

علاج شوق[8] عرفی کردی از وصل و بسوزم غیرت
که زودش[9] می‌کشد داروی بیماری فزای تو

(۱۷)

چو نتوانم به کوی او رسید از بیم خوی او | کنم جا در دل غیر و روم در پرده سوی [illegible]

به نوعی در غمش می‌گردم از دنبال بید ردی | که با این شوق باز افتاده‌ام از جستجوی [illegible]

ازین غیرت که ناگه بگذرد از خاطر غیری | نمی‌خواهم که در دل بگذرانم آرزوی [illegible]

---

[1] ن ۲، ۲۹ = بسی ، ن ۱، ۳، ۵، ۱۲، ۱۷، ۸، ۳۵ وغیره = کسی [2] ن ۱، ۹، ۳۵، ۳۶ ن ۵، ۲۸، ۲۹ = گونه فرمای و [3] ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = بمن خوش آشنا بر میخوری ، ن ۲[illegible] آشنا بر میخوری ، ن ۲۸ = بمن خوش آشنا در میخوری ، ن ۹، ۱۱ = زمن خوش آشنا در میخوری [4] ن [illegible] ۱۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = غیرت ، ن ۱، ۵ = حسرت [5] ن ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = نیست ، ن ۱، [6] ن ۱، ۲، ۵، ۲۹، ۳۵ = در ، ن ۸، ۹، ۱۱، ۳۶ = از [7] ن ۱۵ = درد ، ن ۱، ۲، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شوق [8] ن ۹، ۱۱ = دردش ، ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ وغیره = زودش [9] دردیست ، ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵ = روزیست ، ن ۳۶ = زور بست ؟ -

کسی از شرم بهره بردم و ترسم که پندارد | برای دیدنش آورده ام غیری به کوی او
چو ایجادِ چنین شکلی کند حسن آفرین شاید[1] | که گاهِ آفریدن دیده بگشاید به سوی او[2]

ردیف "های هوز"

(۱)

نفسی[3] که غمزهٔ او به صفتِ بلا نشسته | به هوای دل سیما به رهِ فنا نشسته
چو رسی به تربت ما مفشان[4] بناز[5] دامن | که غبارِ درد و حسرت به مزارِ ما نشسته
شود آشکار فردا که براهِ وعدهٔ او | ز غم بهشت و دوزخ دو جهان جدا نشسته
ز رهِ وفا[6] درین کو[7] که گذشته دامن افشان | که غبارِ کوچهٔ ما بهِ تو تیا نشسته
ز دعا چه کام جویم که میانِ تنگ دستان | به هزار نا امیدی اثرِ دعا نشسته
روم از جهان و شادم که براه تا قیامت | ز خیالِ غمزهٔ او[8] حشمِ بلا نشسته

تو و بزم عیش عرفی من و کوچه‌ای که هر سو[9]
سرِ خونچکان فتاده دلِ بینوا نشسته

(۲)

ساغرِ لبریزِ وصل بر کفِ مشتاق[10] نه | زمزمهٔ آتشین بر لبِ عشاق[11] نه

---

[1] ن ۱، ۵ = گوید؛ ن ۸، ۳۵ = شاید [2] این غزل تنها در نسخه‌های ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافت شد [3] ن ۱۱ = صفی؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۲، ۳، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹ وغیره = نفسی [4] ن ۱، ۵ = بفشان؛ ن ۱، ۳، ۶، ۸، ۱۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مفشان [5] ن ۱۷، ۲۹ = نناز؛ ن ۱، ۳، ۲، ۴، ۵، ۹ = بناز [6] ن ۲ = فا؛ در باقی نسخه‌ها = وفا [7] ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ره؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = کو [8] ن ۲، ۴، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۶ = او؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = تو [9] ن ۶، ۹ = که در وی؛ در باقی نسخه‌ها شل ۱، ۳، ۴، ۱۷، ۲۸ = که هر سو؛ ن ۵ = و هر سو؛ ن ۳۵ = ز هر سو [10] ن ۶، ۳۵ = عشاق؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۵، ۲۸، ۳۶ = مشتاق [11] ن ۶ = مشتاق؛ دیگر همه نسخه‌ها = عشاق.

زهرِ غمت ز تخم در[1] جگرِ هر دوا[2] — دستِ تسلّی کنون بر دلِ تریاق نه

ای قلم شعله‌[3]خیز دودِ دلِ ما بریز — آتشِ حسرت[4] فروز در دلِ اوراق نه

حسنِ صنم پردهٔ سوخت[5] ای دلِ دیدار دوست — ناصیه بر خاک بند[6] حوصله بر طاق نه

عرفی اگر در جگر شعله‌[7]ندانی شکست

صد فلک از دودِ دل بر سرِ آفاق نه

(۳)

شب بشد از تاب و تب پیرهن آتشکده — پیرهنم شعله بود، انجمن آتشکده

صورتِ شیرین نگاشت[8] شعله زد[9] از خار و خس — بهرِ خود آماده ساخت کوهکن آتشکده

سینهٔ سوزانِ من قبلهٔ گبران شده است — روحِ من آتش بود، جسمِ من آتشکده

سرد نگردد ز برگ این دلِ آتش‌فروز — می برم از پیرهن در کفن آتشکده

رو[10] سوی گلخن دلا[11]، داغِ گلستان مشو — بسکه برافروختی در چمن آتشکده

(۴)[12]

تا دل به غمِ تو رو نهاده — لب بر لبِ آرزو نهاده

ارزانیِ میوهٔ وصالت — آشوبِ طلب فرو نهاده

آرایشِ صد بهشت ایزد — در دامنِ حسنِ او نهاده

از غصّهٔ من ز بس ملولست — غم دست بزیرِ رو نهاده

او جامه و دل ز بیقراری — رو در رهِ جستجو نهاده

---

[1] ن ۲، ۱۵، ۲۸، ۲۹ = بر؛ در باقی نسخه‌ها = در [2] ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = آرزو؛ ن ۲، ۳، ۲، ۹، ۲۸، ۲۹ = هردوا [3] ن ۸ = شعله‌ناک دردِ دل ما پذیر؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = شعله دلِ ما بریز [4] ن ۱۵ = حیرت؛ در باقی نسخه‌ها = حسرت. [5] ن ۱۵ = سوز؛ دیگر نسخه‌ها = سوخت ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = بند؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸ وغیره = شد [7] ن ۱، ۵ = خار؛ در باقی نسخه‌ها = شعله [8] ۲۳ = بکاشت؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نگاشت [9] ن ۹، ۱۱، ۲۳ = گلشنی؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = شعله؛ ۲، ۲۹ = شعله و؛ ن ۸ = شعلهٔ [10] ن ۱، ۵، ۹ = ره؛ ن ۲، ۸، ۱۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رو [11] ن ۱، ۵ = بکن؛ ۸، ۱۵، ۲۹، ۳۵ = دلا [12] این غزل تنها در نسخه‌های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد.

تا توبه زنی شکست[1] عرفی
لب را بلب سبو نهاده

(۵)

بانگ بر بانگ است وغم خرمن به خرمن باز ده[2] ای که میگفتی خریدارم کنون آواز ده
روزگار خندهٔ غفلت گذشت ای کبک مست[3] دل بدندان گیر و تن[4] در چنگل شهباز ده
ای فلک صیدی که خندیدی[5] به تیرت کشته شد بوسه یی بر دست ای صیاد حکم انداز ده
می توان غماز عیب مردمان بود ای ظریف گر ظریفی عیب خود را عرضه بر غماز ده
گفتگوی سر وحدت را بعذر[6] حقه بر بال صوفی را بدست جنبش پرواز ده
شکر باکن دوست را عرفی و جانها بر فشان
کز تو جان خواهد نمی گوید که دردم باز ده

(۶)

خیز و شراب حرم[7] زان قد جلوه ساز ده روی بروی عشوه[8] کن و دست بدست ناز ده
ای دل ساده گفتمت نام وفا مبر کنون مرهم داغ خویش را از نمک امتیاز ده
توسن ناز کرده زین ای دل عافیت گزین موی بموی خویش را مژده[9] ترکتاز ده
کی دو عروس را بهم تاب مشارکت بود یا در مردی مزن[10] یا سه طلاق آز ده

---

[1] ن ۱۷، ۳۵ = شکست ؛ ن ۱، ۵، ۸ = شکسته [2] ن ۲۹ = ناز ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۹، ۲۵ = باز [3] ن ۹، ۱۱ = من ؛ ۲۵ = یک ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مست [4] ن ۱۰، ۳۵ = جان ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = تن [5] ن ۹۵ = افکندی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خندیدی [6] ن ۹ = بعدره کرده ای ؛ ن ۲۶، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = بعد مقدر [7] ن ۳ = عشوه ای ؛ ن ۸ = حرم ؛ باقی همه نسخه‌ها شل ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و ریاض الشعراء = حیرتم [8] ن ۱، ۵، ۱۱، ۳۵ = عشق ؛ ن ۸، ۹، ۱۷، ریاض الشعرا = حسن ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = عشوه ؛ خلاصة الاشعار = جلوه [9] گنج سخن = وعدهٔ ؛ همه نسخه‌های کلیات = مژده [10] گنج سخن = بزن ؛ همه نسخه‌های کلیات = مزن [11] ن ۵ = این ؛ ن ۳۵ = ای -

شیوهٔ سامری بود زنگِ کرشمه های تو — یا به فسای عشوه کن یا به زکات ناز ده

یارب از آن کرشمه ام کاوشِ دل نصیب کن — سینهٔ کبک داده ای ناخنِ شاهباز ده

دم زده عرفی از وفا تا زدمش به امتحان

دشنهٔ زهر داده یی زبان مژه در ساز ده

(۷)

عاشقی ها دکانِ رسوایی به شهر و کو منه — بر دم شمشیر نه رو، بر سرِ زانو منه

عشق از بازیچه بشناس امتِ مجنون مباش — سر به یادِ چشمِ جانان در پی آهو منه

دل بود شایستهٔ درد آنکه از صد دل یکی — تهمتِ درد از برای شکوه بر هر مو منه

درد اگر آرام گیرد دستش از دامن مدار — عاقبت گر غم شود زانوش بر زانو منه

مو به مو از دردِ بی درمان لبالب شد دلی — گر به پای مرگ بستر باشدت پهلو منه

کوهِ الماس ار شود شوق تماشا در دلت

با کسی در جلوه گاهِ دوست عرفی رو منه

(۸)

له ن ۲، ۳: ۵، ۱۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عشوه کن ؛ ن ۳۸ = بارکن ؛ ن ۲۸ = عشوه ده ؛ گنج سخن = عشوات که ن ۱، ۹، ۲۹، گنج سخن = برکاب ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = برسایت که ن ۱۶ = آز ؛ ن ۶، ۹ = باز ؛ باقی نسخه ها مثل ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۱۶، ۲۹، ۳۵ = ناز که ب ۶ = کبک نداده را ؛ ن ۴۰ = کبک داده را ؛ گنج سخن و باقی همه نسخه های کلیات = کبک داده ای شه ریاض الشعرا = چنگل ؛ همه نسخه های کلیات و گنج سخن = ناخن که ۵، ۶، باز ناز ؛ گنج سخن و همه نسخه های کلیات = شاهباز که ن ۲، ۳۶ = تا زدمش ؛ ن ۹۵ = بازدهش ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تا زدمش شه ن ۲۸ = غم ؛ همه نسخه های دیگر = درد له ن ۲، ۷ = سو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹ = مو که ن ۳، ۴، ۸، ۱۱، ۲۸، ۲۹، عرفات، خلاصه = گردد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۹، ۳۵، ۳۶ = گیرد له ن ۵، ۹، عرفات = بمالد ن ۱، ۳، ۸، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = مدار که ن ۵، ۹ = بود ؛ عرفات و دیگر همه نسخ کلیات = شود که ن ۱، ۲، ۵، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = شد ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۳۶ = شو که ن ۴۰ = ذوق ؛ همه نسخه های دیگر = شوق۔

به کشتنِ منِ عاجز شتاب یعنی چه — به قتلِ صیدِ اسیر اضطراب یعنی چه
دمی که چهره فروزد[1] زمی شود[2] روشن — که بر دمیدنِ آتش ز آب یعنی چه
دمی که بستهٔ فتراکِ او شوم[3] دانند — که بوسه‌های نمش بر رکاب یعنی چه
به جرم نیم نگاهم گرفت و دانستم — که شرمساریِ روزِ حساب یعنی چه
کنونکه گریه تماشا ز یادِ مردم برد — ز روی ناز[3] کشیدن نقاب یعنی چه
هنوز گریه ز دل حسرتی نه کرده[4] برون — دمی عنان بکش ای جان[5] شتاب یعنی چه
به تیغِ غمزه اش ای دل نگاهِ حسرت چند — بگو که چیست مرادت، حجاب یعنی چه
ز ذوقِ وصل و غمِ هجر یافتم عرفی
که چیست عیشِ بهشت و عذاب یعنی چه

(۹)

جانم ز سینه بر زده دامان بر آمده — گویا به عزمِ خدمتِ جانان بر آمده
تأثیرِ عجز[7] بین که به بزمِ فروتنان — مستِ عتاب رفته و مهمان بر آمده
مستم ز بوی آن[9] مگر این برگِ یاسمین[10] — در جامهٔ یگانهٔ کنعان بر آمده
ناز و غرور کی نهد از سر که این نهال[12] — دایم به نازِ صاحبِ بستان بر آمده
یاد از بهشت می دهد این نازنین نهال — گویی به آبِ دیدهٔ رضوان بر آمده
با دل مگوی[13] عیبِ شهادت که این اسیر — تا بوده در میانِ شهیدان بر آمده
آشفتگیِ صیدِ تو گوید که این شکار — بسیار دست و پا زده تا جان بر آمده
گویا که درد و داغِ غمِ یار برده است — کز سینه جانِ غم زده گریان بر آمده

---

[1] ریاض الشعرا = فروزی؛ در همه نسخه‌های کلیات = فروزد [2] ن ۱، ۲، ۵، ۱۶ = شدم؛ ن ۸، ۹، ۱۱، ۱۷ = شوم [3] ن ۱ = باز؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ناز [4] ن ۳۵ = نه برده؛ ن ۱، ۵، ۸ = نکرده [5] ن ۸ = دل؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = جان [6] این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [7] ن ۱، ۵، ۳۵ = عشق؛ ن ۲۸، ۳۶ = عجز [8] این شعر تنها در ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد [9] ن ۳۵ = او؛ ن ۱، ۵، ۸ = آن [10] ن ۳۵ = یاسمن؛ ن ۱، ۵، ۸ = یاسمین [11] اشعار از چهارم تا دهم در نسخهٔ هفدهم نیافته شد [12] ن ۲۹ = خیال؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = نهال [13] ن ۸، ۹، ۲۸ = بگوی؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = مگوی۔

با آنکه در برآمدنِ جان گذشت عمر ‌ ‌ ‌ شرمنده ام هنوز که آسان برآمده

شوقِ دلم به دادنِ جان بین که گاهِ نزع ‌ ‌ ‌ یک ناله برکشیده و صد جان برآمده

طور نیست دیدهٔ ما که دران جلوه کرده است ‌ ‌ ‌ حسنی که صد کلیم ز ایمان برآمده

مرهم[1] اگر نه سوخته بر چاکِ سینه چیست ‌ ‌ ‌ این شعله کز شگافِ گریبان برآمده؟

هر گاه گفته ایم که عرفی اسیر کیست

آه از نهادِ گبر و مسلمان برآمده

(۱۰)

نبی موجب خاکم از سُمِ اسپش نشان مانْد ‌ ‌ ‌ سمندش دستِ مهری بر دلِ[2] این ناتوان ماند

مگو بیدم که عالم را به طوفان دادی از گریه ‌ ‌ ‌ که در جانم هنوز از حسرتِ او صد جهان ماند

به علیشت مژده[3] بیرون آ که شب در هجرِ سایه‌ها ‌ ‌ ‌ ز لذت مرده بیتابی در[4] و بر آستان ماند

به شهرت تا فلک یارم[5] که باشد ورنه در عالم ‌ ‌ ‌ بسا فرهاد و شیرین که بی نام و نشان ماند

نهان گر دیده جان در سینه از بیمِ نگاه او ‌ ‌ ‌ چو مرغی کو ز ترسِ ناوکی در آشیان ماند

شب از هجر تو بس دشوار جان دادم بیا بنگر ‌ ‌ ‌ که آبِ حسرتم در چشمِ گریان هم چنان ماند

فدای غمزه ات شد هر که جانی داشت چون عرفی

بغیر از خضر کو در دامِ عمرِ جاودان مانده

ردیف "یای تحتانی"

(۱)

تا مژدهٔ زخمِ دگر دامن کشِ جان کرده ای ‌ ‌ ‌ دشوار مردنِ[6] جانِ من خوش بر من[7] آسان کرده ای

---

۱ ن ۸ = آهم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مرهم ۲ ن ۲۸ = لب ؛ دیگر همه نسخه ها = دل
ن ۱، ۵ = مرده ؛ ن ۲، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مژده ۳ ن ۱، ۵ = سر ؛ ن ۲، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ =
۴ ن ۲۸ = یارم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ریاض = یار ؛ ن ۲ = نازد ۵ ن ۲، ۲۹ = برمن خوش آ
۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = خوش برمن ۶ ن ۹ = دادن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مُردن -

مستانه گرید از غمت اہلِ ورع در صومعه ‎ ‎ ‎ گویا تبسم گونه‌یی در کارِ ایشان کرده ای

گفتی به صد جان عشوه‌یی ای صد جہان جانت فدا ‎ ‎ ‎ این جنسِ بی قیمت چنین بہرِ چه ارزان کرده ای

خوش با دلِ جمع آمدی نازان به حسنِ خویشتن ‎ ‎ ‎ از عشوه گویا ہر طرف دلہا پریشان کرده ای

زنارِ عصمت پیشگان پوشیده عیبِ برہمن ‎ ‎ ‎ خوش توتیای آفتی در چشمِ ایمان[1] کرده ای

مہر و وفا را جذبه‌یی می باشد[2] ای لیلی[3] طلب ‎ ‎ ‎ رو گوشه‌یی بنشین چرا رو در بیابان کرده ای

از غیرِ یار ای کوہکن شیرین نه گردد کام تو ‎ ‎ ‎ گر[4] نقشِ او خوش کنده ای در نقشِ جان کرده ای

در حشر چون[5] نشناسدت معذور باید داشتن ‎ ‎ ‎ چشمی که از نظارهٔ آن چہره حیران کرده ای

چشمی که یارش کرده پاک[6] از گریه باز آید[7] ولی ‎ ‎ ‎ خون[8] گرید آن چشمی که تو پاکش به پیمان کرده ای

صد نشتر از ہر جنبشی در جانِ عرفی می خلد

از شیوهٔ مستانه اش تا مست و غلطان کرده ای

(۲)

ای نه فلک ز خوشهٔ صنعِ تو دانه‌یی ‎ ‎ ‎ وز[9] قصرِ کبریای تو عرش آستانه‌یی

در[10] تنگنای کوچهٔ شہرِ جلالِ تو ‎ ‎ ‎ وسعت گہِ زمانه کمین کارخانه‌یی

پروازگاهِ طایرِ صنعت کجا بود ‎ ‎ ‎ جایی که دارد از دو جہان آشیانه‌یی

نه توسنِ سپہر سراسیمه در ددواست[11] ‎ ‎ ‎ تا حکمتت گرفته بکف تازیانه‌یی

ذاتِ تو قادر است به ایجادِ ہر محال ‎ ‎ ‎ الا به[12] آفریدنِ[13] چون خود یگانه‌یی

---

[1] ن ۹، ۱۱ = انسان؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵ = ایمان [2] ن ۲، ۲۹ = باید؛ ن ۲۸، ۳۵، ۳۶ و دیگر همه نسخه‌ها = باشد
[3] ن ۹، ۱۱ = اہل؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۲۸ = لیلی [4] ن ۸ = گر؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = چون [5] ن
۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = یارش کرده پاک از گریه؛ ن ۲، ۹، ۱۱ = بازش کرده ای از گریه [6] ن ۲ = پاک آمد؛
ن ۹، ۱۱ = خون آمد؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = باز آید؛ ن ۸، ۲۸، ۲۹ = باز آمد [7] ن ۱، ۲، ۸ = چون؛ ن ۵، ۹، ۱۱، ۲۸،
۲۹، ۳۵ = خون [8] ن ۵، ۳۵ = وز؛ در دیگر نسخه‌ها = در [9] ن ۱۷ = وز؛ ن ۳۵ و در باقی نسخه‌های دیگر و بہار
عجم = در [10] ن ۱۱ = در رہ است؛ ن ۳۶ = ددواست؛ ن ۹ = کی دود؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۶، ۳۵ =
دردواست [11] ن ۷ = در؛ باقی همه نسخه‌ها = به [12] ن ۳۵ = آفرینش؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۶
= آفریدن۔

عفوت ثواب دشمن و طعنت گناه دوست — هر گام چیده عاطفتت[1] دام و دانه‌ای

عرفی تمام معصیت اما بدستِ او
هست از عنایتِ تو عنانِ بهانه‌ای

(۳)

ای[2] که سرتا قدمت سایهٔ جنون داشته‌ای — تا مرا داشته‌ای غرقه بخون داشته‌ای

سرِ انصاف تو گردیم که با این همه حسن — از دلِ ما طمعِ صبر و سکون داشته‌ای

گر دلیرانه بتازی به من ای چرخ رواست — تا تو در معرکه‌ای خصم زبون داشته‌ای

نوش کن خونِ دلم تا بشناسی ای خضر — که تو در چشمهٔ حیوان همه خون داشته‌ای

دلِ عرفی بخر از خویش و به خورشید فروش
تا ببینی که چه می‌ارزد و چون داشته‌ای

(۴)

باز[3] ای دلِ شکسته به بندی فتاده‌ای — داری تپیدنی، به کمندی فتاده‌ای

افتاده‌ای ز طاقِ دلِ من عجب مدان — کازرده‌ای ز جای بلندی فتاده‌ای

گفتم که تابِ عشق نداری به صد بلا
عرفی ز ناشنیدنِ پندی فتاده‌ای

(۵)

ای عشق خوش تهیهٔ لذات کرده‌ای — طوبی[4] و سدره وقفِ خرابات کرده‌ای

---

[1] ن ۱۰ = عاطفش، ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۹، ۱۷، ۳۵ وغیره = عاطفتت [2] که شعر اول (مطلع) در خلاصة الاشعار و ریاض الشعرا انتخاب شد۔ شعر دوم در منتخبات خلاصة الاشعار، ریاض الشعرا و بیاض باسلی شامل است [3] این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [3] ن ۱، ۳۵ = بندی، ن ۵، ۸، ۱۷ = پندی [4] ن ۹، ۱۱ = طوطی سدره، ن ۲۶، ۵، ۸، ۱۲، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = طوبی و سدره۔

ای راه[1] بینِ عشق شرابم مده که باز | مستم بیک ترانهٔ هیهات کرده ای
نازم[2] ببازیِ تو که در عرصهٔ فریب | مقصود بی نه چیده مرامات کرده ای
صوفی نگفته[3] صیغهٔ توحید باطل است | سعی[4] که در معاملهٔ ذات کرده ای
زاهد بیا که کفرِ تو ثابت کنم که تو | کفرِ مرا بدینِ خود اثبات کرده ای
اسلام را شهید مکن زاهدا! بریز | زهری که در پیالهٔ طامات کرده ای
صلحی میانهٔ من و شادی بهم رسید[5] | ای می مگر تو رفعِ منافات کرده ای

عرفی دگر به طورِ تمنا مرو[7]، ببین
کامشب چه ها به جانبِ[8] مناجات کرده ای[6]

(۶)

از سفر می آیی و تاراجِ غربت[9] کرده ای | کاروانِ حسنِ یوسف نیز غارت کرده ای
در[10] کجاست این چنین معمورهٔ انصاف ده | شهرِ دلها[11] دیده ای یغمای راحت کرده ای
چون گوارا نیستی ای غم، چرا در کامِ ما | همچو آسایش نباتی[12] بی حلاوت کرده ای
ذرهٔ دنیا بصد جان می فروشم بیع کن | ای که از بی[13] مایگی اظهارِ همت کرده ای

---

[1] این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد و در نسخ ۸، ۱۷ مصرعِ اولی به این طور است: ای راه بین عشق شرابم بده که باز (ن ۱۷ = بده). در دیگر نسخه ها مصرع باین طور است: این راه عشق بین و شرابم مده که باز (در ۱، ۵، ۱۷ = مده؛ ن ۸، ۳۵ = بده) [2] ن ۱۷ = ببازوی؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ وغیره = ببازیِ [3] ن ۹، ۱۱ = بگفته؛ ن ۱، ۵، ۲۵، ۳۶ = نگفته؛ ن ۱۷ = بگفته [4] ن ۹، ۱۱، ۳۶ = یعنی؛ دیگر همه نسخه ها = سعی [5] ن ۱، ۵، ۸ = بهم رسید؛ ن ۲۵ = رسیده بود [6] ن ۲، ۱۵ اشعر باین طور است: عرفی همیشه گوشهٔ محراب جای تست * وقتِ دعاست ترکِ کرامات کرده ای۔ در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ مقطع بطور بیت که نوشته شد [7] ن ۱، ۵ = برو؛ ن ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = مرو [8] ن ۸، ۳۵ = بحالِ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷ = بجان [9] ن ۱، ۵، ۱۲ = غارت؛ ن ۲، ۸، ۱۱، ۱۵، ۲۸ = عزت؛ ن ۹ = حسرت؛ ن ۲۹ = عشرت؛ ن ۳۵ = غربت [10] ن ۱۵ = از؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = در [11] ن ۲۸ = دل را؛ ن ۵، ۱۲، ۲۹، ۳۶ وغیره = دلها [12] ن ۹، ۱۱ = پیاپی؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۲۶، ۲۹، ۳۵ = نباتی؛ ن ۲۸ = نباتِ در حلاوت [13] ن ۱۵ = بیگانگی؛ دیگر همه نسخه ها = بی مایگی۔

شاد باد ارواحِ تو ای مجنون که هنگامِ وفات[1] — در حقِ من دردِ بیدرمان وصیت کرده ای[2]

این صفا اسلامیان را نیست ای زاهد مگر — با بتان در سومنات امروز[3] طاعت کرده ای

عرفی از ننگِ شریکان لب فرو بستن خطاست

چون توانی ترکِ شعر اکنون که شهرت کرده ای

(۷)

بشتاب[4] در راهِ طلب بگذر ز بهرِ آسودنی — این ره که بی پایان بُوَد[5] از زد قدم فرسودنی[6]

تحصیلِ دردِ دوستی آن سوتر[7] است از بیش و کم — دست از طلب کوته مکن تا کم شود افزودنی

کی نعمتِ دیدارِ او می گنجد اندر حوصله — موسی کجا دانم کند از دست و لب آلودنی

هر شوخ کامد در جهان بگذاشت چندین رسمِ نو — گو از تو در عالم بماند[8] بر دوستان بخشودنی

اندیشه نی، افسوس نی، عرفی چه بی دردیست این

گه سر به زانو ماندنی گه دست بر هم سودنی

(۸)

تا بر آنی که دوستدار کشی — نه کُشی چون من ار هزار کشی

تا کی از عشوه نیم مستان را — بشکنی[9] جام و در خمار کشی

آتشم زن که زنده گردم باز — گر[10] چو شمعم هزار بار کشی

تا کی ای دل عروسِ عصمت را — عقد بندی و در کنار کشی

عشق را شو که خویشتن را ترسم — در شبیخونِ روزگار کشی

---

[1] ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۲ = شاد بادا روحت ا ن ۲، ۲۹ = شاد بادت روح ن ۱۲ = شاد بادش ارواح [2] ن ۱۲ = ولایت و بر نسخه های دیگر = وصیت [3] ن ۱۲ = آن روز و دیگر بر نسخه ها = امروز [4] خلاص ... = از ن ۲، ۳، ۵، ۶، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۲ = در ز ن ۴ = و در [5] ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = بود از ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۲ = خوش است [6] ن ۲، ۲۹ = از بر قدم و بر نسخه های دیگر = ارند قدم [7] ن ۶، ۳۵ = آسان تر است و ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۷ = آن سوتر است [8] ن ۱۱ = بماند و ن ۹ = بماند و ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۲ = بیان [9] ن ۵، ۱۷، ۳۵ = شکنی و ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۲ = بشکنی [10] ن ۲، ۵ ... که = دیگر همه نسخه ها = گر۔

ترسم ای عشقِ مهربان که مرا　　سر به زانوی غمگسار کُشی
در قیامت کنند گل افشانی　　بلبل را که در بهار کُشی
مُردم از شوق ای دعا وقت است[1]　　که کُشی تیغ و انتظار کُشی
منتِ قتلم ار کنی قسمت[2]　　دو جهان را به زیرِ بار کُشی

به تماشا طلب ترحم را
عرفیِ خویش را چو زار کُشی

(۹)

بهار رفت و نه کردیم عزمِ جای خوشی　　بر هنه سر نه نشستیم در هوای خوشی
بهار رفت و به هنگامهٔ نوا سنجان　　دمی ز هوش نه رفتیم از نوای خوشی
بهار رفت و نه بردیم[3] همعنان به چمن[4]　　دل گرفته ز عمری و دل گشای خوشی
بهار رفت و به بستانِ[5] گریه دوست دمی　　نداشتیم سرودی به های های خوشی
بهار رفت و به گلبانگِ بلبلانِ چمن　　پیاله یی نه کشیدیم در هوای خوشی[6]

به تربت تو عرفی خوش اند دانایان
نه دیده ام به جهان چون تو زار از خاک خوشی

(۱۰)

اگر آرایش از دکانچهٔ ناموس بستانی　　سرا دیل تذرو و حلهٔ طاووس بستانی
نه گیری هیچ اسباب ترنم ور ضرور افتد　　همه مهمات بر داری همه افسوس بستانی
اگر معزت به خست[7] از عشق خود در پوست خسته　　دوای دردش از دکانِ جالینوس بستانی
چراغت از دلِ آتش پرستان گر شود روشن　　در اندازی در آتش سبحه و ناقوس بستانی

---

[1] ن ۲۸ = وقت است ؛ ن ۲، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ وغیره = قسمت [2] ن ۹ = بودیم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۲، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = بردیم [3] ن ۹ = همعنانِ چمن ؛ همه نسخه های دیگر = همعنان به چمن [4] ن ۹ = نبودیم ؛ همه نسخه های دیگر = بستان [5] این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۳۵ یافته شد [6] ن ۱، ۵ = بخست ؛ ن ۳۵ = نشد.

ادب از دست نگذاری به سودای وصال ای دل — به لعلش جان دهی وز آستانش بوس بستانی

هر آن سرمایهٔ مقصود کان نایاب تر عرفی

به[1] جوئی ور دهندت قدر ناموس بستانی

(۱۱)

من صید غم عشوه نمائی که تو باشی — بیمار به امید دوائی که تو باشی

لطفی به کسان گر نه کند عیب نه گیرند — غارت زدهٔ مهر و وفائی که تو باشی

مردم همه جویند نشاط و طرب و عیش — من فتنه و آشوب و[2] بلائی که تو باشی

ای بخت ز شاهی به گدائی برسیدم — در سایهٔ میمون همائی که تو باشی

از بس که ملایک به تماشای تو جمع اند — اندیشه نه گنجد به سرائی که تو باشی

خورشید به گرد سر هر ذره بگردد[3] — آن جا که خیال تو و جائی که تو باشی

عرفی چه کند گر به ضیافت بردش وصل

با نعمت دیدار گدائی که تو باشی

(۱۲)

نه شکیب توبه از می نه ادب زمان مستی — که به چین زلف ساقی نه کنم[4] دراز دستی

چه کشی ز ناز[5] شکر[6] تو بگو فدای من شو — که گران نمی فروشد به تو کس متاع هستی

چه[7] عقوبت است یارب من عافیت گزین را — نه گمان زود مردن نه امید تندرستی

ره طاعت تو یارب که رود چنانکه شاید[8] — چو نیاید از برهمن به سزا صنم پرستی

---

[1] ن ۲، ۳۶ = نخواهی ز ن ۱، ۵، ۱۲، ۳۵ = بجوئی ز ن ۳، ۱۱ = بخری ز ن ۲، ۳، ۴ = بجوئی [2] ن ۱، ۵، ۶ = فتنه و آشوب و بلائی ز ن ۱، ۴ = فتنه و آشوب بلائی [3] ن ۱، ۵، ۲۸ = نگردد ز ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۱۷، ۲۵، ۳۶ وغیره = بگردد [4] ن ۴، ۱۱، ۲۸ = بکنم ز ن ۱، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه و ریاض = نکنم [5] ن ۱، ۵، ۶ = بناز ز ن ۲، ۳، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = زناز [6] ن ۹ = خنجر ز همه نسخه‌های دیگر. شکر [7] ن ۲، ۹، ۱۱ = چه بلا عقوبت است این ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۲۸، ۳۶ وغیره = چه عقوبت است یارب [8] ن ۳، ۳۵ = باید ز ن ۱، ۵ = باشد ز ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶، ریاض = شاید [9] ن ۲ = نباشد ز ن ۹، ۱۱ = بگیرند ز ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۲۵، ۳۶ = نگیرند۔

همه نقد و جنسِ ایمان بتو برفشاندم اکنون　　تو و ننگِ آن بضاعت من و عیشِ تنگدستی

گلهٔ نیامدن ها گلِ وعده هاست ورنه
به همین خوش است عرفی که تو نامه می فرستی

(۱۳)

گمان دارم که این درد[1] و تحمل می کند کاری　　بگو با گل که استغنای بلبل می کند کاری

به صلح[2] ای دل چه کوشی صبر کن کز ناز[3] باز آید　　غمِ فرصت مخور، گاهی تعلل می کند کاری

دلِ دانای شهرها به کفر آخر تسلی شد　　که باور داشت هرگز کان تزلزل میکند کاری

به هستی پروران ای دل متاعِ نیستی بنما　　که با بی همتان عرضِ تحمل می کند کاری

دلِ بلبل ز[4] هر بادی هزاران راز می فهمد　　نه پنداری که ناز و عشوهٔ گل می کند کاری

اگر بر[5] مهر افزایی غرور افزاید آن سرکش
تغافل کن که با عرفی تغافل می کند کاری

(۱۴)

باز از شرابِ فتنه خرابم نه می کنی　　در آتشِ کرشمه کبابم نه می کنی

صد شیشه گشت خالی و صد خم به ته رسید　　در جرعه یی هنوز خرابم نه می کنی

صد پرسشم[6] ز هر سر مو می کنی ولی　　یک ره عنایتی به جوابم نه می کنی

بهر فریب سایه بیندازیم[7] به سر　　در زیرِ شاخِ سدره بخوابم نه می کنی

کردم هزار خضر به یک العطش کباب　　در تشنگان[8] هنوز[9] حسابم نه می کنی

---

[1] ن ۵، ۲۸ = دردِ تحمل ؛ در نسخه های دیگر = درد و تحمل [2] ن ۹، ۱۱ = به صلح دل چه کوشی، صبر کن گر یار باز آید ؛ غم فرصت مکن کا ینجا تعلل می کند کاری ؛ در دیگر نسخه ها بطوریکه نوشته شد [3] ن ۹ = به ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۳۵، ۳۶ = ز [4] ن ۱، ۵، ۲۸ = با ؛ ن ۳۵، ۳۶ وغیره = بر [5] ن ۱، ۵ = عجز ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۲۶، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = مهر [6] ن ۱ = پرسشی ؛ ن ۲، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ = پرسشم [7] ن ۱، ۲، ۱۷، ۲۹ = بیندازیم ؛ ن ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = نیندازیم [8] ن ۱ = کشتگان ؛ ن ۲، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ = تشنگان [9] ن ۹، ۳۶ = خویش ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۹، ۳۵ = هنوز [10] ن ۹۵ = گر یار باز آید ؛ ن ۵، ۳۵ = کز ناز باز آید ؛ ن ۳۶ = کز ناز باز آید۔

صد ناله سوخت در دل و در بزم خود نهفت — فریاد بخش چنگ و ربابم نه می کنی

عرفی ز ننگ هوش و ز مستانه خنده یی
دریاکشِ محیطِ شرابم نه می کنی

(۱۵)

به شمعی گو صبا گر ره به خلوت خانه یی داری — که از تنهاییت غم نیست گر پروانه یی داری

ازین خلوت نشینی کم نه گردد دستی حسنت — که آن جا هم ز خونِ محرمان پیمانه یی داری

به شرطِ آنکه ناید گردی از خاکسترش بیرون — طلب کن شمعِ من گر جانفشان پروانه یی داری

مرا این آتش از داغِ جدایی بیشتر سوزد — که می گویند جا در محفلِ بیگانه یی داری

ز آسیبِ نظر گرمی گریزی، در دلم بنشین — که آن جا خالی از نامحرمان کاشانه یی داری

به سنگِ فتنه رم دادند مرغانِ بهشتی را — فغان ای جغد کمتر کن تو هم ویرانه یی داری

نه خواهی دید عرفی تا قیامت روی هشیاری
که این مستی ز شوقِ نرگسِ مستانه یی داری

(۱۶)

صنم گفتی دلا جان تازه کردی — مبارکباد، ایمان تازه کردی

به کاوش تیز کردی ناخنِ ناز — دلم را جوشِ افغان تازه کردی

نه کشتی و نه نوح ای گریهٔ شوق — چه بی هنگام طوفان تازه کردی

پریشانیِ ما گفتی به زلفت — خمِ زلفِ پریشان تازه کردی

برفتی و ز شبیخونِ تمنا — شهادت بر دل و جان تازه کردی

مرا کشتی و کردی عالمی شاد — جهان را عیدِ قربان تازه کردی

همین زین پیش برخوان نعمتِ لطف — که شرمِ روی مهمان تازه کردی

---

[1] ن ۲، ۹، ۲۸، ۳۲ = مردم؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = عرفی [2] ن ۱۲ = تنهاییش؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تنها
[3] ن ۳۵، ۳۶ = خود؛ ن ۱، ۲، ۵ = هم [4] ن ۲۹ = جوشش و افغان؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = جوشِ افغان [5] ن ۲۵، ۲۸ = تا قیامت دید عرفی؛ ن ۵، ۹، ۲۶ = دید عرفی تا قیامت

شرابِ عشوه افشاندی به جانم داغِ ریشِ پنهان تازه کردی
ترا کی برگِ دینداریست عرفی
غلط کردی که ایمان تازه کردی

(۱۷)

امشب که به سر شراب داری بشکن[1] دلِ ما که تاب داری
تقصیر نه کرد در هلاکم با غمزه چرا عتاب داری
آشوبِ قیامتش غباریست این فتنه که در رکاب داری
در دعویِ فتنه گاهِ مستی صد عربده با شراب داری
داری به دلم نگاهِ گرمی گویا هوسِ کباب داری
گر لذتِ ناوکِ تو این است در خونِ ملک ثواب داری
در سینهٔ گرم هر که بینم آتش کدهٔ خراب داری
عرفی دلِ خود به باد دادی
گر غم طلبد جواب داری!

(۱۸)

تا در قدحم بادهٔ امّید نه یابی میلم به تماشای گل و بید نیابی
در[2] جامِ دلِ ما بود از عکسِ جمالی آن جرعه که در ساغرِ خورشید[3] نیابی
این جرعه بنوش ای دلِ مشوش درین بزم کین جام ز[4] خمخانهٔ جمشید[5] نیابی
دلهای شهیدانت اگر باز شکافی یابی دو جهان حسرتِ[6] و امّید نیابی

---

[1] ن ۹ (اضافات)، ۲۸ = مشکن و ن ۱، ۲، ۵، ۹ (اصل متن)، ۲۹، ۳۶ = بشکن [2] ن ۱ = از و ن ۲، ۵، ۹، ۱۰، اضافات، ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیره = در [3] ن ۵، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خورشید و ن ۱، ۲ = جمشید [4] بهادعجم = به و همه نسخه های کلیات = ز [5] ن ۲ = خورشید و ن ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ وغیره = جمشید [6] ن ۹ = حسرتِ امید و ن ۱، ۲، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیره = حسرت و امید۔

عرفی نبود نالهٔ بی درد مؤثر
زانرو اثر از نغمهٔ ناهید نیابی

(۱۹)

با گلهٔ دوستان هست حلاوت بسی / گر ز کسی نشنوی، خود گله کن از کسی
بر دلِ رنجورِ من این همه غم سر مده / کس نه برد دوزخی بر سرِ مشتِ خسی
آنچه بود در جهان مایهٔ فخرِ خسان[1] / یا زر و سیمی بود یا قصب و اطلسی
من کیم از رهروان، راهروان کیستند / واپسی از قافله قافلهٔ واپسی

گفتی از ابنای دهر عرفیِ خوش لهجه کیست
بی هنری، جاهلی، بی اثری، ناکسی

(۲۰)

نه از غربت اندر وطن می روی / [2]به دنبالهٔ مرگِ من می روی
بهای[3] تو ای نافه خود کم نه بود / که برگشته سوی ختن می روی
به کم عزتی ای دُر، آخر چرا / ز تاجِ سرم در عدن می روی
که دستار ای گل به یادِ تو بست / که مشتاق وار از چمن می روی
مسلمانی[4] که در کعبه هست ای صنم / که در معبدِ برهمن می روی
جمالی[5] تو ای گل، ز دانش مباد / که بی عندلیب از چمن می روی
وداعِ فراغت کُن ای دل اگر / ز دنبالِ آن دل شکن می روی
گمان دارم از بس روی شادمان / که همراهِ تابوتِ من می روی
چه مشتاق ای تن به سوی لحد / که ناشسته و[6] بی کفنی می روی

---

۱ ن ۳۵ = چنان ؛ ن ۵، ۳۶ = خسان ۲ ن ۹، ۱۱ = به ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ز ۳ این دو بیت در نسخهٔ ۱۷ نیست ۴ این دو شعر تنها در نسخهٔ ۱، ۵، ۸، ۱۵ یافته شد ۵ در ن ۱، ۵، ۳۵ وغیره "جمال تو" هست ولی "جمالی تو" درست می نماید ۶ ن ۱۱ = که ناشسته روی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = که ناشسته و بی۔

خیالی که عرفی خلد در دلت
که بی موجب از خویشتن می روی

(۲۱)

خوش آن کز[1] می ز شمع وصل مهرافروزتر باشی
برافروزی و از داغ[2] غمت جانسوزتر باشی

برت افسانهٔ من با[3] نیاز آمیزتر تا کی[4]
ز چشم مست خود خواهم که نا[11] آموزتر باشی

چراغ حسن خود را برفروز از آتش عشقم[5]
چو خواهی آفتاب من که عالم سوزتر باشی

نگردد بوالهوس ای تیرآه[6] آزرده دل از تو
نگه‌ساز ناوک مژگان او دلدوزتر باشی

چنین می خواهمت عرفی که هر چند آن وفادشمن
بلاانگیزتر باشد، جفااندوزتر باشی

(۲۲)

چندم ای نالهٔ سحر بکشی
هر دم[7] ز آتش دگر بکشی

در این دود گو دلا بربند
چندم از آه بی اثر بکشی

ای که پروانگی کنی ترسم
کآتشم را به بال و پر بکشی

نامه[8] ام سنگ را بگریاند
ای فلک چند[9] نامه بر بکشی

کشتی از غمزه اهل عالم را
بعد ازین غمزه را مگر بکشی

تا کیم[10] چون چراغ شام بلا
زنده سازی و در سحر بکشی

---

[1] ن ۱، ۲، ۵، ۳۶ = کز می؛ ن ۹، ۱۱ = گرمی [2] ن ۹ = وداع و در غمت؛ ن ۱، ۲، ۵، ۳۶ = از داغ غمت [3] ن ۹ = ما؛ ن ۱، ۵، ۳۶ = من [4] ن ۹، ۱۱ = با نیاز آمیزتر تا کی؛ ن ۵ = تا نیاز آمیزتر باشد [5] ن ۱، ۵ = عشقی؛ ن ۲، ۹، ۱۱، ۳۶ = عشقم [6] ن ۹ = تیره؛ دیگر همه نسخه‌ها = تیرآه [7] ن ۲ = هردم از؛ ن ۹ و دیگر نسخه‌ها = هردم ز [8] ن ۳۵ = ناله‌ام؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۳۶ وغیره = نامه‌ام [9] ن ۹ = چند؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مرغ [10] ن ۲ = تاکنم؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تاکیم [11] ن ۵، ۹ = ناآموز؛ ن ۳۶ = نازآموز (شعر بطوریکه در نسخه‌ها یافته شد عاری از مفهوم می نماید. بجای «خود خواهم» «تو خواهم» درست‌تر می نماید. همین طور در مصرع اول «آمیزتر» درست می نماید.

چون کشی اہل[1] درد، عرفی را[2]
چشم دارم که بیشتر بکشی

(۲۳)

غم[3] دوستی واز دل طمع متاع ہستی | دلِ ساده لوح واز غم گلهٔ درازدستی
چه کنم به جانِ تنهامن دل زدست رفته | نه زنی به جانِ شبخون نه خبر ز دل فرستی
تو کرشمه کن خدارا که من از حیات سیرم | مگذار در خمارم به گمانِ زود مستی
بسفالِ درد نوشان که قدح لبالبم ده | مگر از دلم بشوید غم نیستی و ہستی
منگر که بارِ راحت بکشم بوزن گاہی | که به زیرِ کوهِ دردم همه چابکی وچستی

نه بجیب شیشه‌ای نه در آستین پیاله
نه مناسب است عرفی بتو کیشِ می پرستی

(۲۴)

زچه[4] تنگدل نباشم ز ملالِ تنگدستی | که بدستِ باد دادم همه کیمیای ہستی
من ومستی وخموشی که گره نه می‌گشاید | نه به قیل وقالِ دانش نه به ہای وہوی مستی
چو تو پا زدی به دنیا چه گدایی وچه شاہی | چو زبونِ تست دشمن چه بلندی وچه پستی
به عنایت ار نیرزم مطلب به بزم وصلم | الم خمار بهتر ز فراغِ نیم مستی

به شکستِ دل مدارا مکن آنچه باید آن کن
که چو عهدِ تو گذشته دل عرفی از درستی

(۲۵)

زچه[5] برفروزد آخر دلم از نشاطِ مستی | که بخوردِ خاک دادم همه دُردِ دوصافِ[6] ہستی
برو ای ترانه امشب، مگشا[7] لبم به نغمه | که به نوحه باز کردم درِ گریه ہای مستی

---

[1] ن ۹ = عشق ؛ ہمه نسخه ہای دیگر = درد [2] ن ۹ = را عرفی ؛ ن ۱، ۵ وغیره = عرفی را [3] اشعار این دو غول تنهادر ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شدند [4] ن ۸ = به چه برفروزم آخر زغم نشاط اکنون ؛ ن ۳۵ = زچه برفروزم آخر ز غم از نشاط کنون ؛ ن ۱، ۵ = زچه برفروزد آخر دلم از نشاطِ مستی [5] این سه شعر تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شدند [6] ن ۵ = [7] مگشا ؛ ن ۱، ۸، ۳۵ = بگشا۔

مکن ای امام صلحی، تو ریا بورز و من هم
تو و شیوه‌های طاعت، من و گریه‌های مستی

(۲۶)

نامحرمانِ[1] دل که ندیدند خرمی — بیگانه زی که عین ملال است محرمی

می نوش و غم ز سینه برون کن که در دو کون — بی غم بهشتی است و بهشت است بی غمی

در دهر هر بنا که بود سستی آورد — الّا بنای غم که نه گردد ز محکمی[2]

در سینه شاخ شاخ دل افتاده هر طرف — چون کلبهٔ مصیبت و[3] موهای ماتمی

می نوش و رازِ انجم و افلاک در نورد — نیرنگهاست از پیِ تشویشِ آدمی

دارم گلی که در چمنش فخر می کنند — رضوان به باغبانی و کوثر به شبنمی

عرفی ببر متاعِ سلامت که در دو کون
ناموسِ غم گزیده نخواهد مسلّمی

(۲۷)

ای[4] که مستِ عشوه با زلفِ پریشان می روی — مگذر از من گر پیِ تاراجِ ایمان می روی

مژده‌ای دادی مرا صد جان فدایت ای طبیب — کز سرِ بالینِ من امروز گریان می روی

قاصد اینک وعدهٔ حسرت فزای آورد — یک نفس در سینه باش ای جان که آسان میروی

در نگیرد آتشی در دامنت آهسته رو — ای که بر خاکِ شهیدان دامن افشان می روی

ای جهانی مضطرب در خاک از شوقت چرا — این چنین زود از سرِ خاکِ شهیدان می روی

عزتِ بسیار خواهی یافتن عرفی برش
گر به بزمِ او به این فریاد و افغان می روی

---

[1] این غزل تنها در نسخه‌های شماره ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [2] ن ۱، ۵ = محرمی؛ ن ۸، ۱۷ = محکمی [3] ن ۳۵ = مصیبتِ موهای؛ ن ۱، ۵، ۸ = مصیبت و موهای [4] این غزل تنها در نسخه‌ها شماره ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد۔

(۲۸)

گوشِ[1] او بر جانِ غم فرسوده بودی کاشکی | یا سرِ این شکوه با بگشوده بودی کاشکی
شب همه شب بر درش می گردم وادیِ خبر | بی خبر این راه را پیموده بودی کاشکی
ای که[2] دست از بهرِ تسکینِ دلم بر دل نهاد | دردِ دیگر بر دلم افزوده بودی کاشکی
حالِ[3] بیمارِ خرابِ خود چه می پرسی مپرس | حالِ او در زیرِ خاک آسوده بودی کاشکی

عرفی آن گل دامنِ آلودگان دارد بدست[4]
دامنِ پاکِ تو هم آلوده بودی کاشکی

(۲۹)

مرا[5] با دل سرِ جنگ است خواهم در میان باشی | که گر زوجِ عیشِ[6] جای[7] شود آفت نشان باشی
اگر یارت نه کشت از آرزو خود را بکش باری | که چون آیی به محشر در شمارِ کشتگان باشی
در اول گام یابی مقصد اما زان به تشویشی | تو دانی گر[8] همین دم می روی در جاودان باشی

(۳۰)

ساقی[9] بده شرابم وقتِ وداعِ هستی | تا در قیامت آیم با گریه های مستی
گنجینه بر فشاند دریوزه پیش گیرد | با شاه اگر بگویم از ذوقِ تنگدستی
رنجورِ دوستانم اما خوشم که هرگز | نشنیده ام ز دشمن دشنامِ تندرستی

(۳۱)

تا خون نه خوری لذتِ[11] این درد نه دانی | تا دل نه دهی انچه به من کرد نه دانی
ای نو به جهان آمده غم را حقه تا کو | شد دیر مگر رسمِ ره آورد نه دانی

---

۱ این غزل تنها در نسخه‌های شماره ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵ وجود دارد ۲ ن ۱۰ = اینکه؛ ن ۵، ۳۵ = ای که ۳ این بیت تنها در نسخ[ه‌های شماره] ۱، ۵، ۸ یافته شد ۴ این مقطع تنها در نسخه‌های شماره ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافته شد ۵ این غزل تنها در نسخه‌های شماره ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد ۶ ن ۱، ۵ (حاشیه)، ۳۵ = عیش؛ ن ۱۷ = عمت؛ ن ۵ (متن) = عمی ۷ ن ۱۷ = جای؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = حای ۸ ن ۱۷، ۳۵ = گر؛ ن ۱، ۵ = در ۹ این غزل تنها در نسخه‌های شماره ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد ۱۰ سفینهٔ خوشگو، ۲، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، مجمع، ۳۲، چاپ[11] در دو؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۷، ۳۵ = لذت این درد -

تا[1] آن که سرم طعمهٔ شمشیر نه گردد — در معرکهٔ دوستیم مرد ندانی
ذوق غمِ معشوق بیازی نتوان یافت — برخیز که منصوبهٔ این نرد ندانی
می نوشم و گلگون شوم و بیهده خندم — تا از غمِ دنیا رخِ من زرد ندانی
تا بوی گلی نشوی و گم[2] نکنی راه — آشفتگی بادِ چمن گرد ندانی
تا سر نه شود خاک به[3] جولان گهِ معشوق — بر سُرمهٔ مقدمِ شدن گرد ندانی

ای آنکه به دردِ دلِ عرفی جگرت سوخت
امید که حالِ دلِ بیدرد ندانی

(۳۲)

جان[4] و دلِ حزینم در راهِ بی وفایی — گریان و دست بر سر هر یک نشسته جایی
آسوده چند باشم از دردِ عشق یارب — یا مرگِ ناگهانی یا دردِ بی دوایی
شوقم به بین به مردن کز مرگِ خویش دانم — هر گه بگوشم آید فریادِ بی نوایی
فردا به روضه ما را حوران بهم نمایند[5] — کین بوده دل بدستی وان داده[6] دل جایی

(۳۳)

به[7] امیدِ عذرخواهان به نیازِ عذرخواهی — که مسوز[8] بیش از نیم به گناهِ بی گناهی
طلبد بهارِ بویت[9] ز نسیمِ صبحگاهی — سرِ آفتاب جوید ز تو زیبِ کج کلاهی
ز فروغِ آفتابم نبود خبر که بی تو — چو دو زلفِ تست یکسان شب من و روز سیاهی
تو به سهو گاهی گاهی نگهت[10] فتاده بر من — منِ ساده لوح با خود گله سنجِ کم نگاهی

---

[1] ن ۱، ۵ = با ؛ ن ۱۷، ۳۵ = تا [2] ن ۱۷ = گم نه کنی راه ؛ ن ۲۹، ۳۶ = کم نکنی باز ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۸، ۳۵ = کم نکنی ناز [3] ن ۳ = به سرمنزلِ معشوق ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بجولا نگهِ معشوق [4] این غزل تنها در نسخه های شماره ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد [5] ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = نمایند ؛ ن ۸ = بمانند [6] ن ۱ = داده ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = بوده ؛ ن ۱۷ = بود [7] ن ۸ = به نیاز عذرخواهی بامید عذرخواهان ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و دیگر همه نسخه ها = بطوری که نوشته شد [8] ن ۳۵ = منوز ؛ ن ۱ = بسوز ، ن ۲، ۳، ۵، ۸ = مسوز [9] ن ۹، ۱۰، ۱۱ = بوست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بویت [10] ن ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نگهت ؛ ن ۱، ۲، ۵ = نظرت -

همه نوبهار فرصت شده صرف خواب غفلت | همه در میان موسم شده کشتیم تباهی
مفروش ناز عصمت، قدح شراب درکش | که به است شرم[۲] عصیان ز غرور بی گناهی
چه خوش است آنکه بینم بجفا بهانهٔ خویش | گنهی[۱] بیادش آرم بزبان عذر خواهی
همه شب به بانگ بلبل زده در چمن پیاله | چو نسیم گل ز بستان[۳] دم صبح گشته راهی
تو بگو که در دل ما به چه حیله راه کردی | که به آن طریق شاید به دلت کنیم راهی

به دل خراب عرفی بفرست دردی از نو
که شکست رنگ دردش به دعای مرغ و ماهی

(۳۴)

سبک بران چو ازین بی قراری گذری | که گر عنان بکشی[۴]، شرمساری گذری
بیا بنوش همه شعله های دوزخ عشق[۶] | زیان تست گر[۵] از یک شراری گذری
ز حال دل خبرم می دهی که داغ شوم | وگرنه کی تو ز کس شرمساری گذری
مرو بتاب[۷] که داری گذر[۸] به خاطر من | خدا گواست که بی اختیار می گذری
چو راه عشق سپردی[۹] به عقل باز مگرد | که بر صحیفهٔ تقویم پار می گذری
به سادگی تو رحم آیدم درین بازار | که تنگدستی و امیدوار می گذری
علامتی[۱۰] به ازین نیست آشنایی را | که خشمگین و سراسیمه وار می گذری

خبر ز همت خویشم کن آن زمان عرفی
که از پیالهٔ می[۱۱] در خمار می گذری

تمت الغزلیات افصح المتکلمین مولانا عرفی شیرازی در عشر شهر شوال ۱۰۷۹ھ[۱۲]

---

۱ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = گنهی؛ ن ۹، ۱۱، ۳۶ = که گهی ۲ ن ۸ = رقیبان؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۷، ۹ ۳۶ = زبستان ۳ ن ۲، ۸ = نکشی؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۲، ۳۵ = بکشی؛ ن ۱۷ = بکشد ۴ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = شوق؛ ۸، ۹، ۲۹، ۳۵ = عشق ۵ ن ۱، ۱۷ = گر از یک؛ ن ۵ = کز از یک؛ ن ۹، ۳۶ = که از یک ۶ ن ۱ = شتاب؛ ۵، ۸، ۱۱، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بتاب ۷ ن ۱۷ = نظر؛ دیگر همه نسخه ها = گذر ۸ ن ۹، ۱۱ = نبردی؛ ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = سپردی ۹ ن ۱۷ = ملامتی؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = علامتی ۱۰ ن ۲، ۸، ۲۹ = من؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = می ۱۱ ترقیمهٔ نسخهٔ پنجم که بطور یکی از نسخ اساسی بکار برده شده است.

ابیاتِ پراگنده و غزلهای ناتمام

۱	صد باغ[1] مراد است به دستِ طلبِ ما	اما گلِ مقصود نه بوید ادبِ ما
۲	عرفیِ جگرِ نغمهٔ منصور خراشید	این نغمه که زد شعله زصوتِ ادبِ ما
۳	زحسرتِ تو جگر می خوریم و خرسندیم	که نیست چشم[2] کسی در پیِ نوالهٔ ما
۴	چو اسیرت شدم ای هجر بکش[3] زار مرا	که وصال از غم او کرد سبکسار[4] مرا
۵	پا به دشواریت از پی کشم[5] و منفعلم	کز چه باشد به غمت قوّتِ رفتار مرا
۶	کاوشِ ناخنِ فتح از دلِ قفلم[6] دور است	دست اگر گنج فشانی نه کند مقدور است
۷	گم کند راهِ اثر چون به دلِ دوست رسد	نالهٔ من که به انواع اثر مشهور است
۸	بی سبب دیده طالبِ سحر است	سحرِ من زشام تیره تر است
۹	همه خوابی بسادرِ مرگ است	مرگ را خوابِ بختِ من سحر است
۱۰	سفالِ میکده تلخی به ساغرِ جم گفت	زبان به قصهٔ شادی گشود و از غم گفت
۱۱	دلم چو شکوه سرا شد حدیثِ مرهم گفت	چو راهِ شکر گرفت از جراحتِ غم گفت
۱۲	من از کجا و بهشت از کجا درین فکرم	که عذرِ آتشِ دوزخ چگونه خواهم گفت
۱۳	زصحنِ بتکده تا بامِ عرش بنویسند[7]	که پیرِ صومعه زنّار بست و ایمان یافت

۱؎ ن ۱۲ = باغ ؛ ن ۱، ۵، ۸ = داغ ۲؎ ن ۵ = خشم ؛ ن ۱، ۸ = چشم ۳؎ ن ۱، ۵، ۸ = مکش ؛ ن ۱۷ = بکش ۴؎ ن ۵، ۱۷ = سبک بار ؛ ن ۱، ۸ = سبکسار ۵؎ ن ۵ = کورم ؛ ن ۱، ۵ (حاشیه)، ۸، ۱۷ = قفلم ۷؎ ن ۱، ۵ = بنویسید ؛ ن ۸ = بنوید ؛ ن ۱۷ = بنویسند۔

۱۴ بحو عبیر شهادت ز خاک کشتهٔ دوست — که در دکانچهٔ قدس این متاع توان یافت

۱۵ ز کفر عشق ازان توبه می کنم هر دم — که باز تازه فدائی تو سازم ایمانی[1]

۱۶ شب که دف زهره را بیخودی ما شکست — ساغر خورشید را رقص مسیحا شکست

۱۷ دوشم از وصل تو دل[2] آرایش گلزار داشت — صد چمن گل هر طرف بر گوشهٔ دستار داشت

۱۸ خرقه را آتش زدم عرفی ولی شرمنده ام — کاستین و جیب او دایم بت و زنّار داشت

۱۹ می خواستم که خرقه در آتش نهم ولی — زنّار در حمایت خویشش نگاه داشت

۲۰ چون روزه بدارم که غم قوت مدام است — افیونی غمهای ترا روزه حرام است

۲۱ منم که شاهد مقصود در لباس من است — مراد ذوق کش نعمت قیاس من است

۲۲ این[3] چنین دشوار از بهر تو می میرم مخند — حفظ خود کن یک نفس ای گل شگفتن خوب نیست

۲۳ با من کرشمه‌ای که شب آن دلنواز داشت — از شیوه‌ها که داشت بغیر امتیاز داشت

۲۴ ما جان نهاده بر کف یعنی که تحفه[4] این است — او آستین فشانان یعنی نه لایق این است

۲۵ حیرتی دارم که در شهر بلال انگیز عشق — آشنائی نیست جز اندوه و کس دلگیر نیست

۲۶ ز ترکتاز که بر خاست این غبار فریب — که دل به سینه و جانم در آستین ننشست

۲۷ گناهکار محبت که روضه دوزخ اوست — اگر غمین بود آنجا، خلاف عادت نیست

۲۸ بغایتی هوس گفتگوست با تو مرا — که تاب خامشیم با وجود حیرت نیست

۲۹ در همه فصل بر و برگ درین بستان هست — ثمر این جا چه زمستان و چه تابستان هست

۳۰ واعظ[5] حدیث جنت و دوزخ ازان کند — کافسانهٔ سکندر و داراش یاد نیست

۳۱ کشیده[6] باز کمانی و صد هزار شهید — ز شوق ناوک او بی سر از زمین برخاست

۳۲ بر نیم عشوه که از بهر کشتنم کردی — هزار شیوهٔ عاجز کشی بلا آموخت

۳۳ نیارد در نظر تا کس خیال روی نیکویت — میا از پرده بیرون تا نه بیند هیچ کس رویت

---

[1] ن ۱، ۵ = ایمانم؛ ن ۸ = ایمانی (بیت در ن ۱۷ نیست) [2] ن ۵ = گل؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = دل [3] ن ۵، ۱۷ = ن ۱، ۸ = این [4] ن ۵ = لایق؛ ن ۸، ۱۷ = تحفه [5] این بیت تنها در نسخه‌های شماره ۱، ۵، ۱۷ یافته شد [6] این بیت تنها در ن ۱، ۵ یافته شد.

۳۴ حسن است متاعِ تو و نقصان نپذیرد — بفروش که بازار چو چشمِ تو گرم است

۳۵ بخت[1] آمد و خونِ جگر از ساغرِ ما ریخت — گلهای اثر بر سرِ بالینِ دعا ریخت

۳۶ زشتی[2] و آیینهٔ دیده یکی گشت و هنوز — ما همان عاشقِ خویشیم و تماشا اینجاست

۳۷ دردی که بود بهرِ شدنی میوهٔ خام است — تا خام بود میوه همه تلخیِ کام است

۳۸ نگویم اهلِ جهان جمله جاهل اند ولی — بگوشِ هر که زدم نکته‌ای پریشان گفت[3]

۳۹ تا شرابِ عافیت نوشید عرفی جان بداد — آبِ حیوان زهر باشد مرغِ آتش‌خواره را

۴۰ همه ماهم[4] بمی و شاهد و عشرت گذرد — جز مهِ روزه که اندوهِ محرم با اوست

۴۱ گوی توفیق درین پرده سرا محرم زد — پیش ازین با تو ازین پرده نشاید دم زد

۴۲ عرفی ترا چه غم که برآورده‌ای به عشق[5] — دل را به عادتِ غم و غم را بخوی دل

۴۳ باده فروشِ دلم شیشه به مجلس نهاد — دیدهٔ مشتاقِ بزم شیشه و پیمانه شد

۴۴ به تیغِ غمزهٔ ساقی که خونِ تو بریزم — اگر به سهو شود خم بسوی من لبِ جامش

۴۵ جز این شیرینی اندر عیشِ تلخِ خود نمی‌بینم — که گاهی می‌کند بر گریهٔ تلخم شکرخندی

۴۶ هر غم که ره به خانهٔ[10] مکافات برنگشت — نازم به دل نشینیِ ماتم‌سرای خویش

۴۷ هیچ صاحبِ دل درین ایوانِ صورت کار نیست — گو به دل محتاج‌تر از صورتِ دیوار نیست

۴۸ بیهوده مزن تیر که بسمل نشود صید — گر چاشنیِ ناوکِ بیدادِ تو این است

۴۹ در[6] کشتنِ من سعی کن امدادِ من این است — این است رهینِ دلِ ناشادِ من این است

۵۰ بسمل نکند مرهمِ راحت نفرستد — ای وای اگر عادتِ صیادِ من این است

۵۱ مژدهٔ تلخی بس ای غم کو خمِ صافی[7] که ما — منتِ این زهر از لبِ تا تهِ دل می‌کشم

۵۲ تا[8] اگر دردِ تو داریم دلی هم داریم — که امیدِ مددِ مرگ و دوا نیست در آن

---

[1] ن ۱ = بحث؛ ن ۵، ۸ = نحت [2] این بیت در نسخهٔ هفدهم نیست [3] این بیت تنها در نسخه‌های شماره ۵، ۱۷ یافته شد [4] ن ۱۷ = روزم؛ ن ۱، ۵ = ماهم [5] ن ۸ = عیش؛ ن ۱، ۵ = عشق [6] این بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد. در مصرع ثانی لفظ "رهین" درست نمی‌نماید. شاید در اصل لفظ دیگر بوده باشد [7] ن ۱، ۵، ۸ = خم صافی؛ ن ۱۷ = غم ای صافی [8] این شعر تنها در ن ۱، ۵، ۸ = یافته شد [9] ن ۱۷ = من؛ ن ۱، ۵، ۸ = ما. [10] "گشت" بهتر می‌نماید.

۵۳ زروزگار به صد درد و داغ ممنونم — که در شکنجهٔ[10] راحت مرا بخون[1] نکشد

۵۴ به هرزه لذّتِ ترکِ مراد نتوان یافت — که نیش را بدلِ نوش می توان دانست

۵۵ چه احتیاج به گفتن که التفات ترا — ز وعده های فراموش می توان دانست

۵۶ باز[2] آتش غم دست در آغوشِ خسِ ماست — آتشکدهٔ درد به جیبِ نفسِ ماست

۵۷ کو شرم که صد[3] حلقه کند رشتهٔ آهم — دزدیده به زنجیر کشد پای نگاهم

۵۸ این[4] باده که امشب همه اندیشهٔ خام است — ای سالکِ اطوار بگو این چه مقام است

۵۹ صیاد[5]م و صیدم همه دلهای عوام است — این سبحه و سجاده مرا دانهٔ دام است

۶۰ مشو غمگین گر از نادیدنت جانم رود بیرون — که هر گه پرده بگشایی ز عارض باز[6] می آید

۶۱ امید بین که چه پیوند با هوس دارد — که بخت آتش و مقصودِ فکرِ خس دارد

۶۲ نادیده ام که بخشد سلطان شکارِ لاغر — بر خلوتِ ریاضت بگزیده ام تنعّم

۶۳ رفتم که راهِ عقلِ سراسیمه طی کنم — امّید را به کوی تو آورده پی کنم

۶۴ کسی که دیدهٔ باطن به عیب باز کند — زبانِ ناصیه بر[7] عیبِ خود دراز کند

۶۵ همه را زادِ ره از نعمتِ ایمان دادند — توشهٔ راهِ من از مطبخِ شیطان دادند

۶۶ بسکه تاراجِ عمرِ خود کردی — درِ اندیشه بر سخن در بند

۶۷ هر غزالِ حکمتی کز باغِ عرفی سبزه خورد — بسته لب ز اندیشه و از ذهنِ افلاطون گذشت

۶۸ بشکند کشتیِ هر کس ز نهنگ — دشمنِ کشتیِ عرفی ورق[8] است

۶۹ دگر مصاحبِ غمهای بی قیاس شدم — ره گریز نه دارم که روشناس شدم

۷۰ مرا آزادی[9] بینی و پنداری نه مجنونم — اگر در بند بودم پاره می کردم سلاسل را

---

[1] ن ۸ = بخوان؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بخون۔ [2] این شعر اصلاً مطلع غزلیست (بر شماره ۵ تحت ردیف «ت») اما در غزل مطلع ثانی با این طور است: «دشنام طرب قفل گشای نفسِ ماست»۔ [3] ن ۱، ۵، ۸ = صد؛ [4] این دو بیت در همه چهار نسخه‌ها (ن ۱، ۵، ۸، ۱۷) بیک جا نیست، درین زمین غزلی بر شمارهٔ ۸ ... «تای» هم می توان دید۔ [5] ن ۸ = یار؛ ن ۱، ۵ = باز؛ ن ۱۷ = ناز۔ [6] ن ۱۷ = با؛ ن ۱، ۵، ۸ = به ... در نسخهٔ ۱، ۵ یافته شد۔ [8] ورق بمعنی تغیر یافتن اوضاع۔ [9] ن ۱، ۵، ۸ = از آدمی بینی؛ ن ۱۷ = آنا...

[10] ن ۱، ۵ = شکنجه وراحت؛ ن ۸، ۱۷ = شکنجهٔ راحت۔

۷۱ ترا افسردگی در کعبه کاهل دارد ای زاهد ـــ درِ میخانه زن کانجا به کار آرند کاهل را

۷۲ گر به جنّت روم از غمکدهٔ ناشاد روم ـــ عیدِ صد ساله کنم گر به غم آباد[1] روم

۷۳ نه انان بند شکستیم که آزاد[2] شویم ـــ زان شکستیم که خاکِ درِ جلّاد شویم

۷۴ چون هستیِ ما بر رخِ معشوق نقاب است ـــ حیرانیِ احباب ندانم ز چه باب است

۷۵ ما شهادت دوستان [را][3] زندگانی دشمنیم ـــ در کفن پرورده و پژمرده در پیراهنیم

۷۶ هر کجا زخمی بخندد مرهم آسایشیم ـــ هر کجا چشمی بگرید آستین و دامنیم

۷۷ چه[4] کام دنیویم بخشی از عنایتِ عام ـــ نخست پستیِ همت ببخش وانگه کام

۷۸ لب و دهان به شرابِ مغان بشو عرفی ـــ که وقتِ حلقهٔ ذکر است و یا صنم گفتن

۷۹ مکن اندیشهٔ فریادِ اسیرانِ وفا ـــ که به فریاد دگر دستِ اثر می بندند[5]

۸۰ صد چمن سنبل و ریحان ز بهشت آورند ـــ نخلِ تابوتِ شهیدِ تو مگر می بندند[5]

۸۱ هر دم آتشی از دل به زبان می افتد ـــ ناله از گرمیِ دل در خفقان می افتد

۸۲ با اهلِ دین به صحبتِ ایمان نشسته ایم ـــ بازیچه دوستیم به طفلان نشسته ایم

۸۳ آن رهروم که خضرِ فنا رهبرِ من است ـــ قندیلِ پیشِ طاقِ شهادت سرِ من است

۸۴ نه صحنِ دیر شناسم نه پیشگاهِ حرم ـــ غبارِ ناصیه ام ز آشیانهٔ دگر است

۸۵ غم گریزان و گریبان گیرش از پی جانِ من ـــ داستانِ ماهِ کنعان و زلیخا تازه شد

۸۶ ای که در پردهٔ دل عیبِ نهان پروردی ـــ پرده از عیبِ نهان گر بگشایی مردی

۸۷ کفرِ[6] ما بازاری و ایمان برآمد خانگی ـــ عیبِ ما دیوانگی گردد هنر فرزانگی

۸۸ شمعِ ما کش هست دود انگیزیِ[7] پروانه دوست ـــ کی دهد روح القدس را منصبِ پروانگی

۸۹ سینهٔ جوشانِ ما صد شعله زد بر آفتاب ـــ این سفالِ تشنه را یا رب که در جیحون فکند

۹۰ سینه ام صد چشمهٔ زهر از محیطِ غم کشد ـــ چون سفالِ تشنه ئی کز آبِ حیوان نم کشد

---

[1] ن ۸، ۱۷ = آباد ؛ ن ۱، ۵ = آزاد [2] ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ (در هر نسخه را) = دوستانِ زندگانی [3] ن ۱، ۵، ۱۷ = چو ان ۸ = چه [4] ن ۸، ۱۷ = بندند ؛ ن ۱، ۵ = بندد [5] این ابیات تنها در ن ۱، ۵، ۸ یافته شد [6] ن ۸ = انگیزی پروانه ؛ ن ۱، ۵، ۶ = دود انگیزی و پروانه

۹۱ جیبم از زنّار خالی آستینم بی صنم ___ هر که دلق من بسوزد، ظلم بر آتش کند

۹۲ چه داند آنکه بود غافل از معاملهٔ ما ___ که ناز ما به چه حدّ است و عجز ما به چه غایت

۹۳ زهی تحمّل دل با محبّت[1] ازلی ___ که در اید به نگاهی ز دوست خرسند است

۹۴ هر گه که بر آن شمع کشد ذوق نگاهم ___ صد آتش جان سوز بگیرد سر و پا هم

۹۵ از آن هنگامه آرای قیامت می‌شود ایزد ___ که حسن عالم آشوب تو بنماید دو عالم را

۹۶ هر سر موی من اسرار ازل گوید لیک ___ نه کند گوش به من کس که لبم خاموش است

۹۷ عیب خوبی[2] مکن ای شیخ[3] که کوته نظری ___ نیش اگر در کف نقّاد[4] به بینی نوش است

۹۸ قماش غیر گران مایه را بگذ مفروش ___ که تارش ار به دو عالم فروشی ارزان است

۹۹ کفر و دین در کعبهٔ دل خادمی جویند لیک ___ تا محبّت هست سعی این و آن بیهوده[5] است

۱۰۰ بوالهوس را خوش‌تر[6] است از زندگانی مردنش ___ در شبی کز درد ذوقی نیست جان بیهوده است

۱۰۱ به زانوی که دارم سر که هر گه دیده بگشایم ___ به هر چشم دو عالم حسن و حیرانی فرو ریزد

۱۰۲ روضهٔ عشق که نبود دل خرسند آن جا ___ خار حسرت دمد از نخل برومند آن جا

۱۰۳ زهر غم بسکه فراوان شده در شهر وصال ___ غیرت گریه تلخ است شکرخند آن جا

۱۰۴ رم کند صید از گرفتاری به هر عهدی[7] دلی ___ تا تو صیادی شکار از دام آزادی رمد

۱۰۵ تمام درد شو از عشق گر هوس داری ___ که جاودان دلت آسوده از گزند شود

۱۰۶ افغان که ادب داده در راه گله بسته ___ آن گریه به جان و دلم این داغ روا داشت

۱۰۷ عرفی به دلت نام که می‌گشت که امشب ___ صد عیش زبان تو به هنگام دعا داشت

۱۰۸ دامان و جیب خالی و دستم در آستین ___ مصداق همّتیم که هم شاه و هم گداست

۱۰۹ در ملک اهل صدق زر ساده رائج است ___ زنهار نقش سکه به روی درم مزن

۱۱۰ گیرم که هر فتیلهٔ زخمم زبان شود ___ این مایه درد دل به چه مدّت بیان شود

---

[1] ن ۱، ۵، ۸ = با محبّت ازلی؛ ن ۱۷ = باوجود حسن ازل [2] ن ۵ = شوخ؛ ن ۱، ۱۷ = شیخ [3] ن ۵ (تا) ن ۵ (حاشیه) = نقّاد [4] ن ۵ = بیگانه؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = بیهوده [5] این شعر تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد ۸ = عیدی؛ ن ۱، ۵، ۸ = عهدی [7] ن ۱۷ = شود؛ ن ۱، ۵، ۸ = رود [8] "عیب جوئی" درست‌تر می‌نماید.

۱۱۱ بجای هر طربی کز دلم رود[1] بیرون — غمی در آید و فرشِ اقامت اندازد

۱۱۲ نه[2] بازوت قوی و نه رسن بکف، برخیز — نظارهٔ مهِ کنعان ز طرفِ چاهت بس

۱۱۳ مرغِ زیرک نی ز حرصِ دانه می افتد به دام — تربیت می خواهد از صیّاد در کنجِ قفس

۱۱۴ اسلامیان به دیرِ مغان جوش می زنند — بی وقت سرکشودنِ این خم زیان کند

۱۱۵ بیدلی محتاجِ قاصد دارم روزِ وصال — گر بجا باشد دلم هجران دهد پیغامِ دوست

۱۱۶ بجوشد از لب و گردد گره چو تبخاله — هر آن سخن که منِ شرمگین بیاد آرم

۱۱۷ آزمیِ خواهشِ دلِ ما سیر نیست — باطلبِ ماست دعا تنگ دست

۱۱۸ آن که هجرِ او گرفتش آستین امیدِ مرگ[3] — چون گریبان دستش از هر سوی در گردن نهد[4]

۱۱۹ مژده بادای بی غمان کز جلوه گاهی نا امید — می رسم گریان که بهای شما خندان کنم

۱۲۰ گر فشانم بر ملایک گردی از دامانِ دل — حاملانِ عرش را در خاک و خون غلطان کنم

۱۲۱ کعبه از شوقِ صنم دی چاک شد پیراهنش — برهمن صد رشته از زنّار چید از دامنش

۱۲۲ به کفر مردم و زنّار در کفن دارم — هزار طعنه[5] بر ایمانِ برهمن دارم

۱۲۳ ز بهرِ شربتِ کوثر طلب کند رضوان — ز زهرِ غمزهٔ او لذّتی که من دارم

۱۲۴ آمدی وز[6] دل برون شد صبر و هوش و عقل و دین — وای بر شهری کزان این کاروان بیرون رود

۱۲۵ گر نمی گیرد ز تنهایی دلت در سینه ام — جانِ نامحرم بگو تا از میان بیرون رود

۱۲۶ ای فراقِ بی محابا کعبهٔ دل را مسوز — یا[10] تحمّل تا غمِ یار از میان بیرون رود

۱۲۷ ما اگر دردِ تو داریم دلی هم داریم — که درونی هوسِ مرگ نه امیدِ دواست

۱۲۸ آن کو[7] به وصلِ دوست حجابِ نظر شود — ارزد که در جهان به شهادت ثمر شود

۱۲۹ فردا عجب ار آید[8] عفوِ تو به راهِ ما — آراسته چو بیند صفهای گناهِ ما

۱۳۰ شد عرش نشینان را گردِ رهِ[9] ما سرمه — تا گردِ ریا دور است از طرفِ کلاهِ ما

---

[1] ن ۱، ۵، ۸ = رود ؛ ن ۱۷ = شود [2] این بیت تنها در ن ۱۷ یافته شد [3] ن ۱۷ = برگ ؛ ن ۱، ۵، ۸ = مرگ [4] ن ۸، ۱۷ = کند ؛ ن ۱، ۵ = نهد [5] ن ۱۷ = طعنه بر ایمان برهمن ؛ ن ۱، ۵، ۸ = طعنهٔ ایمان به برهمن [6] ن ۱۷ = در ؛ ن ۱، ۵، ۸ = وز [7] ن ۱، ۵، ۸ = آن کو به ؛ ن ۱۷ = آنگه که [8] ن ۵ = ار آید ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = آراید [9] ن ۱، ۵، ۸ = گردِ رهِ ما ؛ ن ۱۷ = گر ذرّهٔ ما۔ [10] ن ۵ = با ؛ ن ۱، ۸ = یا۔

۱۳۱ باز آمدم که مجلسیان را به خون کشم — خونِ جگر به ذوقِ[1] میِ لاله‌گون کشم

۱۳۲ مرغان همه بیرون طلب از کنجِ قفس لیک — من چشم به در تا بگشایند در آیم

۱۳۳ چون گشایم درِ تحقیق که بر روی دلم — درِ اندیشه به بستند[2] و کلید آن جا بود

۱۳۴ عفوِ تو بسکه عاشقِ جرم است نزدِ او — غیر از گناه باعثِ عفوِ گناه کیست

۱۳۵ گر به خاطر بگذرانی[3] کشتگانِ خویش را — رنگ بر هر ذرهٔ خاکِ شهیدان بشکند

۱۳۶ گلفروش ار نه گلی همرنگِ دلدار آورد — دیده تنگ شایم اگر گلشن به بازار آورد

۱۳۷ رقیب تهمتِ بوسه که بسته بر لبِ ما[4] — به خاکپای تو شاید به آستان هرگز

۱۳۸ دلم از عافیت ارزانکه رو بگرداند — قفای دل نه فروشم بردی جان هرگز

۱۳۹ میِ کرشمه به دل خاش می دهد[5]، ترسم — که قصهٔ من و او بر زبانِ عام افتد

۱۴۰ هزار دام نهد روزگار و بر چیند — که خون گرفته همایی چو من به دام افتد

۱۴۱ من فدای دوزخ اما شرمِ خلقم تاب نیست — بی نوایی در بهشتم دوزخی در جان نهد

۱۴۲ در[6] حرم از بهرِ نام ای همنشین دفنم مکن، — در شبستانی به خاکم کن که نامم گم شود

۱۴۳ کفرِ زلفی در پناهِ خود گرفت ایمانِ ما — ورنه در خون می‌نشست از فتنهٔ عصیانِ ما

۱۴۴ از یک نظر حیران شدم عمری نهان شو از نظر — ناگه دوم نظاره ام عادت به آسایش دهد

۱۴۵ گر غمزه به کاویدنِ دلها بفرستی — صد چشمهٔ خون از دلِ مرهم[7] بگشاید

۱۴۶ بیماریِ دل مایهٔ آسایشِ جان است — وین نکته راحتِ عملِ حقه[8] گران است

۱۴۷ عمریست کزین حسِ دل آشوب درین دیر — دوشِ ملک آرامگهِ مغ بچگان است

۱۴۸ تا قدم زد بر سریرِ ملکِ دلِ سلطانِ ما — می رود در هفت اقلیم حکمش فرمانِ ما

۱۴۹ همیشه از دلِ من دودِ[9] آه می روید — ازین چمن، چه کنم، این گیاه می روید

---

[1] ن ۱، ۵، ۸ = ذوق؛ ن ۱۷ = جوش [2] ن ۵ = بستند کلید؛ ن ۸، ۱۷ = بستند و کلید [3] ن ۱۷ = نگذرانی؛ ن ۱، ۵، ۸ = بگذرانی [4] ن ۸، ۱۷ = من؛ ن ۱، ۵ = ما [5] ن ۸، ۱۷ = دهد؛ ن ۱، ۵ = درهم [6] غزلی در همین زمین هم وجود دارد (لطفاً شمارهٔ ۱۸ در ردیف "الف" ببینید) در نسخه‌های هشتم و هفدهم این دو بیت به یکجا یافته شد [7] ن ۸، ۱۷ = مرهم؛ ن ۱، ۵ = مردم [8] ن ۸، ۱۷ = شاید؛ ن ۱، ۵ = سلید [9] ن ۱، ۵ = دودِ آه؛ ن ۸، ۱۲ = درد و آه۔

۱۵۰ چگونه چشم بپوشم ز دیدنت کانجا — گر ابرِ حسن ببارد نگاه می روید

۱۵۱ شهدِ غم تو گر بود در قدحِ بهشتیان — مشکل اگر ملک[1] چشد مایدهٔ نعیم را

۱۵۲ چه منّتها که بر خوبان بود حسنِ ترا فردا — شهیدان از جفای خویش چون بینند خیرات

۱۵۳ آسیبِ تازیانهٔ غم بسکه دیده ام — رفتم به خوابِ مرگ و دلم می رمد هنوز

۱۵۴ ای ماتمیٔ بخوابِ اجل بس براحتم — افغان مکن، مباد که از خواب برجهم

۱۵۵ یارب چه شیشه ایست دلم کز شرابِ درد — صد خم به ته رسیده و آن نیمه شد هنوز

۱۵۶ مرهم طلب نمودم و الماس می دهد — زین مژده داغهای نهان را خبر کنید

۱۵۷ خونِ شهیدِ غمزهٔ او خاک می خورد — زان کوی لطف کرده سگان[2] را خبر کنید

۱۵۸ طوفانِ[3] آتشی که به دل داشتم نهان — اینک به دل رسید، جهان را خبر کنید

۱۵۹ به چشم[4] گریه ناک از دردِ دل گویم کجا بینید — کز استغنا نظر بر صورتِ دیوار نگشاید

۱۶۰ چنان کفرِ غمت دلگیر از ایمان کرده مردم را — که عصمت پیشگان را دل بصد زنّار نگشاید

۱۶۱ نمی گویم[5] که ذوقِ سوختن ها چیست می ترسم — که اهلِ معصیت را لب به استغفار نگشاید

۱۶۲ خوش[6] آن مستی که دل می گفتم و فریاد می کردم — به شیون می گشودم لب صفاتش یاد می کردم

۱۶۳ گر جناحم پر بریزد گو پری افشانده باش — ور بماند خطرتم در لامکان گو مانده باش

۱۶۴ زیبا تنی که ناز بود پای تا سرش — می پروری که خاک خورد[7] آخر بپرورش

۱۶۵ بدین خوشم که تو باری درونِ جان منی — من ار به خاطر تو جا نمی توانم کرد

۱۶۶ ای اجل این[8] قدری صبر کن امروز که من — لذتی یابم ازین[9] زخم که بر جانم زد

۱۶۷ گر من از اندیشه‌ات بیهوش آیم[10] دور نیست — بوی این گلشن رهِ آمد شدن بر باد بست

---

[1] ن ۱، ۵، ۱۷ = مگس؛ ن ۸ = ملک. [2] ن ۸ = سگان را؛ ن ۱، ۵ = مکان را. [3] این بیت فقط در نسخهٔ ۸، ۱۷ یافته شد. [4] این شعر تنها در نسخهٔ ۱، ۵ یافته شد. [5] ن ۱، ۵ = نمی دانم؛ ن ۸، ۱۷ = نمی گویم. [6] درین زمین غزلی هم وجود دارد به شمارهٔ ۷۰ در ردیف «م». [7] ن ۵ = بود؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = خورد. [8] ن ۱۷ = آن؛ ن ۱، ۵، ۸ = این. [9] ن ۱۷ = ازان؛ ن ۱، ۵، ۸ = ازین. [10] ن ۱ = باشم؛ ن ۵، ۱۷ = نالم.

۱۶۸	ز کشتگانِ[1] تو سر بر دمد اگر داشند[2]	که غمزهٔ تو به روزِ جزا چه خواهد کرد
۱۶۹	دعای دلفگاران برگذشت از عرش صد منزل	ولی از شعلهٔ حسنت هنوز آسیبا نارد
۱۷۰	[3]آه از غرورِ حسن که او را بگاهِ لطف	در هر نگاه چاشنیِ صد تغافل است
۱۷۱	منم که گاهِ تماشای او به سیلِ نگاه	به چشمِ حسن کشم توتیای حیرانی
۱۷۲	هزار بار ز دل نکته سوی لب تازد	همین که لب بگشایم عنان بگرداند
۱۷۳	کعبه گر بی ذوق شد، دیر و شرابِ ناب هست	ور تهی شد شیشه از می تکیه گاهِ خواب هست
۱۷۴	صد درد بدل دارم و این جای[5] ملال است	[4]حالِ دلِ بی درد نگه کن که چه حال است
۱۷۵	تلخ شد زندگیم شربتِ دیدار کجاست	سست شد پای طلب قوتِ رفتار کجاست
۱۷۶	دستِ توفیق از ادب[6] در آستین دزدیدام	ور نه یک خواز میانِ مدعا کوتاه نیست
۱۷۷	گر غمِ ثابت قدم خواهی بخواز عشقِ دوست	ور نه غمهای زمانه گاه هست و گاه نیست
۱۷۸	باز عشقم از دلِ منعم[7] پشیمان می کند	یک دلی خوش مانده بود آن هم پریشانی کند
۱۷۹	تا جدا گشتم ز تو دریافتم کز دوستان •	هر که از بهر تو می میرد پشیمان می شود
۱۸۰	تا نشنوم آوازهٔ غم شاد نه گردم	تا دل نه سپارم به غم، آزاد نه گردم
۱۸۱	[8] دیگر بزن این آتشِ غم را	تا صبر نیاموزم و فولاد نه گردم
۱۸۲	روی گرمی داشت امشب آن پری تا وقتِ صبح	چون کنم باور که از می نشای در سر نداشت
۱۸۳	ای نغمه کش از محملِ شیون جرسِ ما	وز ناخنِ غم ریشِ جبینِ نفسِ ما
۱۸۴	به ذوقِ[9] گریه بمیرم که همچو شبنمِ گل	جبینِ شاهدِ حسن از غبار می شوید
۱۸۵	مرغی که نه خاکسترِ بالش به هوا رفت	کیفیتِ جانسوزیِ پروانه نه داند
۱۸۶	امشب که چراغِ حرم افروخته تر بود	پروانهٔ آتش کده را داغِ دگر بود

---

[1] ن ۸، ۱۷ = تشتگان تو؛ ن ۱، ۵ = کشتگان [2] ن ۵، ۸، ۱۷ = داشند؛ ن ۱ = داشد [3] این بیت تنها در نسخه‌های ۱، ۵، ۱۷ یافته شد [4] ن ۱، ۵، ۸ = حال؛ ن ۱۷ = جای [5] ن ۱، ۵، ۱۷ = از ادب در آستین دزدیدام (؟) عارا دست؛ درمیان دزدیده ام [6] ن ۸ = منعم؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بی غم [7] این بیت که ناتمام هست تنها در نسخهٔ ۱۷ یافته شد [8] ن ۱، ۵، ۱۷ = به ذوقِ گریه بمیرم؛ ن ۸ = ز گریه باز نمانم [9] ممکن است که این بیت باین طور باشد: در غم... دیگر مزن این آتشِ غم را * تا صبر نیاموزم و فولاد بگردم [10] در نسخه‌ها «عارو» هست -

۱۸۷ مشتِ خاکِ مرده را عاقل[1] زیارت می‌کند — ای که این عادت به عالم از شهیدانِ تو ماند

۱۸۸ همت ز خاکِ مرده[2] نه جویند[3] عاقلان — از فیضِ کشتگانِ تو این شیوه عام شد

۱۸۹ بود میان دو ابروی قدسیان زنیم — به عزمِ عالمِ لاهوت چون سوار شوم

۱۹۰ نگاه دار دلم را که در جهانِ وفا — ز دودمانِ محبت همین خلف ماندست

۱۹۱ ما ترکِ آشناییِ نا اهل گفته ایم — گر عافیت مصاحبِ عنقا شود چه غم

۱۹۲ خوشا اعمی که دارد آرزوی چشم نورانی — خوشا آن دیده یی کش نیست استعدادِ حیرانی

۱۹۳ بسا بیدار بختی کش سلامت صد شبیخون[4] زد — بسا بیمار طبعی کش عنان بخشد تن آسانی

۱۹۴ قاصد به بیدلان رود ار نه پیامِ دوست — گر دل بجا بود ز صبا می توان شنید

۱۹۵ عرفی ریای تو به فضولی سرشته اند — کز طاعتِ تو بوی ریا می توان شنید

۱۹۶ پای برهنه بر دمِ شمشیر اگر نهی — دستِ دعای ما چو بود در میان چه باک

۱۹۷ زمانه را چه بلا شد که هم کرشمهٔ دوست — به تنگ حوصلگی[5] از من انتقام کشید[6]

۱۹۸ ز نگاهِ چشمِ شوخی چه رسد ببین به جانم — که نگه نه کردنِ او همه ترکتاز باشد

۱۹۹ قبول نوش نه از بهتریست از نحل[10] است — وگرنه منفعتِ نیشتر از آن کم نیست

۲۰۰ بدین ملایمت ایزدا ببخش که شیخ — مرا به صومعه خواند از کنشت و من رفتم

۲۰۱ کسی که آبِ حیاتش دهند[7] خاک خورد — هنوز جای سخن هست[8] در قناعتِ او

۲۰۲ سجودِ برهمن ایزد به کفر رد نه کند — اگر به شعبده آلوده نیست نیتِ او

۲۰۳ بهشت عمر تلف کرده را مکافات است — وگرنه طاعتِ زاهد به نیم جو نه خرند

۲۰۴ اگرچه[9] بوی محبت ز قاف تا قاف است — هنوز نافهٔ آهوی عشق در ناف است

---

[1] ن ۸ = غافل ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = عاقل [2] ن ۱، ۵ = جمله ؛ ن ۸، ۱۷ = مرده [3] ن ۱، ۵، ۱۷ = بخویند ؛ ن ۸ = بجویید [4] ن ۱۷ = حوصله ای ؛ ن ۱، ۵، ۸ = حوصلگی [5] ن ۱۷ = کشد ؛ ن ۱، ۵، ۸ = کشید [6] ن ۵ = بستم ؛ ن ۱ = رفتم [7] ن ۵، ۱۷ = دهند و خاک خورد ؛ ن ۱، ۸ = دهند خاک خورد [8] ن ۸ = نیست ؛ ن ۵ = هست
[9] غزل در همین قوافی و ردیف و بحر هم موجود است و در همه نسخ الا نسخهٔ سوم این بیت در آن شامل نیست - در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ این بطور مطلع جداگانه تحت ابیات متفرق یافته شد - [10] ممکن است که این لفظ "نخل" باشد -

۲۰۵ به تیره شب دلِ صوفی نمود آینه صاف — محلِ صبح شود روشنش که ناصاف است
۲۰۶ با تو آن روز بگویم سخن از قیمتِ نیش — که تمنا کار به آوردنِ فصاد افتد
۲۰۷ تا چه پیغام از آن دلشکن آورد صبا — که دل از جا شده دگردِ صبا می گردد
۲۰۸ لبیکِ زایرانِ حرم قولِ مطرب است — در گوشِ آنکه نوحهٔ پُردردِ ما شنید
۲۰۹ در ازل این که دلم وصل تمنا می کرد — کاش اوّل طلبِ دیدهٔ بینا می کرد
۲۱۰ همین بس است دلیلم که کرد بس تحقیق — که کس تصوّرِ ما را نمی کند تصدیق
۲۱۱ چه بلا مصیبت آمد روشِ وفاپرستی — نه رضا ز درد مردن نه امیدِ تندرستی
۲۱۲ تو عیبِ خویش بیان کن اگر جوانمردی — دگرنه لافِ هنر شیوهٔ زنان باشد
۲۱۳ ز غمزه گر ستمی رفت وا مگو عرفی — که روی دوست عزیز است و در میان باشد
۲۱۴ بگوی درد و مردم فرصت دلا، نفاق مورز — ز دوستان گله یی گر بود، روا باشد
۲۱۵ عشقِ معشوق به جنگ آرد و طاعت فردوس — هر شکار افگنی آهنگِ شکاری دارد
۲۱۶ تو دوست دشمن و من بر خلاف دشمن دوست — تو با من ار به تنزا می مرا نزاعی نیست
۲۱۷ به نوعی تیره بخت افتاده عرفی در سخن گفتن — که در محشر به او نتوان گنه خاطرنشان کردن
۲۱۸ زمن سوال نه کردند و روزِ حشر گذشت — کر این معامله با طالبانِ جنّت بود
۲۱۹ گر در شراب خانه و گر در چمن روم — شیون کنند خلق به هر جا که من روم
۲۲۰ گویند یاد می کنمت، وین سخن گهی — باور کنم که بی سبب از خویشتن روم
۲۲۱ تا شیرِ بیشه را به نهیب آوریم باش — ای آنکه شیرگیر ز میخانه می رسی
۲۲۲ آن آهوی رمیده مگو دام دشمن است — نسان رم کند که حوصله تنگ است دام را
۲۲۳ صیّاد دوستیم دلی دام دشمنیم — مردم گمان برند که اسلام دشمنیم[1]
۲۲۴ خوش می خلد به سینهٔ مجروحِ ما مگر — معلوم دوست نیست که آرام دشمنیم

---

[1] در این طرح غزلها هم موجود است۔ تحت ردیف "قاف" و "یای"۔ [2] این بیت تنها در نسخهٔ ۱۷ یافته شد که هر دو مصرع از اشعارِ جداگانه می نمایند۔

۲۲۵ خوابم از دل برده و دل همچنان در اضطراب — آشنایی‌های چشمت برده آسایش زخواب

۲۲۶ اسلام را به مغبچه گر دادم ای حسود — طعنم مزن که من به امانت سپرده ام

۲۲۷ وصال[1] نقد و دین را بود محک زنهار — اگر مصاحبت خویشتن نکرد بهمدم دوست (کذا)

۲۲۸ به دوست[2] می طلبد صوفیم زهی جاهل — که عالمی کند اندیشه غیر عالم دوست

۲۲۹ زود باز آ تا بهم باشیم ده[3] روز دگر — دور اینک بر سر آمد عالم آخر می شود

۲۳۰ گو بشو کون و مکان آلوده از خون دلم — آنکه دایم درمیان جان[4] نشنید ظاهر است

۲۳۱ دگر نسیم که در خلوت دماغ آمد — که شوق بر سر دل با هزار داغ آمد

۲۳۲ مریض عشقم و بیمار یم چنان صعب است — که نیست غیر اجل کس امیدوار از من

۲۳۳ همچو شمعی که بود در کف طفل[5] شب وصل — هر زمانم کشد و هر نفسم زنده کند

۲۳۴ به رحمت نام زد شد حشرگاه تشنگان او[6] — عجب دانم که گردد نامهٔ عصیان در و پیدا

۲۳۵ آمد بهار و بسته به خون چشم تر هنوز — شد رستخیز و کشتهٔ او بی خبر هنوز

۲۳۶ چنان از زندگی امروز دور از یار دلگیرم — که گر دانم که فردا زنده خواهم بود می میرم

۲۳۷ میان مردگان دفنم مکن ای همنشین ناگه — کند مهرش سرایت در دل همسایگان من

۲۳۸ ای خوش آن کز رخ گشایی برقع و گویی به حشر — کو شهیدان تا جزای جان فشانیها دهم

۲۳۹ ای دل اگر مرد رهی سر در ره یاری بنه — مرد وفاداری مجو عذر جفا کاری بنه

۲۴۰ یارب مکافاتم بده وز کس مکن شرمنده ام — بر سد ره ام بنشان ولی صد دوزخم بر جان بنه

۲۴۱ من از شرم گنه خاموش واو در انتظار لطف — که بگشایم من مجرم زبان عذر خواهی را

۲۴۲ می خواهم از خدا نه برای جفای تو — روز حیات از شب زلفت دراز تر

۲۴۳ همچو خوی گرم خویش از بس که تند و سرکشی — از تو کسی راضی نمی بینم بغیر از خوی تو

۲۴۴ از پشت پا دو چشم تو سر بر نیاورد — رسوای خویش بس که به مردم نموده ای

---

[1] این بیت تنها درنسخهٔ هفدهم یافته شد [2] این بیت تنها درنسخه‌های شماره ۱،۵،۸ یافته شد [3] ن ۱۷ = تا؛ ن ۱،۵،۸ = ده [4] ن ۱۷ = خون؛ ن ۱،۵،۸ = جان [5] ن ۸ = ما؛ ن ۵ = او [6] ن ۵ = خود؛ ن ۱،۸ = خویش.

۲۴۵ یک شب آن میخواره با من گشت مهتابی نکرد — سرخوش از می بر سرِ زانوی من خوابی نکرد

۲۴۶ گر برآید[۱] شعله‌ای در شعله پیچد تابها — بس که بی زلفش بخود می پیچم از رگهای جان

۲۴۷ به[۲] دلبری دهم ار صد دلش، دلیر شود — دل آن قدر ز کجا آورم که سیر شود

۲۴۸ خیالِ خویش فرستد به عذرخواهیِ من — وفای وعدهٔ وصلش دمی چو دیر شود

۲۴۹ خوش آن محفل که از هر حرفِ مهرانگیز دم دیدن — محبت بر محبت حیرتم بر حیرت افزاید

۲۵۰ وصل می گوید که طفلِ شوق را من دایه‌ام — لیک طفلان را فزاید تشنگی از شیرِ من

۲۵۱ گران است آرزوی سایهٔ دیوار او بر من — چه بیمارِ ضعیفم ضعف و بیماری همین باشد

۲۵۲ بغیر درد است و غمها می شود همراهِ من — تا شود نوعی که از من هم به رنجد ماهِ من

۲۵۳ چون مرا از کوی خود راندی بی تسکینِ دل — کس بغیر از گریهٔ حسرت[۳] نه شد همراهِ من

۲۵۴ گر دل از آمیزشِ لطفت نرفت از من[۴] مرنج — چون رمیدن نیست عادت مرغِ دست آموز را

۲۵۵ ای[۷] که با ما همچنان تیغِ تغافل تیز داشت — آن پشیمانی چرا از صلحِ ناز آمیز داشت

۲۵۶ گریهٔ شیرین برای رحلتِ خسرو نه بود — ماتمِ فرهاد را در مردنِ پرویز داشت

۲۵۷ حیرتِ حسنت افگند سبحه ز دستِ قدسیان — چون فکنی بیک طرف سنبلِ لاله پوش را

۲۵۸ بجویم ز صحبتِ تو جدایی که ناگهان — تو مهربان نه گردی و من بی وفا شوم

۲۵۹ عشق به تازه نادکی داده دگر بدستِ من — کاهوی کعبه ره می زند گر بجهد ز شستِ من

۲۶۰ راهروانِ دیر را کعبه به دوش برنهم — گر نه زیارتِ صنم قفل زند به دستِ من

۲۶۱ روشن دلانِ عشق که پروانه‌ای همند — شمع و چراغِ مشهد و کاشانه‌ای همند

۲۶۲ حسن و محبت از دلِ ما زاده اند لیک — نقشی نشسته است که بیگانه‌ای همند

۲۶۳ بهل بازیچهٔ فردوس و دوزخ مشتِ خویشم کن — که شادی گوشه گیرد دستِ غم در آستین بینم

۲۶۴ زمانِ تشنگی بگذشت عرفی وقتِ آن آمد — که خود را باز طرفِ چشمهٔ کوثر نشین بینم

۱؎ ن ۱۷ = آید و ن ۱، ۵، ۸ = آمد ۲؎ این شعر تنها در نسخهٔ مقدم یافته شد ۳؎ ن ۱۷ حیرت و ن ۱، ۵، ۸ = حسرت ۴؎ ن ۱، ۵ = نرفت از من مرنج و ن ۸ = نرفت از جان مرنج و ن ۱۷ = مرنج از جان مرنج ۵؎ ن ۱۷ = محو و ن ۱، ۵، ۸ = مست ۶؎ ن ۱، ۵، ۸ = حسرت و ن ۱۷ = حیرت ۷؎ در همه نسخه‌ها "ای" هست اما "وی" درست‌تر می‌نماید۔

۲۶۵ آن غم اندوزم که از هر خشتِ خاکم بعد مرگ — آسمان سازد دلی آن را به فریادی[1] دهد

۲۶۶ گر شود فرصت آنم که بغل باز کنم — بال و پر جمله فرو ریزم[2] و پرواز کنم[3]

۲۶۷ دست و پای نه و صد عربده آغاز کنیم — وای گر بال و پری باشد و پرواز کنیم

۲۶۸ پای[4] نازکشی آمده و بر معشوق — همه آماده ایم که صد ناز کنیم

۲۶۹ گر دعایم کنی ای معتکفِ کعبه بگوی — در بهشتی که مرا هست ترا راه مباد

۲۷۰ بال و پر سوزم و تا اوجِ محبت به پرم — شوقِ بی شرم اگر رخصت پرواز دهد

۲۷۱ بس که در عهدِ غمت شادی و غم یکسان است — عشق اگر غم طلبد عافیت آواز دهد

۲۷۲ نه خورده زخم مدارم به خون طپیدن بود — کنونکه زخمی نازم چه جای آرام است

۲۷۳ ای گل منال از دی که من در غنچگی پژمرده ام — گل ریختن دیگر بود نشگفته پژمردن دگر

۲۷۴ یاسِ من و یاسِ کلیم از یک جهت بود که هست — لایق نبودن دیگر و طاقت نیاوردن دگر

۲۷۵ عرفی خموش بود ز منعِ کلیم لیک — نیکو[5] نبود عرضِ تمنا نه کردنش

۲۷۶ هر[6] که چو من به تماشای تو بیباک شود — ناله باید نکند تا مگرش خاک شود

۲۷۷ بر و صبا که نه از کشتِ باغم افتاد است — هزار خرمنِ گل در دماغم افتاد است

۲۷۸ خواهی به لطف بنواز خواهی به جور رد کن — من دستِ یاس و امید بر دامن تو دارم

۲۷۹ گر او استاد حکمت و گر طفلِ مکتب است — هر کس که هست صاحب جهلِ مرکب است

۲۸۰ با زلیخا نسبتِ یوسف توی بنیاد بود — ورنه او بعد از نگاهِ اولین آزاد بود

۲۸۱ آن مرغ اوجِ محنت و دردم که هیچ گاه — میلِ نشست بر لبِ بامی نداشتم

۲۸۲ زنار من به رشتهٔ تسبیح بد شبیه — معلوم شد که کفرِ تمامی نداشتم

۲۸۳ این نسیم از چمنِ کیست که مغزم سوزد — هر نفس آتشی افروزد و نغزم سوزد

---

۱ ن ۱ = نریادی؛ ن ۵، ۸، ۱۷ = فریادی ۲ ن ۸ = سوزم؛ ن ۱۷ = ریزم، ن ۱، ۵ = شویم ۳ ن ۱، ۸، ۱۷ = کنم؛ ن ۵ = کنیم ۴ این بیت تنها در نسخهٔ ۵، یافته شد ۵ ن ۱۷ = نیکو؛ ن ۱، ۵، ۸ = دیگر ۶ این شعر تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد.

۲۸۴ ای[۱] که هردم جلوه در جای دگری کرد حسن — جلوه گاه عارضت می جست دبی آرام بود

۲۸۵ دلم را دلبری دارد که وقت عشوه سازیها — بود دل بردن روح الامین بازیچهٔ نازش

۲۸۶ به تهمت گنهی می کشند بر دارم — که از نه کردن آن قتل را سزاوارم

۲۸۷ مگو که دیر به کیش مغان در آمده ای — که یک دو هفتهٔ دیگر امام کفارم

۲۸۸ بر دوست شرح وبست عملنامه روشن است — هان ای ملک بیار که هنگام شستن است

۲۸۹ صوفیان جمله به گفتار ندیمانه زدند — نه گشودند دری بر در افسانه زدند

۲۹۰ صاحب خانه ز بیرون به تماشای ریاست — کعبه جویان به هوای که در خانه زدند

۲۹۱ شگفته روی کسی از دیار ما نه رسد — ز روی مهر[۲] رسولی ز یار ما نه رسد

۲۹۲ هر جا که قدم ریخت[۳] نم کشت غم ما — ماتم کده بی کشت زمین قدم ما

۲۹۳ صد نامه نوشتیم که یک حرف روا نیست — بشکن که همین است صلاح قلم ما

۲۹۴ مزن لاف از درون[۴] آتشین دم در کش ای دوزخ — مبادا برق آهی[۵] آتشی در جانت اندازد

۲۹۵ بر غایت شرمت که عنان تاب نگاه است — دزدیده نگه کردن جبریل گواه است

۲۹۶ ای که بگرفتی به کنعان و دادی سیم و زر — ناز کمتر کن که ما کردیم سودای دگر

۲۹۷ در میان کشتگان آرزو دفنم مکن — این شهید بی گنه را دفن کن جای دگر

۲۹۸ عزت طاعت مبر لیک از در بیت الحرم — تا در بیت الصنم هر گام پیشانی بنه

۲۹۹ دین اگر این است کین جمع پریشان را بود — تهمت تذویر بر دین مسلمانی بنه

۳۰۰ پشت[۶] الماس و نمک اندیشهٔ مرهم مکن — این دل و این جان تو هر دانی که می دانی بنه

۳۰۱ سر[۷] تا قدم فروغ جمال است و نور حسن — گویی که جلوه در چمن آفتاب کرد

۳۰۲ آمد و منفعلم زانکه بود دیده و دل — همه آب و همه آتش به کجا بنشیند

۳۰۳ نه از جفای تو نامهربان پریشانم — ز پا فشردن این نیم جان پریشانم

---

۱ ن ۸ = اینک ز ن ۵ = ای که ۲ ن ۱۷ = مژده ز ن ۱، ۵، ۸ = مهر ۳ ن ۱۷ = رفت ز ن ۱، ۵، ۸ = ریخت
۴ ن ۱۷ = در دل ز ن ۱، ۵، ۸ = درون ۵ ن ۱۲ = آهم ز ن ۱، ۵، ۸ = آهی ۶ فقط در نسخهٔ ۱، ۵ دیده شد
۷ این بیت تنها در ن ۱۷ یافته شد.

۳۰۴ دلم به ناله و چشم به گریه در غم تو — خوش اند دایم و من در میان پریشانم

۳۰۵ میزم و تحفهٔ شایسته نه دارم فردا — دل بده تا به قیامت به منت بازدهم

۳۰۶ هر کجا عرفی هوای کاوش زخمی ربود[1] — ناخنی در زد به ریش و دجلهٔ[2] از خون کند

۳۰۷ کسی کز عشق می جوید دوا بیمار کی ماند — دلی کز ریش خود مرهم کند افگار کی ماند

۳۰۸ کسی کو راه پیماید، به پایش خار کی ماند — دلی کز سینه در کف جا کند بیمار کی ماند

۳۰۹ خاطرم[11] با کام چون دستم به دامن دشمن است — هر که این خارش خلد در پا به سوزن دشمن است

۳۱۰ من[12] به غم دشمن شدم غم نیز با من دشمن است — دشمنم با دشمن و دشمن به دشمن دشمن است

۳۱۱ هر کلیدی که ستد ناصیه از بهر بهشت — همه در دیدیم و در سجدهٔ بت بشکستیم

۳۱۲ خود بکوش آنچه توانی که در خلوت[3] قرب — نیست آن در که مشایخ به دعا بگشایند

۳۱۳ زان کعبه که من شادم بی مهرجبین[4] باشد — کفری[5] که تو انگیزی آرایش دین باشد

۳۱۴ این وجد و سماع ای شیخ از مصطبه بیرون بر — افشاندن دست ایجابر مذهب دو دین باشد

۳۱۵ ای فلک آبم مبر کز دودمان همتم — گر نداری نعمتی لایق، مکن بی عزتم

۳۱۶ تا به بیدادم[7] کشی[8] وانگه توانی عذر گفت — بوالهوس آوردی و در مشرع دادی شهرتم

۳۱۷ ای فلک زحمت مکش کز دودمان همتم — گر تو بی برگی مبر خجلت که من در عشرتم

۳۱۸ منم آن خشک لب از آتش حرمان که اگر — آب حیوان همه نوشم لب من تر نشود

۳۱۹ گر به تقلید تسلی شده ای رو خوش باش — که ز تحقیق چنین عیش میسر نه شود

۳۲۰ اگر لب تشنهٔ لعلت ز کوثر چشمه ای نوشد — ز تاب آتش او چشمهٔ کوثر به جوش آید

۳۲۱ سموم وادی کفر و غبار ایمان باش — عدوی خود شو و از جور خود پریشان[9] باش[10]

۳۲۲ ز قتل ناامیدان بر نمی گردد اگر صد ره — ز خاک کشتگانش نالهٔ حسرت بجوش آید

---

[1] این شعر تنها در نسخ ۱، ۵، ۱۷ یافته شد [2] ن ۱۷ = بجود ؛ ن ۱، ۵، ۸ = ربود [3] ن ۱۷ = دجله و جیحون ؛ ن ۱، ۵، ۸ = دجلهٔ از خون [4] ن ۸ = خلوت ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بنوه [5] ن ۵، ۸ = می مهرجبین ؛ ن ۱ = ی مهرجبین ؛ ن ۱۷ = بی مهرجبین [6] ن ۱۷ = کفری ؛ ن ۱، ۵، ۸ = کوئی [7] ن ۱، ۵، ۸ = تا به بیدادم ؛ ن ۱۷ = تا که بیدادی [8] ن ۸ = کنی ؛ ن ۵ = کشی [9] ن ۸ = پشیان ؛ ن ۱، ۵ = پریشان [10] در نسخ هفدهم بجای این دو بیت یک شعر یافته شد باین طور: سموم وادی کفر و غبار ایمان باش ؛ عنان متاب ز تقلید و مصلحت دان باش. در نسخهٔ هشتم هم فقط یک شعر است باین طور: سموم وادی کفر و غبار ایمان باش ؛ عدوی خود شو و از جور خود پشیمان باش

ن ۱، ۵ = دارای این دو بیت اند [11] در ن ۸ بجای این دو بیت، شعر زیر یافته شد:

خاطرم با کام چون دستم بدامن دشمن است — دشمنم با دشمن و دشمن به دشمن، دشمن است

۲۲۳ رقیبِ پردهٔ عشق و رفیقِ ایمان باش — عنان متاب ز تقلید و مصلحت‌دان باش

۲۲۴ تشنهٔ دیدار پیغام زبانی نشنود — گوش تا سیماب دارد مژدگانی نشنود

۲۲۵ یک سخن را صد جواب است از طلب منت مپرس — طالبِ دیدار دایم لن ترانی نشنود

۲۲۶ آشنا می‌بیند و بیگانه صاحب دیده نیست — ورنه اسرارِ ازل از هیچ کس پوشیده نیست

۲۲۷ شنیده‌ام که به زندان یوسف است اباز — از آن زمان که خیالت درو گرفته قرار[1]

۲۲۸ نه جورِ دوست نی آزارِ دشمن است چه حاصل این — چرا نخلِ محبت اینقدرها بی ثمر باشد

۲۲۹ دلم دوزخ به سوزِ عشق می‌سنجد ولی فردا — به آتش گر رود داند که این سوزِ دگر باشد

۲۳۰ فلک بدوش و بَرِ[2] عافیت بزر گم کرد — دلم مبر که نه مردِ کرشمه‌های توام

۲۳۱ زبسکه تشنهٔ خواب است بی‌هنر بختم[3] — نوای شیون و افسانه‌اش بگوش یکیست

۲۳۲ شباب و شیب گذشت و ز رنگ و بوطلبی[4] — هنوز گریهٔ طفلانه در گلوی من است

۲۳۳ چگونه هجر[5] هلاکش کند ز غم عرفی — کسی که در شبِ اوّل چنین به خواب رود

۲۳۴ نیارد در نظر تا کس خیالِ روی نیکویت — بیا از پرده بیرون تا نه بیند هیچ کس رویت[8]

۲۳۵ خوبان چها کنند ندانی که تا مگر — با شیوه‌های خویش دلی آشنا کنند

۲۳۶ شود آب از حیا هر جا به این سوزت روان باشد — ز بس کز هر طرف انگشتِ حیرت در دهان باشد

۲۳۷ صبر دعا کرد و دل فکرِ[6] جفای تو کرد — آنچه تو باید کنی صبر بجای تو کرد

۲۳۸ ز تأثیرِ دعای کیست دردِ بی‌دوای من — که هرگز مدعای من نمی‌سازد دعای من

۲۳۹ خموش کرده مرا حیرتِ[7] نظاره و غیر — به صد گناه کند پیشِ یار متهم

۲۴۰ دلیر پیش تو گویند دشمنان بدِ من — همین گواه پیِ بی‌زبانیِ من بس

۲۴۱ گلی کز تربتم روید ز شوقِ روی نیکویش — شود پژمرده از غیرت اگر غیری کند بویش

۲۴۲ اگر جبریل بیند یک نظر بر روی نیکویش — گشاید بال و پوشاند ز چشمِ مردمان رویش

---

۱ ن ۱۷ = فراز؛ ن ۱، ۵، ۸ = قرار ۲ ن ۱، ۵ = بدوش بر عافیت؛ ن ۸، ۱۷ = بدوش و بر عافیت ۳ ن
ن ۱، ۵، ۱۷ = بختم ۴ ن ۸ = وز رنگ و بوی طلب؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = وز رنگ و بر طلبی ۵ ن ۱۷ = عشق؛ ن ۱،
هجر ۶ ن ۱۷ = ترک؛ ن ۱، ۵، ۸ = فکر ۷ ن ۱۷ = غیرت؛ ن ۱، ۵، ۸ = حیرت ۸ طوریکه شعر هست مفهومش روشن
ممکن است که بجای «بیا» «میا» باشد۔

۳۴۲ نه در عزای من آن طفلِ بی غمِ من بود —— تسلّیِ دلش از نخلِ ماتمِ من بود

۳۴۴ من ز خود رفته و چشمم به تو نظاره کند —— محرمی گو که گریبانِ مرا پاره کند

۳۴۵ نبود غیرِ گریبان حیات دگری —— در عزای من اگر پیرهنی پاره کند

۳۴۶ صوفی از خلوتِ چل روزه برون می آید —— دارد اندیشه که در شهر مرید ارزان است

۳۴۷ از مایهٔ زکاتِ پریشانیم فلک —— سامانِ خنده در دهنِ آفتاب ریخت

۳۴۸ از شیوه ها که لازمِ آن نخلِ قامت است —— یک مشتِ فتنه در تهِ جیبِ قیامت است

۳۴۹ بختم به جمال تو تواند نگران ساخت —— آیینهٔ خورشید گر از سایه توان ساخت

۳۵۰ هجر[1] را مرگ قرین بایستی —— دردِ هجران به از این بایستی

۳۵۱ بر دلِ بیمارم افسونِ مداوا آتش است —— گلشنِ طبعِ مرا بادِ مسیحا آتش است

۳۵۲ به من نشستی و عادت به دوستی کردی —— عذر نه کردی واز من وفا گرفتی یاد

۳۵۳ بی که[2] در هنگامِ رفتن بود رویم بر قفا —— رو بر دیم گر بود بر یار دیدن غافلم

۳۵۴ ز بوی جامهٔ یوسف صبا چنان مست است —— که خضر موی کشان آورد به کنعانش

۳۵۵ جانِ حیرانم چنان با یار در بزمِ وصال[3] —— داشت امشب خلوتِ خاصی که جای من نبود

۳۵۶ بی وفایت دیدم و هرجا تماشایی شدم —— چون تو هرجایی شدی من نیز هرجایی شدم

۳۵۷ ای سرت گردم چنین خود رای و هرجایی مباش[4] —— من گرفتارِ تو کافر دل ز خود رایی شدم

۳۵۸ با وجودِ آن که صد گل چیدم از نخلِ مراد —— گریه ام دستِ اثر در آستین دارد هنوز

۳۵۹ فغان که تشنهٔ دیدار را نه ماند آن دست —— که دیده گاهِ تماشا ز گریه پاک کند

۳۶۰ که استخوانِ من آرد بکویش ای همدم —— نه در حضورِ سگِ او مرا به خاک کند!

۳۶۱ چشمِ مستت هر نفس هوش از عتابم می برد —— غافلم از فتنهٔ چشم تو خوابم می برد

۳۶۲ شیوه های چشم ساقی آفتِ هوش اند و او —— این گمان دارد که من مستم شرابم می برد

۳۶۳ گر وفا بیش کنی حسنِ تو نقصان نکند —— این متاعیست که بسیاریش ارزان نکند

---

۱ ن ۱۲ - بسکه ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بی که ۲ ن ۸ = نی که ۳ ن ۸ = خیال ؛ ن ۱، ۵ = وصال ۴ ن ۸ = خود رای و بی پروا مباش ؛ ن ۱، ۵ = خود رای و هرجای مباش ۵ ن ۱۷ = که ؛ ن ۱، ۵، ۸ = نه ۶ این بیت تنها در ن ۱، ۵ = یافته شد.

۳۶۴ شد تنم فرسوده وز تاثیرِ دردِ من هنوز — مردهٔ صد ساله را در زیرِ خاک آرام نیست

۳۶۵ گردِ مرا به باد ده از جلوه وز رشک — الماس ریزه بر جگرِ آفتاب ریز

۳۶۶ بناز اکنون به استغنای حسنِ بی نیازِ خود — که از حرمان کشان چون من شهیدِ حسرتی داری

۳۶۷ ترا چون بوالهوس طبع است عرفی آنچنان بهتر — که دور از دور بر رویش نگاهِ حیرتی داری

۳۶۸ عاشقِ جانسوز را داغِ دلِ غمگین گل است — زین مسوزای دل که داغِ عاشقی را این گل است

۳۶۹ کی خبر دارد که می غلطم به خون شب تا سحر — آنکه خرمن خرمنش در بستر و بالین گل است

۳۷۰ آنکه شهری را به دست افشاندنی خرسند کرد — بر دلِ من ناخنی هم می تواند بند کرد

۳۷۱ بختِ بد بین کز پدرهای بتان در عاشقی — می کشم نازی که آن می بایدش فرزند کرد

۳۷۲ عرفی از افسانهٔ باطل دمی آسوده شو — گر نه می آید ز دستت کارِ دیگر خواب هست

۳۷۳ به تدبیر از محبت جویم خلاصی وین به آن ماند — که آتش بار دو من در پناهِ مشتِ خس باشم

۳۷۴ توانم بوالهوس خود را نمود اما ازان ترسم — که برگردی ازین توهم آنگه و من بوالهوس باشم

۳۷۵ جان داده ام گر جنسِ غم این مایه جمع آورده ام — ای گریه از دردم بکش ای غم سبکسارم مکن

۳۷۶ آنکه ماند پای تابوتم به دوش از بعدِ مرگ — ساقِ عرشِ درد و غم را بر سرِ دوش آورد

۳۷۷ تو مستغنی و حسرت در نهادم آتش افروزد — ترا می بینم از دور و دلم بر خویش می سوزد

۳۷۸ به شکوه باز شود چون به هر کسی دهنم — به دل در آید و اندازد از سرِ سخنم

۳۷۹ آشنای همه کس نیست و درین نیست سخن — خواهم از دوست بپرسند که بیگانه کیست

۳۸۰ زاهدا برهمنم پیشهٔ تو عارِ من است — نام اسلام و تسبیحِ تو زنارِ من است

۳۸۱ از تهِ جامهٔ اسلام بدل می دوزم — شعلهٔ طور که سر رشتهٔ زنارِ من است

۳۸۲ کو وصل تا بسوزد از شوقِ نظم نامه — زانو زهجرِ کاغذ دستِ از فراقِ خامه

---

[1] ن ۸ = این چنین؛ ن ۱، ۵ = آنچنان [2] ن ۵ = او؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = آن [3] ن ۵، ۸ = این؛ ن ۱، ۱۷ = وین [4] ن ۸، ۵ = ازان؛ ن ۱۷ = ومن [5] ن ۱۷ = بکش ازغم؛ ن ۱، ۵، ۸ = بکش وی غم [6] ن ۵، ۸ = سبکبارم؛ ن ۱، ۱۷ = سبکسارم [7] ن ۱، ۱۷ = نیست؛ ن ۵، ۸ = هست [8] ن ۸، ۱۷ = دردم؛ ن ۱، ۵ = دوزم [9] ن ۸، ۱۷ = شوق نظم نامه؛ ن ۱ نظم شوق نامه [10] ن ۸ = دارم؛ ن ۱، ۵ = داری۔

۳۸۳ هرکس طلبد دامنِ شیخی که نهد روی — ما روی ببال و پرِ پروانه نهادیم

۳۸۴ مست بودی از شرابِ خوبی و می‌کش شدی — خرمنِ گل بودی اکنون خرمنِ آتش شدی

۳۸۵ بر منکرانِ خویش ببخشا که من دگر — بودم ندیده روی تو از منکرانِ تو

۳۸۶ خونم بریز تا نه شود بارِ خاطرت — حرفِ وفا و مهر که جست از زبانِ تو

۳۸۷ معجزِ حسنِ ترا نازم که در دیگر بتان — می‌کنم نظاره و مهرِ تو افزون می‌شود

۳۸۸ چه بیدردیست ای دل گر تو مایل نیستی یاری — برانگیز از برای جانِ من نامهربانی را

۳۸۹ سرم گر مرده باشم[1] بارِ زانویش نخواهد شد — بنه[2] ای آرزو بر جانِ من بارِ گرانی را

۳۹۰ تو گرم قتل و من سوزم که ناگه منفعل گردی — چو فردا شرمسار از روی خود بینی جهانی را

۳۹۱ عاشقان را جگر از جورِ[3] تو صد پاره شود — گر دلِ خویش تسلّی به قیامت نکند[4]

۳۹۲ از من ای عشق وران دامنِ پاکیزه گریز — تا به تردامنیت خلق ملامت نه کند

۳۹۳ بریز خونم و هنگامِ بازیافت ترا — بهانه‌یی که نباشد بگو که عاشق بود

۳۹۴ دلم صد خانه در آن طرهٔ عنبرفشان دارد — چه مرغ است این که بر یک شاخ چندین آشیان دارد

۳۹۵ به این طرز آشنا هرکس نباشد ورنه آن رازی — که از دل می‌کند پنهان نگاهش بر زبان دارد

۳۹۶ کسی که طاقِ دو ابروی دلکشای تو بست — دو دستِ ما بهم از رشتهٔ دعای تو بست

۳۹۷ تا بر فرشته و ملکت ناز می رود — چندین هزار دل شده نومید کرده‌ای

۳۹۸ خدایا در پناهِ خود نگهدار امشب آن گل را — کز نالهٔ ضیم بازو دمِ گرمی عجب دارم

۳۹۹ حیرتی دارم ازین وسوسهٔ شوق که چون — لن ترانی ز طلب بست لبِ موسی را

۴۰۰ دوش کز آتشِ آهم رخِ او می‌افروخت — چه دلِ من که فروغش دلِ آتش می‌سوخت[5]

۴۰۱ توتیای[6] دیده گردم غیرتم برگریه داشت — این غبار از راهِ غیری داشت گویا دامنت

۴۰۲ خوش بکش تیری که داری در کمان چون شستِ خویش — رنجه خواهی کرد باری ناوکِ کاری که بود

---

[1] ن ۱، ۵، ۸ = باشد؛ ن ۱۷ = باشم [2] ن ۱۷ = منه؛ ن ۱، ۵، ۸ = بنه [3] ن ۵ = شوق؛ ن ۸، ۱، ۱۷ = جور [4] ن ۱، ۸ = نکند؛ ن ۵ = نکشد؛ ن ۱۷ = نه کنند [5] ن ۵، ۱ = افروخت؛ ن ۸، ۱۷ = می سوخت [6] ن ۱، ۵، ۱۷ = توتیای دیده گردم؛ ن ۸ = توتیا بر دیده کردم۔

۴۰۳ هر کرا عادت خموشی محرمی را لایق است   ناله سبب در عشق باشد گریه نیک و آه بد

۴۰۴ دشمنم چون دید بعد از مرگ هم حیران دوست   تا نه بینم روی او چشم مرا برهم گرفت

۴۰۵ گر به این غمها درآیم روزِ محشر در بهشت   ناله برخیزد که جنت را سپاهِ غم گرفت

۴۰۶ دلم تا هر نفس آرد به دام و سازد آزادش   که صید از شیوهٔ دیگر کند آن چشمِ صیادش

۴۰۷ نه از مهرِ غلط پرویز شهرت یافت در عالم   که دارد در جهان مشهور[1] هم چشمیِ فرهادش

۴۰۸ تا بوسه داد پای ترا آستانِ من   بوسم به صد هزار نیاز آستانِ خویش

۴۰۹ ای عندلیب مردِ محبت سمندر است   کو در میانِ شعله کند آشیانِ خویش

۴۱۰ چه حالت است که آسوده نیستم آن شب   که کاوشی به دلِ من ز نشتری نه بود

۴۱۱ تو همزانو، خیالت در نظر، من در میان حیران   که مشغولِ که باشم دیده بر روی که بگشایم

۴۱۲ بی او چو شربتی بچشم نام او برم   کز غصه زهر گردد و آنگه فرو برم

۴۱۳ گلگون همان سرشک و رخِ زردِ من همان   آتش همه به سینه، دم سردِ من همان

۴۱۴ صد[2] آفتابِ حسن ز هر سو زوال یافت   معراجِ خوبیِ مه شب گردِ من همان

۴۱۵ مگر آن گل مرا در خواب می بیند که می گریم   که هر ساعت لبش در عینِ خوابِ نازمی خندد

۴۱۶ شرم است مانعِ تو و سوزم ازین گمان   کز بیمِ غیر نیست نگاهت به سوی من

۴۱۷ هنگامهٔ وصال ز بس گرم داشتیم   ایامِ عمرِ غم به تماشای ما گذشت

۴۱۸ تا یافت ره به باغ اجابت مگو که دوش   از گمرهی چها به نسیم صبا[3] گذشت

۴۱۹ زود هنگامه زدی برهم[4] و اکنون خجلم   که زنم لافِ وفا پیشِ دل آرامِ دگر

۴۲۰ مشو[5] در هم چو می گرمت کند با من که می دانم   ترا این مهربانی نیست تقصیرِ شراب است این

۴۲۱ ز بس[6] گرم است وی پرسد گناهم این گمان دارم   که روشن آفتابِ محشر و روزِ حساب است این

۴۲۲ کرشمه آیتِ حسنِ ترا کند تفسیر   که غمزه اهلِ وفا را کند شهید به تیر

---

۱ ن ۸ = هم چشمی فرهاد مشهور رش ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = مشهور هم چشمی فرهادش ۲ این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸ است ن ۱۷ وجود ندارد ۳ ن ۵، ۸، ۹ = صبا ؛ ن ۱۷ = دعا ۴ ن ۱۷ = بر دل ؛ ن ۱، ۵، ۸ = برهم ۵ این دو بیت در نسخه های شمارهٔ ۱، ۵ یافته شد ۶ ن ۵، ۱۷ = نالان ؛ ن ۸، ۹ = را

۴۲۳ سایه می روبد ز مژگان آفتاب از راهِ تو   آبروی سجده بری جوشد از درگاهِ تو

۴۲۴ کسی که راه تو طی کرد مهر پابوست   فتاده بر سرِ هم نه سپهر چون دامن

۴۲۵ [1]چه نقصانِ ادب باشد که بر پایش جبین مالم   نشانِ پای او را یابم و رو بر زمین مالم

۴۲۶ [1]به گلشن می روم بی او، هلهل ای ذوقِ ناکامی   که از بهرِ تسلّی رو به برگِ یاسمین مالم

۴۲۷ دور از و زهرِ هلاهل[2] ریخت در کامم اجل   تا اجل بود این چنین کامی از و شیرین نشد

۴۲۸ جان فدای آن که فردا مژده آرد بهرِ من   کز جهان رفتی و یار از مردنت غمگین نشد

۴۲۹ [3]میرم ز درد و سوز و این حیرتم که یک گام   همراهِ نعشم او را عشرت نمی گذارد

۴۳۰ [3]دانم که حیف باشد در دل خدنگِ او لیک   از دل برون کشیدن لذّت نمی گذارد

۴۳۱ کرده ام بیتابی و شرمنده ام از روی یار   تابِ این خجلت کجا دارم علاجِ من کنید

۴۳۲ کی روا باشد که قاتل بریزد خونِ من   آن که نپسندید تابوتِ مرا بر دوشِ او

۴۳۳ برو ای غافل از پرسیدنِ فردا مده بیم   که جرمِ عاشقان را در قیامت یار می پرسد

۴۳۴ به حوضِ کوثر اگر افکنند تشنهٔ عشقت   برون شتابد و در آتشِ عذاب در آید

۴۳۵ اگر سوال کنند از اسیرِ عشقِ تو فردا   ز شغلِ مهرِ تو مشکل که در جواب در آید

۴۳۶ به خون گر دیده شویم تا ابد بهرِ تماشایش   هنوز از شرم نگشایم نظر بر روی زیبایش

۴۳۷ چنان مرگِ رقیب آزرده کرد آن شوخِ بدخو را   که غمخواران به مرگِ من تسلّی می دهند او را

۴۳۸ به مردن گفتم از دل غم رود مُردم وزین غافل   که بی دردان بناحق کرده اند آسودگی نامش

۴۳۹ [4]بریزد خونم آن گل ور کنم آهنگِ قتلِ خود   شود مانع ز بی مهری و غمخواری کنند نامش

۴۴۰ گر دل از مهرِ تو بر داشتم اما دادم   دلبری را، که خجالت نه کشیدم از تو

۴۴۱ ماجرای داشتم شب در دل و مردم ز رشک   کز درونِ سینه جانم نشنود[5] آوازِ تو

۴۴۲ بی سبب می سوزم و می گریم امشب تا دگر   شمعِ من در محفلِ عیشِ که گرمِ خنده است

---

[1] این دو شعر در نسخهٔ هفدهم نیست [2] ن ۸، ۱۷ = هلاکی ؛ ن ۱، ۵ = بلابل [3] این دو بیت تنها در نسخه های شماره ۱ و ۵ یافته شد [4] در همه نسخه ها "بریزد" است ولی "نریزد" درست می نماید [5] ن ۱۷ = بشنود ؛ ن ۱، ۵، ۸ = نشنود. [6] "آن را" درست باشد.

۴۴۳ بس که ذوق از عالمم دارد بناموسی که هست — سازِ عشقم بر زبانِ عالمی افکنده است

۴۴۴ مُردم از شادی چو گفتی "مانده از عرفی مرا — کینه‌یی در دل[1] هنوز آن خسته گویا زنده است"

۴۴۵ باز در آیینه دیدی عارضِ نیکوی خویش — عشوه‌ها آموختی از نرگسِ جادوی خویش

۴۴۶ دایم از روی چو ماهت نور می‌تابد مگر — هر صباح از چشمهٔ خورشید شویی روی خویش

۴۴۷ عالم تمام زیر و زبر گشت و کس نیافت — کز گوشه‌های چشمِ سیاهِ که خاست[2] این

۴۴۸ هنوزت چشمِ فتّان بر سرِ صد نازمی دارد — هنوزت اعتقادِ خویش از من بازمی دارد

۴۴۹ هنوز از یک نگاهِ گرمِ چشمِ فتنه انگیزی — بگاه جلوه‌یی از صد نگاهم بازمی دارد

۴۵۰ نهالی را به جان می‌پرورم چندان که بالایش — تواند نخلِ تابوتم شد آنگه زاری میرم

۴۵۱ آرزو دیت جا به هر دل کرده دارد خوی تو — چون تو هرجاییست حیف از آرزوی روی تو

۴۵۲ دل ز چنگِ غم برون آورده بودم که بازش — ناخنِ زلفانِ رسانیدی که دل در خون نشست

۴۵۳ دگر به گریه در آورد جانِ غمگین را — که سر دهم به تماشای عجز تمکین را

۴۵۴ نمک به ریش نشاندن زراحت افزون است[3] — چه منع می‌کنی از خنده لعلِ نوشین را

۴۵۵ فریب خوردهٔ آن چشمِ شوخم ای ناصح — غرض که بنده ندانم که پند گوش[4] کنم

۴۵۶ یا مشو جز یارِ من تا من نه جویم جز تو کس — یا اجازت ده که من هم چون تو هرجایی شوم

۴۵۷ وعدهٔ کشتن ز حد رفت و بدین شوقم هلاک — نیست ممکن کز حیا هرگز تقاضایی شوم

۴۵۸ ای اجل بگذر ترا در کشتنِ من کار نیست — مرگِ عاشق جز به دستِ غمزهٔ دلدار نیست

۴۵۹ از پیِ دفعِ غم دلا باز به گلشنم مبر — نشترِ جانِ من مکن نالهٔ عندلیب را

۴۶۰ ز قتلِ ناامیدان بر نمی‌گردد اگر صد ره — ز خاکِ کشتگانش نالهٔ حسرت بگوش آید

۴۶۱ چنان سر در گریبان تنگ بردم در دمِ مردن — که بیرون شد ز تن جان و نه رفت از سر هوس بیرون

۴۶۲ سینه تنگم که گنجایش نه دارد جان درآن[5] — صد سپاهِ غم درآید هر نفس آسان درآن

---

[1] ن ۸ = داری، ن ۱، ۵ = در دل [2] در ن ۵ "خواست": است ولی "خاستا" بهتری نماید [3] ن ۱۲، ن ۱، ۵، ۸ = افزون است [4] ن ۱۷ = گوش، ن ۱، ۵، ۸ = نوش [5] ن ۸ = درد، ن ۶، ۵، ۱۲ = دران

۴۶۳ آه از حسرت که چون در دل در آید ناوکش — می گدازد آتشِ سودای من پیکان درآن[1]

۴۶۴ دانید تنم سوخته از آتشِ هجران — یابید اگر در وطنم خاکِ سیاهی

۴۶۵ به این دل در لحد آرام چون گیرم معاذالله — اگر ننهد غمی تا صبحِ محشر رو به روی من

۴۶۶ فلک می داشت عمری راحت آلودم بحمدالله — کزین آلودگیها کرد عشقت شست و شوی من

۴۶۷ پریشان دید چون حالم به محرم گفت می خواهم — که غمخوارا تو امشب بر سر بالین من باشی

۴۶۸ زبانِ طعنه گشایی به خویش ای زاهد — به چشمِ باطن اگر صدقِ برهمن نگری

۴۶۹ ز کفرِ عشق از آن توبه می کنم هر دم — که باز تازه فدای تو سازم ایمانم[2]

۴۷۰ نه زلف است آنکه از هر مو بدوشش افتاده شیرین[5] — که دودِ آهِ فرهاد آیدش از پیرهن بیرون

۴۷۱ ای محرم از بهرِ خدا آن ماه[3] را آگاه کن — تا چشمِ خواب آلوده از ضایع نسازد ناز را

۴۷۲ سبب می جوید آن نامهربان از بهرِ خون ریزم[4] — نمی داند که عاشق بی سبب هم می توان کشتن

۴۷۳ بوالهوس جانا[8] که گرمِ گریهٔ افسرده است — شیونش باشد بجای خود دلِ او مرده است

۴۷۴ لباسِ چاره چه کوشی مرا، برو هم‌دم — که شد حرام بغیر از کفن لباس مرا

۴۷۵ چه احتیاج که دائم کنند طعنه زنان — بس است دیدهٔ معشوقِ ناشناس مرا

۴۷۶ خوشش[6] آن کرشمه که می کرد شکوه از عرفی — که گفته ای به وی از عشقِ ناسپاس مرا

۴۷۷ از دل هوای کام بدر برده ایم ما — در آهِ عرش سوز اثر برده ایم ما

۴۷۸ مرقص ای آستینِ خضر و الیاس — که آمد مرگ با مقراضِ الماس

۴۷۹ عرفی شهیدِ ناوکِ هجریم زینهار — شمع و چراغ کشته بنه بر مزارِ ما

۴۸۰ من و دیرِ صنمی کز نگهِ خلوتیان — شعلهٔ طور کمند افکنِ بام است اینجا

۴۸۱ صد تن شهیدِ دینی و یک تن شهیدِ دوست — آن[7] هم دری کشوده به سعیِ کلیداوست

۴۸۲ ذوقی که من گرفتم ازین وعدهٔ دروغ — تا شام گاهِ روزِ جزا انتظار هست

---

۱ ن ۸ = درد؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = دران ۲ ن ۵، ۸ = ایمانی؛ ن ۱، ۱۷ = ایمانم ۳ ن ۵، ۱۰ = ماه؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = شوخ ۴ ن ۱۱ = خونریزم؛ ن ۱، ۵، ۸ = خون من ۵ این شعر تنها در ن ۱، ۵ یافته شد ۶ در نسخهٔ مقدم مصرعٔ ثانی این شعر مصرعٔ ثانی شعر پیشین است و مصرع ثانی آن مصرعٔ ثانی این شعر است ۷ ن ۱، ۵ = آن؛ ن ۸، ۱۱ = او ۸ این لفظ درست نمی نماید. 'جانان' باشد.

۴۸۳ بعد از هلاک یاد نه کردی ز هیچ کس — دلهای کشتگانِ ترا این غبار هست

۴۸۴ ده که شاهینِ بلا امروز صید انداز نیست[1] — گریه غلطان نیست[2] در خون ناله در پرواز نیست

۴۸۵ ده چه نازِ دلپذیر است این گران مستِ غرور — کم پذیرد ایزد آن طاعت که ناز آمیز نیست

۴۸۶ شعلهٔ داغ مرا دوزخ بود پروانه لیک — بی جگر پروانه بی کش جرأت پرواز نیست

۴۸۷ دوشم از وصلِ تو دل[3] آرایشِ گلزار داشت — صد[4] چمن گل هر طرف بر گوشهٔ دستار داشت

۴۸۸ صیادم و صیدم همه دلهای عوام است — این سبحه و سجاده مرا دانه و دام است

۴۸۹ اهلِ دردن راچه کار با نفسِ دلگشاست — بستنِ لب خواهش است ناله شکستن دعاست

۴۹۰ بازم غبارِ فتنه در و بامِ دین گرفت — غم راهِ جیب دور دره آستین گرفت

۴۹۱ زودم ز دین بر آرد و در کفر در کشد — دستِ کرشمه بی که مرا آستین گرفت

۴۹۲ حرفِ جوی شیر بس واعظ که در باغِ بهشت — روحِ خسرو تازه گردید و دلِ فرهاد سوخت

۴۹۳ طوفانِ نوح چهرهٔ کفر از غبار شست — ورنه جمالِ شاهدِ اسلام روشن است

۴۹۴ عرفی به دیر دل به نمازت نمی کشد — معلوم شد که کعبه پرستی نه حق پرست

۴۹۵ هزار طایرِ بسمل در آورد در دام — چو بهرِ مرغِ دل آن عشوه دام بگشاید

۴۹۶ نسیمِ لطف نه کرد آن قدر مددگاری — که غنچهٔ دلِ عرفی تمام بگشاید

۴۹۷ کدام یک به عذابِ الیم می ارزیم — که بیمِ دوزخیان دل شکسته می دارد

۴۹۸ به کوی سنگدلی نگذرم به این آشوب — که از دریچه سرِ گریه ناک بر نه کند

۴۹۹ لبِ پیاله که عرفی نه[5] می نهاد ای خضر — زند به سنگ و ز آب حیات تر نه کند

۵۰۰ بکی به سایهٔ گیسوی خویشتن به خرام — که فتنه بازیِ او بر تو آشکار شود

۵۰۱ کلیدِ کام نه تدبیر و نی دعا دارد — به دستِ همتِ عالیست یا فنا دارد

۵۰۲ فراز[6] کن درِ دل بر خیالِ غمزهٔ خویش — که صد جراحتِ ناسور در قفا دارد

---

[1] این مطلع تنها در نسخهٔ ۸، ۱۷ یافته شد [2] ن ۱۷ = جست؛ ن ۸ = نیست [3] ن ۵ = گل؛ ن ۹، ۱۷ = شد؛ ن ۱، ۵، ۸ = صد [5] ن ۱، ۵ = به می نهاد؛ ن ۸، ۱۲ = نمی نهاد۔

۵۰۳ شجرِ[1] طور چہ درہیزمِ آتش کدہ چیست ـــــ برقِ حسنِ تو تر و خشکِ جہان درہم سوخت

۵۰۴ دل نیست کز ازل بہ درونم نہادہ اند ـــــ آیینہ ایست کز حرم دوست دادہ اند

۵۰۵ ای عافیت شتاب کہ در رزمگاہِ ما ـــــ صد فوجِ دل بہ حملۂ آہی[2] فتادہ اند

۵۰۶ دلم از کشتِ گل و لالہ فراغی دارد ـــــ دیدہ یی دارد و چون حسنِ تو باغی دارد

۵۰۷ شعلۂ طور زند سینہ بہ شمعِ دلِ ما ـــــ ہمچو پروانہ کہ آشوبِ چراغی دارد

۵۰۸ دران نفس کہ دلم نکتہ سنجِ راز افتد ـــــ ز گرمیِ نفسم رازہ در گداز افتد

۵۰۹ لذّتِ دوشینۂ دل از کاوشِ آن غمزہ یافت[3] ـــــ کز تماشای تو در کامِ نگاہِ من نہ بود

۵۱۰ از ہجومِ شوقِ[4] وصلش دوشِ[5] می شد پایمال ـــــ گر معاذاللہ غمِ او در پناہِ من نہ بود

۵۱۱ دماغہا بہ زکام است مبتلا آن بہ ـــــ کہ شعلہ گرم نہ گردد بہ داغ کردنِ عود

۵۱۲ صد فوجِ غم بہ گردِ دلم جوش می زند ـــــ دوشم بہ عزمِ عربدہ بر دوش می زند

۵۱۳ مستیِ دلم گزیدہ کہ دلہای قدسیان ـــــ بر ناخنِ کرشمۂ او جوش می زند

۵۱۴ آنچہ[6] با من کرد عشقت شعلہ با خرمن نکرد ـــــ وانچہ من با عافیت کردم بلا با من نکرد

۵۱۵ یارب نسیم دردی زین کلبہ[7] سر برآرد ـــــ ہم خندہ گل بریزد ہم گریہ سر برآرد

۵۱۶ چہ پیش آمد کہ نقلِ فتنہ در پیشم نمی ریزد ـــــ تبسّم نوشدارو بر دلِ ریشم نمی ریزد

۵۱۷ از کعبہ دل بہ طوفِ صنم خانہ می رود ـــــ دارد نشانِ گنج و بہ ویرانہ می رود

۵۱۸ اسلام و کفر بالش و بستر طلب کنند ـــــ گویا کہ عشق بر سرِ افسانہ می رود

۵۱۹ تا عشق لب گشود بہ افسانۂ صنم ـــــ اسلام در کنارِ حرم خواب می کند

۵۲۰ شکارِ ناز تو بی زخم آشنا میرد ـــــ غریبِ شہرِ تو در کوچۂ بلا میرد

۵۲۱ بیافت سلطنتِ ہر دو کون کشتۂ تو ـــــ کہ زخم دار تو در سایۂ ہما میرد

---

[1] غزلی ہم درین زمین موجود است بر شمارۂ ۱۸۸ تحت ردیف "تای تحتانی" [2] ن ۱۷ = آبی؛ ن ۱، ۵ = آیین؛ ن ۹ = آیینہ [3] ن ۸ = داشت؛ ن ۱، ۵ = یافت (این بیت و شعر بعدی در ن ۱۷ موجود نیست) [4] ن ۸ = ذوق؛ ن ۱، ۵ = شوق [5] ن ۸ = دوش تو دل شد؛ ن ۱، ۵ = دوش می شد [6] خلاصہ، عرفات = آنچہ عشقت کرد با س؛ ن ۱، ۵، ۸ = آنچہ با من کرد عشقت؛ نفایس المآثر = آنچہ با من کرد عشقش [7] ن ۱۷ = باغ؛ ن ۱، ۵، ۸ = کلبہ۔

۵۲۲ بنازم جلوهٔ حسنی که هرگه شعله ناک افتد — پر و بالِ ملایک هر طرف بر روی خاک افتد

۵۲۳ گریه آسوده دلان لذّتِ زخمت گویم — در و دیوارِ دلِ خویش به خنجر گیرند

۵۲۴ مستان وداعِ سینهٔ پر داغِ ما کنید — کین لاله زارِ سوخته بر باد می دهند

۵۲۵ صادق برهمنی که قضا بهرِ[1] سوختن — خاکسترش به طرحِ بنای[2] کنشت برد

۵۲۶ دوش ایمان به دلم عرضِ سخاوت می کرد — هر چه می ریخت به دل نازِ تو غارت می کرد

۵۲۷ نقیله می زند انگشت بر لبِ داغم — چگونه شکرِ طبرزد نه ریزد از دهنش

۵۲۸ دخترِ رز[3] را بود با غم نکاح ای نوحه گر — مطربِ این بزم گردو نغمه سنجِ سور باش

۵۲۹ جلوهٔ حسن این زمان در کعبه و بتخانه هست — گو[4] رهِ وادیِ ایمن هر قدم صد طور باش

۵۳۰ ریشِ اهلِ درد با مرهم نه گردد آشنا — تا ابد گو[4] ریش مرهم زین هوس ناکو باش

۵۳۱ ما التماسِ آب به لب در شکسته ایم — در روی سلسبیل پل از شعله بسته ایم

۵۳۲ اگر ما مردِ غم باشیم تاب آریم این غم را — که ناشایستهٔ چند آرزومندِ غم اوییم

۵۳۳ تشنهٔ ذوقم من و از گریه زاری می کنم — شهر بندِ عشق را از نوحه زاری می کنم

۵۳۴ چو کام از خراشیدنِ دل نه زاد — به ناکامیِ کوهکن سوختم

۵۳۵ چنان گرم کردم دل از ذوقِ کفر — که زنار در پیرهن سوختم

۵۳۶ طایرِ عشقیم و دامان از دو عالم چیده ایم — آشیان از شعله های طور برهم چیده ایم

۵۳۷ تو نازو عشوه و ما گریه و دعا داریم — تو خیلِ صف شکن و ملکِ فتح ما داریم

۵۳۸ کرشمه یی ز تو، صد جان زما زهی انصاف — که این معامله با چون تویی روا داریم

۵۳۹ مردیم و دل به غمزهٔ جادو گذاشتیم — جان بخشیِ مسیح بیک سو گذاشتیم

۵۴۰ مصلحت نیست که از خار بپرهیزم پای — کر گر از خارستانم به دمِ تیشه نهم

۵۴۱ دینِ ما زشت است می باید نقابی بافتن — تارِ گیسوی بتان و رشتهٔ زنار کو

۵۴۲ گنجِ مراد در دلِ مایوسِ ما منه — این داغ را به سینهٔ ناموسِ ما منه

---

[1] "بعدِ سوختن" درست می نماید ولی در تمام نسخه‌ها "بهرِ سوختن" هست۔ [2] ن ۱، ۵، ۸ = بپای ؛ ن ۱۷ = بنا

[3] شعر در نسخهٔ هفدهم نیافته شد [4] ن ۱۷ = گر ؛ ن ۱، ۵، ۸ = کو۔

۵۴۳ ای شیخ دور شو که نه قندیلِ کعبه است — این دستِ سبحه سنج به ناقوسِ ما منه

۵۴۴ عرفی نگاهِ گرم تو تکلیف[1] دشمن است — آن تیغِ غمزه را به نگهِ خون چکان مکن

۵۴۵ کفر در خوابِ فراق ایمان سحرخیزِ وصال — ای لبِ خاموشِ عشق انسانه گو[2] فریاد کن

۵۴۶ ز دوزخم به بهشت آر و بی نیازی بین — به گلخنم طلب از باغ و ترکتازی بین

۵۴۷ میانهٔ من و غم درگرفته ناز و نیاز — بیا و شیوهٔ محمودی و ایازی بین

۵۴۸ در گلستانِ جهان گشت ای دلِ بدخو مکن — گر بکردی، گل مچین، ور گل بچینی بو مکن

۵۴۹ ز آفتابِ قیامت کنون چه اندیشم — که سایه بر سرم افگند روزگارِ فراق

۵۵۰ به طوقِ لعل شود شکلِ نعلِ او تو ام — اگر سوار کنم بختِ واژگون به براق

۵۵۱ چه بوی گل به مشام چه نیشِ خس به دماغ — چه کوثرم به گلوی و چه حنظلم به مذاق

۵۵۲ فغان که این دلِ مشکل پسند صد نوبت — به دوزخ آمد و یک شعله انتخاب نه کرد

۵۵۳ منم آن مستِ محبت که روم چون به بهشت — دستِ غم گیرم و با گریه یستانه شوم

۵۵۴ شوقِ روی تو به حدیست که هر سو بینم — آتشِ حسن کشد شعله و پروانه شوم

۵۵۵ گر نه لطفِ تو بود تاب دهِ پنجهٔ من — بکنم کعبه و معمارِ صنم خانه شوم

۵۵۶ بطوفِ[3] میکده ها روزِ بی نوایی ما — سفالِ چرخ بود کاسه گدایی ما

۵۵۷ چو[4] تاج بر سرِ ما گو سبوی باده ببین — کسی که طعنه زند بر برهنه پایی ما

۵۵۸ چون آگه از ین زخم نمک سود شود آه — آن مست که از بسترِ سنجاب نه خیزد

۵۵۹ حرف و نگهِ گرم و تبسم همه با غیر — وه چون کسی از بزمِ تو بیتاب نه خیزد

۵۶۰ گر زلف چو زنار به زاهد بنمایی — ناسوخته سجاده و محراب نه خیزد

۵۶۱ ازان ترانه که طوطی به طنز و طعنه سراید — اگر شگفته نه گردند خود ملال نه دارد

۵۶۲ من و عشقت که نتوان یافت جنت از جحیم[5] آنجا — که این بیهوش دارو مانعِ احساس می باشد

---

[1] ن ۵،۱ = تکلیف؛ ن ۸، ۱۷ = تحریک [2] ن ۸ = افسانه ای فریاد کن؛ ن ۵،۱ ۱۷ = افسانه گو، فریاد کن [3] این بیت در نسخهٔ هفدهم نیافته شد [4] ن ۸،۱ ۱۷ = جحیم؛ ن ۵ = نعیم.

۵۶۳ انان دشتِ محبت نیست هر صیدی چراگاهش — که این صحرا گیاهش نشتر و الماس می باشد[1]

۵۶۴ نه گردد این بساط از نقشهای مختلف خالی — بلی دایم فلک را مهره یی در طاس می باشد

۵۶۵ طعمهٔ بازِ محبت نیست جز دلهای گرم — مرغِ آتش خواره جز اخگر نخواهد دانه را

۵۶۶ قدم چون ریش گردد مرهم آزاری باید — ولی چون ریشِ وی ناسور شد رفتاری باید[2]

۵۶۷ گدازد دل به آهِ گرم زهرآلود پیکانش — که آن شربت زکام او برد شیرینیِ جانش[3]

۵۶۸ هوسِ بهشتِ حسنی جگرم فگار دارد — که چمن چمن هوایش گلِ نو بهار دارد

۵۶۹ برهِ وفا اسیری قدم استوار دارد — که متاعِ صد شهادت ز تو در کنار دارد

۵۷۰ خوش آن که دردِ دلم رغبتِ دوا نه کند — فتیله چرب زبانی به داغِ ما نه کند

۵۷۱ هرگز دلِ کس را به نگاهی نه شکستیم — وز بهرِ جفا طرفِ کلاهی نه شکستیم

۵۷۲ عرفی آنانکه هوس داشته اندیش مژگان — نیشها در دلِ خونین جگر اندوخته اند[4]

۵۷۳ ای شمعِ قدت انجمن آرای قیامت — آشوبِ تو آرایشِ غوغای قیامت

۵۷۴ ز شاخِ مرحمت بایست چیدن نه نبی هری — گلی چون می زدی بر گوشهٔ دستارِ زیبایی

۵۷۵ به درِ صومعه رفتم چو تمنای بهشت — هر گه از میکده چون توبه به بردم کردند

۵۷۶ بس که حسنت هر دم افزون می شود در هر نگاه — حیرتی دارم که اسلامم توی یا دیگر است[5]

۵۷۷ آن چنان منفعل از پیشِ تو رفتم که به خویش — این گمان است مرا کز درِ ایمان رفتم

۵۷۸ باز پیمانِ حیا می شکند مستیِ من — می زند گردنِ ناموس سبک دستیِ من

۵۷۹ لبِ توحید به مهر ادب است آن بهتر — که نگویم همه از دوست بود هستیِ من

۵۸۰ تیشهٔ فرهاد مژگان است فرمان ده که عشق — دستها بر بندد و در بیستون آرد مرا

۵۸۱ تا بود ای مهوشان صحبتِ ما در بهشت — ما دلِ چاک و شما زلفِ پریشان برید

۵۸۲ حدِ همه گفتیم و بیان داشت ولیکن — در چاشنیِ گریهٔ مستانه بماندیم[6]

---

۱ ن ۵، ۱۷ ، آن ، ن ۱۰، ۸: این ۲ و درین زمین غزلها هم موجود هستند ۳ درین طرح غزلی است بر شمارهٔ ۵۱ تحت ردیف "الف" ۴، ۵ تراکیب این اشعار درست نمی نماید ممکن است که بطورِ درست نقل نشد[ه]

۵۸۳ صد گم شده راه آمد و محرم شد و برگشت ——— ماییم که در صومعه بیگانه بماندیم

۵۸۴ خورشید اگر گوشهٔ عزلت بگزیند ——— هر گوشه چراغی به نیابت بنشیند[1]

۵۸۵ ساقی. برو بنام شرابش ز هم مپاش ——— این توبهٔ شکسته که پیوند کرده ایم

۵۸۶ برید او را تغافلهای ما از غیر و آگه شد ——— که گاهی تیغ استغنای ما هم تیزی باشد

۵۸۷ مفرما ای طبیب از نعمت دیدار پرهیزم ——— که اهل شوق را بیماری از پرهیزی باشد

۵۸۸ به عندلیب چه گرمی کند کسی نسبت ——— که سینه اش ز ترنم گرفت و بلغ بسوخت

۵۸۹ چنین که آتش گل در گرفت حیرانم ——— که عندلیب در آتش نشست و زاغ بسوخت

۵۹۰ ز هرزه گوی وحشی چه باک عرفی را ——— که بلبل از دم افسردهٔ کلاغ بسوخت

۵۹۱ ای که رفتی همچو خواب از دیدهٔ گریان من ——— باز پس بین یک نظر گرمی شناسی جان من

۵۹۲ ساقی برو، بنام شرابش ز هم مپاش ——— این توبهٔ شکسته که پیوند کرده ام

۵۹۳ بوالهوس جانان که گرم گریهٔ افسرده است ——— شیونش باشد بجای خود دل او مرده است

~~~~~~

---

[1] ن ۸ = ننشیند ؛ ن ۱۰، ۱۵، ۱۷ = بنشیند۔
~~~~~~

ابیات که فقط در نسخهٔ هشتم یافته شد

۱ آن آهوی رمیده مگو دام دشمن است — زان[1] رم کند که حوصلهٔ شکست دام ما[2]

۲ خوابم از غم برده و دل همچون دارد[3] مضطرب — آشنا بیهای چشمت برده آسایش زخواب

۳ از مهر و کین دوردی مشو کاسیاکیست — تعلیم گوی دشمن و آموزگار دوست

۴ در[4] دلِ هر ذرّه ام صدکوی افسرده [دلها] — هیچ بادی برندارد گردِ من از کوی دوست

۵ زسوزِ آتشِ دوزخ حکایتی می رفت — دلم[5] بناله درآمد که [وقتِ] جوش نست

۶ دامنِ برهمن آلوده بر آمد هشتم — دستِ در دامنِ صوفی زدم آن نیز تر است

۷ ای[6] مغنّی زمی [ومیکده] دستان می زنی — که جز این قولِ گلوسوز همه دردِ سر است

۸ هر کجا عرفی هوای کاوشِ زخمش ربود — ناخنی در زد به ریش و خرمنِ اخگر[7] گداخت

۹ الماس را بخونِ جگر پرورش دهند — زخمی کدام بوالهوس[8] میلِ مرهم است

۱۰ چون دادِ او برم به قیامت که یعمل (کذا) — عنوانِ نامهٔ گنهٔ کشتگانِ اوست

۱۱ آنکه در کام غم اوست دل خرّم اوست — آنکه اندیشه این کار ندارد غم اوست

۱۲ ده کرشاهینِ بلا امروز صید انداز نیست — گریه غلطان نیست در خون ناله در پرواز نیست

---

[1] در نسخهٔ هشتم این مصرع باین طور نوشته شده : زان رم کن که حوصله شکست دام ما [2] این دو شعر در ن ۱، ۵، ۱۷ هم یافته شد. [3] ——— [4] ؟ ۸ = در؟ در نسخهٔ هشتم این مصرع ناتمام است بدین طور : در دلِ هر ذرّه ام صد کوی افسرده... [5] در نسخهٔ هشتم این مصرع باین طور است : دلم بناله درآمد که جوش من است [6] در نسخهٔ هشتم این مصرع باین طور است : ای مغنی زمی دستان می زن [7] ممکن است که این "گداشت" باشد [8] بوالهوسش ؟

۱۳ شعلهٔ داغِ مرا دوزخ بود پروانه لیک — بی جگر پروانه‌ای کش جرأت پرواز نیست[1]

۱۴ سر تا قدم فروغِ جمالت و نورِ حسن — گویی که جلوه در چمنِ آفتاب کرد

۱۵ من فدای دوزخ اما شهرِ[2] ظلمم تاب نیست — بی نوایی در بهشتم روزئی بر جان نهاد

۱۶ فرهاد را بگو ز چه دل تنگ می کند — شیرین لبی که جا به دلِ سنگ می کند

۱۷ چه سود گفت و شنو با جماعتی عرفی — که گوش بر سخنی افکنند و دل ندهند

۱۸ تا بکی کوتاه باشد دستِ مهمان از نمک — می فشاند نوشخندش طرفِ دامان از نمک

۱۹ ز تاثیرِ دعای کیست دردِ بی دوای من — که هرگز مدعای من نمی سازد دعای من

۲۰ گشتم چنان مریض که چو بینم طبیب — خواهد بجای فکر و مداوا گریستن

۲۱ .جرعه‌ی دادی که مست افتادن من تا ابد — مانعِ بر چیدنِ روز جزا خواهد شدن

۲۲ ... ... هم داریم — که امید بدرد مرگ و دوا نیست درد

در نسخهٔ هشتم اشعار زیر تحت اشعار پراگنده یافته شد ولی آنها شامل غزلهاست

۱ تاثیرِ حسنِ دوست ندارد خیالِ دوست — آب دگر بود ثمرِ نامکیده را

۲ به هر دکان ننویسم وظیفهٔ واعظ — شنیده ام که مناسب دکانِ علاقه است

۳ نه تنگ حوصلگی شهره زان شوم که مرا — می صبوح ز ته شیشه‌های نیم شبیست

۴ شراب (؟) غنچه زاهد بهل به ترسایان — بود ز زهد که اینها خلافِ شرع نبیست

۵ زنهار مخر گر همه شبلی بفروشند — آن گوهر نایاب که در هیچ دکان نیست

---

[1] این بیت در ن ۱، ۵، ۱۷ هم است۔ در همه نسخه‌ها "پروانه‌کش" است۔ [2] در ن ۸ "شهرم" است

۶ به عیش کوش که هنگام کاری گذرد — پیاله نوش که فصلِ بهار می گذرد

۷ توتیای درد و غم می خواست بهرِ عالمی — آسمان در جلوه گاهِ او تنم را گرد ساخت

۸ منم که بر جگرِ خسته داغ می چینم — گلِ بهشتِ غمت از دماغ می چینم

۹ زمن فراغتِ فردوس دور باد که من — بساطِ ماتمیان بر فراغ می چینم

۱۰ هست الماس و نمک، اندیشهٔ مردم مکن — ای دل وای جان تو هر داغی که میدانی منه[1]

۱۱ طوف کوی عشق کن زاهد، بلی بیت الحرام — تازه و معمور هست اما بدین بنیاد نیست

---

[1] این بیت در نسخه‌های ا، ه نیز تحت ابیات پراگنده یافته شد ولی دران ردیف «بنه» است نه «منه».

ابیات که تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد

۱ سوزد بداغِ رشک جگر گوشهٔ خلیل — چون تیغ دوست ذبح کند گوسفند را

۲ ز بهرِ عافیتِ خویش ناله ها زده اند — اگر پی نبرد کس باجتهادِ درست

۳ بوی چمنِ خلد حصارِ قفسِ ماست — هر سوختگی قفل گشای نفسِ ماست

۴ تو بحثِ گوی زدی چون که چوگانت — ز آبنوس تراشیده اند یا شمشاد (کذا)

۵ داغ[1] بهر گردیده ام محتاجِ مرهم می کند — هر سرِ مو دست در آغوشِ مرهم می کند (کذا)

۶ بر قدمی که رفته ای گفت شهید فتنه یی — آه که زود می روی وای که نیم بسملم

۷ پیراهنم برآمده شام و سیاهِ غم — ن کعبهٔ مجسّم و این لباسِ من (کذا)

۸ از برم چون جانِ تنها رو جدا خواهد شدن — با غمِ روی تو از آشنا خواهد شدن (کذا)

۹ بس دل آشوب خیال تو در آید به نظر — روی بنما که مباد از تو فراموش کنم

۱۰ برقع او مخلدِ یوسف. — عصمت او سراچهٔ مریم

۱۱ نه تنگ حوصلهام لیک بیم آن دارم — که عقلم از اثرِ شانِ خود جنون گردد

۱۲ پیرامنم برآمده شام و سیاهِ غم — من کعبهٔ مجسّم و این لباسِ من

۱۳ از برم چون جان تنها رو، جدا خواهد شدن — با غم روی تو از نو آشنا خواهد شدن (کذا)

~~~

[1] قافیه در هر دو مصراع تکرار شده است زیرا شعر بطور درست نقل نشده.
~~~

ابیات که تنها در تذکره‌ها و فرهنگ یافته شد

۱ ببین[1] در مقتل دست آزمایی‌ها چه بی‌قدرم — که زخم ناتمام افتاد و خجلت گشت قاتل را

۲ پر[2] سوخته مرغ نگهم باز پس آمد — از بسکه گلستان تماشای تو گرم است

۳ دوای[3] درد انسان است عرفی — علاج بی‌غمی مشکل توان کرد

۴ مگر[4] باد صبا با بوی گل دمسازی آید — که مغز سر مرا چون عطسه در پرواز می‌آید

۵ چه[5] شد گر همچو عرفی بلبلی گم شد ز هندستان — که اینک خون لحنی باری از شیراز می‌آید

۶ ز[6] انقلاب چرخ می‌لرزم به آب روی خویش — جام لبریزم بدست رعشه‌دار افتاده‌ام

۷ کشتی که تشنهٔ لب نازت نیست می‌داند — که موج آب حیات است چین پیشانی

۸ گرد سرت گشتی و کردی طواف — کعبه اگر بال و پری داشتی

۹ ز من بکیش محبت خطاست رنجیدن — که اطلاع برین بخت واژگون داری

۱۰ شرمسارم[7] ز آستین خود که گاهی در غمت — پاک می‌سازد ز گریه چشم خونبار مرا

۱۱ شب[8] فراق از آن ناله بر لبم نرسید — که پای ناله و سوز دلم پر آبله بود

۱۲ چنان[9] ز تقصید عرفی بر در میخانه کز حیرت — مسلمان گفت کاین کافر چرا استاده می‌قصد

۱۳ چنان[10] خرابم ز اندوه هجر و شوق وصال — که زندگیست حرامم چنانکه مرگ حلال

۱۴ زمانه[10] مرگ مرا بر کدام درد نوشت — که من بدیدهٔ جانش روم به استقبال

۱۵ هر[11] قدم صد کاروان مشک در دنبال ما — ما بوی نافه در دنبال آهو مانده‌ایم

---

[1] منتخب التواریخ [2] بهار عجم [3] سفینهٔ خوشگو [4] مجموعة الشعرا (نسخی) [5] طبقات اکبری، منتخب التواریخ، سفینه [6] در یکی از نامهٔ عرفی یافته شد [7] نفائس المآثر [8] عرفات، سفینه [9] انیس العاشقین، سفینه [10] خلاصة الاشعار، منتخب التواریخ [11] عرفات۔

ابیاتِ متفرقه

که در نسخ اول و پنجم بعد از قصاید در نسخهٔ هفدهم بعد از "معمات" یافته شد

۱	عفتِ[1] عطرِ مدیحم از دماغِ طبع رفت	لیک بر ذهنم گلِ اوصافِ روحِ او شگفت
۲	در عهدِ او[2] چو شهرهٔ هر نگیِ شراب	در ارغوان نهفته شود رنگ چون حنا
۳	کرشمه[3] آیتِ حسنِ ترا کند تفسیر	که غمزه اهلِ وفا را کند شهید به تیر
۴	عدو[4] تش گر به شعله آمیزد	اطلسِ آلِ او شود سنجاب
۵	نیرِ[5] رای تو هر جا بر گشود از رخ نقاب	آفتابی بست بر پیشانیِ خود آفتاب
۶	ترکیبِ[6] حفظ و جاهِ تو گر باغبان شود	بالد نهالِ سایه به بستانِ آفتاب
۷	هوای[7] باغ که دارد تذروِ جانم باز	که چرخ می زندش گردِ بالِ صد پرواز
۸	بلبلِ[8] مهر چو آید به گلستانِ حمل	سنبل از نامیه گسلان طلبد لاله عمل
۹	عطای[9] مایدهٔ اخروی به عهدهٔ من	حوالت صلهٔ دنیوی به صدرِ صدور[10]
۱۰	گیسو[11] بود که غالیه ساید به فرقِ شاه	یا سنبل است در چمنِ سایهٔ اله
۱۱	اگر[12] عدالت ره سنجیدنِ اعمال بر گیرد	عمل سنج قیامت بر کشاید کفه از میزان
۱۲	سایه[13] می روید ز مژگان آفتاب از راهِ تو	آبروی سجده بر می جوشد از درگاهِ تو
۱۳	تاج[14] و مسند را نیامد چون تو آرایش فروش	این کلاه و این سریر آخر بر سند اهلِ هوش

---

[1] قطعات که بین این اشعار یافته شده بودند در ذیل "قطعات" درج شده اند و این ها فقط ابیات متفرقه نوشته شده اند
[2] ن ۱، ۵ = او؛ ن ۱۷ = تو [3] فقط در نسخهٔ اول و پنجم یافته شدند —————— [5] اصلاً این
بیت قصیده ای هست۔ [7] در نسخهٔ ۱، ۵، ۸ یافته شد [10] فقط در ن ۱، ۵ یافته شدند۔

۱۴ دشمنت[1] چون بر دل و جان می شمارد داغ ریش — می نهند اعلات هر دم سر به زیر پای خویش

۱۵ چون[1] کنی بر حفظ خود مجموعهٔ الوان رقم — ز آفتاب و سایه چینی صد ورق بر روی هم

۱۶ تیغ[2] طوفان خیز را چون از میان آرم برون — بگذرد باد صبا در کشتی از دریای خون

۱۷ هر[1] کجا خشمت سوال اندیشد و صلحت[3] جواب — شعله سر تا پا شود ریش و کند در بیشه خواب

۱۸ بر[4] دوام دولتش عرفی دعا کن هر زه بس — آستینی می فشان بر شهد گو بنشین مگس

۱۹ ازین[4] زیاده بساط فنا ممهد ساز — که فرش خواب قیصر است و دست فتنه دراز

۲۰ سر[4] و من مستانه زد بر گوشهٔ دستار گل — باغبان کو تا ببند سرو را پر بار گل

۲۱ فلک[4] بود گره کار من که بگشاید — کس این گره نتواند کشاد جز تسلیم

۲۲ شراب[1] نیست که تقدیر شربتی آمیخت — ز تلخی غم لیلیٰ و گریهٔ مجنون

۲۳ رکابش رو به شتاب آورد از شیب اگر — در عنان باز کشیدن به عقب ناید کام

۲۴ کسی[5] که راه توطی کرد بهر پابوسش — فتاده بر سر هم نه سپهر چون دامن

۲۵ خیال[1] می شود از احتساب او آتش — حباب می شود از التفات او یاقوت

۲۶ به[1] عهد جود تو از بس حلول ناز و نعیم — چو آز حامله زاید قناعت از مادر

۲۷ سمن[1] و سبزه چو یکسان دمد از باغ عمل — عشوهٔ لاله ز سنبل بگشاید اکمل

۲۸ جام[6] می هم صفت دائرهٔ آب شود — گر کند نامیه اش با قدح لاله بدل

۲۹ عفو[7] او را بردی جرم نگاه — جاه او را بسان عرشش مذاق

۳۰ ای[8] بر فراز تارک معراج گام تو — وی زیر دست نام خداوند نام تو

۳۱ گر[9] دست عذر بنه کوتهی چه باک — آستین عفو ترا هست کوتهی

۳۲ در[10] ساحت دوام تو ... ... — انجام ... ...

تمت الابیات المتفرقهٔ مولانا عرفی شیرازی

---

[1] در هر سه نسخ ۱، ۵، ۱۷ یافته شد [2] فقط در نسخ ۱، ۵ یافته شد [3] در حاشیهٔ هر دو نسخ "حفظت" هم است [4] فقط در نسخ ۱، ۵ یافته شد [5] در نسخ ۱، ۵، ۱۷ یافته شد [6] فقط در نسخهٔ ۱۷ یافته شد و طوری که آنجا یافته شد نقل می شود۔

آویزه

نشان دهندهٔ اشعاریکه در تذکره های
معروف منتخب شده و یا در فرهنگها بطور
سند ذکر شده

اشعار غزلهای عرفی شیرازی

که در تذکره های معروف انتخاب شده ویا در فرهنگها بطور سند ذکر شده

ردیف	شمارهٔ غزل	نمرهٔ اشعار و تذکره ای که آنها در آن انتخاب شده ویا فرهنگ ها که در آن ذکر شده۔
	۳	شعرا = مجمع
الف	۵	شعرا (مطلع) = سفینه ؛ اشعار ۵، ۶ = خلاصه ؛ شعر ۴ = بهارعجم
	۶	شعرا (مطلع) = خلاصه، ریاض ؛ شعر ۴ = خلاصه، ریاض ؛ اشعار ۲، ۳، ۵ = خلاصه
	۷	شعرا (مطلع) = عرفات، ریاض ؛ شعر ۳ = خلاصه ؛ شعر ۴ = خلاصه، ریاض، سفینه ؛ شعر ۵ = خلاصه، عرفات، ریاض، سفینه، آتشکده، آرزو/صائب (مجمع)
	۸	شعر ۴ = خلاصه ؛ شعر ۵ = خلاصه، مجمع
	۹	شعرا (مطلع) ریاض، تسلّی ؛ شعر ۵ = ریاض ؛ شعر ۶ = تسلّی
	۱۰	شعرا (مطلع) = خلاصه، عرفات ؛ شعر ۳ = ریاض، مجمع ؛ شعر ۵ = عرفات، خلاصه ؛ شعر ۷ = خلاصه
	۱۱	شعرا (مطلع) = خلاصه، خزانه، نتایج ؛ اشعار ۳، ۵ = خلاصه
	۱۲	شعر ۶ = ریاض
	۱۳	شعر ۴ = ریاض
	۱۵	شعرا (مطلع) = ریاض
	۱۶	اشعار ۱، ۲ = ریاض ؛ شعر ۵ = خلاصه، ریاض

ردیف	شمارهٔ غزل	نمرهٔ اشعار و تذکره‌ها که آنها دران انتخاب شده و یا فرهنگها که دران ذکر شده.
الف	۱۷	اشعار ۱، ۲، ۳ = ریاض
	۱۸	اشعار ۱، ۴، ۵، ۸، ۹ = ریاض
	۱۹	شعر ۱ (مطلع) = ریاض ؛ شعر ۲ = ریاض، انیس
	۲۳	شعر ۱ (مطلع)، ۲، ۳ = ریاض ؛ شعر ۵ (مقطع) = انیس
	۲۴	شعر ۱، ۲، ۳ = ریاض ؛ شعر ۵ = ریاض، مخزن ؛ شعر ۴ = ریاض، بهار
	۲۵	اشعار ۱، ۳ = ریاض، شعر ۷ (مقطع) = خلاصه، خزانه
	۲۷	اشعار ۲، ۳ = مجمع
	۲۸	شعر ۳، ۶ = بهار عجم
	۳۰	شعر ۳ = بهار عجم
	۳۱	شعر ۲ = ریاض، مخزن ؛ شعر ۸ = ریاض
	۳۳	شعر ۲ = مجمع
	۴۱	شعر ۲ = مجمع ؛ شعر ۵ = خلاصه
	۴۴	اشعار ۱، ۲ = خلاصه ؛ شعر ۶ (مقطع) = خلاصه، ریاض
	۴۵	شعر ۱ (مطلع) = نفایس ؛ شعر ۵ = خلاصه
	۴۶	شعر ۱ (مطلع) = ریاض، خزانه، نتایج ؛ اشعار ۴، ۵، ۸ = ریاض ؛ شعر ۶ = مجمع
	۴۸	شعر ۱ (مطلع) = عرفات، ریاض، نتایج ؛ اشعار ۲، ۴، ۵ = ریاض ؛ شعر ۳ = عرفات، ر
	۴۹	شعر ۱ (مطلع) = عرفات، ریاض، آتشکده، انیس، نتایج ؛ شعر ۳ = عرفات، ری شعر ۴ = ریاض ؛ شعر ۶ = عرفات، نتایج
	۵۰	شعر ۱ (مطلع) = ریاض، بهار عجم ؛ اشعار ۲، ۶ = ریاض ؛ شعر ۳ = بهار عجم
	۵۱	اشعار ۱، ۲، ۳ = ریاض

ردیف	شمارۂ غزل	نمرۂ اشعار و تذکرہ ہائی کہ آنہا دران انتخاب شدہ و یا فرہنگ ہائی کہ دران ذکر شدہ۔
الف	۵۲	شعر ا (مطلع) = خلاصہ ؛ شعر ۲ = خلاصہ، عرفات، ریاض ؛ اشعار ۶، ۷ = خلاصہ
	۵۳	شعر ا (مطلع) = خلاصہ، ریاض، مخزن ؛ اشعار ۲، ۳، ۶، ۷ = ریاض ؛ شعر ۵ = بہارعجم
	۵۴	اشعار ا، ۶ (مطلع و مقطع) = ریاض ؛ شعر ۳ = مجمع
	۵۵	شعر ا (مطلع) = ریاض، گنج ؛ شعر ۴ = خلاصہ، مجمع ؛ اشعار ۲، ۶، ۸ = گنج ؛ شعر ۵ = بہارعجم
	۵۶	اشعار ۵، ۶ = خلاصہ ؛ شعر ۷ = خلاصہ، بہارعجم، سفینہ ؛ شعر ۸ (مقطع) = بہارعجم
	۵۷	اشعار ا، ۵ (مطلع و مقطع) = ریاض ؛ شعر ۲ = ریاض، مجمع
	۵۸	شعر ا (مطلع) = ریاض ؛ اشعار ۲، ۵ = عرفات
	۵۹	شعر ۳ = خلاصہ ؛ شعر ۶ (مقطع) = خلاصہ
	۶۰	شعر ا (مطلع) = خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۳ = خلاصہ ؛ شعر ۴ = خلاصہ، عرفات، سفینہ ؛ شعر ۶ = خزانہ
	۶۱	اشعار ا، ۲، ۴، ۵، ۷ = خلاصہ
	۶۲	شعر ۵ = ریاض
	۶۳	شعر ۵ = خلاصہ
	۶۴	اشعار ا، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹ = ریاض
بای عربی	۱	شعر ۳ = خلاصہ
	۲	شعر ا (مطلع) = خلاصہ
تای فوقانی	۱	شعر ا (مطلع) = خلاصہ ؛ شعر ۲ = خلاصہ، عرفات، ریاض ؛ شعر ۵ = طبقات، خلاصہ، منتخب ؛ شعر ۶ = خلاصہ
	۲	شعر ا (مطلع) = منتخب، خلاصہ، عرفات، ریاض ؛ شعر ۵ = خلاصہ
	۳	شعر ا (مطلع) = خلاصہ، عرفات، ریاض ؛ شعر ۲، ۵ = خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۷ = خلاصہ

ردیف	شمارۂ غزل	نمرۂ اشعار و تذکرہ‌ہا کہ آنہا دران انتخاب شدہ و یا فرہنگ‌ہا کہ دران ذکر شدہ -
تای فوقانی	۵	شعر۳ = ریاض، آتشکدہ، سفینہ، انیس ؛ شعر۴ = ریاض، آتشکدہ، انیس، باسطی، مجمع الفصحا
	۶	شعر۵ = ریاض
	۷	شعر۳ = آتشکدہ، انیس
	۸	شعر۱ (مطلع)، ۲، ۱۱، ۱۳ = ریاض ؛ شعر۳ = بہار عجم
	۹	شعر۷ (مقطع) = خلاصہ
	۱۱	شعر۱ (مطلع) = بہار عجم
	۱۲	شعر۱ (مطلع)، ۳، ۶ = ریاض ؛ شعر۷ (مقطع) = ریاض، انیس
	۱۵	شعر۲ = خلاصہ ؛ شعر۶ (مقطع) = بہار عجم
	۱۶	شعر۱ (مطلع) = سفینہ
	۱۸	شعر۱۱ = خلاصہ
	۱۹	شعر۱ (مطلع) = بہار عجم
	۲۲	شعر۸ (مقطع) = بہار عجم
	۲۳	شعر۳ = بہار عجم
	۲۵	اشعار ۱، ۳، ۴ = خلاصہ
	۳۲	شعر۲ = ریاض
	۳۳	شعر۱ (مطلع) = خلاصہ، ریاض ؛ شعر۳ = ریاض ؛ شعر۴ = نفایس، عرفات، خلاصہ، سفینہ، مجمع ؛ شعر۵ = ریاض
	۳۵	شعر۴ = بہار عجم
	۳۷	شعر۱ (مطلع) = ہفت اقلیم، خلاصہ ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸ = خلاصہ ؛ شـ[illegible] ریاض، مجمع
	۳۸	شعر۵ = مجمع

ردیف	شمارهٔ غزل	نمرهٔ اشعار و تذکره‌ہاکہ آنہا دران انتخاب شده‌یا فرہنگ‌ہاکہ دران ذکر شده۔
تای فوقانی	۳۹	شعر ۱ (مطلع) = عرفات، خلاصه، ریاض ؛ اشعار ۲، ۹ = خلاصه ؛ شعر ۳ = خلاصه، ریاض ؛ شعر ۷ = ریاض ؛ شعر ۸ = عرفات، ریاض
	۴۰	شعر ۵، ۶ = خلاصه، ریاض
	۴۲	شعر ۱ (مطلع) = ریاض ؛ اشعار ۲، ۶ = ریاض
	۴۴	اشعار ۲، ۵ = خلاصه ؛ شعر ۸ (مقطع) = آتشکده، مخزن، ریاض، انیس۔
	۴۷	شعر ۴ = بهار عجم
	۴۹	شعر ۱ (مطلع) = ریاض ؛ شعر ۵ = ریاض، مخزن
	۵۲	شعر ۳ = ریاض، مخزن
	۵۳	شعر ۱ (مطلع) = عرفات، ریاض، شعر ۲، ۳، ۴، ۵، ۹ = ریاض ؛ شعر ۶ = ریاض، سفینه ؛ اشعار ۷، ۸ = عرفات، ریاض
	۵۴	اشعار ۵، ۷ = خلاصه
	۵۷	اشعار ۱، ۳، ۷ = ریاض
	۵۹	اشعار ۱، ۴، ۷ = ریاض
	۶۰	شعر ۱ (مطلع) = ریاض
	۶۱	شعر ۱ (مطلع)، ۷ = ریاض
	۶۳	شعر ۶ = ریاض ؛ شعر ۹ (مقطع) = بهار عجم
	۶۴	شعر ۱ (مطلع)، ۳ = ریاض
	۶۸	شعر ۱، ۵، ۶ = خلاصه ؛ شعر ۴ = خلاصه، ریاض ؛ شعر ۷ (مقطع) = خلاصه، ریاض، مخزن
	۶۹	شعر ۱ (مطلع)، ۳ = خلاصه، عرفات، ریاض ؛ شعر ۲ = خلاصه
	۷۰	اشعار ۱ (مطلع)، ۲، ۴، ۶ = خلاصه، ریاض ؛ شعر ۳ = خلاصه ؛ شعر ۷ (مقطع) = ریاض
	۷۵	شعر ۱ (مطلع)، ۲، ۷ (مقطع) = خلاصه ؛ شعر ۶ = مجمع
	۷۶	شعر ۱ (مطلع) = خلاصه، عرفات، ریاض ؛ اشعار ۳ = خلاصه و ریاض

ردیف	شمارهٔ غزل	نمرهٔ اشعار و تذکره‌ها که آنها دران انتخاب شده و یا فرهنگ‌ها که دران ذکر شده.
تای فوقانی		اشعار ۲، ۵، ۶ = خلاصه ؛ شعر ۷ = خلاصه، مخزن، ریاض
	۷۷	اشعار ۱، ۶ = عرفات
	۷۹	اشعار ۱، ۵ = خلاصه و عرفات ؛ اشعار ۲، ۶ = خلاصه
	۸۰	شعر ۱ (مطلع) = عرفات، خلاصه، ریاض ؛ شعر ۳ = ریاض ؛ اشعار ۴، ۸ = خلاصه ؛ شعر ۵ = عرفات، ریاض، آتشکده، انیس، مجمع ؛ شعر ۷ = خلاصه، ریاض
	۸۱	اشعار ۱، ۲ = ریاض
	۸۲	شعر ۱ (مطلع) = خلاصه، ریاض ؛ شعر ۴ = خلاصه و عرفات
	۸۳	اشعار ۱، ۲، ۳، ۵، ۶ = ریاض
	۸۴	شعر ۱ (مطلع) = مجمع
	۸۵	شعر ۲ = منتخب، عرفات، طبقات، ریاض، ید بیضا، انیس ؛ شعر ۳ = بهار عجم ؛ شعر ۶ = عرفات ؛ شعر ۷ (مقطع؟) = ریاض
	۸۶	شعر ۱ (مطلع) = اقلیم، خلاصه، عرفات، ریاض، آتشکده، خزانه، نتایج، تسلی، فهما ؛ شعر ۲ = ریاض ؛ اشعار ۳، ۴، ۶ = خلاصه ؛ شعر ۵ = اقلیم، خلاصه، عرفات، آتش، خزانه ؛ شعر ۸ = اقلیم، خلاصه، ریاض
	۸۷	شعر ۷ = مجمع
	۸۸	شعر ۱ (مطلع) = خلاصه، عرفات ؛ شعر ۲، ۷ = خلاصه ؛ شعر ۱۰ = عرفات
	۸۹	شعر ۱ (مطلع) = خلاصه، ریاض ؛ شعر ۲ = نفایس، عرفات، ریاض ؛ شعر ۳ = خلاصه، عرفات ؛ شعر ۷ = خلاصه ؛ شعر ۸ = عرفات، مجمع
	۹۰	شعر ۱ (مطلع) = اقلیم، عرفات، ریاض، سفینه ؛ شعر ۲ = ریاض ؛ شعر ۴ = خلاصه ؛ شعر ۵ = اقلیم، ریاض، خزانه، سفینه، عرفات، خلاصه ؛ شعر ۸ = خلاصه، ریاض، بهار عجم
	۹۱	شعر ۱ (مطلع) = خلاصه، عرفات ؛ شعر ۵ = خلاصه ؛ شعر ۷ = منتخب، نفایس، عرفات، مخزن

ردیف	شمارهٔ غزل	نمرهٔ اشعار و تذکره‌ها که آنها دران انتخاب شده و یا فرهنگ‌ها که دران ذکر شده۔
تای فوقانی	۹۴	شعر۱ (مطلع) = ریاض، خلاصه ؛ اشعار ۲، ۴ = خلاصه
	۹۵	شعر۱ (مطلع) = نفایس، خلاصه ؛ شعر۲ = خلاصه ؛ شعر۴ = خلاصه، ریاض، مجمع ؛ شعر۶ = نفایس، خلاصه، عرفات، ریاض
	۹۶	شعر۱ (مطلع)، ۳، ۴، ۸، ۹ = خلاصه ؛ شعر۵ = بهارِعجم
	۹۷	شعر۱ (مطلع) = خلاصه، ریاض، شعر۳ = خلاصه، ریاض، خزانه ؛ شعر۴ = خلاصه
	۹۸	شعر۱ (مطلع) = خلاصه، ریاض ؛ شعر۲ = خلاصه، عرفات، نتایج ؛ اشعار ۴، ۶ = خلاصه ؛ شعر۵ = ریاض
	۱۰۰	اشعار ۱، ۲، ۵، ۶ = ریاض ؛ شعر۴ = عرفات
	۱۰۱	اشعار۱ (مطلع)، ۶ = خلاصه ؛ شعر۲ = خلاصه، خزانه
	۱۰۲	شعر۳ = مجمع ؛ شعر۵ = عرفات، ریاض، مخزن ؛ شعر۶ = ریاض
	۱۰۳	شعر۱ (مطلع) = خلاصه، عرفات، نتایج ؛ اشعار ۵، ۶ = خلاصه
	۱۰۴	شعر۱ (مطلع) = خلاصه، ریاض ؛ اشعار ۲، ۴، ۵، ۹ = خلاصه ؛ شعر۳ = ریاض
	۱۰۶	شعر۱ (مطلع) = خلاصه، عرفات ؛ اشعار ۲، ۴، ۵ = خلاصه ؛ شعر۳ = خلاصه، عرفات ؛ شعر۶ = مجمع
	۱۰۷	اشعار ۱، ۲، ۳ = خلاصه ؛ شعر۷ = خلاصه، خزانه
	۱۰۸	اشعار ۱، ۲، ۴ = خلاصه
	۱۰۹	اشعار۱ (مطلع)، ۲ = خلاصه، تسلّی، ریاض ؛ شعر۳ = ریاض ؛ اشعار ۴، ۵ = خلاصه ؛ شعر۷ = خلاصه، خزانه، نتایج
	۱۱۰	شعر۸ = ریاض
	۱۱۱	اشعار ۷، ۸ = ریاض
	۱۱۲	اشعار۱ (مطلع)، ۳ = ریاض، تسلّی ؛ شعر۲ = عرفات ؛ شعر۸ = ریاض، بهارِعجم

ردیف	شمارهٔ غزل	نمرهٔ اشعار و تذکره‌ها که آنها دران انتخاب شده و یا فرہنگ‌ها که دران ذکر شده ـ
تای فوقانی	۱۱۳	شعر۲ = بهارعجم ؛ شعر۵ = مجمع
	۱۱۴	شعر۲ = ریاض
	۱۱۵	شعر۵ (مقطع) = بهارعجم
	۱۱۶	اشعار۲، ۳ = خلاصه
	۱۱۸	شعر۷ = سفینه، مجمع (صائب)
	۱۵۳	اشعار ۵، ۷ = خلاصه
	۱۵۵	شعر۱ (مطلع) = منتخب، خلاصه ؛ اشعار۲، ۱۰ = خلاصه ؛ شعر۳ = منتخب، خلاصه، عرفات، خزانه
	۱۶۴	اشعار ۸، ۹ = خلاصه، ریاض
	۱۶۵	شعر۱ (مطلع)، ۲ = خلاصه
	۱۷۳	شعر۱ (مطلع)، ۶ = خلاصه، ریاض ؛ شعر۲ = خلاصه، ریاض، مخزن ؛ شعر۷ = خلاصه، عرفات، ریاض ؛ شعر۸، ۱۰ = خلاصه
	۱۷۴	شعر۳ = ریاض ؛ شعر۴ = مجمع
	۱۷۵	شعر۱ (مطلع) = عرفات، ریاض ؛ شعر۴ = ریاض
	۱۷۷	اشعار ۱، ۲ = خلاصه، ریاض، تسلی ؛ شعر۷ = خلاصه
	۱۷۸	شعر۱ (مطلع) = عرفات، خلاصه ؛ شعر۷ = خلاصه
	۱۷۹	شعر۱ (مطلع) = خلاصه، ریاض ؛ شعر۳ = خلاصه، سفینه ؛ شعر۴ = خلاصه، نتایج ؛ شعر۵ = ریاض، آتشکده، فصحا ؛ شعر۶ = خلاصه
	۱۸۰	شعر۱ (مطلع) = عرفات، مجمع ؛ شعر۳ = ریاض
	۱۸۱	شعر۳ = خلاصه، ریاض ؛ شعر۴ = خلاصه، ریاض، مجمع ؛ اشعار۶، ۹، ۱۱ = خلاصه ؛ شعر۸ = خلاصه، ریاض ؛ شعر۱۰ = ریاض

ردیف	شمارهٔ غزل	نمرهٔ اشعار و تذکره ہا کہ آنہا دران انتخاب شده یا فرہنگ ہا کہ دران ذکر شده۔
	۱۸۲	شعر ۱ (مطلع)، ۳ = خلاصه، ریاض ؛ شعر ۲ = ریاض ؛ شعر ۴ = خلاصه، ریاض، خزانه
	۱۸۳	شعر ۴ = خلاصه ؛ شعر ۱ = ریاض
	۱۸۴	شعر ۱ (مطلع) = عرفات، بهار عجم ؛ شعر ۴ = خلاصه، ریاض ؛ شعر ۵ = آقلیم، عرفات، ریاض
	۱۸۵	اشعار ۱، ۲، ۶ = ریاض
	۱۸۶	شعر ۲ = اقلیم، خلاصه، ریاض، سفینه ؛ اشعار ۳، ۵، ۱۰ = خلاصه ؛ شعر ۴ = نفایس، اقلیم، خلاصه، ریاض، آتشکده، مجمع (صایب)، انیس
	۱۸۷	شعر ۴ = عرفات
	۱۸۸	شعر ۱ (مطلع)، ۲، ۵، ۸ = خلاصه، ریاض ؛ شعر ۳ = ریاض ؛ شعر ۷ = خلاصه، عرفات ؛ شعر ۱۰ = ریاض، مجمع
	۱۹۴	شعر ۳ = بهار عجم
	۱۹۶	اشعار ۸، ۹ (مقطع) = خلاصه، ریاض
ثای مثلثه	—	— — —
جیم فارسی	۱	شعر ۱ = ریاض، عرفات ؛ شعر ۲ = ریاض ؛ شعر ۳ = اقلیم، عرفات، ریاض، آتشکده، انیس۔
حای مهمله	۱	شعر ۱ (مطلع) = خلاصه، ریاض ؛ شعر ۲ = ریاض ؛ شعر ۳ = خلاصه، سفینه ؛ شعر ۴، ۷ = خلاصه
خای معجمه	۱	شعر ۱ (مطلع) = خلاصه ؛ شعر ۲ = ریاض، مجمع، انیس ؛ اشعار ۵، ۶، ۷، ۹ = خلاصه
دال مهمله	۱	شعر ۳ = ریاض ؛ شعر ۴ = مجمع
	۲	شعر ۱ (مطلع)، ۲ = خلاصه، ریاض ؛ اشعار ۳، ۴، ۹ = خلاصه
	۴	اشعار ۱، ۵، ۶ = خلاصه ؛ شعر ۳ = خلاصه، عرفات
	۵	شعر ۱ (مطلع) = خلاصه، عرفات ؛ شعر ۴ = ریاض
	۶	شعر ۱ = خلاصه، ریاض ؛ اشعار ۲، ۳، ۸، ۹ = خلاصه ؛ شعر ۴ = خلاصه، ریاض۔

ردیف	شمارهٔ غزل	نمرهٔ اشعار و تذکره‌ها که آنها در آن انتخاب شده و یا فرهنگ‌ها که در آن ذکر شده۔
دال مهمله		آتشکده، سفینه
	۷	اشعار ۱، ۶، ۷ = خلاصه
	۸	شعر ۱ (مطلع)، ۶، ۸، ۹
	۹	اشعار ۱ (مطلع)، ۳، ۴ = خلاصه، ریاض؛ شعر ۷ = خلاصه، عرفات، ریاض
	۱۰	شعر ۱ (مطلع) = خلاصه؛ شعر ۵ = خلاصه، ریاض
	۱۱	شعر ۱ = اقلیم، ریاض، بهار عجم؛ اشعار ۲، ۴ = ریاض؛ اشعار ۵، ۶ = اقلیم، ریاض
	۱۲	شعر ۶ = عرفات
	۱۳	شعر ۶ = عرفات؛ شعر ۷ (مقطع) = خلاصه
	۱۴	شعر ۴ = خلاصه، ریاض؛ شعر ۶ = خلاصه، عرفات، مجمع (صایب)، سفینه
	۱۵	شعر ۸ = عرفات
	۱۶	شعر ۱ (مطلع) = خلاصه، ریاض؛ اشعار ۲، ۵، ۶ = خلاصه؛ شعر ۳ = ریاض
	۱۸	اشعار ۱، ۴، ۵ = ریاض؛ شعر ۳ = خلاصه
	۲۰	اشعار ۱ (مطلع)، ۵ = ریاض؛ شعر ۸ = خلاصه، ریاض؛ شعر ۱۰ = خلاصه
	۲۱	اشعار ۱ (مطلع)، ۲ = خلاصه؛ شعر ۷ = خلاصه، عرفات
	۲۳	اشعار ۱ (مطلع)، ۳، ۴، ۵ = خلاصه
	۲۶	شعر ۳ = خلاصه، عرفات
	۲۸	شعر ۳ = عرفات، ریاض، مجمع (صایب)، سفینه؛ شعر ۷ (مقطع) = نتایج
	۲۹	اشعار ۱ (مطلع)، ۱۰، ۱۱ = ریاض؛ شعر ۲ = خلاصه؛ شعر ۹ = ریاض، مجمع
	۳۰	شعر ۵ = خلاصه؛ شعر ۶ = ریاض؛ شعر ۹ (مقطع) = خلاصه، ریاض
	۳۱	اشعار ۱ (مطلع)، ۵ = خلاصه، ریاض، مجمع (صایب)، سفینه؛ شعر ۶ = ریاض
	۳۲	شعر ۱ (مطلع) = خلاصه۔
	۳۳	اشعار ۱ (مطلع)، ۳، ۵، ۶ = ریاض؛ شعر ۴ = خلاصه، ریاض

ردیف	شمارهٔ غزل	نمرهٔ اشعار و تذکره‌ها که آنها در آن انتخاب شده و یا فرهنگ‌ها که در آن ذکر شده.
دال مهمله	۳۵	شعر۱ (مطلع) = خلاصه، عرفات ؛ اشعار۲، ۴ = خلاصه ؛ شعر۵ = خلاصه، عرفات، خزانه
	۳۶	شعر۲ = نفایس، خلاصه، عرفات، ریاض، بیضا، آتشکده
	۳۷	شعر۲ = ریاض ؛ شعر۵ = خلاصه
	۳۸	شعر۹ (مقطع) = ریاض
	۳۹	شعر۳ = عرفات
	۴۰	شعر۱ (مطلع) = خلاصه ؛ شعر۵ = خلاصه، عرفات ؛ شعر۶ = ریاض
	۴۱	شعر۳ = مجمع
	۴۲	شعر۱ (مطلع) = ریاض
	۴۳	اشعار۱ (مطلع)، ۳، ۴، ۵ = عرفات ؛ شعر۲ = ریاض
	۴۴	شعر۱ (مطلع) = ریاض ؛ شعر۳ = خلاصه، سفینه ؛ شعر۵ = خلاصه
	۴۵	اشعار۱ (مطلع)، ۳ = خلاصه، عرفات ؛ شعر۴ = خلاصه
	۴۶	شعر۵ = مجمع
	۴۸	شعر۱ (مطلع) = خلاصه، گنج سخن ؛ اشعار۳، ۴، ۱۴ = گنج سخن ؛ اشعار۶، ۹، ۱۱، ۱۳ = خلاصه، گنج سخن ؛ شعر۷ = مجمع، گنج سخن
	۴۹	شعر۱ (مطلع) = عرفات، خلاصه، ریاض ؛ شعر۲ = خلاصه، عرفات، بهار عجم ؛ شعر۴ = خلاصه ؛ اشعار۵، ۸ = ریاض ؛ شعر۶ = خلاصه، مجمع ؛ شعر۷ = نفایس، خلاصه، عرفات، ریاض
	۵۰	اشعار۱، ۴، ۵ = خلاصه
	۵۱	اشعار۱، ۳، ۶ = خلاصه
	۵۲	شعر۱ (مطلع) = ریاض ؛ شعر۲ = عرفات ؛ شعر۴ = خلاصه، عرفات، ریاض، آتشکده، انیس ؛ شعر۸ (مقطع) = خلاصه، عرفات، ریاض
	۵۳	اشعار۱، ۳، ۵، ۶ = خلاصه

ردیف	شمارهٔ غزل	نمرهٔ اشعار و تذکره ها که آنها دران انتخاب شده و یا فرهنگ ها که دران ذکر شده۔
دال مهمله	۵۷	اشعار۱ (مطلع)، ۸ = خلاصه ؛ شعر۲ = خلاصه، ریاض
	۵۸	شعر۷ (مقطع) = اقلیم، خلاصه، عرفات، مجمع (صایب)
	۵۹	اشعار۱، ۳، ۴، ۸ = خلاصه ؛ شعر۷ = مجمع (صایب)، سفینه
	۶۰	شعر۱ (مطلع) = خلاصه، ریاض ؛ شعر۲ = خلاصه
	۶۱	اشعار۱، ۳ = خلاصه
	۶۲	شعر۱ (مطلع) = عرفات، آتشکده، انیس ؛ شعر۷ = عرفات، آتشکده، مجمع، سفینه، انیس
	۶۳	اشعار۱ (مطلع)، ۳ = خلاصه ؛ شعر۴ = خلاصه، عرفات، نتایج ؛ شعر۸ = خلاصه، عرفات
	۶۴	شعر۱ (مطلع)، شعر۷ (مقطع) = خلاصه، عرفات ؛ شعر۳ = خلاصه
	۶۵	اشعار۱، ۳، ۵ = خلاصه و عرفات
	۶۶	شعر۱ (مطلع) = خلاصه، عرفات ؛ شعر۱ = ریاض ؛ شعر۲ = عرفات ؛ شعر۵ (مقطع) = مجمع
	۶۷	اشعار۲، ۴ = خلاصه ؛ شعر۳ = عرفات ؛ شعر۵ (مقطع) = ریاض
	۶۸	اشعار۱، ۳، ۷ = خلاصه ؛ شعر۳ = خلاصه، عرفات ؛ شعر۵ = عرفات
	۶۹	اشعار۱، ۲، ۳، ۶، ۷ = خلاصه
	۷۰	شعر۱ (مطلع) خلاصه ؛ اشعار۴، ۵ = خلاصه، عرفات
	۷۱	شعر۱ (مطلع) = خلاصه، تسلی، گنج ؛ اشعار۱، ۲ = خلاصه، گنج ؛ اشعار۳، ۵ = گنج ؛ شعر۴ = مجمع، گنج ؛ شعر۹ (مقطع) = تسلی
	۷۲	شعر۶ = ریاض
	۷۳	شعر۲ = خلاصه، عرفات، ریاض، مجمع
	۷۴	شعر۱ (مطلع) = خلاصه، بیضا ؛ شعر۲ = خلاصه، مجمع (صایب) ؛ شعر۴ = خلاصه ؛ شعر۵ = ریاض
	۷۵	اشعار۱ (مطلع)، ۹ = خلاصه ؛ شعر۲ = خلاصه، ریاض، مجمع، سفینه، آتشکده ؛ شعر۱۱ = نتایج

ردیف	شمارهٔ غزل	نمرهٔ اشعار و تذکره ہاکہ آنہا درآن انتخاب شده ویا فرہنگ ہاکہ درآن ذکر شده۔
	۷۶	اشعار ۱، ۲، ۵، ۶ = خلاصه
	۷۹	اشعار ۱، ۲ = ریاض
	۸۲	شعر ۶ = عرفات
	۸۳	اشعار ۱ (مطلع)، ۶ = ریاض
	۸۵	شعر ۵ = آتشکده
	۸۶	اشعار ۱، ۲ = عرفات
	۸۸	اشعار ۱، ۷ = ریاض ؛ شعر ۲ = مجمع
	۹۰	اشعار ۱، ۲، ۳، ۴ = ریاض
	۹۱	اشعار ۱، ۴، ۷ = ریاض
	۱۱۰	اشعار ۱، ۳ = ریاض
	۱۱۱	شعر ۴ (مقطع) = خلاصه
	۱۴۳	اشعار ۱، ۷، ۹ = خلاصه ؛ شعر ۲ = خلاصه، ریاض
	۱۴۴	شعر ۱ = خزانه
	۱۴۸	شعر ۴ = عرفات
	۱۴۹	شعر ۶ = بهار عجم
	۱۶۱	شعر ۴ = مجمع (صائب)
	۱۶۵	شعر ۱ = خزانهٔ عامره
	۱۶۷	شعر ۴ = خلاصه، عرفات
	۱۷۷	شعر ۳ = ریاض
	۱۸۰	شعر ۱ (مطلع) = انیس
	۱۸۲	شعر ۲ = ریاض
	۱۸۴	شعر ۱ (مطلع) = ریاض

ردیف	شمارهٔ غزل	نمرهٔ اشعار و تذکره‌ها که آنها در آن انتخاب شده یا فرهنگ‌ها که در آن ذکر شده۔
دال مهمله	۱۸۵	شعر ۳ = ریاض
	۱۸۶	شعر ۱ = ریاض ؛ شعر ۴ = عرفات
	۱۸۷	اشعار ۱ (مطلع)، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶ = ریاض، گنج سخن ؛ اشعار ۷، ۸، ۹ = گنج سخن
	۱۸۹	شعر ۱ (مطلع) = ریاض
	۱۹۰	شعر ۱ (مطلع) = ریاض، انیس ؛ شعر ۲ = ریاض
	۱۹۹	مطلع = خزانه
	۲۰۱	شعر ۵ = ریاض
	۲۰۲	شعر ۶ = ریاض
	۲۰۳	شعر ۱ (مطلع) = مجمع (صایب)، سفینه ؛ اشعار ۳، ۶ = ریاض
	۲۰۵	اشعار ۱، ۳، ۷ = ریاض
	۲۰۶	شعر ۳ = ریاض
	۲۱۸	شعر ۱ (مطلع) = مجمع (صائب)، سفینه ؛ شعر ۶ = خلاصه
	۲۲۶	شعر ۲ = خلاصه، عرفات
	۲۲۷	شعر ۲ = خلاصه ؛ شعر ۵ = ریاض
	۲۲۸	اشعار ۲، ۶ = ریاض
	۲۳۷	اشعار ۵، ۸، ۱۱ = خلاصه
	۲۳۸	شعر ۱ (مطلع) = خلاصه ؛ شعر ۵ = خلاصه، عرفات
	۲۳۹	شعر ۱ (مطلع) = عرفات، خلاصه ؛ شعر ۲ = اقلیم، خلاصه ؛ اشعار ۴، ۸ = خلاصه ؛ شعر ۷ = اقلیم، خلاصه، عرفات، مجمع (صایب)، ریاض، بیضا
	۲۴۰	شعر ۱ (مطلع) = خلاصه ؛ اشعار ۲، ۴ = عرفات
	۲۴۲	اشعار ۱، ۴ = ریاض ؛ شعر ۷ = خلاصه
	۲۴۴	شعر ۴ = خلاصه، عرفات

ردیف	شمارۂ غزل	نمرۂ اشعار و تذکرہ ہا کہ آنہا دران انتخاب شدہ و یا فرہنگہا کہ دران ذکر شدہ۔
دال مہملہ	۲۴۶	شعر ا (مطلع) = ریاض ؛ شعر ۳ = عرفات ؛ اشعار ۵، ۶ = خلاصہ
	۲۴۷	اشعار ا (مطلع)، ۲، ۳ = خلاصہ ؛ شعر ۴ = عرفات، خلاصہ، ریاض، آتشکدہ، فصحا
	۲۴۹	شعر ا (مطلع) = بہار عجم ؛ شعر ۴ = خلاصہ، عرفات، ریاض، آتشکدہ، انیس، فصحا ؛ شعر ۷ = خلاصہ
	۲۵۰	شعر ۴ = ریاض
	۲۵۱	شعر ۲ = ریاض
	۲۵۴	شعر ۷ = خلاصہ، عرفات
	۲۵۵	شعر ۲ = ریاض، خزانہ
	۲۵۶	شعر ا (مطلع) = عرفات ؛ شعر ۴ = خلاصہ ؛ شعر ۷ (مقطع) = خلاصہ، مجمع
	۲۵۷	شعر ۲ = عرفات ؛ شعر ۳ = خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۵ = خلاصہ، عرفات، آتشکدہ، خزانہ، ارمغان
	۲۶۲	شعر ۶ = خلاصہ
	۲۶۳	شعر ا (مطلع) = ریاض، آتشکدہ، مجمع (صایب)، انیس ؛ شعر ۳ = آتشکدہ، انیس ؛ شعر ۵ = ریاض، آتشکدہ، انیس ؛ شعر ۷ = ریاض، مجمع ؛ شعر ۹ = نتایج
	۲۶۵	شعر ۲ = مجمع
	۲۶۶	شعر ۴ = ریاض
	۲۶۷	شعر ۴ = عرفات، مجمع
	۲۶۸	شعر ۵ = عرفات
	۲۷۰	شعر ۳ = خلاصہ ؛ شعر ۶ = خلاصہ، عرفات
	۲۷۲	شعر ۴ = ریاض ؛ شعر ۵ = مجمع
	۲۷۳	اشعار ۱، ۲ = ریاض ؛ شعر ۶ = خلاصہ
	۲۷۵	اشعار ۱، ۲ = خلاصہ، ریاض ؛ اشعار ۳، ۶، ۷، ۹ = خلاصہ
	۲۷۶	شعر ا (مطلع) = ریاض ؛ شعر ۲ = عرفات، ریاض ؛ شعر ۳ = خلاصہ ؛ شعر ۴ = خلاصہ،

ردیف	شمارهٔ غزل	نمرهٔ اشعار و تذکره ہا کہ آنہا دران انتخاب شده و یا فرہنگ ہا کہ دران ذکر شده۔
دال مہملہ		عرفات، ریاض ؛ شعر۵ (مقطع) = مجمع
	۲۷۸	شعر۱ = تسلّی ؛ شعر۵ = نفایس، سفینہ، انیس ؛ شعر۶ = سفینہ ؛ شعر۷ (مقطع) = آتشکده، انیس، تسلّی
	۲۷۹	شعر۱ = ریاض ؛ شعر۳ = خزانہ ؛ اشعار۴، ۷ = خلاصہ
	۲۸۰	شعر۵ (مقطع) = مجمع
	۲۸۱	شعر۱ = خلاصہ، ریاض ؛ اشعار ۲، ۳ = خلاصہ ؛ شعر۴ = ریاض، آتشکده، انیس
	۲۸۲	اشعار ۱، ۲، ۴، ۵ = خلاصہ ؛ شعر۳ = خلاصہ، ریاض
	۲۸۳	شعر۱ (مطلع) = عرفات، خلاصہ، ریاض، نتایج ؛ اشعار ۲، ۸ = خلاصہ ؛ شعر۵ = خزانہ ؛ شعر۶ = خلاصہ، عرفات
	۲۸۴	اشعار۱ (مطلع)، ۶، ۷، ۹ = خلاصہ ؛ شعر۳ = عرفات
	۲۸۵	اشعار۱ (مطلع)، ۴ = خلاصہ ؛ شعر۲ = خلاصہ، عرفات ؛ شعر۳ = عرفات ؛ شعر۶ (مقطع) = مجمع
	۲۸۶	شعر۱ (مطلع) = خلاصہ، عرفات، ریاض، نتایج ؛ شعر۲ = خلاصہ، ریاض ؛ شعر۳ = خلاصہ، عرفات ؛ شعر۴ = ریاض
	۲۸۷	شعر۱ (مطلع) = ریاض ؛ اشعار ۱، ۴ = عرفات
	۲۸۸	شعر۵ = خلاصہ
	۲۸۹	شعر۱ (مطلع) = خلاصہ، ریاض ؛ شعر۳ = ریاض ؛ شعر۶ = عرفات، خلاصہ، مجمع ؛ شعر۷ (مقطع) = خلاصہ
	۲۹۰	شعر۱ (مطلع) = خلاصہ ؛ شعر۲ = خلاصہ، ریاض
	۲۹۱	شعر۲ = خلاصہ ؛ شعر۴ = خلاصہ، عرفات
	۲۹۲	اشعار۱ (مطلع)، ۳ = خلاصہ ؛ شعر۴ = خلاصہ، مجمع

ردیف	شمارهٔ غزل	نمرهٔ اشعار و تذکره ها که آنها دران انتخاب شده و یا فرهنگ ها که دران ذکر شده .
رای مهمله	۱	اشعار ۳، ۴ = ریاض
	۲	شعر ۱ (مطلع) = خلاصه، ریاض ؛ اشعار ۲، ۷ = خلاصه، عرفات ؛ شعر ۵ = خلاصه، عرفات، ریاض ؛ شعر ۸ (مقطع) = خلاصه
	۴	شعر ۳ = ریاض
	۶	اشعار ۱، ۲ = خلاصه، ریاض ؛ شعر ۴ = خلاصه
	۷	شعر ۱ (مطلع) = عرفات ؛ شعر ۶ = ریاض
	۱۳	شعر ۱ (مطلع) = خلاصه، عرفات، ریاض ؛ اشعار ۲، ۳ = خلاصه ؛ شعر ۴ = ریاض
زای معجمه	۱	شعر ۱ (مطلع) = خلاصه، ریاض ؛ اشعار ۳، ۵ = خلاصه
	۲	اشعار ۱ (مطلع)، ۵ = ریاض
	۶	اشعار ۱ (مطلع)، ۴، ۶ = ریاض ؛ شعر ۷ = خلاصه
	۸	اشعار ۱ (مطلع)، ۲، ۳، ۴، ۶، ۸ = ریاض
	۹	شعر ۱ (مطلع) = خلاصه، ریاض ؛ اشعار ۳، ۸ = ریاض ؛ اشعار ۵، ۶ = خلاصه
	۱۱	شعر ۳ = عرفات
	۱۲	اشعار ۱ (مطلع)، ۲، ۳، ۵، ۶ = خلاصه ؛ شعر ۷ (مقطع) = خلاصه، عرفات
سین مهمله	۲	اشعار ۱ (مطلع)، ۲ = خلاصه، عرفات، ریاض ؛ اشعار ۴، ۸ = خلاصه، عرفات ؛ اشعار ۷، ۱۱ (مقطع) = خلاصه
شین معجمه	۱	اشعار ۱ (مطلع)، ۲، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵ = خلاصه، ریاض ؛ اشعار ۳، ۴ = خلاصه
	۲	اشعار ۱ (مطلع)، ۲، ۵ = خلاصه، ریاض ؛ اشعار ۴، ۸ (مقطع) = خلاصه ؛ شعر ۶ = اقلیم، خلاصه، عرفات، ریاض
	۳	شعر ۳ = ریاض ؛ شعر ۵ = عرفات

ردیف	شمارۂ غزل	نمرۂ اشعار و تذکرہ ہا کہ آنہا دران انتخاب شدہ یا فرہنگ ہا کہ دران ذکر شدہ۔
شین معجمہ	۴	شعر ا (مطلع) = عرفات، خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۷ = عرفات
	۵	اشعار ۱، ۲ = ریاض، خلاصہ ؛ شعر ۵ = خلاصہ ؛ شعر ۷ (مقطع) = ریاض
	۶	اشعار ۱ (مطلع)، ۲ = خلاصہ، عرفات ؛ شعر ۴ = عرفات ؛ شعر ۵ = اقلیم، خلاصہ، عرفات، ریاض، بیضا، سفینہ ؛ شعر ا در ریاض ہم
	۱۱	شعر ا (مطلع) = آتشکدہ، ریاض، خلاصہ، انیس ؛ شعر ۲ = عرفات
	۱۶	اشعار ۱ (مطلع)، ۳، ۷ (مقطع) = خلاصہ ؛ شعر ۴ = مجمع (صایب)، سفینہ ؛ شعر ۵ = خلاصہ، ریاض
	۱۷	شعر ا (مطلع) = عرفات ؛ شعر ۲ = خلاصہ، عرفات ؛ شعر ۳ = ریاض
	۱۸	اشعار ۱ (مطلع)، ۳ = عرفات
	۱۹	شعر ا (مطلع) = عرفات، ریاض
	۲۰	شعر ا (مطلع)، ۳ = خلاصہ ؛ شعر ۴ = خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۶ = خلاصہ، ریاض، آتشکدہ، انیس
	۲۱	اشعار ۱ (مطلع)، ۲ = ریاض
	۲۲	اشعار ۱، ۳، ۴ = خلاصہ، ریاض ؛ اشعار ۲، ۶ (مقطع) = خلاصہ ؛ شعر ۵ = ریاض
	۲۳	اشعار ۱، ۴، ۸ = خلاصہ
	۲۴	اشعار ۱ (مطلع)، ۵، ۸، ۱۱ (مقطع) = گنج ؛ اشعار ۷، ۹، ۱۰ = ریاض، گنج
	۲۹	شعر ۲ = ریاض
	۳۰	اشعار ۲، ۳ = ریاض
	۳۲	شعر ۳ = بہار عجم
	۳۵	اشعار ۱، ۲ = ریاض
	۳۷	شعر ا (مطلع) = خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۴ = خلاصہ

ردیف	شمارۂ غزل	نمرۂ اشعار و تذکرہ ہا کہ آنہا دران انتخاب شدہ دیا فرہنگ ہا کہ دران ذکر شدہ۔
شین معجمہ	۳۸	اشعار ۱ (مطلع)، ۴ = خلاصہ ؛ اشعار ۶، ۷ = خلاصہ، ریاض
	۳۹	اشعار ۱ (مطلع)، ۵ = خلاصہ، ریاض ؛ اشعار ۴، ۷ = خلاصہ
صاد مہملہ	۱	اشعار ۱، ۲، ۳، ۴، ۷ = ریاض ؛ شعر ۵ = عرفات، ریاض ؛ شعر ۶ = عرفات
ضاد معجمہ	۱	شعر ۱ (مطلع) = عرفات، ریاض ؛ شعر ۲ = خلاصہ ؛ شعر ۴ = ریاض ؛ شعر ۵ = خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۷ = عرفات
طای مہملہ	۱	شعر ۱ = عرفات، ریاض ؛ شعر ۲ = عرفات ؛ شعر ۳ = انیس
غین معجمہ	۱	شعر ۷ = خلاصہ
فا	۱	شعر ۱ (مطلع) = خلاصہ ؛ اشعار ۵، ۶ = ریاض
قاف	۱	اشعار ۱، ۴ = خلاصہ ؛ شعر ۵ = خلاصہ، عرفات
لام	۳	شعر ۸ = ریاض، آتشکدہ، مخزن
	۲	شعر ۴ = عرفات
میم	۲	اشعار ۱ (مطلع)، ۸ = عرفات، خلاصہ ؛ اشعار ۲، ۴ = خلاصہ
	۳	اشعار ۱، ۲ = خلاصہ
	۴	اشعار ۱، ۲ = ریاض ؛ شعر ۴ = عرفات، ریاض
	۶	اشعار ۱، ۳، ۴ = خلاصہ
	۷	شعر ۱ (مطلع) = خلاصہ ؛ شعر ۲ = خلاصہ، ریاض
	۹	شعر ۱ (مطلع) = خلاصہ ؛ شعر ۴ = ریاض، خلاصہ
	۱۰	اشعار ۱ (مطلع)، ۲ = ریاض
	۱۱	شعر ۶ = ریاض
	۳۴	شعر ۵ = ریاض
	۵۴	اشعار ۱، ۴ = خلاصہ
	۵۸	شعر ۱ (مطلع) = عرفات، ریاض ؛ اشعار ۳، ۴، ۵ = ریاض ؛ شعر ۶ = عرفات

ردیف	شمارۂ غزل	نمرۂ اشعار و تذکرہ ہاکہ آنہا دراں انتخاب شدہ و یا فرہنگ ہاکہ دراں ذکر شدہ۔
میم	۶۰	شعر ۱ = خلاصہ، ریاض، انیس ؛ اشعار ۲، ۴ = خلاصہ ؛ شعر ۵ = اقلیم، خلاصہ
	۶۱	اشعار ۱، ۳ = خلاصہ، ریاض ؛ اشعار ۲، ۵ = خلاصہ
	۶۲	اشعار ۱، ۲، ۳، ۵، ۷ = خلاصہ
	۶۳	شعر ۱ (مطلع) = خلاصہ، نتائج ؛ اشعار ۴، ۵ = خلاصہ
	۶۴	اشعار ۱، ۳ = ریاض
	۶۵	شعر ۳ = خلاصہ
	۶۶	اشعار ۱، ۳، ۴ = خلاصہ
	۶۷	اشعار ۳، ۵، ۶، ۷ = خلاصہ
	۶۸	شعر ۱ (مطلع) = خلاصہ، عرفات ؛ اشعار ۲، ۳ = خلاصہ ؛ شعر ۴ = عرفات
	۷۰	شعر ۳ = خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۴ = عرفات
	۷۱	اشعار ۱، ۲، ۴، ۶، ۷ = خلاصہ
	۷۲	شعر ۱ (مطلع) = ریاض، نتائج ؛ شعر ۳ = ریاض ؛ شعر ۶ = عرفات، ریاض
	۷۴	اشعار ۱، ۲ = خلاصہ ؛ شعر ۶ = نتائج
	۷۷	شعر ۸ = عرفات
	۷۹	اشعار ۱، ۴، ۵، ۶ = ریاض
	۸۱	اشعار ۱، ۳، ۴ = خلاصہ
	۸۳	شعر ۱ (مطلع) = خلاصہ، عرفات ؛ شعر ۲ = عرفات ؛ اشعار ۳، ۴ = خلاصہ
	۸۵	اشعار ۱، ۲ = خلاصہ
	۸۶	شعر ۱ (مطلع) = خلاصہ، عرفات ؛ اشعار ۲، ۴ = خلاصہ
	۸۹	اشعار ۱، ۲، ۵، ۶، ۹، ۱۰ = گنج ؛ شعر ۳ = ریاض
	۹۰	شعر ۱ (مطلع) = خزانہ

ردیف	شمارۂ غزل	نمرۂ اشعار و تذکرہ ہا کہ آنہا دران انتخاب شدہ و یا فرہنگہا کہ دران ذکر شدہ ۔
میم	۹۴	اشعار ۲، ۳، ۴ = ریاض
	۹۵	شعر ۲ = ریاض، بیاض باسطی
	۹۸	شعر ا (مطلع) = ریاض، آتشکدہ، انیس
	۱۰۸	شعر ۳ = ریاض
	۱۱۳	شعر ۲، ۷ = ریاض
	۱۱۵	شعر ۷ (مقطع) = خلاصہ
	۱۱۸	شعر ۳ = ریاض
	۱۲۶	شعر ۴ = مجمع (صایب)، سفینہ
	۱۲۷	اشعار ۱، ۲، ۴، ۵ = خلاصہ ؛ شعر ۷ = خلاصہ، عرفات، بیاض باسطی
	۱۲۸	شعر ا = بہار عجم ؛ شعر ۴ = خلاصہ
	۱۲۹	اشعار ۴، ۷ = ریاض
	۱۳۱	شعر ا (مطلع) = نتایج
	۱۳۲	شعر ا (مطلع) = خلاصہ ؛ شعر ۴ = خلاصہ، ریاض
	۱۳۳	شعر ا (مطلع) = خلاصہ، عرفات، ریاض، گنج ؛ شعر ۲ = خلاصہ، گنج ؛ شعر ۳ = گنج ؛ شعر ۴ = ریاض ؛ شعر ۵ (مقطع) = ریاض، گنج
	۱۳۴	شعر ۴ = خلاصہ
	۱۳۵	شعر ا (مطلع) = عرفات
	۱۳۶	شعر ۷ = خلاصہ
	۱۳۷	اشعار ۱، ۳، ۵، ۶، ۷ = خلاصہ
	۱۳۸	اشعار ۱، ۲، ۳ = خلاصہ
	۱۳۹	اشعار ۱، ۳، ۴، ۸ = خلاصہ

ردیف	شمارۂ غزل	نمرۂ اشعار و تذکرہ ہا کہ آنہا دران انتخاب شدہ ویا فرہنگ ہا کہ دران ذکر شدہ ۔
میم	۱۴۰	اشعار ۱، ۵، ۶ (مقطع) = خلاصہ
	۱۴۱	اشعار ۱، ۲، ۳، ۷، ۱۰ = خلاصہ
	۱۴۲	شعر ۱ (مطلع) = عرفات، خلاصہ، آتشکدہ، بہار عجم، نتائج، خزانہ، مجمع، انیس ؛ شعر ۳ = خلاصہ، عرفات، مجمع، انیس ؛ اشعار ۵، ۶ = خلاصہ
	۱۴۳	اشعار ۷، ۸ = خلاصہ
نون	۲	اشعار ۱، ۲، ۳، ۵، ۶ = خلاصہ
	۳	شعر ۱ (مطلع) = خلاصہ، عرفات، انیس ؛ اشعار ۲، ۴ = خلاصہ ؛ شعر ۵ = خلاصہ، آتشکدہ، انیس ؛ شعر ۶ = ریاض
	۵	شعر ۱ (مطلع) = ریاض ؛ شعر ۶ = عرفات، ریاض، خزانہ، نتائج، انیس ؛ شعر ۱ (مقطع) = نتائج
	۶	شعر ۱ (مطلع) = خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۲ = خلاصہ ؛ اشعار ۳، ۵، ۷ = ریاض
	۷	شعر ۱ (مطلع) = عرفات، خلاصہ، ریاض، نتائج ؛ شعر ۲، ۶ = خلاصہ ؛ شعر ۳ = ریاض ؛ شعر ۴ = خلاصہ، عرفات، ریاض
	۹	شعر ۳ = خلاصہ
	۱۰	اشعار ۱، ۲ = خلاصہ
	۱۳	اشعار ۱، ۲ = ریاض
	۲۱	شعر ۱ (مطلع) = خلاصہ ؛ شعر ۳ = خلاصہ، انیس ؛ شعر ۴ = بہار عجم ؛ شعر ۵ = خلاصہ، ریاض
	۲۴	شعر ۲ = ریاض ؛ شعر ۴ = آتشکدہ، انیس، مجمع ؛ شعر ۱۰ = ریاض
	۲۸	شعر ۴ = خلاصہ
	۲۹	شعر ۱ (مطلع) = عرفات، بیاض باسطی ؛ اشعار ۲، ۴، ۵ = خلاصہ
واو	۱۲	شعر ۱ (مطلع) = خلاصہ، خزانہ ؛ اشعار ۳، ۵، ۶ = خلاصہ ؛ شعر ۷ = ریاض

ردیف	شمارهٔ غزل	نمرهٔ اشعار و تذکره‌ها که آنها دران انتخاب شده و یا فرهنگ‌ها که دران ذکر شده.
واو	۱۳	اشعار ۳، ۵ = ریاض
	۱۵	شعر ۱ = خزانه ؛ شعر ۲ = ریاض
	۱۶	شعر ۱ = ریاض
های هوز	۱	اشعار ۱، ۳، ۵، ۶، ۷ = خلاصه ؛ شعر ۲ = خلاصه، ریاض
	۵	شعر ۶ = ریاض
	۶	اشعار ۱، ۳، ۶ = خلاصه، ریاض، گنج ؛ شعر ۲، ۷ (مقطع) = ریاض، گنج
	۷	شعر ۱ = خلاصه ؛ شعر ۲، ۴ = خلاصه و عرفات
	۸	اشعار ۱، ۲، ۶، ۸ = ریاض
	۱۰	اشعار ۱، ۴، ۷ = ریاض
یای تحتانی	۲	شعر ۱ (مطلع)، ۵، ۷ = خلاصه ؛ شعر ۲ = خلاصه، بهار عجم
	۳	شعر ۱ (مطلع) = خلاصه، ریاض ؛ شعر ۲ = خلاصه، ریاض، بیاض باسطی
	۷	اشعار ۱، ۲، ۴ = خلاصه
	۸	اشعار ۱، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰ = خلاصه
	۹	شعر ۱ (مطلع) = ریاض
	۱۱	اشعار ۱، ۲ = خلاصه ؛ اشعار ۵، ۶ = خلاصه، ریاض
	۱۲	اشعار ۱، ۴، ۵ = خلاصه، ریاض ؛ شعر ۲، ۳ = خلاصه ؛ شعر ۶ = بهار عجم
	۱۳	شعر ۱ (مطلع)، ۵، ۶ = خلاصه
	۱۴	شعر ۳ = ریاض
	۱۵	اشعار ۱، ۵ = ریاض
	۱۶	شعر ۴ = ریاض
	۱۹	اشعار ۱ (مطلع)، ۴ = ریاض، آتشکده ؛ شعر ۲ = ریاض

ردیف	شمارۂ غزل	نمرۂ اشعار و تذکرہ ہا کہ آنہا دران انتخاب شدہ یا فرہنگ ہا کہ دران ذکر شدہ۔
یای تحتانی	۲۱	شعر ۳ = ریاض
	۳۱	شعر ا (مطلع) = سفینہ، مجمع (صایب)
	۳۳	شعر ۳ = خزانہ؛ شعر ۹ = سفینہ

اشعار زیر تحت ابیات پراگندہ

نیز در تذکرہ ہای زیر یافتہ شد۔

بہار عجم	پرسوختہ مرغ نگہم باز پس آمد	ازبسکہ گلستان تماشای تو گرم است
نفایس، خلاصہ، عرفات	آنچہ عشقت کرد با من شعلہ با خرمن نکرد	وانچہ من با عافیت کردم، بلا با من نکرد
سفینہ، انیس	چنان رقصید عرفی بر در میخانہ کز حسرت	مسلمان گفت کین کافر چہ استادانہ می رقصد
سفینہ	دوای درد انسان است عرفی	علاج بی غمی مشکل توان کرد
منتخب، خلاصہ	چنان خرابم از اندوہ ہجر و شوق وصال	کہ زندگیست حرام چنانکہ مرگ حلال
منتخب، خلاصہ	زمانہ مرگ مرا بر کدام درد نوشت	کہ من بہ دیدۂ جانش روم باستقلال

آویزہ

(فہرستِ تراکیب و نو و بدیع و استعارات کہ

عرفی شیرازی در غزلیّاتِ خود بکار بردہ)

	ترکیبِ استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
	ردیف الف		
۱	بہشتِ وصال	۹	۲
۲	نشاطِ تماشا	۹	۲
۳	فتنۂ شادی	۱۱	۵
۴	آفتابِ محبّت	۱۲	۱
۵	دودِ کرشمہ	۱۲	۴
۶	گلبانگِ عندلیب	۱۲	۷
۷	خویِ پیشانیِ روح القدس	۱۳	۷
۸	فوجِ عشق	۱۴	۱
۹	موجِ حسن	۱۴	۱
۱۰	لباسِ عصمت	۱۴	۵
۱۱	پلاسِ کفر	۱۴	۵
۱۲	چشمِ ملایک	۱۴	۶
۱۳	سحابِ گریہ	۱۴	۷
۱۴	حسابگاہِ قیامت	۱۴	۸
۱۵	نفسِ عذرخواہ	۱۴	۹
۱۶	صدقافلۂ درد	۱۵	۲
۱۷	شہیدِ غم	۱۵	۶
۱۸	آفتابِ حسن	۱۷	۲
۱۹	قدمِ سوختگاں	۱۸	۳
۲۰	تیغِ کین	۱۸	۵
۲۱	زہرِ چشم	۱۸	۹
۲۲	خیالِ مشغولِ ہم آغوشی کرد	۱۹	۱
۲۳	ذوقِ خاموشی	۱۹	۱
۲۴	اضطرابِ ذوق	۱۹	۳
۲۵	شہرِ حواس	۲۰	۱
۲۶	دشتِ ملامت	۲۰	۲
۲۷	شہرِ دل	۲۰	۵
۲۸	قصرہای عیشِ سلامت اساس	۲۰	۵
۲۹	بادۂ عشرت	۲۰	۶

	ترکیب استعاره	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۳۰	جامۂ راحت	۲۰	۷
۳۱	نفسِ غم شمار	۲۱	۴
۳۲	پای طلب	۲۲	۳
۳۳	شهدِ وفا	۲۴	۲
۳۴	زهرِ حسرت خورده	۲۴	۵
۳۵	بزمِ وصل	۲۷	۱
۳۶	کامِ شهد آلودِ غفلت پیشگان	۲۸	۲
۳۷	زهرِ ندامت	۲۸	۲
۳۸	لبِ تمنّا	۲۹	۱
۳۹	طورِ دل	۲۹	۴
۴۰	چاشنیٔ هلاک	۳۰	۱
۴۱	سرمۂ سعادت۔ توتیای رحمت	۳۲	۳
۴۲	از لباسِ دردِ عریانم	۳۴	۱
۴۳	زمزمۂ طرب	۳۵	۱
۴۴	عنانِ کامِ دل در دستِ بختِ واژگون	۳۶	۵
۴۵	از تربیت شمعِ رخت آینہ زار لیست	۳۷	۲
۴۶	انجمنِ وصل	۳۷	۲
۴۷	کارگاہِ عقل و دین	۴۲	۱
۴۸	ای لاله زارِ حسن تو فردوس باغها	۴۳	۱
۴۹	موجِ فتنه	۴۵	[illegible]
۵۰	سرمای عافیت	۴۵	[illegible]
۵۱	صحرای معرفت	۴۶	[illegible]
۵۲	دلِ اندوه پیشه	۴۸	[illegible]
۵۳	سروِ چمن طرازہ	۵۰	۱
۵۴	چاشنیٔ ستمِ دهر لطفِ الم گداز را	۵۰	۳
۵۵	شیوۂ ترک تاز	۵۰	۴
۵۶	حرمِ فرشتگان	۵۰	[illegible]
۵۷	محمل نشینِ ناز	۵۰	[illegible]
۵۸	چشمِ جان	۵۰	[illegible]
۵۹	پردگیِ مجاز	۵۰	۶
۶۰	چاشنیٔ نیاز	۵۰	۷
۶۱	بیابانِ جنون	۵۱	۱
۶۲	باغِ طبیعت	۵۲	۱
۶۳	گلِ شادی و غم	۵۲	۱
۶۴	سجده بر سایۂ دیوارِ کنشت	۵۲	۵
۶۵	سبوی آبِ حیوان	۵۳	۸
۶۶	میکدۂ کرشمه	۵۴	۱
۶۷	خیز و شرابِ دشنه دہ غمزۂ تیز دست را	۵۴	۳

	ترکیبِ استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۶۸	خیز و سماعِ شوق کن	۵۳	۴
۶۹	زمزمۂ الست	۵۴	۴
۷۰	زلفِ شکن فروش	۵۴	۵
۷۱	شعلۂ طور کمند افکنِ بام است	۵۵	۷
۷۲	زاغِ اندیشہ ہمان کبک خرام است	۵۵	۹
۷۳	بلبلِ بلاغت	۵۶	۴
۷۴	تا کی فراقِ خرمنِ این مورِ ناتوان لا	۵۶	۵
۷۵	چراغِ ہستی	۵۷	۱
۷۶	چشمِ شاہدِ عشق	۵۷	۴
۷۷	تاجِ عرش	۵۷	۵
۷۸	گوہرِ مہر	۶۰	۳
۸۹	من بلبلِ بہشتم	۶۰	۴
۸۰	گر نمودِ کفر دارد شاہدِ ایمانِ ما	۶۱	۳
۸۱	باغِ وصل	۶۴	۲

ردیف بای عربی

	ترکیبِ استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۸۲	زہرِ فنا	۱	۳

ردیف تای فوقانی

	ترکیبِ استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۸۳	ترکتازِ غمزہ	۱	۱
۸۴	کافرستانی	۱	۲
۸۵	بادیۂ راز	۳	۲
۸۶	شکرستان	۳	۳
۸۷	نغمۂ عشق	۳	۳
۸۸	در باغِ تمنا ثمرِ پیش رس	۳	۵
۸۹	سینۂ دوزخ	۳	۶
۹۰	در باغِ محبت ثمرِ نیم رس	۳	۶
۹۱	مرغانِ اجابت	۳	۷
۹۲	باغِ دعا	۳	۷
۹۳	حیلہ فروش	۳	۸
۹۴	ساقیِ عدل	۴	۲
۹۵	مجمعِ فتنہ و آشوب	۴	۵
۹۶	دلِ خلوتیان	۵	۳
۹۷	خونابۂ حسرت	۵	۴
۹۸	چاشنیِ غمِ بی زوال	۷	۴
۹۹	زخمِ نمک خوردۂ ناسور	۸	۲
۱۰۰	نالہ فروشِ شبِ دیجور	۸	۵
۱۰۱	مایۂ توفیق و شانِ مطلب	۹	۲
۱۰۲	نفسِ کام طلب	۹	۳

	ترکیبِ استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۱۰۳	عقلِ جہول	۹	۴
۱۰۴	دہقانِ فلک	۱۰	۳
۱۰۵	بادۂ نشاطِ ابد	۱۳	۱
۱۰۶	خواہم کہ دستِ عیش بہ گردن درآیمت	۱۴	۲
۱۰۷	تاراجِ عافیت	۱۴	۲
۱۰۸	سراپردۂ پندار	۱۶	۸
۱۰۹	عالمانِ شہرآشوب	۱۷	۴
۱۱۰	خونِ حوصلہ	۱۸	۱۱
۱۱۱	خضرِ توفیق	۱۹	۱۰
۱۱۲	دامنِ دریوزہ	۲۲	۶
۱۱۳	دلِ تحت الثریٰ	۲۲	۷
۱۱۴	تندبادِ غم	۲۲	۸
۱۱۵	کوکبۂ رحمتِ جاوید	۲۶	۱
۱۱۶	بختِ طلب وطالعِ امّید	۲۶	۱
۱۱۷	بدنامیِ راحت	۲۶	۳
۱۱۸	دوعالم بت وزنار	۲۵	۴
۱۱۹	پری خانۂ مقصود	۲۸	۳
۱۲۰	پیمانۂ زہرِ فلک	۲۸	۴
۱۲۱	سایہ نشینانِ گل وبید	۲۶	۳

	ترکیبِ استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۱۲۲	نورِ آتشینِ نفس	۲۹	[illegible]
۱۲۳	روزگارِ دستبردِ آتش	۳۱	[illegible]
۱۲۴	قمارِ خانہ سوزی	۳۱	۲
۱۲۵	نافۂ آہوی عشق	۳۲	۱
۱۲۶	دُردِ شور وشر	۳۴	۱
۱۲۷	خونابِ آتشین	۳۴	۱
۱۲۸	مرغِ ہوای خلد	۳۴	۲
۱۲۹	گلِ روی خیالِ دوست	۳۴	[illegible]
۱۳۰	سیلابِ زہر	۳۴	[illegible]
۱۳۱	صدنیزہ آبِ غم	۳۵	[illegible]
۱۳۲	حصارِ عافیت	۳۷	۲
۱۳۳	خلوت گہِ اربابِ راز	۳۷	۳
۱۳۴	دودِ شمعِ خلوت	۳۷	۳
۱۳۵	شکیبِ توبہ	۳۸	۲
۱۳۶	بی تلخیِ غرض نبود شہدِ عاقلان	۳۹	۵
۱۳۷	خونابۂ شراب نما	۴۰	۲
۱۳۸	آتشِ طلب افروز	۴۱	۲
۱۳۹	ساغرِ لبریزِ کفر بر سرِ ایمان شکست	۴۲	۱
۱۴۰	نشترِ طعن گریزد در جگرِ جان شکست	۴۲	۴

	ترکیبِ استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۱۴۱	چاشنیِ داغِ دل	۴۲	۸
۱۴۲	لبِ نانِ عشق	۴۲	۸
۱۴۳	بتخانۂ اندیشہ	۴۳	۱
۱۴۴	دایرۂ عالمِ تسلیم	۴۳	۳
۱۴۵	نشۂ مقصود	۴۳	۸
۱۴۶	پناہِ وصلِ دلِ استوارِ دوست	۴۴	۱
۱۴۷	بہارِ لطف و خزانِ ستم	۴۴	۶
۱۴۸	کلاہِ عزت عشق	۴۴	۷
۱۴۹	تکیہ گاہِ گلخن	۴۵	۱
۱۵۰	کنارِ دوشِ ملامت	۴۵	۵
۱۵۱	ہنگامہ چینِ دعویِ الماس و مرہم	۴۵	۶
۱۵۲	بارِ نیک نامیِ عصمت	۴۵	۲
۱۵۳	سیلِ فتنہ	۴۵	۳
۱۵۴	جیبِ روح	۴۶	۲
۱۵۵	تلخی فروشِ ہجر	۴۷	۴
۱۵۶	طغیانِ شوق	۴۷	۶
۱۵۷	خاکِ چشمہ خیز	۴۷	۵
۱۵۸	مغزِ قلم	۴۸	۱
۱۵۹	جامِ سوال	۴۸	۳
۱۶۰	شیشۂ مضمون	۴۸	۳

	ترکیبِ استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۱۶۱	دشنامِ طرب	۵۰	۱
۱۶۲	تا تیغِ غمزہ بر دلِ روح الامین زد است	۵۱	۲
۱۶۳	سرِ پروانگانِ عشق	۵۱	۳
۱۶۴	ناقوسِ عشق	۵۱	۶
۱۶۵	مغزِ دین	۵۱	۶
۱۶۶	بالشِ امید	۵۲	۱
۱۶۷	شعلۂ جمال	۵۲	۳
۱۶۸	شبنمِ گناہ	۵۲	۵
۱۶۹	باغِ عشق	۵۲	۵
۱۷۰	باغِ محبت	۵۳	۴
۱۷۱	شرعِ ملامت زدگان	۵۳	۳
۱۷۲	شربتِ وصل	۵۴	۱
۱۷۳	آشتی خیز	۵۴	۲
۱۷۴	سمندِ سعی	۵۴	۵
۱۷۵	نسیمِ طلب	۵۴	۷
۱۷۶	نخلِ مراد ثمر ریز است	۵۴	۷
۱۷۷	در بیت الحرامِ عشق	۵۶	۶
۱۷۸	دلِ افلاک و انجم	۵۷	۴
۱۷۹	لالہ گون نشود چہرۂ امید	۵۷	۶

	ترکیبِ استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۱۸۰	مرہمِ امید	۵۷	۷
۱۸۱	آشوبِ تقاضای قیامت	۵۸	۲
۱۸۲	ہنگامۂ آشوبِ تو	۵۸	۴
۱۸۳	صد خرمنِ الماس	۵۸	۶
۱۸۴	کوہِ درد	۵۹	۳
۱۸۵	نگہ خیز	۵۴	۶
۱۸۶	نعمتِ وصال	۵۷	۵
۱۸۷	شہپرِ ہاروت	۵۹	۴
۱۸۸	نیشِ غم	۶۱	۲
۱۸۹	زہرِ فتنہ	۶۱	۳
۱۹۰	نیشِ غمزہ	۶۱	۳، ۹
۱۹۱	شعلہ زار	۶۱	۴
۱۹۲	افسونِ التفات	۶۱	۶
۱۹۳	سبزۂ امید	۶۱	۸
۱۹۴	تخمِ عیش	۶۳	۲
۱۹۵	بستانِ حسنِ جلوہ خیز	۶۴	۲
۱۹۶	نفسِ نیلگون	۶۵	۱
۱۹۷	شدّتِ دود خرمنِ آتش	۶۵	۱
۱۹۸	وادیِ غرور	۶۲	۲
۱۹۹	دامنِ ماتم	۶۲	۷
۲۰۰	ابرِ گریہ	۶۳	۲
۲۰۱	نقابِ راز	۶۳	۹
۲۰۲	آتشِ اعجاز	۶۴	۳
۲۰۳	نثارِ درد	۶۵	۳
۲۰۴	سرودِ عیش	۶۶	۲
۲۰۵	مجروحِ خمار	۶۶	۳
۲۰۶	قفلِ نہانخانۂ عشق	۷۰	۱
۲۰۷	طبیبِ ہمت	۷۱	۴
۲۰۸	دیدۂ زہر آشنا	۷۱	۹
۲۰۹	دشتِ گمشدگی	۷۲	۲
۲۱۰	ترانۂ گلہ آلودِ زاغ	۷۲	۳
۲۱۱	کرشمہ سنجیِ مرہم	۷۲	۶
۲۱۲	مہمانِ فتنہ	۷۳	۱
۲۱۳	نمکِ خوانِ فتنہ	۷۳	۱
۲۱۴	گلستانِ فتنہ	۷۳	۵
۲۱۵	بزمِ تامل	۷۴	۵
۲۱۶	کلیدِ دل	۷۵	۶
۲۱۷	گلزارِ حسن	۷۶	۱
۲۱۸	گلدستۂ فریب	۷۶	۱
۲۱۹	صد چشمۂ زہر	۷۷	۱

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۲۵۸	دریچہ گشایندۂ غم	۹۳	۱
۲۵۹	قفلِ ماتم	۹۴	۱
۲۶۰	لالہ زارِ سوختہ	۹۴	۵
۲۶۱	گلوی ہوس	۹۵	۳
۲۶۲	رنگِ ادب بر رُخِ سخن	۹۸	۵
۲۶۳	نوشِ وفا	۹۹	۱
۲۶۴	دریای آتش	۱۰۱	۶
۲۶۵	حریم کعبۂ دل	۱۰۱	۳
۲۶۶	ناوکِ بلا	۱۰۱	۷
۲۶۷	فسونِ عافیت	۱۰۲	۲
۲۶۸	بادیۂ عشق	۱۰۳	۵
۲۶۹	صحرای محبت	۱۰۳	۶
۲۷۰	آرایشِ وجود	۱۰۴	۲
۲۷۱	ترکتازیِ گردون	۱۰۸	۱
۲۷۲	صد لالہ زارِ داغ	۱۰۸	۳
۲۷۳	فریبِ عمارت	۱۰۹	۵
۲۷۴	تیغِ عربدہ	۱۰۹	۶
۲۷۵	محیطِ محبت	۱۰۹	۹
۲۷۶	تبِ اضطراب	۱۱۰	۱
۲۷۷	گہرِ عتاب	۱۱۰	۱
۲۷۸	پیمانۂ آفتاب	۱۱۰	۲
۲۷۹	دیدۂ فتنہ	۱۱۰	۳
۲۸۰	گوہرِ راز	۱۱۰	۷
۲۸۱	جاروبِ حرمگاہِ صنم	۱۱۱	۲
۲۸۲	صد قافلہ دردِ ابدی	۱۱۱	۸
۲۸۳	زمانہ نازکش	۱۱۳	۳
۲۸۴	فتنہ ہای جمال	۱۱۴	۳
۲۸۵	دیدۂ ادراک	۱۱۵	۱
۲۸۶	مرہمِ کلفت	۱۱۶	۵
۲۸۷	چہرۂ بیتابی	۱۱۷	۱
۲۸۸	نغمۂ شوق ـ لذّتِ آہنگ نداشت	۱۱۷	۲
۲۸۹	وادیِ شوق	۱۱۷	۴
۲۹۰	سجدۂ مستانہ	۱۱۸	۷
۲۹۱	خوانِ عشق	۱۱۹	۲
۲۹۲	تلخ کردۂ زہرِ فراق	۱۱۹	۳
۲۹۳	ہنگامۂ شکنجۂ غم	۱۱۹	۵
۲۹۴	طائرِ عشق	۱۲۰	۳
۲۹۵	نگاہِ چکیدہ	۱۲۱	۵
۲۹۶	شمع نفسم دوش ز داغِ گلہ خوں ریخت	۱۲۲	۱

	ترکیب / استعاره	شمارهٔ غزل	شمارهٔ شعر		ترکیب / استعاره	شمارهٔ غزل	شمارهٔ شعر
۲۹۷	پیراهنِ عشقِ ازل	۱۲۲	۲	۳۱۶	شربتی که زهر فروشد به کامِ مرگ	۱۲۵	۵
۲۹۸	شکنِ سلسلهٔ غالیه گون	۱۲۲	۲	۳۱۷	تابِ خوردهٔ مغزِ دماغ	۱۲۵	۷
۲۹۹	کشتگانِ در آتش تپیده	۱۲۱	۶	۳۱۸	توتیای دردِ غم	۱۲۶	۲
۳۰۰	زهرِ فراق	۱۱۹	۳	۳۱۹	جانِ غم پرورد	۱۲۶	۲
۳۰۱	شوقِ جمالِ ندیده	۱۱۹	۱	۳۲۰	متاعِ بیخردی	۱۲۷	۲
۳۰۲	خوانِ محبت	۱۱۲	۴	۳۲۱	کعبهٔ شوق	۱۲۷	۴
۳۰۳	آشوبِ نشانِ تب و تاب	۱۰۳	۲	۳۲۲	چشمِ دیدار نصیب و دلِ نامحرم	۱۲۸	۱
۳۰۴	آیتِ فرزانگی	۱۲۲	۳	۳۲۳	چمنِ حسنِ تو گلی برخاست	۱۳۰	۱
۳۰۵	فوجِ بلا	۱۲۲	۵	۳۲۴	گلِ خرد	۱۲۷	۵
۳۰۶	گدای عقل به مهمان سرای معنی رفت	۱۲۴	۱	۳۲۵	نهانخانهٔ راز	۱۳۱	۳
۳۰۷	گلبانگِ گمرهی	۱۲۴	۳	۳۲۶	هنگامهٔ تلخابه نوشانِ وفا	۱۳۲	۳
۳۰۸	زادِ بیابانِ گمرهی	۱۲۴	۱	۳۲۷	کامِ زهر اندیش	۱۳۲	۳
۳۰۹	دکانچهٔ عشق	۱۲۴	۴	۳۲۸	گنجِ فرصت	۱۳۲	۵
۳۱۰	دیوانگی که بادیه گردِ دماغِ ماست	۱۲۵	۱	۳۲۹	زخمِ مرهمِ دشمن و الماسِ دوست	۱۳۲	۷
۳۱۱	تازیانهٔ تشویشِ داغ	۱۲۵	۱	۳۳۰	ملکِ وفا	۱۳۳	۴
۳۱۲	پژمردگی که پرورش آموزِ باغِ ماست	۱۲۵	۲	۳۳۱	شاهدِ گیتی	۱۳۴	۶
				۳۳۲	الماسِ جفا	۱۳۵	۱
۳۱۳	شبنمِ خلدِ فراغ	۱۲۵	۳	۳۳۳	ریشِ محبت چه کند مرهم و دارو	۱۳۵	۷
۳۱۴	جگرِ طور	۱۲۵	۴	۳۳۴	دیارِ رضا	۱۳۶	۱
۳۱۵	سرمهٔ دودِ چراغِ ماست	۱۲۵	۴	۳۳۵	جامِ دلِ ریش	۱۳۵	۱

	ترکیب/استعاره	شمارهٔ غزل	شمارهٔ شعر
۲۳۶	گوشۂ بامِ دلِ ریش	۱۲۵	۶
۲۳۷	محکومِ آسمان و زبونِ ستاره	۱۳۶	۲
۲۳۸	معلم بحرِ رضا	۱۳۶	۳
۲۳۹	برگِ گلیست جوہرِ دل	۱۳۶	۷
۲۴۰	جہانِ فیض	۱۳۶	۵
۲۴۱	کہ دودِ شعلۂ حسنِ تو در دماغ دل است	۱۴۰	۳
۲۴۲	کہ داغہای درون لالہ‌ہای باغ دل است	۱۴۰	۴
۲۴۳	تیغِ اجل	۱۴۱	۶
۲۴۴	سحرِ تمنّا	۱۴۲	۱
۲۴۵	تیغِ غمزہ	۱۴۳	۱
۲۴۶	بہ ملکِ وصل روی، بنشین بہ توسنِ درد	۱۴۳	۴
۲۴۷	شعلۂ عشقم	۱۴۷	۱
۲۴۸	سرودِ غمِ کوہکن	۱۴۸	۳
۲۴۹	گوشۂ اورنگِ جفا	۱۵۱	۵
۲۵۰	چاشنیِ درد	۱۴۸	۴
۲۵۱	ناقوسِ عشق	۱۵۳	۵
۲۵۲	نہادِ اجل	۱۵۳	۷
۲۵۳	گردِ ہستی	۱۵۶	۵
۲۵۴	صیتِ شہادت	۱۵۸	۱
۲۵۵	دلِ ملک	۱۵۸	۵
۲۵۶	درِ گنجِ راز	۱۵۸	۷
۲۵۷	زہرِ درد۔ شربتِ کوثر	۱۵۹	۵
۲۵۸	خونِ غم و زہرِ ملال	۱۶۰	۶
۲۵۹	شیوۂ عاجزکشی	۱۶۱	۲
۲۶۰	جامِ عیش در انجمنِ عالم	۱۶۲	۷
۲۶۱	تیغِ تغافل	۱۶۳	۱
۲۶۲	مریضِ طفل مزاج	۱۶۳	۳
۲۶۳	خونابۂ شراب نمای	۱۶۵	۳
۲۶۴	غمزۂ راحت گداز	۱۵۸	۲
۲۶۵	کیشِ ناز	۱۵۸	۵
۲۶۶	سنگِ خرد	۱۶۰	۲
۲۶۷	جیبِ لب و چشم	۱۶۰	۵
۲۶۸	بادۂ محنت	۱۶۲	۷
۲۶۹	تشویشِ نگاہ	۱۶۵	۷
۲۷۰	حوصلۂ کاینات	۱۶۶	۳
۲۷۱	شیوۂ آہنگ	۱۶۷	۱
۲۷۲	آبِ یاقوتِ وفا	۱۶۸	۵

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۳۷۳	گنج بدستِ دماغ افتاد	۱۶۹	۱
۳۷۴	شیوۂ پروانگی	۱۶۹	۵
۳۷۵	گریبانِ دل - دامنِ جان	۱۶۸	۳
۳۷۶	چشمۂ جان	۱۶۸	۵
۳۷۷	دامنِ آسودگی	۱۷۰	۱
۳۷۸	محفلِ شوق	۱۷۰	۲
۳۷۹	حوصلۂ جام	۱۷۰	۳
۳۸۰	زچشمِ عشق نگر بانگِ توتیا برخاست	۱۷۲	۱
۳۸۱	دوزخ آشامانِ عشق	۱۷۳	۴
۳۸۲	جیحونِ عشق	۱۷۳	۸
۳۸۳	شہرِ عشق	۱۷۱	۳
۳۸۴	دامنِ پرہیز	۱۷۲	۲
۳۸۵	مزاجِ دل	۱۷۴	۱
۳۸۶	ذوقِ زخمِ غمزۂ خونخوارہ	۱۷۴	۵
۳۸۷	گردِ بلا	۱۷۵	۲
۳۸۸	شوخیِ شبرنگِ عشق	۱۷۵	۲
۳۸۹	غنچۂ شوق	۱۷۵	۳
۳۹۰	برقِ دانش فروزِ جوہرِ کل دودِ اندیشہ ہای باطلِ ماست	۱۷۶	۲
۳۹۱	کشت زارِ ملال	۱۷۶	۴

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۳۹۲	پردہ بافِ دریچۂ دل	۱۷۶	۵
۳۹۳	دیباچۂ سیہ رویی	۱۷۶	۸
۳۹۴	موج خیزِ ملال	۱۷۶	۹
۳۹۵	بستانِ آتش	۱۷۷	۱
۳۹۶	مرغِ نغمہ سنجِ گلستانِ آتش	۱۷۷	۱
۳۹۷	شعلۂ جمال	۱۷۷	۲
۳۹۸	لالہ زارِ داغ گلستانِ آتش است	۱۷۷	۵
۳۹۹	دستِ شعلہ بدامانِ آتش	۱۷۷	۸
۴۰۰	دودمانِ تفرقہ زاد	۱۷۸	۲
۴۰۱	بیع گاہِ دیر و حرم	۱۷۸	۵
۴۰۲	دینِ شکستہ و دلِ پرخون	۱۷۸	۵
۴۰۳	فوجِ ناز و عشوہ	۱۷۸	۶
۴۰۴/۱	خاصۂ چمنِ اختراع	۱۷۸	۹
۴۰۴/۲	بلبلِ عشرت	۱۷۹	۳
۴۰۵	کفرِ عشق	۱۸۰	۴
۴۰۶	کلیمِ لن ترانی نشنو	۱۸۱	۱۱
۴۰۷	خرقۂ روح الامین	۱۸۱	۱۳
۴۰۸	باغِ طبع - خلدِ تازگی	۱۸۲	۵
۴۰۹	در نہادم شعلہ را نشو و نما آشوبی	۱۸۳	۳
۴۱۰	کافرستان	۱۸۱	۴

	ترکیب / استعاره	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۴۱۱	بیرونِ بزمِ خوبی	۱۸۲	۱
۴۱۲	شیوہ غارتگرِ صد قافلہ جان	۱۸۵	۱
۴۱۳	زمزمۂ مہر و وفا	۱۸۶	۲
۴۱۴	صیتِ دل بردنِ آن غمزہ	۱۸۶	۳
۴۱۵	محنت کدۂ غم	۱۸۶	۶
۴۱۶	بستانِ عشق	۱۸۷	۳
۴۱۷	تیشۂ بازیچہ	۱۸۷	۷
۴۱۸	طوفانِ حسن	۱۸۸	۱
۴۱۹	خان و مانِ مرہم	۱۸۸	۲
۴۲۰	خضرِ وادیِ عشق	۱۸۸	۴
۴۲۱	گوشہ نشینانِ قدس	۱۸۸	۷
۴۲۲	دامنِ کرشمہ	۱۸۸	۲
۴۲۳	عنانِ فرصت	۱۸۹	۱
۴۲۴	مکینِ وسوسہ	۱۸۹	۳
۴۲۵	جاسوسِ طبع	۱۸۹	۳
۴۲۶	فریب گاہِ سلامت	۱۸۹	۴
۴۲۷	زہرِ چشم	۱۸۹	۷
۴۲۸	کوچہ ہای قدسیان	۱۹۰	۹

ردیف "ثای مثلثہ"

	ترکیب / استعاره	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۴۲۹	گلچینِ عشق	۱	۱
۴۳۰	باغِ ذوق	۱	۱
۴۳۱	خلوتِ ضمیر	۱	۲
۴۳۲	بحرِ علم، کشتیِ شبہ	۱	۴
۴۳۳	سیلابِ فتنہ	۱	۵

ردیف "جیم فارسی"

	ترکیب / استعاره	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۴۳۴	لبالب شدن از یار	۱	۱
۴۳۵	مرہم کدۂ عشق	۱	۲
۴۳۶	شیونِ جانسوز	۲	۳
۴۳۷	محنت کدۂ عشق	۲	۴

ردیف "حای مہملہ"

	ترکیب / استعاره	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۴۳۸	بتخانۂ عداوت و بیت الحرامِ صلح	۱	۲
۴۳۹	دور باشِ غمزہ	۱	۶

ردیف "خای معجمہ"

	ترکیب / استعاره	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۴۴۰	حریمِ یگانگی	۱	۹
۴۴۱	قبای ناز	۱	۲

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
	ردیف "دال"		
۴۴۲	خوبان چو بہم گرمیِ بازار فروشند (ہمہ اشعارِ غزل)	۲	۱
۴۴۳	مصافِ عشق	۳	۳
۴۴۴	گردِ فتنہ	۳	۳
۴۴۵	میِ لعل دل آشوب	۵	۲
۴۴۶	سیلِ غیرت	۵	۳
۴۴۷	ننگِ آرمیدنہای حیرانی	۵	۴
۴۴۸	گلِ امید۔ باغِ آرزو	۵	۵
۴۴۹	لبِ امید گزیدن	۶	۲
۴۵۰	معتکفِ کعبۂ انس	۶	۵
۴۵۱	چمنِ عشق	۶	۷
۴۵۲	از گریبانِ غم سر بر زدن	۷	۱
۴۵۳	زہرِ بیغمی	۷	۳
۴۵۴	سلسلۂ غالیہ گون	۸	۹
۴۵۵	طائرِ گلشنِ عشق	۱۰	۶
۴۵۶	مغزِ درد	۳	۱
۴۵۷	جامِ ترحم	۱۰	۲
۴۵۸	کوچۂ ناموس وننگ	۱۱	۳
۴۵۹	جوہرِ شمشیرِ ناز	۱۱	۵
۴۶۰	خونِ ترحم	۱۲	۱
۴۶۱	شکنجہ کند خونِ کائنات	۱۲	۶
۴۶۲	پای بستۂ تعبیر	۱۳	۲
۴۶۳	بوستانِ خرابی	۱۳	۳
۴۶۴	مایہ گسترِ تعمیر	۱۳	۳
۴۶۵	شہرِ بخت	۱۳	۷
۴۶۶	صحرای درون	۱۵	۱
۴۶۷	جلوۂ شیرین نشان	۱۵	۱
۴۶۸	از جیبِ عقل نقدِ ہوش بردن	۱۵	۲
۴۶۹	گوہرِ گنجِ جنون	۱۵	۲
۴۷۰	درونِ بزمِ راز	۱۵	۴
۴۷۱	شکارستانِ دل	۱۵	۶
۴۷۲	باطل نامۂ سحر و فسون	۱۵	۷
۴۷۳	گردابِ ملامت	۱۵	۱۰
۴۷۴	آرایشِ بزمِ تمنا	۱۶	۱
۴۷۵	حریمِ سینہ	۱۶	۲
۴۷۶	اشکِ معصیت از مژۂ آرزو چکد	۱۷	۲
۴۷۷	تشنگی بہ عشق فروشم	۱۷	۴
۴۷۸	شہرِ عشق	۱۸	۳
۴۷۹	حریمِ دل	۱۸	۵

	ترکیب / استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۴۸۰	بباغِ حُسن گیاہِ ہوس	۱۹	۱
۴۸۱	بلبلِ دل	۱۹	۵
۴۸۲	زخمِ ناوکِ درد	۱۹	۲
۴۸۳	ترکتازِ بلا	۲۰	۲
۴۸۴	لذّتِ چکانیِ غم	۲۰	۴
۴۸۵	زہرِ بلا	۲۱	۲
۴۸۶	سیلِ حُسن	۲۱	۵
۴۸۷	خوشہ چینیِ آیینہ	۲۱	۷
۴۸۸	لالہ زارِ خندہ	۲۲	۳
۴۸۹	ہنگامۂ آشوب	۲۳	۷
۴۹۰	نوشینِ لباسِ قدس	۲۴	۲
۴۹۱	خارزارِ عافیت	۲۴	۵
۴۹۲	حریمِ رضا	۲۵	۱
۴۹۳	نعیمِ بلا	۲۵	۲
۴۹۴	دستِ کرشمہ بستن	۲۵	۴
۴۹۵	کلیدِ گنجِ مراد	۲۵	۵
۴۹۶	بہ عالمی گندم آفتابِ فتنہ کباب	۲۵	۶
۴۹۷	دلِ اجل ـ ہزار قافلہ جان	۲۵	۷
۴۹۸	دیدۂ امید	۱۶	۱
۴۹۹	لذّتِ آوارگی	۱۶	۳

	ترکیب / استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۵۰۰	غبارِ ریا	۲۰	۱۱
۵۰۱	شیرۂ مقصود	۶	۲
۵۰۲	گلشنِ مقصود	۶	۴
۵۰۳	مزاجِ عافیت پرور	۷	۳
۵۰۴	کعبۂ مقصود	۷	۵
۵۰۵	جرعۂ لطف ـ زہرِ ستم	۱۰	۲
۵۰۶	کعبۂ حسنِ قبول	۲۶	۱
۵۰۷	مرحلۂ بی نشانی	۲۶	۲
۵۰۸	بادیۂ عرض وطول	۲۶	[illegible]
۵۰۹	عرشِ محبت	۲۶	[illegible]
۵۱۰	شہرِ قدس	۲۶	۷
۵۱۱	گلشنِ عشق	۲۸	[illegible]
۵۱۲	مرغِ ہمت	۲۸	[illegible]
۵۱۳	آفتابِ طلب	۲۸	[illegible]
۵۱۴	فتنۂ ماتم زدہ ہا	۲۹	[illegible]
۵۱۵	معرکہ آرای جزا	۲۹	[illegible]
۵۱۶	شاہینِ امید ـ کبکِ شوق	۳۴	[illegible]
۵۱۷	سمِ گلگونِ فیض	۳۴	[illegible]
۵۱۸	شبدیزِ جان	۳۴	[illegible]
۵۱۹	عندلیبِ قدس	۳۴	[illegible]

	ترکیب/استعاره	شمارهٔ غزل	شمارهٔ شعر
۵۲۰	دستِ شوخیهای عشق	۳۴	۶
۵۲۱	فوجِ شادی	۳۴	۷
۵۲۲	چینِ سنبلِ زلف	۳۵	۱
۵۲۳	دلِ غنودهٔ روحانیان	۳۵	۶
۵۲۴	چراغِ حرم و دیر	۳۶	۲
۵۲۵	همّت فروشِ طی	۳۷	۴
۵۲۶	باغِ وصل	۳۷	۶
۵۲۷	دستِ خزان ودی	۳۷	۶
۵۲۸	کلیدِ توبه خریدم برای باغِ بهشت	۳۷	۷
۵۲۹	بیگانگی آموزِ حیا	۳۹	۹
۵۳۰	تذروِ طرب	۳۹	۱
۵۳۱	زخمِ کفرِ محبّت	۳۹	۳
۵۳۲	چراغِ بزمِ یقینم نه شمعِ اہلِ دلیل	۳۹	۵
۵۳۳	عبیرِ طرّهٔ حور	۳۹	۶
۵۳۴	شمعِ طبع	۳۹	۷
۵۳۵	خمیرمایهٔ آسایش	۴۰	۴
۵۳۶	گہرِ آفتاب و مہ	۴۰	۷
۵۳۷	حصارِ معنی	۴۲	۵
۵۳۸	نہالِ مہر	۴۳	۲
۵۳۹	نفس گدازی	۴۴	۳

	ترکیب/استعاره	شمارهٔ غزل	شمارهٔ شعر
۵۴۰	صیدگاهِ غمزه	۴۴	۵
۵۴۱	از نگاهِ گرمِ عرفی دیده مالامال بود	۴۵	۶
۵۴۲	بادهٔ حکمت کشیدم، نشهٔ غفلت	۴۷	۲
	فرود		
۵۴۳	باده بالای شراب رازِ خاموشی بود	۴۷	۵
۵۴۴	باغِ حجاز	۴۸	۵
۵۴۵	تماشاگاهِ حسن	۴۸	۶
۵۴۶	آشوبِ خریدار	۴۸	۱۱
۵۴۷	میزانِ وحدت	۴۸	۱۲
۵۴۸	چاشنیِ زار	۴۸	۱۳
۵۴۹	زخمِ غمزه	۴۹	۴
۵۵۰	گردنِ روح القدس	۴۹	۵
۵۵۱	دار الشفای عشق	۴۹	۶
۵۵۲	کفرآبادِ دل	۴۹	۸
۵۵۳	بتهای پندار	۴۹	۸
۵۵۴	ناسورِ کہنِ ریش	۵۰	۱
۵۵۵	شکرِ دریوزه گدازِ دل درویش	۵۰	۲
۵۵۶	خلوت گہِ معنی	۵۰	۳
۵۵۷	آتشِ آتش نشان	۵۱	۱
۵۵۸	ذوقِ در خاک تپیدن	۵۲	۱

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۵۵۹	حلاوتِ الماس	۵۴	۴
۵۶۰	شمعِ آفتاب	۵۴	۶
۵۶۱	حریصِ زمزمۂ زہرخند	۵۵	۲
۵۶۲	غزالِ رمیدۂ مقصود	۵۵	۴
۵۶۳	شربتِ کام ـ زہرپند	۵۵	۵
۵۶۴	مکسانِ امید	۵۵	۶
۵۶۵	طورِ سینۂ عرفی	۵۵	۸
۵۶۶	آرایشِ آوازہ	۵۶	۱
۵۶۷	کاروانِ کعبۂ دل	۵۹	۳
۵۶۸	شمعِ جان	۵۹	۴
۵۶۹	ملکِ دلبری	۶۰	۳
۵۷۰	طوبیٰ خلدِ عافیت	۶۱	۲
۵۷۱	طورِ عشق	۶۱	۵
۵۷۲	غم آباد	۶۳	۱
۵۷۳	مجموعہ سازِ عشق	۶۴	۵
۵۷۴	چمنِ انتظار	۶۸	۱
۵۷۵	جمالِ شاہدِ امید	۶۸	۱
۵۷۶	چشمۂ امید	۶۸	۲
۵۷۷	آستانِ عناد	۶۸	۶
۵۷۸	ملالِ طراوتِ گدازِ محرمی	۶۸	۷

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۵۷۹	عروسِ صبر	۶۸	۷
۵۸۰	جامِ جم بہ فرقِ جیحون نشکند	۶۷	۳
۵۸۱	رہینِ حرف وصوت	۶۹	۵
۵۸۲	طایرِ بت کدہ و مرغِ حرم	۷۰	۲
۵۸۳	شہیدانِ شہادت گہِ عشقِ ازل	۷۰	۵
۵۸۴	شہرِ وجود	۷۱	۸
۵۸۵	حریمِ گلشنِ عشق	۷۵	۸
۵۸۶	کلیدِ گنجِ گدائی	۷۵	۱۰
۵۸۷	سینۂ داغ می خورد	۶۱	۶
۵۸۸	لبِ شعلہ می گزد	۶۱	۵
۵۸۹	لبِ شیون طرازہ	۶۰	۵
۵۹۰	بارِ غم بہ دوشِ دل	۵۹	۷
۵۹۱	رعایای ہمت پست	۷۲	۶
۵۹۲	شاہدِ معنی	۷۶	۳
۵۹۳	خوی فشانیِ پیشانی حیا	۷۵	۱۲
۵۹۴	آمادۂ آشوبِ قیامت	۷۶	۱
۵۹۵	پنجہ در پنجۂ خورشیدِ قیامت	۷۶	۵
۵۹۶	آبِ شمشیرِ غم	۷۷	۶
۵۹۷	شاہدِ امید	۷۷	۷
۵۹۸	کرشمہ دست در آغوشِ نوشخند	۷۹	۱

	ترکیب/ استعاره	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر		ترکیب/ استعاره	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۵۹۹	غبارِ فتنہ	۷۹	۱	۶۱۹	تنگِ ثواب	۸۹	۳
۶۰۰	آتشِ حسنِ تو شعلہ خیز شود	۷۹	۲	۶۲۰	زنورِ شعلۂ او آفتاب بگدازد	۸۹	۳
۶۰۱	صباحِ عید وصال	۷۹	۶	۶۲۱	سرجوشِ لذتِ غمِ مجنون	۸۷	۶
۶۰۲	تشویشِ نفس	۸۰	۱	۶۲۲	ہزار ناوکِ جادو نگن	۹۱	۲
۶۰۳	چشمہ زائی حیرانی	۷۹	۷	۶۲۳	صید گہِ ناز	۹۱	۳
۶۰۴	کفر اندودہ بہ اسلام	۸۲	۱	۶۲۴	سحرگاہِ جزا	۹۳	۳
۶۰۵	شاہدِ حسن	۸۴	۷	۶۲۵	ملامتِ دوری	۸۹	۶
۶۰۶	لعلِ آفتاب	۸۵	۱۰	۶۲۶	شمشیرِ تغافل	۹۴	۳
۶۰۷	دریای آتش	۸۶	۳	۶۲۷	مرہمِ داغِ دردن	۹۵	۲
۶۰۸	جولان گاہِ شاہِ حسن	۸۶	۶	۶۲۸	شہنشاہِ جہانِ عشقم	۱۸	۲
۶۰۹	مسیحا دمانِ حسن	۸۷	۲	۶۲۹	منم پیغمبرِ اہلِ محبت	۹۸	۳
۶۱۰	حرزِ کرشمہ بہ لبِ افسون	۸۷	۲	۶۳۰	معراجِ بلا ۔ جبریلِ غم	۹۸	۳
۶۱۱	بازیچہ ہای ناز	۸۷	۴	۶۳۱	گلنارِ جانِ من	۹۹	۱
۶۱۲	لوحِ راز	۸۷	۵	۶۳۲	صیدی ... نمی رمید	۹۹	۳
۶۱۳	لذت شناسِ زخمِ شبخون	۸۷	۵	۶۳۳	خرابِ طورِ اسیرانِ آرزو سوز	۱۰۲	۳
۶۱۴	نوشِ خندۂ لبِ میگون	۸۷	۷	۶۳۴	رہروِ بادیۂ عشق	۱۰۵	۱
۶۱۵	دلِ تنگ عیش	۸۸	۳	۶۳۵	شہرِ دل خاصۂ سلطانِ محبت گردید	۱۰۵	۲
۶۱۶	بادِ کوچۂ غم	۸۸	۴				
۶۱۷	شمعِ حسرت	۸۸	۷	۶۳۶	عاملِ تقدیر	۱۰۵	۲
۶۱۸	شربتِ بیمارِ عشق	۸۹	۲	۶۳۷	دست و دامانِ امید	۱۰۵	۱۲

	ترکیب / استعاره	شمارهٔ غزل	شمارهٔ شعر
۶۳۸	جلوه گاهِ عدم	۱۰۶	۲
۶۳۹	جنّتِ آرایشِ وجود	۱۰۶	۳
۶۴۰	صید گاهِ جهان	۱۰۶	۵
۶۴۱	نورِ خلوت	۱۰۷	۴
۶۴۲	گلخن فروزِ عشق	۱۰۷	۵
۶۴۳	باغِ بخت	۱۰۸	۴
۶۴۴	نوبهارِ چمن طراز	۱۰۸	۴
۶۴۵	بازارِ قیامت	۱۰۹	۴
۶۴۶	میدانِ طلب	۱۱۰	۲
۶۴۷	سلسله جنبانِ تمنّا	۱۱۱	۱
۶۴۸	نسیمِ باغِ دوست	۱۱۲	۳
۶۴۹	یاسمین زار	۱۱۲	۳
۶۵۰	ابرِ جلوهٔ هستی	۱۰۶	۲
۶۵۱	شهرِ دل خانهٔ سلطانِ محبت گردید	۱۰۵	۲
۶۵۲	برهمنِ بتکدهٔ غم	۱۱۳	۴
۶۵۳	دیدهٔ افتاده بین	۱۱۴	۳
۶۵۴	تیغِ غم	۱۱۵	۱
۶۵۵	مرغِ دل ـ احتراز از دامِ درد	۱۱۶	۱
۶۵۶	کنارِ بامِ درد	۱۱۶	۱
۶۵۷	آرامِ درد	۱۱۶	۲
۶۵۸	گیاهِ غم	۱۱۷	۳
۶۵۹	نشترِ ذوق	۱۱۷	۲
۶۶۰	هوای آستان بوسِ وصال	۱۱۷	۵
۶۶۱	طوفِ کعبهٔ غم	۱۱۹	۲
۶۶۲	کوهِ بلا در سینه	۱۱۹	۷
۶۶۳	مرهمِ بهبود	۱۲۰	۱
۶۶۴	به شاهراهِ دلم خارِ فتنه چندان ریز	۱۲۴	۷
۶۶۵	شاهدِ خلوت گهِ غیب	۱۲۵	۶
۶۶۶	حجابِ آب ورنگ	۱۲۷	۲
۶۶۷	خاکِ فتنه	۱۲۹	۳
۶۶۸	کعبهٔ شادی	۱۲۹	۷
۶۶۹	طوطیانِ قدسی	۱۳۰	۳
۶۷۰	دیرِ غم	۱۲۹	۷
۶۷۱	نرگسِ ناز	۱۳۴	۵
۶۷۲	زهرِ خنده	۱۳۷	۳
۶۷۳	زمینِ بلاخیز	۱۳۹	۵
۶۷۴	مزاجِ خسِ باغِ عشق	۱۴۲	۲
۶۷۵	دستِ شعله ـ جیبِ خس	۱۴۲	۲
۶۷۶	روزِ جلوهٔ عدل	۱۴۲	۳
۶۷۷	کو سحرِ غزنوی که بت از جیبِ بین کشد	۱۳۴	۱

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۶۷۸	متاعِ شکوہ بہ بازارِ دادرس نکشد	۱۴۲	۳
۶۷۹	کرِشمۂ چشمہ تہی سازد	۱۴۲	۴
۶۸۰	تذروِ بہشتِ وفا	۱۴۲	۵
۶۸۱	ہدفِ تیرِ ملامت	۱۴۳	۳
۶۸۲	زنّار کر بستۂ ایماں	۱۴۳	۸
۶۸۳	گلِ نیاز ـــ خوشۂ نگاہ	۱۴۶	۲
۶۸۴	بتکدۂ عشق	۱۴۶	۵
۶۸۵	قلزمِ اندیشہ	۱۴۸	۲
۶۸۶	خطبۂ مملکتِ نیستی	۱۴۸	۷
۶۸۷	ندیمانِ بزمِ عشق	۱۴۹	۴
۶۸۸	سنگِ جفا	۱۵۰	۱
۶۸۹	پیمانۂ خون	۱۵۰	۶
۶۹۰	دماغِ دل	۱۴۱	۵
۶۹۱	فتراکِ غمزہ	۱۴۹	۲
۶۹۲	شمشیرِ غمزہ	۱۴۹	۴
۶۹۳	قفلِ اسرار و کلیدِ نفس	۱۵۱	۱
۶۹۴	چشمِ فراست	۱۵۱	۳
۶۹۵	صیدگہِ ہمت	۱۵۱	۴
۶۹۶	موسمِ لطف	۱۵۱	۶
۶۹۷	بلبلِ گلشنِ عشق	۱۵۱	۷
۶۹۸	لبِ شہد فروش	۱۵۱	۲
۶۹۹	ذوقِ جنون	۱۵۲	۱
۷۰۰	سرچشمۂ تراوشِ دشنام	۱۵۳	۳
۷۰۱	وادیِ عقل و جنون	۱۵۴	۴
۷۰۲	نامۂ دانش ـــ رسالۂ مستی	۱۵۶	۲
۷۰۳	شعبدۂ میزبانِ دہر	۱۵۶	۶
۷۰۴	شرابِ نیستی	۱۵۸	۷
۷۰۵	پردۂ پندار	۱۵۸	۱۲
۷۰۶	دودِ درد	۱۵۹	۲
۷۰۷	یک چمن گل	۱۵۹	۳
۷۰۸	قصرِ شادی را بنا در زمینِ غم	۱۵۹	۶
۷۰۹	ساقِ کرشمہ	۱۶۰	۱
۷۱۰	بحسنِ شرمِ خطاپیشگاں	۱۶۰	۵
۷۱۱	جامِ عقل ـــ کرشمۂ جنون	۱۶۱	۳
۷۱۲	دوستیِ سعادت نما	۱۶۳	۳
۷۱۳	عنانِ نسیمِ صبا	۱۶۲	۸
۷۱۴	ننگِ عافیت	۱۶۲	۱
۷۱۵	مجمعِ ہستی	۱۶۳	۲
۷۱۶	ساکنانِ ملکِ ہستی	۱۶۲	۲
۷۱۷	طوفانِ آتش	۱۶۴	۲

	ترکیب/استعاره	شمارهٔ غزل	شمارهٔ شعر
۷۱۸	نخلِ وسوسه	۱۶۵	۳
۷۱۹	بادِ حادثه	۱۶۵	۴
۷۲۰	راهِ بختِ ستم پیشه	۱۶۵	۵
۷۲۱	دُردِ شکوه	۱۶۶	۲
۷۲۲	کارگهِ خیال	۱۶۶	۳
۷۲۳	پنجهٔ عافیت	۱۶۲	۶
۷۲۴	دلِ اندیشه	۱۶۵	۱
۷۲۵	این فتنه خیزره	۱۶۸	۱
۷۲۶	بادهٔ بی شرم	۱۶۹	۲
۷۲۷	ذوقِ طاعت بت	۱۶۹	۶
۷۲۸	سلطانِ قناعت	۱۷۰	۴
۷۲۹	بندهٔ تمکینِ دل	۱۷۰	۳
۷۳۰	گلِ امیدِ صیادی	۱۷۱	۳
۷۳۱	خزانِ شکوه	۱۷۱	۶
۷۳۲	گلریزِ شکر	۱۷۱	۶
۷۳۳	دوش بردوشِ عقول	۱۷۲	۱
۷۳۴	عرشِ قبول	۱۷۲	۱
۷۳۵	خلعتِ محرمیِ خلوتِ ذات	۱۷۳	۱
۷۳۶	گنجِ توفیقِ شهادت	۱۷۳	۲
۷۳۷	شاهدِ وصل	۱۷۶	۱
۷۳۸	صیدگهِ جور	۱۷۵	۵
۷۳۹	ذوقِ بیهوشم نماید، شوقِ باهوش آورد	۱۷۶	۱
۷۴۰	مسندِ توفیقِ شهیدان	۱۷۷	۱
۷۴۱	چاشنیِ شربتِ درد	۱۷۷	۲
۷۴۲	مگسِ دل بلبِ جان بنشیند	۱۷۷	۲
۷۴۳	زهرِ غم بگلوی فراغ می ریزد	۱۷۸	۱
۷۴۴	میِ طرب	۱۷۸	۱
۷۴۵	خارِ فتنه براهِ سراغ می ریزد	۱۷۸	۲
۷۴۶	زکاتِ مایهٔ رزق	۱۷۸	۷
۷۴۷	بجیبِ حلّهٔ طاووسِ باغ	۱۷۸	۷
۷۴۸	گهرِ شبِ چراغ	۱۷۸	۸
۷۴۹	کاوکاوِ دلِ خون چکان	۱۷۹	۲
۷۵۰	جهان جهان برهمِ نیم بسمل افتادند	۱۷۹	۶
۷۵۱	صدجواب از پیشِ ناز آید	۱۸۰	۲
۷۵۲	بهشتِ درد	۱۸۰	۹
۷۵۳	دیدهٔ جان گرم نشد	۱۸۱	۱
۷۵۴	تشنه لبِ عشق	۱۸۱	۷
۷۵۵	دوزخِ درد	۱۸۱	۷
۷۵۶	زهرِ غم ـ کامِ خضر	۱۸۳	۲

	ترکیب/استعاره	شمارهٔ غزل	شمارهٔ شعر
۷۵۷	غمکدهٔ سینه	۱۸۲	۳
۷۵۸	خونِ فرشته و دلِ مرغِ حرم خورد	۱۸۳	۲
۷۵۹	زخمِ زجاجِ دوست	۱۸۳	۵
۷۶۰	دیوارِ غم	۱۸۳	۵
۷۶۱	شرحِ کاوکاوِ غم	۱۸۳	۶
۷۶۲	چشمهٔ چشمه خون جوشد	۱۸۳	۷
۷۶۳	آبِ خضر زجامِ کرم خورد	۱۸۳	۸
۷۶۴	سنگِ فتنه	۱۸۴	۳
۷۶۵	دستِ ملامت	۱۸۴	۴
۷۶۶	شهرِ دل لشکرِ غم	۱۸۵	۱
۷۶۷	مرا زغم کدهٔ سینه داغ می روید	۱۸۶	۱
۷۶۸	زبزمگاهِ محبت چراغ می روید	۱۸۶	۱
۷۶۹	روضه روضه گل	۱۸۷	۵
۷۷۰	هزار خضر براهِ سراغ می روید	۱۸۷	۴
۷۷۱	بانگِ درد	۱۸۷	۷
۷۷۲	کمرِ خدمتِ رضا بستند	۱۸۸	۱
۷۷۳	گلِ فتنه	۱۸۸	۴
۷۷۴	کلیدِ بهشت	۱۸۸	۶
۷۷۵	آسیبِ دلبران	۱۸۹	۷
۷۷۶	صلاحِ اندیشِ کار افتادگان	۱۹۲	۳
۷۷۷	که از دنبالِ درد آوازهٔ بهبود می گردد	۱۹۱	۱
۷۷۸	که داغِ سینهٔ پروانه آتش سود می گردد	۱۹۱	۲
۷۷۹	بهارِ باغِ ما دستِ خزان در آستین دارد	۱۹۲	۵
۷۸۰	نفائسِ فیض	۱۹۳	۳
۷۸۱	طبعِ گدا پیشه دریوزه پرست	۱۹۳	۲
۷۸۲	بستانِ ازل	۱۹۴	۳
۷۸۳	پای دلم	۱۹۳	۳
۷۸۴	شپهرِ اندیشه	۱۹۳	۸
۷۸۵	خراشِ نفس	۱۹۴	۹
۷۸۶	سیلِ فقر	۱۹۵	۵
۷۸۷	بسترِ اندیشه	۱۹۵	۷
۷۸۸	خوابگهِ بی خبری	۱۹۵	۷
۷۸۹	شبگیرِ طلب	۱۹۵	۸
۷۹۰	سوداگرِ بازارچهٔ بی هنری	۱۹۵	۹
۷۹۱	جوهریِ لعل طراز	۱۹۶	۵
۷۹۲	تماشاگهِ دیدار	۱۹۷	۶
۷۹۳	هزار صومعهٔ تقوی	۱۹۸	۲

نمبر	ترکیب/استعاره	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر	نمبر	ترکیب/استعاره	
۷۹۴	غبارِ کوچۂ راحت	۱۹۸	۴	۸۱۴	سفالِ ساغرِ دل	۲۱۱
۷۹۵	لباسِ درد	۱۹۸	۴	۸۱۵	صافِ عشرت	۲۱۱
۷۹۶	زہرِ گریہ	۲۰۱	۳	۸۱۶	از دوشِ دلم بارِ تمنّا کم کند	۲۱۱
۷۹۷	زخمِ تیغِ یک رنگی	۲۰۲	۳	۸۱۷	بستہ بستہ غم آرند	۲۱۲
۷۹۸	کو گلابِ کفر تا بہ چہرۂ ایمان زنم	۲۰۲	۶		سمن فشانم و خاشاک بر سرم	
۷۹۹	گرد فشانندۂ عصیان	۲۰۳	۱	۸۱۸	ریزند	۲۱۲
۸۰۰	خوانِ محبّت	۲۰۳	۲		اچہ گل دہم کہ بہ دل زخمِ نشترم ریزند	
۸۰۱	نقشِ جمال	۲۰۴	۱	۸۱۹	نالۂ نیاز آلود	۲۱۳
۸۰۲	لذّتِ کفر	۲۰۶	۳	۸۲۰	لعابِ نازِ بر انداز	۲۱۳
۸۰۳	پیکِ خیال	۲۰۷	۲	۸۲۱	صلحِ ناز آلود	۲۱۳
۸۰۴	وادیِ طلب	۲۰۷	۵	۸۲۲	زنجیرِ عدم	۲۱۴
۸۰۵	خدنگِ غمزہ	۲۰۸	۲	۸۲۳	من از ان دردِ گران مایہ چہ	۲۱۴
۸۰۶	چشمِ صید انداز	۲۰۸	۲		لذّت یابم	
۸۰۷	صحبتِ شادی	۲۰۹	۱	۸۲۴	نمک فروشیِ بانسارہا بداغ دہند	۲۱۵
۸۰۸	ناخنِ غم	۲۰۹	۱	۸۲۵	طبیبِ عشق	۲۱۵
۸۰۹	سلطانِ دردِ کشورِ دل	۲۰۹	۳	۸۲۶	سیلِ نور	۲۱۵
۸۱۰	کرشمہ نار	۲۰۹	۴	۸۲۷	نسیمِ گل طلبان	۲۱۶
۸۱۱	موسمِ آہ و فغان	۲۰۹	۷	۸۲۸	بزمِ نبیذ فروشان	۲۱۶
۸۱۲	ثمرہای گلو سوزِ بلا	۲۱۰	۲	۸۲۹	قفسِ شوق	۲۱۷
۸۱۳	دامانِ نفس در دستِ دعا افتد	۲۱۰	۴	۸۳۰	دامنِ خلوت و جیبِ شبِ تار	۲۱۷

	ترکیب/استعاره	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۸۳۱	کاد کاد غم	۲۱۸	۷
۸۳۲	چراغِ خلوت اندیشه	۲۲۰	۲
۸۳۳	بادیۂ راز	۲۲۰	۵
۸۳۴	شهد ناکهتِ دل خواهد داد	۲۲۳	۳
۸۳۵	بیخودی شوق ... خوانِ وصال	۲۲۳	۴
۸۳۶	هرکه در ساغرِ دل زهرِ عتابی دارد	۲۲۴	۲
۸۳۷	مصافِ غمِ دل	۲۲۵	۱
۸۳۸	خرد دار الشفاو جهل محنت خانه می سازد	۲۲۶	۱
۸۳۹	زاغانِ هوس	۲۲۷	۱
۸۴۰	کشتزارِ گریه	۲۱۹	۳
۸۴۱	ابرِ غم	۲۱۹	۴
۸۴۲	بازارِ شیادی	۲۲۶	۵
۸۴۳	لبِ اهلِ حقیقت درِ راز افشاند	۲۲۸	۱
۸۴۴	از دامنِ دل گردِ مجاز افشاند	۲۲۸	۱
۸۴۵	غیرتِ شبنمِ خلد	۲۲۸	۳
۸۴۶	جامۂ ناز	۲۲۸	۶
۸۴۷	جناحِ همت	۲۳۰	۲
۸۴۸	بادِ غفلت	۲۳۰	۷
۸۴۹	هلاکِ عربده و کج نهادنِ کله	۲۳۱	۲
۸۵۰	دستِ رحمت	۲۳۱	۵
۸۵۱	تازیانۂ خشم	۲۳۱	۵
۸۵۲	سراپردۂ قرب	۲۳۲	۳
۸۵۳	ساده لوحانِ عطا دوست	۲۳۲	۱۰
۸۵۴	آلودۂ امیدِ شفا	۲۳۲	۱۱
۸۵۵	کمندِ عقل	۲۳۳	۱
۸۵۶	فتنه خیزی شبهای تار	۲۳۳	۴
۸۵۷	فروغِ شعلۂ دل	۲۳۳	۲
۸۵۸	شمعِ راهِ تیره دلان	۲۳۴	۲
۸۵۹	دلِ شبهای داج	۲۳۴	۲
۸۶۰	غم شبیخون می زند	۲۳۵	۱
۸۶۱	میوۂ نخلِ مراد	۲۳۵	۳
۸۶۲	آیینۂ اندیشه نما	۲۳۶	۱
۸۶۳	پای بر یاس فشردم	۲۳۶	۵
۸۶۴	غمِ امید	۲۳۶	۵
۸۶۵	متاعِ تسلی	۲۳۷	۲
۸۶۶	جهانِ مهر و وفا	۲۳۷	۸
۸۶۷	یاسِ تمنا	۲۳۸	۲
۸۶۸	تماشای معانی	۲۳۸	۳
۸۶۹	فضولیهای عقلِ اصطلاح اندیش	۲۳۸	۲

	ترکیب / استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۸۷۰	عقلِ فضول	۲۳۹	۲
۸۷۱	کوکو زدنِ فاختۂ سرو در آغوش	۲۳۹	۷
۸۷۲	خمار بیخود و خمیازہ است می گردد	۲۴۱	۵
۸۷۳	ترکتازِ جاہ	۲۴۲	۳
۸۷۴	طفلانِ ہوس	۲۴۳	۳
۸۷۵	طلب کن دایہ ای کش زہر بیرون آید از پستان	۲۴۳	۳
۸۷۶	نخچیرِ بیابانِ محبت	۲۴۳	۴
۸۷۷	داغِ ندامت	۲۴۶	۱
۸۷۸	از وفا لبالب شو	۲۴۶	۴
۸۷۹	دستۂ گلِ غم	۲۴۶	۷
۸۸۰	دشتِ ریا	۲۴۷	۲
۸۸۱	غمکدۂ عشق	۲۴۸	۲
۸۸۲	شاخِ تمنّا	۲۴۸	۲
۸۸۳	گلِ آشوب	۲۴۹	۱
۸۸۴	مستانِ خردسوز	۲۵۰	۲
۸۸۵	مستیِ کرشمہ و ناز	۲۵۱	۳
۸۸۶	بہشتِ وصال	۲۵۱	۴
۸۸۷	حریمِ وصال	۲۵۱	۵
۸۸۸	روضۂ عشق	۲۵۱	۹
۸۸۹	تذروِ عافیت	۲۵۱	۹
۸۹۰	میکدہ آشوب و عافیت کوش	۲۵۲	۲
۸۹۱	نفسِ زمہریر	۲۵۲	۴
۸۹۲	تراشہ چینِ خراباتیانِ مدہوش	۲۵۲	۵
۸۹۳	گہرِ عجز و نیاز	۲۵۳	۱
۸۹۴	دامانِ دل ــ نقدِ مراد	۲۵۳	۲
۸۹۵	گردِ غم ــ دیدۂ جان	۲۵۳	۳
۸۹۶	دامنِ عشوہ	۲۵۳	۳
۸۹۷	گوہرِ راز	۲۵۳	۴
۸۹۸	جامۂ ناز	۲۵۳	۵
۸۹۹	لبِ ساز	۲۵۳	۶
۹۰۰	قدحِ نوشِ ذوق	۲۵۴	۴
۹۰۱	تیغِ غمزہ	۲۵۵	۳
۹۰۲	ملکِ عشق	۲۵۶	۱
۹۰۳	کشورِ وجود	۲۵۶	۳
۹۰۴	سر از فتراک می روید	۲۶۰	۲
۹۰۵	زمینِ سینہ ہای چاک	۲۶۰	۳
۹۰۶	جان فشانند و دل غمناک می روید	۲۶۰	۴
۹۰۷	کشتِ زہرناک از وادی ادراک می روید	۲۶۰	۵

	ترکیب/استعاره	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۹۰۸	آہوی معنی می چرد در وادیِ ہستی	۲۶۰	۵
۹۰۹	شہید... از خاک می روید	۲۶۰	۷
۹۱۰	لقمۂ کام	۲۶۱	۲
۹۱۱	رہروِ بادیۂ عشق	۲۶۲	۱
۹۱۲	شہرِ دل خاصۂ سلطانِ محبت گردید	۲۶۲	۲
۹۱۳	عاملِ تدبیر	۲۶۲	۲
۹۱۴	جگرِ صبحِ مراد	۲۶۲	۷
۹۱۵	شبیخونِ غم و درد	۲۶۲	۷
۹۱۶	آتشکدۂ عشق	۲۶۲	۸
۹۱۷	آئینِ طعن و شیوۂ دشنام	۲۶۳	۲
۹۱۸	می جوشد از تنورِ دلم چشمہ چشمہ خون	۲۶۳	۶
۹۱۹	آرام در خون می تپد	۲۶۵	۲
۹۲۰	غزالِ قدس	۲۶۷	۲
۹۲۱	گلشنِ عیش	۲۶۷	۳
۹۲۲	دیرِ عشق	۲۶۷	۳
۹۲۳	کہ از شکنجۂ اسلام رستہ می آید	۲۶۷	۴
۹۲۴	از شمایلِ عقلم جنون چکد	۲۶۸	۱
۹۲۵	میوۂ غم	۲۶۹	۱

	ترکیب/استعاره	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۹۲۶	اندیشۂ غم دماغم نخورد	۲۶۹	۲
۹۲۷	دو صد شیشۂ خون ز دماغم چکید	۲۶۹	۳
۹۲۸	نوبادۂ نخلِ باغ	۲۶۹	۳
۹۲۹	دوزخی ریختم اندر جگرِ خامی چند	۲۷۱	۱
۹۳۰	بوقلمونِ جمعِ ہنر پیشہ	۲۷۱	۳
۹۳۱	نعمتِ راست روی	۲۷۱	۶
۹۳۲	جامِ جفا	۲۷۱	۱۱
۹۳۳	زنجیرِ خرد	۲۷۴	۱
۹۳۴	مستی و آشوبِ جنون	۲۷۳	۱
۹۳۵	جانِ سلامت روی	۲۷۳	۲
۹۳۶	طبیبِ اجل	۲۷۴	۳
۹۳۷	جامِ قرب	۲۷۴	۵
۹۳۸	عافیتِ ہرزہ خند	۲۷۴	۷
۹۳۹	بلبلِ باغِ خود و نو گلِ بستانِ خود اند	۲۷۵	۳
۹۴۰	نیشترزارِ کسان و شکرستانِ خود اند	۲۷۵	۶
۹۴۱	ارادۂ جولانِ عافیت	۲۷۶	۳
۹۴۲	دمِ شمشیرِ عشق	۲۷۶	۳
۹۴۳	جانگدازیِ درد	۲۷۷	۳

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۹۴۴	مرادِ محال	۲۷۸	۵
۹۴۵	ہمخانگیِ جان	۲۷۹	۶
۹۴۶	بہارِ نیستی	۲۸۱	۵
۹۴۷	بوتۂ غم	۲۸۲	۱
۹۴۸	رخِ نظّارۂ ادراک	۲۸۲	۳
۹۴۹	افسانۂ ہجران	۲۸۳	۲
۹۵۰	غبارِ غم	۲۸۳	۳
۹۵۱	تازہ نوی دل گرد است	۲۸۳	۲
۹۵۲	خلوتیانِ دل خاک	۲۸۴	۹
۹۵۳	صیدگہِ اہلِ نظر	۲۸۴	۱۱
۹۵۴	چراغِ انجمنِ طور	۲۸۵	۳
۹۵۵	داغِ تشنگی	۲۸۵	۴
۹۵۶	شعلہ از نمِ آبِ حیات داغ شود	۲۸۵	۴
۹۵۷	جنونِ غیرت	۲۸۶	۳
۹۵۸	برقِ شباب	۲۸۶	۵
۹۵۹	ردیِ گرمِ وفا	۲۸۶	۷
۹۶۰	شوقِ ناوکِ صید افگنی	۲۸۸	۴
۹۶۱	تندروانِ حرم	۲۸۸	۵
۹۶۲	دلِ جیحون	۲۸۹	۱
۹۶۳	سیمابِ غفلت ریخت آسایش بگوش	۲۸۷	۳

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۹۶۴	تیغِ ناز۔ زیورِ بہشت	۲۸۹	۴
۹۶۵	آرایشِ مزارِ شہیدِ ستم	۲۸۹	۴
۹۶۶	باشد سفال میکدہ آیینۂ مراد	۲۸۹	۵
۹۶۷	خوانِ گردش ہای دہر	۲۹۱	۳
۹۶۸	حجابِ ناکسی	۲۹۲	۲
۹۶۹	صد بیابان خارِ خذلان	۲۹۲	۵
۹۷۰	ز روحِ سینۂ عشاق نقشِ غم نرود	۲۹۳	۱
۹۷۱	رزمگاہِ محبت	۲۹۳	۷
۹۷۲	آب و ہوای بہشتِ دل	۲۹۴	۲
۹۷۳	شاہینِ ناز	۲۹۶	۱
۹۷۴	تیرِ نالہ	۲۹۶	۳
۹۷۵	صیدِ مراد	۲۹۶	۳
۹۷۶	غمزۂ نامہربان	۲۹۶	۴

ردیف ذال معجمہ

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۹۷۷	تلخ گریہ را شکر آمیزِ خندہ کن	۱	۳

ردیف رای مہملہ

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۹۷۸	حریمِ سینہ	۱	۱
۹۷۹	گلستانِ جمال	۱	۲

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۹۸۰	رہِ بازارِ الم	۲	۱
۹۸۱	پنجہ بہ الماس کن و دامنِ غم گیر	۲	۱
۹۸۲	بادِ مسیحا	۲	۷
۹۸۳	پای خواہش	۳	۱
۹۸۴	گردنِ نفس	۳	۱
۹۸۵	خلخالِ ساقِ لیلیٰ روی	۳	۳
۹۸۶	داروی اجل	۴	۲
۹۸۷	غمزۂ خونخوارہ	۴	۳
۹۸۸	کج بازیِ سیّارہ	۴	۵
۹۸۹	خمارِ روز و شرابِ شبانہ	۵	۱
۹۹۰	شرابِ یاس	۷	۱
۹۹۱	کشتِ نزارِ غم	۷	۳
۹۹۲	سراغِ سراسیمگانِ شوق	۷	۵
۹۹۲	بیع گاہِ محبت	۷	۷
۹۹۴	فرقِ تیغ آرا	۸	۲
۹۹۵	پای مژگان سای	۹	۲
۹۹۶	زخمِ زہر آسایش	۹	۳
۹۹۷	بادۂ اندوہ	۱۰	۷
۹۹۸	عشوۂ مقصود	۱۳	۱
	ردیف زای معجمہ		
۹۹۹	بادِ نشاط	۱	۳
۱۰۰۰	صبحِ ازل	۱	۵
۱۰۰۱	زخمِ جان شکار	۲	۳
۱۰۰۲	در و بامِ دیدہ	۲	۵
۱۰۰۳	شہیدِ عشوہ	۳	۳
۱۰۰۴	بلاغِ ناموس	۴	۲
۱۰۰۵	شبنمِ آسودگی	۴	۲
۱۰۰۶	ارغوانِ زارِ حیا	۴	۳
۱۰۰۷	آبروی دشنۂ ناز	۴	۴
۱۰۰۸	صد چشمۂ زہر	۴	۵
۱۰۰۹	درونِ چاک چاک	۴	۵
۱۰۱۰	عمل گاہِ پختگی	۵	۲
۱۰۱۱	متاعِ ہوس	۵	۱
۱۰۱۲	ہزار میکدہ از خونِ دل شراب انداز	۷	۳
۱۰۱۳	دمیدِ صبحِ طرب	۷	۹
۱۰۱۴	بختِ سفر کردہ	۷	۹
۱۰۱۵	مردِ ورطۂ بحرِ حقیقت	۷	۱۰
۱۰۱۶	سفینۂ تقلید	۷	۱۰
۱۰۱۷	منصبِ پروانگی	۸	۲

	ترکیب/استعاره	شمارهٔ غزل	شمارهٔ شعر
۱۰۱۸	زبانِ خامشی	۹	۲
۱۰۱۹	نعیم دردِ عشق	۹	۳
۱۰۲۰	خویِ خجلت	۹	۷
۱۰۲۱	جُندِ غم	۹	۸
۱۰۲۲	بازارِ درد و غم	۱۰	۳
۱۰۲۳	شد صبح و شعلہ کرد و داغِ چراغ لیک	۱۰	۴
۱۰۲۴	پروانہ رقصِ شوق در آتش کند ہنوز		
۱۰۲۵	بر قیمتِ حسنِ شعلہ گداز و زبانہ سوز	۱۱	۱
۱۰۲۶	بہانہ گیریِ آسودگی	۱۱	۲
۱۰۲۷	ناموسِ درد پرور	۱۱	۲
۱۰۲۸	شرمِ بہانہ سوز	۱۱	۲
۱۰۲۹	خرمنِ زمانہ	۱۱	۵
۱۰۳۰	سیلِ آتش	۱۱	۶
۱۰۳۱	دریای آتش است محبت کسا نہ سوز	۱۱	۷
۱۰۳۲	آبِ فرصت	۱۲	۱
۱۰۳۳	کاروانِ مشک	۱۲	۲

	ترکیب/استعاره	شمارهٔ غزل	شمارهٔ شعر
۱۰۳۴	غبارِ ظلمتِ عصیان	۱۲	۷
۱۰۳۵	پیچ و تابِ درد	۱۲	۸
	ردیف سینِ مہملہ		
۱۰۳۶	در جامِ عشوہ زہرِ عتاب	۱	۱
۱۰۳۷	جامِ لطف	۱	۲
۱۰۳۸	طفلِ طالع	۱	۵
۱۰۳۹	صیدگاہِ ناز	۱	۷
۱۰۴۰	جلوہ نازِ شیوہ خوبی	۲	۳
۱۰۴۱	کامِ طلب	۲	۴
۱۰۴۲	جلوہ گاہِ آفتابِ من لبِ بام است	۲	۵
۱۰۴۳	رہروانِ دل	۲	۱۱
۱۰۴۴	صد غوطہ در لذّت زند	۲	۹
	ردیف شینِ معجمہ		
۱۰۴۵	سرمایۂ سودای دلِ خام طبع	۱	۲
۱۰۴۶	صحبتِ امّید و بیم	۳	۱
۱۰۴۷	شکنجۂ طبعِ سلیم	۳	۴
۱۰۴۸	جعدِ سمن سا	۴	۸
۱۰۴۹	تعلیمِ ترکِ غمزہ	۵	۷

	ترکیب / استعاره	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۱۰۵۰	دہقانِ طینت	۶	۳
۱۰۵۱	نسیان نشانده ام به یسار و یمین	۶	۱
۱۰۵۲	منافقانه نشین در کمینِ خویش	۶	۵
۱۰۵۳	فردوسِ راز	۷	۱
۱۰۵۴	طورِ دل	۷	۲
۱۰۵۵	دستِ دریوزه	۷	۴
۱۰۵۶	نہالِ فتنه	۹	۲
۱۰۵۷	شہدِ فتنه	۹	۳
۱۰۵۸	صیدگاهِ جفا	۹	۴
۱۰۵۹	معموریِ شہرِ محبّت	۱۰	۳
۱۰۶۰	چاشنیِ شربتِ درد	۱۱	۵
۱۰۶۱	گرمیِ آتشِ مہر	۱۲	۷
۱۰۶۲	این بود در چمنِ عشق گل افشانیِ من	۱۲	۸
۱۰۶۳	محبّت باغبانِ گلشنِ جنّت	۱۶	۳
۱۰۶۴	گلبنِ آسودگی	۱۶	۴
۱۰۶۵	در راهِ دل سبیلِ کنم آبروی خویش	۲۲	۱
۱۰۶۶	آتشِ سوزان شود جاوید جوان باش	۲۴	۴
۱۰۶۷	شیرینیِ امید	۲۵	۴
۱۰۶۸	شبنمِ شادی	۲۵	۷
۱۰۶۹	چمنِ قدس	۲۶	۴
۱۰۷۰	بادۂ شوقِ صنم	۲۷	۲
۱۰۷۱	ترنمہای مرغانِ بہشت	۲۷	۳
۱۰۷۲	وظیفه از جگرِ لخت لخت خویش	۲۸	۱
۱۰۷۳	اوجِ ہوای لاہوت	۲۹	۲
۱۰۷۴	مصرِ گلشن	۳۰	۵
۱۰۷۵	خرابِ آتشِ رمزِ محبّت	۳۱	۵
۱۰۷۶	زخمِ کرشمه	۳۲	۲
۱۰۷۷	چشمِ وحدت بین بروی کفر و دین نگشوده ای	۳۳	۵
۱۰۷۸	طراوتِ حسن	۳۵	۲
۱۰۷۹	کز جبینِ آفتاب می چکدش	۳۵	۲
۱۰۸۰	مرغِ عقل	۳۷	۵
۱۰۸۱	ساقِ عرشِ غیرت	۳۸	۵
۱۰۸۲	چون دامنِ مبارزہ جاهِ تو برزدند	۳۱	۳
۱۰۸۳	توسنِ سپہر	۴۱	۳
۱۰۸۴	شبنمِ ریاضِ حیا	۴۱	۸
۱۰۸۵	مرغِ فکر	۴۱	۹

	ترکیب / استعاره	شمارهٔ غزل	شمارهٔ شعر
	ردیفِ صاد مهمله		
۱۰۸۶	چو خون از زخمِ صیدِ کشته می جوشد	۱	۶
۱۰۸۷	چو دل در سینهٔ پروانه می رقصد		
	ردیفِ ضاد معجمه		
۱۰۸۸	صیّادِ غمزه	۱	۴
۱۰۸۹	صوفیانِ باده نهان کش	۱	۱۰
	ردیفِ طای مهمله		
۱۰۹۰	تیرِ دلدوزِ شهیدان	۱	۴
	ردیفِ ظای معجمه		
۱۰۹۱	دشمنی شب و مهرِ آفتاب	۱	۲
۱۰۹۲	نشاطِ جمال	۱	۳
	ردیفِ عینِ مهمله		
۱۰۹۳	زمزمهٔ دشمن	۱	۵
۱۰۹۴	سرودِ بزم	۱	۷
	ردیفِ غینِ معجمه		
۱۰۹۵	فروغِ ناصیهٔ روزگار	۱	۴
	ردیفِ فا		
۱۰۹۶	فوجِ بلا	۱	۱
۱۰۹۷	خرقهٔ شکافانِ شوق	۱	۲
۱۰۹۸	جبّه فشانانِ شید	۱	۲
۱۰۹۹	زمزمهٔ لوکشف نخلخهٔ من عرف	۱	۶
	ردیفِ قاف (کافِ عربی)		
۱۱۰۰	طفلانِ مکتبِ عشق	۱	۲
۱۱۰۱	داغِ درونِ تشنه لبان است آبِ عشق	۲	۱
۱۱۰۲	طلسمِ هستی	۲	۴
۱۱۰۳	کودکیِ عشق	۲	۹
۱۱۰۴	دریهٔ تازیانهٔ غمِ مردِ عافیت	۲	۱۰
۱۱۰۵	کبوترِ حرمِ قدس	۲	۱۱
۱۱۰۶	کاوکاوِ خرد	۴	۴
	ردیفِ کافِ فارسی		
۱۱۰۷	زخمِ لذت جو	۱	۲

	ترکیب/استعاره	شمارهٔ غزل	شمارهٔ شعر
۱۱۰۸	بہ عزم سیرِ داغِ دل	۱	۴
۱۱۰۹	شورش آباد	۲	۲
۱۱۱۰	زخمہای کاری بر مغزِ جان	۳	۱
۱۱۱۱	عیدِ شہادت	۳	۱۰
۱۱۱۲	آمد سحابِ دردی طوفان گریہ برخاست	۳	۴
۱۱۱۳	گوشِ دین فروشان	۳	۵
۱۱۱۴	دوزخ فروزیِ عشق	۳	۶
۱۱۱۵	تشویشِ بوسہ	۳	۷
۱۱۱۶	آمد نسیمِ شوقی گلہای درد بشگفت	۳	۸
۱۱۱۷	این نوبہارِ لذت بر باغِ جان مبارک	۳	۸
۱۱۱۸	تیغِ غمزہ	۴	۴
	ردیف لام		
۱۱۱۹	بہ لبِ گفتگوی دل	۱	۱
۱۱۲۰	چشمہ سارِ درد	۱	۴
۱۱۲۱	مزارِ راحت	۱	۵
۱۱۲۲	گم شد بکو عقل دلم، کو چراغِ حسن	۱	۸
۱۱۲۳	آفتابِ عشق	۱	۸
۱۱۲۴	سوز و داغِ حسن ز تاثیرِ بوی دل	۱	۱۰
۱۱۲۵	آشوبِ شبخون	۲	۳
	ردیف میم		
۱۱۲۶	گنجِ غنیم	۲	۱
۱۱۲۷	برگِ انجمنِ طور	۲	۳
۱۱۲۸	قفلِ بی کشادِ درِ خانۂ خود	۲	۵
۱۱۲۹	بازیچۂ طبیعتِ طفلانۂ خود	۲	۷
۱۱۳۰	صیدِ ناز و عشوۂ چشمانِ آہو	۳	۹
۱۱۳۱	کلیدِ بہشت اندر آستینِ عطا	۵	۵
۱۱۳۲	عقلِ وسوسہ پرداز	۷	۵
۱۱۳۳	وسوسۂ چون و چند	۸	۳
۱۱۳۴	آبِ شرم	۸	۶
۱۱۳۵	خرابِ گشتۂ طبعِ بوند خویشتن ام	۸	۸
۱۱۳۶	شد رام تازیانۂ ما توسنِ جنون	۱۱	۴
۱۱۳۷	عنانِ فتنہ	۱۱	۴
۱۱۳۸	نسیمِ گلشنِ غم	۱۲	۱
۱۱۳۹	ز گردِ بادیہ کحلِ سراغ می دزدم	۱۲	۵
۱۱۴۰	آبِ آتشِ طبع	۱۳	۱

	ترکیب / استعاره	شمارهٔ غزل	شمارهٔ شعر
۱۱۴۱	برقِ بادهٔ روشن	۱۳	۱
۱۱۴۲	تذروِ گلشنِ عشق	۱۳	۳
۱۱۴۳	جانِ بلا اندیش	۱۹	۵
۱۱۴۴	گوہرِ راز	۲۰	۲
۱۱۴۵	غبارِ غم	۲۰	۵
۱۱۴۶	تشنہ لبِ نیستیِ خویشتن ام	۲۲	۱
۱۱۴۷	عندلیبِ گلستانِ ذوقِ خویشتنم	۲۲	۷
۱۱۴۸	رفتیم توبہ کردہ زمیخانۂ مراد	۲۳	۳
۱۱۴۹	محنت سرای دل	۲۳	۴
۱۱۵۰	منسوخ نامۂ غمِ مجنون	۲۳	۵
۱۱۵۱	تکیہ بر دیوارِ حیرت	۲۴	۳
۱۱۵۲	شکوہ زندِ موج	۲۶	۱
۱۱۵۳	در زہرِ زنم غوطہ ولی چشمۂ نوشم	۲۶	۱
۱۱۵۴	دریوزۂ ایمان	۲۸	۵
۱۱۵۵	اکسیرِ وفا	۲۹	۵
۱۱۵۶	فوجِ گناہ	۳۰	۱
۱۱۵۷	باغِ مراد	۳۰	۲
۱۱۵۸	صیدِ شہادت	۳۱	۲
۱۱۵۹	جواہرِ معنی	۳۱	۵
۱۱۶۰	گنجِ نفس	۳۱	۵
۱۱۶۱	ما گریبانِ دل از گلہای غم پُر کردہ ایم از شرابِ تلخ کامی جامِ جم پُر کردہ ایم	۳۲	۱
۱۱۶۲	شرابِ زہرخند	۳۲	۲
۱۱۶۳	شیشۂ بزمِ مسیح و جامِ جم پُر کردہ ایم	۳۲	۲
۱۱۶۴	کز گلِ پژمردگی دامانِ غم پُر کردہ ایم	۳۲	۳
۱۱۶۵	بازارِ فیض	۳۲	۵
۱۱۶۶	عافیت زارِ عدم	۳۳	۶
۱۱۶۷	مصرِ ہمت	۳۴	۴
۱۱۶۸	دریای عشق	۳۴	۵
۱۱۶۹	ندیمِ عافیت	۳۵	۵
۱۱۷۰	صاعقۂ عشق	۳۶	۴
۱۱۷۱	حاملۂ درد	۳۷	۲
۱۱۷۲	برگ و برِ باغِ عیش	۳۸	۵
۱۱۷۳	زنجیرِ حرص و آز	۳۸	۷
۱۱۷۴	یکتا برقع و بنمای گلستانِ بہشت	۴۰	۹
۱۱۷۵	دستِ ایمان	۴۱	۲

	ترکیب/استعاره	شمارهٔ غزل	شمارهٔ شعر		ترکیب/استعاره	شمارهٔ غزل	شمارهٔ شعر
۱۱۷۶	اندیشه‌های واژگون	۴۲	۳	۱۱۹۵	معمورهٔ عدم	۵۸	۹
۱۱۷۷	الماسِ ملامت	۴۲	۵	۱۱۹۶	دلِ عافیت	۵۹	۲
۱۱۷۸	ذوقِ دردِ چاشنی بخش	۴۶	۳	۱۱۹۷	موج دریای بلا	۵۹	۳
۱۱۷۹	درونِ عافیت	۴۷	۱	۱۱۹۸	کشتیِ صبر	۵۹	۳
۱۱۸۰	دریا خیزِ اشک	۴۸	۳	۱۱۹۹	بال و پرِ طعنه	۵۹	۴
۱۱۸۱	نورِ فتنه	۴۹	۱	۱۲۰۰	نیشِ زجاج	۵۹	۵
۱۱۸۲	بلبلِ باغِ محبت	۴۹	۳	۱۲۰۱	انجمنِ دل	۵۹	۵
۱۱۸۳	گلِ بهشتِ غم	۵۰	۱	۱۲۰۲	قدم قافله نارفته به منزل	۵۹	۶
۱۱۸۴	درماندهٔ وسواسِ عشق	۵۱	۲	۱۲۰۳	سامریِ عشق	۵۹	۷
۱۱۸۵	لذتِ فقر	۵۲	۱	۱۲۰۴	بالشِ نشتر	۶۰	۱
۱۱۸۶	طایرِ قدس	۵۲	۲	۱۲۰۵	پای شهبازِ سلامت	۶۰	۳
۱۱۸۷	آسایشِ بازارِ دعا	۵۲	۸	۱۲۰۶	طوفانِ فریاد	۶۱	۱
۱۱۸۸	درِ دکانِ غمِ دل	۵۳	۳	۱۲۰۷	نیشِ بلا	۶۲	۱
۱۱۸۹	گلستانِ طلب	۵۴	۲	۱۲۰۸	باغِ طلب	۶۲	۸
۱۱۹۰	شود فاسد اگر خونِ خیال	۵۶	۵	۱۲۰۹	زخمیِ شوق	۶۳	۱
۱۱۹۱	غمزهٔ کافرکیش	۵۶	۶	۱۲۱۰	شاهدِ عافیت	۴۶	۶
۱۱۹۲	پایت رکاب پرور و دست عنان نوازِ	۵۸	۳	۱۲۱۱	چند و چونِ منزل و فرسنگ	۴۶	۲
				۱۲۱۲	زیادهٔ شوق تو هوش جان دزدم	۶۶	۱
۱۱۹۳	در شعلهٔ محبت ما سوخت شرمِ یار	۵۸	۵	۱۲۱۳	آتشِ دوزخ در استخوان دزدم	۴۶	۴
۱۱۹۴	زهرِ عشوه	۵۸	۷	۱۲۱۴	زخمِ امتحان	۶۶	۶

	ترکیب/استعاره	شمارهٔ غزل	شمارهٔ شعر
۱۲۱۵	از گوش تا تل پنبهٔ غفلت برآر	۶۸	۶
۱۲۱۶	تحفهٔ درد	۶۹	۶
۱۲۱۷	درماندهٔ محبت بسیار	۷۰	۲
۱۲۱۸	خوشامدِ آسودگی	۷۱	۴
۱۲۱۹	همسایگیِ فتنه	۷۲	۲
۱۲۲۰	جرعهٔ مقصود	۷۳	۸
۱۲۲۱	فریبِ غمِ ناموس	۷۴	۲
۱۲۲۲	روشنیِ راز	۷۵	۴
۱۲۲۳	نقش بندیهای عقل	۷۶	۱
۱۲۲۴	سنگ توبه	۷۷	۲
۱۲۲۵	متاعِ ملکِ شهادت	۷۸	۴
۱۲۲۶	تیرِ نفس در کمانِ غم	۷۹	۲
۱۲۲۷	هزار قافلهٔ عشرت	۷۹	۲
۱۲۲۸	چشمهٔ درد	۷۹	۸
۱۲۲۹	بوستانِ غم	۷۹	۹
۱۲۳۰	قفلِ الماس	۸۰	۴
۱۲۳۱	شعلهٔ مرهم	۸۱	۳
۱۲۳۲	باغچهٔ قدس	۸۱	۷
۱۲۳۳	انجمنِ قرب	۸۱	۵
۱۲۳۴	دیوانگانِ هرزه گردِ عالم او	۸۲	۵

	ترکیب/استعاره	شمارهٔ غزل	شمارهٔ شعر
۱۲۳۵	ترنمهای دردافزا	۸۳	۲
۱۲۳۶	بزمِ عافیت	۸۳	۶
۱۲۳۷	لبریزِ فتنه	۸۴	۲
۱۲۳۸	دل موج خیزِ درد و جبین صاف ازگره	۸۴	۳
	دریای اضطرابم و کوهِ تحملم	۸۴	۳
۱۲۳۹	خانه زادِ محنت	۸۵	۱
۱۲۴۰	پیشانیِ غم	۸۵	۲
۱۲۴۱	طیلسانِ بخل	۸۶	۵
۱۲۴۲	طبعِ معنی زا	۸۶	۹
۱۲۴۳	شمعِ شوق	۸۷	۱
۱۲۴۴	خونابه چشمه چشمه کشیدم	۸۷	۵
۱۲۴۵	آبرو کرد صافِ شرابِ خجالت	۹۰	۶
۱۲۴۶	شبیخونِ احتیاج	۹۰	۸
۱۲۴۷	ششدرِ غم	۹۱	۱
۱۲۴۸	عنقای مراد	۹۱	۱۰
۱۲۴۹	معجزِ عشق	۹۲	۷
۱۲۵۰	دلق فکیب	۹۲	۸
۱۲۵۱	شهادت گاهِ دل	۹۳	۴
۱۲۵۲	میهمان سرایِ بلا	۹۴	۴

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر		ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۱۲۵۳	شکرِ درد از زیرِ لب تا مغزِ جان می رویدم	۹۴	۶	۱۲۷۲	بہشتِ غم	۱۲۴	۳
۱۲۵۴	زہرِ بدنامی چشیدن	۹۵	۷	۱۲۷۳	ذوقِ لب گزیدن	۱۲۴	۴
۱۲۵۵	ضمیرِ دل	۹۶	۴	۱۲۷۴	جامۂ جان پارہ کردم دلقِ ایمان می درم	۱۲۴	۵
۱۲۵۶	تکیہ گاہِ عشق	۹۷	۳	۱۲۷۵	دکانِ گریہ فروشی	۱۲۵	۳
۱۲۵۷	الماسِ فتنہ	۹۷	۳	۱۲۷۶	دیارِ طرب	۱۲۷	۱
۱۲۵۸	زیارتِ دارِ ندامت	۹۷	۳	۱۲۷۷	ساقیِ مصطبۂ نطقم و می ریختہ ام طایرِ باغچۂ قدسم و پر باختہ ام	۱۲۹	۵
۱۲۵۹	لب تشنۂ الماس و جگر خستۂ مرہم	۹۸	۶				
۱۲۶۰	رہبرِ امّید	۱۰۲	۱	۱۲۷۸	من کتابۂ محرابِ بیتِ معمورم	۱۳۲	۵
۱۲۶۱	دشمنِ تراشِ خاطر	۱۰۶	۲	۱۲۷۹	جامِ جنون	۱۳۴	۱
۱۲۶۲	منصورِ نغمہ	۱۰۷	۶	۱۲۸۰	خراب کردۂ تدبیرِ عقلِ فرتوتم	۱۳۵	۲
۱۲۶۳	شعلہ زارِ سینہ	۱۰۸	۵	۱۲۸۱	متاعِ فتنہ	۱۳۶	۱
۱۲۶۴	توتیای دیدۂ توفیق یعنی خاکِ دیر	۱۱۰	۲	۱۲۸۲	بازارِ مراد	۱۳۶	۸
۱۲۶۵	چراغِ خانقاہ و شمعِ آتشخانہ	۱۱۱	۱	۱۲۸۳	بیع گاہِ رغبت	۱۳۷	۲
۱۲۶۶	زنجیرِ صد کرشمہ	۱۱۷	۱	۱۲۸۴	جبریلِ شوق	۱۳۷	۶
۱۲۶۷	بلبلِ باغِ بہار خوردہ	۱۱۹	۸	۱۲۸۵	جبینِ دلِ سادہ	۱۳۸	۹
۱۲۶۸	در چمنِ سینہ داغِ لالہ شمارم	۱۲۲	۱	۱۲۸۵	گوہرِ طبیعت	۱۴۰	۴
۱۲۶۹	جگرِ درد	۱۲۲	۶	۱۲۸۶	جامِ درد	۱۴۳	۱
۱۲۷۰	آتشِ مستی بجامِ آفتاب انداختیم	۱۲۳	۲	۱۲۸۷	پودِ تارِ حوصلہ	۱۴۳	۴
۱۲۷۱	نسیمِ شید	۱۲۳	۶		ـــــــ		

ردیف نون

	ترکیب/استعارہ	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
۱۲۸۸	چشمۂ کوثر درونِ من	۱	۱
۱۲۸۹	دلِ بیستونِ من	۱	۲
۱۲۹۰	تعویذِ درد	۱	۶
۱۲۹۱	گوی میدانِ وفا	۲	۲
۱۲۹۲	ستمگرِ دوستان	۲	۵
۱۲۹۳	شکرستان	۲	۶
۱۲۹۴	خونِ دل بہ کنارِ ہوس مکن	۴	۱
۱۲۹۵	گلبرگِ باغِ قدس	۴	۱
۱۲۹۶	شاہبازِ قدس	۴	۳
۱۲۹۷	لالہ زارِ فریب	۴	۴
۱۲۹۸	زہرِ چشم	۶	۳
۱۲۹۹	باغبانِ عشق	۷	۲
۱۳۰۰	شانۂ بادِ صبا	۷	۲
۱۳۰۱	گلگشتِ کفرآبادِ من	۷	۶
۱۳۰۲	سنانِ دعا	۸	۱
۱۳۰۳	شمشیرِ ترکِ طلب	۸	۶
۱۳۰۴	شبخونِ فرصت	۸	۶
۱۳۰۵	شیرِ بیشۂ صبر	۹	۲
۱۳۰۶	شہسوارِ حسن	۱۰	۲
۱۳۰۷	متاعِ وصل	۱۰	۵
۱۳۰۸	شعلۂ آرام سوز	۱۳	۳
۱۳۰۹	شعلہ را اندام ریش است	۳	۳
۱۳۱۰	خروشِ نفس	۱۷	۱
۱۳۱۱	در خرمنِ جان می زنی آتش	۱۷	۴
۱۳۱۲	مہجوریِ طاعت فروشان	۱۸	۲
۱۳۱۳	درونِ تیرۂ حکمت نیوشان	۱۸	۵
۱۳۱۴	نہ حسنِ گریہ شناسم نہ قبحِ خندیدن	۱۹	۸
۱۳۱۵	یک جہان درد	۲۰	۷
۱۳۱۶	دامنِ گل بر سبو فشان	۲۲	۱
۱۳۱۷	جگرِ گفتگو	۲۲	۴
۱۳۱۸	نفسِ سردِ باغِ دہر	۲۲	۵
۱۳۱۹	طوفانِ ناز و عشوہ	۲۲	۶
۱۳۲۰	باغِ ہمت	۲۳	۲
۱۳۲۱	غبارِ ناصیہ آشوب	۲۳	۳
۱۳۲۲	بہشت پرورِ وصل	۲۳	۶
۱۳۲۳	نعمتِ وصال	۲۴	۳
۱۳۲۴	چشمِ گریہ دوست	۲۴	۸
۱۳۲۵	ناقۂ مرگ	۲۶	۲
۱۳۲۶	نہ دلِ نیاز خرم نہ لبِ امید خندان	۲۸	۱

	ترکیب/استعاره	شمارهٔ غزل	شمارهٔ شعر
۱۳۲۷	زده موج زہر آفت	۲۸	۵
۱۳۲۸	شیشۂ ہستی	۲۹	۱
۱۳۲۹	شمشیر بلندی را بہ تارکِ پستی زن	۲۹	۳
۱۳۳۰	اندوہ مسلّط کن بر شادیِ دون فطرت	۲۹	۳
	ردیف واو		
۱۳۳۱	مشربِ عیش	۱	۱
۱۳۳۲	زہدِ شہید گشتہ	۱	۱
۱۳۳۳	کوچۂ تنگِ عشق	۱	۲
۱۳۳۴	شش جہتِ وجود	۱	۶
۱۳۳۵	شعلۂ شوق	۳	۱
۱۳۳۶	حشر آزردہ دل آید	۳	۳
۱۳۳۷	شبنمِ بلا	۳	۲
۱۳۳۸	آیینۂ ادراک	۶	۴
۱۳۳۹	کمندِ شوق	۷	۵
۱۳۴۰	غبارِ دردِ ناکامی	۸	۲
۱۳۴۱	صدای بالِ شاہینِ ستم	۱۴	۵
۱۳۴۲	مالا مالِ غم	۱۴	۷
۱۳۴۳	خاشاکِ عصمت	۱۵	۶
	ردیف ہای ہوّز		
۱۳۴۴	غبارِ درد و حسرت	۱	۲
۱۳۴۵	ساغرِ لبریزِ وصل	۲	۱
۱۳۴۶	زمزمۂ آتشین	۲	۱
۱۳۴۷	زہرِ غمت ریختم در جگرِ ہر دوا	۲	۲
۱۳۴۸	ای قلم شعلہ خیز دود دِ دلِ ما بریز آتشِ حسرت فروز در دلِ اوراق ریز	۲	۳
۱۳۴۹	پیرہنم شعلہ بود	۳	۱
۱۳۵۰	دلِ آتش فروز	۳	۳
۱۳۵۱	ارزانیِ میوۂ وصالت	۳	۲
۱۳۵۲	آشوبِ طلب	۳	۲
۱۳۵۳	روزگارِ خندۂ غفلت	۵	۲
۱۳۵۴	شرابِ حیرت	۶	۱
۱۳۵۵	توسنِ ناز	۶	۳
۱۳۵۶	سینۂ کبک ـ ناخنِ شاہباز	۶	۶
۱۳۵۷	دشنۂ زہر دادہ	۶	۷
۱۳۵۸	کوہِ الماس	۷	۶
۱۳۵۹	جامۂ یگانۂ کنعان	۹	۳

شماره	ترکیب/استعاره	شمارۂ غزل	شمارۂ شعر
	ردیف یای تحتانی		
۱۳۶۰	دامنِ کشِ جان	۱	۱
۱۳۶۱	خوشۂ صنع	۲	۱
۱۳۶۲	تنگنای کوچۂ شہرِ جلال	۲	۲
۱۳۶۳	وسعت گہِ زمانہ	۲	۲
۱۳۶۴	پروازگاہِ طایرِ صنعت	۲	۳
۱۳۶۵	عفونت ثوابِ دشمن و حلّت گناہ دوست	۲	۶
۱۳۶۶	ترانۂ ہیہات	۵	۲
۱۳۶۷	پیالۂ طامات	۵	۵
۱۳۶۸	طورِ تمنّا	۵	۸
۱۳۶۹	عروسِ عصمت	۸	۴
۱۳۷۰	ستانِ گریہ دوست	۹	۴
۱۳۷۱	گلبانگِ بلبلانِ چمن	۹	۵
۱۳۷۲	دکانچۂ ناموس	۱۰	۱
۱۳۷۳	سرادیلی تذرو و حلّۂ طاؤس	۱۰	۱
۱۳۷۴	صیدِ غمِ عشوہ نمای	۱۱	۱
۱۳۷۵	بہ ہستی پروران متاعِ نیستی بنا	۱۳	۴
۱۳۷۶	شرابِ فتنہ	۱۴	۱
۱۳۷۷	آتشِ کرشمہ	۱۴	۱
۱۳۷۸	دریاکشِ محیطِ شراب	۱۴	۷
۱۳۷۹	ناخنِ ناز	۱۶	۲
۱۳۸۰	شبیخونِ تمنّا	۱۶	۵
۱۳۸۱	شرابِ عشوہ	۱۶	۸
۱۳۸۲	دماغِ ریشِ پنہان	۱۶	۸
۱۳۸۳	فتنہ گاہِ ہستی	۱۷	۴
۱۳۸۴	بادۂ امید	۱۸	۱
۱۳۸۵	جامِ دل	۱۸	۲
۱۳۸۶	چراغِ حسن برافروز از آتشِ عشقم	۲۱	[illegible]
۱۳۸۷	چراغِ شامِ بلا	۲۲	[illegible]
۱۳۸۸	زیرِ کوہِ درد	۲۳	۵
۱۳۸۹	شیوہ ہای طاعت	۲۵	۳
۱۳۹۰	نامحرمانِ دل	۲۶	۱
۱۳۹۱	شاخ شاخِ دل	۲۶	[illegible]
۱۳۹۲	جانِ غم فرسودہ	۲۸	۱
۱۳۹۳	نوبہارِ فرصت	۳۳	[illegible]
۱۳۹۴	مفروشِ نازِ عصمت	۳۳	[illegible]
۱۳۹۵	بنوشِ شعلہ ہای دوزخِ عشق	۳۴	[illegible]

ابیاتِ پراگندہ

ترکیب/استعارہ	شمارہ شعر	ترکیب/استعارہ	شمارہ شعر
۱۳۹۶ باغِ مراد ـ بدستِ طلب	۱	۱۴۱۶ رشتۂ آہ	۵۷
۱۳۹۷ جگرِ نغمۂ منصور	۲	۱۴۱۷ غزالِ حکمت	۶۷
۱۳۹۸ صوتِ ادب	۲	۱۴۱۸ غم آباد	۷۲
۱۳۹۹ کاوشِ ناخنِ فتح	۶	۱۴۱۹ مرہمِ آسائش	۷۶
۱۴۰۰ عبیرِ شہادت	۱۴	۱۴۲۰ خضرِ فنا	۸۳
۱۴۰۱ دکانچۂ قدس	۱۴	۱۴۲۱ چشمۂ زہر از محیطِ غم کشد	۹۰
۱۴۰۲ کفرِ عشق	۱۵	۱۴۲۲ ہنگامہ آرای قیامت	۹۵
۱۴۰۳ صد چمنِ گل	۱۷	۱۴۲۳ شہرِ وصال	۱۰۳
۱۴۰۴ شہرِ ملال انگیزِ عشق	۲۵	۱۴۲۴ فتیلۂ زخم	۱۱۰
۱۴۰۵ غبارِ فریب	۲۶	۱۴۲۵ گردی از دامانِ دل	۱۲۰
۱۴۰۶ ہزار شیوۂ عاجزکشی	۳۲	۱۴۲۶ زہرِ غمزہ	۱۲۳
۱۴۰۷ کلہای اثر بر سرِ بالینِ دعا	۳۵	۱۴۲۷ وین نکتۂ راحت عملِ حقۂ گرانست	۱۴۶
۱۴۰۸ شرابِ عافیت	۳۸	۱۴۲۸ ہفت اقلیمِ غم	۱۴۸
۱۴۰۹ بادہ فروشِ دل	۴۳	۱۴۲۹ گر ابرِ حسن ببارد نگاہ می روید	۱۵۰
۱۴۱۰ دلنشینیِ ماتم سرای خویش	۴۶	۱۴۳۰ آسیبِ تازیانۂ غم	۱۵۳
۱۴۱۱ ایوانِ صورت کار	۴۷	۱۴۳۱ شرابِ درد	۱۵۶
۱۴۱۲ چاشنیِ ناوکِ بیداد	۴۸	۱۴۳۲ ز کشتگانِ تو سر بر دمد	۱۶۸
۱۴۱۳ مرہمِ راحت	۵۰	۱۴۳۳ چاشنیِ صد تغافل	۱۷۰
۱۴۱۴ آتشکدۂ درد بہ جیبِ نفس		۱۴۳۴ سیلِ نگاہ	۱۷۱
۱۴۱۵ آتشِ غم دست در آغوشِ خس	۵۶	۱۴۳۵ بچشمِ حسن کشم توتیای حیرانی	۱۷۱

	ترکیب/استعاره
۱۴۳۶	محملِ شیون
۱۴۳۷	ریشِ جبینِ نفس
۱۴۳۸	جبینِ شاهدِ حسن
۱۴۳۹	جهانِ وفا
۱۴۴۰	طفلِ شوق
۱۴۴۱	بازیچهٔ فردوس و دوزخ
۱۴۴۲	مرغِ اوجِ محنت و درد
۱۴۴۳	امامِ کفار
۱۴۴۴	سمومِ وادیِ کفر
۱۴۴۵	یک مشتِ فتنه
۱۴۴۶	افسونِ مداوا
۱۴۴۷	دیدگاهِ تماشا
۱۴۴۸	شهیدِ ناوکِ هجر
۱۴۴۹	شاهینِ بلا
۱۴۵۰	صد چمنِ گل
۱۴۵۱	غبارِ فتنه
۱۴۵۲	چهرهٔ کفر
۱۴۵۳	کلیدِ کام
۱۴۵۴	صد فوجِ دل
۱۴۵۵	ناخنِ کرشمه

شمارهٔ شعر		ترکیب/استعاره
۱۸۳	۱۴۵۶	نسیمِ درد
۱۸۳	۱۴۵۷	نقلِ فتنه
۱۸۴	۱۴۵۸	در روی سلسبیل پل از شعله
۱۹۰		بسته ایم
۲۵۰	۱۴۵۹	شهربندِ عشق
۲۶۳	۱۴۶۰	گنجِ مراد در دلِ مایوس نهادن
۲۷۹	۱۴۶۱	دستِ سبحه سنج
۲۸۷	۱۴۶۲	سفالِ چرخ بود کاسهٔ گدائیِ ما
۳۲۱	۱۴۶۳	هوسِ بهشتِ حسن
۳۴۸	۱۴۶۴	آشوبِ تو آسایشِ غوغای قیامت
۳۵۱	۱۴۶۵	می زند گردن ناموس سبک
۲۵۹		دستیِ من
۳۸۹	۱۴۶۶	چاشنیِ گریهٔ مستانه
۴۸۴	۱۴۶۷	تیغِ استغنا
۴۸۷		ابیات که تنها در نسخهٔ هشتم
۴۹۰		یافته شد
۴۹۲		
۵۰۱		
۵۰۵	۱۴۶۸	توتیای درد و غم
۵۱۳		

	ترکیب/استعاره	شمارهٔ شعر
	ابیات کہ تنہا در نسخهٔ مقدم یافته شد	
۱۳۶۹	شهیدِ فتنه	۶
۱۳۷۰	کعبهٔ محبت	۷
	ابیات کہ تنہا در فرہنگها و تذکره ها یافته شد	
۱۳۷۱	گلستانِ تماشا	۲
۱۳۷۲	پای ناله	۱۱
۱۳۷۳	کاروانِ مشک	۱۵
	ابیاتِ متفرق که درن ۱، ۵ بعد از قصاید یافته شد	
۱۳۷۴	عفّتِ عطرِ مدح	۱
۱۳۷۵	گلِ اوصاف	۱
۱۳۷۶	بستانِ آفتاب	۶
۱۳۷۷	عملِ سبحِ قیامت	۱۱
۱۳۷۸	فرازهٔ تارکِ معراج	۳۰

فہرستِ مختصرات

اسم کتاب	اسم مؤلف	چاپی یا خطی و کتابخانہ کہ دران نگہداری میشود	نشانۂ اختصاری
آتشکدہ	لطف علی بیگ آذر	نسخۂ مطبوعہ	آتشکدہ
ارمغانِ شیراز	یوسف حسین موسوی	نسخۂ چاپی نظامی پریس لکھنؤ	ارمغان
انیس العاشقین	رتن سنگھ زخمی	نسخۂ خطی در کتابخانۂ دانش گاہ لکھنؤ	انیس
بہارِ عجم	تیک چند بہار	نسخۂ خطی مال این نویسندہ	بہار
بیاضِ باسطی		محفوظ در ادارۂ ضبط اسناد و اوراق، اترپردیش (State archives)	باسطی
خزانۂ عامرہ	آزاد بلگرامی	نسخۂ چاپی مطبع نولکشور کانپور	خزانہ
خلاصۃ الاشعار	تقی کاشی	نقل نسخۂ خطی محفوظ در انڈیا آفس	خلاصہ
ریاض الشعرا	والہ داغستانی	نسخۂ خطی محفوظ در کتابخانۂ تگور، دانش گاہِ لکھنؤ	ریاض
سفینۂ خوشگو (دفتر دوم)	بندرابن خوشگو	نسخۂ خطی محفوظ در کتابخانۂ ملک تہران	سفینہ
طبقاتِ اکبری	نظام الدین احمد	نسخۂ چاپی، کلکتہ	طبقات
عرفات العاشقین	تقی اوحدی	نسخۂ خطی محفوظ در کتابخانۂ خدابخش، پٹنہ	عرفات
گنجِ سخن (دفتر سوم)	دکتر ذبیح اللہ صفا	نسخۂ چاپی، تہران	گنج

اسم کتاب	اسم مؤلف	چاپی یا خطی و کتابخانہ کہ دران نگہداری میشود	نشانۂ اختصاری
مجمع الفصحا	رضا قلی ہدایت	نسخۂ چاپی تہران	فصحا
مجمع النفائس	سراج الدین علی خان آرزو (انتخاب از آرزو و صائب تبریزی)	نسخۂ خطی محفوظ در کتابخانۂ خدا بخش، پٹنہ نیز در کتابخانۂ رضا، رامپور	مجمع (انتخاب مجمع)
مجموعۃ الشعرا	تیکارام تسلی	نسخۂ خطی محفوظ در کتابخانۂ تگور، دانشگاہ لکھنؤ	تسلی
مخزن الغرایب	احمد علی ہاشمی	نسخۂ خطی محفوظ در دار المصنفین، اعظم گڑہ	مخزن
منتخب التواریخ	عبد القادر بدایونی	نسخۂ چاپی کلکتہ	منتخب
نتایج الافکار	قدرت اللہ گوپاموی	نسخۂ چاپی	نتایج
نفائس المآثر	علاء الدولہ کامی	نسخۂ خطی محفوظ در کتابخانۂ مولانا آزاد، دانشگاہ اسلامیۂ علی گڑہ	نفائس
ہفت اقلیم	امین احمد رازی	نسخۂ چاپی، کلکتہ	اقلیم
ید بیضا	آزاد بلگرامی	نسخۂ خطی محفوظ در دانشگاہ لکھنؤ در کتابخانۂ تگور	بیضا

فہرستِ نسخہ‌ہای خطّی و چاپیِ کلّیات و دیوانِ عرفی شیرازی

کہ در درستیِ دیوانِ عرفی (اثرِ موجود) بکار برده شده اند

شمارہ	شمارۂ نسخہ	کلیات / دیوان	خطّی / چاپی	کتابخانہ کہ در آن نگہداری می شود	اسم خوشنویس و یا چاپخانہ	سال نگارش یا انتشار
۱	نسخۂ اوّل	کلیات	خطّی	کتابخانۂ ٹیگور، دانشگاہِ لکھنؤ، ہندستان	نامعلوم	نامعلوم
۲	" دوم	"	"	ذخیرۂ حبیب گنج، کتابخانۂ مولانا آزاد، دانشگاہ اسلامیہ، علی گرہ، ہندستان	محب علی بن حاجی یوسف شیرازی	۱۰۷۰ ھ.ق
۳	" سوم	"	"	ذخیرۂ شیفتہ، کتابخانۂ مولانا آزاد، دانشگاہِ اسلامیہ، علی گرہ، ہندستان	سید کرم اللہ	۱۰۵۷ ھ.ق
۴	" چہارم	"	"	کتابخانۂ شخصی دکتر ولی الحق انصاری	نامعلوم	۹۹۷ ھ.ق
۵	" پنجم	"	"	کتابخانۂ شخصی پروفیسور ولی الحق انصاری	"	۱۰۷۹ ھ.ق
۶	" ششم	"	"	کتابخانۂ مجلس شورای ملی، تہران، ایران	"	بقول یوسف شیرازی در اواخر قرن دہم استنساخ شدہ.
۷	" ہفتم	"	"	کتابخانۂ شخصی راجہ محمود آباد، لکھنؤ	"	نامعلوم
۸	" ہشتم	"	"	کتابخانۂ مجلس شورای ملی، تہران، ایران	"	بقول یوسف شیرازی در نیمۂ اول قرن یازدہم نگاشتہ شدہ

شماره	شمارهٔ نسخه	کلیات / دیوان	خطی / چاپی	کتابخانهٔ که در آن نگهداری می شود	اسم خوشنویس یا چاپخانه	سال نگارش یا انتشار
۹	نسخهٔ نهم	کلیات	چاپی	ترتیب دادهٔ غلام حسین جواهری، کتاب فروشی و چاپخانهٔ محمد علی علمی	چاپخانه محمد علی علمی تهران	بعد از ۱۳۳۷ هجری شمسی
۱۰	" دهم	دیوان	خطی	کتابخانهٔ ٹیگور، دانشگاه، لکھنؤ، هندستان	نامعلوم	اواخر قرن دهم
۱۱	" یازدهم	"	چاپی	مطبع منشی نولکشور، کانپور	مطبع نولکشور، کانپور	مارس ۱۹۱۵ میلادی
۱۲	" دوازدهم	کلیات	خطی	کتابخانهٔ موزهٔ سالار جنگ، حیدرآباد، هند	مقصود علی شیرازی	۱۰۶۴ هـ ق
۱۳	" سیزدهم	"	■	" " " " " "	نامعلوم	نامعلوم
۱۴	" پانزدهم	"	"	کتابخانهٔ آصفیه، حیدرآباد، هند	"	"
۱۵	" شانزدهم	"	"	کتابخانهٔ رضا، رامپور، هند	شیخ جمال الدین	اواخر قرن دهم
۱۶	" هفدهم	"	"	کتابخانهٔ دانشگاهِ عثمانیه، حیدرآباد، هند	اصل نسخهٔ ناظم تبریزی بخطِ او	۱۰۳۳ هـ ق
۱۷	" بیست سوم	"	"	ذخیرهٔ حبیب گنج، کتابخانهٔ مولانا آزاد، دانشگاهِ اسلامیه، علی گره، هند	عبدالصمد بن عبدالقادر	۱۰۳۵ هـ ق
۱۸	" بیست و سوم	"	"	ذخیرهٔ لٹن، کتابخانهٔ مولانا آزاد، دانشگاهِ اسلامیه علی گره، هند	نور الله و غلام علی	از ۱۰۲۹ هـ تا ۱۰۳۲ هـ ق
۱۹	" بیست و پنجم	"	"	کتابخانهٔ خدا بخش، پٹنه، هندستان	نامعلوم	نامعلوم
۲۰	" بیست و هفتم	"	"	کتابخانهٔ مولانا آزاد، دانشگاهِ علی گره، هند	عبدالجبار شاگرد میر عماد	۱۰۶۵ هـ ق
۲۱	" بیست و هشتم	"	"	کتابخانهٔ موزهٔ بریطانیه، لندن	نامعلوم	۱۰۶۴ هـ ق
۲۲	" بیست و نهم	"	"	کتابخانهٔ مجلس شورای ملی تهران، ایران	"	ظاهراً اوایل قرن یازدهم
۲۳	" سی و پنجم	"	"	کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ایران	"	نامعلوم
۲۴	سی و ششم	دیوان	"	ذخیرهٔ شخصی پروفیسور محمد ولی الحق انصاری، لکھنؤ، هند	"	ظاهراً اوایل قرن یازدهم
۲۵	سی و هفتم	کلیات	"	کتابخانهٔ مجلس سنا، تهران	"	بقول آقای سهیلی
۲۶	چهلم	"	"	کتابفروشی هراسوویتز، المان	"	ظاهراً بخطِ عرفی
۲۷	چهل و یکم	"	"	مجلس شورای ملی تهران	"	نامعلوم
۲۸	چهل و دوم	"	"	" " "	"	"

فہرست تذکرہ ہا و فرہنگ ہا

کہ برای تصحیح اشعار ازان استفادہ کردہ شد
نیز برای نوشتن احوال زندگانی عرفی آنہا بکار بردہ شدند

شمارہ	اسم تذکرہ / فرہنگ	اسم مؤلف	کتاب خانہ کہ دران نگہداری می شود	خطی / چاپی	نشانِ اختصاری
۱	عرفات العاشقین	تقی اوحدی	کتابخانۂ خدابخش، پٹنہ، ہندستان	خطی	عرفات
۲	خلاصۃ الاشعار	تقی کاشی	کتابخانۂ انڈیا آفس (زوتوگراف در کتابخانۂ تگور، دانشگاہِ لکھنؤ، ہند)	"	خلاصہ
۳	ہفت اقلیم	امین احمد رازی	کتابخانۂ دانشگاہِ لکھنؤ	چاپی کلکتہ	اقلیم
۴	نفایس المآثر	علاء الدولہ کامی	کتابخانۂ مولانا آزاد، دانشگاہِ اسلامیۂ علی گرہ، ہند	خطی	نفایس
۵	منتخب التواریخ	عبدالقادر بدایونی	کتابخانۂ تگور، دانشگاہِ لکھنؤ، ہند	چاپی کلکتہ	منتخب
۶	طبقات اکبری	نظام الدین احمد	" " " " " "	" "	طبقات
۷	خزانۂ عامرہ	آزاد بلگرامی	نسخۂ کتابخانۂ تگور، دانشگاہِ لکھنؤ	چاپی نولکشور	خزانہ
۸	ریاض الشعرا	والہ داغستانی	کتابخانۂ تگور، دانشگاہِ لکھنؤ	خطی	ریاض
۹	ید بیضا	آزاد بلگرامی	نسخۂ دانشگاہِ لکھنؤ و نسخۂ ندوۃ العلما، لکھنؤ	"	بیضا
۱۰	مجمع النفایس	سراج الدین علی خان آرزو	نسخۂ کتابخانۂ خدابخش پٹنہ و نسخۂ کتابخانۂ رضا، رامپور، ہندستان	"	مجمع

شماره	اسم تذکره / فرهنگ	اسم مؤلف	کتابخانه که در آن نگهداری می شود	خطی / چاپی	نشان اختصاری
۱۱	آتشکده	لطف علی بیگ آذر	کتابخانۂ تگور، دانشگاہِ لکھنؤ، لکھنؤ	چاپی	آتشکده
۱۲	سفینۂ خوشگو (ج ۲)	بندرابن خوشگو	کتابخانۂ ملک تہران، ایران	خطی	سفینه
۱۳	بہارِ عجم	تیک چند بہار	کتابخانۂ شخصی پروفیسور محمد ولی الحق، لکھنؤ	چاپی/خطی	بہار عجم
۱۴	انیس العاشقین	رتن سنگھ زخمی	کتابخانۂ تگور دانشگاہِ لکھنؤ، لکھنؤ	خطی	انیس
۱۵	مجمع الخواص	صادق افشار	کتابخانۂ مولانا آزاد، علی گره	چاپی	خواص
۱۶	اکبرنامه	ابو الفضل علامی	کتابخانۂ تگور دانشگاہِ لکھنؤ، لکھنؤ	"	اکبر
۱۷	نظمِ گزیده	محمد صادق ناظم تبریزی	کتابخانۂ مولانا آزاد، دانشگاه اسلامیه، علی گره، ہند	خطی	نظم
۱۸	منتخب اللغات و چراغ ہدایت	سراج علیخان آرزو	کتابخانۂ تگور، دانشگاہِ لکھنؤ	چاپی	چراغ
۱۹	قول فیصل	امام بخش صہبائی	کتابخانۂ شخصی دکتر محمد ولی الحق، لکھنؤ	"	قول
۲۰	گنج سخن	دکتر ذبیح الله صفا	کتابخانۂ تگور، دانشگاہِ لکھنؤ	"	گنج
۲۱	مخزن الغرایب	احمد علی ہاشمی سندیلوی	کتابخانۂ دار المصنفین، اعظم گره	خطی	مخزن
۲۲	نتایج الافکار	قدرت الله گوپاموی	کتابخانۂ تگور دانشگاہِ لکھنؤ	چاپی	نتایج
۲۳	مجموعة الشعراء	تیکارام تسلی	" " "	خطی	تسلی
۲۴	مجمع الفصحا	رضا قلی ہدایت	" " "	چاپی	فصحا
۲۵	بیاض باطلی		ادارۂ ضبطِ اسناد و اوراق، لکھنؤ	خطی	بیاض
۲۶	ارمغانِ شیراز	استاد یوسف حسین ہمدوی	کتابخانۂ شخصی دکتر محمد ولی الحق انصاری، لکھنؤ	چاپی	ارمغان
۲۷	شعر العجم	شبلی نعمانی	" " " "	"	شعر العجم
۲۸	آثار و سبک عرفی شیرازی	ڈاکٹر عابد علی خاں	کتابخانۂ مرکزی دانشگاه تہران	"	آثار

غلطنامہ

بخش	صفحہ	سطر نثر / غزل و شعر	صحیح	غلط
مشکلات	۲	۳	فقط یک بار	دیباچہ کلیات عرفی از ناظم تبریزی
	۲	۱۸	بخش انگلیسی	حصہ انگلیسی
پیش گفتار	۳۷	۴	سودات ہمراہ	مسودات ہمرہ
	۳۸	۱	ترتیم	ترمیم
	۴۹	پاورقی سطر ۱	کہ آلان توسط دانش گاہ تہران چاپ شدہ است۔	کہ ہنوز چاپ نشدہ
معرفی نسخہ ہا	۵۹	۲	دارای ۲۱۷ بیت	دارای ۱۷ بیت
	۵۱		پاورقی زیر اضافہ باید کرد: "این نسخہ ہا از رسالہ نفسیہ آغازی شوند سہ از دیباچہ"۔	دو تا نسخہ ہای دیگر این نوع... این نویسندہ نرسید۔
	۹۰	۱۰	حدود یہ سہ صد غزل	حدود سہ غزل
متن غزلیات	۱۲۹	غزل ۵، شعر ۲، مصرعہ اولیٰ	گو تزویر تو	کو تزویر کو
	۱۳۰	" ۷ " ۳ "	دی صد چشمۂ بیتابی	دی صد چشمۂ بیتابی
	۱۳۳	" ۱۱ " ۲ مصرعۂ ثانی	غمت گرفتہ چو آغوش	غمت گرفتہ در آغوش
	۱۳۳	" ۱۲ " ۱ مصرعۂ اولیٰ	دلم در کعبہ ای رو کرد	کعبہ رو کرد است
	۱۳۶	" ۱۷ " ۳ "	عافیت سودی ندارد	عافیت سودی ندارد
	۱۴۰	پاورقی، سطر ۷	نشود	شود
	۱۴۰	" " ۵	؎ ن ۱۔ نشاسد	؎ نہ شناسد
	۱۵۱	غزل ۵۰، شعر ا، مصرعۂ ثانی	باغچہ	باغیچہ
	۱۶۵	غزل ۸، مقطع	عرفی ارنی گو، مشنو	عرفی ارنی گو، بشنو

بخش	صفحه	سطر نثر/غزل و شعر	صحیح	غلط
	۱۷۰	" ۱۸ ، شعر ۷ مصرعهٔ اولی	چو بو قلمون است	بو قلمون است
	۱۸۷	" ۵۰ " ۳ مصرعهٔ ثانی	طایر قدسی	طایر ندسی
	۲۱۴	" ۹۸ " ۵ مصرعهٔ اولی	ز شکوه های جفایت	شکوه ای جفایت
	۲۹۸	" ۷۰ " ۳ مصرعهٔ ثانی	بباز یچهٔ	بیاریچهٔ
	۳۷۲	" ۲۳۲ " ۹ مصرعهٔ اولی	مدد نمی طلبم	رد نمی طلبم
	۳۸۰	" ۲۳۸ " ۵ مصرعهٔ ثانی	دُچار	دو چار
	۴۵۰	" ۵ " ۵ مصرعهٔ اولی	کلید بهشت اندر	کلید بهشت ادر
	۴۷۲	" ۵۸ " ۶ "	چون داغ او	چو داغ او
	۴۸۶	" ۸۶ " ۵ مصرعهٔ ثانی	طیلسان	طلسان
	۴۸۷	" ۸۷ " ۹ مصرعهٔ اولی	ملی نداشتیم	یلی نداشتیم
	۴۹۴	" ۹۹ " ۴ "	چون	چو
	۵۳۷	" ۶ " ۲ "	معموره ای، انصاف ده	معمورهٔ انصاف ده
ابیات که تنها در نسخهٔ مقدم یافت شده	۵۹۵	" ۷ ، مصرعهٔ ثانی	من کعبهٔ مجسّم	سن کعبهٔ مجسم
آدینه	۶۲۵		فهرست تراکیب نو و بدیع	فهرست تراکیب و نو و بدیع

Corregendum pertaining
to the English version of the Preface

		Require corrections	Corrections to be made
Page 13	Lines 8-9	"and two more are in Kitab Khana-i-Sultanate"	Please add the following footnote against them : Last year I could see them. They began from the Risala-i-Nafsiya and not The preface and thus are not copies of Siraja's work.
Page 17	Lines 19	"Particularly those preserved in Kitab Khana-i-Sultanate"	
Page 22	Lines 14	Thoroughly it appears	Thoroughly it would appear
Page 45	Lines 18	The total number of verses rubai	The total number of verses of rubai.
Page 54	Lines 15	National Library	Library of National Museum

61. **Badauni in Muntakhab-ut-Tawārīkh writes :**

"او و حسین ثنائی از شعر عجب طالعی دارند که هیچ کوچه و بازار نیست که کتاب فروشان دیوان
هردو کس را در سر راه گرفته نایستند و عراقیان و هندوستانیان نیز به تبرک می خرند۔"

62. (۱) عرفی دم نزعست و همان مستی تو — آیا بچه مایه بار بر بستی تو
فرداست که دوست نقد فردوس بدست — جویای متاعست و تهی دست تو

(۲) ای مرگ مرا زیار شرمنده مکن — نومید ازان گوهر ارزنده مکن
یاد آید و جان رود، خدایا نفسی — مهلت ده و در قیامتم زنده مکن

(۳) یارب بعفوت به پناه آمده ام — سر تا بقدم غرق گناه آمده ام
چشمی به کرم بخش کز غایت شوق — بی دیده به امید نگاه آمده ام

63. Reza Library Manuscript.

64. Nigaristan-i-Fars, page 97 (1922 edition)

65. Abdun Nabi writes :
"هنگام تحریر به تحقیق پیوست که ملک الشعرای خراسان مرزا فصیحی در سنه هزار و بیست و هفت
شخصی از هرات به لاهور فرستاده بود که استخوان مولوی مغفور را به مشهد مقدس برد۔ ده روز قبل از
آنکه کس فصیحی به لاهور رسید میر صابر اصفهانی که یکی از یاران این خجسته فرجام است استخوان عرفی
را به نجف اشرف روانه ساخته بود سبحان الله نتیجه این بیت او بظهور رسید:
بکاوش مژه از گور تا نجف بردم — اگر به هند هلاکم کنی و گر به تتار

66. Taqī Kashi writes :

"جماعتی که ویرا دیده اند و به صحبت او رسیده بگویند که مرد خوش طبع و ظرافت دوست بود و
اشعریت با مستعدان زمان در حین ملاقات دقیقه یی از دقایق خوش طبعی فروگذاشت نمی نمود۔"

67. According to Sha'ir ul Ajam once Faizi writes :

"و از تهذیب اخلاق چه گوید که در خاک نهاد شیرازی ذاتی باشد بی کسبی"

68. See his qit'a beginning with the verse :

تهمت فسق بمن کرد یکی کفر اندیش — کایزد از صورت او معنی آدم برداشت

His other qiṭa's also indicate this aspect.

---

52. I have discussed this in details in my article entitled

شعر العجم اور ذکر عرفی شیرازی

published in the quarterly Journal "Urdu - October 1967 issue published by Anjuman-e-Tarraqi-i-Urdu, Pakistan. It has also been republished with my book in Urdu "Urfī Shīrāzī" statements are totally baseless.

53. Published in Islamic Culture, Hyderabad, Armughan, Tehran and also as an independent pamphlet "Sher-o-Shairi-i-'Urfī".

54. Taqī Kāshi writes :

در شہور ۹۹۲ھ از فارس از راہ دریا بجانب ہند خرامید

55. Rampur Manuscript, p.395.

56. According to Kishan Chand Ikhlās on this qasīdā the Khān-i-Khānān gave 50,000 rupees. According to Farīd Bhakkari the Khān-i-Khānān even without meeting him used to give so much money to him that 'Urfī had no need to depend on any one else.

57. After the death of the Ḥakim, in condolence he sent a qasīdā to Khān-i-Khānān which began with this verse :

ز آسمان و زمین مژدہ ناگہان آمد   کہ آفتاب زمین، تاج آسمان آمد

58. In Haft Iqlīm Rāzi writes :

"چون شجر اقبال حکیم مذبور بہ صرصر فنا برکندہ شد، سپہ سالار عبدالرحیم خان خانان در استرضای خاطرش کوشید و شہرتش بیش گشت و دران اثنا احوالش مسموع بارفتگان حضرت شہنشاہی گردید۔ در سلک بندگانِ خاص انتظام یافت و پس از چند روز بمرض اسہال نقش حیاتش از صفحہ روزگار شستہ شد۔"

59. In Ṣubh-i-Ṣadiq the author says :

"در اواخر عمر در سلک ملازمان اکبر شاہی مختص شد"

60. Abdul Bāqī in his preface states :

"درایام مصاحبت و ملازمت ایشان بدستوری معزز و مکرم بودہ کہ کورنش و تسلیمی کہ در ہندوستان مقرر و معمول است کہ بپادشاہان و اکابر و اعیان می کنند بہ ہیچ کس نمی کرد۔"

he considers it to be only a blame. Apart from Shāh Nawāz Khān, Waleh Daghistani, the compiler of Riāẓ ush Sho'ara; Abu Talib-i-Tabrezi, the compiler of Khulaṣat ul Afkar; Ḥusain Quli Khān 'Āshiqi, the author of Nishtar-i-Ishq, are the only writers who have mentioned this story but like Shah Nawāz they also consider it to be a baseless charge and merely a blame. In the present century Māulānā Shibli Nomani in the third volume of his Shi'rul 'Ajam has related this baseless story several times and some other Urdu writers like Ikramul Haq have copied him. In the same way about the death of 'Urfī, Shāh Nawāz Khān and 'Āshiqi have mentioned that having been charged for love of Salīm he was poisoned. Waleh and Abu Ṭalib Tabrezi have mentioned that malice and emulation of envious people was the cause of his being poisoned. But his contemporaries have mentioned diarrhoea or dysentry as the cause of his death.

48. According to Akbarnama 'Uffī died on 18th Amardad or 29th July 1591 A.D. 'Abdul Bāqi has mentioned the date of his death as 18th Shawwal, 999 A.H. and this confirms the statement of Abul Faẓl.
49. As mentioned by Aḥmad Gulchin Ma'anī in the preface of Maikhana, the word 'Saiyadi' should not be confused for Saiyid-i-Alavi. In jung No.3765 preserved in the Central Library of the Tehran University his name appears as Shaikh 'Urfī. In his tazkīra Shama-i-Anjuman, Nawab Siddīq Ḥasan Khān has also mentioned his name as Shaikh Jamal Uddin. Bindraban Khushgo and others who call him Saiyed are wrong as pointed out by Aḥmad Gulchin Ma'anī.
50. This was a locality near the present mohalla Oassabkhānā.
51. 'Abdul Bāqi mentions : "در موسیقی وادوار بقدر وسع وقوفی داشت"

same heading and the same is the case in some manuscripts which I saw in Iran. 'Urfī might have written Risala-i-Nafsiyah in the last days of his life and this particular paragraph which is actually a part of the above prose work might have been written on death bed.

41. According to 'Alla Uddaula Kāmi, 'Urfī had started composing five maṣnawīs in imitation of Niẓami's khamsa and had composed three such poems. It is possible that these fragments might be relating to these incomplete masnawis. So far only Majma'ul Abkār and Khusro Shīrīn seems to be in imitation of Makhzanul Asrār and Laila Majnu. The third maṣnawī is not traceable.

42. From the catalogue it appears that in this manuscript on folio 25a, there is a short maṣnawi beginning with the verse :

سایۂ او بود کہ در باغ ناز بود تماشائی گلہای راز

43. Mr.Jawahri in the preparation of his edition has claimed that his edition was based on 10 manuscripts. But he did not utilise the important manuscripts preserved in the Iranian libraries as detailed earlier.

44. In different manuscripts the name of the maṣnawī has been. given differ somewhere Shīrīn Khusro, somewhere Shīrīn Farhad and in some manuscripts it is Khusro Shīrīn.

45. From a note at the end of 1915 edition it appears that it was fourth edition of Divan-i-'Urfī. I have not seen the remaining two editions.

46. The details can be seen in my Urdu work entitled 'Urfī Shīrazī.

47. For example the baseless story of 'Urfī's love towards prince Salīm, Shāh Nawāz Khān who completed his work, Āftāb-i-Jahan Numa even after a century of 'Urfī's death, is the first writer who has mentioned this love story but even

so. It is short of many authentic poems and the whole section of solitary verses. Hairi's statement therefore does not seem to be true.

33. Probably brother of Mohammad 'Ali Khān Wālajāh, the Nawab of Arkat.
34. He might be Sa'id Mohammad Khān, an officer in the army of Tīpū Sultan.
35. In addition to the present manuscript, this masnawī is found in the Tehran manuscript (Ms.VIII), British Museum manuscript (Ms.XXVIII) and in two other manuscripts in the 'Aligarh Muslim University Library (Ms.XXVI and Ms.XXVII)
36. Mss.I, V, VIII, and XXVII are the only manuscripts in which this particular section containing miscellaneous verses is found.
37. I purchased it from Mr.Nadir Agha, a local dealer of rare manuscripts. He gave me separate pages and I myself got them bound in the shape of a book. Late Mr.'Arshi, the Director of Riza Library, advised me to give it to that library for proper preservation.
38. The following line shows the year of transcription :

تمت ہذا الکتاب بالخیر والصواب کلیات عرفی شیرازی بتاریخ ۴ شہر ذیقعدہ روز یک شنبہ ۹۹۴

The last digit is not clear. Since in the month of Ziqada Sunday falls in 994, I read this digit as 7. It cannot be 4 because this manuscript contains at least one qasīdā about which there cannot be any doubt that it was composed in 997 A.H. as it was composed to condole the death of Hakim Abul Fath Gīlānī who died in 997.
39. No.1927 in the catalogue of Ibn-i-Yusuf Shīrāzi and No.24657 in Vol.III of Ahmad Munzavi's catalogue.
40. In a manuscript preserved in Dāira-i-Shāh Aleem, Allahabad also the paragraph has been mentioned separately under the

22. Among the later tazkira writers Ratan Singh Zakhmī has mentioned the following such verse and Āzar has quoted two more verses :

چنان رقصید عرفی بر در میخانه کز حیرت   مسلمان گفت کاین کافر چه استادانه می رقصد   (انیس العاشقین)
ببین در مقتل دست آزمایها چه بیدردم   که زخم ناتمام افتاد و خجلت گشت قاتل را   (آتشکده)
دیت قتل من این است که در روز جزا   بزنم دست بدامانش و دامان نکشد   (آتشکده)

23. One of these belonged to Kamāl Adīb Beg of Ankara University, the other was in the Millat Library, Istanbol and the third in Konya Museum Library.
24. Actually there are 89 such pieces but three of them are part of a tarkīb band.
25. The name of this masnawī differs in different manuscripts. In some it is Shīrīn Farhad, in other it is Farhad o Shīrīn, in other as Khusro Shīrīn and yet in others as Shīrīn Khusro.
26. As in manuscript I the total number of qasīdās is 89 but three fragments are actually part of a tarkīb-band.
27. In Mss.VIII and XVII these verses are given under the head (معمیات)
28. This masnawi in Ms.I has 1408 verses and in Ms.V the number is 1403 but in the printed edition of Tehran the number is only 1,078.
29. It is not in the basic manuscripts I and V but is found in the other manuscripts of this category e.g. Ms.II, VIII etc.
30. According to my calculation in its present form the manuscript contains 11,956 verse.
31. Fehrist-i-Kitabkhāna-i-Majlis-i-Shora-i-Milli,Tehran, No. 1026, pages 351-52.
32. Sirājā compiled 'Urfī's dīvān in 1026 A.H. If the present manuscript was copied immediately after Sirājā completed his work, it should be a true copy of that work. But it is not

and also in his booklet 'Sher-o-Shairi-i-'Urfi, published in 1345 A.H. The same article has been published in the journal 'Armughan', Tehran. Prof.Yusuf Ḥusain Mosavi of the Lucknow University in his work, Armughān-i-Shīrāz has also expressed similar opinion in the following words :

"سراجا کا مذاق سخن جیسا بھی ہو، اسکو تو اپنی کارگذاری دکھا کر خانخانان کو خوش کرنا تھا اور خانخانان کو امور مملکت کی مشغولیت سے اتنی فرصت کہاں تھی کہ عرفی کے گلستان سخن کو سراجا کے لگائے ہوئے خس و خاشاک سے پاک صاف کریں۔ انجام کار یہ ہوا کہ جوانا مرگ عرفی کے کمال سخن کا آفتاب ابھی افق شہرت پر تھا کہ سراجا کی ستم ظریفانہ بدعت اسکو گہن ہو کر لگی۔"

20. In Bahāristān-i-Sukhan (Madras edition - pp.418-419) he writes :

"چون ہمگی اشعارش از مسودہ وغیر آن کہ از سفائن و مجموعہ ہای مستعدان و صاحب طبعان فراہم آمدہ بود، ہشت ہزار بیت می باشد، در عرض یک و نیم سال سعی موفور کار بردہ کلیات مشتمل بہ چہاردہ ہزار بیت ترتیب داد و الحق درین کار ید بیضا نمود۔ گویند شش ہزار بیت مولانا در حین حیاتش بہ سعی ابتر شدہ بود غالباً ہمین ابیات بدست سراجا افتاد و فقرہ "ترتیب دادہ" تاریخ انجام یافت۔"

21. 'Abdul Bāqī Nehāwandī in Maasir-i-Rahīmī (Vol.III, page 1354) states :

"محمد قاسم مشہور بہ سراجا.... از جملہ آدمی زادگان دارالسلطنت اصفہان است و آمواہ دران شہر معزز و مکرم و صاحب جمعیت و اسباب بودہ اند.... سراجا در وادی اہلیت از امثال و اقران خود بغایت در پیش است و در اسالیب علم موسیقی و ادوار وقوفی بکمال دارد و آن فن شریف را نیکو ورزیدہ و مہارتی تمام دارد چنانکہ استادان آن در امور مشکلہ و مشکلات دقیقہ آن فن با او صحبت می داشتند و در وادی اہلیت نیز از ہمگنان وا نمی ماند۔ مدتی این وادی را بپای سعی و اجتہاد پیمودہ.... و در اصفہان کہ وطن اصلی اوست ہمیشہ باموزونان و مستعدان بسر می بردہ واز موزونیت ذاتی واثر صحبت مستعدان طبع نظمی نیز بہم رسانیدہ۔ اگرچہ بگفتن اشعار نہ پرداختہ شعر بسیار باموزونان سنجیدہ واز دارالسلطنت مذکور.... بتاریخ ہزار و پانزدہ ہجری در سلک ملازمان این سپہ سالار منسلک گشت۔"

'Abdul Bāqi's statement is confirmed by another contemporary, Ṭahir Naṣrabādi who in his Tazkira-i-Nasrābadi (page 138) writes :

"محمد قاسم سراجا نام دارد و در فن نقاشی زرنگار بر جہہ ایست کہ بہ رخسار زرافشان سیم و شان را در عرق شرم دارد و از ابر تردستیش از ابر تصویر گوہری بارد.... در صفاہان پیوستہ باموزونان محشور و از نمک صحبتش بزم عزیزان پر شور است۔ تتبع بسیار از متقدمین و متاخرین نمودہ در امتیاز سخن طبیعتش خالی از دقت نیست۔"

and Risala-i-Nafsiyah is also preserved in my own personal library.

12. In Nāẓm-i-Guzīdah he has mentioned this year as 1033 A.H.
13. In Nāẓm-i-Guzīdah, Naẓim states that he saw that man (Sirājā) in the port of Mekha but from this statement it appears that Sirājā started journey along with Naẓim from the port of Surat.
14. One preserved in the Tagore Library, Lucknow, the other in my own possession and a third one in Kitabkhana-i-Majlis-i-Shora-i-Milli, Tehran.
15. Nāẓim states that he compiled 'Urfī's dīvān only in one month. It is possible that Sirājā might have kept a copy of Kulliyat-i-'Urfi with him and Naẓim only copied it. It is confirmed by the fact that the order of poems in Siraja's work and that of Naẓim is almost the same.
16. In Bahāristān-i-Sukhan (Madras edition) p.419, he states:
"غریب تر آنکہ ناظم تبریزی در تذکرۂ خود آوردہ کہ در ۱۰۳۳ھ خانخانان شخصی را بہ تدوین اشعار ملا عرفی کہ حسب وصیت وی ترتیب نیافتہ بود مامور فرمود۔ اتفاقاً آن شخص بنا بر رنجشی کہ از خانخانان داشت با مسودات فرار نمود۔ من در بندر مخا اورا دیدم و مسودات را بمبالغہ ازو گرفتہ ترتیب دادم۔ پانزدہ ہزار بیت شد۔ و این خلاف واقعہ ظاہر می شود چہ ہرجا بر کلیات عرفی دیباچہ سراجا نوشتہ اند نہ ترتیب ناظم۔"
17. Another copy though of later date is preserved in a library in Pakistan and Ahmad Munzavi has mentioned it in his catalogue relating to the manuscripts preserved in the libraries of Pakistan.
18. In Muntakhab ut Tawarikh (Vol.III, p.285, Calcutta edition) he writes :

"اود حسین ثنائی از شعر عجب طالعی دارند کہ ہیچ کوچہ و بازار نیست کہ کتاب فروشان دیوان ہر دو کس را در سر راہ گرفتہ نہ ایستند و عراقیان و ہندوستانیان نیز بہ تبرک می خرند۔"

19. This idea has been expressed by Agha Moḥammad 'Alī Dai ul Islam, ex-professor of Osmaniya University, Ḥyderabad in his article published in the Islamic Culture, January 1929

the hemistich, indicate the number of qaṣīdās as twenty-six, عشرات the alphabets with number in two digits show the number of ghazals as two hundred and seventy and the ' مآت ' i.e. the alphabets with number in three digits, show the number of verses of qiṭ'as and ruba'is as seven hundred and twenty.)

5. If we suppose that on an average the qaṣīdās contained seventy verses each and the ghazals had seven verses per ghazal on an average, the total number of verses in the dīvān must be near about four thousand and five hundred.

6. In these three years the poet must have composed about 3,500 verses and the total number of his verses could be 14,000 i.e. 6,000 lost, 4,500 in Dīvān-i-Awwal and 3,500 uncompiled at the time of 'Urfī's death.

In his debachah he writes :

" آن مسودات درہنگام مقابلہ وترتیب گاہی سامعہ افروز راقم می گشت۔ بغایت مغشوش و ابتر بود"

Maikana, pp.175-176 (Lahore edition).

Naẓm-i-Guzidah ('Alīgarh manuscript), folio 75b.

Maaṣir-i-Rahīmī, Vol.III, pp.293-299 (Calcutta edition)

In the beginning I found it in two manuscripts of 'Urfī's kulliyāt (one with me and the other in the Ḥabībganj collection of Maulānā Āzād Library, 'Aligarh Muslim University) and on their basis I published it in the monthly 'Maarif', Azamgarh in October 1967. Since then I found it in six other manuscripts of 'Urfī's kulliyāt - two preserved in the Kitabkhana-i-Majlis-i-Shora-i-Milli, Tehran, one in Kitabkhana-i-Markazi-i-Danishgah-i-Tehran, one in Tagore Library, University of Lucknow, one in Salarjang Museum, one in the private collection of Raja Maḥmoodabad, Lucknow. Apart from them a separate copy of this preface

نورس و شوکت و ناصر علی و همانند گا نشان را می توان یکی شمرد و هندی نام داد؟..... بلی سبک هندی درست ست ولی برای آن دسته از سخنورانِ بزرگ هند که با آموختن فارسی و قرار داشتن زیر تاثیر محیط و داشتن لهجۂ معیّنی از فارسی که در آن سرزمین رائج شده بود، شعر فارسی را بنوعی خاص و بازبانی ویژۂ خود و تعبیر های سازگار با آن سرودند بہ نحوی کہ سخنِ شان ہا گویندگان ہمعہدِ شان در ایران بسیار تفاوت یافتہ است و درین شیوه حتی فیضی را ہم نمی توان شرکت داد در حالیکہ او از ہند است ولی درزمانی مقدم می زیستہ و تربیت یافتہ فارسی زبانان باکسانی بود کہ فارسی را مستقیما از اہل زبان آموختہ بودند۔"

2. History of Ottoman Poetry: Vol.III, Book IV, Chap.IX, pp.347-348.

3. Taqi Auḥadi writes :

"شاعریست عالی مقام، ساحری معجز کلام، گوہری فجستہ نظام، کہ مخترع طرزیست تازہ با ملاحت و فصاحت بی اندازه دوی در ولایتِ سخن حاکمیت صاحب تصرف و دراقالیم بیان خسروی خالی از تکلف۔ صیت بیانش عالمگیر است۔ پر تو ضمیرش خورشید تاثیراست" (عرفات العاشقین، ص ۵۰۲، نسخہ پٹنہ)

and it is confirmed by 'Abdul Bāqī Nehāwandī in the following words :

"شاعری بلند سخن و کاملی صاحبِ فطن مخترع طرز تازه ایست کہ الحال درمیان مردم معتبر است و مستعدان و سخن سنجان و نکتہ شناسان پسندیده و معقول دانستہ تتبع اوی نمایند" (مآثر رحیمی، جلد سوم صفحہ ۲۹۳)

(For further details kindly see 'Abdul Bāqī's introduction to Kulliyāt-i-'Urfī which is included in the present work and which also deals with the evolution of Persian poetry till his time and whatever in later years was named as 'Sabk-i-Hindi' has been mentioned there as 'Ṭarz-i-Tazeh').

4. It reads thus :

این طرفہ نکات سحری و اعجازی   چون گشت مکمل برقم پردازی
مجموعہ طراز قدس تاریخش یافت   اوّل دیوان عرفی شیرازی

(according to the Abjad system the last hemistich of this quatrain reveals the year of compilation of this divan as 996 A.H. Apart from this اطار the alphabets with one digit in

NOTES AND REFERENCES

1. There is controversy about the term Sabk-i-Hindi. Modern Iranian writers like Bahar and his followers consider it to be a style mainly developed by the Indian poets but certain others like Indian scholar Qāzī 'Abdul Wadood are of the opinion that none of the Indian poets adopted any such style which was different from the style of the contemporary Persian poets of Iran. In his report on my D.Litt. thesis whatever he has observed in this regard its Persian translation is as under :

"سبک ہندی وجود ندارد۔ از زمان عرفی تا امروز تذکرہ نگاری ذکر آن نکردہ۔ چنانکہ آذر در ضمن صائب می نویسد طرز نکوہیدہ دارد۔ ولی او ہم سبکی کہ بنام سبک ہندی باشد ذکر نکردہ عموماً سبکی کہ عرفی تحت آن شعری گفت منسوب بہ فغانی ہست۔ اگر عرفی در سبک ہندی شعری گفت، پس او مقلد کدام شاعر ہند بود؟ و کدام شاعر ہست کہ از و سبک ہندی آغاز می شود۔ شعرای دورۂ غزنوی کہ بہ ہندوستان بعرصۂ وجود آمدند سبکِ خاص کہ از سبک رائج الوقت مختلف باشد نداشتند ولی این امکان دارد کہ ایشان تا حدی در کلامِ خود شان منفرد باشند ولی حقیقت این است کہ تا دورۂ آذر آن سبک را کہ دران عرفی، صائب، طالب، کلیم، اسیر وغیرہ شعری گفتند در ایران تا حدی نامقبول گشتہ کہ این ہم گوارا نبود کہ ایران را مولد آن طرز بشمردند۔"

The present writer agrees with the previous view and thinks Faiẓi to be the originator of Sabk-i-Hindi, although 'Urfī adopted it so dextrously that the tazkira-writers,of the period declared him ('Urfī) to be its originator. Zabīh Ullāh Ṣafa on page 523 in part I of vol.V of his Tarikh-i-Adabiyāt Dar Iran has a view somewhat different from both the above mentioned views. He states :

"آن دستہ ہم کہ ہنگام تقسیم سبکہای شعر فارسی از آغاز تا سدۂ سیزدہم آنہا را بہ سہ سبک خراسانی، عراقی، ہندی منقسم داشتہ اند، بیک تقسیم بسیار شتابزدہ، کلی خیلی مبہم و حتی کاملا نشانہ دست زدہ اند۔ چگونہ می توان سبک خاقانی و ظہیر و کمال الدین اسمعیل و سعدی و اوحدی و خواجو و حافظ را یکی دانست و ہمہ را یکجا "عراقی" نامید۔ ہمان صورت چگونہ شیوہ شاعری شرف قزوینی و وحشی و ثنائی و فیضی و عرفی و نظیری و ظہوری و طالب آملی و شاپور و اسیر و کلیم و مسیح و صائب و

practice amongst the Shias. Another argument in favour of 'Urfī not being a Shia as given by the exponents of this idea is that Qāzi Nūr Ullah Shushtari who had a reputation of being a (شیعہ گر) inspite of being connected with the Mughal court in the same time has not mentioned 'Urfī's name in Majalis ul Mominīn.

The author of this preface after throughly going through the prose and poetic works of 'Urfī has come to the conclusion that the charge of heresay and atheism on 'Urfī is baseless and from quite a large number of his verses and prose pieces it is evident that he was a believer in God and his Holy Prophet for whose family members he had great regard. For all Muslims - Shias or Sunnis - this is sufficient for being a Muslim. Thus according to this writer he was only a Muslim above the level of being a Shia or a Sunni. He was from amongst those who have respect for all religions and love for the entire humanity. He was a follower of truth but only according to the Shariat of Islam. No doubt he was a drunkard in the beginning but had given up this vice also as is clear from one of his qaṣidas. Thus he lived as a Muslim and also died as a Muslim as is clear from the ruba'īs which he was reciting at the time of his death.

This is a short life-sketch and description of character of 'Urfī based on contemporary reliable sources and internal evidence of 'Urfī works. For detailed analysis of the varying statements of different writers - contemporary as well as of later period - relating to the life and character and also other aspects of 'Urfī's the readers may like to go through the articles included in this writer's Urdu work, 'Urfī Shirazi'.

It will not be inappropriate to mention a few words about 'Urfi's religious beliefs. There were persons who considered him an atheist and enemy of God and their were others who were interested to prove him a Shia or a Sunni. Thus on the occasion of his recovery from small pox when he had become quite ugly Tarahi composed the following ruba'ī in which he calls Urfī a ملحد ' Mulhid (heretic).

وی زین بلوجامہ زماتم بدرید کایام بروی عرفی ملحد رید
از آبلہ فرنگ ای ہم نقسان دیگر نتوان جمال سیدی را دید

Similarly after 'Urfī's death Mulla Badauni found the year of his death with the words ' دشمن خدا '. In the same way recently Aqai Ghulām Ḥusain Jawahari in the preface of his edited Kulliyat-i-'Urfī only to prove 'Urfī a Shia has even distorted an already absurd story related in Miratul Khayal according to which Abul Fazl and Faizi asked some absurd questions with 'Urfī even in the presence of Abkar. For giving a religious turn to the story Aqai Jawahari substituted the word ' حنفی ' for ' فیضی '. This is but deplorable on the part of a scholar. As regards 'Urfī's being a Shia or Sunni, Professor Manzoor Ḥusain Mosavi, the late professor of the Delhi University, who himself was a Shia (isna ashari) had expressed doubt about 'Urfi being a Shia and in his support quoted the following verse of 'Urfī :

گرجہان در یثرب آرم روی درگوش آیدش "مرحبا یا امتی" از مرقد مولای من

(According to Mr.Mosavi this style of address (یا امتی) relates to Sunnis and not Shias). Others who agree with Mr.Mosavi such as Qazi 'Abdul Wadood state that in prose 'Urfī has used the words 'کرم اللہ وجہہ' instead of 'علیہ السلام' after the name of 'Ḥazrat 'Ali' which is prevalent among the Shias. 'Urfī has also expressed durūd on the family members of the holy prophet and his companions. (بر آل و اصحاب) and this also is not a

he was a man of jolly disposition.[65] Similarly Faiẓi, 'Urfī's arch rival, has also spoken highly about 'Urfī's disposition.[66] But Niẓam Uddin, Badauni, Abul Faẓl and Fakhr Uz-Zamānī complain for his haughtiness and insolence.[67] This writer after making a thorough study of 'Urfī's works and also the statements of contemporary writers is of opinion that these charges are baseless. In those days of autocracy the poets were expected only to praise their patrons and get reward. For this most of them behaved like beggars and had no self-respect. This was not the case of 'Urfī. He was a self-respecting man and to maintain it he did not hesitate to point out to his patron that no ordinary man was praising him. Further, 'Urfī had also contempt for the flatterers and did not hesitate to express it. All this created his enemies who made every effort to defame him[68] as a haughty man. The charge of talking contemptuously is also baseless. Self praise is a tradition among the Persian poets and in that they sometimes declare themselves superior even to their predecessors. That was the case not only with 'Urfī but right from Khāqānī to Ghalib all great poets had this element of self-praise in their qaṣīdās. 'Urfī in this self-praise was somewhat justified because if we throw an impartial glance on his qasidas we will find them second to none. In ghazal 'Urfī admits the greatness of Hāfiz.

'Urfī got recognition as a creater of a new style even during his life time. The main characteristics of this new style which subsequently became known as Sabk-i-Hindi are; the grandeur of diction; appropriate use of metaphors; creating new similies; and combination of words (تراکیب نو); adopting new methods of expression; paying more attention towards meaning rather than on form; delicacy of thought. Actually these are the characteristics of 'Urfī's qaṣīdās and ghazals which were subsequently attributed to Sabk-i-Hindi. 'Urfī was the originator of this style which was adopted not only by the Persian poets of India and Iran but was imitated by the poets composing poetry in Turki such as Fuẓuli Nafa'i etc.

According to Kishan Chand Ikhlās prior to the transfer of 'Urfī's skeleton to Najaf, he was buried in the tomb of Mīr Ḥabīb Ullah. Khushgo and Ewaẓ Rai Masarrat have also stated the same. But it was a temporary burial. His bones were transfered to Najaf in 1027 A.H. and Abdun Nabi who completed Maikhana in 1028 A.H. is the first writer who has mentioned this transfer of bones. According to him[65] Mirza Faṣihi in 1027 A.H. had sent someone from Herat to carry the bones of 'Urfī to Mashhad but only two days before his arrival at Lahore Mir Ṣābir had already sent the bones. 'Abdul Bāqī in his preface also confirms this but according to a tazkīra of some unknown writer preserved in the Rampur Reza Library, Rampur the bones of 'Urfī were transferred according to the orders of Etemad Ud-Daula and it is not improbable because Mīr Sābir was related to Etemad Ud-Daula. The later tazkira writers have also mentioned the transfer of bones to Najaf. Thus Waleh Daghistanī writes that some durwish took the bones to Najaf and Abu Ṭālib Tabrizi repeats it. Abul Fath Sulṭān Muḥammad Ṣafavi mentions the name of the man who carried the bones as Momin-i-Lahori who was a mujawir at Najaf and had come to take the body of his brother to Najaf but by mistake carried the bones of 'Urfī who was buried adjacent to the grave of Momin's brother. Khushgo gives some more information and according to him Mīr Ṣābir sent 'Urfī's bones through some qalandar who at first temporarily buried the bone for two months at Mashhad and then he took them to Najaf where they were buried outside the compound of Hazrat 'Ali's tomb on the land which was known as Baḥīra and was purchased by Haẓrat 'Ali himself. Khushgo quoting Rashīda-i-Kāshī further says that Saiyad Ḥasan Ḥusaini, the supreme sharif (نقیب النقبا) of Najaf gave alms on the occasion and also intended to construct a tomb on 'Urfī's grave. Raunaqi Hamadānī brought out the year of the burial of 'Urfī's bones from the hemistich "بکاوش مژه از هند تا نجف آمد"

'Urfī's character is also a matter of difference of opinion. Taqi Kāshi says that those who had seen him were of opinion that

trace of his being poisoned. The others viz. Niẓām Uddīn Aḥmad and Amīn Aḥmad Rāzī have clearly mentioned that he died of diarrhoea or dysentry (اسہال). The last moments of 'Urfī have also been described by some writers. 'Abdun Nabi states that Mirza Niẓām-i-Qazwini, the Bakhshi of Kashmir, who was sent by Akbar to see and report 'Urfī's condition to the emperor informed him (Abdun Nabi) that in his last moments 'Urfī was uttering non-sense (,, شش، شش و بخ). Abul Faẓl, Taqi Uddīn Kāshi, 'Abdul Bāqi, Amīn Aḥmad Rāzi have however stated that in his last moments various Ruba'īs were on his lips:[62] (Thus he was in his senses). A later writer, Fazl-i-'Ali Khān in his Bustān-i-Be-Khezān states[63] that some friends only to see whether in that condition he could recognise them asked as to who they were (ما کیانیم). 'Urfī humourously replied that the crow of his soul was about to fly. (مرغ روح من در پرواز است) Maulānā Moḥammad Ḥusain Āzād has also related this story with slight change.[64] According to him the question ' ما کیانیم ' was asked by Faiẓi to which 'Urfī replied 'حالا مرغ روحم شوق پرواز دارد و بما کیان کی آرد'

'Urfī's age at the time of his death has been mentioned by some taẓkira writers. 'Abdun Nabi states that at the time of death 'Urfī was about forty years old. From the statement of Taqi Auḥadi it appears that he was about thirty eight year old. Among the other contemporaries Abul Faẓl, 'Abdul Qādir Badauni, Niẓam Uddīn Aḥmad, Amīn Aḥmad Rāzī, Shaikh Munawwar have not mentioned the age but have only stated that he died in the prime of his youth. Nāẓim-i-Tabrezi in Naẓm-i-Guzīdah has stated that at the time of death his age was thirty six years and many subsequent writers like Afẓal Sarkhush, Āzād Bilgrami, Khan-i-Ārzu, 'Ali Ibrāhim Khalīl, Qudrat Ullah Gopamavi, Siddīq Ḥasan Khān, Fazl-i-Ali Khān, Ḥusain Quli Khān 'Ashiqī etc. agree with Nāẓim. Kishan Chand Ikhlas says that 'Urfī's age at the time of death was 35 years and Bindra Ban Khushgo agrees with him.

need to be introduced to the royal courts through some other courtier. The year 997 A.H. was the period when 'Urfī's stars were at their highest. He had the patronage of Ḥakīm Abul Fath Gilani; the Khān-i-Khānān had become his personal friend to the extent that he was exempted from all formalities at the court;[60] prince Salīm himself had requested him to compose qaṣīdā in his praise, a unique honour which no other Persian qaṣīdā writer ever enjoyed; had reached Akbar's court without any recommendation; and among the scholars and learned people he had become so popular that according to Badauni collections of his peoms were available everywhere and people used to have them as tabarruk.[61] This glory was, however, short-lived as only after about two years and a quarter he died in Shawwal 999/July 1591.

'Urfī's last days were spent at Lahore where he had to face opposition of hypocrite 'friends' and 'Urfī was fully aware of their hostile attitude as is evident from a qiṭ'a beginning with the following verse which he composed at the time of his illness of which references he had made in his letters to Khān-i-Khānān :

فسانه ای بشنو عرفی از من بیمار   که باشدت به نفاق معاشران رهبر

It however appears that it was not his last illness resulting in his death.

The cause of 'Urfī's death is also a matter of dispute. Some of the later writers have stated that Salīm's love was the main cause of 'Urfī's death. Others say that rivals poisoned him and some of them have openly blamed Abul Faẓl and Faiẓī for it. These are, however, the statements of those who wrote their tazkīras at least a century after the death of 'Urfī. The statements of these writers whose works are only secondary sources cannot be taken as authentic. Among the contemporary writers Abul Faẓl and Badauni and subsequent to them, Nāẓim-i-Tabrezi, Taqi Uddīn Kashī, 'Abdul Bāqī Nehāwandi and 'Abdun Nabi Fakhr Uz Zamānī are almost silent in this regard and have not given any

Ḥakim Abul Fath was an intimate friend of 'Abdur Rahīm Khan-i-Khānan and on his advice 'Urfī composed a qaṣīdā in praise of the latter beginning with the opening verses :

بیا کہ بادلم آن می کند پریشانی　　کہ غمزۂ تو نکردست با مسلمانی

and it was the beginning of 'Urfī's friendly relations with the Khan-i-Khānān.[56] After the death of Ḥakīm Abul Fath in 997 A.H. 'Urfī formally attached himself with the Khān-i-Khānān who had great regard for him and treated him like a personal friend and not a courtier.[57]

'Urfī's another patron was the Emperor Akbār. Kishan Chand Ikhlas states that Faiẓī introduced 'Urfī to the royal court but this is improbable because according to Badauni the relations of Faiẓi with 'Urfī were strained only after a short time of 'Urfī's arrival to Fathpur Sīkrī while according to Amīn Aḥmad Rāzi, a contemporary writer, 'Urfī reached the royal court in the last days of his life[58] and Muḥammad Ṣādiq, the author of Ṣubh-i-Ṣādiq confirms it.[59] This introduction to the royal court was however before the death of Ḥakīm Abul Fath and with all probabilities 'Urfī might have met Akbar in the last months of 996 A.H. or the beginning of 997 A.H. This is also confirmed with the fact that when 'Urfī went to Kashmir in Jamadi al-Awwal he was already in the royal service.

Shibli says that 'Urfī came to India after learning about the beauty of prince Salim; but it is strange that he never tried to meet him of his own accord. From his famous qaṣīdā in praise of Salīm it is evident that he went to Salīm's court only when the prince himself desired that 'Urfī should compose a qaṣīdā in his praise. This meeting with Salīm must also have taken place almost at the same time when he got audience in the royal court. From a statement of Amīn Aḥmad Rāzī and also from the above referred qaṣīdā in praise of prince Salīm it is evident that by that time 'Urfī's reputation had spread far and wide. He had therefore no

to India[54] in search of livelihood. Qudrat Ullah Shauq in his Jām-i-Jahān Numa has mentioned that 'Urfī was an adopted son of Ḥakīm Fath Ullah Shīrāzi.[55] Since at that time Fath Ullah was in Deccan (at first in the court of 'Alī 'Ādil Shāh in Bijapur and after his death in the Nizāmshahi court of Aḥmadnagar) 'Urfī from Shīrāz came to Aḥmadnagar but not finding him there and getting no satisfactory patronage, 'Urfī left Aḥmadnagar and came to Fatehpur Sīkrī on 19th Rabi' al-Awwal 993 A.H./ March 10,1585. The main reason for 'Urfī's leaving Aḥmadnagar in 993 A.H. might be that in the same year Fateh Ullah Shīrazī had already left Aḥmednagar for Fatehpūr Sīkrī. Amīn Aḥmad Rāzī in this context writes as following :

"وابتدأ از بندر جرون بدکن وارد شد۔ دران ولایت اورا ترقی چنانکه باید دست نداد۔"

After reaching Fateḥpur Sīkrī, according to Badauni, he became a guest of Faiẓi who himself stated as following :

"از یاران دمساز و غمخواران همراز که دل از صحبت وی آب میخورد مولانا عرفی شیرازیست که درین نوروز به قدوم خود بر خاک نشینان این دیار منت نهاده اند۔"

But after sometime he left the company of Faiẓī and joined the court of Ḥakīm Abul Fath Gīlānī with whom he was probably introduced by his foster father, Fath Ullah Shīrazī, who was a friend of the Ḥakīm as is clear from the following rub'ai which 'Urfī composed on their death in 997 A.H.

امسال دو علامه ز عالم رفتند رفتند موخر و مقدم رفتند
چون هر دو موافقت نمودند بهم تاریخ آمد که "هردو باهم رفتند"
۵۳۴+۲۴۸+۲۱۵
۹۹۷ ہجری قمری

It was the period when he had settled down in Lahore from where during Akbar's campaign of the north west province he went to Kashmir in Jamadi ul Awwal, 997 A.H./March, 1589.

the Osmaniya University, Hyderabad, states[53] that before coming to India 'Urfī had gone to Najaf-i-Ashraf and there on the tomb of Hazrat 'Ali he had recited a qaṣīda and expected reward for it. But when after reciting it for three days he did not have any indication of getting reward (صلہ) from the Imām, on the fourth day he addressed the Imam in the following words :

"یا علی امامت چیزی دیگر است و شعر فہمی چیزی دیگر۔ آن شماع کہ قصیدۂ مہمل در مدحت ساخت بہ او چہار صد تومان دادی و برای چنین قصیدۂ عالی بمن ہیچ ندادی۔"

(Oh 'Alī Imāmat is something else and appreciation of poetry is something else. For the absurd qaṣīdā of the candle- stick bearer thou gavest four hundred tūmān as reward but gave nothing for this magnificient qaṣīdā which I composed in thy praise)

The same night he saw the Imam in a dream who addressed him in these words :

"از نجف بردوالا استخوانت را خوردہ می کنم۔"

(Go away from Najaf otherwise I shall break thy bones into pieces)

'Urfī being petrified left Najaf immediately and came direct to India where in repentance he composed his splendid qaṣīdā in praise of Hazrat 'Alī which begins with the following opening verses :

"جہان بگشتم و گشتم بہ ہیچ شہر و دیار نیافتم کہ فروشند بخت در بازار"

Among all these statements whatever Khān-i-Ārzu has said seems to be correct. At that time not only the royal court of Akbar, but the courts of his nobles and other rulers of India were also centres of patronage of the Persian poetry and were attracting the poets of Iran where the atmosphere for poetry was uncongenial during the early Safawid rule. Like his other contemporaries such as Zuhūrī, Shakebī, Nazīri etc. he also came

royal family of Iran such as Shah Isma'īl II and princess Pari Khānam Khān and they indicate that he has also been in Isfahan.

In respect of 'Urfī's arrival in India the statements of his contemporary writers differ. Thus Abdun Nabī Fakhr uz Zamanī writes that when he was twenty years old he suffered from small pox and became so ugly that he became an object of redicule which became intolerable for him and he left Iran. Had this fact been the real cause of his migration he would have left Iran after recovery and would not have waited for ten years when at the age of thirty he left Iran for India. As against 'Abdun Nabi, 'Abdul Bāqī has mentioned that the generosity of 'Abdur Rahīm Khān-i-Khānān attracted him and induced him to come to India. Among the later writers 'Alī Ibrahīm Khalīl agrees with him. But this also does not seem to be correct because had this been the real cause, after reaching India,he would have tried to reach the Khān-i-Khānān's court instead of going to Faizī and Ḥakīm Abul Fath Gīlānī. He composed qaṣida in praise of the Khān-i-Khānān only when Abul Fath advised him to do so. Among the later writers Sher Khān Lodhi has mentioned that he came to India as a tourist and Khafi Khān in his Muntakhab ul Lubāb states that the envious attitude of his contemporaries with whom he had poetic contests forced him to leave Iran. Sirāj Uddīn 'Alī Khān Ārzū in Majma'un Nafais writes that the news of the generosity of the different patrons on poetry in India brought him to this country. In the present century Shibli on the basis of certian tazkirās the names of which he has not mentioned, writes[52] that the charming figure of prince Salīm made him his fan even without seeing him. He writes :

(بعض تذکروں میں لکھا ہے کہ عرفی شاہزادہ سلیم کے حسن پر غائبانہ عاشق ہو کر آیا)

and repeats :

تمام تذکرے متفق ہیں کہ عرفی شاہزادۂ مذکور کا جان دادہ تھا۔

Mohammad 'Alī Dā'i-ul-Islām, the late professor of Persian of

calligraphy and Music[51] موسیقی و ادوار and according to Khafi Khan."

"عرفی شیرازی آنقدر طبع رسا داشت که در شروع ایام در تحصیل علم و درس اکثر کتب متداوله فارغ شد۔"

From 'Urfi's verses themselves it appears that he had full command on the extogitated branches of knowledge (علوم عقلیہ) e.g.

فغان زخامہ عرفی کہ کمترین طغرایش شکست خامہ مانی و کلک یاقوتش
خراب زمزمہ تازہ ای تو ام عرفی کہ عقل ازین نفس تازہ مست می گردد
خراب معرفت عرفیم کہ ہر نفسش بہ شہر قدس ادیب عقول می گردد
نامہ ام دادہ نشان از چمن گلشن وحی خامہ ام کردہ زبان در دہن شاہد راز
زہر ہنر کہ زنم لاف امتحان شرط است بیار نای، مکن پیش از امتحان انکار

From the above sources it is clear that at Shīrāz he used to have poetic contests which although increased his knowledge yet it also resulted in the enmity with the other poets as is clear from the following rub'aī of Tarahi composed on the occasion of his illness from small pox.

دی زین بلو جامہ زماتم بدرید کایام بروی عرفی طلد رید
از آبلہ فرنگ ای ہم نفسان دیگر نتوان جمال سیدی را دید

We have no information about 'Urfī's mentor but from Taqi Auḥadi's statement it appears that he had great regard for Maulana Ḥusain Kashi and for his early progress in the field of poetry he was indebted to him. After reaching India he chose Ḥakīm Abul Fath as his mentor.

It seems that in Iran 'Urfī spent most of his time in Shīrāz but from one of his qiṭ'as it appears that he visited Tehran and from a qaṣīdā it is clear that he visited Najaf-i-Ashraf also. Some of his qaṣīdās which are found only in the copies of Sirājā's compiled Kulliyāt-i-'Urfī are in praise of the members of the

related to a distinguished family of Shīrāz. His grand father's name was Jamāl Uddīn Saiyadi and his title was Khawaja-i-Chādarbāf. His father's name was Zain Uddīn Balavi and he held the post of Wazir (helper) of Darogha-i-Shīrāz. All the tazkirā writers are silent about the date or the year of his birth but majority of them have mentioned that he died[48] at the age of thirty six in the year 999 A.H. 'Abdun Nabī has, however, stated that at the time of his death 'Urfī was reaching fortieth year of his life and similar is the view of Taqi Auḥadi who has mentioned that he was about 38 years of age at the time of his death. From this it can be inferred that he was born sometimes between 960 and 963 A.H.

The tazkirā writers also differ in respect of 'Urfī's name. Taqi Auḥadi writes that his name was Jamāl Uddīn Saiyadi but 'Abdul Bāqi Nehāwandī has mentioned his name as Saiyadi[49] Mohammad while according to "Abdun Nabi Fakhr uz Zamānī his name was Muḥammad Ḥusain. From these statements of contemporary writers it can be deduced that his real names was Saiyadi Moḥammad Ḥusian and his laqab (title of honour) was Jamāl Uddīn. In respect of his takhallus (pen name) 'Abdul Bāqī Nehāwandī has mentioned that since his father was Wazīr (assistant, helper) of Darogha-i-Shīrāz (prefect of Shīrāz) and in that capacity has to perform religious duties and these of public importions (عرف), he adopted 'Urfī as his pen name. But 'Abdun Nabī writes that 'Urfī had started composing verses from an early age and his friends had given him the pen name 'Urfī' meaning notorious or known. It looks somewhat strange that the friends gave pen name to someone.

In respect of 'Urfī's early life at Shīrāz from Tazkira-i-Sho'ara-Maẓiyah of Ḥaider Husain Khān Sohail, it appears that he lived in mohalla Sakhtuya.[50] From Debacha-i-Kulliyāt-i-'Urfī it appears that he was highly educated and had full knowledge of the art of poetry and used to have poetic contests with the poets of Shīrāz and other places. He was also an expert in the art of

SHORT LIFE SKETCH OF 'URFĪ SHĪRAZĪ[46]

Almost all the tazkirās from the tenth century A.D. till the present day contain account of 'Urfī's life. The authors of some of these were those who completed their works during his life time or only a few years after his death. They had either themselves seen 'Urfī or had collected details about him from those who had met him or were his close relatives. So apparently there should not be differences in their statements about the basic facts of 'Urfī's life. But it is not so. Even amongst the earliest tazkirā writers we find differences in the statements relating to 'Urfī's life and poetry, and many baseless stories have been related by them which without being critically examined have been copied by the later authors who have made even additions to them which amounts to character assassination.[47]

Except Majālis-ul-Mominīn almost all tazkirās, books of history and some such other books which were written during the life time of 'Urfī contain details about 'Urfī's life. Amongst them some important one are: Nafāis ul Ma'aṣir of 'Alauddaula Kāmī, Ṭabaqāt-i-Akbāri of Khwaja Niẓām Uddīn Aḥmad; Akbarnāmā of Abul Faẓl 'Allami; Haft Iqlīm of Amin Aḥmad Rāzī; Muntakhab ut Tawārīkh of Mulla 'Abdul Qādir Badauni; Majmaul Khwas of Ṣadiq Afshār; Durjun Nafāis of Shaikh Munawwar; Khulasatul Ash'ar of Taqi Kāshi; 'Arafātul 'Āshiqīn of Taqi Auḥadi; Ma'aṣir-i-Rahīmī of 'Abdul Bāqī Nehāwandi; Maikhānā of 'Abdun Nabi Fakhruz Zamānī; Naẓm-i-Guzīdah of Moḥammad Ṣadiq Nāẓim, Bazm Ārā of 'Ali bin Maḥmūd al Husaini; and Nataij ush Sho'ara of 'Abdur Rahīm Kalami. Apart from these, introductions written by 'Abdul Bāqī Nehāwandi on 'Urfī's Kulliyat compiled by Sirājā under the orders of 'Abdur Rahīm Khan-i-Khanan and by Nāzim-i-Tabrezi on his own compiled Kulliyat-i-'Urfī are the most important contemporary sources on the life of 'Urfi Shirazi.

According to the above mentioned sources 'Urfī Shīrāzī was

quoted as sanad in the different farhangs (dictionaries) have also been helpful in the correction of verses. Manuscripts I and V which are almost similar have been used as basic manuscripts and the order of the poems in the present edition is according to them. The words in verses which were not found suitable in these manuscripts have been changed by the suitable words found in other manuscripts. This had necessitated the mention of different variation in the different important manuscripts and it swelled the foot notes. But it was necessary so that the readers may know from which manuscript which word has been adopted and which were the other variation in other manuscripts. On the advice of the experts of the Khuda Bakhsh Library the footnotes have been reduced to minimum although this reduction has deprived the readers from knowing all the variations. Certain incomplete verses were found in some rare sources such as Ms. XVII etc. To make them complete hemisteches have been composed and added by me.

The present edition includes :

1. Introduction by me including a note on poet's life.
2. Debacha-i-'Abdul Bāqī Nehāwandī
3. Debacha-i-Nāẓim-i-Tabrezī
4. Text of complete ghazals numbering 881 with 6008 verses included in them.
5. Incomplete ghazals and solitary verses found in manuscripts I, V, VIII and XVII.

Muntakhab-ut-Tawārīkh, Ṭabaqāt-i-Akbari, Nafāis ul Ma'aṣir, Ma'aṣir-i-Rahīmī, Maikhāna, Ātashkada, Riazush Sho'ara, Majma'un Nafais, Kalamat ush Sho'ara, Natāij ul Afkār, Anīs ul 'Ashiqin, Makhzanul Gharaib, Muntakhab ul Lataif, Nazm-i-Guzīdah, Ṭabaqāt-i-Shāh Jahānī, Ganj-i-Sukhan, Khazana-i-'Amra, Yad-i-Baiza and Majma'-i-Fosaha.

Some lexicographical works like Bahr-i-'Ajam, Cheragh-i-Hidayat Mustalehat-i-Wārasta have also been consulted. Similarly Qaul-i-Faisal of Imam Bakhsh Sahbai also helped in the correction of one verse of 'Urfi which in none of the manuscripts was mention correctly. Certain bayazes e.g. those at No.1092, 1093 and 1103 (all preserved in the Khuda Bakhsh Library, Patna) and Majmuat ush Shoara of Tika Ram Tasalli preserved in the Lucknow University Library and numerous jungs and bayazes preserved in the libraries of Iran have also been consulted.

PRESENT EDITION

As already stated earlier, the present edition is based on the ghazal sections of manuscripts No.I, II, V, VII, VIII, XII, XX, XXIX and XXXV which are all copies of Sirājā's compiled Kulliyāt-i-'Urfī. Nāẓim's original manuscript (XVII) is equally important and has been fully utilised. Ghazal section of other important manuscripts (some of which have been introduced earlier) which were transcribed during 'Urfī's life time or immediately after his death or before the compilation of Kulliyāt-i-'Urfī by Sirājā and Nāẓim confirm the authenticity of the ghazals and verses in them. They have also been fully utilised. The other manuscripts of importance were also consulted for the purpose of checking the poems and comparison purposes. Selections in the tazkiras written during poet's life and immediately after, also confirm the authenticity of the ghazals from which they have been selected. They have therefore served very useful purpose in the preparation of this edition. Verses

the first time published Dīvān-i-'Urfī in 1297/1880. This edition apart from ghazals also included qiṭ'as, ruba'īs and masnawī, Majma'ul Abkār. The section dealing with the ghazals is spread over on the first 114 pages and the total number of this form of poems is 574 with 3,613 verses. The ghazals are followed by the qiṭ'as which occupy pages from 115 to 122. Then there are ruba'īs covering pages from 123 to 138. The last section from page 139 to 178 is devoted to the masnawī, Majma'ul Abkār. A second edition of Dīvān-i-'Urfī with the same number of poems as included in the first edition, was again published in 1915[45] but even in this edition the numerous mistakes found in the first edition were not removed. It is regretted that these Newal Kishore editions are so much full of mistakes that they have lost their utility and importance.

'Urfī's qaṣīdās were extremely popular in India where his reputation mainly rests on them. They have been published scores of time by at least 15 publishers but all these published collections have only 51 qaṣīdās. Since the present work is limited upto ghazals, no details of qaṣīdās are being given here.

Apart from the above published works, one of the masnawīs of 'Urfī has also been published independently. It is Shīrīn Farhad which Matba'-i-Bōstān-i-'Ashiqīn published in 1295/1878. The other masnawī, Majma'ul Abkār was included in the printed divāns. Recently a portion of the masnawī satarising the greedy contemporary poets and praising Ḥakīm Abul Fath was published by Dr.N'aīm Uddīn in the Islamic Culture Vol.XXXIII No.4 October 1959.

Apart from the manuscripts and printed editions of 'Urfī's Kulliyāt and dīvān, different books of history and tazkīras have also been utilised in the preparation of the present edition. Selections of 'Urfī's poems have been used for comparison purposes and other details have been used for the preparation of life-sketch of 'Urfī. These tazkīras are: Khulasat ul Ash'ar, 'Arafāt ul 'Āshiqīn, Majma ul Khwās, Haft Iqlīm, Akbarnāmā,

320 verses, the ruba'is being 192 with 384 verses, the masnawis including Shirin Farhad (281 verses), Majma'ul Abkar (1078 verses) and Saqinama (48 verses) being three with 1407 verses; and tarkib-band and tarji'band being two (one each) with total 228 verses. The number of verses in this edition of kulliyat-i-'Urfi is more than that of the Mambai edition. But even then this edition also is short of about 5,000 verses and does not contain more than 300 ghazals (some of which are found even in the Newal Kishore edition), 25 complete or incomplete qasidas, more than 200 ruba'is, 26 qit'as and one masnawi. Moreover, the various forms of poems found in this kulliayat are also incomplete and the numbers of verses in them is less than the number found in important manuscripts.[43] For an instance in this edition there are only 48 verses in the Saqinama while actually there are 194 verses in it. Similarly, the masnawi, Shirin-Khusro has only 281 verses in the present edition while actually there are 431 verses in it. Same is the case with the masnawi, Majma'ul Abkar in which the number of verses is only 1099 as compared with 1,400 verses in the authentic manuscripts. Similar is the case with the qasidas and ghazals in many of which the number of verses is much less than found in the important manuscripts. The prose section contains only Risala-i-Nafsiyah but that too is incomplete and many of its paragraphs found in the important manuscripts are missing. This edition like the Newal Kishore edition of Divan-i-'Urfi, is also not free of mistakes many of which also appear due to negligence of the editor. In connection with poet's life Mr.Jawahri has given quotations from certain tazkiras but except one, all these tazkiras are of a much later date and do not contain authentic information about poet's life and character.

Apart from this printed edition of Kulliyat-i-'Urfi, 'Urfi's divan-i-ghazalliyat and collections of qasidas have been published separately many times. The masnawi, Shirin Farhad[44] has also been published separately. The Newal Kishore Press, Kanpur for

calligrapher. The other manuscript is that which is preserved in the National Library, Calcutta. In fact it is a selection from some such manuscript which was a copy of Sirājā's work. 'Abdul Bāqī Nehawandi's preface is incomplete. The rare qaṣīdās of 'Urfī found in the copies of Sirājā's work are found in this manuscript. The section of ghazal contains only selected verses of ghazals.

PRINTED WORKS

'Urfī's kulliyāt for the first time was published in 1308/1890 from the Mataba'-i-Sepahr-i-Nāsrī, Bombay and, as stated by the publisher, it was based on some manuscript which they found in Kashmir and which was transcribed 90 years before. In connection with the publication of this edition the publisher's following note is informative.

"بعد از تفحص و تجسس بسیار نسخہ اصل آں شاعر فرزانہ کہ متجاوز از نود سال است در کشمیر بخط مغرب بودند و تمام اشعار قصیدہ و غزلیات باترتیب ضبط و ربط دادہ بودند، بدست آمد۔" (کذا)

It was spread over 321 pages, the first 153 having been devoted to the qaṣīdās which have above 2,400 verses. Pages from 134 to 286 are covered by ghazals - the number of their verses being 1,862; pages from 287 to 293 are occupied by qiṭ'as and from 321 by Ruba'īs which have 216 verses. Generally there are 16 verses on every page though the pages occupied by ghazals have on an average 14 verses only. This published kulliyāt which contains much less works than found in standard manuscripts of 'Urfī's kulliyāt is now scarcely available and is found only in good libraries; and I came across with it at the Kitabkhana-i-Āsafīyah, Ḥyderabad. Outside India, so far I know, 'Urfī's kulliyāt was never published before the publication of its edition by Ghulam Ḥusain Jawāhri after 1958 A.D. This Tehran edition which has been utilised as source IX comprises 8,496 verses of different types. The number of qaṣīdās being 51 with 2487 verses, ghazalliyāt being 564 with 3,670 verses, the qiṭ'as being 40 with

manuscript of 'Urfī's Kullīyāt at a book fair at Tehran. It was property of Messers HARASSOWITZ BOOK SELLERS, Germany. It contains all type of 'Urfī's works the details of which are: 50 qaṣīdās with 2455 verses; a tarkīb-band and a tarji'band having 106 and 138 verses respectively; 37 qiṭ'as with 297 verses 440 ghazals with 2869 verses; masnawīs, Majma'ul Abkār and Khusro Shīrīn with 1193 and 387 verses respectively; 144 verses of Ruba'īs; and 65 verses of Sāqināmā. The manuscript has a total number of 7798 verses. It is important in the sense that it has got such a qiṭa which I could not find anywhere. It begins with the verse :

دریا دلاز بی مدوی های روزگار   دارم دلی که سوزدم از شرم آن زبان

Two more manuscripts of 'Urfī's literary works also need mention. One of them transcribed in 1018 A.H. is preserved in the National Library, New Delhi and in the present work has been used as source XXXXIX. Its first two pages from which Risāla-i-Nafsīyah begins are decorated ones. The second section containing qaṣīdās starts from page 19 and the first two pages of this section are decorated ones. This section which also includes a tarkīb-band ends on page 165. They are followed by the section of Qiṭ'a. The first two pages of this section are also well decorated. The section of ghazals start from page 186 and ends on page 400 and the first two pages of this section also have gold ornamentation. At the end of this section of ghazaliyāt is the following tarqīmah :

"تمت الغزلیات مولانا عرفی سلخ ربیع الاول ۱۰۱۸"

From page 401 the section of Ruba'ī starts with two decorated pages but this section is defective and in the present condition of the manuscript these Ruba'īs are spread over 23 pages. There is no section relating to Masnawī. The name of the transcriber is not mentioned but the nast'alīq script in which it is written indicates that it was transcribed by some famous

in any other manuscript.

مژگان نبود گرد چشم من زار   غیرت بره نظاره ام ریخته خار
وردیده سیاهم نه از مردمک است   جذب نگه من ربوده خال از رخ یار

Another old manuscript of which reference has been made in the catalogue at no.5290 was written by Aqa Beg in 1022 A.H. It contains 4989 verses the details of which are: qaṣīdās having 1205 verses; qiṭ'as having 182 verses; ghazalliyāt having 2374 verses; ruba'īs having 228 verses. The calligrapher seems to be some Indian who has transcribed it in beautiful Nast'alīq script. It has been used as manuscript No.XXXXVI. The oldest manuscript transcribed in 1010 A.H. by Moḥammad al Katib preserved in Kitab Khana-i-Malik has been referred at No.4940 of the catalogue of that library. It has 23 qaṣīdās with 1049 verses. Then there are 197 verses of Qiṭ'at which are followed by 2388 verses of ghazals and 112 ruba'īs. The number of ghazals is 112. Majamul Abkār is the last poem and has 458 verses. The manuscript is devoid of any ornamentation but has been correctly transcribed. There are some other manuscripts of 'Urfī's works in Kitabkhana-i-Malik and among them that at No.4945 was transcribed in 1184 A.H. has only 3,800 verses. Similarly the manuscript at No.4868 is also of no importance.

Aḥmad Munzavi in his catalogue has pointed out five manuscripts of 'Urfī's works preserved in the library of Āstāna-i-Quds, Mashhad. Their no. is 17863, 17864, 23669, 24671 and 24693. During my visit to Mashhad I had an occasion to see all of them but none of them was found of any importance. In the library of the Tehran University, apart from the manuscript at no.3033 which has already been dealt with (Ms.XXXV), some other manuscripts are also preserved. One of them which was transcribed in 1030 A.H. can be found at No.4488/2 and the other is at No.2464 but none of them is of much importance.

In Iran in August 1976 I had an occasion to see an important

Mashhadi. The Ms. 238 is important in the sense that the qasīdā with the following opening verse has been correctly transcribed in it.

(منم کہ شستہ ام از لوح مدعا نیرنگ،   نہ تشنگی چش آبم نہ آرزو چش رنگ)

Apart from these some more manuscripts are in this library reference of which has been made at Nos.843, 2517, 2236, 3912, 2611, 2571 and 678 in the catalogue.

In Kitabkhana-i-Sipah Sālār 'Urfī's manuscripts are found at Nos. 296, 7137, 7154, 298, 462 and 297 in the catalogue. But none of them is important. In connection with the manuscript at No.296 which covers 4,200 verses, Aḥmad Munzavi states that it was compiled after the compilation of 'Urfī's 'Dīvān-i-Awwal' but the present condition of the manuscript does not confirm it. The manuscript at no.462 is an old one transcribed in A.H.1014 but contains only two masnawīs and a few miniatures.

The Mashhad University library has a good manuscript which was transcribed by Saiyid Moḥammad bin Maḥmūd Ḥusaini at Constantinople in A.H.1055. It has been written in Nast'alīq script on decorated pages. It is extremely decorated and contains 9548 verses the details of which are : qaṣīdās from pages 1 to 141 having 2530 verses; Sāqināmā till pages 149 having 90 verses; ghazalliyāt till page 400 having 4300 verses; qiṭ'as till page 419 having 300 verses; ruba'īs till page 466 having 510 verses; Majma'ul Abkār till 541 page having 1335 verses and Khusro Shīrīn till 570 page having 483 verses.

Kitabkhana-i-Malik, Tehran preserves some very old manuscripts of 'Urfī's Kulliyāt. Thus the manuscript at no.5581 is of some importance. It is very beautiful and fully ornamented manuscript and has been written in chaste nast'alīq script. The total number of verses in it is 6517 and its break up is as under: verses of qaṣīdā 1825; verses of qiṭ'as 306; verses of ghazals 2354; verses of ruba'īs 392; verses of masnawī 1616; and verses of Sāqināmā 24. The following ruba'ī included in it is not found

importance and contains masnawīs, qaṣīdās, ghazals and ruba'īs.

The Raza Library, Rampur, apart from the one already described, also shelve some other good manuscripts but none of them have any rare poem. In the Allahabad University Library also there is a copy of 'Urfī's Kullīyat. Another incomplete manuscript at Allahabad came to my notice in the Library of Daira-i-Shāh 'Alīm. In Lucknow in addition to the manuscripts in the Luchnow University Library and in my own collection and at Mahmūdabād house some other Mss. of 'Urfī's qaṣīdās exist at some other places. Out of them one is worth mentioning. Once it belonged to Mirza Jāfar Ḥusain Advocate who gave it to Prof.Yusuf Husain Mosavi of the Lucknow University who once showed it to me and wanted to give it to me to utilise in my thesis on 'Urfī but due to his sudden death I was unable to get it. His neice Shīrīn Mosavi, Professor in the Department of History in the Aligarh Muslim University once informed me that it was preserved with her. It is a very important manuscript and it is only unfortunate that I could not utilise it in the present work. The manuscripts of 'Urfī's qaṣāid are innumerable and are found in plenty in every library of the country.

In Iran also there is no dearth of the manuscript collections of Urfī's works. Two manuscripts preserved in the library of Majlis No.1026 and 1027) have already been introduced as Ms.VI and VIII. Among the remaining ones that at No.2595 although incomplete has some importance due to the existence of some of Urfī's letters in it. The other manuscript at No.2595 although not copy of Sirājā's or Nazim's work contains the rare qaṣīdās of Urfī and therefore confirms their authenticity. The number of verses in different qaṣīdās in this manuscript is also according to the number found in Mss.I, V etc. In my magnum opus I have utilised this manuscript as Ms.XXXXII. The manuscript at No.2597 is incomplete and contains only 6,000 verses. The Ms. at No.2598 is an ordinary manuscript in the nast'alīq script of Indian style and its only importance is that it has certain notes of Bahār

Apart from Ms.XXVIII described earlier, there are some other manuscripts of 'Urfī's works in the British Museum Library. Of these one (mentioned at No. Or 2979 in the supplement of the catalogue of the British museum) having been transcribed in A.H.1033 is an old manuscript of 'Urfī's works. In India Office Library also there are two manuscripts of 'Urfī's kullīyāt which are worth mentioning. One of them described at No.1 1451 in the catalogue of that library contains qaṣīdās, qiṭ'as, ghazals, ruba'īs, masnawīs but none of them is rare. Its only importance is that it is among those manuscripts which were transcribed before Sirājā's work. Shaikh Moḥammad Sa'id Bhakkari copied it in 1021 A.H./1612 A.D. The other manuscript in that Library, transcribed in 1066/1656 and described at No.1452 of the same catalogue, contains Risāla-i-Nafsīyah, two masnawīs, qaṣīdās, qiṭ'as, ghazals and ruba'is. Some manuscripts of Kulliyāt-i-'Urfī are also preserved in the Bodleian Library which have been described at No.1051, 1052 and 1053 in the catalogue of that Library and all of them except that mentioned at No.1052[42] contain only those poems which are generally found in all the manuscripts. Copies of 'Urfī's Kulliyāt are also available in the Cambridge University Library but their details are not mentioned in the catalogue of that Library.

In Khuda Bakhsh Library, Patna, in addition to Ms.XXV, already described, there are some more copies of 'Urfī's dīvān and collections of his qasīdās but none (except that mentioned at No.257 in their printed catalogue which has the masnawi satarising poets and praising Abul Fath) is of any importance.

Apart from the two manuscripts No.XII and XIII described earlier, there are some collections of 'Urfī's works in the Sālarjang Museum of which those at Nos.412, 418 and 481 in the catalogue are worth mentioning. Similarly in the Kitab-khana-i-Āsafīyah in addition to the manuscript already described as Ms.XV, there are seven other manuscripts. Out of them one (No.22 divan) transcribed by Mir 'Ali Khurasani is of some

hich is in the middle of the page. This masnawī has only 353 erses. From folio 217b begins the typical masnawī in which Urfī satarises the contemporary poets and praises Hakim Abul ath (Dr.Rieu has categorised it as a tarji'band). It occupies 4 olios and contains 107 verses. From folio 221b begins the section f qit'at which finishes on folio 232a and immediately after there e four ruba'īs which appear to have been composed by some her poet. From folio 232b begin the ruba'īs the number of hich is 220. The prose section which includes the passages ferred to by Dr.Rieu begins from folio 252a. This section ntains Risāla-i-Nafsīyah, some letters and some passages lating to some fālnāmā prepared for Akbār and also some other ssages. The utility of this section has, however, been marred by disorderly manner in which it is compiled. (This section has n utilised by me in the editing of Kulliyāt-i-'Urfī.).

This manuscript has been written in ordinary nast'alīq script has also mistakes but they are not such as to minimise its portance.

HER MANUSCRIPTS

Apart from the above-mentioned manuscripts of different es there are many other such collections in the different aries of India, Iran, Turkey, Europe and Pakistan and out of n only 120 have been introduced in Munzavi's catalogue and e a large number of important manuscripts such as those ch have been utilised in the present work do not find place in catalogue. Among these important manuscripts one is that h is in possession of Kamal Adib Beg of Ankara University h was consulted by Dr.Na'īm Uddīn who found 18 rare das in it. Some good manuscripts exist in the Konya Museum ary and the Millat Library, Istanbol which were also ulted by Dr.Na'īm Uddīn and in which he found some rare es of 'Urfī's poems.

430 verses, it also contains three fragments from folio 265a to 267b of three other incomplete masnawis[41] with total number of 97 verses which are found in no other manuscript except Ms.III. The masnawi in which 'Urfi satarises the greedy contemporary poets beginning with the hemistich آمدم چون درا شیق و نقیض also exists in this manuscript. It is spread over folios from 267b to 269a and has 58 verses. The last poem is Saqinama which covers folios from 269a to 271a and has 63 verses. The total number of verses in the masnawi section is 2078 and the total number of verses in the manuscript is 8,600.

Manuscript XXVIII

It is the manuscript referred to by Dr.Rieu in his catalogue of Persian Manuscripts in the British Museum (Vol.II, page 667, Acc.16793). It is important in many respects particularly because it contains some such letters which are found only in a few diaries and also a few other prose pieces of 'Urfi. In the present work i.e. Divan-i-'Urfi, its ghazal section has been utilised for comparision purposes.

The manuscript consists of 276 folios with gold ruled margin. The year of its transcription is A.H. 1062 but the name of transcriber is not mentioned anywhere. It is divided into eight sections each of which begins with a beautiful unwan. The first page of the manuscript has a seal which is illegible in my photocopy but Dr.Rieu mentions that it is of Maharaja Tikait Rai of Avadh. From the next folio i.e. 1b begins the section dealing with ghazals. It ends on folio 97. The number of the ghazals in the manuscript is 436 and the total number of verses in them is 2,777 From folio 99b with a beautiful 'unwan begins the section relating to qasidas. They are 52 in all and have 2374 verses. This section ends on folio 173. From folio 174b begins the masnawi, Majma'ul Abkar which has 1014 verses. Immediately after the end of the above masnawi from folio 286a begins the second masnawi, Khusro Shirin. It also begins with a beautiful 'unwan

missing. It is transcribed in bold ordinary nast'alīq script on a base of 11.5" x 6" size paper and has 17 lines on every page.

The manuscript begins with qaṣīdās the total number of which is 50 and including a tarkīb-band the total number of verses in this section is about 1,950. From folio 71 begins the section of Ghazals. It covers next 283 pages. The total number of verses in ghazals is 3,245. Then there is the rare masnawī in satire of the contemporary poets and in praise of Hakīm Abul Fath. It has 108 verses. The qiṭ'as cover the next 22 pages. The ruba'īs are transcribed on the margin of the folios. The year of transcription is mentioned but now cannot be read. Transcriber's name has not been mentioned. The only importance of the manuscript is that it contains the above referred masnawī which is rare.

Manuscript XXVII

There is another good manuscript of 'Urfī's kullīyat in the Maulānā Āzad Library, 'Aligarh. It dates 1065 A.H and has been transcribed by 'Abdur Jabbar, pupil of Mīr 'Emad, the famous calligrapher who under the spirit of intolerance was executed during the reign of Tahmasp in Iran.

The manuscript begins with qaṣīdās which cover first 72 pages. Their number is 50 and the number of verses in them is about 2,370. The next 34 pages are covered by 42 qiṭ'as, one tarkīb-band with the opening hemistich (نوای مدح کہ سنجی دلا مبارکباد) and a tarji'band (beginning with the hemistich (ای حسن تو برتر از چہ و چون) and the total number of verses in these poems is 516. Then the section of ghazals begins with a beautiful lauh. It is spread over 233 pages and the total number of the verses of ghazals is about 3,461. Ruba'īs come next to ghazals and cover 32 pages. Their number is 195. The last section of the manuscript is devoted to masnawīs and actually this section is its most important part because apart from Majma'ul Abkār with 1421 verses spreading over from folios 224b to 265a and Khusro Shīrīn beginning from folio 271 and ending at folio 283b with

has been transcribed separately[40] under the heading (رقعہ کہ در ای نفس کلبا نمکِ لاف and beginning with the sentence ہنگام نزع فرمودہ) خرد مندی و تزویرت

From folio 15b begins the masnawī, Majma'ul Abkār but its last few folios are missing and the poem breaks off abruptly on folio 58b. The number of verses in this incomplete poem is 1,202. Immediately after it on folio 58b is the following inscription.

تمام شد کتاب خسرو شیرین من کلام ملا عرفی،

which indicates that the masnawī, Khusro Shīrīn was immediately after the first masnawī but the pages containing this poem are no more in the manuscript. Qaṣīdās begin immediately after the masnawī section. They are alphabetically arranged and their total number is 38 with 1,894 verses. They are followed by qiṭ'as which begin from folio 134b and the number of which is 35 with 275 verses. The section dealing with ghazals begins from folios 145b but after folio 147b folios containing ghazals in radif ث and ب are missing. After folio 216b there is again some confusion and many folios containing ghazals in radif ک and ل and also in م are missing. Their total number in the existing kulliyāt is 350 and the number of verses in them is only 2,240. The last section beginning from folio 240 contains ruba'īs which are 158 in number. The total number of folios in this defective manuscript is 250 and the number of verses in it is 5,927.

The manuscript is written in fine nast'alīq script within gold and colour ruled border and also has a few double pages decorated 'unwāns.

Manuscript XXVI

It is an incomplete manuscript of the Subhan Ullah collection of the Maulānā Āzad Library, Aligarh. Its first few folios are

Then two folios are in the writing of some other calligrapher named as Ghulām 'Alī. Then again the manuscript till page 128 continues in the hand-writing of Nūr Ullah. Then again folios are replaced and the last 12 qaṣīdās have been written by Ghulām 'Alī. The total number of verses of qaṣīdā in the manuscript is 2,684. After qaṣīdās there are 41 qiṭ'as which cover 24 pages but except 2 all the remaining pages have been written by Ghulām Alī. The total number of the verses in the qiṭ'as is 322. The qiṭ'as are followed by ghazals which begin from page 210 and finish on page 485 and this entire section consists of 3,575 verses of 560 ghazals, all written by the original calligrapher. In addition to these, the section dealing with ruba'īs also includes 60 ghazals which cover 29 pages and include 367 verses. The total number of ghazals in the manuscript is 620 of which 560 are in the hand-writing of Nūr Ullah and 60 in the hand-writing of Ghulām 'Alī. The total number of ghazals in the manuscript is 3,952. The section dealing with the ruba'īs is actually sandwitched between the two sections of ghazals. The total number of verses ruba'īs is 247. Immediately after ruba'īs there are three such quatrains and a qit'a which have been composed on the birth of prince Salim and cannot be the compositions of 'Urfī. The last section of the manuscript deals with the masnawīs. This section is also written by both the calligraphers. The masnawī, Majma'ul.Abkār includes 1331 verses and Khusro Shirīn comprises 411 verses.

In its present form this manuscript has 52 qaṣīdās, 41 qiṭ'as, 620 ghazals, 251 ruba'īs and two masnawīs.

Manuscript XXV

Though defective, it is the only reliable copy of 'Urfī's Kullīyāt preserved in the Khuda Bakhsh Oriental Public Library, Patna a mention of which has been made at No.505/253 in the catalogue of that Library. Like many other manuscripts of 'Urfī's works, it also begins with Risāla-i-Nafsīyah which beginning from folio 1b ends on folio 15a on which one of its paragraphs

Ghazals occupy the last 228 pages. Their number is 421, the total number of verses in them being 2,715. On the whole the manuscript contains 6,709 verses of all types. Except that it is one of the oldest manuscripts of 'Urfī's works and contains some miniature paintings there is no other distinguishing feature of the manuscript.

Manuscript XXII

Apart from manuscript II, already described earlier, there is another important manuscript in the Ḥabībganj collection of Maulānā Azād Library, 'Aligarh. The year of transcription is given but is not quite distinct and can be read as 1026 and 1036 but most probably it is 1036. The transcriber's name is 'Abdus Samad bin-i-'Abdul Qadir Siddiqi. It is written in bad nast'alīq script and begins with qaṣīdās the number of which is 48 with 2312 verses. Qaṣīdās are followed by 31 qiṭ'as with 182 verses. Then there are the maṣnawīs, Majma'ul Abkar and Khusro Shīrīn which have 1,268 and 356 verses respectively. Ghazals come next. Their number is 406 and the number of verses in them is 2,706. Ruba'īs form the last section of the manuscript. Their number is 255. The total number of verses in the manuscript is 7,334. There is nothing special in the manuscript except that it is an old manuscript and has been correctly copied. The last few pages are defective.

Manuscript XXIII

Another important and old manuscript which dates 1032 and a portion of which has been written as early as 1029 is also preserved in the Āzād Library of the 'Aligarh Muslim University. This manuscript seems to have lost many of its original pages which after having been copied on some later date have been added to it to make it complete. It begins with qaṣīdās which with the inclusion of a tarkīb-band and a tarji'band are fifty two in number. Its first 82 pages are in the hand-writing of Nūr Ullah.

the manuscript is Khusro Shīrīn the title of which in this manuscript is given as Shīrīn Farhad. In it the number of verses is 403. Then there are qaṣīdās the total number of which is 35 but none of them is rare. The total number of verses of qaṣīdā in this manuscript is 1,796. The number of qiṭ'as in the manuscript is only 22 and none of them is rare. The largest section of the manuscript comprises ghazals the number of which is 427 and the total number of verses in them is 2,590. The total number of verses in the manuscript is 6,635.

The name of the calligrapher is mentioned as Moḥammad Amīn but the year and place of transcription is not mentioned.

Manuscript XVI

Another old manuscript of 'Urfī's kullīyāt which is believed to have been transcribed during Abkar's reign, is preserved in the Reza Library, Rampur. It is a beautiful decorated copy of 'Urfī's literary works which also contains some miniature paintings which is the only source of determining the period of its transcription. The year of transcription of the manuscript is not given but at the end of the kullīyāt the calligrapher's name has been mentioned as Shaikh Jamāl Uddīn.

The manuscript begins with an irrelevant prose work on Gunah-i-Saghira wa Kabira by some Moḥammad bin-i-'Ali. It covers first 20 pages of the manuscript. Then the remaining five pages of this prose section are devoted to the last portion of Risala-i-Nafsīyah of 'Urfī. Then begins the masnawī, Majma'ul Abkār which covers 84 pages and consists of 1,134 verses. The next 32 pages are devoted to the other masnawī, Khusro Shīrīn which comprises 420 verses. The next section is devoted to qaṣīdās the number of which is 39 including a tarji'band. They are spread on 139 pages and have a total number of 1,845 verses. Next 22 pages are covered by qiṭ'at. Their number is 30 and the verses in them number 271. After the qiṭ'as, are found ruba'is the number of which is 162 and which are spread over 34 pages.

in this manuscript forms its last part.

As stated, the importance of this manuscript lies in its accurate transcription and inclusion of very rare pieces of masnawī poems.

Manuscript XIII

It is another good manuscript preserved in the Salarjang Museum, Hyderabad and like manuscript XII, preserved in the same library, is extremely decorated and has fine 'unwāns (headings) at the beginning of each section.

It opens with Risālā-i-Nafsīyah which is followed by the masnawī Majma'ul Abkār and Khusro Shīrīn which have 1,281 and 432 verses respectively. Then there are qaṣīdās the number of which is 38 and the total number of verses in them is 1,828. The tarkīb-band beginning with the hemistich نوای مدح کہ گی دلا مبارکباد is also extant but has only 7 stanzas with 82 verses. The number of qiṭ'as and quatrains is 28 and 151 respectively and the respective number of verses in them being 257 and 302. The largest section of the manuscript is that of ghazals which are 407 in number and the verses in them number 2,590. The total number of verses in the manuscript is 6,772.

The manuscript spreads over 267 pages and has been copied quite correctly. The name of transcriber and the year of transcription is no-where mentioned.

Manuscript XV

It is the best of the seven manuscripts of 'Urfī's works extant in the Kitābkhāna-i-Asafīyah, Hyderabad and its mention has been made at No.1464 Dawawīn in the catalogue of that library. Apart from being a good specimen of calligraphy, it is also a nice sample of floral embellishments and colour ornamentation.

The manuscript begins with the Risala-i-Nafsīyah. It is followed by the masnawī, Majma'ul Abkār. It is spread over 93 written pages and comprises 1,365 verses. The other masnawi in

SOME OTHER IMPORTANT MANUSCRIPTS

Manuscript III

This is another important manuscript preserved in the Maulānā Āzād Library, 'Aligarh in which though the number of verses is less yet it contains some rare poems and has accurately been transcribed.

From an inscription at the end of this manuscript it is clear that it was transcribed at Jahanabad in 1057 A.H. by Saiyid Karam Ullah son of Saiyid Aḥmad who does not seem to be a professional copyist.

The manuscript begins with ghazals which cover the first 96 folios. The total number of these ghazals is 480 and the verses in them number 2,522. From folio 97b begins the ruba'ī section which occupies the next 54 pages and concludes on folios 124a. Their total No. is 265. Then the qaṣīdās begin but it seems that some folios are missing and the poems on them have been transcribed on the margin of the existing pages. The total number of qaṣīdās is 50 and they finish on folios 201. Then begins the Sāqīnāmā which has only 69 verses. The qiṭ'as begin from folio 204b and occupy pages till folio 216. Their total number is 39 with 308 verses. The next section dealing with maṣnawīs begins from folio 216b. The first poem is Khusro Shīrīn which has 263 verses in all. The second masnawī, Majma'ul Abkar begins from folio 225b and ends on folio 273a and contains 1,407 verses. Then begin the scattered pieces of different incomplete maṣnawīs and the total number of verses in them is 220. They begin with the following verses :

۱۔ ای نادره طبع وحی پرواز   جبریل جناح عرش پرواز
۲۔ روزی از کوچہ ما درویشی   جگر از داغ قامت ریشی
۳۔ عندلیبی در قفس دارد خروش   عشق گلزارش زند در سینہ جوش
۴۔ شتاب آوریدای عزیزان شتاب   کہ آمد جگر گوشۂ آفتاب

Risala-i-Nafsīyah which has very accurately been transcribed

on folio 13b and that also is not ligible. It was presented to me by one of my friends and forms part of my personal library.

The manuscript is spread over 149 folios. On the first 136 folios are ghazals the number of which is 622 out of which 36 are on the margin and seem to have been transcribed later. The total number of the verses in these ghazals is about 4,300. The ruba'īs are spread over last 14 folios and the number of verses in them is 308. The total number of verses in this dīvān is thus about 4,600. The manuscript is important not only from the point of antiquity but also because, like manuscript X, it confirms the genuineness of many ghazals which are included in Sirājā's work and are considered to be fake and spurious.

This manuscript has also been throughly used in the edition of the present work as well as the Kulliyāt-i-'Urfī edited by me.

Manuscript XXXVII

In the Kitābkhāna-i-Majlis-i-Sina, Tehran there is a very old manuscript on which corrections have also been made. It had been in the possession of Dr.Mehdi Bayani, the former Librarian of Kitābkhāna-i-Saltanati, Tehran. From a note of Dr.Bayani dated Amardad, 1337 it appears that Dr.Bayani considered it to be a rough copy of 'Urfī's divan.

(مسودۂ دیوان عرفی کہ ظاہرا بخط عرفی است امرداد سنہ ۱۳۳۷، مہدی بیانی)

I, however, do not agree with Dr.Bayani. At the most the corrections might be in the hand-writing of 'Urfī and thus it may also be considered a life-time manuscript of 'Urfī's works.

From the above paragraphs it will be seen that except in the case of Ms.IV which has the year of transcription, no other manuscript can be said with certainty that it was written during the life-time of 'Urfī although the circumstantial evidence goes in their favour.

possibility that it was transcribed during poet's life time although there is no written proof of it. This contention of mine is also supported by a note attached with the manuscript written some time between 1930 and 1940 in which it is stated that at that time it was more than three hundred year old. It might be one of those copies of 'Urfī's works which had become current before 1004 A.H. when Muntakhab-ut-Tawārīkh was written.

The manuscript is transcribed in fine shikast style of the nast'alīq script on a base of 8" x 4" and has been slightly damaged by worms and also by water. It spreads over 141 folios but many of its last folios containing the ghazals in radif 'ه' 'و' and 'ی' and also most of the ruba'īs are missing. The manuscript ends with a page having four ruba'īs which is preceded by the page on which the ghazals in radif 'ن' finish and in radif 'و' begin.

The manuscript, though incomplete, contains a very large number of ghazals; and many such poems of this sort which are still unpublished and are included only in the copies of Sirājā's work like Mss.I, V, VIII, XXXV and that of Nāẓim - Ms.XVII - are also found in this manuscript. It is thus important in this sense that it confirms the authenticity of many ghazals included in the Sirājā's and Nāẓim's editions of Kulliyāt-i-'Urfī. The manuscript has been correctly transcribed and even in its present defective form contains 612 ghazals with 4,127 verses, the number being less only to those in Mss.I, V, VIII and XXXV and almost equal to those in Ms.XVII.

Manuscript XXXVI

It is another very old manuscript copy of 'Urfī's dīvān the paper and script of which indicates that it is one of those manuscripts which were transcribed even before the compilation of Kulliyāt-i-'Urfī by Sirājā or Nāẓim. Unfortunately it is incomplete and has no tarqīmah which may indicate the year of transcription or the name of the transcriber. There is only one seal

more than the number of ghazals included in Dīvān-i-Awwal. If by 'nukhustin dīvān' Ibn-i-Yusuf means the lost collection of 'Urfī's verses, even then it is not correct because the present collection contains the poems which are generally found in published editions. To me this dīvān seems to be one of those collections which according to 'Abdul Qādir Badayuni were prepared during poet's life and were purchased and kept by the people of India and Iraq (Iran) as sacred relic (تبرک). It is written in good nast'alīq but the number of mistakes in it is also quite large. It also indicates that since there was great demand of 'Urfī's dīvān, the present dīvān was also copied by some professional calligrapher for earning money. The manuscript has no other importance except that, as stated by Ibn-i-Yusuf, it is a life-time manuscript of 'Urfī's works.

Neither the name of the transcriber nor the year of transcription is found anywhere in the manuscript and the claim of Ibn-i-Yusuf that it was transcribed in the end of the tenth century has no concrete proof.

The manuscript begins with qaṣīdās the number of which is 24 with 1025 verses. In this section in the margin of pages from 27 to 60 Sa'di's verses have been transcribed. The qiṭ'as begin from page 86 and finish on page 99. Their number is 15 only and the verses included in them are 181. Qiṭ'as are immediately followed by ghazals which are 343 in number and have 2,206 verses in all. They finish on page 261 and from the next page the ruba'īs begin the number of which is only 38. The manuscript finishes on page 267 at folio 134. On the whole it contains only 3,488 verses of qaṣīdās, qiṭas, ghazals and ruba'īs. (Aḥmad Munzavi mentions this number as 3,700).

Manuscript X

The Tagore Library of the Lucknow University preserves a very old collection of 'Urfī's ghazals. Its paper and ornamentation indicate that it was copied during Akbar's reign and there is every

with 218 written pages. From the foot of page 371 where ghazals end, ruba'īs begin. They occupy 19 folios and their total number is 200. The next section of the manuscript is that of masnawī. It is spread over 21 folios beginning from page 408 and ends on page 448 on which the manuscript also comes to an end. This section includes only two poems viz. Majma'ul Abkār with 336 selected verses only and Khusro Shīrīn with 327 verses. The manuscript thus on the whole has 6424 verses of which 2133 pertain to qaṣīdās, 106 to tarkīb-band 3,122 to ghazals, 400 to ruba'īs and 663 to masnawis.

Manuscript VI

It is another manuscript which is considered to have been transcribed in the end of the tenth century (thus a life-time manuscript (as 'Urfī died in 999 A.H.). A reference of it has been made by Ibn-i-Yusuf Shīrazī in his catalogue of the books in the library of the Majlis-i-Shora-i-Millī, Tehran.[39] He states:

"دیوان عرفی شیرازی: این نسخه نیز بخط نستعلیق خوب نگارش یافته و نخستین دیوان عرفی است۔
ظاہرا در اواخر قرن دہم نوشته شد۔"

I obtained a copy of this manuscript. It contains a lesser number of verses in comparison with the other manuscripts of this type but to me it is not clear how Ibn-i-Yusuf considers it to have been transcribed in the end of the tenth century and calls it 'Urfī's first dīvān. It cannot be the 'Dīvān-i-Awwal' which the poet himself compiled in 996 A.H. as that dīvān contained 26 qaṣīdās, 270 ghazals and 720 verses of qiṭ'a and ruba'ī while the present manuscript has 24 qasīdās, and 343 ghazals. Further, as already stated, according to the statement of Nāẓim-i-Tabrīzī all the manuscripts of 'Urfī's poems, including his Dīvān-i-Awwal, were stolen by the people of the desert. In their absence it is not known which of the qaṣīdās and ghazals were included in Dīvān-i-Awwal. Further, the number of ghazals in the present dīvān is

considered as life-time manuscripts of the works of 'Urfī Shīrāzī.

LIFE-TIME MANUSCRIPTS

Manuscript IV

The earliest and most authentic of such manuscripts was in my own personal collection[37] and now is preserved in the Raza Library, Rampur. In the present work it has been utilised as Ms.IV. The year of transcription is mentioned at the end of the manuscript and is probably Ziqada, 997.[38] The manuscript on folio 1a bears a seal of Sultān Moḥammad Quṭub Shāh, the ruler of Gol Kunda from January 24, 1612 to February 11, 1626. The words of this seal are "سلطان محمد قطب شاہ بندہ شاہ نجف" The name of the transcriber is nowhere mentioned but at the end of the kulliyat is found the following verses :

بیاد گار نوشتم من این کتابت را   وگرنہ خط من لایق کتابت نیست؟

which indicates that it has not been transcribed by any professional transcriber but by some scholar who was a fan of 'Urfī and wanted to have his works with him but soon after in the form of the present collection they reached the royal library of Gol Kunda.

The manuscript, written in ordinary nast'alīq, opens with the section covering qaṣīdās. Except on its first page which has a lauh it is devoid of any ornamentation. This section is spread over 139 pages and in all there are 45 qaṣīdās with 2,133 verses and in between these qaṣīdā is the tarkīb-band beginning with the hemistich (نوای مدح کہ گی دلا مبارکباد) which comprises 9 stanzas with 106 verses. These poems are not arranged in alphabetical orders. Immediately after the last qaṣīdā, from the foot of page 139 begins the qiṭ'at which are 30 in number and have 228 verses. The qiṭ'at come to an end on page 154 and the ghazals begin from page 156. The total number of ghazals is 470 and the verses included in them number 312. They are spread over 110 folios

with the praise of Ḥakīm Abul Fatḥ. It covers 10 pages from 448 to 457 and has 136 verses. The portion of the manuscript dealing with ghazals begins from pages 448 and covering 166 folios ends on page 790. The total number of ghazals in this manuscript is 623 with 4,252 verses as compared with 860 ghazals with 5,668 verses in Ms.I, 855 with 5655 verses in Ms.V, 819 with 5,408 verses in Ms.VIII and 846 with 5,670 verses in Ms.XXXV. The lesser number of ghazals in the present form of the manuscript is perhaps due to the missing of many folios and had the manuscript been in the original form, it might be having the same number of ghazals and verses therein as in the other manuscripts referred to above which are copies of Sirājā's work. After the section of ghazals the pages of the manuscript contain the incomplete ghazals and miscellaneous verses of ghazals.[36] This section is spread over 64 pages from page 791 to 855 and contains 525 verses as compared with 750 in Ms.I, 577 in Ms.V and 605 in Ms.VIII. rub'āīs cover the last 29 folios. Their total number is 287 and they cover pages from 836 to 914.

Another copy of Naẓim's work is preserved in Pakistan also and Aḥmad Munzavi has made a reference of it in his catalogue. As pointed out earlier, three more manuscripts containing preface are preserved in Iran. It is possible that any one of them might be a copy of Naẓim's work. It is equally possible that the original manuscript of Sirājā might also be among them.

MANUSCRIPTS OF THE THIRD CATEGORY

The third type of the extant manuscripts of kullīyāt-i-'Urfī are 'those which have no relationship with the Sirājā's and Naẓim's works. Their number is considerable and apart from the standard libraries, are found in innumerable personal collections; and some of them are those which were transcribed even before the official compilation of 'Urfī's kullīyāt by Sirājā. Out of these there are at least three viz. Mss.IV, VI and X which may be

the loss of folios due to the passage of time. Anyway, the manuscript which is correctly transcribed in Shikast style of nast'aliq script is as important as Ms.I, V, VIII, and XXXV already described, and like the above four manuscript has been fully utilised by me in the edition of the present work as well as in the edition of Kulliyat-i-'Urfi.

The manuscript begins with the preface of Nāẓim which covers its first eight pages. Qaṣīdās which are arranged alphabetically come next and are spread over 228 pages and are 85 in number with 3,283 verses (as compared with 86 poems of this type with 3,297 verses in manuscript I and 86 qaṣīdās with 3343 verses in manuscript V. They are followed by tarkīb-bands and tarji'-bands which are four in number, the last one being incomplete. Of these the two beginning with the hemistichs

ای حسن تو برتر از چه و چون and گفتی کہ دلت ز غصہ خون نیست

are not in Mss I and V but exist in Ms.VIII. The incomplete poem is the same tarji'band with one stanza and four verses which exist in Mss.I and V. The next section consists of muqatte'at (pieces) which occupy pages from 265 to 301. They are 77 in number with 457 verses. These qiṭ'as are followed by verses under the heading Mu'ammayāt which are 30 in all and cover pages from 301 to 308. After mu'ammayāt there are 28 scattered verses (including two rub'ais). They cover pages from 308 to 311 and the verses are almost the same which in Ms.V are found after qaṣīdās. The next poem is the maṣnawī, Majmaul Abkār which is spread over 99 pages (from 312 to 411) and contains 1426 verses as against 1408 in Ms.I and 1403 in Ms.V. The other maṣnawi Farhad-o-Shīrīn is the next item of the manuscript. It has 433 verses (as against 436 and 435 in Mss.I and V respectively) and is spread over pages from 412 to 442. Saqīnāma is the third maṣnawī and after covering 14 pages ends on page 447. The fourth maṣnawī[35] is that typical poem beginning with the hemistich آدم چون دوا شفیق و نقیض which begins with the satire of the contemporary poets and ends

that of Mirza Mohammad ‘Ali. A third endorsement is an follows:

داخل روزنامچہ کتابخانہ سرکار تحویل جیورام بتاریخ ۸ شہر ربیع الاول ۳ ۱۲۰۳ھ

Another endorsement which is followed by a seal of Mohammad Sa‘id[34] is as mentioned below :

"بتاریخ نہم شہر ذی القعدہ الحرام ۳ سنہ مطابق ۱۱۱۶ ہجری این کتاب را از نزد سیادت پناہ محمد طاہر جیوار دستانی خویش حکیم الملک کہ ساکن مچھلی بندر اند در مقام گردیز دراثنای مرور ازان جا از مشار الیہ خرید نمودہ شد۔ من متملکات اقل الخلیقہ لاشی فی الحقیقت العبد ابن العبد محمد سعید۔"

Folio 1a also bears an endorsement and a seal affixed but the seal has been defaced to such an extent that only the word ‘Alamgir’ is apparent. The endorsement also has been affected to a large extent and only the following words are legible کلیات عرفی .... ۱۰۹۰ ..... داخل عاریت شد

Folio 1b bears a seal of Tīpū Sultān and another of his son, prince Sultān Moḥammad Mo‘iz Uddīn with words ٹیپو سلطان and سلطان محمد معز الدین ۱۲۲۳ A seal which has been affixed with the words یا ثمر ۱۲۸۳ is found on folios 1a and 6a and on some other folios also. Folio 5a, where Nāẓim’s preface comes to an end, bears Nāẓim’s seal which reads as محمد صادق ناظم تبریزی Folio 119b and some other folios also bear seals with these words محمد موسیٰ رضا مجیر ۱۲۸۲

The manuscript has been transcribed on hand-made glazed and thin paper of brownish colour and is slightly demaged by worms but has been repaired. The year of transcription, the name of transcriber and the place where transcribed are not mentioned but the seal of Nāẓim makes it clear that it is the original manuscript of Nāẓim copied in 1031 at Makha from a copy of Sirājā’s manuscript, although Nāẓim claims to have compiled it direct from the manuscripts which he got from Sirājā. The manuscript contains only 11,956 verses and not 15,000 as claimed by Nāẓīm in his taẕkirah, Naẓm-i-Guzīdah which might be due to

other visit to Tehran I made more attempts to find out this second volume in the Tehran University library but again I was told that only the present volume was preserved there and there was no other second part of it. It appears that only first part (present manuscript) of the Kullīyāt could reach the University library and its second part is either at some other place or is lost.

The manuscript, not having the second part, has no inscription mentioning the name of transcriber or the year when it was transcribed but its paper indicates that it is also an eleventh century manuscript. It has been written in bold nasta'līq and for the present work its importance is less only to that of Mss. I and V.

MANUSCRIPTS OF THE SECOND CATEGORY

(Nāẕim's compiled kullīyāt)

Manuscript XVII

Apart from the above-mentioned eight manuscripts which are copies of Sirājā's work, the other important manuscript is that which is preserved in the Osmanīyah University Library. (acq.576, mentioned on page 672 of their catalogue). As already mentioned earlier, the manuscripts on the basis of which Sirājā compiled Kullīyāt-i-'Urfī fell in the hands of Mohammad Ṣadiq Nāẕim-i-Tabrizi and in 1031 he compiled another copy of kullīyāt-i-'Urfī of which he made a mention in his taẕkirah, Nāẕm-i-Guzīdah. During my quest for collecting material for editing Kullīyāt-i-'Urfī, I came across the above mentioned kullīyāt in the Osmanīyah University Library.

This manuscript which has a preface written by Naẕim himself and having his own seal at the end of this preface, seems to have been in the possession of many distinguished persons. A seal on the fly leaf of the manuscript is read as ...عبدالوہاب خان فدوی... ..بادشاہ غازی احمد شاہ بہادر.......[33] and an endorsement on the same page describing the condition of the manuscript reveals another name

mistake in mentioning the number of the verses in its present form to be 14,000. The photo-copy of this manuscript which I brought from Tehran in 1976 contains only the preface of 'Abdul Bāqī, the qaṣīdās and the ghazals and thus seems only to be first volume of some complete kullīyāt having 14,000 verses. The cataloguer seems only to have noted the number from the preface but did not actually see that the manuscript is incomplete.

The manuscript, as I found it in the Tehran University Library, begins with 'Abdul Bāqī's preface. The first two pages of it are extremely decorated. It is spread over 14 pages. Then begins the section of qaṣīdas which covers 174 pages, each full page having 19 verses. In all there are 75 qaṣīdās which also include the complete and incomplete rare qaṣīdās. The total number of verses in this section is 3,183. The third section which also begins with a beautiful lauh and two decorated pages pertains to ghazals the number of which is 846 with 5,670 verses as compared with 860 ghazals with 5668 verses in Ms.I; 855 with 5655 verses in Ms.V; 814 with 5408 verses in Ms.VIII; 503 with 3354 verses in Ms.XXIX; and 564 with 3,670 in the printed edition of Ghulam Ḥusain Jawāheri. This section is spread over 345 pages of the manuscript. This manuscript thus confirms the authenticity of the ghazals included in Mss. I and V which have been utilised as basic manuscripts for editing the present dīvān of 'Urfī's ghazals. The order of transcription of ghazals in this manuscript is the same as in Mss.I and V while it differs in the other manuscripts.

As said above, the manuscript is incomplete and instead of 14,000 verses, as mentioned by the cataloguer and also in a note on folio i, contains only 8856 verses of qaṣīdās and ghazals and does not have maṣnawīs, tarkīb-bands, tarji'bands, qiṭ'at, ruba'is and solitary verses of ghazals and also the prose work, Risāla-i-Nafsīyah. It so appears that it is first part of some complete kullīyāt of which the remaining verses of the categories mentioned above might be in the second volume. So during my

beautiful lauh and two ornamented pages begins the section of qaṣīdā, the number of such poems being 65 with 2,800 verses. One folio containing 36 verses of the qaṣīdā beginning with the hemistich چیده‌ام گرد دم آتش بخش شور is not in the photo-copy of the manuscript which I possess. The qaṣīdās are followed by a tarkīb-band of 8 stanzas, one of them having been mixed up with qaṣīdas. The last 16 pages of this section contain 30 qiṭ'as with 265 verses. This section comes to an end on page 296. The fourth section comprises ghazals and begins with a lauh and two decorated pages but the first of them is blank and the second has only last three verses of a ghazal. This section finishes on page 515 but the last folio of this section on which the ghazals finish and ruba'īs begin is missing. The number of ghazals in the present form of the manuscript is 503 with 3,354 verses. The ruba'īs begin from page 516 and end on page 551, their number being 156; but, as stated earlier, five more poems of this type are found on page 1. The last two pages of the manuscript, as already stated, cover the last portion of 'Abdul Bāqī's preface.

The manuscript is a specimen of beautiful calligraphy in nast'alīq script written on Samarqandi paper with azure (لاجورد) side-lines. Its pages 1-2, 13-14, 91-92, 115-116 and 301-302 have beautiful lauhs and gold decoration.

The total number of verses in this manuscript is 8,622 as detailed below :

Masnawīs - 1788 verses; qaṣīdās and tarkīb-band - 2893 verses; qiṭ'as - 265 verses; ghazals - 354 verses and ruba'īs - 322 verses.

Manuscript XXXV

It is another copy of Sirājā's compiled Kullīyāt-i-'Urfī. It is preserved in the Central Library of the Tehran University and a reference of it has been made at No.3033 in the 10th volume of the catalogue of that library. The cataloguer has, however, made a

ghazals is 521 and the verses included in them number 3,434, a number much less than those found in Mss. I, V, VIII and XXXV (which shall be described later). The last section of the manuscript deals with ruba'is the number of which is only 143. The manuscript on the whole has 8,371 verses.

The last page of the manuscript has the following sentence which reveals the transcriber's name as Maqsood 'Alī Shirāzī and the date of transcription as 4 Safar 1064 A.H. (15th December, 1653 A.D.).

"تمت کتاب بعون الملک الوہاب تمام شد دیوان افصح المتاخرین مولانا عرفی شیرازی بتاریخ
۴ شہر صفر ۱۰۶۴ھ کتبہ المذنب مقصود علی شیرازی"

The manuscript has three seals with the words as mentioned below :

مشیر الملک ۲۰۶ and سید اطہر علی خان and محمد باقر فدوی شاہ عالم بادشاہ غازی

Manuscript XXIX

It is another manuscript copy of Sirājā' compiled Kulliyāt-i-'Urfī which is preserved in the library of Majlis-i-Shora-i-Milli, Tehran and the reference of which has been made on page 326 at No.2594 of the 8th volume of the catalogue of that library.

The manuscript is devoid of any tarqīmah stating the year of transcription and the name of the transcriber but according to the statement of 'Abdul Ḥasan Hairi, the cataloguer, it was transcribed in the beginning of the eleventh century.[32] The manuscript is somewhat disarranged. Although it begins with the preface of 'Abdul Bāqī but its first page is missing. Instead, the first page in the present form which is a decorated one, contains five quatrains which should be at the end of the manuscript. Preface ends at page 12 and from the next two ornamented pages begins the maṣnawī section. Majma'ul Abkār which is spread over 78 pages and contains 1364 verses is the first poem of this sort. It is followed by another maṣnawī, Shīrīn Khusro which has 424 verses and covers pages from 91 to 115. Then with a

281 in the printed Irani edition. Section VI which is the last section of the manuscript is exclusively made up of ruba'īs, their number being only 190 - much less than those found in Mss.I and V

Manuscript XII

Manuscript 12 of Kulliyāt-i-'Urfī, preserved in the library of Salarjang Museum, Ḥyderabad, is one of the many curious treasured in that museum. This manuscript is also of the same type described earlier and although like Ms.II (described earlier) it does not contain as many verses as are found in Mss.I, V and VIII yet it is more important than these from the point of view of ornamentation and floral embellishments.

Like the other manuscripts of its type, the present one begins with 'Abdul Bāqī Nehāwandi's preface which has an extremely beautiful tughra with the words دیباچہ کلیات عرفی شیرازی : . The first two pages of this preface have luxurious decoration and are pieces of excellent art. It is spread over six folios with eleven written pages. From folio 7a begins the Risala-i-Nafsīyah and continues till folio 11a. The part dealing with poetry begins with folio 11b from which under a beautiful lauh begins the masnawī, Majma'ul Abkār. This masnawī continues till folio 40a and has a total number of 1295 verses as compared with 1498 in Ms.I. From folio 40b begins the other masnawī, Khusro Shīrīn which has 417 verses and occupies 20 pages beginning from folios 49b. Then there are 22 verses of Sāqīnāmā which are followed by the section dealing with qaṣīdās. This section also begins with an extremely beautiful lauh on folio 50b. The total number of qaṣīdās included in this manuscript is 56 with 2,592 verses. Out of these 13 are those which are considered as 'Urfī's rare qaṣīdās. The section of qaṣidas is followed with qiṭ'as which begin from folio 99b. They are 33 in number and have 325 verses in all. After qiṭ'as starts the section dealing with the ghazals. It also opens with a beautiful lauh on folio 107b and extends till folio 193a. The total number of

ای حسن تو برتر از چه و چون　　سبحان الله ز حسن بیچون

and

گفتی که دلت ز غصه خون نیست　　خون است دلم ز غصه چون نیست

form the last part of this section of this important manuscript and are spread over pages from 580 to 596. The first one has 14 stanzas (بند) with a total number of 145 verses whereas the second one has 12 stanzas having one hundred verses. Both these poems are not found in the basic manuscripts. The next section IV has 605 miscellaneous verses of g͟hazals which are spread over pages from 592 to 657. The other sub-section is formed of a typical maṣnawī - the first half of which in which the poet has satarised the greedy contemporary poets - is in the conventional form but in the second part in which the poet has digressed towards the praise of Ḥakim Àbul Fath, consists of stanzas which are in maṣnawi form but at the end of which the following verse repeats :

نام ممدوح قافیه مدح است　　فاش گویم حکیم ابوالفتح است

This maṣnawī is not found in Mss. I and V and in my edited Kulliyāt-i-'Urfī, which is still in manuscript form, this poem as well as the above mentioned tarji'bands have been included on the basis of this manuscript although they have been compared and corrected with the help of some other manuscripts. Section V deals with the maṣnawīs. The first one of them is Sāqināmā with 190 verses and spreads over pages from 665 to 676. It is followed by Majma'ul Abkār which has 1409 verses spreading over 85 pages (i.e. from pages 676 to 760). As against this number the verses in this maṣnawi count as 1408 in Ms.I, 1403 in Ms.V and only 1078 in the Iranian edition of 'Urfī's kullīyāt. Shirin K͟husro is the last maṣnawī of this section. It ends on page 786 and includes 417 verses as against 436 in Ms.I, 435 in Ms.V and only

He writes:[31]

"دیوان عرفی شیرازی۔ این نسخہ از نسخ کاملہ دیوان این شاعر بودہ۔ برگہای آن افتادہ۔ نویسندہ از خود و سال نگارش نام نبردہ۔ ظاہراً در نیمہ اول قرن یازدہم نوشتہ شد... و تمام ابیات نسخہ موافق شمار بالا ۱۲۲۵۴ بیت می گردد۔"

I had an occasion to see this manuscript in 1976 and had also received its photo copy earlier. It is written in clear and beautiful nast'āliq script and is divided into six sections. The opening two pages of the first three sections are fully decorated and the last three sections begin with decorated tables (لوح). The manuscript opens with 'Abdul Bāqī Nehāwandi's preface which covers its first fourteen pages. It is followed by the section having qaṣīdās which are spread over 194 pages, each page having 19 verses. This section ends on page 208. The total number of qaṣīdās is 76 including 24 rare ones found only in a few manuscript. The total number of the verses of the qaṣīdās is 3,144. The qaṣīdās are followed by ghazals which form the major portion of the third section which begins from page 209 and ends on page 575. The total number of ghazals is 819 and the number of their verses is 5,408. This section is incomplete as at its end under radīf (ی) out of 31 ghazals found in Mss.I and V only nine such poems exist in this manuscript and page 575 ends with only three verses of the ghazal with the opening verse :

گوش او بر جان غم فرسودہ بودی کاشکی   یا سر این شکوہ ہا نگشودہ بودی کاشکی

and the next page i.e. page 576 begins with the verses of qiṭ'as which are only five in number with only 31 verses. These qiṭ'as are followed by fifteen pieces with different headings having 21 verses in all. (These verses are also found in Mss. I, V and XVII). In the first two manuscripts they are mixed up with the qiṭ'as but in the third one they are mentioned under a separate heading 'Mu'ammayat'. Two tarkīb-bands with the opening verses

Qachar period.

Like other manuscript of this type, this manuscript also begins with 'Abdul Bāqī's preface which is followed by Risāla-i-Nafsīyah. The section dealing with poetry begins with the qaṣīdās which are 66 in all containing 2777 verses. The qaṣīdās are followed by ghazals the total number of which is 520 with 3,499 verses. They are followed by the masnawī Majma'ul Abkār which has 1,354 verses.[28] Next in the manuscript is the second masnawī, Khusro Shīrīn the verses of which number 425 as compared with 436 in Ms.I, 435 in Ms.V and only 281 in the printed edition of Tehran. Then there is the tarkīb-band beginning with the hemistich نوای مدح که گنجی ولا مبارکباد and having nine stanzas with 196 verses. Then comes the tarji'band beginning with the hemistich ای حسن تو برتر از چه و چون and having 13 stanzas with 126 verses.[29] The last section of the manuscript comprises of the ruba'is the number of which is 194. The total number of verses in the manuscript is 8585.

Though not free of mistakes, the manuscript contains some such poems which are not in the basic manuscripts I and V and is important from this point of view and has been utilized in the present work.

Manuscript VIII

This very important manuscript is preserved in the Kītabkhana-i-Majlis-i-Shora-i-Milli, Tehran (Cat.No.1026) of which reference has been made by Ibn-i-Yusuf Shīrāzi in the catalogue of that library. Neither the year of transcription nor the name of the transcriber has been mentioned anywhere but from Ibn-i-Yusuf's statement it seems that it was copied in the first half of the eleventh century i.e. within a period of 25 years of its compilation by Sirājā. Ibn-i-Yusuf has also stated that it is one of the complete manuscripts of Dīvān-i-'Urfī and contains 12,254 verses[30] in its present form when some of its folios are missing;

In short this most important manuscript has the following number of verses of different types :

1. Maṣnawī (3) with 2030 verses;
2. qaṣīdās (86) with 3343 verses;
3. ghazals (855) with 5655 verses;
4. qiṭ'as (66 with 421 verses in the main section of qiṭ'as, 10 with 32 verses in the qaṣīdā section) with 453 verses;
5. ruba'īs (308 in the main section, five with qiṭ'as and one in the qaṣīdā section) with 616 verses;
6. miscellaneous verses (577 in the miscellaneous section, 17 with the qiṭ'as (قطع) and 31 in the qaṣida section) 625 in all); and
7. tarkīb-band (2) with 128 verses.

The total number of verses in the manuscript is thus 12850. It is thus short of about 1,100 verses of different types such as tarji'bands, a typical maṣnawi in praise of Ḥakīm Abul Fath and in satire of the contemporary poets, several fragments of maṣnawis found in some other important manuscripts, the addition of which to the number of verses found in Mss. I and V (the present one) equals the number of the verses which formed Sirājā's compiled Kulliyāt-i-'Urfī.

Manuscript VII

This copy of Sirājā's compiled Kulliyāt-i-'Urfī is preserved in the private collection of the Raja of Maḥmūdabād in Lucknow. It is transcribed in beautiful shikast script. The year of transcription or the name of transcriber is mentioned nowhere but from the paper it is evident that it is the latest of all the manuscripts of this type which I have come across. The transcriber after its transcription has compared it with some other manuscript and has added some additional verses on its margin. It has also an inscription of Mujmar Isfahani, the noted poet of the

verses. The last page of this section contains a seal of Emperor Jahāndār Shāh. The third section of the manuscript beginning from page 103 and ending on page 290 comprises 86 qaṣīdās with 3343 verses and sixty four verses of different kinds. These qaṣīdās and scattered verses are the same and have been transcribed in the same order as in manuscript I which is a proof that both these manuscripts although not copy of each other have been copied from a common manuscript or at the most from two manuscripts which were copies of one particular manuscript but that particular manuscript cannot be the original manuscript of Sirāja kept in the library of the Khān-i-Khānān because had it been so, both these manuscripts would not be short of certain poems which exist in some other manuscripts of the same category. The fourth section of the manuscript which begins from page 291 and ends on page 626 is wholly devoted to ghazals the number of which is 855 with a total number of 5655 verses as against 860 poems of the same type with 5668 verses found in Ms. I. The fifth and last section opening with a lauh begins from page 627 and ends on page 756 which is the last page of the manuscript also. Its first 31 pages are covered by miscellaneous verses of ghazals and incomplete ghazals the total number of such verses being 577 as against 750 in the Ms.I, these scattered verses are followed by qiṭ'as which are spread over from pages 657 to 682. Apart from the actual qiṭ'as the number of which is 66 with 421 verses, this sub-section has also 5 Rubā'is and 17 solitary verses[27] The next sub-section beginning from page 682 comprises of tarkīb-bands which are the same as in Ms.I. This sub-section ends on page 689 from which begins the other sub-section containing the masnawī Khusro-o-Shīrīn. The total number of verses in this masnawī is 435. It ends on page 713 from which begins the Sāqīnāmā which has a total number of 192 verses, this number being 193 in Ms.I. The last sub-section of this fifth section of the manuscript covers pages from 723 to 756 and contains 308 rubā'īs.

transcribed only after forty-four years from the year of compilation of Sirājā's work with 14,000 verses (in 1026 A.H.), it is not directly copied from the original kulliyāt kept in the library of the Khān-i-Khānān but is a copy of some other incomplete copy of the original kulliyāt. It is also not free from mistakes and cannot be fully relied upon in editing Kulliyāt-i-'Urfī. Sections dealing with qaṣīdās, ghazals and the preface begin with decorated pages having beautiful 'Unwāns.

Manuscript V

The important manuscript of this category which has been utilised as co-basic manuscript in the present work is that which adornes my own personal library and has been used as manuscript V. It is so similar to manuscript I that if not gone through throughly, it appears that they are the copies of each other. It has almost the same number of different types of poems, transcribed in the same order and having the same number of verses as in manuscript I which has been used as basic manuscript. In certain respects it is, however, more important than Ms.I. It is a good specimen of penmanship and the two seals of Emperor Jahāndār Shāh indicate that once it adorned the library of the emperors of India.

This manuscript was transcribed in 1078 by some good calligrapher whose name has not been anywhere in it. Although more beautiful and well written it is not so accurate as Ms.I and has certain calligraphical mistakes which is something common in the works of professional calligraphers.

Like Ms.I it is divided into five sections, each beginning with a decorated page. The first section which covers 26 pages, comprises of the preface of 'Abdul Bāqī Nehāwandi and the Risalah-i-Nafsīyah which have been transcribed comparatively more correctly than in the other manuscript. The next section is that of the masnawi Majma'-ul-Abkar which contains 1403 verses and is spread over from page 25 to 102, each page having 19

Manuscript II

It is a copy of Sirājā's compiled Kulliyāt-i-'Urfī which is preserved in the Habībganj collection of the Maulānā Āzād Library of the 'Aligarh Muslim University. No such manuscript was known to the literary world[26] till 1922 when Maulānā Ḥabību̇r Raḥmān Khān Sherwani in his article published in the monthly Ma'arif in November 1922 for the first time informed of the existence of one such manuscript which some gentleman from Delhi had sold to him a year before.

This manuscript was transcribed in 1070 A.H. by Muhib 'Ali bin-i-Yusuf Shīrāzi and is a fine specimen of calligraphy and floral embellishments of the time and is spread over 628 pages, each page having 16 lines. Some folios dealing with the qaṣīdās are missing.

The manuscript begins with the important debachah (preface) of 'Abdul Bāqī Nehāwandi which covers 15 pages but unlike the other manuscripts of the same type (e.g. Ms.I and Ms.V) the name of the auther of the preface is missing from it. The next 13 pages are devoted to Risāla-i-Nafsīyāh which is the only complete prose work of 'Urfī. This prose section is followed by 'Urfī's maṣnawis, Majama'ul Abkār and Shīrīn Farhad,[25] the former covering 88 pages and having 1,354 verses and latter covering 27 pages and having 430 verses. Then comes the section of the qaṣīdās. In all there are 66 qaṣīdās in the manuscript and the number of verses in them is about 2,750. They are followed by a tarkīb-band with 101 verses and a tarji'band with 141 verses, the two poems beginning with the hemistich نوای مدح کہ سنجی دلا مبارکباد and ای حسن تو برتر از چہ و چون respectively. (This tarji'band is missing from the basic manuscript No.I). Thereafter appear 32 qiṭ'as with a total number of 268 verses. They are followed by 521 ghazals having 3,434 verses in all. The ghazals are followed by 232 quatrains some of which are defective.

The manuscript on the whole contains 8,942 verses and it is thus short of about 5,058 verses which proves that although

which end on folio 390a, there is one tarkīb-band beginning with the hemistich نوای مدح کہ گنجی دلا مبارکباد and a band and three verses of another tarkīb-band beginning with the hemistich آنکہ بوسش بہ آستان ندہد In all these two poems contain 128 verses and cover 8 pages of the manuscript. With the end of these tarkīb-bands on folio 394 this section comes to an end. Then from folio 394b begins the masnawi Khusro[25] Shīrīn which is spread over 37 pages and contains 436 verses. This masnawi is followed by a Sāqīnāmā which occupies 12 pages and has 193 verses as against only 48 verses in the Tehran edition of 'Urfī's kulliyāt. This section ends on folio 513a. From the next page begins the section relating to rubā'is and with its end on folio 443b the manuscript comes to an end. The total number of rubā'is in this manuscript is 361.

In nut shell the manuscript contains two masnawīs, with 1844 verses, one Sāqīnāmā with 193 verses, eighty-six qaṣidas with 3297 verses, eight hundred and sixty ghazals with five thousand six hundred and sixty eight verses, 769 verses of incomplete ghazals and solitary verse, sixty seven qiṭ'as with 415 verses, two tarkīb-bands with 128 verses and 363 rubā'is with 726 verses. The total number of the verses in the whole manuscript comes to 13,040.

Inspite of having the largest number of verses the manuscript is incomplete in certain respects and does not have some such poems which are found in other manuscript of the same category. But since it contains the largest number of 'Urfī's ghazals, incomplete ghazals and solitary verses, it has been adopted as the basic manuscript.

The name of the transcriber and the year of transcription has not been mentioned anywhere in the manuscript but from its paper it appears that it was transcribed in the second half of the eleventh century. It is written in ordinary nasta'līq which indicates that it was copied by some scholar for his own use and not by some professional transcriber.

consists of 35 such poems which are not found in any printed edition or manuscript except those which are copies of Sirājā's or Nāẓim's works. Their transcription as pre-addition to the 51 or 52 prevalent qaṣīdās indicate that they were added to the Kulliyāt after its compilation and this proves that they were part of the lost collection of 6,000 verses and that Ṣirājā found this collection after the compilation of his work which originally had about eight thousand verses and added them before presenting it to the Khān-i-Khānān with 14,000 verses. Most of these thirty-five poems are incomplete but even then they are important because they relate to some dignitories of Iran and indicate that they are specimen of the early compositions of 'Urfī at Iran.

Further, they also show the standard of 'Urfī's poetry before reaching India and coming in contact with the intellectuals in this country like Abul Fath and Khān-i-Khānān. On the last five pages of this sub-section consisting of earlier poems of 'Urfī, are fragments which though have been composed in praise of some persons, seem to be qiṭ'as or solitary verses. After these rare poems there are the same 51 Qaṣīdās which are found in every printed edition of 'Urfī's qaṣīdās. After qaṣīdās the section of ghazals begins. It is spread over 193 folios (from 162b to 364b) covering 385 written pages. In all they are 860 and the number of verses in them is 5,668, the largest found in any single manuscript. Among these ghazals also there are many do-ghazalas (two ghazals in the same meter and rhyme) which indicate that the ghazals of the lost collection were included by Sirājā in his work. The next section beginning from folio 355b comprises of miscellaneous verses and qiṭ'as. It is spread over 78 pages of which 40 pages are devoted to miscellaneous verses or the verses of incomplete ghazals and their number is 750. The qiṭ'as in this section begin from the folio 375a and cover 31 pages, their number being 69 and the total number of their verses being 415. In addition to these, 19 more solitary verses and two rubā'is also are found mixed up with these qiṭ'as. After qiṭ'as

Their number is quite large and mostly the copies of Kulliyāt-i-'Urfī now extant belong to this category. Such manuscripts, as is evident, contain lesser number of verses than found in the manuscripts of the first two types but some of them are very important as they have been transcribed within a few years after the poet's death or even during his life-time. Some important manuscripts of these three categories which have been utilised in connection with the editing of the present work are being described as under :

MANUSCRIPTS OF THE FIRST CATEGORY

Manuscript-I

This most important manuscript of the series (i.e. copy of Sirājā's compiled Kulliyāt-i-'Urfī) is the one which was originally preserved in the Jalsa-i-Tahẕīb Library, Lucknow and has since been transferred to the Tagore Library of the Lucknow University. This and another one which forms part of my own library, are the most important of the existing manuscripts of 'Urfī's kulliyāt which I have so far come across or have read about them in the catelogues of all important libraries of the wrold. It is spread over 443 folios with 883 written pages. It begins with the preface of 'Abdul Baqī Nehāwandi which covers 13 pages having 17 lines each. This preface has been transcribed accurately and is free of glaring mistakes. The preface is followed by Risāla-i-Nafsīyah which covers 14 pages and is one of the accurate and complete copies of this pamphalet so far available. The section containing poems begins with the maṣnawi, Majma'ul Abkār which is spread over 84 pages with 17 lines on every page generally. The total number of the verses in the maṣnawi is 1,408. The next 219 pages from folios 57 to 161 are devoted to qaṣidas which are 86 in number[24] (as compared with 52 in the printed Tehran edition of Ghulam Ḥusain Jawāhri), and the total number of their verses is 3297. The earlier part of the qaṣīdā section

manuscripts (all incomplete and none of them having 14,000 verse) have been consulted and utilised by me in compiling the present dīvān. Out of them manuscripts No.1 and V, the details of which are being given in the following pages, contain the largest number of 'Urfī's verses found in a single manuscript; and since the order of poems, and also the verses in them, is identical, they have been used as basic manuscripts. Apart from these, three more manuscripts having prefaces are preserved in Iranian libraries - two in the Kitābkhana-i-Saltanati and one in the private collection of a scholar Farhad M'otamad. In addition to these Dr.Na'im Uddin, on the basis of three manuscripts preserved in the libraries in Turkey,[23] has published some unknown qaṣīdās of 'Urfī. Since these qaṣīdās are found only in the copies of Sirājā's and Nāẓim's works, it is possible that some of them also might be the manuscripts of this catagory, although Dr.Na'im Uddin has not mentioned whether these manuscripts contained prefaces or not. It is also possible that the original manuscript of Sirājā's work might be one of them (particularly those preserved in Kitābkhana-i-Saltanati). Unfortunately inspite of all efforts I could not see the above-mentioned manuscripts. The other category of Kulliyāt-i-'Urfī is that which was compiled by Nāẓim. For the first time I traced it out in the library of the Oṣmāniya University, Ḥyderabad. It seems to be the original manuscript having a seal of Nāẓim and written by Nāẓim himself. The importance of this manuscript can be realised by the fact that it has been in the library of Tīpū Sultān whose seal is stamped on it. Its another copy has been mentioned by Aḥmad-i-Munzavi in his catalogue of Persian manuscripts in Pakistan. It is also possible that in the above referred three manuscripts preserved in Iran which are stated to have prefaces any one might be a copy of Nāẓim's work having his introduction. The third category of manuscripts consists of those which were prepared by various calligraphers and scholars even before the compilation of 'Urfī's kulliyāt by Sirājā and Nāẓim or are copies of such manuscripts.

(Nafais ul Ma'āṣir)

گرد سرت گشتی و کردی طواف   کعبه اگر بال و پری داشتی
زمانه درد مرا بر کدام درد نوشت   که من بدیدهٔ جانش نکردم استقلال

(Muntakhab ut Tawārīkh

کسی که تشنه لبِ ناز تست می داند   که موج آب حیات است چین پیشانی

(Ṭabaqāt-i-Akbari, Muntakhab ut Tawārīkh, Yad-i- Baiẓa)

From the above it is clear that the kulliyāt compiled by Sirājā is the authentic collection of 'Urfī's verses as well as of his prose work, Risāla-i-Nafsīyah. The present work (Dīvān-i-'Urfī) is therefore based on the manuscript copies of Siraja's work (the original one has not been traced so far), the original manuscript of Nāẓim's work and the manuscript copies of Kulliyāt-i-'Urfī which were transcribed even before the works of Sirājā and Nāẓim and some of which were written during the life time of 'Urfī. Some other old manuscripts which on scrutiny were found authentic have also been utilized for the correction of verses. Help has also been taken from different tazkiras which contain selections of 'Urfī's verses and some of them are: Nafais ul Ma'aṣir, Haft Iqlīm, Muntakhab ut Tawārīkh, Tabaqāt-i-Akbari, Khulaṣat-ut-Ash'ar, 'Arafāt-ul-'Āshiqīn, Maikhana, Riaẓush Sho'ara, Makhzanul Gharāib, Safina-i-Khushgo, Yad-i-Baiẓa, Atashkada, Anīsul 'Āshiqīn etc. These tazkiras along with some other sources have also been utilised in writing the life-sketch of 'Urfī.

IMPORTANT MANUSCRIPTS

The manuscripts of 'Urfī's kulliyāt or dīvān now available at different places can be divided into three categories. Some are those which are copies of Sirājā's compiled kulliyāt. Eight such

of 'Urfī and since the authentic copy of 'Urfī's kulliyāt was prepared twenty-seven years after the death of the poet and that too it being confined only to the library of the Khān-i-Khānān was not easily available to be copied, copies of unauthentic and incomplete collections must also have been made and it is natural that such works did not contain the entire works of the poet. As already stated, the material utilized by Sirājā subsequently reached the hands of Nāẓim and he also got a chance to sift it. But he also suspected none of the verses as unauthentic. Further, as according to Badauni, 'Urfī as a poet was very popular during his life-time. Sirājā's compiled work was open for public and had there been doubtful ghazals or qaṣīdas, many persons, some of whom must also be familiar with the poet, would have pointed out the mistakes to the Khān-i-Khānān but there is no evidence of it. Many verses of the so called unauthentic portion of Sirājā's compiled kulliyāt are found in the selections in the different tazkiras (some of which have even mentioned some such verses which do not exist in any collections of 'Urfī's kulliyāt including the works of Sirājā or Nāẓim). Their inclusion in these tazkiras most of which were written by those who had seen 'Urfī or were his contemporaries, prove their authenticity as well as of the ghazals in which they are included. Some of the verses which are found only in contemporary tazkiras are as under:[22]

سوزد به داغ رشک جگر گوشهٔ خلیل — چون تیغ دوست ذبح کند گوسفند را
شب فراق ازان ناله برلبم نرسید — که پای ناله ز سوز دلم بهٔ آبله بود
هر قدم صد کاروان مشک در دنبال ما — ما ببوی نافه در دنبال آهو مانده ایم

('Arafāt ul-'Āshiqīn)

چو آمد جان بلب زانگونه شد محو تماشایش — که تا صبح قیامت بر لب از حیرت بود جایش
زمانه مرگ مرا بر کدام درد نوشت — که من به دیدهٔ جانش روم به استقبال

(Khulasat ul Ash'ār)

شرمسارم ز آستین خود که گاهی در غمت — پاک می سازد ز گریه چشم خونبار مرا

an honest compiler even after knowing that they had been composed by 'Urfī could not have excluded them from his compiled Kulliyāt-i-'Urfī. In the section of ghazals also, as against other authentic collections in many cases there are two ghazals in the same meter and rhyme. The reason is that 'Urfī released only selected verses of such ghazals; but Sirājā had to include the remaining verses in the form of separate ghazals. The variation of the quality of verses in 'Urfī's dīvān should not therefore be made a basis for the theory that Sirājā's compiled dīvān contained bogus verses not composed by 'Urfī. Further, the man chosen[21] by the Khān-i-Khānān for compiling 'Urfī's dīvān was not any ordinary man. Besides being a fine artist and a great musician he was also a man of literary taste and before coming to India had been in the society of poets and learned men of his native city and also used to compose verse. He had been in the court of the Khān-i-Khānān for the past nine years and the Khān-i-Khānān fully knew his abilities; and had he been a misfit for the work, the Khān-i-Khānān would never have entrusted the work to him. There is no reason why his integrity should be doubted or he be considered incompetent for the work. From 'Abdul Bāqī's statement it is clear that he himself had occasions to see Sirājā's work and was satisfied with it. 'Abdul Bāqī's statement also reveals that on the completion of the work Sirājā received handsome rewards from the Khān-i-Khānān and this implies that the Khān-i-Khānān went through the work of Sirājā and appreciated it. Had the work not been done satisfactorily and if it contained 6,000 bogus verses (i.e. 43% of the Kulliyāt), there was no question of appreciation of labour and payment of reward to the compilar. The variation in the number of verses in different manuscripts of Kulliyāt-i-'Urfī cannot be brought forth as a proof for the existence of bogus verses. From 'Abdul Qādir Badauni's statement it is clear that 'Urfī's poetry was so popular that the collections of his verses were sold everywhere.

These collections, obviously, did not contain the entire works

an important book which contained the life-time labour of the man who gave it to him. This collection must have been traced out by the person who lost it and must have been given to Sirājā who under the instructions of the Khān-i-Khānān was in search of 'Urfī's verses. The recovery of the lost collection is also confirmed by the fact that Sirājā's compiled dīvān of which eight copies I have consulted and two more are in the Kitabkhānā-i-Saltanati, Tehran, included a large number of qaṣidās and qit'at which have reference of the events which took place in Iran and which throw light on certain aspects of the poet's life in that country. Such poems could not have been composed after the compilation of 'Dīvān-i-Awwal' in 996 as 'Urfī never went back to Iran after once coming to India. Further, some such ghazals which Da'i-ul-Islām considers to be unauthentic exist in some such collections which were prepared before Sirājā's work. The authenticity of such verses is beyond doubt because in most of them 'Urfī's style is reflected. It is, however, a fact that many verses of this doubtful portion of Kulliyāt-i-'Urfī fall below the general standard of 'Urfī's poetry but it is due to the fact that such verses form part of 'Urfī's early poems which are not expected to be so good as those which were composed after coming to India where in the society of Faiẓī, Ḥakīm Abul Fath Gīlanī and 'Abdur Raḥīm Khān-i-Khānān his intellects became fully mature. Further, since these verses were 'lost', the poet could not get chance to revise them and to given them final touches.

Furthermore, in many qaṣidās in Sirājā's compiled work the number of verses is more than generally found in the other authentic collection. The simple reason is that like all great poets, 'Urfī composed a large number of verses in his poems but did not include all such verses in the poems which he released. Similar is the case of ghazals also. Sirājā found these rejected verses also in the manuscripts of 'Urfī. Had 'Urfī himself compiled his kulliyāt, like Ghālib, he would not have included them in it. But Sirājā as

having many such poems and verses which might not be among the manuscripts and those persons might have given them to Sirājā for being included in his compiled work. In the same way Sirājā must have received the lost collection of 6,000 verses by the person to whom 'Urfī gave it after the preparation of the first draft of kulliyāt-i-'Urfī having about 8,000 verses and after the inclusion of these verses at the final stage the kulliyāt swelled to the extent of 14,000 verses. 'Abdul Bāqi is silent in this respect and this has created doubts in many minds that Sirājā included unauthentic verses. Such scholars[19] argue that in the existing manuscripts of Kulliyāt-i-'Urfī not only the number of verses differ considerably but the quality of the verses varies so much that it is difficult to believe that all the verses contained in them have been composed by the same poet. As a circumstantial evidence in support of their presumption they say that since 'Urfī's kulliyāt was compiled after about a quarter century of the poet's death there was much scope for tampering with the manuscripts and that during this long period many such poems of minor poets whose style in certain respect might be having some resemblance with the style of 'Urfī might have become current in the name of 'Urfī; and in sorting out the genuine poems Sirājā might have made mistakes. To me this presumption seems quite baseless and there are good reasons to believe that the kulliyāt which Sirājā compiled contained genuine verses of 'Urfī. As stated by Ṣamṣām Uddaula Shāh Nawaz Khān,[20] the very number (6,000) of these so called unauthentic verses indicates that the lost collection of 'Urfī's verses was recovered by Sirājā who due to Khān-i-Khānān's patronage had vast resources at his disposal. Further, it is not an easy task to collect 6,000 bogus verses for including them in some dīvān. From a letter of 'Urfī it appears that the collection containing 6,000 verses was given by the poet to some known person and any such person whom 'Urfī could trust so much as to hand over his bayaẓ (note-book of verses) cannot be so irresponsible as to give up attempts to trace out such

rewards from him; and Nāẓim thinking that 'Urfī's kulliyāt might not have been compiled by that time, recompiled it in 1031 A.H. and found the year of compilation in the words ' طی ترتیب '[15]. Nāẓim's claim in Naẓm-i-Guzidah that he compiled 'Urfī's kulliyāt, a claim about which doubt is expressed even by Shāh Nawāz Khān who is the only writer who has mentioned about Nāẓim's claim[16], is, however, correct. This original work of Nāẓim having his own seal and those of other eminent persons like Tipu Sultan has been traced out by me and is still preserved in the Osmāniyah University Library, Ḥyderabad.[17] This kulliyāt in its present form contains only 11716 verses and not 15,000 as stated by Nāzim. It is possible that it might be due to some of its pages having been lost with the passage of time. Nāzim like 'Abdun Nabi also seems to be under the wrong impression that the lost 6,000 verses were in addition to the verses which he compiled in the form of 'Urfī's kulliyāt of 15,000 verses.

'Abdul Bāqi's narration reveals correct facts about the compilation of kulliyāt-i-'Urfī. At that time he himself was in the service of the Khān-i-Khānān and according to his own statement was also associated with the work of Sirājā who repeatedly showed the manuscripts and recited 'Urfī's verses to him. There is no reason to doubt his statement that 'Urfī at the time of his death had sent his manuscripts to the Khān-i-Khānān. After the death of Hakīm Abul Fath, Khān-i-Khānān was the only man in whom 'Urfī had full confidence and was sure that he would fulfil his last desire and would get his kulliyāt compiled. There is also no ground to disbelieve his statement that some verses from authentic collections and anthologies were added to 'Urfī's own manuscripts originally consisting of his 'Dīvān-i-Awwal' and the poems composed by him after the compilation of first dīvān till the time of his death thus making the kulliyāt to swell to eight thousand verses. As Badaunī has pointed out, 'Urfī's verses were so popular that people used to purchase copies of his dīvān and kept them as a sacred relic (تبرک)[18]. Some people must be

Since all the above mentioned writers are authors of standard works and being almost contemporary are expected to furnish authentic information about the life and works of 'Urfī, their varying statements require detailed scrutiny and examination.

'Abdun Nabi's statement about the compilation of 'Urfī's dīvān is correct only to the extent that 'Urfī had lost a collection of 6,000 verses but its other part i.e. 'Urfī did not compile any dīvān in his life time, is incorrect as 'Urfī himself has made a reference to the compilation of such a dīvān in 996 A.H. Similarly his statement about the verses included in 'Urfī's kulliyāt is also not correct as apart from the statements of Naẓim-i-Tabrīzī and 'Abdul Bāqī Nehawandi, there still exist at least three manuscripts which contain about three hundred verses more than the number mentioned by 'Abdun Nabi and which are still short of a few hundred such verses which are authentic and are found in other important collections. 'Abdun Nabi also seems to be under the wrong impression that the six thousand lost verses were in addition to the collection of twelve thousand and five hundred verses compiled by some friend of the poet.

The statement of Nāẓīm-i-Tabīrīzī, though very interesting and important from the point of view that it is the only source that informs that Sirājā himself was the man who ran away with the manuscripts and that those manuscripts were ultimately stolen by the desert thieves, is only partially correct. According to him the Khān-i-Khānān deputed Sirājā to compile 'Urfī's kulliyāt in 1031 and in the same year Sirājā ran away with those manuscripts and Nāẓim after obtaining them from him compiled 'Urfī's kulliyāt. But it is an established fact that Sirājā compiled the work in 1026 A.H. and found the year of compilation in the chronogram ' ترتیب داده '. It is possible that after the compilation of 'Urfī's kulliyāt the same manuscripts might have been taken away by Sirājā, who, due to obvious reasons, might not have informed Nāẓim that he had already compiled Kulliyāt-i-'Urfī and presented it to the Khān-i-Khānān in 1026 A.H. and received

that afterwards the manuscripts along with Siraja's luggage were stolen by the people of the desert. These facts have been mentioned in the following words :

"تا آنکہ در سنہ احد و ثلثین بعد الف بخاطر عرفان مآثر نواب عالی شان اعنی مرزا عبدالرحیم المشهور بہ خانخانان ظهور کرد کہ مولانا حقِ مداحی و مصاحبت در گردنِ ما بسیار دارد و ما اینکہ بموجب وصیت کلیاتِ او را تا امروز ابتر گذاشتہ مدون نکردہ ایم، آئین مروت نیست۔ ہر آئینہ در تدوین و ترتیب آن اقدام باید نمود۔ امر فرمود تا مسوداتِ اشعار مولانا را کہ بہ خطِ ید او بود و در حینِ حیاتِ خود بکتابخانہ نواب ذی شان فرستادہ بود کہ تیمانِ خلفِ اورا چون دُرِ یتیم آویزۂ گوش اشتهار سازد، حاضر ساختند و از جمیعِ ملازمانِ صاحبِ شعور خود، چراغِ شبستانِ اہلبیت سراجا محمد قاسم پسر محمد علی اصفهانی را مامور بہ تدوینِ آن فرمود۔ از قضا نواب ہمان سال در خدمت شاہزادہ جم جاہ فریدون شکوہ شاہجہان سلطان خرم بہ قصد اخذ تختِ جہانگیری متوجہ دارالسلطنت آگرہ شدند و سراجای مذکور بسبب پایان این خدمت در برہانپور توقف نمود و موی الیہ از رہگذر رنجشی کہ سابقاً از نواب داشتہ و بقدر حالت خود رعایتی نمی دید، فرصت غنیمت شمردہ و بہ قدم فرار اختیار سفر خجستہ اثر مکۂ معظمہ زادہا اللہ شرفاً نمود و توفی شد کہ مخلص ایشان را در بندر سورت ملاقات کرد۔ در یک کشتی متوجہ مقصد شدیم و در اثنای راہ از خصوصیات مذکور مخبر شدہ مسوداتِ اشعار مولانا را در کسوتِ چاپلوسی و نرم جوئی ازو گرفتہ بہ نظر در آورد۔ مشاہدہ شد کہ بغیر از دیوان ہشت ہزار بیت مشہور او اشعار گران مایہ و گفتار بلند پایہ بسیاری ازو در پردۂ خفا مستور ماندہ ہوس ترتیب و ترقیم آن جواہر زواہر معرفت در سر شوریدہ تازہ شد تا زمان فراغ در تحریک حصول مطلب نفسی از پانہ نشست تا آنکہ این گلدستہ ظرافت و مجموعہ لطافت در مدتِ یک ماہ در قیدِ رشتہ ترتیب و شیرازۂ تدوین مقید گردید۔ چون طریقِ ترتیبش بہ قدم سعی زود تر از زود طی شد، تاریخش از حروف "طی ترتیب" ظهور نمود و عددِ ابیات بہ عقدِ پانزدہ ہزار بیت منتہی گشت۔ اتفاقاً در ہمان سفر مسوداتِ مولانا را با بعضی اسبابِ سراجای مذکور عربان بادیہ وزدیدند و این نسخہ را چون فقیر جمع نمودہ بود توفی نشد کہ اشعار مولانا یکبارگی معدوم گردد...... مخفی نماند کہ بغیر ازین پانزدہ ہزار بیت بدون شش ہزار بیتِ دیگر از اشعار آبدار او بہ طریقی کہ سببش بہ راقم ظاہر نیست ضائع و ابتر شدہ چنانچہ خود درین غزل اشارہ بہ آن کردہ۔

عمر در شعر بسر کردہ ودر باختہ ام — عمر در باختہ را بار دگر باختہ ام

رسد شرح ہنر چون نشود محو کرمن — شش ہزار آیت احکام ہنر باختہ ام

ساختند و بہ جمع و تدوینِ این زادہای طبع آن آزاد مرد، کہ ہر یکی از غایتِ معانی بلند و مضامین دلپسند در عالمی نگنجد، فرمان داد۔

بعد از اختیار نمودنِ سفر آخرتِ این مسافرِ عالم قدس بعضی اشعارِ متفرقہ ایشان را کہ در سفائن و مجموعہا ثبت بود، بعضی از مستعدانِ بران افزودند چنانکہ قریب بہ ہشت ہزار بیت بنظر در آمد چنانکہ سراجا بہ این سعادت موفق گشتہ امتثالِ امر فرمود و در عرصہ یک سال و نیم بعد از مشقتِ بسیار کلیاتی مشتمل بر چہاردہ ہزار بیت از قصیدہ و غزل و رباعی و مثنوی و قطعہ و ترکیب و ترجیع ترتیب دادہ۔ و الحق در این کار ید بیضا نمود چرا کہ آن مسودات در ہنگامِ مقابلہ و ترتیب گاہی سامعہ افروز راقم می گشت، بغایت مغشوش و ابتر بود این قطعہ در باب ترتیب و تاریخ این کلیات از نتائج طبع وقادِ سراجا، جامع این کلیات است کہ نوشتہ است۔

. . ..

در زمانی کہ این ذرف خدمت را بتقدیم رسانید و این حق بر مولانا عرفی انداخت، در شہر برہانپور در صوبہ خاندیس این قطعہ و کتاب را بنظر اصلاح ایشان می رسانید و راقم از حواشی نشینان بزم آن فیاض بود، مقبول و مستحسن افتاد و بانواع صلات و انعامات سر فراز گردید و الحال این کلیات در کتابخانہ عالیست۔ الحق ہیچ یک از فصحای زمان بہ این خوش دیوانی نیستند۔"

The preface of 'Urfi's kulliyāt compiled by Nazim-i-Tabrīzī contains equally important information. Apart from confirming the fact that 'Urfi at the time of his death had sent his manuscripts to the Khān-i- Khānān, he states that in 1031 A.H. it occured to the Khān-i-Khānān that 'Urfi's kulliyāt should be got compiled and then he appointed Mohammad Qasim Khan Sirājā, son of Mohammad 'Ali Esphahani, to arrange and compile 'Urfi's Kulliyāt. He further informs that during the period when the Khān-i-Khānān was busy in participating in the civil war between prince Khurram and his father emperor Jahāngīr, Sirājā, who had certain grievances with the Khān-i-Khānān, got an opportunity to slip away with the manuscripts; and while on his way for the Haj pilgrimage to Mecca, he met Nāzim at Surat[13] and both of them started on their voyage in the same boat. During this journey Nāzim was successful in securing the manuscript from Sirājā and compiled a dīvān consisting of about 15,000 verses and found the year of its compilation in the words ' طی ترتیب '. He further states

Apart from the above mentioned sources some more information about the compilation of 'Urfī's dīvān is now available. 'Abdul Bāqī's important preface on 'Urfī's kulliyāt of which he made a reference in his Ma'āsir-i-Rahīmī and the absence of which was deeply regretted by Maulana Shibli, is now available.[11] Similarly the discovery of a manuscript of Kulliyāt-i-'Urfi compiled by Nāzim-i-Tabrīzī has revealed that Nāzim also wrote a preface which is prefixed with the copy of his compiled Dīvān-i-'Urfī. Both these prefaces (which form part of the present work) contain much more useful information from that which these writers have provided in their tazkiras. According to the additional information supplied by 'Abdul Bāqī in his preface, the manuscripts of 'Urfī's poems remained lying in the library of the Khān-i-Khānān till 1024 when Sirājā was deputed to compile dīvān- i-'Urfī. Sirājā laboured on them for about one and a half year and presented a dīvān of about fourteen thousand verses to 'Abdur Rahīm Khān-i- Khānān at Burhanpur. It is also confirmed that after losing a collection of about six thousand verses 'Urfi during his life-time had compiled a complete dīvān which he called 'Dīvān-i-Awwal'; and after his death in addition to the manuscripts which 'Urfī had sent to the Khān-i-Khānān some more verses were added to the kulliyāt by tracing them from other authentic sources, thus increasing the number of verses from eight thousand in the beginning to fourteen thousand at the time of finalization of the work. The interesting relevant parts of this preface are as under :

"واین مسودات کہ تمامی بخط ید آن دانش پژوه بود، در کتابخانہ عالی ایشان، کہ کتب خانہ اہل عرفان است، مدتی بود و بعضی موانع وصیت والتماس او را در تعویق انداختہ بود تا آنکہ بتاریخ ہزار و بیست و چہار ہجری حقوق خدمت و مداحی او این مقدمہ را در خاطر خطیر این سپہ سالار آوردہ بہ وصیت آن معیار دانشوری عمل نمودہ بہ آن مسودات کہ ہر مصراع ازان ماہ آسمان فلک معانی و خورشید جہانتاب جہان سخندانی بود جیب و کنار سر حلقہ اہلیت و استعداد محمد قاسم خلف خواجہ محمد علی اصفہانی، مشہور بہ سراجا کہ از جملہ آدمی زادگان اصفہان است، را گلزار معانی و گلشن جاودانی

Ma'aṣir-i- Raḥīmī he states that after losing a collection of about six thousand verses about which the poet has made a reference in one of his ghazals, he compiled a dīvān consisting of 26 qaṣīdās, 270 ghazals and 720 verses of qit'ās and rubā'īs. At the time of his death he sent the manuscripts of his poems to the Khān-i-Khānān, who, according to the wishes of the poet, got them compiled by Siraja-i-Eṣphahāni in the form of a kulliyāt consisting of 14,000 verses of qaṣīdās, ghazals, rubā'īs, qitās and maṣnavīs. 'Abdul Bāqī relates this in the following words:[10]

"و در اوایل شاعری دیوانی مشتمل بربیست وشش قصیده دویست و هفتاد غزل و هفصد و بیست بیت قطعه و رباعی ترتیب داده بود واین رباعی رادر تاریخ آن فرموده:

این طرفه نکاتِ سحری و اعجازی　　چون گشت مکمل برقم پردازی
مجموعه طراز قدس تاریخش یافت　　اوّل دیوانِ عرفی شیرازی

وعدد احاد مصرع تاریخ را باعددِ قصیده که بیست و شش است موافق یافته و عشرات را با غزل که دویست و هفتاد غزل باشد ومات را باابیاتِ قطعه و رباعی که هفصد وبیست باشد مساوی پیدا کرده و الحق درین تفکر ید بیضا نموده۔ و قبل از ترتیب این دیوان شش هزار بیت ازافکار ابکار ایشان تلف شده چنانچه خود درین باب فرمودند:

عمر درشعر بسر کرده و درباخته ام　　عمر در باخته را بار دگر باخته ام
العطش می زند از تشنه لبی هر مویم　　که قدح های پر از خونِ جگر باخته ام
شاید ار تلخ کشم ناله ز حرمان سخن　　طوطی گرسنه ام تنگِ شکر باخته ام
رسدِ شرح هنر چون نشود محو که من　　شش هزار آیتِ احکام هنر باخته ام
ساقی مصطبهٔ نظمم و می ریخته ام　　طایر بانجهٔ قدسم و پر باخته ام
کشوری کش طرف کوچه هفت اقلیم است　　بهر ویرانه دهی زیروزبر باخته ام
گفته گر شد زکفم، شکرکه ناگفته بجاست　　از دوصد گنج یکی مشت گهر باخته ام
صد مصیبت کده در هر سخنم مدغم بود　　گریه و ناله بسی شام و سحر باخته ام

...... و مسوداتِ اشعار خود را هنگام نزع به کتابخانهٔ آن حضرت که مکتب خانهٔ اهلِ عرفان است فرستاد که مرتب ومدون سازند۔ این حقیقت شناس تیزبصیرت آن فارسِ مضمار سخنوری و فصاحت عمل نموده به جمع و ترتیبِ آن امر فرمود۔ و دراندک زمانی از عالم پریشانی به شیرازهٔ جمعیت رسیده مشتمل برچهارده هزار بیت از قصاید و غزلیات و رباعیات و مقطعات و مثنوی به حسنِ سعیِ سراجای اصفهانی ترتیب یافت۔"

twelve thousand and five hundred verses and that six thousand verses of 'Urfī had already been lost. He writes:[8]

"به تحقیق پیوست که آن مطلع دیوان نکته پردازی در ایام حیات خود دیوانی ترتیب نداده.
فامابعد از فوت او یکی از دوستان یک جهتی او این دیوانی که الحال درمیان مردم است مرتب ساخته
است و عدد ابیات آن همگی از قصیده و غزل و مثنوی وغیره قریب به دوازده هزار و پانصد بیت
است و شش هزار بیت دیگر از ابیات مرغوب عرفی در آب افتاد۔"

Nāẓim-i-Tabrīzī differs from 'Abdun Nabī and in his Naẓm-i-Guzīdah states that at the time of his death 'Urfī had delivered the manuscripts of his works to one of his servants for being given to the Khān-i-Khānān 'Abdur Rahīm with the request to get them compiled and that those manuscripts remained for a long time in the cold storage of the Khān-i-Khānān's library till in 1033 A.H. he appointed a man to compile 'Urfī's divan; but since that man had grievances with the Khān-i-Khānān, he ran away with the manuscripts. Nāẓim further says that after sometime he saw that man at the port of Makha and after taking those manuscripts from him compiled 'Urfī's dīvān which contained 15,000 verses. Nāẓim- i-Tabrīzī relates this story in the following words:[9]

"مخفی نماند که در حین نزع مسودات اشعار خود به یکی از خادمان خود سپرده ، ازان تاریخ آن
پردگیان حجلهٔ فکر در کنج کتابخانه مستور بودند۔ ...... تا در سنه هزار و سی و سه خانخانان شخصی رابر
این امر برگزید که آن جواهر منظوم را در سلک ترتیب منتظم سازد۔ اتفاقاً آن شخص مسودات را بر
داشته به سبب آزردگی که از خانخانان داشت، فرار نمود۔ فقیر در بندر مخا او را دیده، مسودات
عرفی را خواه نخواه از دگرفته ترتیب داده جمع نمود۔ تمامی اشعار او پانزده هزار بیت شد۔"

'Abdul Bāqī Nehawandi, the third and the next important writer on this topic, has given a different version which differs from the statements of both 'Abdun Nabi and Nāẓim. In his

in the Khuda Bakhsh Library, Patna, Maulānā Āzād Library, 'Alīgarh, Tagore Library, Lucknow and the Riza Library, Rampur. The present work is, however, confined only to the edited version of 'Urfī's ghazals only.

Although innumerable copies of 'Urfī's kulliyāt, dīvān and collections of qaṣidās are found in almost all the important libraries of the world and also in private collections, but the most authentic one is that which under the orders of 'Abdur Rahīm Khan-i-Khānān was got compiled by Sirājā-i-Esphahāni and which was based on the manuscripts which 'Urfī himself had sent to the Khān-i-Khānān and which must be having 'Dīvān-i-Awwal' and the verses compiled after its completion in 996 A.H. till his death in A.H.999; and according to a rough calculation their total number must be near about 8,000. As discussed later, before presenting 'Urfī's kulliyāt to the Khān-i-Khānān, Sirājā had also found the lost collection of 'Urfī's 6,000 verses and had included them in his work, thus swelling it to fourteen thousand verses. The present dīvān is, therefore, based on the copies of Sirājā's work (all of them are unfortunately incomplete) although many other manuscripts, some of them having been transcribed even during the life time of 'Urfī, have been used for comparison purposes. It is therefore necessary to acquaint the readers about the compilation of 'Urfī's kulliyāt by different persons and also to give a brief description of important manuscripts utilised in the present work.

Compilation of 'Urfī's Kulliyāt

Like many aspects of 'Urfī's life, the compilation of his kulliyāt is also a subject of controversy and 'Abdun Nabi Fakhruz Zamāni, Nāzim-i-Tabrīzi and 'Abdul Bāqī Nehawandi, the only tazkira writers who have thrown light on this point and were closest to 'Urfī's time, have given different versions about it. Fakhruzzamānī says that 'Urfī compiled no dīvān during his life time and after his death one of his friends compiled a dīvān of

composed, with the result that the compilation of his kulliyāt (complete works) by others created controversy about the genuineness of his verses.

From a quatrain composed by the poet himself[4] which has been quoted by many writers and is also present in his existing dīvān, it appears that in A.H.996 the poet had compiled a dīvān of 26 qaṣīdās, 270 ghazals and 720 verses of qit'as and quatrains and he called it his first dīvān. The exact number of verses contained in this first dīvān is, however, not known.[5] Before the compilation of this dīvān the poet had lost a collection of about six thousand verses about which he has made a reference in a letter copies of which are found in a copy of 'Urfi's kulliyāt preserved in the British Museum Library (Ms.XXVIII) and also in the anthologies preserved in the Khuda Bakhsh Oriental Public Library, Bankipore, Patna, in the Osmaniya University Library, Ḥyderabad, and also in certain libraries in Iran. 'Urfī in one of his ghazals beginning with the following initiatory verse has also made a reference of losing this collection of 6,000 verses :

عمر در شعر بسر کرده و در باخته ام
عمر در باخته را بار دگر باخته ام

In addition to the verses contained in 'Dīvān-i-Awwal' and the lost collection (safīna), the poet must have composed many verses during the period from A.H.996 (the year in which 'Dīvān-i-Awwal' was compiled) to A.H.999 (the year of poet's death).[6] For those who compiled his kulliyāt after his death it was a difficult task to find out the lost collection of verses and to collect and arrange the scattered verses which were not included in 'Dīvān-i-Awwal' and which according to 'Abdul Bāqī Nehawandi were in very bad condition.[7] Apart from that the poet had also left some prose works which also demanded collection, sifting and proper editing. This entire work has been done by me in the form of Kulliyāt-e-'Urfī and its manuscripts are preserved

not only in India but also in Iran and Turkey. It reached its zenith in the later half of the sixteenth century A.D. when Faizī (d.1004 A.H./1596 A.D.) and 'Urfī Shīrāzī (d.999 A.H./ 1591 A.D.) added the element of high thinking and expression of philosophical lure in it and popularised it not only in the Persian speaking world but also among the poets composing verses in Turkish language, as is observed by E.J.W.Gibb in the following words[2] relating to 'Urfī Shīrāzī :

"The efflorescence of the qaṣīdā was no doubt in great part due to the influence of 'Urfī of Shīrāz, the most illustrious Persian poet of the day. This youthful genius - he died in 999 (1590) at an early age of thirty - is one of the most distinguished and brilliant Qaṣīda writers of his country. He was recognised as a master by the contemporary Persian poets, and, as a matter of course, his works were forthwith studied and imitated in Turkey. His influence together with that of the Indian Faizī, who, however, effected more by the philosophical tone of his writings than by his style, form the most potent foreign elements in moulding the Ottoman poetry of this period, when the supremacy of 'Alī Sher, Jāmī and the earlier masters has almost entirely passed away."

This 'Urfī who imparted his influence right from India to Turkey and whom the contemporary writers consider to be the inventor of a new style[3] which was imitated by the later poets, though died young, yet in that short duration of his life he produced such literary gems which dazzled the eyes of almost all the contemporary writers and critics and which justly provided for him a seat among the greatest qaṣīdā writers and the foremost ghazal composers ever produced in the Persian language. It is, however, unfortunate that due to his sudden death at an early age of thirty-six years, he could not get chance to serve the muse in full but also could not even arrange and compile whatever he had

INTRODUCTION

With the advent of the Turkish rule in India the Persian language also started gaining popularity in this country and even during the Ghaznavid period in the reign of Sultān Ibrāhīm (d.1099 A.D.) India produced at least two such great poets viz. Mas'ūd-i-Sa'd-i-Salmān (d.515 A.H./1121 A.D). and his contemporary Abul Faraj-i-Rūnī (d. 510 A.H.) who even to this day are considered among the foremost qasīda writers of the Persian language. This popularity of the Persian verse in India continued; and even during the Saltanate period great poets like Hasan-i- Sijzi and Amīr Khusro Dehlavi, of whom Persian scholars of any part of the Persian speaking world can be proud of, rose from the soil of India and adorned the Delhi court.

These early Persian poets of India were not only content with imitating their predecessors of Khurāsān, Āzarbaijān or any other centre of the Persian poetry but created their own style with Indian background. In the later years during the Safavid rule in Iran and the Mughal rule in India, a new style which later became known as Sabk-i-Hindi[1] or the Indian style came into existance, the chief characteristics of which being the excessive use of the literary artifices, observance of more rhetorical devices, forceful expression with the lavish use of metaphors and similies, hyperbolic expression and extreme flight of imagination resulting in producing new meanings. This new style soon became popular

Transliteration system:

Ch	for	چ
Gh	for	غ
Kh	for	خ
Sh	for	ش
Zh	for	ژ
Ḥ	for	ح
Ṣ	for	ص
S̤	for	ث
T	for	ت
T̤	for	ط
Z̲	for	ذ
Ẓ	for	ض
Z̤	for	ظ
(')	for	ع
Ph	for	ف

Rahim Khan-i-Khanan whom the poet himself sent the manuscripts of his poems. The present edition is based on the copies of Kulliyat-i-Urfi compiled by Siraja.

This edition of Divan-i-Ghazaliyat-i-Urfi contains 881 Ghazals with 6008 verses along with two Debachas – one by Abdul Baqi Nehawandi and the other by Nazim-i-Tabrizi. It also includes a well-documented introduction of the editor. On our request the editor has also added an English version of his introduction to increase its scope and accessibility.

We hope this work will receive due appreciation from scholars, academicians and litterateurs.

H. R. Chighani

Foreword

Divan-i-Ghazaliyat-i-Urfi Shirazi was entrusted as a Khuda Bakhsh Library project for editing to Dr.Waliul Haq Ansari, Retired Professor of Lucknow University and noted Persian scholar. He willingly accepted it and accomplished the work with devotion and scholarly genre. The present edition of Urfi's Ghazaliyat is a testimony of editor's painstaking job and research quality. He scanned as many copies of manuscripts and printed works of Urfi's Kulliyat as to which he got accessed to determine accuracy of his verses. He preferred to do himself its proof-reading in view of correctness. The present work is pregnant with exhaustive footnotes and diacritical marks for correct phonetics.

Saiyidi Mohammad Jamāluddin Urfi Shirazi, an Iranian celebrity has prolifically contributed to Persian literature and also enriched it with his brilliant poetry. For his remarkable contribution he was reckoned to be one of the greatest Qasida writers and the Ghazal composers and also recognised as an inventor of new style. He died at a young age of 36 years hence could not compile his anthology in his lifetime. His Divan or Kulliyat compiled by others created a controversy about the authentication of his verses. Dr.Ansari has, however, done his best to compile this edition of his Ghazaliyat as correct as possible after thoroughly examining his works available to him. He has also consulted many Tazkiras for writing his life-sketch.

Mohammad Qasim Khan Siraja compiled most authentic edition of Urfi's Kulliyat under the orders of Abdur

DĪVĀN-I-GHAZALLIYĀT

-I-

Saiyadī Mohammad Jamāl Uddīn

'URFĪ SHĪRĀZĪ

Based on the Works of

Mohammad Qāsim Sirājā-i-Esfahani

and

Mohammad Sādiq Nāẓim-i-Tabrizi

Edited by

Prof. Mohammad Wali-ul-Haq Ansari

Retired Professor and Head of the Department of Persian

Lucknow University

Khuda Bakhsh Oriental Public Library

Patna

غزل سرا شد و پا بر قصیده زد عرفی   کدام منفعت از ویمک و نہی بر داشت

(مطابق نسخه‌های محمد قاسم سراجای اصفهانی و ناظم تبریزی)

بکوشش

پروفسور دکتر محمد ولی الحق انصاری الایوبی

خدا بخش اورینٹل پبلک لائبریری، پٹنہ